ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

حمد فراوان حکیمی را شایان که ازعین حکمت جسمی و طبیعی را التعین نموده از تاثیر فیض شناسیش صحت حاصل

حاصل از یمن توفیقش کتاب نایاب در علم طب لاجواب پسندیده هر رهرو راه یقین المسمی به

تحفة المؤمنین

...یان حکیم رفیق علیخان خلف الصدق مقبول یزدان حکیم سید علیخان فخر خاندان اذکی الله ... مرحوم

...حد سط و احتیاط ... دیار و سمر ... یار سود اگران روزگار کار ... و شیخ احمد ساکن ...

... محمد حسین خان طبع نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک اللهم یا قدوس و یا طبیب النفوس اتمم لنا انوار معرفتک و اذقنا حلاوة مغفرتک شکر شیرین شربت حیات حکیمی را جل شانه که بی نصیبان ذا[ئقه]
عرصه امکان را مائده وجودش رسیده و طلبیان نهانخانه هستی را از روایح وجود جان در تن هستی دمیده مجردان بی تعلق و مجردات نقش قائم
بذات و لباس نوعشان عوارض در بارگاه حضرتش متلون بشیون صفات بزم سازان پیشگاه طاق علوی از کیفیت لطف نهانی در جوش و بی
سر و پایان محفل سفلی از کمیت مایده ظهور در جوش از حکمت محکمش آبای علوی را با امهات سفلی نهایت ارتباط و روح مقدس را با جسم مدنس غایت اختلاط
از دار الشفای جودش خاک کالبد معلول انسان گلزار بهار ایجاد و اجزای هر گل و خار در تراکیب هر برگ و بار از صحت نژاد باغ سایه پرور را
از سحاب فیضش ثمرهای امید ببار و دشت خاک نشین را از بهار لطفش گلهای رنگارنگ در جیب و کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روزگار
از قدرتش صاحب اقتدار خطه خاک و نائب مناب امر کل که خاتم انبیا و سرور رسل است از قرب سرمدیش صاحب لوای افتخار لولاک و امیر الامرای
بارگاه کبریا که صاحب سریر لو کشف الغطا است از ارتباط ازلیش مسند نشین دستگاه وصایت و والیان ولایت ارض و سما که ائمه هدای
از قرب ابدیش امین امانت ولایت بیت رخش خطی کشیده از نکوئی * که بیرون نیست از ما خوبروئی و بعد بر ناظران حقایق ربانی
مکشوف میدارد که چون والد این ذره بمقدار میر محمد زمان تنکابنی دیلمی طاب الله ثراه با وجود جد مس صاحب ... را در معالجات
بستوه اجداد و استادان امجاد کوشیده و مجربات چندی از مختلف گشته خواست که در سلک جمع و ترتیب آورده با[شد] انچه این خادم مخادیم بتجربه صحیح موثق
طبیب مجرب یافته و از صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد و بنا بر این لازم دانست که بقدر امکان در تشخیص ادویه با رعایت اختصار بپردازد
و باعث دیگر آنکه چون مولف اختیارات بدیعی بلغت فارسی نوشته و مسایل بسیار در تحقیق ادویه و بیان خ[واص] اصلح نموده و عطاران بی نقصان ... آن التقا[ط]
کرده کتب معتبره متروک گشته و از جهت اشتباهات اکثر ادویه موثره مبدل بعدیم الخاصیت شده خواست که بقدر امکان انچه محققین این فن
تحقیق نموده اند هرچه صاحب اختیارات ذکر نکرده در سلک تحریر آورده لهذا الکتاب تالیف الطبیب جلیله مشهور بجا[مع] مع لغت آورده و اکثر امور ... اعتبار
فی الواقع مولفان جزاهم الله تعالی خیرا نهایت بذل جهد نموده هرچه از جامع ابن بیطار وغیره از کتب کرا[م] نقل آن ضرور باعث انتفاع بوده
و دقیقه آن را مرعی نگذاشته و هرچه از کتاب تذکره اولو الالباب مشهور بجامع انطاکی که شیخ داو[د] انطاکی بعد از جامع لغت آورده تألیف نمود
و بعضی امور مفیدی نوشته الحاق آن را واجب دیده و بدستور هرچه ابن تلمیذ مولف مغنی و مولف شفا[ئی] و مصنف کامل الادویه و جامع الادو[یه]

ابن جبلی و حاوی کبیر و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ایلاقی و کناش فاخر و ساهر و تحفه شیوع و منفذ السموم جالینوس و کامل الصناعه و تصنیفات شیخ الرئیس
ذکریا و سایر کتب و منقولات حسین بن اسحق و مصنفات حکمای هند مثل ترجمه چرک کتاب جوک دست جوک و بهوج بدیو و قرابادین شاهی و دیست اقتباس آن
بود ملحق ساخته و بجهت اختصار اسامی قایلین هر اثر را و دواء المجهول الهیئه را که در کتب ملاحظه شده و بقید تحریر در نیاورده و در ذکر درجات کیفیات
بتجربه و قیاس النسب داشته بهمان اکتفا نموده مگر در بعضی که اشاره بدان لازم بوده ذکر کرده و در بیان زیادتی این مجموعه بر اختیارات بدیعی و سایر کتب بر صاحبان
انصاف و کنش و دانش و استقراء پوشیده نخواهد بود و چون والد و جد این ضعیف منسوب بخادمی درگاه خواقین کامگار و سلاطین عالی تبار خاندان بهیه صفویه
صفویه بوده اند و این ذره بمقدار نیز بمیامن اخلاص موروثی بملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریه خیر البشر ناصر جاکران ائمه اثنی عشر حافظ ملت بیضای خاتم
الانبیا ناشر مذهب حق ائمه هدی شاهنشاه پادشاهان خاقان بن خاقان سلطان خواقین سکندر جهان حشمت صاحبقران سلیمان نشان بالقدر و الاسم و المکان
لازال مویدا بالتاییدات السبحانیه و مویدا بابدیه الجلال الزمانیه مفتخر و سرفراز بود لهذا این مجموعه مسمی بتحفه المومنین را باسم سامی و نام گرامی آن کامکار
القاب موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت این اراده از آنست که خدمتی لایق تر از این ببارگاه شاهنشاه عالم و عالمیان پناه ظل اله نتوانست نمود
پای ملخی نزد سلیمان بردن عیب است ولیکن هنر است از مور، التماس از ناظران این نسخه سقیم آنکه اگر خطایی شده باشد بلباس اصلاح بپوشند
و بجهه کتابت کاتبان بلفظ آفرین و دون مقابله و تصحیح صاحب در آن پیرامون کتب طلب نگردند و این مجموعه مشتمل است بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات
مبنی بر پنج تشخیص تشخیص اول در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و قوة و قدر شربت ادویه و شروط اخذ هر دوا و ذکر درجات و اقسام قوتها با قسام تشخیص ثانی
در ذکر صفات و افعال ادویه و بیان افعال ادویه و بیان افعال کلیه و مشابه آن و تفسیر اسامی و معانی لغاتی که در طی انشاء این مجموعه مذکور شود در کتب ادویه مفرده مذکور است
تشخیص ثالث در بیان ماهیت و خواص کیفیت ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بآن مناسبت تشخیص رابع در معالجات
سموم تشخیص خامس در بیان اوزان و آنچه بآن متعلق است و دستورات منقسم است بسه قسم قسم اول در بیان اعمالی که متعلق است با دویه مفرده مثل شستن و سوختن ادویه
و تحمیص و تشویه و امثال آن و طریق اشامیدن عشبه و چوب چینی و ماء الجبن و مانند آن و اعمال غریبه قسم ثانی در بیان اعمالی که متعلق است با دویه مرکبه [illegible]
و حبوب و سایر مرکبات قسم ثالث در معالجات بر سبیل اختصار اللهم وفقنی لاتمامه فانک علی کل شیء قدیر و بعونک تیسر کل عسیر تشخیص اول در بیان سبب اختلاف
اقوال اطبا در ماهیت و خواص و قدر شربت ادویه و شرط اخذ آن و ذکر درجات و قوتها بحسب مراتب بر ارباب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه بحسب اماکن و فصول و اقالیم
خشکی و تری تازگی و امثال آن مختلف الصوره و الهیئه میباشند هر گاه شخصی آنرا در بلدی دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی یا در حین تازگی آن یا در زمان خشکی آن و یا در قسمی از آن
مثلا مشاهده کرده باشد بموجب محسوس خود بیان اشکال و رنگ و طعم و غیر آن نموده و دیگری در غیر آن اوقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیت آنرا موافق آن نموده و احاطه بر جمیع احوال
هر چیز متعذر و تخصیص احدیست و بدستور هر یک از خاصیت نفع و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در آن نیست بسبب اختلاف اوضاع فلکی و امزجه مختلفه تغیرات بسیار واقع
شده و میشود لهذا باعث اشتباه در ماهیت و قوة و خاصیت اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر شربت بالنسبه با مزجه سابقه و جمعی قیاس معتدل المزاج و بعضی قدری را منظور داشته که
کمتر از آن موثر نباشد و بعضی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از آن نتوان استعمال نمود و جمعی نسبت بضعیف المزاج و قومی با قوی المزاج قدری معین ساخته اند و اولی اعتبار
حد وسط و احتیاط است بیان اخذ ادویه و سایر شرایط اخذ ادویه نسبت آنکه هر چه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم جوان در فصل بهار در حین حیات یا بلا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه
معدنی باشد در اوایل زمستان باید که مغشوش بخاک و سایر کثافات نبوده باشد و در رنگ و جوهر معیوب نباشد و از معادن مشهوره آن بلده بهتر است و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن
و قبل از سقوط مگر آنچه نارس او مطلوب باشد و برگ را در صورت قبل از تمامی نمو و پیش از آن شدن باید گرفت و بیخ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخمها را بعد از استحکام و
خشکی و گلها و شکوفها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی مگر گل سرخ را که قبل از تمامی شکفتن بهتر است و شاخها را بعد از تمامی نمو و قبل خشک شدن و بخارها بعد از [illegible]
ثمر تا وقت ریختن برگ بلکه آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه ها باید گرفت و می باید وقت اخذ آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب
نبود و هوا صاف باشد و حفظ ادویه در مکان نمناک و جاهای نمناک و جاهای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشکی او باشد و هر چه از آفتاب و آتش زایل شود
آنرا در سایه باید خشک کرد و بدانکه تاثیر دوا بالذات تاثیر بکیفیت است و غذا را بالذات تاثیر بمادت و تاثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است در چهار مرتبه [illegible]
تا بقدر اعتدال البعد از ورود به بدن معتدل متغیر شدن [illegible] ثانی آنکه بدن [illegible] بتغیر محسوس از اثر او نماید و از تکرار او

حسی محسوس شود انرا معتدل گویند و اگر تغیر حسی پیدا شود بتکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجهٔ اول باشد و هرگاه تغیر ظاهر و غیر حسی پدید آید درجهٔ ثانی
و اگر تغیر بعد بمرتبهٔ فساد طبیعت نرسد درجهٔ ثالث است و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و به حد هلاک رساند درجهٔ رابع است و هر یکی از درجات را اعضا سه مرتبه کرده اول و وسط
و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات بنحو دیگر که در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده و ذکر آنرا لایق تر دانسته چنانکه ببرهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است و زیادتی
کیفیت بحد غلبه محسوس نرسد و بعرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبهٔ آن بحدیکه یکچند زیاده تر سایر کیفیات باشد که اول مرتبه حس است زیادتی از درجهٔ
اول نامیده اند و غلبهٔ چندان را درجهٔ دوم علی هذا القیاس تا درجهٔ چهارم که مرتبهٔ افراط تاثیر است پس درجهٔ دوم مثلا دو جزو حار غالب خواهد
و در سوم چندان و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه فلفل و گندم مشاهده میشود و آن منوط بکثرت و قلت اجزای حاره هر یکی نسبت
اجزا و قدر شدت هر یک منوط است بر اثر فعل حرارت و غیره و در مزاج معتدل که بتجربه و قیاس مقتضی است پس اگر بحث زیادتی و کمی مقدار هر یک از ادویه در کیفیات
محسوسات مشتبه باشد که کیفیت در مزاج مافوق و ماتحت آن شی و سبب اشتباه کو قلت و کثرت مقدار کمیت خواهد بود نه بنفس کیفیت و معهذا اشتباه کیفیت محسوسه
مشابه و کثرت کمیت باعث اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات نمیشود و نشد و بجهت تلیین مراتب اربعهٔ تاثیر کیفیت علی هذا المنهج دیگر غیر آنکه اولا مذکور شده بیان نموده اند
که چون بدن مشتمل است بر افضیه مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر خلاط محصوره در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات منافذ اعضا و
اعضا و روح و در جمیع اجزای مذکوره سار است پس هرچه بقدری که خالی از افراط و تفریط باشد و از بدن شیء دخانی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر شدن
از کیفیت بی تاثیر در هوائی شاغل افضیه گردد مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت از وست یا اثر آن باقی خواهد بود پس اگر تاثیر او منحصر در روح مجاری
مجاری است و متجاوز از آن در شان است درجهٔ اول است و اگر در روح اختلاط تاثیر کند درجهٔ دوم و اگر در روح اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر نماید درجهٔ سوم و اگر تاثیر
او روح و خلط و رطوبت ثانیه و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است درجهٔ چهارم و اگر آنچه تاثیر او بمرتبهٔ چهارم باشد سم و قاتل است مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه
باشد و بادزهر است قوی ادویه منحصر است در مرتبه و قوت عبارت است از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقه افعال محسوسه است در موضع ثانی مرتبهٔ اول فعل محسوس ادویه است بسبب
کیفیت مثلا که در مبدأ ایجاد او از عناصر حاصل شده و مزاج اولی نامند مرتبهٔ دوم فعل محسوس مزاج ثانی یعنی مزاج ثانوی است در ملاقی و آن از لوازم مرتبهٔ اول است چه
آن یعنی مزاج ثانوی مرکبست از اجزا که هر یک را کیفیت مزاجی اولی مختلف الاثر است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده
و اثر او غیر آثار مزاج اجزا خواهد بود چون ریوند و قبض مثلا در جمیع را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را اثر [illegible]
منفرد است و آن مرکب را متوافق القوه گویند و اگر مختلف باشد مثلا بعضی مسخن و بعضی مبرد کند متضاده القوه نامند و بتلطیف و ادخال هر یکی از قوه متضاده را در مکان خود
استعمال مینمایند و صوری که علاوه بر آن است مرتبهٔ سوم از لوازم مرتبهٔ اول و ثانی است بواسطهٔ افعال صورت نوعیه یا خاصیه عبارت از وست مثل فعل حجر الیهود در
تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی او است که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص سطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی او است که تلطیف اخلاط
خاصه دماغی بواسطهٔ صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی است که بواسطهٔ صورت نوعیه رفع سم می نماید و آنکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس
سره و محققین که بقای صور عنصری در مرکبات قایلند باید مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزای متفاعله
میباشد و تاثیر او بمرتبه ایست از مراتب و بدستور مزاج ثانوی را هم اثری است غیر آن مثل شیر که مرکبست از مائیه و دهنیه و جبنیه و تاثیر او بمزاج ثانوی
دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزای غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب نشمرده اند و قیاس
مقتضی آنست که قوتها بقدر فواعل باشند و اندراج مرتبه از صورت نوعیه اجزای غیر متفاعله غیر مناسب در تحت مرتبه اثر صورت نوعیه ترکیبی ظاهر است
مخفی نماند که بعضی از مرکبات بصورت نوعیه اند مثل خاک مخلوط با آب و گلی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که مولف است از آب و آتش و هرچه با صورت
نوعیه است یا بحکم الترکیب است باشد بحدیکه تحلیل اجزای عنصری او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل بسیار دشوار باشد مانند سایر منطرقات و آن
معادن سبعه است و گویند بسایط منطرقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد قوت ناریه
صابغه غالب باشد صورت ذهبی پدید آید و اگر زیبق غالب باشد با قوهٔ بارده صورت فضی گردد و چون اجزا ردی الجوهر بود و کبریت
[illegible] اگر زیبق جید الجوهر بوده اسباب صبغ و فور [illegible]
فضی او مزیدی [illegible] الحاق اثر او جیب بیده و بدستور هرچه این [illegible] مولف [illegible]

دور داشته بدی جوهر کبریت بالغ باشد صورت نحاس پذیرد و چون باین حال پیوست شد به غالب باشد صورت روی تا که جارصینی نامند و
واگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدید عارض گردد و انقلاب بعضی به بعضی با عمال مخصوصه که رفع بدی جوهر کبریت
است و غیر محکم الترکیب را باهم مرتب میباشد چه بعضی را تفریق اجزا بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار دشوار است و قدما فرموده اند که هر گاه مزاج دوا
ندانند از تحلیل اجزای او استنباط میتوان نمود چه هر گاه قدر معین او را بقرع و انبیق تقطیر کنند سایل او اجزای مائی و زبدان اجزای هوائی و صاعد ش اجزای
ناری و سفلش اجزای ارضی خواهد بود پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزا متفرقه استنباط نمایند و از انچه تشخیص امزجه توان نمود طعوم است چه قوت طعم
از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه بینهما و از فعل حاره در لطیف حرافت ظاهر میشود و در غلیظ مرارت و در متوسط ملوحت و از
فعل بارد در لطیف حموضت و در غلیظ عفوصت و در متوسط قبوضت و از فعل معتدل الحرارت والبرودت در لطیف دسومت و در غلیظ حلاوت و در متوسط از لطیف
و غلیظ تفاهت و تعریف هر یک و بیان افعال آن بعد از ین مذکور خواهد شد **تشخیص ثانی** در ذکر صفات ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال
کلیه و مشابه کلی و تفسیر اسامی و لغاتی که درین تالیف مذکور میشود و در سایر کتب ادویه مفرده مدار علیها است پوشیده نماند که ادویه و اغذیه را افعال
کلی میباشد مثل تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و نرم کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس و
مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلیست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفرده را صفات منحصر است در هجده قسم اول لطیف صالح الکیموس
کثیر الغذا مثل گوشت کبک و شراب و زرده تخم نیمبرشت دوم لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کبوتر بچه سوم لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا
مثل انار و سیب و کاهو چهارم لطیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هر چه تند و تلخ و شور پنجم غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذا باشد مثل گوشت
گوسفند و زرده تخم که زیاده پخته شده باشد ششم غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گاو و اسپ و گبش هفتم غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا
مانند امرود و هشتم غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت قاق که قدید گویند و مانند کومه نهم متوسط اللطافة والکثافة که صالح الکیموس
کثیر الغذا باشد مانند گوشت بره یکساله که تقلی نامند دهم متوسط ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی که قنبط عبارت از وست یازدهم متوسط صالح
الکیموس قلیل الغذا مانند انگور دوازدهم متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک سیزدهم متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند چوچه که خوب پخته باشد
چهاردهم متوسط ردی الکیموس متوسط الغذا مانند چوچه که خوب پخته نباشد پانزدهم لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مثل نان گندم بسیار خوب پخته باشد
شانزدهم غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله هفدهم لطیف ردی الکیموس متوسط الغذا مثل نان نیم پخته هجدهم غلیظ ردی الکیموس
الغذا مانند کلم بوته دار که کرنب عبارت از وست و تفسیر اسامی و بیان فعل هر یک و صفات آن به ترتیب حروف بدین نهج است **حرف الالف** **اکال**
یعنی خورنده عضو هر چه بسبب افراط تحلیل و جلا و تفریق و نفوذ و نقصان جوهر عضو نماید با این اسم نامند **اصل** بمعنی بیخ است اعم از آنکه از شجر یا از گیاه باشد **اغصان**
بمعنی شاخها است و مخصوص به شجره گیاه ساقدار است **اکلیل** بمعنی تاج و ابر تاریک و غیر آن آمده و در ادویه مراد از چیزی بودن شکوفه و بار نبات
است الکل و اکالیل جمع آن **آجام** بمعنی نیزارست **اودیه** جمع وادی و به معنی کناره رودخانهاست **انکباب** مراد از نگاهداشتن عضو است
بخار ادویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند **اکتحال** بچشم کشیدن چیزی **استنشاق** به بینی کشیدن چیزی مایع که بسیار سایل باشد **حرف الباء**
بشع بمعنی بدمزه است و هر چه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد باین اسم نامند **بصیص** نورانی و درخشنده **بطایح** زمینها که آب در و جمع شده باشد
و بفارسی سرداب نامند **بخور** هر چه دود او را استعمال نمایند **بنک** گرههای که در ساق اشجار متکون شود **بادزهر** اسم فارسی تریاق است
و گویند هر چه رفع سم کند و مصنوع نباشد مخصوص باین اسم است **برنوف** بفارسی بلغور نامند بلغت هندی اشجاری را گویند که شکوفه و میوه هر دو
بزر آنچه از بار نبات در غلاف و قشر باشد مثل خشخاش **باقور** جمع بقر است **باکور** نخستین میوه که برسد **تبر** بدین **بصاق** آب دهان
بعر بفتح اول سرگین **بکر** شتر جوان و بکسر اول دوشیزه **حرف التاء** **تفه** بمعنی بی مزه است مراد از طعمی است که نه لذیذ باشد و نه کریه
او ترطیب و تلیین و ازحای بسیار و تولید بلغم نیست **تریاق** بفارسی پادزهر نامند و هر چه در شان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج
ضرر سم نماید باین اسم نامند و گویند مخصوص معجونی است و این که افیون را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت است که

آمیختن شراب با آب تعلیق آویختن چیزی بگردن و جز آن از اعضا تکرج بفارسی بویر گویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو یا هر دو تکلید
صاروج کردن و سیراب نمودن و بهره بر داشتن آمده و مراد ازو مهیا ساختن بعضی از ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت
آن خواه باحراق یا تشمیس یا بعمل دیگر تصعید آنچه بآتش اجزاء او را صعود فرمایند و لطیف او را اخذ کنند حرف الثاء ثمنش نوعی از نبات و
هرچه از نباتات مابین شجر و گیاه باشد ثمر بار نباتات مثل تخم و میوه و امثال آن تثقیل یعنی گران آمدن بر طبع و دیر فعل بود و سریع الزوال نباشد حرف الجیم
جریش نیم کوفته که بلغو نامند جبر که بر او حمزه زمین سنگلاخ جبر کسر عضو شکسته را بستن جالی بمعنی پاک کننده و فعل او در رفع کردن رطوبات
و جلایت از سطح عضو مانند انزروت و هر جالی ملین طبیعت است اگرچه بی قوت مسهله باشد جاذب یعنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات
حرارت از مکان آن بجانب خود مثل آفسیا و آنچه شدید الجذب باشد و پیکان و خار را از عمق بدن بکشد مثل گوشت حلزون جامد بمعنی بسته است که
او سیلان باشد و بالفعل سایل نباشد مثل موم جمهور بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و جزو چیزی جفاف خشکی حرف الحاء حامض
ترش است و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفرا و اطفاء حرارت خون و تولید ریاح و ضرر اعصاب است و هرچه زبان بر آن گذرد
جلا و قبض و تقطیع باشد حامض نامند حکاک آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود حلو هرچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در او احداث کند و
باشد شیرین نامند و فعل او نضج و تلیین و جلایت و کثیر الغذا و محبوب قوتها و معطش میباشد حریف بمعنی گزنده است که اجزاء او در زبان فرو رفته بسیار
و تفریق اجزاء او نماید و فعل او تحلیل و تنقیه و تعفین و احراق و تلطیف است بجهت شدت حرارت حاد بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت
و فعل او مثل افعال اجزای اوست حلاق سترنده حمول اعم از فتیله و فرزجه است حب آنچه در ثمر بار باشد و بی غلاف مثل گندم و جو حمل بار نبات
اعم از ثمر و مشابه ثمر است حلبة شنبلیله تخمها و غیران و شیر تازه دوشیده است حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتی
که برگ زمین پهن بوده باساقی باشد و بحد نضج نرسد حرف الخاء خاثر آنچه اجزای خلط را بهم آورد خفیف بمعنی سبک و آنچه بر طبع
او منبسط شده و سریع الزوال باشد خل یعنی سرکه است و در ادویه هرچه شبیه به سبزه بر سطح ظاهر او مثل آنچه بر روی به میباشد خاتم بمعنی تمام کننده
جراحت از چیزیست که بسبب تجفیف در سطح جراحت تفرقی که گشته پوست بر رو یابد خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود است خلع
خلعلع اسم صمغ است خرو سرگین طیور حرف الدال دسم هرچه زبان را نرم سازد و اجزاء او را منبسط سازد بی احداث حرارت
و بفارسی چرب نامند و فعل او ترطیب و تلیین و ارخا بی احداث سخونت است دوا مطلق آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود دوا معتدل آنکه تاثیر
کیفیت او زیاده بر تاثیر کیفیت باشد دوا سمی آنکه کیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده بالخاصیت کشنده باشد مثل افیون دابق آنچه بجهت لزوجت
کثیف بدست چسپد مثل دبق دهنی آنچه در جوهر او چربی موجود باشد و باعث سرعت اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها دلوک بمعنی مالیدن است و
مراد از آنچه از سهولت با انگشت بر دندان بمالند باب الذال ذفر بدبوی ذرور آنچه سائیده بی مایعی بر عضو بپاشند ذو الخاصیة
آنکه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از آنکه زهر باشد یا دفع زهر کند باب الراء رض کوفتن رخو نرم و سست رخص بفتح اول و ثانی نبات
پرورده در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد رزین آرمیده و مرکز بار و در ادویه آنچه در متانت و خوش جوهری تمام باشد رادع
آنکه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد و رادع مقابل جاذب است رمص رطوبت غلیظه که در اطراف پلک جمع شده
چسپیده باشد ردی الکیموس آنچه از و اخلاط غیر معتدل القوام والکیفیة متکون شود رجیع فضله هضم اول انسان رسوب نشستن ثقل
بیخ ها و آن با ثقل بسته انزار اسب نامند روث سرگین حیوانات حرف الزاء زعوقه طعم بسیار کریه و آنچه مرکب از مرارة و ملوحت است زهر
شکوفه زغب اول موئی که در حیوانات بر آید و اسم شجرت است که ساخته باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه موی تازه باشد زغب نامند
باب السین سایل آنچه اجزای او در چهار طرف حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها سبا
منبسط فی کره ساحل کنار دریا سم آنچه بفارسی زهر نامند سبب فسخ بکیفیت و خاصیت مزاج را فاسد سازد مانند بیش
باشد سحیق آنچه بسیار نرم سائیده باشد سهک بوشیدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید سهل

آن را ازم حرف الشین شطب بضم اول و ثانی از قانون الادب جو شیشی و بفتح اول و سکون ثانی از قاموس اللغة جدا کردن
ن پوست باز کردن و در ادویه هرچه باین صفات باشد شطب گویند شجر نباتی که با ساق خشبی باشد و کامل ادانکه با اجزاء التسعة نباتی با
ثمره و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت نخل شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرهای کوشک و دراو
اطراف او زواید بر آید گیاهها داشته باشد مشرف مانند شمیم انچه بو کنند شتر بفتح اول و ثانی دریدن پلک زیرین چشم شاخ کوه
اشدق بفتح اول و سکون ثانی فراخی گوشه دهان شدخ شکستن و فراخی و سپیدی بر روی اسپ شنج عضل بمعنی از هم باز
است باب الصاد صفیق پوست درشت صخریه زمین سنگستان صفق بفتح اول و سکون ثانی آبی که بر ادیم یا مشک
دیگر دو بمعنی طرف و کنار و در نباتات انچه چنین ادراد با رد بر روی میل بطرفی داشته مستقیم نباشد صفق مانند صالح الکیموس انچه از و
متولد گردد که بهمه جهات اعتدال داشته سایر اخلاط مخلوط با دنفذ طبعی باشد و خلط بد از و بهم نرسد حرف الضاد ضماد انچه
قوام که مایع نرم باشد بر عضو بمالند و ببندند اعم از انکه موم و روغن داشته باشد حرف الطاء طلا انچه از رقیق القوام بر عضو بمالند طبخ
جوشانیده آب او را استعمال نمایند طیب بسکون ثانی خوشبو شدید آن پاکیزه طری تازه طحن خورد کردن و طاحونه که آسیا باشد
باسم لازم است طافی انچه بر روی آب ایستد حرف العین عفص بکسر فا طعم سخت که زبان را درشت سازد و اجزاء او را بسبب
بهم آورد و فعل او تبرید و تکثیف و تصلیب و خشونت و ردع است عاصر انچه با وجود بهم آوردن اجزای عضو بفشارد مانند
تمر هندی و در بل و بفارسی فشارنده گویند عشب بضم اول و سکون ثانی گیاه است عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد نشده اند
عصاره بمعنی عصیر است اما در انچه بآتش و آفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند عنقود خوشه نباتات و عناقید جمع است عطر بوی
حرف الغین غرغره بمعنی آواز مختلف است که از حلق آید و مراد از و حرکت دادن مایعات در حلق و فضا بردن آن عضو
نباتات غسال بمعنی شست و شو دهنده و انچه جلا در سطح عضو با غائنه رطوبة مائیه دهد مانند ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف است
است اول است و استعمال لفظ کثیف در او زیاده حرف الفاء فتیله بمعنی شافه که مخصوص بر باشد فرزجه شافه که قبل رحم را مخصوص
شد فری بمعنی رنگ بنفش است فاتر نیم گرم فسخ از هم جدا شدن حرف القاف قابض طعم گیرنده را مانند که اجزای
آورد و درشت بسازد و فعل او تبرید و تخفیف و تغلیظ و تقویت اشتها است و در غیر طعم مراد از و حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو
و استمساک نماید قطور انچه در گوش و عضا چکانند قاشر هرچه بحد خالی باشد که چرک از سطح استخوان تواند زدود و سطح جلد را تقشیر نمود
قاتل انچه بسبب صفیه هلاک سازد و مرادف سم است و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص بنام سم است و غیر حیوانی مخصص بقاتل است قصب
نیهای گیاه بی ساق و قصیب واحد است قنبیط بضم اول و ثالث و سکون ثانی قنبیط هی خوشه گشت حرف الکاف کتان بوس کافی
است که از هضم معده بهم رسد شبیه بکشک محلول کیموس اخلاط متولده از هضم کبد است کثیر الغذاء انچه اکثر مقدار او جزو بدن شود
و انچه گرم کرده بر عضو ببندند مثل تکمید سبوس گندم کثیف بخلاف لطیف آن چیزیست که اجزای او بدشواری قبول انفعال
نفوذ در اجزای بدن بسرعت نماید کاسر الریاح انچه قوام ریاح غلیظه و انجرات رقیق ساخته دفع نماید مانند تخم سداب و کاو
کننده است و مراد از ان انچه جلد را بسبب احراق و تخفیف بهم آورد و مجاری خلط سایل را سد و بسازد مثل زاج دفع نزف الدم
حرف اللام لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد لسوق و لزاق انچه بر عضو چسپانند
باشد لعوق انچه با انگشت لیسند معجون و غیره بلیسیدن انگشت که از معجون رقیق تر باشد لعابی انچه از ضیا
اجزای آن مخلوط برطوبت شده و چیزی لزج بهم رسد چون شسته کنند الزاق او دفع شود لطیف انچه در شان او باشد
منقسم گردیدن با اجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران لزج انچه در شان او بوده باشد بالفعل
بسبب حرارت مزاج در او که قابل امتداد گشته منقطع نگردد مثل حبابه لحاء الشعیر پی باریک نباتات لخلخه انچه با ادویه

... یوند لیف آنچه از سیل و جاری بات رویده بار کثیر از تحلیل باشد لاذع هرچه بکیفیت حادّه لطیفه نفوذ در اجزای عضو نموده تفرق اتصال
نافذ کثیره قریب بهم احداث کند و تلذیع هر جزو بانفراد محسوس نشد مثل ضماد خردل **حرف المیم** **مالح** شور آنچه در زبان خود کند بدون گزندگی
و جلا و بعد فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا و غسل باعتدال است **مر** تلخ هرچه سطح حاسه زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع بهم ندهد و فعل
او تسخین و جلا و منع تعفن است **ملطّف** آنچه بحرارت معتدل رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد مثل حاشا **مغلّظ** آنچه بخلاف او باشد **محلّل** هرچه در شان
او باشد که تفریق خلط بحرارت متبخره اخراج اجزای آن جزء بعد جزء از موضع احتباس خلط کند مانند جند بیدستر **مجمّد** هرچه ضد محلل باشد و گویند مخصوص بارد قابض ...
هرچه سطح عضو را درشت کند و اجزای او را در بلند و پستی مختلف سازد اعم از آنکه بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهته تفریق اجزای او مانند خردل **مملّس** آنچه سطح عضو را
نرم و یکسان سازد و او ضد مخشّن است **مفتّح** آنچه منافذ عضو را از مواد و درسازد تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن مانند فطراسالیون ...
... لطیف و مر لطیف و سیال لطیف مایل بحرارت و مایل باعتدال هرچه حامض لطیف باشد مفتح سیال **مرخی** هرچه عضو را سست کند بحرارت و رطوبت فرا...
و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان **مصلّب** آنچه ضد مرخی باشد **منضج** آنچه خلط را قابل دفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش و بالعکس آن
مانند طبیخ حاشا یا منجمد را نرم سازد چون حلبه **مقطّع** آنچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق آن و رفع او نماید بدون تعفن و قوام
خلط مانند سکنجبین **مفشّی** هرچه ریاح مجتمع را متفرق ساخته قابل دفع کند **محکّک** هرچه بسبب قوت نافذه حاره تحریک اجزای لذاعه مسامات کند مثل ...
آنچه بقوت حرارت نافذه تفریق اجزای عضو نموده ... اطا او البثور و السبب حدة فاسده و اجب الدفع ساخته طبیعت دفع اجزای فاسد کند مثل بلادر **محمّر** آنچه بسبب اجزای
جذابه جذب خون بظاهر جلد کند مثل ضماد انجیر و خردل **محرق** هرچه بقوت نافذه تحلیل اجزای لطیفه و رطبه کرده احداث رمادیه نماید مثل فرفیون **مفتّت**
آنچه تفریق اجزای اخلاط متحجر کند مثل زجاج محرق **معفّن** هرچه رطوبت عضو را فاسد سازد بنوعی که بدل ما یتحلل از و نتواند شد بدون احداث احراق و تأکل مانند
زرنیخ **مقوّی** هرچه تعدیل مزاج و قوام اعضا بجد کند که قبول ریختن فضول نموده دفع آفت تواند نمود خواه بالخاصیه باشد مثل گل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد مانند ...
گلسرخ **مرقّق** آنچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ **مفجّج** هرچه در همه جهته بخلاف منضج و هاضم باشد **مفرّح** هرچه روح حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند
و حزن رفع نماید مانند شراب **مشهّی** آنچه تحریک طبع بخواستن غذا کند **مبهّی** آنچه بسبب تولید ریاح لطیفه در مجاری عضلات اعضای تناسل گردیده
محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد مثل لبوب **مدرّ** آنچه اخراج مائیه اغذیه و فضول سیاله نماید مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید **مسهل** آنچه اخراج فضول
اعضا از طریق امعا نماید **معرّق** آنچه بسبب تلطیف رطوبات مجتمعه تحت جلد را از مسامات او بظاهر اخراج کند **مقیّ** هرچه اخراج فضول از طریق مری کند **ملیّن** اعم
از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعده و امعاء **مسکّن** هرچه اخلاط و روح از حرکت غیر طبیعی باز دارد **مطفی** آنچه اخلاط حاده را کسر حدت نماید **مخدّر** آنچه بتکثیف روح
حساسه که نفسانی باشد و روح محرک حیوانی است بنوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک میباشد **مزلق** هرچه ...
سطح عضو مجد بلغزیدگی کند تا آنچه در آن محتبس باشد بحرکت او حرکت نماید مثل آلو بخارا **مجفّف** آنچه افنای رطوبات را یا تقلیل آن کند مانند سندروس
مسدّد آنچه بسبب کثافت و یبوست در مجاری محتبس شده منع دفع مواد و اجب الدفع کند مثل سفیداب یا بسبب لزوجیه باعث تسدید گردد مانند لعابها **معطّش**
آنچه بالفعل یابس بوده در و رطوبت لزجه باشد که بسبب حبس سیلان مواد گردد مثل اکثر شسته **معطّش** آنچه طبیعت را مشتاق ترویح سازد اعم از آنکه بترویح
او باشد مثل معده و جگر یا بهوا مثل دل و ریه **معطس** هرچه بقوت نافذه تحریک هوای دماغ بجانب خیشوم کند و بسبب دفع آن عطسه حادث گردد **مصلح** آنچه اصلاح حال
ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه دفع ضرر آن کند یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ قوت یا کسر حدت او کند یا بدرقه بجهته وصول او با عضا گردد **موسّخ** هرچه ...
خشکاشن جراحت کند و رطوبت او را زیاده سازد مثل موم روغن **مدمل** هرچه بتجفیف و تکثیف رطوبت سطح جراحت را لزج و چسپیده کرده ...
بهم آورد مانند دم الاخوین **ملحّم** آنچه بتجفیف لطیف و تعدیل مزاج خونی که دارد موضع جراحت شود منعقد ساخته تبدیل بگوشت کند و انبات اللحم گویند
... بی مزه و بالفتح مرادف است **مایع** آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد هر ذات پراگنده **مفرّق** بفتح اول و کسر ثالث تارک
سرد در اشنار و گلها هرچه سبز او بهمواری بوده زواید ... باشد مفرق گویند **منعطف** خمیده و کج شده **مضغ** خائیدن چیزی **ممضوغ** هرچه را خائیده
باشند **سبات** آنچه خواب آورد یا منوم مرادف است **مسکر** هرچه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نه **مضمضه** هر مائی که در دهن حرکت دهند ...

مروخ مالیدن چیزی بر اعضا **مسوح** انچه در مالیدن آن برین بسیار مبالغه در دلک عضو نکنند **منخول** انچه بیخته باشد **منشف** و **منفوض**
انچه درستن او مبالغه کرده باشند **منقوع** انچه بسوده خورد کرده یا **مهروق** انچه و مقشر یا دویه **حرف النون** **ناشف** انکه جذب رطوبت بسیار کند اعم از انکه
منافذ او مرئی نباشد مثل اسفنج و **نشف** المحل نیز نامند **تخم** نباتات **نبات** **نبطی** در لغات مراد از لغت **نبطی**
ادویه مراد خودروی که کاشته باشد **نفاخ** هرچه در رطوبت غریبه باشد و از حرارت بالتحلیل نیافته تحلیل بریاح شود خواه بعده و امعا
مثل میوه‌ها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه **نفوخ** انچه از ادویه یا بسائیده را بمایع در بینی دمند **نقوع**
بیسائیده که بجوشانیده صاف نموده استعمال کنند **نشاره** انچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد **نطول** هرچه را جوشانیده و آب آنرا بر اعضا ریزند
باشوره قسمی از دست **نشوق** انچه به بینی کشند **حرف الواو** **وغر** بفتح معجمه زمین سخت **ورن** مستی و **وثب** جستن از جای **وقی** گزنده **وقود**
برافروختن آتش **حرف الها** **هاضم** انچه اعانت طبیعت بر طبخ و گذرانیدن غذا و خلط کند بسبب قبول هضم او شود مثل مصطکی **هش** انچه
گرم آید و ریزنده باشد و باندک فشردن اریزه شود مثل صبر و چون غاریقون **هتک** پاره شدن **تشخیص ثالث** در بیان ماهیت و کیفیت
خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت به ترتیب حروف و ذکر اسامی ادویه بلغت یونانی و سریانی و عربی و فارسی
و هندی و ترکی و امثال آن مخفی نماند که هرچه مجرب دیگران بلفظ گویند مجرب است یا مجرب دانسته اند و اینچه مجرب خود بلفظ مجرب مذکور بسیار و در افعال کلیه و اول
بیان میشود مثل انکه مفتح است یا رادع است و امثال آن با اثار او را منحصر افعال مذکوره که با فلان چیز فلان عمل میکند و در فلان مرض فلان اثر دارد و بعد از آن
با چیزهایی موافق غیر مذکوره و امراض غیر مسطور تواند استعمال نمود و تجارب دیگر حاصل کرد و التزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ و روغن و برگ و غیره
در ضمن اصل آن دوا بیان نمود و متفرق مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر بانفراد باشد و سبب آن تا جمیع خواص برگ را مثلا ذکر نماید قرب بیان تمام حصه
دیگر آن چیز نشود بخلاف سایر کتب که مشوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلا بیان نموده و خاصیتی از برگ دیگر بار و بار قرب سایر آثار بیخ او
اند و علی هذا القیاس و چون مداوای چندین از سموم بیک نسق است و هر یک را بانفراده دوای منحصر نیست بنابر مراعات اختصار علاج هر یک را در طی ذکر
ماهیت آن بیان نموده و تشخیص رابع که مخصوص است انشاء الله تعالی مرقوم خواهد شد از متون کتب ظاهر میشود که اول کسی که تالیف در ادویه مفرده نموده و دستور
یونانی است و نیز بعضی لقمان عبارت از وست و تالیف مذکور مسمی بمقالات الستة فی الحشائش است و ثانی تولس که ادویه چینی را جمع نموده و ثالث اندروماخس
صغیر که ادویه تریاق کبیر را تحریر کرده و رابعه جالینوس که ملقب بابو النحل که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض بیان بدل و مصلح و سایر احوال
آن نگشته و اول کسی که از یونانی بسریانی نقل نموده دیسقوریدوس نصرانی بابلی است و زیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشاپوری از یونانی
و سریانی نقل بعربی کرده با مزید افادات و تالیف مذکور مسمی بمقولات اسحق گشته و حنین نیشاپوری روالدا و اغذیه را از ادویه جدا گردانیده بیش نکاشته در آن
باب تالیف نموده اند و اول کسی که از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه کتاب شامل تحریر فرموده اند پس شیخ الرئیس و ابن
اشعث و ابو حنیفه دینوری و شریف و یحیی بن جزله صاحب منهاج و حبیش بن یوحنا و صانع امین الدوله ابن تلمیذ مولف مغنی و ابن بیطار مولف جامع
که مشهور بجامع بغدادی است پس شیخ داود بصیری تذکره را تصنیف نموده و مولف اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی
شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه الف و ثمانین است بنظر رسیده که بلغت فارسی کتابی مبسوط تالیف شده باشد **حرف**
الالف مع الالف **اطریلال** لغت بربری و بمعنی رجل الطیر است بجهة مشابهت شاخ گیاه او بچنگال مرغ و بترکی غازا یاغی نامند و مراد از دو ماهیت
بسیار ریزه و تیره مایل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و با حرافت و گیاه او شبیه بشبت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و اکلیل او مثل اکلیل
است و در آخر بهار میرسد و انچه سبز و تیره و شبیه براز یانه است قسمی از دو قوت و تخم خلالدان گویند و در آخر سوم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی
نفس و مدر فضلات و مفتح سده و منقی گرده و مثانه و چون با زجاج بنوشانند و باعسل بیاشامند سفت حصاة و بکبد رهم او را با عسل جهت رفع ریاح
و ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی و ضماد او [illegible]
[illegible] مصلحش کتیرا و بدلش در اطلیه برص کمن مشق قدر شربت از یک درهم تا سه درهم است [illegible]

ذرید و تحلیل از هر یک و اکلی العسل بسرشته بعد از هفته بمستسقا بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر او بتابد و آب ...
و عرق کنند در روز اول نهایت تا روز سوم موضع برص آبله کرده بعد از رفع زرد آب بالکلیه برطرف میشود مجربست و گفته اند هر گاه از مفرد او هر روز سه درم
با عسل تا پانزده روز بنوشند یا از مرکب او بدستور مذکور و بمدت مزبور استعمال نمایند یقینا رفع برص میشود آآلسن بلغت یونانی بمعنی مبری الکلب است بجهته رفع
او زهر سگ دیوانه و آن نباتیست ساقش بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و برگش شبیه ببرگ فراسیون و ازان درشت تر و خاردار و مابین سرخ و سیاهی و تخم
او مایل بپهنی و سبز تیره و در غلاف دو طبقه و از ترمس کوچکتر و در طعم تجدت و تندی و تلخی با نانخواه و گلش سرخ مایل بتیرگی و از زیر برگها روید در اول سوم گرم
و در آخر اول خشک و محلل و جلی و مقطع و مدر فضلات و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و رکین مجفف باعتدال و طبیخ او جهته حمی و برودت مفرط و سعفه
جهته زکام و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه نافع و تخم او در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد یا از زهران و ضماد وش جهته کلف و با عسل جهته جوشش
زرد آب از و آید مفید و قدر شربتش تا دو درم و مضر جگر حار و مصلحش کتیرا و بدلش بنصف وزنش حب الغار با دو وزن آن نانخواه است و جالینوس فرموده که جو
او را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاه دارد و پاسی سه مثقال عسل بدفعات یا بدو دفعه یکروز در میان سگ دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفید است
و دو درهم از بیخ او را با شیر تازه بیاشامند لیکن رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هر چند که از آب بترسد و گویند چون گیاه او را بجمیع اجزا بیار چه
بسته بر اعضاء در دمک مواشی بربندند رفع الم میکند و صاحب جامع الطائفی مخصوص دستران میداند و گویند تعلیق او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آن خانه است
و مولف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و حشیشه السعفا نامند خوردن او بغایت مقوی باه و نگاهداشتن او بغایت مورث
تعشق زنان است بحدیکه اصلا ممانعت بجامل او نکنند آآرغیس حنین ابن اسحق در الف مع الراء ذکر کرده و آن پوست درخت زرشک است در اول گرم و در دوم
خشک و باقوت بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و طبیخ او مقوی جگر بارد و مفتح و باقوت رادعه جرم او با شراب جهته درد جگر اگر بی تپ باشد و با آب سرد با وجود
تپ بغایت مفید و بدستور شراب و سرکه که در ان بیخ شسته باشد همین خاصیت دارد و طبیخ او در رفع کرم جگر گوسفندان مجربست و حقنه بطبیخ او منقی جرک و قروح
امعاء و مضمضه او بجهته قلاع خبیثه و درد دندان و تقویت لثه و اکتحال او مقوی باصره و در جمیع افعال مثل مامیران و قطور خیسانیده او در گلاب جهته
تخفیف رطوبته و حفظ صحت چشم و رفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضض و قدر شربت از جرم او دو
مثقال و از طبیخش تا سی درهم و مضر صاحب سعال و مصلحش عسل است آآلیلس بلغت بربری و مغربی نباتیست شجری که در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر
قامت و زیاده از ان برگش مانند مورد و نرم و ثمرش بقدر بار سرو و سبز و چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او بسیار صلب و اندرون او سفید و زرد و مایل
بسرخی مستعمل از و ثمرهای باریک اوست و مرکب القوی برودت و یبوست در دوم و بسیار قابض و آب خیسانیده او که زنگ آب بگردد جهته استفراغ زرد
و اسهال بطن مجرب دانسته اند و بدستور چون با گوشت طبخ نمایند و گوشت آبرا بیاشامند همین عمل کند و جرم طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح سده
آن و قدر شربت از جرم او دو درهم است آآبار بلغت عربی و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستورات مذکورست در دوم سرد و خشک
و مغسول او جهته قرحه چشم و جوشش آن و جراحت خبیثه اعضاء و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات و با روغن گل سرخ جهته قروح مقعد و ...
جهته تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش سرنج و خوردنش کشنده است آآتردن بلغت یونانی اسم سماق است آآسولن بلغت یونانی اسم اشنان است که اشنان ...
آآغیس یعنی طاهر بیونانی اسم فنجنگشت است آآلیس بیونانی اسم انیسون است آآرن بلغت یونانی نوف الکلب است آآرن صارن بیونانی نوف الضبع
آآغلس بیونانی دوسرا و دوسر نباتیست مثل گندم آآلوفیس بیونانی اشراس است آآمی بیونانی نانخواه است آآبنوس معرب آبالس یونانی است درخت
شبیه بدرخت عناب و ثمرش مثل انگور و زرد با حلاوت و برگش شبیه ببرگ صنوبر و عریضتر از ان و خزان نمیکند تخمش مانند تخم حنا قسم هندی با خطوط سفید
و قسم حبشی سیاه و صلب و املس بهترین اقسام است در اول سوم گرم و در آخر دوم خشک و ملطف و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و محلل نفخ معده و مفتح سده
سپرز و اکتحال محکوک او با آب و ذرورش جهته بیاض رقیق و قرحه و بثور و سعده و سمو زیاده و جرب و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن
مژگان و نشاره او جهته حبس خون زخمهای تازه نافع و محرق مغسول نشاره او لطیف تر و در افعال قویتر از آن سریع النفوذ طلا محکوک مطبوخ او و شراب محلل
خنازیر است و گویند بالخاصیه اطفاء حرارت حار میکند با سفیده تخم مرغ جهته سوختگی آتش و بانفراده جهته تخفیف و گوشت آوردن قروح خبیثه و منع جو...

جوشش‌ها برآب و آبله کردن اعضا مجرب است و قدر شربتش تا سه درهم و بمضر معده و مصلحش عسل و بدلش چوب کنار است **آزاد وارد**
لغت فارسی است و آن سلق جبلی **آلوی بخارا** اسم فارسی اجاص است **آلوچه** اسم فارسی اوکسست **آب دارو** میاسیسیت و محمد بن زکریا
و رازی و دیگر را باین اسم خوانده **آتش بجگان** اسم فارسی جنبدا است **آهن** اسم فارسی حدید است **آهن ربا** اسم فارسی مقناطیس است **آرسیده**
بفارسی سپید است **آرد سبوسدار** اسم فارسی خشکار است **آرد جو بریان کرده** اسم سویق الشعیر است **آرد کنار** سویق النبق است **آلوغیله**
اسم شاه‌لوج است **آلو بالو** اسم فارسی قراصیا است **آهو** اسم غزال است **آمله** اسم فارسی املج است **آرد جو** دقیق الشعیر است **آب بشکر** اسم فارسی
عسل القصب است **آب باران** ماء المطر است **آب چکیده** از کوزه و غیره ماء القطر است **آب جو جوشانیده** اسم ماء الشعیر است
آب جو فشرده اسم کشک الشعیر است **آب پنیر** اسم فارسی ماء الجبن است **آب آهن تافته** اسم فارسی ماء الحدید است **آب ماهی نمک سود**
اسم فارسی ماء النون است **آب درخت کافور** اسم ماء الکافور است **آلکامه** اسم فارسی مری است **آهک** اسم فارسی نوره است **ابی** اسم فارسی سفرجل
است **آفتاب پرست** اسم فارسی حرباء است **آشبا** و آن از اغذیه است و در حرف ره مذکور است **آش** اسم فارسی اغذیه مطبوخ بالعصیر است و بعضی
اوقات در ضرورات و در سایر مواضع استعمال نمایند **آبک** سیماب مرده باصطلاح اهل کیمیا اسم زیبق است **آنک** خون رصاص اسود است **آبگینه چینی** انجر از
دنقره و برنج سازند **آردوج** بلغت ترکی اسم درخت ابهل است **اغوتر** بترکی اسم قلی است **اغوذ** بترکی اسم کتان است **اغاج دان** بترکی اسم سوالیب است
املج بفارسی هند ملکر است **آذر لویه** بفارسی گل ابشان نامند **ابق** باصطلاح اکسیریان زیبق است **ادرس** اسم فارسی ابهل است و ابرس نیز گویند
الک و اله اسم فارسی سنبل الطیب است **آهوری** بهندی خردل است **آگ** بکاف فارسی بلغت هندی اسم آتش است **اتا** باسم هندی سویق است **الالف**
مع الباء ابقر بفارسی شوره گویند و آن از انجا که ما بروید شوره زار بهم میرسد و بعد از تصفیه آن با آتش شبیه نمک میشود و در آخر سوم گرم
و خشک و مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل و در تنها حدت و قوی‌تر از نمک و بوره و در افعال و جهت علل سپرز و درد کمر نافع و مجرب دانسته اند و مضر هم می‌گرده
مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش طلح اندرانی ورلعبه درهم تا دو درهم باشکر بجهت احتباس بول که هیچ چیز رفع نشود مجرب است و از خواص او سرد
کردن آب است بعمل مخصوص که آب را در ظرف روی توتیا کرده در آب شوره حرکت دهند و او جزو اعظم بارود است **ابل** بهندی اسم هال است **ابر** بفارسی اسم
اسفنج است **الوخلسا** بفارسی بوجویه نامند و اصناف میباشد قسم اول نباتش شبیه ببرگ کاهو و باریکتر و باخشونت و سیاه لون و مدقق و ملاصق زمین
و ساقش مزغب و گلش اشقر و دانه او سیاه و بیخش بقدر انگشتی و سیاه سرخ و قوتش تا چهار سال باقی میماند در اول دوم گرم و خشک و محلل اخلاط غلیظ و جالی و قالع
و مسهل و مدر حیض و دافع معده و مخفف و طبیخ او در سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و حصاة و یرقان و بهای کهنه و طلای او جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و
تحلیل خنازیر و بارد و جهت حمره که باد حمی گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و کدو و قدر شربتش دو درهم است و چون بیخ او را در روغن بجوشانند
و قیروطی ترتیب دهند جهت سوختگی آتش نافع و حمول آن بدستور حمول بیخش با العسل مخرج جنین و جمیع افعال بیخ او قوی‌تر است و قسم ثانی را برگ نیز گرد و
خشن‌تر و ساقش دراز و خشن و پرشعبه و گلش مایل بنفشی و ریزه و قابض‌تر از قسم اول و ضمادش جهت حمره و منع عرق النفع لسیما جالب الطبیعت و قسم سوم را
برگ ریزه‌تر از اول و خشونت کمتر و شاخهای او ریزه و گلش بنفش و بیخش دراز و سرخ‌تر و تند طعم‌تر از همه و جهت گزیدن افعی دو مثقال با شراب انیسون نافع و بیخ
او اسپاست و تعلیق او مانع گزیدن هوام و قسم چهارم شبیه بثالث و از آن گلش ریزه‌تر و لغایت سرخ و در آخر دوم گرم و خشک و یک مثقال و نیم او با شل
او تره‌فا و قروما جهت حب القرع و سایر کرم امعا ثبت نافع و ضمادش با سپیده با پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و اورام صلبه عصاره او با عسل جهت
قلاع و حمول و جلوس در طبیخ او جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سقوط او جهت تنقیه دماغ و رفع آثار و غلظ طبقات چشم و با سرکه شراب با حنا
جهت سبز سفید و قطور روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه و بهترین ادویه و جلای بیاض چشم و محلل و رودها و گلش در جمیع
افعال قوی‌تر از برگ او و آشامیدن بیخ و گل و تخم آن بقدر یک مثقال الغایت مدر حیض و مخرج جنین و وزنده است **ابریشم** بکسر اول و ثالث و فتح سین
مهمله ابریشم است و گویند هر اوارد و پیله است که کرم ابریشم سوراخ نکرده بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قز نامند و آنچه در آب بجوشانند از و شسته
باشند از قسم ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از وست در اول گرم و خشک و بالتعلیم و ملطف و بغایت مقوی دل و روح طبیعی و باه و مسمن بدن و جهت خفقان

وضعف معده و با سرکه و آب مطبوخ او با شکر جهت تفتیح سده و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق او ضعیف و جهت قرحه و سعفه و سلاق و جرب چشم نافعتر و پوشیدن
حریر جهت منع بهم رسیدن قمل آزموده و محرق او مضر گرده و مصلحش اسارون و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته و نشسته است و بهترین
طریق استعمال او بسیار ریزه بمقراض کردن و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ سائیدن است **ابهل** بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول
و ثالث نیز آمده و آن قسمی از سرو کوهیست و مراد از و بار اوست شبیه به بنق تازه او سرخ و رسیده اش سیاه و با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت
و بزرگتر از بار عرعر که قسم اشهر سرو کوهی باشد و برگش شبیه ببرگ درخت گز در سیم گرم و خشک و بغایت لطیف با قوت مجففه و قابضه و لذاعه و محلل و مدر
حیض و مسقط جنین و زایل کننده عفونت و قروح خبیثه مزمنه و سحوق او با عسل جهت ربو و بواسیر و مطبوخ او جهت استسقا و چون سه درهم او را دانه بیرون کرده
با روغن گاوی تازه بقدریکه او را فرا گیرد و بآتش بگذارند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درهم فانید مخلوط نموده هر صبح دو درهم را با یکم
بار و اقراص شوید جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و رفع اقسام کرم امعا بغایت نافع و چون با عسل سرشته هر روز از یک درهم تا سه درهم او را مداومت نمایند
حیض منقطع را جاری سازد و بجهت ربو و بواسیر مجرب الثقه اند و چون در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود و قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب و ضماد
بدستور ضماد برگش جهت اورام حاره و سیاهی جلد و چرک و آثاریکه از فضول بهم رسد و سرخیکه بعد از به شدن زخم در عضو بماند و جهت قروح ساعیه و اکله و نمله و اندمال
جراحات سفید و طلاء او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با بخور جهت جمود عضو و با عسل جهت جراحت بن دندان و تعفن و اکله آن و لعوق بکوبیده او با نصف
اوقیه روغن تازه گاوی و مثل هر دو عسل که تا یک هفته مداومت کنند جهت ربو مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش حماما و عسل و بدلش
بوزن او جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف بوزنش دارچینی و قدر شربتش تا سه درهم است **ابوقانس** بلغت یونانی اسم غاسول رومی است و ابوفاروس و
اوقادس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است نباتیست میان درخت و گیاه و برگش از برگ زیتون باریکتر و مابین برگها خار سفید دارد و شگوفه
او سفید و شبیه بگل لبلاب و شاخهای او پراکنده و بیخش قوی تر و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت اوست که با آرد کرسنه آمیخته
خشک کرده باشند و برگ و شاخ و گل او را سائیده دست بآن بشویند و بآن سبب غسول نامند و مولف تذکره اولو الالباب او را اشنان دانسته و مولف
جامع بغدادی او را غلط حمل نموده و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان را برگ نمی باشد و عطریت ندارد و مسمی بغاسول فارسی است و
در اکثر صفات مشابه هم نیستند در اول سیم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتح سده سه قیراط از رطوبت خالص آن و بدستور دوازده قیراط از مخلوط مجفف مذکور
با ماء العسل مسهل صفرا و بلغم و زرداب و گویند جهت استسقای حاره مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ و یک مثقال از عصاره اش با ماء العسل همین عمل میکند
و مضر احشا و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آن قاطع اسهال اوست **ابوقطیس** نباتیست شبیه بابوقانس و بیناق و شگوفه و مفروش
بر روی زمین و بیخش سطبر در سیم گرم و خشک و جهت ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع و مصلحش عسل است و مضر معده و قدر شربتش تا یک مثقال
است **ابیل** نباتیست بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مثل اسپست و شاخهای او بسیار و تخمش شبیه بتخم زردک و در کنار دریا روید و مولف تحفه
بلعی گویا بیخ آن را گویند خشک کرده باشند قاتل است در دوم گرم و خشک و مدر بول و جهت سپرز آزموده و قدر شربتش تا دو درهم است **ابرکاکیا**
دام عنکبوت است و در حرف حا ان شاء الله تعالی مذکور میشود **ایرون** بلغت یونانی بمعنی دائم الحیوة است و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار
نامند و از جمله ریاحین و همیشه سبز است کبیر او را نبت بیشتر کوهها است ساقش بقدر ذرعی و زیاده بقطر انگشت مهین و با رطوبتی لزجست چسپنده و
برگش شبیه بزبان و باریک و با رطوبت و گلش مابین زردی و سفیدی و بستانی او بهتر از کوهی است و صغیر او را نبت سنگلاخ و مخوطها و مواضع
کم سایه داشته باشد و شاخهای او ریزه و از یکجا بیرون آمده و پر برگ و ریزه و پر آب و بقدر شبری و گلش کوچک و زرد و مایل بسبزی و تخمش
مثل تخم خبازی و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است و در آخر دوم سرد و در اول خشک و با قوت قابضه رادع و مفتح سده جگر و زهره
و مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم امعا و معده و مسکن حدت خون و مقوی معده حاره و نافع نزف الدم و جهت سحج و اسهال یک اوقیه از آب او با شراب
نافع و ضماد او با آرد جو جهت قروح خبیثه و مفاصل حاره و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله و اورام حاره چشم و نقرس مجرب و بقطور عصاره او
جهت گزیدن رتیلا و با روغن گل با سرکه جهت درد سر و التهاب و جهت ادرار حمول او جهت قطع رطوبات سایله رحم سفید و طلای او جهت باد سرخ که

که تیغ زده خون انموضع با آب او مخلوط گرده مجرب است و با حنا جهته خارش بن بدستور آزموده است و برگ خشک سائیده او را جهته رفع اسهال
مزمن مجرب دانسته اند و قدر شربت برگ او جهته سیلان رحم و قطور روغن زیتون که برگ با عصاره او را در آن جوشانیده باشند جهته درد گوش حار البته نافع
گویند مضر سپرز است و مصلحش گل ارمنی و قدر شربت از عصاره او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال و بدلش کاسنی است و از
لیسقوریدوس منقول است که نوعی از حی العالم میباشد و قدر و برگ شبیه بخرفه و مزغب لغبار آلوده و در بها گرمی و مفرح جلد و ضماد او با پیه کهنه محلل
خنازیر است ابراز گیاهی است ساقش نازک و شکننده و در انتهای ساق برگها بهم پیچیده بجای گل و در بهار بلاد بارده و جاهای سایه و مکانی
که نمناک باشد و مواضعی که مدتی آب در روا ایستاده باشد میروید و در بغداد و موصل او را در شیر بخته میخورند با ندکی تلخی و تندی است و در صورت
شبیه ببیلیون و در دوم گرم و مشتهی و دیر هضم و عصاره اش جهته او رام رخوه ریخته و مرکبه نافع و چون در آب نمک بخیسانند تا تلخی و تندی
او زایل شود بغایت محرک باه و مصلحش بجهته رفع ثقل او نعناع و شونیز و سرکه و کرویا است البست بلغت مغربی گوشت بالنکا است
و در اترج مذکور میشود ابن عرس حیوانیست بری و معروف و بفارسی راسو و موش خرما نامند شبیه بموش و سر و پا او و دراز تر از موش است
و از و بزرگتر و موی دمش افشان و در مصر و شام نها بسیار الفت میکرد و در انجا عرسه نامند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظ
و مبهی مقوی حس گر موافق صاحب استسقا بارد المزاج و فادزهر سموم است و چون با شبت در روغن کنجد یا روغن زیتون نارسی آب بخته باشند
چون پوست او را کنده جوفش را بعد از پاک کردن به نمک آکنده در سایه خشک کنند و دو مثقال او با شراب جهته سموم هوام رفع زهر
طفیسقون و چون بجای نمک کشنیز پر کرده خشک نموده باشند جهته صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد
خاکستر او با سرکه جهته نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او با عسل جهته صرع و طلا خون او جهته خنازیر و صرع و ضماد گوشت
او جهته درد کمر و مفاصل و جذب سم و پیکان از بدن و مضر محرور و مصلحش سرکه و کاسنی و اثار شش مضر احشا و اصلاح آن در روغن کنجد و زیره
بخته است و گویند چون کعب او را در زندگی او بیرون آورده زنان تعلیق نمایند منع حمل کند و چون او طعام زهر دار مشاهده کند بلرزد
و موبرتن او راست شود ابا زیر انچه در طعامها کنند اعم از انکه بقول باشد یا ادویه یابسه ابجم کماجی بترکی اسم خباز است اثیل بهندی
فرنجمشک است ابرک بهندی طلق است ابراز مولف تذکره گوید بلغت شام گیاه سونجان است ابوقرده اسم شاه بلوط است ابن آوی
کلنب بری است و بفارسی شغال نامند ابوکمرون بلغت رومی لقر است ابراز القطعه بلغت مغربی ابرون صغیر است ابوالاجبا دکبریت
است ابوالارواح زیبق است اثلیو البلغت عربی ابرون است ابریز براء مهمله مکسوره و زاء معجمه ذهب خالص ابرولون بلغت
یونانی اسم اشنه است ابلیشون بلغت یونانی ترنجبین است ابارون بیونانی ورج است اب گون نشا است ایستن الطیب
ابوقلمون حجر السیف است ابلیین طین مصری است ابرق شفتین بحریست ابوعماره صعتر است ابریون بربری ابرسنات است اقلیا
بربری اسفناج است ابوغلس بربری کل خیری است ابرنی بربری اسم نوف الصغیر است ابوطاموق بیونانی اسم بقر الیهود است
ابرنج برنج کابلی است ابرامیه از جمله اغذیه و آن آشی است که با آب غوره و قند و عود و ادویه حاره و بادام و کلاب ترتیب دهند
مقوی معده و دل و جگر و مفرح است الالف مع التا اترج بفارسی بالنگ و ترنج نامند پوست او در دوم گرم و خشک و تخمش در اول
گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه او در آخر دوم گرم و مجفف و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دوم سرد و خشک و قابض و
مسکن صفراوی و مقطع مرة الصفرا و با قوت تریاقیه و ملطف و مشتهی و صاف کننده روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده جهته
خفقان حاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارت احشا و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و نسا دا و جهته گزیدن عقرب برنده و مار
شاخدار نافع و طلاء او جهته کلف و نقوبا و جهته قلع زنگ سیاهی مرکب از جامه و قطور او جهته یرقان که در چشم باقی مانده باشد و غرغره بمطبوخ
او در سرکه جهته اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید است و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب التین و بدلش آب نارنج و آب لیمو
و غوره و چون جواهر و مروارید را در آن بخیسانند مضمحل سازد و رب او در افعال خوشتر از رب غوره است و جهته غلبه صفرا و تشنگی مفید و قطع

ی و دفع سموم و اکتحال او جهت بیاض و طلای او جهت قوبا نافع و گوشت او که تخم نامند در اول سرد و تر و دیر هضم و مضر حرارت غریزی و معده و دماغ
و مولد بخارات از معده بدماغ و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشا و مفرح و مشهی و با قوه تریاقیه و معطش و
مفتح و محلل نفخ معده خصوصا چون با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک او مسکن قی غیر صفراوی و مضغ او جهت خوشبو کردن دهان و عصاره پوست و کو
او که با هم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی نافع و همچنین ضماد آن همین اثر دارد و طلای پوست محرق او با شراب جهت برص بسیار مفید و غیر محرق او
چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن آن و چون پوست کم معده او را بالتمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند و مضر جگر حار و مصلحش عسل و مضر دماغ
حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنج درهم و از تر او تا هفت مثقال است و تخمش در افعال مانند پوست او با قوه سهله و دو مثقال از مقشر
او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی‌تر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور ضماد او و آشامیدن مکرر هم از مقشر او بغایت
حیض کشند و همچنین مخرج آن و طلای او جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون او جهت تقویت لثه و روغن تخم او جهت بواسیر طلاء و شرباً بغایت مجرب است و مفتح
سده گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی بآن تدهین کند گویند عقرب نزدیکی به او نکند و مجرب است و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه
یا شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دبیلا نافع و برگ او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و
شکوفه او در افعال مثل برگ او و از آن لطیف‌تر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت رفع ضرر هوا و وبای آزموده و همچنین فرش کردن برگ او
همین اثر دارد و مولف جامع الالفاظ مروارید محلول در آب ترنج را که در قاروره کرده باشند در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهت رفع جمیع سموم و امراض
اعضای رئیسه و جهت زحیر مجرب میدانند چون با اشربه مناسبه بنوشند و روغن ترنج که پوست خالص تنش عدد داو را در روغن زنبق و روغن خیری از
هریک یک رطل یا دو رطل روغن کنجد انداخته و بمدت سه شبانه روز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه بیشتر گرم و خشک و محلل و تدهین آن
جهت امراض بارده و عصبانی و درد مفاصل و رفع گزیدن هوام و رفع لرزیدن تپ ربع بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و بریدن جهت
استرخا و خوشبو کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النسا و درد گرده و مثانه و جهت رویانیدن مو و سعوط او جهت درد سر و علل سوداوی
و درد شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان نافع است   اتنکن بهندی مومیائی الحجره است اتریک بهندی ریوند است اثمر یونانی و اسم بالونج است اما آن
عربی و اسم حماشیره است اتموی بهندی اسم ... است الالف مع الثاء اثاطلون شرابیست که از آب انگور و عسل و ادویه حاره
ترتیب دهند بسیار لطیف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است اثاولون بیونانی اسم اشترغار است اثانقون بیونانی اسم اشق است
اثرد بیونانی اسم ... است اثامیسطقون بلغت رومی مو است اثمد بفارسی سرمه نامند سنگیست سیاه و با رصاصیه و اهل اکسیر را اعتقاد است
که چون چند روز با صابون بسبک نمایند قلعی خوب میشود و بهترین او اصفهانی است و از نواحی قهپایه خیزد و در دوم سرد و در سیم خشک و گویند در چهارم
خشک است و بمراتب درجات او اختلاف نموده‌اند قابض و مجفف قوی و با قوه سمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوی اعصاب و منقی جراحتها
و گوشت زیاد جهت تقویت باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال آن و التیام سایر قروح اعضا و با اندک مشک مقوی باصره
پیران و حول او جهت قطع جریان حیض و خروج مقعده و ضماد او بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و با پیه تازه جهت سوختگی آتش و با عرق
و چون بر بدن طلا کنند جهت کشتن و رفع قمل و ذرور او جهت جراحت تازه و قطع خون آن و قروح ذکر و خصیه و طبقه قرنیه چشم بغایت مفید و محرق
او که با پیه سرشته بر آتش گذاشته باشند تا شعله در کشد و لیبود لطیف‌تر و مغسول او الطف است و با مروارید و سرگین خردن و شکر جهت غشاوه
و بیاض چشم مجرب و با حضض و سماق جهت ... و معده و ... بدستور مجرب است و مضر شش و مفاصل و خوردن قاتل است و بدلش ابار و مصلحش شکر
و کتیرا اثرار بلغت اهل بادیه اسم انبرباریس است اثل بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است بقدر درخت سرو عظیم و برگش خشن و باز
اندکی و ثمرش مشابه و بقدر نخودی ... از آن و تیره رنگ مایل بزرد و در جوف او دانه‌های ریزه و بهم چسپیده و گویند آب او سرخ
و عقد ... ثمره الاثل نامند و مولف اختیارات و جامع الالفاظ و منهی و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدنه و قانون اقسام سرو کوهی درخت گز را
شبیه ذکر کرده‌اند و از بعضی ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که ابهل از جمله اقسام سرو کوهی و طرفا و اثل اقسام گز است و حب ابهل غیر ثمره

و ثمره الورع و عذبه غیر ثمرة الطرفا است و آن در اول سرد و در دوم خشک با قوت قبض و اندک تلخی و مرارت و جلا و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ
او بجهت جذام و سده و ورم سپرز و منع سفیدی موی و در سرکه و شراب مقوی جگر و ملین ورم آن و طبیخ او با آب عفص و پوست انار قایم مقام حب [illegible]
و ازاله قروح خبیثه و آتشک و اکله و نمله و مضمضه او بجهت درد دندان و ضماد او بجهت تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت دفعه جهت سقوط دانه‌های آبله و بواسیر و خوشه‌های
ریزه که آب از و تراود و خارش و آب طبیخ او جهت خروج مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر آن مجرب و قدر شربت از طبیخ او تا چهل و بیخ
مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف معده و بدلش جوز السرو و مصلحش صمغ عربی است و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را با آب اثل
ده وزن او تسقیه نموده هفت بار تقطیر کنند صبغ الاول را الغا و ثمرش در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی گرم در دوم میدانستند و اصلی ندارد و قاطع
اسهال و سیلان خون و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعصاب و آشامیدن او جهت نفث الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و
رطوبی و بواد او با گل خوردنی بدستور دو درهم و نیم او با یکدرهم و نیم کندر که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بنوشند جهت قطع اسهال مجربست و در حبس سیلان
خون بسیار مفید و طبیخ یک وقیه و جوشانیده اش در آب گرم که با شکر بنوشند جهت یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج [illegible] جهت دفع
رطوبات متعفن نافع و چون نقیع او را سه روز تا هفت روز بنوشند و از عقب او دوغ و نان میده تناول نمایند باعث فربهی و خوبی رنگ رخساره
و تقویت معده و تنقیه رطوبات فاسده آن میشود و چون با صندل و [illegible] جوشانیده آب را با شکر بقوام آورند جهت تقویت اعضا غذا و اعصاب
و سده سپرز و تعدیل و جهت مفاصل نافع و چون در گلاب جوشانیده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویه اجفان و حدة بصر مفید و ذرور او جهت
قطع خون جراحات و بریدن گوشت زیاده و غسول او جهت جرب و [illegible] و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قمل و حمول او جهت رفع رطوبت رحم و قروح و
طبیخ او بدستور و خاییدن آن جهت لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و مضر سر و مصلحش [illegible] و قدر شربت از
او دو درهم تا چهار درهم و بدلش بوزن آن عفص یا پوست انار است. اثلق لغت [illegible] سنجبشت است و بیونانی اغنیس نامند و بعضی [illegible] نبات او مابین شجر و گیاه
و در مواضع صلب قریب به آبها میروید شاخهای او قوی و صلب برگش از برگ زیتون نیز تر و کم رنگ و بر سر هر شاخی پنج عدد و شبیه به سنجبشت و چون
بدست بمالند بوی او در عطریه شبیه است به [illegible] گلش سفید مایل بسرخی و آنرا ثمری و تخمش از فلفل کوچکتر سفید و بعضی سیاه و شاخ او را [illegible]
تخم او قاطع نسل و کاسر باه است در دوم گرم و خشک گویند در سوم خشک است و بعضی در دوم سرد و تر دانسته و بعضی در دوم سرد و در اول خشک
میدانند و با قوت قابضه و محلل و ملطف و مفتح سده و مدر حیض و تخمش لطیف تر و پا زهر سموم و مخفف منی و شکننده بادها و زیاد کننده شیر و جهت گزیدن
مار و هوام و سگ دیوانه و سده جگر و سپرز و صداع جنون و با شراب جهت کشودن حیض بغایت مفید و ضماد او جهت تحلل ورم صلب و اعیا و ورم
سپرز و جراحات و التوای عصب و درد پا و درد سر رطوبی و دوار و در شل فرانیطس و لیثرغس نافع و بدستور نطول مطبوخ او در سرکه با روغن [illegible]
و طلا او با آب جهت درد و شقاق مفید و حمول و بخور ثمر و برگ او با مثل آن پودینه صحرائی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ او در ورم رحم و مقعد و ورم
او با کره تازه و برگ او جهت تسکین [illegible] و فرش کردن برگ او جهت کسر قوة باه و گریزانیدن هوام موثر و بخور او نیز باعث گریختن هوام میشود و مضر گرده و مصدع
و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یک مثقال و گویند بدلش دو وزن شاهدانه است و هفت عدد از برگ او مسهل قوی مجربست و گویند تکیه
کردن بر چوب او و تخت کردن فرش گذاشتن نافع احتلام و قاطع نعوظ است اثاناسیا بیونانی اسم معجونی است بمعنی [illegible] الامراض و [illegible]
اسم جگر گرگ است و چون معجون مذکور را یک جزو جگر گرگ است بنابران باین اسم موسوم شده الالف مع الجیم آجا بلغت [illegible]
درختیست برگش از برگ چنار پهن تر و شگوفه او چون سیمانهای سرخ گره زده و پخته و بارش شبیه بهلیله و جوشش در آتش [illegible] و چون
دو درهم بیخ او را نیکو بجوشانند با دو درهم نبات یا شهد بنوشند جهت حبس بول بسیار آزموده است اجر لغت یونانی و [illegible]
بالف ممدوده و ضم جیم الف مستعمل است در دوم گرم و در چهارم خشک جالی و مفتح و [illegible] اشامیدن او مفتت حصاة و ضماد او با
غوره جهت رفع شری و منع [illegible] آن و با نمک و سرکه جهت خنازیر و با سکنجبین [illegible] جهت اورام و شور [illegible] استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور او جهت
قطع خون جراحات تازه و حلوس [illegible] اجر گرم جهت رحم [illegible] روغن گل [illegible] وجوه اخر

زیده را بسیار یافته و آب با دشراب اندازند که آب را بجوش آورده و سر را به بخار آن بدارند معرق قوی و در تحلیل مواد بارده دماغی بر
و نزلات فرمنفعه و درد سرکهنه بسیار مجربست و قدر شربتش تا یک درهم و روغن او که اجزا را قدر یک مثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده بر روغن زیتون
اندازند بجهت بعد زمان که و بیده باقرع حصا و حبس تقطیر کرده شده بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل و نشا بیدن او جهت تفتیت سنگ مثانه مجرب دانسته اند
و مدر بول و جهته سایر علل مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعا و جهته مغص بارد و ریاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و لقوه و فالج
و رعشه و عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و باشربت زوفا جهت ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفید و اکتحال او جهت تحلیل آب نازل شده
بسیار مفید و حمول او جهت گشودن خون بواسیر و ساقط کردن زوائد بواسیر و رفع کرمهای مقعد و فرزجه او جهته گشادن حیض و اخراج جنین زنده و مرده
و نشیم سریع الاثر و سعوط او جهته صرع و نسیان و دوالوک و جهت کشتن کرم دندان و تسکین الم آن و طلاء او جهته زخم آتشک بسیار مفید و قطور او جهته
ثقل سامعه و تنشوق او جهته امراض بارده بینی و دماغ و ضماد او با شیر جهته ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال است و مضر معده
و مصلحش سرکه و مضر گوش است و کرده و مصلحش آن کثیرا **اجمود** بلغت هندی اسم کرفس است **اجواین** بهندی نانخواه است **اجری** بعربی کرش
است **اجاص** بفارسی آلو بخارا نامند اگرچه شامل اقسام آلوی زرد و سیاه و آلوچه و آلوی ترش جنگلی و شاه لوچ و آلوی سرخ است و مراد از آلوی
سیاه بزرگ است در اول سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفرا رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و جهته تبهای حاره و صداع حار
و خارش بدن نافع و طبیخ نیم رطل او در دو رطل آب که بنصف رسد با قدری شکر مسهل خوبی و بی اذیت است و موافق سینه و مثل سایر ثمرهای مضر معده
و نفخ و مصلح افراط تقوع و غثیان حاره مفید و غرغره بطبیخ برگ و بیخ او جهته ورم لهات و منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان
و اشامیدن او جهته رفع کرم معده و ضماد برگ او با سرکه جهته کشتن کرم امعا مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گلقند در مبرود و مصطکی
و کند در محرور و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمرهندی و آلوی صحرای مجفف جنگلی و مطبوخ او در گلاب قابض طبع و صمغ آلو گرمتر از صمغ عربی و بیبوست آن کم
و بلغت حصاة و جهت سرفه نافع و اکتحال او جهت حدت بصر و ضماد او با سرکه جهته قوبا و جوشش بدن اطفال مفید و رب او سرد و تر و ملین طبع
و مسکن تشنگی و تبهای حاره و التهاب مواد و سایر آثار مثل آب اوست **اجوان خراسانی** بهندی بیخ **احلاچندن** بهندی صندل ابیض است
اجولا بهندی قوبج بدری است **اجلا گروی و گلری** کاثیر ابهندی عصاره قثاء الحمار است **اجاص ابیض** اذخر است **الالف مع الحاء**
احیون بحا خمایلبلغت یونانی بمعنی راس الافعی است و آن ثمر گیاهی است شبیه بسر افعی و بی ساق و نبات خشن و باریک و برگش از برگ ابوخلسا
و کاهو ریزه تر و بار طوتی که بدست چسپد و خاردار و در عرب و شاخهای او بسیار مایل بسفیدی و ریزه و از دو جانب او برگ میرویده و برگش باریک
و ریزه و گلش بنفش و ثمرش شبیه بسر افعی و تخمش بقدر انگشت و مایل بسیاهی و باریک و دراز در دوم گرم و در اول تر و مفتت حصاة و مدر بول و حیض
و شیر و معرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصا افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهته درد کمر مجرب است
و دفع خارش و جوشش و مصلحش شیر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش وانه ترنج است **احریص** بفارسی گل کافشه و رنگ زعفران و بلغت دیلمی
[illegible] نامند بستانی او در دوم گرم و در اول خشک و بری در سوم گرم و قوتش تا سه سال باقی می ماند منضج با قوت قابضه و محرک باه و منوم و محلل
و مقوی جگر و گدازنده خون منجمد مطلقا و ضماد او با عسل جهت قوبا و باباسست بر مثانه جهت احتباس بول مجرب و طلاء او با عسل جهت بهق و برص
و قلع ثالیل اطفال و با سرکه جهته خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر مفید و مضر سپرز و مصدع و منخر و مفسد معده و مصلحش عسل و قدر شربتش
یک مثقال و چون با گوشت بجوشانند باعث زود مهرا شدن آن و لذت طعمه میشود **احداق المرضی** بهار است و آن نوعی از اقحوان
مذکور خواهد شد **احداق البقر** عنب اسود است **احلب** بابری اسم شبرم است **احدیا و احادیا** بیونانی اسم افعی **الالف**
مع الخاء **احشاد البقر** بجا بعجمه سرگین گاو است در آخر اول گرم و در دوم خشک محلل و جاذب و آشامیدن دو مثقال و نیم سوخته او جهته
استسقا [illegible] دفع سموم بسیار [illegible] ضماد تازه او که سرد نشده باشد جهته ورم جراحات عارضه از کارد و امثال آن و قطع سیلان
[illegible] مفاصل و عرق النسا [illegible] هوام و دوالی [illegible] جهته جوششها با سرکه جهت ورم حار و با عسل

و با عسل جهته اورام بارده و بالوره دگوکرد و امثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن حرلیح و با باقلی جهت ورم پستان و با آب اسفین جهت
قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و با سرکه جهته ضماد خنازیر و اورام صلبه و ثولول و گزیدن زنبور و ورم و درد زانو و تکرار ضماد پخته او در روغن زیتون کنه آن
او بر بدن با خشک شود جهته بیرون آوردن خار و پیکان و امثال آن از بدن و زیر زبان جهت اخراج جنین مرده هرگاه که مدتی بگذارند باعث کشتن جنین زنده
و بر پشت زهار تهیگاه جهته رفع قولنج و دو درهم آن کشنده است و ترتیب دادن او جهته درد و ورم آن و طلاء سوخته او با سرکه بر پیشانی جهته قطع رعاف و تقویت ذهن
جهته رعاف و با روغن زیتون جهته نقرس و بخور او جهت عسر ولادت و گریزانیدن پشه و قطور سائیده او با روغن بادام تلخ و شراب جهته الم و طنین گوش
بسیار مفید است **اخروس** یونانی امارطون است **اخراس** یونانی کمثری است **اخیلوس** یونانی نانخواه است **اخلیه** بلغت مصری بسباسه است **احسینه**
خرفل بری است **اخرلط** کراث بری است **اخرلیطوس** کرنب بری است **اخیروس** نباتیست غیر گندم صحرائی منبت او کنارهاست شبیه بگیاه ارزن و ثمرش سیاه
و ریزه و گلش سفید و ثمرش در ادویه چشم و گوش مستعمل است و با قوت مجففه و محلله و قابضه است **اخینوس** خرنوب است **الالف مع الدال ادرک**
عربی است و بفارسی آلوچه سلطانی نامند در اول سرد و رسیده او در دوم تر و مسکن حدت صفرا و ملین طبع و رب او قابض و آب گاو کشنده کرم معده و بار
او مسهل بعضی و قاطع قی و نفاخ و مفسد معده و مصلحش گلقند و آب آلوچه رسیده جهته سرفه حاره و حنا و دق بغایت نافع است **ادا** بلغت بربر شخصیست که اسد الارض
عبارت از او باشد **ادقوس** یونانی عرعر است **ادراس** **ادریون** است **آدویه حاره** عبارت از ابازیر است **آدویه مشهوره** عبارت از افاویه است
الالف مع الذال اذرگون بفارسی آذریون است **اذراقی** بذال معجمه بلغت سریانی است و بفارسی کچوله و در تنکابن مازندران کلاغ ارزه
هندی است و روبهین و بسیار تلخ و خشک و بغایت صلب بعد از آنکه در آب خیسانیده پوست او را گرفته باشد بسوهان ریزه باید کرد و شاخ او برگ بنفشه
سبز تر و سطبر تر و گلش مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه سطبر تر و سرخ و در آخر سوم گرم و خشک و سم حیوانات است و مداومت او بالخاصیه مبدل مزاج
بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدون احتراق خلط و جهته فالج و در دکمر و امراض بارده عصبانی مجرب و ضماد او جهته کلف و جرب و قوبا و عرق النسا مفید و
بارده مفید و مشوش ذهن و مسکر و مصلحش شکر و ادویه خوشبو و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ و یک مثقال او کشنده است و بعضی تجربه خواص او بسیار ذکر کرده
اند چون صحت به پیوسته بود ذکر نه نموده و حقیر معجون از آن ترکیب نموده و در کتاب قرابادین مذکور است و در دفع فالج و استرخاء و دردهای بارده مجرب و مفید یافت
اذربو یونانی بخیست سیاه رنگ شبیه بشلغم و بزرگ و اخیری مثل کره و گیاه او خار دار و بقدر شبری و بسیار شاخ و گلش شبیه برگ کرنب و ثمرش شبیه
بغلاف نخود و در آن سه و چهار دانه مایل بزردی و منبت او کشت زارهاست و بسریانی غرطیثا نامند و بفارسی چوده صباغان گویند و او غیر چوده گاو است
و قسمی از بخور مریم است و در بردن چرک از پشمینه و جامه مثل صابون است و در وسط سوم گرم و خشک و جالی و معطش و منفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت
حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی با قوه تریاقیه و جهته گزیدن هوام و تسکین درد آن و دفع سوء مفاصل نافع است بقوه مسهله و جهته احتباس حیض و ضماد او
با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول او جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و ذرور او جهته جراحات خبیثه و سعوط آن منفتح سده مصفات
و لغات معطش و طلاء او با خاکستر او جهته مفاصل و درد ورک نافع و مضر احشا و مصلحش رب سوس و کثیرا و قدر شربتش یک مثقال و سه مثقال او کشنده و بدلش در رفع سم نور
دانه ترنج و زراوند طویل و قودنج است **اذرقی** غیر اذراقی است و در ترجمه با هر است چوبک مذکور است که آن شبیه بزر البنج و در نهایت حدت و تلخی
مسکن درد های بارده و مفرح است و خوردن آن بقدر دانگی کشنده و در اطلیه مستعمل است و ظاهرا قسمی بزر البنج باشد **اذخر** بفارسی گاه مکه و گرگیاه و بهندی نامند
شبیه بکولان که نوعی از اسل است بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کولان و از آن و حجم و قد کوچکتر و مایل بسرخی و رنگ و ثقیل الرائحه
او بسیار انبوه و سفید و با عطریه و تند طعم و گزنده و بسفور ریشه و دوسر مرده که قسم از او را آثمر می‌باشد سیاه رنگ در دوم گرم و خشک و محلل و منفتح و مدر بول و حیض
و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام و جهته ورم جگر و سده آن و ورم معده و رفع تعفن الدم و با دهن بادام جهت
استسقا و علل گرده و ریشه شاخ عضل و با مصطکی جهته تنقیه فضلات دماغی و با تخمه جهت سپرز و یک مثقال او را با فلفل بالسویه جهت دفع غثیان مجرب دانسته
اند و جهته ازالت خوف نافع و ضماد او جهت ورم بارده جگر و مثانه و معده و سپرز و با حب جمیع اعضا و ابوس [illegible] جهت ورم رحم
[illegible] و در دماغ بقوت تنقیه شود و رفع رطوبات و مداومت اشتها [illegible] سفید [illegible] جهت [illegible]
[illegible] ببسیار ببسیار ... [illegible] [illegible] پوسیده و مشتمل بسیاری و بسیار [illegible]

شکوفه او لطیف‌تر و در افعال ضعیف‌تر و مضر گرده و [illegible] ات و ادرار و مضر محرورین و مصدع و مصلحش گلاب و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال
تا یک مثقال و بدلش راسن و بسفایج و بدل فقاح او قصب الذریره است و عرق او خرنوب لطیف و با قوه تریاقیه و در افعال شبیه باوست و روغن او که شکوفه او چهار
در روغن زیتون بقدر یکی او را بجوشانند که ذره نشسته باشند و دو ماه تابستان در آفتاب گذارده و سه چهار مرتبه صاف نموده و شکوفه را تازه کرده باشد و در سوم گرم
و خشک و با قوت قابضه و اشامیدن او جهت تحلیل ورم بارد باطنی و طلاء او جهت دردهای بارد و برص و در پاشیدن او بانواع خارش اعضا و رفع ماندگی و دلوک او
جهت درد دندان و رفع بلغم و جوشیدن آن نافع است اذاراشنون باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آرند شبیه به
اسفنج و در افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و قدر دو دانگ او کشنده و طلاء او با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور و اکتحال او
جهت رفع ناخنه و بیاض و تیرگی چشم و اسباب مؤثر است اذریون بفارسی گل آفتاب پرست نامند نباتیست مانند شجر و گیاه بقدر ذرعی برگش [illegible] زواید
نرم بقدر برگ چغندر و با کرک [illegible] و گلهای او بزرگ و پهن مدور و زرد و درخشنده و در وسط او برگهای ریزه سیاه مایل بسرخی و [illegible] خوش منظر و [illegible]
با آفتاب [illegible] و حرکت او [illegible] ازین [illegible] است و تشویش اقوال مؤلف اختیارات [illegible] پوشیده نخواهد بود و در دوم گرم و خشک و محلل
و جالی و با قوت تریاقیه [illegible] و سقط جنین و مدر حیض و مفتح و قوی و مفتت حصاة و جهت جراحت ریه و تقویت معده و جگر و وجع فؤاد و [illegible] گزیدن
سموم و [illegible] تنقیه دماغ [illegible] و رفع قولنج و تفتیح سده دماغ و نقصان شم و استسقاء و یرقان و ام الصبیان و امراض بارده و چهار درهم از آب
برگ [illegible] آب گرم [illegible] رد المزاج و موت غضب [illegible] و دو درهم از برگ کوبیده او جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض
و ضماد او جهت [illegible] سل و عرق النسا و خنازیر و [illegible] جهت نقوط و حمول [illegible] او مسقط جنین و معین [illegible] آب بیخ او جهت درد دندان [illegible]
و مضر [illegible] و مصلحش [illegible] و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب و گل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال و از جرم او تا یک مثقال و بدلش مثل
نصف او [illegible] و ربع آن زعفران است و از خواص او آنست که گلش [illegible] و [illegible] و چون حامله قدری از آن در دست گیرد
[illegible] بطفل ضرر عظیم میرسد و اگر مدتها بدست نگاه دارد باعث اسقاط طفل میشود اذان الفار آنچه [illegible]
و سایه [illegible] نامند [illegible] گوش موش گیاه او [illegible] بی گل و برگ بر زمین پهن میشود و شاخهای او [illegible] و چون [illegible]
بمالند بوی خیار ازو [illegible] و [illegible] در سوم [illegible] با قوت قابضه و با اندک قوت محلله و ضماد او با آرد جو جهت ورم حار چشم
و سایر اعضا [illegible] قطور آب [illegible] جهت درد گوش و ورم حار [illegible] جهت صداع حار نافع است و مسکن التهاب و غثیان و مسقط [illegible] معده
و [illegible] قسم [illegible] شاخهای بسیار باریک از یک اصل میروید و شاخهای اسفل سرخ و مجوف و برگها [illegible] و از [illegible] نوع [illegible]
[illegible] برگها [illegible] شاخهای [illegible] و [illegible] گلش لاجوردی و بعضی [illegible] گلش زرد و
[illegible] فرق در میان [illegible] و اسقولوقندریون آنست که این برگ نرم و دراز و [illegible] و اسقولوقندریون [illegible] است در
حرارت و برودت معتدل [illegible] خشک [illegible] ملطف و مفتح و مدر بول و ضماد او جهت گزیدن [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و طلاء [illegible] بیخ او [illegible] ماء العسل جهت تنقیه رطوبات دماغ نافع و مضر [illegible] و مصلحش [illegible]
و قدر شربتش [illegible] مثقال است و گویند مصلح او تخم خرفه است و قسم دیگر [illegible] شاخهای آن [illegible] بر روی زمین پهن میشود و [illegible]
مایل [illegible] شبیه [illegible] و از آن ریزه تر و با حرافت است و گویند [illegible] نیست بلکه [illegible] رنگی [illegible] چسبیدن او [illegible]
[illegible] در سوم گرم و خشک و جهت سموم و اورام بارده و دفع [illegible] و خنازیر [illegible] نافع و ضماد [illegible] عصاره او [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] پیران و مایوسان [illegible] در [illegible] مطبوخ خشک او [illegible] ضماد کنند [illegible] ضعیف [illegible] است و قسم
سوم [illegible] و [illegible] شاخش [illegible] و منقوش [illegible] بر روی زمین [illegible] آخر سوم گرم و خشک و با قوه سمیه [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] برگ او [illegible] باعث [illegible] شیره [illegible] و مفرح [illegible] و مؤلف [illegible]
[illegible] بنوشند [illegible]

و مولف تذکره این خاصیت بجهت نوع بستانی او ذکر کرده است و این نامیدنی معنی سفیر باید که تمام اذان الفار غیر مرزنجوش است و چنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر
میشود چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر و از جمله ریاحین با عطریت و برگش شبیه بگوش موش مایل بتندی و تیزیست و گل او سفید مایل بسرخی است و تخمش شبیه بتخم ریحان
و سفاید میباشد و تشویش در قول صاحب اختیارات ظهور نیافته است اذان الارنب بلغت بربری لصیقی است اذان العنز عصی الراعی است اذان الثور
لسان الثور است اذریاس بلغت عبری نانخواه است اذان العبد بلغت بربری مرمار القراخت است اذان الفیل لوف الکبیر است اذان الجدی نوع
بزرگ لسان الحمل است اذان الشاة و اذان الغزال لصیقی است و گویند لسان الحمل است و بعضی اذان الغزال نامند اذان الدب فلوس است
اذان القسیس کوهی از ابهرون است اذناب الخیل لحیة التیس است الالنعمع الراعی ارامال و ارمالک و ببربری ارمالی نامند و درختی است شبیه بقرنفل
و با عطریت مناسبت او هند و یمن نبات او بقدر دو ذرعی برگش تیره رنگ و گلش کبود و بی ثمر و مستعمل پوست اوست سبک و مایل بزردی میباشد در آخر دوم گرم
و خشک و نایب مناب قرنفل و دارچینی و مقوی دل و احشا و معین هضم و جمیع قوتها و جالب طمث و مانع انتشار زهرها و اکل او در فضلات و ضماد او جهت شور و
اورام و اندمال قروح و منع تعفن اعضا و بوئیدن او جهت تقویت دماغ و مضمضه او جهت استحکام لثه و امراض دندان و طلا او جهت اصلاح ناخن و انشاق
او جهت قطع بخارات کریهه و بوی بد دهان و دفع رعد بارد و نافع مصروع محرور و مصلحش کزبره و قدر شربتش دو مثقال و بدلش سلیخه و در بوی دهان کبابه است ارزیبو
معرب از قیشون یونانی و ادان نباتیست مزغب ساقش مربعه و بقدر ذرعی برگش مایل باستداره و اکلیل و مایل بسرخی و تخمش بقدر زیره و از آن کوچکتر
و سیاه و تند طعم و بیخش نرم و سفید و شیرین در دوم خشک و گرم و لطیف و جالی و مجفف و در امراض دل و دندان و سینه و نفث دم و تسکین درد و مهل
بسعدیل و شیر طبخ او جهت عسر البول و عرق النسا و ضماد او جهت سوختگی آتش و مفاصل و شقاق و قرحه الکشتیان کازبره است نافع و مضر بکلیه و مصلحش
و قدر شربتش تا شش درهم و بدلش ... است و مولف مالایسع گوید که صنف دیگر از رومی باشد و برگش شبیه ببرگ ... و از آن بزرگتر و صلب و مایل بسیاهی و
مزغب و بیخش بزرگ و سفید و مجفف باقبض و محلل و ذرور برگ او جهت قروح خبیثه نافع و سعوط و ضماد تازه او و طلاء ... او جهت درد مفاصل با
حکه باشد و چون دو درهم بیخ او را با مثل او حب صنوبر کوفته بنوشند جهت تنقیه ... نافع است ارشیین یونانی اسم نباتیست که بری و بستانی میباشد بری او غیر
مستعمل و بستانی از برگش شبیه ببرگ ابهل و ساقش مربع بقدر نصف ذراع و غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل بطرف اسفل و تخمش سیاه دراز و تخم
بری او ... و گویند از شین درخت فلفل است در سوم گرم و محلل و جذاب یکدرهم او با شراب ... محرک باه و ضماد مطبوخ او محلل اورام بلغمی و جاذب ... و
و خار از بدن و مخرج جنین و بری او درین امر قویتر است و قطور او با عسل جهت قرحه و بیاض چشم نافع است اردقباقی بلغت یونانی نباتیست شبیه ...
تند رایحه و لادغ و در آخر دوم حرارت و اجتناب از آن اولی است مگر در اطلیه که با مصلحات استعمال نمایند و مولف اختیارات گوید ... است ...
ظاهر نیست و صاحب مغنی گوید ثمر او را غلاف میباشد اراک درخت مسواک است شجر او قریب بدرخت انار و برگش عریض و خزان نمیکند خار دارد و گلش مایل بسرخی
و ثمرش بقدر بطم و بعد از رسیدن سیاه میشود و با اندک حلاوت است در اول گرم و در آخر دوم خشک و جالی و محلل و مقطع و مفتح سده جهت دفع رطوبات لزجه و ریاح
غلیظ و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه و طبیخ او جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تخم او جهت تقویت معده و رفع اسهال ... نافع
و ضماد برگ او محلل و مانع نزلات و ... و مسواک کردن بچوب او جالی دندان و مقوی لثه و اکثار او موجب خشونت لهات و سبج و مصلحش کتیرا و قدر
شربتش از طبیخش تا نصف رطل و از تخمش تا سه درهم و بدلش صندل است ارکان بلغت فارسی سنگ تیره است سبک است زرد رنگ کوچک و محرق لطیف و طلا
آن با سرکه شیر و مانند او جهت اورام حاره و با محللات جهت بردن گوشت زیاد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت و با مدرات جهت ریزانیدن
حصاة نافع است و اجتناب از خوردن او اولی است ارز معرب از اوریزیون یونانی است بفارسی برنج نامند در دوم خشک و در حرارت و برودت معتدل
و بالخاصیه در محرور المزاج حرارت و در بارد المزاج برودت احداث میکند و ظاهر انکه این تاثیر قدما و اکثر متاخرین مرضی ... و برنج ... نموده اند ...
اصحاب ... چه در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت موافقه شرط است چنانچه مشهور است ... انکه اکل او باعث طول عمر و صحت بدن است و در
حدیث نیز آمده ... و برنج هندی ... کمتر و او احیانا ... و برنج فارسی ... و در تغذیه قویتر ... اقسام او ... و قابض ...
[illegible] قلیل الغذا ... اسهال ... و احتقان ... با دوغ تازه ... مسکن حرارت
[illegible] ... سیاهی ...

و جهت اسهال صفراوی و شکم و غثیان نافع و با شیر جهت زحیر و با پیه گرده بز و روغن جهت ضعف و اکثار او مصلح حال بدن و زنگ رخسار و مولد اخلاط صالح و
موثر دیدن خوابهای خوب و مولد قولنج سده و احتقان و مصلحش خیسانیدن آن یک شب در آب نخاله و خوردن او با شیرینی و چون در آب قلیم بجوشانند رفع سده
او میکند و اشامیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعاء و با شیر تازه بالمناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب است و حقنه
آب مغسول او جهت سحج و قرحه امعاء نافع و در جلا دادن جواهر حدید و آب نخاله او در بین قوتیر و طلاء او با ترمس جهت کلف و آثار و ضماد او با بیضه جهت
گشودن دنبل و ذرورش جهت جراحات تازه و اشامیدن آرد برنج که بسیار پخته باشند با پیه گرده بز جهت افراط اسهال مرضی و اسهال دوامی و سحج و لعاب
مجرب و آب مطبوخ شلتوک مسقط جنین است و پوست شلتوک که بسیار نرم صلایه نکرده باشند از جمله سموم است و گویند یک مثقال او کشنده است و مولف تذکره منکر
این اثر است و مکرر مصدع میداند و سعوط گرد برنج که در حین سفید کردن او بهم میرسد جهت قطع رعاف مجرب و بدل برنج آرد جو مغسول است ارز بهم
اول و سکون را جهت صنوبر بری است و رفته رفته لعاب از آن حاصل میشود ارسطون شراب غلیظی است که از خمر و ادویه حار ترتیب دهند قویتر از خمر و مقوی
احشاء بارده است ارند بر ند بهندی نخیست شبیه به پیاز شکافته و از سیستان آرند و مولف تذکره گوید که آن بیخ سوسن سفید است که بفارسی آنرا
سوسن آزاد نامند و زیبق عبارت از وست بغایت گرم و جذاب و جلای و طلاء او جهت قطع خون بواسیر مفید و آشامیدن او بغایت مدر حیض و قدر شربتش
تا یک درهم است و مولف الابنیه گوید که بیخ سوسن احمر بری است که دلبوث نامند ارجوان معرب از ارغوان فارسی است گرم مایل باعتدال و مفتح اخلاط لزجه
و جهت برودت معده و کلیه و تصفیه لون و طبیخ او مقی و منقی آلات تنفس و معده و سوخته او حابس نزف الدم و حصاة و نیکوست و زبان از خلط سیاه
و ریشه او را چون بقدر ده درهم بجوشانند و منقی قوی است و مصلحش برگ عناب و تمام و بدلش صندل سرخ و نصف آن گلسرخ و دانه ارغوان را دو
عین قایم مقام تسمیه است ارا قو بیونانی نخیست سیاه و مدور و تلخ و در میان گندم و عدس میباشد و بفارسی سیهک نامند ملین و محلل و ضماد او با سرکه
جهت اورام صلبه حاره و تسکین درد آن نافع و ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی و مصلحش سرکه ممزوج بشیرینی است ارنب بفارسی خرگوش
نامند و عربی نمو گویند و ارنب معرب از ارنبا سریانی است و آن حیوانی است مشهور و گویند مثل زنان حایض میشود و منقلب میگردد نر او بمادگی و بالعکس و
بهترین او سفید است در اول سوم گرم و در دوم رطب و گویند خشک است و پوشیدن پوست او مسخن بدن و معدل خلط و قاطع بواسیر و مانع تاثیر
برودت در بدن و گوشت محرق و غیر محرق او حابس خون همه اعضا و خون برشته او جهت اسهال و قرحه امعاء و رفع سموم و طلاء خون گرم تازه او جهت
کلف و بهق و بثور که آب سفید از آن ترشح کند و جوشش و خشکی که در سر بهم رسد و مسکن درد های کهنه و مغز سر او که مشوی باشد جهت رعشه مرضی و
دولوک او جهت صلاح امراض لثه و دردان و اعانت بر رویانیدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او با پیه خرس و ماء العسل و با آب پیاز جهت غضل جهت
رفع داء الثعلب بسیار بیا و او را چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر بسته در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و سه قیراط
جهت رفع تب ربع مجرب دانسته اند و طلاء او جهت سرطان عجیب الفعل و دو مثقال او را چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم
و اشامیدن و حمول آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان و زهره او را تاثیر بعکس پنیر مایه است و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل
و خوردن گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر از خونی که از گوشت گاو و بز و میش بهم رسد و جهت بول در فراش و سلسل البول و رعشه و فالج و امراض
بارده نافع و مصلح او چخشق و ست به بخار آب و با روغن و مشویت و مضر محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش و چون مجموع او را پخته بناو
ناشتا جهت ... نافع و جگرگاه مجموع او را البتوا ننده و سه مثقال آنرا بنوشند جهت سنگ گرده مفید و چون جوف او را پاک کرده در ظرفی بسوزانند
و با روغن گلسرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی بسیار موثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خنازیر و بیدا و جهت شقاق و منع ریختن موی
و لوا و جهت حدت باصره و سرگین او بقدر نیم درهم تا یک درهم شرباً جهت سلسل البول و فراش نافعه و تعلیق هر دو چشم او موثر هیئة در
نظر او و مولف تذکره گوید چون هفت روز هر روز دو حبه از مغز سر او با دو وقیه شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی میکند و مجرب است و مولف
جامع الادویه گوید که چون خصیه او را با نمک ملح و در ننگ سود کنند دو دانگ او را سعوط نمایند جهت لقوه مجرب است و خوردن آن با روغن
جهت اختلاج اعضا ... و بلیناس گوید که چون زهره او را بنوشند خواب میبرد و علاج کنند که تا سرکه با ... نشاق نمایند

بیهوشی نماید و سیر با یه او را با سرکه با ذر هر جمیع سموم مفید اند و گویند که چون زن فرج او را بآنچه تناول نماید در حال آبستن گردد و همچنین حمول گیرد
او را و درین باب بسیار مؤثر دانسته است و نگاه داشتن کعب او را جهت رفع چشم بد گویند مؤثر است ارنب بحری حیوانیست صدفی شکل او را
بسرخی مابین اجزای او چیزی سبز مانند برگ اشنان و سر او در صدف مثل سنگ و آن سم قتال است و نهایت حرارت و احراق و ضماد گویند
او جهت تنهای و با تخم انجره سترنده موی و همچنین طلا روغن طبیخ او سوخته او جهت جلای باصره و دندان و طلا خون او جهت کلف و بهق نافع است
و خاکستر سر او با پیه خرس جهت تنهای جهت داء الثعلب بغایت مفید است و این تلمید طلا او را جهت گزیدن زنبور فادزهر سریع الاثر مفید اند
ارجیقین معرب از ارجیقیه یونانیست و آن نرزیراست ارغاموفی یونانی قسمی از ماسیثا است ارجین بعبرانی عنکبوتست اراقه
مصطکی است ارجاناسیا یونانی برنجاسف است ارسطولوخیا یونانی زراوند طویل است ارمانیا یونانی لاجورد است ارسطا یونانی نبات
بزر البنج است ارماط درخت کادی است ابرلصیادن یونانی دبره است ارسیان بلغت شام بها است و آن عنبر روهیان است که آنها
روهیان گویند ارنقیس یونانی فلفل است ارعنیا یونانی نوشادر است ارقون حنا است ارمانیسون بزر البنج است ارسانیقی
وارسانیقون یونانی زرنیخ زرد است اروسم اردسین یونانی تودری است ارکض یونانی دارالیس است و بعبرانی حمص
ارطوماسن یونانی طین قیمولیا است ارقتب بعبری بی تیس جبلی است ارپلا یونانی پنج نبات است ارطیس یونانی تودره است اردیس یونانی
نوعی از مرو است ارقلس یونانی نام بستانی است اربع اربعین اسقولوقندریا است ارزیز بفارسی رصاص ابیض است ارقان
اسم حنا است و روغن جلوز را نیز نامند ارجان اسم نور البر و روغن اوست ارطی یونانی اسم درخت غرب است ار ماوارد شیران
وارد شیردارو بیرماحور است ارکاکیا ایرکا [illegible] است ازرنت درخت صنوبری است ارطیشا یونانی عنقود است اربیاقن یونانی مشمش است
اربیس یونانی علیق است اردلس یونانی گرسنه است ارقلیا خشخاش زبدیست ارمحک بترکی عنکبوت است اردک بترکی مشمش است
اربا بترکی شعیر است ارعلیم اسم عربی بقلة الحمقا است ارعول کافور مومی است ارموفی یونانی شقایق النعمان است ارشد مرقشیثا است
اردم اذریون است ارقولکس یونانی ابهل است ارموقیا یونانی اقاقیا است ارخابیر بسریانی ابلج است اروز وابسریانی ارز است
ارحص یونانی خصی الکلب است اردنیا یونانی زعرور است ازید اثلق است اروسه الوخسا است ارجالون فاشرا است ارنقی
یونانی خطبیج است ارزه بفارسی زفت رومی است اروانه بفارسی خیری صحرائیست ارندی بهندی خروع است ارزن بفارسی جو را
ارده بفارسی بهشتی است اردک بفارسی بط است

الالف مع الزاء المعجمه

ازاددرخت بفارسی اسم درختی است عظیم ثمرش شبیه
بزعرور با خوشه و تخمش مثل تخم زعرور و در آخر بهار برسید و مدتها در درخت بماند برگش سبز املس مایل بسیاهی و شبیه به برگ ترنج و خرا
نمیکند و در شکاین حبلی دار نامند و در طبرستان طاخاک نامند و نوعی از آن را شمر لفندق و این نوع از سموم است و بعربی پستان و بهندی
بکاین نامند و گلش سرخ شبیه بگل خیری و در نهایت خوشبوی و گلش در سوم گرم و در آخر اول خشک و مفتح سده دماغ و برگ او کشنده قمل و جهت دراز کردن
موی مؤثر ثمرش از سموم و عصاره برگ او با عسل جهت باد قولنج نافع و مفتح و مدر حیض است و جهت سموم بارده و عرق النسا و احتباس بول و
حیض و تحلیل خون منجمد و مثانه مفید و قدر شربتش تا سه درهم و عصاره شاخهای او با عسل و با سکنجبین مقاوم جمیع سموم و برگش سم حیوانات و بدنش در ازاله
موسیر و انجیر است و چون پوست او را با [illegible] مثقال شاهتره و هلیله سیاه ده مثقال بجوشانند و طبیخ او را بنوشانند جهت تنهای بلغمی از سوده و یکدرهم
از تخم او کشنده است و مولف تذکره گوید که عصاره او مفتت حصاة و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او محلل خنازیر و طول او مسکن صداع بارد است
و مولف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصاره او بهار و پائیز است و در دو فصل دیگر ممنوع و ثمره او دافع قروح منفجره سر و چون عصاره برگ او
و ثمر او را با قدری مرداسنگ سائیده با روغن گل سرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر مالند و بر روی یکبار بجهت نکنند و هر سه روز یکبار بحمام روند و بعد از حمام
بدستور بمالند و سر را بلباس خفیف پوشند موی را سیاه نماید و قروح او را زایل کند ازراد کافور مومی است از در بلغت [illegible] چند فو است [illegible] وری
دانشیشمان است ازوانتر کی جو است

الالف مع السین المهمله

اسرو رنج گری است که در سبزه زار و رنگ زرد [illegible] و اشد ضماد او عسیر و مقطع [illegible]

[illegible] سپیده و [illegible] مایل بسیاهی [illegible]

در ساعت التیام دهد اسفیداج بفارسی سفیداب نامند آنچه از قلعی ترتیب دهند اسفیداج رومی گویند و بهترین اقسام است چون قلعی را
صفایح کرده با انگور کوبیده یا تخم آن آغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سرکه یا ظرفی که سرکه در آن داشته باشد گذاشته سر ظرف را محکم نمایند که بخار سرکه
بدر نرود که قلعی بمرور ایام از هم بریزد پس از سرکه بیرون آورده خشک کنند پس سائیده به پزند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی حل شود و غسل اسفیداج از برای
علت زایل شدن تیزی سرکه است و آنچه از سرب ترتیب دهند یکی به همین دستور است و یکی احراق اوست و آن انبار است نه اسفیداج و در احراق
او اگر مبالغه شود سرنج حاصل میشود در دوم سرد و در سوم خشک و غسل آن شرط است با مجفف لطیف بی لذع شود سیر و مسدد و مغری و قالع
زیاده و مدمل قروح و جهت سوختگی آتش با سرکه و روغن گل سرخ جهت دردسر و با شیر دختران جهت ورمهای حاره و مفاصل حار مجرب است و جهت زخمهای
شقاق و درد چشم و بثوران و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیده تخم مرغ جهت رمد حار و با آب عنب الثعلب ضمادات جهت باد سرخ
و بثور و نزف الدم و حکه و در مرهمها با اقلیمیا و آب بیخ جهت منع روئیدن مو مجرب دانسته اند و جهت قطع بدبوی زیر بغل و کنج ران و حمول او جهت منع
حمل و قطع سیلان حیض نافع و اشامیدن او مورث خناق و زیاده از یک درهم او کشنده است و بدلش انبار و سرنج است اسفیداج الرصاصین
بفارسی سفید ابریزی نامند و آنرا از سنگ براق و صفایحی که در اشال آن ریزد و نواحی صفاهان بعمل می آورند جالی و مغری و رافع آثار جرب
و حکه و کشنده اشپش و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف و طلاء او با آب جهت باد سرخ و اورام حاره مجرب است و خوردن او کشنده است اسلیخ اول
و ثانی بلغت عرب اسم نباتی است که از آن حصیر میبافند و در کنار انهار و زمین آبدار میروید و نر و ماده میباشد نر او کلان مانند دانه او سیاه مایل
باستداره و بزرگتر از تخم ماده و گیاه او خشن و سطبر تر از ماده و هر دو را مزاج مرکب از سردی و ... و حرارت قلیل و محلل دردها و ضماد او جهت استسقا
و سپرز ... و خاکستر بیخ آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهت حکه نافع و ثمر زیره او بقدر سه درهم با شراب جهت اسهال و نزف الدم
و باقوت مدره و ضماد برگ او با متصل و بیخ او جهت گزیدن هوام و رتیلا نافع و ثمر نوع غلیظ او ... منوم تا پنج درهم او مورث سبات و مصلحش گل انگبین
و غلاف فلفل و قرص ... و که ماده او جهت ابدان قویه و رستنی ... غلیظ او جهت ابدان نحیفه است اسلیخ گیاهی است منبت او در ریگزارها شاخهای
او دراز و زرد رنگ و برگش شبیه ببرگ ترتیزک مستعمل صباغان مغرب و شاخش شبیه بنی و با تجویف و برگش باریک و اغبر در سوم گرم و در
دوم خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظه و در رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بعدیل و ضماد مطبوخ ورق او در رفع اورام بلغمی مجرب دانسته اند و طلای
مطبوخ او با آرد جهت حمره نافع و قسمی از او برگ ریزه تر و ساقش پر شعبه و بر روی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای او غلافی بسیار است اکثر
غلافهای بیخ دار آن کوتاه تر و نرم تر و تخمهای بسیار ریزه و سیاه و ریشه او سطبر به انگشت و رنگش ما بین سرخی و زردی و بسیار تند طعم از
قسم اول کمتر و تند تر و در ریگزارها و کوهها میروید ... جهت درد پشت و ریاح غلیظه و گرم معده و قولنج ریحی و یرقان او را جهت گزیدن
عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند و گویند ضماد و اکل او ایشان را کوچک سازد و جهت مفاصل مفید و چون او را با شیخ بالسویه و جند و کندش از
هر یک مثل نصف او جمیعا زنند هر روز دو درهم بنوشند ریاح اشمین را زایل کند و هرگاه مداومت نمایند بیضتین را بالکلیه رفع نمایند و مضرت
و مصلحش صمغ و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو درهم و بدلش مثل او خولنجان و نصف او اسارون و سدس او قردمانا و در صباغی بدلش عصفر است
و مستعمل از بیخ و تخم او است اسفنج بفارسی ابر مرده گویند و آن چیزیست که بر روی سنگهای کنار دریا متکون میشود و قسم از او که متخلخل و وسیع الثقب
و نرم و سفید و ... سوراخ است ماده گویند و قسمیکه با صلابت با ثقبهای صغیر است نر نامند در اول گرم و در دوم خشک و مجفف و محلل و با قوت جاذبه
و چون تازه او را با سرکه ممزوج یا شراب تر کرده بر جراحات تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیت قاطع نزف الدم با عسل مطبوخ او جهت التیام
زخمهای کهنه و خشک او مجفف قروح عمیقه و سوخته او جهت منع نزف الدم قوی تر و جهت رمد یابس و جلا باصره و فتیله تازه او بتنهائی یا با فتیله کتان
مفتح افواه عروق منضمه و جراحات غائره و محرق مغسول او در ادویه عین نافع است و چون قطعه او را بقدر یک دانه فرو برد و بخیاطه ... نمایند و یک
خیاطه را بدست نگاه دارد و محبوس کند که جذب رطوبات کرده مالید گردد بعد از آن خیاطه را بکشند تا از گلو او را بیرون آورد و در اخراج زلو و خاری که در حلق مانده باشد
... و سنگهائی که در جوف او بهم میرسد در لغت حصاة مجرب است چون خواهند که تحت زینت اسفنج را بکنند با یک قسم ماده او را با آب تر کرده و مکرر

و مکرر در آفتاب نهند و یا در ماهتاب بگذارند تا سفید شود اسرار رکمسر اول بلغت مغربی اسم نبات مجربیست نبت او در ابنیه قدیمه و سواحل
دریا خصوصا دریای قلزم و ساحل جده است و در ابتدای روئیدن یکساق بقدر ذرعی شبیه بحی العالم است و چون محاذی و مس آب شود از و برگ و
شکوفه شبیه بنور و ظاهر شود و ثمرش بقدر فندقی و مستطیل و مزغب با اندک بشاعتی و چون بخورند از قلیل او سدر و از کثیرش سبات عارض گردد
و آن ثمر مرکب القوی و سحق مدلوک بخور او جهت درد دندان و اشامیدن او با شیر تازه در محرور و با شراب در مبرود نهایت محرک باه و محلل صلابات
و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و جالب بخارات و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است و صمغ او لزج و بعد از خشکی شبیه بکندر در قوت و با رطوبات
فضلی و جهت امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است اسد بفارسی شیر نامند گوشت او دیر هضم و مورث شجاعت و ضماد پیه او بر کرد
کنج ران و انثیین و قضیب و مقعد مقوی جماع و قطور او با روغن تخم الجزره در احلیل جهت نعوظ بی‌عدیل و طلا جهت کلف و زهره او مقوی باصره و اشامیدن
یکدانگ آن که از نر باشد با زرده تخم نیمبرشت جهت کسی که از زنان بسته باشد گویند مجربست و وقت استعمال او را در حین هلال باید شرط دانسته و گویند جلد او
بر جلد او جهت رفع نقرس و بواسیر مجربست و بستن پوست او با موتر کردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازاله صرع و بخور موی او جهت گریزانیدن سباع و رفع
تب یومی نافعه و طلای پیه و زهره او بر بدن باعث گریختن سباع از آن شخص و ضماد با پیه با بن چشم او جبیره او مورث مهابت در نظرها و قضاء حاجات
و گذاشتن قطع از جلد او در میان جامه‌ها مانع کرم زدن و اگر کرم در جامه‌ها موجود باشد باعث قتل آن و چون یکدرهم سرگین او را در شراب حل نموده بمعتاد افیون
دهند سبب رفع خواهش افیون گردد و گویند شیر از او از خروس سفید با خبر دیگر نیرد و مولف جامع الادویه از ارسطو نقل میکند که کباب خصیه شیر بغایت
مقوی دل و باه است و چون اشکافند و با نوره سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک بکند بروغن زیتی چرب نموده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع دردهای
درونی مثل قولنج و مغص و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است اسطوخودوس بیونانی بمعنی حافظ الارواح و آن گیاهی است برگش
شبیه به برگ سعتر و از آن درازتر و باریکتر و گلش مایل بسفیدی و ساقش واحد و باریک و بیشاخ و در قد کمتر از شبری ×× و قوت او مترا کم از اجزای
شبیه بچوب بی تخم و مایل بسبزی و تند طعم با اندک تلخی در اول و دوم گرم و خشک و گویند مرکب القوی است و اجزاء ×× بارده او کمتر و این قول
اقرب است محلل و مفتح سدد و جالی با قوة قابضه و مقوی دل و احشا و تقویت ارواح دماغ بی‌عدیل مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی مره سودا
دماغی بی‌عدیل و طبیخ او در امراض سینه و سعال و نزله قوی تر از زوفا و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و باقوت تریاقیه و سعوط یکدرهم او
با عسل منقی قوی دماغ و اشامیدن یکدرهم با ماء العسل جهت جنون مفرط که از ضربه و سقطه حادث شده باشد و به تنهایی جهت رعشه دماغی و گل
جزاو با تکجنبه و بیخ کبر که با عسل سرشته باشند جهت برودت معده و بواسیر بغایت مفید و ضماد نخبته او جهت درد مفاصل و نقرس و لقوه و سطوح او
جهت استسقاء و ورم بارد جگر و تنقیه گرده و طحال و امراض مقعد نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی و جهت صداع مفید و با عاقرقرحا و سکنجبین
جهت صرع و با شراب جهت نفخ و درد اعصاب و اضلاع و سموم شربته نافع و مضر صفراوی مزاج و معطش و مقی محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر شش و مصلحش
کتیرا و صمغ و قدر شربتش از دو درهم تا پنجدرهم و بدلش در اکثر تنقیه اسیون و تنقیه سودا افتیمون و دواء مسهل گل او با شکر و عسل که هر دو یک
مثقال از گل او خورده شود جهت رفع سودا و تفریح مجرب دانسته اند و مولف تذکره گوید که چون او را با ثلث او کشنیز خشک و ربع او مویز جوشانیده و تبع آن
هر یک از مصطکی و بلیله کابلی داخل کنند و معجون کنند یا بجوشانند و هر شب در وقت خواب بیاشامند جهت رفع نزلات و درد و ترهل و ربو و گرانی سامعه
و ضعف باصره مجربست اسبیوس بالف ممدوده بلغت یونانی اسم نمک چینی است و آن نمکی است که بر روی سنگ سفید سبک لونی بر روی سنگ باید
بر روی از نم دریا بهم رسد و آنرا اسیوس و نمک را زهره اسیوس نامند و شبیه است بنوشادر و قویتر از سنگ او است و بهترین سنگ سریع التفتت است
که رگهای زرد قلیل غبار سیر داشته باشد در سوم گرم و خشک و بالذع و معض و جهت قروح کهنه یابسه عسر الاندمال و بردن گوشت زیاد و با عسل منقی زخمها
و با موم و روغن مانع انتشار قروح خبیثه و با آرد باقلی جهت نقرس و طلای آن با سرکه جهت سپرز و گرده و با صمغ البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و سپل
هر دو تعسیل اقلیمیا الطف و جالی بصر و جهت بردن بیاض و رفع آثار نافع بالخاصیه زهر اسیوس قاطع خون لهاة است و خوردن او با عسل
فرح شش نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درهم است اسفیداج بفارسی سفیدآب نامند از جمله اغذیه آن مرقی است که از

و جهت ... و غیر آن و البول را اشال کرد طبع غالب نداشته باشد بترتیب بهند لطیف و صالح الکیموس و لایق امزجه سوداوی و صاحب سعال و قرحه ریه و سل

اسقیل بلغت یونانی است و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند برگش شبیه ببرگ نرگس و ساقش با تجویف و سبز مایل بزردی و تخمش مثل پیاز و بزرگ
و بهوای سرد رشد نمیابد و محتاج بغرس نیست و هرچه در زمین تنها بروید سم و قاتل است و در آخر سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضا و جالی
و جاذب بسوی ظاهر جلد و محرق و مقرح اعضا و ملطف اخلاط غلیظه و تریاق زهر هوام و جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقا و سپرز و عرق النسا و نقرس و مفاصل و
نقرس و صرع و درد گوش و شقیقه و درد سر بارد و یرقان و قی الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوداوی و قروح باطنی و محرور المزاج و اسهال و موی نافع
و مشوی او که بخمیر گرفته در آتش پخته باشند بحدی که خمیر منضج گردد و در مشروبات مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظه و بالخاصیه مقوی معده و چون تخم مرغ را
در جوف او گذاشته بپزند و تخم را بنوشند مسهل اخلاط غلیظه و معتدل آن و چون کوبیده او را با نطرون بقدر ربع آن در پارچه بسته موضع داء الثعلب را با آن چندان
بمالند که بخون آورد موی برویاند و اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و هرگاه نصف اوقیه او را در دو اوقیه روغن زیتون بجوشانند تا پخته
شود و آن روغن را ضماد نموده بر کف پایها بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین بگذارند و یک هفته همین عمل کنند اعاده شهوت باه مایوسین کند و اکثر مجربین
مجرب دانسته اند و آشامیدن قیراطی او که در عسل پخته باشند جهت احتباس بول و درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث مده ریه
و سعفه نافع و آب برگ او را با چندان عسل بقوام آورده نوشیدن جهت ربو و ضیق النفس و آشامیدن آب طبیخ او در خانه و بستن و تعلیق آن جهت طرد حشرات و سموم هوام
و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند تا پا خشک شود و طلاء روغن او جهت جمود اطراف و سبار ذکی و در مفاصل و نقرس و درد گوش و سده آن
و با سوم قلیل گوگرد جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و داء البیض و حکه و خراز و بار فرنت و ضماد جهت شور الیه سر الاطفال مفید و قیراطی از عنصل و شیرهای او که با هم کوبیده باشند
منقی قوی و ضماد پخته او جهت ثالیل و شقاق که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ او در سرکه پخته گزیدن افعی و بوی او کشنده کلبهای گزنده و بالخاصیه
قاتل موش و رتیلا و داشتن آن با خود موجب امن از سباع و هوام و مار و عقرب و موریچه و مگس و چون او را کوبیده و با آب او آرد کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا
مفید و چون جوف عنصل را با سرکه کوبیده بر حمام بر بهق بمالند بهق را که هیچ دوا برطرف نکند زایل سازد و مجرب است و چون نزدیکی تاک غرس نمایند انگور را اصلاح
آورد و غرس او در پای درخت انار و به مانع ریختن شکوفه آن و تخم آن ملین طبع و جهت مغص و درد مقعده و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه جبهه السانه و بگذارند
انبز او درمیان خمیر گذاشته بگیرند در عسل رقیق خیسانیده بیرون آورند و الخمیر را بمکند و بعد از آن آب گرم بر اثر آن بنوشند یا آبی که در و بوره جوشانیده باشند
بیاشامند رفع قولنج صعب نماید مجرب است و عنصل مضر محرورین و مکرب و مضر عصب و مصدع و مورث غثیان و مفرح و مقطع و مصلحش شیرینی که بسنگ تفته داغ
کرده باشند و ربوب فواکه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بلبوس و گویند سیر و گویند اسقوردیون که سیر صحرایی است و فرمانا درج و مولف تذکره قایل بسیط
او نیست و گویند بدلش کستر او با روغن گل جهت شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیر نافع است و سرکه عنصل که او را با چوبی مثل کارد ریزه کرده بر رشته
کشیده چهل روز در سایه خشک کرده باشند یک رطل او را در هفت رطل و نیم سرکه کهنه انداخته سر ظرف را بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته
بعد از آن افشرده بیرون آورند و یا عنصل تازه را تا شش ماه در سرکه بگذارند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی معده و حلق و قوت هاضمه و
جهت صاف کردن آواز و بوی دهان و مواد سوداء و مالیخولیا و جنون و صرع و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویت اعضاء ضعیفه و اعاده صحت بدن
و رنگ رخسار و حدت بصر و مضمضه او جهت سستی گوشت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او جهت گرانی سامعه و آشامیدن او جهت تنقیه سینه
و ربو و یرقان و رفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار قلیل تا دو وقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نمود و شراب عنصل در جمیع مذکورات انفع از
او و مضر اعصاب هم نیست و تجلا سرکه و جهت صرع و فالج و استسقاء و سپرز و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر محرورین و صاحبان قرحه است و دستور ساختن
شراب او مثل عمل سرکه است که بجای سرکه آب انگور باشد و سه ماه در آفتاب بگذارند **آس** معرب از آس سریانی و بفارسی مورد نامند درختی بستانی و دشتی
است و درخت انار و برگش ریزه تر و سبز تر از برگ انار و مایل بتیره و تخمش سیاه و خزان نمیکند و با عطریت است در اول سرد و در دوم خشک و قابض
و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش با قوت تریاقیه اگرچه برگ و بیخ و تخم و گل و جرم او را بنسبت یکدیگر در مراتب برودت و یبوست تفاوتی است و مجموع
و قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا و باصره و مدر بول و قابض و محلل و مقرح و حابس اسهال و جهت نزلات و تفتیت حصاة

حصاة و قطع خون حیض و ضعف کردن بواسیر و رفع جمیع سموم خصوص جهت رتیلا و عقرب که بشراب بنوشند و طلا او جهت ورم حار و قروح ناخوره بار
که آب تخم او را بجوشانند تا غلیظ شود جهت تسکین قی و رفع خمار و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و انشا ثابت تخم و عصاره او جهت نفث
الدم و قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات سفر و رطوبی و قی و تشنگی و سرفه حار و ذرب مفید و ضماد پخته تخم او جهت سیاه کردن موی و با شراب جهت
قروح با دیعت با آرد جو جهت ورم حار چشم و ضماد برگش جهت نمله و حمره و شری و ورم خصیه و ضربه و سقطه و بواسیر و در حسن با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با
گل ارمنی و سرکه جهت حکه و جلای ناخن و آثار در رعاف و در دسر با عفص و عدس و گل سرخ و اقاقیا جهت تقویت اعضا تا قهین مجرب و بخور او جهت رفع و ابو...
هوام و سقوط دانه بواسیر نافع و ضماد برگش با مویز با ف جهت اسهال مرارمی و چون ربعه رطل از آب برگ او کوبیا روغن گنجد بجوشانند...
در طبخ او جهت قروح و برو زمقعد و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا و شستن مو به آب او جهت منع ریختن مو بسیار موثر و چون با ذرطل یک هفته ... روغن
کنجد بالسویه بجوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن مو بسیار مجرب است و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او ... سلاق و ...
توتیا و جهت کلف نافع است و ذرور برگ او جهت رفع جراحات و جمیع جلد و بد بوی زیر بغل و واخس مفید و در ساق درخت مورد کرهای بهم میرسد ...
و او را انبک اس نامند و مولف اختیارات گل بصفت اس نموده و اس منکه نامند و این دلیل بغایت جهل او می تواند بود و منکه اس در جمیع افعال اقوی
از برگ و ثمر او ست بعد از آنکه او را کوبیده و سوزانیده باشراب نارسیده ریخت قرصها ساخته در سایه خشک کرده باشد ... مورد ...
بخارات حاره بدماغ و مولف تذکره گوید که مسواک کردن بچوب او منع جذام است قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره او تا سه ... او قیه ...
اقاقیا و در اورام حنفض و گویند بدلش مطلقا برگ توت است و مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و موش بیخوابی و مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ
تازه با مطبوخ او را با شکل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد جهت التیام زخمها و قروح سر و
بثور و شقاق و جمیع و استرخای مفاصل و سوختگی آتش و تقویت مو و سیاه کردن او و منع عرق و بخار و ورم گوش نافع و گویند چون از چوب تازه او شیشه
ساخته صاحب ورد کنج ران ... موافق کند با لخاصیت تسکین یابد **اس بری** نمود و بری را برگ زرد تر و عریض تر از بستانی و طرف او تند شبیه بال
وچوب او صلب تر و در قد کمتر از دو عی و ثمرش بغایت سرخ و سستند بر دار و سط برگ سیر و باید و شاخهای او بسیار از یک اصل بر آید و مورد اسفرم نامند با غت بیکار
خبر گویند و در زمستان برگ نمیریزد و بسیار قابض و اشامیدن ثمر و برگ او با شراب مفتت حصاة مثانه جهت یرقان و تقطیر البول و رطوبی و اسهال و رفع ادرار
حیض و تقویت معده و جگر و دماغ نشر با و جهت اخراج کرم مقعد حمولا و جهت صرع و رفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافع است و ابن ماسویه قوت او در اشکل
باد آورد میداند و بعضی به قوت اشنین نوشته اند و این تلبیه جهت ضربه و سقطه که بر احشا واقع شود با لخاصیت مفید نوشته اند **اسقولوقندریون**
یونانی و بمعنی مزیل الصفار است و گویند بمعنی گاو بی سپرز است چه گاوی از و خورده سپرز او بر طرف شده بود و آن نباتی است بی ساق و بی گل و
بی ثمر و منبت او سنگلاخها که سایه باشد و برگش شبیه برگ بسفایج و طرف اسفل برگ مایل بسرخی و طرف اعلی سبز و مشرف و مزغب در دوم گرم
و در سوم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدر و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهت سپرز شربا و ضمادا
بسیار و چون چهل روز با سکنجبین تناول کنند در رفع ورم سپرز گویند مجرب است و تعلیق او مانع حبل و قدر شربتش تا سه درهم و مضر دل و ریه و مصلحش
عرق و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و گویند دو وزن او کما دریوس است و گویند مرجان سوخته بدل است و صهبا و تحت الاشقاقل
که اسقولوقندریون سپرز کبر است و شیخ الرئیس باین معنی اشاره نموده آنرا **اسقوردیون** سیر صحرائی است هرچه را که در سایه ها روید باشد جبلی نامند و آنچه
از و دندانه بزرگ باشد شامی گویند و هرچه سید ند اند و بسیار کوچک و پوست از و جدا نشود مصری نامند و سقوردیون یونانی عبارت از ...
بری سیر نامند تلخ و قابض ولذاع و برگش سبزه و اغبر و کم عرض تر از بستانی و گلش مایل بسرخی و ساقش دراز و قسمی گلش و ساقش سفید و در آخر سوم
گرم و خشک و تریاق زهرها و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانی است و در سوم چون خواص او شروح است تکرار باعث طول شد و
قدر شربتش تا دو درهم و بدلش سقیل و مخمش بغایت مبهی مبرد المزاج است **اسارون** لغت یونانی بیخ گیاهی است پر گره دراز و باریک و ...
باریکتر با اندک عطریت و تندی و سفیدی مایل بزردی و بعضی اغبر مایل بزردی و منبت او جنگلها و گیاه او منبسط بر زمین و برگش شبیه برگ ... و ...

وازان کوچکتر و مایل بسته او ... برگش و در بن برگ شبیه بگل بنج و تخمش شبیه بتخم کاجره که در عرف عبارت از وست و قسمی از آن را شاق تقدر
ذرعی و در بن برگش مثل برگ قنطوریون دقیق و اعلای ساق پر شعبه و بعضی بربالای بعضی و در اطراف شعبها مثل دانه گندم و در جوف آن چیزی شبیه
به تخمش و لسطبری خضر و کم گره و خوشبو و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قسم اول و اغبر و صلب و شاخهای او پراگنده و باریک و گلش بزرگ و بنفش و ثمرش
مثل بزرگ و در جوف او تخمی مثل تخم خطمی و بر اشجار می‌پیچد و تخمش ساری در تحت ارض و بی‌گره و قوی الرایحه و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است در رفع
سموم و گزیدن مارها و قسمی را برگ از همه اقسام ریزه تر و شاخهای او منبسط بر روی زمین و گلش بنفش و تخمش نرم و بیگره و زرد و تلخ و باعطریت و
او کوهها ساده و این قسم ضعیف ترین اقسام اربعه است و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بهترین او قسم اولی است که از فرنگ و افریقیه و شام خیزد
و ملطف و محلل و مدر و مفتح و منقی معده و جگر و سپرز و گرده و از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهته حصاة و عسر البول و احتباس حیض و درد
ورک و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که دو ماه در آب انگور خیسانیده باشند و باید بازای هر سه مثقال آب انگور چهار رطل و نصف با شد
و با شیر بز و گوسفند بمیزی که عوض بیخ برو در مرطوبست و جهته تسکین دردهای باطنی و استسقا و یرقان سده و ورم رخو جگر و تنقیه آلات بول از رطوبات لزجه
و امراض بارده دماغ و سده جگر و صلابت سپرز و اکتحال او جهت امراض طبقه قرنیه و دود آن جهت گریزانیدن عقرب و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران
و پشت زهار جهت انعاظ بسیار موثر و مضر ریه و مصلحش سونیج و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش وج مثل وزن آن نارجیل است با نصف آن
خولنجان و نصف آن وج و حکمای هند را اعتقاد آنست که چون قبل از ابله نمیدر هم او را بنبید بیخ بنوشند ابله بسیار کم بر می آید و مجرب است اسنان العدس
گیاهیست شبیه بگیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته اند برگش مزغب و با لزوجت و گلش سفید و زرد و شبیه بگل لبلاب و بسیار ازان کوچکتر و ساقش
مثل ریسمان باریک اغبر و مایل بسرخی و تخمش مثل گزر و بسیار کوچک و شهر گیاهی که در حوالی آن بهم رسد می پیچد و فاسد میسازد و لهذا اهالوک نامیده اند
در سوم خشک و با قوة بارده و در دوم گرم و محلل بلغم سودا و خلط محترق و مدر بول و مفتت حصاة و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة
و طلای او با سرکه جهت بهق و منع زیاده شدن او موثر و چون با سرکه مداومت خوردن آن کنند پخته و خام او باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلا
مضرتی نمیرسد و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد و گویند مکرب و مقی است مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش قیصوم
و در هزال مثل او صعتر و ربع او سندروس اسفاناخ بفارسی اسفناخ و بیونانی سوماخیوس گویند بری او در افعال او مانند بستانی است و بستانی او
سرد و در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است ملین طبع و با قوت جالیه و در اوعیه سریع الهضم تر و کم نفخ تر از سایر بقول و جهت جمیع امراض سینه
و التهاب و تشنگی و تبهای حاره و در شیرش و سل و عصاره او با شکر جهت یرقان و حصاة و عسر البول و پخته او جهته درد سر و درد کمر و لذع اخلاط مراری
و خام او جهت درد گلو و ملهبات و پخته او با اقلیمیا جهت نزلات حاره مجرب و ضماد پخته او در درد مفاصل حاره و اورام و احتباس بول که از حرارت
باشد و ضماد خام او جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و النفجار دنبل و طلای مطبوخ او با سفیداب جهت بثور مفید و مضر بارد المزاج و مصدع ایشان
و مصلحش پختن او با روغن بادام و دارچینی و الکامه و قدر شربت از عصاره او تا ده مثقال و بدلش خرفه و قطف و تخمش جهته وجع الفواد و درد احشا
و تبهای حاره و شیره او جهته تپ دق و سل مجرب و ضماد پخته او جهته وجع اورام حاره و ملین آن ورم صلب بسیار موثر و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربتش
دو درهم است استنبوب بلغت فارسی اسم ثمر درختست پیوند نارنج و ترنج و لیموست و با یکدیگر پیوند کنند و بعضی زنبوع نامند و در افعال ضعیفتر از ترنج
و قوی تر از لیمو و مقاوم سموم و مضر سینه است اسطرطیقوس اطرطیقوس است اشنج سرنج است اسرب رصاص اسود است اسفنت
اسفند از است و آن چند قوقای بری است اسفیوس بلغت فارسی و آن بزرقطونا است اسفید سپید بفارسی اسم خردل ابیض است
اسد الارض شحم بست و حربا را نیز باین اسم نامند استولوس اسراش است استغال و استیلا اسقیل است استغابیس استوخودوس
است اسمالادن بیونانی سوسن بری است اسقط خمرست اسفیرا قنا الحجارست اسفراج اسم اندلسی بلیون است اسطرلیون
جخف است اسقلیبا طعوس حلتیت است آسا سبانی است اشکسر بفارسی شاهسفرم است آسلیمون بیونانی سلیخه است
اسطر فیمون بیونانی سنبل رومی است اسطرخارزنج مرخ است اسود ضباع سبادیا...

است اسقفودرون بیونانی جنسی از الحدید است اسطافالیس بیونانی جزر است و بلغت روم سطفلین و بلغت شام اطون نامند و فی
بترکی فلفل است اسقوالس بیونانی بروانی است اسپلی بلغت تنکابن اسم خربق است اسناک بلغت تنکابن حماض است اسطام
نوعی از حدید است که فولاد باشد اسفنة البنانیه شنبلیه است اسجاره بلغت اهل بیت المقدس توری است اسریقون بحفر نوشته
است اسمار و اسفیرم اس بری است اسفندان بفارسی ایشالون است اسقلیناس بیونانی تنابری است اسطافیون
عنب الزیب الجبل است اسکل بهندی اسم بهمن سفید است اسپرک بهندی اسم اکلیل الملک است اسپرزه و اسبغول بفارسی بزر
قطونا است اسپند بفارسی حرمل است اسفناخ رومی قطف است اسپرک بفارسی زریر است استخوان خرما بفارسی نوی
التمر است اسکنوا بلغت تنکابن سعتر است و کیاهی باشد بیشه کیاهی با نیز بدین اسم نامند و آن مدر و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخود و هیبا
و برگش باریک تر از برگ کراث و زیاده بر سه عدد نمیباشد و بی ثمر و بی گل و در بلگرام آخر ایام ابهار میروید اشتر اسم فارسی لحی است
الالف مع الشین اشق معرب از اوشه فارسی است و آن صمغی است مایل بزردی نبات او شجری و کوچک تر ساقش باریک و ثمر غیب
مایل بسفیدی و گلش مایل بسرخی و ازرقی و منابت او بلاد سرد و سیر و گویند صمغ نبات اشترخار است و در دوم گرم و در آخر اول خشک و محلل و ملطف
و جاذب از عمق بدن و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق و مسهل بلغم غلیظ و زرد آب و مفتت حصاة و مخرج جنین و کشنده کرم روده با قوه تجفیف
و مدر فضلات حتی خون حیض و با سرکه ضماد آن جهت سپرز با الشعیر جهت ربو و عسر النفس انتصابی و با عسل جهت صرع و تنقیه رطوبات سینه و عسر البول و دفع ضرر ادویه سهل
و در تهیگاه و درد کبد و دیگر و عرق النسا و تحلیل ریاح فالج و خدر و ضماد او جهت تلیین صلابات و مفاصل و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و ریاح تحت آن و بهق و کلف
و خنازیر و جرب و ریاح شکمی و اورام بلغمی و با نطرون و روغن حنا جهت اعیاء امتلائی و مواد بارده و اکتحال او جهت بیاض و جرب و شعیره و رطوبت چشم و مرهم او جهت بر
گوشت زیاد و رویانیدن گوشت تازه و غرغره او با آب جهت تحلیل رطوبات و بلغم دماغی و خناق سوداوی و بلغمی نافع و مضر معده و گرده و مصلح او انیسون و
زوفا و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش سکبینج است با جاوشیر با وزن او اشترغار معرب از اشترخار فارسی است نبات او شبیه به بادآورد و گلش
زرد و سفید و خار او دراز و دانه او کوچک تر از دانه بادآورد و بیخ او شبیه بیخ انجدان و بدبو و بدطعم و تند و تلخ و مستعمل بیخ او است و گیاه تازه او را اشترکال
در موصل و مصر بیخ ریند و گویند بیخ انجدان خراسانی است و در سوم گرم و خشک و بهترین او بسرکه پرورده آن مفتح سده و مدر بول و با قوه تریاقیه و مسخن معده و
هاضم و یک مثقال از جرم او جهت تربیع که از ماده بلغمی باشد نافع و طلاء او با سرکه جهت اورام بارده و تسکین درد او با سرکه او در قوت مثل سرکه عنصل و در افعال بهتر
از جرم او و قدر شربت از سرکه او تا یک مثقال و از جرم او تا و در بعضی مضر گرده و مغثی و مصلحش شربت بخوره دیبا و بدلش انجدان و عرق آن جهت گرده و جگر و سپرز
نافع قدر شربتش تا سه اوقیه است اشنه بلغت عربی است بفارسی دوالنامند و آن چیزیست شبیه بریسمانها باریک پهن بهم پیچیده و بر شاخهای درخت حضور
و بلوط و سایر نباتات متکون میشود و بهترین او سفید و خوشبو و تازه و بدترین سیاه او و در اول گرم و خشک و آنچه از درخت بلوط بهم رسد سرد و مجموع آن با قوه قابضه
محلل و ملینه و مفتح سده رحم و مدر حیض و سوم و خصوصاً با شراب و مقوی باه و مفرح و مقوی معده و دل و جگر و جهت رفع غثیان و خفقان و نافع و حافظ روح حیوانی و
سنگ مثانه و نشستن در طبیخ او جهت تسکین درد او ضماد مسحوق او با آب جهت تقویت اعضاء ضعیفه مثل بناگوش و کنج ران و زیر بغل و مانع کثیفین و رفع الم آنها
و جهت تلیین صلابات با دارچ او ورام و تقویت جگر و رفع بدبوئی زیر بغل با سرکه جهت سپرز نافع و سوم اطفال و اکتحال او جهت تقویت چشم و لیفتع اجزاء او جهت
بلوطی باشد جهت حرارت و حمرت چشم سفید و مضر امعا و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش قردمانا و نوشش و بخور او جهت اختناق رحم موثر است اشخیص
بلغت عربی است سفید و سیاه میشاید برگ نوع سفید او سفید و محبب مانند کاهو است سرخ و ازرق نیز میباشد و سیاه صحرائی و کوهی میباشد مجموع را برگ شبیه برگ
کنگر و میان ساق و بیخش سفید و در میان برگش خار و انجار کبیکه و گلش بنفش و تخمش شبیه بقرطم و صمغ او را اشل مصطکی زنان استعمال مینمایند و ثمرش مثل ثمر
برگ قسم اول نرم و تر و ریزه تر و تازه اش سرخ و خشکش سیاه و ساقش بقدر شبری سرخ و قبه و گلش خاردار و نقطه دار و بیخش سطبر و سیاه و کرم میت سوراخ
باشد و اندرون او سرخ و لذاع زبان و مستعمل بیخ اوست و هر گیاهی که در جوار او روید فاسد میسازد و خزف صاحب اختیارات در کال الطور حیم تصریح نموده که نوعی از
مازریون است و مازریون از نوع اعاست بخلاف تخیص و اختلاط ماهیته مرکب از کثیف ظاهر است که سفید او در دوم گرم و خشک با قوت تریاقیه و هیچه

و بعض طبخ و با بیخ خود و بیخ جهت اخراج حب القرع یک مثقال او جهت رفع جنون و صرع و طبیخ او جهت تحلیل … اورام نافع و مسهل … و ضماد
اثیث متقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلاء او با سرکه جهت تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربتش تا نیم درهم مصلحش سکنجبین و سیاه او در آخر سوم گرم و خشک و در
مثقال و کشنده محرق و تند در مشروبات غیر مستعمل و طلاء او جهت جرب و قوبا و بهق بارد و ضماد او جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن جهت دندان …
مناکل منقی آن و مطبوخ و مسلوخ او با سرکه … گرد و … جهت قلع ثالیل و … خاکستر بیخ هر دو نوع را جهت طلاء مجرب دانسته اند **اشنان** گیاهیست
بی برگ و شاخهای آن ریزه شبیه بگرههای خشک شده و کاوزبان آن جامع شونیه و سفیده او را آخر و اعضا قیر و سبز او را غاسول نامند و آن غیر الوقا
است و مولف تذکره اشتباه در آن کرده است و در سوم گرم و در آخر دوم خشک و جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و سه درهم سبز او مسهل زرد آب و یک درهم مدر حیض و
مدر بول و ده درهم او کشنده و بخور او مسقط جنین و مرده و طلاء او جهت بردن گوشت زیاده زخمها و سنون او جهت جلای دندان نافع و طلاء او باد
مفسد دندان و مصلحش مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلحش عسل **اشراس** بفارسی سریش نامند و آن بیخیست غیر بیخ خنثی و ساق خنثی کوتاه
او کوچک و گلش سفید است و سریش السا ق بلند و برگش … تره و برگ … گلش سفید مایل بسرخی و ثمرش … طعم … باشد و با عفونت است در اول گرم و خشک
و محرق … در دوم گرم و در سوم خشک و ضماد او جهت … و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن گنجد جهت جرب و حکه
… جهت سعفه و داء الثعلب … صفرا … و چون سوخته … محرق او مدر بول و حیض و محلل …
با سرکه نافع داء الثعلب و بهق سفید و تخمش جالی و قاطع اخلاط غلیظه … اصل آن جهت نفث الدم … جهت تنقیه جگر نافع و مورث سدد و مصلحش
سکنجبین و مضر معده و مصلحش گلقند و قدر شربتش تا نیم درهم و از محرق او تا یک مثقال و از تخمش دو درهم … اکثر افعال عربی السمک است و گویند مغاث و …
اشیران اسم یونانی خصی الکلب است و مولف تذکره … نقل شده و مکرر ذکر نموده است **اشموسا** نوعی از مرو و … از اقسام اوست و تخم او را
شیرازی مرو اسفنگ گویند و بسین مهمله نیز آمده **اشقاقل** شقاقل است **اشنان دارو** اسم فارسی … خشک است **اشلابون** دار
شیشعان است **اشقون** اسم ترکی ریباس است **اشیاف مامیثا** … **اشبیون** بلغت مصری کسفایج است **اشترکیا**
اسم فارسی سلیخه است **اشکانی** بلغت … طبرستان بقله یمانیه است **اشبیل** بلغت گیلانی نوعی از سطابخ است **الالف مع الصاد**
اصابع فرعون سنگی بقدر انگشت شبیه بنی و گره دار و مجوف و با اندک پهنی و از زمین خیزد و قسمی از وی با رطوبات سیاه بود و آن در افعال قایم مقام
سوسیا است و بهترین او مختلط سبک زود شکن است در سوم گرم و خشک و قاطع نزف الدم و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته ضماد نمایند بجهت
التیام عدیم المثال است **اصابع صفر** بیخیست بقدر کف دست اطفال و بشکل پنج انگشت و پر از رطوبت و چون خشک شود رنگش ابلق از زردی و سفیدی و سیاهی و
و با اندک حلاوت و … نزدیک … برگش شبیه ببرگ … و ساقش باریک و از زمین تا سر … گلش … قسمی دیگر … شبیه بپنجه …
و در … گرم و تر … مولف تذکره گوید که آن بیخ کف مریم و کف عایشه است و بیخ دیگر وصف نموده در دوم گرم و خشک و لغایت محلل فضول غلیظ
و منقی اعضاء عصبانی و تریاق سموم هوام و جهت جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت باه و اعضاء و ضماد او جهت تحلیل صلابات و خنازیر و جهت گزیدن
موش و سام ابرص نافع و … مسقط جنین و مضر آلات بول و مصلحش تخم … و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش … و نیم وزن او … و ثلث او …
اصابع هرمس شکوفه سورنجان است و در سورنجان مذکور شود **اصل الفلفل** فلفلموبه است **اصل الفلب** بفارسی بیخ شیبی نامند و آن بیخ …
هندیست گرم و خشک و مسکن و مخدر و جهت سعال بارد و درد مفاصل و امثال آن شرباً و ضماداً نافع و عرق خون … مورث … و مشوش حواس و مصلحش …
نیسانی و قدر شربتش یک دانگ است **اصابع المصوص** بلغت مغربی گویند البوریحان وصف نبات او را نکرده است و گفته که آن دوائیست هندی … مستعمل
بلاد … شبیه بسلوک و چون در دهان ساعتی نگاه دارند … پوست … شده … مغزی از وسط … میگردد … مثل … بسیار … **اصول الاربعه** عبارت
از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی **اصابع العذاری** نوعی از انگور طویل القد است **اصابع الفتیات** فرنجمشک است **اصابع الملک**
اکلیل الملک است **اصل الاذخر** … **اصل الخراسانی** اشترغاز است **اصل السبوس** … سوس و … **اصل السوس الابیض** سوسن …
… **اصل السوس الاسمانجونی** … است **اصل الراس** … است و بترکی … گویند **اصف** بیخ کبر است **اصطرک** میعه یابسه است

بالریست اصل المرجان بسدست اصل النیلوفر هندی بیخ او سفید اصطفیٰ سیسه سالیه ست اصل العرطنیثا ازدریست
اصل اللفاح البری بیروج الضم ست الالف مع الضاد اضمطرست احضراص الکلب بغایچ ست اضراس العجوز
خسک ست الالف مع الطاء اطراطیقوس یونانی و بمعنی شبیه الکواکب است و بعربی نجالی نامند و آن نباتیست ساقش کمتر از ذرعی
خشن و برا طرافش گل شبیه بابونج و بعضی از و مایل بنفشی و زرد و در آن برگها و مجموع گل و برگها شبیه بکوکب و برگهای ساق او باریک و دراز و
تخمش اغبر و تلخ و در دوم گرم و خشک و با قوت مبرده و قابضه محلل و مجفف و ضماد برگ او جهت ورم حار چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد آن و طلاء گل
جهت تسکین درد حالبین و کنج ران و ورم او نافع و شرب او موشر و آشامیدن او جهت خناق و صرع اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درهم ست اطریه بفارسی آش آرد و
اش رشته نامند از اغذیه معروفه است و با بیخ و رشته قطایف و بقدر اشامل ست انچه از آرد گندم و روغن بادام و اسفاناخ و خرفه و امثال آن
ترتیب دهند بفارسی آش اسپاناخ نامند جهت سرفه و نفث الدم و خشونت حلق و سینه و قرحه امعا و مثانه نافع و مرخی معده باردست و انچه با کشک و ماست
و ترشیها استعمال نمایند بطی الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و مصلحش شیر و ادویه حاره ست و انچه آرد جو ترتیب دهند جهت سل و تبهای
حار و با ترشی جهت اخلاط صفراوی و تسکین حدت خون و انچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب بدن و مسمن و با شیرینی کثیر الغذا مولد خلط غلیظ ست و قطایف
که بفارسی رشته قطایی گویند بدون طبخ و آش شیرینها مستعمل ست انچه از آرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم از انچه با آرد گندم و نشاسته سازند
قابض تر و مسکن تر ست و آنکه از گندم کثیر الغذا و از نشاسته بدوائیه اقرب ست اطبار الکلب پستان ست اطماط و اطموط و اطیوط اسم بربری
است دو قسم الینونست اطروغا اسم سریانی اترج ست اطروخیا اسم سریانی بادرنجبویه ست اطریون عصاره قثاء الحمار است
اطیطون ستیل ست اطرنقون حسک ست اطیمنثا قیصوم ست اطا بیونانی درخت غرب ست الالف مع الظاء اظفار الطیب
بفارسی ناخن پریان گویند و ناخن جرس و ناخن لوبیا نامند و آن جسم صلبیست صدفی شبیه بناخن و رو خوشبو و سفید مایل بسرخی و از سواحل بحر احمر
خیزد و از اقسام حلزون ست و بعضی از و سرخ و باتیره و بعضی سفید و بزرگ و بادسوسنه و کم بو و قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و نا خن
دیو گویند و بهترین آن قسم اول هندی است و اقسام او را چون بسوزانند بو چند از آن ظاهر میشود در دوم گرم و خشک و مدر فضلات و خون و ملطف
اخلاط غلیظ و جهت اختناق رحم و صرع و خفقان رطوبی و معده و درد بار دجگر و رحم و اخراج خون منعقد در گرده و جمیع امراض بارده رحم و بخور او جهت
صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و بورق و مصلحش کلار نج و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است
و بدلش قصب الذریره اظفار الجن نباتی است بی برگ و بی گل شبیه بناخن چیده و اغبر مایل بسیاهی و در اول گرم و خشک جهت یرقان سیاه و
سعفه یابس و بالخاصیت جهت رفع سحر ابی نافع و طلاء او که با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام صفید و مضر دماغ و مصلحش عناب و شربتش تا مثقال الالف
الالف مع العین اعین السرطین گویند ابلق است و گویند سنگسوست اعیون حلبه ست اعلوبطلس بعبرانی طلق ست الالف
مع الغین اغرلوبس قثاء الحمار ست اغلیس یونانی بمعنی طاهر ست و اسم اثل ست اغالوجی اسم یونانی عود النجوید ست اغرلوبس یونانی حنظل
اغیطرطون یونانی علفناست اغش بلغت حجاز و یمن اسم نوسادرست اغرسطس یونانی نطل نیل ست اغلیقس یونانی دوسرا
اغبرس یونانی جرروصی ست اغربا یونانی بمعنی ارض ست اغلیق اسم یونانی سفنج است اعجبا عبارت از شیخ نبات و تو تیا ی
کرمانی که با یکدیگر ساییده باشند اغلان اشی اسم ترکی جندست الالف مع الفاء افتیقاش اسم یونانی و بمعنی محلل ست و آن نباتیست
کمتر از ذرعی و ساقش باریک و گلش مایل بسفیدی و برگش عریض و پرشاخ و اغبر و تخمش بزرگتر از تخم شلغم و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و بیخش ی
ریشه و نرم و با عطریت و بوی گیاهش شبیه ببوی تمنج و منبت او ساحل بحار و مجرآبها و جاهائیکه جو و عدس کشته باشند و در مصر و ساحل دریای شام
بسیار است و در صعید مصر او را شلجم نامند در دوم گرم و خشک و با اندک حرارت و برگش و سایر اجزاء او جهت سده جگر و سپرز و تحلیل اخلاط غلیظه و
اعیا و صلابت او و در دپا و نفخ سپرز و احشا و ضماد پخته او جهت سموم قتاله نافع و باید که سده و زبا شراب شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو مثقال
و از تخمش نیم مثقال و عصاره تخمش در منافعه قوی تر و بعد از فصل بهار در بیخ او رطوبتی بهم رساند که عصاره توان گرفت و روغن او در اثار مثل اد و ورق

النوع الثانی افیقون یونانی اسم نباتیست شبیه به افناطیس اگر در لبود در اعانت سیر و بغایت سرد و مخدر و را طبقه را دعه مستعمل و شرب
او جایز نیست افیمیدون یونانی نباتیست مابین شجر و گیاه منحصر در ساقی و برگش زیاده بر ده و از ده عدد نمیشود و بی گل و بی ثمر و ریشه‌های او باریک و سیاه
و ثقیل الرایحه و بطعم سرد و تر و ضمادش مانع بزرگ شدن پستان خصوصا با روغن زیتون با پیه و آشامیدن او مانع توالد و زن سرد و قدر شربت
از برگ تنبیخ او جهت قطع توالد یک مثقال که با شراب بنوشند افعی اسم عبرانی مار است و بعربی حیه است و اقسام او را اسامی میباشد و بزرگ و
کوچک و سیاه و مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل به تیرگی و ابلق و غیر آن یافت میشود و بهترین او ماده اشقر مایل بسرخی است و ماده را چهار دندان
میباشد و نر را دو دندان و باید که جوان باشد و علامت جوان سرعت حرکت و همیشه سر بلند داشتن است و باید چشمش مایل بسرخی و سرش عریض
و جسدش صلب و مایل بتاریکی بوده از آب و عمارات و جنگل شوره زار دور باشد و در آخر بهار صید باشد و بعد از صید بی امتداد زمان قطع کنند
و طریق آنست که سر او دنباله را با هم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دنباله بیک ضرب قطع کنند و هرچه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بی حرکت
باشد استعمال نماید کرد و پس از قطع پوست او و اجوف او را باید انداخت و بعد از آن استعمال نمود و بغایت حار یابس مجفف و محلل است و چون با آب و شبت
و روغن زیتون طبخ نمایند و با گندنا تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف پوست دفع کرده تحلیل میدهد و مجذوم را معنی تجربه رسیده است و از خوردن بسیار
او بدن متقرح شده مثل فلس ماهی پوست می ریزد و گوشت او اخلاط متعفنه لطیفه را تحلیل و قبل از تکثیف را بقشر جلد دفع میکند و خوردن او جهت سمومات مشروبه
و ملدوغه و ضعف بصر و در عصب و برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت بقوتهای حیوانی و حواس و طول عمر موثر است هرگاه هر سال یکبار تناول نمایند
و ضماد گوشت خام او جهت رفع سمیت افعی گزیده و اقسام مارها بغایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و اکثار آن
محرق خون و مورث صداع و مصلحش شیر و رب میوه هاست و چون هفت عدد افعی را بر ریسمانی بشم سرخ ارغوانی خسته کرده بازای هر یک گرهی بزنند بستن آن ریسمان را
بگردن صاحب خناق جهت رفع علته بالخاصیه مجرب دانسته اند و نمک افعی که جوف او را پر کرده بآتش بگذارند در افعال ضعیفتر از گوشت او است و قرص افعی در افعال قریب باو
طریق ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد و جوف او چند بار بآب بشویند و خشک کرده در دیگ سفال با آب سلق و اربال بقدر یکی او را بپوشانند و اندکی شبت و اندکی
جنند و نمک بجوشانند که مهرا گردد و پس گوشت او را از استخوان جدا ساخته در هاون سنگ بکوبند و بقدر ربع او با مثل او نان خشک بیده اضافه نموده با عرق گوشت
او خمیر کرده قرصهای تنک بوزن یک مثقال بسازند و با اندکی روغن بلسان چرب کنند تا منکرج نشود و قدر زمان اگر ربع او باشد بهتر است و نخودی که در حین جوشانیدن
گوشت با او بجوشانند در افعال قرین بقرص است افسنتین یونانی اسم نباتی است مابین شجر و گیاه و ساقش مرغوب و شاخهای او باریک و از سه عدد زیاده نمیشود و برگش
شبیه ببرگ سداب و بسیار سبز و ثمرش مثل چنار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گلش زرد و صدفی و تخمش بقدر امرود و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن او سفید
و ظاهرش سیاه میباشد در دوم گرم و خشک و لذاع و آشامیدن اعالی او مقی و اسافل آن مسهل و تحریق او مسهل بلغم و قدر شربتش سه قیراط و از رطوبت او پنج قیراط
است و مولف تذکره گوید که رطوبت در ثمر او است و جهت تحلیل صلابات و جلا و بیاض چشم نافع است افیتمون یونانی و بمعنی دوا الجنون است و آن نباتیست بسیار سرخ
و فروع او مثل خیاطه و برگهای بسیار ریزه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریزه‌تر و سرخ مایل بزردی و بر نباتات و گیاهای که نزدیک او باشد میپیچد و تخمش شبیه ببزر
و نصاری گویند که در حوالی او چیزی نمیروید و طعمش تلخ و با اندک تندی و گلش تیزجنده و دانه می بندد در سوم گرم و در دوم خشک و محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم
جهت نفع امراض دماغی و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا بی عدیل و چون یک هفته هر روز ده درهم او را
با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ده درهم تخم او را ملبسته در دو ثلث رطل
شراب کشمش خیسانیده روز دیگر افشرده صاف او را با یک اوقیه شربت بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت قوه کند
بدون مغص و باعث ضعف نمیشود و مولف تذکره تا سی رطل را تا شش رطل ناسته و قدح بر مولف مالایسع نموده و او را اعتقاد آنست که یک رطل را در سی رطل تا چهل روز
باید خیسانید و مطبوخ او با مویز جهت مالیخولیا که از مداومت شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصا که با بنفشه و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان باشد و چون ضعیف
الترکیب است زیاده از یکدو جوش نباید داد و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش صندل و کتیرا و موافق پیران و گویند مضر ریه است و مصلحش صمغ و کتیرا
و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخ تا ده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی است تا یک وزن و نیم و حاشا دو دانگ و تربد و تخم او را نیز هم گویند

افسنتین بلغت یونانی اسم نباتی است مابین شجر و گیاه و شبیه به بابونه گاو چشم برگش مثل صعتر و غبار آلود و سفید و شاخش مثل برنجاسف
انبوه و ساقش بلند و گل او مثل گل بابونه و ازان ریزه تر و تخمش شبیه بتخم شبت و با تلخی و قبض و بوی او با عطریت و تیقظی و قسمی از او برگش مثل برگ زرد و گلش سفید
گلش زردی بی اوراق سفید و در مصر سیما منه و ... ترین اقسام اوست و بهترین او رومی طرسوسی و سوری است و با حراقت و تلخی و قبض باشد
در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و مفتح و ملطف و مشتهی و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده سرد و مدر بول
و حیض و عروق و شیر و کشنده قسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملدوغه و محلل ریاح و جهت یرقان و رعشه و سکته و تپهای عفنی مزمن و ماء اصفر و طحال و
با باردین جهت درد معده با افتیمون جهت تنقیه سودا نافع و چون چند روز آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد
مجرب و دو درهم او جهت گزیدن عقرب عجیب النفع و با شراب جهت سم شوکران و با سرکه جهت فطر نافع و جهت بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه
مشروبه در معده بهم رسیده با آب بسیار موثر و قطور او با زهره گاو و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم مجرب و فرزجه او با عسل مدر حیض و حمول او با موم جهت
القرع و ضماد او جهت شری و سحاج و ... مطبوخ او و شراب جهت درد گوش و طلای مطبوخ آن در مفتح جهت درد چشم و با عسل جهت رفع اثر بنفشی تحت پلک چشم و با سرکه
جهت مفاصل حاره و سائیده او با موم و روغن گل جهت درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب است و کحل صلابات او جهت داء الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابات
رحم و ورم سپرز ضماد او نافع و اکتحال او جهت دمعه و غشاوه و انتشار خار و گذاشتن او در میان متاع مانع از خوردن آن و ... او با مرکب مانع از خوردن موش کتابی
که بآن مرکب کتابت کرده باشند طلای او با روغن زیتون بر بدن مانع مقارنت پشه و دود او جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ او که بر مسد
و سحیف دماغ و مصلحش انیسون و در محرور و در شربت انار و قدر شربتش یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ او پنج درهم تا ده درهم و بدلش جهت معده بوزنش اسارون و نصف
او هلیله زرد و جهت جگر عصاره غافث و جعده و قیصوم نیز بدل او میشود و عصاره افسنتین که آب او را در آفتاب خشک کنند در افعال قوی و مفتح سده جگر و جهت
تپهای کهنه و هرکه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط مریه و استسقا و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع و مورث کرب و صداع و مصلحش ریوند و قدر شربتش
یک درهم و بدلش سه وزن او افسنتین است یا غافث یا شکاعی و شراب او مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده و بر انگیختن اشتها و تقویت
هضم و ازاله کزاز و نفخ باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی و مشروبه نافع است و بالغ و باد مورث امراض و طریق آن اینست که نود مثقال افسنتین را در شش
هزار مثقال آب انگور چندان بجوشانند تا بثلث رسد پس سه ماه گذاشته بعد از ان صاف نمایند و اگر سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و پانزده مثقال سنبل
الطیب و پانزده مثقال سلیخه نیکو ب کرده و در ده هزار و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده سر ظرف را مستحکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افسنتین
چهل روز در آفتاب بگذارند جهت برودت ظاهر و باطن بدن و آشامیدن پنج درهم او جهت رفع یرقان و سده جگر و سده سپرز خصوصا با سکنجبین عسلی و جهت تقویت
معده و رفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب مانع مستی و بعد از ان دافع خمار و قطور او جهت کرم گوش و ریاح او و طلای او
جهت درد چشم و با فیروطی جهت تقویت معده و درد آن نافع **افیون** اسم یونانی بمعنی میت است و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از او
شیر خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صافی است که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب بگدازد و قوی الرائحه باشد و چهارم
سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سوم و مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهت اسهال و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس
و درد و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اگر از مواد بارده باشد بسبب تخدیر مفید و ضماد آن جهت درد و تخفیف قروح و ورمهای حاره و با زرده تخم مرغ نیمبرشت
و زعفران جهت حمره و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و رمد و فتیله او با مرصاف و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و قطور بشیر یا روغن بادام و زعفران
جهت درد گوش و با موم روغن جهت جرب و حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آن و مسقط اشتها و قوت باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش جند و فلفل و فرفیون
و دارچینی و قدر شربتش از یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درهم او کشنده و بدلش سه مثل او بزر البنج است و یکوزن بیخ لفاح و در احتیاط باشیر گاو دوسه
دکهن **افلیحه** تخمیست شبیه بتخم زردک و تند بو شبیه به بوی سیب با عطریت و رنگش سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر ذرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و علاج تخم او مانند
علاج بزر البنج است و از منبت خیزد و زرد و سیاه دو قسم لون و گویند او قسم کوچک کبابه است در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده و با سرکه
زهر عقرب و رتیلا و محلل ریاح و مشتهی و با قوت قابضه و مفتح سده و دواء مشاء مقوی دماغ و سخن معده و مقاوم سایر سموم و دافع غم آزنده و طلای او با روغن زیتون در حال رفع درد

افشرج معرب افشرده فارسی است اصلی آن [illegible] برگ جوز [illegible] ببند افلیو [illegible] دو مثقال است [illegible] روغن زیتون [illegible] مصلحش خشخاش [illegible] و مصبح [illegible]
افرسیون بیونانی باسم [illegible] افتین بیونانی است افریون فربیون است [illegible] بجهت آنکه جند قوتی باشد افرمیقون [illegible] شیخ علی [illegible] افیلون بیحذف [illegible] مخصوص [illegible] عصیر نامند
افالسون اسم روغن [illegible] اول و تیره [illegible] فرودیجان قسم اول [illegible] نیز نامند [illegible] افلیس بیونانی اسم [illegible] زریون [illegible] افاریقون [illegible] نسیح
افیقس اسم یونانی اصفر [illegible] افریدین اسم یونانی جراد [illegible] افیقرون صنوبر است [illegible] گرد [illegible] افاویه ادویه [illegible] افرولیجن [illegible] افلاطون [illegible]
الالف مع القاف افیجابن [illegible] افیمو بیونانی [illegible] افیسون بیونانی باد آورد است [illegible] تخم خبازی است افیو سغافن بیونانی [illegible] بیونانی اسم
اقحوان اسم عربی و بیونانی [illegible] بفارسی بابونه گاو چشم نامند و نوع صغیر را بهار گویند [illegible] بستانی میباشد شاخهای او باریک [illegible] شبیه ببرگ گشنیز و از [illegible]
زرد و [illegible] بابونه بزرگتر [illegible] فی الحقیقه صنفی از بابونه است و فرق آنست که [illegible] تخم میدارد [illegible]
در سوم گرم و در دوم خشک [illegible] محلل [illegible] افواه عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین [illegible] تریاقیه [illegible] حصات [illegible] مثانه و [illegible]
و جهت [illegible] مثانه و [illegible] استسقا [illegible] و با سکنجبین [illegible] مسهل [illegible] بلغم [illegible] و جهت [illegible] جلوس در طبیخ او جهت [illegible] طلای آن تازه [illegible]
[illegible] با موم و روغن جهت ورم صلب و شرب [illegible] مثقال او با سکنجبین جهت [illegible] نافع [illegible] مدر حیض و منقی رحم و [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] مصلحش [illegible] قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونه است [illegible] گرم و در اول خشک [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] تحلیل ورم صلب و [illegible] جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای آثار قروح و دفع نزول آب نافع است و روغن اقحوان [illegible]
[illegible] جهت [illegible] اعضای عصبانی و التوای عصب و ورم [illegible] مقعد و صلابت رحم و درد گوش و تفتیح [illegible] و درا [illegible]
عرق و جهت [illegible] نافع است اقاقیا بیونانی اسم عصاره قرظ است و او را از ثمر مغیلان که قرظ نامند [illegible] افشرده [illegible] یاقوتی رنگ است و بعد از آن سیاه
[illegible] در دوم سرد و در سوم خشک [illegible] قابض و قاطع نزف الدم [illegible] مغسول او [illegible] اسهال [illegible] ضماد او مقوی [illegible] اعضا
[illegible] جهت ورم حار و با [illegible] ورم [illegible] مقعد و [illegible] سوختگی آتش و با [illegible] برگ [illegible] جهت قطع [illegible] عرق و بالا و روغن گل
جهت قطع اسهال اطفال مجرب [illegible] مصلحش [illegible] قدر شربتش تا [illegible] بدلش [illegible] صندل است [illegible] گویند حصص [illegible] افیمون بیونانی [illegible]
[illegible] آورده [illegible] اشنج [illegible] برگش [illegible] آورد [illegible] برگش مثل [illegible] و ساق تازه او [illegible]
[illegible] گرم و در اول خشک [illegible] لطیف چون خشک [illegible] و گویند جهت [illegible] تشنج [illegible] جهت ورم [illegible]
[illegible] جهت رفع سموم نافع [illegible] مصلحش خشخاش و قدر شربتش [illegible] بدلش [illegible] در فرق میان افتیمون و [illegible]
[illegible] یونانی [illegible] بفارسی [illegible] و آن دو قسم است که از طبیخ [illegible] بعد از رفع [illegible] خشک کنند [illegible]
[illegible] جهت اسهال [illegible] نافع و ضماد [illegible] جهت [illegible] رفع نزف الدم [illegible] جهت [illegible] مجرب است [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] مولد [illegible] بلغم غلیظ خام [illegible] مصلحش [illegible] اقلیمیا بیونانی اسم [illegible] طلا [illegible]
[illegible] آن [illegible] و آنچه [illegible] بعد [illegible] اطراف [illegible] طلا [illegible]
[illegible] طلا [illegible] سیاه [illegible] گویند [illegible]
[illegible] جهت [illegible] گوشت تازه [illegible] بیاض [illegible] نزول آب و طلای او [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] منفعت [illegible] خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل از و محرق مغسول [illegible]
محرق و مغسول [illegible] چون [illegible] کنند [illegible] بعد از [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] اقماع الرمان الهندی [illegible] اقرو قوسما [illegible] اقیوس بیونانی [illegible] اقسیا [illegible] سفید است
اقاقالس [illegible] اقرومس و اقرس [illegible] اقارون اسم رومی [illegible] اقریطس [illegible] اقولیسن [illegible]
اقارو [illegible] اقطی بیونانی [illegible] اقشار [illegible] اقالونی بیونانی باد آورد است اقویلاموں [illegible] بلسان است [illegible]

اقیمارون یونانی سوتحان است اقوقیطن یونانی خانق النمر است اقطن بانیست اقوفارسطون رازیانه بری است اقرقرا بهندی عاقرقرحا است اقراص الملک
خور الکول است اقلار و طسن یونانی طرفا است اقلا یونس یونانی الخبز است الالف مع الکاف اکلیل الملک نباتیست برگش بقدر درهم و شاخهای او باریک
و درست و صلب و بعضی صلب و بعضی منبسط بسمت زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گلش زرد و زیره بعضی سفید پراکنده و ثمرش غلاف و تخم ترب ... شکل و در غلاف
تخمهای ریزه تر از خردل و بعضی را تخم شبیه بحلبه و بعضی را غلاف غیر بالی مرکب القوی حرارتش بیبوست در دویم و محلل و منضج و ملین و مجفف ... جهت صداع ...
و جهت نزلات و درد جگر و معده و سپرز و اورام معده و رحم ... دافع و جهت تحلیل فضول باطنی و طلا ... جهت اورام ... و چشم و رحم و مقعد ... مطبوخ او
و شراب جهت قروح ... و نشستن جهت ... رحم ... جگر و سپرز ... جهت ... اعضا ...
... مجرب و طبیخ او جهت ... تقویت اعضا ... و شراب ... عسل و انجیر ... قدر شربتش دو مثقال ...
... است اکلیل الجبل نباتیست ... برگش ... شاخ ... سیاه ... سفید ... ثمرش ...
تخمش ریزه و برگ و شکوفه او ... گرم و خشک ... جگر و سپرز ... جهت ...
... سنگ گرده و مثانه ... جهت تحلیل اورام ... نافع ... مقدار شربتش ... درهم ... الفستین ...
... کسیاه ... است الکمکت ... سیاه ... الغذا ...
... و جوف ... سفید ... سوم ...
... اورام و ... الدم ... جهت ... تعلیق او ... جهت ...
... جهت ... تعلیق او ... جهت منع ... حامله شدن ...
... قسم سیاه ... سفید ... الکابح ... [illegible]
... الغذا ... صاحب ... خشونت حلق و سینه ... [illegible]
... زخم ... آب ... [illegible]
... جهت ... زعفران ... [illegible]
... مفاصل مجرب ... مصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل ... [illegible]
... است الکشوث کشوث است الکرویا ... است الکرفس ... است الکرسنه ... الکل ... فرفیون است ... الکرار
... الکسیالوس ... الکسوفیلیش ... الکسولس ... الکرفس ... الکرم ... الکم
... الف و سکون کاف ... است الکبریت ... الکن ... الالف مع اللام الیه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... الوس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... الب ... [illegible]
... [illegible]
... الوس و الوسون ... [illegible]
... [illegible]

و بوله مجرب دانسته اند و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش یک مثقال است الینج بلام ساکن و نون مفتوحه لغت یونانی و بمعنی الاصل است و آن بیخ بابونه است بیره و
و ساقش سطبر و بقدر شبری و گلش سفید مانند گل زردک و تخمش سفید طولانی و خاردار و طول اکثر از بیخ و در ثمر شاخهای او قبه مثل جوز و بهترین او هندی در آخر دوم گرم
و خشک با [illegible] سرد و تر در سوم ... و با خاصیت تخم او را جهت شری از هر خلطی که باشد مجرب دیده اند و باید که روز اول نیم درهم او را با سه اوقیه سکنجبین
و در روز دوم نیم مثقال و روز سوم یک درهم و یک مثقال برگ و ثمر و ساق هر یک باشد با شراب و عسل جهت سقوط مشیمه مجرب دانسته اند و بیخ او جهت تقطیر البول طوبی نافع است الوهالی یونانی
و بمعنی عسل نحل است و آن طوبی است شبیه بصمغ سایل که در ساق و شاخهای بعضی حاصل میشود و بهترین او براق صاف و شیرین غلیظ است در سوم گرم و در دوم تر و سه اوقیه او با نیم اوقیه
آب مسهل فضول خام و مره و صفرا و خلط ردیه و جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و روغنی که از شاخها جهت او جوشانیدن آن با روغنها میگیرند طلا را و جهت درد عصب و جرب
متقرح الاکتحال او جهت ظلمت بصر نافع و شارب الوهالی را کسالت و سبات بهم رسد و باید بخوابد و حرکت کند و مصلحش سکنجبین و بیست السقافن بلسان اهل ... است البادیونانی حلبه
است الیح رغرده است البون بیونانی اسد است الطنونیز است الاوا بیونانی زیت است الوی بیونانی سنا مکی است السین بیونانی ملح است المقطرون
بیونانی کهربا است السانخواه است السنه العصافیر بلسان العصافیر است الاطفی لبلاب است الوج مولف جامع الادویه گوید که او شبیه به بیش است در شکل و در
جسم که ذکر کرده و مولف اختیارات بدیعی مخلصه شمرده الاینون بیونانی آس است الماس ماس است البطوط کشت بر کشت است الاکلنک اسم ترکی
زراوند است الوه اسم فارسی عقاب است المه اسم ترکی تفاح است الاملک بلغت دیلمی فاتر است الیک اسم ترکی هم است السی اسم هندی بذر کتان است
الایچی اسم هندی قاقله است الماقن بیونانی لبسان است الالف مع المیم املج ثمر درخت هندی معروف است و مستعمل مقشر پیدا نه چون در شیر بخیسانند
شیر املج نامند و گویند شرط است که تازه او را چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده نشده باشد تلخ و بسیار عفص در دوم سرد و در سوم خشک
و شیر پرورده در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و فساد و اختلاط سودا ابرده غلبه سودا و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و سبب
دمن خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و اعصاب و مشتهی و مسهل سودا و بلغم رقیق بعصیر آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت
خون و اشامیدن سفوف آن با قند بالسویه هر روز پنج درهم با آب گرم جهت بیخ و جرب و بواسیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب و قطور آب منقوع او که کوبیده خیسانیده
باشند جهت آزار بیاض عین آسوده است خصوصا هرگاه بعد از دو ساعت اندر افشرده باشه بار آمله را تازه کنند و شربت معمول از آمله و اهلیلج در تقویت معده و روغن او با برگ مورد
و پوست بیخ صنوبر بالسویه پخته و آب طبیخ او ... و روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند جهت تقویت موی و سیاه کردن او و با نیل و رفع اعیا و تقویت اعصاب و خروج مقعده و سر
نموش اطفال مجرب دانسته اند و چون حنا را با آب آمله خضاب کنند موی را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم است و در مطبوخ تا ده درهم و مضر سپرز و مصلحش عسل
سنبل و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزنش بلیله کابلی است و آمله پرورده ملین طبیعت مقوی اعضا باطنی و باصره و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر و نوایب
نافع و مداومت او حافظ سیاهی موی است امغیلان درخت خار دار است شبیه به ... و دیگر عوام طلح نامند و اهل بادیه سمر و بفارسی مغیلان گویند و صمغ او را صمغ عربی و ثمرش را
قرظ و عصاره ثمر او را اقاقیا گویند و قسمی بقدر درخت سیب و از آن کوچکتر و ساقش سطبر و در اول سفید و چون کهن گردد مثل آبنوس سیاه شود و قسمی پر خار تر و ساقش سیاه رنگ
و بسیار بلند میشود و برگ هر دو قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا و دانه های او پهن و بقدر ترمس سرخ و بآن پوست حیوانات را دباغی کنند
طبیعت اجزاء او در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع نزول صمغ خار و برگ و جهت تقویت اعضاء مسترخیه آشامیدن او قاطع اسهال و مفتح سده و ضماد برگ تازه او جهت
التیام جراحات و رفع اورام و جلوس در طبیخ او جهت برودت مقعده و رطوبات رحم و ثمرش و برگش جهت دباغت و قایم مقام مازو و عصاره برگ و ثمر تازه او قاطع نزف الدم و نفث الدم
و پوست شاخ و ساق او جهت قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و او عمده اجزاء روغن شیخ صنعان است و بیخ او جای مسواک آن جهت استحکام لثه و مسواک او مقوی دندان است
و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرظ امغیلان و طلح غیر یکدیگر باشند و لیکن بعد از تامل رفع اشتباه میگردد امادریان بیونانی اسم شجر است بسیار
شبیه به برگ کشنیز ... برگ باشد تخمی ثمرش بقدر نخودی که بعد از سفید ... و ماهی کمتر و اسپیح سکنند ... و اکثر ... بیت المقدس و آن نواحی است و درخت
انوش شجره انبیع نامند در اول سوم گرم و خشک و نیم سده و لطیف و محلل و ... علیل و ادرار ... مسکن ... بعضی گویند ... بقدر ... کنار و مایل بسرخی
و خشکی آب تازه او آب طبیخ برگ و شاخ او جهت دفع سموم هوام و سگ دیوانه خصوصا اگر زیر عقرب و ... و شرب او جهت ادرار حیض و با پیه و عسل ... فواق و طلا او جهت کلف و قطور
عصاره او جهت ... و شربتش ... از عصاره تازه او نافع و قدر شربتش از عصاره تازه او نیم مثقال و از ... چهار مثقال است امسوخ لغت بربری است بمعنی

بمعنی نامی آن نباتیست مابین شجر و گیاه مثل نی بند دارد و منبت او سنگلاخها و کنار آبها و کبیر و صغیر میباشد صغیرش بقدر یک شبر و زیاده بساقش خشبی و بقدر سطبری انگشت و از ساق او شاخها منشعب
روئیده و بند دارد و چون نی گشتی ببند بند از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی سیخ و بعد از خشک شدن سیاه گردد و بیخش خشبی و صلب و مرکب القوی و در اول سیم گرم و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع
نزلات و با سرکه قابض و جهت اسهال و طبیخ او جهت فتوق و قیله و منع علل شانه کرده و مطبوخ او با انجیر جهت رفع تنگی نفس نافع و چون خشک او را بجوشانند تا آب غلیظ شود و ضماد او را با پیه مطل نموده جهت ضعف گرده
و دل سفید گرگاه با آب انگور بجوشانند و هر روز با کمی طل بخورند جهت فرم گردیدن لاغر و نیکوئی رخسار و تنقیه رحم و دردش جهت قطع نزف الدم جراحات و روئیدن گوشت موثر و قدر شربتش تا پنجدرم است و منبت
او بنت امسوخ رامنحصر در اندلس میدانند ام البطن یونانی اسم نباتیست از نوع قیصوم قدش کمتر از ذرعی و برگش باریک پراگنده و قبه او مستدیر و سفید و بعضی بنفش
و فندقی و برگرد قبه دایره زرد و بیخش باریک و منبت او کوهها و جنگل و در نیکابن لیار روئیده و در بلاد روم و فرنگ جهت تب اثناع تام ترغیب میدانند گرم و لطیف و ملطف
اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبت آن و با ماء العسل محلل اخم در معده و مثانه منجمد شده باشد و با شراب ممزوج با آب جهت قطع نزله مجرب دانسته اند و گل
او را و قیه آن گذاشتن آن در میان جامه مانع کرم زدن آن است و ضماد معده مصلحش آب به و قدر شربتش نیم قیراط است ام فرج الکلب فنقطیس است و مولف جامع کبعد از عیران دانسته
ام الکلب شجریست ربیعی بقدر ذرعی مایل بزردی و برگش شبیه به برگ لاغیه با اندک خشونت و گلش زرد و شبیه بگل لاغیه و بدبو و منبت آن مزارع و در بلاد مصر بسیار است
عصاره تازه او را دو مثقال و برگ خشک او را دو درهم جهت گزیدن سگ دیوانه و اقسام مار و عقرب مجرب دانسته اند و با روغن زیتون شیاف اسعاع جمع معاء آن
روده حیوانات است از جمله اعضاء عصبانی و قلیل الغذا و دیر هضم و در سوم سرد و خشک و مولد قولنج و مصلحش حوایج عود شیراب و مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران داده
حاره جهت سعده که صفرا رقیق باو در رو متولد شود نافع است امیر باریس انبار بیس زرشک نامند و معروفست و از ساق آن دمهراد دانه بیرون کرده آن در دوم سرد و خشک
و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد باعضاء و قاطع صفرا و تشنگی و سکن حرارت معده و جگر و غثیان و خمار و با دو به حاره و خشخاش مثل سنبل الطیب و امثال آن مفتح
سده جگر و مقوی جگر و سرد و تر و سایر حیوانات جهت اسهالی که از سرد ضعف جگر و احشا باشد و جهت استسقا با دویه حاره جهت صفرا در قسمت جهت تقویت ضعف
او مانع قی و غثیان و با زعفران جهت صداع جگر نافع و دانه او به تنهائی با دو به ساغه جهت ضیق حمد و اسهال که از ضعف احشا باشد نافع و ضماد زرشک درد و رم حاره و سهرس
آن که آب زرشک آب سیب با ادویه مالیده بود با لیمو نصف یکی باشد و با شکر بقوام آورد جهت رفع سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان و غثیان و ضعف اشتها مولف تذکره
مجرب دانسته و گوید چون آب و مقدار بدان اضافه کنند در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است و زرشک مولد ریح و محلل قولنج و مصلحش کتیرا و قند و عسل مصلحش شکر و شربتها و قدر شربت
از آب او تا بیست مثقال و جرم او تا پانزده مثقال و از دانه او تا شش مثقال و بدلش مثل او کشمش و دو ثلث آن صندل سفید است و عصاره زرشک در افعال قوی تر و الطف است
بدلش و وزن آن زرشک دانه بیرون کرده است و لوست بیخ زرشک غیس است و مذکور شد و لیف مالایسع زدقال را غیر فرانیا دانسته و در خواص مثل زرشک بیان
فرموده و حقیر انست که فرانقا ط قریب الطبع با زرشک باشد و زدقال فرانیاست و مذکور خواهد شد اسو نباقن یونانی اشق است امبوسن نانخواه است
امامون یونانی خمامات است امعاء الارض خراطین است امرو سا عنقود است و هجو نیز نامند ام النخلو نوعی از حلزون است الملعت مصدان و کیس است
اماغیدن بعبرانی خرنوب نبطی است اماطیسطمن یونانی نشادنج است اموسقن یونانی ابار است اسعد الیا یونانی نوره است امورعی بروی
عسکر از نبیدست اسفاسین بروم آب غوره است امرود اسم فارسی کمثری است آملسا ربهندی گوگرد فارسی است الالف مع النون
انطیس یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و در شوره زار و مواضع افتاب روید برگش مثل برگ عدس و خشن بقدر شبری و بیخش باریک کوچک و گلش سرخ
مایل بسفیدی و بدبو و تخمش در غلاف رقیق و قسمی از او کوچک برگ و شکل متفرع می شود در اول گرم و در دوم خشک و مفتح و محلل و مدر بول و با قوت قابضه و تخم و بیخ و گلش
جهت عسر بول و درد گرده بغایت مفید و با سکنجبین جهت صرع و فرزجه او با روغن گل و شیر جهت صلابت رحم و ورم آن بسیار نافع و ذرور برگش جهت زخمها
و رویانیدن گوشت موثر و قدر شربتش از یک مثقال و نیم تا دو مثقال است النغرا یونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار و برگش مثل برگ بادام و تخم
او از آن و گلش شبیه بگلنار و از آن بزرگتر و بیخش سفید و کوچک چون خشک شود و بوی ... آید و منبت او کوهها است و مخصوص برمانی نیست معتدل و مفرح و دافع
نشاط و اسکار قریب بشراب و بالخاصیه جهت رفع توحش و جنون و تقویت حس و ذهن ... غیبه حتی انکه چون حیوانی از بیخ و برگ و شاخ او بخورد با انس او شود
ضماد برگ او جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع و موثر است الفنجل بلغت مغربی نباتیست شبیه به نیم گاو و نبات او با مابین شجر و گیاه و بعضی برگش شبیه
به برگ کاسنی از آن ریزه تر و گلش بنفش و شبیه بشب بوی بنفش و از آن ریزه تر معتدل و با قوت محلله و مدر حیض و آشامیدن مطبوخ برگ او بالخاصیه جهت

سموم نافع و طلوء آن محلل صلابات و مسکن درد و گزیدن هوام است **انذروطالیس** بیونانی اسم نباتیست منبت او سواحل بحر روم شبیه باشنان و کبار سرخ
و ابل برگ و تخمش و مغلاق مثل غلاف نخود و تلخ و تند و بعد ز مغزش کلیه و علاج نامند و ظاهرا نوعی از قاقلی باشد در اول سوم گرم و خشک مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبیخ او
جهت استسقا مجرب الطبا جهت نقرس و سنگ مثانه و عسر البول و احتباس حیض شربا و طلاء و جلوسا نافع و قدر شربت از تخمش یکمثقال است با شراب و امثال آن و از طبیخش با سکنگبین
با شراب یا سرکه تا ربع رطل انکریز و صاحب جامع الادویه از ابن البیطار گوید که آن گیاهیست نبتش چون حبال گیلان چون پر روی او نشسته سر بر روی زمین بیخ او باشد روز دیگر
آنچه قسم سیرست بازرست مشاهده کنند و آنچه مانده است بهمان هیئت بماند و بلده صقالیته فادوفی نامند گرم و خشک و ضماد برگ خشک او با آب گوگرد در یک روز
بهق را زایل کند و تخم سبز او بغایت مسوس نعوظ و مدر و از قسم ماده بموجب شد شق زبان و اندکی از و با شراب سموم قوی محدث که تا شب بنوشند و آن تو سپید ار نشود خوردن روغن
زیتون با آب گرم رفع خوابیت میکند و قدر شربتش تا دو درهم است **اناغالس** بیونانی گیاهیست برگش شبیه به برگ مرزنجوش و مایل بامتداد و شاخهای او منبسط
بروی زمین مربع و ثمرش مثل غلافی و دانها در او بقدر عدس نیش و بسیار تند و تلخ و گل قسم ماده لاجوردی و قسم نر بغایت سرخ میباشد در آخر دوم گرم و خشک و جالی و جاذب
و مجفف و ملطف و مفتح سده و آشامیدن آب او و تخم او جهت گزیدن افعی و ضماد او جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و جلای
آثار و غرغره آب برگ قسم ماده او جهت تنقیه دماغ از بلغم و سعوطا او در طرف مخالف جهت درد دندان و اکتحال او با عسل جهت قروح چشم و جلا باصره و جرب و کمنه
و سبل نافع و موت تخم و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش عرطنیثا است **السن النفس** نباتیست شبیه بجرجیر و برگش بی تشریف و گلش مثل
تره تیزک زرد و نیز میباشد و بجهای سفید احاطه بر گل او دارد و با حرکت آفتاب میل میکند و مثل شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت مینماید و ساقش مربع مایل بسیاهی و در مصر
و اطراف شام بسیار است و در تجارب ابها مذکور است چون حیوان شیر دار از و بخورد شیرش زیاده میشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور میگردد و در دوم گرم و در سوم
معتدل و در فعل نایب مناب شراب صرف مدر فضلات که عبارت از بول و حیض و عرق باشد و مقوی حواس و طبیخ او در ازاله هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی و خمار
و اندک ازگلش سیری و بهمین اثر می بخشد و خلل بعقل نمیرساند و مقوی حافظه و قطور عصاره او جهت قلع بیاض چشم سفید و چهار درهم از تخم او با طبیخ یا شیر گوسفند بصبح با
شخص صد ساله بهتر و مجرب دانسته اند و مفتح سده و رنگ رخسار را سرخ کند و بدن را فربه سازد و یرقان را زایل گرداند و مضر گرده و مصلحش عسل و اکثارش موش
در مفاصل و شربتش تا پنج درهم و از عصاره و طبیخش تا بیست درهم و بدلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران چون کوبیده با آب او را با شکر شربت بسازند جهت
مالیخولیا و مواد سوداوی بغایت نافع است **انسان** جمیع گوشت آدمی مولد ریاح و کشنده ضماد او جهت شقیقه نافع و استخوان مولد امراض مهلکه و مداومت آن
گوشت کوری در دور استخوان کوبیده و منع زیادتی اکله مجرب و آشامیدن استخوان سوخته سر و زهر روز یکمثقال با مثل آن شکر جهت صرع و عرق النسا و مفاصل
از سودا است و آب بینی ناشتا کشنده کرم گوش بهم ابیکه در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا کشنده مار و هوام است و جهته قوبا و آثار
و طرفه و بیاض چشم و با گلاب عضو [illegible] جهت قطع ثالیل و قوبا و [illegible] جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحت و با عسل جهت کلف و جلا آثار قرحه نافع و ضماد گندم ممضوغ
انسان مخصوصا ناشتا باشد جهت نضج و تحلیل اورام و سستی دندان و بر بازوی چپ مسکن درد دندان و جهت دشوار زائیدن و رفع خوف موثر و زهره او سمن بدن و
طلا و خون حجامت و فصد مسکن نقرس و مفاصل و عرق النسا و آشامیدن آن رشد بلاده است و خون حیض سم قاتلست و موش جذام و طلا را مسکن درد و صعب و حمول آن مانع
حمل و بخور لته حیض جهت تب لرزه مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا اطفال جهت سعفه کهنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خبیثه و عسر النفس و آب و با نخود و ماء العسل جهت
یرقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک منعقد از بول جهت رفع بیاض چشم مجرب و فعال مثل شیر زرق و ضاعت بدل اوست و فضله طفل را که غذا الهی لطیف داده شد
خشک کنند نفوخ او در حلق جهت خناق و ورم حلق و سعوط ضماد او با عسل محلل قوی است و طلا جهت حمره و جرب آنجا و التیام آن و رفع عفونت عضو و آشامیدن یکمثقال آن جهت
یرقان و قطع اسهال و دفع سمیت جراحت حربه زهر دار و قولنج و حکه سعیدی و با عسل و با شراب جهت رفع گزیدن هوام و ادویه قتاله و تنهای آن با یره یکمثقال او را با مثقال
بنوشند و مصطکی جهت رفع سموم [illegible] مثل و اشکنه و [illegible] مصطکی مجرب دانسته اند [illegible] جهت قطع تعفن بن دندان [illegible] اکله و نقصان لثه و رویانیدن گوشت
بن دندان مجرب است و چون [illegible] ناخن [illegible] شخصی [illegible] ناخن [illegible] بعشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن [illegible] خاصیت دارد
و موی سوخته انسان [illegible] سفید [illegible] سموم قتاله [illegible] رفع ربو و بهر و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور
او با روغن گل [illegible] درد دندان [illegible] نزف الدم [illegible] جراحات و منع زیادتی [illegible] قروح خبیثه [illegible] مجرب است و چون [illegible]

بول انسان را در ظرف مس با عسل بسیار بجوشانند جهت بیاض چشم و ظفره نافع و عرق موی انسان که با کبریت مدبر که تحقیق و ذکر [illegible] روغن [illegible]
کنند در صناعت نظیر ندارد و در دستورات انشاء الله تعالی مذکور میشود و ارسطو گوید که آشامیدن آبی که خصیه انسان در آن نشسته باشد جهت صاحب تپ دوم مجرب
و جمع فواید نفع عظیم دارد و چون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزاء و انفاس او قاتل گردد و جمیع حیوانات بل این قسم تغذیه نیست و منی انسان جهت [illegible]
و برص و کلف و خوردن مشیمه محدث جذام است و مجرب دانسته اند **انوطیلون** نباتیست بی ثمر شبیه به نبات کدو و این بلیله گوید جهت جراحات تازه بغایت
نافع است و در حال التیام دهد **اندر وطون** نباتیست شبیه به برگ بید خشک شده و از آن حریف تر گرم و خشک و مفتح سده احشا و جهت [illegible]
نافع است **انبج** بهندی انبه نامند ثمر درختی است هندی بقدر درخت گردگان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از اول تکون تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن
زرد میشود و بعضی را ثمر مثل سیب و نارس او با عفوصت و اندک ترشی چون برسد سرخ و ترش و شیرین گردد و در انتها زرد و شیرین شود و بهترین قسم
آن خوشبو میباشد در دوم گرم و در سوم خشک و گویند غیر رسیده او در اول سرد است غاسل اخلاط لزجه و بی ثقل و مقوی نفس و جهت تنکو کردن
دهان و منع خفقان و درد سر بارد و دفع کوسیر و تقویت معده و ترشی او جهت قطع طحال بر انگبین اشتها و ریزه نمودن سنگ گرده و مثانه و دانه او
جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب او جهت نزف الدم و طلاء شاخ و برگ او جهت دراز کردن و سیاه داشتن مو نافع و گویند مضعف جگر است
و مصلحش مویز **انجبار** نباتیست برگش شبیه به برگ رطبه و با اندک زغبی مثل غبار و شاخهای بیشتر از شاخ رطبه مایل بسرخی بقدر قامتی و اکثر
بر علیق و شاخ میشود و آنچه در نزدیکی او باشد و گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از و بهم رسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخش چوبی سرخ
و مستعمل از و عصاره بیخ تازه آن و بیخها با برگ اوست و آنرا بیخ انجبار گویند در سوم سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا خصوصاً از سینه و بواسیر
حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی و مقوی معده و اعضا و جهت تسکین التهاب و ضماد آن [illegible] ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و رفع سموم
و افواه عروق مقعد و سل تازه و کهنه حتی بول را نافع و ضماد او و آشامیدن او جهت سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فسخ عصب
و در دورش جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع و قدر شربتش تا یک مثقال و از عصاره او یکدرهم و از برگش یکدرهم و مضر سپرز و مصلحش
و بدلش مثل او زرشک و بعد آن گل ارمنی است **انجدان** بفارسی انگدان و بلغت دار المرز کوله بز نامند تخم نباتیست ساقش مجوف و سطبر و بلند تا
قامتی ترمیشود و برگش شبیه به برگ کلم و از آن بزرگتر و گلش چتری مثل شبت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه به درهم و بسیار خوشبو
و ساق او را بترکی بالدرغان گویند و بیخش را بعربی محروث و صمغ او را حلتیت طیب نامند و صنفی از آن ثمرش سیاه و بدبو و برگش مثل صفحه سوخته
و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صمغ او بدبو و حلتیت منتن و بفارسی انگوزه و گیاه او را کماه نامند سفیدش بهتر از سیاه در دوم گرم و خشک
و سیاه او در سوم و مدر بول و حیض و شیر و مسخن گرده و روده و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و قطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر البول بلغمی و
سبز انگبین اشتها و تقویت هاضمه و دفع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه و سده سپرز و سکنجبین او با نبیذ جهت تپ ربع مجرب و مسهل
بلغمی و تبهای مرکبه بغایت موثر و جهت درد سینه و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق حتی که بوییدن آن مجرب و با شراب قولنج
الاثر و ضماد وش با موم روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال آن و با روغن زیتون جهت کشیدن عین طلا و مطبوخ او با سرکه و پوست انار
بواسیر و زرور او جهت اکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش محروث بوزن او و در
آن حلتیت و گویند بوزنش فرد این النسب و مضر محرور و مصلحش شربت انار و سکنجبین ترشی او که از ساق و بیخ آنها با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و
خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهت برودت و رطوبت معده و تپ ربع و سقوط اشتها و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و موث
والتهاب و مصلحش کاهو و سرکه و بدلش ترشی اشترغاز بیخ او در افعال قوی تر از سایر اجزاء او و طلاء او محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و
و قدر شربتش تا نیم مثقال و گویند مضر شش است و مصلحش عسل و صاحب جامع الطب گوید که چون زن بعد از حیض با فاصله سه روز یکدرهم از انجدان بخورد
تا یکهفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید باشد یا سیاه **انبوت** بفارسی بادیان رومی گویند تخم نباتیست بلندتر از ذرعی و ساق
مربع و برگش باریک خوشبو و گلش مایل بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف طیب و از رازیانه کوچکتر و نیز مایل بسفیدی و زردی و در آخر دوم گرم و خشک

و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و فتح سدد و سایر اعضا و مهیج و قابض طبع خصوصا برشته کرده او و مقوی گرده و مفتح سده جگر و سپرز و مجاری نفس و جهت صداع
بارد و تهیه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیاء و استسقاء و حصاة و تب بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول او نافع و با یاقوت تریاقیه و بخور او جهت درد
... بارده و ... جنین و مشیمه و سیلان خون و جهت جلاء دندان خصوصا محرق او و دفع بدبوی دهان و اکتحال او را جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن گل
که انیسون را در آن جوشانیده باشند جهت کری و ثقل سامعه و خاییدن او جهت خفقان و ضماد مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ او با شکر جهت
دفع زردی رخسار زنان زاییده نافع و مضر امعا و مصلحش رازیانه و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از دو درهم تا پنجدرهم و بدلش تخم شبت و ربع وزن او رازیانه
و در تقویت باه مثل او انجره است **انجره** بلغت فارسی است و بعربی قریص و بلغت دار المرز کزنه نامند و ترکی گجت کن نباتیست برگش شبیه برگ تشریف و انبوه و با خارهای
بسیار ریزه و خارهای بسیار ریزه و خارهای ساقش ظاهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمره و سوزش و خارش گردد و گلش زرد و تخمش براق و نرم و باندک پهنی و تیره
رنگ از رازیانه کوچکتر و مراد از انجره مطلق تخم اوست در اول سوم گرم و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفتح اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مهیج و منقی
سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر و سپرز و محلل و گذاشتن برگ گزیده او در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال او مع صاف المناصفه بغایت مدر حیض و ضماد
برگ تازه او جهت برآمدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن لب و قطع تالیل خصوصا با عسل و جهت التوای عصب و با نمک جهت جراحت سگ دیوانه گزیده و با قیروطی جهت ورم
سپرز و پخته او با روغن زیتون جهت ورم جراحت و ورم پشت گوش و طبیخش با ماء الشعیر جهت تنقیه شش و سینه و تخمش جهت ربو و آلات تنفس و استسقا و تحلیل کرده
سپرز و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج و با سکنجبین جهت درد سپرز و پهلو و درد گرده و مسکن آن و حال و طبیخ با اصل السوس جهت تنقیه مثانه از چرک و آشامیدن او با تخم کرفس
و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل باعتدال بلغم و فتیله او با عسل بدستور مسهل است و ضماد او بدستور برگش محلل ریاح و با مرهم جهت اکله و قروح
و با عسل جهت بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته اند و طلاء او با عسل بر قضیب و کنج ران محرک باه و مضر گرده و امعا و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و مضر معده و مصلحش
عناب و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش قردمانا با حرف و نصف وزن عصاره او محلل ورم لهات و ذرور تخم و برگش مجفف زخمهای متآکله و سرطان متقرح بلیغ
انزروت در اصفهان کنجده و مکانی کنجینه نامند صمغ درخت خاریست بقدر دو ذرع و برگش شبیه به برگ مورد و درخت کندر و منبت او بلاد فارس
و ترکستان و سرخ و سفید مایل بزردی میباشد و بهترین او قسم اخیر است که در ... کند صغار و ریزه و شکن و طعمش تلخی باشد و در آخر دوم گرم و در اول
دوم خشک و مجفف بلیغ و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظ و مفتح سده و مسقط جنین و کرم معده و امعا و جهت مفاصل و درد
و عرق النسا و با ناصیه نافع و جاذب بلغم غلیظ از عمق بدنست خصوصا با هلیله و تربد و سکنج و امثال آن و در تسمین مهزول بغایت موثر چون پنجدرهم او را با ...
جو البقر که عوام انزرا گویند ده درهم با حسیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند عدد زرده تخم نیمبرشت بنوشند باعث تسمین
عجیب گردد و بغدادی گوید که زنان مصر انزروت را در آب هندوانه تا نصف روز خیسانیده و بجهت تسمین تا ده درهم ادا میآشامند و گوید پنجدرهم سائیده
او بجهت بیداسام و چسپیدن او با حشا کشنده است خصوصا با طلق محلول و از اسرار مکنونه شمرده و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مقصود استعمال او ...
باید روغن چیدن او باشد و قدر شربتش مفردا از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر مسهلات یک مثقال و بدلش نوزنش صبرست و استعمال او در خارج جهت التحام
زایل کردن گوشت زیاد و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و منع انصباب مواد بانطرون جهت ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد و با عسل سرشته
و فتیله نموده در گوش گذاشتن جهت پاک کردن چرک گوش بسیار موثر و اکتحال او خصوصا بعد از آنکه در شیر الاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند
جهت سده و چسپیدن پلک چشم و رفع جرب و سلاق مفید است و چون با مروارید و مرجان سوخته و شکر بالسویه ... بسایند جهت ازاله بیاض عین
تذکره مجرب دانسته است **انفحه** بفارسی پنیرمایه نامند و از هر حیوانی در ضمن ذکر آن حیوان مذکور میشود و مجموع آن در سیم گرم و خشک و ملطف و محلل و با قوت
تریاقیه و منجمد کننده ... شیر چون منجمد ... شیر که در معده و اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حابس اسهال مزمن و سحج و نزف الدم و نفث الدم و
سیلان رحم و دفع اختناق رحم و شکم روده و با سرکه محلل خون منجمد در معده مجرب دانسته اند و پنیرمایه خرگوش و بزکوهی و آهو و شیر و گوسفند و ... بخود
بغایت ... **انجدان** ... اندلسی بلغت انجا اسم ... صلب و قسم از و سیاه و کثیر الصدوع و بزرگ بقدر ... و ... شبیه ...
... و طعمش ... و برگش مایل ... و شبیه به برگ عنب الثعلب انبوه و قسمی سفید و برگش مثل برگ سنا مایل ... و طعمش شیرین

شیرین و راحچه برگ وی اندک تند و با عطریت بلغت اشکه بلاد اندلس چین است سفید او در آخر دوم گرم و خشک و در رفع سم هوام مسعفر از قسم سیاه و
از و برگ اوست و جهت تحلیل ریاح و تسکین درد های باطنی نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و بخیش کشنده حیوان است غیر انسان محرک باه و سیاه در آخر سوم گرم
و خشک و شش جد وار تریاق سموم و از آن مسعفر و بهی و سحن معده و جلا و محلل مواد بلغمی و نخیته او با شراب قطع بواسیر و حمول او مسقط و رحم و محلل ورم آن و ورم سپر
اعضا و تدهین دهن او موجب درازی مو و موثر مورث خناق و مجفف رطوبات و مصلحش و غن کنجد و شیرین و قدر شربتش کیقیراط است و بغدادی گوید که در حوالی
او گیاهی هیرد دید که چون گوسفند بخورد و میمیرد و شش گیاه بیش از خوردن گیاه است در رفع سمیت او میشود و بلغت انجا گیاه مذبور را طواره گویند و موئف تذکره گوید
که گیاه اندک کشنده حیوانات است **انب** باد انجان است **انقرویا** اسم رو بلاد رست **انجدان رومی** سیالیوس است و گویند کاشم است **اندراسیون**
بخور الاکراد است **اندروضارون** و **اندروبیلون** یونانی فاسیس است و موئف جامع تمیمی اندروضارون را بلغت یونانی اسم لسان العصافیر است
اناغورس بلغت رومی انا غالس است **اناغلیس** یونانی اذان الفار است **القوالقون** مریحه است **انجباث** اسم اقسام مرباشیل یخصیب
پرورده و انند غیرها **النافین** رومی حصرم است **انجبل** حطمی است **الودیا** عصاره قثاء الحمار است **انارکیوع** خشخاش است **الوسیا** شقایق النعمان
است **اندلقیا** یونانی و **النطولابا** بردی کاسنی بستانی است **انقلیمن** یونانی بهار روان نوعی اقحوان است **اناسیفی** انجره است **انجیر السودا**
حشیشه الزجاج است **انبوب السلک** بحری لو از ابردن است و **انبوب الراعی** عوده است **انجنج** سوفالقون است و بلغت شامی اندروستا گویند **اید**
سنامن بعربی اسطوخودوس است **النس** اسم نبطی انا غالس است **اناکیر** یونانی اسم نانخواه است **انداسوس** چنار است **انخسیطا** روغن زیتون نارسیده
انجرک مرزنجوش است **انجیده** فراسیون است **انبوسن** نانخواه است **انشانا** سونیخ است **انغون** دردیتنیع یونانی دیاس است **انباتقین**
خنثی است **انبالبس لوقا** یونانی فاشرا است **انبالبس مالیا** فاشرسین است **انجیا** و **انقیلیا** و **انجوسا** و **انیسا** و **لیوس**
ابوخلسا است **النافیون** آبغوره است **اناطیطس** یونانی کتسا است **ابرون** حج است **انجبیر** بفارسی تین است **انگور** بفارسی عنب
انا بفارسی جان است **انارنجیه** بلغت مازندرانی قسم از خرست **الوق** رحمه است **انجیر بغدادی** با درنج یمانی است و در مصر او را انجیر فیل
گویند **انقو** اسم فارسی قسم نمام است **ناردان** بفارسی حب الرمان است **ناردان دشتی** بفارسی حب القلقل است **انجگک** بفارسی اسم ...
وابروج است **اندرزا** اسم فارسی حجر البقر است **انگبین** بفارسی عسل است **انبلی** بهندی اسم تمر هندی است **انگوزه** بفارسی حلتیت منتن است **ان**
اسم هندی بعضی است **اندران** بهندی اسم حنظل است **آنولا** بهندی اسم املج است **اندرجو** بهندی لسان العصافیر است **الالف مع الواو** **آذر**
اسم جنس صغابی است و گویند از آن نوع کبیر دست و جمیع آن تا دوم گرم و تا آخر دوم تر و مسمن و غلیظ الغذا و در حیه هضم و دیر سرد و محرک باه اند و هرگاه با
ادویه حاره بپزند بهتر است و آب کامه آن با سعج اوست و طلا با عسل سر او جهت ورم مقعد از مو است و بیه او جهت صداع و شقاق مقعد و جلد و تقشیر جلد و
دا الثعلب و حیه جهت رفع اذیت آبی که در گوش رفته باشد و با آرد باقلا جهت ورم پستان با نخاعیه سفید و زرده تخم او جهت افزونی عقل و قطور او با روغن
زیتون بگرم کرده در رحم جهت رفع احتباس حیض نافع و گوشت او که مهرا لخته باشد جهت التیام فتوق و زیاده کردن پیه گرده و ریزانیدن سنگ گرده
و مثانه موثر و موئف جامع الادویه گوید که اوراچون آب نمک بپوشند جهت درد مثانه و ریزانیدن حصاة بسیار نافع و پوست تخم او سحوق جهت ا
سرمه بهترین ادویه و تنقیه زبل او جهت مرض خشک مفید است **اولوقا** یونانی بمعنی مسقط الاجنه است و آن نوعی از ابوخلسا است که مثل چوب مانند برگش و راز و باریک و
نرم تر از برگ و چوب و دیگر کل و بسیار و بی ثمر با بلسان بغایت گرم تر و تلخ و با سمیت و خوردن او سمه تا که و طلا اول مسحل مواد غلیظه و گویند تمن برهم او جهت
نافع **اوافیقوس** بلغت یونانی بمعنی حدق است چه گل او شبیه به برگ کس بسیار کوچک می‌بود و منبتش اندرون پشتش زرد و برگش شبیه به برگ کندنا و ساق او
بقدر شبری و سطبری انگشت و لوازنی مثل شمع و بیخش شبیه به پیاز نرگس و گویند در شام و مصر بسیار است و در سیاه خشک در اول سرد و در دوم خشک
و محلل حرارت معتدل و در سوم خشک جهت اسهال و در من گویند مجرب است جهت یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درهم و بیخ او در آخر دوم سرد و در
اول خشک و ما ید و محلل اسهال و جهت سموم و گزیدن رتیلا و ضماد و شش با شراب جهت منع رو سیدن ... قبل از بلوغ طلا کنند موثر و قدر شربتش تا سه درهم
و مضر گرده و مصلحش کتیرا و گویند عسل **اوسید** اسم فارسی جو از نوع ... است در سوم گرم و خشک و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش ...

و تخمش سرد و خشک و در فعل و طبع مثل لفاح و جهت بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش یک درهم و بدلش بیخ لفاح است اوقیموداس
یونانی اسم نباتیست شبیه بباد روج و تخمهای او بقدر شبرم و مغبر و مایل به تیرگی و تخمش شبیه بشونیز و سیاه و در غلافی مثل غلاف بزر البنج و مستعمل تخم
اوست در دوم گرم و خشک و ملطف و مجفف و مبلغ و یک درهم تا دو درهم او جهت نهش افعی و هوام با شراب نافع و یک درهم او را با مرزنجوش و فلفل جهت عرق النسا و تحلیل
دانسته اند اولوماقی یونانی شراب عسل است که شراب و چند آن عسل با هم بجوشانند و تا بقوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و اخیر در جلا و تسهیل و تحلیل الفاع
قوی تر است و هر چند کهنه شود تلیین او کمتر گردد گرم و خشک و محلل و ملین طبع و مفتح و مدر است و بعد از اطعمه نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده
میگردد اوفیسا یونانی اسم عصاره نباتیست نبت او کوتاه و عرض بمقدار و برگش شبیه به برگ تره تیزک پر سوراخ که گویا کرم زده باشد و کم آب
و ریزنده و گلش زرد و بزرگ و شبیه بعصاره مامیثا گرم و تند جهت ظلمت چشم و تنقیه آن و سلاق و دمعه بغایت نافع دانسته اند و بعضی احتمال نموده اند
و عصاره خشخاش و غیر آن دانسته و مؤلف تذکره تصریح بعصاره مذکور کرده است اوخالیوس الوحلست اوقیمن یونانی بادروج است اودالسون
یونانی کرفس جبلی است چه در یعضی جبل و سالیون کرفس است اوز یونانی اسم آبست اوزمالی یونانی ماء العسل است اوماریا یونانی عصاره قثاء
الحمار است اوکسومالی یونانی سکنجبین عسلی است اوماخ بترکی اطریه بی ترشی است اورماقی یونانی دهن عسلی است و عسل داود گویند و آن
روغنی است غلیظ و باندک شیرین و از ساق درختی حاصل میشود و هر چند کهنه گردد بهتر است گرم و تر و جهت جرب رطب و درد مفاصل و تاریکی چشم
نافع و لیست درهم با آب مسهل قوی بلغم خام و مورث سبات و سستی بدن است مادام که عمل او تمام نشود نباید بخواب رفت و آن الوماقی است و مذکور شد
اوبیانس یونانی اقحوان است الوسالیوس یونانی قرة العین است اوریزا یونانی ورز است اونوا یونانی خمره است اومارنقا
یونانی اذی و ردی است اوقطاریون غافت است اورن طوف الصغیر است اوریفاس صعتر است اوزبادی
یونانی فلفل الماء است اودان یونانی بیض طیور است اوفلیس یونانی فرنجمشک است اوقفلس یونانی لسان الحمل است اومانیاتا
یونانی سمسم است اودرخورشش یونانی زیبق است اولوفروش یونانی کرم العنب است اوجا بلغت تنکابن درخت غرب است اوهیر بهندی
اس است اونت بهندی ابل است الفقین یونانی الحفار الطیب است اوجی بلغت مازندران حشیشة العلق است اوگلیک بترکی اسم وج است اوذالک
بترکی حرمل است اوللکو بترکی اسم زنج است اویکلم بترکی اسم ربه است اوس بهندی اسم شبنم است الالف مع الهاء اهلیلج اصفر بلیله زرد
و بهترین او بالیده زرد مایل بسبزی و با ملاست و در آخر اول سرد و در دوم خشک و مسهل بعض صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و مطبوخ و منقوع او
بهتر از جرم او است و جرم او و سایر هلیلجات محدث قولنج اند بسبب دفع رقیق خلط و باقی ماندن غلیظ و مجموع آن مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و صداع و غشیان
و جذام و حمیات کهنه و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و منع صعود بخارات بدماغ و تصفیه رنگ رخسار و اطفای نایره سودا که از احتراق صفرا باشد نافع اند و بعضی
در حمیات منع کرده اند و این قول حق نیست مگر آنکه خلط غلیظ با صفرا و بلغم رقیق نباشد و بدستور در حقنه ها منع کرده اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سرسام
صفراوی مذکور است که هلیله در حقنه آن باید کرد و این قول پسندیده است و حقیر در حقنه اسهال گرانی که باشد و نهایت وجع امعا بوده مکرر کرده و باعث رفع
علت شده است و مستند آن مانع بسبب عصر آن صعود نکند و حقنه را اثر در اقصیه است نه در مسام که باعث انضمام التحام مواد غلیظ گردد خصوصاً که با ادویه ملینه
و مفتحه و جاذبه اضعاف او باشد و عصاره خشک هلیله قوی الفعل و قلیل المقدار است و در دستورات مذکور میشود و ذرور هلیله زرد جهت دمعه و تخفیف رطوبات
و حدت بصر نافع خصوصاً هرگاه در خمیر گرفته بستور ادر بستور قطورات خیسانیده او همین اثر دارد و خون داند او جهت تقویت لثه و خون بن دندان و رد بن دندان
گوشت آن مفید و مضر سفل و مصلحش عناب و سپستان و مسهلش قبض لازم عصر او روغن بادام و قند و سکنجبین و قدر شربتش از جرمش از پنج درهم و در مطبوخات و منقوع
از هفت درهم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص بدل اوست و از خواص مجربه اوست سرعت گذشتن معاون خصوصاً حدید را اهلیلج هندی
واشو نیز نامند بفارسی هلیله سیاه است و او بیدانه بقدر مویز سیاه و صلب است در دوم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی خون و روح از خلط
سودا و جهت بواسیر و تقویت احشا و ورم سپرز و رطوبت معده و جذام دلیو داده او جهت اسهال مفید و نگاه داشتن او همیشه در دهان باعث سیاهی
مو و تقویت آن و تقویت لثه و نهایت موثر و گویند مضر جگر و مصلحش عسل و قدر شربتش از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ او تا هفت مثقال و بدلش بلیله

بلیله کابلی و در قبض ضعیف و رنگش عفص و حسن آن تخم نبود است اهلیلج کابلی بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردی است در حرارت و برودت معتدل
در اول خشک و بعضی او را و هلیله سیاه را گرم باعتدال میدانند مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط باخلاط و مدر بول و بهترین تمام هلیله و فعال تو تیز از هلیله زرد
و سیاه و مجموع خواص او در هلیله زرد مذکور شد و گویند چون یکسال هر روز یکعدد را تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص
بهلیله پرورده کابلی دانسته اند و بالخاصیه جهت رفع مضرتها و بسیار خوردن آب نافع و دانه هلیله مدر بول است و ذرور تخم محرق او جهت قطع خون بواسیر و نفث الدم
و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب دانسته اند و قدر شربتش از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدلش هلیله سیاه است و مربای آن که زیاده از
یکسال بر آن نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است اهلیلج چینی از صنف کابلی است زرد مایل بسبزی و سیاهی و کوچک و درشت
دانه و کم گوشت و مایل بتندی و نیز ضعیف الفعل بحدی که با وجود سایر هلیلجات استعمال ننمایند اهلوا ایل از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخ است
که مضاف کرده بیاشامند و بعضی را ترشی چون لیمو داخل کنند و خواص او تابع نوع بقول و مثال آنست الهیم بهندی حرمل است اهموئیون بیونانی اسفیداج

الالف مع الیا ایمارالوبانی بیونانی بمعنی عشبه مکرمه مقدسه است و ظاهر این گیاه عبارت از آن باشد و بمصر سنونیه نامند نباتی است
زیاده بر ذرعی و شاخهایش پر گره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و اطراف آن بریده و گلش باریک و دراز و
گلش زرد و چون برگ مر این گیاه را طرح کنند برنگ نقره گردد و بلا عوض در آخر دوم گرم و خشک و گویند معتدل است لطیف مفتح جهت تحلیل ریاح
و رودها و شرب آن و لباته استسقا و با شراب جهت یرقان و سپرز و بخورش مسقط جنین و ضماد و شرب برگ و بیخ او جهت نهش هوام و طلای برگش جهت اورام
حاره و قروح و آشامیدن گره اسفل جهت تب نوبه و گره ثانی جهت تب بلغمی و ثالث جهت غب و رابع جهت ربع گویند مجرب است و تعلیق این نبات را اهل روم دفع
موجب آلام و اعراض دانسته اند و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر سفل و مصلحش کثیرا ایبرا ریبرا بیونانی نباتیست برگش شبیه برگ آس
و بر اصل برگ چیزی مایل شبیه بخوشه تاک انگور رسته و شکوفه او بسیار آن خیوط پیدا شود و طعمش بسیار قابض در دوم سرد و در سوم خشک و نافع نزف الدم
و اسهال و قروح امعا و حابس حیض و تخمش سردتر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه قوت و قدر شربتش تا دو مثقال است ایلیقون یونانی و بمعنی
و آن چیزی است شبیه بصمغ که بر صدف قرقی جمع شده خشک گردد و رنگش مثل صبر و مستعمل صباغان است سرد و با تحلیل جهت ورم حاره و قروح عین نافع
ایرلقارون بیونانی بمعنی الشیخ فی الربیع است و آن نباتیست ساقش قریب بذرعی مایل بسرخی و برگش شبیه برگ ترا تیزک است و بسیار کوچکتر
از آن و گلش مایل بنفشی و زرد و در بوته شبیه بسیب و در وسط گلش چیزی با ریکی موی رسته غیر سیخی و در بهار سفید میشود و منتشر شده مانند آشی خرد شده بین شوره
و دو بیخ او نفعی نیست بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن تازه او در حال معرض خناق و در فعل مثل قطر و ضمادش جهت ورم خصیه و معده با سرکه جهت
جراحت عصب و سایر اعضا نافع است ایرسا بیونانی بمعنی قوس قزح است و مراد از بیخ سوسن کبود بری است چه سوسن کبود را گلش مرکب از سفید و
زرد و بنفش است و بیخ سوسن کبود بری و جبلی بهتر و از بقدر انگشتی پر گره است در دوم گرم و خشک و کمتر ملطف و مسخن و مسهل بی آزار صفرا و بلغم غلیظ و مدر
صفرا و جهت سینه و شش و منضج و درد جگر و سپرز و لرزه که از برودت باشد و ضیق النفس ربو و اعیا و احتباس حیض و استسقا و یرقان و بواسیر و عرق
النسا و امراض رحم و با سرکه جهت گزیدن هوام و ورم سده سپرز و با شراب جهت پاره شدن عضل و با شراب جهت بوی بد دهن چون مغلی کرده ضمادش
کرده پخته باشند جهت درد رحم و صلابت آن و انضمام فم رحم و اورام صلبه مزمنه و خنازیر و با سرکه پخته در کهنه و با و چیندان او خراتیق سینه جهت کلف و فرزجه آن با
عسل جهت اخراج جنین و ذرورش جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بد بوی ناسور و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و جلوس
در طبیخش جهت صلابت مقعد و رحم و امراض بارده آن و قطور طبیخ او با سرکه جهت نزلات و درد گوش و مضمضه او جهت درد دندان و شستن آن بروغن او جهت گشودن
افواه عروق بواسیر و آشامیدن او جهت رفع سمیت و قطور بیخ کشنیز و یک اوقیه او مسهل قوی و غرغره آن با عسل جهت خشونت قصبه ریه مفید و بدلش بیخ النعناع
و بدلش در اسهال با صفرا نیست و رنگش ناز ریون با بست مثقال شیر و قدر شربتش تا دو مثقال و گویند مضر شش و مصلحش عسل است ایدعامیر بیونانی
چیزیست شبیه بپشم و مایل بسبزی و بر ساق و بر شاخها می رسد خشکی شکون میشود و بیخ او است سرد و خشک جهت اسهال مجرب و ذرور محرق او جهت
او جهت نزف الدم جراحات تازه و کهنه و محرقش جهت قروح نفایت سود و قدر شربتش تا دو مثقال است ... مثقال ... که قوی است

بعد سنه تولی بر روئیدن قوی ححل و در بیشه‌های گرم سیر میباشد و بقدر انگشت میباشد و بفارسی تورن گویند و بهترین انواع است و نوعی دراز مکی سیاه
و درستان بسیار پیشاخ و جشه‌اش مو بزرگ نمود و در بستان های اول سیاه و در بعض گرما سرخ میشود و بی دنباله است و دعل مانند و در کتاب شوکا و هرنی
جو بر گویند و نوعی که در کوهها گرم سیر میباشد از دغل بزرگتر و دنباله دار است بجموع گویند و نوعیکه در کوههای سرد سیر میباشد بقدر جبلی مانند و همه آن
بسیار پر شاخ می اندازد و قوی تر از اول و بر فروع تر بری آرند و بلغایت طویل العمر میباشد و گویند که بعد از هر صد سال شاخ دیگر دو هر سد
و بعد دشاخ عمر او معدوم میشود و از حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هفت شاخ را دیده و از خواص اینست که مار را بنفس از سوراخ بیرون آورده
بیجزد و خواص لعاب و زهر ندارد و گوشت اقسام او غلیظ او مولد سودا و دیر هضم و مدر بول و مقوی باه بسرد دین و دنباله همه انواع از جمله سموم و گوشت الحیه
در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح کرده شد باشد با سمیت است و مصلح گوشت او نهایت طبخ اوست با روغن و آشامیدن شراب و ماء العسل بعد از ان
و شاخ او یکمثقال سوخته با یکمثقال کتیرا که مصلح ضرر اوست بشارد جهت نفث الدم و قرحه امعا و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج صعب و یرقان و درد مثانه
و سپرز و سیلان رحم نافع و چون ریزه کرده در کوزه سفال گذاشته در تون حمام بسوزانند تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند بهق را
زایل کند و با روغن جهت شقاق نافع و هرگاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهت تقویت باصره و منع سیلان مواد و تنقیه قرحه چشم سفید و مسنون او جهت تقویت جلای
دندان و قلاع بغایت موثر و طلای آن بر عانه و پستان زنان جهت تعلیق شاخ و پوست و قصیب و خصیه او هر یک جهت گزیدن مار و هوام مجرب و یک مثقال از
خون برشته او جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و طلای دنباله سوخته آن با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ فی الفور و حیوانی بغایت موثر و بخور شاخ
جهت گریزانیدن هوام مجرب و چرکی که در جوف تحت چشم او جمع میشود عوام تریاک گاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و هرگاه
طفلی را بعد از ولادت قبل از آن که شیر او دهند قدر یک حبه از آن چرک در شیر حل نموده در کام او کنند مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن
باشد و اندرونیت آن طفل با سست شد حرکت نتواند کرد و مجربست و قضیب مجفف مسحوق او با شراب و امثال آن جهت تقویت باه مانند سنقنقور و
یکمثقال او تریاق گزیدن افعی و مفتت حصاة است و خصیه او مقوی باه و حمول او سه روز بعد از طهر باشد مانع آبستنی زنان و پیه او جهت تشنج و امراض
بارده مانع محلل صلابات است **ایدوسارون** فارسی است **ایطاماس** درخت غربست **ایفاقالیس** عفص است **ایرقان** خاست
انیر بیرا عشبة النار است **ایدع** دم الاخوین است **ایهقان** جرجیر بری است **ایمیتون** اسقولوقندریون است **ایرس** بیخ بانی نحاس است
ایوش سوبانی رنجار است **ایساطیس** بیونانی نیلج است **ایکسلیس** بر بر انوس است **ایکد** بترکی عنبر است **ایک** ابریشم است **ایوک** بترکی
قائم است **ایتک** بترکی نقره است **ایشک** بترکی حمار است **ایبار** اسم سرمشک است **ایلو** بهندی صبر زرد است **ایرم** سار بهندی بابونج است

حرف البا مع الالف

بابونج بفارسی بابونه گویند در جمیع اجزا مثل اقحوان است مگر در گل که کوچکتر از اقحوان است در دوم گرم و در آخر اول خشک
و لطیف و محلل و ملین و جاذب و مفتح و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قوت تریاقیه و جهت تب بلغمی و سوداوی و مرکبه و تنقیه سینه و درد و نزلات
و امراض دماغی و تحلیل بقایا با رعد و ریاح گوش و درد جگر و احشا و مقعد و رحم و حتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ مثانه و تسکین دردها و ورم جگر
و ربو و یرقان و اعیا و عفونت سودا و بلغم و قولنج و ایلاوس و بشتی با ضماد او نافع و طلای او ملین اورام صلبه و نشستن در طبخ او بدستور و نطول آن در اکثر علل معده
و سفر حلق مصلح او عسل و شربت او با روغن انار ترشیدن او جهت قلاع و درد او جهت غرب معجز بغایت نافع و قدر شربت تا سه مثقال و بدلش قیصوم و بدلش اقحوان و بیخ
او گرم و خشک تر در افعال قویتر از گل او و یکمثقال او با شراب العسل بسیار محرک باه است و روغن بابونه که بدستور روغن گل سرخ ترتیب دهند گرم
و محلل اورام بارده و مخفف و طلای او جهت رفع لرزه تب بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیا و تسدید مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلل ریاح اعضاء و
گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس نافع است و گویند بخور بابونج باعث گریزانیدن هوام میشود **بادنجان** معرب بادنگان فارسی و بعربی مغد و
مغد گویند بستانی او در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سوم است و مقوی معده و مفتح سده دیگر از غیر او بهم رسد و خود منفتح سده و ملین صلابات
با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیه مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق و دافع صنان که بدبوی زیر بغل و کنج ران باشد و مخفف رطوبات
عفنه و موثر در تسلیح عانه و کثرت سودا مواد سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلح او طبخ اوست با روغن و گوشت های فربه و سرکه خوردن او با انار ترش

ترش و شیرین و ناردان و کوله بر دکرویا واشال آن و ضماد دنبالاد کرانجام کویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعده و درد دنباله و شکوفه او بعد
چرک کردن مقعد بر روغن بادام یا روغن بابونه جهت ورم آن و بواسیر مجرب و چون با دانجان را مهرا پخته که مضمحل شود و ضماد نمود آب او را با روغن
بجوشانند تا اجزا سوخته شود و برص را تا یکسال برنگ بدن بیسازد و در رفع ثالیل مجرب است خصوصا چون شب اشقل او به بندند و روز بان روغن
کنند واگر آب او را با روغن تخم کتان بجوشانند جهت شقاق و ورم عصب و رفع فساد که از سرما و برف سرد و یا رسیده باشد بغایت موثر و چون
گوشتش زرد شده باشد مهرا کنند و تخم او را با موم روغن مالند شقاق میان انگشتان را زائل کند و هرگاه با دانجان زرد شده را خالی کرده
بروغن تخم کتان پر کرده قریب به یکروز در قرب تنور گرم بگذارند و روغن را از آن استخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجرب است و چون انجام و گلش
نمایند جهت بواسیر مفید است و از خواص او که بسبب عت که از سعادون میگردد و چون نوشادر در دو گذاشته در آن حل کنند و شب بگذارند
محلول سازند بغایت مفید نماید مجرب دانسته اند و بدستور سائیدن کبریت را در شب محلول با او باعث سفیدی کبریت و ثبات آن دانسته اند و دانجان بری
بقدر ذرعی و پر شعبه و برگ شبیه به برگ اسفاناخ است و تند بو و ثمرش بقدر زیتون و کردگان و پر خار و سبز است و ملطف و جالی و گرم و خشک تا آخر
و ضماد و ثمرش جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و اکتحال برگ خشک او جهت بیاض چشم و جلا بصر و معده و سعفه است باقلی تازه اش در
اول سرد و تر و خشکش در اول سرد و در دوم خشک گلش گرم باعتدال و لطیف و پوست آن ... رد او مجفف و قابض و باقلا مقوی باه ... و سریع
و غیر سدد و با قوت محلله و منضجه با رطوبت فضلیه جهت قرح امعا و اسهال و قی و تنقیه شش و تقویت آن و منع ریختن مواد و تنقیه از دماغ و تسکین سعال و آب
جهت خشونت حلق و جلا رطوبات و منع تولد حصاة و تفتیح سدد و ضماد آن با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که از جهت انجماد شیر باشد ... با
سرکه و نعناع پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل ... و ورم بیخ گوش باشد و کلسیح و سفیده تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت
داوورام حاره و پخته او با شراب جهت ورم حالبین و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس
دانسته اند و چون باقلا تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون او را بر زخم زلو و امثال آن گذارند قطع سیلان خون نماید و بستن او بر موضع گزیدگی
سگ دیوانه باعث جذب سمیت آن و در دوش جهت منع ریختن مواد بچشم و طلا او با ربع او فاد زهر کادی جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع و ضماد
برگ و پوست بیرون او جهت سوختگی آتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون در ها دن قلعی سائیده در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و
خوردن باقلی مورث نفخ و احتیاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و منضج با فراط است و مصلح او جوشانیدن او با روغن بادام و او دویه حاره اضافه نمودن و خواب
کاه باقلی جهته رفع آثار جرب سیاه نافع است باقلی قبطی و باقلی نبطی نوع ریزه باقلی معروف است بقدر ترمس سیاه لون و منبت او در آبها استاده و بیخش
مثل بیخ نی و برگش بزرگتر از برگ باقلی بستانی و گلش سرخ بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه قرحه امعا و اسهال مزمن است و در افعال
تر از باقلا معروف باقلی مصری و شامی ترمس است بادرنجبویه معرب بادرنگبویه بفارسی و بعربی مفرح القلب نامند نباتیست و ریشه
و خودرو و بستانی میباشد نوعی را برگش لطیف و طولانی و اطراف برگش مثل اره و ساقش پر شعبه شبیه بریحان و گلش منفش مایل بسفیدی و بیخ سبز ...
بیخ که بندو بعضی صیفی میباشد و هر سال تخم او سبز میشود و ریشه و تخمش شبیه بتخم کتان و اغبر و نفلی اترج یافتند و ترنجان گویند و نوعی دیگر بوی
واران تند بوتر و برگش مایل بتدویر و صحرای و بستانی میباشد بسیاق و شاخهای بسیار از یکبیخ میروید و برگش با خشونتی و عریض و از برگ
نعناع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و دارا المرزا او را بادرنجبویه بیابانی ... و ریشه او مثل نعناع و هر سال سبز میشود و اکثر این نوع را دو ...
و جمعی که هر دو را یکی میدانند انچنان نیست و انچه مولف اختیارات بدیعی گفته که آن با بالنگو مختلط است چه تخم بادرنجبویه باریک تر از تخم ریحان
و حقیر تخم بالنگو را کشته گیاه او را از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز برنگ برگ است و در کیفیت مثل شاهسفرم و بادرنجبویه در دوم گرم
دماغ و حواس و معده و جگر مفرح و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و موث ذکا و حفظ و جهت عسر النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض
منفخ و کابوس و بعض امراض ... کردن و گرده و رفع سموم مطلقا و وحشت سودا وی و سده و ... نافع و برگ سحوق او از زنجبیل سم ... ده درم است با شیر
جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و عقرب و ضماد او ... و خائیدن او جهت ... بسیار موثر ... جهت ضماد

و جلوس در آن جهت احتباس حیض و ضماد آن جهت درد مفاصل و طلای آن با آب او جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و آکله و رفع لرزه و قشعریره

نمک جهت خنازیر و سه درهم او با شهد رحم تنظرون جهت قرحه امعا و با یک مثقال تنظرون جهت رفع ضرر قطور و سمار و غ و لعوق او با عسل جهت

عسر نفس و انتصابی نافع و مضر گرده و مصلح صمغ عربی و کتیرا و بدلش در وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست ترنج و قدر شربت از خشک او تا

ده درهم و از تازه اش تا بیست درهم است و گویند چون یک ساق او را با ریشه و تخم خشک کرده در پارچه با ریسمان ابریشم بسته با خود

نگاه دارند باعث محبت الهایه گردد و تخمش و افعال ضعیف تر از برگش و یک مثقال او جهت رفع لرزه و قشعریره و معض نافع است و قدر شربتش تا دو

مثقال است بالنگو نوعی از ریحان و در بو شبیه به او و سبز مایل به سفیدی است و برگش مایل به کبودی و تشریف و تخمش از تخم ریحان بالیده تر و در افعال

قریب به تخم شاهسفرم و جهت اسهال معده و دموی که از امعا باشد با گلاب مجرب و جهت معض و زحیر سفید و قدر شربتش دو مثقال است و بدلش

تخم ریحان بادروج لغت نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی نامند نوعی از ریحان و برگش ریزه و ساقش مربعه و پر

شاخ و کم بوی تر از ریحان برگش و گلش مایل به سرخی و در مصر ریحان احمر نامند و برو بستانی میباشد و صحرائی نیز است و ظاهر آنکه شرحی است که

گرازشیرازی آرند و با شربت قند سنجو نند در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلی و مفرح و مقوی دل و معده و مبهی و مدر بول و

حیض و عرق و منضج و محلل اورام و اشتاق کوبیده او عطس و ملین طبع و جهت خفقان و غشی و عسر بول و ضعف جگر با دو سده سپرز و تقویت

قوه شامه و ریزانیدن سنگ مثانه و سقوط آب او با سرکه و کافور جهت رعاف و قطور عصاره آن جهت جلاء بصر و دمعه و طلای او جهت ورم چشم

و منع نزلات و گریزانیدن عقرب و زنبور و تنین مجرب و با آرد جو و روغن گل و سرکه جهت اورام حاره نافع و تضمید او با پستان رادع اورام

مولد شیر او و خائیدن او جهت رفع کندی دندان و زایل کردن رطوبت حادثه سینه و ششش و در گوش گذاشتن آن جهت درد او و مورث و اکثار او

مولد خلط مرار و ظلمت بصر و باعث صداع و دوار و گویند مولد کرم معده است و مصلح او خرفه و خیار و سرکه و قدر شربتش از آب او تا ده مثقال

و بدلش بوزن آن سنبل است و از خواص او آنکه چون خائیده در آفتاب بگذارند کرم از او مولد شود و چون به اول نزول آفتاب بحمل بخایند یکسال درد دندان

نکنند و تخمش مانع تولید سودا و جهت عسر بول و تحلیل نفخ نافع و ضماد او بر پستان مولد شیر و قدر شربتش تا مثقال و روغن او که آب او را با مثل آن روغن

زیتون بجوشانیده باشند تا روغن باقی ماند گرم و تند و جالی و نصف اوقیه او با آب گرم جهت اخراج کرم معده و طلای او جهت مواد بارده و تحلیل

رطوبات و تقویت اعصاب نافع است بادزهر حیوانی اسم فارسی تریاقیست و بعربی حجر السم نامند و مراد اطبا از حجر سیت کافی و هرگاه بادزهر

حیوانی استعمال نمایند و مراد از حجر التیس است و مولف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده و متوجه آن نشده و این سخن دلیل است بر عدم مطالعه

کتب معتبره و این تلمید معنی گوید که معدن او برای ارسطو و غیره اقاصی هند و اوایل چین است و پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و اغبر و مسقط و از آن

گو پلب ماعوکی بیان فرموده که مابین زرد و سفید و برنگ سمه مشاهده نموده در رفع ضرر بیش تجربه کرده و این هند و به گویند که زرد و مایل به سبزی

و سفیدی است و در تحت معلوم است که معدن او کرمان در کوه زراند است و سه قسم میباشد سبز تیره رنگ و زرد مایل به سفیدی و مایل به سبزی و چیزی با

او هست که در آتش سفید شود و آن را مخاط الشیطان نامند و حقیر قسم سبز تیره و زرد مایل به سیاهی و زرد و کاهی را مشاهده نموده است و گویند امتحان

او آنست که چون چوبه را بر روی سنگی بسایند و بعد از آن بادزهر را هرگاه رنگ زرد چوبه سرخ شود خوب است و الا فلا و گویند علامت صحیحی

او آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون سائیده بر موضع گزیده افعی و مانند آن بپاشند سم را بطریق رشح دفع نماید و چون قدر دو

جو با آب سائیده در گلوی افعی و مار کنند بکشد یا حیوانی بیش و امثال آن داده فادزهر را بدهند هرگاه از آن سم خلاص شود خوب است و حقیر این

امتحان را بهتر میداند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک تا دوازده جو آن مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت آن بروزی

بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر سموم و باقی اختلاف میاه و اهویه و نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعضای

رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مقوی و مستقوی اعصاب و تقوی و مفاصل و محلل را دع اورام بارده و

جهت خفقان بغایت مجرب است و قدر شربتش در رفع سموم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر خواص از یک قیراط تا یک دانگ است و گویند اشتهاء سوم

نیم دانگ از عرق او دادن با لبن آتان سمیت جهت ازالهٔ خفقان فی الفور مجربست **پادزهر حیوانی** مراد از مطلق او حجر التیس است که سنگیست در شیر ۴۵
دان بز کوهی تکون میگردد و اکثر او طولانی شکل بلوط میباشد بهترین او سبز مایل بسیاهی و براق و تو بر تو مثل پیاز و در جوفش چوب مخلصه میباشد اگر چه شیر دار
شود و در جوفش تخم مخلصه یافت گردد و چون با سرکه بسایند مایل بسرخی باشد و نوع جید او است که بسایند و سبزی دو در جوفش پشم و سایر حشیش
یافت میشود و خوردن بسیار ضعیف تر نوع شیا نکار و شیر از است و فرق میان عملی و غیر عملی آنست که چون سوزنی گرم کرده در سلی فرو برند
سوزن زرد شود و دود زرد مشابه گردد از عملی و دود سیاه در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک مقوی جمیع اعضا و دوی تریاق سموم
و در خواص مثل معدنی است الا آنکه در محرور المزاج بقاعدهٔ مضر است و محرق خون و مورث التهاب و اسهال و مود محلل اورام بارده با آب گشنیز خشک
اورام حاره نافع و طلای او با کحل جهت طاعون و خنوق و بواسیر و با شراب تنهایی جهت گزیدن هوام مفید و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور
مجرب و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است و نوعی از آن در جوف حجر الابل است که از گاو کوهی گیرند و این جمیع گویند که بهترین فادزهر
و موافق جمیع امزجه است بالخاصیته و چون سه روز بنیا انگ از آن بوشند بیچ سمی در مدت حیات در آن اثر نکند و در سایر افعال مثل او و در
معدنیست و نوع دیگر حجر الحیه است و ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بارزد** بلغت فارسی است بعربی قنه و بترکی قاسنی نامند صمغ نباتی است
شبیه به برگ جنیار و مثل ان نبات سکبینج و ثنایانش بزرگتر از آن و سفیدان مایل بزردی باشد و باکیده شبیه بکندر بهتر از صمغ و زرد و ثقیل ست
در اول سوم گرم و در دوم خشک و قوتش تا ده سال باقیست مفتح ملین و محلل و سخن و مدر حیض و مسقط جنین و باعث تفتت حصاة و مفتح سده گرده و تریاق
سمومات و جاذب و جهت عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عفن و امراض عصب و علل بلغمی و ضعف معده و حابس ... و با
شراب جهت سموم و طغیقون نافع و ضماد ش جهت دمل و خنازیر و اعیا و کذا از کلف و قلع اثار و با مرهم ها جهت رویانیدن گوشت زیاد گلاب نافع
بر دندان کرم خورده جهت رفع درد آن و بخورش جهت صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و شیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مقدار
صحیح است و قدر شربتش یکدرهم و بیکبیته سموم یکمثقال و بدلش همون اقسکبینج و ربع آن جاوشیر است و قطور او با روغن سوسن جهت درد گوش
سرد بلغمی مفید است **بادآورد** بلغت فارسی است که کنگر سفید نیز گویند و بعربی شوکت البیضا نامند و مولف جامع تیمی او اعصفر بریست نامیده
و آن نبات خار دار است بقدر ذرع و ساقش بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن و مثلث و سفید و مزغب خار دار و گلش سه دانگ
و پرخار و گلش بنفش و در جوف قبه چیزی مثل پشم و خار ها قبه بقدر زیتون و تخمش شبیه بقرطم و عامه و بعضی شکاعی را غیر بادآورد نامیده اند
و میگویند که شکاعی اسم عربی است و بادآورد اسم فارسی و تحقیق آنست که یک جنس اند و شکاعی را گلش مایل بزردی و برگش عریضتر و سفید
و قبه او بزرگتر و ساق او کوتاه تر است و تخمش با اندک تلخی در اول گرم و خشک گویند در اول سرد است و اصل آن حار
او است و بیخش قویتر و با قوت مبرده و مجففه و محلله است و تخمش گرم تر و لطیف و مفتح و قویتر از برگ او است مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول
و مفتت سده و مفتح حصاة و محلل با قوهٔ قابضه و مقاوم سموم و یکدرهم از بیخ او جهت نفث الدم سینه و اسهال کهنه و درد معده و عسر البول و گزیدن
هوام و تنهایی مزمن و بلغمی و سودا و ضعف معده و استسقا و یرقان و تخم او جهت تریاق و تحلیل ریاح و درد کمر و سرفه و مالیدن ساق نافع او در
الثعلب جهت ازالهٔ آن مجرب دانسته اند و مضمضهٔ طبیخ او جهت درد دندان و ضماد ش جهت ورم بلغمی و آب او جهت رفع تشنگی و التهاب نافع و مضرش
مصلح او کتیرا و بدلش شاهتره و قدر شربت از تخمش تا دو مثقال و از آب بیخش سه مثقال و از خواص صحیح است که چون در خانه بیاویزند هوام گریزند
باربلو فالن بلغت اندلسی غیشه گویند و در تحفه بن شال بزه نامند و آن نباتیست بی ساق و برگش شبیه به برگ حبک و شعب گلش سرخ
شبیه به دلق و با رطوبتی چسپنده و مزغب و تند بوی و بر حاشیه و سایر اشیا میچسبد گرم و محلل و مقطع و مخفف قوی و تخمش و برگش مدر بول و اکثار او
مدر خون و یک مثقال آن با شراب جهت سپرز و ضیق النفس و ضماد ش مرکوب و براعضا و فع تشعر و تنها و بحدی مخفف است که چون سی
روز بنادول نمایند قطع نسل کند و طلای او محلل مواد بلغمی و سودای **بارود** باصطلاح متاخر اسم مهرابا شیوه است و در ابوسین نیز گویند و اصطلاح
اهل عراق اسم شوره است و در القرمذکور شده که آن بخاریست که در شوره را منعقد گردد و بعد از رفع اجزای کثیفه شبیه بنمک سفید شود

وجهت تحریک باه و تقویت معاون سابیوس سیعلی سحج میشود و بالفعل مرات با لورد وزغال جرب جدا بار و داشند او سموم و دولت مشغول و درد
او مانند خون جراحات تازه است با کمال سوزش و از خواص الاقیه است که چون آهن را بزنج بیالایند و با نخل آن مس بگدازند و بعد از آن شوره بدان بیاشامد
مس آن سفید شود و آهن در انحلال تیز گردد **بازی** بفارسی باز نامند و از جمله سباع طیور و معروفست گوشت او در دوم گرم و در سوم خشک و بطی الهضم و رد
اغذا و محلل اورام و جهت دفع سموم بخور پر سوخته او جهت اندمال جراحت و قطور خون او جهت بیاض عین و طرفه المختین زهره او بغایت مفید و طلای سرگین او جهت
رفع آثار و کلف و حمول او جهت اخراج مشیمه و جنین و اعانت بر حمل گویند مجربست **باشق** معرب از باشه است و بعربی صفر نامند در دوم گرم و خشک و بطیف
از باز و زهره او جهت نزول آب و بیاض عین و طرفه قوی تر از زهره باز و سرگین او جهت ازاله کلف مجرب و گوشت او را چون نمک سوده کرده باب نیاید و سه روز
آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو نافع و قدر شربتش یک مثقال و جگر نمکین او و همین اثر دارد و چون باشه را پر و جمیع اجزا بجوشانند تا مهرا شود و
صاف کرده او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت عرق النسا و مفاصل و اعیا و تعب نافع و از خواص اوست که چون چشم او را با پارچه کبودی بسته
بر بازو چپ بندند از طی مسافت ماندگی نشود مجرب و بسیار گویند که نیم درهم از زهره او مسهل و دماغ او جهت خفقان سوداوی مجربست **بان** درخت البان
مذکور میشود **پان** اسم هندی تنبولست **بارح** بخت التعلب **بادیج** نام جنیس **بارستا** انفس نجاب است **باری** زعلا اسم بزرستان **بارطس** شوران است **بارطس** نوعی از علیق است **باروق** بعبرانی سفیداج است **بابلس** یونانی خشخاش زبدیست **بابلون** ایضا **باس** بهندی اسم مرا
باباری یونانی اسم فنغ است **بارسطاریون** یونانی بمعنی حمامی و آن نوعی حمام است **باسیون و بافیون** سعد است **بالقیس** ایونخلست **بادا**
بفارسی بمعنی اخلاطست **بال راکس** بهندی درختست **پانی** بهندی آبست **بابرنگ** بهندی برنگ کابلیست **پات** بهندی برگ نباتات **باقلی** هندی
قسم خیر شبنم است **بابک** بهندی بحانیست **پارا** بهندی زیبق است **باگ** بهندی اسد است **باج** بهندی زمرد است **پاتهر** بهندی اسم حجر است **باتره** بهندی چنار است **بابال**
بهندی شعر است **بادل** بهندی اسم نو است **پالک** بهندی اسفاناخ است **پاچین** بهندی سنفنجاست **پازهر گاوی** بفارسی حجر البقر است **بارسرقو**
بفارسی ابهل است **بالنگ** بفارسی ترنج است **بادیان** بفارسی رازیانه است **بادیان رومی** بفارسی انیسون است **بارگل صحرا** بفارسی
بارمو بهندی دو قوست **بابونه گاو** بفارسی اقحوان است **بادام** بفارسی لوز است **بار درخت گز** بفارسی ثمرة الطرفا است **بار درخت سرو**
بفارسی جوز السرو است و سرو گفته میشود **بار درخت لغم** بعضی گویند بفارسی عیون البدیکست **پاچه** بفارسی کراع است **بادرنگ** بفارسی السان گاو
و بترکی باغر باجی گویند **بار درخت سدر** بفارسی نبق است **بار درخت عود** بفارسی اسم هرنوه است **بارس** اسم ترکی یوز است **باقوبی** بترکی
کنه است **بادام کوهی** بفارسی چلغوزه است **بالدرغان** بترکی ساق انجدانست **باطباط** اسم ترکی بزرالبنج است **بال** بترکی عسل است **بالغ**
بترکی سمک است **باقری** بترکی کبد است **باقرساق** بترکی امعا است **باز** بفارسی باز است **باشه** بفارسی باشق است **باقر بقره** اسم ترکی
قطا است **الباء مع الباء ببغا** بفارسی طوطی نامند و از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زود تر تعلیم سخن گویی میگیرد در دوم گرم در اول خشک و
بسیار بطی الهضم و گوشت او جهت التیام قروح مزمنه و تفریح آن ضماد او جهت رفع تاثیل مفید و خوردن آن زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و
رفع لکنت زبان سرگین او جهت رفع کلف و آثار و نیکو کردن حسن رخسار و خون او جهت ازاله بیاض عین است **ببرشیر** بلاد هند است و در جمیع احوال قوی تر از اسد است
ببرالذرا د خوبست **پپری** بهندی شاهسفرم است **الباء مع التاء** **بتهوه** بهندی است **بتاری** قطف گویند **بتع** نبیذ التمر است و نزد
بعضی نبید و عسل گویند نبیذ عسل است **بتکه** بترکی قابضه است و بفارسی سنگدان طیور است **پتنک** بهندی بقم است **پتکری** بهندی شیشبانی است **پتی**
بهندی مرار است **پتهر** بهندی حجر است **بتانه** بهندی جلد است **الباء مع الثاء** **بثافری** شاد **بثلثه** یونانی حرض است **الباء مع الجیم**
بجم ثمرة الطرفا است **بج** بهندی وج است **پجهناک** بهندی بیش است **بجوره** بهندی اترج است **بچهو** بهندی عقرب است **الباء مع الحاء**
بحشجاب بجا دهند و آن الغار است **بح** بلغت اندلس قلقلست **الباء مع الخاء** **بخور مریم** قسمی از عرطنیثا و غیر او است و آن نباتیست
برگش شبیه به برگ لبلاب کبیر یکرویه او سبز و یکروی او مایل بسفیدی و در غب ساقش بقدر چهار انگشت و گلش مثل گل سرخ و بعضی هم کبود میشود و بیخش
مثل شلغم عریض و سیاه و گیاه او را بخور مریم نامند و بعضی او را بسبب ساییدن و معطل از آن بیخ و عصاره قوی تر از بیخ است و گیاه عطر طینا نیز دارد و شاخ دارد

دارد و برگش شبیه به برگ ... و شاخ و بیخش شبیه به بخور مریم و سیاه و داخل بیخ او ... بخور مریم بهتر است بخلاف بخور مریم در اول سوم گرم و خشک
و در آخر آن مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهت یرقان و تفتیح افواه عروق و ماساریقا و دفع فضول از اقطار بدن
و سنا ... با شراب جهت رفع خنازیر ... و زیاد کردن مستی شراب و با ماء العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضماد او با زهره گاو ... کشنده ... جاذب
است و با سرکه جهت ... کلف و داء الثعلب و جهت تقریح و التواء عصب با روغن زیتون کهن جهت شقاق لب از سرما بهم رسیده باشد و حمول او و تعلیق
او جهت عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقعد و محرورین مصلحش کتیرا و آب انار و قدر شربتش از عصاره او نصف درهم و از بیخش تا دو مثقال و از خواص اوست
که چون بر شکم ضماد نمایند و اطلاق نمایند جنین را ساقط کند و طلای ... گیاه تازه او که کوبیده باشند جهت ورم سپرز بعدیل و سعوط او ... منقی دماغ و
تخمش ... و ضماد او جهت کلف و نمش ... و ورم صلب و داء الثعلب و ... او جهت نزول آب مفید و عصاره بیخ او در این افعال قوی تر است و گویند بعضی از
بخور مریم را نباتیست شبیه به نیل و برگش باریک و ... بیخ او بقدر ذرعی باریک و در اطراف آن شعب شعبها از شعبها گل سبت و تخمش شبیه به تخم سبت ...
تعلیق بیخ او در منع حمل مجرب دانسته اند **بخور الاکراد** نباتیست غیر بخور مریم ساقش شبیه به ساق ... و برگش در حوالی بیخ او و انبوه و گلش زرد
و تخمش ... و سیاه و صاحب ... رطوبت و منبت او کوهها و درخت دار و ... که از ساق او بهم رسد سرخ و بدبو و با تندی و در آخر سوم گرم و خشک و عصاره
اش در اول سوم و تخمش در آخر دوم و گیاه او در دوم مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و مفتح ... جهت ... و ... امراض بارده و شیافش ...
و صداع بلغمی و ضماد او جهت ... بلغمی و عرق النسا و کزاز و مانند آن و بخورش جهت اختناق رحم و سبات و ... عسر ولادت و سده رگهای
و تخفیف رطوبات دماغ و نزلات ... جهت ثقل سامعه و درد گوش با روغن گل ... و ... او جهت ... گرم خورده ... آن
و تخمش ... و جهت جراحات خبیثه و اندمال آن و جهت عسر بول و حیض و تحلیل نفخ و درد مثانه و طلای سوخته او با زفت جهت قروح رطبه ... و دوا
افعال ضعیف تر از صمغ او و گیاه او ... ضعیف و مضر دماغ ... مصلحش ... و قدر شربت از صمغ او نیم مثقال و از عصاره او یک مثقال و از جرم او دو مثقال
بدلش حب الغار است و گویند حمول یک قیراط او در ساعت اسقاط جنین میکند **بخور السودان** بهندی ... نباتیست ... بقدر شبری و ...
مایل ... و گلش سفید و با رطوبتی است که ... در دوم گرم و خشک و مسکن ... ریاح غلیظه و مفتح و جهت عرق النسا مجرب دانسته اند و ضماد ...
او با روغن زیتون محلل اورام صلبه بلغمی و سوداوی و ... مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا یک مثقال است **بخنج** مطبوخ است **بخیتج** ... است **الباء**
مع الدال بداسقان معرب از بدسکان فارسی و آن گیاهیست شبیه به ... و زرد رنگ ... باریکتر از ... نرم تر و منبت او
ها و ... ایستاده ... گرم و خشک ملطف و محلل و مدر بول ... و موافق
امراض بارده و قدر شربتش ... **بدارنگ** ... **بدلیون** ...
بلده اسم فارسی ... **بدکسکان** و **بدکسان** و **بدسقان** بداسقان است **الباء مع الراء برنجاسف** ...
... و گلش ... زرد و سفید ...
با عطریت و با نباتات آن ... در کوه و صحرا ... قیصوم ... شبیه ... و ...
و ... و برگش شبیه به برگ ... و از آن بسیار ریزه تر ... و گلش زرد و سفید ... و با عطریت قوی ...
و منبت او مخصوص کوهها ... اکثر اطبا و ... و هر دو را یکی دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته
از صفات قیصوم را برنجاسف ... و قیصوم ... ساخته اند در اول دوم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة ...
... او با عسل مخرج ... گرم معده مجرب ... جهت احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و اخراج ...
جهت درد سینه و ... سده دماغ و تقویت دماغ و ... بلغمی و سبات و احتباس حیض و بول و تحلیل ... و تسکین درد ...
امراض مذکوره و سده خیشوم و زکام و ... جهت رفع فضلات رحم ... و جهت تخفیف قروح ...
زکام و امراض دماغ ... و گویند مضر ... مصلحش انیسون و قدر شربتش تا ... مثقال و بدلش قیصوم ... خواص ...

پرسیاوشان لغت یونانی و بمعنی دواء النفث است و بفارسی پرسیاوشان و عوام سنبل گویند و بعربی شعر الجبات و شعر الارض
و شعر الجن و شعر الخنازیر و جمة الغا شعر الکلاب و کزبرة البیر و ساق الاسود وصف نموده و آن نباتیست برگش شبیه بکشنیز و بی ساق و ثمر و نباتش
در سایه‌ها و جاهای نمناک و مواضع نمناک و سایه میروید و قوتش تا شش ماه باقی است معتدل مایل بگرمی و خشکی و مجفف و ملطف و محلل و منضج و مدر بول
و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصات و اخراج مشیمه و خون نفاس و ضمادش که پخته
باشند با روغن جهت داء الثعلب و خنازیر و تو و اسیر دبیلات و خایه‌ها و جهت عرق محرقش جهت منع ریختن موی و رویانیدن او و خراز و سعفه
خشک و جهت اسهال و طلا تازه او جهت قروح خبیثه نافع و جهت گزیدن سگ دیوانه شرب او ضماد او مفید و طلای کوبیده او با مغز ساق کاو جهت درد
سیان نافع و دو روسوخته او جهت اندمال قروح و اکله مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطگی و قدر شربتش از جرم او تا هفت درهم و از آب طبیخش تا بیست
درهم و بدلش جنطیانا و نیم وزن او عصاره و نصف آن اصل السوس پردی در اصفهان پیپیر گویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده
بر ذرعی و مدور و نرم و او را ریزه کرده بریسمان ترتیب میدهند و گلش سفید و منحنی و سفید و ذهبی و خوشش منظر و برگش مثل برگ خرما و از
تخمش ریزه‌تر از حلبه تلخ و بیخش با حلاوت و کاغذ مصری از آن و از نشین که پخته باشد ساخته میشود و مراد از قرطاس و کرتیط آن کاغذ است
در دوم دوم و در اوایل اول خشک و آب و رطوبت و غذائی قاطع نزف الدم سطلقا با سرکه جهت سپرز و با سرکه تو بیخ او و خایه‌ها او جهت رفع بوی شی و
شراب و ضماد او جهت تحلیل اورام محرق او جهت زخمها تازه و قروح خبیثه و اکله دهن اعضا و نفث الدم و نزف الدم جراحات تازه و اشیا این
او با سرکه جهت سپرز نافع و گویند مضر احشا است و مصلحش عسل برطانیقی بلغت یونانی نباتیست عیر لستان افرودر بیعی و برگش شبیه برگ حماحم
بر و از آن ریزه‌تر و سیاه‌تر از آن مزغب و ساقش باریک و گلش مایل بسرخی و قسمی شبیه از آن بخیر بیست بسبب القوی و با قوت قابضه و گویند
در اوایل دوم گرم و خشک محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصاره او جهت التیام جراحات و مضمضه طبیخ خشک او جهت قروح دهن و زخمها متعفن و ورم
لوزتین و اشامیدن آن جهت تبهای نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش آب جقند رست برنگ کابلی دانه ایست مدور و سیاه و املس
و از فلفل ریزه‌تر و مغزش سفید و با اندک تلخی در آخر دوم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعا و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل
و مجفف رطوبات و قروح و مضر امعا و مصلحش کتیرا و مستعمل از و مقشر آن و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن آن ترمس و نیم وزن آن قنبیل است
بربا مصر بربا بلغت مصر یعنی تقلبست یعنی تقلا که در مصر با این اسم مسمی است و آن شبیه است بکرفس و خوشبو شبیه ببوی رازیانه و با اندک تندی
و تخمش سه نوع با یکسال در دوم گرم و خشک مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و دافع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و حیض و بلغم و گرده و محرک
باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر سیاه نافع و مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بسباسه و مداومت خوردن نبات او جهت رفع
زردی چشمها آزموده و در سایر خواص و رفع خمار ضعیف‌تر از تخم اوست برسیان اسم فارسی نباتیست نبت او بلاد و مایل که حوالی کوفه باشد
و بی شکوفه و گل تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویه عزیز مشهوره است گرم و خشک مقوی دماغ و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف
و طلای آب او با نمک سرخ که در حمام طلا کنند و تکرار کنند و سه مرتبه جهت رفع سیاهی جلد که از جرب و غیر آن باشد مجرب دانسته‌اند و آب مقطر او که عرق او
باشد بوی قرنفل میدهد و در خواص مثل او در تجربه بیست برهم مولف مغنی شکوفه مغیلان میداند و مولف جامع بغدادی شکوفه درخت خار داری میداند
شبیه بمغیلان بقدر زعرور و زرد با سفیدی و خوشبو مسموم و مفرح و تازه او مسهل و خشکش قابض و جهت سرفه کهنه و نفث الدم نافع و عرق او جهت
تفریح عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بید مشک است برلوف بفارسی شاباکه و معرب از و شاباج است درخت است قریب
انار و هر شاخ و برگش شبیه برگ عرعر و ریزه‌تر از آن تیره‌تر مزغب و رایحه او تند و بدبوی و شکوفه او مثل خوشه و بار رد و وسط شکوفه او زغب دار در
دوم گرم و خشک محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و شکننده بادها و عصاره برگ او جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویت معده
و تسکین درد احشا انسان مشهد با وضماد او نافع و شربتش درهم آن با یک جاوشیر مسهل قویست و یک مثقال او با یکجا و شیر مسکن بعض کل حیوان که از سردی
باشد و سعوط او با عصاره سداب جهت درد و روغن بادام تلخ جهت رفع نسیان و جهت تنقیه دماغ کوبیدن برگ او جهت سده منخرین و گشتنده دماغ و زکام و درد و ر

و در رد برگ خشک او جهت التیام قروح و ضماد او با زفت جهت خنازیر نافع و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و بدلش قسط بحری و مقدار شربت از عصاره
او تا مثقال و از برگ خشک او تا دو درهم است برواق بلغت مغرب اسم خنثی است و بعجمی اسم گیاهی است سبک و زرد و چون بسایند مایل بسفیدی
باشد و در عراق شکوان گردد و مثل کهربا بسند روس کاه می رباید در دوم گرم و خشک و مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و نفث الدم شربا و ضمادا
و ذرور او جهت التیام جراحت موثر و خاتم از و باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن او در پارچه با سنگ چقماق و در زیر سر گذاشتن آن باعث
خواب دیدن هرچه در ان حدوث سانحه گردد و گویند مجرب است برقل شیرازی برگ قسمی از عنب الدب است و بیخ او کوچکتر است بسیار گرم و خشک و مسکن
قوی و زیاده او مورث جنون است و کشنده است بروانی بلغت عجمی است [illegible] بیونانی اسقوانش نامند نباتی است بر شاخ و شاخهای او مثل
کتان کج و خمیده و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او تند و تخمش سفید و پوست بیخ او بازردی در اول گرم و تر و بالفعل موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت
حصات و جهت استسقا و بواسیر ضمادا و جهت بهق و داء الثعلب [illegible] سوخته او با عسل جهت تقویت جگر و عصاره او جهت سفیدی چشم نافع
و مضر شانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش بقول مولف تذکره ریباس است برسین بلغت مصر اسم رطبه است برسلیمون [illegible] از جمله
متوعات و گویند قسمی از ملیون است برسیون ثمر درخت شبیه بامرود و منبت او اسکندریه و در مصر تناول مینمایند و در بلاد عرب [illegible]
برنج کابلی بزنگ است بربعری حنطه است برغوثی بیونانی بزرقطونا است براسیش بیونانی بمعنی [illegible] است و کراث [illegible] است برنفسر
اشنو است برقوق بلغت مغربی مشمش است و بلغت شامی الوچه است برهبر بلغت عربی کراک است برمقانج اسم [illegible] است بربطوره
بلغت اندلس بخور الاکراد است براده الحدید در حدید مذکور است برده سلام بلغت مغربی لسان الحمل است برونا [illegible]
ورو نون [illegible] و براسی بیونانی بصل است برواقیا بیونانی قاقیا است برسیا [illegible] برسین قطن است برشوم [illegible]
آسپا یا پوست برطسقون طین مختوم است برقی بیونانی ابریشم است برکیه قصب الذریره است بردی [illegible] بربوس [illegible] است برس [illegible]
بفارسی [illegible] است برالحیس کرفس است برشان دارو عجمی الراعی است بربلیا البستانی تخم رازیانه است بربون بیونانی اشق است [illegible]
بیونانی [illegible] است برسقا [illegible] بیونانی [illegible] است برغل حشیش است بریسین بیونانی [illegible] است برکوبطالون بیونانی [illegible] است [illegible]
شادوج است برنج بفارسی اسم ارز است برف بفارسی اسم ثلج است برعب بلغت [illegible] است بربوم بفارسی [illegible] است برگ نیل [illegible]
وسمه است برستوک بفارسی [illegible] است برمی [illegible] است برسون [illegible] است برعوج [illegible] است برغمی [illegible]
از [illegible] است برغول [illegible] است بریا بفارسی [illegible] است برام حجر الرام است البارسع [illegible] بزرقطونا مشهور است و دو [illegible]
اسپرزه و در شیراز [illegible] نامند سفید و سرخ و سیاه میباشد و بهترین آن سفید [illegible] سیاه [illegible] اصل او [illegible] سوم
و در دوم تر و سیاه او با یبوست و احتباس [illegible] خوردن او اولی است و سفید او مسکن تشنگی و حرارت با قوت محلله و ملین [illegible] و لعاب او قابض و جهت تبهای
و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض سوداوی اخلاط [illegible] و قرحه امعا و زحیر و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه
جهت درد مفاصل و نقرس حار و نرم کردن اورام حار [illegible] و خنازیر و ورم [illegible] جهت دمل [illegible] با روغن بنفشه جهت [illegible] طبع دماغ
اعضا و شق شدن [illegible] کردن آن ضماد و کوبیده او که با شیر و روغن گل [illegible] باشد جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و ضعف
معده [illegible] مصلحش عسل و سکنجبین عسلی و قدر شربتش [illegible] درهم است و بدلش [illegible] تخم کتان و در سرفه و خشونت حلق [illegible] آن
ده درهم کوبیده او کشنده است برغنج بفارسی اسم بار درخت [illegible] است که [illegible] باشد و گویند درخت [illegible] یکسال بار [illegible] و یکسال [illegible]
او را غنج نامند و در خواص مثل پوست بیرون [illegible] نیست بلکه سرد و خشک [illegible] و قابض [illegible] است بزر کتان [illegible] کتان موصوف [illegible]
بزرگ نامند از بزر مطلق مراد او است بزر و تخم [illegible] اصل آن موصوف است بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است [illegible]
و قوی است بزر الارجوان [illegible] موصوف است [illegible] بزر الانجره [illegible] است بزر القطونا [illegible]
است بزر [illegible] است بزر [illegible] انیسون است بزر [illegible] بزر الورد [illegible] گلسرخ است و در [illegible]

بزر القطونا ... بزر الجمجمی قلب است بزر المظ حب الفلفل است بزر الرمان البری و بزر الحماض تودریست بزر الحرمه بفار بادروج
بزر اللهوه تودریست بزر البقلة الحمقا بفارسی تخم خرفه است بزر کتان بفارسی بیاس است بزر بفارسی شغرو همش اشامل است بزر انجره بفارسی ... در آن
بزغال بفارسی جد است البابونج السیستین بسفایج هندی است مایل بسیاهی و باریک گره دار و از گرهی ریشها برآمده و اند رونش سبز و نبات او بی ساق
و کم ساق برگ دار شبیه بال الطیور و مانند آن گیاه خشن و بقدر یک شبر و از سیان شاخها در شکاف و بیخ اشجار بیرون دمد و در سنگ بن دار و چها ز نامند در دوم گرم
و در اول خشک گویند در اول گرم است و در یبوست معتدل و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد
و شیر غیر منجمد و مفرح بالعرض جهت رفع سودا و جهت جذام و دل سوداوی و مفاصل و ضماد او جهت التوا عصب و شقاق میان انگشتان نافع و خوردن او با شکر و آب
خصوصا منجمد او در ... با ادهن مسهل موجب اسهال مواد و دبی ضرر است و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و نعلا و مطبوخ او با عناب
سفرجل و سبستان باعث سود شرو چون مثقال او را جوشانیده و با فلوس خیار شنبر و با ترنجبین بنوشند جهت ریاح و باسیر و درد معده و مزمنه و صرع مجرب است و مغثی و مضر
گرده و مصلحش انیسون و بادیان و جوشانیده او با ماء الشعیر و فواکه و یابسه و با جروس ... قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و از مطبوخ تا شش درهم و بدل
جهت مواد سوداوی و نصف وزنش افتیمون و ربع آن مثل هندی است بسباسه بفارسی بزباز گویند و آن پوست اندرون جوز بوا است برجوز پیچیده بهترین او تند بوی
احمر و ... پیچیده است در دوم گرم و خشک گویند در اول گرم و در دوم خشک است محلل ریاح و صدمات باطنی و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی
معده و باه و مصلح و خوشبو کننده دهان و جهت سلس بول و تحجیج و نفث الدم و قرحه امعاء و رطوبت سینه و تشنج و اسهال کهنه و درد سرد و سپرز و منع بخیر فضلات
بمعده و تقویت رحم و رطوبات آن و ضماد او با برگ مورد جهت رفع بدبوی زیر بغل و سوده با سرگین بز و عسل جهت اورام صلبه و فرزجه او با عسل بعد از طهر معین حمل و با
زعفران منقی و مصلح حیض و سعوط او جهت صرع و شقیقه و طلای او با عسل در حمام جهت درد و پشت زن زائیده و رفع ریاح نفاس مجرب و مصدع و مصلحش گلاب و کتیرا و مضر جگر است و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا است بسد بتخفیف سین اسم ... حجر است و به سین لغت هندی اسم مرجان است و بفارسی
مرجان ... و بعربی قرول نیز گویند و آن معرب ... البسد و بیخ مرجان را بعربی ... نامند و آن سنگی است با قوت نباتیه که از قعر دریا میروید و ریشه او سفید است
و سر چنبه باشد تر و ... سرخ تر سنگ و و شاخهای او مرجان است و بیخ او سفید و سرخ و سیاه نیز میباشد و سیاه قویتر و سفید ضعیف است و بهترین او سرخ است
که مشابه کم ... و صلب بی رمل باشد در اول سرد و در دوم خشک و مفرح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونی که در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق
آن جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و فساد اشتها و نفث الدم و اسهال سوداوی و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و نیم مثقال او که با نصف آن صمغ
عربی و یا سفید تخم مرغ سرشته باشند و با آب سرد نوشند جهت قطع نزف الدم با طین مجرب است خصوصا سوخته آن و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی دل و در روز
جهت بردن گوشت زیاده زخمها و رفع آثار آن و محرق او جهت نزف الدم ظاهر و تقویت دندان و زایل کردن زردی بن دندان و بثورات چشم و تقویت باصره و دمعه و جرب
و بیاض و سلاق و قطور او با روغن بلسان جهت ثقل سامعه و کری نافع امین الدوله گوید که چون سه روز هر روز چهار دانگ او را با سکنجبین بنوشند البته نفع دهد و
سنگ و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوین و قدر شربتش تا یک مثقال و اولی استعمال محرق او است و در جمیع مذکورات
محلول او را در رفع جذام مجرب دانسته اند و از خواص او است که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر یک درهم گداخته انگشتری با نگین و زنی ترتیب دهند و بسد
در آن نصب نمایند و قمر و شمس در حد انحطاط خود و مقارنت با زهره داشته باشند با خود نگاه دارند در حال صرع قطع شود و دارنده او را هرگز غمی نرسد و از چشم بد ایمن باشد
بستان افروز بلغت فارسی است و بعربی ... گویند و بفارسی تاج خروس و گل حلوا نیز نامند و او غیر حماحم است که حبق نبطی باشد چه حماحم را ابیض
... و نبات او قوی تر و بزرگتر و کم گل میباشد و بستان افروز را برگش سبز و ریزه و سرگل و گلش سرخ مایل بنفشی بی رایحه و تخمش ریزه و
براق و سیاه در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و آب و با جلاب و سکنجبین جهت حرارت معده و جگر و سده سپرز و رفع سمیت خانق النمر نافع و جرم او
و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از آب او تا یک اوقیه و نیم و بدلش حماحم است و تخمش جهت اسهال با نبات تخم باذرنگ است و چون کوبیده در یک رطل شیر خیسانیده
شب بمهتاب گذاشته بنوشند و سه روز بدستور زیاده بر آن مداومت کنند جهت رفع حرقت بول و بول الدم مجرب است و قدر شربتش تا دو مثقال
بسمر ... است که در درد و مایل بسبزی شده باشد و ... صفت کاتب ... مذکور است و بسر مرتبه چهارم است و اولین مرتبه حرارت ...

شیرین شود گرم تر گردد و در اول گرم و در دوم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت بواسیر و نفث الدم و جا نیدن او جهت تقویت
لثه نافع و سدد و دیر هضم و مولد خلط خام و نفخ و مصلحش سکنجبین و انار ترش و شیرین و مضر سینه و شش و مصلحش خشخاش است در بسبر و مزاج مثل او دو
فی و اسهال ضعیف معده نافع و بلغم او مسکر و قابض و مقوی معده و امعاست **بسباج** بفارسی خلال مکه و بعربی سنک نامند نباتیست خاردار و برگش
و ریزه و گلش سفید و ازرق و شاخهای بقدر شبری از یک بیخ میرویند و باریک و او را خلال میکنند و بر سر هر شاخی چیزی مثل قبه و خشن و تخمش شبیه
با نخواه و طعمش تند و او را حشیش نامند گیاه او در اول دوم گرم و خشک و با اندک عطریه خلال کردن آن جهت تقویت دندان نافع و طلای آب او محلل و رام
و جلوس در طبیخ او مصلح حال رحم و مدر بول و گلش آخر دوم گرم و خشک و مسدد او گشاینده اقسام کرم معده و امعا و مجرب و او را بفارسی بسته ترکی
و مفتح سده جگر و مدر بول و جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاة و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و استسقا و درد مفاصل نافع و مضر ریه و مصلحش
کثیر است و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و مضر سر و مصلحش ترس و قدر شربتش تا دو مثقال است و بدلش شیح ارمنی **بسنج** کندر است **بسبله** بلغت
مصر نوعی از حلبیات است و آن حلبه بیرست در غایت تلخی **بسباسا** حرمل عربی است **بسیلا** بصل است **بسقلیبس** یونانی نفیس است **بسقا** شاه تره است
بسوا و **لون** یونانی نوعی ثقیل نوع بیاستنوع **بستان** بلغاری اسم ضرع **پسته** بفارسی فستق است و بهندی پستی گویند **الباء مع الشین** بشم
درختیست حجازی در عراق و مصر نیز میباشد و درین اوان تخم او را حب البلسان استعمال مینمایند ثمر دار او بقدر درخت توت سفید و بی ثمر او از آن
کوچکتر است برگش مثل صعتر و با رطوبت چسپیده با شیرینی و گلش زرد و تخمش شبیه بکبابه و ثمره و ثمرش مثل خوشه دار و دانهای او مایل بزردی
بعضی سرخ و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون جبر و از ان قطع نمایند از ان آب سفیدی تراوش نماید و بعد از خشک شدن مایل بسرخی گردد و بهترین اجزا
او و معمول است و سواک چوب او مقوی لثه و رفع بدبوی دهان است مجموع اجزاء او در دوم گرم و در اول خشک و برگش با رطوبت فضلیه و معطر جهت بیاض عین
تنقیه رحم و تخفیف آن و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان و ادرار و سودن بول و حیض و حمول او با زعفران جهت اعانت حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح
نافع و دانه او مقوی معده و اعضای باطنی جهت گزیدن عقرب شرب او ضماد او مفید و روغن دانه او مسهل بلغم و مره سودا و مورث سعفه برگش تنها و با زعفران
جهت خضاب نیکوست و چوب او را با خود نگاه داشتن موجب قضای حوائج است و باین سبب او را خشب الرزق نامند و چون حب او موجب سعفه و کرب و مورث
امراض است اجتناب از خوردن او اولی است **بشنین** مصری نیلوفر مصری است و در حین زیادتی آب نیل میروید و ساقش بقدر عمق آب و گلش سفید
و بقدر رفیعه و خشخاش و در طلوع آفتاب از آب بیرون می آید و در غروب پنهان میشود و تخمش شبیه بجاورس و بیخش مثل شلغم و از ان کوچکتر و در رنگ و طعم
زرد تخم مرغ است و اهل مصر آن را پخته و خام میخورند در دوم سرد و در اول سوم تر و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی معده و باه و جهت زحیر و
اسهال صفراوی و باشیره جهت سرفه و گلش با قوت محلله و روغن معمول از گل او جهت ذات الجنب و جنون و درد سر حار و شقیقه و سعوط و طلای او مفید و جهت
او در افعال مثل شربت نیلوفر و دانه او محلل و رمها و جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربت او تا یک مثقال و بدلش نیلوفر است
بشنین بعربی اسم برگ حنظل است **بشمه** تشمیزج است **بشلک** بلغت اندلس خطاطیف است **بشولیون** بسریانی تخم خطمی است **بشبان** بلغت بربر
اسفاناخ است **بشنیم** بلغت بخارا اسم صنوبر است **بشاک** اسم ترکی بلسفور است **بشنه** اسم فارسی است **بشم وزیج** بفارسی طلحیه است **بشاس** بلغت اسطوخودوس
الباء مع الصاد **بصل** بفارسی پیاز است و بیرانی بوبه و شبیه ساری گوینها کثیر الوجود و طعم و بو و برگش مانند پیاز و بترکی سوغان
و قوت او از بستانی است و مجموع آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک گویند و در چهارم گرم است و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوت
پخته او با گوشت چرب و رافع مضرت هوا و وبا و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و منقی حصات و مطبوخ او کثیر الغذا و ملین طبع و
او با چربی جهت تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه و پخته او در سرکه با پرورده در سرکه جهت یرقان و سیر او مهیج اشتها و تقویت هاضمه و منع
صفراوی و بلغمی تنها و مانع غثیان با ادویه گرم و رافع سموم و آبها و جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع و خصوصا ...
نهار در عرض سه روز خورده شود و بغایت مجرب است و قطور آن جهت معده و جگر و چرک گوش و ابتدای نزول آب و باعسل جهت بیاض و سعوط او
دماغ و بلغم آن جهت رفع ضرر هوا و مسدد دماغ و چکانیدن آب او و لکه اشق جهت او و گوشت جهت تقویه ... و پاک کردن

۷ و تحلیل ریاح و ضماد پوست او جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی رنگ رخسار و با بارود و عسل و نمک جهت برص و کلف و ثالیل و قروح شهدیه گویند مجرب
است و با سویق جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته او جهت نفخ اورام بارده و با زرده تخم مرغ تازه جهت
اورام مقعده و حار او با روغن کوهان شتر جهت شقاق مقعده و بواسیر و زحیر مجرب و حمول او جهت گشودن رگهای بواسیر و سیلان فرزدن خون
بواسیر و جهت کجی ناخن و تشنج نافع و پوست محرق او با موی سوخته و کافور جهت اکله مجرب و قیروطی آب او با پیه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش
مضر ... محرورین و اکثار او مورث قی و نسیان و عطش و ریاح غلیظ و مولد کرم معده و اخلاط غلیظ در جرم معده و موجب تشنگی و سکته
محرورین و مصلحش شستن او با آب نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول نمودن و رافع بدبوی او باقی ... نان سوخته و گردگان
مشوی و تخم او در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه مبهی ضمادش جهت داء الثعلب بسیار نافع و قدر شربتش یک مثقال است بصل القی
بیابانیست ریزه و پوست سیاه و برگش شبیه ببرگ بلبوس و از ترنجبیت گرم و آب طبیخ او بغایت مقی و اگر قدری زیاده خورده شود فضله را بقی دفع کند
و سقوط قوت و خناق کشنده و اولی استعمال نکردن او است بصل المنصل و بصل الفار و بصل البر اسقیل است بصل
الماکول بلبوس است و نزد بعضی بصل الذیر و بصل الذئب بلبوس است و گویند صنفی از بلبوس است بصل النرجس بیاز نرجس
و در حرف نون مذکور و بستو سیاه پیاز ... بصاق آب دهن است و در لسان مذکور شد بصاق القمر حجر القمر است بصل الحیه
و بصل الحنا بله اسقیل است و گویند بلبوس است البارع الطالبطم بفارسی و ترکی درخت سقز باشند و آن عظیم میشود و دیر خزان میکند و برگش ... بار
با عطریه و گلش سبز و شبیه بسماق و عدس از آن بزرگتر و با خوشه و مغزش سبز و پوست او ترش و بفارسی بن باشند و در حبة الخضرا موصوف است و صمغ او را ... ترکی
نامند و در علک البطم مذکور است اما درخت و برگ و شاخ او در اول سوم گرم و خشک و محلل و قابض و نطول پوست او محلل اورام و برگش خضاب مو و خاکستر چوب او جهت
داء الثعلب ... و با روغن سرکه جهت رویانیدن مو و دراز کردن آن موثر است بطیخ لغت رومی است بفارسی خربوزه نامند و ... انواع میباشد شیرین و بی مزه
و در دوم تر و شیرین او بقدر شیرینی مایل بحرارت و بهترین او شیرین کم آب نازک بی جرم است و بهترین انواع شیرین او ملیون است که خربزه گرگاب باشد و مثل ... ایام
سریع الاستحاله ... سعدی و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و با برودت و حرارت معتدل و مرطب و نافع و بدن و مفتح سده و جلا را ... ایام
و مجموع اصناف خربزه مدر بول و مخرج حصاة و جالی و سریع النفوذ و ملین و مرطب ... عرق و ... و مسهل ... سپید و مصلح حال گرده و قروح باطنی و جلای ... احشا و
سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و آب انار ترش و ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بالای طعام موجب تخمه و اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث سده
و بهترین اوقات تناول او ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و بالوده جهت کلف
و آثار و ضماد مجموع او جالی جلد و جهت کلف و بهق و ضماد پوست او جهت منع نزلات و ورم دماغ خصوصا جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک او جهت
اخراج حصاة و انداختن آن در دیگ باعث زود پخته شدن گوشت بغایت از ... مثقال یا دو مثقال از ریشه خربزه مقی قوی و ضماد او با عسل جهت قروح شهدیه نافع
است و تخم او در اول گرم و در دوم تر و ملین و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و سعال جهت سرفه حاره و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره
و حرقه و تشنگی و حرقة البول و جهت ... شدن قوت او و جگر و سحاج بود و تسکین حرقه و خشونت قصبه ... جهت حصاة ... باشد و ضماد گویند ...
بغایت جالی بشره و جهت کلف مجرب است و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم است بطیخ هندی بفارسی هندوانه و بعربی ...
و دالبوقه نامند در اول دوم سرد و در آخر آن تر و مسکن حرارت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبیعت و آب او با عسل و زنجبیل جهت قطع بلغم و با شیر جهت امراض
سوداوی و با ... جهت مواد صفراوی مجرب و محکم و با سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه و اعانه بر هضم و با شیرخشت و امثال آن جهت تبهای حاره
و دفع حده ... الکیفیت که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین مرطب بدن و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش گلقند و عسل و قند و
امثال آن و در مزاجی که صفرا ... غالب باشد هندوانه جهت رقت مستحیل بصفرا میشود و مثل آب کدو ... و آن مصلح ... ضعیف باه و ...
امثال آن است و چون هندوانه را سوراخ کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یک هفته در زیر سرگین است دفن کنند آب او مثل شراب مسکر گردد
و ... و تخم او در دوم سرد و تر و جمیع افعال مانند تخم کدو است و قدر شربتش تا پنج درهم است و در اخراج حصاة و انحدار خربزه از معده گویند

گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه بعسل و شکر جهت برسام و ذات الجنب و سرفه بهترین و در سینه و ضعف معده که از حرارت گرم باشد و تقویت احشا
نافع است بط بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی و الوان مختلف اهلی و وحشی میباشد در دوم گرم و در اول خشک و مرطب بجهت فضلیه کثیر الغذا و سمین
کرده و بهی مصفی صوت و دافع ریاح مولد خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم مصدع و مصلحش سرکه و تحلیل او دویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او با نمک جهت سیلان
و خاکستر پر و بال او جهت تحلیل خنازیر و زبل او جهت کلف و نمش و خنازیر نافع است و بیضه او بهترین بیضها و گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت ناقه و جهت
خناق و ورم پستان با آرد باقلا مجرب و جهت سرفه شرب او نافع و جگر اردک پرورده مولد خون صالح و جهت خفقان مفید و تخم او غلیظ و دیر هضم و در اکثر
تر از تخم مرغ و جهت رفع هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان حیض و زحیر و بشربتها و با شکر و روغن زیتون جهت ... و تجربه بدن اطفال نافع
و پوست او با مروارید و شکر و نوشادر جهت رفع بیاض چشم بغایت نیکوست و سنگدان او دیر هضم و التعفن و چون هضم شود مقوی معده است
بطارخ اسم ماده تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد و جدا جدا و بقدر انگشتی و سیال او نیز میباشد مثل رب بهترین او تازه مایل بسرخی و سیال است
نمکسود در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی فضول معده و جهت کرده و سپرز و ریاح نافع و سریع التعفن و مضر محرورین و مصلحش تخلیل است که بالخاصیه قطع تشنگی
آن میکند و سکنجبین و ترشیها مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی اشبل میسازند قریب الفعل است بطراخیون بطیخ زقی برابر و بزر البطیخ
سندی و شامی و فلسطینی بطیخ هندی است بطراسیون یونانی اسم سنکلاخ است بطراسالیون یونانی بمعنی کرفس جبلی است و آن فطراسالیون است
بطراخوا یونانی اسم ضفدع است بطرلون یونانی خرنوب الشوک است بطیطس یونانی برنج است بطسفا یونانی موسیا ... است
بطارس یونانی خرس است بطرالاون یونانی لفظ بطینه بل است بطباط عصی الراعی است الباء مع العین بعوض
فی صغیر است که بفارسی خاک پشه نامند بعر اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر الباء مع الغین
بغل بفارسی استر نامند از فرط حرارت مزاج توالد نمینماید و بندرت واقع شود و مشاهده شده و بهترین آنست که ماده و شیردار باشد و لعاب ترین آنکه
پدر او اسپ باشد و ماده او الاغ در سوم گرم و خشک گوشت او جهت درد مفاصل و بیماری و مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون طبخ نموده
با آب عصی الراعی بنوشند باعث قطع نسل از جانب مرد و بیضه و چون زن مثقالی از جگر او بعد از طهر ... تجربه مانع حمل میگردد و بول او ...
دارد و ... موی او ... گوش و بخور اسم او ... سقط ... جهت ... سموم و خوردن او جهت تسکین قولنج نافع ...
ذکر او را با عفص کوبیده در روغن زیتون جوشانیده در موی مالند جهت دراز کردن و سیاه کردن آن مجرب است و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و ضعیفتر از وی است
بغرا غذای خراسانیست که از آرد گندم خمیر کرده بقدر ... ترتیب میدهند و با قلیه که از سرکه و دوشاب و ادویه حاره و گوشت ساخته باشند استعمال مینمایند
گرم مایل باعتدال ... و مسکن صفرا و التهاب و تشنگی و مقوی ... و مفتح سده و مصلح حال گرده و ... مولد خون صالح بطی الهضم و مولد ریاح و مصلحش ...
و مؤلف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد ... الباء مع القاف بقلة الحمقا
بفارسی خرفه نامند و ... از خیلیم و ... بقالی گویند نباتش کمتر از ذرعی ... بر زمین ... بقدر انگشتی ...
و برگش ریزه مایل بتدویر و گلش سفید و تخمش سیاه و ریزه ... در سوم سرد و تر و گویند در دوم تر است ... مسکن حدت صفرا و خون ... الدم
الدم و جگر که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصات ... ادرار بول ... حرارت جگر و تبهای حاره و دفع حب القرع و ...
قروح امعاء ... دماغ و درد سر حار نافع ... و با روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت ...
و ورم چشم ... جهت قطع تپ مجرب ... جهت ... سیلان فضول ...
و ضماد ... نباتات ... امراض حاره ... ضعیف الحرارت ...
دانستن ... تاریکی چشم ... و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال است ... مانع احتلام ...
مثل آب او ... جهت ... اطفال ... رفع تشنگی ...
وقت ... البقر الوحشی ...

پشه است در دوم گرم و خشک و با اندک سپیده بوشیدن جهت صلاع مزمن و خفقان رحم و لعوق سوخته او با عسل جهت سعال مزمن و بلع نمودن زند او جهت رفع
عسر البول و نفوخ او و مجاری بول جهت احتباس بول و تفتت حصاة نافع است و گویند چون نفخت عدد او را از ثقبه باقلا مثقوب بلع نمایند قبل از نوبه جهت
ربع مجرب است و طلاء او با روغن بابونه رفع اذیت گزیدن او میکند و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روز در مکانی بخور کنند منع تولد او نماید و مجرب
دانسته اند لقیم درخت عظیم هندی است او هند و زنگبار برگش مثل برگ بادام و گلش بسیار زرد و ثمرش مدور مایل بسبزی و در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن
سیاه و شیرین میگردد و چون دو شب آب انجبسانند مدادی و در غایت خوشرنگی میشود و از چوب او صباغان استعمال میکنند و رنگی لقمی مشهور است در سوم گرم و
در چهارم خشک و مجدم او کشنده و گویند علاج پذیر نیست ذرور او جهت التیام قروح کهنه و جراحت و قطع نزف الدم و غسول با آب او جهت نیکوئی رنگ رخسار
و تقویت مفاصل نافع است لقم بضم لام و تشدید قاف و فتح آن بلغت یمن اسم جوز ماثل است لقس بفارسی درخت شمشاد نامند برگش مثل برگ انار
و از آن کوچکتر و سبزتر و ساق او سفید و شاخهای او پرشاخ و خزان نمیکند و گلش سفید و در غایت عطریت و تخمش سیاه مانند فلفل است در دوم گرم و خشک و مسهل
سم حیوانات گزنده و ضماد او با حنا جهت تقویت مو و در مصر عروق شنوند که در استخوان است و با سفیده تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و رفع و دفع وثی
طبیخ برگ او جهت خروج مقعد مجرب است و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب دهن و ضماد طبیخ او با شراب که بحد قوام رسد جهت باد سرخ و نمله
و ساعیه و سعفه و با عسل و ضماد جهت رفع آثار جلد نافع و قدر شربت از تخم تازه که دانه او بیرون کنند تا یک اوقیه و از خشک او سه مثقال است و شکوفه او مقوی دل
و دماغ است و عرق او تقویتی از شکوفه نافع است لقسوفرتن یونانی نباتیست برگش شبیه به تره تیزک و از آن سطبرتر و تند طعم و ساقش مربع و گلش شبیه
بگل بادروج و تخمش مانند تخم کتان و بیخش مدور و سیاه و بزردی کوچکتر از سیب و بوی او شبیه بوی شراب و منبتش سنگلاخ است گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد
برگش جهت جراحات سمی و ثآلیل مسکون و ضماد بخار و پیکان از بدن و تخمش محلل و بیخش با ماء العسل مسهل بلغم و مرة السودا و قدر شربت بیخش تا دو مثقال است لقله
یمانیه نباتیست شبیه بکاسنی و از آن ریزه‌تر و در کنار رودخانه‌ها میروید مایل بسبزی و تلخ طعم است و در تنکابن طبرستان اشکی نامند و ابن تلمیذ گوید تخمش شبیه است بتخم
بستان افروز و قسم باده سرخ مزه است در دوم سرد و تر و ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و صفرا و ضماد
جهت جرب و حکه و اورام حاره و درد سر حراج و قروح و ورم چشم و ثآلیل و قروح بالجمله و غلیان [illegible] نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش جوارشات و تخمش
و خشک را دع و جهت امراض حاره و اورام شر و ضماد عنب و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا دو مثقال است لقله حامضه تره خراسانی گویند
از حماض بزرگ و رق است بسیار ق از برگ کرنب کوچکتر و ترش مزه و در جاهای نمناک میروید در افعال مثل حماض سرد و خشک در اول است و مضر عصب و مصلحش عسل است
لقلة البریه نباتیست از کاسنی بری کوچکتر و بیخش سبز و بر زمین پهن میشود و گلش زرد بخلاف قنابری که بیخش در زمین فرو رفته است و طعم این با اندک
شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر تابستان میخورند و تخمش شبیه بدانه [illegible] در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است و مقوی احشا و معده
و جگر و جهت خفقان و کبود دهان و تقویت لثه و هاضمه و تب ربع بلغمی نافع و در جامه خواب گذاشتن موجب بیدن خواب و خوب است لقلة الماء
نباتیست شبیه برگ [illegible] و از آن ریزه‌تر و بیخش باریک و پرشعبه و بیرون سیاه و اندرون سفید [illegible] و بلاد مغرب [illegible] است و [illegible] در
بهار سبز میشود و با او اسطه [illegible] بستان [illegible] مانند پوست [illegible] مثل زفت میشود و چون [illegible] که بخورد و بخون او [illegible]
و ساعت او را [illegible] مقشر از پوست او را [illegible] کنند [illegible] استعمال نمایند و در نهایت گرمی و خشکی [illegible] کشنده است لقی لقله حرا
بقلة حامضه است بقلة الرمل بقلة الراعی است بقلة مبارکه و بقلة الزهرا و بقلة لینه بقلة الحمقا است بقلة اترجیه ترنجان
و او قسمی از بادرنجبویه است و مذکور شد بقلة شاسر و بقلة فارسیه بادرنجبویه است بقلة عربیه بقلة یمانیه است بقلة یهودیه هندبای بری است
و گویند قرصعه است بقلة الغزال مشکطرا مشیع است بقلة بارده لبلاب است بقلة الانصار کرنب است بقلة الخطاطیف
و الخطاف و گویند عروق صفر است بقلة القدس فودنج بری است بقلة ذهبیه و بقلة الروم قطف است بقلة
الحمقا بری البو است بقلة الملک شاهتره است بقلة عائشه جرجیر بستانی است لقاسطاغنیس [illegible] یونانی تفسیر
لقبمات حجر الملک است لقلة الاوجاع یونانی [illegible] مانند [illegible] افریقیه [illegible] طعم شبیه [illegible]

با سیون با اندک نمکی در دوم گرم و خشک جهت درد شکم و بر شخصی در هر زمانی مفید است **بقلة الضب** بر خبو صحرائیست **بقلة دشتی** سقاق است
بقر گاو است و بهترین او گوساله یکساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند و زرد او بهترین سایر الوان است گوشت گاو زیاده از
یکساله در دوم گرم و خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و قاطع مرار رقیق و جهت اصحاب ریاضت و فنون نافع
و سبب تعفن خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض و مسدد و اکثار او موجب تقویت مجاری و مصلح او مهرا پختن و با عسل و سرکه و ادویه حاره و ملطفه مثل دارچینی و خوردن
و سکنجبین و شربتهای سوداخر با موافق است و مرق او که چربی نداشته باشد یا برکه جهت صاحبان معده مراری و جگر حار نافع و مانع انصباب او بمعده و امعا
و انتشار صفر است و مدر بول و جهت یرقان نافع و خوناب کباب بی چربی او جهت کشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دوم سرد و در سوم خشک و آشامیدن
یک مثقال سوخته او با آب سرد نافع رعاف و با شراب قاطع اسهال و ذرور او سوهان کرده غیر سوخته جهت نزف الدم و جلا دندان و التیام قروح نافع و سم
او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهت اخراج حب القرع و تقویت باه و مداومت او هر روز نیم مثقال با سکنجبین جهت رفع سپرز موثر و پیه او در افعال
بهتر از پیه خوک و زهره او تا چهارم گرم و خشک و در معاجین جهت صاف کردن منی و آشامیدن او با عسل جهت حکه و مرض الشکر و طلای او جهت قروح خبیثه و گزیدن
جانوران و تسکین درد زخمها و درد قضیب و فرج و غلاف خصیه و تحلیل ورم آن با بوره و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و ترشی مسبوسه سرد فرزجه آن با ادویه
مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اکتحال او با عسل جهت بیاض چشم و قطور آن با شیر زنان و شیر بز جهت چرک گوش و گرانی سامعه و جراحت گوش
و با مراهم جهت منع چرک زخمها و غرغره او با عسل مالیدن و خارج جهت خناق و طلا را جهت قروح مقعد مفید و با نطرون و سنگ خام جهت خنازیر مفید و قضیب
مجفف او را سوهان کرده با تخم شبت خوردن [illegible] بجوز شاخ او جهت گریزانیدن هوام و اسقاط جنین و مغز ساق او جهت تلیین اورام و شقاق [illegible]
شقیقه و استخوان سوخته او بالغ زیاده شدن اکله و آشامیدن خون او بقدر یک اوقیه که گرم باشد کشنده و ضماد او تا [illegible] اورام صلبه [illegible] خشک
حبس کردن خون جراحت و منع ورم آن بغایت مفید و ضماد خون تازه او که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهت نقرس و درد مفاصل گویند مجرب است و در دست
کردن انگشتری که از شاخ او چنانچه ساخته باشند در دست چپ کنند جهت دفع صرع بالخاصیت موثر است و چون گوشت او را با [illegible] با خون او [illegible] کرده
تعفن نمایند و بگذارند تا کرمها پیدا [illegible] خورده [illegible] نیم درم او سم قاتل است و چون با بزر البنج قدری از ان [illegible] میسازند و گویند از [illegible]
و خواص بول او و بول مطلق و سرگین او و احشا و شیر او در لبن مذکور است **الباء مع الکاف بکا** درختیست معروف در مکه [illegible] شبیه بشام و [illegible]
از ان ریزه تر و ثمرش [illegible] در آب سفید سیاهی که از ان میچکد [illegible] بخلاف [illegible] در دوم گرم و خشک و منضج صلابات و مسواک چوب او
و دمعه آن جهت تقویت لثه و منع آفات دندان و خاکستر او جهت التیام قروح و برگش محلل [illegible] و مخمش مقوی معده و جهت [illegible] اورام [illegible] سوداوی نافع
بکاین بلغت فارسی و بعربی [illegible] نامند از جمله [illegible] درختی [illegible] شبیه بدرخت سماق و شاخش [illegible]
و خمسه اغصان او [illegible] گویند و برگش شبیه برگ [illegible] و گلش سفید [illegible] و تخمش شبیه [illegible] دانند و او را حب الفقد دانند و در سوم گرم و خشک و منضج
و احشا [illegible] جهت سپرز بغایت نافع و چون زن در سالی یکبار از ان تخم [illegible] در ان سال حامله نشود و اگر هفت سال [illegible] قوت حاملگی
بکام حب الاس **بکاین** بهندی [illegible] از او درختست **بکرلیشه** [illegible] **بکسیب** بهندی خیار شنبر است **بکری** بهندی [illegible] است **بکو رمکن** [illegible]
بکان [illegible] **بکاین** [illegible] انگشت **الباء مع اللام بلسان** درختست بقدر درخت [illegible] و برگش شبیه
به برگ سداب و از ان سفیدتر [illegible] ساق [illegible]
بلسان است و مولف تذکره گوید ساکن مصر [illegible] بالفعل معدوم است [illegible]
[illegible] ضماد برگش جهت گزیدن عقرب و طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قطور مطبوخ او جهت درد گوش و ضماد بیخ درخت مذکور که سوده [illegible]
جهت تاسیل [illegible] پوست تازه او با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبت آن نافع و چون شاخ و برگ او را [illegible]
او است و خواص حب و عود و دهن او در مقام خود گفته میشود **بلبوس** بلغت یونانی است بفارسی [illegible] و بعربی بصل الذئب [illegible] و آن مثل [illegible]
[illegible]

مرم باشد و بیخش از بابان بزرگ میشود و اندکی تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولات است و ابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است و کوچک و رنگش ارغوانی
و در آن اندک گلگونه بسیار زند و چون تخم مرغ را با او بجوشانند مثل زعفران رنگ میکند و بعد پیاز نرگس شبیه و برگش مثل کراث و گلش شبیه ببنفشه طعمش با حلاوت
است در اول سوم گرم و خشک و گویند در آخر اول خشک است و مهیج باه و نفاخ و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن و ضماد او بر کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه و بدستور
جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه با فلفل جهت ورم معده و با زرده تخم مرغ جهت
تحت چشم و با ادویه مناسب جهت تحلیل صلابات و با سکنجبین جهت بثور لثه و با آرد جو جهت شکاف عقب و ناخن و با خالق التمر اکثر جهت کلف و بهق و آثار قروح و با سرکه جهت
و پخته او در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهت نخاله سر و زخمهای تازه و حمول او جهت اخراج مشیمه نافع و مولد خلط غلیظ و مضر عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و شیر تازه
با عسل و ترشی او که در سرکه پرورده کنند محرک باه و مرطوبین و مشتهی طعام است **بلیلج** ثمر درخت هندیست مایل باستداره و بزرگتر از عفص شبیه بهلیله حبشی
و پوست او رقیق تر از پوست هلیله و مستعمل پوست او و در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و لطیف و قابض و مقوی معده و مشتهی و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا
و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر و بو داده او جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال او جهت دمعه مفید و مضر سپرز و مصلحش عسل و شکر و قدر شربتش تا سه درهم و
بدلش آمله مقشر است بقدر ثلث و گویند شکوفه حنا مثل او و ثلث او میوه دهد و سدس او هلیله سیاه است و چون روزی یکدرم او را با نیم درم شکر و آب گرم بنوشند و مداومت نمایند جهت
قطع سیلان آب دهن و تقویت اعصاب بسیار مفید است **بلوط** بلغت طبرستان وار مازنی نامند و بفارسی بالوط گویند قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر میباشد و مستدیر را
بنن نامند و از قسم مستطیل لذیذتر و درخت او شبیه بدرخت فندق و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم
شمرده و مولف ما لا یسع سه قسم ذکر کرده اند و این صوابست و بصورت شاه بلوط نیز از اقسام اوست و مستطیل دو قسم باشد یکی ماکول و دیگری با مرارت و غیر
ماکول چنانکه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و امین الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میدهد و یکسال عفص
و شیرین ماکول او در اول سرد و در دوم خشک و تلخ او در اول سوم خشک و نایب مناب عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نزف الدم و نفث الدم و
سحج و سلسل البول و تقطیر البول و قرحه امعا و خفقان و غثیان که از ضعف معده باشد نافع و ضماد او با پیه خوک نمک سود جهت ورم حار و اورام بلغمی و سوخته او جهت
قلاع و قروح سمیه و حمول او جهت قطع سیلان رحم نافع و قلیل الغذا و ثقیل و مصدع و مولد سودا و مسدد و مصلحش سکنجبین و قند و قدر شربتش از یکمثقال تا پانزده مثقال و بدلش
خرنوب نبطی است و درخت بلوط را جمیع اجزا بارد یابس است و قشرهای باریک او یابس تر و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و برگ او جهت التیام جراحت تازه و
خاکستر چوب او جالی دندان و جهت اکله مفید است و چون بلوط را با نیمرو تخم مرغ او کنند با روغن زیتون سرشته مداومت شرب او کنند قاطع سلسل البول و بول در فراش و ادرار
اندکی و منی و مجفف ناصور و قرحه فارسی است و مجرب دانسته اند آنکه در عرق چوب بلوط ظاهر گردد و جهت خضاب ابرو بهتر از خطاط است و قشر البلوط که پوست رقیق
در پهلوی مغز ملاصق است مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبت شرب او ضماد او نافع و بدلش گلنار است و گویند پوست انار و مورد بالسویه
بدل اوست و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض و یبس او کمتر از بلوط است و غذا او غالب با قوت حابسه
و مسمن بدن و مولد پیه گرده و مشوی او با شکر مهیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت موثر و در سایر خواص ضعیفتر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط
مضر حلق و شانه و سینه است و مصلح آن هر چند قوی و شکر و سکنجبین و چون پوست درخت او مهرا پخته و کشف بموی گذاشته نموده قبل از آن با طین قیمولیا شسته باشند
بغایت سیاه کند و حفت شاه بلوط در همیت مثل پوست شنبوک است **بلوط الارض** بسمیت مشترک بر کمادریوس و بر بیخ نباتی که برگش مثل برگ باقلی
عریض و منبت او در کنار رود و تحت کوهان که نوع ترا سل است و او جعد و او سفید اندیسی است و طعم او شیرین و با اندک تلخی در دوم گرم و در اول خشک و قاطع فضول
سده اعضاء باطنی و مدر بول و حیض و رافع علل سپرز و ضماد او جهت پاک کردن زخمهای متعفن و گوشت زیادتی منع زیادتی قروح نافع و قدر شربتش از یکدرم تا
دو درهم است **بلوطی** نباتی است برگش شبیه به برگ سیر و سیاه لون و بدبو و شاخهای او مربع و سیاه و بر شاخ و برگش چیزی شبیه به پشم و گلش مدور و در درجه ۲
اخیر است گرم و محلل و ضماد برگ او با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و پخته او در زیر خاکستر جهت بواسیر مجرب دانسته اند و با عسل جهت پاک کردن زخمهای نافع
و در افعال قایم مقام فراسیون و وزن او و افراسیون است **بلح** بکار مهمله ثمر درخت خرماست که سبز بوده زرد و مایل بشیرینی نشده باشد و غوره خرما نامند
و اهل اکثر بلاد مطبوخ میکنند و در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و با عطریت و قابض و مقوی معده و جگر و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار

بول و سیلان رحم و خون بواسیر و مقوی لثه و ضماد او ملصق جراحات تازه و مقوی عصب است و رقی و جهت شستشو کنند عرق مدارست اکل او قاطع جذام و نفث
و سینه و خلط غلیظ و مولد ریاح و مصلحش عسل و شربت خشخاش و بنفشه و مربا و قدر شربتش دو درهم و جزو اعظم سک و رامک است و چون آب او را با آب عنب مخلوط بجوشانند
تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع و سعفه و جرب و ساق مجرب است بلحته بجار بلغت مغربی گیاهی است که بعربی در زمین منبسط میشود و شاخهای او باریک
و سرخ و برهم پیچیده و شبیه به پیچیدن کرمها بیکدیگر و برگ در زمین مثل دایره بسته میباشد و گلش سرخ و سفید است گرم و خشک مقطع و محلل و بغرغره عصاره
او بلغم او جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد نافع و خوردن او در طب مستعمل نیست و ضماد او محلل قویست بل بلغت هندی اسم ثمر خاریست بزرگتر
از خیار کبیر و تخم او تلخ و مغزش چرب و پوست ثمر سیاه و اندرون او سفید مایل بسبزی و مستعمل تخم اوست در آخر دوم گرم و خشک با قوت قابضه و مقوی احشا و محلل
صلابت عصب و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات عزیزه با حرارت جهت تحلیل ریاح بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مبهی و بخور او
جهت باد بواسیر بسیار مفید و قدر شربتش یک مثقال و مصلح محرورین مصلحش کشنیز است و مولف اختیارات بدیعی بل و شول و قبل اجزا را یک ثمر دانسته و نه انچنان
بلادر بلغت هندی بهلاوه است و بعربی حب الفهم و ثمر الفهم نامند و آن بار درختیست شبیه بشاه بلوط و بهمین هیئت مدور و سیاه و مغزش منفش و درون او شبیه مغز
بادام شیرین و مابین پوست و مغز او مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند و درخت او بقدر درخت گردگان و برگش عریضتر از برگ او بود و خوابیدن
سایه او باعث سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست او در سوم گرم و مغز او در سوم گرم و در اول خشک و بی مضرت و مبهی و مهیج باه و عسل او را محلل
بروغن گاو و با پیه استعمال نمود و محلل و سحق و ملطف و مقرح جلد و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ و ذهن و رفع رطوبات و ریاح و تقویت عصب
و رفع سلسل البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع ثالیل و وشم و سایر آثار جلد نافع و مضر محرورین و محرق خون و مورث سوداست و مانع
جوشش دهان و بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردگان و مغز گردگان تازه و ما الشعیر و دوغ و [illegible] و مثقال او کشنده و قدر شربتش
از ربع درهم تا نیم درهم و بدلش پنج وزن او فندق و ربع او روغن بان و سدس آن لفظ است و اکتحال او در چشم چهارپایان مورث بیاض و مانع آن و ضماد
او با ادویه مناسبه مقرح جهت جمیع امراض بارده نافع و بخور او زایل کننده بواسیر و مسقط [illegible] و پوست بلادر مبهی و جهت حفظ سیاهی مو [illegible]
خصوصا هرگاه با روغن [illegible] تدبیر کرده باشند بلبگی نباتیست پر شاخ و شاخش مربع و ساق و شاخهای او دراز و برگش متفرق و شبیه ببرگ [illegible]
و مایل باستداره و گلش سفید و تخمش صلب و مدور و میان او مایل بکجی و چوپانان شیر را باو صاف میکنند و لهذا مصفی الرعات نیز نامند مرکب القوی و حرارت
و یبوست او غالب و ملطف و مجفف [illegible] نافع و قطور عصاره او و آب مطبوخ او با روغن گل جهت درد
گوش و ضماد ورقش با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید است بلبل مرغیست معروف بقدر عصفور و خوردن گوشت او در سوم گرم و خشک و بقای
محرک باه خصوصا بیضه و مغز او و سرگین او بسیار جلا با قبض و ضماد او جهت رنگ [illegible] جهت اسقاط جنین [illegible]
[illegible] و جهت التیام جراحت و خوردن خون گرم او جهت تصفیه صوت [illegible] سفید است بلور [illegible] سنگیست سفید و شفاف [illegible]
نامند اکتحال او جهت بیاض و سبل و جرب و تعلیق او جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن [illegible] است بلوط الملک شاه بلوط است و در بلوط مذکور شد
بلیس [illegible] است بلسن [illegible] بلوسطیون کلنار است بلنجمشک [illegible] است بلنطس [illegible]
بلسامن [illegible] اسم بلسان بلسقی [illegible] بلاسفین [illegible] بلادر [illegible] بلمون و بکمون [illegible]
[illegible] است بلطاون [illegible] بلوسا [illegible] بلواشف [illegible] است بلارغ [illegible] است بلالیس [illegible]
بلنجیه [illegible] بلیجا سف [illegible] بلمیر [illegible] بلیلموس [illegible] بلارد [illegible] بل [illegible]
بقله الحمقا است بلی بهندی سور است بل بهندی [illegible] پهل [illegible] بلوت ترکی [illegible] است بلاع اودی ترکی [illegible]
بل شرن الشیرازی طراثیث است پلنک اسم فارسی نمر است بلهم [illegible] الباء مع النون بنفسج
معرب از بنفشه فارسی است و بعربی فرفیر نامند و بیونانی ابرو در اول سرد و در دوم تر است و بعضی در اول [illegible] و مسهل صفرا و مسکن عطش [illegible]
و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی [illegible] و محلل اورام و لطیف و جهت صداع حار [illegible] و حرقت مثانه و بول [illegible]

بدن و ذات الجنب و ذات الریه و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز مداومت نمودن دو درهم او تا چهار درهم با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی و لذع
مجرب است و سه مثقال بیاید ماده او با شیرخشت و شکر جهت اشتال آن مسهل صحیح العمل است و شربت او با شیره گلقند جهت تبهای مرکبه بی‌بدیل است و گویند گل تازه او فاد زهر سموم است
و نطول طبیخ او جهت رفع یبوست دماغ و اعضاء و ضماد او جهت صداع حاره و اورام حاره و شقاق و درد مقعده مفید و اکثار او مورث ضعف دل و غشی و کرب و ثقل معده و غثیان
والتهاب و تبهای حاره و مصلحش اندکی از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل گاوزبان است و قدر شربت از جرم او تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال
و خوردن آب برگ او با ثلث آن شکر جهت خروج مقعده اطفال بغایت موثر و ضماد آن جهت اورام حاره والتهاب معده و چشم و نتو مقعده صفراوی و حکه
بی‌بدیل است و روغن بنفشه سرد و تر در دوم جهت جرب حار و خشکی دماغ و سینه و سرفه و در چکانیدن سود و نرم کردن اعصاب و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر
آشامیدن دو درهم او بعد از تعریق در حمام جهت تضیق النفس و ضماد او با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت موثر و قطور او در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه
و سعوط او جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر است و تدهین ناف با آن جهت رفع سعال مجرب است و چون اسفنج یا پنبه را بر روغن بنفشه آلوده بر مقعده ضماد
نمایند و تنزیم عدیل ندارد و طریق کوفتن روغن او یکی آنکه با کنجد مقشر و یا بادام مقشر کسیه کرا بی مکرر کرده بمالند و خشک کنند مانند بادام و کنجد رنگین گردد پس او را
کوبیده روغن بگیرند دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر یک رطل سی مثقال کنند و بعد از چند یوم صاف نمود و بنفشه تازه نمایند تا رنگ و بوی بنفشه را پیدا کرده
بنطافلون اسم یونانی و بعضی خمسة اوراق و او غیر اشتق است که بفارسی پنج انگشت و بیونانی بنطا و قفطران نامند و بعضی خمسة اصابع است و بنطافلون نباتیست
شبیه بنبات و شاخهای او باریک و بقدر شبری و برگش شبیه برگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و طرفین مثل برگ اره و گلش مایین سفید و زردی بخلاف اتلق
و گلش مایل بسرخی و ازرق است و برگش شبیه برگ زیتون و از آن زیره تر و چون بدست بمالند بوی او با عطریت شبیه بسیاب و نبات او قریب و درخت انار
و نبات بنطافلون بقدر ذرعی میشود و شاخهای بسیار شاخهای اتلق است و ثمر ندارد و اتلق را بذری بقدر فلفل میباشد و منبت هر دو نزدیک آبهاست و بیخ
بنطافلون مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت است و جمیع اجزا او در حرارت قریب الاعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته اند و مجفف و مقوی و لذع
و حدت و محلل و تریاق سموم ادویه قتاله و عصاره بیخ او جهت اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و غرغره او را جهت خشونت حلق و درد
دندان مجرب دانسته اند و ضماد و شش جهت منع زیادتی قروح خبیثه و طلای مطبوخ او بسرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و حمره و نمله و بواسیر که دانه او و طلا هر با شد و جهت
نافع و سه مثقال عصاره بیخ او جهت سموم ادویه قتاله تا دو مثقال از برگ او با ماء العسل جهت تب ربع و غب غیر خالص و تب بلغمی و مداومت شرب نه قیراط عصاره
برگ او جهت یرقان مجرب و آشامیدن و ضماد نمودن او جهت قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و تضمید او جهت قیله امعا و با نمک و عسل جهت جراحات و کهنه بیرون
آوردن و بعد او جهت التیام جراحات بغایت مفید و افراط او باعث تقلیل احتلام و سعوط او جهت خدرات و چارپایان که بعد از سعوط المقدار حرکت و بسته
عرق کنند مجرب یافته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زهر و چون برگ چهار عدد
شاخ او را جهت تب ربع و برگ سه شاخ او جهت غب و دو شاخ جهت تب بلغمی و یک شاخ جهت تب کهنه بنوشند بالخاصیه رفع مینماید و چون یک شاخه هر روز یک شاخ او را
صرع مزمن را رفع میکند **بنج** بلغت دیلمی کچک گویند چه غلاف او شبیه است بقفیز کوچکی و آن نباتیست برگش شبیه ببرگ بادرنجبویه و غلیظ و مشقق الاطراف
و ساقش غلیظ و مانند پشم حریری بر او ظاهر و ثمرش غلافهای سه کنج و تخت اوراق شبیه بگل انار و حلوا تخمی غیر مدور شبیه بحلبه و بسیار از آن کوچکتر و قسم سیاه را
گلش بنفش میباشد و قسم سرخ را گل مایل بزردی و قسم سفید را گلش سفید و مستعمل در شرب سفید او است و بعد از یکسال قوتش کم میشود و دوام او سرد و خشک اند
سیاه او در چهارم سرخ در آخر سوم و سفید در اول سیم مخدر و منوم و مانع سیلان خون از رحم و رطوبات و مقوی اعضاء و مانع نزلات و رادع و مجفف و مسکن صداع
و من ضربان مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضماد عصاره او با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و با شراب جهت نقرس و ورم خصیه و پستان و طلای
آب او بعد از کندن مو مانع روییدن آن و طلای با گلاب و مطبوخ او بسرکه و با ثلث آن افیون مجفف قروح و طلا در رعاد او با دارچینی و زنجبیل و عسل بهترین ادویه
درد معده و شرب و بخور او قاطع بواسیر و نزف الدم و فتیله او با انجیر بهترین ادویه بواسیر و امراض مقعده است و چون برگ و شاخ تازه سبز او را در
طبیخ و هند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن سه چهار عدد برگ او با شراب نافع تبی که با حرارت و برودت همراه باشد
و بخور او جهت جرب دست نافع و تشنگی افراط او جهت نفث الدم و سرفه و ضماد برگش جهت آکله استخوان و طلای پخته او با زرده تخم مرغ با پیه جوجه برای

ورده مقعد و قولنج بارد و خصیه نافع و با آرد باقلی جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه با عسل جهت درد خصیه نافع و فرزجه او جهت قروح رحم و رطوبات آن و ضماد
و با بزرالبنج جهت سرفه و نزله و نفث الدم و تسمین بدن و با ماء العسل و سعوط آن خشخاش جهت منع و ارحیض و نفث الدم سایید اعضا و با افیون جهت زخم
ون او با قطران جهت درد دندان و تاکل و بخور پوستش جهت کرم دندان و مضمضه طبیخ او جهت درد دندان و ضماد او جهت درد جگر مزمن نافع و قدر شربت
از سفید او شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او تا شش قیراط و از سیاه او تا چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش افیون و مضرش سدر و دوار
و خناق و جنون و مصلحش عسل و انیسون است و روغن او که بزرالبنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب اندک خشک نموده فشرده باشند
او جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط او جهت رفع بیخوابی و درد سر حار و قطورش جهت درد گوش و حمولش جهت صلابت رحم نافع است و چون
با نصف او تخم کاهو و ثلث او خشخاش کوبیده روغن بگیرند در بینا فع تریاق سموم و سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس است شربا و تدهینا و سعوطا
بندق معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند در آخر اول گرم و در اول خشک و مبهی و مقوی اعصاب خصوصاً اعصاب رصا... و زیاده کننده
جوهر دماغ و قلیل الغذا و کوفته او را با ماء العسل جهت سرفه مزمن و بو داده او با اندک فلفل منضج نزله بارد و موافق سینه و شش و با انیسون جهت
خفقان و هزال و کلیه و حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته او با پیه خرس و با پیه خوک جهت داء الثعلب و با روغن
زیتون چون بر یافوخ اطفال بمالند جهت رفع ازرقی چشم اطفال شیرخوار و سرخی مو بغایت موثر و آشامیدن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم
اغذیه و با شکر و عسل جهت سرفه مفید و گذاشتن چهار عدد او در چهار رکن خانه و همچنین نگاه داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و مولد ریاح و اخلاط سودا
و مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء العسل و فانید و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گردکان و حب الصنوبر و قدر شربتش تا بیست درهم و چکانیدن ممضوغ او در چشم
جهت طرفه و پوست سبز او بغایت قابض و دود آنکه او حابس اسهال کهنه و جفت او بدستور و روغن او گرم و خشک و جهت سرفه بارده و درد سینه و جگر که
از برودت باشد و تدهین او جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش سعید است **بندق هندی** [illegible] است و آن دانه ایست
بقدر فندق و پوست او صیقلی و صلب و با خشت و شفاف و تیره رنگ مایل باندک سبزی و مغز او سفید مایل بزردی و در آخر دوم گرم و خشک و مقوی
هاضمه و معده و اعصاب و اعضای مسترخیه و جگر شربا و ضمادا و قاطع رطوبات و نزلات و جهت فالج و لقوه و هیضه و صرع و ریاح غلیظ نافع و مداومت او مهیج
باه و مالیخولیا و عصاره او مسهل سودا و بلغم و زرد آب و صفرا و مجیع بدن بی اکراه و چنین اینکه باعث رفع برص و کلف و نمش و یرقان [illegible] و قدر
قیراط او با سکنجبین و شراب نافع قولنج و یک مثقال پوست او جهت گزیدن عقرب و رتیلا شربا و ضمادا و جهت تب لغب (?) و اسهال و هیضه شربا و جهت صداع
و ریاح و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر و دوار و خشم که عبارت از بطلان شم است سعوطاً بقدر فلفل و بخور پوست او ملصق مغز او جهت جنون
دام صبیان و ضماد او با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ او با سرمه جهت رفع احولی و نزول آب و دو درهم از بیخ
درخت او جهت ذات الجنب با بدکاو و سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز او جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم او جهت درد رحم نافع و قدر شربت
از نیم مثقال تا یکدرهم و چون از هر یک مثقال او نیم دانگ سقمونیا مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و هرگاه دو درهم او را کوبیده در سکنجبین حل
[illegible] بخیسانند پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر و گوشت مرغ طبخ بلیغ داده مرق او را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط مختلفه میگردد و دوا
بعد [illegible] **بنک** پوست درختی خوشبو شبیه درخت توت و گویند پوست درخت مغیلان یمنی است و اکثر را اعتقاد آنکه بنک اشق یمنی و هندیست دور
[illegible] گشته در اول گرم و خشک و از عطریات و مقوی معده و جگر و دماغ و قطع اسهال صفراوی و غثیان و مهیج ادرار بول و [illegible] تخفیف رطوبات نافع و طلا
او نافع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رایحه نوره و منقی جلد و رطوبت تحت آن و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش اشق است **بنغشته (?)** دانه ایست شبیه بعدس و انار
بالیده تر و بشیرازی [illegible] گویند قسمی از حلزون و بسفید و تدویر او نیست سرد و خشک با اعتدال و قابض و خواص مانند عدس و ضماد آن جهت فتق و اسهال
او جهت قروح معاعین (?) نافع و اکثار او مولد سودا و مصلحش روغن است **بنات وردان** حیوانیست سرخ لون و پر او رقیق در حمام و قریب آبها و جاها بسیار
میباشد و بیضه او شبیه به لوبیا است در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف و آشامیدن سوخته او تا یک مثقال و نیم با عسل جهت احتباس بول و دفع سموم و اسقاط مولود
جنین و عسر النفس و حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ جوف او بر روغن زیتون جهت درد گوش و با ضماد موم و زره و تخم مرغ جهت ورم رحم و گرده اجتناب

بول شما و ابنجایت سفید و چون او را با قرو ماتا و اندکی از قسا لس که بفارسی سیاه گیر بید با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد جهت بواسیر و امراض مقعده گویند
مجرب است و با انجیر جهت قروح ساق نافع و سفید او در رفع قروح مذکور بعدیل مجرب است و خوردن چغندر ادنی با ماکولات مورث برص و دو زنج و نوشادر باعث
گریز انیدن اوست **بن** بسکون نون مرسی است **بن** بتشدید نون بلغت یمن اسم قهوه است **بن** بفتح با و سکون نون بلغت فارسی اسم حبة الخضرا است
بنتو بلغت اندلس اسم خرفعان است **بنبه** پستان است **بنج جبلی و رومی** شوکران است **بفتح الکلاب** شابج است **بنات الرعد** فطر است
بنات النار انجره است **بنجنگدان** بلغت فارسی اسم لسان العصافیر است **بنطرون** بیونانی بورق است **بنات السنح** هدیه است
بنائیت بلغت فارسی عنکب العقم است **بنجنگشت** بفارسی اسم اثلق است **بنطاو قطران** اسم یونانی اوست و بمعنی ذو خمسه اصابع و بنطافلون را نیز این
اسم نامند **بند واش** بلغت تکابن بنبان است **بنطاطلوس** بلغت یونانی بنطافلن است و بمعنی ذو خمسه اقسام **بنطاطاینس** یونانی و بمعنی ذو خمسه اجنحه
و اسم بنطافلون است **بنکارصلا** اسم سریانی سفایج است **بنگن** اسم هندی بادنجان است **بنوسا** اسم هندی بفسج است **بنولی** اسم هندی حب القطن است **بندا** اسم هندی
فرا است **بنیرمایه** اسم فارسی انفحه است **بنیرک** اسم فارسی خبازی است **پنیر** بفارسی جبن است **پنیر خرما** بفارسی جمار است **پنبه** بفارسی قطن است **پنبه**
دانه بفارسی حب القطن است **بسکنه** اسم فارسی نارنج است **بنوق** اسم ترکی قطن است **پنبه کینه** اسم فارسی قطم است **بنیاک** اسم فارسی قنب است و
بهندی خار مغیلان را باین اسم نامند **بنرکی لبستانی** اسم فارسی ملوخیا است **بنکو شیرازی** بزر قطونا است **منهی** اسم هندی اسپند است و
بنکره بهندی حضض است **بندری** بهندی ساق است **پهروچن** بهندی طباشیر است **بند ملکه** بهندی اسارون است **الباب الرابع الوا**
بوزیدان ماهیت سفیدی و طول از انگشتی صلب و مصمت و با خشونت و بعربی مستعمل نامند و آن نوعی از ستجا است و فرق میان دو نوع خطوط
کثیره و بوزیدان است بخلاف مستعجل که عدیم الخطوط است و گویند لغت بربر است و فرق میان هر دو حلاوت بوزیدان است و بعضی گره دار شبیه
است و در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه مقوی محرک جماع و بالخاصیت مسهل زرداب بلطف و تریاق سموم بارده و مسمن و مفتح سده جگر و سپرز و مقوی معده
و عصب و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و اذابه اخلاط غلیظه و درد مفاصل و نقرس و با قروما جهت بواسیر نافع و مضر لسان مصلحش عسل و خردل و قدر
شربتش تا یک مثقال و نیم بدلش وزن او بهمن سفید و گویند بوزنش عج و در تریاقت سیوند فرزنباد و زراوند طویل است **بوشن** بهندی شبیه
مخلی است که از نباتی ترتیب میدهند و نبات او بقدر شجری برگش مثل برگ حنا و تخمش بقدر دار شاه دانه کوچکتر و مایل بزردی در دوم سرد و رادع و ملین و طلاء
او جهت اورام حاره و تحلیل و منع زیادتی آن و اوجاع حاره و نقرس و رمد و صداع نافع و بدلش شیاف مامیثا حضض **بوبیون** بیونانی نباتیست ساقش
بقدر انگشت و برگش شبیه به برگ کرفس لطیف تر از ان و گلش شبیه بگل شبت و تخمش زیره و خوشبو در دوم گرم و خشک و تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و باعث و مدر
بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و مستعمل برگ و تخم و عصاره او جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و ضماد او با شراب نمک جهت خنازیر و حمول او
جهت اخراج کرم امعا مفید و مصدع و مغثی و مصلحش عناب و شیر تازه و قدر شربتش تا یک مثقال و از تخمش نیم مثقال و بدلش کندر است **بولاموون** قسمی از تخاست
و گیاه آن با مین درخت حنینش شاخ او باریک و بسیار شعبه و برگش از برگ سداب اندک بزرگتر و اطراف شاخهای چیزی مستدیر و کوچک و دران تخم سیاه و
شبیه بسنج و سفید و زرد او بصلابت تلخ و منبت او منتهای درشت و کوهسار و مستعمل بیخ اوست و در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و مجفف و در درد گرده و قرحه
امعا و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت گزیدن هوام و با آب جهت عسر البول و عرق النسا و با شیر تازه جهت تفتیت حصاة نافع و ستة قیراط او را چون تا
بنوشند هرگز او را عقرب نگزد و اگر عقربی را بکشد پس باید با ناشتا تناول نماید و تعلیق او مانع گزیدن عقرب و مضغ او جهت درد دندان بارد نافع و ضماد
او بر پیشانی محلل ریاح آن و قدر شربتش تا یک مثقال و مضر معده و مصلحش عناب بدلش با دزهر است **بورق** بفارسی بوره نامند و آن نمکی است که از احجار شوره ناک
متولد میشود و اقسام میباشد سرخ و نطرون و سفید سبک پر سوراخ را ارمنی و بسیار سبک شبیه بکف مایل به بنفشی و صلب را افریقی و زبدی سفید سنگین را
بورق الصاغه و معمول زرگر است و اغبر او را ق الخباز و سفید رقیق کف مانند غیر صلب را رومی گویند و مصنوع او یکی از درخت غرب است که بطبخ او را منعقد
کرده و قرص میسازند و این بسیار خفیف و سفید مایل بسیاهی و غیر مالح است و مسمی ببورق العرب و یکی از زجاج و قلعی است که بالسویه سائیده و تصفیه با آب قلی میکنند
و بعد از تصفیه در آب مذکور بجوشانند تا بحد احتراق رسد و این با دار زیانه است و تنکار از این قسم بعمل می آید و بهترین اقسام او ارمنی و تند ...

بيخ هندی بدليست درسوم گرم و خشک محلل و جالی و جاذب و چون بظاهر جلد و اشاميدن ارمنی او قاطع اخلاط غليظه و مسکن مغص و رافع قولنج و جهت باه حتی و قطع
آن و مقاوم سموم و باهم وزن او زيره کرمانی و ماء العسل با بلغم زرد و اشال آن جهت تحليل رياح و با آب جهت دفع سم قطور در زاريح و با پنج الجذان جهت منع
سميت خون گرم کاو و تحليل خون منجمد در معده و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غليظ و کشنده کرم شکم و با آب و روغن مقوی جهت قولنج بلبس و ضماد او جهت ازالة
جرب و حکه و اوساخ بدن و برص و نکوئی رنگ رخساره با روغنهای گرم جهت رفع لرزه و قشعريره و تبهای بلغمی و سوداوی و با پيه خرس و خوک جهت گزيدن سگ
ديوانه و با پيه بز و کل جهت کشودن دمل و با انجير و سرگين کاو جهت استسقا و با روغن بابونه جهت ادرار و فرمون عرق و ضماد او با روغن جهت بر ناف و شکم و نشستن
آتش جهت کشته شدن کرم معده و امعا و خروج آن و شلا آن با روغن زنبق بر ذکر و عانه باعث نعوظ و با عسل بر عين شرداردو با دو بيه مناسبه جهت فالج و لقوه
و عصب قطور با شراب جهت گزيدن هوام و با آب جهت عسر بول و عرق النسا و با شيرتازه جهت تقيت حصاة نافع و مقدار او تا چون اشتا
جهت گوش و درد آن و بلوبت و دوی و طنين و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتحال او با عسل جهت بياض چشم و تقويت باصره و غرغره او با سرکه جهت
اخراج زلوی که حلق مانده و شستن بنيرآب او جهت خراز و با روغن بنفشه جهت کرم گوش و فرزجه او جهت رطوبت رحم و احتباس حيض نافع و مفسد معده و
محرک قی و مصلحش مصطکی و صمغ عربی و قدر شربتش از يک درهم تا دو درهم و از قسم سرخ او از نيم مثقال تا يک مثقال و بدلش کوزن و خيرو نمک است و مداومت
استعمال بوره موجب سياهی لون و باشيدن آن بر مو باعث رقت او و جهت داء الثعلب و داء الحيه نافع دانسته اند و اهل صناعه زرا احمد او است بيت
با بياض بيض سرشته در کوزه سفال البنوا اشند و تا ندر ميته که ارعمل نموده بين با حنظل تقطير کنند از آب مقطر حل جميع احساد و تنقيه اوساخ و الحان و فضيخ
شريف می آيد مجرب شمرده اند **بول الابل** فرصی است که از جنس ابو مره بول شتر ترتيب ميدهند و از يمن و مکه خيزد و جهت السعاق و جراحات خبيثه حيوانا
نافع و بغايت گرم و خشک و در امراض بارده بغايت موثر است **بول** از جميع حيوانات گرم و خشک و جالی است و تفاوت بحسب مراتب مختلف است و بول
انسان اعدل از ساير و بعد از آن بول شتر و گاو است و چون هر بول را بجوشانند تا غليظ شود و منعقد گردد جهت قروح خبيثه و نواصير و اندمال و تجفيف
بسيار بليست و بول انسان اعدل جهت قروح عتيقه و رطبه و ساعيه و حکه و جرب و چرک و خراز و سعفه و آکله و منع زيادتی قروح خبيثه و شور پر آبله و پسر بچه
و با بوره جهت گزيدن سگ ديوانه که موضع لزيع را بشويند و داء الثعلب و برص و نقش صدا و آشاميدن او جهت دفع فساد هوام گرم
و سموم با کول نافع عداوت و هر صباح تقطير در و کف جهت رفع سپيدی و سختی و شستن مقعد با بول جهت ورم آن که در مرض آتشک بهم رسد و
او مانع ريختن و تساقط او است و جهت سعفه و حمول سفل بول با روغن حنا جهت درد رحم و قطور او جهت کرم گوش خصوصاً که در پوست
باشند و با روغنهای گرم چکانيده و اکتحال او جهت جرب و رمد و ظلمت باصره و مطبوخ او در ظرف مس با عسل جهت قطع بياض که تازه بهم رسيده باشد نافع
خاکستر او که با بول خيسانيده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا مفيد و آشاميدن بول اطفال نابالغ جهت عسر نفس انتصابی و طلاء او کف ان جهت
و بول گاو و ماده بغايت جالی جهت قروح اطفال و نواصير و گاو نر جهت درد معده بارده و بول آن با مر صاف جهت درد گوش با سرکه جهت درد
و شستن عضو با خردل و بول گاو جهت حذر مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بياض عين و ريزانيدن سنگ گرده و مثانه بغايت مفيد و بول
خر جهت درد گرده و بول بز با سنبل الطيب که مرپور و قدر بول حمل مثقال باشد جهت استسقاء لحمی قطور او جهت درد گوش و طلاء بول بز جهت
جهت ورم جگر و سده آن و استسقاء و صلابت سپرز و تقويت باه و امراض بارده و جهت قطور او جهت جراحت گوش نافع و بول جاموس با مر
درد گوش با رد مجرب است **بول الدب** افعی است **بولبو** و **لبولن** بمعنی خس است **بوطاموقيطن** يونانی سلق الماء است **بولبوطر يخين**
يونانی پرسياوشان است **بوصير** افلوس است **ابولوسپيون** يونانی بلاسان است **بوقی** قنطوريون غليظ است **بولوقيمون** يونانی
قصب است **بوعاض** يونانی اسفانا خ است **بوت** يونانی درختيست ثمرش شبيه بزعرور او طعم او ترش شيرين است که ترش طبری باشد **بول**
اسم خرفه است **بومالس** فلفل موه است **بوسفاس** زفت يا بس است **بورقطيس** يونانی مر قشيشا است **بوقيصا**
دردار است **بوسا** دشيلم است **بوحيا** حشيش حوش است **بولوحورلون** يونانی لسفايج است **بورنک** دروج است **بوطا**
فاشرست **بوارد** اسم اصطلاحی نسخ تقويان شل حقيقه زردکسا باشد شلغم و ترشی کدو است **بورق النسب** و **بورق**

بورق الصاغة از اقسام بورق است و در بورق مذکور شد بوکر بهندی کلبش است بورنجا اسم تمرست بوره سلمانی اسم فارسی نطرون است بوره
سفید اسم فارسی بوره ارمنی است بول اسم مرضی است پول بپای فارسی اسم هندی ورد است پودنجا بپای فارسی اسم هندی ورد است بوم اسم
عربی جغد است بوف بفارسی قسمی از جغد است که بترکی سارو قوش گویند بوک بهندی اسم کلبه است بوسی و بوره بهندی نخاله است بوی
مادران بفارسی برنجاسف است پوست بهندی اسم فارسی قشر نباتات و جلد حیوانات است پوست کشف بهندی
اسم فارسی ذبل است پوست مار بفارسی سلخ الحیه است بول بزکوهی بفارسی سلاجیت است پودنه کوهی و جبلی بفارسی فودنج
جبلی و نهری را نامند بوتیمار بفارسی سقین بری است پوست بهار خرمای ماده کفرنیست بوزه اسم مزر است پودنه
صحرای اسم مشک طرامشیع است پوست بیخ درخت زرشک اسم ارغیس است بوزینه بفارسی اسم قرد است بوز
بترکی جمد است بودین ازین الغنی بترکی دنفین را نامند بوی لوز اسم ترکی قرن است بوزاو بترکی اسم عجل است پولاد قسمی از
حدید است بوقده اسم ترکی حنظل است الباء مع الهاء بهمن بلغت فارسی اسم بیخیست مثل زردک و با اندک صلابت و تشنج و با خشونت
قلیله و ناهموار است و با عطریه و سفید و داخل ظاهر باطن سفید و سرخ و ظاهر سرخ تر از باطن منبت او کوهستان و نبات او را ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر
ازان و برگش مثل برگ اجاص و منبسط و خارناک و کثیر التشریف و بر ساقش برگی چند با هم پیچیده و بی گل و در تموز میرسد در دوم گرم و خشک سرخ او قوی تر
گرمتر سرد و مقوی باه و مقوی دل و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ گرده و مثانه و یرقان و ضماد او با نمک جهت کلف و [illegible]
جهت نیکو کردن رنگ رخسار و کلف و [illegible] و جهت کشتن قمل و خوشبو کردن موی سر و قرحه او با زعفران جهت تنقیه رحم و خوشبو کردن او نافع است و [illegible]
آب طبیخ [illegible] با شکر و حسین باشتها بغایت مسمن خصوصا با دام و نخود و مضر سفل و مصلحش انیسون و کتیرا و قدر شربت از جرم آن دو مثقال و از آب
تا [illegible] بدل یکدیگر و بدل هر دو بوزن آن تودری و نصف آن لسان العصافیر و بدل احمر او دو بیخ است و سفید او زرنباد است بهنکره
بلغت هندی از قول امین الدوله صاحب جامع گل گیاهی است در شکل و شبیه بابجان و از نبات ابخان بزرگتر و مایل بسبزی و تیرگی و بی طعم و بوی نتن ندارد و
مخصوص بلاد هندست و یونس را اعتقاد آنکه سرد و تر است و جهت شری صفراوی و حمره و حصبه نافع است و اهل صناعت ازان خواص بسیار ذکر کرده اند و بدلش
برگ بید انجیر را میدانند بهمی نباتیست شبیه به نبات جو و ازان کوتاه تر و باریکتر و خوشه او شبیه به شیلم و منبتش مواضع سایه ناک است سرد و خشک در دوم
و بسیار قابض و جهت اسهال مزمن و نزف الدم که مرفوع البزر باشد و سلسل البول نافع و قدر شربتش دو درهم است و چون ویشم ملون برنگ سرخ آنخوا
یا دستمال سرخ بسته بعضوی که خون نزف کند به بندند در قطع خون مجرب دانسته اند بهبش اسم شاه بلوط است و عقل تازه را باین اسم نامند بهرامج
بید مشک است و در خلاف مذکور شد بهرم و بهران بفارسی گل عصفر است بهق الحجر اخرا السخر است بهار قسم صغیر اقحوان است
بهرمان صاحب جامع بمعنی گوید اسم فارسی یاقوت است بهج بوزیدان است به اسم فارسی سفرجل است بهار درخت
خرما اسم فارسی طلع است بهار قسم خرما اسم قصور است و او را کفری نامند بهراب صورات بهندی نوعی از بیش و
در انجانا مذکور است بهیر بهندی [illegible] است بهیره بهندی بلیله است بهنگ بهندی لسان الثور است بهوکسن [illegible]
بهندی سعد است بهلانوه بهندی بلادر است بهرت بهندی [illegible] است بهنگری بهندی زاج است بهن جسن بهندی [illegible]
بهیمن [illegible] بهندی [illegible] است بهنک بهندی قنب است بهول گلسرخ است بهو بر بهندی اهل است بهیطه
مرتینه است بهارنکی اسم هندی برنگ سیاه است الباء مع الیاء بیض مراد از مطلق او تخم ماکیانی است و حرارت هوا مفسد او و
محافظ او از فساد در نمک داشتن است و بهترین او نیم برشت [illegible] است که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد و نیمبرشت او معتدل ترین اغذیه و
مایل بگرمی و مرکب القوی [illegible] است او در اول گرم و سرد و خشک است و سفیدی او در دوم سرد و تر است و زرده او در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح
[illegible] مقوی دل و بدن و جهت خشونت معده و رده و مثانه و قرحه گرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره لسینه و اصلاح آن و مقوی تحتمیکه خون از دفع
شده ضعیف با فصد [illegible] باشد و موافق مزاج سوداوی و پخته او مسکن [illegible] طبع و بالغ [illegible] مواد معده و با سماق و مازو و دانه مویز و انگور

والگور و امثال آن جهت اسهال مرارى و با مصطكى و مانند آن جهت درد شكم و با تخم تره تيزك و سماق مقلو و نشاره قضيب گاو كوهى و غيره جهت
تقويت باه بغايت نافع و خوردن زرده خام جهت گزيدن مار و حرقه مثانه و تصفيه صوت سفيد و مفرح و اكثار مداومت آن مولد قصاع گرده و بهق
و كلف و بسيار پخته او دير هضم و مورث قولنج و مصلحش ادويه حاره و آب كامه و نيم پخت او در مزاج اطفال يا بينك شير و بالكه جهت سرفه و با تخم كتان جهت ضيق
النفس و با اندك نمك و كندر و انزروت جهت تسمين بدن نحيف و با دام الاخوين جهت زحير و با طباشير و كهربا جهت قطع سيلان خون و تسديد افواه عروق
و سحج و با نيم مثقال جرم لك كه زرگران ريوز نامند و آلات را با آن استحكام ميدهند جهت قطع سيلان حيض و درد رحم مجرب و ضمادش با روغن گل و بابونه جهت
ورم چشم و انثيين و مقعد و با موم روغن جهت تليين اورام و عصاب و طلاى پخته او با زعفران و روغن گل جهت ورم بواسير مقعد و ضربان آن
و ضربان چشم و با عسل جهت كلف و آثار سياهى و با روغن بنفشه جهت اورام حاره و با مر و زعفران جهت ورمى كه از خون غليظ بهم رسد و نهايت
جهت شقاق سفلى نافع است و سپيدى تخم مرغ مبرد مغرى و خوردن آن مولد خلط خام و بلغم و دير هضم و خوردن زرده با سفيده با نحو و المزاج
او با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد او جهت درد چشم و جراحت مقعد و قروح خبيثه و سوختگى آتش و آب بسيار گرم و منع آبله
كردن آن و بر بشره جهت منع آثار حرارت آفتاب و باد و سپيده قابض بى لذع جهت قطع خون رعاف كه از پرده هاى دماغ آيد و با كندر طلا
كردن بر جبهه جهت منع نزله چشم و بتنهايى رادع و مسدد مسام و جهت اورام حاره نافع و حقنه او با اكليل الملك و امثال آن جهت قرح امعاء و
و اسهال مرارى و حمول او با روغن گل جهت ضربان مقعد و رحم و اكتحال او جهت تبريد چشم و منع ريختن مواد و سفيده با كافور و بزر البنج جهت صداع حاره
مجرب است و پوست تخم مرغ جالى و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حكه و با صدف جهت بياض چشم و نفوخ سوخته او بقدرى كه سياه
شود و خاكستر نگردد جهت رعاف مهلك مجرب و سوخته مكلس او كه مانند آهك سفيد گردد با عسل جهت قلع بياض چشم بغايت سريع الاثر
است و خوردن پوست تازه مسحوق او بقدر دو درهم مهيج باه و طلاى او با عسل و سركه جهت تحليل اورام و وزد را و قاطع خون و جهت
التيام جراحات تازه و پرده ملاصق پوست او حمول معيد البكارة است با خون بچه كبوتر و از اسرار است و مكلس پوست تخم مرغ در
جميع آثار مثل آهك است و در علم صناعت از آن بهتر و با بوره و نوشادر ستى مشترك است و روغن تخم مرغ و جميع آثار كه زرده او را
در تابه آهنى با آتش سوزانيده گرفته باشند گرم و محلل و ملطف و جهت درد مقعد و بواسير و درد دندان و در رويانيدن موى بغايت مفيد است
و گويند چون زرده را با نوشادر تا بهت برشته كرده روغن گيرند در تطهير اجساد مجرب است و هرگاه اصل حاره را با وصل كنند اصل را بر [illegible]
و جالينوس حد بجهت نيم پخت كردن تخم قرار داده كه هرگاه در آب جوشيده بگذارند تا صد شمار كنند و يا در آب سرد كرده با آتش گذارند تا سه صد شمار
نمايند نيم پخته ميشود و قدر شربتش از يكعدد تا پانزده عدد است و تخم ساير طيور در ابواب خود مذكور است و در فضايل تخم [illegible]
بيض مرغ خانگى اند **بيش** بهندى بيس نامند و آن بيخيست نبت او بلاد چين و كوهى كه بلاد [illegible] عبارت از [illegible]
و قليل اقسام آن كمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نيز از اقسام ميباشد يكى را بلغت هند سنگيا نامند و چندال نيز گويند و آن [illegible]
آهو پيكره بر روى آن نقطه هاى سياه و گاه باشد مانند طلق مسحوق و مثل كافور سوده كه چيزى بر آن نشسته باشد و درون بعضى سياه و براق [illegible]
سرخ و برخى زرد و مايل بسفيدى قوى تر از همه سياه او است بحديكه اگر بر ركاب طلا كنند بر اسب تاخت كنند و بوى آن كشنده و آن بسيار نايافت است و [illegible]
بنمايند و چون اقسام او را بر شاخ گاو بمالند بجاى شير خون دوشيده شود و قسم ديگر را بچهناگ نامند و آن بشكل [illegible] است بيرون [illegible] مايل
مايل بسفيدى و گياهش بقدر ذرعى و برگش شبيه برگ كاهو و گل او سرخ و بعضى زرد و بعضى بنفش و يكجا ايكشنده است بقدر نيم ساعت [illegible]
شبت و قسمى صنوبرى الشكل و كوچك و بيرونش مايل بزردى و شبيه بسعد و اندكى [illegible] و در [illegible] تندى و تلخى است و قسمى شبيه بجدوار است و ساير اقسام
مهوره را تلخى و تندى نميباشد و قسمى شبيه باكليل الملك و قرون السنبل نامند و گاهى در سنبل ترياقيه ميشود و قسمى سيراجهوره گويند و آن سفيد مايل بزردى
و طولانى و غير مخروط و شبيه به بيخ نى و گره دار و بقدر انگشتى و برخى نيز گويند و مهوره نيز نامند و يكدانگ او قتال است و قسمى را هند به گويند و شبيه
بزرد چوبه و در زرد چوبه گاهى يافته ميشود و رنگش سبز اغبر و با اندك زردى و منقط بسياهى و كانوت نيز گويند و بقوت بچهناگ

وشبیه به زنجبیل و کاهی در و نیز یافت میشود الموت بهندی نام ست و قسمی را حابک و نوعی را کیجابن و قسمی از دو سنا کویند و برگ شبیه اندبه چهنک
و در حوالی جمیع اقسام مذکوره سوا جدوار نباتی دیگر میروید و آن هم بچند درعی و در ترازان و کمتر از بست درع و در داشته باشد بسبب قرب جای که میروید
نیست که بکیه عداوت بسیار کرده باشد و از امکان میتواند تحصیل آن تمام نمود و همه در چهارم گرم و خشک و در اطلیه برص و جذام و در معجون برز جلی استعمال
گویند اشتقاق او اقسام مورث صرع است بیش موش مشا حیوانیست شبیه به موش مکان او مواضعی است که نبت بیش است و تریاق اقسام بیش
بات حیوانی و نباتی و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گویند که آن نباتیست که در حوالی بیش میروید و فادزهر اوست و اشتباه بجدوار کرده
اند ... نافع باشد بیل بلغت هندی ثمر درخت هندیست بقدر سیب بی تخم و با عفوصت و قبض در انچه او شبیه بجمر و بسیار خوشبو درخت او قریب به
سیب برگش از آن کوچکتر و در دوم سرد و در سوم خشک قابض اسهال مزمن و نزف الدم امعا و مقوی معده و قاطع لزوجات و مربای او که با زنجبیل باشد
بهتر است و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحش شکر و بدلش سماق است بسیم ثمر درختیست شبیه به بهی کوچکی و صلب و بعد از
بسیار زیاده از به صاحب کرده گوید که درخت او پیوند سیب و امرود است به نهال بلوط و در درخت بید و تفاح الصفصاف نامند کثیر الوجود با اوا
رسته یافت در دوم سرد و خشک حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ او با دزهر سموم
... و مقصد جهت تقویت دندان و جلوس در آن جهت قطع نزف الدم رحم و برگش جهت التیام جراحت تازه بغایت مفید است و اکثار او مولد
و عسر البول مصلحش روغن بادام و بدلش بلوط و عفص و قدر شربتش از سه درهم تا پانزده درهم است بیخ فی اسم فارسی اصل القصب است بیخ مرجان
بفارسی بسد است پیاز بفارسی اسم بصل است پیاز عنصل بفارسی اسقیل است بیخ ... اسم فارسی صفصاف است که بید
باشد بید مشک بفارسی خلاف بلخی است بیخ تفسیج بفارسی اصل الشوکران است بیخ انجدان خراسانی اشترغار است پیچ حزما بفارسی
حار است بید انجیر بفارسی خروع است بید انجیر خطایی بفارسی بندا است پیپه بفارسی شحم است پیچک کشت کشت اسپیل
گوش بفارسی لوف الکبیر است بیخ کولهر بفارسی مخروث است بیخ انار دشتی بفارسی مغاث است بیخ لفاح ... بیخ اسم
است بید گیاه بفارسی ... بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا است بیخ جمار بلغت ... است بیخ دار چهار بلغت ...
سپنج است بیم بلغت مذکور سداب است بتر زد بفارسی ... بهورا اسم فارسی ... است بیچ اوه سیاه
بیخ برند اسم صفهانی شیطرج هندی است بیخ بخور ... است بیخ سنبله بفارسی سنبل اردنانی و ان قوت است بیان
ترکی سوس است بیبن به ترکی دماغ است بیل رحیص ... است بیله دار و بلغت ... است بی پل بهندی فوفل ا
پیسیر بهندی ... است بیج بهندی تخم نباتات است پیپلا مور بهندی دار فلفل است پنسه بهندی مراره است بیل کا چها
بهندی ضان الارض است بلبو بهندی ... است پسرز ا بهندی بازرد است پیسیر بهندی سلوی است پیل بهندی نورست
بیوله بهندی ... است بیر بهندی کنار است بیچول تخم کتان است بیار نو بلغت مصر اسم ... است بیغایین سداب است
پیل ... تنبول پان است مستعمل جمیع اهل هند نباتش شبیه به نبات لوبیا و بر درخت می پیچد برگش شبیه به برگ لبلاب و مایل به تندی
... و طعم ... در ... گرم و خشک ... مقوی معده و جگر و دماغ و دل و ... فضلات ... حصاة و
مقوی حافظه و فهم ... و جهت رفع رطوبت ... گردن لب و تقویت بن دندان و قطع نزف الدم لثاه و ضماد او جهت التیام
جراحات تازه نافع و اکثار او ... مصلحش ... و بدلش ... است و طریق ... اهل هند است که با قدر
... و اندکی کات ... فوفل استعمال نمایند و جرم او را تناول کنند الباب الثامن ... تاتول ... است تاکوت ...
است تاعشب عاقرقرحا است تاسمعت ترشی ... است تابنا صنعر است تا ... تانورد اسم فارسی جوز
است تانبه ... نحاس است تال ... است تاک ... است که ... باشد
بلغت ... الباب ... بفارسی ... و ... سرد و در دوم خشک ... جلوس در طبیخ ...

کاه گندم و تعریق مجاوران جهت رفع زردی که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و تحلیل اورام و شستن آن بطبیخ او جهت رفع حسی
شبیه بالشیره مریض میسازد و ضماد خاکستر او با نمونه از دو مکی قدری سرکه جهت قروح ساق نافع و کاه جو مبرد و جهت افتراش محرور و بسفید
باقلی جهت حفظ شکوفهای درخت از سقوط موثر است و بالخاصیه مجرب کاه مضر عصب و جذابیدن بر روی آن بغایت مضر عرق کاه کل که
کرده باشند بغایت مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و ضعف محرورین بغایت نافع شربت ... تبین مکه اذخر است التاء مع الباء
تتری بهندی سماق است تج بهندی ... است تخم کاچره و تخم کافشه اسم فارسی قرطم است تخم ترشه بفارسی ...
خمیر ترش است تخم کرفس کوهی فارسی فطراسالیون است تخم کاج فارسی حب الصنوبر صغار است تخم مرغ فارسی بیض است تخم خیری
فارسی ... از اوشان است تخم زردک بری بفارسی و قومی است تخم کنب بفارسی شهدانج است تخم زرد آب بفارسی ...
تخم نیلوفر فارسی حب النیل است تخم کونج باقلی مصری است التاء مع الدال تدرج معرب از تدرو فارسی و به ترکی ...
... و مازندران تورنگ نامند در دوم گرم و در اول خشک بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی فهم و دماغ و رافع وسواس و
تحلیل زهره و خون او جهت بیاض و نزول آب و ذرور استخوان او جهت قروح مجرب و طلای سرگین او جهت بهق و کلف و برص و اصلاح بشره زنان ...
نافع و سعوط زهره او مفتح سده دماغ و در رفع نسیان مفید و اکثار او مصدع و مولد مره صفرا و محرورین و مصلحش سکنجبین است ... بهندی اسم ...
تدرو بفارسی اسم تدرج است التاء مع الراء ترمس بفارسی باقلی مصری نامند و از باقلی کوچکتر و سفید و سیاه او اندک ...
... و سیاه تر و زرد تر ... در دوم گرم و در آخر اول خشک و بستانی در آخر اول گرم است ... مفتح و محلل و مسقط جنین ...
اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه و جذب سم ... و الکلف فارسی ...
عرق النسا و رگ و آثار ضربه و سقطه ... و آب سرکه جهت تسکین اوجاع حاره و مطبوخ او در سرکه و آب ... جهت اورام بارده ...
... جهت تحلیل و سرد ... شقاق و قطع ... با حنظل قاتل ... و عسل ... باعث سرخی لون ...
و مصلح ... خوردن او صباح و مسی جهت قوت باصره و قطع صداع ... و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه ...
و شا... مسقط جنین و اکثار او ... در الغذا ... و مصلحش ...
... و بدلش ... باقلی و تخم خربزه در رفع کرم بودن او ... و سایر افعال ... و مشهور است که چون ...
کرده در ظرف مس ... نوشانیدن او بجوشانند تا شیر را جذب کند ... روغن ... بجوشانند تا منعقد گردد ...
کنند اسهال صفرا نماید ... اسهال سودا ... اسهال بلغم کند و هرگاه موضع را با ... بشویند قطع اسهال ...
و جمیع افعال قویتر از بستانی است ترید ... ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف ... خراسان و هند ...
... و اطراف ... اسمانجونی ... مثل لسان العصافیر ... سیاه باشد مثل ... سم است ...
و سک ... در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و با زنجبیل قالع بلغم غلیظ و لزج ... و منقی معده ...
سده آن و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النسا و امثال او و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد ... جهت مالیخولیا و جنون ...
با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال ... و دردسینه نافع و مضر امعا و مخفف اعضا و مغثی ... خراشیدن پوست سیاه او ... روغن بادام ...
و باکثیر استعمال ... قدر شربتش ... تا سه درهم و مطبوخ ... و بدلش پوست ریشه توت است ...
در کوبیدن او ... ترنجبین ... شبنمی است که بر خار ... منعقد میگردد ... در اول گرم و تر ... مسهل صفرا ...
از خشونت و جهت سرفه و درد سینه و غثیان ... حاره و تشنگی ... اخراج اخلاط محترقه ... روغن ...
جهت تحریک باه نافع و ... بدلش ... است ...
بفارسی خاک نامند و آن عبارت از ... التاء مع الراء ...

خاک چهار راه است و از تراب الطرق که خاک راههای عبور چهار راه باشد ... بسبب مصادمات مختلفه نهایت مجفف و منقی جراحات چرک ...
باعث التیام آن و جهت استحکام اعضای منکسر و منخسف نافع جبره و بعضی از معاجین ... است و از خواص او آنست که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بهمت چپ و ...
بسته تعلیق کنند بحرب باطل نماید و چون در ساعت سوم که از روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت و تفریق موثر است تراب الصید خاک مغلده صید است که در
شام است خوردن یک مثقال با تخم ... جهت التیام استخوان شکسته مجرب دانسته اند تراب الشاره جزیره ایست در روم که در آنجا هوام مسکون نمیگردد و خاک
جهت اسقاط ... که چسپیده در حلق باشد از موده است حتی جو گندم مزروع آنجا همین خاصیت دارد تراب الغار و تراب الهالک اسم الفار است تربد
القی کنند بوده است ترنجان نوعی از بادرنجبویه است که بجای ... ترماملون علفا است ترمسی الوسن است ترنبه العسل باندلسی جوز جندم است
تریاق جلیلی ... از خلاصه است تریاق فاروقی و تریاق ساطیسی پادزهر است ترمایان نمافت است تریاق افرقستاق توم است ترفاس ... قطر است
ترشوخ ... است تربون بیونانی ... است تریاق ... موسیائی است تردم بلغت تنکابن ... است تریاک اسم فارسی افیون است تره تیزک
اسم فارسی ... است تریدا اسم فارسی تربد است ترخوان ... طرخون را گویند ترب بفارسی فجل است تره بلغت اصفهان کراث است ترنجبین
ترنجی بهندی شاهسفرم است تری جلا ... بهندی عبارت از بلیله کابلی و بلیله و آمله است ... داش بلغت تنکابن جاوش است التاء مع الزاء ...
زبان ... تسباعد ... است تسبر بلغت ... است تشیوان و تشمیز ... است تشمیزج معرب چشمیزک فارسی ... چشمک ...
نامند و آن ... سیاه و سفید ... در آخر دوم گرم و خشک ... و بغایت قابض محلل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و جرب
و تصلیب اعضاء و عصبانی نافع و چون در جوف پیاز یا خمیر گذاشته در زیر آتش پخته منقش کرده با نبات زعفران یا میران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض چشم قوی
الاثر است تغیر استنگیست سفید و سبک که در میان سنگ رخام یافت میشود و جهت قلع بیاض چشم نافع است تفاح بفارسی سیب نامند شیرین او در اول ...
و در دوم تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک و ترش و شیرین او که میخوش نامند حرارت و برودت معتدل ... مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان و
نافع اند و شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا که در معده باشد و با قوت تریاقیه و پخته او جهت سرفه یابسی و آب او با شراب گوشت ...
مجرب و آب او در معاجین ... مقوی فعل آن و اکثار خوردن او باعث ... تپهای مرکبه و نسیان ... مصلح او ... اغذیه لطیفه است و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و ...
معده صفراوی و پخته او در ... جهت اسهال دموی و مصلح ادویه مسهله و خشک کرده او با آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او
مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و داروچینی است و ترش و شیرین او مولد خلط صالح و ... ترش است و نارس ... مولد خلط خام
و ضماد او ... حاره نافع و سیب تلخ قابض تر از همه عصاره سیب و عصاره برگ او جهت سموم مفید و قدر شربتش هفت مثقال است و شکوفه او ...
موافق جهت دفع اخلاط ... سینه و با ادویه مفرحه جهت تفریح موثر است و گویند اقسام سیب هرگاه بخلط حار که در معده باشد برسد رفع آن میکند و ...
که آب در ابدان شیرینی ... در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و طغیان ... اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم ...
نافع و مضر ... سیب شیرین ... شربت جهت سموم و ... تفریح قلب بسیار موثر است و مربای او ...
بهتر از مفرد است تفاح بری ... است تفاح الارض بابونج است تفاق نوعی از هند با بری است که ... مانند تفاح ارمنی مشمش است تفاح
فارسی خوخ است التاء مع القاف ... تقور ... تقرالیس بیونانی ... است تقیفون ... تفاح الجن ... است
تفاح ماهی ترنج است تقسیا ... است تقدة ... است تقرة کرویا است تکرگ بفارسی ... است تکان اسم
... است که بفارسی خار گویند تکر اسم هندی ... تل هندی اسم سمسم است تلی بهندی ... است و طحال را نیز نامند ...
اسم هندی ... است تلیا اسم هندی عود است التاء مع المیم تمر بفارسی خرما نامند و او را از ابتدا تکون تا انتها هفت مرتبه میباشد
اول طلع که ذلیع نیز گویند دیگر بلح سوم خلال چهارم بسر پنجم ... ششم رطب هفتم تمر و هر یک در موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم و در اول خشک ...
در اول تر و ... سینه و ... کثیر الغذا و مولد خون ... لاغر شده و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیا و درد ...
... و جگر ... مولد سودا و سده جگر ... خون ... طحال ...

درد دندان و مصلحش روغنها و حشخاش و بادام و سکنجبین آب انار و محرور را اجتناب اولی و در هندی که در تابستان شهد اهل هند اباید القلیل تا ده

شیشتر مشرب القوی قابض و سحوق او جهت اسهال و ورد و رسوخته او جهت رو پاشیدن شره و قروح خبیثه و الصاق جراحات تازه و قرحه چشم و سبل و جرب جفن

بصر نافع است و چون تمر را در شیر تازه خیسانیده تناول نمایند و از عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بی بدیل است **تمر هندی** باید دانست که ثمر

بقدر شبری و دانهای شکل باقلی و کوچکی درخت او مثل درخت انار و برگش مثل صنوبر و طعم باقلی الشکل ترش و سرخ و تیره و در سوم سرد و در دوم خشک و مسکن

غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و حموضات مسهل سودا و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و حکه و جرب و قلاع و عطش و

تبهای حاره و غشی و کرب و تفریح محرورین بی بدیل و اکثار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کتیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه و عناب و قدر

شربتش از هفت مثقال تا شش مثقال و تبدیلش آلوی سیاه و در غیر اسهال زرشک و دانه او در سوم خشک و قابض و مغرا و جهت امساک منی مجرب و ضماد او جهت

عضه و تقویه سستی عضو و بابیه امثال آن جهت تفتیح و گشودن دمل آزموده و مضمضه مطبوخ او مسکن ورم و درد حاره است **تمساح** بفارسی نهنگ

است بحری بزرگ جثه و دست و پا دار و پوست او درشت و در خارج آب نیز تعیش میکند و کوچکی او که در ریگ تعیش میکند و را ماهی مانند آن سقنقور است

سرد و در سوم خشک و گوشت او محرک باه و سمن بدن و رافع قولنج و طلای پیه او جهت رفع آزار گزیدن او نافع و با روغن گل جهت درد کمر و گرده و تقویه باه و قطور

او جهت درد گوش و کرمی و صداع و شقیقه و تدهین او بر بدن جهت تب لرزه و سوانیدن او در جراحات نافع است و طلای خون او با بلبله و آفتیمون جهت تنبیه و ازالت

وضح و بهق سفید و اکتحال به سرگین او جهت بیاض مزمن و تازه چشم و زهره او در این باب بسیار قوی است و بخور جگر او رفع جنون و تعلیق چشم او جهت منع نزول آب در بیماری چشم

بر پای راست جهت تقویه جماع موثر است **تمشیم** سماق است **تمر العضم** با دورت است **تمس** اسم عربی ارزن است **تملول** قنابری است **تملی** بلغت

دیلمی نبات ناغیه است **تموش** اسم دیلمی علیق است **تمش دانه** توت العلیق را گویند **تمالس** بهندی جنس الخضراست مانند **التامع البول**

تنکار قسمی از بورق و نوع معدنی او قسمی شبیه به نخ و آن بوره زبدی است و شیرازی به چکیک مانند و قسمی شبیه سریف دان زبد البورق است و شیراز

به فکل مانند و نوع مصنوعی او قسمی لحام الذهب مصنوع است و قسمیکه بالفعل متعارف است مرکب است از زنگار و قلی بالسویه و سنه برابر هر دو بوره در منی که مجموع را

شیر گاو میش بقدر نوشانیدن آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمیکه مسمی است بلحام الذهب مصنوع است از بول غلمان نزدیک بنحو

که در ظرف مس بول کنند و بدست بمالند در آفتاب در موضع نمناک مدتها بمانند تا مستحیل شود اقسام او در آخر سوم گرم و خشک و از سموم است ادخال او با

نرمی قند و گداختن طلا و بسیط و مجلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل آن مفید و مسهل و معده او را خاصیت است

تنقیه قلعی و تلیین آهن میکند و چون آهن را گیاه در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن کنجد تطفیه کنند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن میکند

و فرق میان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبت مصنوعی است در آتش بخلاف معدنی **تنین** بفارسی اژدها مانند و بحری او مار دنباله مثل عقرب نیز دو سر

با دهن و هر دو نوع را دست و پا و چنگال میباشد در چهارم گرم و خشک و قتال و ضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهت قطع ثالیل و بواسیر و بهق و برص و بستن گوشت

تازه او بر موضع گزیدن او رافع سمیت و جاذب آنست **تن** ماهی بزرگیست که در دریای مظلم و دریای شام بهم میرسد و نمکسود ثمینا بید و خوردن نمکسود او جهت سم

مارشا و ضماد او جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است و خوردن او و قی کردن بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظه است **تنباکو** ظاهرا قسمی از انواع بنج

جبلی که فلومس مانند بوده باشد چه در ماهیت تقسیم سوم او مناسبت با ماهیت او و مشابهت قسم سوم فلومس تعریف کرده اند که برگش مثل برگ کلم و از آن

دراز تر و با اندک رطوبت چسپیده و ساقش زیاده بر دو گز یا اندک زغب و تخمش در غلافی مایل بسیاهی است و مؤید دیگر آنکه در زمان قصد جهت رفع وباگیا

مقرر کرده آورده که در خندق اطراف شهر دود کنند و آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرده و آن گیاه قسمی از فلومس بوده و این اثر تنباکو معلوم

چه در هر بلدیکه تنباکو شیوع یافته وبا تدریج کم شده و بالفعل نایاب است الله اعلم بحقیقة الحال و او در آخر سوم گرم و خشک و معطش و مضعف و سم اقسام طلبی

آن مصلح فساد هوا و منقی رطوبات دماغی و محرک آن و جهت درد دندان بلغمی و رطوبت بلغم و خاکستر او جهت رفع زخم دوالی با روغن گل سرخ جهت قرحه و بستن جلد

و منع نزف الدم جراحات تازه و تخفیف قروح مزمنه آزموده است و از عجبی تجارب مسموع شد که آن قلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده بود و اطفال

از خوردن آن بسبب ادرار بول و عرق مفرط او در در بجان یافتند و مضر دل و دماغ با اسهال منقطع خون و موجب سده و خفقان و مصلحش جواهر محرره و روغن بادام

سروی حسانی قرصی است که از ولایت آرند ... که با شند و با آن بی که ... معادن و با ... چه بهاست و عیار رفع سموم و از آشامیدن شیره و مصلحش
مصنوع سرخ مایل به تیرگی و بعضی مایل به سبزی اغبر و این قسم عصاره گیاهی است و سرخ او خوشبوی بطین ارمنی و امثال آنست مرکب القوی و رادع و محلل و قابض
وجهت اورام حاره و بارده و اوجاع آن و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم جراحات و آشامیدن یک
او با نیم مثقال جهت اسهال و سحج و بواسیر و نفث الدم و قی الدم و ذرور او جهت قرحه چشم و مقعده و تضیق فرج و جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع
علل آن که از رطوبت باشد نافع و مضر شش و مصلحش کتیرا **تنبول** تانبول است **تنوب** قسم کوچک صنوبر است **تنوم** قسم صغیر صامر یوه است
نزمی اسم هندی خفص است **تنک کیار** را اسم هندی نکار است **التاسع الواو توت** شیرین او را ابطی و ترش او را شامی نامند
و شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مقوی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه بانجیر و مفتح سده
و مصلح حال جگر و فساد سپرز و مسمن و مقوی سینه و گرده و جهت آبله و حصبه نافع و مفسد معده و سریع الاستحاله بخلط حاضر و مصلحش سکنجبین است و ترش او
در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدت خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد به اعضا و مواد حاره بحلق و زبان و مسکن عطش و تشنه
آب او جهت ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک او جهت قرحه امعاء و اسهال حار و رب او مانند آب او و خشک او مضر سینه و عصب و مصلح
و جوارشات و آب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت مثقال طبخ یافته باشد مخرج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و طبیخ او بابل و
جهت سموم و هوام و جنون و درد کمر و لیت بغایت نافع و طبیخ برگ او نیز همین اثر دارد و مطبوخ هشت درهم پوست او با سه اوقیه انجیر که در نود
مثقال آب طبخ یافته باشد و بنصف رسیده مسهل قوی سودا و غریب الاثر و رطوبت بیخ او که خراشیده در حجم کرده و آنچه در عرصه شبانروزی جمع شده باشد
منعقد نمایند مسهل قوی و جهت درد دندان و تحلیل ورمها بزرگ نافع است و از صمغ توت هم همین آثار می آید و چون آب ریشه توت را که از شکافتن او گرفته
باشند بقدر نصف اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ سر پوش بخمیر گرفته بجوشانند تا بسه ربع رسد خضاب بغایت قوی و مجرب است و مضمضه طبیخ
پوست درخت و برگ او جهت درد دندان نافع و خائیدن صمغ او نیز همین اثر دارد و عصاره برگ او بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و سوا
ضماد او با سرکه در حمام جهت شری و قرص مطلای برگ او با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت نارس ... جهت سحاق و جرب
از سوده است **تواہل** اسم اصطلاحی ادویه بالیسه است که در اطعمه کنند مثل کشنیز و زیره و امثال آن **تودری** ... است یونانی و بعربی بذر
تحم از دمن نامند نبات او را برگ دراز و بیساق و شاخهای او سرخ و صلب با اندک خاری و تیره و ثمرش در غلاف بادیک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر
و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میباشد و بلی ... در اصفهان قدومه گویند و سرخ او را قدومه گلگون و او غیر حبه است چه حبه را خاکشی نامند
حصیر نبات سرد و را ... و است و بعد و در اثار قریب بیکدیگر و در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشتهی و مسمن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رخسار
و صاف نمودن بشره و رفع سواد سودا و تصفیه صوت و سعال و مقوی مطبوخ او در شیر جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع و قدر شربتش تا
پنج درهم و بدلش بهمن سرخ است و نبات او قابض و بغایت رادع است **توتیا** معرب دوده ای فارسی است و بیونانی سمقونس نامند و
معدنی و آن مانند میباشد و معدنی سه قسم است یکی سفید شبیه به پوست تخم مرغ و دیگری مثل نمک ظاهر و بهترین اقسام است و یکی زرد و
کبود و شفاف و آن غلیظتر از همه است و مشهور به توتیای هندی در غایت حدت است و ابیض که مشتق از انبوبه است و بفارسی که توتیا و قلم نا
و مرارتی که بمعنی شبیه بنا و دان باشد عبارت از دست و چندین قسم میباشد یکی از دود مس است که در گداختن سنگ مس در کوره دو طبقه
بهم میرسد قسمی سفید و بسیار بی ثقل و کثیف و اول از مساعد و ثانی از راسب او است و آن از اودر به اقلیمیا است که بتدریج در ذات مس پیوند و از طلا
و نقره و قلعی نیز بهم میرسد و بدستور از مورد و از چوب درخت زیتون بر او بعد از اخراج دانه او از جمل می آرند و بدستور از عفص و خرنوب و توت سفید
خشک و شاخ درخت امرود و مصطکی و حب الخضرا و ثمشاد و انجیر و از گل بودنه تازه و از شگوفه تاک و از ... ابریشم بالی ... از ... خالص و بقدر ... و از پشم غیر
مغسول ترتیب میدهند اما طریق اشجار آنکه بعد از مکوب کردن آن در ظرف سفال جا داده سر پوش سوراخ داری بر آن مستحکم نموده و چندان آتش
کنند که دود او بسر ظرف شود و اما طریق پشم و ابریشم آنکه بنفت یا بعسل آلوده به نیرو آتش کنند و صاعد هر یک را استعمال نمایند و بهترین مصنوع او ...

ایانی کرمانی و بهترین معدنی سفید آن و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایز نیست و طریق غسل آن در دستورات تحریر یافته
است و ابن البیطار ذکر نموده که توتیای بحری نیز می‌باشد و آن سفید و مستدیر و شبیه به سنگ سفید است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم
خشک دانسته و مغسول او ابرد و مجفف بلا لذع و مشوی او لطیف‌تر و مقوی‌تر چشم و حافظ صحت او و مانع انحدار مواد و جهت تقویت روح باصره
و قرحه چشم و تقطیب عانه و مقعده و سرطان متقرح و جراحات بینی و سایر اعضا و اندمال قروح و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و تنشیف
رطوبات و قاطع نزف الدم و نفث الدم و تنقیه معده مسترخیه و جهت قروح ظاهر و باطنی شربا و ضمادا و اکثار او [illegible] و اکله [illegible] و جهت حرقت
البول و حمول او جهت سیلان رحم نافع و مولد سده و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال است و [illegible] معدنی او [illegible] و بدلش بوزن او شادنج مغسول
او توبال النحاس مغسول و گویند قرشیثا و اقلیمیا بدل است و طریق تشویه آنست که توتیا را با آب سائیده و قرص کنند و بر آتش نرم در زیر سفال بگذارند تا گداخته و
خشک شود **توبال** معرب از تفال فارسی است و آن چیزیست که از مس و آهن تفته و چینی کوفتن آن ریزد و از مطلق او مراد توبال مس است و بهترین
او مایل بسیاهی و سرخی و براق و رقیق است که قبرسی نامند و در سوم گرم و خشک و ملطف و جلا و جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح
خبیثه و التیام قرحه چشم و جهت اجفان و بردن گوشت زیاده و مصلحش [illegible] و استعمال مغسول او با علک البطم با آرد گندم با [illegible] سبل و علاج
و جهت استسقا و اخراج مائیت نافع و زیاده او باعث مغص و قرحه امعا است و ناشسته او [illegible] و ضماد او [illegible] با آب [illegible] و در [illegible]
و حدت [illegible] و توبال الحدید در چهارم خشک و قابض و [illegible] خون و مانع خفقان [illegible] ضعف باه و در سایر خواص قریب به توبال نحاس است و چون [illegible]
[illegible] خصوصا [illegible] یک هفته [illegible] زعفران [illegible] جهت [illegible] حمره او [illegible] و جهت رفع [illegible]
[illegible] با عسل [illegible] و [illegible] معادن [illegible] دیگر [illegible] مشتری [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] تصفیه [illegible] و بهترین اعمال [illegible] **توت**
العلیق **توت وحشی** ثمر علیق است **تودری** [illegible] است **توجره** [illegible] است **توذ** فارسی [illegible]
توت اسم فارسی فرصاد است **تولی** اسم [illegible] است **التابع الجامع** [illegible] **تلیب** اسم [illegible] است **تهیر الاجی**
اسم [illegible] است **تهوک** اسم هندی [illegible] است **توته** اسم [illegible] است **توبره** اسم [illegible] است **التلاع ایلاغین**
فارسی [illegible] و بستانی می‌باشد و [illegible] برگ و [illegible] بیخ [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و ضماد او [illegible] و استعمال [illegible] بستانی [illegible] در اول گرم و در دوم تر [illegible]
[illegible] الاخلاط [illegible] حرارت [illegible] و چون [illegible]
[illegible] سده [illegible] سعال [illegible] و در سینه [illegible]
[illegible] خوردن جهت [illegible] ضعیف زیاده کننده [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] اخلاط [illegible] خشک [illegible] دوم گرم و در اول تر [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] جهت [illegible] صاحبان [illegible]
[illegible] جهت قروح [illegible]
[illegible] جهت [illegible] سوخته [illegible] دندان [illegible]
[illegible] جهت [illegible] مفید است [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و با عسل جهت [illegible]
[illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت [illegible] دندان [illegible]

و بایه جهت قلع ثآلیل سفید و برگ تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه و جهت التیام جراحات و خشک آن با سرکه جهت نقش جلد و طلای او با آب جهت منع ریختن موی
و بیخ او جهت استخوان کوفته یافته نافع و سایر اجزای او دافع الحمل نفع و صرع و جنون و وسواس و شربتش قوی تر است و چون الخیره دانه در سرکه نرم و ضماد نمایند
سر را تراشیده و او را با قدری سرکه او خوشند و بعضی کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون با مسا و او مغز گردکان کوبیده در روز بست
مثقال او را بخورند و بالخاصیه طلاق نمایند و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش گردکان و صعتر و انیسون و مصلح الخیره تازه سکنجبین و شربت ترنج در سپاس و بدلش در
او و خیش شفر بیلغونه و قدر شربت از خشک تا سی مثقال و از تازه او یک رطل **تنبوج** پوست درختیست شبیه بپوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر
است و غلط است و نماید ابطالیس باشد در آخر دوم گرم و خشک و قابض بسیار تلخ و با ماست چکیده و رب قابضه جهت اسهال مزمن بارده و قطع خون بواسیر و ضماد او
با سرکه جهت درد سپرز و اورام رخوه و سنون او جهت درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبیه بخور او جهت دفع باد طاعون عجیب الاثر و بدستور جهت بواسیر و شقاق
مقعده و درد آن و درد رحم و فرزجه او جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم مثقال او با یک مثقال نیلوفر در حبس اسهال مجرب است و قدر شربتش تا یک مثقال و
مضر محرورین و مصلحش رب توت الشهاب اجساد و مصلحش کثیرا و ربوب فواکه است **تنبهو** اسم فارسی تنبیج است **تنبغال** و تیهال نیز گویند و آن شکر تیغال است
تین احمق جمیز است **تین الفیل** جوز الکریکت **تیس** نر بز است **تیفلیاس** اسم یونانی خشی است **تیلد** کے اسم هندی جراد است **تیجات**
اسم هندی سلیخه است **تیسرج** اسم هندی سازج است **تیدوکی** اسم هندی لکری ابنوس است **تین افریجات** بلغت مصری ثمر رفع یمانی **حرف الثاء مع**
الالف **ثافسیا** صمغ نباتیست سفید رنگ شبیه بانزروت و تند و تلخ و بسیار تند بود نبات او شبیه برازیانه و گلش سفید و تخمش مثل الخیره و با اندک عرض و در اطراف
شعبهای او مثل اکلیل شبت و بیخش غلیظ و بسیار تند و تلخ و منبت او کوههای سخت و در شکاف دو ابر چرند و به یلی میلی نامند و بیخ او زخم کرده رطوبت او بعد از انجماد
میگیرند و بعضی مجموع آن نبات افشرده عصاره میگیرند و آخر این متخلخل و سبز مایل بسیاهی میباشد و در آخر سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت
درد پهلو و بطلان اشتهاء و تحلیل ریاح سده و ضماد او جهت داء الثعلب و رویانیدن موی و درد زانو و امثال آن با موم و روغن آن موم کنند جهت استقاط بواسیر و جهت قلع
آثار سیاهی و سبزی و کبودی جلد و با عسل جهت جرب متقرح و با کوکرد جهت البهق و ورم صلب نافع و زیاده از دو ساعت نباید گذاشت و قدر شربتش تا نیم قیراط است
بیخ او و نیم اش مثل صمغ و ست و چون رنیده کرده در روغن زیتون بجوشانند جهت تقویت عصب و درد مفاصل و آشامیدن او جهت فالج نهایت مفید و مقدر سرش
پوست بیخ او و جرم او تا قیراط اکثار او میت شده ورم حلق و معده و التهاب کرب و عرق و ضیق النفس و غشی و مصلح او شیر تازه و لعاب بزرقطونا و بدلش در داء الثعلب
حرف باء گویند بالخاصیت تخم سداب دفع مضرت او میکند و چون گیاه و ساق او را داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش
نباشد و رنگ خسار را سرخ کند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع و او غیر صمغ سداب بری است صفات غیر اوست **ثافت البحر** اسفناج است **ثامر** لوبیا است
ثاموس یونانی مرزنجوش است **ثالسفین** یونانی حرف بابلی است **الثاء مع الجیم** **ثجیر** بجیم تا جیرهای افشرده و قوتش متوسط است مابین عصاره
و جرم آن و چون از مطلق ثجیر مراد کنند آب انگور است و آن قابض و ضماد او با نمک جهت ورم حار و صلب و ورم پستان و تقشه او جهت قرحه امعاء و اسهال مزمن
و سیلان رطوبات رحم و آشامیدن او سرشته کرده او با دانههای انگور که در رو یافت شود جهت قرحه امعاء و تقویت معده و اسهال نهایت نافع **ثخین** الحجه غلیظ باشد
ثدی ضرع است **ثربا** بلغت اندلسی بقارون است **ثرید** نانیست که او را آب گوشت ریخته تناول نمایند و شامل است بر آنچه در روغن و شیر
و غیر آن کنند **ثعلب** بفارسی روباه نامند و آن حیوان معروفست پوست او در گرمی قریب بسمور و جهت سرد و این و مرطوبین نافع و نطول طبیخ زنده
و مذبوح او جهت درد مفاصل و طبیخ زنده قوی تر و همچنین روغن زیتون که جوشیده باشند جهت تعقد و صلابت مفاصل نافع و باعث سرعت راه رفتن اطفال و
اعیاء و آشامیدن یک مثقال از شش او که خشک کرده باشند با آب عسل جهت ربو و سرفه و طلای او با پوست سوخته تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب و پیه او
در گوش با روغن زیتون و امثال آن جهت ثقل سامعه و درد گوش بارده و مسعوط زهره او با هم وزن آن آب کرفس در شروع روز یکبار جهت ابتدا جذام و زیاده
آن بغایت موثر و گوشت او جهت مبرودین و تحریک باه و مصاحبت استسقا نافع و خاکستر پوست او جهت سوختگی آتش [illegible] نافع [illegible] دست و پای
[illegible] مضرت [illegible] و سنگ [illegible] بدن [illegible]
[illegible] ثعلبیان [illegible] ثفروس [illegible]

ثفل اسم جرم چیزی است که آب او را افشرده باشند از انجیر غلیظ‌تر و در افعال مثل بهٔ اوست **الثاء مع اللام** **ثلج** بفارسی برف نامند و سوم
سرد و در دوم خشک و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلو که در حلق مانده باشد و جهت کرم معده و تقویه هضم و عطش حار و تپهای حاد و ضرب حکه و شما و چشم و پیشانی
جهت قطع رعاف و آشامیدن او باعث اجتماع حرارت در معده و محرک سرفه و مورث سعال و مضر احشاء ضعیف و مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و آب برف
بهتر است و مصلحش قرنفل و عسل و از خواص اوست که چون نمک با برف آمیخته بر شیشه پر آب بپاشند که شیشه در آن پنهان شود در یک ساعت آب شیشه یخ بندد
ثلج چینی رطوبتی منجمد سفید است شبیه به نمک که از هند آرند جهت بیاض عین و ظلمت بصر و ضماد او جهت درد بدن و جهت تب ق نافع است و این اسم را به بارود نیز استعمال
کنند **ثلبان** عنب الثعلب است **الثاء مع المیم** **ثمام** بعربی اسم نباتی است شبیه به گندم و قامتش کوتاه‌تر و ساقش باریکتر و بی‌بند و مجوف و برگ و گل
او شبیه بارزن و طعم او شیرین و در نگاه بن او را اکثر مانند در ماندن بارسی و دوم گرم و در اول خشک و ضماد و تازه او جهت ورم چشم و منع سیلان مواد و
آشامیدن او محلل ریاح و مفتح سده و خاکستر او جهت تقویت مژگان و رویانیدن آن و تقویت باصره نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا پنج مثقال و بدلش
نوری است **ثمرة الطرفا** بار درختی است که اسم بزرگتر از عدسه که ثمر اثل باشد و مثلث شکل و کنار خ عبارت از وست و در افعال مثل ثمرة الاثل است و خالی
از حرارت لطیفه و جلای لطیف و تقطیع نیست **ثمرة الاثل** نوع کوچک بارکتر است که عدسه مانند بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث و در دوم سرد و در
خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی حشا و آب طبیخ او که یک اوقیه را در دو رطل آب جوشانیده تا به نصف رسد منقی رطوبات عفنه اطفال و جهت
گزیدن رتیلا و رفع جرب و طب با شکر جهت یرقان و زردی رخسار و رطوبت رحم و ربو و سعال و ضعف جگر و احشا و اکل و حکه و امراض مقعده و قروح رطبه و نافع
و طلاء او نافع و مضمضه او جهت تاکل دندان و استحکام لثه مفید است و منقوع او که یک شبانروز در آب گرم خیسانیده باشند در افعال مثل مطبوخ او و قطور او جهت
اخفاق رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت سعوطات و جرب بسیار مفید خصوصا که در کلاب خیسانیده باشند در افعال مثل مطبوخ او و جرم او
جهت نفث الدم و جراحت ششش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا و برشته او با گل سرشته جهت اسهال مجرب شمرده‌اند و جهت بردن گوشت زیاد
قطعه … حرارت … او جهت رنگ رخسار و صفای بشره و حمول او جهت تخفیف رطوبت رحم و ضماد او با آب و سرکه پخته باشند جهت سپرز نافع و مضر سپرز و مصلحش
… و قوده … مانده با پیه آنار بوزن آن و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و گویند تا چهار درهم است و چون عدسه را با صندل و افسنتین جوشانیده آب او را
با شکر بقوام آورند شربت مذکور جهت صاحب سپرز و معده است و جهت تقویت اشتها و اعضا و اعصاب و رفع اعیاء و مغص و تنقیه رطوبات فاسد معده و تقویه آن
بغایت موثر است **ثمرة العرعر** ابهل است **ثمرة الشوکة المصریة** جلنار است **ثمرة شجرة المریم** مقل مکی است **ثمرة العلیق** توت العلیق
ثمرة السدر زنبق است **ثمرة الفواد** بلغت مصری شاه بلوط است و بعضی از و مراد بلادر دانسته‌اند **ثمطولس** بیونانی اسم توتیا است **الثاء**
مع الواو **ثوموس** بیونانی اسم حاشا است **ثوم الحیة** **ثوم الکلب** **ثوم بری** اسقوردیون است **ثوب الماء** طحلب است
ثوب الثعلب بلغت اندلس قسم ثانی سند بطیس است **ثوم** بفارسی سیر گویند و بری او اسقوردیون است و بستانی دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه و دیگر
منحصر به یک دانه و بقدر پیاز کوچک و او کشیر است و جبلی او را بفارسی موسیر نامند و برگش عریضتر از برگ نرگس و گلش بنفش و بیخش که عبید دندانه و بزرگ
مقدار دو یکی مانند بستانی و بهتر از همه بستانی مشهور پر دندانه است و در آخر سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و محلل و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و جالی و
جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه بحرارت غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و با قوت تریاقیه خوردن او با مراعات زمان و مزاج
و حد اعتدال حافظ صحت بدن و دافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و عفن آنست و جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه
و تنقیه ریه و سیلان ربو و سپرز و ریاح و مهیج باه و در مبرودین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و عطش و جهت تپهای کهنه و قروح ششش و در معده و
مفاصل و رفع کرم شکم و زلو که در حلق مانده باشد و رفع تشنگی که از بلغم و از سده ماساریقا باشد و تقطیر بول و نیکوئی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظه
جهت ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و حصاة گرده و بالخاصیت جهت سم افعی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و رویانیدن موی سیاه و با انجیر
… کردکان تریاق از فاد زهر و مطبوخ او با زهره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر گوسفند و امثال آن با … و بعد از آن با عسل …
… محرک باه … اکثار او و عدم مراعات … فصل … سپرز … زبان …

خاید مضطرب بسیار شد و ضعف آمرو هیچ امراض باسبه سحر و مضر شش مصلح او مخلص دوست داب با قلیلی نمک صمانه نموده روغن بادام و
مدهون کرده استعمال کنند و سکنجبین آب انار ترش و شیرین و امثال آن و شستن در طبخ برگ و ساق او جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلاء او با عسل جهت
نشه و نواد قروح رطبه سر و نخاله او و بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس و با جند بیدستر و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سرکه
تحلیل بلوت غلیظ و ورم اعضا و ضماد پخته او با شیر جهت گشودن بل و تضمید محرق با عسل جهت ازاله زنگ خون منجمد زیر تخت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب
درد و مغنی کرده و سیر بکر جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاق که از برودت باشد جهت مفاصل و قولنج بلغمی ضماد او
بخور او با سرکه ترشی جهت اخراج زالو که در حلق مانده باشد و جهت ذبحه سفید و مصلح او با کنند جهت درد دندان و پاشیدن سپاه مفصل و سر صحرا
و طلاء او با نوشادر جهت برص بهق و بارز جهت و حسن و خشونت ناخن و کجی آن و طبخ او کشنده شعل است اوسون تخمی است شبیه ... زرد
و به ترک صفرا او مانند ... گیاه او مانند سیاه ... او شبیه ... برگش و ... سفید و تخمش تلخ و ... زیره و گویند ... اوست
و دوا اول مشابه خربق و سوم گرم و خشک و مقی و مسهل اخلاط غلیظ و اقسام کرم شکم و مخرج جنین و مدر بول ... و محلل اورام ... و قدر شربتش
است الشابع الیابیقون بیونانی اذخر است شیرلون بیونانی و فلیست شیر اسم ... شل ... تر کی ... دو
و در ... که ... آن نباتیست که در کنارها ... زمین نمناک میروید و مخصوص زمانی نیست ... و شاخهای او
باشد ... برگش ... رسته و گلش ... سرخی و سفید و با برگ ... و طعمش مایل بشیرینی در اول سرد و خشک ... و طبخ او جهت
بول و قروح مثانه و طبیخ بیخ او جهت سنگ گرده و گرده و آب گیاه او ... در رفع اقسام سم و مار و سگ دیوانه گزیده مجرب
احتباس بول و حصاة و تبهای حاره و سل بغایت آزموده است و ضماد او جهت جراحات گزیدگی هوام و اورام حاره ... و ضماد ...
... تحلیل اورام و تجفیف قروح نافع و قسمی از آن ... برگ مثل ... و گلش ... بیخ ...
بباشد عصاره او باده ... مناسب جهت علل چشم و تحلیل مواد و تخمش ... مدر بول و جهت قطع قی و اسهال ... جهت حصاة گرده و
قروح آن مفید است و قسمی از آن میباشد که هرگاه ... از آن ... اعضای ... و ... جهت ...
... زیاده ... و ضماد تازه او با روغن گل بغایت ... طبع منضج و محلل ... الالف ...
نوعی ... است که بفارسی ... مانند ... در دوم خشک ... الغذاء ...
و سریع الهضم ... و با روغن ... غذائیت او ... خوردن ... جهت ...
... نفخ ... و مسکن ... مولد خون ...
و سرخ و برگش مایل بنفشی گرم با اعتدال و ترطیب منضج و مقوی ... و ضماد پخته او جهت اورام صلبه ...
سفید ... و تخمش ... و این ... گوید که جای ... که ...
... که ... خوشبو با اندک تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل میشود و طبخ او مسکن التهاب ... ست
جاوشیر صمغیست بد بوطعم ... تیره و باطن ... سفید و نبات او ... غلیظ و بلند تر از ... نرم و ... شبیه ... و سفید و برگ
شبیه ... مایل ... و گلش زرد و خوشبو و تخمش سیاه قریب بانیسون و خوشبوی
و تخم غلیظ و شبیه ... بیرون او سیاه و اندرون سفید و سوم گرم و خشک و محلل ... و مدر حیض و بول و تقویت اعضای ... عصب
اعضاب ... مسقط جنین و قاتل آن ... جهت تبهای دایره و کوفتگی و تعقد ... مفاصل و دیگر ...
و صرع و امراض بارده ... که ... بهم رسد و ... تقطیر بول و ... قولنج بلغمی و ... حصاة و رفع سم ...
و جهت شکستگی استخوان ... جهت ... و رویانیدن گوشت بر استخوان و سایر اعضا و منع آن از قبول آفات و دردهای بارده ...
جهت اعضا و با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه و ... و مسقط جنین و جهت امراض بارده ... جهت ...

آب و ستون او جهت درد دندان و منع تاکل آن و طلاء او جهت قروح و نار فارسی مفید و مضر امشیین و مصلحش [illegible] و عسل [illegible]
مطبوخ عفص و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش بوزن او قیصوم [illegible] و با اشق تحلیل جهت قروح مزمنه و حمول او جهت کشودن [illegible]
بغایت قوی الفعل و آشامیدن تخم او با شراب جهت [illegible] احتقان [illegible] نیم مثقال سکنجبین جهت [illegible] جاسوس بفارسی [illegible]
نامند و قسمی از کاوشت و گوشت او گرم و خشک [illegible] جهت اصحاب ریاضات [illegible] نافع و مولد سودا و مضر [illegible]
و مصلحش [illegible] آشامیدن سم سوخته او جهت صرع و کعب محرق او با عسل جهت تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویت جگر و ذرور [illegible]
حکه و مقوی باصره و قدر شربتش تا سه مثقال و ضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب نافع و بخور موی [illegible]
بلغت سریانی اسم اجاص است **جار النهر** سلق الماء است **جاوی** زعفران است **جامسه** باقلای قبطی است **جاوشیر** [illegible] **جاورس** [illegible] حجر البقر است
جاسوس خشخاش زبدی است **جارکون** اسم فارسی بسباسه است **جاکسو** هندی تشمیزج است **چاول** هندی ارز است **جالکری** هندی اسم [illegible] است
جاکوت هندی اسم اسفاناخ است **جاتیری** اسم هندی بسباسه است **جانفل** هندی اسم جوزبوا است **جاری** هندی اسم ذرت است **جانیل**
هندی اسم بلاذر است **جال** بفارسی اسم درخت سواک است **جامع النحم** [illegible] است **جاورس** [illegible] ذرت است **الجیم مع الباء**
جبن بتشدید نون بفارسی پنیر نامند تازه او در دوم سرد و تر [illegible] مقوی گرده و [illegible]
[illegible] و اعضا و بامغز گردکان [illegible] باعث [illegible] جلد [illegible] نافع [illegible]
[illegible] رافع اشتهای طعام و [illegible] باعث قولنج و سده [illegible] و پنیر نمک سود کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی [illegible]
[illegible] و با عسل جهت [illegible] دل [illegible] نافع و مولد [illegible] و مصلحش [illegible]
[illegible] گویند در غایت [illegible]
[illegible] **جبیره** [illegible] چهار انگشت [illegible]
[illegible] دوم گرم و تر و مقوی دل [illegible] و التیام جراحات [illegible]
[illegible] آن نافع و گویند [illegible] گوشت طبخ نمایند قطعهای گوشت را با هم [illegible]
[illegible] **جبسین** بفارسی سنگ گچ نامند و آن [illegible] قسم میباشد [illegible] دو قسم [illegible] سفید [illegible] و دیگری سرخ لون [illegible]
گویند [illegible] اسفیداج [illegible] در سوم سرد و خشک و آشامیدن او [illegible] و طلاء او [illegible] جهت قطع سیلان
خون [illegible] جهت رعاف [illegible] جهت [illegible] نافع [illegible]
مجرب است و چون با روغن زیتون [illegible] باعث [illegible]
آن [illegible] قابض [illegible] است **جبلاهنگ** لغت فارسی است [illegible]
[illegible] زرد [illegible] گویند و آن [illegible] است **جب** بلغت هندی [illegible] است [illegible]
[illegible] است **جبلات** [illegible] است **جبین** بترکی اسم [illegible] است **جبیره** و **جبه** هندی اسم [illegible] است **جبسل** اسم [illegible] است **جبلیات**
بعربی اسم نباتیست شبیه به نبات [illegible] و خوشبو [illegible] باریک [illegible]
[illegible]
[illegible] **الجیم مع الدال** **جدوار** [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اجماع و مقوی باصره و باه و مشهی و مدر و جهت اورام حاره و بارده و صرع و فالج و منع عفونت اخلاط و تپ ربع و استسقا و عسر البول و تسمین بدن و درد احشا و حصاة
و یرقان و قولنج و امراض بارده نافع و طلای او جالی جلد و جهت بواسیر و درد دندان و درد چشم و با سرکه جهت طاعون و دفع برص و منع وبا و سفید و مصدع محرور و مسهل سودا
جهت اسعاد و مصلحش سکنجبین و شیر و آبی تا نفقه و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ تا یک دانگ و در تپ ربع دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا و عسر البول چهار
دانگ و بدلش در تفریح سه وزن آن زرنباد است جداد ل نوع شیر تلخ است جداجد صمغ است جداد و جدا بر غالب است و در مخزن مذکور است جداد رو ا
بلغت اصفهان اسم جبر مقوطری است جرجیر بفارسی تره تیزک گویند و برای او انهقان است و دو قسم میباشد یکی ساق دار و برگش از برگ ترب باریک تر
و گلش زرد و بسیار تند و او اخردل برگ گویند و یکی بیاباقی و برگ او نرم و کم حدت و گلش سرخ و بستانی او سه قسم میباشد یکی شبیه به ترب و ساق دار و برگش باخشونت
او [illegible] شاهتره و گوله تره و در تنکابن خاص تره نامند و تخم سفید و حرف بابلی عبارت از وست و قسمی را رشاد و بفارسی تره تیزک شاهی گویند برگش [illegible]
و گلش سرخ و تخمش مایل بسرخی و طولانی و قسم دیگر ریزه برگ و تخمش ریزه تر از حب الرشاد است و مراد از مطلق او قسم اخیر است بری او در سوم گرم و در آخر دوم
خشک و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک مدر شیر و بول و مفتح سده جگر و سپرز و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و ضماد او با زهره گاو جهت ازاله قروح
و خوردن آن ناشتا جهت رفع بدبوی زیر بغل نافع و مصدع و مورث سدد و مهیج و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در خواص قوی تر از آن و با آب گرم
و مطبوخ [illegible] تخم [illegible] جهت تحریک باه و سوشه ضماد او جهت کلف و با عسل جهت بهق و نمش و با زهره گاو جهت شقاق ناخن نافع و موجب [illegible] خون و اعصاب
اعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربتش از بستانی آن تا پنج درهم و از بری او تا سه درهم و بدلش مثل آن تودری است با تخم زردک بری و با تخم [illegible]
درختش [illegible] را با آب تره تیزک سقایت کنند انار او شیرین شود و هرگاه خسک بخورد را با آب او مکرر پرورده کنند در تولید منی بعدیل است الجیجم
الراجر [illegible] بلغت کوهستان [illegible] اسم دوائیست که ترکان نبات الخا ازرا نامند ملحی است بسطبری انگشت و طول او زیاده بر شبر و طعمش
شیرین و رنگش مایل بسیاهی و باطنش سفید و با صلابت و ساقش قریب ذرعی و برگش شبیه ببرگ [illegible] و طول او بقدر شبری و سبز [illegible] و برگهای ساقش از طرف اعلا
[illegible] و گلش کبود و [illegible] گل نیلوفر هندی بسیار کوچک [illegible] و مستعمل بیخ اوست رافع جمیع زخمهای [illegible] و تشنج [illegible] و چون بر بن دندان پاشند [illegible]
[illegible] و شرب آن [illegible] و [illegible] دفعه دو دفعه رافع تعفن بن دندان و رویانیدن گوشت لثه و از مجربات است و در بن [illegible] ضماد [illegible]
کسر [illegible] رافع زخمهای باطنی و اورام احشا است جری بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلور است و آن ماهی عظیم الجثه است و رنگش سیاه و بی فلس و شبیه
[illegible] و دراز [illegible] و در مازندران [illegible] گرم و خشک ضماد او جاذب پیکان و خار از بدن و طبیخ او جهت قرحه امعا و جاذب مواد
[illegible] و تازه او ملین طبع و جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و سل و قی الدم و خون او بقدر ربع اوقیه با مثل آن سرکه قاطع خونیست که از حلق
آید و مولد بلغم لزج و بطی الهضم و مضر گرده و مصلحش صعتر و نعناع و آب کامه و سکنجبین است اجراد بفارسی ملخ نامند در دوم گرم و خشک و مدهی و جالی اخلاط غلیظه
و جهت تقطیر البول و امراض [illegible] و خوردن دوازده عدد آن که اطراف و سر آنرا انداخته و با یک درهم مورد سائیده باشد جهت استسقا مجرب دانسته اند و جهت جذام
[illegible] سفید [illegible] جهت [illegible] عسر البول ضماد پاهای کوبیده او جهت ثالیل و کلف و جرب خصوصا سوخته آن با سرکه بغایت نافع و طلای جوف و تخم
او جهت کلف و خوردن قسم بی بال او جهت گزیدن عقرب سفید و بستن نوعی [illegible] کردن [illegible] صاحب تپ ربع بالخاصیت رافع او
ملخ قلیل الغذا و مولد خلط ردی و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلحش سکنجبین و انارین است جراد البحر بفارسی ملخ دریائی گویند و آن حیوانیست
[illegible] و از حیوانات [illegible] شبیه [illegible] عنکبوت و بر سرش دو شاخ و دو شاخ دیگر بر تحت چشم او [illegible]
گرم [illegible] و خوردن او هر روز سه عدد تا هفت عدد جهت منع زیادتی جذام [illegible] سوخته او با آب نخود سیاه تا هفت روز
جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند جرلوب جلبوب است جرلوز [illegible] است جرجر باقلی است جرجم [illegible] الراعی است
جرجیا الق و جرماق کرم دانه است جرجرالعاد قرة العین جرجر مصری ترمس است جرد ال فاره است جراسا
قراصیا است جرد ن بلغت [illegible] نباتی [illegible] است جعفر [illegible] سنبل الطیب است جرول بهندی [illegible] است جرطل [illegible] اسم [illegible]
جرعول بفارسی لسان الحمل است جر [illegible] بهندی [illegible] بفارسی اسم زنج است جرمی کو [illegible] جرکس

جرجلس بترکی اشرش است چرا سقه بهندی قصب الذریره است جرجر بهندی بمعنی هیچ است جرجیر بفارسی کزد و ندوک گویند و بستانی
او یکی طویل میباشد و یکی مستدیر در دوم گرم و تر و گویند در اول تر است مهی و ملطف و مدر بول و مفتح سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین جهت سرفه و درد
سینه و معده و جگر و اخراج حصاة و تطویل طبیخ ریشهای او محلل خون جامد و مربای او بغایت مهی و مقوی اشتها و رحم و ضماد تخم پرورده او با سرکه و نمک جهت ابیر
سپرز و بعید الهضم و مقوی معده و ملین و جهت سرفه و درد سینه و معده و جگر نافع و دو مثقال تخم آن و ضماد آن با آب نافع و ابیع آن غسل جوشانیده و در تقطیر
بلند ازند بامساک شود و بغایت مسکن درد سینه با خود اصلاح و عرق او که با او و به مناسب گفته شود بیستوری که در شقوات مذکور است و جمیع اثار نبات
مناسب خمر است مکرر را سکار و ضماد برگ او جهت اکله نافع و جرم او بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش او دو به حاره و قابض نخود و دو گوشته و اما بدلش
وقدر شربت از جرم او تا صد و شصت مثقال است و از مربی او هفت مثقال و از بیند او تا پنجاه مثقال آنچه شیرین که باه و در آن تا اصل جوزه یک تخم و او نافع و از وی شیرین
در چوب تیب با ریزش نیخ و رضید جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و حبس بول و نیکه اند و قدر شربت تا دو درهم و مثل لیمون دو قوت است و بیار و بیل و قدر من کرد نا
خنثی بعد انگشتی و گلش و تعامل تخم او و هماد کاو درد و قوت مذکور است در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و اما ذکر فی ی در رفتال آنچه شرکه تو از جشاک دموی نا
جنین و خوردن خام او جهت سوم و ضماد پخته اصل برگ او جهت حباد خون که از برده ت باشد نافع و از خفیف او در بنا زل باعث کیفیت و مواد مضر معده و حنو و جفیف و مصلحش
و حمول او مشتق رحم و معین بر حمل است جزع سنگی است که از یمن و حبشه خیزد و دراو شبیه بچشم و طبقات از خطوط است سفید زرد و سرخ و سیاه و ظاهر است و بفارسی
با باغوری گویند و قسمی سلیمانی است و ظاهر این البرنز اخبش او باشد در سوم گرم و خشک حالی و با مدت باعث بیداری و جهت منع خواب و منع احتلام و دفع
او در موی زنان مجرب و تعلیق او بر طفل سوزش سیلان آب دهن منع و دفع ام صبیان و تنگ حال شستن و نرم شدن و تقویت مردان باد ارد و دیدن خواب های هولناک و نافع لقوه و سعال او
منقیه جلای دندان ذرور او قاطع خون جهت وراندن گوشت و بدن ملحم و الکتحال او جهت رفع بیاض و نزول آب نافع است جزر بارح شرة الطرفا و جرجیر کرماند
جزر و شیر جسپتا جزر افلیطی گویند مثقال است الجیم مع السین جسار زعفران است جسمی خشک است جسار ا ثمر هندی خشخاش
بفارسی مطبوخ مانند آن محکم کندم و امثال آن است جشمیزج و چشمک تشمیزج است جشم بلغت فارسی اسم نباتی است که برکرده اطفال جهت دفع چشم
می بندند جشوم تشمیزج جشم هرس اسم فارسی دیبید الدیب است جص چین حرف الفارسی گچ نامند الجیم مع العین جعده گیاهی است که
و برگش سفید و تلخ و بالای شاخ سری دیگرا الطرف محیط بجانب پره و طرف شاخهای او مثل قبه و بر آن سیبوط شبیه بمو و سفیدی بالا سهر و با عطریه و این نوع نیکو
که جعده صغیر نامند و بستانی او را جعده کبیر گویند و برگ او بزرگتر و کم بو تر است و مستعمل او جبلی و بعد از هشت ماه قوتش کم شود در آخر دوم گرم و خشک و مسخن و با قوت
تریاقیه و مدر بول و حیض و ملطف و مفتح و جهت گزیدن هوام و یرقان سیاه و استسقا و تب های بلغمی و سوداوی و دفع کرم معده و حب القرع و تحلیل ریاح و حبس بول و بعضا ضد او
و منقیه رحم و دفع نسیان و با سرکه جهت سپرز و ضماد او جهت تنقیه قروح و مزمنه و انتشار آن نافع و مضر معده و سر و مصدع و مصلحش حما ما و قدر شربتش تا سه درهم و از مطبوخش تا سبع
و بدلش یونه کوهی و بدیل زاریج و در آخر ثانی کرم معده و پوست بیخ انار پلیخه است جعدقا بلغت دمشق پیاز دشتی است جعده صغیر جعده کوهی است
جعده کبیر جعده بستانی است جعل اسم نازخنفسا است جعفیل اسد العدس است جعفری بلغت مازندران قسم کرفس الورق کرفس است حندمر
اسم فارسی بلوق است الجیم مع الغین جغد اسم فارسی بوم است و آن مرغیست که در روز قوت بصر ندارد و آن اقسام میباشد یکی را بفارسی بوف و بترکی ساری
قوش گویند و آن عظیم الجثه تر از سایر اصناف است و شام بوم نامند یکی را بترکی تیلاق گویند و آن کوچکتر از همه است کمتر بیخ حیقتی که او در ساعت و نقلید و سیلان قسم
سیاه بوم قسمی جغد است و در تنکابن کوره بوم نامند بهیا رسن که بایکه طبخ دل او و چین نیج با و خود گرفتن آن میبرد و مصاحب لقوه برگردان و رافع آن علت است و مقوی او
با روغن بنفشه و سوراخ بینی طرف موافق صاحب لقوه از مجربات است و چون مرداوه با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته بنوشد جهت سلسل البول و بول فراش او نافع
و طلای خون او با روغن هاچ جهت کشودن قبل موثر و اکتحال خون او و زهره او جهت شب کوری نافع و چون او را ذبح کنند یک چشم او مفتوح و یکی مضموم میباشد تعلیق او نا
بیدار و مطبوس او صورت خواب جغمر ت بلغت خراسان اسم ماست الجیم مع الفاء جفت افزا بلغت شاه گویند اسم گیاهی است و بعضی
فرج چنگ بفارسی بودن او اظهر است چنانکه مولف بالای بیان نمود و آن نباتی است شاخش بقدر شبری و شاخهای بسیار و بار یک و برگش مدور تر از برگ نخود و
بهم دو و اطراف سافش علاقهای شبیه بسلسله با دام و به عدد آنها عدد و اطراف علاقهای آن گره دارد و روی هر غلافی تخم مدور و برگش شبیه بغلاف و سر مدور

در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و در تقویت باه قوی تر از خصیة الثعلب است و چون هفت مثقال تخم او را با گوشت بره یکساله بجوشانند و صاحب استسقا
بیاشامد ادرار بول و دفع استسقا و نفع عظیم دارد و آب او نماید طبلی و لحمی را رفع کند و مربای او با عسل بغایت محرک باه و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش شوزب **حفت** پوست
اندرون چوب آن و بر بلوط نیز اطلاق میکنند و جفت البلوط در بلوط مذکور است و از مطلق این اسم مراد او است **جفری** کفری است **الجیم مع الفاء و غیرها جقطوط**
بلغت شوکران است **چکاوک** اسم فارسی قبره است **چکور** **مکه** اسم ترکی جراد است **چکودک** اسم ترکی دانه میوه ها است **جکمن** بلغت
بربری **جکها** اسم هندی جاجب است **جکے** امین الدوله گوید ثمر هندی است بقدر خربوزه و سبز رنگ و خار دار و در تجاویف درون او دانه ها بقدر گردکان
و زرد رنگ و شیرین طعم و لزج و در آن دانه تخمی دیگر بقدر پسته و صلب و بمغز او سبز و چرب و مایل به تلخی و درخت او عظیم است و بالخاصیه مغز او مولد منی و محرک باه است
الجیم مع اللام جلبت بفارسی نرگس نامند و در طبع و آثار مثل بلخ است و از آن کثیف تر **جلنار** بفارسی گلنار گویند و غیر گل انار ثمر است اگر چه در
جمیع افعال مشابه یکدیگر اند و در دوم سرد و خشک قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت اسهال کهنه و مو و صفرا و رطوبی و ذرب و زلق الامعا و سحج و قرحه امعا و نزف الدم
و جراحت و نفث الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد او جهت منع بد بوی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید اورام و سقوط موی و سنون و مضمضه
او جهت بدبوی دهان و استحکام لثه و اسنان قلاع سوختن و مصدع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او پوست انار است و از خواص او است که چون روز
چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچه ناشگفته او را صاحب رمد و سعادین آن از درخت بدهن جدا کرده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و از مجربات شمرده اند **جلد** پوست
حیوانات است و نسبت بگوشت سرد و خشک است هر چه در طبع مهر اتر از اغذیه او بیشتر و اصلاح دیر هضمی او با بکار بردن روغنها گرم باید نمود و پیچیدن عضوی که صدمه
ضرب یا در رسیده باشد به پوست تازه گرم چنین ذبح گوسفند و نحو آن بغایت مسکن اوجاع است و ورم او است و بستن جهت اورام بارده مفید و از دهان
پوست سفید تا که میرحسب سام جهت... پوست تازه نر جهت جذب سم افعی و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب تراشیده پوست نر قاطع خون جراحت تازه
و خاکستر جمیع پوست ها جهت نواسیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان آزموده است و تعلیق پوست
فیل جهت تسکین تبها و سر و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن اطفال و آب سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق او جهت
افعی جهت داء الحیه موثر است **جلوز** اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی استعمال مینمایند و حب الصنوبر کبار را نیز گویند و این بجهت اشتباه جیم بحا است
بجای حا اسم حب الصنوبر است **جلفطیط** دوغ غلیظ است **جلاب** از اشربه و در انجا مذکور است **جلبا** اسم دوغ است **چلغوزه** اسم فارسی تخم
و غیر حب الصنوبر است **جل** ورد احمر است **جلبوب** نوعی از اسلاب است **جلجلان** اسم سمسم و کزبره شامی است و بلغت جبش نیز مخصوص... معرب
مذکره گویند اسم سریانی سمسم است **جلیف** اسم عربی شبلم است **جلیم** قسم سیاه او سحج است **جلز** خلفا است **جل النسرین** معرب از گل نسرین
جلبان جلبان است **جلجلان الحبش** خشخاش سیاه است **جلجوج** فوذنج بری است **جلماتا** قند است **جلوجا** جا و شیر است **جلجلان**
مصری بیش است **جلمجون** صعتر است **جلنجبین** گلقند عسلی است **جلبک** اسم ترکی قطاه است **جلساق** ستون حبشی است **جلسا**
مهرج اسم ترکی جبة الخضرا است **جلفان** اسم ترکی علاقه است **جلی دار** بلغت شکاهن از ادویه است **جلمه** بهندی اشنه است **الجیم**
مع المیم جمیز نوعی از انجیر است و جمیز سیقورمون یونانی نامند یعنی طین الاحمر و او تمیز انجیر بری است چه انجیر بری از سمومات و ماکول نیست و او را
در دیلم دیوانجیر نامند و جمیز را سلطان انجیر گویند و ماکول است درخت او شبیه بدرخت انجیر و برگش به برگ توت شبیه و شاخ پر شیره و ثمر او بقدر آلوچه و زرد رنگ و بعد از
رسیدن سرخ و بی مزه و بعضی با درد یکسال یک بار رسیده و در دوم گرم و در اول تر و در سه فصل میسی و دو سیندگرده و سپرز و وسواس نافع و نقوع
او که برگ و شاخها و ثمر شرش را جوشانیده آب را با شکر بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و گرفتگی او از مجربات است و یک مثقال برگ سحوق
او با آب قاطع اسهال و مجرب است و با ممرض اوشکر در رفع سرفه آزموده است و شیره او محلل اورام و طلی مع جراحات و جذب سل اخلاط و از شیر انجیر مستا
ضعیفتر آشامیدن بسیار مهلک است او جهت سپرز و تبهای بارده و خاکستر چوب او جهت قروح ساعیه و آکله و بثور فارسی مجرب و ثمرش بد غذا و نفاخ و مضر معده
و مصلحش انیسون و سکنجبین و آب سرد است **جمشت** سنگیست در حجاز و حوالی مدینه طیبه بهم میرسد و سفید و سرخ و آسمان گون میباشد بهترین او سرخ
ارغوانی شفاف است در سوم گرم و خشک و محلل و رافع خفقان و غشیان و غشی و مشتهی طعام و تعلیق او جهت اخراج و ورم چشم و خاتم او جهت تقرس و قضای حاجات

ومجربی نزد حیض بود شیرو در زیر سرگذاشتن آن بالیت دیدن خوابهای مشوش و قدر شربتش تا یکدرهم در صرف و اکل و شرب نمودن و را تا بش آشامیدن
او ست **جمد** بفارسی یخ نامند و طبع مثل ثلج و از آن لطیف تر و جهته هیضه و تبهای صفراوی و محرق بغایت نافع و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف مجرب مفسد اورام
باطنی و اعصاب است **جمار** بفارسی پیرخرما گویند و آن داعالی درخت و موضع طلع است و قلب النخل نیز گویند سفید و شیرین و قریب بطعم شیر است در
اول سرد و خشک مقوی معده و قاطع اسهال و جهت تلیین صفرا و لاغری گرده و غثیان و نفث الدم و قرحه سینه و سعال و رفع ضرر مید و رفع حرارت
صفراوی و صاف کردن آواز و منع تحلیل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد او جهته گزیدن زنبور نافع و مضر شش و مولد ریاح و بطی النزول و مصلحش عسل
و خرما و زنجبیل پرورده است **جمهوری** شرابیست که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند و استعمال کنند و بعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری
نامند و گویند آب انگوری است که در جوشانیدن بنصف رسیده باشد گرم و خشک منضج و محلل و مشهی و معین جماع و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن احشا
جمجم بهندیست شبیه بزردک بزرگ و باریک و دراز و درون و سفید و بیرونش مابین سفید و زرد و خوشبو با اندک تلخی و تندی و شیرین و از بلاد چین خیزد
و در ترکستان که زهوش نامند ساقش و برگش شبیه به زردک است و در سوم گرم و خشک محرک باه خصوصاً مربای او جهت ربو و سرفه و نزف الدم
ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم و ابن الدوله گوید از یکمثقال تا یک مثقال و نیم او با جلاب نافع خفقان
است و حال از مجربات است **جمل** بفارسی شتر نامند بچه کمتر از دو ساله او بهتر از سایر گوشت او در دوم گرم و در سوم خشک و مقوی باه و در شحما
و جهته تپ ربع و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش ابازیر حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است
شیر مسهل است و زرد آب و جهته سرفه و زکام و ورم جگر و سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع مستی و ابو دینار جهته سیاه
و بول جوشیده او با حریل جهته نقرس و فالج و خدر و او از مجربات شیرا و جهت استسقا آزموده است خصوصا که با بول او آمیخته باشند و طلای گوشت
او جهت و ضماد پشش تازه او که هنوز گرم باشد جهته کلف مجرب و مداومت اکل پشش او مورث کوری و حمول پشم با او و بالپشم بعد از طهر سه روز مقوی
معین حمل و نفوخ سرگین و قاطع رعاف و آشامیدن او با او و یه مناسبه جهته صرع و ضماد تازه او جهته تحلیل خنازیر و بثور و بخور و طلای او جهته تاسیل مو و
کف دهن او در حین مستی او مورث جنون و چکانیدن آب نیز در دماغ او باعث زوال مستی او و کوهان شتر جهته تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق مو
تارک او جهته اندمال قروح و سوخته او جهته رعاف سعوطا و سیلان خون جراحت ذرورا نافع و بستن کهنه شتر الحیان که زنده بود و برای تین عاشق جهته رفع عشق
گویند آزموده است و چون کندم را العرق او تر کرده طیور بخورند بیهوش شوند و کف دهان او نیز همین اثر دارد و پنیر پایه شتر و تقویت باه سعید و مسمن
بدن است **جمان** بعربی لولو است **جمسفرم** ریحان سلیمان است **جمسپیسی** اسپوست **جمار الهن** سلق الماء است **جمر** تمر هندی
جمد الحشیشی مرجان است **جماز** بلغت تنکابن شش است **جمکوری** اسم هندی خشخاش است **جمل** بلغت دیلم بکا است **جمکیس**
اسم قلقاس است **جمیلی** اسم هندی یاسمین بستانی است **الجیم مع النون** **جنطیانا** بیونانی اسم بهخیست دراز و غلیظ و مایل بسرخی و تیرگی
درومی او در ساق بقدر انگشتی و در طول قریب بذرعی و برگش شبیه ببرگ گردکان و ریزه و با تشریفات و گلش سرخ مایل بکبودی و ثمرش
غلاف شبیه به کنجد و غیر رومی را جرمعانی گویند برگش شبیه بجاض و او غیر مستعمل است و در اول سوم گرم و خشک و بغایت ملطف و منقی و جلا و مفتح
و محلل و مدر و تریاق سموم و مخرج جنین و جهته گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم مشروب و ورم جگر و سپرز و عسر بول و احتباس حیض و ضماد او جهته
گزیدن جانوران و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد و احشا جهته ضربه و سقطه و کسر اعضا و دق و ازاله بهق و طلای او با خل بر کلف و دست فاطر و
حیض است و استعمال او با سداب در تریاق اقوی است و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون است و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش و تفیج و عود
و نیم او اسارون و نیم وزن بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند و نیز بوزن او و بقای قوت او تا سه سال و عصاره او در افعال قویتر و قوتش تا مدت سال
باقی است و طریق اخذ او آن است که او را کوبیده و پنج روز در آب خیسانیده بجوشانند تا آب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ و هند که منعقد گردد و **جنجسکسنه** بلغت
آتش بجگان بهتر از اعلان آتش نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان مائی و در نهایت غلیظ ناپسند است و در سنگ استبداده و جنگلی مسوی سرخ مایل بسیاهی
و در جوارح آب بعیش میکنند و در بلم و اشکنه نامند و قیاس تقاضای آن میکنند که خصیه آن بخصیه ماند باشد بنظر نمی رسد و را ماده عظمی و مسدود میشود

اصلا بو و لون نداشته بعد از جوشیدن او در آب خاکستر و پرورده کردن بدو دوکام بعد از مدتی صاحب بو و لون شده و آنکه در نوعی استحاله آن
شکی نیست و آن حیوان غیر سگ آبی بحری است و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد او است و سیاه او از سمومات قتاله است در آخر سوم گرم و خشک و مفتح
و محلل و تریاق ادویه بارده و قتاله و اکثر هوام و مخفف جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیا مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان
و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلای او جهت درد سر مزمن و سبات و کزاز و صرع و تشنج و سرسام بلغمی و روغن او بدستور
تضمید او بارد و عنها جهت تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارده و نقل مفاصل و امثال او و گذاشتن او در گوش جهت بواح(?) و ثقل سامعه و وجع بارده آن و اکتحال او جهت ظلمت بصر و
دمعه و سبل و حمول او مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول و آشامیدن آن بقدری که افیون خورده باشد رافع سمیت افیون و چون با مساوی او افیون بسایند سمیت او زائل
و مضر محرورین مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یک انگ و بدلش مثل او وج و نصف آن فلفل و بعضی سه وزن آن مشک و در امراض جگر فرفیون و جهت تحلیل رطوبات
از جندبیدستر وزن او فلفل و ثلث او زرنباد است و حب سیاه بقدر یک درهم کشنده است و بهترین او در تریاق او ترشی ترنج و شیر الاغ است **حنجل** قسمی از هلیون است و از ...
خیر و در نبال مثل است او **حنبید** غنچه ناشگفته هر درختی را گویند و اکثر استعمال او در جنبد الرمان است **جنار** اسم عربی است **جناح** بلغت اندلس راسن است
حنثور ... ریون است **جناح النسر** خرسف است **جنی احمر** ثمر قطلب است و در قاف مذکور میشود **جنجر** اذان العرب است **چنچیل** صعتر است **چنبه**
بهندی ارجن گویند **چنگال** اسم فارسی ... است **چندن** اسم هندی صندل است **چن** اسم هندی قرنفل است **چنبه** بهندی نخود است **چنپال** بهندی
قسمی از بیش است **جنک** بهندی مقناطیس است **الجیم مع الواو جوز** بفارسی گردگان نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و ملین طبع
و محلل و مهیج و مانع تخمه و خوردن دو مثقال او با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای سرد باشد مفید
و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا کنند جهت تشنج بارد و یابس او تا ساق و قوباء اطفال و داغ مغز او باکه در میان بود بموت عضو و جهت حمره و جرب چشم و التواء
عصب و داء الثعلب و ورم پستان و خوردن او با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و ضماد او با نمک و عسل و پیاز جهت گزیدن سگ دیوانه و حمول
مغز محرق او با شراب جهت منع ادرار حیض و خوردن مغز او در ناشتا باعث سهولت قی و با انجیر و سداب قبل از سموم بخوردن موجب عدم تاثیر سم و بعد از آن سبب دفع سم
و اکثار او مخرج حب القرع و مورث ورم حلق و بثور دهان و مصلحش آب انار ترش و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و کهنه سکنج او باسمیت است و از خواص او است که چون با مشک
بایهودی(?) بمالند مشک را ریزه ریزه کنند و آشامیدن سوخته گردکان با پوست سوزانیده باشند بقدر یک مثقال با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب
و اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و بدستور ضماد مغز کهنه محرق او با نفت جهت قروح رأس و جوشانیدن صحیح او در روغن متغیر الطعم و سایر اطعمه متغیره باعث دفع
تغییر آن و سبب او که از آب گردکان سبز و عسل و رب انگور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون بن دندان و اورام و سستی آن مجرب و طلای تازه او با مثل آن
برگ او و برگ حنا جهت نمرات(?) و صلع مزمن و شقیقه و کل اوجاع بارده و مثل نقرس و جهت فالج و امثال آن و قطور آب برگ او که گرم کرده باشند جهت چرک گوش و آشامیدن
و حمول کردن خاکستر پوست ثانی آن جهت نزف الدم و ذرور او جهت جراحات و صمغ آن در قروح خبیثه و درد دندان و مربای او با عسل جهت تسمین گرده و تحریک باه و زیادتی
منی و تقویت معده و خوردن مسحوق پوست ثانی او هر روز تا دو مثقال جهت تقطیر بول نافع و پوست تازه او که با خبث الحدید سائیده با سرکه طبخ دهند تا یک
ضعیف شود و سفید مویی(?) خضاب و با دوام او است و ضماد پوست تازه او جهت خراز و قوبا مفید و طبیخ نیم رقیه با یک اوقیه پوست بیخ درخت او در معده ممتلی از غذا اسهال قوی و قاطع
اخلاط لزجه و جهت درد شکم و اسافل نافع است و چون پوست بیخ او را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهت بواسیر و امراض مقعد بغایت موثر و مسواک کردن
با پوست بیخ او بهیچ روز(?) منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و مسواک پوست زرد او مقوی لثه است و طلای نشاره چوب او با سرکه جهت سرخ کردن رنگ رخسار و بافت
جهت قوی کردن عضوی مخصوص و خیسانیدن او چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد قمل از مجربات دانسته اند و شراب او را جهت سپرز مجرب یافته اند و چون در فصل
خزان ریشه درخت او را بریده در روغن زیتون و امثال آن بجوشانند که روغن سیاه گردد و روغن مذکور را صاف نموده در شیشه کرده ریشه بریده را بدستور
در شیشه کنند که بقعر شیشه برسد دهن او را مسدود کرده بخاک بپوشانند وقتی که درخت بار در گردد بیرون آورند چیزی شبیه مداد در شیشه یافت شود و آن
خضاب بیست که مدتها اثر او بماند و مولف تذکره تا یکسال تعهد نموده و چون قبل از موی بر آمدن بر آشیان و حمام طلا کنند مانع رویدن مو میگردد و گفته مجرب است و
اندرون(?) روغن کسی دهان را خواص مثل کهنه خائیده او است و محلل و سخن آشامیدن او در روز سه درهم تا یک هفته جهت درد ورک مجرب و جهت امزجه بارده نافع و طلای او

او جهت اکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع دردهای بارده بدنی و زایل نمودن قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوطا جهت لقوه و فالج و تشنج نافع است
و بدل سفرگردکان جهت الخصر است بوزن آن و بدل روغن او روغن سداب بالخاصیت سفرگردکان مسکن مغص و مصلح قروح است شربا و ضمادا جوز بوا بفارسی
جوز بوا گویند ثمر درختیست هندی است بقدر تخم مرغی و چون مقشر گردد بقدر عفصی و سرخ و تیره رنگ و درخت او بقدر درخت انار و بهترین او تازه خوشبوی سنگین است
سیاه داخل آن باشد و در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سوم است قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و دافع
و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و عسر بول و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق
الامعا و اسهال معدی بارد و رطب با زاله رطوبات و ضعف معده و استسقا لحمی ضمادا و جهت ورم بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و در سر و فالج و رعشه و امثال آن نافع با انگبین
و عسل جهت کلف و نمش و آثار حصر بیه بارد و غیرها جهت اوجاع بارده و کری گوش قطورا و اکتحالا جهت تقویت باصره و آب جرب نافع و نفث و مصلحش عسل و مصدع محرورین
و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او مورث سوء حلق و حمق و مضر جگر و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزنش بسباسه جهت سدد و صلابات با کوزن و نیم او بسنبل
الطیب و قوتش تا سه سال باقیست چوب چینی بچینیست معروف گیاه اوبی و ثمر و برگش شبیه به برگ زنبق و ساقش شبیه بساق نی و بهترین او قطعها بزرگ املس
سیمرنگ تازه جها نیده بی کرم ... بی کره است و بسیار گرم صلب و اندرون او سیاه و ثقیل الوزن و بجدا افراد که صمغی باشد خوب نیست و کرم زده او ضعیف القوه است
القوی و مایل بحرارت و یبوست او زیاده بر حرارت و بغایت مجفف رطوبت غریبه و ملطف و منضج و محلل و مدر بول و عرق و با رطوبت فضلیه مقوی باه و منقی خون و روح
کثافات و با قوه قابضه و مقوی حرارت غریزی و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی اعضا رئیسه و اعضای تناسل و معده و جهت علة الشک و قروح خبیثه و سبیل و رفع
امراض مزمنه و اکله و علل سوداوی و شل جرب و حکه و تپ ربعه و باسیر و مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات مزمنه و اورام صلبه و داء الثعلب و داء الحیه
و سرطان و بهق و برص سیاه و مالیخولیا که از احتراق بلغم باشد و جهت قطع عادت افیون و بی نظیر و رافع مواد نزله و زکام و سموم و قبض و بکیکننده رنگ خضاب و عمل اکثر
ابدان و در تولید و تناسل قوی الاثر و در بر و در فربه نمودن چهره و رفع سمیت خلط آن و اختلاط ذهن مکرر حقیر تجربه نموده است و علاج مایوسین باو شده و مستعمل اکثر
مواد آب طبیخ اوست و جرم مسحوق او قوی التجفیف است مگر تازه او که خشک نشده باشد و بخوردن نمک ایام خوردن او تکلیفیست چه ترک عادت آن و اغذیه باد و دقیق
حاره منطبخ مضر است و در اکثر امزجه محرورین اجتناب محرورین از رطوبت جامضه و اثر به کم ترشی لزوم ندارد و تجربه حقیر مکرر رسیده که جمعی بجهت علتی چند از آن مستعمل شده
و بجای آب طبیخ و نضیج چوب چینی مدتها آشامیده از حموضات قلیله اجتناب نه نموده و بسیار منفعت گردیده اند و اقسام استعمال او اخذ عرق و نقوع و غیر آن در مستعمل
تحریر یافته و مربای او در جمیع اشکال ضعیفتر از طبیخ اوست مگر در تقویت معده و دماغ جوز ماثل بفارسی تاتوره گویند و آن معرب گوز ماثل فارسی و آن جوز دره
و ضرب و ع میباشد نباتش بقدر نبات بادنجان و برگش از آن کوچکتر و گلش سفید و شبیه به بوق و گل لبلاب و از آن دراز تر و ثمرش بقدر گردکان و خار ناک مشک
سبید با نخیر و در جوف او دانهای شبیه بدانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم اوست و در اول چهارم سرد و در دوم خشک و گویند در خشکی قریب الاعتدال است مسکن حرارت
ملتهبه و مفرط و در غایت تنویم و مسکر و رادع است ... ورم حاره و مسکن صداع صفراوی و دموی ضمادا و در روغن دانه او جهت کوا سیر و اوجاع حاره مقعد و اکثار آن
قاتل و قدر با یک درهم او را سم دانسته اند و ملک طبیخ او با سرکه و عسل محلل اورام و استسقا و ضربان و قاطع عرق و مانع قشعریره و شتر ما جموع نبات او جهت تقویت اعضا
ستر طبیعه مانع ریختن موی و مجفف رطوبات غریبه و خوردن او و جهت رفع صداع مزمن مجرب است و قدر شربتش تا یک دانگ بدلش تفاح و مزورن او مورث جنون
و فساد فکر و مصلحش فلفل دراز یا نه و عسل است جوز القی شجریست مخصوص بلاد یمن بقدر فندقی و جوف او مشتمل بر پردها و مابین پردها دانه او بقدر حمص
چلغوزه و با اندک بد بوی در دوم گرم و خشک و منقی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و قدر شربتش تا یک درهم است با یکمثقال را زیاده و ا
گرم و عسل و هرگاه بیست درهم شب را در یک رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و جوز القی و همچنین سایر مقیات را با قدری نمک سایند و بعسل سرشته با مطبوخ
و بقدر احتیاج آب گرم و قدر عسل بنوشند بغایت مقی و بی غایله است جوز الحمس ثمر شجریست هندی بقدر فندق و مدور و سیاه و خالدار و پوست او مدور و
و جوف او دانه ها بقدر قرطمی زیاده دانه پنج عدد میشود و در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات سوداء محترق و قدر شربتش تا دو درهم است با آب گرم
و مصلحی جوز الصبور دانه ایست مدور شبیه با مله و جوف او مغز شبیه بدانه او و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و تلخی مایل بگرمی و خشکی و قاطع اسهال
با لوبیون است با آب معده و جهت اورام نافع است جوز القطاة دانه ایست شبیه بکنج و قطاة خوردن او حریص و گیاه او بریشی و منبسط بر روی زمین

٨

و بجارو دو نیم و برگش شبیه ببرگ خرفه و از آن عریضتر و غبار بجنبت او زمین نمناک و ثمرش مثل کاکنج پرده دار و در جوف پرده غلافی کوچک مایل
بطول و در آن غلاف دانه کوچکی ست مایل بگردی و خشکی و خوردن برگش جهت تقطیر البول و جرب مثانه خصوصا با طبیخ ملیون و عصاره برگ او جهت قولنج ریحی و علاج
آن نافع است جوز الشرک ثمر شجریست در حبشه کثیر الوجود بقدر جوز بوی و اندک طولانی و مستدیر و انتهای او تند و پوست خشک او چین دار و دقیق و تحت پوست
شبیه بصلب و جوف او دانه شبیه بدانه [illegible] و با اندک تندی اهل مصر و الفلفل السودان گویند و رنگ او مایل بسرخی و تیرگی در سوم گرم و خشک و با آب
گرم مدر حیض و مسقط جنین و نافع [illegible] و آب طبیخ او مفتت حصاة و روغنی که از آب طبیخ او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت درد کمر و سایر اعضا مفید و قدر
شربتش تا یک مثقال و مهیج اشتها و باه و مصدع و مضر [illegible] و مصلحش کتیرا و بدلش بنصف او فلفل و در تحریک باه الجزره است جوز الکوثل و بعضی جوز القی نیز گویند ثمر
نباتیست هندی شبیه بجوز بوی بشکل و رنگ و مستدیر و پهن و پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعمش مثل باقلا و برگش شبیه بلبلاب
و گلش سفید و در آخر سوم گرم و خشک و بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط لزجه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و حصاة نافع و مسحج اعضا
و مضر بسینه است که بعد از خوردن او تا یک هفته [illegible] نمی آید و مصلحش فواکه و رب ربوب و قدر شربتش تا یک دانگ و یکدرهم او کشنده است بقی و اسهال و مصلحش
حقنه آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبردات و عطوه است جوز جندم بضم اول و را مهمله معرب از گوز گندم فارسی است و گل گندم نیز گویند
جسمیست بقدر گردکان که [illegible] متکون شود و سفید مایل بزردی چون در عسل گذارند متخلل شده قدر قلیل او حجم عظیم بهم رساند در اول سوم گرم و خشک
و با رطوبت فضلیه و بغایت مقوی و محرک [illegible] مسمن و مقوی معده و اکثار او جهت تخفیف قوت مطفی باه است و جهت حصاة و رفع عسر بول و قطور خواهش اگر گل خورد
و اشتال آن و با آب سیب جهت قطع نزف الدم و ضماد او جهت قوبا و سعفه و نزف الدم نافع و معطش و مقی و مصلحش ریباس و انار و قدر شربتش تا دو درهم
و چون [illegible] بسیار بر هم زنند و سر ظرف را بپوشانند در روز شرابی مسکر شود و مجلیه در تفریح و اکثار مثل خمر
از آن باشد جوز القیء نیز گیاهیست مستدیر بقدر گردکان و سفید و مصمت و زود شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و با اندک تندی و چون خشک شود پوستش
سیاه ظاهر میشود و ساق او گیاه باریک و مستدیر قریب ده بندی و مجوف و خشن و اغبر و گلش شبیه بقبه شبت و سفید و تخمش باریک و تند مزه و برگش شبیه
ببرگ [illegible] و در مزارع و جبال میروید در دوم گرم و خشک و محلل و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم معده خصوصا چون آب خشک مطبوخ بنوشند و نانی که از و
ترتیب دهند بغایت مسموم و ضماد او محلل اورام بلغمی ساق است و یک شب تجربه شده اند و قدر شربتش دو مثقال و مصلحش تجدید شیر تازه است جوز شیصا
بلغت نبطی اسم درختیست بقدر [illegible] بشکل زعرور و خشخاش و بسیار کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین و با قبض است و درخت او بقدر درخت الو
و [illegible] و برگش شبیه ببرگ شبت و گلش سفید و در بعضی بلاد خزان میکند و [illegible] بلا خزان میماند در دوم گرم و خشک و مشتهی و رافع [illegible] و مسخن
بدن و خوردن او قبل از طعام و بعد از آن مسکن [illegible] معده و سایر اوجاع [illegible] علی الخصوص [illegible] و هاضم طعام و در کل حال مانع تعفن اطعمه در معده و مضر محرورین
و مصلحش [illegible] و قدر شربتش [illegible] است جوز راشه [illegible] است که از [illegible] گندم [illegible] و به ترکی [illegible] گویند و آن مرطب و ملین و موافق سینه
و نفث و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان بلغم و رطوبت معده است جوز الرقع رقاع یمانی است جوز الابل ابهل است جوز الطیب جوز بوا است
جوز هندی [illegible] است جوز ماثم و جوز ماثا و جوز مهاثل و جوز مقابل جوز ماثل است جوز المرج حب کاکنج است و گویند دفلی است جوز السرو
بار درخت سرو است جوز الزنج بندق هندی است جوز بسیران ملوس است جوز محشه جوز الخمس است جوز الانها و جوز البر جوز القطاة است
جوز ایانبوس قسمی از نخلهاست جوشانی جوشیاست جوبل بلغت اصفهانی کاشم را گویند جوزه [illegible] اسم فارسی [illegible]
جوغان اسم [illegible] است جوان [illegible] اسم [illegible] جو اسم فارسی [illegible] است جو برمه اسم فارسی [illegible] است جوبک [illegible]
[illegible] جو برا اسم [illegible] جوانی اسم هندی [illegible] جوارسی اسم هندی [illegible] است جو تر اسم هندی [illegible]
جون اسم [illegible] جو نه اسم هندی [illegible] جو [illegible] اسم هندی [illegible] جوک اسم هندی علق است جوکهار اسم هندی
نشاسته است جوکا اسم هندی [illegible] جونلا اسم هندی [illegible] جو اسم هندی [illegible] جوکی [illegible] اسم هندی
[illegible] جهنکا اسم هندی [illegible] جهالرح اسم هندی [illegible] چهنخ اسم هندی [illegible]

شتر است جهملی اسم هندی خرخ است جهوهری اسم هندی شیخ ازمنی است جووه کا ذران شیرال مالکست اصطبون اتفاق است

مع الیا جیکک اسم ترکی ...یست شبیه ... کنجشک ... دانه آن ... شبیه ... شیرین ...

خرپزه کرمک لذیذ دگیاه او بقدر شبر و زیاده از آن و برگش شبیه گل سرخ و با اندک خار و گلش شبیه ... مثل ... گیاه ... سبز ...

و دو نوع جمیل و ... ماننده آن خربزه کاه ... و این ... تلخ ... ناسیده است و گیاه دیگر که دایم سبز است و دانه سرخ شفاف بقدر نخود

او ... باریک ... و برگش بقدر ... و بالتقعیر ... و ... مثل ... از جمله ... است و او ... ناسیده ... قسم آن در طبرستان موجود

در ... نامند و آن ... براست و ... سرد و تر ... صفرا و ... و ... سوزاک و ... حب ... تقوية

و تصفیه خون ... نافع و در جمیع افعال گیاه او مثل ... است جیدار بلغت فارسی نبات ... است ... مثل برگ بلوط ... سبز ...

و ثمرش بقدر عفصی ... ماننده ... سرخی بقدر عدس منعقد گردیده ... زیاده ... میشود ...

و در حرف قاف ... و ... سرد و خشک ... آب طبیخ برگ او جهت تخفیف رطوبات ... و ضماد برگ تازه او جهت ... اورام حاره ...

... و منع زیادتی آن ... مسک عضل ... خشک او با آب سرد جهت اسهال و ... جهت التیام جراحات و ... جهت تقویة

اعضا ... نافع و قدر شربتش ... مثقال است جیوه اسم فارسی زیبق است جیده اسم ... است جران اسم ترکی غزال است جیشتر ...

... جوز بوا است جیپال اسم هندی ... است چیمه اسم هندی ... است چیپل اسم هندی ... است چیوتی اسم هندی ... است چیلد ...

اسم فارسی ... است جیدلون اسم یونانی ... است جیر ... است

حرف الحاء مع الالف

حاشا نوعی از پودنه کوهی ...

... بقدر ... شبر ... باریک ... و برگ ریزه و باریک و گلش ریزه ... و سفید ... سرخی ... میر ...

... اول ... و ... دوم گرم و خشک ... قوت ... و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده احشا و ... و سینه و ... و مسهل بلغم و ...

... معده و ... و محلل ... و ... باره حیوانی و نباتی و ... مسهل سودا و ... حاشا ... با نمک و سرکه ... مسهل بلغم ...

... آب ... طبیخ ... عسر النفس ... و ... قولنج و تحلیل فضول ... و تقویت ... و تحریک باه و رفع صرع ...

قلیل او بالطعام جهت قوت باصره و ضماد او با سرکه جهت ... و ... تازه ... جهت عرق النسا و امثال آن نافع و مضر ...

نعناع و قدر شربتش ... مثقال ... و ... یک جزو ... آب انگور ...

... و در جمیع افعال قوی تر است ... مثقال ... و پخته ... رطل آب انگور ... جهت تقویت ... و نفع

اشتها ... و ... و برودت ... سرد ... سموم ... تر است

حاشیش بفارسی خشن گویند چیزیست که ... میشود ... سفید ... شیرینی ... و قوتش ... در چهارم گرم و خشک ...

... قوی ... حاج بفارسی ...

... ترکی ... گیاهیست ... منعقد ... اسهال خشک ... و ... تریاق سموم ... ضماد او ... طلا ...

و عصاره ... جهت ... و مضر ... جهت ... و ... تازه ...

و اکتحال ... جهت بیاض خفیف چشم ... و ... است

حالوما اسم ... است حافر المهر ... است حافظ النفت ... است حالبس ...

... حافظ الکل ... است حافظ الموتی حافظ الاجساد ... حافظ النمل و حافظ الاطفال ... است حالق الشعر ...

... است و بعضی گویند ... و بعضی گویند ... است حالاس اسم یونانی ... است حالبی ... است حافر اسم ...

الحاء مع الباء

حب النیل بفارسی تخم نیلوفر گویند ... گیاه ... شبیه ... و ... آفتاب ...

... ساق ... و ... گرم و خشک ... مسهل بلغم ... اخلاط غلیظه ...

سوداوی و مفتح سده جگر و سپرز و جهت برص و بهق و تنقیه بدن و درد مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و بدلش [illegible] درهم [illegible]
[illegible] و معصوق [illegible] و مصلحش [illegible] و آب [illegible] با دهن [illegible] و بدلش بوزن او تخم حنظل و سدس آن حجر ارمنی است و مفرد
[illegible] میکند و بالحرکة سریع الحل است و قوتش تا سه سال باقی ماند حب الکلی بار نبات انار خورست و آن [illegible] شبیه است
[illegible] از باقلی بزرگتر و مایل بطول و در وسط او خطوط و رنگ او ممتزج از الوان مختلفه است و قوتش تا سه سال باقی است در آخر دوم گرم و در اول خشک
[illegible] بلغم و [illegible] مخرج جنین و مدر و [illegible] و مفتت حصاة و جالی آثار و با شراب جهت صداع [illegible] بتعلیق هفت عدد او [illegible] والادت
[illegible] هفت عدد و [illegible] هفت عدد او را و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک نیم درهم و مکرب [illegible] و مصلحش [illegible] و صمغ عربی و مصطگی
زیاده [illegible] درهم [illegible] است حب [illegible] غیر تخم کنکره است که مولف اختیارات بیان کرده و مولف تذکره گوید که نبات او کمتر از ذرعی و برگش
[illegible] و حب [illegible] رنگ و زایل [illegible] در جوف پوست او دانه صلبی مدور و مقعر و دانه سفید و نرم و باطن پوست او مایل
[illegible] از نخودی و مفرط [illegible] در دوم گرم و با رطوبت فضلیه و محرک باه و مسمن و جهت تسمین کرده و تقویه
[illegible] ضعیف و امراض سوداوی و خشونت سینه و سعال و حرقة البول نافع و مولد سده و مضر حلق و مصلحش سکنجبین قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش حب الخضرا
حب السمنه بفارسی [illegible] گویند دانه ایست بقدر فلفلی سفید و سیاه لون و املس و مغزش سفید و شیرین نبات او بقدر ذرعی و شیر دار و برگش
[illegible] دوم گرم [illegible] مسهل [illegible] ضعیف بلغم و صفرا [illegible] رطل آب [illegible] قدر شربتش تا دو درهم و
بدلش [illegible] حب [illegible] بلغت [illegible] دانه ایست [illegible] شبیه به حب [illegible]
و از آن کوچکتر بقدر فلفلی و از حجاز [illegible] خیزد و گویند [illegible] است و درخت او [illegible] در دوم گرم و خشک و مقوی [illegible] و مفرح و مخفف [illegible]
غریبه و مقوی [illegible] و مفتح و مفتت حصاة و مدر و رافع بخار است و مصلحش [illegible] شربتش یک مثقال و بدلش کبابه است حب القلت بفارسی ماش هندی گویند
دانه ایست سیاه مایل بزردی و براق و شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و مایل بتدویر و شیرین و در حین خائیدن احداث حرارت [illegible] در دوم خشک
و گویند مایل برطوبت است بغایت مفتت حصاة گرده و رافع فواق و مدر بول و حیض و ملین طبع [illegible] مفتح سده [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] رفع بواسیر نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش یک درهم است با آب [illegible]
[illegible] سنگ قابل قطع میکند حب الراس دانه ایست شبیه بمویزج و املس و غلاف دار و شبیه [illegible]
و شبیه [illegible] در دوم گرم و خشک [illegible] و مقوی [illegible] و مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع و قدر شربتش تا دو درهم
و بدلش [illegible] بقدر [illegible] و مولف [illegible] مویزج را حب الراس [illegible] و اشتباه او از جهت مشابهت باو است حب البلسان تخم درخت بلسان
بقدر فلفلی و بزرگتر از آن مایل بطول و مغزش سفید و رنگش [illegible] ثقیل و طعمش تلخ و تخم [illegible]
درخت او [illegible] است تخم [illegible] فی الواقع [illegible] حب بلسان در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و باقوت تریاقیه
و مخفف رطوبت معده [illegible] رافع [illegible] امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس [illegible] و معده و جهت تحلیل نفخ [illegible] و عرق النسا [illegible]
سده جگر و استسقا و گزیدن هوام مضر شانه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش یک وزن و نیم او عود بلسان و اگر نباشد بوزنش سلیخه [illegible]
[illegible] حب البان دانه ایست [illegible] در غلاف [illegible] مثل غلاف لوبیا و باندک تلخی [illegible]
سفید و رقیق و درخت او بزرگتر از درخت [illegible] برگش به برگ بید و بسیار سبز و گلش مثل ریسمان [illegible] در دوم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز
و مسهل بلغم خام [illegible] با شراب که جهت سپرز [illegible] و جهت [illegible] و جهت استحکام لثه و ضماد او جهت [illegible]
صلابة [illegible] و مفاصل [illegible] جگر و سپرز و مواد سوداوی و بلغمی [illegible] جهت ثالیل نافع [illegible] مضر جگر و معده و مصلحش [illegible]
و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش [illegible] سلیخه [illegible]
نرم کردن عصب [illegible] بارده [illegible] تحلیل جگر و سپرز [illegible] و مصطگی [illegible] ضماد او [illegible]

بجهت نزلات با نفعه و سردی دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قلع آثار قروح نافع و آشامیدن یک مثقال او با عسل مسهل بلغم و سودا و با سرکه جهت تفتیح سده [illegible]
و نیم درهم او مسهل رطوبات و قوت و مضر سپرز و مصلحش انیسون و چون دهن لبوب بیکسته شکم ببندد **حبة الخضر** بفارسی بن نامند و آن بطم درخت سقز است و از
خواص درخت او مذکور شده تازه در اول خشک و در دوم گرم و خشک او در سوم گرم و خشک مسهل بول و حیض و خون بواسیر منقطع شده باشد و سنگ گرده و مثانه
و محلل نفخ ریاح و مسمن گرده و منقی بدن از فضلات بلغمی و جهت سرفه و فالج و لقوه و استسقا با سرکه و آشامیدن او جهت گزیدن رتیلا و تنقیه جگر و درد [illegible] و نسا و عرق
او را جهت سده مالیدن سحوق و [illegible] الثعلب مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مضر محرورین و قاطع اشتها و مصدع و مورث قلاع و مصلحش کتیرا و حمیره [illegible] و سکنجبین
حامضه و بدلش مغز گردکان و گویند پسته و بادام است با لسان العصفور و روغن او در دوم گرم و خشک [illegible] مقوی اعصاب [illegible]
نافع و آشامیدن او جهت تصفیه او و تفتیح سده و یرقان و عسر البول و تحلیل حصاة و درد کمر و زانو و فالج و لقوه و با سرکه جهت جمیع سموم و برودت اعضا و [illegible]
جهت امراض مذکوره و احیا [illegible] مقدار شربتش تا سه درهم است **حبة المحلب** در لرستان [illegible] نامند و [illegible]
دو پوست بیرون او سبز و درون صلب و مغزش سفید و بقدر [illegible] درخت او خوشبو و قریب درخت بلوط زیاده تر قد و قامتی در جبال گرم سیر [illegible]
بسیار است و برگش [illegible] خوشبو [illegible] گرم و خشک [illegible] مسهل بول و حیض و مفتح سده گرده و مقوی [illegible] و مسکن [illegible]
حصاة و مسمن و مخرج [illegible] گرم و ملین [illegible] از صدر [illegible] و اخراج رطوبات سینه و شش و مفرح و مقوی حواس و جهت خفقان و [illegible] و قولنج
و با بادام و شکر مسمن بدن و تقطیر بول را نافع و چون داخل [illegible] کنند باعث سرعت انهضام او و دافع ضرر آن و مداومت با غسال او در حمام مانع نزلات [illegible]
دانسته اند و نگاه داشتن او در پارچه کبود [illegible] مبطل سحر و مداومت بخور او موجب الفت [illegible] و جهت [illegible] نافع [illegible]
حاره و مصلحش کلاب رب ریباس و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش مغز بادام تلخ و چوب و برگ او در اول گرم و خشک مقوی بدن و دافع رایحه کریه بدن
گریزانیدن هوام و نگاهداشتن چوب او با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست او را جهت گریزانیدن هوام و لثه مجرب دانسته اند و چون با سداب [illegible]
[illegible] و روغن بجوشانند جهت فالج و کزاز و لقوه و رعشه و مفاصل [illegible] جهت [illegible] **حبة السوداء** [illegible]
[illegible] و چون [illegible] اجزاء [illegible] و بقدر نخودی [illegible] و [illegible]
[illegible] تا هفت سال [illegible] گرم و خشک [illegible] اسهال [illegible] و [illegible]
[illegible] جهت رفع صداع [illegible] و با عسل جهت [illegible] سینه و صوت و مورث سعال و مصلحش کتیرا و [illegible]
[illegible] و بدلش [illegible] **حباحب** بفارسی کرم شب تاب نامند حیوانیست [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] و قوی [illegible] مقطوع الراس او را [illegible] خشک شده باشد
[illegible] مثقال [illegible] جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و [illegible] با روغن گل جهت [illegible]
[illegible] و با روغن [illegible] مردم و [illegible] حاجات [illegible] **حبار** حیوانیست [illegible]
[illegible] چون کسی [illegible] **حباری** بفارسی [illegible]
[illegible] گرم و خشک موافق [illegible] گوشت [illegible] ضیق النفس [illegible]
و جهت خفقان و اکثر امراض سینه [illegible] نافع و چون [illegible]
خشک کنند [illegible] اسهال [illegible] و شراب جهت ربو و ضیق النفس [illegible]
گوشت او دیر هضم و مضر محرورین و مصلحش [illegible] و [illegible] باعث [illegible]
و تعلیق او موجب [illegible] چشم است [illegible] **حج** [illegible]
[illegible] گرم [illegible] سودا و مصلحش [illegible] استعمال نمودن **حجوب** [illegible]
[illegible] گویند [illegible] ذکر اصل [illegible] **حبق** بعربی [illegible] خوشبو است [illegible]

حب الفیل حبق القنا ... حبق الراعی ... حبق الفیل ... حبق ترنجی ... حبق نبطی ...
حبق البقر ... حبق خراسانی ... حبق صعتری ... حبق کرمانی ... حبق بستانی شاهسفرم است حبق نبطی ...
حبق التمساح حبق الماء نوعی از ... حبق الشیوخ مرو است حبق جبلی ... فلفلیمون است حبق النهر ... جوش است
حبق البقر ... است حبر مداد است حب القلقل ... حب اللهو ... است حب الذهب حب الفار است حب الدود
... حب الفهم ... است حب القلقل در حرف قاف مذکور میشود حبق ریحانی شیح است حب القنب شهدانج است حب البان
... است حب الشاد ... نوعی از جوجو ... است ... حبة البطم حبة الخضر است حب الغزر ... است حب الرشاد ...
است حبة العقد تخم ... است و گویند ... است حب ... حب ... قاقله است حب خطائی حب السلاطین ... است حب النافع بلغت بغداد
... و ... است حب الاثل ... است حب العرعر ابهل است حب الصراط ... است حب العروس کبابه است و گویند تخم ...
حب حلوه انیسون است حب السودا شونیز است و ... رانیز نامند حب العصفر قرطم است حب الملوک ماهودانه است و گویند ... است
و گویند حب صنوبر کبار است و بلغت بغداد ... است حب العصفور ... است حب الغنا عنب الثعلب است حب ...
... است حب المساکین ... است حبحب بلغت اهل مکه بطیخ هندی است الجامع الثمار ... حب ... بثمار ... روغن است حصرم
غوره انگور است حجر بسریانی اسم لغاتی است حجر اسم هرچه از زمین صلب گردد و از توالی رطوبات و جفاف مرة بعد اخری تا رفع مزاج ارضی او گردد
و اختلاف رنگ حجر ... و غلبه رطوبت و حرارت و امثال آن میباشد رطوبت و برودت غالب ... و باعث ... و حرارت و یبوست باعث حمرة اندو ...
این سبب ... و حرارت ... رطوبت ضعیفه موجب سواد و ... غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ ... میباشد حجر لبنی سنگیست اغبر با اندک شفافی
چون با ... سرد و در اول خشک و قاطع نزف الدم و حیض و ... حصاة و جهت ... نافع و ضماد او رادع مواد و اکتحال او
... و ... نافع و ... و مصلحش عسل و قدر ... حجر عسلی سنگیست سفید و سائیده او ... مایل ...
... نافع ... و ... حجر مشفق سنگیست زعفرانی رنگ ... و از ... مغرب ... و ... شکل ...
... و ... او ... و ... جهت قروح ... و ... و ... است حجر ...
حجر قبطی بلغت مصر ... و آن سنگی است ... و ... زرد ... و جامه ... سرد و خشک و قاطع سیلان
خون ... و ... و ... او ... جهت اسهال ... در مثانه و نفث الدم و ... جهت قطع سیلان حیض و رفع ... و ...
و جهت قطع سیلان خون جراحات و اکتحال او با ادویه ... جهت قرحه چشم ... موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافع است
حجر حبشی سنگیست شبیه ... و تیره و گویند نوعی از زبرجد [illegible] از بلاد حبشه ... و سائیده او سفید رنگ میشود و گرم و بسیار ...
... و جهت ازاله ... و بیاض و ... و ... نافع است حجر الیهود سنگیست بشکل بلوط مایل بسفیدی و با خطوط متوازیه و ...
... و محمد بن ... گوید که ... آن ... سفید و ... و ... سنوبه و بقدر جوزی است و جهت حصاة
زنان مجرب ... بشکل بلوط ... گرم و در دوم خشک و گویند معتدل است و مدر بول و مانع تولد حصاة و از یک ... تا ... مثقال
او با ... مثقال ... سنگ گرده و مثانه و طلای او جهت التیام جراحت و با عسل جهت تلیین صلابت نافع و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم
کرفس و عسل است و ... حجر الفلفل ... مولف ... حجر حبشی ... و این ... که آن سنگ ریزه ... فلفل
... حجر القمر سنگیست ...
... و ... مایل ... و ... میشود ... در دوم ...
خشک ... حجر ... و ... و ... و ... باعث ... و رفع ... و ...
... و ... و ... مصلحش ... حجر افریقی سنگیست ... و ...

او مختلف است و صلابت و لین دارد با خطوط سفید مثل اقلیمیا و از افریقیه خیزد و با قوت مجففه و اندکی قابضه باللذع و محرق حظی او مسدد و محرق محلل او و
و بجهت قروح خبیثه و متعفنه مفرد او با شراب و عسل نافع و محرق مغسول او با موم روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید است حجر الاساکفه سنگی است
ملون سبز و زرد و سیاه و کسته او مایل به تیرگی و کبودی و مستعمل کفش دوزانست و در دوا بجهته ورم لهات و جراحات و قطع نزف الدم نافع است
حجر البحره سنگیست رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نواحی شام خیزد با صلابت محلل و با منافذ مجفف و جهته
و رکبتین والتیام جراحات نافع است حجر السلوان سنگیست سفید و شفاف و شبیه به بلور و فرق او و بلور نرم شدن اوست در آب جهته خفقان و
نزف الدم و حرارت معده و آشامیدن او رافع مرض عشق است و قدر شربتش یک عدس و نوعی ازو مایل به زرد و بسیار براق هست و از جمله سموم است حجر
الکلب سنگیست که چون بطرف سگ اندازند بدندان گیرد و دور افگند در عداوت مؤثر دانسته اند و چون در آب یا شراب اندازند و آنرا بخورد
حضور او و مجلسی باعث عربده اهل مجلس و گذاشتن او در برج کبوتر باعث گریختن کبوتر است حجر خرامی سنگیست سیاه و بدبو و از صقلیه
خیزد و از آتش مشتعل گردد و از آب کم ببرد و رنید شعله گرددو بروغن اطفا یابد تعلیق او جهته صرع و درد چشم و جهت زنان عاقره و منع
اذیت حیوانات موذیه و بخور بخورش جهته گریزانیدن هوام مؤثر است حجر اعرابی بفارسی سنگ برک و سنگ بغم نامند سنگیست سفید
عاج و از بادیه عرب خیزد جالی و قاطع نزف الدم و جراحات و سنون محرق او جهت جلاء دندان و تقویه لثه نافع است حجر غاغاطیس سنگیست که از بلاد شهور نقا
بین فلسطین و طبریه خیزد و معروف است بجهنم چون در آتش گذارند مثل چوب سوخته گردد و از بکر طبل و بکوتیه سیاه با صلابت و سفید بیشتر مایل از احراق سیاه مایل بکبودی با
سبک و صفائحی و بوی او در حین احتراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفط است در سوم گرم و خشک محلل و ملین و شرب او قاطع حمل و حیض و نفث دم حصاة و بخور او جهت
اختناق رحم باشد اگر بزانیدن هوام مؤثر است و مضر بریه و مصلحش زعفران و مهیج صرع و مضر و عین و ضماد او جهته نقرس و رویانیدن گوشت مفید و بخور او دوا
کرم اشجار و قدر شربتش تا یک درهم است حجر الاسفنج سنگیست که در دریافت میشود و اسفنج مذکور شد و بهترین او سفید صلب است در اول گرم و در دوم خشک و مخلخل
لزج و قاطع نزف الدم و در راه جهت التیام جراحات و طلا او جهته تحلیل اورام و آشامیدن او بمقدار دو دانگ با شراب امثال آن جهت حصاة گرده و یرقان نافع است
حجر حرفی سنگیست مصری شبیه بخزف و صفائحی و زرد و از هم ریزد بغایت خشک و کمی لوکتر و با قوت قابضه اندک حرارت و قائم مقام حجر فیشور کهستردن موی و غیره
او با شراب قاطع خون حیض و خوردن آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل و ابرانیدن ضماد او با عسل جهت اورام پستان و قروح خبیثه و منع نما و شدن آن مؤثر است
حجر المس سنگیست که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان گویند و الوان مختلف میباشد و بهترین او سرخ و سیاه و براق است و سبع قسم دیگر آبیهون آورده
او حارست در اول و با فتی بهم سرد اند جهت جگر و جرب و داء الثعلب و بلاق بیاض و منع بزرگ شدن پستان و خصیه سائیده آن با سرکه جهته رویانیدن موی و آشامیدنش تلیف
او با سرکه جهت ورم سپرز و صرع نافع و مضر گرده مصلحش کتیرا و سائیده قسم اخیر آن بر روغن مس جهته قروح که فصد هم رسد و محرق قسم سبز و سیقلی آن جهته سوختگی آتش
و بیاض چشم و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و توباد و جرب و حکه و با تیر و طی جهت سرطان و اکله و شقاق و خروج مقعد و اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحات
عصبی و روان نافع و سائیدن آن و چشم بچه و او باعث زیادتی قوت و جلای آن مؤثر و در قسم سرخ او جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است حجر الحیه
بفارسی مهره مار گویند قسمی از مار بهم میرسد و بقدر نصف فندق و مایل بدرازی و برنگ خاکستری و بعضی سیاه و سرخ و صلب و مجوف است سفید و بعضی سفید است
و قسمی معدنیست و مار مهره نامند و بعضی گویند سنگی است معدنی و ما رمید بهم میرسد و حیسی گویند نرم بید است و بهترین او آنست که چون بموضع گزیده مار گذارند
بر موضع بچسپد و بعد از آن که در شیر اندازند شیر را سبز کند و چون جذب تمامی سم کرده باشد دیگر نچسپد و حین شرب سم لون او متغیر گردد و بعد از آن که در شیر اندازند بحال خود
و او جهته گزیدن عقرب و هوام دیگر ضعیف النفع است و جهت دفع سنگ مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا سه قیراط و تعلیق نخود او جهته صداع و لیس تب نافع
حجر هندی سنگی است که از هند خیزد مایل بسیاهی و سرخی و سائیده او مایل بسبزی و زردی و شاد هندی نامند و در دوا جهت قطع خون کبار و جراحات سعد استعمال
آشامیدن بمقدار یک دانگ و کمتر از آن جهته قطع خون اعضای باطنی و با سیر و سم عقرب مفید است حجر منفی نوعی از سنگ بعد از سیم قبیل از ناسنگی است که از نواحی مصر آورند
شبیه بسنگ سرمه از اطراق الوان مختلفه طلا کرده سائیده او با آب باعث حسی عضو میشود حجر الرام سنگی است سیاه و سفید و ... و بجهته خراسان سیاه است
تقویت لثه و دندان و نزف الدم مؤثر است حجر الکرک سنگیست بسیار سفید و از هند و سائل ... اشکال خیره ... بعد ... سفید و ... از آن

وسفید میلی او و شبیه بحجر سلوان و آخر درجهٔ دوم سرد و خشک و رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب ذرور او جهت رفع نزف الدم و اکتحال او جهت رفع
بیاض مزمن و تازه و ازالهٔ آثار قروح چشم و اعضا و سنون او جهت جلای دندان و رافع زردی او و جمیع امراض و بیان و آشامیدن طعام و شراب در قدح او موجب سرور
و رفع شرور و مجالس و داشتن او دافع بهتان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردان و زنان و گذاشتن او در منزل سبب اغضن ستوری که نمانند سبب الفت ایشان
و نزد اهل هند بسیار معتبر است **حجر السحاک** سنگیست ثقیل الوزن و سیاه و گویند مایل بسفیدی نیز میباشد و چون بجا روهان متواتر با ورسد طعم زعفران از و ظاهر
گردد و چون با اعضا مالند چرک را زایل کند و بعضی از آن سنگ با ترتیب دهند در دوم سرد و خشک و جهت ورم گرده و عسر نفس شرب او جهت بیاض
چشم با شیر مرضعه بسیار الی الغایت نافع و قدر شربتش یک دانگ **حجر الدیک** سنگیست براقی و از آن کوچکتر و سفید مایل به تیرگی و در شکم خروس متکون میگردد
در دوم گرم و در اول خشک تعلیق و شرب او جهت رفع حزن و هموم و وسواس و در دهن داشتن او جهت رفع تشنگی و آشامیدن آبی که او را شسته باشند جهت
تشنگی مفرط بغایت مفید است **حجر النار** سنگی آتش زنه است و سنگ چقماق نامند و آن اقسام و الوان مختلفه میباشد و در اول سرد و در سوم خشک و ذرور او
مجفف خشک ریشه جهت التیام قروح غیر الاندمال با جمیع اعضا نافع و تعلیق او بر ران زنان که در لته بسته باشند جهت عسر ولادت موثر است **حجر المقناطیس** سنگ
آهن ربا ست و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و زبون ترین و سیاه آن و در سوم خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوت
جاذبه او زایل بودن آهن ساقط گردد و از مالیدن آن شیر رفع قوت او شود و در بخیال هرگاه در خون گرم اندازند اعاده قوت او شود و در بخیال هرگاه در خون گرم
اندازند اعاده قوت کند خصوصاً چون در خون بز اندازند و در سیر و زنگ و پیاز دهند تا بیست روز و عرق و رطوبت نیز مسقط قوت اوست و شرب او مقوی جگر و سپرز و دل
حصاة و فالج و نقرس و مفاصل و عرق النسا و عسر ولادت و با زراوند اخلاط غلیظه و با خواص قاطع اسهال و ذرور او جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی و زهر دار
عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق و مغسول او در جمیع افعال امثل و قدر شربتش تا نیم قیراط و داشتن او در حریر سفید باعث قبول و جاه و سرعت
قضای حاجات و در دست نگاه داشتن او مانع کزاز و درد دست و پا و تعلیق او و ربط او جهت عسر ولادت و در دزدانیدن مجرب است و گویند چون حالیش
این اثر زایل گردد و چون در حل سنبله باشد و آرد با کلاب شسته سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند و مریخ و میزان بود از آهن نیز سرمه ترتیب داده دیگری از او اکتحال
نماید و شخص مقناطیسی و نظر شخص مکحول با من کند باعث محبت ثانی نادل گردد که با فوق او منظور باشد و مجرب است **حجر اللونس** سنگیست شبیه به بوره ارمنی
و از آن بوی ترو ملمع و با نقطهای زرد و سفید گرم و محلل و قوی تر و دهن زیتونی که در آن جوشانیده باشند جهت رفع ماندگی بسیار مفید **حجر المثانه** سنگی است
که در مثانه متولد میشود گرم و خشک و آشامیدن او جهت تفتت گرده موثر و جهت سنگ مثانه بی نفع است و اکتحال جهت رفع بیاض چشم مفید است **حجر الحمام** حجریست که
در دیگ حمام متحجر میشود و تیره رنگ و سست و گرم و خشک و به سرطان رحم است و ضماد او جهت رفع سرطان غیر مزمن موثر **حجر البقر** سنگیست زرد که در زهره و شیردان گاو
متکون میشود و با زهر گاوی اند و زرانند مایل بسیاهی با اندک براقی و سست و منقط بسیاهی و بعضی سرخ زرد و باطن او مایل بسفیدی و زردی بیشتر در گاو سیاه بهم میرسد و در سرگاو
متکون گردد و چشم گاو مایل به سبزی و سفید گردد اند متکون میشود و اکثر اوقات فریاد میکند و با زهر اول بعضی بهم و بعضی طولانی و بعضی مدور و آنچه در زهره
متکون شود از یک دانگ تا چهار مثقال میباشد و قوتش تا دو سال باقی است و در آخر دوم گرم و خشک و در افعال از حجر التیس بغایت ضعیف تر و محلل و مدر حیض و بول و جالی
و مفتت حصاة و اکتحال مقوی بصر و رافع بیاض و طلای او جهت بهق و برص و آثار بواسیر و التیام جراحات و با آب شیر تازه جهت حمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب
جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب و بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط یک عدس او با آب برگ چغندر جهت نزول آب و خوردن او هر روز
بقدر و جلب بعد از حمام بلا فاصله یا در حمام تا چند روز از عقب آن گوشت آب مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین از مجربات دانسته اند و مضر محرورین
و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو قیراط و یک مثقال قاتل است و آنچه در رودهٔ گاو متکون شود بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیف تر است **حجر الابل** سنگی است
در گاو و کوهی متکون میشود و در پادزهر گویند **حجر الحوت** جسمی است که در سر ماهی متحجر میشود سفید و صلب و بهق میباشد گرم و حاد و در ریزانیدن سنگ گرده بغایت
نافع است **حجر بحری** جسمی است سفید و مدور و صلب و در جوف او دوانه ایست که با علی و اسفل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از آن کفگیر است که
تا ده دانگ مفتت حصاة و هر عضوی بغایت موثر است **حجر الافروج** سنگیست مانند قیشو از آب الیسد و از استعمال او مجفف و قابض و
کیمیا جهت رفع سم عقرب میکند **حجر الرحی** سنگیست سیاه و با سوراخهای مانند اسفنج و با صلابت و از جبال حلب خیزد و در آخر سوم گرم و خشک

و محلل و جالی حس و خضض و چون کم کرده سرکه بر رحیه عقفی بخار او بکردار باعث آز دمم و دافع نزف الدم و تعافی خون حیض و شستن مقعد بسرکه دران تا قشره دران
باشند جهته بردرمقعد و بطول آن جهته محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و دفع اعیا و حصول حرم او جهته ... نافع حجر ارمنی سنگی است لاجوردی
و اغبر و با ریگهای سرم ملمس و قسمی از وسرخ تیره ... در دوم گرم و خشک مفرح و مسهل قوی سودا و انفع از لاجورد و اسلم از حجر ارمنی سیاه و جالی گرده و مثانه و بانکه
جهته جذام مفید و استعمال او مغسول است و مضر معده و مقیی و مصلحش کتیرا و عسل و مخیذا انیسون و قدر شربش تا نیم مثقال و بدلش لاجورد مغسول است حجر النسر سنگیست سفید
مدور و صاف و از حجارة خیره و قسمی از کلکمت است و حجر النسر و حجر العقاب نیز گویند چه در آشیان نسر و عقاب یافت میشود و امین الدوله قایل این کلام است و مولف تاز دانا
الکلکمت دانسته و ظاهر آنست که قسمی از او باشد چه الکلکمت چهار قسم است دو قسم او سیاه و در حرف الف مذکور شد و دو قسم سفید و با جمله آشامیدن قلیل او مدر بول و مفتت
حصاة و تعلیق او مقوی دل و مدر بول است حجر بازقی سنگی است شبیه بحجر حرنی و بقدر کف دست و سبک و اندکی ... آب را بسته
جذب آب بقعر آب رود و چون در آفتاب گذارند آب پس دهد جهته استسقای زقی نافع است و چون موضعی را از حوالی آن جراحت کرده بران ببندند جذب رطوبات کند
حجر الحمار قسمی از حمامات است و چون دافع خمار است باین اسم نامیده اند حجر الابیض سنگیست سفید و سائیده او مثل شیر جهته عسر البول و در جمیع ... فادزهر
حیوانی نافع است بستور او نافع و گویند حجر لبنی است و مراد اکثر آن از حجر ابیض زجاج آبگینه است حجر القیشور سنگی است متخلخل و سفید شبیه باسفنج و بر روی
آب ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه او نیز پیدا شود و از اسکندریه اعمال مصر خیزد در اول گرم و در سوم خشک و محلل و جالی ... و سنگ که او را گرم
در آن سرکه انداخته باشند جهته ضیق النفس و طلا او جهته ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون حک خطوط از نوشتجات بآن کنند اصلا معلوم نگردد و محرق او
جهته جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زیادتی قروح غایره و شب کوری و دفع آثار و مالیدن او مثل سنگ پا بر کف پا جهته دفع صداع و تقویت بصر موثر است
حجر الیشف بفا و بیا موحده عبارت از یشم فارسی است و آن سنگی است در غایت صلابت و بهترین او زیتونی و بعد از آن سبز مایل بزردی ... و بعد از آن ...
است در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و زحیر و قروح باطنی و خفقان و حرقة البول شربا و با شراب سفید مفتت حصاة و تعلیق او بر کمر جهته خناق و بر مری
معده جهته تقویت معده و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهته سحر و دفع چشم بد و حضر صاعقه موثر و گویند چون قمر در برج ... باشد و بر او صورت انسانی نقش کنند تعلیق
او جهته جمیع الام باطنی نافع و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان را شرط دانسته اند و قدر شربت او یک مثقال ... شرط ندیده اند و قدر شربش ...
است حجر الخطاطیف سنگی است سمت و بقدر سر انگشتی و مایل بزردی و سفیدی و از سر اندیب خیزد و گویند چون بچه خطاف را بزعفران رنگ کنند او گمان یرقان کرده
تا آشیان خود می آرد در دوم گرم و خشک و شربا و طلا جهته یرقان مجرب دانسته و مفتت حصاة و مفتح سده و جهته خفقان نافع است و مولف مالا یسع تصریح نموده که آن سنگی است
که چون بچه خطاف را در ایام افزونی نور ماه شکم شکافند دو عدد از آن یابند و دیگری بیان خطاف مذکور خواهد شد حجر الاحمر نوعی از الماس است بر رنگ سرخ مرجان و ...
قائل است حجر اناغالیطن سنگیست سائیده مثل خون و جهته دمعه و طرفه نافع است حجر لولوا عرافس که گاو زبان بران زخت میشوید سائیده او مجفف ...
قطع سیلان مواد و تخفیف جراحات و اسهال و رو و مثانه و نفث الدم نافع است حجر النمر سنگیست ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر ... و از آن کوچکتر و از آن بزرگتر
حاصل میشود و چون بشیر اندازند شیر بریده گردد و طلا او جهته جراحات و تعلیق آن جهت منع آبستنی زنان موثر است حجر الطرطیط سنگی است ... و محرق او
با زفت جهته تحلیل اورام صلبه با موم روغن جهت درد فم معده و سنون او جهته تقویت لثه نافع است حجر الرخام سنگ سستی است که بر قبرها نصب میکنند و اقسام
میباشد و مراد از و قسم سفید است در آخر دوم سرد و خشک و رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و دفع استسقا و با جمیع ...
جهته بهق و آثار و زرد و او جهت قطع بواسیر و آشامیدن مسحوق او با عسل ... بقدر یک مثقال جهته دفع ... موثر است و گویند آشامیدن سنگ ... منقوش ...
باشد باعث نسیان شربا و روز شنبه و چهار شنبه قبل از طلوع شمس بنام معشوق و قصد دفع عشق دافع تعشق حجر اسود باصطلاح اهل صناعت ... است حجر یرقان
حجر الخطاطیف است حجر الزنار و حجر الاصم حجر النار است حجر الباذزهر حجر الحیه است حجر السم ... حجر ان باصطلاح اکسیریان
و نقره است حجر اللازورد لاجورد است حجر الکحل و حجر الهنود حجر مقناطیس است حجر النعاج ... حجر اعرابی است حجر طاغیطوس
حجر غاغاطیس است حجر الماء ... است و گویند اسم شب است حجر المطفی شب است حجر الاثمد اثمد است حجر الدم و حجر الطور ... است
حجر البور و حجر الروشنائی اثمد است حجر عراقی حجر المحک است حجر مشتویه ... است حجر النار و حجر الماسکه و حجر الوالاد

الکلت است حجر البت و حجر النسر حجر العقاب و حجر النسر و حجر الحجری را شامل است حجر النشاق و حجر الشعر حجر القیشور است و حجر [illegible]
و حجر الکاکس نیز نامند حجر شجری [illegible] است حجر النیس [illegible] است حجر البلور بلور است حجر حدیدی [illegible] است حجر الزیتون
حجر الیهود است حجر افردی حجر الافرح است حجر الزبق [illegible] است حجل [illegible] است حجر اسبوس [illegible] است الجامع الدال

حدید بفارسی آهن نامند و نر و ماده میباشد و نر او فولاد و ماده او نرم آهن است در دوم گرم و در سوم خشک اند و فولاد طبیعی را شاپورقان و مصنوع از نرم آهن را سخام نامند و چون شاخ سوخته نر و حجر الرخام را بالسویه بر آهن مالیده در آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و قیر عبارت از دست و هرگاه رصاص یا قرقیشا یا سم الفار یا زرنیخ بگدازند بمرتبه رصاص نرود و گداز گردد و بدستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن با شعده نحاس را از دلسو انند بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع که متعارف بسیار است طریق ساختن او آنست که آهن متعارف را در کوره مخصوصه با آتش بسیار شدید تا یکهفته تابند و حنظل و صبر و هر چه در تلخی قوی باشد با زهره حیوانات سائیده بر او ریخته بمقدار بتابند که در جسم او داخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار مدد روغن کنجد تطفیه کرده بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا بخود جذب کند و آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحات امعا و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلسل البول و درد معده و گزیدن سگ دیوانه و دفع زردی رخسار و مهبیته نافع و شراب با آهن تافته در دفع خفقان و استسقا و ضعف جگر و معده و با قوت تر از آب تفته است و دوغ در آهن تافته در اسهال [illegible] نافع [illegible] است و خبث الحدید و زعفران الحدید [illegible] مذکور خواهد شد

حداة بفارسی غلیواج نامند و بترکی چلفان نامند در دوم گرم و خشک گویند فزاول خشک است مطبوخ او با گندنا مداومت خوردن آن قاطع بواسیر و آشامیدن قدری مغز او که مجموع را سوزانیده باشند با اندکی مشک و گلاب جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته اند و مطبوخ مغز او با گندنا و با عسل جهت زحیر و بواسیر و سوخته بقدر یک مثقال با آب آشامیدن جهت نقرس [illegible] مجرب است [illegible] و السعاید [illegible] باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعضا نافع و خون او جهت ربو و اکتحال زهره او که خشک کرده با آب [illegible] در چشم مخالف طرف [illegible] بکشند جهت دفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصاً چون در آب باد بیان سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم او در زیر بالین کسی گذارند که او را [illegible] باشد دفع خواب او میشود

حدق اسم بادنجان است و بادنجان بری [illegible] که شبیه به بادنجان است [illegible] نامند و آن ثمر نباتیست بقدر جوز مائل بنجار بیدانه و در تابستان بهم میرسد و زود فاسد میشود و نبات او از نبات بادنجان اندک بزرگتر [illegible] سیاه و ثمر او زرد و اول [illegible] او را بادنجان بری [illegible] و [illegible] الحضر نامند در دوم گرم و خشک [illegible] جامه را آن شویند بسیار [illegible] قائم مقام صابون [illegible] جهت بواسیر [illegible] او را جهت گزیدن هوام و عقرب مجرب شمرده اند و تدهین [illegible] در جوشانیده [illegible] جهت اعیا و تقویت بدن و در گوش نافع و حمول او با عسل جهت کرم مقعد [illegible] خوردن او با [illegible] سکنجبین است

حدید چینی خماهان است حدجنا [illegible] است حلاج حنظل است حدقی [illegible] چشم باشد

حرمل بفارسی اسپند نامند و نبات او تا بقدر ذرعی میشود و از یک بوته چندین شاخ میروید [illegible] الاضلاع [illegible] سرخی و تخمش سیاه و بقدر خردل و ثقیل الرائحه و از مطلق حرمل مراد او [illegible] برگ مثل [illegible] و گلش مثل یاسمین سفید و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف او نامند در سوم گرم در دوم خشک و قوتش [illegible] سال باقیست لطیف و محلل ریاح امعا و بلغم و مواد غلیظ [illegible] مدر بول و حیض و شیر و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و جالی سینه و [illegible] رطوبات لزجه [illegible] جهت تحلیل سودا و صاف کردن [illegible] و نرم داشتن طبع [illegible] جهت مصروع و تسخین [illegible] اعصاب دماغ و رفع قولنج و عرق النسا و فالج و امراض بارده و استسقا و رفع [illegible] و اعیا و سدد و یرقان [illegible] نافع و چون یک وقیه او را کوبیده با چهار وقیه بجوشانند و آب او را با اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند مقی قوی [illegible] سینه [illegible] ضیق النفس و سعال [illegible] هرگاه [illegible] بقدر یک اوقیه در شراب یا آب انگور که بقدر سه رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد [illegible] تا دو اوقیه از آن تا سی روز بنوشند جهت رفع صداع مزمن [illegible] مجرب دانسته اند و اعاجم [illegible] که در وقتی حامل [illegible] باشند و بعد از آن [illegible] بنوشند [illegible] سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند [illegible] عرق النسا [illegible] یک مثقال [illegible] حرمل کوفته تناول نماید رفع آن [illegible] و مجرب است و چون با تخم کتان [illegible] با عسل [illegible] جهت رفع ضیق النفس [illegible] زعفران [illegible] زهره مرغ خانگی و عسل [illegible]

وشراب آب بادیان سبز جهت ضعف کبد و استسقای و نطول آب طبیخ او جهت تقویت عصب و سیاه گردانیدن موی و از اوراق و مطبوخ او با آب ... مداومت اکل او
آن جهت رفع امراض جگر و سل نفث الدم و او با روغن شبت بر ناف ... جهت قولنج مزمن مسعوط ... آب طبیخ او جهت ... و سوء هضم و قطور او مگرر در ... بر و گوش
از زیتون جوشانیده باشند جهت گرانی سامعه و کری و دوی و طنین و بخور او جهت درد دندان و تعلیق او در ... و افشاندن بیخ در خانه باعث نفور
بخور او مبطل این خرست و سورث غثیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش ربوب ... ترش و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش ... و مثقال ... قدر ... مثقال
است و حمول بیخ او که با روغن ... سائیده باشند مفتح افواه عروق و خون بواسیر ... و روغن او در سوم گرم و محرک باه و مفتح سدد دماغ و جهت فالج و لقوه
و ریاح اعصاب ... باو ضماد او نافع ... جهت عرق النسا ... و لکن بر ... سرد و ضعف ... مفید است حرمیت ... بیاض نباتیست ...
بهمن ... و برگش ... و بایک ... الوان دراز ... برگهای ... و خوشبو و سوم گرم و خشک و مفتح سدد و جهت بدی هضم و رفع بخارات دهان خوشبو کردن
دهان و رفع اقسام دردهای شکم و قولنج نافع و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش ... سنبل ... است و چون گوسفندان از ان بخورند گوشت ... شیر ایشان
خوشبو میشود حرمله نباتیست حجازی و از جمله ... و بقدر ... و شیر ... برگش ... برگ ... تیره رنگ و ضماد او در جهت جرب نافعست و در ...
اند حرف اسم عربی حب الرشاد و نبات اوست و از جنس ... دشتی ... میباشد و رشاد قسم بستانی و ماکول است و در حرف سفت ... اند ... شیره گویند ...
و اقسام ... و بالطول ... برگش مایل ... و بعربی ... نبات او در دوم گرم و خشک و ملطف و گشاینده ... معده و حب القرع ... ریاح و مقطع بلغم و خشک ... قریب اصل ...
... معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاسنی و سرکه است و ... شیه بالحراقت و شبیه ببستانی و از ان ... افعال ...
نسبت به بستانی اقوی و مستعمل بستانی اوست و تخم البستانی در سوم گرم و خشک و بغایت محرک باه ... و حلول ... سپرز ... و قاتل جنین ... گرم معده و مقوی ...
تریاق سموم و مخرج فضول الصدر ... خام بطرف ... و رفع استرخای بدن و اخراج مواد فاسده و منع سیلان ... معده ...
و استیصال سوداء و رطوبات غلیظه و تفتیح سدد و آب گرم جهت قولنج و با عسل جهت سرفه و درد پهلو که از خلط غلیظ باشد و با برده ... تخم ... عسل
عفص الصبیه و تنقیه مواد ... سینه ... باشد و ... و بغایت قابض ... و اسهال بلغمی نافع و مضر ... و مصلحش ...
خردل و تخم تره تیزک و قدر شربتش تا چهار درم و ... تخم ... بغایت ... و مصلح سینه و جهت ... اعضا و با شیر به بقدر دو درم تا ده یوم جهت ...
برص بغایت موثر است بشرط ... امساک از ... و طول ... شرب او جهت منع ریختن موی و ضماد او ... عقرب با عسل جهت ورم ...
... و قروح ... با دنار فارسی و ریختن موی و با سویق و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و با آب ... جهت نضج ... و با سرکه جهت بهق و برص
و با خون خطاطیف جهت ... کردن و منع که هرگز زایل نشود و ... جهت درد سر کهنه و با دهن ... جهت درد ... و کمرگاه و ... جهت نفخ
در النفس و ... موثر است و نطول طبیخ او جهت پاک کردن ... و رفع رطوبات ... مفید حرف بابلی نبات او ... و برگش شبیه
ببرگ ... و گلش ... سفید و ... خاص تره ... که حب الرشاد
مانند ... سفید جنین و مخرج آن ... و جهت امراض ... و ... معتدل و مسهل خون ... و نضج و جذب ... افعال قوی تر از حب
بستانی ... کل او ... قوی ... اخلاط ... شربتش ... حرف ابیض گویند قسمی از حرف بستانی است ... الوقت
بزرگ و گلش سفید و ... از ... و خردل فارسی ... سفید ... و بعضی حرف بابلی ... رطوبات ... و در ... شل
مثل رشاد است حرف المطبخ حرف مشرقی حرف مشرقی قسمی از حرف بستانی است ... با ... برگ ... مثل
خرنوب شبیه برگ ... سفید ... و ... سفید و قریب بخردل ... قایم مقام فلفل ... و گلش سفید ...
... و جمیع افعال ... حرف بستانی و مطبوخ نبات او ... جهت نزلات بارده و رفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ موثر است حرف الماء
نباتیست که در کنار ... و برگش شبیه ببرگ تره تیزک و در اول ... آخر ... میشود ... حب الماء است ... ما میان ...
... و برگش ... است تازه او در دوم گرم و خشک ... و در سوم ... و جهت ... بارده ... ضماد او جهت قروح و ...
... نافع است حرشف اسم عربی ... و بفارسی کنگر است بستانی و ... برگ ... و ... ساهی ...

المستی و تاره و دفع طول بود سرا و چیزی شبیه بسبی مجمع از اجزا زرد رنگ و بیخش مایل بسرخی و بالزوجه و تخمش طولانی و از جو بزرگتر و در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول
تر است و با رطوبت فضلیه و منی و مدر بول و حابس طبع و سمن کرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و مشتهی غذا و جهت قروحه مثانه و انقباض اطراف عضل و جراحت امعا و ضماد
او جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و سموم روغنی را که با بیخش او آب کنگر ممزوج کرده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت بهق و برص نافع و نطول او جهت خارش
بدن و ضماد بیخ او جهت سوختگی آتش و التواء عصب و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویه حاره و روغن و سرکه است و قسم بری مطلق مراد او ست برگ
سیاه تر و کوچکتر و ساقش بی برگ و خارش تند و بیخش چیزی بقدر انار و خار دار و بیخش سیاه و غلیظ و در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع خواص
قوی تر از بستانی و مصلح سودا و منقی و مخرج مواد غلیظ سینه است و مضر محرورین و مصلحش سرکه و ترشیها ست و طلای اجزاء لطیفه کل او با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع
اجزاء آن جهت خنازیر و رفع قمل نافع است و قسمی از بری که بی ساق و کوچک و خاردار است خریع مانند محلل و منقی است و جمیع حرشف را بفارسی کنگر زد نامند انشاء
الله تعالی مذکور خواهد شد **حرذون** حیوانی است شبیه به وزغه و در کل بحر و از ان بسیار کوچکتر مثل مار کوچکی دست و پا دارد و سرش باریک و طولانی و در عرض
رنگ خشکون بالوان مختلفه میگردد و در طبرستان ناحیه کول رود و اصفهان حال لی نامند و از جمله سموم است و در خانهای و کوهها یافت میشود و در سوم گرم و
تعلیق دل او که در لته سیاه بسته باشند جهت تپ ربع و طلای جلد محرق او با عسل بخشک کشنده اعضا است بحدیکه از قطع و ضرب متالم نگردد و اکتحال خون او جهت
تقویت باصره و سرگین او جهت بیاض و حکه چشم و ضماد او جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید است و سرگین او سفید و سبک و در بو شبیه بشراب میباشد و اعلی الدم
فرسوده که ضماد بیضه گوشت او که حریر امیرد و تعلیق حرذون بر بازوی زن راهیج باه و شهوه جماع است و سوتو تعلیق مهره پشت او که ترتیب کرده باشد بر
کمر شخصی عنین باشد قوت جماع است و از محمد بن احمد نقل کرده که خورده یک قیراط از چشم چپ او با آب نخود سیاه مطبوخ و [illegible] نافع است
بسمن کرده است و چون حرذون را باسم صاحب عرق النسا رسید کرده رگ باطن ران او جراحت موضع را شکافته آن رگ را با اصابع عرق النسا قطع کنند و بعد از
دست ریزه نمایند بدون آلتی بالخاصیت رفع آن علت شود و گویند مجرب است و مکرر بصحت رسیده و خوردن گوشت و مرق بدون او مورث جذام است **حربا**
بفارسی آفتاب پرست گویند و آن حیوانی است شبیه بموش و شبالش بلند و موی دم او افشان و نظر او همیشه با آفتاب و در چهارم گرم و خشک و از جمله
سموم و خوردن او مانع روئیدن موی کننده باشند و رافع آثار جلد و طلای آب مطبوخ او زنگ بدن را تا چند روز سبز میدارد و گوشت او مورث سل و دق است
و کید دم او کشنده است **حرجون** نیم لب بال است و در جراد مذکور شد **حرزة البقر** حجر البقر است **حرزة الحمار** حجر الحمار است **حرحار** نبع بزرگ
سبز است **حرشف** بنار شنشه هارهای **حرقوامليس** بلغت اندلس حلبوب را نامند **حرمد** بضم حا خاک خالص و بکسر و بفتح خاک سنگ دار است
حرلفیه طعامی است که بفارسی کاچی نامند **حرمل ابیض و حرمل عربی** قسمی از حرمل است و مذکور شد **حرمد** طین سیاه است
و از جون و رایحه او متغیر شده باشد **حرسط** اسم عربی از درخت است **حرمانه** اسم نبطی مرباقلق است که خیل نیز گویند **حرشف**
حرنا شبین و تار شنشه خردل بری است **خرص** اشنان است **حریر** ابریشم است **حرنقان** اسم سنگ است **حرب** ملعلع است
حراب اسم عربی اشتر فارت **حرز الشیاطین** علف الطریلال است **حسبه** بو جبه بطوس است **الحاء مع الزاء** **حزا**
بستانی و بری میباشد و از مطلق او مراد بستانی و در مازندران انار بچه گویند ساقش بقدر انگشتی و از ان باریکتر و شاخهای او بقدر باریک منشف از بالا
ساق جیشود و قبه او بشتیر شبیه بقبه زرد رنگ مایل بسرخی و تخمش عریض مایل بطول تند طعم مایل بعطریه و برگش شبیه برگ گشنیز و از ان بسیار ریزه تر و بیختر
شبیه بزردک و سفید و با اندک تندی طعم او بستو برگ او مرکب از طعم زردک و رازیانه و صبا زخت و سعید جرجانی و ابن تلمذ گویند که در طبرستان او را
جعفری نامند و فاسر جعفری قسمی از بری او باشد چنانکه مشاهده شده در اول دوم گرم و خشک هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و معطش و جهت رفع سموم بارده
و سموم دیگر و ادمان تقویت معده بارده نافع و مصدع و موجب سدد و جرب و شبوره محرورین و مصلحش سویق و آب سرد و کاسنی و ترشیها و بقول بارده است
حزا بری و خرد نیز گویند و قسم میباشد و از جمله سداب بری شمرده اند یک قسم او را در مازندران جعفری نامند برگش شبیه برگ کرفس و از آن
برگ کشنیز و تخم او سبز و خوشبو و بهترین اقسام و گرم تر از بستانی و جهت ریاح و ادرار [illegible] بارده و سم عقرب و تقویت هاضمه نافع و مجفف منی است و قسم دیگر او ساق
باریک و بقدر نیم ذرع و بی برگ و برگش شبیه برگ سداب و بطعم خوشبو و طعم او تلخ و تند و شبیه بانجدان و فوائد بسیارت از ان تخم است و بفارسی دیبار روبیه نامند

باشد در سوم گرم و خشک و نایب مناب بجاوشیر است و مقوی معده و جگر و محلل ریاح و بلغم و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و مسخن گرده و مسمن آن و مقوی مشی مشانه و مجاری بول
و دافع خمار و بواسیر و جهت زکام و رطوبات دماغ و برودت دماغ و ضماد او جهت تسکین درد ورم و بواسیر و طلاء گل و برگ او با عسل جهت جراحات و اکله و ضماد
جمیع اجزای او با شراب و باروغن بنفشه دافع سموم هوام و شیره درهم او با اندک شراب جهت گزیدن هوام شرباً نافع است و جالینوس مخصوصاً یابسه او را جهت معالجه
یابس سفید سیدانه و تخمش در افعال قوی‌تر از اکثر اجزای اوست و مضر سپرز و مصلحش سنی و مصطکی یا دارچینی و بدلش سداب است و هرگاه از اقسام دیگر جزئی یافت نشود قدر شربتش
تا سه درهم و از تخم او تا یک مثقال حجر الصحرا حجری است که بر روی سنگهای نمناک متکون میشود و سبز مایل بسفیدی و چون بدست بمالند برنگ حنا مشابه گردد
و در مصر حنای قریش و بفارسی گل سنگ نامند و بدلی سنگ حنا نامند سرد و خشک با قوت جالیه و ضماد او جهت اقسام قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و ورم
حاره و ورم زبان با عسل جهت یرقان نافع است خرنبل بلغت عربی است و کف الدابه و کف النسر بیونانی مرتاقلن نامند و مراد از وی هیچی است سطبر و سفید مایل بتیرگی و
زردی و طعم او شیرین مایل بتلخی و امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و نبات او انبوه و برگ او شبیه به برگ سیب و عریض‌تر و مزغب و ساق او مجوف و از وسط آن رسته تا یکذرع
بلندی و مزغب و برگهای ریزه احاطه ساق نموده بلندی آن تا دو ذرع و منحرف بجهت اشغال بحدیکه ملاصق بیخ باشد و در سر او چیزی متخلخل مثل اسفنج و در ولش اندک
رطوبت و خارهای ریزه در اطراف او و گلش مایل بسفیدی و رسته و تخمش محیط ساق او مثل فراسیون بلی شعبه و شاخ و منبت او نزدیک آبها و در بلاد شام و کوهستان بیت
المقدس و طبرستان بسیار است و بهترین او نرم و تند بوی شیرین است در دوم خشک و در اول سوم گرم و با تریاقیه و قوتش تا بیست سال باقیست و مفتح و محلل و ملطف
اخلاط و پاک کننده احشا و جهت دفع صداع کهنه و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و سده و دردهای دل و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج ریحی
و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت حصاة و مداومت آن یکهفته و دو هفته جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکو کردن رخساره و با مغز تخم خربزه جهت گرده و با
جهت قطع سیلان حیض و با آب گندنا جهت ساقط کردن بواسیر و مداومت خوردن او با آب کرفس جهت تحلیل ورم و انثیان و با عسل جهت دفع صداع و عرق النسا و
طبوخ مهر او با سداب و شیره روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا و قطور او در گوش جهت گرانی سامعه و اکتحال او جهت قطع بیاض و ناخنه و سبل
و آشامیدن او جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه باجماع اطباست خصوصاً با شراب و بتوسط طلاکردن و آشامیدن منقوع او و شیره تازه بقدر یکشب موجب قلع
سموم است و مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب نمک جهت سقطه و ضماد تازه و خشک او جهت منع ورم جراحات و التیام آنها بهت مفید و گویند مضر ریه است
و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال است و مولف مالا یسع بیان نموده که صنفی از او در شام بهم میرسد که شبیه بسورنجان و عظیم و صلب است و دفع
سموم و عرق النسا بخصوص النقدا است حرم سراج القطرب است الحاء مع السین و غیره حسک بفارسی خار خسک نامند بری و بستانی
بستانی بهتر و شبیه بنبات خیار هندوانه و شاخهای او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ ریحان و شاخهای او خاردار و ثمرش صلب و سه پهلو و از نخود کوچکتر و سفید
اطراف او تند مرکب القوی و خشکی او غالب و جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و ادرار حیض و منی و مفتت حصاة و منضج ورم و دافع قولنج حاره با شراب
اورمیه و ضماد عصاره و طبیخ او جهت ردع ورم حاره و منع ماده آن و تحلیل بواد و با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و ورم عضل حلقوم و درد
و اکتحال عصاره او مبرد و مجفف و رادع است و دو مثقال عصاره او با شراب جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ او جهت برطرف شدن کیک نافع است و شربتش
نخود را در آب تازه او مکرر پرورده کنند و در تقویت باه بی عدیل است و شربتش تا پنج درهم و مضر سپرز و مصلحش بادام و روغن کنجد است و تخم او در افعال مثل عصاره
و روغن او که از آب او در روغن کنجد یا زیتون ترتیب داده باشند طلا نمودن جهت درد آشامیدن او جهت باه و درد مفاصل نیکو کردن رنگ رخسار
و درد کمر و گرده و عسر بول و حکاشیدن ما نیدن او در سبیل و مانه و کمر جهت حصاة گرده و مثانه موثر و قدر شربتش هفت مثقال است با سکنجبین حسل
خشک دانه را با شیر تازه سه بار پخته خشک کنند در تقویت باه عدیل ندارد حسو بتشدید واو و اسم ما اینست که از حبوب و غیر آن ترتیب دهند بطریقی که
توان خورد حسل نفتح اول و دوم گیاهی است شبیه بصعتر و برگش دراز تر و سبز گسترده تیره رنگ بیخ او جسمی سفید در دوم گرم و خشک بجهت او مقوی
معده و هاضم و مصلح طعام ناشته و جهت خوشبو کردن دهان و دانع و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر شربتش تا یک درهم است در اعمال با دو
جایز است حسل بکسر اول و سکون ثانی اسم بچه سوسمار است حسکه بلغت مصر بساج است حسن لبه اسم فارسی خصی لسان الحمل است حسن یوسف
اسم فارسی حی العالم است حسیشه الزجاج گیاهی است که در سنگ و دیوارها میروید و شاخهای او ... سرخ و برگش خشن و مزغب [illegible]

و چیزی شبیه بتخم [illegible] و مثل [illegible] بسیار تلخ و بر جانبه سپید و در دوم سرد و محلل [illegible] و رادع و مفتح سده و جالی [illegible] چرک زجاج بالکلیه [illegible] سفید
وارین جهت [illegible] مسمی است و زایل کننده [illegible] و با شکر و عسل جهت سرفه کهنه بسیار موثر و ضماد عصاره او جهت اورام حاره و درد
سفید است جهت [illegible] و با [illegible] روغن حنا و با [illegible] جهت نقرس [illegible] برگ او جهت قوبا و غرغره او جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت
گوش سفید [illegible] مصلحش [illegible] و خشخاش و قدر شربتش [illegible] درهم است **حشیشه** اسم اصطلاحی قنب است **حشیشة الدحس** گیاهیست منتشر
مسطح و برگش شبیه [illegible] و نان [illegible] در آخر دوم گرم و خشک و محلل و لطیف و ضماد او جهت داحس و قروح [illegible] نافع است **حشیشة العلق** اعین [illegible]
گویند که [illegible] خشن باشد [illegible] است و [illegible] گویند و آن شبیه [illegible] و مایل بسیاهی و خوشبو است و بالخاصیه اخراج زلو
و علق [illegible] افعال [illegible] اقسام [illegible] است **حشیشة العقرب** [illegible] است و بلغت [illegible] است **حشیشة الکلب**
[illegible] است **حشیشة البرص** گیاه [illegible] است **حشیشة الحراسانیه** و حشرک است **حشیشة الطحال** و **حشیشة الدود**
اسقولوقندریون است و حیوانی [illegible] باین اسم اخیر نامند که در قدیم مشهور با ربعه و اربعین بوده و الحال سبعه و سبعین خوانند **حشیشة**
السلحفات و **حشیشة اللحیاة** السن است **حشیشة الراعیب** بلغت شام گیاه [illegible] نامند و در عرق [illegible] گیاهی است
که کبک را نفع میکند و در طبرستان کبک [illegible] گویند [illegible] **حشیشة المعدن** گیاهیست سفید و صلب [illegible] سنگ [illegible]
شکسته شود اجزای او [illegible] و با روغن چون [illegible] گردد [illegible] و در [illegible] و اخل [illegible] طولی [illegible] و از حجاز [illegible] و بحث [illegible]
حشیشة الاورام [illegible] است **حشیشة السلطان** حرف ابیض است **حشیشة الاسد** اسد العدس است **حشیشة السعال**
[illegible] است **حشیشة الافعی** [illegible] است **حشیشة السوز** [illegible] است **حشیشیل** [illegible] است **الحاء مع الصاد**
حصرم بکسر اول و فتح ثالث بفارسی غوره نامند و آن انگور نارسیده است در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سرد و خشکتر و مطفی حرارت خون و
صفرا و قاطع صفرا و مقطع و عصاره [illegible] معده و مقوی جگر و بدن [illegible] و مانع انصباب [illegible] و دافع [illegible] تشنگی و ضماد خشک او جهت خوشبو کردن [illegible]
بدن [illegible] و خارش [illegible] نافع و مضعف معده و [illegible] مصلحش گلقند و انیسون [illegible] بدلش ریباس
و ترشی [illegible] است و رب غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال صفراوی و [illegible] و تقویت احشا و [illegible] صفرا و دفع خمار [illegible]
[illegible] صفراوی مجرب و عصاره او که در آفتاب خشک کرده باشند [illegible] و جهت خناق و ورم [illegible] و قی الدم [illegible] و سقوط لهات و قلاع
[illegible] جهت تخفیف [illegible] و جهت تنقیه و اصلاح [illegible] نافع و با سرکه جهت [illegible] گوش و غرغره او جهت ورم حلق [illegible] و جهت قرحه امعا و سیلان
رطوبات رحم و اکتحال او جهت [illegible] و [illegible] خشونت اجفان و تاکل [illegible] و آب [illegible] عصاره [illegible] معده و چون توتیا را با آن پرورده کنند [illegible]
سایر ادویه [illegible] بغایت [illegible] است و مضر سینه و مورث سعال و مصلحش گلقند و [illegible] قدر شربت از عصاره او [illegible] و بدلش آب سیب ترش و سماق و
شربت او که از آب غوره [illegible] و عسل [illegible] گرفته [illegible] یکسال [illegible] گذاشته باشند جهت دفع [illegible] و تقویت هاضمه [illegible] بغایت موثر و در سایر
افعال [illegible] عصاره است **حصی لبان الحاوی** بفارسی [illegible] نامند و [illegible] صمغ [illegible] است [illegible] مولف تذکره گوید که اکثر اهل این صنعت
تحقیق ننموده [illegible] اند [illegible] ام که صمغ سرد است [illegible] گندم [illegible] شده [illegible] و [illegible]
مصطکی [illegible] خوشبوترین صمغها و سفید مایل [illegible] و محلل [illegible] دوم گرم و در اول خشک و مقوی [illegible] جهت تقویت [illegible]
جهت [illegible] نزلات [illegible] و [illegible] گوش [illegible] جهت [illegible] تقویت معده و دماغ [illegible] رطوبات و تحلیل آن نافع و قدر شربتش [illegible] درم
مصدع محرورین و مصلحش [illegible] و خشخاش و بدلش لادن [illegible] است **حصی الاسفنج** حجر الاسفنج است **حصی [illegible]**
[illegible] است **حصاه** بفارسی سنگریزه نامند [illegible] و سائیده او [illegible] جهت نزف الدم جراحات و دفع ورم آن [illegible]
[illegible] ضماد [illegible] است **الحاء مع الضاد** **حضض** [illegible] و هندی [illegible] و ماميران [illegible] عصاره [illegible]
[illegible] و برگش شبیه [illegible] و [illegible] سیاه [illegible] تلخ [illegible] زرد و مایل بسیاهی [illegible]

ودر روغن مایل بسرخی و چون در آب اندازند کف او بزرگ خضرا گردد و از داخل ملتهب شود و با تیزی و مرارت باشد و [illegible] صبر و مر و زعفران
بسیار محلول او بزرگ خضرا منتشر شود و باطن او با قوتی نمی‌باشد و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک و قابض رادع محلل [illegible] و تحلیل [illegible] پوست و اشامیدنی
او جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و حبس خون و نفث الدم سینه و سرفه و از حیض و بواسیر و درد جگر و [illegible] سیاه [illegible] اسهال
حرارت گرده و التهاب و تشنگی و حقنه او جهت اسهال مزمن و قروح امعا و غرغره او جهت [illegible] و جهت تقویه لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت [illegible]
داحسن و تقویه معده و منع نزلات و اورام و اکتحال او جهت جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و [illegible] منع نزول آب و مضر [illegible] و مصلحش [illegible] و قدر شربتش [illegible] مثقال
آنکه [illegible] و بدلش حضض هندی است [illegible] و جمیع افعال قوی‌تر از حضض [illegible] سیاه [illegible]
و [illegible] امثال آن استعمال نباید کرد و بدلش صندل سفید و فوفل المنا [illegible] **الحامع الفار** و غیره **حفار** اسم عربی [illegible] **حجج** [illegible]
نام [illegible] گویند **حمقوق** لقاف اسم نعناع الحمقاست **حقین** اسم [illegible] **حق قوسی** [illegible]
حلبه [illegible] بگیلان [illegible] و اصفهان [illegible] از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم و در اول خشک و [illegible] منضج و
محلل و ملین [illegible] و مقوی [illegible] رطوبات غلیظه با عسل [illegible] سرفه و ربو و بواسیر و اورام باطنی [illegible]
و انجیر [illegible] آب او را با عسل بقوام آورند جهت درد سینه مزمنه و قروح آن و ضیق النفس [illegible] جرب [illegible] جهت تسهیل ولادت
و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و ضماد [illegible] جهت [illegible] ظاهری و باطنی و ورم سپرز [illegible] و سوختگی آتش و [illegible] کلف و
آثار [illegible] جهت رفع چرک [illegible] جهت منع [illegible] قطور [illegible] چشم [illegible]
محلل [illegible] و با انجیر [illegible] و سرکه [illegible] جهت اورام [illegible] و با ادام [illegible] گندم [illegible] و با عسل
باشند [illegible] گرده [illegible] سکنجبین [illegible] شربت [illegible] درم [illegible] تخم او
[illegible] تخم کتان [illegible] جهت درد [illegible] و تقطیر البول و درد رحم و ضماد او جهت تقویه [illegible] نافع است و روغن او که از تخم او گیرند گرم و [illegible]
محلل [illegible] بشره موثر است **حلق** [illegible]
سیاه لون [illegible] طعم [illegible] برگ [illegible] خوشه انگور [illegible] عنب الثعلب و برگش مانند [illegible]
[illegible] او آب [illegible] جهت رفع صفرا و ازاله خمار و التهاب [illegible] قدر شربتش [illegible] **حلیلج** [illegible] قبل از یای تحتانی [illegible]
[illegible] شبیه [illegible] در دوم گرم و خشک [illegible] بلغم خام [illegible] اخلاط غلیظه و مقوی بدن و جهت نقرس و [illegible] مفاصل نافع و قدر شربتش [illegible] و مضر [illegible]
مصلحش کتیرا و کاسنی است **حلفا** نوعی از بردی است [illegible] دوم خشک [illegible]
با عسل [illegible] اقسام [illegible] و شستن [illegible] داغ کردن [illegible]
[illegible] جهت منع [illegible] **حلاب** گیاهیست [illegible] برگش بسیار باریک [illegible]
[illegible] سفید [illegible] جهت استحکام عضو شکسته [illegible] جهت خارش [illegible]
[illegible] **حلتیت** [illegible] فوقانی [illegible] یای تحتانی و قبل از آن [illegible] انجدان [illegible]
[illegible] گویند از انجدان سیاه حاصل میشود و بفارسی [illegible] گویند [illegible] بهترین اقسام است
[illegible] بالشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود در چهارم گرم و در دوم خشک قوتش تا هفت سال باقیست [illegible]
خشک [illegible] با قوت [illegible] انگشت کنده [illegible] و اقسام آن [illegible] جنین [illegible]
محلل [illegible] جهت تحلیل ریاح و خون منعقد [illegible] رطوبات [illegible] مفاصل [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] صوت و خشونت حلق [illegible] اقسام [illegible] تخم [illegible] جهت [illegible]
[illegible] و با انجیر جهت [illegible] جهت [illegible] کشودن

حیض و با شراب جهت امراض عصب و با شیر دخیلیا جهت گزیدن مار و افعی و با آب بارتنگ جهت رفع حرکت و نبلات باطنی و با فوالیض جهت اسهال مرطوبی و با ادویه مناسبه
جهت برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و زردی که از رنگ زده رخساره ضماد او جهت داء الثعلب و دندان کرم خورده و ریزانیدن او و طلای او در خارج جهت سکبینج
درد دندان و زخم گزیده سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان بهر دار و مانند آن و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و با قیروطی جهت ثالیل و عدد
و با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا و بارتکار برای جهت بردن گوشت زیاده که در بینی متکون شود و گذاشتن او در احلیل جهت نعوظ شدید و اکتحال او با عسل جهت قوه باصره و نزول
آب و بیاض و ظفره و مضمضه مطبوخ او با انجیر و زوفا جهت درد دندان کرم خورده و گذاشتن او بر اورام خبیثه بعد از شگافتن از جهت اخراج اجزاء خبیثه آن و غرغره او با عسل جهت
ورم لهات و با سرکه جهت اخراج زلوی و علق بیاشامد بخور و حمول او جهت اخراج جنین میت و بستن او در پنبه و گذاشتن آن در سم آب مانع تکون کرم در آن موضع و قرعه و باعث
گریختن هوام موضع دهبر و دستور ریبه را چه بمالند هوام از آن گریزان شود و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهت کری کهنه و درد گوش و دود و طنین نافع و مضر دماغ
و جگر و مصلحش انارین و انیسون و مضر سپرز و مصلحش کتیرا و بوا و مضر محرورین مصلحش بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل و اکثار او موث اسهال و قی و تب و خارش نبی و مصلحش
آب سور و سیب و صندل و قدر شربتش از یکدرم تا نیم مثقال و بدلش جاوشیر و سکنجبین گویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل اوست **حلبوب** بلغت مینلی گیاهیست
بقدر شبری و پر شاخ و بسیار گره و شبیه ساقهای از کره با رسته و برگش کوچکتر از بادروج و گلش زرد و ثمر نوع ماده او خوشه تخم دار و گلش از سلم کوچکتر و سرد و
بهم بسته و سست و با رطوبت و ثمر نوع نر او بخلاف آن کوچکتر و سست و برش تلخ او دو عدد و سبت یر بقدر تخم کسمه تری سست و دیگری چسبیده بهم بسته مثل خصیه حیوانات در دوم گرم
و خشک و مسهل و درام و ماینیه مثقال از آب مطبوخ او مسهل رطوبت مائیه و مره صفرا و حمول برگ ماده بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن باعث حمل دختر و آشامیدن تخم
نر آن باعث حمل پسر است **حلزون** بفتح اول و ثانی اسم کل حیوان صدفی است و بری و بحری و نهری میباشد و اعم از صدف و این مخصوص جلد بحری آن حیوانست و شیخ در
والمد المطیب و نفخ الغراب و فرفور او لیقیش و صدف مروارید و زنطاح و غیر آن از انواع حلزون اند و جلد بحری او در دوم سرد و خشک و خواص آن در صدف انشاء
الله تعالی مذکور میشود و گوشت او در دوم که در صرام الحلول گویند از اقسام بری و مستطیل و الطف و سریع الاستحاله بخون صالح است و جهت جذام و
حکه و جنون و سوداء نافع است و گوشت سایر حلزون مولد بلغم و سدد و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و ضماد آب او جاذب پیکان و امثال آن از بدن و جهت تحلیل رطوبات
سوء القنیه و تسبیح و ورم نقرس و جذب زهر سگ دیوانه گزیده و طلای رطوبت او که بیرون سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته باشند با مرصافی و صبر بالسویه جهت
التیام جراحات خبیثه و تحلیل اورام مزمنه او مفید و سعید است و گوشت مجفف مسحوق او مدر حیض و با مرو کند جهت التحام جراحات خصوصا عصبانی و اکتحال
مجموع او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای او جهت جرب متقرحه و بهق و جلای دندان با سرکه جهت قطع رعاف و مالیدن رطوبت او جهت رفع ریختن موی چشم و بحوالی گوش
جهت ورم و رفع رطوبات غایره گوش و طلای گوشت محرق او با قطران بعد از کندن موی شعر منقلب جهت منع ریختن آن و فرو بردن گوشت خام او جهت درد
معده و با جهت درد مثانه و قولنج نافع است و گویند بالخاصیه منطرقات صلبه را بسیار نرم میسازد و چون گوشت او را با مثل او نوشادر و نصف او کبریت و
سدس او نمک سائیده و تقطیر کنند افعال قریب به مشتری نماید و طارد را عقد کند **حلیشا** نوعی از یتوعات و برگش مثل برگ زیتون و شیر او جهت ثالیل
نافعست **حلبفه** حرارت بری است **حلیمو** اسم فارسی بیخ خامی بری است **حلال** مصطکی **حلم** قراد است بضم قاف **حلباب** لاعیه است
و گویند سبلا است **حل** بلغت حجاز قسم غیر مقشر است و بلغت اکسیار است **حلاق الشعر** نوره است **حلحل و حلاحل** بصل است
حلو سیاکثیر است **حلاوینون** اسم یونانی ماشا است **حلوای قسیده** اسم فارسی ناطف است **حلوا ربیسیا** اسم فارسی زلابیه است

الحاء مع المیم

حماما بلغت نبطی اسم نبات شجریست مشبک از شاخهای او مرغ یاقوتی مانند خوشه و با صلابت و گلش ریزه مثل خیری سرخ و
شبیه بسرکب تند و خوشبو و تخمش بسیار لذاع و نبت او ارمنیه دا طوس و بهترین اقسام است و قسمی ماهی و آبهاریه دیده و در شام یافت میشود و مایل بسیاهی
بوی او شبیه بسیب و قسمی قبلی او غیر مشبک مستطیل و بر تخم و تند بوی و تا اول سوم گرم و خشک و مفتح سده سپرز و جگر و مقوی آن و مدر
بول و حیض و مسکن سموم و مسهل ریاح و معده جهت نقرس ورم جگر و ضماد او جهت صداع و تفتیح سده و تحلیل اورام و گزیدن عقرب با مویز جهت ورم احشا و با فرزجات
جهت ورم رحم و با اکتحال جهت امراض چشم نافع و مضر معده و مصلحش تخم کرفس و مورث کسل و خواب مصلحش دارچینی و قدر شربتش دو درم و بدلش بوزن او
اسارون است با مثل نصف نقل چون او را با سنبل الطیب او دارچینی عرق بکشند و مغز را با عسل آمیخته و در آفتاب بگذارند در جمیع افعال قریب

زیادتی جگر میکند **حمص** بفارسی نخود گویند بری و بستانی میباشد و بری او را گیاه شبیه با بستانی و تیره تر و کوچکتر و گرمتر مایل بتلخی و
دراز با تلخی است و گرم و خشک تر از بستانی و منقی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه جالی جرب و قوبا و طلای او با عسل جهت گوش و النیان و زبان خنثی قروح و
سرطان و بستانی او بهترین حبوب اسم و القراط در دوم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقی میماند و ملین جسم
و مدر بول و حیض و عرق و زیاده کننده شیر و منی و مبهی و منقی شش و سمن و مسقط حرارت غریزی و مولد خون صالح کثیر الغذا و ملینه تشهیا و آب طبیخ
با قدری نمک با قوة تقطیع لزوجات و مفتح سدد است بسبب علو جیدا و مدر بول است و بالخاصیت جهت درد سینه و قروح شش نافع و با شیر تازه جهت کهنگی او ذکر از خشکی
باشد و تب با و نباشد و چون با تب باشد بجای شیر با آب تازه بنوشند و چون یکشب در سرکه خیسانیده ناشتا تناول نمایند و دران روز چیز دیگر نخورند جهت کشتن کرم
معده مجرب دانسته اند و چون آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع او را با انگبین و عسل بنوشند جهت اعاده شهوت جماع مایوسین بی عدیل است و چون جریسه آن را با
با سرکه بنوشند و در طبیخ او بنشینند جهت اصلاح امراض مقعده و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادویه است و خوردن ما بین دو طعام معین هضم و طبیخ نخود سیاه
مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و در افعال قوی تر از سفید و با قوت تریاقیه و جهته استسقا و جذام و یرقان و سدده و سده جگر و تحلیل ریاح و غسول و طلای
اقسام او جهت خارش اعضا و صداع و رفع زردی رخسار و سعفه و خواره و کلف و تقویه موی و منع بی حسی عضو و امراض مفاصل خوردن برشته او که سرد نشده
جهته بواسیر و سواد آن سوده با روغن نخود که با قرع بدستوری که در دستورات مذکور است گرفته شود و در سوم گرم و خشک تند و با قوت نافذه و لطافت مفتح و
مبهی و جهت تسکین درد دندان و امراض لثه بی عدیل و جهت درد کمر بارده و جذام و قوبا و امثال آن بغایت موثر است و نخود سبز تازه مولد فضول و نفخ و جهت تحلیل
ورم لثه و درد دندان نافع است و از نخود آنست که چون در اول هلال بعدد ثالیل هر یک از آن یک دانه نخود را مالیده و مجموع را در لته بسته از میان سر و پای او بالای
سایه آن لته را بجانب عقب میدارند در آخر آن ماه جمیع ثالیل برطرف میشود و مضر مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل و مصلحش جوارش کمونی و زیره
و شبت و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در قوت باه لوبیا و در سایر افعال ترمس است و خوردن آب بعد از تناول نخود بغایت مضر است
حماض بری و بستانی و مائی میباشد نوع بستانی قسمی ابرک رقیق و ترش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه او مثل کنجد و ثمرش سیاه و براق و در غلاف بهیئة
سرخ و تر کی بخوره غلاف و بفارسی ترشه نامند و قسمی انگشتی بدون گل شکوفه میشود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع اند در دوم سرد و خشک و با قوت قابضه
و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشهی و جهت رفع خمار و خواهش گل خوردن و امثال آن و یرقان و تقویه جگر و التهاب نافع و پخته او ملین طبیعت و ضماد او با
گل و زعفران جهته قروح و شهدیه و خوردن مطبوخ او جهت جراحات امعا و سحج مفید و مضر باه و مصلحش شربتها و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش ترنج و تخم او
در اول سرد و در دوم خشک و قابض و جهت قرح امعا و خفقان حار و یرقان و التهاب و گزیدن عقرب برشته او جهت اسهال کبدی و دموی و صفراوی و تعلیق او بر
بازوی چپ زنان مانع آبستن شدن و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر شربتش تا دو درهم است و بیخ او جهت سیلان رحم و یرقان و اسهال دموی و سحج
و قطع خون حیض و ضماد او جهته جرب متقرح و قوبا و شقاق ناخن و داء الثعلب و آثار و جهته خارش بدن و طلای پخته او با سرکه جهته ورم سپرز و تعلیق او بر گردن جهت
خنازیر و آشامیدن او جهت تفتیت سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان سدی نافع است و قسم بری عربی رجل الورق شبیه به بارتنگ و ساق سفید و خوشه شبیه برگ
وسلق جبلی نامند و بیخ او را اصفهانان حلیمو گویند و در افعال قوی تر از بیخ بستانی و با ثبات جهته سرفه و ضماد او جهته مفاصل و کوفتگی اعضا و خارش حار نافع
و خوردن آب گیاه و برگ پخته او جهت سحج صفراوی و بلیس سفید و بیخ او بقدر یک مثقال با آب خبث الحدید جهت بواسیر مجرب و فتیله آن با عسل ازرق و موم روغن
تخم کتان جهت بواسیر باطنی و بخور او با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن بواسیر و قسم مائی که در کنار آبها میروید برگش با صلابت و شبیه کاج
است و نباتش شبیه بسلق و سرخیش شبیه بچقندر و سرد و خشک و قابض و حماض البقر نامند و در قوت و نفع نزدیک ببستانی و جهته خفقان و غثیان نافع و جهت
جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع زیاده شدن زخمها مفید و بدلش رطبا امت **حماحم** جنس ضیمرانست و غیر بستان افروز است بر گستر
شبیه برگ بستان افروز و از آن بزرگتر و ساقش بدستور بسیار و رنگ برگ او مختلف الوان و خوش منظر و در باغها بالبستان افروز و خروس پنهان
مشهور است بلاله و در حطای او تیر بکل عاشقان و در آخر اول سرد و خشک تا دوم واقعه سده دماغ و زکام و ضماد برگش جهت سوختگی آتش نافع و تخم او مقوی
دل و برشته او با روغن گل و آب سرد جهته اسهال مزمن مفید و اکثار او مضر مثانه و مصلحش کندر و شربتش تا دو درهم و بدلش بستان افروز روغن او که

ادرآب آن و با روغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده جوشانیده باشند تا آب سوخته روغن مانده باشد محلل و با قوت قابضه و خوردن دو مثقال از
جهت ریاح معده و قولنج و جهت ریاح غشیه دماغ نافع است **حمام** بفارسی کبوتر نامند صحرائی و خانگی میباشد در آخر دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت
فضلیه و بچه اهلی آن بهتر خصوصاً تازه پر و بال برآورده باشد و مقوی گرده و مولد خون دمنی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهة فالج و لقوه و رعشه و استسقاء زقی و طبلی
افیع و طلای خون او بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و بدستور آشامیدن و قدر یک قیراط از خون مجفف او و ریختن خون گرم او در جراحت سر که با استخوان رسیده باشد باعث
التیام آن و اکتحال و جهت جراحت چشم و کلف و عشاء و طرفه خصوصاً خونی که در بال تازه او باشد و سرگین او در سوم گرم و خشک و با آرد جو جهة اورام صلبه و با روغن زیتون جهت
جهة سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و بدستور با تخم کتان با عسل و تخم کتان جهت کشودن دمل و قلع خشکریشه زخمها و با حرف و خردل جهت نقرس و شقیقه و صداع مزمن و درد
پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب و سرکه و عسل که با هم پخته باشد جهت دمل و خنازیر و اورام صلبه و با آرد گندم و آب و قدری قطران که فراهم کرده شب بمازوره برص ضماد نمایند و بار
بدستور تجدید نمایند و ازاله برص بغایت موثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و آشامیدن آن یک درهم تا سه درهم با سکنجبین جهة استسقای بارد و دو درهم با سه درهم دارچینی
جهة حصاة مجرب و شستن و طبخ سرگین او جهت عسر البول و سیلان و جهت برص و آثار قروح و اکتحال سرگین با برود سوخته باشند جهة عشاء و ظلمت بصر و بستن بچه زنده کبوتر
که شکم او را شکافته باشند جهت رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرگین سوخته او با سرکه بر اطراف بینی جهت قطع رعاف بعد طلای بچه و از تخم او با پیه خوک بر احلیل جهة تحریک
باه بغایت موثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند زود بسخن آیند و خام او جهة خشونت سینه و نیکو کردن رنگ رخسار و تسمین بدن مفید و سکون صدای آبله در جایی که کبوتران در زیر آن
یا در بالای او باشند بالخاصیه صورت شفائی آید و مجاورت آن سبب امن از ضرر فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث ازاله وحشت و فساد هوا میگردد و خوردن بچه کبوتر
بعنوان مداومت موجب برص و کبوتر صحرائی خشک تر و لطیف تر از اهلی و مجموع آن مضر محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش نخستین او با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار است
و چون بال روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نمایند و بنوشند در حال سنگ گرده و مثانه را اخراج نماید و زهره او جهت نزول بیاض و غشاوه نافع است و فرزنجه استخوان ساق
او که سوزانیده باشند جهت اعادت بکارت از اسرار است **حمار الوحش** بفارسی گورخر نامند و معروف بخرگور است گوشت او در دوم گرم و در سوم خشک و غلیظ و مولد
سودا و مرق او [illegible] جهة مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و [illegible] جهت کلف و [illegible] با روغن قسط جهة درد گرده و کمر و با شیر صرف جهة گریه اطفال و زهره او جهت داء الثعلب
و دوالی [illegible] و با خولنجان و آب کبریت جهت سنگ مثانه و خصیه [illegible] بغایت مقوی باه و مغز سر او جهت رفع بول در فراش و آشامیدن او با آب کاهو جهة قطع احتلام
و شش خشک کرده او با کتیرا و عسل جهة ربو و عسر النفس و بنیر مایه او مقوی باه و در انگشت کردن انگشتری از سم او و [illegible] قدری از پوست پیشانی او بر بازو [illegible]
جهة رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته اند که پوست پیشانی یک شب صباحی [illegible] باشد اعم از آنکه از حمار وحشی باشد یا اهلی و گویند و دل
حمار [illegible] انگشتری [illegible] است و [illegible] کردن چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول آب بچشم و سم او در افعال مثل حمار اهلی است **حمار** بفارسی خر و الاغ نامند غلیظ
تر و کثیف تر بطی الهضم تر از خر گوره و گرمی و خشکی او اکثر و با رطوبت فضلیه و لطول آب طبخ او جهت کزاز و خوردن زهره خشک او جهت دفع تغیر عقل و سحر و مغز
سر او مورث حماقت و با سرکه جهت رفع جنون و کباب جگر او که ناشتا خورده شود جهت صرع و آشامیدن سم سوخته او هر روز نیم مثقال جهة صرع و ضماد آن جهت
شقاق مزمن با روغن زیتون جهت خنازیر و با شراب جهت کهنی ناخن و برص و بیاض آن و بخور سم او جهت عسر ولادت و با خمر غلیظ جهت جنون و ضماد و پیه او جهة رفع
آثار قروح و جهت التیام جراحات احشا [illegible] و خوردن [illegible] است و عصیر سرگین تازه او مفتت حصاة و مخرج جنین و مشیمه و قطور آن در بینی جهت رعاف و بدستور طلای آن
بر پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق خشک او که سرکه بر آن پاشیده باشند و خوردن نقیع او با شراب جهة گزیدن عقرب و تعلیق پوست پیشانی او بر اطفال جهة
رفع فزع موثر و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصیه سکون درد آن و بدستور چون در گوشش بگوید که مرا عقرب گزیده است باعث رفع درد میشود و جالینوس گفته
که طلای نطفه او بر [illegible] با سقوط [illegible] است و چون قضیب او در کوزه آب بیده و بر آتش گذارند بحدی که قریب به سوختن شود آب بجوشند و روغن زیتون طلا کنند جهة [illegible]
[illegible] و از کردن [illegible] موثر و چون قضیب او را زنده او جدا کرده با ادویه حاره پخته در حمام تناول نمایند باعث بزرگی قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و قضیب خصیه
خشک او جهت تب ربع مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد از نوبت دوختن کنند و اندکی بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا بر آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال او با ماء الفطر [illegible]
اسهال است **حمص** [illegible] بفارسی نخود [illegible] بلغت [illegible] دفتر الیهود [illegible] نیز نامند **حمص الامیر** بلغت مغربی خسک است **حماص حسکی** حماض بری است
حماض نهری حماض [illegible] است **حماض سوائی** [illegible] حماض باغی و حماض البقر نیز گویند **حمص** اسم مجموع اشجاریست که طعم حمضی داشته باشد و گویند مخصوص اشنان [illegible]

اشنان است حماض السبت حماض قیان است حمص الکرسی حمص مصری است حمصیص نوع صغیر حماض است شبیه بکلده و ریحان [illegible]

حماض الاترج ترشی ترنج است حماض الارنب کنوث است حمر الارض خراطین است حمحم نبات حمرست و بیخ او بعضی نیز آمده و بلغت شاهرد [illegible]

اسم بلسان الثور است حماط نوعی از جمیز است حمل و حملان بفارسی بره باشند و در لحوم مذکور میشود ان شاء الله تعالی حمیر اسم عربی بونماس است

و بکسر حا اسم فسافس است **الحاء مع النون** **حنظل** ثمر گیاهیست بقدر [illegible] و دانه بسیار کوچکی در نهایت تلخی و نباتش شبیه بنبات هندوانه و برگش از ان

کوچکتر و شکوفه اندرون زرد او بد است و آنچه در بوته منحصر باشد از جمله سموم و سموم ادا و آنکه در پوست باشد تو نشد تا چهار سال باقیست و آنچه بیرون آورده باشند

تا دو سال و بهترین او سفید است که از بوته کثیر الثمر گرفته باشند و مستعمل شحم اوست و در اول سیم گرم در آخر دوم خشک و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط

جنین و قاتل آن [illegible] و از عمق بدن و جهة فالج و امراض بارده دماغ و اعضای عصبانی و عرق النسا و مفاصل و نزلات مزمنه غلیظه جسم و سینه و عسر النفس

و ربو و سرفه مزمنه و امراض بارده کرده و مثانه نافع و مضر دماغ حار و معده و مصدع و مورث مغص و کرب [illegible] گرم باعث اسهال [illegible]

والتهاب مصلحش کتیرا و بقل و نشاسته و مقطر [illegible] و مصلحش آب فواکه و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درهم و بهترین اصلاح آنست که سائیده بماء العسل [illegible]

نموده پس با کبرد [illegible] و بدلش بوزن او بند الجیر و ثلث آن حرمل است و حقنه طبیخ او که دست او را جوشانیده باشند جهة قولنج ریحی و بلغمی و عرق النسا

و فالج و امثال آن [illegible] و مسهل [illegible] و قاتل جنین و طلای سبز او جهة عرق النسا و درد [illegible] بارده و بخور او [illegible] و چند مرتبه بر کف پا جهة جذام

و سعوط آب او جهة زردی چشم و پاشیدن آب طبیخ او در خانها جهة کشتن کیک و منع تولد آن موثر است و چون حنظل را سوراخ کرده دانها بیرون کنند و بروغن

زیتون مملو کرده بقیه را مسدود ساخته بخمیر بگیرند و بر روی آتش گذارند تا چند جوش کند خضاب او و آشامیدن او را در حمام جهة سیاه کردن مو و منع سرعت سفیدی

آن مجرب دانسته اند و قطور روغن زیتون که حنظل در ان جوشیده باشد جهة درد گوش و مالیدن او بر دندان جهة آسانی کندن دندان موثر و سعوط او [illegible]

دماغی [illegible] و جهة رفع آثار دیرقان و نیکو کردن رنگ خضاب و اکتحال او جهة سیاه کردن چشم ازرق بنهایت مفید و جهت درد مقعد نافع و تخم او مسهل [illegible]

دوار و چون بکرات شوینده و در آب نمک بخیسانند تا تلخی او زایل شود پس کوبیده با شیر و خرما بجوشانند خوردن او موجب صحت بدن و برگ خشک او بقدر ده درهم

با نشاسته و صمغ مسهل سودا و با انیسون و افتیمون و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و دواء الحیه و جذام و امراض سوداوی و طبیخ بیخ او جهة استسقا و گزیدن

عقرب و افعی و خون [illegible] و ضماد برگ او با آب و نشاسته جهة تحلیل اورام و قطع سیلان خون مجرب مفید و چون جوف حنظل را خالی کرده سرکه در ان بخیسانند و بجوشانند

جهة دندان و تقویت لثه بغایت نافع است و روغن حنظل که از دو جزو آب تازه او با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند جهت امراض بارده

و درد دندان و منع ریختن موی و رفع درد [illegible] گوش و کرم آن و درد دندان و جوشش سر و آشامیدن یک درهم او مسهل بلغم و اقسام کرم و تدهین او با زهره گاو جهة

اقسام کرم و حقنه او جهة قولنج نافع است و اگر تازه او باشد ربع رطل از شحم او را باید جوشانیده با یک رطل روغن [illegible] **حنطه** بفارسی گندم نامند

او تازه باید و بعد از ان جنس سفید است و اول گرم در دوم و بعد معتدل و تازه او که خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذاهای اصحاب [illegible]

و سمن و مسدد و مضر صاحبان سده و [illegible] و احشا و خام او مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و پخته او نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلحش [illegible]

و خوردن آب بر بالای آن مورث قولنج ریحی است و آرد گندم که پخته باشند و نان فطیر قابض اند و ارده و مطبوخ با شکر و بادام جهت سرفه و نفث الدم و درد سینه

و تسمین بدن بنهایت موثر است و با نعنع و روغن تازه جهة خشونت سینه و ضماد گندم ممضوغ جهت رفع [illegible] و طلای گندم با انجبین جهت [illegible]

و جهة منع ریختن فضول [illegible] و نفع امعا و با شراب سرکه جهت سموم و با آب کشنیز جهة ردع و تحلیل اورام حاره و ضماد نیم کوفته مجرب و پخته او با آب و روغن

زیتون محلل اورام حاره و درد او و بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیر گندم را بر موضع گزیدن سگ چند ساعت ببندند نزد سگ اندازند اگر

سگ آن خمیر را تناول نکند ظاهر میشود که سگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که با فرع گرفته شود و طریق آن در دستورات مذکور است جهة قوبا و

سعفه و خراز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل جهة جلای خسارت بدل است **حند قوقا** اسم نبطی است و از جنس لوبیای بری و بستانی

باشد و بری را بعربی حیافا و بفارسی دیو اسپست صحرائی نامند و بستانی او را الجر و رق [illegible] و در اصفهان شبدر گویند و در مازندران شروب نامند و

خوشبو است و با سفیدی و سرخی و برگش بقدر ناخن و شاخهای او باریک ساقش بقدر [illegible] و گلش مایل با سفیدی و گلش مثل نانخواه است و مستعمل از و برگ

...ست در دوم گرم و در اول خشک و با قوت جالیه و تلیین طبع و ادرار فضلات و تخمش گرم تر از برگ او و جبهی و با شراب جهت دفع سموم قتاله ...
سعفه و قوبا و رافع یرقان و استسقا و اکتحال عصاره او جهت غشاوه و قروح نافع و اکثار او مورث درد گلو و مصلحش کاهو و کاسنی ... موافق مزاج و ...
منقی اخلاط فاسده آن و قدر شربتش تخم او تا سه درهم و روغن او مسکن درد مفاصل است و بری او برگ بزرگتر و ساقش درازتر و تخمش قریب بحلبه و کریه طعم
و گلش سرخ و بفارسی لونچه کوهی و ریواسیب نامند در دوم گرم و خشک و آب او مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت هیضه و درد معده و پهلو
و ریاح آن و صرع و تقطیر بول و برودت مثانه و نطول عصیر او جهت تکمید(?) و عقرب گزیده بغایت موثر و بر عضو صحیح موجب احداث درد است و نشستن در طبیخ او
باعث سرعت حرکت اطفال و سعوط ... اثر دارد و سعوط آب او جهت صرع و جنون و غسول آن منقی بشره و مصدع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و بقول بارده
و تخم او گرم و خشک ساتر از نبات او و جالی و جبهی و در جمیع افعال قویتر از بستانی و قدر شربتش تا سه درهم و مورث جرب و مصلحش کثیرا و مضر سینه و مصلحش شکر
است **حنا** بکسر حا و تشدید نون نباتیست ساقش بقدر ذرعی و سرخ و برگش شبیه ببرگ مورد و عریضتر از آن و نرم و گلش سرخ مایل بسفیدی
و فاغیه نامند و خوشبو و هر سال در اول حمل برگ میکند و برگ آن القوه مایل بسبزی و در دوم خشک و گویند در اول گرم است منفتح افواه عروق و سدد و مجفف
بلیغ و محلل و ... قریب بمرهم الاخوین و با قوت قابضه و آشامیدن آب نقیع او ... مثقال با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع
چون یکماه مداومت کنند جذام زایل نشود قابل سایر علاجات نیست و هر روز باید هفت مثقال و نیم او را در صد و پنجاه مثقال آب خیسانیده و بجوشانند
و تخمش برسد و آشامیدن آب نقیع ده مثقال او در ده روز باعث روئیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن متآکل و جهت یرقان و ...
سنگ گرده و مثانه و حبس بول نافع و سقوط جنین و آشامیدن جرم او بقدر نیم مثقال ... رافع قولنج و مضر حلق و ریه و مصلحش کثیرا و لعاب بزرقطونا
و گویند زیاده از یک مثقال او کشنده است و ضماد او بر کف پای آبله دار مانع بروز آبله در چشم او خصوصا چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند
و نطول آب مطبوخ او جهت ... و سوختگی آتش و مضمضه او جهت قروح دهن و قلاع اطفال و طلای او جهت اورام حاره که زرد آب از او آید و با روغن جهت دفع
جرب و با آب بید انجیر جهت شقاق ... درد زانو مجرب و بر جبهه و صدغین جهت منع ریختن مواد بچشم خصوصا چون با آب کشنیز سرشته باشند و اقطار روغن او
جهت رویانیدن موی ... و با گل ... جهت ... و روغن گل جهت قروح سر و با برگ ... بالمناصفه جهت ... و شقیقه و صداع ...
مجرب و بدستور با آب و نمک بغایت نافع و موثر ... و جهت تخفیف قروح و خوردن تخم او بقدر یک مثقال با عسل کثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل ...
ملطف و یک مثقال او با ... عسل جهت قطع نزلات و انواع صداع و تخفیف رطوبات و طلای او جهت التیام قروح و دفع خناق و فالج و امراض ...
عصبانی و درد اعصاب و با سرکه جهت درد سر با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و باد ... جهت ورم ... و آن گداختن
... برگ او را نیز صاحب ... و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند بدستور روغن گل سرخ ...
... کنند گرم و محلل ... و نیکو کننده رخساره ... و روغن حنا که از جمله مرکبات است در ... مذکور است حنظل ...
... است **حنا قریش** ... است **حنا مجنون** بلغت مصر ... است **حنفه و حنفا** بلغت اندلس حشیشة الزجاج
حنا الغوله بلغت ... است **الحاء مع الواو حور** براء مهمله و بضم حاء و براء معجمه نیز آمده از جمله اشجار است قریب بدرخت
... برگش ... بید ... و بلغت اندلس ... و گلش خوشبو ... باشد و صمغ
... گویند کهربا است ... درخت ... و آن پوست اوست که ... استعمال نمایند و درخت ... بزرگتر و برگش درازتر
... است و ... صمغ ... در اول گرم و در دوم خشک و یک مثقال از پوست جهت عرق النسا و تقطیر بول نافع و قاطع حمل زنان است و برگ او
... ثمره او گرم تر از پوست ... و اکتحال ثمره تازه او با عسل جهت غشاوه و سفیدی ... غالیه است و ...
و اطبا ... سوم گرم و در اول خشک ... پوست و شاخ او گیرند قوی الاثر و افعال قریب بدهن بلسان و خوشبو است و از
... کهربا است و گلش قاطع نزف الدم جمیع اعضا و ضماد برگش با سرکه جهت نقرس ... و جهت منع سیلان
رطوبات ... و عرق النسا و تفتیح ... و با سرکه جهت صرع ... مانع حمل و قدر شربتش تا ... مثقال و طبیخ چوب او مجفف قروح و اکال است **حور الحرل(?)**

حواصل از جمله طیور است سفید و تیره رنگ نیز میباشد و از سفید او پوستین سازند ... هند و پوشیدن آن ... و آن گوشت غلیظ و دیر هضم
و مصلحش مهر انجبین با دارچینی و ادویه حاره تناول نمودن است و روغن او محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت ... نافع فرو بردن پیه خام او جهت قولنج و
منفص مفید حوص ... حوم ترمندی است حوت ماهی است حور ... مریخ است حومانه اسم عربی طریفلین است حواری آرد کنند ...
و سفید است حوحم اسم عربی گلسرخ است حوران طرخون است حور اسفند ... است حوک بادروج است حوب الشر ...

الحاء مع الیاء

حیه بفارسی مار گویند و اقسام میباشد در آخر سوم گرم و خشک و در غایت تجفیف و در جذام قوی الاثر و خواص افعی
مذکور شد چون ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن زیتون بپزند در ظرف مس کرده سر آنرا مسدود کنند که بخار بیرون نرود و پس بجوشانند تا مهرا
گردد طلای آن جهت قوبا و ... ریختن موی ... و تحلیل خنازیر و دفع جذام دانسته اند و ضماد خاکستر مار ... سیاه که زنده در
کوزه کرده در تنور حمام سوزانیده باشند با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال او با عسل بغایت مقوی باصره
و مالیدن پوست سوخته مار با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهت بواسیر کهنه بسیار سودمند و مطبوخ پوست او که در شراب
جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضه بجوشانیده او در سرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان که در حال حیوة او کنده باشند و ... تعلیق او
رفع تب ربع نافع و الهوشی ذیمقراطیس گوید که چون شکم مار را از سر تا پا شکافته احشا آنرا بیرون کرده از شاهسفرم خشک با ... سایانیده نرم کرده باشند ...
محل ... داد و ... آتش گذارند تا پخته شود و پس شاهسفرم را بر برص ضماد کرده بعد از یکشبانه روز بگشایند بالکلیه زایل کند و مجرب است و در ... دندان ...
او جوشانیده باشند طلای او جهت جذام و تاسیس سریع الاثر است و امین الدوله محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار ... خوب نیست و از سموم قتاله
و تعلیق سلاخ مار نشاخدار جهت رفع تب غب موثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوست است که مار هر سال می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور او
جنین ... و سحق ... دانه ... بواسیر و شحم مار را چون با سرکه ... ساییده طلا کنند جهت رفع برص ... مجرب دانسته اند و اکتحال به ... مار نافع نزول آب است حیص ...
و زنان کرم میسازند و بفارسی حیکان گویند غلیظ و دیر هضم و کثیر الغذا و مسدد و مسمن و مصلحش سرکه و عسل است حی ... الکسیران ... است حیوة المولی
قطران است حیصل بادنجان است حیفا حشیشة الزجاج است حیوسن اسم یونانی باقلی است حیوس طین حیا است حی العالم ابرون است

الخاء مع الالف

خانق النمر گویند مازریون سیاه است و بعضی را اعتقاد آنست که سقیل است و امین الدوله ... دانسته و مولف ...
و صاحب تذکره گوید که آن گیاهیست غیر مازریون برگش شبیه به برگ قثاء و از آن کوچکتر و باخشونت و از یکعدد چهار عدد ... و ساقش بقدر شبری و تخمش شبیه بتخم
عقرب ... لاسع مثل شیشه و در چهارم سرد و خشک از سموم قتاله و تاثیر او در سباع اسرع و مقاربت او کشنده عقرب ... اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط ...
و تدبیر سم او کشنده است قی و ... خناق و تریاق او کماذریوس با شراب صرف و ادویه حاره است خانق الذیب نوعی از خانق النمر است برگش شبیه ببرگ ...
و تیره تر و تشریفات او زیاده تر از ساق او شاخهای دراز رسته با خاصیت کشنده گرگ است و در سایر افعال مثل خانق النمر و ابن ماسویه گوید که او سقیل است خانق
الکلب ... است که بفارسی ... نامند و مولف مالایسع غیر او دانسته و بیان نموده که گیاهیست برگش شبیه ... اطراف او ... بسیار بدبو و با طعم تند
از چندر رنگ و شاخهای باریک و دراز ... برگش ... غلافی بغلاف باقلی و در جوف آن دانه کوچکی سیاه و صلب و در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله
برگش کشنده سگ و سباع و ضماد او جهت تحلیل اورام بارد و نفخ بغایت موثر است خاماسوقی یونانی خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است و آن نباتیست
بی ساق و گلش ... او ... بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین ... استاده و برگش شبیه ببرگ عدس و در تحت برگ ثمر ... تخمش ... در سوم گرم
و خشک و تند و جالی و ملین ... و مسهل اخلاط غلیظ و خوردن قدر قلیلی او با نان ... و طلای ... جهت اسقاط ... نافع ...
... و قلع آثار و اکتحال او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب ... و با شراب جهت درد رحم نافع و مضر سینه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش ...
خارمیشی ... و بفارسی ... نامند خاولیجان خولنجان است خاماافتی یونانی بمعنی غار الارض است و در حرف عین انشاء الله
مذکور خواهد شد خامیز مرق سکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند خامالیون یونانی بمعنی ... الارض و آن بادرنجبویه است خافور ...
که تازه روییده باشد و گویند ... العرق است ... خاموس ... اسم یونانی کمون است خامالا ... یونانی ...

و آن دو نوع است خامالاون مالسن یونانی اسم نخیف سیاه است خاص اسم ترکی خس است خاکستر اسم فارسی رماد است خارپشت اسم فارسی

۱۰۰ خامالاون بوقس یونانی اسم نخیف سفید است خاوانی بلغت صفاهانی

قنفذ است خایه قشد و آن اسم فارسی حبند است خاکشی بلغت اصفهان اسم حبه است

انجیر است خامالاون اسم یونانی خرما است خامان فطی یونانی خمان صغیر است خامانیطس یونانی بمعنی صنوبر الارض است و آن کمافیطوس است

خامادریوس یونانی بمعنی بلوط الارض است و آن کمادریوس است خالیدونیون یونانی خطاطیف است و آن مامیران است و گویند عروق الصفر است

خالادن یونانی خندروس خاتم الملک دادران است خامته بلغت شام شیطرج است خارخسک اسم فارسی حسک است خاگینه

اسم فارسی محمص البیض است خاص نتره بلغت مکابن حرف بابلی است خاربغت هندی اسم حبار است خاک صوفی حمید و در طین مذکور است الخاء مع الباء

خبز بفارسی نان گویند و از اکثر حبوبات ترتیب دهند و بهترین او نان گندم سفید مغسول است که بحد اعتدال پخته باشد و سبوس بقدر اعتدال

شده و با شیر و روغن ... و تخم مرغ پخته غلیط و دیر هضم و متقوی گرده است و نان گرم مسخن و مجفف رطوبت معده و خائیدن او جهت رفع کندی دندان و نان سرد

مطبشان و تازه او سریع الانحدار و خشک او دیر هضم و مجفف و اقسام او مورث تشنگی و با زیانه و زیره و حلبه و سیاه دانه مشتهی و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش

منوم و نخاله دار باعث سده میگردد و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت اسهال و تبهای حاره که با ضعف معده باشند نافع و مورث قولنج

مسهر و دمن ... است و مصلحش ... و عسل و مرق گوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و سیکو کردن رنگ

رخسار سودمند و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانهاست و باعث سرعت هضم آن و نان آرد نخود و باقلا و بلوط از رنان بطی الهضم

و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی ... مضر و مصلحش روغن و شیر نهاست خبز الطابق نان ساجی رقیق است که بر روی ساج آهنی پزند قابض و سریع الانحدار

و موافق اسهال و بواسیر است خبز الفرنی نانیست که بر روی تابه گلی پزند و رقیق نباشد و مشهور بکماج است جهت مرطوبین صاحبان اعمال شاقه موافق است

خبز الملة نانیست که بر روی سنگ سرخ کرده و اخگر پزند و مشهور بنان سنگک است و بهتر از نان ساجی است خبز الحواری نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه

کرده و شیر ... بهتر از اقسام دیگر است خبز السمید نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده باشند کثیر الغذا و مشهور به نان میده است سریع الانحدار و مورث سنگ

گرده و مسدد و بد است و مصلحش انیسون و رازیانه و سکنجبین و ریش و شکر است خبز الخشکار نانیست که گندم را ناشسته و سبوس ناگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار و غیر

مسدد و بعضی فرحیه ملین طبع و مولد خون سوداوی و ضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلحش شربتها و روغنها و شیر تازه است خبز الکعک نان میده و دال است

بقسمات نامند غلیظ و مسدد و ملائی او محلل و منضج و جهت درد مفاصل نافع است خبز الطابون نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده رقیق و با روغن ترتیب دهند

و مشهور بکسمه است دیر هضم و کثیر الغذا و مضر محرورین و مسدد و مولد خلط متین است خبز المطایب نان روغن دار است که مبالغه در گرفتن سبوس نکرده باشند قوت

مثل کسمه و بهتر از او است خبازی از جنس خطمی است و بفارسی نان کلاغ و پنیرک و بترکی اسم کاجی و در مازندران گیاه او را انجلیک نامند و بستانی ملوخیا است

و بری او را بفارسی خیرو گویند و از مطلق او مراد بری است برگش مستدیر و سبزه و گلش کوچک و سرخ مایل به تیرگی و تخمش مایل بسیاهی و مدور و پهن و در وسط او بعضی

و نبات او کوچکتر از خطمی و اول سرد و تر و گویند در دوم و با بورقیه و قوة متضاده و ملین طبع و لطیف تر از ملوخیا و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سده و ضماد طبیخ

شاخ او با شکر جهت جرب و قرحه امعا و زحیر و حرقه مثانه و بول و جهت الصرت و درد سپرز و یرقان و طبیخ برگ و بیخ او جهت ادویه قتاله و در وگرده و ضماد او جهت اورام حاده

و شکستگی اعضا و با نمک جهت نواصیر و بثور و فی نمک جهت التیام آن و گزیدن زنبور و مگس عسل و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با و سرخ و ضماد خشک او با بول

جهت قروح سر و رفع نخاله نافع و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و بیخ و گرفتگی آواز و تقویت امعا و رفع

لذع ادویه حاره و گزیدن رتیلا و رفع نزله و با تخم خیار و قوقی بری بالسویه جهت درد مثانه و حقنه او جهت سوزش امعا و رحم و مقعد با عسل جهت درد جگر و ضماد او

اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش ... و قدر شربتش تخمش ... و بدلش تخم خطمی و قدر شربت آب خبازی تا پنجاه درهم و مولد ریاح و مصلحش نخود و با گوشت مرغ

داد و بیماری است و خبازی بستانی را برگش از گلش ... کوچکتر از گل خیار و در پنبه بسیار میروید و بقدر گیاه پنبه میشود و تخم سیاه و دراز و شبیه بشونیز و بسیار تلخ

است ... شبیه بتخم ... بسبب برودت و رطوبت مائیه او با بری و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت بسبب لزوجت و جهت خشونت سینه و تبهای حاره و تصفیه صوت نافع و مضر

معده ... و مصلحش ... و بدلش تخم ... غلیظ و فتح سده و جهت عرق النسا و آب او با شکر جهت رفع اخلاط محترقه و مفرح و جهت تحلیل اورام و جهت ... درد

و در گزیدن عقرب نافع و قدر شربتش دو درهم است **حبث** بلغت شیرازی شتلک و در اصفهان خاکشی و ترکی شیوبان و مازندران گیاه او را اشتلو می نامند و آن بسیار ریزه و دراز و مایل بسرخی و تیرگی و برگش طولانی و تند و شبیه ببرگ جرجیر و شاخهای باریک متفرق و ساقش بقدر ذرعی و تخمش در غلاف باریک و قیقی است و در دوم گرم و در اول تر و مبهی و مشتهی و مقوی معده و هاضمه و جهت معده سرد و تحلیل و تفتیح آبله و جهت بشری و برودت احشا و با شیر مسمن و خصوصا چون با دو درم زرده روز بنوشند و جهت رنگ رخسار و گرفتگی آواز و سده رحم و جهت سمیت ادویه و گشنیز و تقال و جهت نفث اخلاط سینه و ریه و ضماد او جهت اورام صلبه و النقرس و قرحه چشم و ورم بن گوش و پستان و انثیان و مشوی او و خمیره جهت جگر و نقرس و فرزجه او با عسل جهت اعانت حمل و قروح مصلحش کتیرا مصلح و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش تودری است که نزد عجم نامند **خبث** جرم اجساد است که در حین گداختن از آن جدا شود و مجموع خبثها گرم و خشک است **خبث الحدید** بفارسی ریم آهن گویند بهترین خبثها و مستعمل از آن است که با سرکه سائیده و خشک کرده باشند و بسیار مبالغه در سحق آن نموده در دوم گرم و در سوم خشک و بغایت مجفف و مقوی معده و مانع نزف الدم و ادرار حیض و حامله شدن است و جهت سلس البول و استرخای مقعد و معده و با آب لسان الحمل و رطوبت رفع رطوبات باطنی و جهت قرحه امعا و مثانه مجرب و با زرده تخم مرغ بقدر یکدانگ او جهت تحریک باه مرطوبین که مایوس شده باشند بغایت موثر و با سکنجبین جهت ادویه قتاله و ضماد او جهت تحلیل اورام حاره و در سیر منعقد در پستان و اکتحال او جهت خشونت پلک چشم و قطور او جهت پاک کردن چرک گوش نافع و مضر شش و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یک دو درهم ... است و چون او را البته بار بار آب و عسل بسایند و خشک کنند و بعد از آن با روغن زیتون بقدر یکسر انگشت بر بالای او بر آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد با حرف ابلی و عسل العرق بسایند و هر روز یکدانگ از آن تناول نمایند جهت صاف کردن آواز و تقویه بدن و نیکوئی رخسار و اخراج فضلات بدن بسیار است و هرگاه در روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون کنند بستوخیمن آثار روا دارد **خبث النحاس** ثقل مس است و در قوت قریب بخبث الحدید و با لطف و جلای خوردن او سم قاتل است و در ادویه چشم و زخمها مستعمل است **خبث الرصاص** ثقل قلعی است بغایت قابض و مغسول او جهت التیام جراحت چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم موثر است **خبث الفضة** ثقل نقره است لطیف و قوی القبض و طلای او جهت قروح چشم و جرب و بواسیر و فوحیر والتیام جراحت نافع است **خبث الذهب** ثقل طلا است لطیفتر از همه و افعال قوی تیزتر از خبث فضه و طلای او با آب جهت ... زیر بغل و کنج ران مجرب و در افعال نافع تر از نبات قلیه است **خبیص** بعربی حلوا است و در جاذکوریست **خبیص البیض** بفارسی خاگینه نامند و با شیر بعربی کوکو گویند کثیر الغذا و دیر هضم و مسدد و مولد خلط غلیظ و با دارچینی و خولنجان و ادویه باهیه مقوی باه است **خبازی** شجر خطمی است **خبز الغراب** فطر است **خبز القرود** ... المسیت **خبز رومی** خبز الکعک است **خبز المشایخ** نبات مریم است **خبیر** نباتیست که بگردش آفتاب گردد و خبازی مشتق از وست

الخاء مع التاء وغيره

خترق بنارمشناه افسنتین است **ختم الملک** طین مختوم است **ختیفع** بلغة الحجاز است **خثاء** بنا رشلشه سرگین است و مطلق او مراد سرگین گاو است و در اینجا مذکور شد **خثو** بلغت اهل خطا بمعنی بزرگ و بستو حلال دخثو تیز او فواید آن اسم مرغیست که بفارسی رخ نامند بقدر کرگدن و از آن بزرگتر میباشد و طعمه او اکثر اوقات فیل است و در بلاد ماچین و چین یافت میشود و از استخوان پیشانی او جهت ملوک قدح میسازند و خاصیت او آنست که چون بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است ساییده استخوان او و ابن الدوله گوید آن شاخ آهوی مشک را است و همین اثر را بجهت او ثابت نمود و گوید جهت اسهال از نهایت نافع و مولف تذکره گوید که در سیر با فش شود و خوردن ضماد او بقدر دو درهم جهت حکه و جرب و سده ها نکس نافع و بخور استخوان او با افاقه مصروع است و زبل او جهت رفع آثار و ستنقلدان او جهت بواسیر ضماد مفید است

الخاء مع الدال وغيره

خدریق عنکبوت است **خدار الرجال** زرنیخ است **خرنوب** بستانی بری نبطی و شامی و شیار است دو قسم است یکی را خرنوب شامی گویند درخت او بقدر درخت گردگان و برگش سبز و با غلظت و گلش زرد و غلاف او بقدر شبری و کوتاه تر و ضخیم و دانه های او شبیه بباقلی و از آن دمشق و شام و مصر ... با ... و اهل آن استعمال آن کنند و ... بیشتر ... قسمی دیگر خرنوب خاردار و برگش نرم و مایل بزردی و غلاف ... شبیه بباقلی و از آن تنگ تر ... و بقدر ... و ... و در دیار گیلان ... و او دو قسم ... جهت ... معتدل ... و سرد و خشک ... قابض و ... مدر بول و ضماد ... جهت ... شامی ...

و لذع معده و بعد از آن ... و مانع خطر ... و امعاء و جهت رفع ... و جهت قرحه امعاء و سحج و اسهال ... و مانع نزف الدم نافع و مقوی معده و مسکن عطش و مصلح ... و نباتات و بدل ... و ... نیز ... و طراثیث و عفص و قدر شربتش تا یک درهم **خرنوب نبطی** ثمر نباتی است خاردار از جنس ... و دو نوع ... می باشد ... شاخهای او پراکنده و خاردار و برگش کوچکتر و بطعم ... بسیار قابض و ... آن بسیار است ... و ... بقدر ... و شاخهای او پراکنده و خاردار و زرد و سرخ و در ... کوچکی ... می باشد و مراد از خرنوب نبطی ... است در دوم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی معده و قاطع خون هر عضوی ... اسهال ... و ... و جهت درد دندان و استحکام آن و پوست بیخ نبات او قاطع ... دندان کرم خورده است و محتاج ... و چون با حنا خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی مو و تقویت آن و طلای او بر بدن جهت ... و تقویه اعضا موثر و چون خرنوب ... را کوبیده در آب ... و جامه رنگین را با ... و ... باعث ... و ثابت کننده ...

خرنوب الشوک خرنوب ... **خرنوب مصری** و خرنوب قبطی ... است **خرنوب الخنزیر** انا غورس است **خرنوب صیدلانی** خرنوب شامی است **خرنوب هندی** خیارشنبر است **خرنوب** اسم جنس خرنوب است و گویند مخصوص ... است **خرو** اسم فارسی ... است **خردل** تخم گیاهی است برگش شبیه به برگ ترب و از آن کوچکتر و خشن و مربع الساق و گلش زرد و قسمی از آن ... و تخمش ... و سرخ و قسمی را ... گویند برگش ریزه تر از ... و تخمش ... سفید ... اسفند سفید گویند و آن ... است و مذکور شد و مراد از خردل مطلق نوع سرخ اوست در اول چهارم گرم و خشک ... جاذب ... و محلل رطوبات و مقوی معده و سایر اعضا و مفتح سده ... و مفتت حصاة و جهت درد ... بلغمی ... و جهت رفع نسیان و امراض بارده ... و با شراب جهت سرد ... و تقویت باه و با عسل جهت ربو و سعال ... و کرم معده و تپ بلغمی ... و ضماد او جهت ... و عرق النسا و ورم سپرز و جذب مواد بظاهر بدن و ازاله داء الثعلب و با عسل ... و با موم و روغن جهت ... و ازاله رنگ خون مرده و کمنه چشم و با سرکه جهت جرب ... و با ... جهت نزلات بارده و درد سر بارد و ... و فالج و ... و با روغن طلا کردن ... جهت ... و با سکنجبین و آب ... جهت ... مناسب جهت اورام صلبه و ... برص ... و با ... و ... جهت ورم تحت زبان و ... و ثقل زبان و ... آن و درد دندان و سعوط او ... جهت ... مصروع و ... اختناق رحم و ... و با انجیر جهت ثقل سامعه و ... و اکتحال ... با آب و عسل جهت غشاوه و خشونت پلک و بخور او جهت گریزانیدن حشرات و ... جهت درد دندان ... و ... تشنگی و غثیان ... و کاسنی و روغن بادام و کم ... و بدلش ... و قدر شربتش تا ... درهم است و چون در آب انگور ... سرکه شیرین ... از ...

و ... جهت صرع و سدر و امراض بلغمی نافع ... و سایر افعال ضعیفتر از تخم اوست و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون یک کف خردل آید و ... **مفاتیح الغیب** ... خوانده شود و بعد از آن یکصد و دو مرتبه ... گفته و بدستور تا صد مرتبه پس آن خردل را در خانه که دفینه گمان ... باشد ... و ... در جاییکه دفینه باشد مجتمع یابند و روغن او که ... روغن بادام ... بغایت ملطف و محلل و طلای او جهت درد دندان و اختناق رحم و ... و ... و ... تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تفتیح سده اعضا و جهت نسیان و فالج و گرانی سامعه که ... باشد و ... جهت درد معده بارد ... نافع و قدر شربتش تا ... درهم است **خردل بری** گیاهی است ... مانند و ... کمتر از ... و مفتت حصاة ... جهت ... نافع و مقوی ... و ضماد او با ماست جهت سعفه مجرب و در سایر افعال مثل بستانی است **خردل فارسی** و **خردل ابیض** و **خرلوف** و **خربق** حرف ... است **خروع** بکسر خا و فتح او ... بهندی ... انجیر ... شبیه به برگ انجیر و از آن بزرگتر و نرم و ساقش تا بقد ... و تخمش مثل ... تخم ... و خوشه ... سفید ... در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملین ... و مسهل قوی خلط بارد و منقی ... و مقوی اعضا ... و ... جهت لقوه و فالج و امراض بارده نافع ... و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش ... و ... و قدر شربتش از ... تا ... عدد ... و ... و ... عدد او کشنده است ... و ... و ... و ضماد او جهت ... و ... و اورام بلغمی و ... جهت ورم پستان و ... و ضماد برگ او با آرد جو جهت ورم حاره چشم و ورم ... و سایر اعضا و ... جهت درد مفاصل با روغن ... و ... جهت تسکین وجع الفواد ...

و با ما الاصول محلل بلغم لزج اعضا بعیده و شدیدالنفوذ و طلای او جهت تلیین صلابات و تشنج و انضمام فم رحم و القاء بعد از جهت تحقیق و شرح بسعود دم
سعده و دفع آثار کبود جلد و درد گوش و باذنجان البحر و داء الثعلب با آب گندنا جهت بواسیر و ضماد آن نافع و جوشانیده او با سکنجبین و خردل جهت ... و جهت ...
و اقسام جوبا و کزاز و کلف بعید است و بدلش دهن ... گویند چون بید انجیر با خردل و ... تقطیر کنند ... مقدار آن مثقال ... و ... تجربه ... خربق
چینی و هندی است **خربق ابیض** سفید گیاهیست که برگش شبیه برگ بادرنگ و از آن بزرگتر و گلش سرخ و ساقش بقدر چهار انگشت و مجوف و چون
شد و پوست او منقشر میشود و بیخش شبیه بپیاز و مستطیل با ریشهای باریک سفید مایل بزردی و تلخ و از شکستن او غبار بی از و ظاهر میشود و در جوشش مثل
عنکبوت در سوم گرم و خشک و مسهل بلغم و صفرا و اخلاط غلیظ و اخلاط لزجه و منقی معده و در حقیقت قاتل جنین و مفتت حصاة و مفتح سده و جهت فالج و سرسام بلغمی و قرانیطس
و ماغی و مفاصل و اکتحال او جهت غشاوه و طلای او با سرکه جهت قوبا و برص و بهق و قلع دندان مشاکله و بوسیدن او باعث عطسه و فرزجه او در حیض قاتل جنین و ...
دفعی و زیاده از قدر شربتش کشنده و خناق و تشنج و مصلحش پختن او در خمیر و با مصطکی و روغن بادام استعمال نمودن و بدستور خیسانیدن او و کرد و آب او ...
و با شکر و عسل منعقد ساخته نمو شند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال بدلش جوز القی و در جلاء معده نبایدش تناول نمود **خربق اسود** بیخ گیاهیست سیاه و
بر گره و گره‌های او مجوف و اکثر او مایل بتدویر و ریشه‌های سیاه باریک از آن رسته و برگش شبیه برگ خیار و از کوچکتر و دوایر اطراف او بشتر و با خشونت و ساقش
و منفش و گلش سفید مایل بسرخی و بشکل خوشه و ثمرش شبیه بدانه قرطم و تخم او مسهل و بمضرت تر از اصل آن در آخر سوم گرم و خشک است و چون ... از خربق سفید ...
السوداء و بلغم و صفرا آمیخته به بلغم و جذام و نقرس بدن و جهت امراض بارده و قوی تر از سفید آن و در جمیع علل که سفید او سود است خربق سیاه را سیع النا ...
سوداوی و تنقیه مثانه و رحم و احشا و عصبیه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و صعتر و فودنج و مصطکی و دو مثقال او کشنده و خناق و اسهال ... قدر شربتش
از نیم درهم تا نیم مثقال بدلش صلیق سفید و گویند ما زریون و چهار دانگ و نیز نقل شده از ... افتیمون با ما بین خرج و ضماد او جهت بهق و انچه در باب سفید او مذکور شد ... و ...
گوشت زیاد شدن زخمها و جهت ناصور و طلای آن و سعفه مجرب و مضمضه و تنقیه فرزجه و قطور او در امراض ... سفیدان ... و ...
حشرات و حبوب مثل گندم و امثال او که در طبیخ او خیسانیده باشند قاتل طیور و وحوش و چون ... چند روز خیسانیده با جو منقشر ... جوشانیده آب ...
سفرت ندارد و بالخاصیت تنقیه او کردن باعث تغییر مزاج میشود و قریب بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر است **خرم** تشدید را اسم فارسی ...
که در فصل تابستان در مواضع سایه دار میروید و برگش باریک و متفرق و در از و گلش بنفش و خوشبو و خوش منظر و رایحه اش گرمی جبالی و مقوی دماغ و منوم لطیف ...
نهم و نظاره او موجب سرور و فرح و نگاه داشتن او در کف دست باعث استحکام ... و روغنیکه از گل او ترتیب میدهند جهت صداع سرد و نزلات و دفع توحش ...
جهت نیکویی خساره موجب تحلیل و رافع نفس است **خراطین** کرمهای سرخ است که در زمین نمناک بهم رسد در اول گرم و تر و مغری و در دوم او کرم خشک ...
انگور را بریان جوشانیده او در روغن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه بغایت از مسکن ... و سحوق او را با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق ...
دانسته اند و جهت عسر ولادت و دفع سنگ مثانه و کرده و با شراب جهت ... برقان ... جهت ... و رم حلق و ... و منع نزلات و ...
جهت التیام عصب مقطوع مجرب است و جهت جراحات اعضای عصبانی موثر و با غبارات ... جهت استحکام عصبی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ... و ...
و با روغن دانه زرد آلو جهت بواسیر و طلای مطبوخ او با روغن زیتون ضماد کردن او با نفت ... جهت ... قضیب بغایت موثر ...
مطبوخ او با قضیب ... زنده ... و ضماد او و ... شبه مجرب است و قطور او با ... زیتون جهت درد گوش نافع است و چون با حنظل و ... او
طلای او جهت بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعد بعید است **خرامقان** گیاهیست در شکل و بوی شبیه بسنبل الطیب و رنگ سبز مایل بشیرینی در اول گرم ...
و مجفف و در افعال مثل او و از آن ضعیف تر **خرفنان** گیاهیست که از درخت بادام و زیتون و امثال آن میروید و مضرت ... خرب ...
بستان ... گویند و خرفنان ... برگش شبیه برگ زیتون مایل بسطبری و در شاخهای او گره‌ها و تخمش سرخ و چسبناک و قابض ...
و با قوه مسهله و بعضی گرم و خشک دانسته اند ... جهت شکستگی استخوان و ... عصب و قطع نزف الدم و دفع ... و آب مطبوخ او با انجیر جهت ...
برگ خشک او و سوخته آن جهت قوبا ... مجرب است بشرطیکه موضع را با ... بمالند که خون ظاهر گردد و گویند مسهل ... جهت ... مجفف ...
خروف بره تازه و خرو ... جمع اوست **خرفه** ... **خرنق** اسم الجرو است و گویند ... است **خرو الحمام** ...

اسم عربی اخریض است خروع الصفادع طحلب است خرفه اسم فارسی بقلة الحمقا است خروع تمر عشر است خرء العصافیر اشنان است
خرطان هرطمان است خروسان اسم عبرانی عقرب است خروزبل است خرم بسکون را پوست تخم مرغ است که بجهته ادویه عین مغسول
کرده باشند و به تشدید را شامل [illegible] سراج القطرب و حاست خر اسم فارسی حمار است خرکور اسم فارسی حمار الوحش است خرماده اسم فارسی اتان است خرما
اسم فارسی تمر است خرگوش اسم فارسی ارنب است خرخدا اسم فارسی هدهد است خرزهره اسم فارسی دفلی است خرماتر اسم فارسی رطب است
خرما خرک اسم فارسی قنب است خرمارخرون اسم فارسی نوعی از قنب است خرچنگ اسم فارسی سرطان است خربزه اسم فارسی بطیخ است
خرس اسم فارسی دب است خروهل اسم فارسی جاورس است خرغول اسم فارسی لسان الحمل است الخاء مع الزاء المعجمه خزاما
بالف آخر و بیاء اسم گیاهیست بسیار خوشبو و بنفاخی خیری وحشی نامند و صاحب تذکره غیر خیری بر دانسته و از خلاصه بیان نموده که چون او را
بعکس جهت صلایه نرس کنند بنفشه تکون شود چه گلش شبیه است به بنفشه و منبت او جبال و میان رودخانه ها و رنگش مایل بکبودی و لاجوردی و بسیار
خوشبو مانند نسرین و تخمش سیاه است و مولف مالایسع خیری دانسته و بیان نموده که شاخ او دراز و برگ او کوچک و گل او سرخ است و موید قول صاحب تذکره است
آنچه امین الدوله در خیری ذکر نموده از قول جالینوس که برّی مختلف القوة و لطیف مائی و گلش سرخ میباشد بخلاف خزامی و از صفات و خواص خیری ظاهر
میشود که خزامی غیر او [illegible] او باشد و از خوشبوترین گلهای صحرائیست و سفید نیز میباشد و نفع مشاکل گل حنا و آن سنبل است که با نرگس میروید و پیاز او شکل پیاز
نرگس است در اول دوم گرم و خشک و بعضی رطب دانسته اند و گل او الطف و مسخن و مفتح سدد دماغ و مقوی آن و جاذب رطوبات رکامی و محلل ریاح و رافع درد
و مقوی جگر و دل و سپرز و گرده و مضر فضلات و فرزجه او منقی رحم و جهته خوشبو کردن و نشف رطوبات و سیلان منی [illegible] و اعانت بر حمل و احداث گرمی
و دفع [illegible] فرج و طلای خشک شده جهته خوشبو کردن عرق و التقویه عصب و پیاز و برگ و تخم او در افعال ضعیفتر و غیر مستعمل اند و در بعضی [illegible] قائم مقام [illegible]
مصدع محرورین و مصلحش [illegible] و شربت از گل او تا سه درهم و بدلش بابونج است خزف بفارسی سفال گویند بسیار خشک و با اندک حرارت و ضماد اقسام او
جهته ورم ها نرم و قروح اعضای یابس المزاج مثل عضروف و [illegible] و جهته انسلاخ جلد و سفال تنور با مرهم ها جهت التیام جراحت و با سرکه جهته حکه و بثورها و خراز
و سعفه و جرب و نقرس و با موم و روغن جهته ورم ها و [illegible] زیر معده و سفال چینی جهته جلای دندان و التقویه لثه و قطع خون آن و جلای بیاض [illegible]
مضر اعصاب و دماغ و مصلحش روغن بنفشه است و روغن نیلوفر خز اسم لباسی است که از ابریشم و پشم و کرک ترتیب میدهند و خز حارص لباسی است که از
موی حیوانی که بفارسی کرک نامند ترتیب یابد و در این زمان مراد از خز پوست حیوانیست از جنس سمور کوچکتر و معروف است در دوم گرم و خشک و پوشیدن او
جهته نقرس و فالج و ضعف باه و دفع جذام و حکه سریع الاثر و سوخته او جهته قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات و آشامیدن او جهته فتق اعصاب و اعضای
عصبانی نافع خزسیان تحریف خزران فارسی است یعنی مانند خزران و حیوان جند است و گاه ازین اسم جند مراد میباشد خزسیاس مرماخوز است
خزار الماء طحلب است خزار الصخر اخزار الصحرا است و مذکور شد خزران اسم فارسی خیزران است خزنیا مرماحوز است
الخاء مع السین و غیره خسکبانه اسم فارسی قرطم است خسک بسکون سین اسم هندی کبریت است خسرودارو
اسم فارسی خولنجان است خس الحمار الوالخاسا است خسف اسم عربی جوز است خشق احریص است خس الکلب و بستانی [illegible]
خس بفارسی کاهو و بترکی [illegible] نامند و بری و بستانی میباشد و بری او سطبرتر از بستانی و برگش درشت و طعم او تلخ و رنگش مایل بسبزی و شیر دارد و بستانی
و جبلی و قسمی از او بیساق و قسمی باساق و بیساق زیاده خوشبو و شیرین و شیر او گرم است و مدحیض و گیاه او در آخر دوم سرد و در اول تر و شیر او [illegible] با سرکه و آب سهل خلط
مائی و طلای او با روغن گل جهته [illegible] و سر الکحال و جهته قروح طبقه قرنیه و جلای بصر و با شیر زنان سموم و جهته درد چشم و بیاض آن و برص آشامیدن و طلا کردن
او جهت سم عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق او در افعال مثل خشخاش سفید است و بستانی او نیز بساق و بیساق میباشد در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد
خون صالح رقیق و دافع ضرر آب و هوای وبائی و مسکن [illegible] خون و صفرا و مفتح سدد و مدر بول و منوم و رادع اورام حاره و مسکن تشنگی و التهاب و دافع حرارت و مانع
[illegible] و جهته امراض حاره و یبوست و صفرا و سکر و جنون و جذام و یرقان و درد پستان و تبهای حاره و قرحه مثانه و بول و دردسر و منع صعود بخارات بدماغ
و نزلات حاره و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و با سرکه جهته بر انگیختن اشتها نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان و ضعف باصره و [illegible]

و مصلحش نعناع و کرفس و اهلیلج زرد و قدر شربت از آب او تا سی درهم و از تخمش دو درهم است و مطبوخ او و اغذیه او بغایت هاضم و شیر و جهت درد سینه
و زیاده کردن شیر موثر و ضماد او جهت اورام و التهاب چشم و [illegible] و سوخته او جهت التیام جراحات و قلاع نافع است و تخم او در دوم سرد و خشک و مجفف و سوم نافع احتلام
و جهت نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلاء او جهت ریختن مواد چشم و جهت درد سر نافع و [illegible] نافع و مضر باه و مصلحش مصطکی و بدلش [illegible]
الاخوین است و روغن او محلل صلابات و اورام طبیخ و سوم [illegible] جهت مالیخولیا و صرع [illegible] منع سستی شراب است **خشخاش بحری** خشخاش مقرون است **خشخاش**
خبز الخشکار است **خشل** مقل مکی است **خشب الشونیز** [illegible] بعضی سیسالیوس است **خشیف** [illegible] است **خشخاش ابیض** خشخاش [illegible]
خشخاش بری خشخاش سود [illegible] **خشخاش بستانی** نبات خشخاش سفید گویند و گلش سفید میباشد و خشخاش سیاه رنگ گلش سرخ و سیاه
و کبود و این الوان از تخم سیاه میباشد و گویند خشخاش بری برگ کثیر التشریف و مزغب میباشد بخلاف بستانی و تخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر
و منوم و منضج مواد و رقیقه صفرا و شربت او ده درهم او باشکر جهت خشونت سینه و سرفه حار یابس و نفث الدم و تب دق و حرقه مثانه و امراض حاره آن و [illegible]
و کرده و مسمن و [illegible] مداومت او قاطع باه و بوسیدن بوداده او رافع بیخوابی و باشیر او [illegible] مولد خون صالح و دافع هزال و چون خشخاش تازه را با پوست او کوفته
قرص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقه البول و اسهال کهنه و تشنگی شربا و جهت تخفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماد او نافع و قدر شربتش تا پنج درهم و از تخم او تا ده درهم و از
پوست او تا یک مثقال و نیم و از گل او تا یک درهم و مضر سپرز و [illegible] و مداومت او مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر و پوست او مایل به خشکی و رادع و مسدد و یک مثقال او که
صبح و شام بنوشند جهت اسهال و سرفه و التهاب [illegible] مجرب و ضماد او جهت درد سر با حلبه و گلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع
ریختن مواد با عضا و نطول مطبوخ برگ آن جهت بیخوابی و با آرد جو جهت اورام حاره و [illegible] و لعوق آب مطبوخ او با عسل که خشخاشی گویند جهت منع نزلات و سرفه
و اسهال مزمن نافع است خصوصاً با اقاقیا و عصاره لحیة التیس و طبیخ بیخ او جهت جگر علیل و خلط غلیظ مفید و عصاره پوست او که کوکنار گویند سرد و مایل به تری
و در آثار قوی تر از تخم او و مداومت او مرخی اعضا و شورش حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و [illegible] نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت و رطوبت غریزیه
و مسکن اوجاع حاره و بارده و بالجمله سوم قوی و منبسط بالعرض است و گل خشخاش با آب کشنیز جهت [illegible] قروح و ضماد او جهت سوزش چشم و قرحه قرنیه [illegible]
او مفید و روغن او که بدستور روغن گل گیرند مخدر و مسکن درد حاره و اورام و آشامیدن او جهت نزله و سرفه حاره و قطور او جهت درد گوش و ورم حاره آن مفید
تخم خشخاش در افعال از آن ضعیفتر و منوم و مسدد است **خشخاش اسود** مصطلح اطباء سابق از افیون و عصاره او است نه از اقسام دیگر و مراد از قسم [illegible]
که برگش کثیر التشریف و مزغب او باشد در آخر سوم سرد و جمیع افعال تخم او قوی تر از بستانی و جهت سیلان رحم و حرارت جگر و باشراب جهت دفع سیلان [illegible]
و مضر دماغ و مصلحش [illegible] و قدر شربتش جمیع اجزا بقدر نصف شربات اجزاء بستانی است و از تخمش یک مثقال و بدلش خشخاش [illegible] و اکثر اسود خشخاش [illegible]
تلسو قسمی از خشخاش بری است برگش شبیه برگ تره تیزک و دراز و با خشونت و مایل به سفیدی و ساقش [illegible] و شبیه [illegible] خشخاش
بستانی قوی تر و از خشخاش سیاه ضعیفتر و یک مثقال او با ماء العسل ملین طبع است **خشخاش مقرون** گیاهی است برگش سفید و [illegible]
زرد و ثمرش شبیه بشاخ گاو و منحنی و از این جهت مقرون گفته اند و در جوف او دانه ها مثل حلبه کوچکی و تخمش [illegible] در دریا است و [illegible] است
زرد است و این روغنیست و سوم گرم و خشک و جالی و مقطع اخلاط است [illegible] و اسهال برگ و گل او جهت تنقیه جراحات و خشک کردن [illegible] و اکتحال گل او جهت قرحه
چشم و طبیخ بیخ او جهت علل بارده جگر و عرق النسا و ترقیق کردن اخلاط غلیظ [illegible] نافع و یک مثقال از تخم او مسهل قوی اخلاط [illegible] **خشخاش زبدی** گیاهی است
بسیار سفید و ساقش بقدر شبری و برگش بسیار ریزه و دراز و بیخ او باریک و ثمرش متصل به برگ او و سفید و مستعمل از و ثمرش و در وسط تابستان میرسد بغایت تلخ
و تند و [illegible] از جمله سموم و مسهل و منقی قوی جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع مفید و قدر شربتش از تخم او تا یک درهم است **خشاب** [illegible]
میوه ایست که بشکر طبخ یافته باشد مثل آلوبالو و مویز و سیب و زردآلو و امثال آن و مجموع آن الطف از عسل آن و مولف تذکره گوید که از آلوبالو جهت تشنگی [illegible]
خفقان و التهاب [illegible] و از جهه تقویت اعضا رئیسه و ارواح و دفع عفونات و از سیب جهت خفقان و غشی و کرب و از مویز جهت تصفیه صوت و تنقیح
و یرقان و ضعف جگر و حبس البول و [illegible] جهت سرفه [illegible] منع ارتفاع بخارات بدماغ نافع و [illegible] خشتاب [illegible] آلو [illegible]
[illegible] آن افیون [illegible] است **خشنجبین** معرب از انگبین [illegible] است [illegible] سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد

دو نوع کوچک بن قنطری ماننده و دیلم و طبرستان آب دندان گویند سفید او و جمیع افعال قوی‌تر از عسل و در غایت حدت و یبوست است و زرد و سرخ او قوی‌تر از سفید
و سبز و لیبار گرم و الیه ... و سیاه او قریب بعسل بلادر و چهارم گرم و در غایت جلا و تقطیع و تحلیل و ریاح و محرق اخلاط و مهلک و قدر شربتش تا یکدرهم است

الخامس مع الضاد

خصی هرمس بلوبت خصی البحر و خصی حره اسامی جند اند خصی الدیک حب البان است و مولف تذکره گوید غیر اوست و گیاه او شبیه بعنب الثعلب و طول و دانه او بقدر آلو و مانند و سفید و در دوم خشک و گرم و مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و ضماد او جهت تحلیل صلابات مفاصل نافع و مصدع و مکرب و مصلح او بنفشه و شربتش تا یکدرهم و بدلش زیره است خصی الثعلب بفارسی ثعلب گویند و آن بیخیست سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین با لزوجت و اندک تندی و در بو شبیه بمنی بشکل دو بیضه کوچکی که باهم ملاصق باشد و از هر بیضه ریشه باریکی دراز رسته و در آخر هر یک دانه کوچکی موجود که هرچند آن دانه بزرگ شود بیضه او کوچک گردد و ازین جهت قائل اند که مستقل اصل بیضه نیست نه حب کوه و برگش بقدر انگشتی از برگ پیاز عریضتر پهن بر روی زمین و نرم و ساق او بقدر شبری و بر بالای آن دو عدد گل زرد رنگ در وسط گل خیری سیاه و منبتش جبال و اماکن نمناک و بیخ و تخم آن در آخر اول گرم و تر و مبهی و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یابس و تولید منی و تقویت نعوظ و طلای او با روغن گل مقوی موی و منبت آن و مانع سقوط او است و قدر شربتش دو مثقال و مضر معده و مصلح او شکر و بدلش تخم رطبه و تخم زرد ک است و گویند نوعی از او زنگی است که در آن چیزی شبیه به مگس میباشد بیخ او در تقویت باه ضعیفتر است و نوعی دیگر میباشد برگ شاخش سرخ و سبز او دو عدد گل بسیار کوچکتر و درون او سیاهی و در بابت آن میروید و دو سال میماند در دوم گرم و تر و گویند جهت امراض سوداویه مجربست و هرکه او را قلع کند دست آن شخص بحس و حرکت گردد و چون او را بسوزانند و با موم و روغن زیتون یا با سرکه تدهین کنند دفع القوبا نوع چهارم او را برگ سه عدد مایل بطرف زمین و شبیه ببرگ سوسن سفید و از آن کوچکتر و رنگش سرخ و ساقش باریک و بقدر دو شبری و گلش مثل سوسن آزاد که زنبق است بنفش یا در روبقدر نخود و سرخ و درونش سفید و با لزوجت و شیرین در دوم گرم و تر و بغایت مبهی است و نوع پنجم را نبات پنج مثل نوع چهارم و تخم او شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و براق و صنف سوم و گرم و با رطوبت فضلیه و محرک باه قوی‌تر از سقنقور و چون بیخ مذکور را در دست دارند باعث نعوظ گردد و جهت فالج و لقوه و تسمین بدن و سیر نمودن حصاة و حمول او با زعفران و اندک مشک جهت حبل نساء مجرب دانسته اند و تخم او با شراب نافع سوء هضم و باعث نعوظ و مکرر خواص مصر محرر و مصلح او ... و قدر شربت از بیخ او تا یکعدد و از تخم آن یکدرهم است

خصی الکلب بیونانی ارخس نامند و آن بیخ گیاهیست مثل دو زیتون بهم چسبیده یکی ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگری نر و کوچکتر و غیر ممتلی و سفید لون و برگش شبیه ببرگ گندنا و ساقش بی برگ و تا نیم ذرع و گلش ریزه و با هم متصل بشکل سر و بنفش و شبیه بگل اصابع صفر و تخم او ریزه و گویند هر دو را مشاهده نموده بهمه صفات باهم شبیه اند مگر آنکه گل اصابع صفر لبهایش باهم متصل نیست و سرخ ارغوانیست در آخر دوم گرم و خشک و محلل اورام بلغمی و سخن ... ماده او با رطوبت فضلیه تازه آن که با شیر پخته باشند بغایت محرک باه است و قسم نر او قاطع آن و گویند هر یک از نر و ماده که بعد از دیگری خورده شود فعل او را باطل میکند و مصلح او ... و صمغ و خشخاش است و تصریح نموده اند که قسم ماده او باعث تولد ذکور است و نوع دیگر برگش مثل نوع اول و عریضتر و با رطوبت چسبیده و گل او بنفش و بخش دو عدد و کوچکتر از اول و هر دو ممتلی و دراز در سوم گرم و خشک و قاطع باه و قابض اسهال و سائیده نوع اول محلل اورام بارده و منقی قروح و دافع عفونت آن و جهت نمله و قروح خبیثه و قلاع رطبه مفید و مفتح سده و دافع آثار جلد است خضیب اجمیع زبون ترین اعضا در رطوبت و او غالب مبقی و بهترین همه خضیبه خروس قویه است مبهی و مولد خون صالح و مصلح ساییده او نخین و بانمک و صعتر استعمال نمودن است و خواص ... در ضمن خواص آن مذکور میگردد خضاب ابضا ... درخت مقل است و گویند مقل مکی است خضیف خربزه نارسیده است

التاسع مع الطاء

خطر و سمه است خطمی معروف است سفید و سرخ و الوان مختلف میباشد و آنچه با گل باشد خطمی بری نامند و خبازی بستانی مرد و سرد دانسته و شیخ الرئیس گرم با اعتدال و اکثر مرکب القوی و مایل بسرد و تری و از انواع خبازی شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیفتر از برگ و ساق او در خشکی و گویند دو ... استعمال کنند بهتر دانسته اند و آب مطبوخ او جالی اسهال معده و دافع ضرر سدد ... و مسهل و بکشتن آن جهت تحلیل قولنج و کشودن بول و حیض و تحدید اسهال و نفث الدم و سرفه حاره و اسهال ... سوداوی و خلط خام و ضماد او جهت التیام قروح و تسکین درد و دمها و تحلیل آن خنازیر و نضج جراحات و ورم بستان و مقعد و ورم حار ... و خراز و شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل و نقرس با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش و باد و مناسب و ... مفید ... او با روغن بنفشه منضج سریع الاثر و اورام حاره و نطول او جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ او جهت ورم

ورم مقعد و التصام زخم رحم نسان عقیم سفید و تخم کوبیده جهته سنگ گرده و لعاب آن با شکر جهت سرفه حاره ضماد او با سرکه که در آفتاب نشیند جهت بهق و با روغن زیتون
و سرکه جهت سموم حیوانی که گزنده ... و تخم او با دو جزو دانه خرما که با سرکه طلا کنند جهته ورم بغایت مجرب و پوست بیخ او بغایت ملین و قوی التحلیل و طبیخ آن جهت مغص و حصر و سده
اسعاد و قرحه آن با شراب جهته عسر بول و حصاة و دفع فضلات خام شانه و عرق النسا و ارتعاش و شکاف عضلات و جلوس در طبیخ او بجهته تنقیه آن جهته تحجر مفاصل
صلابت اعضاء و مضمضه طبیخ او با سرکه جهته درد دندان نافع است و چون بیخ او را کوبیده در لته بسته در آب گذاشته در زیر آسمان چندان بگذارند که آن آب منجمد
گردد و طلای او جهته دفع تهیج پلک چشم موثر بجهته سرفه حاره و نفث الدم مجرب و طبیخ او را نیز همین اثر است و مضر معده مصلح او عصاره زرشک و عسل و از آنها
و گویند مضر ریه است و عسل مصلح او است و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و از طبیخ او سی مثقال و بدلش خبازی و تخم خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبع
و دافع قی صفراوی است **خطاف** بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوچ و بدیلمی چلچلا نامند و از طیور صغار و تنه است گوشت او در سوم گرم و خشک کباب آن مفتح سده
و دافع سنگ مثانه و دافع یرقان و امراض سپرز و آشامیدن یک مثقال از خشک سحوق او جهت قوه باصره و غرغره آن با آب جهته خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلا
سوخته او همین اثار دارد و اکتحال محرق او مقوی باصره و دماغ او با سرگین و خاکستر او و عسل جهت ابتدای نزول آب و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع و بستور جهت آن
او و با سرگین او بغایت جالی و جهته بهق و آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و با زهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب مطبوخ قوق او با قدری
بادروج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر است و بجهته یک مثقال خاکستر آشیان او که سوزانیده باشند جهته عسر ولادت بغایت مفید و خوردن او دافع نشو زنان و طلای
او بعد از کندن موی سفید باعث رویانیدن موی سیاه مجرب دانسته اند و طلا کردن تخم ماهی او با روغن زنبق بر ناف زنان جهته عسر ولادت موثر و سعوط زهره او با روغن
جهته سیاه کردن موی سر و ریش سفید مهرباری گویند مجرب است و مولف لا یسع گوید مخصوص سفید قبل از وقت است و با پیه شیر در دهان نگاه دارند که دندان
نشود و چون در سالی دو بار بچه بیکند هرگاه و چنین زیاده نور قمر شکم بچه اول را بشکافند و سنگریزه ظاهر میگردد یکی سفید و یکی ملون و غیر ملون را در پوست گوساله که
چنین است لیدن هیچ گرفته باشند که بدن گوساله بزمین نرسیده ... بسته بر بازوی صاحب صرع یا گردن او ببندد در دفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته اند
و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده نگاه دارند باعث جاه و قبول و قضای حوائج میگردد و امین الدوله گوید سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق او موجب نفع فزع است و گویند
چون بچه او را بزعفران و امثال آن زرد کنند ... او در حین ... جهته دفع زردی بچه خود سنگ ... با شیان آورده ... وقت صلوه جهته آشیان او را
خراب کرده با حل نموده بان عسل بدن کنند باعث بطلان سحر و نشتر **خفاش** بهندی ... شب پره گویند در سوم گرم و در چهارم خشک و مرق پخته او مسهل فضلات
غلیظه زرد آب و دافع استسقا و مهره او در روغن زیتون و زنبق جهته فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر و ورمهای بارده و طلای مطبوخ او ... جهته احتباس بول
سریع الاثر و جلوس در طبیخ او جهته فالج و حصول ... و قاطع حیض و طلای خون او قبل از بلوغ مانع بر آمدن موی و بزرگ شدن پستان و مالیدن زهره او بر فرج جهت عسر الولاده
مجرب و چون مغز او ... ... باشند جهته ردیانیدن موی و ... و اکتحال مغز سر او با آب ... جهت نزول آب و با عسل جهته بیاض
و طلای او بر کف پا بهیج باه و سرگین او قوه باه و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهته منع مستی موثر و شیر و بول او ... جالی و در آشیان او ... ...
بند انگشتی و سفید و متخلخل شبیه به ... و سوراخدار است یک مثقال او قاتل و ربع درهم او مخرج حصاة و اکتحال او دافع بیاض چشم و طلای او باعث جراحت جلد و ...
و قالع ثالیل است و گذاشتن او در زیر بالین که عالم بران نباشد مورث بیخوابی و بجهته زردی رنگ و چشم او همین اثر دارد و دفن کردن او در برج کبوتر موجب جمعیت کبوتران
و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان از آن مکان و داشتن او مورث قبول **خنفج** خردل بری است **خف الغراب** ... ... از آن
خضروج خرنوب است **الخطاطیف مع الادخل الزنب** ترشی است که از ... روغن زیتون ... یا از سرکه در روغن بادام و نان فطیر و شکر ترتیب
دهند **خلال ابراهیم** خیز هر است **خلال داوان** نوعی از اطریال است **خلال خلیل** اطریال است **خلوق** زعفران است **خلال مامونی**
ازخر است **خلیان** اسم یونانی بارزد است **خلفش** اسم یونانی راج است **خل الخمر** سرکه انگوری است **خل العنصل** سرکه عنصل است و در اعمال
شد **خلال** مع بیان مذکور شد و آن غوره خرما است که از ... گذشته استعمال را نشاید اسم ... **خل** ... سرکه نامند و از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و
امثال آن و از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب میدهند و مراد از مطلق او سرکه انگوری است و خل خمر را از آن جهت گویند که ... خمر نشود و سرکه نمیگردد و بخلاف سایر
اولا ترش میشوند و بهترین آن سرکه انگوری است و بعد از آن سرکه ... و سرکه ... و ... عسلی و قسم ... اخیر گرم و خشک اند و سرکه انگوری ... در دوم

و نشاسته گویند خشکی او در سوم است قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ در رسانیدن قوت ادویه باعضاء و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و دافع تشنگی و معین هضم و نزف الدم
عرق و محرک شهوت باه و گدازنده بلغم و سپرز و موافق معده ملتهبه بلغمیه و جهت قطع صفرا و تفتیح سده ماساریقا و سپرز و مداومت خوردن او نشاسته قاتل کرم معده و کرم او با عسل
جهت نفث الدم استسقا نافع و قی کردن بعد از خوردن کرم او جهت ادویه قتاله و دفع سموم خون و شیر در معده با نمک جهت دفع ضرر قطر و سگ دیوانه گزیده و مکیدن او
جهت [illegible] باشد و [illegible] رطوبتی و غرغره او جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان و مضمضه او با نمک جهت قطع خون
بن دندان که کنده باشد و با [illegible] سفید جهت خون [illegible] و جهت منع انتشار قروح خبیثه و حمره و نمله و باد سرخ و جرب متقرح و کوبیده و حسن ورم ظاهر
و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و درد حاره و خدشه [illegible] و گزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و چون بر عضوی بمالند منع قبول از عضو مجاور نمود و تسکین
نطول او جهت گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن جهت قطع سیلان خون و طعامیکه سرکه پخته باشد منع سیلان فضول شکم میکند و ضماد انجیر که در
طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و شستن آن مجرب با کوکرد جهت نقرس و با عسل جهت دفع آثار تحت چشم و خون مرده با روغن گل سرخ جهت درد سر که از آفتاب
حادث شده باشد و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان و بنا گوش و با خاکستر گرم جهت غدد و ورم بارد و با جرمل جهت خدر و کزاز و مفاصل جوشانیده او با گلاب
[illegible] با آن ترکیده جهت [illegible] کنند جهت درد سر که از صفرا و خون و بخارات و حمام حادث شده باشد مجرب و پاشیدن سرکه بر سنگ گرم کرده بدستور [illegible]
و دوا انداخته بخار او جهت درد سر [illegible] و سرفه مزمن و ربو و سپرز و خوردن انجیر و مویز که در آن خیسانیده باشند جهت سپرز و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر
[illegible] درد دندان و [illegible] مجرب و قطور او جهت کرم گوش و بخور او جهت دوی و طنین و گرانی سامعه و تفتیح سده خیشوم و بوئیدن او جهت [illegible] و با گلاب
و روغن بادام و روغن گل جهت [illegible] نافع و چون یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و یک هفته در آفتاب گذاشته صاف
نمایند و هر روز ناشتا دو درهم از آن بنوشند جهت دفع بد بوی دهان که از [illegible] معده باشد مجرب و جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در سقنقور مذکور شده و مضر
سوداوی مزاج و قوت باه و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و مضر اعضاء عصبانی و رحم و ناقهین و مبرودین و صاحبان ریاح غلیظه و درد مفاصل و مداومت او
مورث استسقا است و صاحبان ضعف احشا و [illegible] مضعف بصر و مورث زردی [illegible] و لاغری بدن و مصلح او شیرینها و گوشت [illegible] شراب سرخ غلیظ و در دفع ضرر
شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیف الحرارت و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و [illegible] لعابها و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی ابوشیراب و در بعضی آب لیمو
و سرکه طاری [illegible] معرب عقعق است **خلنج** در حقیقت شبیه به بخت گردد و در چین و بلاد روس [illegible] برگش گرد و گلش کوچک و سرخ و زرد و سفید [illegible] و ثمرش
مثل خردل است در دوم گرم و خشک و شکوفه او [illegible] از سایر اجزای او و شکوفه و برگش جهت گزیدن هوام و روغن او که شکوفه را در آن ریخته و سه هفته
آفتاب گذاشته باشند جهت اعیا و درد مفاصل و نقرس نافع و نشاره چوب او در اسهال این اثر است و یک مثقال از تخم او با عسل حافظ او است از جمیع سموم و خوردن
چیزی در ظرف چوب او مانع خفقان است **خلاف** شامل بید مشک و بید سرخ و بید موله و انطلق او بر بید سرخ مراد است و گل او بعد از برگ بهم میرسد و رنگش زرد و بقدری
خوشبو و ثمرش مثل خوشه که از ساق شاخهای او میروید و [illegible] باشد و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم نر او بی گل است و صفصاف اسم خلاف بری است گلش در دوم
و در اول تر و برگش در اول خشک و ثمرش در اول سرد و تر و بید موله را افعال ضعیف تر از دست مفتح سده جگر و ملطف و دافع خفقان و تشنگی و جهت ضعف معده حاره
و تبهای محرقه و صفراوی و جمیع امراض حاره [illegible] نافع و عرق و الطف از جرم شکوفه او و خاکستر چوب او جهت نزف الدم و با سرکه جهت ثالیل و نمله و ورم پستان
و ورم اعضا ظاهری مفید و جرم برگ [illegible] و قابض و رادع و عصاره او مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول و جهت سده جگر و یرقان [illegible] سپرز و صرع و منع [illegible]
و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه قطور او در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و مضر [illegible] مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش [illegible]
درهم است که با شکر بنوشند و طریق آشامیدن آب او [illegible] او [illegible] و [illegible] اسهال [illegible] و جلوس در طبیخ برگ و شاخ او
جهت [illegible] اعضا بغایت سودمند **خلاف بلخی** بفارسی بید مشک گویند و در شام شاه بید و گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر [illegible] ملون بزرد و اندکی [illegible]
سفید و بسیار خوشبو و خاصیتش سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن
[illegible] از بخار سودا و حاره [illegible] و جمیع افعال او قوی تر از عرق بید و گلاب [illegible] مقوی دل و معین باه و مقوی احشا است و چوب برگ او در خواص [illegible] مصلح و قدر
شربتش مثل [illegible] و روغن بید مشک [illegible] مسکن [illegible] حاره و مانع [illegible] خون بسیار گرم و بدلش روغن گل و طریق عمل او

اوشل و روغن بنفشه است و چون با مغز بادام بطریق بنفشه با دام گیرند لطیف است و بدل عرق او عرق بید و خرست **خلاف بری** بید مطلق معروف **خلد**
بضم خا و فتح لام بفارسی موش کور و در اصفهان دانه سینا گویند و بیلمی کلیس گویند حیوانی است بی چشم و بی دم و بی گوش و پا و از موش کوچکتر و سرخ رنگ و ریشه اشجار را خورد
و زمینهای نمناک را پیوسته سوراخ میکند و گویند چشم او در زیر جلد است و اشیا را میبیند و طبیعتا دوس گویند که هرگاه دیو لیح مسکن او بیابد گرفته کنند تا بگذارند بوی آن آید
و از سموم قتاله بغایت گرم و با رطوبت و خون موضع و نباله او جهت خنازیر و بیاض چشم و دفع آثار جلد و خال و داغ ادبار و روغن گل جهت برص و بهق و قوبا و خنازیر و جرب
از بدن برون کند بعید بل و قاطع رعاف و سیلان خون از عضو و محلل اورام و خون او نیز همین آثار دارد و نیز او را چون سوخته با زاج سفید در گوش گذارند جهت ازاله بوی
آن و طلای او جهت قروح و بخور او جهت عسر البول و سقوط زهر دار و با آب بیخ رطبه و قدری زعفران جهت دفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق لب بالای او جهت تب ربع و
جهت آسانی بیرون آمدن دندان اطفال گویند خوردن دل او اعانت بر اطاعت روحانیات کند و دفن کردن او [illegible] در دفع اثر سحر و انداختن دندان او در میان
موجب تفرقه ایشان و چنین در آتش انداختن بیه او **خلر** بضم خا و تشدید لام دانه ایست شبیه بکرسنه و گیاه او کمتر از ذرعی و برگش بریزه و گلش ما بین سفید و زرد
و غلافش شبیه بغلاف باقلی و سفید و آن بحجم بسته انچه از غلاف باقلی کوچکتر و پوست او غلیظتر و بعضی سیاه و سفید باشد و دانه او بقدر نخود کوچکی و در جلبان [illegible]
در دوم مصفا الغلاف و خشن و دانه او سفید و کوچکی و تند و بیرکتر از اول [illegible] کوشنگرم طویل الغلاف قریب بباقلی و سیاه رنگ و دانه او مستدیر و زرد
مایل بسبزیست و بسیار تلخ و در مصر بسل گویند چهارم را دانه او کوچک و پهن و اغبر است و جلبان همو ناست پنجم رقیق الغلاف سفید دانه ایست و از اقصاص [illegible]
در آخر دوم خشک و در اول سوم سرد و طبیخ او با عسل مدر بول و حیض و منقی امعا و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهت سرفه و قصبه ریه و در [illegible] دفع فضلات غلیظه و ادرار
شیر و ضمادش جهت تقویه اعضا و رفع کلف و با عسل جهت تحلیل اورام و بخور او در موضعی موجب جمعیت مور خیر است و مضر اعصاب مولد سودا و نفاخ و مصلحش [illegible]
و قدر شربتش تا دو درهم است و نوعی بری او بغایت غلیظ و مدر شیر است **خلال** دلکه اسم فارسی سپناج است **خلنز بری** بلغت مصر سپانا است **[illegible]**
مع المیه **خمسه اعصبان** بکونیت **خمیط** گوشت بریان است **خمان الارض** نوعی از صغیر خمان است **خماقیطوس** کماقیطوس است **خمخم**
نبات توردی است و بلغت بطی اسم خباری است **خمالیون** مازریون سیاه است **خمل** مع ریحان است **خمسه اوراق** پنجانگشت است **خمیره بنفشه** اسم فارسی
بنفشه مربی است **خمیرمایه** اسم فارسی خمیره است خمیره بفارسی خمیر ترش و خمیرمایه گویند و آن آرد گندم است که با روغن گنجد و روغن زیتون و شیر و سایر روغنها
و ماست و از هر یک که باشد سرشته گذارند تا ترش و بدبو شود و قدری از آن داخل خمیر نان میکنند تا فطیر نشود و مرکب القوی و در دوم گرم و خشک و بغایت جالی و ملطف
و جاذب از عمق بدن با نمکی که زیاده باشد منضج و مفتح و محلل اورام بارده و مسکن درد آن و یک مثقال بگیرد و خمیرمایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده با [illegible]
و شکر و یک دانگ زعفران جهت دفع خمار و تشنگی و تب و التهاب مجرب و [illegible] و شش مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفرا و اشراق سفید و غرغره محلول او در آب
ربع آن و غرغره جهت ورم حلق و ضماد او با حنا و روغن نمک جهت تحلیل صلابات عظیمه او مجرب و چون [illegible] و آب نعناع و [illegible] ساینده و اضعف عشر [illegible]
و سه چندان مجموع خمیر اضافه نموده و ده مثل آن آب جوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل بقوام آورند جهت تقویه معده [illegible] است که
خفقان کرده و منقی معده از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مبهی است و هرگاه بعد از معاجین با پیه [illegible] نوشند بغایت سریع الاثر و چون خمیرمایه را کوبیده با آب [illegible]
و امثال آن بسرشند قایم مقام خمیر است و از اسرار مکتومه است و مضر سینه علیل و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا سه درهم است **خمر** مراد از [illegible] در شرع [illegible] العقل است
آنچه عقل را بپوشاند و در عرف اطلاق و شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را در خم اندوده بزفت روغن کرده مدتی در آفتاب و بعد از آن در سایه گذارند [illegible]
انگوری را نبیذ نامند و اصناف او بحسب انفعال باده بشش صد قسم میشود و چون خمر را داخل کنند بدون جوشیدن خمر میشود و شیرین میباشد و با زعفران باعث [illegible]
و تقویت جگر و دل میگردد و چون با دانه انگور باشد قابض میشود و [illegible] آنست که خمر را بعد از [illegible] زفت [illegible] آلوده کردن [illegible] کنند و آب انگور و
و مصطکی و [illegible] شیرین و سیب بقدری از اند بعد از آفتاب گذاشتن ظرف او را در زمین دفن کنند و آنچه [illegible] بلند شده باشد بسطاریا نامند و بفارسی [illegible] و چون آب
انگور را بجوشانند تا ربع او بسوزد و خم کنند او را میپختی گویند و [illegible] و غلیظه قوی باشد و قاطع باه است و شراب [illegible] یکسال [illegible] سال [illegible]
در سوم گرم و در دوم خشک [illegible] او که زیاده از دو سال تا چهل سال است [illegible]
و مایل برطوبت است و اولی آنست که [illegible]

دفع عفونات آن و بیرون آوردن سموم و تکثیر الغذا و مقوی اعضا و شیرین او ثقیل و غذائیت او غالب و ترشی آن مفسد هضم و مضر عصب و مورث قولنج و قسم قابض آن خراب طبع و باعث
خشونت سینه و دافع معده و مقوی المعده و دافع قی و جالی و مفتح و هاضم و سیاه او دیرهضم و مولد سودا و سرخ خوشبوی او که عبارت از ریحانی است معتدل و بهتر از سایر
است و بدل او مصلح و مورث امراض مهلکه و شمس او که در آفتاب رسانیده باشند بعد انجوشانیدن لب بایه برده تند و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تپهای حاره و
امراض حاره و مطبوخ او جمهور باشد غلیظ و سخن منضج و مسهل عصب و مصدع است و مدفون او که خم او را در زمین دفن کرده باشند و اصلا در آفتاب نگذاشته باشند غلیظ و دیرهضم
و مولد تپهای بلغمی است و شراب کهنه صرف مصدع و مسدد اعضا و مورث تشنج است و ممزوج باعتدال مصلح حال بدن و ممزوج با آب کثیر باعث سستی اعضا و استسقا و ثقیل و دیرهضم
[illegible] و مورث حواس [illegible] و انتفاخ و دیرهضم و مورث امراض بلغمی و شراب تازه تیره مولد سنگ مثانه و مسدد و صاف او مفتح و مدر است و بهترین
شرابها [illegible] معتدل القوام [illegible] خوشبو است که در رنگ مابین سرخ و زرد بی باشد و در تلخی و شیرینی متوسط باشد و کام را بهم نیارد و در قدر استعمال او اختلاف
بسیار است [illegible] هم تجویز کرده اند و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه واگذاشته اند در محرور المزاج قدری که بعد طعام شود و دفع تشنگی کند و بعد سرور
و نشاط مفرط رسد و از قسم سفید زرد و سرخ ممزوج باشد و در معتدل المزاج [illegible] بقدر نهایت سرور و از قسم غیر ممزوج باشد و در اقوال الابدان و صاحبان خلط غلیظ
قدری که افراط [illegible] حواس [illegible] رسد و مراعات اوقات هم از لوازم است باید در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از تعب حرکات قویه و در [illegible]
[illegible] تا [illegible] استعمال ننمایند و [illegible] مفرط نرسد [illegible] هر ماه یکدفعه که باعث استراحت ارواح و قوی گردد و اکثر فرموده اند که اگر هر روز
تنها ننوشند و بعد از [illegible] اولی است و [illegible] است که در مکان استعمال او عطریات و نغمات و آب روان و اسباب سرور و بهجت و مشاکل [illegible]
رفقای عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشند و خیام [illegible] از این رباعی [illegible] داده اند رباعی گر باده خوری تو با خردمندان خور
یا با صنم لاله رخ خندان خور بسیار مخور ورد مکن فاش مساز اندک خور و گاه خور و پنهان خور و سبب مستی متغیر شدن حواس است به بخارات
[illegible] که قبل از تحلیل اجزا متصاعده [illegible] لهذا اضعف الدماغ زود مست میگردد و در قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است
کثرت [illegible] و کثرت روح حیوانی و قوت دل است که بسبب اخراج روح [illegible] باعث سخاوت و شجاعت و خوبی ادراک میگردد و در
[illegible] خلط غالب [illegible] آن خلط است چه کثیف الخلط را باعث ملال و گریه میشود و لطیف الخلط خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و اخلاط
بارده را علت سکوت و خوف و چون مراعات استعمال [illegible] بحسب [illegible] و مکان و وقت کرده شود جهت حفظ صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت
[illegible] معده و جگر و [illegible] غذا [illegible] بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف آن با طلاق و لطیف آن با درار و عرق و اخراج صفرا با بول
و عرق و دفع بلغم و سودا و تلیین طبع و جهت تقویت حواس و اعضای [illegible] و دفع جوع کلبی و وحشت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن
اخلاق و دفع غضب [illegible] باعث شجاعت و سخاوت است و تریاق اکثر سموم و مفتح سدد و مقوی باه و مانع پیری و دافع تشنج بدن و [illegible] بلغمی و ممزوج قسم سفید او جهت
[illegible] و تطیب اعضا و [illegible] غشی و صرف او جهت [illegible] و بلغمی و دفع [illegible] جهت تحلیل مواد و [illegible] و بدرقه شدن قوت ادویه و خوردن او
تا [illegible] رطل با آب [illegible] جهت غشی [illegible] مجرب است و منافع جزئی او زیاده از تحدید و هرگاه مراعات شروط و مقدار نشود مضرت او
[illegible] از منافع او است [illegible] سبب [illegible] خناق و امراض دماغی سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه و امثال آن و درد چشم و امراض گوش [illegible]
دهان و دندان [illegible] ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و اکله و جوششها و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی
و حیوانی و طبیعی [illegible] استسقا که علاج پذیر نباشد و مولد سنگ مثانه و گرده و حرقة البول و ضعف اعصاب و سایر مضرات او
[illegible] مضرت عاجل و قبل العلاج است [illegible] که با نقلب النفس [illegible] اطراف و غثیان و تهوع و امراض هولناک [illegible] علاجی [illegible]
و امراض [illegible] غیر متناهیست و از [illegible] تقویت قوای بهیمی است و ضعف قوت نفس ملکی که امتیاز اشرفیت خلق با او است **حماحم** لغت [illegible] است [illegible]
[illegible] صغیر و کبیر [illegible] شاخهای او مایل [illegible] شبیه [illegible] برگش مثل برگ [illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل الرابع و جهة سرا و شبیه بجان کبیر و تخمش شوخ و دال بعضی و از و بسطبری باشتی تیره رنگ و بیخ و از مطلق خماهان نوع صغیر او است و مستعمل بیخ او در دوم

خشک و سرد و بی رونق و با اندک گرمی باوجع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوه محلله و آب طبیخ برگ و ساق او مسهل بلغم و مره الصفرا و آب فشرده او مطبوخ او

و دو مثقال از سائیده بیخ او جهة تسکین اعضا و اخراج بیرون کشیدن استخوان افتادن بشدت بغایت موثر و طبیخ بیخ او با شراب جهة استسقا و گزیدن افعی و جمیع مفاصل

و دفع سده و حمول او در رحم و امراض مقعده و نواصیر و ضمادش جهة هلاکت کرم دندان و سعوطش جهة دفع حمره چشم و طلوع بنات الشمس و جهة صلابت رحم

هم او و ضماد برگش جهة نواصیر و باد و جهة ورم حار و سوختگی آتش و گزیدن سگ دیوانه با پیه جهة نقرس خوردن مضر و جهة صلابت رحم و طلا و جهة او جهة

کردن بکو و منع بیختن آن مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم است و مولف اختیارات بدیعی خشک سیکند و التوفیقه ما فیه خماهان بلغت فارسی

و خماهن نیز گویند از احجار است و ماده معدنیست و شبیه بحدید و جنس نرا و جنس الحجارقسم ماده اوست مایل برودت و در دوم خشک ماده نرا و صلب تیره رنگ و سیاهی غالب

چون بسایند محکوک او زرد رنگ و شبیه برنگ زنگ بیخ میباشد و در دست کردن انگشتری و حمول او رفع وحشت و تاریکی مکانها و تیرگی شب نگاه کردن او جهة

چشم سود و ماده او سبز تر از حدید چینی و رنگ سائیده او سیاه سرخ و مایل بسیاهی و یک مثقال او نیم از سائیده او جهة دفع خنازیر و با شیر و تعریف بسته

قسم جهة طول صفرا و دمکو و ورم چشم و تقویت عضو مجرب است که از بیختن هوا و سائر نشود و در درهم از سائیده او آن جهة دفع درد شکم که از آن اسهال حادث

باشد بغایة مفید و سده و مصلحش عسل است

الخاء مع النون

خندریلی بلغت یونانی اسم گیاهیست شبیه بکاسنی برگ و ساق بیخ او با

از آن و گلش مایل بسرخی و برشاخهای او صمغی شکون بیشود مثل مصطکی و بقدر باقلی و بسیار چسپنده و تا قوت او تا یکسال باقیست و صمغ آن مستعمل و

بغایت مجفف و خوردن دو مثقال او با شراب جهة ضماد و جهة گزیدن افعی و آب او که با شراب طبیخ و سنده و جهة قطع اسهال و طلای آب برگ او جهة قلع کردن و رفع

گیاه او را با بیخ او کوبیده با عسل قرص سازند و با آب او بوره از طلا کنند جهة بهق سود و صمغ او در سوم گرم و خشک و مفتح سده و جهة تحلیل ریاح و جهة الزاق شعر

چشم و بردن گوشت زیاد و جراحات و قرحه او با مرهم سفید از انجا و آلوده باو و بقدر مسحوق حمل نمایند جهة کشودن حیض مستقا و جنین و انگشال او جهة سل بیخ او جهة گزیدن

عقرب نافع و مضر شش و قرحه با و مصلحش انیسون شده و قدر شربتش تا یک ماشه است خندروس بعربی نیز گویند و حنطه رومیه نامند و در هند کنیم گندم

مانندش شبیه بگندم و نرمش و بزرگ پیچیده و شکل خمار و داناها او قرص بهم رسیده و سرخ و سفید میباشد مایل بحرارت و در دوم خشک محلل بلغم و خون و قابض طبع و نفخ

نفاخ و غذائیت او غالب و ضماد پخته او و بیرون کرده جهة سد و فتح و شقاق و تقشر ناخن و طلای ممضوغ او جهة نواصیر چشم و گزیدن جانوران جهة طبخ او جهة قرحه معاکه با حرارت

باشد و تغذیه او جهة سل و اسهال نافع و بدلش ذرت است خنثی بشد بیلون بلغت سریانی گیاهیست شبیه با پیاز و کلیم بفارسی سریش نامند و ظاهر آنکه از و باشد سر

شبیه بکیا و از ان لطیفتر و ساقش قریب بذرعی و نرم و سر او گل سفید یا شبیه بکل خطمی و تخمش سه پهلو و بیخ سوسن از او و از ان بزرگتر و تخم او و جهة

تخم پیاز و آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست مسخن و مفتح سده و با قوه مجففه و محلله و ملطفه و جالی و کسر و سده تقویت باه و محلل ریاح و ادرار حیض و مفتت حصاه و دفع

قروح باطنی و یکدرهم او مدر بول و حیض و دو درهم او جهة و مهلک و دو درهم سستی مقعد نافع و ضماد گل او با طلا و با شراب جهة گزیدن عقرب و خوردن تا چهار

جهة برقان و بخصوص جات و باسرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب او با سفیداب و سفیده تخم مرغ جهة سوختگی آتش و باگلو و جهة قوبا و باآرد ترمس جهة

بیخ او و رفع قوبا و سعفه و جهة گزیدن هوام و ضماد مطبوخش با ده و شراب جهة قروح خبیثه و ورم پستان و خصیه و جراحات و سرکه او طلا جهة قوبا و داء الثعلب

و با عسل جهة استسقا و بیخ سفید سوخته او با روغن جهة داء الثعلب و پاشیدن سوخته و اکتحال او جهة بیاض چشم و مطبوخ او با شراب مرو عفران جهة رمد

چشم و سلاق و سوزش پلک و قطور آب بیخ او جهة ریاح با کندر و عسل و شراب جهة چرک گوش و با بادام تلخ و روغن زیتون گوش جهة درد آن

تسکین الم گوش علیل موثر و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و سوختگی آتش و نقل ساسه و طلا او با سرکه برای نشست ابهام خرف مواقف و دندان و درد کاهی است

است و مضر گلو و مصلحش مصطکی و شربتش تا سه درهم و بدلش در باب شقاق قوه سوم آن است خنفسا بفارسی جعل نامند و بیدار بود و بزرگ و سیاه

میباشد و در اول قوت نیز است و در دوم گرم و خشک و محلل و مفتح و آب مطبوخ او جهت یک سبیل اخلاط کیسی و تجارت و جهة استسقا مجرب است

او بر موضع عقرب گزیده دافع سمیت و سعفه و ضماد او و دافع قروح ساق و روغن زیتون که در وی جوشانیده باشند جهة تسکین درد گوش سریع الاثر و محلل خناق و

دکوبیده او با آب جهة تقطیر و اکتحال بطریقی که از قطع و بنا کرد آن ظاهر شود جهة تقویت بصر و دفع غشاوه نافع و گذاشتن سر آن مجعل و بر موضع عقرب گزیده نافع است

کبوتران و گویند حبس کردن منفعت مقعد و ادرار ... پیمانی حسن رخ و جنت ... بیلان باران فلمو ... دانت هواست وچون در خوف نی گذاشته بر ران آن ... بند ...
ولادت است و البولیس گوید جرم سحوق جعلی که در تنور خبازی بهم رسد جهت ... دوم چشم مجرب است **خندیقون** شرابیست که از عسل و ادویه ترتیب دهند و از مخترعات
حکمای فرس است و قوتش تا هفت سال باقی ماند در دوم گرم و در آخر آن خشک مولد خون صالح و تقویت هاضمه و مفتح سده جگر و سپرز و جهت تب ربع و سمین بدن و امراض
مزمنه نافع و قدر شربتش تا ده درهم است و بهترین نسخه‌های که در منهاج و غیره مذکور است اینست زنجبیل پنج مثقال قرنفل هیل کلان دو مثقال و نیم زعفران فلفل ... پیاه
دارچینی عود قسط شیرین مصطکی کند یکمثقال و دانگی انیسون انخواه حب العار کله چهار مثقال حجر ارمنی لاجورد نیم مثقال زعفران و مشک لاجورد ... درگلاب
و آب به شیرین و آب سیب و آب انار شیرین که از هر یک چهل و پنج مثقال باشد حل کنند و ادویه دیگر کوفته در لته بسته در هزار و سه صد و پنجاه مثقال شراب سرخ صاف ...
تا نصف رسد پس صاف کرده با گلاب و آب میوه‌ها بیامیزند و هفتصد و پنجاه مثقال عسل صاف را بر آتش نرمی گذاشته شراب مذکور را با آبها اضافه نمایند و چند ...
مری داده استعمال کنند و هرگاه تریاقیت عظیم مطلب باشد قدری با دزهر بعد از سرد شدن داخل کنند **خنزیر** بفارسی خوک گویند از ارسطو منقول است که اکثر اوقات
استخوان مغز نمیباشد و بعضی زهره ندارند گوشت او در اول دوم گرم و در سوم تر و شیرین و در طعم گویند فرقی از گوشت انسان ندارد و قبل از ظهور اسلام جمعی
گوشت مقتولان بجای گوشت خوک میفروختند و او موافق ترین لحوم است بمزاج انسانی و بعد از انهضام خون جید ... میشود و مفتح سده و مسمن اکل او مورث حرص و فساد عقل
مروت و غیرت است و قدما تجربه بیان نموده اند سبب صداع فرق و داء الفیل و مفاصل و مفسد معده و مصلحش خمر و کعب سوخته او بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلای
او با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و یکمثقال از آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعاء و مغص قدیم و بول خوک وحشی جهت سنگ مثانه و در سایر افعال مثل بول گاو است و
خشک او با آب و با شراب جهت نفث الدم سینه و دفع درد پهلو و باریکه جهت دمن عضل و با روغن گل جهت التوای عصب و زهره او جهت قروح و قطع کوچه و با عسل و فلفل جهت ...
سوی ... و حقنه کردن با ... جهت سحج امعاء و ضماد او جهت ورم رحم و مقعد و سوختگی آتش و سرما و برف و پیه کهنه او که مدتی بر او گذشته باشد طلی و ... مغسول او با شراب جهت
اورام حاره و سوخته او رافع و از جالینوس منقول است که پیه بی نمک او با موم و ... دفع کری سامعه میکند اگرچه با ... وباشد و خون او در جمیع افعال مثل خون ... و طلای او جهت ...
پستان و شیر منعقد آن و تحلیل اورام با لخاصیه مفسد است و از مهراریس منقول است که دود استخوان سوخته او رفع ... میکند و آشامیدن ... سوخته او قاطع سلسل البول ... موی
سوخته او که بازیت احراق یافته باشد با روغن گل بجهت قروح مرفوع العلاج **خنزیر البحر** دلفین است **خندریس** خمر است **خنیف** سداب است **خناک** اسم فارسی
لسان الحمل است **خنی** بکسر نون اسم فارسی حنا است **خنیش** بلغت دیلمی حشیشة العنق است **اسناعسع الواو خولنجان** هندیست سرخ تیره ...
پرگره و تند طعم و لذیذ و با اندک عطریت ... از هند و در دم خیزد و گویند از اشیان ... بر سواحل دریا بر میدارند و نبات او معلوم نیست و مولف تذکره که نبات او ...
ذرعی و برگش مثل برگ قرنفل ... و گلش ... غلیظه و پر گره را خولنجان قصبی نامند و بیک ... را که باریک و صلب است عقاربی ... قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی
میماند در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و احشاء و هاضمه و ماسک بول و ... کاسر ریاح و جهت قولنج و آروغ ترش و برودت گرده و درد کمر و تقویت اعضای باطنی
و دفع بدبوی دهان و خنازیر و سرطان و درد ... بارده و بلغمی نافع و نگاه داشتن او اندک زمانی در دهان موجب ... نعوظ و یکدرهم سائیده او با یک اوقیه شیر گوسفند
گرم ناشتا بنوشند در تحریک باه مجربست و مضر دل و حجاب و ... مصدع محرورین و مصلحش ... و صندل و طباشیر و گوشت آب مرغ فربه و انیسون و جالبس بول ... و کثیرا و قدر
شربتش تا یکمثقال و نیم بدلش دارچینی کبابه است **خوخ** بفارسی شفتالو نامند آنچه گوشت او از دانه جدا شود هلو گویند و غیر او را آکاره و بهترین او هلو است در اول سرد
و در دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره و یابس جهت سیاهی صفرا و خالص ... و دفع بدبوی دهان و خشکی دماغ و مرطب مزاج سوداوی که از احتراق
اخلاط باشد و در امراض حاره معین با ... و مشتهی طعام و آب او نیم رطل ... که اشته تا صاف شده باشد و با شکر و ترنجبین و امثال آن مسهل صفرا و جهت اخلاط سوخته نافع و مضر
مرطوبین و اعصاب و مولد ... التعفن و مورث ... اگرچه بعد از یکماه در دو ماه باشد و مصلحش ... عسل و مربای زنجبیل و قسم ... او غلیظ و دیر هضم و با قوه قابضه و ...
و مورث قولنج و خام ... او همین آثار دارد و خشک کرده قابض و ... دیر هضم و بعد از هضم کثیر الغذا و مانع سیلان فضول معده و دو ... اوقیه آب برگ شفتالو و
او با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار سود و طلای آن بر ناف دافع کرم شکم و بر بدن بعد از نوره طلا نمودن تازه و خشک او جهت دفع بوی نوره و ضماد
شکوفه او با آب ... جهت قلع ... نافع و ... تصریح نموده که کسیکه شکوفه او اسقاط جنین زنده میکند و روغن دانه او در گوش کرمی و تفتیح سده آن ... و
... نیم ... استخوان دانه او جهت ... مجرب است **خوص** اسم عربی برگ درخت خرما است و برگ درخت مقل ...

وناجیل و امثال آنرا که دراز و باریک باشد شاهی است حولان لغت مصر اسم حضض هندیست خواتم الملک مختوم است خوع اقرع منتقل بوی ...
است و گویند اسم ساذج هندی است خوصی بعربی است خوخ ربیع بعربی نوعی از زردآلو است خون سیاوشان اسم فارسی دم الاخوین ... خو
اسم فارسی خنزیر است خوکره بلغت اصفهان زیره است خوب کلان اسم هندی خبه است **الخاء مع الیاء** خیار شنبر
معرب انبخیار ... است و هندی ... او ملتبس مانند ثمر خیبث بقدر درخت گردکان و برگش کوچکتر و اطراف برگ ... و گلش زرد و بشکل یاسمین ... سفید ...
دراز و باریک قریب بذرعی و در جوف او پرده های ... بران رطوبت سیاه ... پرده ها و افلوس رطوبت ... عسل خیار شنبر مانند مستعمل است و شیرین ...
بیاید ... در اول گرم و تر محلل و ملین ... و سینه ... خلطی ... سهل ... خون و منقی عصب و ملین سینه و موافق ... ... جهت تحلیل اورام
باطنی نافع ... سهل صفرای ... بلغم و ... سودا جهت تفتیح سده ... و یرقان ...
و دفع سده امعا ... غرغره او ... خناق ... عقد ... اورام ... ملطف ... مفاصل ...
... نافع و مضر معده ... مصلح او ... و انیسون است ... و شربتش ... تا ... مثقال ...
وزن او سوبر ... پنج درم ... ابرو ... عسل ... دفع ... رای قوت ... یکسال ...
الدم است ... گویند ... قولنج ... ادرار ... زعفران ... گلاب ... جهت ... ولادت و اخراج مشیمه ... **خیری**
اسم یونانی ... فارسی است ... و ... ظاهر میشود ... ... سفید ... زرد ... منفش ... مطلق ... اقسام زرد ... ازرق ...
اقسام سرخ ... گذشت ... گرم و خشک ... محلل ... ملطف ... ... بهترین ...
... جنین ... مشیمه ... حیض ... ... طبخ او ... ... جهت ... سپرز ... اصل ...
جهت ورم ... مفاصل ... رحم ... مقعد ... انگشتان ... ... مطبوخ ... جهت ...
... نافع ... مصلح ... روغن گل سرخ و سرکه است ... روغن او ... طریق روغن گل ... گرم ... جهت ... حیض و اخراج جنین و طلای او جهت ورم رحم و
مفاصل و تقویت ... ناخن ... تخم ... مقوی باه ... سده ... دماغی ... تا چهار درهم است **خیری صحرائی**
نوع سیاه خیری است ... سیاه ... بستانی ... **خیزران** ... خیزران ... شبیه ... انگشتی و ... نرم و
محلل ... سرد و خشک ... قطع نزف الدم و طلای او ... محلل ورام است ... رنج ...
اجسام ... **خیزران هندی** اسم ... است **خیل** فرس است **خیط** ... خیری قسم ... گویند
... است **خیروح** ... **خیر بوا** ... است **خیسوج** حب القطن است **خیار** اسم فارسی قثاء است **خیار زه** اسم فارسی
قثاء است **خیار کیر** اسم فارسی ثمره ... است **خیار دشتی** اسم فارسی قثاء الحمار است **خیار چنبر** اسم فارسی خیار شنبر است **حرف**
الدال مع الالف **دال چینی** بفارسی ... ... قلمی ... دارچینی ... است شبیه ...
... برگ ... گردکان ... تخم ... بهترین ... خوشبوی ... سرخ مایل ... کم ... تیزی ... باشد ... گرم ...
و خشک ... لطیف ... محلل ... ملین ... مفتح ... مفرح ... عفونت ... اخلاط ...
... حافظ ... طبیعی ... باصره ... نزلات ... رطوبی ... خفقان ... وحشت ... سواء ... تقویت ...
... عروق ... گرده ... بول ... باه ... رطوبات ... بلغم غلیظ باشد و دفع رطوبات ...
... اقسام ... عفونت ... امراض ... اعصاب ... مطبوخ ... جهت رفع ... تقویت باصره و رسانیدن ...
... چشم و طلای ... رفع ... پا ... سودا ... بلغمی ... سفید ...
آن و طلای ... جهت ... نافع و مضر ... مصلح ... کثیرا ... قدر شربتش ... درهم تا ... مثقال ...
و تقویت اعضا ... وزن ... او ... مثقال ...

او بیه و اردو الفالیب مقعد از [illegible] دستان کرده شیشه و جمیع الفال اطفال و جهت عرق النسا و فالج و گزیدن عقرب و دریلا و دفع قشعریره نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است

عرق و جنبی بیع الاثر نزله حرم اوست و جهت ریاح و سعه و قطور اوجهت ابراء سامعه بسیار موثر است **دار شیشعان** اسم فارسی است و قندول و عود البرق نامند

بهترین قوی و مفرح با و سند خوشبو تر از عود و هندی میشود و مراد از پوست سطبر با بل سرخی و سرخ و خوشبو است و آن شاخهای درختی است خاردار و کوتاه و گلش زرد و خوشبو است و قسم سفید

بود ضعیف است در دوم گرم و خشک با قوه بارده و قابضه و مقوی معده و باطنی و قوتش ساقط میشود و مفتح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی مثانه و اعضا و معین اخراج جنین و مفتح سدد و مقوی

جمیع اعضا و مسقط بواسیر و مانع نزلات و دافع درد و بارده و کرده و با داء جهت سعال رطوبی و شرب آب مطبوخ یکدرهم او با شکر و اقع در معده بارد و مالیوس العلاج و مجرب است

و طلای او جهت قروح متعفنه و بیشه و سائیدن نافع و مضمضه طبیخ او جهت حفظ صحت دندان و باشراب جهت قروح خبیثه و با آن و خون او جهت تعفن لثه بسیار مو ثر و با الخاصیة جهت قروح عجار کردن

خصیه و مقعد است نافع و گذاشتن او با فتیله در بینی جهت بدبوی بواسیر الانف و خوردن طبیخ او قابض طبع و قاطع نزف الدم و نفث الدم و دافع سستی اعضا و تعفن اخلاط و قدر

شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و جگر و مصلحش و قوه مصطکی و بدلش بوزن اسارون و دو ثلث او زراوند مدحرج و نصف آن در و نج است و امین الدوله بیان نموده که محمول او

باعث حمل زنان عاقر و مجرب است و از خواص اوست که چون شاخ او را کنده بخور نموده در لته بسته و شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب بگذارند در خواب شخصی را به بیند که

از حاجت او [illegible] و روغن شکوفه او که نور القند و باشد و بطریق روغن گل با نفشه با دام که بجا با دام مجد مقشر باشد گیرند بسیار خوشبو و در آخر دوم گرم و خشک و خوردن

[illegible] با شربت کیا و سپید مقوی و قسم معده و مقنضه و با ادویه قابضه دافع اسهال و بخور او دحل او جهت تسکین فالج و امراض باطنی و عصبانی بارده و تقویت باه و نفوذ تحلیل درد و رحم

[illegible] و بتقویت سده تا و نافع است **داذی** بلغت فارسی قسمی از میوه فاریقون است و مراد از مطلق داذی فارسی است و آن و انه ایست

[illegible] بالیزار و طعمش تلخ و تیره رنگ و انجبار فارسی خند و نبات از دیاده شیری و سرخ است و در اول گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقی است با قوه تریاقیه

و مسکن و معین [illegible] و جهت درد مقعد و اسهال و دفع سموم و مفتح سده و تحلیل ریاح و درد رحم و لعوق او با عسل جهت دفع کرم معده و سیلان آب و دهان و [illegible]

در طبخ او جهت تسکین درد رحم و بار و فتح بثور جهت بواسیر نافع است و کثرت سدد و دوار و کشاده گشته و مصلحش مضر گرده و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر

شربتش تا دو درهم و بدلش بعضا و با دام و دو ثلث او ابهل است **داذی رومی** قسمی از میوه فاریقون است و با قیصر عبارت از آن **دار فلفل** بلغت فارسی فلفل دراز

گویند و آن بار درختی است مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف او دار فلفل پیدا شود و بعضی گویند شکوفه درخت فلفل است و قوتش تا سه سال باقی میماند و در دوم گرم و خشک

و محلل و مسهل سودا و بارد و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت خوشبو کردن دهان و رحم و دفع [illegible] و تقویت معده و تحلیل ریاح و گزیدن

[illegible] نافع و اکتحال او که در جگر بز گذاشته کباب کرده باشند جهت شب کوری و ظلمت بصر مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی و صندل و گلاب و بدلش

فلفل سفید و گویند بوزن او زنجبیل و فرنجمشک است **دالج ابروج** در اصفهان انجلک گویند دانه امرود جنگلی است دانه او مایل بشلغمی و سیاه و مغزش سفید

[illegible] و منفعت میماند و در اول گرم و در دوم رطوبت معتدل و مقوی [illegible] و مدر بول و مسمن و غذائیت در و غالب و مسوداتی سینه و حنجره و اعضاء تشنج و اکثار او

معده و مصلحش شربتهاست **دالک** امین الدوله گوید تخمی است شبیه بورد سرخ و از آن ریزه تر و گیاه او بقدر شبری و در کوههای طبرستان و نواحی آن یافت میشود گرم و تر

جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درهم از او با صد درهم یا دو چندان آرد گندم و قدری روغن با تراشیده تناول نمایند و تسمین بدن و بدیل فرنجا و در [illegible]

[illegible] جنین است **دالج البر** حسن بیست **دار حک** ار ما نوع سفید مو ساست **دار رومی** سولان است **دار شیشعان** بقم است **دار**

بلیح هندی است **دار یک** بلغت شامی لیسان است و گویند طالیسفر است **دار داش** اسم دیلمی تخم است **دارج** بلغت دیلم اسم ایدامیر است **داردان**

[illegible] دانه درخت **دار فلفل** اسم فارسی فرصغیر است **دار تو** اسم فارسی طرطر است **دانه سوهنر** اسم فارسی حب الزیت **دار شکنه** اسم

فارسی سلیمانیست **دار کو** اسم فارسی سود انیا است **داک** اسم هندی [illegible] **داجهار** بلغت تنکابن سفایح است **دار رو** اسم محیا درست **داغ** [illegible]

ابر کاکیا است **دانه فوز** اسم محیح خترست **داریل** اسم هندی عروق الصباغین است **داکه داو ناپانی** اسم هندی شلیت است **آلدال امی** [illegible]

دلبق بلغت فارسی عبری عسلی گشتش کولیان نامند و آن دانه ایست بنحو که جگری و مائل بسرخی و جوف او رطوبت چسبنده و دانه ها بقدر خشخاش و گیاه او و درخت

[illegible] میشود و چند شاخ از یک ساق برآید برگش شبیه به برگ مورد و لطیف و سبز تیره رنگ و در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه جاذ

[illegible] و لطیف و محلل ریاح و رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده و پوست تخم او را از عسل او افشره و سرشته با عسل و گرد کان [illegible] با مغز دانه [illegible]

سرشته مؤثر جهت بعضه سوداوی بلغم و تفتیح سده و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلای او تسخیج و تحلیل و جمع کنند و سوداوی و اورام و تسکین درد های بارده و بازریج وقت
جهت قلع ناخن و با انجیر و سوم جهت تفتیح دملها و با کندر جهت قروح خبیثه و با انگبین و عسل جهت زردی ناخن و خوشانیده او در آب آن جهت تحلیل اورام و سپرز و با
جهت جعده و ابریده و با روغن گل جهت درد ازگردن و موی بسیار مؤثر و بالخاصیت مضر و مصلح او بادام و قدر شربتش یک مثقال زیاده او مورث مغص و
اعضا است و بدلش نحلیل نصف او و بهمن و چهار دانگ آن بادام و در سایر افعال مثل او قرقرها و چوب او حبق و با عسل و دوشاب و بستان بلوغ و
ترتیب داده و بر برز اشجار گذارند طیور یکه بدان نشینند بآن بالبست گرفته شوند و چون با تمرهندی بیامیزند باعث شدت تنگی او گردد و در با
وخیل است **و بیدار** بلغت ترکی بهمت که از جنس خیزران است بقدر ذرعی و جسمی بیاض بیشتر او خار دارد و برگش بسیار ریزه شبیه بر گل قحوان و ثمر
بیکل شبیه بثمر کیاه بنینه و درجوف او تخم مدور و تیره رنگ بطعم و بوی تند و او تلخی و الطمیر خوش طعم میباشد و برگ تازه و شاخهای تازه او خاییدن
بیسار و وانشان حکم میکنند و مسواک کردن بچوب او و ندانها را قایم میکنند ولثه را قایم میکنند و از پوشیدن تخم او شوخش خشم حادث میگردد و اگر عذر است به بوییدن
نمایند مهر گان تمام میرسد و در دوم گرم و در سوم خشک و رقیق بلغم و عطش و محرق و مقوی معده و با شیر یا شراب بکار و جهت تقویه و فالج و نقرس و مرض بارده بسیار نافع
و جهت ساق طبیعت و جهت استرخای مقعد و سنگ مثانه شربا نافع و مضر محرورین و مصلحش نقول بارده و قدر شربتش از تخم و برگ او تا سه درم است و ابن تخم
وشامل و دوشاب انگوری بخرانی است و در او از سطح او شیر و خمر اسکرطب آنکه طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ را سلاف نامند و دوشاب انگوری مسمی بجنجیج است و تدبیر او
او در دوم گرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج بلغمی و جهت سرفه و فالج و در مفاصل طلا او بتنهایی و با قسط و نمک جهت کلف و باشونیز جهت
اعضا از سرفا نافع و مولد سوداوی محرق خون و مصلح او سرکه و بادام و خشخاش و شربتها است و دوشاب انگوری که از جوشانیدن آب او بربیان سند و با کل و شاخ
خوشانیده باشد که شیرین گشته مسمی بدوشاب آید و هرگاه بحلیل جوشانیده شود مسمی بجنجیج و رب العنب است و آن با اندک ترشی میباشد و مذکور خواهد شد
و دوشاب انگوری در آخر اول تر و در دوم گرم و مولد خون صالح و سمن و تسمین و مداومت او باشیره تازه و اندک بادام جهت سرال مفرط و خفقان و ضعف احشا عجیب الاثر
و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز و با اندک زعفران جهت دفع هم و غم و غضب شدید و با سلاب جهت صرع مجرب دانسته اند و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با سقمونیا جهت دفع
شری درهمان روز با انجیر و حلبه جهت سعال اولی و برد جهت و با الشعیر مفتت حصاة و مدر بول شیخ الرئیس قدس سره فرموده که با اسپغول بقدری برگ ریحان و اندکی
حرمل و جمیع افعال قایم مقام خمر است مسواک کردن بضماد مطبوخ او با حلبه جهت تحلیل اورام و کشودن و رم نافع و قدر شربتش از ده مثقال تا بست مثقال و دوشاب محرق
خون و مصلح و مسهلش تخم ریحان و خشخاش است **و بابقه** خریش بترکی ابوگوبند از ساپرجو است و شدید النقوه و کثیر الخوف در دوم گرم و در سوم رطب مسهل
یابس المزاج و چون او شدید الوجه است و بسیار اعجاب او را اول حصول سعال در است و چون مکرر او را بهیسد صوت او از زجاجات بیرون آورده گاه بسیار و مخاط
اعضا و اکثر علیهم الصلوة تتولد میگردد و از جنس شیر با ماء است و زهره او نفخ قوی او را نشاید که او اکلش و با سکنجبین و عسل و فلفل جهت دفع بلغم یابس و در سعال
وسقی و صرع و ثقل و رم مثقال از جهت تولع او بنجانا نافع و اطلای او تا بنج مرتبه با عسل و فلفل جهت قرح کله و خراز و در دیا لبیدن و مجرب التجاه آن با عرق و آب بادیان
جهت قوه بصر و دفع بیاض و روبانیدن شوره و پیرهایه او جهت اسپ گرد و بتر و خون او بقدر یک مثقال جهت صرع بلغمی و طلا کردن آن که گرم باشد جهت نفخ و ملح
الاثر و اکتحال او بعد از کندن موی زیادتی چشم مانع روییدن آن و بدست مانع رستن موی اعضا است و پیه او در سوم گرم و خشک ضماد او جهت درد مفاصل و جهت
و دار الثعلب و سرفه بارد و سیر دن فتق و شکستگی استخوان و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعضا و ضعف تمحیر نافع و چون جوف آن را از بادام خالی کرده پیه او را باشیر و آب و
زیتون و در آن گذاشته با آتش گرم کنند جهت درد های آن و برود در دار الثعلب و اسپرز و اصحاب سعفه نافع و بعد او سرمه بیان اطفال رحیمی دلاله جهت عدم خشکی
او از مضرات خارجی مؤثر و پوست او بسیار خشک و جلوس در آن جهت نافع در نقرس مزمن و هم ترشح و تشنج و تقویت چشم جهت گریختن و حرکت و تعلیق آن مرد بر
او که دهنه بسته باشد بر گردن صاحب ربع رفع آن علت و تعلیق دندان بیاض او جهت صرع حیوانات جهت گریزانیدن هوام مؤثر و چون خصیه او را با شحم
مارو سماق برود شبیه و خشک کنند جهت دفع سعال بلغمی نافع است سرکه با او جعل کنند حنا است و او را امعا خورانیدن و ربع صرع تخصیص فصلت **و با** کولیسکوس بود
و باب الشیفد بیالا او شوغیز سیاه است **و بابانگی** بلغت عراق شفیق است **و با** بشتیه بجوز برج است الفاسی که تی سیکولند
الدال مع الباء المفرد و چلابیچ بلغت سیمری چرخ خالی نامند و خرد و اول بسبب صدق و ثقل آن دوست دو و قاچه که در سی صد خیاطان یا میتوانند

مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل مرغ بچه ارطب از او و برطوبت فضلیه قول برد و خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه کل لحوم غیر مائی حارند مهری او
کثیر الغذا و سهل الهضم و اکثر طیبه و مولد خون صالح و غیر مضر بالحیات و گوشت آب خروس سالخورده محلل و ملین طبع و منضج سودا و جهت قولنج بسیار مفید است چون شکم او را
با نمک پر کرده بسیار بجوشانند بعد از آنکه شب معلق دارند بنوشند جهت تبهای مزمن و درد رعشه و ربو و مفاصل و نفخ معده و سوء القنیه و قولنج نافع و خروس جوان زیاده
کننده و صاف کننده منی است خروس بچه جهت تسکین امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قوت و جهت تسمین بدن و رنگ رخسار و هزال و زیاده کردن جوهر دماغ و
فهم و دفع خیالات فاسده و نیمبرشت او با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت او تا یکهفته با نان سفید جهت دفع زردی رخسار که سبب او معلوم
نباشد مجرب و کباب او جهت دفع خواهش گل و امثال آن موافق معده رطبه و جگر و سپرز و جهت نرم کردن صلابات و مواد سوداوی و طلای گرم او بر سر جهت مالیخولیا
عجیب النفع و جهت شقاق سعفه و جمیع امراض یابسه بیضه معلوف القرطم جهت ابتدای جذام و سرگین او ضماد کنند و خوردن او با شراب و سرکه جهت قولنج و دفع سمیت قطر
بقدر یک مثقال مفید و طلای او جهت بهق و برص و امثال آن و با سرکه ضماد او جهت سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغذا و سمین و دیر هضم و خوردن مغز سر او را بدون تخلیص
جهت گزیدن هوام و نفث الدم که از جراحات دماغ باشد مجرب دانسته اند و پخته او جهت تقویه دماغ و قوه مفکره و پرده چینه دان او که خشک شده باشد با شراب جهت
دفع درد معده از مجربات است و آشامیدن خصیه خشک او با زرده تخم نیمبرشت جهت تقویه باه بسیار موثر و بدستور ضماد او با روغن بنفشه بر پشت زهار ...
مقوی نعوظ و خون خروس و مرغ را آشامیدن خشک کرده او را سعوط نمودن جهت قطع رعاف مجرب است و چکانیدن خون بال نارسیده او دافع بیاض چشم و از هم
است و چون شکم مرغ را شکافته گرم گرم بر موضع گزیده هوام ببندند جهت جذب سمیت آن بغایت ... و دافع بیهوشی سرسام است و تناول نمودن مرغ با شیر
... و مورث قولنج و مداومت او باعث نقرس مصلحش ادویه حاره و شراب مطبوخ آب انگور است و در محرورین سکنجبین و استخوان سوخته نوع مرغ سیاه با ...
اگر با هم سوزانیده باشد با بر موم سرشته حمول کنند اعاده بکارت کند و از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ جوف او مفتت حصاة و استخوان بال راست
خروس را با خود داشتن مورث قبول و دست راست داشتن ... خصم است **دج** بفارسی کبک دری است و در تنکابن کوه کرک نامند و از طاوس بزرگتر
و خاکستری رنگ و مخطط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار بلند میباشد گرم مایل باعتدال و لطیف در افعال از کبک قوی تر و خوردن پر او بالخاصیه جهت دفع ...
دوا موثر و نگاهداشتن پر او با خود باعث یمن و برکت است **دجر** اسم نبطی لوبیا است **دجو ماثا** اسم سریانی غراب است

الدال مع الحاء و ...

دح بحاء مهمله کبریزه الحمام است **دحیا** زعفران است **دخن** بخاء معجمه بفارسی ارزن نامند و آن قسمی از جاورس است و از آن بزرگتر و در طبع و خواص و
افعال مثل آن و مطبوخ او با شیر و روغن تازه مولد منی و ملین سینه و صالح الغذا و سویق او قابض طبع و قاطع اسهال صفراوی و مولد سده و سنگ گرده و مصلحش
شکر و عسل و بدلش برنج است **دخان الکندر** دود کندر است که ... طاسکوس گذارند تا دود او در آن جمع شود جهت ورم و قروح چشم و رویانیدن
مژه و دفع موی زیاد و التیام قروح اعضا نافع است **دخان القواریر** دود شیشه است گرم و خشک مقوی باصره و جالی و جهت سبل و ناخنه و بردن ...
زیاد و زخمها مفید و دوده ... جهت رطوبت چشم و تاکل گوشتهای ... نافع و دوده ... اثر است و دوده ... رطبه و قطران ...
او است و بالجمله دوده هر چیز حکم اصل آن دارد و باشد لطیفتر **دخس** ...

الدال مع الراء

درخا بلغت فارسی و نبطی شاه ...
بلبان است **درعلیق** است **دراقیطون** لوف الکبیر است **درقطولیطس** زراوند طویل است **دراسج** نوعی از ... و گویند ...
است **دارفیقن** قلوس است **درسومارس** ... رخاج است **دراقن** بلغت شام اسم خوخ است **در دروغن زیتون** اسم فارسی
عکر الزیت است **درخف** اسم فارسی حجر القمر است **درخت کاج** اسم فارسی صنوبر است **درخت دسک** اسم فارسی غرب است **درخت**
اسم فارسی الوس است **درخت نارون** اسم دردار است **درمنه ترکی** اسم فارسی بستباج است **درمنه خراسانی** اسم فارسی گیاه ...
خشنیک است و تخم آن بستباج **درمنه** اسم فارسی شیح است **درد سنا** اسم هندی نوعی از بیش است **درتا** اسم ترکی گرگیست **درناق**
اسم ترکی ... است **دردار** بلغت فارسی ... درخت پشه ناروان ... و چون خشک گردد از جوف او پشه متکون میگردد نوعی از غرب است
در اول سرد و خشک ... قابض ... جالیه و جابر ... اعضا و التیام دهنده جراحات تازه و برگ او مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و پخته او ملین طبع و ضماد او جهت جراحات ...
و با سرکه جهت جرب ... و قطور عصاره برگ او که گرم کرده ... جهت ورم گوش و اکتحال او جهت ... نافع و ... و با شراب ...

بلغم و طلای آن با سرکه جهت تغیر دادن رنگ برص و نثر و رطوبت مراد جالی جلد و لثه و جهت تپ دق و سرفه مزمن مجرب و آب چکیده او که خشک تا هم مقام رطوبت او
و چون او را و اقتش گذاشته رطوبتی که از طرف دیگر آن بهم رسد در گوش چکانند جهت دفع کرمی که از ابتدا و امراض بهم رسیده باشد آزموده است و محرق خون و
سودا مصلحش شکر و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش دستنبو است **دردانه** بفارسی دستنبویه گویند از جنس خربزه است بغایت خوشبو و کوچک و در افعال
خربزه کرمک است که بلیمون نامند و در بطیخ مذکور شد و اکثر بلیمون را دردانه دانند و غلط است و بوییدن آن جهت دماغ و تقویت آن و تفتیح سدد دماغ است **درونج**
بلغت فارسی خلیست عقرب شکل خاکستری رنگ گره دار و عقد گره او زیاده از دو سه نمی باشد و با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرونش سفید و برگ گیاه
او شبیه به برگ بادام و مایل بسبزی و بر زمین فرش میشود و با زغبیه و ساقش مجوف و بقدر دو ذرع از میان برگها میروید و برگهای ساقش متفرق و با یک و دو
تر از برگ تحت و انجیده تا هفت عدد می باشد و گلش زرد و چون اکثر مستعمل از بیخ اوست و قوتش تا دو سال باقیست در سوم گرم و خشک و محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه
و مقوی حواس و معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و با تریاقیه جهت خفقان و طاعون و گزیدن عقرب و رتیلا و تقویت باصره و مالیخولیا مراقی و با شکر جهت درد سینه و صرع
بلغمی نافع و آویختن قطع از درون خانه بالخاصیه جهت دفع طاعون و تعلیق سوراخ کرده او بر پستان تجربت کرده که زن حامله باعث تسهیل ولادت و حفظ جنین
از آفات و لیستن [illegible] بسیر که نطول کرده باشد موجب رفع فزع خوابها و دیدن خوابهای خوب است و مصدع و مصلحش [illegible] و مضر بار ده و حامضه و قدر شربتش
دو درهم و بدلش [illegible] زرنباد و ثلث او [illegible] **دردی** ته نشین عصارات است و بفارسی [illegible] نامند و بهترین آنها [illegible] که خشک کرده او را
طری و بفارسی [illegible] در سوم گرم و خشک و محلل اورام مجرب جهت دفع حمره و قروح و قلاع و بردن گوشت زیادی جراحت و منع نزف الدم و التیام جراحات
و ضماد او [illegible] جهت دفع سیلان حیض دایم و برص [illegible] جهت کلف [illegible] و رنگین [illegible] مفاصل
و محرق او که خشک کرده را [illegible] سوخته باشند [illegible] سفید شده باشد بغایت جالی [illegible] محرق او
و کهنه محرق ضعیف است و مغسول سوخته او جهت عشاوه و جلاء بصر [illegible] بلغمی معده [illegible] و بدلش [illegible] است
او را با قلی [illegible] سفید کنند و صلاح [illegible] **دردی**
الخل [illegible] در جمیع افعال ضعیفتر از وست [illegible] **دراج** [illegible] کبک خوش منظر [illegible]
دوم گرم و خشک و لطیفتر از کبک [illegible] و گوشت او زیاده کند [illegible] مقوی معده و اعضا [illegible]
زهره او جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد [illegible] در گوش عجیب الاثر است **درونیلون** [illegible]
[illegible] شبیه برگ زیتون [illegible] و گلش [illegible] کوچکتر و مختلف رنگ [illegible]
[illegible] و بقدر [illegible] در سوم گرم و خشک بغایت مجفف و دو درهم او سم قاتل است
[illegible] تا هفت روز و قدر شربتش تا یک دانگ [illegible] کردن با سرکه و شیر تازه [illegible] قاطع خون و التیام [illegible]
محلل اورام و چون زیتون [illegible] و فالج [illegible] و رافع [illegible] مفاصل [illegible]
[illegible] و تنقیه معاون و تقلیل [illegible] خفیف الوزن [illegible] این [illegible] بیان نموده اند
دولیطارس بیونانی بمعنی [illegible] است [illegible] گیاهیست [illegible] و بیخش [illegible]
[illegible] و سیاه و [illegible] رنگ [illegible] برگ نرگس [illegible] در سوم گرم و خشک [illegible]
[illegible] قابض [illegible] و ضماد او جهت [illegible] فالج و مفاصل نافع و قدر شربتش تا یک [illegible] و پاک کردن [illegible]
عجیب الاثر دانسته اند **دریاس** معرب از درس فارسی است [illegible] زیاده از آن و از ساق [illegible]
[illegible] با یک [illegible] و عدد برگ [illegible] شاخ [illegible] تا هفت و گلش زرد [illegible] در سوم گرم و خشک [illegible]
و زیاده از آن کشنده [illegible] محلل بلغم و سودا و مفتح سدد و دافع [illegible] و روغن [illegible]
[illegible] او را [illegible] مجرب است و مضر [illegible] و مصلحش [illegible] است و مولف [illegible] است

۱۱۸ الدال مع السین وضمنه دسفنو بیه اسم فارسی درداب است دسیس خشیش است دعباد اسم سریانی اقتبا است دعبا عیسون افیون است دغشا علک البطم است دفلی بفارسی خرزهره باشد و بیونانی شیرلون و بسریانی رودیون و بمصری خیین گویند آن نباتیست بقدر دو ذرع و زیاده از آن و برگش بزرگ شبیه ببرگ بادام و ازان طویل‌تر و دراز و صلب میباشد و تلخ و گلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی هم زرد و سیاه میباشد و در بزرگی و حجم مثل گل سرخ و بیان مجتمع شده و ثمرش طویل قریب بالشبر و پر از حبی مانند پشم و تخمش دراز و باریک شور و سرخ و اوی نیز و قهر میباشد و در تمام سال اصل او باقی و در بیرون نمیگیرد غلیظ است و در آخر سوم گرم و خشک بغایت محلل و مجفف و جلا و برگ انفع او سم جمیع حیوان و بغایت ملتهب و زیاده از سم و کشنده انسان ... بخصوص بخارج بدان آشامیدن طبیخ او با شراب بقدر نیم درم دافع سم هوام و طلای پخته او که بعد از ان سائیده باشد جهت ورم‌های صلب در زانو و کمر و عرق النسا و مفاصل و جرب و کلف و جمیع آثار و حکه و مطبوخ شاخ و برگش با روغن جهت جرب جمیع حیوان با افیون واشق جهت درد سر و جمیع قروح آن مجرب دانسته اند و ذرور برگ خشک او جهت قروح او جهت درد رحم قاب برگ و گل او جهت جلاء رخساره و اصلاح موی بسعدی و آب مطبوخ او کشنده کیک و ساس و ارضه بغایت موثر و در روغنی که گل و برگ او در او پخته باشند جهت بر ص و روغن زیتون بقدر نصف آن آب جوشانیده باشند که آب سوخته باشد جهت قرط که مقدمه کچلی است و جهت جرب و حکه و دفع برص از مجربات و بکدر اهل او کشنده بخناق و التهاب و مضر شش مصلحش عسل و بدلش در تحلیل او نش حلبه و نیم وزن او برگ انجیر است و از خواص اوست که چون با موی تقطیر کنند قطع شعله گویند کند و باعث غوص او شود و بر کاه در آفتاب تصفیه و تخمیر کنند جاری میسازد و چون او را با وزن او حنظل تر و موشر تازه و با سرکه در و بقدر عشره فی ملح القلی عشر او تو شاه در ... حل کرده با ... تقطیر مجدد ثلث کنند و مکرر اعاده بتقطیر مجدد نمایند و تصفیه کنند عصاره صفا ب نماید و تصفیه معقود به تقاطیر او سحق آن باعث تشمیع گردد و مولف کتاب بروان و تعقید آقاست مجرب شمرده است دقاق الکندر ریزه‌های کندر است که از منتشر گردد دقرقیا بلغت سریانی بلیلج است دقیاس بلغت سریانی بول است دقطایالون بلغت ... است دقیق النخل بلفارسی کش خرما گویند و آن طلع رسیده است

الدال مع اللام دلب بفارسی چنار باشد و آن درختیست معروف سرد و تر و قابض و پوست ثمرش بسیار سرد و خشک با حرارت قلیله و جای ضماد برگ تازه او جهت ورم زانو و پخته او در شراب جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و دفع ورم بلغمی نافع و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان و در شراب جهت سموم حیوانی و ضماد محرق او بغایت جالی و مجفف و جهت برص و دفع رطوبة متعفنه زخم‌ها و با آب جهت تقشیر جلد سفید و ثمرش گرفته باشند جهت قطع رعاف موثر و بخور او و پاشیدن آب و حرم مطبوخ آن کشنده جعل است و غبار که بر برگش میباشد بغایت مضر چشم و سمع و بصر و قصبه ریه است و مصلحش شیر تازه است دلدل نوع کبیر قنفذ است و قنفذ جبلی نیز گویند و بترکی کرپی و در مازندران سال تشی و در دیلم سال کره نامند و آن حیوانیست قریب بسگ و در پشت او بجای خارهای اشق از سیاه و سفید می بقدر شبر و زیاده میباشد و اقلم از کبر و طرفین او باشد مثل نی در زرد سوخته او جهت جراحات بغایت مفید و در سایر خواص مثل قنفذ است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد دلیک ثمر گلسرخ صحرائیست مثل بادام گلسرخ بستانی و با اندک شیرینی و عفوصت و زرد مایل بسرخی و بقدر زیتونی و در نکابن کلیک نامند و بترکی ایت پورنی گویند و باصفهان بن گل نامند و گل نبات او پرخار تر از گل بستانی و گلش را بوی خوش کمتر بود و برق و جوف ثمر و مرغب و محتوی بر دانه‌ها ... سفید او در دوم سرد و خشک و قابض رادع و جهت اسهال صفراوی و دموی و تقویت معده و جگر و دول نافع و مضمضه مغرغره طبیخ او جهت ورم او جهت تقویت لثه و خناق مفید بدلش ثمر گلسرخ بستانی و قدر شربتش تا ده درهم و جرم او مورث سعال و مصلحش گلقند است دلبوث اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرائیست مثل پیازی که ملاصق هم باشد و بلی سپردار که پیاز راست و بالا بزرگتر از زیرین و بعد از خشک بسیار صلب میشود و گلش شبیه بسوسن کبود و سرخ مایل بنفشی و برگش بسیار کوچکتر از ان و ساقش قریب بیک ذرع و برگش از برگ سوسن باریکتر و ثمرش مستدیر و منبت او اراضی معموره و فراع است و در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه جاذب و جالی و سمن بدن و مهیج و گویند نر برگ فوقانی با شراب محرک باه و زیرین قاطع باه و زنان و آشامیدن بالای جهت قبله اطفال نافع و چون بیخ او را سحق کرده با رطل نبید خیسانیده هر روز نیم رطل یکی رطل از ان نبید بنوشند جهت خشک کردن بواسیر و دفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بدستور آشامیدن یکدرهم از بیخ او با ماء العسل تا یوم هیجان الی داره و ضماد او با کندر و شراب جهت جذب پیکان و خار از اعضاء و با شراب و ماء العسل جهت تحلیل غدد نافع و طلای او جهت بخیه رنگ خسارت و دفع آثار و فرزجه او جهت کشودن حیض موثر و مضر حلق و مصلحش و شیر ... قدر شربتش تا دو درهم است دلق اسم حیوانیست شبیه بسمور و در اصفهان موثوره و بفارسی له نامند گوشت او بهی دور سایر افعال مثل سمور است دلفین اسم نوع از سمک است و بفارسی خوک ماهی بینی دراز و بدیلمی کچه ماهی نامند سر او شبیه بخوک و بی فلس است سرد و تر قریب الاعتدال و مولد بلغم غلیظ و شحم او مقوی اعضا و بدیه ادام و خوردن و مالیدن روغن او جهت درد مفاصل و چون در جوف حنظل گداخته باشند جهت گرانی سامعه و ... فزدان اوبیر الاطفال ...

جهته دفع صرع موثر است **دلم** بلغت مصر اسم دشان است **دلیس** نوعی از صدف است و در مصر ام الخلول نامند و آن در دفع بواسیر مجرب است **دلاع** اسم عربی بطیخ سندی است

دلبوع بلغت اهل بیت المقدس نوعی از کلنج است و بیونانی سفید بیون نامند **دلک** اسم فارسی لیق است **الدال مع المیم** **دم** اسم عربی خون

و خاصیت خون هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است و مجموع آن محلل اورام و جالی بیاض عین و شبکره و قاطع اسهال و دافع سموم است **دم الاخوین** بفارسی خون سیاوشان

نامند و آن صمغی است که بعضی الحمره نامند بهندی ... و گویند عصاره گیاهی است و از سقوطره نواحی هند خیزد و گیاه او معروف نیست در سوم سرد و خشک

و قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و منبت لحم و رادع و سیلان فضول و جهته حرارت جگر و احشا و التحام جراحات شمشیر و امثال آن بغایت موثر و جهته زحیر و اسهال

دموی و ضعف او دیه و شقاق مقعده و تقویه معده و لثه و بارد و تخم مرغ جهته قروح امعا و اکتحال او جهته تقویه باصره و قرحه نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش

از نیم درهم تا یک مثقال و بدلش شادنج و عصاره حسن است و چون بجوشد با شیشه را با و رنگ کنند صاف تر و رنگین تر از عقیق شود و در یمن از صدف بهاره **دماغ** مغز سر حیوانات

سرد و تر و دیر هضم و با قوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای او جهته رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و آب کامه و ادویه حاره

است **دمعة الشجر** گویند صمغ لبنانی است و بغایت جالی و جهته سبل تموز است **دماد** بیونانی بیمار هند است بقدر ماشی و سرخ و شفاف در جرمه

نقطه سیاهی و بهندی سوبا نامند گرم و خشک و مقوی دماغ و رطوبات و مسیل آب بینی و قدر شربتش در علاج اطفال نیم انگ است **دمیا** بیونانی ارنامیست که سیبیانا

مذکور خواهد شد **دمیسه** بلغت مصر نوع زیتون است **دم التنین** دم الاخوین است **دم الثعبان** دم الاخوین است **دمعة الشقاق** حب النیل است و بیخه

اسم فارسی صفر اغون است **دموریسه** اسم ترکی حدید است **دمورسکان** اسم ترکی خسک است **الدال مع النون** **دند** بفارسی بید انجیر خطائی

نامند و مشهور بحب السلاطین است و گیاه او بقدر درعی و برگش مثل برگ بادنجان و از آن رقیق تر و گلش بیرنگ و ثمرش در دانه و در غلاف رقیق بایل بسبزی و قوتش

تا سه سال باقیست و قسم چینی بزرگ و ابدانه شبیه بفندق و قسم بحری شبیه بحب ید انجیر خطائی منقط و سیاه و گویند بطبی العمل است و مورث مغص و قسم هندی متوسط و قدر او دو

بایل بسبزی و منقط بسیاهی میباشد و بهترین اقسام چینی سفید مایل بزردی و بعد از آن هندیست در اول سیوم گرم و بغایت تند و یابس و در جوف مغز او پرده ایست و آن

مثل قشیست و بهترین پوست او باید جدا کرده هر حب با پوست مدتی مانده باشد بستور سموم قتاله است و اقسام آن مسهل بلغم و سودا و جاذب رطوبات خام از اعماق

مفاصل جهته استسقا و یرقان و نقرس و سنگ گرده و مثانه و درد کمر و رکبه و ساق نافع و طلای او جهت سیاهی مو و مورث قروح و تقشر جلد و چون لب سد سرخ او را

زایل کنند و تکرار آن موجب حمل است و ضماد او با ماست جهته شقاق و برص و حوازات و با اوره مناسبه جهته جمیع اورام بارده و اوجاع مفید و قدر شربتش تا نیم دانگ

و دو عدد از آن نصف حبه است که مصلحی باشد مضر محرور و دیر هضم و کشنده با اسهال مفرط و قطع در امعا و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن پرده و روغن و کتیرا

نشاسته و کلسنج و کشنیز و تاب لیمو گداختن است و مضعف قوی است ترید و عصاره فافث و بلیله کابلی و انیسون و بادیان و مصطکی و زعفران و بسفایج است و بعد از خوردن آب سرد

و شیر و دوغ و بوی جاست عمل او کم میشود و مشوی او مضرت کمتر و در هوای بسیار گرم و بلاد حاره بالین و نحیف الابدان استعمال او جایز نیست **دندران** را اقوا است

دنقة شبیه است **دنق** بیستان است **دنقر** النقراست **دنبه** اسم فارسی الیه است **دندان فیل** اسم فارسی عاج است **دنبلان** اسم ترکی خصیه

الدال مع الواو **دواء الاغرا** بیونانی نباتیست که در سنگلاخ و زمین سخت میروید ساقش مثل ساق ریباس و طولش زیاده بر ذرعی

و مایل بزردی و زغب او نیز مایل بزردی و بر سر او چهار برگ با همدیگر مثل سبزی سفیدی بر بالای برگها چیزی میروید مثل گلش و بار آن خوشبو و خام و پخته او از مأکولات است

او اول ثانی گرم و خشک و با اندک تندی و مقوی معده و مدر بول و ملین و مسیح و محلل و جهته دفع اریاح و ریاح شکم و خوشبو کردن دهان نافع است **دوسر** نباتیست مثل گندم و نبات او

گندم را را و از آن دراز تر و درشت تر و دانه او ریزه و با یک خوشه او متفرق و پوست او سیاه و بعضی از آن سرخ و در هر خوشه دو غلاف با سبک نقیا و دانه او بسیار

پر و در غلاف و خوش طعم گرم و با اندک خشکی منضج و مجفف و محلل و مسهل اقسام کرم معده و ضماد او جهته اورام صلبه و داء الثعلب با آرد گندم جهت عرق مستعجر نافع و مضر بشین و مصلحش کتیرا

و قدر شربتش دو درهم است **دو** و بیونانی اسم تخم زرد که بریشه شبیه نانخواه و از آن ریزه تر و با اندک تندی و گیاه او زیاده و برگش و شکوفه مثل برگ رازیانه و از آن

ریزه تر و چتر او مثل چتر کشنیز و گلش سرد و منتشر و بزغب ابر و خوشبو و بیخش بسطبری انگشتی و بار کمتر از آن قریب بشبری طعم او مثل ... و در قزوین کدز اکویند و در بعضی

افعال قوی تر از سداب است و اقوی تر یاقیست و در حرز خواص و بیات او مذکور شده و از او در درجه سوم گرم و در دوم خشک مدر بول و حیض و دافع سموم و مفتح و مقوی معده با اشتها و

محلل قوی و با قوت تریاقیه و جهته سرفه کهنه و فضول سینه و سنگ مثانه و در جمیع اوجاع اصلحب القرع و التحلیل نفخ و سعفه و تعفیه رحم و اعانت بر اخراج جنین و موادی و رفع عسر ولادت و نفخ

افعال جهة استسقا الطحال مجرب دالست اند ضماد او تحلیل ورم بلغمی و قدر شربتش تا ده درهم و گویند مصر او محرور بست و مصلحش کثیرا و مصرمثانه و مصلحش مصطکی و بدلش در
وزن آن تخم زردک و گویند بوزنش تخم کرفس است **دوقس** بلغت یونانی شامل دو قسم نباتی است یکی شبیه بکرفس خوشبو و تند و تخمش شبیه بانجدان لیکن بودودیگری را برگش مثل گشنیز
و گلش سفید و چتر او مثل زردک و تخمش شبیه بزیره و باتندی تخمش و طعم شبیه بزردک و برگش بی زغب در سوم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال و خواص مثل فوو و توازن اند
ضعیف و قسم اخیر را بدلی کیکنباش گویند چون سائیده و بر جامه خواب پاشند دفع اذیت کیک کند و جالینوس دوقس یعد و قور اکی میداند و دیسقوریدوس دوقس را
و اصناف زردک می شمرده و این بتحقیق اقرب است و تحقیق اقسام او را مشاهده نموده است **دود البقل** بفارسی کرم سبزه نامند و آن حیوانیست شبیه بهزار پا و ازا
کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و در برگهای سبز بهم میرسد سر و خشک تازه او با رطوبت و مالیدن او با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران و آشامیدن
او جهت دفع سموم مشروبه نافع است **دود الزبل** کرمیست زرد رنگ که در فضله متکون میشود و ضماد و مطبوخ او در روغن زیتون جهت قطر که مقعد و تحلیل
و رفع داء الثعلب مجرب است مالیدن بروغن او جهت بواسیر و امراض مقعد مفید **دودان** بالفارسی الغافری است مثل صمغ سرخ مایل بسیاهی و در جوف درختهای کهنه
میشود و در افعال قایم مقام سوسنبر است **دود خشب صنوبر** کرم درخت کاج است قرب بالطبع بذراریح و یک مثقال او سم قاتل است و ضماد کوبیده او در کشودن
ورم و ازاله کلف و زخم کردن اعضا عجیب الفعل است **دود النحل** کرمی که از سرکه و شراب بهم رسد و ضماد او رادع و محلل و مقوی اعضا است و سعوط او جهته دفع کرمی که در دماغ
بهم رسد نافع و قوی الاثر است **دود الحریر** کرم ابریشم است در اوایل اول تخمی است ریزه و بد و ر و کبود رنگ که در لته بسته و زیر بغل نگاه داشته بعد از بسته روز در اوایل فصل بهار
متکون گردد و شبیه بمورچه و بتدریج قریب بچهل روز بزرگ شده و سفید میگردد و در این ایام شش روز اصلا برگ توت نمیخورند بار اول یکروز و بار دوم دو روز و بار سوم سه روز
و بعد از پیله بر خود تنیدن رنگش سرخ و هیئة دانه خرما میشود و بعد از چند روز که پیله را سوراخ کرده بیرون آید سفید لون و پروار میباشد و نر و ماده او باهم جفت
و در عرض چهار روز تخم خود را ریخته میرود از رعد و باد مغربی و مرد جنب و زن حایض فاسد میشود در اول گرم و در دوم تر و تا سه درهم از خشک سائیده او با عرق
گندم که چند روز بستور بیاشامند در تسخین بدن و نیکو کردن رخسار بغایت مفید و تعلیق سرخ او بغایت سمن آن و خاکستر سوخته او
جهته التیام زخمها و رطوبت او جهته دفع آثار ضماد و مطبوخ او در روغن کنجد جهته اورام و خناق و آشامیدن او جهته خفقان نافع و تعلیق خشک او با پارچه سرخ جهته دفع
تب و تیرد **دوام** شامل درخت مقل و بلوط مسند بر است **دو الثعلب** بلغت مصر اسم سلیمانی است **دوارس** اسم فارسی ... است **دوسل**
شوکران است **دو الجرادو نبات** در دان است **دو رجوالی** لبوب است **دو فوبری** **دو قوا عرباد** و ابا اغر یاست **دوس** بار
الحدید است **دوم** بلغت مغربی خرما است **دو الحطاطی** خالیدونیون است **دو الحبیه** حنظلیا است **دول** طالیسفر است و بلغت هندی اسم خاک است
دو باروح کاکنج است **دو القرهر** دو الصبان تر منز است **دو الشمر** بیخ بزرگ است **دو بره** گوزلوف است **دو قوقیبا**
یونانی حنظل است **دو قصن** نصل است **دو برازجه** است **دو قطماس** سکطراشبع است **دو اله** اسم فارسی شنه است **دوشاب**
خرما و مویز است **دوشاب** اسم فارسی سنفیجیج است **دوغ** اسم فارسی مخیض است **دوده** اسم فارسی دخان است **دولی** اسم ترکی حلیب است **دوشان**
اسم ترکی ارنب است **دوشان قورومی** اسم ترکی خفاش است **دونه** اسم هندی فرنجمشک است **دود** اسم هندی لبن است **دود**
بیگن اسم هندی بادنجان بری است **الدال مع الصاد** **دهن البلسان** کیفیت تکون او در بلسان مذکور شد بهترین او
تازه قوی الرایحه خالی از خمودت است که شبیه باب سیاه تیره مایل بسرخی باشد و زود حل شود و آب را بقوام شیر کند و در ته آب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون
بر لباس ابریشمی چکانند شستن اثری از آن نماند و جسیدن بان را اندکی بگزد و یا قبض باشد و هرچه درین آثار ثبات معشوش است و خوب او را قوه
تا چهل سال باقی است و آنچه از شاخ و برگ بلسان و روغن زیتون بعمل آورند قریب القوة باو است و آنچه بالفعل متعارف است از جهة عدم درخت بلسان که در عین الشمس بوده
از شاخ و برگ بشام و مصطکی و سایله دسباسه و روغن تخم تیزب بالسویه گرفته و در ده مثل آن از روغن های کهنه بجوشانند تا ربع بماند و صمغ درخت کاج را چون
روغن حاصل کنند اکثر آثار او دارد و بسیار او جهة دفع سموم گرم و خشک ... اول جیض و تخلیج حنین و مشیمه و تریاق سموم هوام او خناق النمر و سایر سموم و طلی جلابات
و تحلیل مواد بارده و تقویه عصب و رحم و قوه باصره و آشامیدن او جهته اخراج ریگ و حلق و سرفه و رعشه و امراض دماغی و عصبانی و عسر البول و اخراج حصاة و قرحه شش و ضیق النفس
و ربو و نفس الانتصاب و در بکلو و حرقة البول و امراض مقعد و ضماد او جهة استرخا و تنقیه قروح و قطع ... و تغییر رنگ و ضم ... و پاک کردن جراحات و حرکت آن و حمول او

جهت اعانت حمل و در درحم و قطور او جهت درد گوش و اکتحال او جهت ابتدای نزول آب نافع و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش بوزن آن نیم آن و وزن و روغن زیتون
و با روغن ارزن که حب بلسان و آن روغن شاهیده [illegible] روغن تخم ترب بهتر از سایر ادهان است و بدل آن روغن زیتون با اعضا و بادام باشد و آب مناسب جوشانیده تا
روغن بماند و جمیع حیوانات و انچه از گلها و کوفته و آب و غیرآن گیرند هر یک بمکان خود مذکور شده و میشود و انچه از روغن مکرر بقطیر کنند تو بیز از سایر اقسام و طریق اول
روغن بماند و جمیع اصناف مواد بدل اوست و اکثر بجهت بهتر از ان و دهن باصطلاح اکسیریان زیبق است و بعرف اطبا چربی است که از اشیا بطریق مخصوص
اول مذکور است **دهن السوسن** الاسمانجونی دهن ایرسا است و در حرف الف مذکور شد **دهن النفط** در حرف نون مذکور است **دهن البزر** روغن تخم کتان است
در کتان مذکور است **دهن المبارک** و **دهن المنفذ** روغن اجراست و مذکور است **دهن الاترج** روغن ترنج است و مذکور شد **دهن الحل** بحای
مهمله روغن سمسم را نامند و **دهن الجل** بخای معجمه از مرکبات و در باب ادهان در دستور ثانی مذکور است **دهن الجل** بجیم روغن گلسرخ است **دهن عسلی** ادمالی
دهن الخلوق دهن زعفران است **دهن الحجر** نفط است **دهن البطم** روغن درخت بطم است **دهن حب البطم** روغن حبه الخضرا است **دهن ام** صاحب
است **دهنه** اسم هندی است **دهست** اسم فارسی غار است **دهن الطوالی** روغنی است که از روغن تخم کتان و روغن زیتون بسازند روغن
بسازند و بهندی روغن مذکور است **دهنج** بفارسی دهنه فرنگ نامند و آن سنگی است که در معادن مس و نقره و غیرآن از بخار آن معدن متکون میگردد و دوقسم میرجد
از معدن طلا بهم رسد و دهنه نحاسی نیز از معدن نیست و بهترین او سبز تیره است که در صیقل صافی و اصاف نماید و در تیرگی آن تیره و فرنگی عبارت از وست و بعد از دهنج
مایل بخضرت شفافی و بعد از ان سبز و رنگ ترین او و طاوسی مایل بکبودی است و انچه سائیده او زرد باشد طلائی نامند و هر چه مکلس گردد و نقره شود آن بشتر تیره باشد
گرم و خشک و بعضی سرد و خشک دانسته اند و جالی و ملطف و مقطع [illegible] و از سموم است و سم قاتل [illegible] است جراحت کردن بها و علاج پذیر نیست و اکتحال او جهت
باصره و قلع بیاض چشم مجرب و دافع احتباس بول او واسبت اکثر از خواص غریبه است و طلای او با سرکه جهت قوبا و سعفه سوداوی و بهق و برص و سعوط محلول او با آب
جهت دفع صرع و سبد بل و بدستور نفوخ او باشتک باسفرع و همین اثر دارد **دهانور** اسم هندی جوز ماثل است **دهی** اسم هندی ماست است **دهوا** اسم هندی
دهماسا اسم هندی شکاعی است **دهمنه فرنگ** اسم فارسی دهنج ذهبی است **دیودار** اسم فارسی بعربی شجر الجن و اهل هند صنوبر هندی نامند و بنبت
هند است و آن درختی است کوچک مایل بسیاهی و شاخ او شبیه بشاخ زرنباد و باندک تندی و تلخی و شیر او تند و محرق و معطش و بقدر گرم در دوم خشک در سیم
و مشکو و اهل صناعت و گویند نکاه داشتن او باعث اطاعت جن میشود و ضماد او جالی و مفتح جلد و جهت اورام بارده نافع و سایر اجزای آن در سیم خشک
سائیده او جهت استرخا و فالج و لقوه و امراض بارده دماغ و سکته و صرع و در بزرایند و مشک سانند و گرده و دفع بهبان طمثی نشستن در طبیخ او جهت قروح مقعد نافع
و مصلحش صمغ عربی است و روغن بادام و قدر شربتش تا یک درهم است **الدنة** **الدمع البارد** و بفتح **دیس** بیونانی بمعنی مضاعف الاجزا
و قسم میباشد یکی سعد لنی است و آن خاکی است که از چاه قبر بیرون آورده در آفتاب خشک کرده بیش آنند و قسمی خاک مس است که بعد از گداختن در بوته
و دلیکم و قبض مانند مس است و قسم دیگر قشور مس سوخته است قسم اول و ثانی مستعمل و گرم و خشک با تجفیف و جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش دهان و التحام
لهاة منقطع و حبس حیض آن و قروح عانه و مقعد و بردن گوشت زیاد و نرم کردن و کم کردن آن و با موم بروغن جهت تحلیل و خشک کردن قروح سر و مفتوح
و حلق جهت اقسام خناق نافع و آشامیدن او کشنده است **دیناقون** بیونانی بمعنی دایم العطش و آن هم قسمی خار است ساقش دراز و خاردار و برگش مجوف و
شبیه برگ کاهو و هر برگ از ساق او دو عدد برگ دراز خاردار و مغزش بیرون و درون برگش برآمده کلها مثل حباب و خاردار و طرف هر برگ متصل بساق مجوف
عمیق و آب باران در آن جمع میشود و بر شعبه که از ساق رسته چیزی شبیه بسر خار پشت و خاردار و بعد از خشکی سفید میشود و چون شکافند در جوف آن کرمها ریزه سفید
پیدا شود و لیکن بیهایت قیمت و در دوم گرم و خشک مجفف و با قوت تریاقیه و جالی و آشامیدن نقیع و محلول او در آب سرد و شتوالی جهت سپرز و تحلیل خلط غلیظ و تفتیح
سرد و پخته او مقوی قصبه و جگر و مدر بول و مخرج کرم معده و محلل خناق و ضماد او جهت تاثیل و قروح شهد و سرد ضماد او پخته و جهت تحبیس کرم دندان و قوت
کنند و طلای مطبوخ بیخ او با شراب جهت شقاق مقعد و نواصیر قصبه و گلهای آن شراست بعد از نخستین بر موضع گزیده افعی و غیر آن جهت دفعه سمیت نافع و چون
بسته و شیر حل کنند و از آن قدری شیر دیگر ریزند باعث انجماد آن میگردد و چون کرمها جوف ثمر او را در پوست حیوانی بسته بر گردن و بازو به بندند جهت تب ربع
نوبتی دانسته اند و مضر گرده و مصلحش صمغ و شربتش تا سه درهم است **دیک دیپک** اسم فارسی است و مرکب هوست که بهندی مهو گویند و آن بیخ و اکثر خار دار

الجموع را سایده و دیک مقامی ضعیفه کند از جمله سمومات قویه و تند است و جهت بردن گوشت متعفن و قروح خبیثه و قروح ساعیه و اکله و تخفیف رطوبات و قطع
سیلان خون جراحات و عسل جهت قلع آثار جلد و دانه بواسیر موثر است **دیامردان** اسم یونانی شربت توت است **دلیسیم** حماحم است **دیاسقولیطون**
جوارش کمونی است **دیاقوزا** اسم یونانی شربت خشخاش است **دینارس** اسم یونانی تخم کشوث است **دینارویه** اسم فارسی قسمی از حواة بری است **دیک**
اسم عربی خروس است و در دجاج مذکور شد **دیوباقونطیس** اسم یونانی اصل السوس است **دلیفروجاس** دلیفروجس است **دیوبیر** بلبوس است
دیوانجیرتین بری است **دیواسپست** جند قوقای بری است **دیوخار** اسم فارسی غوشنج است **دیوچه** اسم فارسی علق است

حرف الذال المعجمة مع الالف وغیره

ذاستی اسم یونانی غار است **ذاماسکنا** اسم رومی جاسف است **ذامی**
الاسکندرانی گیاهیست قریب به درخت غاجیلی و برگش شبیه به برگ مورد و بزرگتر و سفید و شاخهای او بقدر شبری و از ساق و ما بین برگ ثمری سبز بقدر نخود
سبز و بعد سیاه تخمش شبیه به نخود و تند طعم در دوم گرم و خشک مدر و مخرج جنین و جهت تقطیر و حبس البول و حیض نافع و قدر شربتش از بیخ و ثمر تا دو مثقال است **ذادی بابای**
یونانی بمعنی شتر الغار قسمی از نار یونی بعضی الوردی است ذادنجرماذریو و درشاه بقلماسند ... رده بقدر رذعی و شاخهای دلب باریک و بار کباید از نصف علی بیرشید و پوست
شاخهای او قوی تلخ و گلش سفید و ثمرش بعد از سبز سیاه و دانه او کوچکتر از حب الغار و در آخر سوم گرم و خشک حار و مسهل تو بلغم و اخلاط غلیظ و مقی و مدر حیض
و محلل و منضج و جلا و مفتح و جهت مفاصل ... استعمال و شرب جایز نیست و قدر شربتش از برگ تا سه قیراط و از ثمر تا بیجند و مقطع و محرق حاره و مصلحش نشاسته و کثیرا و بدلش دو وزن
آن زیتون هندی است **ذبل** پوست سنگ پشت هندیست و گویند استخوان پشت بغایت سیاه و بعضی اجزا او مایل بسبزی و براق و صلب و در دوم سرد و خشک جالی و بغایت قابض
و شره محلل و مسقط بواسیر با عسل جهت التحام قرحه قصبه ریه و نفث الدم و قروح ریه نافع و ضماد او جهت اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط کرم ... مرمع و ...
جهت شقاق کعب ... و ... سعد و شقاق مقعد و خروج آن نافع و ذرور او و ... مدمل جراحات و جهت تسهیل ولادت ... سفید و مصلحش
و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش استخوان قنفذ و شانه او با نخاله ... جهت رفع نخاله و ... و تولد قمل و ... ریختن موی موثر است و چون او را با چوب ... که آدمی را ... گوشه
باشد و قدری خاک قبر مقتول ... در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و ... در صلاح ... غضبین موثر است **ذباب** بفارسی مگس نامند و کبون دار فصلات ... داء الثعلب
و لکمتر از ... پنجم بیرساند ... در زنجبیل و درد ... چون ... گیرند و گویند چون عضو ... سکیی از کندش و زنجبیل ساخته و ... بگذارند منع ... یابد ... در ... و گرم در
و بهترین او سیاه و بعد از آن ازرق است و زرد او خالی از ... نیست و محلل جاذب ضماد او محلل اورام و رافع گوشت زیاده جراحات و مانع انتشار موی و داء الثعلب
و حکه و ثوبا و چون سر او را انداخته بموضع گزیده زنبور بمالند رافع الم آن و جاذب سم است و ... ضماد او جهت داء الثعلب مجرب و سبل و رمد چشم و رفع گوشت
زیاده و ... موی آن مسود است و لفوح سوخته او ... حابس البول جهت رفع احتباس البول موثر ... و ... با شراب جهت عسر الولادت مجرب دانسته اند و محدثین ... گویند
که خوردن یکعدد ... و ... جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب دانسته و سرگین او چون با عسل ... جهت ازاله ... قولنج و خناق مجرب دانسته اند و چون
چند عدد ... بخورند ... و در آفتاب ... برص ... زایل میگردد و بهتر از اطریلال است و روغن که مگس را در روغن ... کرده در آفتاب گذاشته ... و
باشد جهت رویانیدن موی مجرب است

الذال مع الراء

ذراریح ... حیوانیست بقدر زنبور ... تازه ... و بهترین
... بلغت اصفهان ... است و بهترین او موجود در گندم زار است که مایل بسیاهی و سرخی و خطوط زرد و ... سبز و سرخ
و ... و سایر اقسام غیر مستعمل اند در آخر سوم گرم و خشک ... و مفرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و منفح و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و رافع سبزه ...
... مستعمل است و خوردن مجرق او با مرق گوشت ... روغن ... جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده و بهترین ادویه است و قطعهای خون ... بحد
با بول ... دفع میشود و عوام را اعتقاد آنکه سگهای کوچک ... سگ دیوانه تکون شده و این دوا اخراج آن میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه
نهایت موثر است و ... احتراق هرگاه بسیار ... با سرکه جوشانیده ... باعث تلطیف ... و استعمال جایز است و ضماد او جهت داء الثعلب و برص ناخن و
... جهت قلع ناخن ... رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و ثالیل و رفع قمل و ... صدر و نمش و اکتحال او
جهت ... روغن ... جهت رویانیدن موی ... داء الثعلب ... سامعه و در گوش نافع و قدر شربتش ... سوخته آن در ... کمنده است
... و معقص ... الدم و غشی ... اختلال عقل و چون قسم سیاه ... در روغن ... در آفتاب ... جهت منع ابتدای

ابتدای کجلی وقلع مرض آن مجرب است **ذروح** بفتح ذال بشدید یا و واحد دراریح است **ذرسون** عنب الثعلب بجمعین است **ذرق** بضم دانا و فتح نانی جهة
بستانی است **ذره** حار و رس هندیست و آن دانه ایست شیرین وسفید وبا آتش مثل لوبیا دولی و سرد و خشک و کم الغذا و غلیظ مزاج حوی جعفت حابس اسهال
و در جمیع احوال مانند جند روس است و مصلحش روغنها و شیرها است **ذره مکه** جند روس است **ذریس** بهیوج است **ذرباس** قنشیا است **ذرق** بحم
ثانی سرگین طیور است **ذرق الطیر** خرنطان است **ذفری** بهم عربی سداب کبری است و هر چه که رایحه البراکیه باشد بد بستور فرماسند **ذقل** نوع از اسامیون است **ذکر**
بحرم ثانی ذرا و ندطویل است **الذال مع النون ذنب الخیل** بخ نباتیست باصلاح یونانی رحیه التیس نیست و کتاب است
شاخهای او بسیار مجوف و مایل بسرخی و باخشونت و بیگره و گره‌های او باهم متصل و بر برگ و بار ریک شبیه برگ ذخرواران گره‌ها رویده و در فرازش شبیه بهم
و بر اشجار بیجا و بیشت بیگر دو دو بیک ذکر بعضی گویند گلش با بن سفید و کبود است و تولش مدتها باقی میماند در اول دوم سرد و در آخر آن خشک قابض و بی لغت
و قاطع نزف الدم و نفث الدم و جهة قرحه امعاء و جراحات مثانه و سرفه و عسر النفس و در اقسام اسهال و حرکه و تمقاعد و در مبدع جگر و از انصباب فرکست شرابش جهة
التحام فتق و التیام بر و ده منقطع موثر و ضماد او جهة التیام جراحات عظیمه متقطع و تحلیل امعاء و درم مقعد و ادرام حاره اعضا و سعوط آب او جهة رفع رعاف
نافع و قدر شربتش یکدرهم و مولد سودا و مصلحش شکر و روغن بادام و بدلش انجبار است **ذنب السبع** گیاهیست ساقش بقدر دو ذرع و بیخش آن ثلث و ان الی
ستبر و با خارها نرم و متباعد و برگش شبیه برگ گاوزبان و مزغب از آن کوچکتر و مایل بسفید و اطراف‌ش خاردار و در سرها آنچه بستبر و مزغب تخمش
و بیجیس و وسط او رسته مانند موی گوسپیت و دوم خشک و در اول گرم و قولش سیال باقی و بارطوبت زیده و قوة قابضه و جهة رفع اورام و حل با و جهت التیام جراحات
تسکین هضم و قفل و بیخ او جهة سختی موضع ذوق شکسته شرها و ضماد او نافع و بچشم عصاره او جهة مشرح ماحان سفید و ضعیف و مخشیش بودامش عنب الثعلب
و قدر شربتش یک مثقال است **ذنب العقرب** نشو دهان بعضی بصطلاح برزو بعضی لوبیا گیاهیست مبر و منابت و فیل عقرب نزد برگ و نبات اورم است
ریز و در پیلا و سرد بیابان و در سوم گرم و خشک و جهة سموم عقرب مار و سموم بارده نافع است **ذنب القط** اصطلاح او شام گیاهیست شبیه
شبیه برگ بلوط و گلش زرد و بیخش شبیه بلغم و در شاهرانهار بسیار و باطن او سر رنگ خون و ضماد او باسرکه جهة گزیدن هنیم بخیه نافع است **ذنب الحرف**
گیاهیست بیخش باریک با شاخهای سفید مجوف و برگش متباعد شبیه برگ راسن و گلش سرخ و شبیه بگل زرشک و تخمش باریک و طعم او مایل بتلخی و تندی باشد
و در آخر دوم گرم و در سوم خشک عصاره او بدستور بیا تسویه برگش جهة بیاض چشم سعدیل و جهت گزیدن سگ دیوانه قبل از آن که از آب بترسد
مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و دافع سپرز و مضر گرده و مصلحش شاه و شربتش تا یکدرهم و بدلش ربع آن بحوزم است **ذنب الخروف** بحوزم است
ذنب الفار رسان الجمل است و جهة شبیه بوده خوشه او نباتی او **ذنب الفرس** بلغة شام ذنب الخیل است **ذنب اللبوه** ذنب السبع است **الذال**
مع الواو ذو ثلث حبات زعرور است **ذو النف ورقاف** ماقعین است **ذو ذوابه** مولف حذرد و مانه
رسن و هر حقه است **ذو خمسه اوراق** ذو خمسه اقسام و ذو خمسه اعضا و ذو خمسه اجنحه بنطافلون است **ذو خمسه اصابع** شنوف است **ذو ثلث**
ورقاف شامل جهة تو قاو گیاه خصیه الثعلب و منصفه طریقلین است **ذو ثلث شوکات** شیاعیست **ذو ثلثه الوان**
ذو ثلثه اوراق طریقلین است **ذهب** بعربی زر و طلا مانند معتدل مایل بحرارت و مقوی قلب و دماغ و حرارت و رطوبت غریزیه و مفرح قلب و منع خفقان
و دوسواس و جذام و جنون و انواع سوداو امراض سودا و صرع و دمیر قان و سپرز و ضعف گرده و مثانه و رفع سموم بجلول آب او له و کدبا مروارید در آب
حل کرده باشد جهة جذام مجرب بدستور و جهة زحیر و اسهال دموی محاول او باالوشاد فقط جهة اخراج سموم مجرب است قلقال آن محلل اورام و جهة دا الثعلب و دا الحیه
و جهة برص و اکتحال او جهة غلظ اجفان و بیاض و عشا و کشته او اباشتن او نفعیه عقرب جهة دفع آن مجرب و میل سرمه که از آن بسازند جهة تقویة بصر و منع
و خیشم و در زر اد جهة اکله و سون و جهة درد دندان و اسنان و در دهان جهة رفع بدبوی دهان و انگشتری او جهة دفع ام الصبیان و داغ از
سوخته و تعلیق خاص او را جهة دفع قروح اطفال مجرب است اند ولیشاد و مس این خاصیت مخصوص نه بهری بقدر حرزی که در آن با طلا ملیاب و با طلا مسحوق
مسکون مسلکید و دا است و لعب با طلا کردید و دافع بیم و سیاه بسر بده مقویه دل است چون گوش با سوراخ کشت و در طلا سوراخ کشت بهم حرکت التیام پذیرد
و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و سکنجبین و اکثر را اعتقاد آن است که اعتدال حس دردی است و خون ال را بدیع هنر و بی هضم او دخل شد

حقوق مقادیر بسیار او موقوف خوردن او باعث طول عمر و دفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است و درین امور چیزی عدیل او نیست و طریق حل
او در کتب مذکور است و قدر شربتش از یک قیراط و نیم تا یک دانگ است و بدلش یاقوت محلول و چون از طلا شکل طلسم ساخته در خواب به بیدار صاحب کابوس
و خفقان و خیالات سوداوی و در دهان نگاه دارد دفع جمیع امراض آن گردد

الذال مع الباء

ذئب بفارسی گرگ و بترکی قورد نامند حیوانیست معروف و مزاجش در سوم گرم و خشک و جگرش جهت امراض جگر بغایت نافع و با آب و شراب جهت رفع استسقا و تنها بارده و با سکنجبین جهت
یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و عاقر و مقوی افعال او است و قدر شربتش یک دانگ و سرگین بسیار گرم و محلل و قوی و بهترین او بسیار سفید است که
خشونت باشد و آشامیدن او تا یک مثقال با آب گرم و با شراب سفید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر است حتی تعلیق او و غرغره او با عسل جهت خناق بلغمی
سفید و بخور او باعث جمعیت موش و در آن موضع و بول و خون و قاطع حمل زنان شربا و حمولا و بدستور خصیه و همین اثر دارد و قاطع شهوت باه است و اسطوفر بوده که یک مثقال خشک آن
با آب تره تیزک جهت درد پهلو و سینه و با صعتر جهت درد هیکا بسیار نافع است و زهره او بقدر دانگی با عسل جهت ربع و قولنج و استسقا و مکیدن او با مطبوخ جهت تقویت باه
و با نطرون و بدستور طلای آن و بدین باه مؤثر است و دافع تشنج و کزاز و جراحت عصب و سعوط آن جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر دافع حمرة چشم و در بهانست است یا قابلی شک
صرع و اکتحال او با عسل جهت تیرگی چشم و نزول آب و ضماد او با زیت جهت بهق و برص و باد و بیه مناسب جهت تقشر جلد و داء الثعلب و در مفاصل و قدر یک دانگ از پشم خشک کرده او
با شیر تازه جهت تب ربع و امراض نیشش بغایت مفید و سیما و جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم ضرس که تعبیر طرار و داغ او با شیر مانع صرع و بخور موی او سبب گریختن هوام و ضماد سوخته آن مساوی
محرق او که با ذکرش سوخته باشند جهت بواسیر و طلای موی محلول او و خوشاده محلل اورام و آویختن دنباله او در چراگاه گاو باعث نفرت گرگ از آنجا و پوشیدن پوست گوسفند
که گرگ گرفته باشد و خوش نخارش بدن و تعلیق چشم او دافع صرع و اذیت هوام و سباع و در آن چون پوست آن پیچیده نگاه دارند جهت غلبه خصم و محبوبی در نظر خلق مؤثر و تعلیق
کعب عینه او جهت دفع درد پیچ او و حرکات مفید و چون سر او در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند و صورتی که از مستقر محل کس بینی
باشد و چون سیخ که بتر نگذارند مار و سایر سوداوی اجتناب نگردد و چون سر او در سیلاب دفن کنند دیگر سیلاب از آن مقر جاری نگردد و مجرب دانسته اند و چون صداق مسند زنان
بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد هرگز در میان زوج و زوجه الفت نباشد و چون دندان پیش او را در آن پوست پیچیده و در بستر او دفن کنند باعث نفرت اهل
منزل گردد و گویند زهره او را در طبیخ کرده بجماعت نمایند دیگری قادر بجماع آن زن نگردد و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نخورد

حرف الراء مع الالف

راسن بیخ نباتیست خشبی رنگش مابین یاقوتی و سبزی و ساقش شعبه دار و برگش عریض و دراز و قسمی از شبیه برگ عدس و درشت و انبوه و
از ساق او روییده و سبز رو به زردی و گلش مایل به کبودی و دانه اش مانند قرطم و با اندک پهنی و طعمش با تندی و خوشبو و گویند بیخش زرد و بستبری انگشت خنصر و پوست او سیاه
و تیره و ستبر تا الآن و بیشتر از مصلی مستعمل بیخ او است و بعضی گویند که آن بیخ سوسن کوهی است و در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلی و جالی و مقوی معده و دل و نشاط
و مفرح و منضج و مسده جگر و سپرز و قوتش تا دو سال باقی است و با قوه تریاقیه و جهت قطع اخلاط غلیظه سینه و سرفه و تقطیر البول رطوبی و مالیخولیا و صرع و درد مفاصل و کمر و تقویت
و لم معده و هضم و دفع خفقان و تحلیل نفخ و طبیخ او جهت احتباس البول و حیض و توحش و حزن که بسبب ارکنته معده باشد و مطبوخ او با شراب جهت زهر هوام و سموم بارده و نطول او
و تنقیه دماغ و مرض سر که بلغمی باشد و تحلیل اورام و قطور او جهت درد گوش و بخور او جهت گشودن حیض و ضماد برگش جهت شقاق و حصص نافع و مضر محرور و مصلح او کتیرا و ش
عسل بدون قابض باه و جهت سرکه و رب [illegible] و قدر شربتش [illegible] و بدلش بوزن او اریسارون و گویند قسط شیرین است و مشترک که از آن ترتیب دهند معجون
شراب با یکدیگر باعتقاد جالینوس جهت جمیع اعضا نافع کوره بهتر و چون از خشک او نیم شانیده و از آب بیرون آورده و یک شبانه روز در آب سرد گذاشته بعد از آن و طلا که
از همراه است رد خیسانیده هر روز و یک مثقال تنها و لمنماید جهت تقویت معده و فساد هضم و برانگیختن اشتها معتدل است و از دانه راسن که عدد بلع نماید جهت دفع
انزال مجرب دانسته اند و بخور او جهت تقویت دندان و اندوختن کرم او و طلای آن جهت نیکویی خیسانده و با عسل جهت دفع آثار سودا است و شیخ الرئیس فرموده که قسمی از راسن کبرش
شبیه بعدس است و در رنگ و کوچک بمقدار گیاه او و برگ درشتها و منبسط بر روی زمین طبیعت آن دریا و زمینها است خوردن او و در گزیدن هوام را در ساعت تسکین
میدهد

راوند بفارسی ریوند نامند و آن بیخ ریباس است و بهترین چینی که سرخ مایل بزردی و ثقیل الرائحه باشد و بعد از آن ترکی زعفرانی رنگ کم بو و بعد از آن
خراسانی و از لون سرخ او بیخ سیاه براق و صلابت او ریوند و آب حشی کثیف شبیه بیخ ریباس الجبل قریب بهم هر سه از یک سیاه و غیر مشابه بر ریوند است و چون
بشکنند و چون بخور نمایند ریوند ظاهر شود و مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک و مسهل لحصر اخلاط غلیظه رقیقه و خام و با قوه قابضه و مقوی و مفتح جاذب جگر و باد

با ذرہ سموم بارده و مجفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح سدۀ جگر و سپرز و امعا و مصبر و بالعرض مسبب تحلیل و جهت تنقیه معده و تحلیل نفخ اینها
و انواع استسقا و تخمه و مغص و ورم بارد احشا و یرقان سدی و دفع اسهال که از سدۀ ماساریقا باشد و با گلسرخ و قوابض جهت اسهال کبدی و با نخاحینه نافع تپهای حرارت
و جهته درد گرده و مثانه و رحم و خفقان و قرحۀ امعا و نواصیر و بواسیر و تپ بلغمی نافع و با جاوشیر و مطبوخ زبیب و سقولوفندریون جهته قولنج ثقلی بلغمی و با آب سپیده و شان جهته سنگ گرده و با
لسان الحمل جهته قطع نزف الدم و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر جهته تنقیۀ دماغ و انواع صداع بارده و صفرا و رعشه و فالج و دوار و کزاز و جنون و نزلات و با شراب ریحانی جهته
فسخ عضل و عصب و سستی آن و با طبیخ اسارون و فطرسالیون جهته عرق النسا و تپهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد آن با زرشک و صندل جهته ورم حار و مرض عصبانی بلغمی و معوی
و با انیسون جهته فواق و انواع ترشح و تمدد و تهیگاه و فتق و در دهن داشتن و آب او را فرو بردن جهته نفث الدم و سدۀ ورم سینه و ربو و سپرز و طحال و جهت ضربه و سقطه
ضماد شمس با سرکه جهته کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعاب به جهته ورم حار مزمن با قوابض جهته استحکام استخوان مخلوع و طلای بین الکتفین جهته دفع خوف قلبی نافع و مضر سفل و مصلح کثیرا و صمغ
مضر مزاج اطفال و ضعفاست و شربتش تا دو درهم و بدلش ... امراض حاره و جگر بکوبن و نیم آن گلسرخ و حس آن سنبل است و عصارۀ او که آب ریوند را جوشانیده باشند غلیظ شده
در عرض یکسال قوی تر از دست و رب او که در دستورات مذکور است بهتر از عصارۀ او **رازیانج** نبطی شامی بادیان گویند بستانی او در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم
از برگ و بیخش قوی تر از سایر اجزا و مجموع او مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سدۀ جگر و سپرز و گرده و مثانه و سینه و مقوی معده و با صبره و نیل نافع و اخلاط غلیظ و تریاق سموم
حیوانات و مجفف قوی و با قوه قابضه جهته خفقان و غشی ... و زبان مجرب با پرسیاوشان مجرب جهته سرفه و ربو و عسر النفس با ادویه مناسبه جهته تپهای غلیظه و قولنج و
درد پهلو و تهیگاه و رفع رطوبات و اسهال مزمن و غشیان و دفع بلغم حامض و بد رقه شدن قوه ادویه و اسهال آن با طراف بدن و با سکنجبین جهته تپهای نافع و مضر محرورین و
صندل و سکنجبین و چون عصاره او را با سرمه و غلیظ و کشیده کرده سرمه نمایند در آفتاب بیاویزند الکحال و مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار و چون هرسال دو ماه
نزول آفتاب بحمل با وقت تحویل هر روز یکدرهم تخم او را بخایند را باشد آن شکر سال بنمایند در آن سال اصلا مرضی عارض نگردد و در سوخته و مانع انتشار قرح و گلهای تخم
با عسل جهته گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ او در ... مثل عصارۀ اوست و صفت عصاره او و مقوی باصره و قدر شربت از تخم او تا یک مثقال و از بیخ او و مطبوخات دو مثقال
بدل تخمش تخم کرفس است و از ... هندی ... بستانی و شبیه ببستانی و بری ... و در آخر سوم گرم و در دوم خشک و جهته تقطیر بول و تنقیه رحم و جرب قروح
و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است **راتیانج** صمغ صنوبر است که بفارسی ... صمغ بنجکرد و با آتش طبخ یافته منعقد شود و ثانی را بیونانی فلقونیا نامند
و سیال غیر منجمد او ... رطب است و در آخر سوم گرم و خشک و قسم ... اول آنست که ... مثقال او بارده تخم صمغ که بهتر است باشد و بدستور آب طبخ سوس نامند
جهته سرفه و ربو و جراحت ریه و مفتح ... جهت سرفه رطوبی و جذب فضول و ... ضماد او جهته التیام جراحات و ازاله حکه و جرب و خشونات جلد و با گلنار جهته فتق و بهاد
با ... نواصیر ... کتان بالسویه جهته رفع ناسور ... مجرب و جهته شقاق کعب ... چون ... را بمانند ... روز اول یکدفعه و روز دوم دو دفعه و روز سوم سه دفعه جهته
ربو و قرحه و ... عجیب الفعل است و بعضی گفته اند چون با زنجبیل بسرشته بخور کنند اثر ... و موجب ... چون راتیانج را بضعف ... انقار د
و فلفل و روغن بادام طبخ شود ضماد نمایند در ... بواسیر را ساقط کند با الم شدید و تدارک آن ... تخم مرغ و سداب بخوردن شیر تازه باید نمود و گویند
طلای راتیانج منفرد با بدان ... مورث ... و ... کرده باشد جهته زکام بارد و ... سریع الاثر است و قسم مطبوخ او
اصلاح ... و ... است **راماک** از ادویه مرکبه است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره ... میساختند و در این زمان از ... و دو مثقال ... تا سه مثقال
و بهترین او آنست که یکجز و مازو و نیم جز ... را سائیده در آب دو سه روز ... در بهمن بندند تا ... و دو ... و ... آن ... صمغ محلول ... کرده
و دو ... با عسل اضافه نموده قرص بسازند و گر ... بسیار ... ضافه کنند ... است در دوم سرد و خشک ... مقوی معده و امعا و
و مانع ریختن مواد با عضا و جهته اسهال ... نزف الدم و ذرب و سرفه و ... سینه و ضعف جگر و تخفیف قروح ... و ضماد او نافع ... جلد ... و اورام
حاره و ... ورم مقعده ... نزلات و ... دافع عفونت و بخار فاسد و ... مقوی ... و قدر شربت او تا دو مثقال
بدلش ... مصلحش ... است **رایق** ... قدیم ... باشد و ... سوسن ... **رانج** نارجیل است
راتیانج و راتینج راتیانج است **رائی** نوعی از خردل است **راک** بلغت هندی ... **رالون** بیونانی اسم ...
رانا بیونانی ... است **رازیانج رومی** و رازیانج شامی انیسون است **راقه** ... است **رالامج** ... است **راحت الاسد**

راس الهدهد بلغت اسکندریه قسمی از مخلصه است راس الشیخ بلغت اندلس افیون است راس الشیخ بمجموع علکها است راطینی بیونانی اسم ... نوعی از علیناست
رال اسم هندی قنفهر است راج بنس بهندی پرسیاوشان است راج گری اسم هندی سنگ عصفر الراست راج گرد اسم هندی اذان الفرست
راسو اسم فارسی ابن عرس است راسنج وروی سوخته رسختج است الراء مع الباء وغیره رب عبارت از آب میوه
است و نبات ثانیه که بطبخ بقوام آورده باشند و رب هر چیز در تحت آن چیز مذکور است ربل نوع جبلی اشنین است و گویند نوعی از بنجاسف و قیصوم است و دو درهم او را
جهت رفع زهر هوام مجرب دانسته اند رب العنب سیفختج است و دو دلیم دوشاب ترش نامند رب الضرو صمغ کمکام است ربیس عسلوق است ربیان
روبیان است ربرق عنب الثعلب است ربیثا نوعی از ماهی چکیچک است در افعال قوی تر از ماهی و بیان آن در ماهی است رتیلا بلغت اکلوزن نامند و آن حیوانیست
شبیه بعنکبوت و دست و پای او کوتاه و آن اقسام میباشد و اسموم قتاله بارده است و گزیدن او و خوردن علاجی از قتاله است و ضماد کوبیده او بر موضع گزیده اش جذب و دفع سم سکند
و الطوسه نفس بهتر نمودار برای آن و کوفتنی و حفاپ زور مجرب دانسته اند و ذرو خشک او قاطع ثالیل است و گویند ملسوع او چون بسطر فطالفه ... اذیت ... ورجم
عربی نباتیست سفید و سیاه میشود و سیاه او را شاخها زیاده سبز و رنگی برگ و صلب و مانند ریسمان ... چهار ... گلش ... و دانه او مثل ... کرد
و قسم سفید او را اثمر گلسرخ و شاخ مانند قسم سیاه و برنگ شاخهای او سفید و سموم گرم و خشک جذاب و محلل و با قوه قابضه شده دو درهم او از ثمرش مقوی تقویه بعصاره او
مسهل خون ... نافع و ضماد ... گزیدن سگ دیوانه و آشامیدن او ... جهت سگ دیوانه و اخراج جنین مرده و مدر ... مسهل اقسام
کرم و خوردن بیست عدد دانه او که تا سه روز متعاقب بنوشند سبب اسهال صحیح ... سکینه ... مضر معده ... سکنجبین و قدر ... یک مثقال است رتم
اسم عربی بندق هندیست رتی سروالی اسم هندی حی العالم است رتنک اسم شکاع است رتیلا اسم حنا زبیر کبار است الراء مع
الجیم رجل الطیر رجل الزرزور رجل العقعق و رجل العقاب گیاه اطریلال است رجل الحمامه ابو خلسا است رجل الدجاج اقحوان است
رجل الراعی خربق سیاه است رجل الجراد زربست رجل الفروج و رجل العلوش فلیست رجلة بقله الحمقا است رجل الزاغ
رجل الغراب است رجیع ... حیوانات است رجل الغراب گویند نبات اطریلال است و اکثر تصریح نموده اند که غیر اوست و در نواحی
المقدس است گیاهیست ... شبیه ... وسط او ... مانند چنگال غراب
... اندک قبض ... مانند ... سبز ... بسیار ... سائیده ... مثل ... عامی
و بسیار ... اوکلی ... گرم در دوم خشک و ... سده کمر و منفعت عصاره ... قولنج و مغص و درد کمر و پشت بغایت موثر ...
او در رفع اسهال ... عصاره او که با آتش بقوام آورده باشد جهت درد مفاصل بارده ... جهت مفاصل سفید ...
جوشانیده باشد ... الراء مع الحاء وغیره رحق
خمر است رخمه ... اسم ... مرغ مردار خوار است و آن قسمی از کرکس بزرگ جثه و سفید ... سیاه ... چشمش ...
بیابان ... بغایت ... گرم در دوم خشک و تخم او بهترین اجزای اوست و گفته اند که اگر بیست عدد بیضه او را ...
صاحب جذام ... بخورد ... بیضه او را خام ... و تا شش
ساعت ... مرقاحیه ... یکهفته ... قاطع نزف الدم و باعث التیام جراحات
و با سرکه جهت قوبا ... نافع و سرگین او با سرکه جهت رفع برص ... و او را ... جنین ... مجرب دانسته اند ... و جهت گزیدن
مار و زنبور ... و با روغن زیتون جهت گرانی سمع ... و بخور گوشت ... و با خردل ... مرتبه جهت گشودن ... از زبان بسته
... بادام ... روغن بنفشه در گوش ... جهت درد شقیقه ... با روغن زیتون جهت ریاح و کری
او با ... جهت رفع ... و چون ... پرواز ... خام او را در روغن ... با سرکه
... جهت رفع جنون ... پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده سائیده ... با شراب جهت رفع جمیع سموم دو درهم
... از رسطوطالیس منقول است

چون حقنه کرده با حیا قیط روغن تون بجوشانند [illegible] مجرب است **رخبین** [illegible] سریانی و بفارسی
گویند و آن غیر مصل است و از آن ماست که بطبخ غلیظ گردد و بکشک شیرین حاصل میشود و در اول گرم و در آخر آن خشک و کثیر الغذا و بطی الهضم [illegible]
ثقیل است و مصل ماست موخ است که بعد از کشک شدن آن جدا گردد و از جوشش با سنگ منعقد و سیاه گردد و دیگر قرا قروت نامند والله اعلم
و میم مذکور میشود **رخ** اسم فارسی حصوات است **رخام الطین** طین قیمولیا است **رخیمه** نانخواه است **رخام** حجر از رخام **رساحون**
شراب است که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند [illegible] ارسطون و در اقرباذین نافع است **رساحنج** اسم هندی جعفری
رسن اسم هندی [illegible] **رسیقت** اسم هندی بخور السودان است **رساح** [illegible] شبیه بجنبل [illegible] و در [illegible] ثقوب و الیطران [illegible]
و در [illegible] نافع است **الراء مع الشین و غیره رشد** قطایف اسم فارسی اطریه است **رشاد** حرف [illegible]
رشینه نانخواه **رصاص** شامل قلعی و سرب [illegible] و رصاص [illegible] گویند و مکون [illegible]
ثقیل [illegible] فرلون [illegible] است در سوم سرد و خشک [illegible] و قابض [illegible] کشنده است و [illegible] سائیده [illegible]
و اکثار [illegible] با زنگ و آب غوره [illegible] و غلبه الشعاب [illegible] آن [illegible] جهت سرطان [illegible] و جراحت [illegible] و تصبب [illegible]
و اورام حاره و منع [illegible] هوا و با عضاء [illegible] اسم [illegible] عصب [illegible]
[illegible] طوق کردن [illegible] باردار [illegible] ثمر از [illegible] روغن [illegible] بگذارند تا زنگ [illegible] روغن [illegible]
بمالند هرگز [illegible] و گویند [illegible] تنقیه آن [illegible] بعد از تنقیه چون [illegible] پذیرد [illegible] باز [illegible]
[illegible] مجرب است **رصاص** [illegible] فارسی سرب [illegible] رصاص [illegible] سوخته [illegible] حاصل میشود در دوم سرد و تر [illegible]
قابض [illegible] و منع [illegible] گردد و سائیده با روغن گل [illegible] رصاص [illegible]
[illegible] احتلام [illegible] مفاصل و وجع [illegible] روغن گل [illegible] سرطان [illegible] و اورام حاره [illegible]
چون [illegible] سرب [illegible] الماس [illegible] ماند [illegible] کشند [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] پریشان [illegible] کرده [illegible] باشد [illegible] منع [illegible] رصاص [illegible]
نماید و چون [illegible] الخمر [illegible] آشامیدن [illegible]
هر گاه سائیده با [illegible] **الراء مع الطاء رطب** [illegible]
بخرما مثل [illegible] آن [illegible] رطب [illegible]
و تر [illegible] خشک [illegible] العرب [illegible] گرم و تر [illegible] خوردن [illegible]
و مولد خون صالح [illegible] ملین [illegible] چون [illegible]
[illegible] مفتح [illegible] نافع [illegible] و دوم [illegible] روغن [illegible]
و عشر [illegible] نافع است [illegible] **الراء مع العین و غیره رعی** [illegible]
رعباد بلا اسم یانی **رعی الابل رعی الحمام** گیاهیست [illegible]
[illegible] شبیه [illegible] گیاه است [illegible]
با عطریت [illegible] مصر [illegible] و ساق الحمام نامند در دوم گرم و خشک [illegible]
[illegible] و ساعیه [illegible] روغن گل [illegible] نافع [illegible]
[illegible] است **رعی الابل** گیاهیست [illegible]
[illegible] سفید [illegible] مثل تخم [illegible]

بیخ او در دوم خشک و در اول گرم و گویند در سوم گرم و خشک است مفتح سده و محلل صلابات بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و ضماد او با سرکه جهت ورم سرد و خاریدن اعضا
مسکن درد دندان و نافع عسر النفس مولف تحفه گوید جهت گزیدن سوام و سیلان رحم و کرم امعا نافع و مصدع محرور و مضر حشا و مصلحش [illegible] و قدر شربتش دو درهم است و بدلش حشیش [illegible]
است و گویند چون شتر مسموم گردد از ین گیاه خورده خلاص شود و از ین جهت رعی الابل نامیده اند **رعی الحمار** خاریست شبیه بباد آورد و بغایت تند رایحه شبیه برایحه جرب و بیخش تندتر
و تخمش شبیه بتخم [illegible] سیاه و با عفونت و چون حمار [illegible] خورد [illegible] از خوردن این گیاه خلاص یابد در سوم گرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ او
[illegible] و تجربه تخم او [illegible] جهت سپرز [illegible] جمیع اجزای او جهت اخلاط عفن و جنون و عسر النفس و برسام نافع و قدر شربتش تا نیم درهم و مصلحش شقاقل و از شدت
سقط قوت است **رعاد** نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت او پهن مائل بسیاهی و شکمش بسیار سفید چون در دام افتد دست صیاد [illegible] و در [illegible] و قلزم یافت میشود در دوم
گرم و خشک و [illegible] او برسر [illegible] صحیح و مجرب دانسته اند و عرق چینی پوست او در ازاله درد سر [illegible] شقیقه و از بغایت مجرب [illegible] گوشت او شهوة [illegible]
بینایی و قاطع بلغم و رافع یرقان است و سپرز و قاطع خون همه اعضا است و پخته او جهت سل و مطبوخ او در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت مفاصل و درد کمر و نقرس طلای
او جهت تحریک باه موثر است و ابن بیطار گوید که ماهی شبیه برعاد ملاحظه کرده ام بغایت مخدر و خوردن او را کشنده یافتم **رغوة** رکف مایعات است و آنچه از جامدات
برمیآید مثل صابون و نمک **رغوة القمر** حجر القمر است **رغنیدا** [illegible] است **رغوة الملح** زهره او سبوس است **رغوة الحجامین** رغوة البحر اسفنج است **رغیف**
[illegible] **رق** سلحفاة بحری است **رفش** سلحفاة [illegible] **رقب الشمس** [illegible] از توتیای [illegible] است **رقع** فارسی [illegible] آن **رقعا**
هم عربی [illegible] است و گویند [illegible] **رقافش** لغت بربری است و گویند حیات افریه است و بعضی هم خصیة الثعلب دانسته اند **رقون و رقان**
حناست **رقعه** [illegible] شامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهت شکستگی استخوان مفید باشد و مصطلح از آن نبات صلب [illegible] و خشک و مثقال او با زرده
تخم مرغ نیم برشت جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع است و باید سه روز متوالی تناول نمایند **رقع یمانی** گویند درختیست بقدر درخت گردکان و برگش مثل
برگ چنار و ثمرش شبیه بانجیر و لیکن [illegible] ثمرش مانند [illegible] از انجیر با شیرینی ماکول است و مولف تذکره گوید که او را در مصر انجیر فرنگی نامند [illegible]
[illegible] و برگش بسیار سطبر و خشن [illegible] دایم سبز و چون برگ را در زمین غرس کنند میروید و ثمرش از برگ بیرون آید و بقدر [illegible] کوچک میشود با شیرینی [illegible]
شیر انجیر و دانه اش بطعم انجیر است و ازین صفات ظاهر گردد که انجیر بغدادی باشد و در لار و گرمسرات و در مازندران موجود است در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه
و صوت و شیر او جهت قوبا و آثار و تحلیل ورم بارده و سعوط او [illegible] نافع و سایر اجزا او جهت [illegible] و جرب [illegible] مفید و قدر شربت از تخم و ریشه او سه درهم و مضر معده و مصلحش کتیرا و طبخ
او جهت بلغم و اخلاط غلیظ و ضماد برگش جهت التیام جراحات نافع است

الراء مع الکاف و غیره

رکبه صدف البواسیر است **رکف** بخور مریم است
رکت اسم هندی درخت نیم است **رکت** اسم هندی صندل احمر است **رمان** اسم عربی انار است [illegible] گویند و اقسام میباشد شیرین [illegible] لطیف از سایر [illegible]
باعتدال و در اول تر و با قوه قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و ازین جهت باعث نعوظ [illegible] و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و موثر تشنگی و خوردن او بعد
از طعام سبب [illegible] آن و جهت تصفیه [illegible] و تقویه جگر و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و الم سینه و سرفه حاره و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و نفوذ
غذا و جرب و حکه و نیکو کردن رنگ [illegible] نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و بارد المزاج [illegible] پرورده است و رب انار شیرین [illegible]
او مضر معده و مصلحش مصطکی است و چون مغز انار شیرین را کوفته کرده [illegible] روغن بادام شیرین [illegible] پخته [illegible] آتش گذارند تا روغن [illegible]
و بجهت سرفه [illegible] از مجربات است [illegible] آب [illegible] با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام [illegible] باشد همین [illegible]
و انار ترش شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش گویند [illegible] باعتدال است و انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و مانع [illegible]
مواد بمعده و جهت [illegible] و خفقان حار و منع صعود بخارات [illegible] و رفع [illegible] آن و اکثار آن [illegible] مضر [illegible] و مضعف جگر و قوه باه و مصلحش انار شیرین
[illegible] پرورده [illegible] باشد از نیم رطل تا یک رطل و [illegible] درم شکر خام مسهل صفرا و تنقیه معده و جهت [illegible] صفرا و یرقان و جرب و حکه صفراوی مجرب و طلای
او [illegible] جهت تحلیل [illegible] مفید [illegible] جهت قروح خبیثه دهان و قلاع و [illegible] جهت ناخنه و سبل نافع و ضماد عصاره او که در طبخ غلیظ شده باشد با قدری [illegible] جهت
قروح خبیثه [illegible] گوشت [illegible] زخم ها و درد گوش [illegible] قابض جهت دفع خواهش خوردن گل [illegible] در انار ترش [illegible] افعال قوی تر
پوست [illegible] جهت [illegible] و جرب و تقویت باصره و جراحات و قروح خبیثه نافع و چون جوف انار را خالی کرده روغن گلسرخ در او [illegible]

بالتش نرم گداخته در گوش چکانند جهت درد آن بغایت مؤثر و پوست انار بغایت قابض و بارد و مجفف است و مقوی او با عفص و سهل تعصیر اخلاط سوخته و جهت دفع
آتشک بغایت سفید جلوس در آب طبیخ او جهت دفع سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد او با عسل جهت دفع آثار و بلکه سوخته او با عسل [illegible] و مقعد و جهت منع نزف الدم و قی الدم و حقنه
آب او که با برنج و حب مقشر بود داده او جوشانیده باشد جهت منع اسهال و سحج و مضمضه با طبیخ او جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلس البول و نشستن مقعد آن جهت قطع خون
بواسیر و امراض مقعد و آشامیدن سائیده او بقدر یک درهم با آب گرم و دفع کرم معده بعید است و طبیخ بیخ انار دیرین به مجرب است جهت [illegible] و ضماد و بعید است و جوان
پوست انار ترش با انار و بالسویه سائیده در سرکه بجوشانند تا مهرا و منعقد گردد و بقدر فلفل حبها ترتیب داده پانزده عدد و زیاده از آن جهت دفع اسهال مزمن و سحج مخوف مجرب است ابتدا
و مقعد مجرب است و رب انار دیرین در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت التهاب و تشنگی مفرط و تپهای تند و قی و خمار و رفع غثیان و خواهش حوامل و فساد رنگ و رخسار و رفع غم نافع و انار
دانه قابض تر از هر یک است و در افعال قوی تر و کوبیده ترش او با مویز بالسویه [illegible] کرمانی جهت دفع قی و تقویت معده مجرب است و [illegible] مصلحش مویز و کردکان
و بدلش سماق است و گل انار در افعال مثل گلنار فارسی و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و فتق و قلاع و ضماد او با برگ [illegible] معده و جهت قی مفرط و عصاره او
با گلاب جهت منع ریختن مواد چشم و رفع ورم آن و با آب بارتنگ جهت قرحه احلیل و باب جهت ابتداء داخس و خراش پای که از موزه و کفش شده باشد و با سرکه جهت بادسرخ نافع و عصاره
پوست و پیاوه قائم مقام گل اوست و خوردن هفت عدد از آن که هنوز باز نشده باشد چنانچه کسی که بیست نگرفته کلها را ناشتا بلع کنند جهت قطع خون [illegible] یکسال
از موثر است و دندانهای [illegible] شبیه بزرد و جمیع افعال مثل تخم گل است **رماد** بفارسی خاکستر نامند و آن مرکب از جزو ارضی و دخانی است از اشتعال جزو
دخانی زایل شده ارضیه باقی میماند و رماد اکثر چیزها و ذکر اصل آن نیکو است و خاکستر کرم چوب تاک و غیر آن با سرکه جهت بیضه و خوده و شقیقه و تحلیل اورام و بواسیر بعید است و خاکستر
منفتح سده و جهت التیام قروح و قلع آثار قرحه و قضیب [illegible] و ضماد آن مفید است و مضر شش و مصلحش کتیرا و قدر شربتش نیم مثقال و خاکستر بلوط حالبین جهت نزف الدم و سکون اورام
نافع اکله و رافع قرحه قضیب و مقعد مجرب است **رمل** بفارسی ریگ وان [illegible] باصفهانی ریگ مانند شده در سوم [illegible] خشک و مجفف و گرم شده او جهت نشف رطوبات و استسقا [illegible]
سائیده او جهت قطع حیض و منع حمل بغایت مؤثره بالخاصیت آبخوش مزه رابد مزه و آب بطعم ناخوش مزه میکند **ریبث** بعبری اسم نباتیست [illegible] و شبیه [illegible] ریشه و بقدر
و چون خشک شود بسیار زرد میگردد و از [illegible] رنگ توان [illegible] و گویند امجاورت او رنگ آدمی زرد میشود و دود او جهت زکام مجرب و [illegible] گریختن هوام و قتل [illegible] سوخته او
بیهمه گویند بهتر از قلی اشنان است **رهرام** ترجمه [illegible] است و گویند قرصعنه است **رمان البر** [illegible] درخت فلفل و جلنار است **رمان السعال** خشخاش سفید است
رمان الانهار نوعی کبیره [illegible] فاریقون است **رماد عش الخطاطیف** خاکستر آشیانه خطاف است و مذکور شد **الراء مع النون وغیره**
رند بعربی [illegible] و بلغت شام غار و گویند صندل است **رنف** اسم [illegible] بهارج است **رنگپت** اسم هندی دم الاخوین **زنگ** اسم هندی اقاقیا است
رنگ کا اسم فارسی [illegible] است **رواس** بیونانی تخم خشخاش سیاه است **رورے** اسم [illegible] است **روبار وس** اسم یونانی [illegible] درخت است **رو**
اسم یونانی [illegible] است **روسی** [illegible] **اوطا** اسم عبرانی سماق است **روبین** اسم یونانی فوة الصبغ است **رویا** اسم سریانی عنب الثعلب **واس** اسم [illegible] قرة العین است
روحا ور روح بلغت اکسیران ریبق است **روش** سرگین حیوانات است **روفینون** نوعی از عنب الثعلب جبلی است **رودرا** [illegible] یونانی شربت ورد است که با عسل ساخته
باشد **روشیانا** [illegible] بعد از شین نون بعد از الف بیونانی اسم کجلی است و بسریانی اسم قنبیل است **رواصیر** آنچه از بقول در آب طبخ نمایند و روغن ترشیها و ادویه حاره
اضافه کنند **روهس** اسم هندی اذخر است **روتی** اسم هندی خیار است **رومی** اسم هندی قطن است **روی** اسم هندی طالیقون است **روی توتیا**
شبیه [illegible] و مشهور بروح توتیا چه از توتیا غیر مصنوع و معدنیست بخلاف سایر اقسام توتیا که [illegible] معدنی نیستند **روپه** اسم هندی نقره است **روتها** اسم هندی [illegible] است
روده اسم فارسی امعا است **روهن** اسم هندی جوالبقر است **روباه** اسم فارسی ثعلب است **روغن بخد** [illegible] **روغن شیره** [illegible] **روغن** [illegible]
دهن [illegible] و دهن سمسم [illegible] **روغن زیتون** اسم فارسی [illegible] است **روغن زیتون نارس** زیت الانفاق است **روغن بادام کوهی**
زیت البرجان است **روغن ارزن** زیت السودان است **روغن** اسم فارسی سمن است **روسنکر** اسم فارسی [illegible] است **روناس** اسم فارسی فوة
الصبغ است **روغن نفت** فالادن است **رودالزیدا** لغت یونانی [illegible] اصل [illegible] است و آن [illegible] شبیه [illegible] ان بعد [illegible]
سرخ از و ظاهر میشود در دوم گرم و ملطف و محلل جهت رفع صداع بارد مجرب یافته اند **رومیان** بفارسی [illegible] بهیان نامند و آن حیوانیست کوچک [illegible] دست [illegible] سرخ رنگ
و کوچکتر از [illegible] است تازه او در دوم گرم و تر [illegible] گرم و خشک [illegible] و مولد خون صالح و مقوی [illegible] و بابیا [illegible]

و بعد از آن بروغن گل و گلاب سرخ کرده باشند بار دیگر تخم مرغ بغایت محرک باه و مجموع سحق کرده با عسل ضماد جهت تحلیل اورام صلب و جاذب ریاح و بخار از بدن و طلای
بر آن با روغن زیتون جهت مفاصل و نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش رب لیموی ترش مغلظه و مولد سودا و حکه شدید است **روس** کلمه معرب حیوانات است بسیار کثیر الغذا و مقوی
بدن و ضعیف و مولد منی و سمین بدن بهترین آن گله کوسفند جوان است و حقنه با آب کلم و ماء الحمص جهت ترطیب اعصاب و امعا و گرده و تلیین اورام صلبه بلغمی و نطول و جهت ترطیب دماغ و جنون
و بیخوابی دائم نافع و مضر معده و مصلحش الجاوارش و خردل و سرکه است **رسخت** معرب از رومی سوخته فارسی است و راسخت نامند و طریق عمل او در
دستورات مذکور است بهترین او سیاه مایل بسرخی است در سوم گرم و خشک و آشامیدن زیاده از آن کشنده و بسیار مجفف و قابض و تند و جذاب منقی جراحات و مدمل و حابس
غشا و چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت زیاد و مؤثر و مقسول او ملایم تر و آشامیدن او بقدر درهم او با موم و روغن گل که مصلح اوست مسهل قوی است جهت
استسقا بسیار نافع است و با آب باران و عسل منقی است **رشتی** بفارسی ارده نامند و آن کنجد کوبیده است که از سائیدن بسیار بالغ گردد و روغن از آن جدا
گرم و تر و ملین صلابات ظاهر و باطنی مفتح و منضج دمل و مبهی و مفسد اشتها و غلیظ و مصلحش عسل و سرکه است و آنچه از مغز پسته و بادام سازند
اصل البسباسه **ریج و شعاد** ... **آل ربیع البادیه ریحانی** نوعی از خرما است و مذکور شد **ریباع** رسباع است **ریحان الفرصان**
... **ریحان داود** ... **ریحان الشیوخ** مرو است **ریحان یمانی** قطف است **ریحان النهج** ...
ریحان القبور ... **ریحان بعض** شبیه است **ریحان الملک** شاهسفرم است و از مطلق ریحان مراد او ست **ریحان الحجاب** ... است **ریحان**
... **ریحان سپید** ... **ریحان** ... شاهسفرم است **ریحا** کرگدن است **ریبیه والا** اسم فارسی سنبل جبلی است **ریباج** اسم فارسی ریباس است
ریحان عتیق ... **ریوند** راوند است **ریم ابن** اسم فارسی خبث الحدید است **ریشیم** اسم هندی ابریشم است **رینه** رتینه اسم هندی ...
ریباس معروف و مشهور است و بیخ او ریوند است در دوم سرد و خشک و لطیف و با قوت قابضه و مقوی معده و احشا و جگر حار و مفرح و قاطع قی و سنگی و غثیان
و مسکن حدت صفرا و خون و جهت رفع مستی و خمار و بواسیر و طاعون و با و خفقان و سواس و اسهال حار و یرقان و سهال حار و تحریک اشتها و منع بروز و مانع الکتحال او
جهت قوت باصره و ضماد او جهت حمره و باد سرخ و نمله نافع و مضر سینه و باه و مجفف اعضا و مورث قولنج در مبرودین و مصلحش شربت عود و انیسون و عسل و قدر شربت
از آب او تا سی درهم و با ...
و ... قلیل الغذا و خفیف بهترین او ... و جهت ناقهین مفید و گویند مداومت آن مورث سل است مصلحش
سرکه ... و ضماد گرم او جهت ورم چشم ... و گل آن ...
... **ریه البحر** جیری است ...
جهت ... عبارت از **ریش** عبارت از ...
... سوزانند
... **ریحان الکافور** ...
... و جهت ...
او رام و ... قطع سیلان خون ... ناقع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین است و شربتش ...
آنش ... **ریحان سلیمانی** گیاهی است از جنس ... شبیه برگ ... و دانه اش مثل فلفل سیاه و
سفید و در اصفهان و دارالمرز ... گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل ... سودا و منقی خون از احتراقات
مسکن ... و محلل ریاح و رطوبات ... معده و ... و جهت ... و امراض سوداوی ... و طلای او با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت ورم حار و
... و طلای او ... و جهت گزیدن عقرب ... و فالج نافع و قدر شربتش از برگ سه درهم و از آبش تا ده درهم است و آنچه در بعضی کتب ادویه گویند
گیاهی است که مشهور بگل عقرب است و جهت گزیدن عقرب ... ضماد ... مجرب است گلش از برگ ... و گلش ... و اندرون زرد
کوچک است ... و مذکور شد و گویند ... او از برگ ... و گلش سرخ و با سفید ... حرف

حرف الزاء المعجمة مع الالف زاج معرب زاک فارسی است و از معدنیات است و اقسام میباشد و اقسام و جوهر شب و از یک معدن اند
سفید و سرخ و زرد و سیاه و زرد منقلب بسرخ میگردد و زاج سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند زاج اخضر از سایر زاجات افضل و بهترین و صلب
و ذهبی درخشنده است در سوم گرم و خشک و سوخته او لطیفتر و محرق مغسول او حدت کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق قویتر میشوند و طلای آن با آب گشنیز جهت حمره و سلعه و جرب
و در روش جهت قروح خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان و بعضی گویند او را با آنکه نافع جهت نزف الدم رحم و نفوخ او جهت رعاف و اکتحال او جهت تنقیه جرب گوشها
جهت سطبری پلک و فتیله او با عسل جهت بواسیر و نواصیر و قرحه گوش و دفع چرک آن نافع و آشامیدن او جهت کشتن هوام کرم و شربه زیاده از یک درهم او کشنده است و
سرخ و سرفه و کوچون و خوردن او با انجیر و اقلیمیا با سرکه سائیده و در ظرف سفالی که در چهل روز در تابستان سرگین اسپ دفن نمایند بغایت تند و حاد میشود و ازاله
و بیاض غلیظ چشم میکند و در بریدن گوشت زیاد جراحات بعدیل است و غرغره اقسام زاج با سرکه جهت رفع زلوی که در حلق مانده باشد مجرب و در رنگ کردن موی
موی شرو قدر ... که بخطر باشد تا بکرات ... و بابش ... است و مقطر ورا با ... آن سرکه جهت تکمیل سحق کبریت زرنیخ و رصاص ... تشمیع
دانسته اند و در رصاص اشاره بآن شده زاج اخضر گرم و خشک تر از سایر و محرق و اکال و سوخته او لطیفتر و آشامیدن یک درهم او جهت دفع سمیت قطر با عسل جهت
اخراج کرم معده و با آب بقلی قوی است و چون صاحب سینه ... بنوشند سوی سفید پخته سیاه بر می آید و مجرب ... اند و چون نهایت مقشر است ...
... و جهت اکال دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و ... الالف و نزف الدم جراحات و قطور او با آب جهت قطع رعاف و تنقیه دماغ از ... باشد و در گوش ...
و سفر جراحات عصبانی زیاده او کشنده است زاج ابیض آن سفید مایل بزردی است و خفیف الوزن ... و ابریشم را بآن رنگ سیاه میکنند ...
انفعال ... زاج سرد است زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است و جوف او سیاه و با تجاویف و ثقبها و غلیظتر از سایر در افعال مثل سایر است ...
و ضعیفتر است زاج الاساکفه قسمی از زاج ابیض است کثیف و کثیر الارضیه و چون آب بر ... سیاه شود ... از سایر ... و زاج ... مثل سایر ...
دندان و حرکت آن و سیاه کردن مو و آب جهت ... عرق النسا نافع است زاج المقطر ... زاج اخضر است که مائیه لطیفه آن
زیر زمین ... گردد و بهترین اقسام ... امتحان آنست که چون بر فولاد ... زاج الجامد از جنس اخضر است ...
باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر است ... زاج اسود زاج مطبوخ است ...
الاساکفه است زاج الحبر زاج اصفر است زاج سوری زاج احمر است زاج لاری زاج کرمانی از جنس ... زاج قبرسی زاج زرد مایل ... زاج ...
اسم ... زاقه اسم فارسی ... است زاغچه اسم فارسی ... است زاغ اسم ... غراب ... اسود است و بترکی ... نامند زادان ...
... زادق ... زاج سهم فارسی ... است الزاء المعجمة مع الباء زبیب ... مویز گویند و بهترین ... که ... پوست ...
مقدار است و دانه بیرون کرده ... اول گرم و در اول تر ... غلیظ ... معده و امعا و مجرب ... موافق ...
و جهت سرفه بلغمی و امراض مثانه و گرده و قرحه امعا نافع و با گل ... و زبان ... مجرب ... اند و ... با سرکه جهت ...
و چون ... دانه ... عیده ... بخار ... ده ... و تقطیر بول ... است ... با ... و ... آب ... بار و ...
جهت سرفه ... جهت تحلیل اورام ... جهت قروح ...
مفاصل و خوشبوی ... و سرطان و ... مصلح ...
... درهم ... است ... و سیاه است ... و مطبوخ او ...
... جهت سرفه ... نافع ... است و ... زعفران ...
... و جمیع افعال ... بیرون کرده ... زبیب الجبل ... مویز کوهی نامند ...
و از ان ... سیاه ... سفید ... سیاه ...
... در آخر سوم گرم و خشک ... جهت ... و غرغره کردن ... نافع ...
... جهت قلاع ... دندان ... بعد از شراب ...

و حرکت کنند و با مصطکی و کندر جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت دفع سم سپر و کشتن کرم معده و ضماد او جهت داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ
و زراوند طویل جهت جرب و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و مطبوخ او در روغن زیتون جهت کشودن دبیل و نطول آن با طبیخ سداب جهت درد کمر و ساق مفید و مضر سپرز و مصلحش کتیرا
و زیاده از یک مثقال او کشنده و خناق و جراحت احشا و بدلش لحم زبن او و مقدار شربت جاهست زبد البحر بفارسی کف دریا نامند و آن پنج قسم است یکی شبیه باسفنج و زرد و بد بو
و کریه الرائحه و ثانی مایل بسفیدی و بسیار متخلخل و در رائحه او مایل بکراهیت و سوم متشکل کرم و سیاه مایل بسفیدی و دودی نامند و چهارم بسیار متخلخل شبیه بابریشم خام چرک آلوده و سفید
مایل بسبزی و او را افیون نامند و پنجم سفید سبک و ظاهرش املس باطن او خشونتی و با تندی طعم و بی بو و از سایر اقسام بهتر است و در سوم گرم و خشک و از ادویه قتاله
قالع ثآلیل و غثیان و حاضم اطعمه و مضر صوت و قصبه ریه و مصلحش لعابها و صموغ و قدر شربتش یک دانگ و بدلش شیح است و ضماد آن جهت کلف و بهق سیاه و کشتن شپش با موم و روغن
گلسرخ جهت قوبا و بثور لبنیه و قروح و جرب متقرح و جهت ستردن موی و جلای دندان و طلای او با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن و اذابه لحم از مجربات است و آشامیدن یک دانگ
از قسم سوم با مثل او کتیرا جهت عسر البول و سنگ گرده و درد کمر و استسقا و سپرز و ضماد محرق او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و محرق مغسول او را حدت کمتر و لطیف‌تر و جلای
او بیشتر است و اقسام او بدل یکدیگرند **زبد البورق** کف بوره است و او غیر بوره زبدی لغایت سفید و غیر جامد و شبیه باردست و بوره زبدی جامد مایل
بشیریت و در جمیع افعال شبیه ببوره و از آن لطیف‌تر و تندتر است **زبد** روغن تازه بی نمک است و مسکه و روغن کره نامند و مراد از روغن تازه گوسفند و گاو
و غیره است در اول گرم و در آخر آن تر و ملین و منضج و مسمن و سفیده سده و جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و خشونت حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و بلغمی و از او در سعودان
فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و دفع آن و مالیدن بر بدن و با شکر و خشخاش خوردن او لغایت موثر و فربهی است و با بادام تلخ جهته دفع
فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال سحج که از حدت اخلاط باشد و با شربت گل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زرده تخم نیمبرشت جهت لذع اخلاط و پانزده مثقال او با سفت
مثقال شکر جهت رفع عسر البول مجرب و طلای او بالخاصیه تغذیه بدن میکند و موقوف بورود آلات غذائیه است و جهت نضج ورمها و گزیدن افعی و تمریخ او بر بن دندان جهت
سرعت بیرون آمدن دندان اطفال و رفع خصف [illegible] و کهنه و با ادویه منضجه جهت ورم اعصاب و حجاب داغ و جراحت مثانه و قوبا و سعفه و جرب خصوصاً چون بعد از قطلیه صاحب جرب متقرح
خود را بپوشانیده عرق کند در روز دفع علت شود و حقنه او جهت ورم صلب امعا و قرحه آن مفید و روغن تازه جهت منع سیلان مواد بچشم و التیام قرحه و جرب و حدت
بصر و خلطه بلکه نافع و مضعف فم معده و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و شکر و عسل و بدلش شیر تازه که در جوشانیدن خمس او سوخته باشد و قدر شربتش [illegible] است
زباد نوعی از عطریات است سیاه مایل بسبزی و سایل در بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی گربه مانند مشهور بزباد و بفارسی گربه زباد نامند و آن حیوان قریب بسگ و
با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند از مابین دو ران او از عضوی شبیه بپستان ماهی حاصل میشود و در غایت خوشبوئی و در سوم گرم و در یبوست معتدل منشف و مقوی دل
و بسیار مفرح و مقوی حواس و جهت تسهیل ولادت بهمرسیم او با قدری زعفران و مرق گوشت قریب مجرب دانسته اند و جهت غشی و خفقان و توحش و جنون و رفع سعده و مقعد و طلای
او جهته تنقیه و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهته حفظ صحت سامعه و تقویه آن مفید و بوئیدن او جهته زکام و تمریخ او بر قضیب باعث حمل زنان و ملاومت بوئیدن او مورث
بدخلقی و ضیق النفس و صرع محرور و مصلحش صندل و کافور و اغذیه بارده است و بدلش غالیه **زبرجد** ارسطو زمرد و زبرجد را از یکان میداند و در معدن طلا متکون میشود
و سنجیدن [illegible] زرد مایل بسبزی است زبرجد قبرسی نامند و زبون‌ترین همه زرد مایل بخضرت است و در هند گویند در سوم سرد و خشک و در افعال مثل زمرد حابس و مفرح و قاطع
نزف الدم و رافع عسر البول و مفتت حصاة و جهته رفع جذام بهترین ادویه و تعلیق او با صره [illegible] و تعلیق او جهته عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش
زمرد است و چون با [illegible] نوشادر سائیده تقطیر نمایند تا منحل گردد [illegible] نمایند و اجساد ضعیفه را بمرتبه شرف رسانند و چون صورت مرکبی در او نقش کنند
و قمر در حین عمل در حوت باشد و انگشتری او را در خبر [illegible] کنند باعث فرج و زوال هم گردد و چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کرده در رصاص [illegible] در دام
ماهی گیر نصب کنند ماهیان از منتهم بدام آیند و گویند شراب در پیاله زبرجد بست نکند **زبل** سرگین حیوانات است و مجموع آن گرم و محلل و مجفف اند و زبل هر یک با افعال او شد
است **زبرب** جیتوانیست بقدر سنگ کوچکی زرد و ابلق از خطها سفید و سیاه و بعضی از آن پوست او نیز بسیار ابلق و ترکی سرموخ و با اصفهان خوکره نامند و مشهور
[illegible] او را [illegible] گردد در سوم گرم و خشک [illegible] نخورده باشند گوشت او صالح الغذا و جهته ریاح و سرد احشا و ذات البلغم و تحلیل مواد و پوشیدن
پوست او جهته نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است **زبد البحیره** ادر افیون است **زبد الطری** اسفنج است **زبد القصب** طباشیر است که در
بنج نی جمع میشود **زبد الملح** [illegible] است **زبد القمر** حجر قمر است **زبد القوارير** [illegible] است **زبلش** [illegible] است **زبیب** [illegible]

زنبیل [illegible] است **زبان گنجشک** اسم فارسی لسان العصافیر است **الزاج مع الخل** [illegible] **زجاج** فارسی آبگینه و شیشه
نامند و معنی مصنوع [illegible] الوان مختلفه [illegible] مصنوع آن [illegible] دانسته است [illegible]
[illegible] سفید [illegible] گرم [illegible] خشک [illegible] مصنوع است [illegible] سفید [illegible]
و شفاف [illegible] الوان [illegible] زجاج فرعونی [illegible] پوست تخم مرغ [illegible]
[illegible] زجاج است [illegible] گرم [illegible] و محلل [illegible]
قوی الاثر [illegible] و جهت تقویت [illegible] روغن [illegible]
[illegible] دندان [illegible] محلول [illegible] مشهور [illegible]
و مفرح [illegible] **الزاج مع الخل و غیره** رجل [illegible]
[illegible] است **رحتم الملک** [illegible] است **زرداوش** [illegible] است **زرد وارد** [illegible] است **زرشک**
فارسی [illegible] است **زراسم** فارسی ذهب است **زردک** اسم فارسی جزر است **زرجون** [illegible] خمر است **زرقون** [illegible] است **زرپیرا** [illegible]
زرقوری نبات [illegible] است **زرپیرا** [illegible] **زرنیخ ابیض خراسانی** [illegible] است **زرنیخ** [illegible] **زرده تخم**
مرغ اسم فارسی [illegible] البیض **زردالو** [illegible] **زردچوبه** [illegible] **زردالو** اسم فارسی [illegible] **زرین درخت**
[illegible] خراسان [illegible] نبات [illegible] برگ [illegible] شاخها [illegible] برگ [illegible]
[illegible] سپرز [illegible] گرم [illegible] [illegible] درخت است [illegible]
[illegible] اسپرک نامند [illegible] برگش [illegible] سفید [illegible] گرم [illegible]
[illegible] سفید و کوچک [illegible] شیرین [illegible] حرارت و قوة [illegible]
[illegible] مطبوخ [illegible] سرد [illegible] [illegible] نافع [illegible]
[illegible] و جهت جرب [illegible] نافع [illegible] مثقال است [illegible] **زرنباد**
[illegible] است [illegible] طاهر [illegible] مایل [illegible] پوستش [illegible] قدر [illegible]
[illegible] و طعمش تلخ [illegible] شیرین [illegible] سال [illegible] گرم [illegible]
[illegible] دماغ و محلل [illegible] روح حیوانی [illegible] سودا [illegible] جانوران [illegible]
خفقان و [illegible] رحم [illegible] دندان [illegible] نافع [illegible]
[illegible] و جهت [illegible] نافع [illegible]
[illegible] مصلحش [illegible] مثقال [illegible]
زرنب برگ نباتیست [illegible] خوشبو [illegible]
[illegible] سال [illegible] گرم [illegible] خشک [illegible]
[illegible] و تقویت [illegible] نافع [illegible]
[illegible] **زرند**
[illegible] است [illegible]
[illegible] طعمش تلخ [illegible]
[illegible]

و در دوم خشک است مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و نباتی و قتال اقسام کرم معده و حبالی و جاذب پیکان و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاة و کشنده قمل و جهت بواسیر [illegible]
و تشنج و آزار خفان و ضیق النفس و تنقیه سینه و صاف کردن رنگ و صفا و دفع ریاح و تقویه جگر و با شراب جهت سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز
و استسقا و با شراب العسل جهت عسر النفس و بلغم و اخلاط غلیظه و جهت صرع و کزاز و ضعف احشا نافع و ضماد آن جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سایر
زخمها و با عسل جهت قروح رطبه و با سرکه جهت سپرز و جهت تنقیه رطوبات لثه و قرحه او و جهت احتباس حیض و نجابت موثر و قدر شربتش دو درهم
تا دو مثقال و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل و بدلش زراوند مدحرج و گویند در تحلیل صلابات سپرز و ریاح مثل او زنجبیل و نصف وزن آن زرنباد و بدل او
بعض گویند الارمی است **زراوند مدحرج** بفارسی زراوند گرد و باصفهان بخود الوندی نامند بهیئت مدور با پهنی بقدر فندقی و شاخهای گیاه او
مایل زرد و برگش شبیه بچیز [illegible] او طویل و از آن کوچکتر و خوشبوتر باندک تندی و نرم و گلش سفید و جوف و سرخ و مدور و قوت اقسام او تا دو سال باقی
و در دوم گرم و خشک و تلطیف و تحلیل و با خلط لطیف اخلاط و ترقیق و تنقیه و تریاق زهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس
و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و وسواس و تنقیه جگر و زخمها و دندان و فسخ و وهن عضل و درد سپرز و درد پهلو و لرزه‌های بارده نافع و در سایر افعال
قوی‌تر از طویل و ضماد آن جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه شده در زخمها و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موثر و
قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مصلحش عسل و روغن کدو و بنفشه و بدلش قسم طویل او و زراوند هندی و گویند بوزن آن
زرنباد و نصف وزن آن قسط و دو ثلث او **زرنیخ** لغت فارسی است و یونانی ارساطیقون نامند یعنی اجزاء الارض و اقسام میباشد یکی زرد و
او صفائحی براق و نرم است و رقی گویند دوم سرخ و بهترین او شبیه بسرنج و صفائحی و زود شکن سیم سفید و آن را زرنیخ النوره و دوا الشعر نامند و
زبون‌ترین اقسام و بهترین صفائحی اوست و در سیم سفید و آن مستعمل است قسم زرد و سرخ گرم و خشک است و سرخ آن [illegible] و سفید و سیاه و سبز قوی‌تر و اقسام زرنیخ
از سمومات اند و محرق آن لطیف‌تر و در بردن موی و صافی و سرخ و شفاف براق و در سمیت و در افعال قوی‌تر از همه و مجموع آن معفن و لذاع و محرق
و با قوة قابضه و ستر نده و موی و گداختن زیاد زخمها و کشنده اقسام کرم معده و حبالی و آثار خون مرده و رافع جرب و سعفه و اکله و با راتینج جهت داء الثعلب و با
ناست و آهک خاکستر و امثال آن جهت رفع قمل و با پیه جهت تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهت ثبور مقعد و [illegible] جراحت بینی و با او [illegible] جهت بردن گوشت
زیاده و رویانیدن گوشت بن دندان و بخور او با راتینج جهت سرفه کهنه و با پیه [illegible] و با [illegible] بالسویه جهت [illegible]
کهنه جهت ربو و ضیق النفس و سرفه و رفع [illegible] موثر است و شرط است که بعد از بخور [illegible] بیرون آرند و گویند با [illegible] و روغن تازه جهت دفع مضرت و
دود آن استعمال کنند مطلق زرنیخ سرخ با بول حمار و [illegible] لعاب اسپغول [illegible] تا [illegible] مجرب [illegible] با عسل جهت تصفیه آواز و رفع
کردن چرک سینه و [illegible] جهت [illegible] داشتند و احتیاط آن است که آشامیدن آن جرات ننماید و مکان او با زهره گاو و آب
یا عالم [illegible] و نگذاشتن [illegible] و چون با بول [illegible] سنون او جهت بردن گوشت متعفن دندان [illegible] آن [illegible]
و [illegible] جهت [illegible] و التیام [illegible] و [illegible] هرگز [illegible]
بدل زرد او نصف آن زرنیخ سرخ است و بدل هر دو در اکثر افعال کبریت و کلفی که از تصعید زرنیخ بهم رسد [illegible] زرنیخ می‌نماید و جوهر
زرنیخ زرد را بتدابیر تصعید کنند [illegible] تجربات [illegible] و طریق [illegible] است **زراقه** حیوانی است [illegible]
شتر گاو و پلنگ [illegible] و [illegible] شبیه [illegible] و [illegible] شبیه بپلنگ [illegible] او مثل گاو و شاخش [illegible]
و [illegible] دارد [illegible] گرم و خشک و [illegible] سوداویست و [illegible] ذکر نکرده مگر زهره او جهت نزول آب
[illegible] **زرنب** [illegible] مانند [illegible] و خشک [illegible] مقوی دماغ و [illegible]
[illegible] سرخ [illegible] **زریق** [illegible] سفید و [illegible] شد و گوشت او [illegible] عصب و [illegible]
[illegible] نافع و زهره او [illegible] جهت [illegible]
[illegible] نافع است **الزاغ العقعق** **زعفران** معروف است در سیم گرم و در دوم خشک [illegible]

مفرح قوی مقوی حواس منضج مفتح و محلل و مصلح عفونت اخلاط غلیظ بلغمی و مدر بول و باه و مقوی جمیع قوی بروح حیوانی و سایر اعضا و الات تنفس و رئه و شاد و

خوشحال کرده و شادی بخشد و سموم و جهت سده جگر و سپرز و رسانیدن قوه ادویه باعضا و یک مثقال او جهت عسر ولادت و مجرب بهر روز دو قیراط آشامیدن او جهت دفع

با بنفسج جهت خمار و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعده و با عسل جهت ریزانیدن حصاة و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات بچشم و تسکین درد و درم گوش و با ادویه مناسبه جهت دفع

او جهت درد رحم و مقعده و اکتحال او جهت جلای بصر و رفع سعفه و غشاوه و رفع رقت چشم و سلاق و جرب و قرحه و ذرور او جهت قطع نزف الدم و طلای او با فرفیون جهت نقرس و مفاصل

او جهت رفع بخار و صداع شدید نافع و مصدع و مخدر و مضعف اشتها و مقی و مداومت او مکدر حواس و مضر اعضا و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش تا دو درهم و سه درهم کشنده

مضر است و بدلش مثل آن قسط و مثل او دار چینی و ربع آن سنبل و سدس او سلیخه است و چون دو درهم او را با آب سرد سرشته و مثل گردکان ساخته تعلیق نمایند جهت عسر ولادت

و اخراج مشیمه نافع است با دیان با لخاصیت مجرب و روغن او که پنجاه مثقال او را در سه رطل و نیم روغن کنجد با رغن بیفزایند تا بخوبی صیانید به روز سوم ماند کرده باشد و سموم گرم و خشک است

ملین عصب و صلابت رحم و تسخین و منضج و محلل و تدهین بینی بدان جهت ذات الجنب طلا و جهت تنقیه رحم و اعضا و تفریح بینه و محلل او با سموم و مضر استخوان جهت قرحه رحم نافع

و برگ گیاه او جهت القیام جراحت تازه و منع ریختن مو و با عضا مفید و چون اندرون سیب خالی کرده زعفران پر کرده بو کنند خناق و ذات الجنب خفقان نافع

زعفران الحدید

زنگ آهن است که او را سوهان کرده بر روی صفیحه پهن نموده ترکنند و در مکان نمناک گذارند تا زرد شود و بعد از آن کوبیده آنچه زرد شده او را

بگیرند و باز بدستور گذارند و مکرر عمل نمایند تا همه او زعفران گردد و بهترین اقسام او مخصوص صنعت آنست که براده حدید را با ربع او نوشادر سائیده در زمین نمناک دفن کنند

تا ده روز و بعد تجمیع زعفران مذکور میشود گرم و خشک قابض از جمله سموم و ضماد او جهت نقرس و بواسیر و داحس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب با سرکه جهت با سرخ و حب سا

ما سرخه مفید و جهت قطع خون حیض و رعاف و جهت قطع خون بقدر آن القوه تا آن نافع و خوردن تقطیر البول و نافع استسقی است و در صناعت مبرد و عظیم است

زعرور

درختان کوهی و تمر او شبیه بسیب کوچک و بتکان باغ و بیضی بحیث کلیه شیرین است در آخر دوم سرد و در اول خشک قابض و مسکن حدت صفرا و خون فی و جهت اسهال و تقطیر البول و جگر و معده حار نافع و مقوی

اشتها و اسبابها با شکر جهت اسهال حار و ضماد او جهت اورام صلبه با سرخ مفید و مضر گرده و صوت و قولنج و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا پنج درهم و نیم تا اندو و دو

مثقال و بدلش سفرجل است

زغبیر

مرو است و به فارسی تخم کتان است

زغار

خرالطین است

زغن

اسم فارسی حداه است

زفیف

اسم نیمی ...

زفت بری

و زفت جبلی زفت یابس است

زفت رومی

شامل زفت یابس و زفت بحری است و اطلق و اکثر زفت بحری را گویند اسم نفس است

زفت رطب

رطوبت سایله درخت صنوبر بری یک قسم است و رطوبت با ردار آن که غیر درخت چلغوزه است مسمی بخنوج حاصل میشود و صمغ او ابیاج است و آنچه از درخت مذکور

گداز داده شود و تمر او مانند تمر سرو و از آن کمتر است بهم رسد قطران نامند در سوم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن او جهت ربو و تنقیه

سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله با شکر جهت نفث الدم و مقعده و سرفه و مزمن و ضماد او جهت ناسور و بطلان و جهت فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران و با موم

جهت شقاق قوبا و تحلیل جراحات صلبه و شقاق مقعده و جرب و ضماد و با عسل جهت پاک کردن چرک زخم با خشکریشه و الصاق او بر آن بعد از تراشیدن با فوج

اخراج نمود گه حلق ماند با انجیر بسیار است با شکر جهت اقسام خراز سفید و جهت جرب حیوانات و تمدد اعضا و عرق النسا و داء الثعلب با آب رز جهت جذام و با ادویه جهت

گوشت زخمها و غرغره او جهت ورم عضلات حلقوم و بیکر قطور او با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و ضماد او جهت ورم حاره و صلابت رحم و گزیدن عقرب و شربتش سپرزو

کثیر و مغثی و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش مثل او قیر است که در حین جوشانیدن لطیفی برد و گذارند و آنچه بر سر جمع شود فشرده اخراج نمایند ضماد او جهت زیر ...

سعفه و داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعضا و عرق النسا و امثال آن نافع از زفت است قاطع نزف الدم و سهل و تریاق سموم و مایلی است و دود زفت جهت نیکو کردن

مژگان و تقویت چشم و تقویت باصره و دود سیاه و سوختن او جهت رفع ریختن مژه بغایت سود است

زفت یابس

زفت رطب است که بحدی نفخ خشک شود و بطبخ خشک کنند و در

گرم و دوم خشک و تحلیل او زیاده از رطب و در انضاج ضعیف تر جهت التیام قروح و ضربه و مقعد و آشامیدن او با شراب جهت قطع خون و تنفس و تقویت و

نافع و در سایر افعال ضعیف تر از رطب و قدر شربتش تا دو مثقال است

زفت بحری

شبیه بقطران و از مولد از رطب مثل آنکه حاصل میشود و بخصوص سیال است ...

و مستعمل نمیشود و داخل مرهمها میکنند و بهترین آن سیاه و نرم است در سوم گرم و خشک و مقلل و مجفف و جهت مفاصل و عرق النسا و فالج و جذام و التیام اعضا و سکنجبین ...

تا دو درهم و مضر شش و مصلحش کتیرا و قطران ...

الرابع مع القاف زقوم

...

... او ... سموم و ... الاسفل ... او جهت ...

بکره با ثبات با او جهت جراحات تازه نافع و تقوی القلب و در اوع است و جهت اورام شامی ... گفته از آنجا ... و خیار ... زنبیلیه ... رسیده ... کرده با عقبو

منفعت است و در دوم گرم و خشک است محلل ریاح و جهت دفع ... و قدر شربتش ... بجهت سم و روغن تخم او با اذکار لفظ محلل ریاح و مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل آن و نافع سده و سپرز

... شربتش ... و ضماد او ... نفع ... مصلحش ... کننده ... مصلحش ... و قدر شربتش چهار قیراط ... و بدلش ... است **زرقال** اسم فارسی ... است و آن ...

... و ... سیاه و ... منافع ... با اعتدال و جهت اسهال و قرحه امعا و تقویت آن ... عطش و التهاب معده و غلیان ... صفرا

... نافع و ... و جهت ... رسیده و ... و ... و جهت رفع آثار ... است و مولف ... الیسع ... فراقاط

... بیان کرده ... با ... است و ... با ... باشد **زرقاط** اسم ... الزمه است **الزاء مع**

الراء وغیره **زرابیه** ... فارسی ... و مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن ... کرده و جهت رطوبت ... نافع و مسدد ...

... **زر الف الملوک** ... **زرلیغ** اسم ... **زرلو** فارسی ... است **زرماه زاغی** ...

... **زرمور** اسم ... است ... و ... مستعمل ... است و در ... و قدر ... مثقال و ... تخم ...

... است **زروم** ... است **زرمح** ... فارسی ... اسب و ... گوشت او بسیار گرم و جهت ضعف دل الطبیعی و خفقان ...

... است **زمرد** از کان طلا و غیر او ... اقسام ... باشد ...

... صاف و آبدار ... باشد و ... و ... رنگ ... زمرد ...

... و ... گویند و آن ... است ... بعضی ... دانسته اند ... در دوم ... و در سوم خشک ...

... جهت ... و ... ریح و تریاق ... هوام و ... و دافع سموم و خفقان و جذام و اسهال ... الدم و ... حصاة و جهت یرقان ضعف معده

... و تقویت ... و جهت ... و ... کردن او ... و جهت منع ... و ... باشد

و چون ... طلا باشد جهت رفع طاعون و تعلیق او ... است و چون ... مثقال او ... که با ... مثقال باشد ... و طالع میزان و آفتاب

... باشد باعث ... و ... او ... است و گویند چون ... و گویند ... و گویند چون ...

... و ... شود و قدر شربتش ... سموم ... است **الزاء مع النون** **زنجبیله** ... مصری ... است ... **زند** بلغت ...

اسم ... است **زنجرف** ... است **زنجار الحدید** ... است **زنطاح** ... است ... باشد ... و غیر ...

کرده ... گویند ... مذکور شد **زنجبیل العجم** ... فارسی ... است **زنجبیل شامی** ... است **زنبوع** اسم ...

زنگار اسم فارسی ... است **زنجار محرق** ... اقسام ... **اذن** ... است **زنبق المختص** ... است و گویند یاسمین ... است

... **زنجبیل** ... است ... و ... باشد و در سوم گرم و در

خشکی ... و ... معده و جگر و ... و ... معده و ... حافظه و جهت ...

... و اخراج خلط غلیظ و رطوبات ... و رفع برودت ... معده و یرقان و تقطیر البول و اسهال ... و غذا باشد و ... جهت ...

... معده ... تخم ... جهت ... و ... رطوبات مفاصل و ساقین با ... جهت تقویت باه ... است ... اکحال

... و ... جهت تقویت ... و رفع تشنگی بلغمی است و ... روغن

باه ... و قدر شربتش ... است و ... جهت تقویت ... است **زنجبیل الکلاب** ...

... و ... گرم ... بسیار گرم و خشک ... و جهت کلف و رفع آثار ... الفعل

... و ... **زنبق** ... یاسمین

است و ... و غیر ... یاسمین است ... کرده اند در دوم گرم و در ... معتدل و

... و ... و ... است و ... است ...

در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و ملین و مقوی اعصاب و اعضا و محلل [illegible] غلیظ [illegible] و جهت منع [illegible] و اعصاب [illegible]
نافع [illegible] احوال [illegible] و دهن [illegible] و دهن نرگس است **زنجار** بفارسی زنگار گویند معدنی و مصنوع [illegible] عبارت از [illegible]
[illegible] زنگار بحری [illegible] که بر روی مس [illegible] که [illegible] و آن را زنگار [illegible]
[illegible] جمع کنند و یکی از زنجار [illegible] و او از صفایح مس [illegible] بر او [illegible] گذارند [illegible]
[illegible] تا غلیظ گردد [illegible] و [illegible] اقسام دیگر نیز [illegible]
است و بهترین آن [illegible] گرم و خشک [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و مانع [illegible]
[illegible] و ساعیه و ورم جراحات و جهت روانیدن گوشت [illegible] جهت جراحت [illegible] و [illegible] جهت تنقیه چرک جراحت و [illegible]
[illegible] مطبوخ [illegible] با سرکه [illegible] و [illegible] سفید و سائیده [illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] و سلاق [illegible] جهت جرب [illegible] چشم و سلاق نافع و طلاء او [illegible]
[illegible] جهت [illegible] جراحات [illegible] مجرب [illegible] اعضا و عصب [illegible] او [illegible] عدیم [illegible]
[illegible] استعمال نموده [illegible] زنجار [illegible] جهت [illegible] قروح [illegible]
زرنبا اسم فارسی گیاهی است که [illegible] و در اول [illegible] گرم [illegible] حرارت بدن [illegible]
[illegible] و [illegible] **زنجفر** بفارسی
شنگرف نامند [illegible] و طلاء [illegible] و [illegible] از زیبق و گوگرد است [illegible] اقسام [illegible]
[illegible] گرم [illegible] قاطع [illegible] الدم [illegible] روانیدن گوشت [illegible]
[illegible] با روغن [illegible] دندان [illegible] روغن [illegible] کننده [illegible]
[illegible] گویند [illegible] **زنبور** [illegible] نافع [illegible] ورم [illegible] بدن [illegible]
[illegible] فالج [illegible] نافع [illegible]
[illegible] **زنبور عسل** [illegible] **الزاء مع الواو** **زوفرا** قسمی از جرابست **زوله** بلغة [illegible]
[illegible] **زوفای یابس** گیاهی است [illegible] شبیه به برگ [illegible]
[illegible] در دوم گرم و [illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] الدم [illegible] فالج و [illegible]
[illegible] غلیظ [illegible] با شراب [illegible]
[illegible] جهت [illegible] خون [illegible] آب [illegible] جهت [illegible]
جهت [illegible] گوشت [illegible] دندان نافع [illegible] عربی [illegible] مطبوخ [illegible]
زوفای رطب چرکی است [illegible] از [illegible] سیگردد و بفارسی [illegible] مثقال [illegible] بهترین آن است که
[illegible] جمع نمایند [illegible] استخراج کنند [illegible] بهم [illegible] میان [illegible]
[illegible] در دوم گرم [illegible] در اول خشک است [illegible] ملین [illegible] جهت [illegible] سینه [illegible] و [illegible]
[illegible] جهت ورم [illegible] و رحم [illegible] عصب [illegible] و جرب [illegible] مره [illegible]
[illegible] قروح [illegible] روغن [illegible] جهت [illegible] عسر ولادت [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] و [illegible] است [illegible] آنکه [illegible] بهترین [illegible]

زروان نزد اکثر [illegible] است و موافق جامع بغدادی غیر آن دانسته و قایل است که او نانخواه است و بعضی سبزی مثل [illegible] و کوچک و طولانی و سر [illegible]
[illegible] مثل [illegible] [illegible] و قسم بهترین [illegible] در سوم گرم و خشک [illegible] با قوت جاذبه و ضماد [illegible] جهت بیرون آوردن پیکان و خار
[illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت رد [illegible] و تحلیل اورام و [illegible] جهت [illegible] و مقوی است

الزاء مع الهاء **زهره** بفتح اول [illegible] شامی [illegible] معرب [illegible] و مذکور خواهد شد و بلغت فارسی مراره است و بعربی [illegible] اطلاق میکنند
و [illegible] **زهر اسبوس** [illegible] است **زهم** اسم زبادست و گویند زباد اسم جانور و زهم اسم عطر است **زهرة الحجر** [illegible]
و گویند [illegible] است **زهره زمین** [illegible] جرجان [illegible] **زهره** بضم زا بلغت اکسیریان نحاس است **زهر** اسم فارسی سم است و بعربی اسم شکوفه است **زهرة الملح**
[illegible] شبیه بشوره [illegible] و زعفرانی رنگ تند بو و بدبو [illegible] آب نیل [illegible] که ته نشین [illegible] باشد و از آفتاب [illegible] خشک گردد و در رتبه
حاصل میشود [illegible] بعضی گویند که آن شوره است مثل غبار زرد رنگ [illegible] و بغایت گرم و خشک و تند [illegible] جهت قروح خبیثه و آکله و [illegible]
[illegible] گوشت زاید [illegible] جهت [illegible] و قروح و منع [illegible] موی و [illegible] نافع و آشامیدن او تا کید [illegible]
[illegible] تو [illegible] و [illegible] و سکنجبین [illegible] نافع و [illegible] و [illegible] است و [illegible] ازان [illegible] مانند [illegible]
باشد از جمله سموم [illegible] است [illegible] علاج [illegible] **زهرة النحاس** [illegible] است [illegible] آب [illegible] تغییر [illegible] و آن از [illegible]
[illegible] و [illegible] و قوت [illegible] و [illegible] خلط غلیظ و [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible]
[illegible] نافع و از سموم قتاله است **الزاء مع الیاء** **زیره** اسم فارسی کمون است **زیره رومی**
اسم فارسی [illegible] است [illegible] **زیت الانفاق** [illegible] زیت [illegible] است **زیتون الارض** [illegible] است **زیتون**
[illegible] **زیت** [illegible] است **زیتونیه** بلغت [illegible] است **زیت المرجان** [illegible]
زیرفون بلغت دمشق نوعی از درخت [illegible] است **زیت الکتان** است **زیت الحجم** [illegible] است **زیر صر** است **زیتون الحبشی** [illegible]
[illegible] **زیتون الماء** [illegible] است که [illegible] گویند که [illegible] آب نمک پرورده
باشند [illegible] است **زیره صحرائی** اسم فارسی [illegible] **زیره** اسم فارسی کمون [illegible] **زیتیان** نانخواه است **زیرباج** از اغذیه لطیفه
[illegible] و موافق صاحبان جگر حار [illegible] و [illegible] است و طریق ترتیب [illegible]
[illegible] است که گوشت [illegible] باشد [illegible] و نخود [illegible] و آب [illegible]
[illegible] دام [illegible] و [illegible] **زیتون** [illegible] بستانی [illegible]
[illegible] زیتون [illegible] سال [illegible] و [illegible] و سیاه و گرم و خشک [illegible]
[illegible] معده و [illegible] آب نمک پرورده باشد [illegible] طعام خورده شود [illegible] قوت [illegible] معده و دافع [illegible]
[illegible] است و ضماد [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] سیاه [illegible] و [illegible] نافع و [illegible] در دوم گرم و خشک [illegible]
ضماد [illegible] جهت [illegible] و [illegible] زیاده شدن [illegible] و اورام حاره و [illegible] شده باشد [illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت اسهال [illegible] جهت قلاع و ضماد [illegible] جهت [illegible] جهت [illegible] آن [illegible] جهت [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] است [illegible]
آن [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت [illegible] احراق [illegible]
[illegible] جهت [illegible] است [illegible] جهت [illegible]

۱۳۹

و جهة شدن موضع و رفع علت المجربات بیان نموده اند و مولف تذکره حکما دیگر متفوق و مشایخ اقسام زیتون را درین امر مجرب یافته است و نشا و خالت تمر او با عسل و اثمار روغن
و انشلمت با اکحله سعفه و بثور شیرپنجه نافع و طلیات شاخ تازه او کذا سوختن آن به جهت جرب و بر سر و قروح آن نافع و مطبوخ منیر اجزای او جهت صداع شقیقه و دو
و پاشیدن در خانها به جهت گریزانیدن هوام و نگاه داشتن عصا که چوب او جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت موثر است و مضمضه آب نمک که زیتون در آن خیسانیده باشند
جهت استحکام لثه مفید و صمغ و صنوبت شبیه بسقمونیا و مایل بسرخی است در اول گرم و در دوم خشک و در تقویه هضم قوی تیز ارکند و دافع سعال مزمن و مخرج بلغمی و جهت نفع
جراحات و با مرهم ها جهت رویانیدن گوشت موثر و صمغ بری او تیزتر و مدر بول و حیض و جهت نفع احتباس حیض و ضماد آن بر کبه جهت جرب متقرح و سنون او جهت تسکین درد
دندان کرم خورده مفید است و چون تیزتر از آنهاست که به طبخ داده باشند خیسانند و در بوتقی او دفع میشود و بخور زیتون قاطع رطوبت و سعال است **زیت** بفارسی روغن
گویند و آنچه از روغن زیتون سپید گیرند زیت عذب نامند و غیر مغشوش و ریح الانفشا ... بدن ... اجزا او انکه مستقطع نمیکند و بخلاف مغشوش و انواع او دوم
گرم و با یبوست و قبض است و قول بر رطوبت آن اصلی ... و غسول و کهنه با آب گرم بسیار به هم زده صاف کنند بلیغ و الطف است و چهار درم مثقال او با یک رطل آب گرم
ماء الشعیر مسهل قوی جهت درد اعصاب و عرق النسا و با نشا و با کبیره جهت مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با او جهت دفع سمیت ادویه و حقنه آن جهت قولنج و رحم و سده و درد مفاصل
و عرق النسا و درد کمر و با مرهم ها جهت التیام و اصلاح زخمها و طلا او جهت درد و اسفیدج چون شش سال بر او بگذرد زیت عتیق نامند و گرمتر از غیر عتیق و محلل و ملین طبع و مصلح
او دویه ضعیفه قوت آن و مانع جمود اعضا و دافع ضرر سرما و اکتحال او مقوی بصر و جهت رفع بیاض رقیق و جرب و سلاق نافع و جهت نزول آب و التیام مقام قدح و طلا کردن گرم
مسکن کم گزیدن عقرب است و چون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میشود و قدر شربتش تا هفت مثقال است **زیت الانفاق** روغن زیتون
نارسیده او معتدل و قابض است و گویند در آخر اول خشک است و مسمن بدن و بدل روغن حصاة و موافق معده و مقوی لثه و دندان و مانع از عرق و صاف کننده اخلاط
و منقی سده و مانع عفونت و مقوی عضلات و غسول و موافق و در اعصاب و مواد حاره و نیکو کننده رنگ رخساره است و روغن زیتون سبز قایم مقام روغن گل سرخ و دافع و جمع
عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی آلات محرک و مانع سیلان رطوبات لها و قاطع خون لثه و جمعی مطلق روغن زیتون را از افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص
انواع التنه اندو هرچند کهنه تر شود قوی تر میگردد و آنچه از هفت سال گذرد بهتر است و روغن لیسان (?) ... بعضی قایل آنکه تا هزار سال میماند و گویند چون بسته و دود گیرد
باشد از آن عمل و تمت آن کنند و روغن شوینز با الماء حنطة و حمام ساخته بخوشند و آب سرد و از آن ... بخورند و اتجمیع درد های بارده و خدر و فالج و امثال آن نجات یابند
صد سال با همیگر آن و منت شود و از مجربات استاد انه و روغنیکه از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار مجرب و اله حکه و مصلحش شربت بنفشه است و چون روغن
با شراب آن بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آن ستوا نمایند تا شصت بار و بعد از آن که آبها سوخته شود چندان بجوشانند که بنصف رسد مراتب مسمی بهم
روغن سپاه (?) و اسرار **عجیب زیت ریبار نقل** روغن زیتون است که او در ظرف مس بجه بجوشانند و بعد از آن بپالایند در دوم گرم و در ... خشک
از حضض و ضماد مشش جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و سعفه و التیام زخمها و بدن با خمر و با شراب با العسل جهت درد دندان و با نقیع ترمس جهت جرب و داء الثعلب
هرچند کهنه شود در افعال قوی تر ... مطبوخ مجرب است **زیت السودان** روغن ثمر ییست مثل بادام کوچکی و نوال او بسیار مانند و از درخت خالی بهم رسد و خاک
دو د پیچیده و عرق آن بیسکو مینه و بادام کوهی گویند و طعم روغن او شیرین و خوشبوییست در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک و مولد خون صالح و ملطف اخلاط و جهت
امراض سوداوی بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و دافع ... و تفتیح سده و اورام بارده نافع است و مولف اختیارات بدیعی غیر روغن زیتون را از انسته است **زیت**
البشلجم روغن شلجم است روغن عنصل است **زیتون نارس** است زیت الانفاق است **زیت الجبل** بلغت نواحی مصر اسم لفظ بست **زیبق** بفارسی سیماب
و جیوه نامند از جواهر فلزات و معدنی است شبیه بنقره گداخته و از کسلهای شنجرفی نیز بهم میرسد و بعضی بلاد و باروه مثل مغرب و روم و اقلیم پنجم قسطنطنیه است که از خاک
میگیرند و غیر طرف شیشه در شرابت بحیل ... معده و موجب ... دوم سرد و در سوم تر ... و تشنج و رعشه و موت فالج و بطلان سامعه
... قوت ... جهت گریزانیدن هوام و طلا ... جهت جرب ... دفع ... و اکثر مسعفه ... مانع ...
... بالغ ... روغن ... نافع ... است ...
... ضعیف ... جهت ... تنقیه ... و بعد ... جهت ... کردن ...
... مقتول ... بیست ... عضو

او را و بعد از آن بخورند باعث مغص میشود و جهت حفظ صحت و تقویت باه ... آب بعد از آن بخورند ... ریاده کنند و گوشت ... بقدر ... جوشانیده

جهت ... و قدر شربت غیر مقتول ... و دویم و بدلش رصاص مغسول است و مصعد او بسیار گرم و احدت و با سموم ... محرق خلط و محلل قوتها و مقطع است و طریق صنعت

او ... و است و چون غیر مقتول ... بقدر ... خالص حل نموده ... مصعد گردانند و طریق عمل آن در کتب ... مرقوم است

حرف السین مع الالف

ساذج ... بقدر ... بی ساق و گل و در آبها ایستاده در بلاد هند ... و شبیه ببرگ گردگان و مایل بسیاهی ... و ... بیرون ... بلاد هند ... بهم میرسد و قوتش تا سی سال باقیست در سوم گرم و در دوم خشک ... و مصلح ... مقوی احشا ... و حافظ ارواح و ... مفرح و مفتح سدد و ملطف ... جهت سیلان ... و ... از شرکت معده باشد و خفقان و وسواس ...

و ... و جمیع امراض ... و ... تقویت حواس ... و ... و جمیع امراض ... در چشم و در اکتحال جهت بیاض ...

... و ... با سرکه جهت احتباس حیض و بول ... و رفع بدبوی زیر بغل و کنجران و تضمید ... مطبوخ در شراب

جهت ... و ... مصلحش ... شربت ... تا یک مثقال و بدلش ...

ساج ... درختی ... بسیار ... و ... و شربتش بقدر ... و ...

... و ... گرم و خشک ... و با آب سرد جهت ... و ... و خوردن ...

معده و ... جهت ... و ... با ... جهت ... و تقویت ... نافع و قدر

شربتش یک مثقال ... مضر ... و مصلحش ... و ... و چون ... در ... نافع و ...

... و ... **سادوران** ... درختان ... بعربی ... جهت ...

... و ... و ... جهت ... سوداوی ... و ... و ... جهت ...

... درختان ... و ... و ... از درختان ... در دوم سرد و خشک ... با اندک حرارت

... و با آب ... و با سرکه جهت ... و ... و ... و ...

... و ... جهت ... و ... و با سرکه جهت قطع خون ... و تقویت ... در رفع اسهال ... نافع معده ...

... مثقال و ... **سالاسر** اسم یونانی نوعی ... و آن ... شبیه ... و ...

... و ... آتش ... آتش ... کنند ... یک مثقال از سموم قتاله است

... و ... چون دست و پا او را قطع کرده ... را با اخراج ...

... و ... قتال ... نافع ... **سام ابرص** ... است ...

... و ... در ... و ... سوم گرم و خشک است ... و ...

... و ... و ... و ... بر موضع ... بگذارند ... با ...

... و ... و ... اثر دارد و خوردن او ...

... است **سامان** ... بسیار ... و ... مایل ... سرد و خشک ...

... **سامج** ... **ساساليوس** ... **ساسالیوس** ... **ساجی** ...

... است **سالقه** ... **ساق** ... **ساکنشت** ... **سالیون** ... **سادوس** ...

ساطریاد ... **ساق الحمام** ... **ساغیقین** ... **سافرس** ...

... است **سافرس** ... **ساروا** ... **ساطریون** ... **سالیقون** ...

... است **ساکر** ... **سالیطس** ... **سام** ... **ساناریس** ... **ساس** ...

شغریون اسم یونانی کنگر است **سانهل** اسم هندی بیقنر است **سارن** اسم هندی زرورت است **ساس** اسم فارسی قناقس است **ساکوند** اسم هندی

ساج است **سارسل** اسم هندی قندات است **ساگرگونه** اسم هندی البحت است سانیب اسم هندی جنبه است **سالیکا** اسم هندی کندر است **السین**

مع الباء وغیرهما سپستان

سپستان لغة فارسی است و بعربی دبق گویند ثمر درختی است بقدر فندقی مایل بسفیدی و برگش مدور بزرگ و بارش خوشه دار و اول سبز و بعد از خشکی سیاه شود و در حرارت و برودت معتدل ... و نرم کننده طبع و ... سودا و ... و ملین سینه و حلق و مسکن صفرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی امعا و جهت حرقة البول ... و اخراج کرم معده و خشونت صوت و گرفتگی آواز ... و اصلاح ... سهله ... حاره و بلغم ... نافع و ضماد ... و مضر ... انتقال و ضعف معده و گویند مضر جگر است و مصلحش ... **سبج** بفارسی شبج و شوق گویند سنگیست سیاه و براق ... در دوم سرد و در سوم خشک ... جهت خفقان ... معده ... و تقویت معده ... بعسل جهت جلاء بصر و تقویت آن بغایت نافع ... و جهت رفع چشم بد و تعلیق ... چون سطور ... صاحب ... و از مجربات شمرده اند ... **سباع** اسم جمیع حیوان درنده است **سبع الارض** ... الشعیر ... **سبسان** ... درخت است **سبوس** گندم اسم فارسی نخاله است **سبرفا** بلغة اصفهان اسم سفرق است **سپی** اسم ... **سپیارکی** اسم هندی ... **سپکلی** اسم هندی ... **سپغم** اسم فارسی ... **سپغوا** ... **سپنتا وری** اسم ... بوزیدان است **سحلاط** اسم یاسمین است **سحسوکن** بلغة رومی ... بلغة یونانی اذخر است **سحا** بلغة اکسیان بیق است **سحاب البحر** اسفنج است **سخوریون** اسل است **سخبر** ... گیاهیست شبیه ... و بدبو در سوم گرم و خشک مقوی معده بارده و مفتح سده جگر و هاضم و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهت صرع و سکته و فالج نافع و مضر ... و مصلحش ... و قدر شربتش یک مثقال و بدلش ... اذخر است **سخجره** ... **سخاوس** اسم ... **سخنیا** اسم یونانی ... است **سخبش** اسم یونانی درخت ... **سخالة** ... **السین**

مع الدال

سدر بفارسی کنار گویند ... و برگ ... و بستانی ... شبیه ... و خوشبو و شیرین ... و **سدر** ... سرد و خشک و قاطع نزف الدم و رافع ... و اسهال ... از ضعف معده و دافع استسقا ... و جهت زخم ... و برگ او جهت ... و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب ... و ضماد ... و جهت ... و تحلیل آن ... در اول گرم ... آب سدر ... و قابض ... و مسهل ... و دیر هضم و مصلحش ... و جهت ... معده و امعا و مطفی حرارت ... و مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی ... و شیرین ... و گشنیز ... و کرم معده و امعا ... بسرکه ... و اسهال ... و ضماد ... و جهت رفع ... و قابض ... و جهت ... اعضا و تقویت آن ... و غلیظ جهت سستی اعضا ... و تقویت آن ... الاطفال ... و بارداری ... و چون ... باشد ثمرش شیرین شود

سداب ... و قاطع ... بیماری ... و جهت ... و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح سدد ... و ریاح ... و مدر حیض ... و دافع ... و درد ... سینه و ... و تسکین ... و ... و جهت ... و بواسیر ... و جهت اخراج کرم شکم ... و جهت استسقا ... و خوردن ... جهت ... و قوت ... و سموم ... و مدر ... جهت ... فالج و رعشه و تشنج ... و آب ... بیشتر ... و بقدر ... سداب ... جهت ... تریاق ... بینی ... باعث ... و مقدار ... و شربتش ... و ... تخم او بقدر ... باشد

[illegible] و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] مجرب [illegible] جهت [illegible] سنگ گرده [illegible] سفید [illegible] نافع [illegible]

سداب [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] عسل جهت [illegible] و ضماد [illegible] و روغن [illegible] با [illegible] جهت استسقاء [illegible]

[illegible] جهت [illegible] با [illegible] جهت [illegible] با موم و روغن [illegible] جهت [illegible] جهت [illegible] سفید [illegible] اقسام [illegible] با شبت و عسل جهت [illegible] با سرکه و سفیداب و روغن گل [illegible] جهت

حمره و نمله و قروح [illegible] نافع [illegible] آن [illegible] حیوانات [illegible] و قطور عصاره او که [illegible] گرم کرده باشند جهت درد گوش و اکتحال او با آب [illegible] و عسل جهت

ضعف باصره و سعوط عصاره او جهت ام الصبیان اطفال نافع و مداومت خوردن آن مضعف باصره و مصدع و محرق اخلاط [illegible] و مصلحش سکنجبین و انبوات و قدر شربتش تا [illegible] مثقال و بدلش [illegible]

و [illegible] سداب بری [illegible] گرم و خشک [illegible] جهت [illegible] و تحلیل [illegible] فرزجه او بقدر یک [illegible] جهت اخراج جنین و [illegible] مجرب [illegible] باعث [illegible]

[illegible] و روغن سداب [illegible] با [illegible] روغن [illegible] و روغن [illegible] جهت [illegible] کرده و [illegible] در رحم و استرخاء و درد پهلو و تحلیل [illegible] رفع

[illegible] سداب [illegible] بخوردن [illegible] جهت [illegible] جهت مغص و قولنج ریحی و غلیظ ، فی سداب بری [illegible] با برگ [illegible] کم شاخ [illegible] استعمال

[illegible] گرم و خشک [illegible] چهار درهم [illegible] و [illegible] او دست [illegible] و عصاره او را چون بر [illegible] انگبین [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] حیوان [illegible] آن موضع نکند و ضماد پوست [illegible] جهت داء الثعلب نافع و چون برگ او را کوبیده ضماد نمایند [illegible]

السین مع الراء

[illegible] آن [illegible] و [illegible] سداب اعرابی اسم یونانی فرسیون است [illegible]

سرخس بفارسی است و بیونانی [illegible] و [illegible] و [illegible] گویند و آن بیخی است سیاه مایل بسرخی و پرگره و [illegible] با برگ [illegible] و بی ثمر [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] اسم [illegible] در [illegible] و [illegible] شاخ و منحصر [illegible] مرتفع [illegible] دوم

و [illegible] خشک [illegible] و [illegible] و مسقط جنین و مسهل [illegible] اقسام کرم شکم خصوصا [illegible] سیاه و [illegible] با عسل [illegible] اشال [illegible] و [illegible] سودا و [illegible]

نفخ [illegible] تا [illegible] جهت [illegible] العلاج و جراحت [illegible] نافع [illegible] یک مثقال او با [illegible] تخم [illegible] جهت رفع [illegible] عضا

و [illegible] مفید [illegible] نوع [illegible] تا [illegible] کرده [illegible] رطل عسل [illegible] با عسل [illegible] چهار مثقال

جهت [illegible] جهت [illegible] العلاج [illegible] و برگ [illegible] و چون [illegible] چشم را [illegible] دفع [illegible]

[illegible] عضوی [illegible] و چون با حنا [illegible] طلا کنند جهت منع [illegible] و چون [illegible] برگ [illegible] کنند [illegible] طرف [illegible]

[illegible] تا [illegible] مثقال [illegible] سرخج [illegible] سفید [illegible] و از آن [illegible] طریق ساختن [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] سفید [illegible] زیاده [illegible] و روغن [illegible] و روغن [illegible] جهت [illegible] گوشت و رفع ورم [illegible] گوشت زیاده [illegible]

[illegible] جهت [illegible] خشکی آتش [illegible] سیلان [illegible] جهت [illegible] مفید است سرو درخت معروف است [illegible] گرم و خشک

[illegible] گرم [illegible] و [illegible] جهت منع سیلان فضول و با [illegible] جهت تقویت مثانه

[illegible] مثقال [illegible] جهت تقویت مثانه و [illegible] مفید [illegible] و [illegible] جهت [illegible] آتش

[illegible] و ضماد [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و [illegible]

جهت فتق و التیام جراحات و تقویت [illegible] و قطع نزف الدم و تخفیف [illegible] و تحلیل اورام و دفع [illegible] جهت [illegible] و سوختگی آتش [illegible]

دندان و قروح [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] مجرب [illegible] جهت قطع نزف الدم [illegible]

و منع [illegible] و رفع [illegible] جهت [illegible] جهت [illegible] نافع و چون

[illegible] با موی [illegible] ضماد نمایند [illegible] طلا کنند جهت سیاه کردن [illegible] و حفظ

[illegible] و [illegible] جهت تقویت معده نافع [illegible] سرطان نهری [illegible] دوم

[illegible] سفید [illegible] جهت [illegible]

[illegible] جهت [illegible]

ادویه بقدر یک مثقال جهت خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد آن که کوبیده او جهت دفع سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام

نافع و تعلیق چشمهای او جهت تپ غب و تعلیق پاهای او برو رخت سیاه جهت حفظ سقوط آن و مطبوخ او بعد از آنکه اطراف او قطع کرده جوف در آب آن خاکستر یک نمک شسته دباغ

صاف نموده باشد و با چرب تشبیح داده و نوشند جهت سل و دق و یبوست اعضا و هزال مفرط حار مجرب است و محرق آن با تحج و ادویه مناسب همین اثر دارد و جهت بواسیر نافع است و ضماد

محرق او جهت سرطان بی آن نموده است و چون چند عدد او را زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند و خاکستر سوده هر روز یک ملعقه را با آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه

گزیده مجرب است و باید موضع زخم مرهمی نارد و هن زیتون و سرکه و جا و شیر گذاشت و اگر بعد از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط اخراج

او جهت این امر تقییت که آفتاب در اسد باشد و با مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بستور مرکب او با بجز و محرق مذکور با بجز و جنطیانا و عشر جزو کمند ران

نموده و سه روز و زیاده بران هر روز مثقال با آب سرد بنوشند رفع اذیت سگ دیوانه گزیده مینماید و بستور چون مثقال خاکستر مذکور را با یک مثقال نیم جنطیانا با شراب

بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او با عسل که با هم طبخ داده باشند جهت شقاق پا و مقعد و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق ناده سرطان و خی گویند

و صلحش گل قبرسی و گل مختوم و قدر شربتش از سوخته یک مثقال و از خام و پخته او چهار مثقال است **سرطان بحری** خرچنگ دریای دو قسم است یکی آنکه چون از آب برآرند بحجر

و آن سنگی است بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدف نرم در دوم سرد و خشک و سوخته و جلا و تبیض بیشتر و جهت رطوبتی که در طبقات چشم بهم رسد نافع و

چشم و جهت ناخنه و سلاق و دمعه و قطع نزف الدم و جراحت و سنون او جهت جلا دندان و طلا او جهت کلف و نمش مفید است و قسم دوم شبیه بسرطان نهری است لیکن

سفید و شبیه تخم است و صیادان در بلاد دیلم و گیلان او را انبلاب خشک و صید ماهی بآن میکنند سرد و تر و محرک خواهش بقدر از قسم اول و خوردن او کشنده

سراج القطرب برگ گیاهی است که در شب درخشد بابریسم مانند و قطرب اسمی است شامل کرم شب تاب و شامل حیوانی قد کمی بر روی آب بجهت حرکت کند

سا او البیبوس و بخیابست و اخیر لغت مغربی نباتی است کثیر الوجود بیابان کیاه گلش مانند گل سرخ و بخش بقدر یک دکان و ماکول بعضی مردم است و افنونوس مذکور

مولد مانی لبسیح گویند و مطلق این اسم مراد بیروج صنمی است **سرکنه** سرکنجبی است و مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **سرق** معرب سرخ فارسی

سرد بدال اسم شامی کرنب است **سراج القطرب** چنانچه است **سرطراطافوس** است **سرد ولم** اسم اند جنی **سراج القطرب** لغة

شده باشد و شب درخشد گویند بیخ است دگویند اسم مشترک است شامل سراج القطرب **سراد** بیونانی است **سراد** ... است **سراج الظلام** کرمش است **سر**

اسم یونانی ... است **سر یعلن** اسم یونانی پرسیاوشان است **سرخینوس** ... اسم یونانی شیطرج است **سرو جبلی** ابهل است **سرطان** ...

سقلقون ... **سرخک** اسم ترکی عصفور است **سرورین** بدال ... است **سرخ مرز** اسم فارسی اذان العبد است **سرکه**

اسم ... است **سرمه** اسم فارسی اثمد است **سرگین گاو** اسم فارسی خثی البقر است **سرگین** اسم فارسی زبل است **سراویل الطاول** ...

... است **سرگین سوسمار** اسم فارسی ... است **سرگین خروس** اسم فارسی خرء الدیک است **سر ...** اسم فارسی ... است

اسم فارسی ... است **سرشم ماهی** اسم فارسی غری السمک است **سرکه** اسم فارسی خل است **سریشم** ... اسم فارسی غری الجلود است **سرمق** ...

... است **سرلح** اسم هندی ... است **سرس** اسم هندی ... است **سرکه داک** اسم هندی ... است **سرسون** اسم هندی خردل ...

... است **سرما** اسم هندی ... است **سرماشق** اسم ... است **السین مع الزاء و غیره** **سزما** ...

لغت ... است نزد اهل بغداد **سسالی** معرب ساليوس یونانی است **سسبی** اسم هندی ... است **سراس** ... لغت ... است که ...

میکنند و مولف تذکره چوب ... استعمال میکنند و حقیقت ... آن نموده ... است **سطرونیون** یونانی اسم ...

که اکثر در گندم زار میروید و با گندم میرسد ... بین گیاه و ثمر و ساقش ... شاخ و برگش بقدر انگشت ابهام ... و طول ...

... بقدر ... و رنگ ... و در آخر ساق شعبهای ... و بجای ثمر ... شعبه سفید ... گلش سفید و زرد و بیخش ... و سفید ...

و خشونتی ... و غیر کند ... است ... بیخش ... سوم گرم و خشک و بیخش ... است ... است ...

جنین ... جامه ... و ... با عسل ... بادرد ... مراض ... عرق ... و ... و شیر ... محلل ...

و مدر بول ... و ضماد ... با ... جهت ... با شراب آن ... محلل ... جاره ... جهت تنقیه دماغ از فضلات و قطورش در ... جهت

دندان و دفع رعاف و منع رحم و درد دیده چشم جالی و مقوی بصر و طلا او دافع بهق و جمیع آثار و با کل ازمنی جهت سگ و جرب غایت مفید و سعوط او بعد رهم او با سبب علت دو
زهر ماری و دیت الافعاعی جهت بقوة مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا نیم درهم مضر سینه و محرق اخلاط و مصلحش کثیرا است و مولف اختیارات در تاریخ عرطنیثا ذکر
ذکر کرده که کندش دانسته است و دلیل آن ترجیت غالبست بخلاف سطر و سیون و بحسب ماهیت ظاهر میگردد که غیر او نبود کندش باشد **سطافیس** یونانی نباتیست
مابین گیاه و شجر و شبیه بعقر اسیلون و از آن دراز تر و سفیدتر و برگ و برگش سبزه و سفید و خوشبو مایل بکراهیت و با اندک زغبیه و شاخهای بسیار از یکجا رسته و گلش
سبزه مایل بزردی مانند گلش تند و تلخ و منبت او در جبلهای کوه و زمینهای خشک در چهارم گرم و در آخر اول خشک مدر حیض و بول و حیض و سفید جنین و مخرج آن و مسکن
باد و منقی مره سوداء و جهت توحش و مالیخولیا و وسواس و درد دل و ریاح شکم و تقویت دل و قی کردن با طبیخ او جهت سگ دیوانه گزیده قبل از آنکه از آب بترسد مجرب
اند و چون در زیتون جوشانیده و در گوش چکانند و بدستور بر دندان طلا کنند جهت درد دندان نافع و قدر شربتش تا یک درهم است **سطراطیوطس** یونانی
نباتیست که بر روی آب بهم میرسد و شبیه بیاد بجبوید و لیکن سرد و تر و رادع اورام حاره و جهت حرقة البول و ادرار خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع
افعال قریب بحی عالم است **اسطاریون** یونانی اسم نباتی است مابین شجر و گیاه و شبیه بحی عالم و براسها ریحانی پیچیده و بر آن سبزه و گلش شبیه ببنفشه و حب
عدد دانه و بیخ او خوشبو و ساقش بزرگ مایل بسیاهی برگش مثل برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان گل عقرب و بفارسی سر ایران نامند و در
بسیار است و او غیر از سپیون است مرکب القوی رادع اورام حاره و بارد و برگ گل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهت گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا و سایر هوام شرباً و ضماداً
نافع است **سطرکا** لبنه سریانی و آن میعه سایله است **سطراک** زنجبیل است **سطروس** اسم یونانی حنطه است **سطیون** اسم یونانی زوفر است
سطیجیرا اسم یونانی جدوار است **سطفلین** اسم سریانی جزر است **سطاح** اسم جنس گیاهیست که بر روی زمین پهن شود **السین**
مع العین و غیره سعد حبیست بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و بفارسی مشک زمین و بترکی طپلاق
و در مکان نمناک روید برگش شبیه به برگ گندنا و از آن دراز تر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت و کم عرض در آخر دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول
و حیض و مفتت حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهت سم عقرب شرباً و ضماداً نافع و بدستور جهت تقویت اعصاب و تحریک باه بسیار مؤثر و آشامیدن او جهت باد
کردن و هم عقل و رفع ریاح و تقویت معده و نیکویی رنگ رخسار و خفقان و یرقان و صداع بارد و بول و سپرز اللفف و تقویت و هضم با روغن جهت الخضرا جهت
قروح که گرده و مثانه و تقطیر بول و قرحه‌های کهنه و قطع قی و جهت برد و نفخ رحم و بهم آوردن فم آن شرباً و حمولاً و جهت تقویت دندان و لثه و خوشبویی دهان و رفع قروح
آن نافع و جهت گوشت آوردن جراحات و زخمی که بسبب رطوبت باشد و جهت درد بارده و ورم و ضماداً نافع و قطوراً جهت گرانی سامعه و طلا او با
جوشش سر و فضول او جهت سرخ کردن گوشت آشامیدن که قی از آن و بکرات شرب شاید ده باشد جهت اقسام کرم معده مجرب و استعمال کردن او در پاکی
فساد قوت او است و مضر حلق و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح آن مثبوان و مدر و مصدع و محرق خون و مولد جذام و مصلح آن سرد و نیز بعضا
نبیذ قدر شربتش تا مثقال و بدلش سنبل الطیب بنصف او و برگ آن و ریشه بی قسمی از سعد است که شبیه بزنجبیل است و بسیوغ و بترک عقران از جمله سموم محرق و مقرح جلد
و دو دانگ آن موش صحرائی و زیاده از آن کشنده است و طلا و در ساعت موی راسترده باعث جراحت جلد میگردد **سعدان** اسم عربی گیاهیست بکیا
خاکی و برگ آن صد دار و سفید تر از آن و برگش از آن نرم تر و کم رشش و در چهار و تخم او بهمن است و اعراب معتقد اند که تخم و گیاه او مدر بول و قاطع رطوبت و اسهال **سعتر**
دیگر در پیچیدن بکسند و نافع باشد یا این اسم نامند و نافع خصایل جالینوس و عود العطاس با این اسم می نامند **سعالی** و **سعال** نیز **سعر** ثبت و مشیشا اسعال **سعتر**
سعتل عرق است نوعی از ... **سعبر** **سعنبن** ... بسکنجبین است **السین مع الفاء سفرجل**
بفارسی به و ... هندی بهی ... خوشبو ... معتدل در گرم و سردی ... در آخر اول تر و مدر بول و تقویت معده و دماغ و مفرح و مقوی
روح حیوانی و نفسانی ... گرم ... مفتح ... اطراف ... سر و القرطیه مجرب و تریاق ... سرد و ... در دوم خشک
معده ... شیرین و ... شبیه ... قابض ... حالبس ... تقویت ... در ... معده ... مفرح
روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع وسواس و کسالت و خفقان و ... شهوت ... معده ... ضعف جگر و معده ... قسم آن
... و ... مضر ... تحلیل ... جهت ... اشتهای ... تشنگی ... مشتهی

[illegible] حرقة البول [illegible] و [illegible] باشد و [illegible] عرق نافع و [illegible] جهت قطع نفث الدم سفید و جرم [illegible] و [illegible] او نیز [illegible]
او [illegible] بکردن [illegible] با عسل [illegible] جهت حرقة البول جراحات [illegible] نیز بیان کرده [illegible] جهت قطع اسهال [illegible]
[illegible] جون [illegible] ارزیره نموده و [illegible] باشد [illegible] ضعیفه [illegible]
و [illegible] عسل [illegible] اشال آن [illegible] قدر شربت [illegible] قابض [illegible] اسهال [illegible] بخارات [illegible]
وحرارت [illegible] شیرین [illegible] اعتدال [illegible] قبض [illegible] افعال [illegible]
و [illegible] ضعیف [illegible] وقدر شربت [illegible] شکوفه [illegible] معتدل [illegible] قابضه و مسکن [illegible] حرارت [illegible] دماغ و دل [illegible]
و جهت تقویت احشا [illegible] خفقان [illegible] صعود بخارات [illegible] شکوفه [illegible] جهت [illegible] انصباب [illegible] اعضا و اورام حاره [illegible] و سایر [illegible]
[illegible] جهت تخفیف [illegible] نافع است [illegible] بسیار قابض [illegible] حلق [illegible] و جهت قطع نزف الدم جراحات سفید [illegible]
[illegible] افعال [illegible] سلاق [illegible] نافع است و روغن [illegible] مطبوخ [illegible]
[illegible] روغن [illegible] جهت [illegible] طبیعت [illegible] درد [illegible]
و جهت نفث الدم [illegible] حار [illegible] اسهال [illegible] حاره [illegible] و در [illegible] نیز [illegible]
[illegible] روغن [illegible] افعال [illegible] است [illegible] قابضه [illegible] حلقوم [illegible] حاره [illegible]
حرارة معده [illegible] و جهت [illegible] قطع [illegible] نافع [illegible] دندان [illegible]
[illegible] موافق [illegible] نافع [illegible] مثقال [illegible] معده [illegible]
[illegible] است **سفادکس** اسم یونانی نباتیست که [illegible] و شیر [illegible] و برگش [illegible]
[illegible] و [illegible] سفید و [illegible] و خام [illegible]
[illegible] خشک [illegible] و مفتح سدد احشا و مقوی معده و مسکن [illegible] مثانه و تریاق سموم و [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] کثیرا **سفیدولیون** اسم یونانی نباتیست [illegible]
شبیه برگ [illegible] الیوس [illegible] سفید [illegible]
[illegible] خشک [illegible] مفتح [illegible] قولنج و درد [illegible] آب [illegible]
[illegible] نافع [illegible] اختناق رحم [illegible] صداع [illegible]
[illegible] جهت [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] است **سفید هرز** با صفهانی [illegible] اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است **سفند** اسم فارسی [illegible] است **سفساس** [illegible]
سفرجل [illegible] اسم [illegible] است **سفند بلوس** اسم یونانی [illegible] است **سفلینوس** اسم [illegible] **سفیبس** اسم یونانی [illegible]
فارسی [illegible] است **سفنش الکر** [illegible] است **سفیداب** اسم فارسی اسفیداج است **سفیداب وسم** اسم فارسی اسفیداج [illegible] است
سفید مهره اسم فارسی [illegible] است **سفال** اسم فارسی [illegible] است **سفید خار** اسم فارسی [illegible] است

السین مع القاف

سقمونیا [illegible] نباتیست [illegible] شاخهای [illegible] بیخ [illegible]
[illegible] است [illegible] سبز [illegible] سفید [illegible] و [illegible]
[illegible] کرده [illegible] آن [illegible] شده [illegible]
[illegible] سفید [illegible] باشد [illegible] سفید [illegible]
[illegible] سقمونیا [illegible] خوب [illegible] شده [illegible]

مسهلی و اما آنچه با لیقوت با لیقیت و شراب است که در بیان سبب و بعد و تخمیر تشویه کنند و باشد او مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کتیرا و زنجبیل و
و روغن بادام و امثال آن نمایند مثل افیون را بهترین مصلحات دانسته است و مضر محرورین با عصاره گلسرخ و رب به استعمال نمایند و باید بمبالغه در سائیدن او بکنند که با عنف ضعیف
مقل او است و مضر محرورین و ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشا و مشائخ و بسیار سرد و بسیار گرم استعمال آن نکنند او [illegible] است در سوم گرم در آخر دوم خشک و مسهل صفرا و لزوجات
مخلوطه با آن جذب از اقاصی بدن و مقوی فعل مسهلی و نهایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و حب القرع و محلل و مفتح و مدر فضلات جهت گزیدن عقرب شرب او ضماد او نافع و با امثال
[illegible] چون با شیر بنوشند [illegible] با معده و امعا مجرب با الاجور و جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد بلغمی نافع و زیاده او مضر دل و معده و امعا و
موجب تشنگی و کرب [illegible] زیاده [illegible] گشته است ضماد او جهت بهق و برص با روغن بادام جهت درد سر و با روغن زیتون جهت جراحات و با عسل جهت
و با سرکه جهت قوبا و صداع [illegible] و با زهره گاو و ترمس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهت اطلاق شکم اطفال و ضعیف الاحشا [illegible] و محرق و محلل ضماد او جهت
[illegible] و تحلیل اورام نافع ضماد برگ او و از افعال ضعیفتر از بیخ او و فرزجه جمیع اجزای او مخرج جنین و قاتل آن و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و از برگش بقدر
و بدلش [illegible] نیم او صبر زرد و نیم وزن او [illegible] و گویند [illegible] بدل او است و چون سقمونیا را با گلاب [illegible] بسائید [illegible] قرص کنند [illegible]
[illegible] که در این [illegible] کرده باشد [illegible] جهت جمیع امراض صفراوی و رفع [illegible] است و از خواص او است که چون سائیده او را
[illegible] کنند اعتقاد کنند مجرب است **سقولوقندریا** اسم یونانی حیوانیست مثل عنکبوت و پای بسیار دارد و
[illegible] و [illegible] از سموم است و طلای مطبوخ بحری آن [illegible] روغن زیتون [illegible] جهت دفع حکه نافع است **سقنقور**
شبیه [illegible] ابوالقاسم عبدالرحمن [illegible] بیان نموده اند که در بلاد هند مشاهده کرده [illegible] ذرع [illegible] زیاده
و ملون [illegible] و مؤلف شفاء الاسقام [illegible] و اکثر اطبا بیان نموده اند که در کنار قلزم و نیل و بلاد هند می باشد و
[illegible] مطلق است [illegible] در ریگ ساحل پنهان کرده زیاده از [illegible] و سکون میگردد [illegible] و ملون [illegible]
[illegible] در جوف [illegible] در آب دریا [illegible] موجود است که [illegible]
[illegible] [illegible] تغیر کرده پاک نموده [illegible] باشند در سایه خشک کرده قویترین اجزای او [illegible]
[illegible] است [illegible] تاثیر عظیم میباشد [illegible] در دوم گرم و [illegible] در سوم گرم و در اول خشک [illegible]
[illegible] فالج و نقرس [illegible] و مفاصل نافع و مضر محرورین و [illegible]
[illegible] [illegible] الثعلب [illegible] اصلی ندارد و
[illegible] سقنقور [illegible] اسم عربی [illegible] است و در قانون الادویه [illegible]
[illegible] **سقنقس** سقنقوس است **سقی** [illegible] **سقنقوس** اسم یونانی [illegible] **سقراغیون** [illegible]
سقولیون [illegible] **سقراکیون** اسم یونانی [illegible] **سقولومس** اسم یونانی [illegible] **سقونیا** اسم یونانی صابون است
سقرچین اسم ترکی [illegible] **سقرا** اسم ترکی [illegible] **سقولیجان** اسم ترکی [illegible] است **سقوقورومی** اسم ترکی
[illegible] **سقر** اسم ترکی [illegible] **السین مع الکاف** **سکر** بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتیست مثل نی
که بعد از طبخ منعقد گردد و [illegible] تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون باز دیگر طبخ داده صاف کرده در ظرفی ریزند [illegible] السلیمانی
و چون طبخ دیگر داده [illegible] اگر طبخ ثالث مبالغه نموده [illegible] خوانند و بفارسی قند مکرر گویند و [illegible]
[illegible] معروف [illegible] و چون طبخ دیگر داده [illegible] و چون [illegible] طبخ داده [illegible] بسیار [illegible]
منعقد گردد [illegible] مخصوص [illegible] و چون [illegible] منعقد گردد
[illegible] اول گرم و در آخر [illegible]
و جهت سرفه و [illegible] و [illegible] در دوم گرم و در [illegible]

وسلیمانی و آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال و بهترین اقسام است و هرچه صاف تر باشد حرارتش کمتر است و هرچه کهنه شود خشکی در و غالب شود در الواح
شکر صالح الغذا و سمن و جالی و ملین طبع و اعضا و تنفس مقوی ارواح و قوی محرکه و محلل ریاح و معا و بهی و سریع النفوذ بعمق بدن و مانع پیری و مولد خون صالح و نافع استحکام
اعصاب و تجویفها و رافع خلط سوداوی و امراض آن و بتغذیه مرضی سریع الاثر و با گرم در روغن بادام جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و با دو مثل او روغن که گرم باشد جهت
جهت رفع سده جوف و تنقیه زنان حسب النفاس نافع و جهت عسر البول مجرب و با دست خوردن نبات در دردکی بقدر یکوقیه نافع سرفه و خشونت سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان
که از اکثر سهیج باشد و اکتحال او جهت جلای چشم و بحجر و با مروارید و سرگین سوسمار جهت بیاض و جرب مجرب البدن نوع صلابت بر پلک چشم رافع جرب و صنما دا و با کبریت
و قطران رفع رویش و لوشا و جهت قوبا و برص و سایر اشیا مثل الفعل و رزه و آن جهت بردن گوشت زاید جراحات و رویانیدن گوشت تازه و مجموع اقسام او جهت رفع زکام
نفاخ و مولد سفرا صاحبان سل و صفرا و قولنج و مولد خون صفراوی خصوصا و حین گرسنگی مفرط استعمال نباید و اقسام کهنه او محرق خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام
و شیر تازه و ترشیها و آب انار و بدلش بوزن او شیر و کافور و استال آن و بدلش در تقویت باه و تلیین و ترطیب مثل و در تخیین و تسکین قولنج عسل و قدر شربتش تا سی درم و بهست **سکر العشر**
العشر شبنم است که بر درخت عشر منعقد گردد و شبیه به بیاض و نمک و سفید و یمانی و سیاه او را حجازی نامند و ثمر او مسمی بحرفع است و بهترین او یمانی که دلالت
شیرین با قبض و بر آید و بعد از آن احساس تلخی شود و در گرم و خشک و بن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته و حجازی گرم و تر از یمانی و اقسام او مفتح و مقوی جگر و معده و جالی و ملین
طبع و اعضا و تنفس و جهت درد سینه و سرفه و درد معده و جگر و گرده و مثانه و قرحه شش و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر گوسفند جهت سعال و بتراز و دهن قاوندی و درد است
او با آب گرم با کماه و هر روز بقدر یکوقیه جهت ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال او جهت قوة باصره و بیاض نافع و مصدع محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش نصف
گوینده شکر تیغال و قدر شربتش یکوقیه و قوتش تا بست سال باقیست و مولف اختیارات بدیعی تصریح نموده که او شکر تیغال است و غلط او اصح چه نبات او از اشجار
بیجد که از قطع یکدرخت او زیاده بر یک رطل شیر جمع میشود و سه درهم آن کشنده است و جراحت شش و جگر و شاخهای بسیار دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی مکان عریض و بقدر
برگ ارغوان و شبیه به آن و در بلاد کرمان نابت میشود و گلش بنفش و سبز رنگ و در بعضی بلاد و باریک و گلش مایل به زرد و شبیه بگل خرزهره و ثمرش شبیه به بخور و بسیار بزرگ و در جوف او
بنبه و غایت نرمی و اعراب دیوار از آن باتش ترتیب میدهند و برگ و شاخ او در سیوم گرم و خشک و طلای مطبوخ آن در روغن جهت فالج و تشنج و خدر و درد سر و برگ
و جهت منع قروح خبیثه و آکله و رفع حرکت و تخفیف و بردن گوشت زاید و نافع و به شیر او را چون و حین تر و نازکی از هم باز کرده بر جراحات کذا رند قالع ... الم
و جهت رویانیدن گوشت موثر است و شیر او در چهارم گرم و خشک و تند و مسهل جلو و در عمل مستعمل اهل حجاز است و قاطع وانه و بواسیر و رفع کجلی و تقویت باه و سعفه و مصلح
صاحبان ... است و محمد ابن احمد ذکر کرده که بظرف سفالی که شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن ظرف را مکرر با آب گرم و زرشک شسته و جمعی کثیر از آن آب خوردند همگی ...
شدند و قسمی از شجر را سبیت سعدی ... که جلویش سایه کشنده است ابرگش شبیه به ... و قسمی شبیه به برگ درخت گز و گلش سفید و ثمرش مثل نخودی و مایل بسرخی و سیاه
ابن البیس گوید که از آن قسم سکری بهم میرسد اندکی با شیرینی قدر دو مثقال و از آن در قاتل بوده و در خبر این طور ضبط اقسام سکر العشر نموده میشود **سکباج**
البابسر که ترتیب میدهند و آن لطیف و مقطع و مبرد و قاطع صفرا و مسکن غلیان خون و مضر نحیف البدن و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و تشنج و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج و ... و مصلحش
... و مسهلات و مصلحش حلوایات و بالوده و طریق ترتیبش آنست که گوشت را بعد وسط ریزه کرده اگر مرغ باشد از مبدا جدا کنند و نیم پخت برآرند ... و آن را
و کنند ... جوش داده ... آنرا گرفته با سرکه بشویند و آب گوشت و سرکه را در دیگ خوشبو پخته با عسل و شکر چاشنی داده قدری زعفران اضافه کنند
سکرجه ابن البیطار گوید نباتیست شبیه به برگ سورد و در وسط آن خانهای شبیه به تخم ... کبر نابتی و او در گرم و خشک جهت صلابت سپرز نافع و مسهل سوداست و سعوط
مذکره گویند جب الشوکت است **سکبینج** معرب از فارسی و یونانی ساغافیون نامند و آن صمغ نباتی است و شکل و شبیه به کنار و بهترین صمغ او صاف سیر و آن ... اند رون
سفید است که با رطوبت ظاهر شود و بوی او بوی جلتیت و تند باشد و گویند قسمی تخیل ... او هیشود و فرق میان ایشان رطوبت او است و قوتش تا بست سال باقی میماند و ... او در سیوم
گرم و خشک و بعضی خشکی او در دوم دانسته اند و مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و اورام صلبه و حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل و مسهل ماء اصفر و ...
تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و جهت امراض بلغمی و ربو و سعال کهنه و سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و تبهای بلغمی و سوداوی و صرع و فالج
و عضو با شراب جهت گزیدن عقرب و هوام و با عسل جهت تقویت باه و ضماد او جهت جذب پیکان و خار از اعضا و از اله ... و تحلیل عصب و جهت اسیر و عرق النسا و النیام
عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و قرحه او جهت احتباس حیض و بخور او جهت اختناق رحم و صرع و اکتحال او جهت نزول الماء و ظلمت بصر نافع و مضر محرورین و مورث

اورام باطنی و مضر است بشش و مصلحش ... و مضر گرده و مصلح آن کتیرا و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش ... و گویند در غیر رفع سموم التفیح بدل او است **سک** عصاره آمله
است و غیر اصلی از مرکبات باشد و عصاره غوره خرما که بلخ نامند و آن نوعی از رامک است در دوم سرد و خشک و حابس قی و طبع و مقوی و ماسک اعضا و قاطع عرق و ماسک نوره و بدل
بدن و قدر شربتش دو مثقال و بدلش رامک است **سک المسک** چون سک اصلی و غیر اصلی را قدری مشک بیامیزند باین اسم نامند و چون ورنا و مشک گذارند مسمی بسک الکلید است
و چون با قدر ... آب ضیا سائیده ... سک بآن بسرشند سک ... نامند و چون نافه ... سک ... نامند و اقسام او مایل ... و افعال ... رامک است و قسمی از
سک المسک که از جمله طیوب است و مولف شفاء الاسقام گوید که او مقوی احشا و محلل و مفتح ... مفرح و جهة درد دل و مفاصل و اسهال ... نافع و طریق ساختن او آنست
که ده رطل آب غوره خرما را با سه رطل ... و سائیده بجوشانند تا قریب انعقاد گردد و از آتش بردارند و یک رطل از و و هر یک از سنبل الطیب و بان ... و لسان العصافیر و بسباسه و سرگ جوز بوا
و قرنفل و قاقله و صنادل ... دو مثقال دارچینی سه وقیه و صندل زرد نیم رطل و زعفران پنج درم و صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم سائیده و آب ... قریب الانعقاد ...
و قرص ساخته و در ... خشک کنند پس قرصها را نرم سائیده و ده درهم مشک خالص ... قرص بسازند و استعمال نمایند **سکنجبین** مولف او ... و منافع کلیه او تفتیح و تقطیع
و تلطیف غلیظ و تنقیه ... و تسکین حدت خون و صفرا است و مضر ... سعال ... و مصلحش ... و بدلش جلاب و شربت ... و اقسام او در ... مفردات
بیان شده **سک انگور** ... فارسی ... **سکبینج** ... **سگ آبی** ... **سگ دیوانه** ... **سکو** ...
خلاف ... **سکال** ... **الشین مع اللام** **سلیخه** پوست شاخهای درختیست ... لوله ... سوراخ و بوی
... و مخصوص هند و عمان ... و برگ درخت او شبیه ببرگ سوسن کبود و ساقش ... و سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد و غلیظ و خوشبو دوم
سرخ ... سوم سفید ... چهارم ... و رقیق پنجم رقیق کبود ... ششم ... هفتم رقیق بسیار سیاه و بدبو و گویند از درخت دارچینی ... و آن ... بهترین اقسام اول و دوم و پنجم ... طعم و قبض
... تا ... سال باقیست و آخر دوم گرم و خشک و لطیف و ملطف و منضج و مسخن و مقطع و مفتح سدد و محلل و مقوی اعضا و مدر حیض و فضلات و مخرج جنین ...
... و جهة سعال و درد ... و رفع نزلات و زکام ... و رفع ... و تقویت باصره و تنقیه ... و خوشبو کردن آن ...
... و بخور ... و جلوس در طبیخ آن ... بهم آوردن ... بسیار ... و مصلح آن ... و بدلش
دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم است **سلق** بفارسی چقندر نامند آنچه در غایت سبزی و بزرگی برگ باشد سلق ... و آنچه ... برگ و مایل ... و ساق ... باشد سلق ... مرکب القوی ... و اول ... قابضه و رطوبت ... و محلل ... و مانند آن ... قلیل الغذا
... و جهة ... بهترین اجزاء او آب برگ و ساقهای برگ او ... بهترین ... و از طبیخ ... و خوردن او ...
جهة رفع سده طحال ... و ... امراض ... نافع ... و اخراج بلغم و جهة مفاصل و نقرس نافع و ... آن جهة تنقیه فضول ...
... جهة تقویه ... و ... و ... بار روغن ... جهة ... طبیخ ... جهة ... بفارسی ... نامند
... و جهة ... و اخراج ... جهة سوختگی آتش ...
... جهة ... با روغن ... جهة ... نافع و خوردن او با خردل
... و ... و ... **سلق الماء** ... است
سلق بحری ... **سلت** بفارسی ... و آن دانه ایست متوسط میان جو و گندم ... مقشر ...
سفید میباشد ... در دوم خشک ... و گرم ... غلیظ ... و مولد ... و مصلحش
... جهة ... با روغن ... جهة ... و گرده ...
رفع ... و محلل ... و ... و جلوس در طبیخ ... است **سلیخة الحبیب** پوست ...
... و بهترین ... و سیاه مایل ... دوم گرم ... سوم خشک ...
... جهة ... مجرب ...

و با جاج و مخلص جهت ریزانیدن سنگ گرده و مثانه نافعست سریع الاثر است و مخصوص برگ نیم گرم که در آن جوشانیده باشند جهت دفع درد دندان و لثه [illegible]
و قطور او که در روغن زیتون طبخ یافته باشد جهت درد گوش و منع سیلان مواد و جهت جرب و دمعه [illegible] انتشار و سلاق و تقویت باصره نافع و بخور او با
[illegible] و امر و مخرج جنین است [illegible] ساعت [illegible] رطوبت و ضماد او با نوشادر جهت بهق و جهت آثار طلای سوخته او با روغن حیوان و یا با شراب جهت [illegible]
[illegible] داء الثعلب مجرب [illegible] که در آن جوشانیده باشند جهت شقاق مقعد مفید [illegible] موجب [illegible] ولادت و خوردن [illegible] مصلحش [illegible]
و قدر شربتش تا یک درم است **سلقه انبون** لغت نبطی است [illegible] بید و برگش شبیه برگ [illegible] درخت غرب [illegible] لونش
سرخ و تخمش مثل تخم شاهدانه [illegible] گرم و خشک برگ و تخم او [illegible] جهت [illegible] صداع [illegible]
برگش محلل اورام است **سلحفات** بفارسی کشف و سنگ پشت و بترکی تسباقه نامند حیوان معروفست و بری و بحری و نهری میباشد گوشت او در دوم گرم و در
تر و بری گرم و خشک مقوی باه [illegible] کباب او [illegible] محلل [illegible] خلیط [illegible] قریب العهد و ضماد [illegible] محلل اورام [illegible]
تشنیج نافع و چون با آرد جو و عسل حب [illegible] بقدر فلفلی صبح و شام بنوشند جهت صرع [illegible] و طلای او جهت نقرس و ضماد [illegible] سوخته او با روغن [illegible] و روغن گل
و روغن [illegible] جهت [illegible] و پاشیدن [illegible] طلا [illegible] سوخته [illegible] سفیدی بیضه باشد با روغن گاو [illegible] جهت سرطان متقرح بی نظیر [illegible]
و با [illegible] تخم مرغ جهت شقاق مقعد و سایر اعضا [illegible] جهت زخمهای عسر العلاج مفید و جوان با خاکستر [illegible] فلفل اضافه کرده با عسل [illegible] صبح و شام [illegible]
بلعق بنوشند جهت ربو و گرفتگی نفس و سل مؤثر و طلای زهره او محلل خناق [illegible] جهت صرع و اکتحال [illegible] آن با عسل جهت نزول آب [illegible]
نافع و [illegible] بقدر فلفلی [illegible] اطفال مجرب [illegible] جهت ورم [illegible] جهت تشنیج و کزاز [illegible]
فتق الاطفال [illegible] خوردن [illegible] جهت رفع سموم [illegible] تحتانی [illegible] و منع سحر و آب [illegible] جهت رفع بستن مباشرت
زنان [illegible] مجرب است و مضر [illegible] مصلحش عسل و قدر شربت از سوخته او یک درم
و از تخم او یک قیراط و از خون سه قیراط است **سلوی** اکثر اطبا او را سمانی دانسته اند و بعضی [illegible] از طیور [illegible] بیان نموده اند پای او دراز [illegible]
و در رنگ سیاه و بال [illegible] شباهتی به سمانی دارد و ظاهر میشود که [illegible] عبارت [illegible] سمانی است که بترکی [illegible]
گویند [illegible] آب [illegible] باران [illegible] گرم و خشک سریع الانحدار از معده و محرک باه [illegible] تشنگی [illegible]
[illegible] **سلاحه** [illegible] کوهی است که [illegible] سنگ [illegible] شوره [illegible] ترتیب [illegible]
زیاده [illegible] گرم و خشک [illegible] سفید است و غیر صاف [illegible] سیاه [illegible] خاک آلوده [illegible] تصفیه [illegible] مرقوم است مسهل اخلاط
[illegible] یک درهم او [illegible] سکنجبین [illegible] باعث شفای جذام [illegible]
و رفع آثار [illegible] است **سلیمانی** بفارسی [illegible] زیبق [illegible] زرنیخ [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] سموم [illegible] گوشت زیاده [illegible] خنازیر [illegible] عقدهای بلغمی [illegible]
شدید [illegible] طاقت [illegible] صندل سفید جهت برص [illegible] دوا مجرب [illegible] پاک کردن [illegible]
[illegible] **سلطان الجبل** [illegible] **سلبجیم** [illegible]
[illegible] **سلبعون** اسم یونانی [illegible] **سلبین** [illegible] **سلم** [illegible] **سلمه** [illegible] **سلیط** [illegible]
[illegible] **سلقی** [illegible] **اسلبیون** قرة العین است **سلیخه** [illegible] **سلهارس** [illegible]
[illegible] **سلوک** اسم ترکی [illegible] **سلسافیوس** نوشادر است **السین مع المیم سماق** درخت [illegible]
[illegible] برگش [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible]
[illegible]

مانع اسهال و سحوق برگ او با ... جهت ... و قابض و ساییده او با آب سرد قاطع اسهال [illegible] و منسوب کرده ... جهت قطع سیلان
خون ... جهت تقویت لثه و قلاع ... و ... بخصوص با ... جهت جرب ... و سماق و ... منع ... در چشم و سیلان خون
برگ ... جهت ... و ... ورم ... و ضماد او ... جهت منع ورم ... و سایر اعضا ... جهت ...
و با برگ ... جهت تحلیل اورام و ... و قروح رطبه و ... و قروح ...
... چشم و امراض ... نافع و طبیخ برگ او ... جهت قروح ... مفید و چون برگ او را ... کنند و آب او را ... سازند ...
... است و ... محلول او با آب ... جهت قروح ... اعضا نافع و ضماد ... جهت اسهال ... است و ... معده و
... و ... با ... و ... سماق شدید الیبس با اجزا حاره و بارده و رادع و محلل ... و جهت ...

سماق الدباغین گویند نوعی از ... و جمعی گویند برگ سماق ... است
... در امراض ... نافع ... جمیع ... سماق ... است ... گویند ... و ...
... جلو ... آن ... جمیع ... و ... بقصد ... و محلل اورام خوردن ... جهت ...
... با ... و ... از ... اورام که هر روز ... جهت ... کردن ... مجرب ...
... رطوبت معده و سوداء ... خوردن او ... برگ ... جهت قطع
... و محلل اورام و ... نافع ... آب برگ او باعث ...
... جوشش سوداوی ... و ... شراب ... جهت تحلیل اورام چشم ... نافع ... و ... سقط جنین ...
... که ... جهت رفع ... بدن ... جلد و شقاق ... و ... الهضم و ...
... و ... شربتش ... تخم کتان است ... تا هفت سال باقی ... و ... گندم ...
... جهت ... اخلاط ... فصل ... ضیق النفس ... و ... مرض ...
... خوردن او جهت ... و ... محلل ... و اورام و با روغن ... تخم ... نافع ورم ...
... و خارش بدن و ... جوش ... جهت گشودن ...
... مصلحش ... خوردن آن ... آن ...
... است **سمقوطن** ... حی العالم ... گویند ...
... با ... و ... شاخ ... با عطر ... و ...
... با ... جهت ... عضو و ... جهت ... اعضا ... سیلان حیض و ...
... جهت ... اعضا ... و ... نافع و ...
... و ... کلف ... و ...
... برگ ... و ... و ... حرارت ...
... او ... گوشت ... و ...
... و جهت ... اورام ... نافع ...
... اکثر ... و ...
... از ...
... ورم ... و ...

اگر گوشت و جای آن را و بیاض چشم و سرگین او جهت کلف و نمش و بهق بینداد و جهت فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت و بخور بیرا او رافع تپ‌های باطن داخلی الدوار
خواص او بیان نموده که چون بلعد و سامی و مشوی بار تناول نمایند بچیزی از وقت طلوع شود و نماینده باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود و سمنه ...
گویند حیوانی از آتش متضرر نشود چنانچه ماهی از آب بقدر عصفوری آتشی رنگ دخوردن زهره او بقدر دانگ با آب نخود مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم شرف
و اکتحال رافع او با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای زهره او مانع زیاده شدن موی و تعیین رنگ است سمک بفارسی ماهی و بترکی بالغ نامند و اقسام
زیاده از حد احصی است و بهترین او بحرانی است که در انهار سرد و خوشگوار صید کند بعید المنبع صید سفید فلس و لسیار و کوچک حجم و بزرگ استخوان و گوشت
منقط است و بحلاوت بیابانی باشد و بها نمره و خشتای نمایند و بمازندرانی مشبلوبا بهتر دانسته اند در ولایت ایران قزل آلا که منقط است و سلف که
او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در بحر طبرستان صید کنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او بحسب کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان
و مکان مختلف میباشد و بعضی از انواع او گرم دانسته اند مثل جری و مارماهی و غیر آن و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که وصف شده و تازه او که زیاده
گذشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته در روغن لطیف ترین اغذیه و صالح الغذا و مرطب و باهی محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهت
ریه و قرحه و شش و سل و یرقان و سرفه یابس و مضر کرده و غیره بعضی با ارکباب او با آب غوره و سماق جهت اسهال مجرب و تخم او در تقویت باه قوی الاثر
و جهت سعال و درد سینه مفید و ضماد و شق کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب سوای نیزه و دفع اختلاط و مهن صاحب سام و ادرار حاره و
خوردن قدر کثیر او و قی کردن با آب گرم و سکنجبین منقی معده از اخلاط غلیظه و اخلاط فاسده و جهت درد مفاصل و عرق النسا و بهق تا چهار
زهره او رافع بیاض چشم و مضر سردترین معده با تخمی و دماغ و باجه عصب و تحلیل او با روغن و کنجد با دام و خوردن تحلیل میپزد و در ان
و اکباب و بیحاره و با خاصیت قوت تشنگی و رافع آن پس که آب بعد خوردن او بجدا او نجابت مستفرغ اشتها و شراب مفید و بعد خوردن او و
مرغ و لبنیات و گوشت خصوصا گوشت گاو مضر بغایت مضر و موجب امراض مزمنه و اقسام بشبیه و عظیم الجثه و آنچه چند روز صید گذشته باشد مولد
و مولد خلط خام و آنکه پانزده روز گذشته باشد بلغمی و مولد قولنج و موت اشتها و مولد سپرز و بدتر آنچه بمرور گندیده باشد مولد
اخلاط فاسده و سوداوی و منتنه و قدر یکسو و اکثر سمک شوری دارد و غلیظ و کثیف تر دفع از صحت و هم مثل بلغم غلیظ و مقوی و محلل معده ...
معده و شقاق آن بسیار و لطیف بسیار و غیرها با جهت ورم صلب مزمن و استخوان سوخته او جهت ... نافع و ماهی ... که در سرکه پرورده
سرد و خشک و مجفف و ... و مقوی بلغم معده مانع انصباب صفرا بمعده و مورث جرب و سودا و ... سمک صیدا ... ماهی
کوچکی که صید کنند ... است و نزد اهل ... گرم و خشک ... قوی ... و ... نزد اهل
صید اهل ... یافت میشود و ... گرم ... آخر ... مرق ... گوشت ... اند
... و ... مردم جمع ... تخم ... تقویت باه و ... ماهی ...
سمک غایت قوت و ... و ... گویند ... و ... واحد ... جوالی
چشم ... مفید و ... غیرجیبدا ... ماهیان ... سمک ... روغن
و ... تازه ... گفته ... گرم ... زیاده ...
خشکی ... اول ... مجلل و منفج ... دماغ ... و ... رافع
خیشوم و علق و جهت سرفه و یرقان و طحال و حصاة ... آب گرم ... با آب
جهت ... حمول او ... رحم و قاطع ... شقاق ... و ... و ...
... جهت ... اکتحال او با آب ... بیاض چشم و ... اشیر ... جهت ... مفید
... معده ضعیف و ... و ... و ...
... از آن ... اقوی تر از ... و ...

پیه او مسحوق کرده و سینه **سمین** بفارسی چرب و فربهی است که بهترین آن ... سر دشت دیده و غیر آن باشد از شحم رطب و قریب الفضل با روغن بادام سریع الهضم
و سین سبع و اعصاب و بلیغ الاستحاله بصفرا است در سفر ... و در معرفت و در مصلحات با نند روغن بادام است **سمیر** اصحاب مخبر گویند قسمی از ماهی خرج است در
دیار مغرب موجود است و شبیه بماهی سنی بمقدار قامتی و برگش در غایت سبزی و اغبر و بحبش الفقار که از نوع سم حیوانات است و ابن تلمیذ گوید در میان جو زار بهم میرسد خوشه او
شبیه بقاب و سم حیوانات بغایت گرم و در اصلاح هوا داخل است **سماریس** اسم یونانی ماهی سور **سمار** بلغت مصر اسم اسل است **سمر** درخت مغیلان است
سمنة فیمیون است **سمسق** بضم الاول و سکون الثانی و فتح الثالث یاسمین است **سم** **سحجر** حب البلاهنگ است **سم الحمار** دفلی است **سم السمک** ماهی زهره است
سم الفار سک است **سم الغنم** نوعی از سدر بی ثمر است **سمور یلون** یونانی کرفس است **سمک الیهود** شیخ البحر است **سموغیوان**
اسم فارسی سلیه است **سموغیوان** یونانی اسم سقیداج است **سمیقلس** نوعی از عشر است که سمایه او قاتل است **سمطاوس** اسم یونانی انقلاب
سمیقا اسم یونانی سند نطیس است **سمار وغ** نوعی از قطر است **سمکة النیل** و **سمکة تول** سمکه صید است **سماقیل** سماق
البادی غین است **سمن** اسم فارسی شیر است **سم** بضم اول اسم فارسی طلف است **سموک** ترکی نظم است **سمند رپهن** اسم هندی ...
السین مع النون **سنا** گیاهیست بیعی ساقش بیک و شبیه بگیاه حنا و گلش مایل بکبودی و دانه او پهن مایل بدرازی و کجی و در
غلاف شبیه بگرده و حجازی او را بکار برند و ترد گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی و در آخر دوم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا
و اخلاط سوخته و منقی دماغ و مقوی آن و حلال جلد و جهت مفاصل امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و شرب
مطبوخ او و حیا و مثل او با روغن زیتون که بنصف رسد جهت درد کمر و کیمون و نواسیر و ضماد مطبوخ او به سرکه جهت حکه و جرب و کلف و بهق و ازدمال زخم کهنه و منع
موی و با حنا جهت سیاه کردن آن و شرب آب مطبوخ او بهتر از جرم آن و یکمثقال از مسحوق او با عسل که از سه روز تا یک هفته بیاشامند جهت مفاصل و امثال آن مجرب است و
کرب و مغص و غشیان و مصلحش تا کیکردن از جوش شاخ و آلودن بروغن بادام و بالمیله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوه های استعمال نمودن و قدر شربت از جرم او دو درهم
تا سه درهم و از مطبوخ تا ده درهم و بدلش مثل او تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه است **سنبل** یعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و سنبل
و سنبل جلیست و یونانی ناردین نامند و از اطلاق و مراد سنبل هندیست و گیاهیست بی ثمر و بی گل و شبیه بدنباله سمور و ... از ان باریکتر و بدرازی انگشتی سیاه
مایل بزردی و خوشبوی و بهترین صلب و تازه خیزد و قوتش تا سه سال باقیست و در دوم گرم و خشک و مفتح و مقوی فم معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات معده
و سینه و فضول دماغ و مانع انصباب او به معده و اسعا و دافع لذع آن و مفتت حصاة و حابس طبیع و جهت یرقان و بواسیر و سرفه و درد سینه و سپرز و تحلیل نفخ و استسقاء و اورام
بلغمی و باشتین و صندل بغایت مشتهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غشیان و خفقان و ضمادش قاطع عرق و باعث خوشبوی بدن و اکتحال او با آب کشنیز جهت حمره چشم و تقویه
بصر و رویانیدن مژگان و با عفص جهت دمعه مجرب و فرزجه و جلوس در طبیخ او جهت تنقیه رحم و گشودن حیض و زور او جهت التیام جراحات و طلای مطبوخ او در کمر جهت
دراکردن و سیاه کردن موی مؤثر و مضر گرده و مصلحش کتیرا و شربتش تا یکمثقال و بدلش اذخر و شراب او که دو رطل را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد
بعد در آفتاب بگذارند و در جمیع افعال مذکوره اثرش قویتر است **سنبل رومی** بیخ و ساقی است گلدار و خوشبوی با صلابتی و در شکل شبیه بسنبل الطیب و نازکتر و
حرارتش زیاده از ان و قبض او کمتر و در افعال ضعیفتر است و مدر بول و با تریاقیه و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و دافع درد مثانه و گرده و شراب او که نیم من را در
رطل آب انگور اندازند لبریز و صاف کنند در سه روز نیست مثقال از ان تا شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده گرده و معده و جگر و یرقان و عسر البول نافع
سفید است و روغنیکه از سنبل و سنبل رومی ترتیب دهند مسمی بدهن ناردین و سنبل هندی قویتر از سنبل الطیب و ساوفیج او را بطریقی سایر ادهان بسازند و آن محلل
و ملطف جهت جمیع امراض بارده اعضاء ظاهری و باطنی و با نافع و قدر شربتش تا یکنصف است **سنبل جبلی** بفارسی شیرو الاگویند و مولف تذکره گوید که ان موافق ...
غیر او است و گوید که برگ نبات او شبیه ببرگ فرسعید و شاخهای او مثل شاخهای آن و از ان کوچکتر و بسیاق و بی غبار و بخش زیاده بر دو عدد و دراز و سیر قرن
مایل بسیاهی و اندرون سفید و خوشبوی و بی ثمر و گل است قریب القوه بسنبل و مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوه ماسکه و محلل ریاح و نفخ و دافع استسقاء
و تی بلغمی شراب او در منافع مثل شراب سنبل است و قدر شربتش یکمثقال **سنبل فارسی** مایل بسیاهی و نشان است و قسمی از ریاحین که بنرگس میرسد و در غایت خوشبوی
و برگش و ساقش قریب به ... و بیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی سفید تر میباشد و شکل یاسمین و ... شاخ جنبه ... پیاز نرگس و بیاز او بقدر

از بیان نرگس است **سنبل اقلیطی** سنبل رومی است **سنبل الاسد** انطاکی گوید آن سنبل جبلی است آن سوسن است **سنبل بری** شامل است قوه و اسارون است
سنبل آبی دانی و **سنبل** سوری و **سنبل** جبلی است **سنبل** الطیب سنبل العصافیر سنبل هندیست **سنبل الکلب** [illegible] دار است و گویند [illegible]
سان العصافیر است **سنکبویه** اسم فارسی معرب او جیم [illegible] کافت او دانه ایست دراز تر از دانه انگور و بغایت صلب شبیه بسنگ گویند از فارس خیزد و گویند
عبد و سوس از سپستان و بعضی کتب [illegible] و الا سقام [illegible] تصریح نموده اند در سوم گرم و خشک [illegible] و با سرکه جهت برص [illegible] مفید و خوردن او جایز نیست **سندروس**
سنگیست که از سواحل دریا خیزد و گویند صمغ درختیست و محمد بن احمد بن [illegible] گوید که در وسط بحر [illegible] چشمه ایست گرم آب او مثل عسل غلیظ در میان آب بر یا میچ شد و چون بر وی
آب ای سرد و منعقد گردد و مخصوص هندست و او شبیه بکهربا و از آن سست تر و سرخ تر و با اندکی تلخی بخلاف کهربا و قسمی سیاه شفاف و با طعم سرخ و براق و بکی مایل بکبود
دست و دیگر سیاه و سبک و صلب قسم اول بهتر است و چوب او مثل کهربا در بایند کاه است و قوتش تا بیست سال باقیست و از او و جلیل القدر در دوم گرم و در اول
سوم خشک [illegible] و مانع و سایر اعضا و قاطع بلغم معده و امعا و [illegible] تنفس [illegible] الدم [illegible] قاتل کرم معده و امعا و [illegible] اسهال [illegible]
ستر [illegible] عصب و بواسیر و خفقان و ربو و ضیق النفس [illegible] و تنها [illegible] اسهال مزمن و سپرز و مداومت او با سکنجبین جهت دفع فربهی مجرب [illegible] عرق [illegible] قوت [illegible] و سعوط
و بخور او با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و سنون او جهت [illegible] دندان و حرکت آن و قروح لثه و قطور او جهت درد گوش [illegible] باصره و اکتحال او جهت بیاض [illegible] و
مجرب [illegible] او جهت التیام جراحات و جوشانیده او با روغن بادام مجرب یک قوام آید جهت شقاق هر عضوی مجرب [illegible] با شکر و کبریت و قطران جهت [illegible] مجرب [illegible]
و مصلحش صمغ عربی و شربتش یک درهم و بدلش [illegible] نصف او کهربا و ربع او [illegible] و روغن او که معروف به دهن الصنوبر است جهت [illegible] و التیام جراحات او
مقعد و نواسیر [illegible] جهت [illegible] است [illegible] سائیده [illegible] روغن بتون [illegible] روغن تخم کتان با آتش نرم [illegible] بقوام آید و باید که
و بیخ او [illegible] مسقط جنین [illegible] **سندریطیس** یونانی [illegible] شبیه [illegible] گیاهیست [illegible] شبیه برگ [illegible]
[illegible] شاخها و [illegible] در اطراف او چیزی کرد [illegible] و آن تخم سیاه است [illegible] شاخها [illegible] شبیه برگ [illegible]
[illegible] شاخ [illegible] شاخ [illegible] آن [illegible] تخم [illegible] صلب [illegible]
انگور [illegible] شبیه برگ [illegible] سفید [illegible] اندک سرخی [illegible] سرخ و ریزه و تخمش [illegible] مایل [illegible] در دوم
و در سوم خشک و قسمی [illegible] اقسام او [illegible] قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح [illegible] و خناق [illegible] او جهت [illegible]
مانع **سنباذج** بفارسی سنگ سنباده گویند و مستعمل حکاکانست [illegible] سنگیست [illegible] ثقیل الوزن و براق و گویا ریگ [illegible] مجتمع [illegible] متخلخل است و بهترین او نرم و صلب و ثقیل [illegible]
در دوم سرد و خشک و سوخته او در قطع نزف الدم و التیام قروح [illegible] جهت [illegible] مسکن التهاب [illegible] تخم [illegible] جهت [illegible] آتش [illegible] جهت
بواسیر [illegible] او جهت جلای دندان و [illegible] سائیده [illegible] و بسیار [illegible] رونق آورد و مضر عصب و مصلحش زعفران و خوردن او جایز نیست
سنجاب حیوانیست از موش [illegible] دنباله او کوتاه [illegible] شکل [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] در اول گرم و در دوم تر گوشت او مسکن حرارت و جهت [illegible] سینه و سرفه [illegible] است و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و [illegible]
درد عصب [illegible] جهت التیام جراحات و قطع خون [illegible] جهت [illegible] سفید **سنور** بفارسی گربه نامند و ترکی [illegible] نامند اهلی و وحشی [illegible] شد اهلی در دوم گرم و
[illegible] و پوشیدن پوست او [illegible] و گوشت [illegible] موافق صاحبان نقرس و فتق و طلای [illegible] جهت شقاق انگشتان [illegible] سرگین او
شدید الحرارت و طلای او با روغن گل سرخ [illegible] رافع [illegible] و حمول [illegible] مسقط [illegible] گوشت تازه او [illegible] نقرس و [illegible]
[illegible] جهت [illegible] شکسته [illegible] و مجاورت نفس و خوردن گوشت [illegible] با آب [illegible] العیون [illegible] و در گرده [illegible]
[illegible] روغن [illegible] جهت تقویه [illegible] سیاه [illegible] سفید [illegible] است [illegible] جذام [illegible] نافع [illegible] وحشی [illegible]
[illegible] در دوم گرم و خشک [illegible] او جهت [illegible] مجرب [illegible] بلغم [illegible] گفته است **سنبوسه** [illegible]
[illegible] غذا [illegible] اعضا [illegible] سمین [illegible] مولد [illegible] ثقیل [illegible] کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین است [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] با پیاز [illegible] و در آن [illegible] روغن [illegible] **سندیان** بعربی [illegible]

سنا هندی [illegible] سنا ابدی ماهیون است سنا بیر بلغت مغرب آلیه است سغموث بهندی سموت است سنقره سقران است سنجیوس [illegible]
سنط زوست سینر شونیز است سنا یا ان الارض ذرا نیست سند و قنس نجس است سسن اسم یونانی سوسن سنام [illegible]
[illegible] سنیا بلغت مغرب [illegible] الحجر است سنول بلغت مصر طان است سنکها اسم فارسی [illegible] سعفت بلغه هندی بزبانه است سنفت اسم [illegible]
[illegible] سنبی بهندی ارنب است سبینه بهندی انار است سند و سندان اسم هندی عود است سنکرا اسم هندی غار است سنبهالی [illegible]
[illegible] سنبل کی جر [illegible] سنبل است سنگ [illegible] هندی شاخ حیوان است سنجی کهار [illegible] است سنبل کهار بهندی سنبل الفار است سنگ احمر
[illegible] سنبل بهندی شیشعان است سنگ کارد اسم فارسی حجر المسن است سندک شراب است که از درخت نارجیل بهم میرسد [illegible]
[illegible] سنگ مغنی اسم فارسی باصطلاح شیشه گران منغنیا است سنگ بج اسم فارسی حجر سیبنیست سنگ چاقماق اسم ترکی حجر النار است
سنگ پشیم اسم فارسی حجر حبشی است سنگ پشم بفارسی [illegible] است سنگ رخم اسم فارسی حجر العاج است سناده اسم فارسی سنباذج
سنگل بلغت فرس [illegible] سنجد کرجی بلغه اصفهان اسم درخت است سنگدان مرغ اسم فارسی قانصه است سنگ پشت
[illegible] است سن الملک سپستان است آکیتین مع الواو سورنجان بحیست شبیه بسیر صحرائی [illegible]
[illegible] سرخی دارد [illegible] سفید و شیرین طعم بسیار رطوبت و خشک او بامتلا و شیم باطن سیاه و سرخ از سموات و برگش قریب به برگ کراث و از ان قوی تر و ساقش [illegible]
[illegible] زرد و بفارسی شنبلید نامند شبیه بزنبق کوچکی بسیاه و اگلش سرخ میباشد و منبت او کوه ها در سوم گرم و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقیست
[illegible] اقسام [illegible] از مفاصل و سنج سده و جاذب اخلاط از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا مجرب نسیم اند و با زنجبیل و فلفل [illegible]
[illegible] مفاصل [illegible] سفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ و تسکین و استخوان تحلیل اورام مجرب و حمول او با روغن پیه گوسفند جهت بواسیر مجرب و ورد او [illegible] خوردن
[illegible] و فانیذ تا [illegible] محرک باه است و سورنجان بسیار مضر معده و مورث مغص و مصلحش کتیرا و شکر و زعفران و قدر شربت از [illegible]
[illegible] به سه درم [illegible] است بوزن او زنجبیل و فلفل [illegible] ولوبیدن گل و منضج سده دماغ و محلل ریاح و درد سر با دبست سوس
[illegible] معروف [illegible] شیرین [illegible] گویند و در بلاد اکثر موجود است و معروف و تلخ او غیر مستعمل و بیخ او شیرین با سلیخه مستعمل آن و قوتش تا ده سال باقیست و [illegible]
[illegible] اگر استعمال نمایند جهت تقویت [illegible] است [illegible] با وسیاله جهت انسلاخ و تسکین [illegible] و تقویت بصر و بیخ او در اول گرم و با تحلیلی و منضج
[illegible] تشنگی و مدربول و حیض و مسهل رطوبات و نافع اعضای باطنی و مقوی اعصاب محلل ریاح و جهت اقسام سعال و دبو [illegible] سینه و شش و جگر
[illegible] و خشونت سینه و حلق و امراض باطنی و عصبانی و تبهای کهنه و لو اسیر و امراض سپرز و نافع دق گردن با طبخ او مجمج رطوبات و اگر چیزی از و باقی مانده
[illegible] و سعال [illegible] خارج میگردد و هر گاه مداومت خوردن و بقدر یکدرهم با مثل آن شکر و نصف او انیسون از اول حمل تا اول سرطان نماید و سعال علتی ظاهر نشود
[illegible] و منع [illegible] و اکتحال او جالی بیاض و ضماد برگ تازه او در رفع بدبوئی میان انگشتان [illegible] مجرب و ابن ماسویه گوید چوب او
[illegible] خشک [illegible] و تقویت قابضه محللات است و سایر قوتها اعتبارات ازو و استفاده امین الدوله نیز با تحقیق است و محمد ابن احمد گوید تخم سوس قوی تر از سایر
[illegible] معتقد آن و اهل سعاعین کرده و گویند مخصوص بصره و نواحی فارس است و از سوس مالکی [illegible] تخم بهم نمیرسد و گویند اصل سوس [illegible] کرده
[illegible] و تقطیر [illegible] سرخ و [illegible] بیخ در مسهل بضعف ادویه [illegible] با بجلال [illegible] سوس که آب مطبوخ بیخ منقشر او در اسهال العقا و جوشانیده
باشند و جهت اسهال [illegible] نافع مضر سپرز و مصلحش [illegible] ادویه است سولان بلغه یونانی نجیست سرخ و شکل کرم و از روم و سقالیه خیزد و در چهارم گرم و خشک
[illegible] جهت تقوه و طلای او [illegible] جهت تحلیل ورام بارده و دفع ریاح و اکتحال او جهت بیاض غلیظ نافع سوسن معرب از سوسنا ناسیر
[illegible] سفید کبود [illegible] اقسام او [illegible] زرد طولانی و سفید و خوشبو شبیه به بنفشه و لهذا اعواماد را [illegible] بنفشه نامند و گلسوسن
[illegible] سوسن [illegible] است [illegible] نیز است و [illegible] جهت ازهم فرق اقسام [illegible] است و ابن سا [illegible] قسمی از سوسن کبود جبلی و بری است گلش سیاه
[illegible] و بیخش کمه دو بهمن دراز [illegible] الف مذکور شد و قوت اقسام سوسن مرکب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه [illegible]
[illegible] شرب امراض [illegible] در دفع چرک آن [illegible] جگر و امراض شش و سپرز و خنازیر صفرا از ایر سا و ضماد او با سرکه [illegible]

ورم استسقاء و رالحیا و تحلیل ریاح و باهی و محرک شهوت زنان و در تفتیح قریب بزعفران و عصاره او که با عسل و سرکه و عسل در ظرف مسی جهت اللعاب و جوشانیده باشند

جالی و مجفف بی لذع و جهت جراحات اطراف عصب نافع و روغن او مثل روغن ایرسا است و در جمیع افعال خوردن آن جهت قولنج و ایلاوس و عسر البول و جهت اورام صلب

و دیسعته با ضماد اسفید و خائیدن بیخ او جهت رفع بوی بد دهان و ضماد برگ او و خوردن تخم او جهت گزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و از بیخ و دیگر

تا یک وقیه است قسم دیگر از درختان سیر و بید و گلش زرد و کوچک و بنفش بسبزی گشتی و خوشبو و تلخی است و قوت او از سوسن سفید کمتر و ضعیف تر از ایرسا و بعد از

از جمیع فضائل بیخ او با شراب جهت حل ورام بلغمی و جهت درد دندان نافع است و بعضی گویند این قسم سوسن الیرست سویق اسم عربی او در جمیع ماکولات است

مراد از آن جو واده است و شرط دانسته اند که بعد از بوداده آن حبوبات یکبار یا دو بار آب سرد بشوید و بخاک آرد کنند و سویق جو و گندم جهت تسکین التهاب معده

و تبهای حاره و امراض اطفال نافع و سویق جو در تبرید و تجفیف و تسکین حرارت و سویق گندم در تبرید و ترطیب اقوی است و معدهٔ شلیخ و سرد و بین مولد نفخ و مصلحش انیسون

و اشباه ایشان آن روغن گیرد و کان سویق شعیر با آب انار جهت تب صفراوی و عطش ازبینی و احتراق و رطوبت معده با شد سفید و با شربت و رد و روغن کرد جهت تسکین

و قناعت سودای صفراوی اطلاق و قی و اسهال اطفال و تقویت معدهٔ ایشان بغایت موثر است و سویق سوی آنچه خشک کرده و بو داده حق کنند جهت اسهال حرارت و غلبه

خون و سویق کنار و انار و سیب و غیره حابس طبع و مبرد و مسکن حرارت اند سوقیه مولف تذکره گوید شراب است که برنج را کوبیده و پخته و جوشانیده تا سیال شود و با شیره مویز یا عسل یا شکر اندکی آب و بادیان سازند و چیزی قرنفل و بسباسه اضافه نموده دو روز با چیزی بنطرا آمیخته کرده با هم بزنند و استعمال نمایند

دار جو و گندم و نان خشک نیز ترتیب میدهند و بهترین همه از برنج و عسل است و در سوم گرم و خشک قاطع بلغم خام از سینه و شش و ملین و هضم کننده طعام

جهت یرقان و استسقاء و عسر البول نافع و مصدع و منفخ و مصلح آن شیره محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلحش سکنجبین

سوفال از جنس گویند آن شکوفه پوستهای غلیظ شبیه به پوست درخت لسان العصافیر و گرم و خشک با حدت و حلاوت جهت درد مفاصل بارد نافع است سوا

السفر و البکت کرشت بر بیست سوری زاج سرخ است سوس عربی شوشه فارسی آن بارد است سوریجان شیخ الرئیس گوید شیخ ارشی است

با زبرد فارسی است سواتیات عشقه بفارسی دار کوب و بعربی صر و نامند که نفت او منبی مضر و نافع است سواد الکلام با دالت است

سواد القضات عفص است سواسن قوت است سوفطران اقحوان است سونخس بهندی است سوسن حسی نام ایرسا

است و هر کیاهی از آن ایرسا سوسن آسمان جونی است سوسن بیابانی ایرسا و سوسن زرد و بیوب است سوسن آزاد

اسم هلو است سوفافون و سوغایبوس اسم یونانی سنبل است سوفلی اسم یونانی جبن است سیسنبر سیسنبر است سویر

سوریسان سولان است سودیقون اسم یونانی قسمی از زرنیخ است سورنجان هندی بهندی است سوداسم ترکی اللبن است سوما

اسم فارسی ضب است سوغان اسم ترکی پیاز است سونه بهندی سیب است سونهی بهندی اذخر است سونه بهندی

بهندی خیار است سورجبل بهندی لفین است السین مع الهاء و غیره سهاگه بهندی تنکار است سهکن بهندی بهمن احمر

سهرن دار چینی است سهنجنه بهندی فلفل سفید است سیسالیوس بفارسی کاشم رومی نامند و آن چهار قسم میباشد گیاهی شبیه

و از آن قوی تر و قبه و شبیه و گلش سفید و ثمرش از ثمر رازیانه کوچک تر میباشد و از تند و طعم و تخمش نیز با حدت و تیزی و با عطریت و این قسم را افعال قوی تر از سایر اقسام

دیگر را برگ شبیه ببرگ کبیر و ساق آن دراز و گلش و قبه و ثمرش شبیه بشبت و تخمش سیاه و شبیه بگندم و بزرگتر از آن و تند و عطر و خوشبو و قسم اول و دوم افعال آن اقوی

از سایر اجزا دیگری را برگ شبیه برگ زیتون و در پشت برگ ساق او مانند دو قسم اول و قبه و بزرگتر و ثمرش عریض و بزرگ و به عطر و خوشبو و تخمش

قوی تر از قسم ضعیف و بالای ثبات شبیه بالجیان و ثمرش سفید تر از آن و قبه و دراز تر و سیاه و گاه دو ثلث بیشتر و بقیه شبیه و تندی و حدت و مقدار شربت از آن

و دراز تر از آن ثبات و بل اسود و مطعم شبیه بتخم شلغم ظاهر گردد و این قسم شبیه بمولف است و قول سیسالیوس است و همه اقسام در دوم گرم و خشک

ملطف و مدر و محلل و مفتح سدد بیمعده و جهت جمیع نفخ و نقش نافع و جهت تنقیه رحم و تقویت احشاء و نافع و مفتح جهت بلغم و محلل و اقاقیا و فلفل

جهت نفخ صرت بدر سرد و در دار رحم جهت تلطیف و تحلیل و در دود او جهت گزیدگی و اعراق و جهت شعر و جهت رفع فضول و مدر حیض و مدر بول و مسقط جنین

کرده مشتاق و نافع و مضر محرور و مصلحش کتیرا و کثیرا و شربت آن مثقال تا دو مثقال است سیسا

و این الندوا گویند چوب سوسن است که بفارسی [illegible] گویند و حنین ابن اسحق و جمعی دیگر جهت اشتباه بیخ سوسن را سنبل نیز دانسته و گفته اند که چوب [illegible] نیز [illegible]
سنبلی گویند بتحلیل و اندک قبض است و بیخ آن جهت معده و ادرار [illegible] سفید است و جمعی گویند قلقاس است و بغدادی [illegible] مجهول الماهیة [illegible] سیسنبر
اسم فارسی نمام است بری و بستانی میباشد و بری [illegible] برگش شبیه به برگ سداب [illegible] بستانی شبیه بنعناع و از آن سفیدتر و خوشبوتر [illegible]
تر از تخم ریحان و در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و مفتح و ملطف و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم [illegible] و جنین مرده [illegible] با قوة تریاقیه و رافع عفونات
و محلل ریاح و جهت سدد خصوصا با سرکه و روغن گل [illegible] امراض [illegible] درد سینه و معده و ورم جگر [illegible] با عسل جهت گزیدن عقرب [illegible] جهت گزیدن زنبور مجرب و طبیخ
و جهت رفع قمل و عرق [illegible] جهت قی الدم و مضر [illegible] مصلح آن کشنیز و قدر شربتش از خشک [illegible] مثقال و بدلش [illegible] است و روغن او که
گل آن را با روغن [illegible] در آفتاب بگذارند جهت سده [illegible] و تحلیل مواد و تقویت اعضا و خوشبو کردن
[illegible] تقویت آن بعدیل است **سپستان** [illegible] در [illegible] و غیر سپستان [illegible]
[illegible] است و [illegible] و بسیار خوش منظری و در خوشه ثمرش [illegible]
و سیاهی [illegible] جهت خوش منظری غرس کنند و بعضی دانه او [illegible] و جمعی ثمر [illegible] اصلی ندارد و مایل بگرمی و در دوم خشک و مقوی معده
و حابس اسهال [illegible] و نفث الدم و دافع [illegible] با شیر تریاق سموم و پاشیدن [illegible] انگشتری او [illegible] چهار شنبه قبل از طلوع
آفتاب بخاصیة [illegible] و قبول النظر [illegible] مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش [illegible] آورده است **سپیا** نوعی از ماهی است و بعربی لسان البحر
و بفارسی ماهی مرکب [illegible] سیاه [illegible] و ظاهرش صدفی و باطن [illegible] در جوف او رطوبتی سیاه که مثل مداد کتابت توان کرد
در آخر دوم گرم و خشک [illegible] جهت [illegible] امراض [illegible] چشم و [illegible] جهت بیاض چشم [illegible]
[illegible] جهت جلای دندان بسیار موثر [illegible] جهت تخفیف [illegible] است **سیلان** بعربی اسم عصاره خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند
[illegible] و محرق خون [illegible] مصلحش [illegible]
[illegible] **سیسلم** [illegible] **سیسمق** [illegible] **سیاب** خلال است
سیاب [illegible] **سیف الغراب** [illegible] است **سیکران** بنج است **سیکران الحوت** [illegible] **سیسرون** [illegible]
[illegible] است **سیسبون** [illegible] **سیا** [illegible] هندی است [illegible]
[illegible] است **سیفیر** [illegible] **سیو** [illegible] **سیبقا** **شبطوس** [illegible] **سیم** [illegible]
[illegible] بحری اسم فارسی [illegible] **سیک** اسم فارسی [illegible] **سیاه دانه** اسم فارسی شونیز است [illegible] **سیماب**
اسم فارسی [illegible] است **سیسین** اسم فارسی [illegible] **سیجان** اسم ترکی [illegible] است **سیب** اسم فارسی تفاح است **سیدر** اسم فارسی
[illegible] است **سیورت** [illegible] است **سیالی** اسم [illegible] است **سیسبا** اسم [illegible] است **سیلج** اسم هندی [illegible] **سیا**
دان اسم فارسی سیاه دانه است **سیم** [illegible] گذشت

حرف الشین مع الالف

شاهترج [illegible]
[illegible] میباشد یکی را برگ [illegible] و گلش سفید و هر دو قسم تلخ الطعم و با اندک تندی و قبض [illegible]
[illegible] است [illegible] حرارت [illegible] در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول [illegible] مفتح سده جگر و مقوی معده
[illegible] خصوصا سودا [illegible] و صاف کننده خون [illegible] و خشک [illegible] و تقویة [illegible] جهت امراض سوداوی و بلغمی [illegible]
[illegible] با سرکه جهت [illegible] صفراوی و غثیان [illegible] و آب تازه او [illegible] جهت تقویة معده و امعا و رفع [illegible] یرقان و جرب و حکه و اکتحال [illegible] جهت تقویة [illegible]
[illegible] جهت منع [illegible] شعر [illegible] و جهت حرارت [illegible] و تقویة [illegible] و خشک [illegible] جهت جرب و حکه
[illegible] جهت رفع [illegible] و این [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] الحرارة [illegible] احمد [illegible] است و مصلحش [illegible] و قدر شربتش [illegible] درهم

تا پنج درهم و از آب او دو سی مثقال تا شصت مثقال و در مطبوخ تا ده درهم و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث بلیله زرد است و قسمی از گیاه شبیه به شاهتره است و از آن تیره رنگ تر

و برگش کوچکتر و شبیه به افسنتین و گل او مایل به سیاهی و سبزه و با اندک تلخی و قابض [illegible] است و او غیر شاهتره و غیر مستعمل است **شاه صینی** عصاره [illegible] است و به [illegible]

خاتم گویند عصاره [illegible] و بعضی عصاره [illegible] چنین [illegible] اند و مایل به سبزی [illegible] و سرد و خشک [illegible] و جهت درد سر حار و اورام حاره و ابتدای [illegible]

جهت درد سر و [illegible] ضعف معده و [illegible] و جهت [illegible] الدم و جراحات نافع و او غیر [illegible] است **شاهسفرم** ریحان سبز مایل به سبزی و [illegible] برگ است و قسمی هم

بزرگ برگ و [illegible] اول گرم و [illegible] در دوم خشک [illegible] جمیع اورام و سموم و [illegible] سده [illegible] و نافع [illegible] و رافع [illegible] و [illegible] و بوییدن [illegible] جهت خفقان [illegible]

معده و [illegible] عصاره او [illegible] تسکین [illegible] و جهت [illegible] و آب [illegible] و تقویت اعضا و تخم او [illegible] و بالخاصیه [illegible]

[illegible] مقدار شربت [illegible] سه درهم و از عصاره [illegible] درهم تا ده درهم و [illegible]

[illegible] مضر [illegible] و مصلحش [illegible] و بدلش [illegible] **شادنج** معرب [illegible] است و [illegible] الدم [illegible] اسمی [illegible] رنگ شبیه [illegible]

سنگ [illegible] و [illegible] شبیه [illegible] و [illegible] است و بهترین اقسام است و بعد از آن [illegible]

[illegible] رنگ تیره است [illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible] تجربه نموده [illegible] مصنوع [illegible]

است سیاه [illegible] مثقال [illegible] است [illegible] مصنوع [illegible] **شادنج** غیر مغسول [illegible] در اول گرم و در آخر

[illegible] تقویت [illegible] قوه باصره و جالی [illegible] و باطنی [illegible]

او [illegible] مثقال و جهت نفث الدم [illegible] و اسهال [illegible] و [illegible] و با [illegible] تخم مرغ و [illegible]

جهت [illegible] چشم و سایر اعضا [illegible] و [illegible] ان جهت [illegible] چشم [illegible] و آب [illegible] جهت امراض [illegible]

چشم و [illegible] گوشت زیاده [illegible] و [illegible] گوشت [illegible] جراحت [illegible] و اعضا [illegible]

است و [illegible] مضر [illegible] و مصلحش [illegible] و بدلش [illegible] **شارف** [illegible]

[illegible] **شاطل** و **شابل** [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] مفاصل و اعصاب

فالج و لقوه [illegible] نافع [illegible] مثقال است [illegible] **شاهبلوط** بلوط [illegible] **شاه ترج**

[illegible] **شاهپورکان** [illegible] فارسی [illegible] **شاهبانج** [illegible] فارسی و [illegible]

[illegible] **شاهانج** [illegible] **شابانج** [illegible] العضی [illegible]

[illegible] است **شار** [illegible] ابریشم است **شاب** درخت [illegible] است **شاهسفرم رومی** [illegible] **شاب** [illegible]

[illegible] سفید است **شانه** [illegible] **شاه دیج هندی** [illegible] **شال** [illegible] **شال کره** [illegible] **شانشی** [illegible]

[illegible] است **شال** [illegible] **شال چینی** [illegible] **شاه ماهی** [illegible]

[illegible] **شاخ** اسم فارسی [illegible] است **الشین مع الباء** **شبت** بکسر اول و فتح ثانی [illegible] مؤلف [illegible]

معروف [illegible] فارسی [illegible] تجربه [illegible] است [illegible] دو سال باقی است در آخر دوم گرم

[illegible] مفتح سده [illegible] جهت [illegible] و امراض [illegible]

معده [illegible] سموم [illegible] و تخم او [illegible]

[illegible]

[illegible] جهت [illegible] و [illegible] عصاره او [illegible]

آن جهت امراض [illegible] تخم [illegible] اصلاح [illegible]

[illegible] خوردن [illegible] قاطع [illegible] مصلحش [illegible] شربتش [illegible] درهم است [illegible]
درهم [illegible] و گویند [illegible] مصلحش [illegible] و روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] جهت اعیا و درد مفاصل [illegible]
و [illegible] و اطلیه [illegible] مؤثر است **شبرم** نباتیست شیردار [illegible] شبیه [illegible]
شبیه [illegible] برگ [illegible] و گلش [illegible] و دانه او شبیه بعدس [illegible] مصلحش [illegible] شیر و قوی‌تر [illegible] شربتش [illegible] برگ بهترین او خفیف النوره
سرخ است [illegible] گرم و در آخر دوم خشک [illegible] قوی بلغم و سودا [illegible] و آب [illegible] و مفتح دهن رگهای [illegible]
و [illegible] جهت قولنج و درد مفاصل و استسقا [illegible] و جهت [illegible] بغایت مضر [illegible] ضعیف البنیه [illegible]
[illegible] مصلحش [illegible] شیر [illegible] و ثقال [illegible] مصلحش [illegible] شیر [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] است **شب** [illegible] عربی [illegible] فارسی است [illegible] بالفارسی [illegible] نامند و آن یکی از معادن [illegible]
[illegible] و [illegible] گویند [illegible] است [illegible] شبیه [illegible]
[illegible] است در دوم گرم و خشک [illegible] طرف [illegible] و دافع خفقان [illegible] و جرب و [illegible] جهت کلف
[illegible] و [illegible] مجرب است مؤلف تذکره گوید [illegible]
[illegible] ظرف آب [illegible] ظرف [illegible] ظرف [illegible] شوره [illegible] ظرف [illegible]
[illegible] **شب** [illegible] معادن [illegible] است که عبارت از زاجات و املاح [illegible]
[illegible] شبیه بزاج [illegible] قریب بزاج است [illegible]
[illegible] و آنچه [illegible] سفید و شفاف [illegible] زردی است که [illegible] گویند [illegible]
[illegible] زردی و شفاف [illegible] بالفارسی زاج [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شبیه بزاج [illegible] طعم باشد [illegible]
شفاف و [illegible] و اجمله [illegible] گرم در دوم خشک [illegible] قوی قاطع نزف الدم [illegible]
[illegible] و رنگ [illegible] و [illegible] شراب [illegible]
[illegible] روغن جهت [illegible]
[illegible] و آب [illegible] جهت [illegible] سل جهت [illegible] جهت [illegible]
[illegible] مجرب [illegible] سفید [illegible] و درد [illegible]
[illegible] دندان [illegible] و [illegible] جهت قلاع [illegible] و جهت [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] درهم [illegible] مصلحش [illegible] بدلش [illegible]
[illegible] است که چون [illegible] چشم [illegible] چشم ظاهر گردد و [illegible] بگذارند [illegible] چشم
[illegible] **شب** [illegible] است **شب الصباغین** [illegible] است **شب الاساکفه** و **شب** [illegible]
شب [illegible] است **شب** [illegible] است **شبوقه** [illegible] است **شبث** [illegible] است **شبطیاط** [illegible] است **شبر**
اسم فارسی [illegible] است **شب** [illegible] فارسی [illegible] است **شب** [illegible] فارسی [illegible] است **الشبیرم** [illegible]
[illegible] **شتر** [illegible] اسم فارسی [illegible] است **شتر** اسم [illegible] است **شترخیم** [illegible] فارسی [illegible] است **شث** [illegible] نباتیست [illegible] ساق و گل [illegible]
[illegible] و [illegible] گرم و خشک [illegible] مقوی معده و

و قطع نزف الدم ... [illegible] اسهال ... [illegible] ... مصلحش ... شربتش ... درهم و بدلش ... است شجرة ابی مالک قسمی از
... [illegible] ... است ... [illegible] ... و ساقش مختصر ... [illegible] ... برگش ... [illegible]
ساقش ... و برگ ... [illegible] ... و ثقیل الرائحه ... [illegible] ... بزرگ ... و بیرون و اندرون ...
و چون ... [illegible] ... و آن ... [illegible] ... گرم ... [illegible] ... الاعتدال ... [illegible] ... مسهل ...
و بهتر ... [illegible] ... جذام ... [illegible] ... تصریح نموده ... [illegible] ... و قطع بلغم ... [illegible]
او ... [illegible] ... صداع و التیام ... [illegible] ... و مضر ... مصلحش سکنجبین شربتش ... درهم و بدلش ... است
شجر الراهب ... [illegible] ... نقل میکند که شجره است ... [illegible] ... شبیه ... [illegible]
... [illegible] ... مسهل ... [illegible] ... شجرة مریم ... بخور مریم است و بخور مریم ... [illegible]
... [illegible] ... گرم و ... [illegible] ... خشک ... [illegible] ... بلغم ... [illegible]
... [illegible] ... گوشت ... [illegible] ... مصلحش ... [illegible] ... شجرة
شجرة مریم است شجرة البهام ... [illegible] ... است شجرة القطران ... است شجرة الدم ... است و بعضی ... [illegible] ... شجرة الکافور
... [illegible] ... کافور است شجرة البهق ... [illegible] ... است شجرة البق ... شجرة ... [illegible] ... است شجرة سلیمان ... شجرة ... [illegible]
... [illegible] ... است شجرة الجن ... [illegible] ... شجرة القدس نوعی بزرگ ... [illegible] ... از او درخت ... شجرة ... [illegible] ... شجرة اکله ... [illegible]
شجرة الحیاة درخت ... شجرة الحایضه ... [illegible] ... شجرة الحیه ... است شجرة باردة ... [illegible] ... است شجرة رستم ... [illegible]
موسی ... [illegible] ... است شجرة طیبه درخت خرما است شجرة التبیج ... [illegible] ... است شجرة العصب ... [illegible] ... است شجرة ابراهیم
است و بعضی ... [illegible] ... شجرة الدلب ... [illegible] ... است شجرة التنین ... [illegible] ... شجرة الخطاطیف عروق الصفر است
شجرة الطحال ... [illegible] ... شجرة الضفادع ... است شجرة الکف ... [illegible] ... شجرة الدب درخت ... است
شجرة التیس ... [illegible] ... شجرة البرغوث ... [illegible] ... شجرة ... [illegible]
و غیر که شحم ... [illegible] ... فربهی ... [illegible] ... شحم ... [illegible]
... [illegible] ... و اقل ... [illegible] ... شحم ... [illegible] ... گرم ... [illegible]
و پیه ... [illegible] ... است ... [illegible] ... پیه ... [illegible]
و پیه ... [illegible] ... حرارت آفتاب ... [illegible] ... باشد با عسل ... [illegible]
باصره و پیه ... [illegible] ... نافع ... [illegible] ... آفتاب ... [illegible] ... آتش ... [illegible]
او را ... [illegible] ... شراب ... [illegible] ... خوردن شحم ...
مضر ... مصلحش ... سکنجبین ... [illegible] ... بدلش ... [illegible] ... روغن زیتون ... [illegible]
... [illegible] ... گرم و تر ... [illegible] ... الغذا ... [illegible]
نافع ... [illegible] ... روغن ... [illegible] ... شحم الارض ... [illegible] ... است ... [illegible]
... است شحم النخل ... [illegible] ... شحیمه ... [illegible] ... شحم الامرج ... [illegible] ... شحم المرخ ... [illegible]
شجیره ... [illegible] ... شحم ... [illegible] ... شحنت ... [illegible] ... شحم ... [illegible]
شراب ... [illegible] ... است ... [illegible] ... است ... [illegible]
از اصناف سرو است ... [illegible] ... سرو ... [illegible] ... و بعضی ... [illegible] ... از اقسام صنوبر ... [illegible]

[illegible] و در اصفهان معروف [illegible] [illegible] در اول سوم گرم و خشک و آب مطبوخ [illegible] جهت [illegible] ظاهر [illegible] اعضا و ضعیف معده و جگر و ریاح غلیظ [illegible] دافع [illegible] و تحلیل اورام و اورام رحم [illegible] و نافع نفث الدم [illegible] و جهت [illegible] و خوشبو [illegible] بدن [illegible] برگ و ثمر او [illegible] جهت [illegible] دندان و ضماد او جهت خناق [illegible] و ثمر [illegible] قابض [illegible] جهت سعال [illegible] جگر [illegible] بحری نافع [illegible] صداع [illegible] و مصلحش فواکه ترش و کشنیز

شربی گیاه [illegible] است **شربت** [illegible] **شراب** [illegible] **شراب جبوشی** خمری است که در جزیره جبوش [illegible] و معرب با آب انگور و آب [illegible] می آورند و با عفونت [illegible] می باشد **شراب** اسم اصطلاحی خمر است **شربت خشخاش** اسم فارسی [illegible] است **شراب خرما** اسم فارسی نبیذ [illegible] است **شراب دوشابی** اسم فارسی نبیذ الدبس است **شراب عسلی** اسم فارسی نبیذ العسل است **شراب مویز** اسم فارسی نبیذ [illegible]

شرنک اسم فارسی حنظل است **ششبندان** اسم فارسی [illegible] **ششتره** نوع [illegible] **ششقاقل** شقاقل است **ششرنگ** اسم [illegible] است [illegible] [illegible] و بسیار [illegible] دانسته اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج [illegible]

الشین مع الطاء و غیره **شطیه** بلغت مغربی اسم نباتی است [illegible] برگ و تخم و شکل آن [illegible] و طعمش با اندک تندی و شیرینی و نخش [illegible] بعضی [illegible] بالخاصیه [illegible] جهت [illegible] حاره [illegible] و مفتت حصاة و محلل ریاح معده و [illegible] **شطر** [illegible] **شعیر** بفارسی جو گویند بهترین او سفید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] **شعر الغول** [illegible]

[illegible] **شعر الجن** [illegible] **شعر الراعی** [illegible] **شعر الخنازیر** [illegible] **شعار** [illegible] **شعیر رومی** [illegible] **شغال** [illegible]

بعین معجمه اسم فارسی کلب بحری است ... **الشین مع الفاء و غیره** **شفنین بری** بعربی ... از فاخته بزرگتر سفید و طوق گردن

و سیاه و تمام و میا ... مرغی الفاخته نامند در دوم گرم و خشک بغایت سمین ... صالح میشود و مقوی ... ماسکه و حواس مقوی ... و سمین

زیاده کننده و قوت حافظه و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلحش سرکه و کشنیز و مقوی ... و شیر تازه است ... الحیوان مذکور است که چون شخصی خون او را ... طلا کند

مباشرت کند دیگری با آن زن مقاربت نتواند کرد و جالینوس گوید ... بعسل اندک بوده جهت ... و حصول ... جهت ... مجرب است ... و مهره ...

و ثقل سامعه بغایت مفید دانسته‌اند **شفنین بحری** حیوان دریایی است شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل و دنبال او شبیه بدنباله موش و ... دنباله او نیش

خار دار ... آن نیش الم عظیم حادث میشود و چون نیش او را ... خواب ... سوزش ... خانه موجب تفرقه اهل آنخانه و پاشیدن ... سوختن

در دکان باعث تفرقه ... بعضی از اشیا ... و درد بدبو ... امیده اند ... چون در دکان بول شخصی ... باعث سوزش ... عظیم

بول میشود ... رفع نماید ساکن بگردد **شفلیج** ... **شفتالو** اسم فارسی خوخ است **شفترک** اسم شیرازی ... است **شقیقل** شقاقل است **شقودر**

شنا ... است **شقایق** معروف است گویند چون النعمان بن منذر ... نسبت داده شقایق النعمان گفتند ... آن بری و بستانی میباشد شبیه به نبات

خشخاش ... و برگ ... و ثمرش ... در دوم گرم و خشک ... و لطیف ... مفتح ... بقدر دو درهم با

جهت تسکین ... و اعضا ... بهم ... سریع الاثر ... است در ساعت و شرب طبیخ برگ و ساق او که با گیاه ... باشد ...

و شیر و طلای عصاره او ... و رافع ... جلد و تحلیل ... و سعوط او ... رطوبات دماغ و قطور او ... حشیم ... پوست ... گل

سیاه کردن موی ... نافع و ... شراب ... است ... رفع برص ... سرسام ... جنون و مصلحش شیر تازه است و چون

گل شقایق ... پیچیده ... و حبلوز ... گویند مجرب است

شقاقل ... یکدرجه ... و اندک شیرینی ... و دراز ... و بر سر هر یک ... و ثمرش ... و مملو از رطوبت سیاه و ...

... در دوم ... در اول گرم و در دوم تر ... مقوی ...

و معده ... و مصدع ... و مصلحش ... و قدر شربتش ... درهم و بدلش ... **شقراق**

... فاخته ... گویند در دوم گرم و خشک و محلل قوی ... و مصلح ...

و ... نافع است **شقردیون** اسقوردیون است **شقیق** اسم شقایق است **الشین مع الکاف** **شکاعی** ... اسم ...

... و آن ... حیوانیست شبیه ... که در ... مثل کرم ابریشم ... و ... سفید و شیرین ...

معتدل ... و ... و ... سینه ... صاف کردن آواز ... نافع ...

و مصلحش ... و قدر شربتش ... درهم و بدلش ... است و ... **شکاعی** از اصناف

بادآورد است ... بعضی ... اول ... بادآورد ... و بعضی ... و ...

گل ... سفید ... و در جمیع افعال ... قسم سفید ... قاطع نزف الدم و با قوة تریاقیه ...

... و ... نافع و ... مضر ... و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش ... درهم و بدلش بادآورد و سایر خواص ... مذکور شد

شک بفارسی مرگ موش گویند ... موش است و ... خورده باشد باعث مردن موشان ... است و آن ... سفید

... زرد ... ریاحی ... و ... است ... قوتش بعد از هفت سال فاسد میگردد

... و ... گرم و خشک ... تحلیل ... ورم ... طلا ... جهت ...

جهت ... بدن ... تریاق او ... حیوانات است

... **شکاعی** ... **شکر** ... **شکرتیغال** ... است **شکرف** ...

... است **شکنینه** اسم فارسی ... **الشین مع اللام** **شلجم**

فارسی و بعربی بلغت نامند بری و بستانی میباشد بری دو قسم است یکی را شاخهای بیساقش دراز و برگش بعرض انگشت پهن و تخمش عریض باریک مثل تخم شبت و غیر ماکول و تخمش سیاه و مغزش سفید و منابت او مزارع است و یکی را ساقش و شاخهای نمناک و نزدیک آبها و تخمش بقدر خیار و سیاه و سرخ و ماکول است و برگش شبیه برگ بستانی و ازان باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخمش مثل بستانی و مایل بسبزی و تخم قسم اول را سلق برشمی و قسم ثانی در خواص قریب بستانی و ازان گرم‌تر و در رطوبت کمتر و بستانی در اول دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و دیر هضم و مولد ریاح و مدر بول و مقوی باه و مزید منی و مفتت حصاة و رافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن زیره و شرب آبش و ضماد برگش با عسل بجهت برص و ضماد مطبوخ او محلل اورام و ترشی شلغم ملطف رطوبات و مقوی احشا و مشتهی و بی نفخ است و ضماد مطبوخ او جهت شقاق و نقرس و حکه سفید و تخم او در اول سوم گرم و در اول تر و مسهل و تریاق آن مشهی و باتریاقیت و در جمیع افعال قویتر و مولد ریاح و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و شربتش تا دو درهم است و روغن تخمش جهت ریاح و رفع اعیا و تقویت آلات تناسل شربا و ضمادا مفید است شل با ... هندی ... و بطعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم و املس و قشرش در سوم گرم و در اول خشک و محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظ و مسهل و رافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع و مضر ریه و مصلح او عسل و قدر شربتش تا نیم درهم است **شلجم** **احمر** شوندر است **شلخ** تخم انجبار است

شلیل بلغت خراسان میوه ایست لذیذ بقدر گوجه و کلان و بزرگتر ازان و بطعم مثل شفتالو و آخر بهار رسیده لطیفتر از شفتالو و در افعال و خواص بهتر ازان و

الشین مع المیم **شمع** بفارسی موم نامند و در عربی ... ترسا ... است ... و رنگین و سفید و زرد است و بهترین آن سفید ... در اول گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سه سال باقیست و محلل و منضج و ملین و مسهل و دافع سموم و ... بقدر گندم ... و جهت قروح باطنی مجرب و جهت ... سینه و سعال و ... و رافع اذیت ... مسبع کردن و بجهت ... و جهت ... و رفع عفونت هوا ... و جهت رفع بدبوئی ... و مصلحش ... و شربتش تا نیم درهم ... است و گویند چون شمع ... و در آب دریا و ساییده ... شیرین ... موم سوم شمع عروسی ... بجهت ... باشد جهت ... دانسته اند و از خواص اوست که چون قمر در سنبله ... باشد مثقال ... شمع عروسی ... و دیگر ... **شمس** بلغت اکسیریان ذهب است **شمار** ... است **شماس** ... **شمسیر** ... **شمعیه** ... **شمول** خمر است **شملیت** اسم ... است **شمخا طر** اسم ... هندی است

الشین مع النون **شند** ... نامند و گویند ... و بهترین او سفید ... و در دوم گرم و در دوم خشک و مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصاة و رافع اخلاط لزجه سینه و ... و جهت ... عصب و خفقان ... و جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلاء او جهت قروح و آثار و حمول او جهت ... و تقویت رحم مفید و مجفف و مصدع محرور و مصلحش ... و قدر شربتش ... است و دستور عمل او آنست که ... بر آن ... و دیگر ... و ... حکمت ... و ... آتش معتدل ... تا صعود بطرف بالا کند و در انجا سرد شود و اگر ... بطرف بالا ... **شنج** اسم ... است و آن نوعی که کلاغ ... دهره ... مذکور شد **شنبلید** فارسی شکوفه ... است **شنار** ... **شنشا** اسم ... است **شندله** بلغت ... است **شنکار** ... **شنجاب** بجیم و بکاف ... **شنبلیله** بلغت اصفهان حلبه است **شنجرف** زنجفر است **شنگ** بلغت اصفهان لحیة التیس است **الشین مع الواو**

شوید اسم ... شبت ... است ... مذکور شد و ... نوعی از بستانی ... مراد است و رافع ریاح و ... است و در سایر افعال قوی‌تر از سایر اقسام است **شوکران** اسم یونانی ... ساقش ... و برگش ... و تخمش ... مثل ... و ... سفید ... و در چهارم سرد و در ... خشک ... و ضماد ... و ... رافع احتلام ... و ...

بزرگ شدن پستان زنان و قاطع شیر و نفث الدم و رعاف و اسهال است و مقدار شربتش بعد از آنکه چون بیخ او را با بزر البنج از هر یک بیست درهم کوبیده با صد و پنجاه
عدد مویز بزرگ دانه و صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بخشکد و مویز را خشک کرده از او و پید اساز ند سکر قوی و در امساک منی مجرب است و تفیر و
مویز عجم نامیده مقدار شربتش از یکعدد تا سه عدد و زیاده از آن سموم قوی است شونیز بفارسی سیاه دانه نامند و نباتش شبیه بباد یانه و از آن دراز تر
باریکتر و گلش به رنگ مایل بسفید و غلاف تخم او بزرگتر از غلاف بزر البنج و تخمش سیاه و مغز سفید و قریب بانیسون و قوتش تا هفت سال باقی است در اول سوم گرم و خشک
و محلل و مدر حیض و بول و شیر و مقطع اخلاط و جالی و مجفف و منفخ و مسقط جنین و تریاق سموم بارده و تبخیر او باعث گریختن هوام است و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و فم
المعده و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و مداومت آن هر صباح به روغن زیتون جهت سرخ کردن گونه و تصفیه بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم شکم و دو درهم تا سه درهم
شکم جهت سنگ بول و ریگ و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی و با آب و عسل جهت نفس الانتصاب و سنگ گرده و مثانه و سوخته او جهت بواسیر خصوصا که با سرکه مرهم
جهت بیاض و سیاه داو جهت تحلیل و رفع ثآلیل و تقشیر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سده و خشم و بول الاطفال جهت تحلیل ورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و سعفه
و ثعلب مجرب و با حنظل که بر اطراف ضماد کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و سائیده او با خون افعی و با خون خفاش و با خون خطاف جهت منع نبات موی و با آب
و روغن جهت درد رحم و حبس نفاس و با روغن گل سرخ جهت جرب و سوخته او با سوم و روغن حنا و مانند آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و با آب
جهت خنازیر و سودا و کوساق مجرب دانسته اند و با بول جهت قروح شهدیه سر و منع نزلات و سعوط و بوئیدن او جهت درد سر مزمن و گشودن سده خیشوم
و زکام و لقوه و نافع و مفید جهت تحلل او گرم او بسیار یا اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و قطور بول داده او با روغن زیتون قطره جهت رفع زکام که با
عطسه بسیار باشد مجرب و مضمضه مطبوخ او با سرکه جهت درد دندان بارد و قطور او با روغن جهت الحضرا جهت درد گوش و سده و ریاح آن نافع و شربتش
با زیتون کنند جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند و طلاء روغن که بطریق منکوس گرفته باشند بر اعضاء تناسل و کمر جهت نعوظ بعید الاثر
و دفع صعب باستسقاء و سستی سده اعصاب است و خوردن آن جهت باه و امثاله مذکوره سریع الاثر است و اکثار شربتش نیز مورث خناق و محرورین و سده
سرکه و سفر کرده و تحلیلش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و از روغن او تا یک درهم و بدلش انیسون و نصف آن تخم شبت است شواصر امشک الجن است
و تنکابن مشک دشتی نامند و اهل بیجان جاین نامند و که در طبا و دیلم نامند گیاهی دیده ام و آن نباتیست خاکستری رنگ شبیه باشند محمود و امداد
زیر آن کموا روی زمین حیا انبیشو و بی گل و بیساق و برگش سیاه و دانه بسیار خوشبو و شکلا خیار گوسپند عظیم و از تازه او تا چند ماه بوی مشک خالص آید
در سوم گرم و خشک مفتح و مدر حیض و منفوخ و ارواح و قوه و جمیع افعال قریب بسنبل الطیب است شوبلا اسم عربی بر بجا است شوشمیر اسم قاقله سنا است
شوخط اسم عربی درختیست بزرگ و شاخهای او صلب و بی گره و برگش شبیه ببرگ بید و از چوب او کمان میسازند و جمیع اجزاء او با قوت قابضه و جهت اسهال مفید و
بلوس بسایه او ممنوع است شوع درخت بان است شوکه ابراهیم بلغت مغربی قرصعنه است شوکه یهودیه و شوکه رو قانیز نامند شوکه
نوعی از طباق است و گویند غافث است شوبر با دیون است شوکه الزراجین بلغت مغربی دنیا قوس است شوکه الدهن عکوب است شوکه
العلک بلغت مغربی شخص است شوکه عربیه شکاعی است شوکه بیضا باد آورد است شوکه بلغت حجاز اسراییت بلغت فارسی انغیر شوکه مصر
قبطیه قرظ است شوکه شهبا و صهبا و شوکه شابکه گیاه خرنوب است شوغار زاج سفید است شوک الجمال اشترغاز است
و بلغت مصری باذاوزد شو وانیق سودانیات است شوکا بلغت سکاین سم دفلی است و آن جنس ابل شو سم تکی و فارسی قاقلی است کشنیز
مع الهاء والیاء شهدانج تخم قنب و در انجا صوف است شهد عسل است که از موم بی آتش جدا شده باشد شهدانج بری حب السمنه
شهده الطرطیفیس است شیطرج اسم عربی بیخ نباتیست سرخ و بیشتر نیزه و باریک و برگش شبیه ببرگ رشاد و در اول سوم گرم و خشک
شده و میریند و متصل بیخ و بیکی بماند و تا بستان از شاخهای او گل ریزه و چرک سفید ظاهر شود و تخمش از خشخاش بغایت ریزه تر مستعمل بیخ او است
و نشتش خراسانی و قوتش تا پنج سال باقیست و اخر دوم گرم و خشک و جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط و لزجه و محلل و با شیر و سرکه مفتح سدد و هاضم و مهیج
و سده جنین و جهت صاف کردن آواز و رفع بلغم مفاصل و رفع سموم و درد مفاصل و سپرز نافع و ضماد او جهت بهق و برص سفید و جرب و رمانیدن موی
بعد از سقوط آن مویز و جون کوبیده و کف دست مخالف دندان درد ناک کرده بسته بعد صرف منی بشاش تا صباح بگذارند رفع آن الم مجرب است

و مضرت و مصلحش ... و قدر شربتش یک درهم و مفرح جهت برگ او ضماد و دست در تازگی بی نفع ... چون تخم کشنیز ... کنند پنهان او سائیده میان دندان تخم

مصلحش مصطکی و بدلش در علل ... عوض آن ... ذوقه است **شبیح** بلغت فارسی درمنه ترکی و خشک اقسام او را میگویند و آن نباتیست کلکلش

خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبیه برنجاسف بود و اقسام میباشد جبلی و ... و ارمنی و ... گلش مایل بسرخی و برگش شبیه به سداب و نباتش از ثلث گز ... کوچکتر

منه شیح ارمنی نامند و ... مایل بزردی و با رطوبت چسپنده و گلش ... و ... شیح جبلی است و عریض الورق که گلش سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و در

ترکی تخم ... است و ... اقسام شیح را ... گل است و تخم او را ... است و درمنه ترکی متعارف ... معروف و ... مذکور شد در سوم گرم و خشک و قاطع

بلغم و مفتح سده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم و مسهل اخلاط فاسده و محلل ... و ... ریاح و جهت گزیدن عقرب رتیلا و سموم بارده و فواق و ... درد ورک

و عسر النفس و تبهای مرکب نافع و مضر معده و عصب و مصدع و مصلحش مصطکی و ... ضماد سوخته او با روغن زیتون و امثال آن جهت داء الثعلب و ... است

... بخور ... جهت ... و ... چشم ... اعضا مفید و قدر شربتش در سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدل

... بعضی ... دانسته اند و روغن او گرم ... روغن گل گیرند جهت دفع لرز تبها و امراض بارده و استسقا و ورم معده نافع است

شیلم بلغت فارسی گندم دیوانه نامند و آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی مایل بسرخی و نبات او شبیه به نبات گندم و در گندم زار میروید و در

... در دوم گرم و خشک و مخدر و موجب ... و ... آواز ... بال که شیلم در آن باشد مسکر و منوم و ضماد او جاذب و منقی مواد و با سفیده تخم مرغ

محلل ... با عسل جهت نقرس و با سرکه در روغن زیتون جهت ... و جرب متقرح و طلای روغن او منوم و گرم تر از روغن گندم است و مصلحش

... روغن ... چون ... آشامیدن است **شیلبه** اسم عربی است و او غیر شبه العجوز ... او ... بسیار شود و گیاهیست ساق و شاخ

آن سفید و برگش مایل بسفیدی و غبار ... گویا بمقراض ریزه کرده اند خوشبو و ... شبیه بسوی ... در سوم گرم و در دوم خشک و مفتح سده و محلل

... و منقی فضلات و مواد ... ضماد او رافع ورم ... مواد و ... ابتدا و در انتهای محلل آن و جهت ریاح رحم و ... جنین ...

... و قدر شربتش یک مثقال است **شیرخشت** بتای آخر بکاف اسم ... بعضی از اشجار ... و هرات است و از جنس شبنم مانند ترنجبین نیست و بهتر

او سفید و شیرین و حب ... بزرگ است که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را بسیار سرد کند و مغشوش و مصنوع از آن ... این ... و رقیقه

در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال ... قوت باه ... صاحبان قولنج قویتر از ترنجبین و ... و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته ... و

... جگر و معده ... و جهت خشونت حلق و سرفه و تبهای که از مواد رقیق تر باشد و جهت حرارت جگر و ورم آن و ... بهترین ادویه و از

اغذیه صاحبان ... است و ضماد او ملین و ... با شیر جهت ... گونه ... و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و ... و قدر شربتش تا

... مثقال و بدلش ... ترنجبین ... شیح ... در بعضی مقامات فرموده اند که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است

شیرسته بلغت گیلانی اسم ... شیرین مصنوع است ... مثل خمر ... که با سرکه میباشد و ... مواضع و طریق عمل آنست که خردل سرخ

... بغایت ... شبیه ... بستانی ... است با سرکه ... سائیده تا مثل خمر گردد و بعد از یک روز ده مثقال ... مثقال آب ...

... مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز ... بهم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور گردد **شیخ البحر** حیوانیست بحری و در دیار

... شبیه ... پشت بحری و سر ... او شبیه گوساله ... میگویند روز شنبه از مکان خود حرکت میکند از این جهت سمک الیهود ... نامند ... از

پوست او مانع ... نقرس و رافع ... جهت تبهای بلغمی ... گویند مجربست خوردن او و جهت داء الثعلب ... مفید دانسته اند

... و ... مذکور شد **شیر املج** آمله مقشر خشک است چه او را در تازگی جهت اصلاح قبض او معمول است

که مقشر کرده در شیر ... خشک کرده ... **شیح جبلی** ... **شیح حبشی** ... **شیاف** ... اسم

شیر ... **شیرج** ... **شبیه** ... **شیان** دم الاخوین است **شیالة** بلغت اندلس

... **شیر الحنظل** ... **شیفرج** ... **شیشعان** بلغت فارسی ... اسم ... است **شیره** ... اسم فارسی عسل ... و

شیر ... **شیرخشت** ... **شیر** ... **شیر** ... **شیرین** ... **شیوران** ... است **شیرمرغ** ...

ان جاشیر فارسی است شیر خرماه اسم فارسی آن است **حرف الصاد مع الالف** **صامریوما** اسم سریانی بعربی حشیشة العقرب

نامند گیاهیست مانند گیاه بنج و چهار پنج شاخ سفید و شاخها پر شعب و برگش شبیه برگ سیب از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گلش لاجوردی و تخمش مثل دنباله عقرب و تلخ

اراضی خشنه و صعبه رو برگ او چکیده مدور و ساقش سفید و تخمش برزمین و گلش لاجوردی و منبتش کنار آبها و جائیکه آب در او بسیار باشد بطرف شده باشد و بعد... نافع دروا

صاف شده و اصنع عربی که لاجوردی استعمال نمایند و در کتابت و نقاشی بهتر از آن است و مستعمل از وی برگ و ساق و تخم آن در آخر دوم گرم و در اول خشک و بدل آن تخم

مسموم عقرب و بیشاد و مدر حیض و مخرج جنین و محلل و جالی و مطبوخ با عسل و مانند آن مسهل قوی و ضماد و شراب آن نافع سموم بارده و بلع کردن سه عدد از دانه آن قبل از نوبت تب

عدد جهت ربع و ضماد مطبوخ او جهت ثوالیل و نقرس و التواء عصب و با شیر جهت ورم حجاب و باغ اطفال و تمر نوعی صغیر او با اندک نمک هندی با انظرون جهت رفع اقسام گرم و دود و

از کبار و جهت اخراج حصاة نافع و تعلیق بیخ کبیر آن مسکن درد گزیدن عقرب و مضر سپرز و مصلحش عسل و شربتش تا دو درهم است و امین الدوله در تحت جبسین سنه را صامریوما دانسته

صابون مفرحات هر کس است و طریق ساختن او آنست که از قلی یکجز و دو از آهک نصف آن نرم سائیده در ظرفی یا حوضی کرده با هم خلط آن آب تا دو ساعت بجنبانند

باید که سوراخی در آن ظرف بوده باشد و مسدود نموده بعد از نشستن آن سوراخ را بگیرند آنچه بطرف دیگر رود و با آب تازه ریخته بر همزده تکرار عمل نمایند تا تندی در جیمع آن

آبها راجمع نموده بقدر روغن اول و روغن زیتون بر روی آتش گذارند تا بیخ اول آب بخورد داده و هند تا مجموع آبها مستقیم شود و مثل خمیر گردد و پس خشک نموده

کنند و بعضی بجای روغن زیتون روغن پیه و روغن کنجد و روغن قرطم و پیه استعمال نمایند و بهترین همه قسم اول است و آن در آخر سوم گرم و خشک و منقطع و معفن و اکال

ادرار حیض و حمول او مخرج جنین مرده و مدر حیض و ریزش و محرک است و ضماد او با مثل آن حنا جهت رعد و عرق النسا و نمش و کلف و بهق و جهت قروح و حکه

جهت خشک کردن قرحها و اطفال و قروح رطبه که چرکین و زرداب بود بسیار نافع و با سرگین کبوتر و امثال آن جهت شکافتن و حل و شستن موی آن جهت رفع جرب و قمل

و شکاف با لعابها جهت حکه و جرب و رفع آثار نافع و شیاف او مسهل و رافع قولنج و مخرج کرم معده و بعد بول و شرب و مثقال او تا چهار درهم کشنده بجراحت امعا و احشا است

نباتیست شبیه بحلفاتی تازه روئیده و از آن کوچکتر و باریکتر و زرد و شکوفه تازه او ماکول است گرم و تر و جهت الم فؤاد و صداع و قم معده نافع و تخمش در افعال شبیه بشونیز

بیابس کوچکی و پخته خام او ماکول است و محرک باه و رافع وجع الفواد است **صاب** اسم عربی بیخ ابیا نیل است و بر قتا الحمار و برنوعی از لیاه شیر دار اطلاق نمایند

است **صاف** مرغ خوش آواز کوهیست و اصل لحم او کوچکترین اصناف آن و در افعال مثل او است **صابون القاق** و صابون الشعراء شجره ابی مالک است **صاره**

و صاردان لوف الصغیر است **صاحیه** جرز است **الصاد مع الباء** **صبر** بکسر با عصاره نباتیست برگش شبیه بکلم بسیار ضخیم و شبیه برگ زقوم

یمانی که در مازندران کمیر بعدادی نامند و تخمش بقدر شلغم و از یک بیخ زیاده بر ده عدد برگ بر آید مملو از رطوبت و در غایت تلخی و چون بالیده بر آید

و پر از رطوبت و عسلی و با اندک حلاوت و تلخی بغایت و گلش مثل گل زعفران و زرد... و از آخر سرخ میشود و آنچه از جزیره سقوطرا بیاورند و یا بل... زرد و شکن براق و خوشبو بهترین

اقسام و در یابل سمعند و خوشبو اکثر است و قسم سمنجانی که از سقوطرا نیز گویند بدبو و سیاه و غالب در آن رنگ... و نوع ... بدترین اقسام است و محمد بن احمد گوید نوعی دیگر سمنجانی

که بعد از صبر سقوطری بهتر از عربی و فارسی است و هر چه از هفت سال تا چهار سال گذشته باشد و آنچه بدبو و سیاه و بی درخشندگی باشد... نیست و باید که سیاه

صبر سائیده نمایند و ... بسیار سرد و بسیار گرم و در مزاج جوانان و محرورین و ضعیف الاحشا خصوصا صاحبان ضعف جگر و امعا و سده... نماید و با عسل مسهل معده

نباید کرد و صبر در دوم گرم و در سوم خشک و مسهل قوی سودا که مهیا بدفع بوده باشد و ضعیف الاثر است در آنچه مهیا بدفع نبود ... سودا و بلغم...

و مفتح سدد سودا و سده جگر و محلل ریاح احشا و مجفف و جلی خصوصا شسته او با مصطکی ... مفید و با غاریقون جهت ... و تنقیه سینه با کثیرا

جهت امراض سودا و اخراج اقسام گرم و امراض سپرز و گرده ... نشا که صفرای مخلوط ببلغم باشد ... جهت ... جگر و معده و التیام ... و سهال و سود

و النواع ... بگاه باشد ... معده ... باعث ... و صداع و ... و مصطکی ... و با زعفران ... و شربتش ... و پیش

و امراض ... جهت ... و ... جهت ... اورام و رفع آثار ... نزلات و صداع

... و فرج ... جهت ... مرغ ... جهت جراحات ... و ... رفع قمل ... آید

... با شد ... جهت ... و جهت ... بیخ آن ... جهت ... سقوط ...

و ... نفخ ... و ... اعضا ... و ... بالسویه ... صبر ...

صبار از هندیست صباره اسم صبر است صبحی عصاره ایست تلخ که از آن قرصها می‌سازند و جهت منع ادرار نهایت مفید است **الصاد**
مع الخاء و غیره **صحناه** بفارسی ماهیابه نامند و معمول اهل دریا ماهی صحناة است و با نان می‌خورند طریق عمل آنست که ماهی ریزه را با آب نمک
رحیم کرده چند روز بگذارند تا منفتح شود پس بر نهند صافی نمود استعمال کنند در دوم گرم و خشک مجفف رطوبات معده و رافع بدبوی دهان که از رطوبت معده باشد
و جهت نفخ و درد ورک و امراض بارده و مداومت او در رفع بدبوی و عرق نافع و مولد خلط سوداوی و امراض آن و محرق خون و مورث تشنگی و تعفن اخلاط مصلحش سکنجبین
و تجربه است و استعمال سرکه و ترشیها و در بعضی از جهة تغییر **صدف** با حلزون مرادف است و گویند حیوان مخصوص که حلزون و پوست صلب او مخصوص ببحر است
و حلزون مذکور شد در او مطلق او و قشر مراد است در دوم سرد و خشک و سوخته او مجفف ملطف و جالی و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم و جهت
تقویة لثه و رفع زخم و گوشت زیادی و جلاء دندان و نفوخ و نفوخ جهت رعاف و بخور او جهت بواسیر و طلای او با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با او ویه مناسبه جهت
کلف و بهق و دمه و لینت بشره و اکتحال جهته قروح چشم و سلاق و محوّه بیاض و رافع و ضماد سوخته خفّ الغراب با سرکه جهت تحلیل ورد نیه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش
تا یک درم و بدلش شاخ گاو کوهی سوخته است و بعضی گویند صدفیکه مروارید بسته نشده باشد چون بسوزانند و طلا آن منع خنازیر می‌کند و جانیوس گفته
صدف هندی محرق بالخاصیت رفع درد دندان مینماید و چون صدف را نرم سائیده با سرکه بر بنا گوش طلا کنند رفع صداع را زایل کند **صدف الغرفرفیر**
نیز گویند نوعی از صدف است مایل بسیاهی و در غایت صلابت بخور آن مخرج جنین و مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلا است **صدف البواسیر**
صدف کف العقرب بخور او ضماد محرق او با عسل جهت بواسیر و ثالیل مفید و تجربه نافع است **صدف فرفیر** قسمی صدف الفرفیر است **صدف الحدید** زعفران الحدید
است **صدیدا** اسم سریانی انبرباریس است **الصاد مع الراء و غیره** **صریمة الجدی** اسم نباتیست برگش شبیه بلبلاب کبیر داراز و کوچکتر
و شاخهای او غلیظ و گره دار و بر بعضی چیزها در خود می‌پیچد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب بلند و حبه واندک حرارت و تلخی منبتش جبال و مواضع درشت است و در آخر دوم
گرم و خشک حرارت او غالب بر یبوست مسخن و مدر بول و حیض جهت مخرج مشیمه و مفتح و شرب او هر روز یک مثقال با شراب تا شش آن جهت عسر نفس و تنقیه رحم و رفع سپرز و سموم
سفید و بوی گل او مقوی دماغ و مورث انشاط و محرک باه و مضر گرده و مصلحش عناب و شربتش تا دو درم است **صرصر** حیوانیست شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها و شبها
صدا بسیار میکند و در اصفهان جیرجیرک نامند در دوم گرم و خشک و شربت خشک کرده او از سه عدد تا ده عدد و با نیم عدد آن فلفل جهت قولنج
صعب بالغ غلیظ مجرب دانسته اند و شوربای او جهت درد مثانه و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهت گرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد او را در میان فی والشال آن
گذاشته و جهت بلغم مزمن گرفته در زیر سر نایم گذارند فواید تواند نانع خواب گردد **صرفان** مثل ... صنفی است **صرفه** صوف الحیه است **صرلیس** نوعی از لوف است
صریط اسم امرس است **صرو** سودانیات است **صراب** صمغ است **صرابه** حنظلی است که مایل بزردی شده باشد **صریرا** با دروج است **صرو** شوکران
است **الصاد مع العین** **صعتر** بفارسی سیسنبر گیاهیست که بترکی کلیک و در روم و اصفهان اویشم نامند بری و بستانی می‌باشد و بستانی از اقسام
او مرزه نامند و برگ بری بعضی مدور و بعضی ریزه و طولانی و اقسام او تند خوشبو و گل او بنفش کبود و در آخر دوم گرم و خشک و کوهی او گرم و خشکتر و در افعال قوی‌تر از بستانی
مفتح مقطع و با تریاقیه و منضج و محلل بلغم و ریاح و مشهی و ملطف اغذیه غلیظه و منقی معده و جگر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و دو مثقال او با سرکه و نمک مسهل سودا و بلغم
و خوردن او و تسهیل با آب مطبوخ او نافع عفونت و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت غذا در معده و تریاق شرب آن جهت غثیان و وجع الفؤاد و قولنج ثقلی و ریحی و بلغمی و با ماست جهت
تفتیح سدد و ادرار طمث و با عسل جهت گزیدن هوام و طبیخ او با انجیر جهت ربو و سرفه و با آب کرفس جهت حصاة و عسر البول و با شراب و عنب الثعلب و حجم آن ده ماش
باشد و بربیع سفید و با انجیر جهت دفع کردن خون و با روغن زیتون جهت انواع سرفه و سرکه در خیسانیده باشد از آن سکنجبین سازند با اشتهای ... جهت
با شیر ماده جهت تسکین ... و آب او جهت بیاض و قطور جهت گرانی سامعه و با عسل جهت تحلیل اورام صلبه و عرق النسا و امثال آن و با روغن زیتون و زیره جهت
نقف اطفال و رفع ریاح اند و ... مطبوخ او جهت ... و یرقان ... و دندان و گلو و سقوط ... و با اشیا ... جهت قطع بخار
چشم و ... و اجماع ... و تجربه است ... و رافع یرقان ... و خاییدن آن ... و دندان و تحریک اشتها و در روغن او شربتش
... سرکه و ... و مضر ... و با شکر ... و گلقند ...
منع صعود بخارات بدماغ ... **صعتر الحمار** اسم ... است **صعصع**

صعفر نیم نامی است صعتر شامی بود بری است صعتین بین بجبه کشنیج است الصعاد مع الفاء وغیره صعفرغون اسم
ترکی مرغیست قریب بگنجشک و بفارسی دیچپا باشند دایم دنبال را حرکت میدهد گوشت خام و پخته قدید محرق او با ماء العسل جهت سنگ گرده و عسر البول سیما نافع است صعفر
سن رومی سعد است که سن ست گویند صفصاف خلاف بری است صفراو دی اسم ترکی سوسن است صفیه عرعر است صقر نقیف باشق است
و عصاره رطب و ماست با هم این معنی تا صقلین سیستانج است صل اسم قسمی از مار است که رنگ او و عدد رباشد و گویند شنیدن آواز او کشنده است صلمه غذا ای
که از خمیر و گندم مثل بغرا ترتیب میدهند و در افعال مثل آخر است مذکور شد صلون خرنوب نبطی است صلصل عقیق است و صفصفان اسم ترکی است صمغ راتینج
منجمد نباتات است و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت مغیلان است صمغ اصل میشو و بهترین او زردمایل بسفیدی و سفید صاف براق است و در گرمی معتدل و در دوم
یا معتدل و جالینوس جمیع صموغ گرم است قابض و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حدت ادویه و جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه و از دو مثقال تا
سحج مجرب و برشته کرده او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضا است مصلح او کثیرا و در مثقال با کوقیره و عنگا و در یک هفته قاطع سیلان خون است
و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب نافع است مفید و مضر سفل و مصلحش کتیرا است صمغ البلاط اشاره به بلاط الکسری
است که لیسار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده و بر دیوار خانه ها می مالیده اند و سنگ و فرش خانه را که بلاط عبارت از اوست مستحکم میکرده اند و در آن جهت التیام جراحات
قوی الاثر است و جهت التصاق موی زاید چشم مفید است و بعضی او را معدنی دانسته اند و در مصر او را احناء قریش نامند و صاحب منهاج مرکبی با این صفت بیان نموده
بسیار موثر است صبر و دم الاخوین و عاقرقرحا و انزروت و صمغ عربی از هر یک جزوی و اسفیداج از هر یک نصف جزو با صمغ بسرشند صمغ انطاکی طبیخ قوی آن است
صمغ الامثال صمغ است تلخ و مایل بسرخی صاف و در غایت تیزی تقلیل می کند از فارسی خیزد و ملطف و مسخن و محلل ریاح و در فراج و افعال قائم مقام حلتیت و کرنب
نیست و قند و نشر تیشق باید صمغ السرو در افعال مثل راتینج است صمغ کرفس جبلی کاشیرست صمغ فارسی صمغ جاوشیر صمغ جوز رومی کهربا است
صمغ الطرثوث و صمغ اشترغاز شق است صمغ البلسان دهن البلسان است صمغ المحروث حلتیت است و بفارسی رد کوله نامند صمغ
البطم علک البطم است صمغ القتاد کثیرا است صمغ سداب کوهی بعضی صمغ الصنوبر راتینج است صمغ الحرشف کنگر
صمغ الزیتون اصطرک است صمغ الکمکام حنضی بیان است صنوبر بفارسی درخت کاج نامند و ناژو نیز گویند و ثمر او را ثمرش شیرین
و در پوش نیز زیتون شیرین است و ماده او بزرگ و کوچک میباشد کوچک او را صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمرش مثل آلو سفید و از آن بزرگتر و سرخ و سفید میشود
سرخ قسم قریش عبارت از اوست و قسم ماده بزرگ را صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار بزرگ میشود و را باصطلاح چلغوزه می باشد و ثمرش
و مغز دانه های او مثل قسم قریش و بالیده و شیرین است و دیگران چلغوزه مغز میوه میدانند که از چین آرند و ظاهرا شبیه باشد چه صفات مثل آنست و درخت او
بلند و آبو و برگش همیشه سبز و ثمره و ثمرش بقدر شفتالو و مستطیل و طعم شبیه آن و مغز دانه او دراز و باریک و با پوست سرخ که ملاصق بمغز با دام است
با پرده سرخ اسید تر و کوتاه تر است و جمیع اجزای درخت صنوبر در سوم گرم و خشک و پوست بیخ او قابض و مجفف و دو مثقال او جهت اسهال و سحج مفید و ذرور او جهت
سوختگی آب گرم و منع الم ضربه و سقطه نافع و برگ و پوست او گرم و خشک تر و جهت درد جگر و جراحت و قطع رعاف و خون جراحات تازه و با روغن
سحج جلد و با برنج سحج جهت قروح خبیثه و شرب یک مثقال او با ماء العسل جهت ورم و علل مزمنه جگر و طبیخ او جهت اعیا و کحل و منع چرک بدن و عفونت عرق و استرخا
جهت امراض بلغمی و سقطه و طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض و دود او جهت ریختن موی مژه و ابرو و دمعه و ضعف نور بصر و سلاق و جرب
و چوب او که بهترین چوب چینی و عقبه استعمال نماید سولف مذکره نامند چوب چینی و علت السکک و امثال آن است و ظاهرا سقر من فرنگی عبارت از آن باشد چه فرنگی
و رنگ وزن ندارد و حب الصنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا یک سال باقیست و دیر هضم و مشتهی طعام و مقوی احشا و اعضا و منضج سده و جهت فالج و لقوه
و لرزه و رعشه و امراض بلغمی بیرون و استسقا و گرده و مثانه و مفاصل بارد و عرق النسا و با عسل هر روز بقدر سه مثقال جهت فالج و سرفه کهنه و امراض ریه نافع و مجرب
خیار بعد بول و مانع سوزش گرده و مثانه و با تخم خربزه مسکن حرقت معده و رحم و با دوشاب انگوری جهت رفع اخلاط غلیظ ریه و سینه و گرده مفید و شراب که در کوبیده
انگور اندازند هاضم طعام و مانع نزلات و سرفه و قاطع اسهال رطوبی و استسقا است و قدر شربت از حب او تا ده درهم و از عصاره او سه درهم و از طبیخ یک اوقیه و مضر محرور
و مصلحش سکنجبین و شیرین و تقویت باه و مثانه و اخراج... رفع عطش معده و اشتها ... و جهت ... اسهال بصر و جهت امراض سینه و گرده و مثانه و تبرک کبار بعد و نسیان

حرارت دارد و بهم بستن [illegible] جهت صداع بیم مهیج [illegible] جهت شش [illegible] **الصاد مع النون صندل** درخت و [illegible] کرد کان [illegible] شبیه [illegible] رنگ جهت الخفقان
و از نه صحرائی [illegible] سال اثنیت و آن سفید و زرد و سرخ میباشد سفید زرد و او در سوم سرد و در دوم خشک سرخ او بالعکس آن مقوی معده و دل مفرح و رادع و قاطع
دماغ از ابخره و سدد و جهت خفقان حار و تپها حاره و التهاب ضماد و منع صعود ابخره بدماغ نافع و طلا او جهت لوبی کوره و درد سر حار و با دم سرخ و خلط محرقه و نقرس و اورام حاره
سفید ضماد با آب عنب الثعلب و حی العالم و امثال آن و با نصف او اثر زروت و سفیدی تخم مرغ جهت منع نزلات بچشم و سایر اعضا نافع و با لخاصیت طلای او موت و خمار
بدن و حرارت است و دافع آن سرکه و مصلح کرم لطیف است و نهایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و شربتش کمثقال و بدل سفید او نصف او
کافور و بدل سرخ او مثل آن صعتر است و ضماد صندل سرخ با روغن جهت اعیا و با گلاب جهت قلاع سفید و سایر آثار سوء تفریح مثل سفید است **صمغ البطم** [illegible]
گرد نیست و اصل او معلوم نیست و گویند بول حیوانیست که سمی و بقدر گرید درسوم گرم و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده جهت اندمال جراحات جمیع حیوانات قطع
سیلان خون و تحلیل اورام و حمول جهت قطع حمل و شرب بول آن ابکثت او بعد از قطع جلد و مصلحش روغن گل **صناء** معرب انجبار فارسی است **صندل** حدیدی خارا نست **صنوبر**
الارض کمافیطوس است **صنوبر** ... جوزه است **صنفط** قرظ هندی است **صندل کاجل** بلغت نکابن اسم حف الغرب است و آن قسمی از حلزون
بربیت **الصاد مع الواو و غیره صوف** بفارسی پشم نامند سیاه او گرمتر از سرخ و سفید است و مجموع آن تا آخر دوم گرم و خشک و سرخ او جهت
شری بعید و کباب آن کشراب گرم و ترکرده باشد جهت رفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان خون مجرب دانسته اند و کماد گرم او جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد
بجنب با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه و پوشیدن جامهای پشمین سخن و محفف بدن و مورث خارش و قمل و جهت صاحب نقرس نافع و محرق مغسول او در
بشنش است **صوف البحر** چیزیست شبیه بپشم که از صدف بزرگی در بحر مغرب گرفته شود و ضماد او در قطع خون و اسهال سریع الاثر دانسته اند **صوطل** اسم
شوند است **صوامن** اسم یونانی صعتر است **صوف الحجامین** اسم یونانی اسفنج است **صوف الارض** غراسیون است **صوار** اخرون است **صهبا**
خمر است **صیفو** اسم یونانی اسفنج است **صیاه** قنا است **حرف الضاد مع الالف ضان** بفارسی گوسفند نامند
نامند و بعرف اطبا مطلق گوسفند است بهترین او یکساله و دو ساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت کردن و حوالی
آن بهتر از سایر اجزا او است در دوم گرم و تر و سمین او مسمن بدن و کثیر الغذا و مولد خون متین و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و جگر و گرده و گوشت
النسان و مغز سر او مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب جهرآن که با سرکه و عسل طلا و ممتلا نمایند و نغد و مضمر آن ... نهایت مقوی سینه و مانع غشی و رادع خفقان
دماغ و مقوی بدن و بلع کردن پیه تعبیه از ذبح که سرد نشده باشد و گداخته او که گرم باشد جهت سرفه و درد سینه و ضیق النفس و حرقة البول و بسیار مفید و زهره او جهت آثار و جهت انسان
قوبا و با بول جهت جرب و اکتحال او جهت بیاض و خون او جهت حکه و جرب و طلای سرگین او جهت تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمها و با سرکه جهت شری و با موم روغن جهت تالیل و نمو اید
کرده باشد و با سرکه جهت سوختگی آتش و در رفع داء الحیه مجرب است و شرب استخوان سوخته ... او قاطع اسهال و سیلان خون و پیچیدن عضو در پوست او که در گرمی ذبح باشد نافع
ضربه با زخم شدن عضو مضروب است و در ایام طاعون و وبا استعمال گوشت گوسفند بجهت کثرت تولد خون جایز نیست و سرکه و انکار ملطف و رادع ثقل او است **ضال** اسم
جبلی است **الضاد مع الباء ضبع** عرجا بفارسی کفتار نامند و وصف او بعرجا جهت کوتاهی دست چپ او است و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع و خالف
گوشت او تا آخر دوم گرم و در اول آن خشک و چون زنده او را دست و پا بسته در آب گرم و روغن او نشانند مهر الحیه در آن نشسته جهت مفاصل و نقرس و امثال آن ...
و حمول جلد شکم او که سوخته باشد جهت رفع ابنه موثر و نشستن بر پوست او رافع نقرس است و شرب خون او رافع جنون و آب خوردن در پوست او مانع
از آب کشی که سگ دیوانه گزیده باشد و چون از آن کیسه ساخته حبوبات را در آن بپاشد کنند موجب منع فساد حبوبات و رفع فساد زرع است و نگاهداشتن دندان او مانع
سگان ... دارند و آن و زهره او با مثل او روغن زیتون ... ظرف مس ... هر ماه دو بار طلا کنند جهت رفع بیاض چشم و نزول آب مجرب دانسته و جالینوس گوید
... مضر او ... مصلحش عسل و طلا او بعد اکتحال ... نافع ... زهره او با پیه ... جهت کلف ...
جهت ... الدم ... کمثقال ... گرم جهت ... **ضب** بفارسی سوسمار نامند و آن حیوانیست کوچکتر از کبر ... ضب ...
... کوتاه و درشت شبیه ... گرم و خشک و گوشت او مقوی باه و سرگین او با سرکه جهت بیاض چشم و کلف و نمش ضماد و ... کرده و جهت
... و موم ... چون کوبیده و طلا ... مفرح مصلحش عسل ... ضبیر ...

جوز السرو و تر هندی است **الصاد مع الحاء و غیره** **صحاج** بفتح اول صمغ درختیست لیمونی خوار و رنگ او مایل بسرخی و براق در دوم گرم و خشک
و شستن نجاست و کتان بتیر اصلا بون و بنها و جهت بریدن گوشت زیادی و جراحات و التیام آن و بدل جبته ادرام بارده و سستی اعضا نافع است **صر** اسم درختیست در بلاد
شبیه درخت بلوط و ثمرش مثل بطم و دانه او بزرگتر از آن و صمغ او حنفی لبانیست و مذکور شد شاخ و برگ او در او گرم و خشک آب مطبوخ او که با شکر بقوام آورند جهت رفع خشونت
حلق و سرفه و درد دندان نافع و روغن دانه او خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهت مغص و تقویت معده و جرب و حکه اثبات مفید و دانش و روغن بطم است و برگش خوشبو و بطعم او تند
ست و قی را نافع و درد سینه گاه مفید و جهت قلاع و تقویت لثه موثر و عصاره او مسهل قوی و قطور در گوش که مانند برگ او را جوشانیده باشند جهت درد گوش و چوب خشک
او جهت قطع خون جراحات و قروح مقعد و تقشف **صخص لع** رنگ نباتیست مدور و مجوف و مایل بسرخی و قعر دریا بهم میرسد و موجه بساحل می آید در دوم گرم و خشک و نطول
و طبیخ او جهت مفاصل و طلا او جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور بخور او جهت کثرة مجرب یافته اند و جهت التیام جراحات بیع الاثر **ضرع** پستان حیوانات
و مولد خلط غلیظ دیر هضم و مدر بول زنان جهت رفع خار که از اخلاط حاره دراندمجور باشد نافع است **ضرب** بسکون را اسم دلدل است و بفتح آن عسل سفید است **ضرو ع**
الکلب درختی از قوم است **ضرس العجوز** خسک است و گویند چارسعدانست **ضرام** درخت بطم است **ضرم** اسطوخودوس است **صغیوس** نبات گوا
و حنیه فارس است و نباتی را نیز نامند که شبیه است به بلبوس انچه برروی زمین ظاهر است سبز و برگش قالع باهست و انچه در زمین است سفید و شیرین و محرک باه است
و جهت خوبی طعم داخل کشکها است میکنند و جهت سنی ... **ضفدع** بفارسی وزغ و بترکی قرباغه نامند جری دیگر و نهری بیاباشد و از مطلق او نهری او
جری زسموم قتاله است و مجموع در سموم سرد و دو اخشک شرب ... اعرض است ... کشنده است بدرد و منع فی قی و ورم احشا و درد و ل ... شنق کرده ... است
پیکان و دال آن و سموم گزندگان قاطع سیلان خون و التیام و ... حسو ... مو ... جهت دار الثعلب نفع و طلاء ... سوزانیدن آتش و قالع دندان
و البی و منع محرق او قاطع نفث خون اعضا و نفع وطلا او قاطع ... و ... ضمادات ... اعضا ... احشا او ... اند اخته
کرده ... روغن ... هم کنند جهت ... مجرب ... و قسمی از ضفدع ... است و چون اد ... آن در انه ... سوزانیده
التحالس جهته ... **ضفدعان** ثمر سعدانست **ضغابیر الجن** برسیا وشان است **ضمیران** اسم عربی شاهسفرم است **ضوهران**
بید مشک است **حرف الطاء مع الالف** **طاجی** درختیست هندی که چون او را زخم کنند آب بسیار از ... و آن ... کنند و از ان خمر و سرکه بسیار
مشهور شراب طاری است و در افعال قریب است بشراب ... **طالیسفر** ... اختلاف کرده اند بعضی او را پوست ... هندی سیاه
و حال آنکه ... بیاشد و جمعی ... درخت توت و پوست درخت لسان العصافیر دانسته اند و ... فرق در میان او و تیواج خطائی در افعال و غیر
و ... مذکور شد **طاوس** مرغیست معروف و ... سال ... میشود و گوشت او در آخر دوم گرم و خشک ... غلیظ و صلب و دیر هضم و مولد خلط کثیف
آن ... باشد جهت درد معده و قولنج ... و ... مقعد ... او ... خون او ... جهت قروح ... و طلاء ... سرکه جهت ...
و سرگین او جهت ... و ... شرب ... دو دانگ ... جهت رفع ... جهت ... و ... صیته ... باعث ...
... سموم ... گویند ... سموم ... کند ... تحقیق ... اند ... مثقال قریب یک مثقال ...
طلا ... **طالیقون** فارسی ... است گویند ... عربی ...
عبارت ... از ... میرسد ... است ... تحقیق شده ... زرد ... مصنوع
... آتش ... سیاه میشود ... و ... باشند و چون قدری
... و ... سموم گرم و خشک ... چون ... بیاید ... خلاص شود
و چون ... حیوانی ... مکرر ... رفع علت شود **طالیوس**
صنوبر است **طالون** ... **طاماغا** اسم ... **طارطیکه** ... **طاهره** ... **طارلیقه** ... **طا...**
اسم یونانی ... است **الطاء مع الباء** **طباشیر** ... گویند ... آتش ... طباشیر
هندی ... است ... خاکستر ... و ... سفید است ... استخوان ... سوخته ... بیاشد ...

[illegible] بول [illegible] شود و در دوم سرد و در سوم خشک و مقوی دل حار و بارد و جگر و معده حار و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن حاره و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان
و غشی و تقویت اعضای ضعیفه که از حرارت باشد شرباً و ضماداً نافع و جهت بواسیر [illegible] و قلاع و با سکنجبین جهت توحش و رفع غم و کرب التهاب مفید و سعوطاً او با [illegible] جهت نفث دم
[illegible] تقویت باصره مجرب دانسته اند [illegible] مضر باه و مصلحش [illegible] و عسل گویند مضر ریه است و مصلحش عناب و عسل گویند شربتش تا دو درهم است و بدلش بوزن او [illegible]
[illegible] و دو [illegible] است و گل مختوم و صندل سفید بهترین بدلهاست طباهج گوشتی است که در روغن ها سرخ کنند و گویند مراد از و کباب شامی است مقوی
معده و مجفف رطوبات آن و موافق [illegible] المعده و قوای اعضا و مضر ضعیف الاحشا است طباق نباتیست که در اندلس بجای غافث استعمال میکنند شجر او بقدر قامتی
و برگش [illegible] زیتون [illegible] و با چسبندگی با تلخی و تندی و بوی او [illegible] و قسم صغیر او بقدر شبری و برگش ریزه و شکوفه اش مایل بزردی
[illegible] با اندک شیرینی و تلخی در آخر دوم گرم و خشک [illegible] کبیر [illegible] صغیر [illegible] گل و مفتح سدد جگر و مدر حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم
و جهت [illegible] و برگ [illegible] مسهل اخلاط [illegible] و جهت [illegible] یرقان [illegible] طبیخ [illegible] نافع [illegible] جهت درد رحم و ضماد [illegible] جهت درد سر و با روغن زیتون جهت
[illegible] نافع [illegible] مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درهم [illegible] طبرزد اسم فارسی جمیع اجسام صلبه است مثل قند و نبات و نمک سنگ
و خشت [illegible] است طبال [illegible] بزرگ است طبیخ آنچه جوشانیده باشند و بتشدید بای موحده طبیخ است طبلاق اسم ترکی سعد است

الطاء مع الثاء وغیره

طثروج [illegible] است طحلب [illegible] جلبشم و بزغ نامند و باصفهان جل وزغ گویند و آن سبزی [illegible]
[illegible] مانند ریشها باشد و هرچه [illegible]
باشد [illegible] در دوم سرد و تر [illegible] و ضماد آن جهت [illegible] نافع و شرب [illegible] و حابس اسهال [illegible]
[illegible] و حابس سیلان خون از اعضا است و چون [illegible]
[illegible] کنند در اخراج زلوی که بحلق چسپیده باشد مجرب است طحلب الصخر [illegible] طحال بفارسی سپرز گویند [illegible]
[illegible] مولد سودا و [illegible] خون او که خشک کرده باشند قاطع نزف الدم جراحات تازه طحما [illegible] طخشقون بجای [illegible] که در [illegible]
با [illegible] جهت [illegible] است

الطاء مع الراء

طرفا بفارسی درخت گز نامند [illegible] است و ثمرش [illegible] و مخصوص [illegible] اسم [illegible] و شکوفه این سفید مایل بسرخی
[illegible] در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف [illegible] طبیخ [illegible] جهت جذام مجرب یافته اند و [illegible]
و یرقان و رفع [illegible] جگر مجرب [illegible] مثقال [illegible] شاخ و برگ او جهت زکام و خشک کردن آبله و زخمها و اخراج زلو
[illegible] و قروح [illegible] و سوختگی آتش [illegible] بواسیر و ثالیل مجرب است و سایر خواص
[illegible] است طرخون بفارسی ترخوان نامند و از سبزیهای معروف است و [illegible]
[illegible] گرم و خشک و مجفف و مقوی معده [illegible] و کننده دهن و محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و [illegible]
[illegible] خون و قاطع باه و [illegible] آن مقول باده و مخدر [illegible] مصلحش عسل و [illegible]
[illegible] است [illegible] یونانی [illegible] شبیه [illegible] است و آن دو قسم میباشد یکی را برگ و شاخ بزرگ و مانند
[illegible] عربی [illegible] بسیار است و [illegible] و در ساحل دریا [illegible] ساق و شاخهای او [illegible]
[illegible] و در سوم گرم و خشک [illegible] و مخرج [illegible] از بدن و [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] طراثیث [illegible] الارض [illegible] آن نباتیست [illegible] در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه او
[illegible] شیرین او سرخ است و ماکول است و با قبض و سفید او تلخ میباشد در سوم سرد و خشک و
[illegible] و سیلان خون [illegible] معده و جهت [illegible] و رفع [illegible] حاره نافع و مضر ریه و مصلحش شکر و شربتش تا دو درهم است و بدلش
[illegible] بوزن [illegible] طرخشقون [illegible] یونانی [illegible] است و جهت قوت [illegible] الثعلب [illegible] مراد [illegible]

الحجة الخشبية ... گلش ... عدد و در هر یک ... برگ ... برگش مثل برگ ... سیاه و شبیه به ... باریک ... تهای ... در وسط ... ثابت ... آن ... است
بعصفر و تخمش ... از و صلب ... مایل به ... بزرگ ... تخم ... گرم و خشک ... و بول و ... معده و جگر ... بحبین ... است
سموم هوام و ... و ... عسر بول ... و ... است ... معده ... است ... رحم ... تریاق است ... درهم است ... و مضر ... مصلحش
کثیرا است و ... عدد ... سه ... و چهار ... و از هر یک ... با خاصیه سموم است ... هوام ... طبیعت ... خوش ... انسان
قطونا است **طرنقولیون** نباتیست ... شبیه ... برگش شبیه برگ ... غلیظ ... و گلش ... سفید ... و ... و ... تخمش ...
خوشبو و سفید و بطعم ... در اول سوم گرم و در آخر آن خشک ... و قلع اخلاط بارده و مقوی معده و جگر و مدر بول ... اخلاط لزجه و جهت ... رفع ...
در ... درهم ... بعضی ... کثیرا است **طرسوق** خفاش است **طرطیر** ... است و ... **طرنج** اسم شاه ... فارسی ... است
گذشت **طرثوث** ... است **طرثیفان** ... است و گویند ... **طرنفیلا** و ... **طرنفیلا** و **طراغفیس** ...
طرلیسون حجر الیبف است **طردقون** ... است **طرخون** ... سیاه ... **طراغوریفا** ... **طرغلو** ... است
... **طرلقون** ... است **طرخشقوق** و **طرشقون** ... است **طروقون** ... است **طرحاطیقون** اسم ... است
طرشیس ... است **طراغافنا** اسم ... است **طراغیس** اسم یونانی ... است **طرشوقی** اسم ... است
طرم اسم ... **طخشیر** ... **طخفل** اسم ... است **طخلشا** ... است **طخشیفون** **طخشیقون** است و گویند اسم ...
طلحلی درخت ... است **طفیل** ... است که ... باشد و ... قلیل الغذا و جهت ... است
حبس ... ادرار ... و مضر ... معصب ... و مصلحش ... است **الطاء مع اللام و غیره**
طلق ... سنگی است ... و ... و هندی و مغربی ... و بهترین ... که صفائح سیاه رقیق ... باشد
باشد در دوم سرد ... و ... مذکور ... بتنهایی ... احتراق ...
... جهت اسهال ... نفث الدم ... و ... حاره ... و ... با عسل ... با آب ...
الدم ... و ... جذام ... حاره ...
و مصلحش ... تخم ... مثقال است ... و ... عضو ... محلول ... و ... و رفع ...
و آب ... در اعمال نقاشی ... زعفران ... محلول ... با آب عصفر ...
با ... و ... صناعت طلق ... طالع ...
درخت خرما است ... حاصل شود ... و ... آن ... سرد ...
قابض طبع و ... مقوی معده و ... اسهال ... نفث الدم ... و ...
عسر البول ... و ... است **طلح** اسم عربی درخت ... است
... **طلا** ... سیاه ... **طلسلیط** ...
طلیا ... **طلم** ... **طلمس** ... است **طلیفا** ...
... **طلبیدون** ... **طوطی** ... **طوسیس** ... است **طواغریون** ... سفید
طوارد ... **طوطر** ... **طوعا اغریون** ... است **طوط**
... **طوفریوس** ... **طوبانا** ... **طوبلیطون** و **طومقرون** ... است **الطاء مع الهاء و غیره**
طهنوف ... است ... **طیلاقیون** ... یونانی اسم ... بیشتر ...
... شاخهای ... سیاه ... مثل ... و ... و برگ ...

طین ... و طلا او را جهت ... و برص مفید مجرب یافته اند و صورت جراحات تازه ... بعد از شستن آن طین ارمنی از قطر و از ان بزرگتر و تازه
او سفید ... و خشک ... است ... زیتون سیر ... قتاله است حتی بوئیدن آن طین مختوم بفارسی ... از کبک کوچکتر و در رنگ مثل او و در جمیع
افعال مانند آن ... ضعیف الاحشا بغایت نافع است طین بهترین خاکها خاک خالص ... و شوره و گوگرد است و طین الحرا جهت پاکی ... و بفارسی خاک است
مانند و اقسام خاکها بعد از احراق و شستن سرد و تر و لطیف تر ... ثابت ... باشد و جمیع خاکها خالص سرد و خشک اند سوای طین بلد المصطکی و لطیف ترین خاکهای
... و آب ... شیرین ... تنشیف شده باشد و طین ... که از آب نیل حاصل میشود بهتر از اقسام آن ... اورام حاره و ... اعضا ... و رافع حرارت معده
... سوای ... حرکات حادث شده باشد و چون خاک خالص را در آبهای مغشوش و شور ریخته بگذارند تا ته نشین شود اصلاح ... و چون آب تلخ و شور مخلوط کرده عرق
شیرین میشود و مجرب است و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه بحجر و مخلوط ... و خاکی که همیشه آفتاب ... باشد طلای او با سرکه جهت گزیدن هوام ... است و آنچه
... باشد بغایت مجفف ... و رافع خشونت ... و خاک تنور با نمک و سرکه جهت ... اطفال مجرب است و جمیع خاکها
رافع ... است ... گل ... گلاب ... و مقوی دل ... و رافع غشی و التهاب ... و با سرکه جهت گزیدن هوام و ردع اورام حاره
... عرق ... گلاب ... جهت خفقان و تقویت دل و ضعف معده حاره بسیار مفید است طین مختوم از جزیره لیمون بحر مغرب خیزد و در قدیم
... از گل ... نقش ... بعد از شستن ... ساخته و صورت راهب ... در ان نقش میکرد و از ین جهت طین الراهب نیز میگویند و دیسقوریدوس و جالینوس را اعتقاد
... خاصیت ... بالفعل ... احاطه ... تجربه مذکور موجود نیست و بجای آن سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در غایت سرخی میباشد و در ...
... آلوده شده ... زبان چسپنده و پاشیدن او ... قطع خون زخم تازه کند در دوم سرد و خشک تریاق جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و رافع
... و اسهال ... اعضا ظاهره ... با شراب ... سموم ... و جهت تسکین التهاب و تحلیل
... جراحات ... زخم ... اعضا ... نافع و مضر ... و مصلح آن کثیرا ... شربت آنکه
مثقال است ... طین شاموس ... کوکب الارض نیز گویند قسمی از ان سفید ...
... سفید و رقیق ... و قسم در آب ... حل میشوند ... قبرس ... آرند ... طبع ...
... مختوم ... مثقال ... آن گلها ... با شراب جهت سموم حاره ... جهت نفث الدم و سیلان خون جمیع اعضا
... آب ... سرکه جهت قروح ... سریع الاثر است و طلای او با آب و روغن گل جهت اورام حاره و نقرس حار مفید طین المصطکی
خاک ... رنگ ... و ثقیل الوزن ... در آب ... حل میشود ... مصطکی حاصل میشود ... در دوم گرم و خشک ... و مفتح و جاذب خون ...
... کننده ... طین قوقی ... حلب آرند ... رنگ ... سرد و خشک ... رافع اسهال و طلای او جهت بردن ...
... اورام حاره ... است طین قیمولیا قسمی از ان سفید و قسمی از ان مایل ... در آب ... حل میشوند ...
... و قسم سیاه ... طین مصری است طین الکرم خاصیت ...
... سیاه ... و چون ... انگور ... طین الکرم نامیده ...
بسیار نافع ... است طین ... خاصیت ... و رنگ ... سرخ مایل ... و با قوت ... و جهت اسهال
نافع است طین ارمنی خاصیت ... سرخ تیره ... در دوم سرد و ... خشک ... و در رفع وبا و
طاعون ... اورام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت مفید و مضر ... مصلح مصطکی و گلاب ...
... است طین خراسانی خاصیت بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و با اندک شوری ... از سایر خاکها است ...
... باشد جهت ... بعد از خوردن ... آرند نافع ... و جهت سیلان ...
... اسهال باشد ... مفید است ... گلاب ... مثقال است ... در رفع ...
... آب ... طین اندلسی سیاه و کثیف میباشد ...

استعمال جائز نیست **طین رومی** سرخ و تیره رنگ و صیقلی و [illegible] خوشبو میباشد و گلی سفید [illegible] و افعالش مثل [illegible] **طین [illegible]**

حوالی قسطنطنیه بهم میرسد و مایل بتیرگی و [illegible] قطع نزف الدم و نفث الدم و اسهال [illegible] بهتر از گل مختوم است **طین [illegible]**

درخشنده و خوشبو است و بر زبان بسیار بچسپد و جمیع افعال قایم مقام گل مختوم است **طین صوفی حمید** خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد [illegible] آورند [illegible]

[illegible] سموم و مار و از مجربات است [illegible] **طین داغستانی** [illegible]

[illegible] مصنوع بشکل قرص [illegible] خوشبو خصوصاً [illegible] سفید [illegible] داغستانی حوالی [illegible] آرند و جمیع افعال بهتر از گل مختوم [illegible]

[illegible] اختلاط و تپ و غشی و خفقان [illegible] **طین فارسی** گل شیرازیست [illegible] خوشبوی [illegible]

[illegible] و بعضی طین البحیره بالخصوص میدانند **طین الاکل** طین اصفهانی و طین نیشاپوری [illegible] خراسانی است **طین الکاهن** طین [illegible] طین مختوم است **طین [illegible]**

[illegible] **طین احمر** و طین [illegible] اسم [illegible] است **طین حنا** [illegible] **طین الحرث** [illegible] طین [illegible] فارسی [illegible]

طین الحکمة از مرکبات است و اقسام او در دستورات مرقوم شد [illegible] حروف و شیشه [illegible] آتش ترتیب داده اند [illegible]

و تقویه [illegible] **طیب العرب** [illegible] **طیار** [illegible] **طیحقی** [illegible] **طیوث** [illegible]

حرف الظاء مع الباء و غیره

[illegible] **ظبی** غزال است **ظفره** نباتیست [illegible] شبیه [illegible]

تیره [illegible] برگ [illegible] گلش [illegible] بقدر [illegible] انگشتی [illegible] سیاه [illegible] سفید [illegible] سیاهست [illegible]

[illegible] **ظفر النسر** [illegible] است **ظفر العقاب** [illegible] است **ظفر العقاب** [illegible]

ظفر القط نباتیست [illegible] ساق [illegible] برگ [illegible] گل [illegible]

[illegible] قاطع رعاف و خون [illegible] و نزف الدم اعضاء باطنی و سینه و اسهال [illegible] جراحات [illegible]

ظفر العجوز [illegible] **ظلیم** [illegible] **ظلف** [illegible] حیوانات [illegible] صفراست [illegible]

[illegible] **ظلع** [illegible] است **ظهوان** [illegible] **ظیان** یاسمین [illegible]

[illegible] است و [illegible] ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آن نباتیست [illegible]

[illegible] خوشبو [illegible] یاسمین [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] اسهال [illegible]

[illegible] ضیق النفس [illegible] بالفعل [illegible]

[illegible] سودا [illegible]

[illegible] سودا [illegible] عرق النسا [illegible]

حرف العین مع الالف

عاقرقرحا لغت عربی [illegible] یونانی [illegible] است [illegible]

[illegible] شبیه [illegible] سفید [illegible] شبیه [illegible] گویند [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] عاقرقرحا [illegible] قوت [illegible]

[illegible] بلغم [illegible] لقوه و فالج و رعشه [illegible] مفاصل [illegible]

در دندان [illegible] آتش [illegible] دندان [illegible]

[illegible] دماغ [illegible] مصلحش [illegible]

[illegible] سرکه [illegible]

[illegible] **عاقول** [illegible]

غالوسیس غالیسیس است و در قانون عاقد البن بالبونی است عاقرقرحا بوخلسا است عاقر قوحا امیون عاقر شمعا فرشی بونانی است عاقرقرقا فرس بوحا

العین مع الباء وغیره عبیثران شامل ببخاسف شجره مریم است عبهر نرجس است عبیر اسم عربی زعفران است و مرکب از

اقسام طیبا باشد و دستور اول مقوم است عبروس اسم سریانی بردی است عجبی عبید هیکل کیخ است عبقر اسم سریانی سوسن است عبقو اسم بزغاله کشتران

کلیلا است عترفیان مویا است عثم زیتون جبلی است عشق شار شناسنده اسم بونانیست لقمنا شبی برگش شبیه به برگ کبر و سطبر ابنوه در آخر سوم گرم

خشک و مجلل محرق و عصاره خشک کرده او را چون مکر ضماد کنند موی اشقر نیز میبرد عشرب اسم بحری درخت انار است عجم ... العجل ... عجما

اسم عربی سطر و نیونست عجب کیاه انا غالیس است و گویند حب النیل است عجبه اسم عربی قسم از غاگینه است و گویند ... عدس مذکور شد عدس بفارسی

مانند ببری او کوچک مایل بسته و پیرنج است و ابتدائی پیچ معده و قوتش تا سه سال باقیست و در حرارت مایل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک ... سینه

جهت چرم او قابض و آب طبیخ او مسهل ... با روغن بادام ... رفع ... مطبوخ ... مقوی معده ... نفخ است و نخیر سرکه جهت نفاخ و آب طبیخ او ...

و سر ... خناق ... معده ... مصلح ... ضماد او با عسل جهت قروح ... سفیدی تخم مرغ جهت نمله و جمره و شقاق و با برگ ...

ورم ... ضماد ... سرکه جهت تحلیل خنازیر ... روغن گل جهت ورم مقعده و ورم ... چشم و با تخم خربزه ... زردی رخساره و با اکلیل الملک

و ... جهت ... سوختگی ... سفید کردن دندان ... چشم سفید و اکثار خوردن ... بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و محرق خون و ...

و ... مصلحش روغن ... استعمال گوشت فربه و سرکه است عدس المرّ نوعی از سوسن بری است

... عدس الماء ... الطحلب ... گویند عدربانکدش است عدس جبلی بنفشه است عذبه بذال معجمه ...

... العین مع الراء وغیره عروق الصفر بفارسی زردچوبه گویند و آن بیخ نباتیست برگش شبیه به برگ کشنیز و ... آن ...

و ساقش ... برگ ... سفید و زرد ... مایل بسرخی ... خشخاش و قسم صغیر او مامیران است در سوم گرم و خشک ...

جگر ... استسقا نافع است و ضماد او جهت ... جهت خشک کردن زخم ... دندان ... تقویت باصره و ...

... جهت تحلیل اورام و قروح نافع ... مضر دل و مصلحش ... شربتش تا دو درهم و بدلش ... مامیران است و گویند فوه الصبغ است عرن ... اسم ...

... است که در حوالی ... بسیار ... ضماد ... نیم درهم با سرکه جهت ... و با آب جهت ...

و ... جهت ... سفید و گویند چون ... رفع ... حیوان جدا کند ... مجرب ... اهل شام نوعی سفید ... است

عرعر سرو کوهی است ... کوتاه ... در سوم گرم و خشک ... سموم و با قوت قابضه ...

و ... سینه ... معده ... سرفه ... تحلیل ... ورم ... جهت ...

و ضماد او جهت قطع عرق ... تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک مثقال است و گویند ...

... است عرق انجبار ... مسمی ... است ... عرق ...

از ... عرق شکر عرق شراب ... واشال آن ... الاثر و ... محرق خون ... مهلک ... عرق ...

... و ... تفریح است عرق بید ... است عرق گوشت

... است عرق طیبنا ... عروق الصباغین نوع الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر است عروق الزعفران ...

عروق الحمر ... الصبغ است عرق ... عروق البیض ... است عروق الشجر اسم ... گویند ...

... عرق الجبال ... عرق الحجر ... عروق العروس ... است عرق النور ...

... است عرق الفالوج ... است عرق الکافور و عرق الطیب ... است عرق ...

... است عرق الصفر ... است عرق ... عرق السوس ...

عرق ... است عرطنیثا ... است عرصه ...

اسم عربی جند قوقا و بخور الاکراد است عرالبن الفیل بلغت مغربی شجر مریم سارالیس است عرصف کافیطوس است عرعرض اسم درخت
سدر بریست و محلب و حب الغار را نیز باین اسم خوانده اند عرق بجار اسم فارسی [illegible] است عرطب خار است عروسک اسم فارسی [illegible]
عروسک پس پرده اسم فارسی حب کاکنج است عرنیز الکبیر و عرنیز الصغیر قنطوریون کبیر و صغیر عسل بفارسی انگبین نامند و بهترین آن [illegible] است دایل السرخی لون و قوام
دار شیشه و با رایحه و خوش طعمی بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین آن سبز و سیاه و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد و در غایت
حدت [illegible] شد و مورث جنون و محرک اخلاط [illegible] اند و عسل خام مسهل خلط [illegible] و محرک سرفه و نفاخ و مولد [illegible] معده و [illegible] صالح الغذا و [illegible]
حدت [illegible] دیده و [illegible] است و عسل کف گرفته را لفوذ و انضاج [illegible] بیشتر و بی نفخ و مدر بول و مسکن سرفه است و تحقیق آن در آخر دوم گرم و در
اول آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن و مفتح دهنها و رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوت
ادویه و رسانیدن آن باعضا و جهة فضول و دماغ و سینه و قصبه و معده و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر البول و فالج و لقوه و [illegible] آن و انواع [illegible]
تقویة اشتها و باه و مفرح او با آب طبخ اعضا و مدر بول و منقی قرحه مثانه است و با [illegible] مسکن مغص و تشنگی و قی کردن [illegible] جهة ضرر افیون و سموم بارده و [illegible]
[illegible] مفاصل و تقویة با [illegible] بآب [illegible] جهة رفع [illegible] و [illegible] سنگ [illegible] و اکحال [illegible] جهت بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول آب و با [illegible]
[illegible] جهة [illegible] و رطوبة گوش و [illegible] آن نافع و با غذیه جهة تنقیه [illegible] و بردن گوشت زاید و التیام آن مجرب و با [illegible] جهة بهق و برص [illegible]
[illegible] از [illegible] و مانع تعفن گوشت [illegible] و حافظ قوت سایر اشیا و با سرکه و نمک جهة تحلیل اورام و رفع کلف و حمول او جهة علل رحم زنان [illegible]
جهة رفع قمل و [illegible] قوی کردن [illegible] بعد از حمام [illegible] و با آرد گندم جهة کشودن [illegible] ورام [illegible] جهة التیام جراحات
[illegible] سایر اشیا و جهة قروح [illegible] و تقویة دندان [illegible] است و مطبوخ او [illegible] جهة رفع [illegible] و [illegible] جهة پاک کردن [illegible] جراحات
[illegible] و آب [illegible] جهة قرحه امعا [illegible] و [illegible] الاسهال [illegible] و مصدع و مفسد دماغ حار و [illegible] سرکه [illegible]
و آب [illegible] قدر شربتش [illegible] مثقال [illegible] و مثل [illegible] است و [illegible] عسل [illegible] ماء آب شربت [illegible] باعث [illegible]
[illegible] مفقود است عسل داود [illegible] است عسل طبرزد [illegible] است عسلج [illegible]
عسالیج [illegible] تازه روئیده [illegible] عسل لبنی [illegible] عسل القصب [illegible] است عسل البلاد [illegible]
[illegible] عسل خشک [illegible] العین مع السین و عنب عنبه بلغت [illegible]
[illegible] گذشت و [illegible] و تقویة [illegible] ضعیف الاثر [illegible] و طریق خوردن [illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] مفاصل [illegible] زیاده [illegible] است و [illegible]
[illegible] مفاصل [illegible] آن [illegible] است [illegible]
[illegible] عنب السباع [illegible] عشر [illegible] عشرق [illegible] است و بعضی گویند مرو است [illegible]
[illegible] و خوشبو [illegible] عشقه [illegible] است [illegible]
[illegible] عشق [illegible] و بعضی [illegible]
عصی الراعی کبیر و صغیر [illegible] کبیر و صغیر [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] تخم [illegible] و [illegible]
[illegible] خشک [illegible] و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و قابض قاطع نفث الدم [illegible] و قاطع حیض و جهة قرحه امعا و نفث الدم
[illegible] حیض و جهة قرحه امعا و نفث الدم [illegible] و جهة [illegible] و اورام حاره و منع انصباب مواد و جراحات تازه [illegible]
[illegible] مثقال است عصفور بفارسی گنجشک [illegible] در دوم گرم و [illegible]
[illegible] گوشت آن [illegible] و جهة استسقا و فالج و [illegible] آن [illegible]

و جهت ضعف معده و [illegible] و [illegible] و قرص [illegible] سفید و تخم او و [illegible] بدل [illegible] مضر سرا با زرده تخم مرغ نیم برشت و شرب محمول

او با شراب باعث سرعت انزال و حمل [illegible] و در حوض [illegible] بیاض چشم [illegible] ذالبین سفید و مضر محرورین و مصلحش انار و [illegible] استخوان [illegible]

سده و جهت اسهال نافع و با سائیده بدانه بغایت مضر احشا است و چون سر او را مقطع گنجشک را پاک کرده و بقیه گوشت بدارند درحال دود ساکن گردد و مجرب است و چون مجموع او

را موی پاک کرده و همه سرو را زنده دریابد با زنبور عسل [illegible] انگشت که عسل کشته شود آنگاه در روغن بجوشانند تا روغن زرد گردد جهت [illegible] نافع

است **عصیر الرطبة** سیلان است **عصاره سوس** السوس است **عصاره** آب فشرده نباتات است اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند [illegible]

آن مذکور است **عصبة** عصاب شیطرج است **عصفر** احریض است **عصفر بری** بادآورد است **عصیفره** تیمی گویند بلغت شیراز غار است **عصبة** سحاکی

گویند **عصیب** نحاس است **عصاره** خشخاش افیون است **عصاره القرطاقیا** اقاقیا است **عصاره مامیثا** ماثیا

عصفور الشوک نیز است **عصفور السباح** صفراغون است **عصفوره** خیری زرد است **عصفور الجنة** خطاف است **عصی الراعی** [illegible]

عصلان [illegible] است گویند **عضاه** بفتح عین مهمله اسم جنس درخت کوچک خاردار است **عضایات** اسم جانوران گزنده است **عضا** [illegible]

است **عضرس** [illegible] است **العین مع الطاء وغیره** **عطنان** نیلوفر است **عطب** قطن است **عطفل** [illegible]

عطاره [illegible] سنبل [illegible] است **عطموس** [illegible] است **عطر منشم** حب البسم است **عطار** بلغت کشمیر رجع [illegible] است و بعضی

[illegible] **عظم** بفارسی استخوان [illegible] و اکثر خواص استخوان حیوانات است و در ضمن اصل آن مذکور است و استخوان انسان که

[illegible] در سوم خشک سوخته او در [illegible] خشک و شراب او جهت جرب مجرب است خصوصاً [illegible] جهت عرق النسا [illegible]

[illegible] نزف الدم نافع و جهت [illegible] و [illegible] آن [illegible] مجرب است خصوصاً [illegible] میدن سوخته

[illegible] و بعسل [illegible] جهت قروح [illegible] جهت سوختگی آتش [illegible] التشنج جهت [illegible]

نافع و [illegible] دندان انسان استخوان [illegible] و [illegible] موجب [illegible] که [illegible] و [illegible] آن

[illegible] نافع [illegible] دفن کردن [illegible] کبوتران [illegible] کثرت ایشان [illegible] و چون دندان [illegible] سگ [illegible]

[illegible] باعث [illegible] و چون استخوان [illegible] استخوان [illegible] که شکسته [illegible] باشد [illegible] استخوان [illegible]

[illegible] **عظم الصبغ** [illegible] است **عظایه** اسم [illegible] **عظلم** [illegible] نوعی است

عفص [illegible] و [illegible] **عفار** [illegible] است **عفص** بفارسی مازو نامند درخت [illegible] و بعضی [illegible] دلوط [illegible]

[illegible] بهترین [illegible] سوراخ [illegible] و در دوم سرد و در سوم خشک قابض [illegible] و اسهال [illegible] و طبیخ [illegible] رطوبات

[illegible] و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت قروح [illegible]

[illegible] و [illegible] و قاطع [illegible] و [illegible] و جهت قلاع و تقویت لثه و [illegible]

[illegible] و اکتحال [illegible] سیاه کردن موی [illegible] و قاطع رعاف و مضر سینه و حلق و مصلحش کتیرا و [illegible]

[illegible] است **العین مع القاف وغیره** **عقیق** بهترین او سرخ و زرد و سفید است و در دوم سرد و خشک

[illegible] و [illegible] و [illegible] سده و [illegible] و [illegible] در دفع خفقان و آشامیدن [illegible] قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته او

[illegible] و [illegible] انگشتری او باعث هیبت در نظر خصم و مستجاب الدعوات است مضر [illegible] و مصلحش صمغ [illegible]

عقرب [illegible] و [illegible] که [illegible] و دنباله [illegible] و [illegible] بهترین او

[illegible] است و بهترین او [illegible] است و [illegible] که [illegible] خصوصاً در تابستان **عقرب** [illegible]

[illegible] و در سوم گرم و خشک [illegible] و [illegible] گزیده عقرب [illegible] گرده او جهت [illegible] سینه و سرفه و رفع [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] مجرب [illegible] بالگین [illegible]

و جهت تقویه معده و تلیین طبع و جهت ساقط کردن دانه بواسیر و نفع جرب و حکه و دفع غلظت و تقویه جنین قوی الاثر است و روغن او که از دانه او گیرند [illegible]
روغن زیتون که با آن تخم بیجد و مثقال باشند با تخته چهار روز در آفتاب گذارند جهت عرق النسا و فالج و لقوه و بواسیر مجرب است و طلای آن بر شقه کرده او بر روغن زیتون کن [illegible]
جهت رعشه و یا نسیان و سوداء و داء الثعلب و بعد از آن عقرب بگزد و دریان کمی تو شد و آن خیده [illegible] عقرب بر خیز تعفیف و نفع فالج و [illegible]
ثمره او از اثمار نیکو او مصلح آن کل ارمنی و تحم کرفس و قدر شربتش [illegible] نیند سهم **عقرب بحری** ماهی [illegible] خار داریست و سرش بزرگ و دوبی سفید بر آن رسته و بیش از [illegible]
وانکه بدن او باعث سوزش عظیم میگردد و اکتحال سوخته او جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و طلای او جهت داء الثعلب مفید است **عقاب** باصطلاح کسیر [illegible]
اسم طایر یست معروف و بفارسی الوه و بترکی قراقوش نامند در دوم گرم و خشک و خون او بحلل اورام و زهره او جهت نزول آب و بیاض و تقویه بصر [illegible]
رخسار و تحلیل خنازیر است **عقیق** از جواهر معروف و انواع ابلق و کوچک تر و مطبوع تر و بترکی صفه بهانی و دیبا [illegible] نامند گرم و خشک در دوم [illegible]
اعراب و نفع سحت و اکتحال زهره او بوی خوش و محبوبی در نظر خلایق است **عقار** کردن عاقر قرحاست و گویند دوانیاست **عقار** رحمت **عقار** عیلینا اسم سریانی [illegible]
عقاب [illegible] **عقار** اسم سریانی [illegible] **عقار اسوالی** اسم سریانی [illegible] **عقنقل** اسم جنس از دو بیه است و **عقار** اسم علق و دار است **عقبان** اسم [illegible]
و جهت [illegible] **عقیلا** اسم سریانی عود است **عقربان** بلغت اندلس بقول قندریون است **عقیب العنب** سفنج است **عقده** بلغت مصر [illegible]
عکوب [illegible] برگش بسیار و تخمش سیاه و مستطیل و چون بر شته کنند لذیذ میشود و با قهوه مغشوش میکنند بغایت مفید قوی است و سایه خواص [illegible]
گذشت **عکنه** جنس بریست **عکاعک** [illegible] است **عکرس** اسم [illegible] **عکر** ثقل و در درجه هر است [illegible] بخصوص ثقل روغنها است و آن [illegible]
[illegible] و غلیظ [illegible] **عکبر** نزد بعضی موم سرخ عسل است که در خانه زنبور عسل یافته میشود و بر بعضی [illegible] است که بفارسی موم [illegible]
و آن موم [illegible] که در خانهای زنبور [illegible] و در آخر دوم گرم و خشک لطیف و جاذب قوی [illegible] از بدن و بخور او جهت اقسام [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] و رفع خون [illegible] است و لهذا [illegible] ناپسند است [illegible] و قدر شربتش یک مثقال است که با ده مثقال نبات و با عسل که با آب شربت کرده با آن بنوشند
العین مع اللام و عیره علیق نباتیست خاردار و برگ او شکل [illegible] و ثمرش شکل و طعم شکل توت سیاه و در دیلم موش و بترکی [illegible]
مکان [illegible] مرکب القوی سرد و خشک [illegible] و غالب [illegible] مانع او در تجربه یافته اند جمیع اجزای او رادع و حابس نفث الدم و سیلان رحم و مجفف و سرد [illegible]
عصاره و طبوخ برگ [illegible] تازه او با آن که صمغ جهت ابراء [illegible] جهت [illegible] چشم [illegible] و ناخنه نافع و گشاینده و ملحم التیام دهنده زخمها و حابس [illegible]
و خون است و جهت بواسیر [illegible] مفید [illegible] و جهت تفریح [illegible] و قلاع [illegible] و آشامیدن او [illegible] حبس [illegible] و مانع زیاده شدن [illegible]
دافع [illegible] و مفید [illegible] بواسیر و تقویت معده و مانع انصباب مواد بآن و ثمر او قابض تر از سایر اجزا او مقوی معده [illegible] و سنگ گرده و طبیخ [illegible]
سیاه کننده موی [illegible] و قدر شربتش از عصاره و شکوفه او سه درهم است و قسمی [illegible] بکم خاردار [illegible] و ثمرش مایل [illegible]
[illegible] و شکوفه او [illegible] **علیق الکلب** نباتیست [illegible] از علیق و شبیه به درخت ورد و برگش [illegible] با برگ سوسنها او با [illegible]
مثل زیتون سبز و بعد از رسیدن سرخ میشود و چوب او [illegible] مانند شیم و خوردن [illegible] جراحات مجرب [illegible] ان شمر او است که چو [illegible]
باشد [illegible] قابض طبع و حابس [illegible] گل او سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال [illegible] و صفراوی [illegible] حده و در نفث الدم [illegible]
[illegible] و بترکی [illegible] گرم [illegible] از آن [illegible] با خطوط سبز و [illegible] ها [illegible] صغیره [illegible]
[illegible] چشم [illegible] سرد و خشک سوخته او [illegible] دو غن [illegible] حرقة البول [illegible] مجرب یافته [illegible]
[illegible] بواسیر [illegible] و با عسل [illegible] و طلای [illegible] روغن زیتون جهت قوی کردن [illegible] و با سرکه [illegible] جهت منع روئیدن موی کننده باشد
علیق القدس [illegible] **علاک** اسم [illegible] است [illegible] **علک الانباط** علک البطم است [illegible]
[illegible] **علک البطم** بفارسی [illegible] و آن [illegible] در آخر دوم گرم و خشک [illegible]
[illegible] حکمای یونان و روم در جمیع افعال [illegible] اعضا [illegible]
است و چون [illegible] و با دو [illegible] [illegible]

[illegible] و اعضا و استسقا و مرض [illegible] باقی رسی [illegible] و تضمید عانه الطعم جهت تنقیه رحم [illegible] و اوجاع [illegible] با سکنجبین [illegible] رطوبات [illegible] و بارد و عرق [illegible]

جهت تحلیل اورام و سکان [illegible] و قوی [illegible] نافع و خاییدن او جهت بلغم [illegible] تحلیل اورام [illegible] و تنقیه حلق [illegible] سفید و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین [illegible] مصلحش عصب

[illegible] و شرش [illegible] مثقال **علاقه** [illegible] ست و گویند اسم عربی **علف** هندی اسم [illegible] **علوا** یعنی صبر و نبات [illegible] **علس** سلت است **علقون**

[illegible] ست **علک البطم** [illegible] است **علک رومی** مصطکی است **علف** رطبه خشک است **علقم** [illegible] تلخ است و گویند مراد از [illegible] الحمار

[illegible] ست **علم** [illegible] ست **علوفس** [illegible] ست **علیس** [illegible] ست **علت** [illegible] ست **علحان** [illegible] ست **عکمر** [illegible]

عسلج [illegible] **العین مع النون و غیره عنبر** رطوبتی است که [illegible]

[illegible] از دریای عمان [illegible] و گویند [illegible] داخل میشود [illegible] میشود و او را اشهب نامند و آنچه مخلوط [illegible]

[illegible] ست [illegible] و صفایح سیاه میباشد و غیر [illegible] و بهترین او اشهب مایل [illegible] است که با [illegible] و خوشبو میباشد و بعد از آن مایل [illegible] زرد

و بعد از آن مایل [illegible] سیاه صفایحی [illegible] و گرم و خشک [illegible] باشد و از شکم بیرون آورده

[illegible] باشند [illegible] بسیار مشکل است و خالص او [illegible] منقطع نمیگردد [illegible]

[illegible] و خشک [illegible] و حافظ ارواح و قوتها [illegible] مفرح [illegible] و اعادة [illegible] کم شده باشد و باد زهر سموم و مقوی [illegible]

[illegible] رفع امراض [illegible] و نافع امراض حاره [illegible] و اسهال [illegible] و تقویت [illegible] و خفقان [illegible] و ضعف دل

و معده و جگر و استسقا [illegible] و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النسا و تقویت حواس [illegible] حرارت غریزی نافع [illegible]

[illegible] العسل جهت اعاده [illegible] و باه [illegible] و تقویت اعضا و تناسل و تحریک باه [illegible] جماع [illegible] و شرب [illegible]

[illegible] و جهت [illegible] معده [illegible] قدیم [illegible] مصلح [illegible] مواد [illegible] جمیع امور مذکوره قوی [illegible] رقت آن [illegible]

[illegible] محرورین [illegible] مصلحش کافور و [illegible] سرد و تر [illegible] حاره رافع امراض [illegible] معده آن دگویند مضر [illegible] مصلح او صمغ عربی [illegible] **عنب**

[illegible] و قدر شربتش [illegible] مثقال [illegible] صمغ عربی [illegible] زعفران است

بفارسی انگور [illegible] شیرین [illegible] و پوست [illegible] گرم و تر [illegible] مسمن [illegible]

[illegible] مصلح [illegible] رطوبت [illegible] مصلحش [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible] استسقا [illegible]

[illegible] سرد و خشک [illegible] جراحات [illegible]

[illegible] انگور [illegible] روغن [illegible]

[illegible] **عنب الثعلب** بفارسی [illegible] انگور [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] بستانی [illegible] **عنب الثعلب** [illegible]

[illegible] **عنب الثعلب** [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] خشکی [illegible]

اول سرد [illegible] اورام حاره [illegible] خلط [illegible]

[illegible] حاره [illegible] معده [illegible] اعضا و اورام حاره [illegible] خشکی

[illegible] رطوبات [illegible]

[illegible] گوش [illegible]

مضر [illegible] مثقال [illegible]

عنب الثعلب جبلی نباتی است و برگش مثل [illegible] و بجای [illegible] دوازده شاخ از [illegible] بقدر [illegible] در اطراف شاخهای غلافی شبیه به [illegible] و بعد گذشتن آن [illegible]
دانه مثل بار درخت چنار و بعد از شکافتن غلاف شکوفه نمی‌نماید و ثمرش شبیه بخوشه و در آن دوازده دانه مدور سیاه نخست و شبیه به بادنجان [illegible] مغز سفید [illegible]
[illegible] و منبتش کوه‌ها و در چهارم سرد و خشک تا یک مثقال و بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده است و در ضمادات مواد حاره استعمال [illegible] **عنب الدب**
بترکی [illegible] گویند درختی کوهی است [illegible] و بقدر قامتی و شاخهای او بسیار مایل بسرخی و [illegible] برگش مثل برگ انار و مایل بسفیدی و نرم و ثمرش [illegible]
خوشه دار و مثل [illegible] سرخ و در جوف او چهار پنج دانه [illegible] و طعم او شیرین [illegible] با [illegible] و بالزوجیه و قبض [illegible] و مایل بسبزی و از صنف عرعر است [illegible] و در آخر اول سرد و خشک
[illegible] و بجهت [illegible] بسرخی و بسیار [illegible] حاد [illegible] مدام [illegible] و بیماران [illegible] پوست او و ورم [illegible] آنچه [illegible] آورده بشود و ماده او برگ [illegible] شبیه بسبز
[illegible] و از آن [illegible] و غیر [illegible] سایر اجزای او باسمیت است و در [illegible] شیر از [illegible] الوجود است و برگ مانند برگ او مسکر است [illegible]
عنب الحیه [illegible] **عنکبوت** بفارسی کارتنه و بترکی [illegible] نامند و اقسام میباشد و مراد از مطلق عنکبوت که در خانه‌ها میباشد و بسیار
[illegible] مخصوص است مثل [illegible] و مزاج [illegible] و ضماد سحوق عنکبوت نافع ورم جراحات و طبیخ او در روغن زیتون مجلل [illegible] و با روغن گل [illegible] گوش [illegible]
[illegible] و [illegible] است و چون [illegible] کرده و ابتدا در دل [illegible] کنند رفع آن میکند و مجرب است و سوخته او [illegible]
باصره و تقویت چشم و منع قبول مواد و حمول او با نوشادر [illegible] **عناب** [illegible] تازه [illegible] است و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت [illegible]
و [illegible] و سال باقی و ملین [illegible] و مسهل اخلاط رقیقه و منضج [illegible] غلیظ و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و مصفی [illegible] کننده خون [illegible] خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون
سرفه [illegible] و [illegible] و سینه و امراض [illegible] مزاج جگر با سکنجبین [illegible] بسیار است و اکثار او مورث نفاخ و [illegible] و مصلحش شکر و مویز [illegible]
آن عسل و ادویه با بسیار [illegible] گلاب و [illegible] طعم [illegible] شود و شربت آب طبیخ و برگ او [illegible] با قدری شکر و بعوض [illegible]
بدن مجرب است و [illegible] و خشک او [illegible] جهت [illegible] و [illegible] اطلاء کردن [illegible] پوست ساق درخت او بتنهایی و با سفیداب [illegible]
[illegible] نافع [illegible] حرکت [illegible] است و [illegible] نافع [illegible]
مناسب [illegible] جهت امراض چشم سفید و [illegible] **عنقود** [illegible] است و [illegible] مخصوص [illegible] شاخ [illegible]
[illegible] و برگش مثل برگ سداب [illegible] و [illegible] و خوشه [illegible] و صمغ [illegible] در [illegible] سرد و خشک [illegible] اعضا و نافع [illegible] و ضماد او جهت اورام
حاره نافع و التهاب آن [illegible] **عنم** [illegible] و [illegible] مانند و از شاخهای درختهای سیر و بید [illegible] است
سبز با طراوت [illegible] از برگ بادام [illegible] سرخ و خوشش [illegible] در دوم سرد و خشک و [illegible] معده و [illegible] و [illegible] نزف الدم حیض [illegible] شرب و ضماد او
[illegible] برگ او [illegible] و ضماد [illegible] جراحات تازه نافع است **عنصر** [illegible] اول [illegible] است [illegible] **عناق** [illegible] است و [illegible]
عنب [illegible] است **عنب الحیه** [illegible] است **عنجد** حجم الزبیب است و جمیع دانه انگور را شامل است **عنصل** [illegible] است **عنبر** [illegible]
عنقلی [illegible] **عندم** [illegible] و [illegible] دم الاخوین است **عنقه** [illegible] **عنزروت** انزروت است **عوسج** [illegible]
[illegible] و مایل بطول [illegible] درخت بسیار [illegible] و [illegible] عوسج [illegible] برگ مایل بسرخی [illegible] شاخها دراز [illegible] و ثمرش [illegible]
[illegible] اول [illegible] در دوم خشک [illegible] تا [illegible] میرسد و [illegible] او [illegible]
[illegible]
بدستور عمل کنند و [illegible] است [illegible] نافع [illegible]
و عصاره تازه او جهت [illegible] و ضماد برگ تازه او جهت [illegible] و [illegible] خشک کرده او [illegible] برگ آن [illegible] رسد جهت [illegible]
چشم [illegible] با سفیده تخم مرغ و با شیر [illegible] و قطور آب برگ تازه او جهت رفع بیاض [illegible] مجرب [illegible] چون [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و امراض [illegible] و [illegible] و قاطع نزف الدم و اسهال [illegible]
[illegible] و [illegible] خانه [illegible] است **عود** [illegible] چوب [illegible] اشجار است [illegible]

چوب زنجبیلی است که از خطا و چین آرند چنانچه گویند بعد از قطع درخت مخصوص ... در زمین دفن میکنند تا بالصفات مذکوره متصف شود و اجتناب دهند
و اصل هندی ... عود و هر یک باسم بلدان ... منسوب اند مثل مندلی و ... و سندی و ...
قاقلی تازه باید ... و باید که مستقیم باشد و از اصول قبل دانسته اند و عود قماری نوعی است که احتیاج بدفن ندارد ...
و بهترین سیاه و صلب ... خوشبو و تلخ است و در آب نشیند و آن سندی است و قماری و هندی کم رنگ تر از آن و سمندوری که دهنیت غالب و بوی خوب باشد و با خطوط سفید اند
... و آب البته فاسد است در آخر دوم گرم و در سوم خشک و قاطع ... و در تقویت معده بتعدیل و مفرح و لطیف و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دماغ و دل و جگر و حواس
و معتدل ... و حافظ صحت و دافع ... معده و عفونت آن و ادرار بول که از برودت و رطوبت و ضعف مثانه باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت ربو و خفقان
... و نافع ضیق النفس و استسقا و غشی و غثیان و سپرز و تقویت باه نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی یا در زهر سموم و بخور او محلل رطوبات دماغ و مقوی دل و دماغ و سوخته او
... جلا دندان مجرب مضر محرورین و مصلح او سکنجبین و کافور ... مضر سفل و مقعده و مصلح آن صمغ عربی و گلاب قدر شربتش تا یک مثقال عود قماری بقسم مادہ عنب الدب است که ستری گویند
عود الحیه
... اسند و دیگران بسیار میباشد ... عدد ... زیاده و ... و خوشبو است و در افعال بسیار ضعیف تر از عود هندی بدل او مینوشد
اصول السوس ... و کسی ... آن نباتیست ... و شبیه باصل السوس با صلابت و خشونت
... و نافع تریاق جمیع سموم و نگاهداشتن او مانع گزیدن جمیع هوام و چون با زدارند و او را ببیند حس و حرکت از آن ساقط گردد
عود
... مفرح ... و محلل ... غلیظ و ... مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النساء و درد ... بارد ... و قدر شربتش تا یک مثقال است
العطاس ... بعضی ... است و نزد جمعی ... بقدر انگشتی ... و شاخهای آن سفید و شاخهای کیاه او باریک ...
شبیه ... برگ زیتون ... و جراحات ... و ... استعمال نمایند و تازه او در آخر دوم
گرم و خشک ... و در آخر سوم یابس ... و محلل ... و رافع ... کلف و برص و خون مرده تحت جلد است
عود الصلیب
نزد جمعی چوب ...
... و نزد بعضی ... دانسته اند
عود القرح
نزد بعضی عاقرقرحا و نزد بعضی وج است و نزد جمعی ...
... و جمیع افعال او مثل وج است
... و شاخهای او ... در سوم گرم و خشک
... عاقرقرحا است
عود البخور
عود قماری است
عود البق
دارشیشعان است
عود البیج
اسم مغربی ارس است و نزد جمعی ...
و نزد بعضی ... و نزد بعضی وج است
عوسیا
اسم سریانی است
عود بلسان
شاخ درخت بلسان است و بلسان مذکور شد و چون ...
شاخ درخت ... را بدل میکنند و جمیع افعال ... ضعیف تر است
عود الفالوذج
ابو خلسا است
عود الوج
وج است
عود الصلیب
است
عود الشر
معرب است
العين مع الهاء وغيره
عهن
صوف ...
عیون
... ودر مغرب کثیرا ...
... و شاخهای ... برگ ... شبیه ببرگ مورد و در هر شاخی گلی ... و با ... و ...
... دانسته اند و اول سوم گرم و خشک ... مطبوخ ... مسهل بلغم و سودا ... و برگ ... بغایت ... است و ...
... و نزد بعضی ... است و مسهل بلغم و سودا است ... قسم اول ... و منافع آن نافع ... و مصلح عناب ...
... عین الدیک
بفارسی چشم خروس نامند و ... سرخ ... و براق ... بهمی درخت ... قریب ... فلفل و خوشه ...
... و نزد بعضی ... در سوم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند مفرح و مقوی اعضا ...
... و حافظ ... معجون ... حافظ الصحت و مصلح محرورین ... و قدر شربتش یک مثقال ...
... استعمال کنند
عین الهدهد
... و در رفع جراحات تازه قوی الاثر دانسته اند
... عرق النساء ... استعمال نمایند
عین البقر
اسم ... و ...
عین الاعلی
...
غبیرا
... است
عین السرطان
... است
عین الجمل
بلغت شام ...
عین ... ان
اسم ...
... شاخ ...
عیشام
اسم عربی ... و نزد بعضی ... دار ...
عین الحیوا
... و نزد بعضی ...
عین العطاط
... است
عین الشمس
... ذکر کرده اند

حرف الغين المعجمة مع الالف

غافت نباتی شبیه بنبات و کسی [illegible] گیاهیست کبود مایل بسفیدی و طعم آن تلخ و با خوشبوئی و برگش [illegible] برگهاو شاخ [illegible]
خشک آن را سیر و بیخ و قوتش تا سه سال باقیست در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جلاء و مفتح سده جگر و مقوی معده و جگر و جهت حمیات مزمنه و بول و عرق [illegible]
سوخته و حاره و دافع تپهای کهنه و سده سپرز و جگر و ورم و محلل و التیام دهنده زخمهاست و مصلح آن [illegible] و گویند مضر سپرز است و مصلحش [illegible]
و بدلش [illegible] و مقدار شربت از آن [illegible] و سه درهم و در طبیخ ده درهم است **غار** درختیست که تا چند سال بماند و بعضی یونانیان [illegible]
بود و برگش خوشبو و شبیه ببرگ زیتون و قسمی از آن شبیه ببرگ بید و ثمرش بقدر فندق و پوست او رقیق سیاه و مغز آن مایل بزردی و خوشبو و تلخ و در
دوم گرم و خشک و دانه او گرمتر از سایر اجزاء و طبیخ برگ او موافق جهت درد شانه و ضماد آن جهت گزیدن زنبور و با نان جهت تسکین [illegible]
سرکه جهت درد دندان و نشستن در آب او جهت درد رحم و مثانه و [illegible] و ابخره آن باعث ریختن جنین و [illegible] و حب الغار محلل [illegible]
کشنده جنین و مقوی [illegible] و دافع ربو و ضیق النفس [illegible] و ریاح غلیظه و مقوی قولنج و امراض جگر و گرده و مثانه و حصاة [illegible]
و با عسل جهت [illegible] و با روغن گل [illegible] جهت گرانی سامعه و [illegible] و جهت [illegible] و مقدار شربتش یک مثقال [illegible]
[illegible] بادام تلخ و مرخی معده و [illegible] و مضر سینه و مصلح آن [illegible] جهت اسقاط جنین و [illegible] جهت تقویه و [illegible]
[illegible] جهت اخراج حصاة و امراض بارده جگر [illegible] قضای حاجت [illegible] و جهت [illegible] بدن [illegible]
[illegible] و جهت [illegible] ثمر آن [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] و با روغن [illegible] و در گوش [illegible] و جرب [illegible]
[illegible] شربت [illegible] و شربت [illegible] **غالیسون** [illegible] قانون [illegible]
یونانی بمعنی [illegible] نباتی است [illegible] و برگش [illegible]
[illegible] و جهت خشکی آتش و قطع خون جراحات و با روغن گل جهت [illegible] و در دوم [illegible]
غار بفارسی [illegible] و در مفاصل [illegible]
غالیس بلغت یونانی بمعنی [illegible] قانون [illegible]
و برگش [illegible] و سیاه [illegible]
[illegible] گرم و خشک و محلل [illegible]
[illegible] و ضیق النفس [illegible] و حصاة [illegible] و بول [illegible]
[illegible] و روغن [illegible] **غاریقون**
[illegible] شبیه [illegible] روم [illegible]
[illegible] و [illegible] قسم [illegible]
[illegible] اندو [illegible]
[illegible] سال باقیست [illegible] در دوم گرم و خشک [illegible] و مسهل بلغم و سودا [illegible]
[illegible] عصب [illegible] بالعرض [illegible]
[illegible] و ضیق النفس [illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و با عسل جهت قولنج و انواع
[illegible] عرق النسا و مفاصل [illegible] قولنج [illegible]

او بتفتیح جهة ورم بارده و طلیها نافع و با خود داشتن او مانع گزیدن عقرب با قسام زبون او مبهلکا موجب کرب و مصلح او روغن همه احوال جید است و قدر شربتش یکمثقال و بدلش نفط

وشحم حنظل و نزد بعضی مثل او تربد و ربع آن بجلیل نزد بعضی وجندبیدستر بجای ست **غالیه** از مرکبات قدیمه و تحریر آن جالینوس است و اصل او مشک و عنبر و دهن بان و چون لیمه عز

خوشبو است که بحسب احوال او دو سکرو ملکه مسهوم و لادن و امثال آن اضافه نمایند و دستورات چند قسم آن مذکور است جهت اصلاح حال رحم و تقویت دل و لذت جماع و رفع امراض فرج و فالج و لقوه

و خدر و تقویت قوتها و ارواح و اعضا موثر است **غاراباغی** اسم ترکی گیاه اطریلال است و در بستان و کوهستان کاغاران نامند **غاسول** رومی ابوقابس است

غاسول اشنان است **غالیس** یونانی لبن ست **غالبس** بفتح عین تقدید باسم عنب الثعلب است **غالالوطی** اسم یونانی ترس ست **غاغاطی** اسم یونانی حجر غاغاطیس است

غاشه نوعی ست **الغین مع الباء و عبیرا** **غابکث** باج است **غبیرا** بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند و بهترین او بزرگ

شیرین است و اول سرد و در دوم خشک و قابض و قلیل الغذا و سوء هضم و بطی الهضم و ممسکه مانع انصباب صفرا بمعده و صعود بخارات بدماغ و جهت قی و اسهال صفراوی

و شیرین از قلیل با شیری از و ماره تا عسر حار و مصدع نافع مضر قوت باه و مصلحش شکر و قدر شربتش تا بیست عدد است و شکوفه او سفید مایل بزرد و بسیار خوشبو و محرک باه خصوصاً در زنان و در دوم

گرم و خشک و مفتح سده و جهت ریاح و شکوه دل و رافع مقوی یا بارده و جهت امراض سوداوی استسقاء و برقان امراض سینه مانند ربو و قرحه ریه و امراض دماغ مثل فالج و کزاز نافع و مدر

ادرار و غیره نافع جهت مفاصل است رخا و دود او در ازکردن سوسک محرب و قدر شربتش یکمثقال و عرق گل سنجد محلل ریاح سده و در جمیع احوال مانند جرم آن و ازو ضعیفتر است **غبار الرحا**

آسیا نامند سعوط او جهت قطع رعاف و ضماد ش جهت منع تحلیل و اکتشیم و تقویت اعضا نافع ست **غبار ریه** عنب الدب است **غبیر** درخت سدر خانه دار است

غداف نوعی از کلاغ بقدر زاغچه یا غبیر شیاه غالب منقار دیا او سرخ نیست بخلاف زاغچه که سیاه و منقار او سرخ است گرم و خشک و گوشت او صلب بمو اد خلط فاسد و طبخ او

بشبت جهت ریاح میگاه و دود ناقو نافع و زبل او زهره او جالی است و رافع آثار است و مقوی باصره **غراب** اسم جنس کلاغ است و ابلق او را غراب البقع و سیاه بزرگ او که سوهوم و غراب اسود

است ترکی قزغون گویند و سیاه کوچک او که در کشت زار بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع و بفارسی کلاغ سیاه نامند و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای او سرخ است لقاق

زغن و پاتیچ گویند و غیر غراب زرع و خواص مانند غراب الزرع و اصناف او ست کلاغ سفید که البقع باشد در دوم سرد و خشک و خوردن او در قطع باه مجرب یافته اند و تعلیق چشم او بر

مجرب است و جهت خوردن گوشت او اول است و زاغ بغایت ردی الغذا است و در سوم گرم و خشک و در خواص مثل غداف و جلوس در طبیخ او جهت ریاح رحم مفید است و چون

او را در ظرف گذاشته با برادۀ حدید و سرشته باشند مثل سرکه و آب ترنج پل در روز و سرگین اسپ دفن نمایند تا حل شود خضاب مجرب دانسته اند و گویند تا مدتی مدید رنگ را تغییر نمیکند و تغییر رنگ

مثل پشینه و بلسیدن مو مجرب است و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین و مصلحش سرکه و زهره اقسام کلاغ جهت بیاض چشم و ناخنه و زبل آن

جهت بیرون جمیع اشیا نافع **غزک** بفارسی بیشم نامند و بترکی لوشقان نامند و آن عبارت از چیزیست که چسبنده که وصل اجسام بآن کنند و آن انواع میباشد و مراد از مطلق آن

سریشمی است که از پوست گاومیش سازند بعدا ز آن سریشم ماهی و جمیع گرم و خشک اند بتفاوت مراتب **غری الجلود** سریشمی است که از پوست حیوانات بتکرار جوشانیده بعمل آرند

تا مهرا شود و بگذارند تا خشک گردد و عمل را اعادت نمایند تا جید گردد جرم آن را از آب خمیر نشود و آنگاه در آفتاب چندان بگذارند که بحد انعقاد رسد و بهترین او معمول از پوست گاو است

در دوم گرم و خشک و شرب او جهت قرحه ریه و نفث الدم و ضماد او جهت منع ورم و رضها و سوختگی التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته و رفع برص و بهق و فتق قبل از

آنکه مستقر شود نافع ست و سوخته منسول او قایم مقام توتیا است **غری السمک** ماهی سنجتیت که در شکل ماهی بینی دراز و خر بز البحر نامند و امثال آن

چسبد و بعضی سیاه و سفید میباشد گرمی و خشکی او کمتر از غری الجلود است و در جمیع افعال مانند آن و اوزست اوزرد کمثقال یا دو مثقال جهت سل مجرب و ضماد ش جهت شقاق

و بهق و بهق و برص مفید و آنچه از یشتا سفید و بیخی و امثال آن ترتیب دهند در منافع قریب باصل است و سریشم و قضایا غرمه غیب الفصل دستورات مذکور است **غرب** درختیست عظیم

در هبان و سیارستان و من بهترین اوجتا نامند و گویا سنجق از نادلی چای باشد در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف میتلیخ و شرب برگ او با فلفل رافع قولنج ایلاو و سن و عصیر او با دهن

با زیت جمود و گویند بخور آن بیده و ضماد و برگ تازه او جهت جراحت تازه و آب فشرده او جهت رفع سیلان چرک اعضای باطنی و سده جگر و عصاره آن جهت اخراج زالو کی دخلق مانده باشد

و نیز و خشکاو جهت کثرت جراحات سفید و بیخ سحوق او که با عصاره برگ آن در روغن گل در پوست انار طبخ و چکانند در گوش جهت نضامت موثر و طلق او طبخ آن جهت تقطیر مو

و سیاه کردن مو و شکوفه پوست و غیره او جهت نفث الدم و ضماد پوست سوخته او با سرکه جهت تاثیل و در و شکوفه و جهت خشک کردن جراحات ترمنع و رطوبت سایله و جهت جلای تصفیر

بیاض و رفع سم و امثال جدیدا ع جرب محرق مسهل و نایم مقام توتیا و مقرکرده و مصلحش صمغ عربی نان فتیله پنجه و گوید سفید است **غرر** بلغت شام کوچک بعضی از ایرانی

است **غرسا** رامیر سبت **غرشب** نوعی از انواع سیاه **غربیث** اسم است **غرم** اسم نانحواه **غرنیج** اسم فارسی شونیز است **غزال**

غزال الفارسی آهو و بترکی جیران نامند ... و تا شش ماه طلی و ... تا یکسال ... تا شش سال ... گویند در آخر دوم گرم و خشک و از سایر لحوم ...
قریب بمزاج انسان است و موافق مرطوبین ... سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهت خفقان ... فالج و امراض بارده ... موجب ...
نشستن بر پوست او باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت ... و گوشت او مصدع و کباب او ... مصلح او ... سکنجبین ...
کنند ... و سرگین او ... طبیخ آن ... و آهوی ختن ... سیاه ...
سفیدی ... از است ... گرم و خشک ... غزال المسک ... **الغین مع السین** و غیره
غسل خطمی است **غسول** اشنان است ... **غلج** ... **غسا** ... **غصار** چینی ... ستون ... دندان ...
خون ... مجفف است ... **غلقی** ...
شبیه ... ناخن ... مانند ... انگور ... **غلیجن** ...
... **غلیجن اغریا** اسم یونانی ... **غلوقس** اسم یونانی ... **غلوفن** ...
... **غلوفربا** اسم یونانی ... **غلیواج** اسم فارسی ... **غلول** ... **غماسه** ... **غندب** ...
... **غوشنه** ... ماوراء النهر نوعی از قطر است ... موافق ...
غوره خرما ... **غوغا** ... **غوره** اسم فارسی حصرم است **غیان** ... **غیم** ... **غیفطس** ...

حرف الفاء مع الالف

فاوانیا ... نباتیست ... و شبیه ... بنات ...
و چون ... و خطوط صلیبی ... و ...
مثل کرفس ... سیاهی ...
فاوانیا ... و قوت او تا هفت سال باقی ... آخر دوم گرم و خشک ...
موثر است ... و آنچه با خطوط صلیبی باشد در خواص بهتر ...
جگر و گرده و جهت صرع بغایت نافع ... تعلیق آن ...
و رفع ... سده ... و صرع ...
و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس ...
جهت صرع و جنون ... اطفال ...
باشد جهت عسر ولادت و رفع سحر ...
... **فات** مجهول الماهیت است ...
فارخ ...
... **فاذ زهر** ...
و ... **فاغره** بفارسی ...
از ... و در آخر ... خشک ...
و بسیار قابض ...
تقویت دماغ و دل مفید ... **فاقرا** ...
و خوردن ...
و ... [illegible]

در رفع عسر البول و قدر شربتش نیم درهم و بخور او باعث گریختن موشان و بول او رافع سیاهی کتابت و چون بر زخمی پلنگ بول کند باعث هلاک زخمدار گردد و علاج آن بتجربه رسیده و
بماند در ولایت دارالمرز بجهت زخمی پلنگ ... آنها مکان خود انگاه نزد بیلیه هند که موش خود نتوانند نمود و در بین اطبا ... **فاره بیش** بیش موشان است مذکور شد **فاشرا**
بلغت سریانی و بفارسی هزار اجشان و زنگاری طبرستان الامالی نامند نباتش شبیه بتاک انگور و ضار دارد و برگش باملاست و مایل بتندی و بیرون برگ او زرد و پیچیده و ثمرش بقدر نخود و
و بیخش خوشه دار و در زمستان ثمرش بی برگ ماند و در آخر دوم گرم و خشک و بیخش گرمتر از ثمر و برگ و باعث و جالی و ملطف و محلل و تریاق سموم هوام و قاتل جنین و مخرج آن مرده و
فضلات خصوصا شیر و مفتت حصاة و جهت ورم سپرز خصوصا با سرکه مجرب نوشته اند و جهت صرع و نسیان و سدد و فالج و با عسل جهت سرفه کهنه و شدخ عضل در معده و پهلو و ریاح معده
سحاو با ماء العسل مسهل بلغم و قدر شربتش تا یک مثقال است و آب او که در بهار درخت او را زخم کرده بگیرند مسهل بلغم و مقوی قوی و قدر شربتش یک مثقال و از برگ و ثمرش دو درهم و ضماد بیخ او
با سپرز و با سرکه جهت تنقیه جلد و کلف و ثالیل و بثور لبنیه و آثار سیاهی کشودن و محکم کردن عضو شکسته نافع و روغنی که در بیخ او را جوشانیده باشند جهت جمیع ... ده
و حصف و رفع حکه زخمها و تحلیل صلابات و با کرسنه جهت ازاله آثار جلد سفید و ... طبیخ او جهت پاک کردن زخم و اخراج جنین موثر و گویند الا بیخ فاشرا مضر است و مورث اختلاط
ذهن و مصلحش آن بعد از قی کردن خوردن ... و افعال قریب به بیخ او و ضماد ش ... خوردن شاخهای تازه که پخته باشند رافع وجع الفؤاد و درد معده و مسهل ... سیاه
جمیل بیخ و ثمر او بوزن آن در بیخ و نصف آن سیاه است **فاشرستین** نباتش به پیچید بجا و خود شبیه است بلبلاب و برگش مخالف فاشرا و بفارسی شنگدان نامند و ساق او
و ثمرش مانند فاشرا و سیاه است و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیفتر از فاشرا و ضماد برگش جهت زخمهای حیوان الشواکی مجرب نافع **فالنجقن** بلغت یونانی و مغربی دواء
... نبات او دو شاخ ... که متفرق و بعضی مجتمع میباشد برگ او باریک گلش سفید شبیه بسوسن و از آن کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدس و از آن باریکتر و
کوچکتر و ... و بعد از خشکی سفید میشود در سوم گرم و خشک برگ و گل و تخم او جهت گزیدن رتیلا و عقرب نافع و سعوط سریع الاثر است **فانید** در شکر مذکور شد و فانید سنجری
... کرده اند و گویند ... از شکر و آرد جو و خرما ... سجستان است و ... ترتیب میدهند و گویند منسوب ... شین ... جرم
... معتدل ... جهت سینه و سرفه ... سفید است **فافر** بلغت ... است که از وکالت ... **فاختنه** ... خاکستری رنگ
... گرم و خشک ... و جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظ و تفتیح سدد نافع و مورث ... کباب ... مصلحش شکر و ...
است و ... جهت ... موثر ... جهت تحلیل و نفخ او ... **فاشنی** ... و تلخ و غلات ... و برگش ...
برگ نخود ... گندم ... و اول گرم و تر ... و قابض و مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و ...
... گرم ... **فاغیره** ... **فافور** ... بنجنکشت است **فارلوخیا** بلغت یونانی
... **فاغیه** بمعنی ... شکوفه حناست ... شکوفه است و ... **فاخیطس** ... فالاحیقون ...
فارسیا اسم ... **فانسون** ... اسم یونانی ... **فانفخرفون** ... **فالاهس** ... **فارسامی** ...
فاغیس ... **فارس السما** ... **فالبس** ... **فالبشن** ... **فاریقا** ... است **فافش** ...
... است **فافرص** اسم یونانی ... **فاسطره** ... **فاجشه** ... **فافس** ...
... **فاعوس** ... **فارعوس** ... **فالا** ... **الفاء مع الباء وعیره**
فابای الهرن ... بقدر ذرعی ... برگش مانند برگ حنا و کوچکتر از آن ... و تخمش مانند ... خوشبو ...
... در آخر دوم گرم و خشک ... رافع ... عسر النفس سرفه و ریاح غلیظه و ضماد او مسهل ... و رافع ...
دوم ... از تحلیل ... و ... گرده و مثانه و مدر ... محرک باه و محلل مواد باده **فثیله** بفارسی ... جهت ... جذب مواد از عالی
... و ... که ... **فتیب** ... خشک ... ساییده ... از آن ...
معده ... و سودا ... احشا ... **الفاء مع التاء وغیره**
فتل ... الفا ... و ...
... سینه ... نافع است ... مثانه ... گرده ... و رافع ...

سیما که بریان کرده بخورند جهت حبس بول که از باد غلیظ باشد نافع است و بریان او مثل نیز از شاخهای او که در میان کاه بیابد بدرازی رسیده باشد و بدرازی و بیرنگی او نیست قوتش نزدیک بقوت تره و تخم بعضی
خردل بری عبارت از وست و بستانی او قسم است یک بری و دیگر بستانی و قوت تخم سفید قسم اقسام آن قوی تر از سایر اجزای او و بعد از آن پوست و برگ و ریشه او و بعد از آن بیخ که بیرون کرده
خوب و آن بیخ که خورند او گرم و در دوم خشک و مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک او و جاع و با اندکی نمک چون پخته خورند و دلیل رنگ و مداومت خوردن او باعث ردی
کریخته باشد و آب او مفتح سده و معین قی خصوصا با العسل و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض و رفع ضرر قطر سفید و آکلشا راه و مسهل و قمل و گویند بعد از خوردن او چون
عقرب بگزد درد او محسوس نمیشود و آب و کشنده عقرب است و طلای او بر بدن مانع مقاربت هوام و آب شاخهای او که بدون برگ کرفته باشند بقدر یکوقیه جهت اخراج سنگ گرده
و مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برگ و مثانه بقدر یک رطل با شکر جهته اخراج زرداب مستسقی نافع است و چون در جوف ترب روغن گل ریخته گرم کنند قطور او جهت درد گوش
الا نیز و چون ترب را سوراخها کرده چهار درم تخم شلغم را در آن جا بیاید و بقیه را با پاره های ترب بسد و در کوزه بخمیر گیرند و در زیر آتش نهند پس بعسل نما و نمایند در اخراج سنگ
مجرب است و باید سه روز بستور سلوک نمایند و آکلشا رخوردن آن تعب رشوه بعض تعفن خلط و بعضی حیلتی و دندان و مصلحش عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشد و ضماد او قروح خبیثه
و کهنه و تخت چشم و باشیلم جهته رو با تیس ن سودا و الثعلب و جوششهای سفید و پرورده او در سرکه قاطع اخلاط غلیظه و اصلاح ضرر و دو نیست و تخم ترب مدر بول و شیر حیض و مهیج باه
و مقی و جهته درد جگر بارد و ورم سپرز و با شراب جهته گزیدن مار شاخدار و در سایر افعال قوی تر از اصل آن و هیم مثقال او بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد او جهته
و با سرکه جهته زخم خانغرانا و با عسل جهته درد مفاصل و با کندش و سرکه جهته بهق سیاه مجرب و قدر شربت از تخم او یک درهم و از آب او مثل سه درهم و از جرم آن نسبت درهم است و سیاه او
گرم و مورث التهاب و خوردن او مستعمل نیست و شاگرد تو نش بر ترب شلغم و تریاق است و گرم تر از شلغم و ضعیف تر از ترب و مدر بول و محلل رطوبات و آکلشا را و مقی و مصلحش نمک و ضماد
که از تخم و آب برگ آن که اول بعد از سبق تخم ترتیب جهت بسیار سخن و قایم مقام روغن بیتون کهنه و روغن بلبان است لطیف گرمتر از روغن بید انجیر و محلل قوی و آشامیدن و طلای
کردن آن نافع و در گزیدن عقرب تدهین او جهته رفع سستی که بعد از امراض بهم رسد و جهته فالج و لقوه و بهق و برص و خشونت البشره و طلای آن با بتو در گوش و ریاح که در گوش بهم رسد نافع است و نوع
دیگر که گویند که چون ترب را خایه بگذارند تا متعفن شود و کرمها از آن بهم رسد ضبط نمایند تا یک نگیرد خورد ده چند عدد نمانده آنرا حل کنند در حل معاون بعید
افعال غریبه از وی آید **فجل با عشقی** نحل شامی است **فرفیون** اسم صمغ نباتی است رنگ مایل بزردی کهنه او مایل بسرخی و محلل و طعم قوی آن تند و نبات او شبیه بکبار
و شیر دار و سفید و با شعبه ها و خار ناکف و بقسمی که سر شاخ سرگین سیاه و خارش تند تر و شیر آن بیشتر و از بلاد سودان خیزد و بسبب تندی شیر او بکوه آن نبات نمی رسد از دور حربه میرساند
تا شکافته شود و قبل از شکافتن در زیر آن نبات شکنبه گوسفند را در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و بعد از آن حربه با ومیرسانند و بکیدفعه شیر بسیار در آن ریخته و شکنبه جمع میشود
خشک کرده استعمال مینمایند و منفعت شیر او بانزروت و صمغ و آب و حل میشود بخلاف غیر مغشوش و بدستور مغشوش او متخلخل و تند طعم میباشد و زبان را میگزد و مقوت فرفیون تا چهار سال
باقیست و چون با باقلی بعد ضبط نمایند بهیچ وقت از قوت نمی افتد و مولف اختیارات گوید که آن صمغ درخت مازریون است و اصلی ندارد در چهارم گرم و خشک ملطف و بغایت محرق و مسهل
زرداب و بلغم جهته استسقاء و سیر و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط جنین و فرزجه او باعث بهم آمدن فم رحم و سقوط
طفل و اکتحال او با بول جهته نزول آب مفید و حدت و سوزش او در چشم مدت مدید باقی میماند و سعوط او با آب چغندر جهته سبل و در صداع جهته چشم و تنقیه دماغ و ضماد او بر استخوان باعث تقشیر آن
و طلای آن با رفع گوشت زیاد و زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و منع هوام و رافع سمیت آن و با روغنها جهته فالج و لقوه و خدر و امراض اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهته تسکین
ضربان مفید و حمول او بقدر حبه و سه حبه بر اوراحیض محقیض مجرب است اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ نافع است و بحبه او که با سکسائیده باشد فرزجه آن جهت اعانت حمل و
تفتیق فرج و تقویه رحم و رفع باد آن جدید ل مصلح او بقس و ربع کس او صموغ و روغن بادام و قسم سیاه او و قتال و قدر شربتش دو قیراط و بدلش دو استقاط ما ذریون و در قیمت قوت چند
او سهولت اختلاط و عقل و التهاب معده و خواق و بعضی مزاج مسهل مفرط دو بعضی مزاج مسهل مفرط و در بعضی قابض با فراط و رافع آن ترید و آب مینوست **افراسیون** نبات ابین است تعد کیا
و شاخهای او بسیار زنگها ر بسیار و مربع و با اندک تلخی و بایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت مهین مایل باستداره و حصینا و با خشونت و تلخ و تخمش محیط بساق آن و بعضی گل او مایل بزردی
و بعضی بازرق و تخمش چیزیها و کوهها و آخر نورد و اول جوزا گل میکند و قوت آن تا شش سال باقیست مولف اختیارات گوید که جبلی و آنچه فرفیون و انجره جعطانی را این نام دهند
و معده و سیم او در دوم گرم و در سیوم خشک مفتح سده جگر و سپرز و تریاق سینه و شش از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح غلیظه و بلغم غلیظه و با قوت تریاقیه و مقوی اعضا
باطنی و طلای او با عسل ریشه آن مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر قطر و ریسمان آن و طبخ آن با شکر و انجیر و عسل و ایرسا جهته ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس و با تخم بنفشه جهته قرحه ریه و التیام جراحات آن جدید با رخم
کهنه و ضماد او با روغن زیتون جهته درد واسعاد او دوایه با عسل جهته جرب و سپوس و بهق و تنگی نفس نیکو و با زهر جهته رفع تپلی غره ورد ده معده و جهته جراحات کهنه و جذام و خوردن بر رفع بشت

و تحلیل نفخ و بادها در هضم و دفع بلغم و دل آن نافع خصوصاً چون تازه او را با چیزهای دیگر بکوبند و بیاشامند و با روغن بنفشه جهت انفتاح باب حشیم و ورم که از ضربه و سقطه بهم رسد و شکستگی اعضا
و ضماد مطبوخ او با آن تنها جهت رطوبات و عسر البول و رعاف و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصاره او بهترین ادویه چشم و جهت تقویه باصره و بیرون زردی یرقان که در
ماقی باشد و جرب و سلاق و دمعه و نزول آب و حسب ماده و قطور او جهت گرانی سامعه و درد گوش نیز نافع و مضر مثانه و گرده و بعد از اکثار او موجب ادرار خون شود و مصلحش کتیرا و عسل و بدلش بعض
ازین بادرنجبویه و تقوی فعل آن است و قدر شربتش تا ۳ درم و بدلش در امراض سینه پرسیاوشان دو وزن آن و در تحلیل ریاح اسارون و در اسهال البیه و حابس تا احتمال او فرسیون و
و چون زمین را مغاک کرده به آتش گرم کنند و آتش را بر دارند فراسیون را در و فرش نموده علیلی را که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد و بر روی آن بخوابانند و از
ران بحاف کرده پس بپوشانند تا گرمی مغاک بر طرف شود و در رفع امراض آن شخص صحیح ثابت است و چون در آب انگور فراسیون ریخته سه ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند
تیکو در رفع و اجتماعی امراض سینه و رفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع است **فرنجمشک** معرب از برنجمشک فارسی است و قرنفل بستانی نیز نامند و آن بری و بستانی
باشد بری ما صفت سنگ الاخضر و بستانی ساقش در شاخ و برگش مثل شونیز و تند بوی با عطریت و بستانی را ساقش مربع و برگش مانند ریحان کوهی و با خشونت و
بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند تخم ریحان و از آن دراز تر و منبتش بستانها و خرابها و در آخر دوم گرم و خشک و بری گرمتر و قوی تر است مفتح سده دماغ و مصفا و مقوی جگر
دل و معده و مسرور و هاضم غذا و تلطیف آن رو غن اوخوشبو و انفعال بهتر از سرنجوش و سوسنبر است و جهت وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد
و بلغمی اشتها و رفع سنبر نافع و مولد مرة السوداء و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین و قدر شربتش سه درم است و بدلش سوسنبر و تخم او بسیار خشک و مجفف منی و مولد
ریاح که از ضعف گویند ساهم و نعوظ آرنده و شربتش تا دو درم است و چون در سرکه و شراب انگور و انبذه داخل کنند مانع فساد آنست **فراخ** بفارسی چوجه و بترکی فریک نامند
بهترین آن جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در دجاج و حمام مذکور شده و مداومت کباب تیجه را با ادویه حاره مولد جذام دانسته اند و پخته او با بیه او مقوی باه و قاطع
خرو بیس با لخاصیه مضعف باه است **فرس** بفارسی اسپ و بترکی ات نامند گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت و مهیی سره و دمی سوخته او
اسهال بلغمی و کباب او مولد اخلاط فاسده و مصلحش سرکه و سنبل و آشامیدن دوغ و آب انار است و در تقویت باه شیر تنها و لبنی با عنبر بابه او بقدر نیم مثقال رافع اسهال مزمن و قرحه امعا است و چون تازه او را
و تنفیر کننده رنگ و صحیح دو ذره سوخته او با بیه ی رافع جوششهای سر گویند چون بدان اسپ او را بر ساق کسی ببندند از حرکت ماندگی نیابد و اگر پای حیوان چهار پا را بدم اسپ ببندند لنگ شود
و اگر در سرچانه موی دم او را بگیرند کیک داخل آن خانه نشود **فرصاد** نام دانه‌ی است **فرصاد** اسم عربی توت سفید است **فرفین** اسم مصری بقلة الحمقا است و اندلسیون نیز بعضی ثمر البرنج
فرفخ بقلة الحمقا است **فرفیر** فا اسم عربی بنفسج **فرفار** درختیست بقدر خیار برگش مثل برگ بادام و گلش مانند گلسرخ و بغایت خوش منظر و درخت او ضعیف از گلناریست **فرسته** اسم
عربی شیر خشتی که باز رده تخم مرغ با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود و شبیه با غوگیرد و دوال مثل لبا است **فرکسیه** اسم آلیم **فرفوتیح** اول و جزم را اسم عربی موییست بسیار نرم مانند سمور
و قاقم و غیرها **فرستاریون** رعی الحمام است **فرلقیه** حلبه است **فرنیدیس** اسم مصری از بیان است **فرا** بلغت اکسیران بیوه است **فرا** بتخفیف حمار الوحش است
فرسیون طلق است **فرفت** شاهترج است **فروسپون** اسم عربی نوعی از بادآورد است **فرسان** بصل است **فراسون** اسم یونانی
زبد البحر است **فرسیا** اسم رومی لسان است **فرطس** اسم یونانی بارشاخدار است **فرصیه** نیمی گویند عجم الزبیب و عجم العنب است **فرانشک** اسم هندی خطمی است
فرهی اسم فارسی سمین است **فریک** **فره** اسم ترکی فراخ است **فرنی** اسم هلیله است

الفاء مع السين وغيرها

فستق معرب از
فارسی است درخت او شبیه بدرخت بطم و ثمرش شبیه ببندق و قشر او سفید و تو مغز او سبز است و مغز او تا سه ماه در آب پنیر حافظ فساد او است و مغز او در دوم گرم و خشک و بعضی در اول تر است و مهیی باه و مقوی باه و
تنضیج و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتح سده جگر و مولد خون صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم معده بحدیکه اسیوطا کوله یا و منیر سد خصوصاً که با پوست رقیق ملاصق
مغز خورده شود و جهت درد جگر و لاغری و غثیان و حبس و سرفه مزمن و تقویه دل و حافظ ذهن و رافع خفقان و برودت جگر و لاغری گرده و پیرتان و مبیز نافع و مصدع محرورین و مورث بثور و
مصلحش سرکه و شربتها و میوه‌های بارده و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت و خشکی و پوست سبز بیرون او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال و تشنگی و
جهت تقویه دندان و خوشبو کردن دهان و رفع قلاع و پوست سفید صلب که طبیخ مفرط او جهت پاشیدن جلوس در آب او جهت خروج مقعد مجربست و شل طبیخ او پوست درخت و برگ او جهت تقویه رحم و حبس سیلان
و حبس نزلات و رفع قمل و مداومت شستن سر با آن جهت ریختن موی نافع و روغن پسته مقوی غالیه و خوشبو کننده الطیب و باخاصیت مضر معده و سوداوی با مشک جهت لقوه و تقویه حافظه و تنقیه دماغ
مجرب و بغایت جهت ازاله وسواس و مالیخولیا سوداوی و رفع سموم موثر است و خواص شیره درخت پسته که مغز نسوخته و غیره مذکور شد **فسافس** بفارسی ساس نامند حیوانیست شکل عدس بسیار بدبو
و مزاج او گرم و خشک و اجساد او جهت احتباس بول و درد آن مفید و شربت آن با سرکه و شیر ماده خرو او جهت اخراج زلو که در گلو مانده باشد و گذاشتن دود او در سوراخ قضیب جهت احتباس بول نافع

سپید است و باید لیون کنجد داخ جهت گزیدن مار نافع است و چون در شقیقه با قلاسی گذارند تنقیه دماغ نماید جهت شب ابله مجرب یافته اند **فسلیون** اسم یونانی بزرقطونا است

فسوة الكلاب اسم مصری غاریقون است و نزد بعضی شاهبلوط **فستق الهادیه** حب البان است **فسوة الضبع** فلیل است **فش فاش** اسم عربی افاقیا است **فسواسبراس**

اسم عبرانی اصابع صفر است **فشغ** بفتح فا و سین و غین معجمه معنی لفظی آن پیچیده است که به هجای دیگر پیچید بیچد بکیه او را بپوشاند فاشرادا مثال اینها ازین جهت فشاغ نامند و فشغ اصبغ اشربت نبات الشبع

لعب الثعلب شاخهای او باریک و خار او کمتر و ثمرش خوشه دار و بر گش با خشونت و دانه اش لعبه از سپیدی سرخی میگردد و طعم آن گیرنده زبان و بیخش صلب سطبر و منتیش لعاب بیجیده در هوا

رستنی هم سپید و قسمی از آن بیخار و دانه او شکل ناقلا مصری و از آن کوچکتر و سیاه و سرخ دانه سفید میباشد و ظاهر او بیا هند عبارت است از باشد قسم اول در سوم گرم و خشک و شربت

او مثقال رافع ضرر او و مسهل مفتح و محلل ریاح و حافظ قوت غریزی است و چون برگ او را با عسل سحق کرده طلا نمایند شیر جوار را تبدیل و مسهل دیدت حیات سم حیوانی و نباتی است و اثر قاتل

و قدر شربتش یک مثقال است و ضماد او قسم ثانی رادع اورام سکن وجع مفاصل و محلل و موجب بلین خوابهای پریشان و مولد خلط فاسد است **فصفصه** معرب اسپست فارسی است

شد **فصیل** بچه شتر است **فضا** بکسر فا و عجم الزبیب است **فضه** بفارسی نقره و سیم و بترکی کموش نامند و کون او را از گوگرد و زیبق پاک دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق

بدلیل آنکه چون نقره از گوگرد تکلس یابد بکبریت کلس آن مخصوص دهد مثل خود زیبق را منعقد میسازد و در اول سرد و خشک گویند معتدل و در تفریح و تقویت قریب به یاقوت

خفقان و در بدل او ... رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و سوداء و ربو و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و با زیبق مقتول رافع ...

و در اکتحال جهت بیاض و تقویه باصره مفید و مضر اسعاد و مصلحش کتیرا و قدر شربتش نیم درم است و گوگرد خام باعث یبس و نمک تلخ رافع آن است و گوگرد و غیر خام معدل ...

و ... قطر قاسا کل تخم ... **قطر** ... سفید بشکل نصف تخم مرغ کرنگوس باشد و بی برگ و گل و ساقش بسیار کوتاه و جوف او مملو از مفاسح و ماکول ... بترکی

نامند و بفارسی فلیخ نامند و قطر و کماه اسم جنس ماکول و غیر ماکول اند و بر بعضی قطر مخصوص نوع قتال او و کماه مخصوص ماکول است و هرچه بی لزوجت و بی رایحه بود و سفید و مایل به تیرگی باشد

او کوچک ... و از زمین خوش بر آید ماکول است و سیاه او در غایت سمیت و هرچه از نوع سفید سرخ او ... زیتون و انجیر و گردکان و امثال آن روئید ... سرگین ... و مانند آن

گشنده ... گویند سفید ماکول او تریاق نوعی ... و ماکول او در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازه او جهت بیاض و تقویت باصره و پلک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصا چون ...

گنند و ... خشک او رافع اسهال و ذرب و زلق الامعاء و ضماد او با ... ماهی و سرکه جهت فتق و قیله ... مجرب ... خوردن او ... و ... مولد خلط ...

و چون ... عفونت کند بحدی که ... و ... قولنج و درد معده و فالج و سکته و بهترین مصلح او آن است که ... با نمک ... در روغن زیتون ... و صعتر و فلفل و خردل

زنجبیل ... مجوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن ... مضر و ... با تخم مرغ و با گوشت خوردن ... از خواص او است که هر حیوانی که ... قطر ... خورد ... باشد ...

... باشد هیچ دوائی علاج ... و ... شراب ... و ... پوست ... است و ... سرگین مرغ خانگی است

فطراساليون یونانی بمعنی کرفس کوهی است و او را کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم او شبیه به نانخواه و خوشبوتر از آن ... و بهترین اجزا تخم آن در سوم

و خشک ... قاطع لزوجات و مدر بول و ... در اد را حیض قوی ... مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده ... و جهت ... مفید و در جمیع افعال قویتر از

اقسام کرفس ... تخم کرفس ... و استعمال ... مدر و مایل ... فلفل ... سیاه ... سفید مایل ... برگ نبات ... انک

... و ... و ... کار ... قسم را بعضی ... از فطراساليون دانسته اند و جمیع ... مدر عرق و رافع ... و ...

و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فطس** **فطوس** حب الآس است **فطیر** نان ... است ... **فطور** ...

اسم ... **الفاء مع القاف وغيرها** **فقع** بترکی ... و بفارسی ... نامند و از غیر اقسام فطر است ...

... بهتر از فطر ماکول ... و اصلاح آن ... که در فطر مذکور شد **فقاع** نوعی از نبیذ است و ...

... و آبهاست و حبوبات و میوه ها ترتیب ... رطل آبهای که خواهند ... مقدار ... سدابی ... نعناع ... قاقله ... و ... تیز ...

و ... ترین همه فقاع آنست که از شیره ... ترتیب دهند و آن مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه ... نافع ... مصلحش ...

... و سنبل و قاقله ترتیب دهند کثیر الغذا و مقوی معده و احشا و بی نفخ است گرم ترین اقسام ... **فقاح** اسم ... است **فقاح سوب**

... است **فقالوس** اسم یونانی ... **فقلامینوس** ... **فقلا سیون** ... **فقیص** ... **فقاح** ...

... و نزد بعضی ... است ... که ... **فقلین** ... **فقدح** حب ...

فقعه کل سرد است **فقولیون** [illegible] است **فقارس** اسم یونانی سرو است **فقاح الاذخر** شکوفه اذخر است در اول سرد و خشک وبا عطریت و معوی [illegible]
معده و مسکن غثیان و قی و عرق [illegible] و در افعال قریب بشکوفه است **فلز** بکسرتین و بکسر فا و لام و کسر فا و فتح لام بمعنی سفید روی است و منقوع نیز نامند و به تشدید زا و کسر فا و لام بمعنی ریم آهن نیز
گداز شده است و هرگوهری که در کان خیزد و صالح اجسام معدنیست که هریک کانی مخصوص باشد و در وزن متفاوت باشد اعم از آنکه منطرق بالقوه یا بالفعل باشد که با اعمال مخصوصه قابل
چکش گیر شود و اقسام چکش گیر بالفعل و بالقوه را منطرقات و معادن سبعه نامند و فی الواقع هشت نوع اند که از هفت معادن حاصل میشود طلا و نقره و سرب و آهن و روی و توتیا هریک از معادن
مخصوص و مس و روی که از یک معادن اند و در وزن مختلف اند چنانچه بیانش در کتاب حجاب بیان نموده است و مس اگرچه هم جسم معدنی بهم میرسد و روی که در معادن بوده بگداز مسکون سنگ گردد
و نیز روی را بفارسی روی و مس بست نامند و هندی [illegible] گویند و آن در نهایت زردی میباشد و تا آتش سیاه نمیشود و هندی بعربی صفر نامند و مس سرخ مایل بزردی میباشد و هر دو قسم
سنگ است و اندر منطرق بالقوه است که با اعمال مخصوصه چکش گیر و گداز نده میگردد پس فلزات نه نوع اند و معادن منطرقات هفت و ارکنیدو و فلز خیزد که مس و روی باشد چون
از قلیل الوجود است اشتباه عظیم در صنف مس سرخ و زرد و سیم نحاس و صفر واقع شده و تا غایت تحقیق این مراتب جدی بجهت عدم استقصا نموده که لاینحلی و خواص هریک مذکور شده
فلنجه فلنجه **فلفل** معرب از تنفیست درخت او شبیه بدرخت سفید و خوشه آن مانند خوشه او و برگش رقیق و طرف ملاصق شاخ سرخ و طرف دیگر سبز است و فلفل سفید
سیاه و هریکی بیحقیقت نیکی باشد و گویند نادرست او که بانتها رسد سفید میباشد لهذا سیاه شود و ظاهر اصلی نداشته باشد و سفید الملمس خارج بعض تراشست
و سیاه چین رسیده در آخر سوم گرم و خشک و سفید اول آن بعضی لطیف است اندکی ضعیف و جاذب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده و قاطع بلغم و رافع تبهای بارده و با شیره بجهت ضیق النفس
و رفع صلابت و مقوی معده و مفتح سده و باشیر شکر محرک باه و رقیق کننده خون بهر و دیدن ملطف اغذیه غلیظ و حلیط غلیظه و آروغ ترش و مقوی جگر و معده و سعوط آن با دوا قابض جهت تقطیر
و با دوهر علتهای عصبی است و معول و مسخن جهت بعد از جماع مانع حمل و ضماد او با زفت محلل خنازیر و رافع برص و بهق و با نطرون بغایت جالی بهق و برص و کننده زنگ حساره
بیاض و نمک جهت رفع سبل و داء الثعلب و با سرکه بجهت رفع بهق و جوششها در و غیرها جهت فالج و خدر و امراض بارده و رفع قشعریره تبهای بارده مفید و اکتحال او جهت ظلمت بصر
و بیاض و باخنده و طلا جوشانیده او با گلاب جهت رفع نزلات بارده و رفع درد دندان مجرب و مضمضه و جهت درد دندان مجرب و بتوسط مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده شده با مجرب
است و سنون او جهت دندان کرم خورده سریع الاثر و خایبدن او با مویزج جهت رفع رطوبات معده و دماغ نافع و مجفف منی و مصدع و محرک سینه و حلق و مضر گرده و جگر حار و جمعی که
خوردن آن فور ثبت باشد و جراحات باطنی و الم در مجاری بول داشته باشد مصلحش روغنهای سرد او و بسرو دین عسل و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش زنجبیل است **فلفلموبه** اسم فارسی
بیخ درخت فلفل است و گویند اعم از بیخ و چوب درخت اوست و این صحیح باشد درخت غیر فلفل است و این اصلی ندارد و بهترین او سفید و تازه است و در خواص قدر شربت و
مصلح مانند فلفل و در امراض سپرز و ورک قوی تر از آن و سعوط او جهت سکته و صرع نافع و بدلش دار فلفل است **فلفل اسما** نباتیست در آبهای غیر جاری روید برگش شبیه
برگ بید و ساقش بیگره و شاخ دار و بقدر ذرعی و دانه او ریزه تر و مجتمع و شبیه بخوشه و طعم او تند و شبیه بطعم فلفل و بی عطریت و عوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دوم گرم و خشک
و مسخن معده و جگر و هاضم و ضماد برگ و ثمر او محلل اورام بلغمی و صلابت و رافع آثار و بیخ او در ضماد کلف و نمش بغایت قوی الاثر و قدر شربتش تا یک درهم است **فلفل السودان** دانه
شبیه بحلبه و غلاف و مانند غلاف آن و تند و با اندک تلخی در آخر دوم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه و بلغم لزجه و مفتح سده و بابل و محرک باه و جهت قولنج ایلاوس نافع و جهت درد دندان
و حرکت آن نیکو موثر و مضر حلق و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو درهم است **فلفل لیت** هندی تعقد را لیسته و پوست شبیه بپوست فندق و مغزش مایل بزردی و سفیدی و با دهنیت و آن
نقل کرده اند که آن نیز پیوند شلغم با سمین بهم میرسد و دانه اش مثل اندبیلو فر شبیه عیر و در هندی غیر بندق هندیست در دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی در سوم گرم و
خشک محلل و مفتح سدد و منقی دماغ و جهت خفقان و غشی و در سپرز و درد جگر و حفظ سیاهی موی و سستی عصب و در و معده و استسقا و بادبواسیر نافع و ضماد برگ او مانع تولد
قمل و خوشبوکننده رایحه بدن و قدر شربتش تا دو درهم است **فلاجیبا** اسم فلاسفه است **فلقلموبه** فوذنج بیست **فلا** را ذرا بوست **فلحون** خرس است **فلحقن** [illegible] بیخ است و نیز
بعضی مانند است **فلفل شامی** تخم خسدست **فلفل الصقالبه** شامل اثق و معروف بالبی است **فلفل القرو** تخم سمیست **فلفل الخواص** مایوه دانه است **فلیفله**
هرنوع است و گویند تخم بیخ انگشت است و بلغت بیغمبری ببزر الانجره است **فلنجمشک** فرنجمشک است **فلفلد از** اسم قارسی دار فلفل است **فلون** بلغت رومی برگ نباتیست **فلوار**
اسم عنبر و قاقلی است **فنک** اسم فارسی قرساقیست و آن پوستی است سفید و سرخ و ابلق میباشد و حیوان او از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترکستان آرند و خوشبو و گرم و تر
از سنجاب و قاقم و سمور و تر از سمور و لباس او موافق جمیع مزاجهاست خصوصا جهت اطفال و نزد بعضی حلیه پیر عند شیخ و جهت گرمی زاینده باعصاب موثر است و قول اول صحیح است و آخر
بر مشاهده ثابت سفید بهتر از غار و قوناسید و لباس او موجب بیداری است **فنخشت** افکار **فنحیون** اسم یونانی نباتیست برگش شبیه به برگ کبیر و از شش عدد بیش نمیباشد و طرف

لاحق بسعن و سعید و طرف وقلیل مبرد و بار و اما بیح است باید که بعد از سیان ... برد و بقار بحری و کتش زرد و فر ... زیاده بر ده روز نماید زیرا که فضیح بود و ناند تحلیل با

ساق است و بخش با رکنه و مطبوخ نعناع که بهم ... تقطیع و ... قبض ... گرم و خشک تا زه و مستعمل از بیخ و برگ و دواد ان که دارد ... نفع سرفه مزمن و سل و ...

و قرحه سینه و محلل ریاح و بخور ... استشاق آن جهت تور ... اثر دارد و ضماد و تحلیل ... بیند و دمل و اورام و التیام ... زخمها ست و حمول او عسل مخرج جنین مرده و زنده

و سیار سند و غیر مستعمل است **فنجکشت** انلو ... **فاغیث** علب ... **فنجراون** نجو ... **فنجبوش** ... بعربی جیم نوع سرخ ابو خلسا است و سمی ...

است **فنجیر** بول ... که بیان ... **فنجنکشت** ... بعد از جیم ... اسطاخیون ... است و عوام ... **فندق** ...

فندق اسم فارسی بندق است **فو** بتشدید واو اسم یونانی نباتیست شبیه بکرفس برگ ... برگ ... و گلش ...

بزرگتر و سفیدی ... و بخش ... و انتهای آن با شعبهای کنج و ما بین ... زرد و رسیه ... سیاه ... سنبل رومی مراد ... بیخ اوست

بیخ سنبل ... ماسند و آخر دوم گرم و خشک مفتح سدد و محلل ریاح و مدر بول و حیض با قوه تریاقیه جهت درد پهلو و سپرز و عرق النسا و تنقیه عروق ... معلل ... ضماد

و جهت داء الثعلب مفید و مصدع و مصلحش ... غسل و بدلش ... قدر شربتش ... تا یک مثقال و در مطبوخات ده مثقال است **فوه** بفارسی رونا س ... نامند ...

سرخ و مستعمل صباغان و فوه الصبغ گویند ... بیابانی میباشد و ثمر او مدور و بعد از رسیدن سیاه میشود در دوم گرم و خشک مفتح سدد و مدر بول و حیض و شیر و عرق

و مسقط جنین و مطبوخ او با عسل جهت عرق النسا و درد ورک و سستی اعضا و یرقان و فالج و با سکنجبین جهت سده جگر و سپرز نافع و مضر مثانه و ... بول الدم و مصلحش ... و مصر ...

... و در مطبوخات ... ده مثقال است ... و برگ و ثمر ... رافع سم ... تنهای این اثر ندارد و ثمر ... ازاله

سپرز ... و مدر حیض و مخرج جنین و ضماد ... جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانی و بهق و ... آثار جلد ... نافع و بدلش ... و نزد بعضی

نصف او سلیخه و ثلث ... سیاه **فوفل** معرب کوپل هندی ... و ثمر درختیست بزرگتر از جوز بوا و مدور و با عفوصت ... تلخ و سرخ و سیاه میباشد و درخت او شبیه بدخت

نارجیل در دوم سرد و خشک و ... تقوی دل و اعضا ... و ... بخارات بدماغ و بسیار قابض و سرخ ... بعضی غیر مفرطه و رافع درد ... قاطع عرق جهت احکام عصب و سستی اعضا

... امراض حار ... دهان و دندان قطع سیلان ... نافع ... سینه و مصلحش ... جهت ... و استرخا ... چشم ... و سعده ... قدر شربتش تا یک مثقال و بدل

... و نصف آن ... **فودنج** معرب ... فارسی است ... نامند ... بستانی ... نهری ... مطلق ... قسم جبلی است و بعضی

از نهری ... و ساقش بزرگ است و چون ... بعد از دو سال ... میشود ... متفرق و تند بو ... برگش ... مایل با ستداره و ... و تخمش

شبیه بتخم ریحان ... اول سوم گرم و خشک ... ملطف و مدر عرق و حیض و مسهل سودا و قاتل جنین تریاق ... و محلل ریاح جهت استسقا و یرقان و اخراج ... و فواق و غثیان

و تنقیه فضول معده و سینه و ... ضماد ... جهت سرخ کردن عضو و رفع سپرز و جذام و ... سیاهی جلد و ... جهت غشی و ... جهت اخراج جنین و ... جهت ... ریاح ...

و صلابة آن و خشک سوخته او جهت تقویة لثه مفید و مضر ... و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش ... و نصف آن ... و قسمی از پودنه ... برگش ... از ...

... خوشبو و تند ... است ... از اقسام پودنه است **فودنج** نهری ... برگ مانند ریحان کوهی ... شاخهای ... پراگنده و گلش بنفش ... کنار ...

و قسمی ... شبیه ... گیش ... آخر دوم گرم و خشک مدر بول و ... عرق و ... جهت ... و النفس الانتصابی ... سودا و ...

و ... جهت سموم ... و جهت ... یرقان با عسل ... جهت ... و حب القرع و ... جهت ... نافع و قاتل جنین بخور ...

او جهت گریزانیدن هوام و ضماد ... جهت ازالة آثار سیاهی جلد و عرق النسا و قطور آب او جهت کشتن کرم که در گوش ... خشک ... هوام ...

... عضو ... و مصلحش کتیرا و قدر شربتش ... و بدلش ... و نزد بعضی ... است **فودنج جبلی** ...

... است **فودج** ... و بعضی ... آرد جو و آرد گندم که با آب گرم خمیر کرده ... و برگ ... در ظرف ...

... تا متعفن ... ضماد ... جهت جرب ... سفید و محلل ... و بعضی ... ضماد ...

... مذکور است **فول** باقلی است **فوم** شامل سیر و گندم و نخود است **فوه** ... است **فوه الصبغ** ... است **فوشنج** ... است **فولیا** ... اسم یونانی ...

... است **فوریون** ... است **فوفه** عشبه است **فوهل** ... است **فوس** اسم یونانی ... است **فوحوليا** اسم یونانی ... است **فوليس** ... یونانی ...

فوا ... است **فوغلص** بیونانی ... است **الفم** ...

و بهترین او نیشاپوری که بود و صاف است که رنگش در هوای صاف نماید و در غیر آن کدر و آنچه از معدن شیراز و کرمان بهم رسد مایل بسفیدی باشد و بعد از آن بلخی است و مجربست او از عرق چینی و تو
تیا و سبکی دو و در اول سرد و در سوم خشک و مقوی دل و معده و باد زهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر جراحات باطنی و جهة خفقان با عسل جهة صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال او
و معده و نافع بیاض و تقویت روح باصره و سایر ... نافع مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش بمقدار یک درهم و جهة سموم تو به تاکید بهم است و بدلش در سم او را بالخاصیة جهة گزیدن
عقرب مجرب یافته اند و از خواص اوست که دارنده او در آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و ... او مقوی دل و مانع خوف است و چون جدا با در نرم بگذارند صلب کند و بکلس و تکلیس معادن و ... نقوش
است بینایی **فیل** حیوانیست معروف و در غیر بلاد حبشه و هندمی باشد و در هفت سال یکبار می زاید و مدت حمل او یکسال می باشد و بهترین اجزا او دندان است که عاج نامند سرد و خشک
خشک و حابس اسهال و نزف الدم و بستن آن بر عضوی که استخوان شکسته باشد جاذب آن و معجون براخراج و خوردن او را تا یکهفته با شراب و فرزجه او بعد از طهر جهة حمل عاقر مجرب دانسته اند
و نشانیدن تشنگی ... سوهان کرده او که شارح علاج نامند بقدر دو درهم که هر روز با آب ... مقوی ... در دفع درد پهلو ... و ضماد سائیده ... با آب
بزرگی دافع بهق و با آب بعد بینا ... جذام ... دالسته
بر اده ... جهة ... تعلیق آن بگردن انسان ... و طاعون و خوردن بول ... عاقر بداند که بول فیل است و دیسقوریدوس جهة حامله شدن مجرب
و نیز مسموم که زهر او با خون ... و تریاق جمیع سموم است و ... گویند تعلیق او رافع ... دیوانه ... سرگین او مانع حمل و بخور او رافع تبهای ... و گریزاننده هوام
و ... سعفه ... و ... جهة ... ضماد ... الاثر و خوردن کف ... با آب کاسنی رافع ... اسهال ... **فیحن** اسم یونانی
ساذج است **فیلزهرج** بمعنی ... که ... **فیلجوش** ... **فیند** و **فیناک** و **فنج**
... است **فیلطس** ... است **فیقن** اسم یونانی قرطم است **فیقرا** ... یونانی بمعنی تلخ است و مراد از ... سقوطری است **فیقن اغریون** ... است
فیغس اسم یونانی ... است **فیقس** ... **فیطیل** ... است **فیهق** ... **فیقا** اسم عبرانی ... است **فیغر** ... **فیقر اطیون**
اسم یونانی ... است **فینا** ... اسم یونانی ... است **فیناسیوس** اسم رومی ... است

حرف القاف مع الالف

قاقله بفارسی ... بسیار

نامند کبار و صغار می باشد و کبار او را غلاف بقدر ... و سه ... سیاه است و دانه او مایل ... و صغار او را غلاف ... و انها ریزه ... و با عطریت و تندی و تلخی اندک و با
بقدر ... و بر کش ... با خشونت و تند بوی و ثمرش ... و کبار را ذکر و صغار را انثی گویند و قوة آن تا ده سال باقیست و کبار او خوشبوتر
و تفریح و سایر افعال قویتر است در دوم گرم و خشک و ... مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سدد و ... قابض ... و جالی و خوشبو کننده ... و رایحه دهان و جهة ریاح معده و ... حشا و
غثیان و قی ... و معده ... با غلاف ... صرع ... و ... جهة صداع و صرع و جنون مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش ... قدر
شربتش ... بدلش ... آن قاقله صغار است یا بوزن آن کبابه ... صغار او در آخر اول گرم و در دوم خشک و در تقویت ... قویتر از کبار ... مجفف رطوبات ... افعال
نامند کبار در قوت ... مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف آن کبابه و نصف آن حب بلسان است **قاطانفقی** بلغة یونانی کف العقاب است برگ نبات
... هرگاه ... شخصی ... تعلیق ... تعشق
قاقلی اسم نبطی است ... فارسی ... شیرخوردن آن ...
... مفتح سدد و جهة ضعف معده و ... نافع ... و ...
... **قالنقمه** ... معده ... و بهترین آن ... کثیر الغذا و مولد خون صالح
خفقان ... **قار** بفارسی ...
... سیاه ... صاف و ... سیال می باشد و ... سال ...
... مفتح ... دماغ و ... طعام ... معده ... رطوبات و ...
... مانع استسقا و ...
... است **قاو**
... غلیظ ... معلوم نیست ... مسهل ...
... **قاقم** ... حیوانیست ... سفید ... سیاه ...

...و بر دیگر از سمور و در خواص مانند فنک است **قاتل الحیات** و **قاتل السمک** اسم فارسی است **قاتل الذئب** خانق الذئب است **قاتل** بهمنه شد و بعضی بیدانجیر گفته‌اند و بعضی

خانق الکلاب است **قاتل نفسه** شامل کافور و فرفیون مانند است که منفعت تحلیل و نقصان بدید باشد **قاتل النحل** نیلوفر است **قاتل النمر** خانق النمر است و نزد بعضی فرفیون است **قاتل الکلب**

خانق الکلاب گویند عبارت از او است **قاتل ابیه** جعفری الکلب است **قاتل الدیک** تخم او زان غذیست که شکوفه او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از مرزنجوش است **قاطر دم الاخوین**

قاقلیا اسم رومی نوعی از تقلید الاجاج است **قار** و اسم رومی کرویا است **قاقیا** اقاقیا است **قار** در سمط خیس است **قاطون** اسم رومی کوشاد است **قاسنی** ...

اسم ترکی قصب است **قارنی** باروق اسم سریانی فطونا است **قارست** اسم سریانی تلخ است **قادون** اسم ترکی ... **قارلو** اسم ترکی ... **قان** اسم ترکی خون است **قاقله**

اسم ترکی ... **قارج** اسم ... **قار** اسم ... است

الکاف مع الباء وغیرها

قبج بفارسی کبک ... مسمی ... گرم و خشک و کثیر الغذا و سریع

الهضم و بی لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جگر و معده و سینه و احشا نافع ... سوا گرم ... با شراب ...

و مصلحش سکنجبین و ترشیها است و شرب یک مثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل جهت یرقان و یک مثقال جگر خام او جهت صرع و زهره او جهت تقویت و جلای بصر و بیاض چشم و ...

و شکر با لسویه جهت بیاض و جرب بصر و جلا او در چشم با روغن زیتون بالسویه جهت نزول آب و سعوط آن در اول هرگاه ... جهت قوت حافظه و رفع نسیان ... که در سرکه ...

در شکم ... و ... او در غیر سرکه بموجب فصاحت و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با کندر ... و اکتحال خون خشک کرده او با زجاج ... جهت جرب ... نافع و خاکستر او

صلابه ... و رافع کلف و نمش است **قبیطه** ناطف است **قباق** اسم ترکی قرع است **قبلان** اسم ترکی ... است **قتاد** ... اسم ... است که بفارسی ... مانند

... که بفارسی قبج گویند و کثیر ... گرم و خشک آب او جهت سرفه و ضیق النفس و طلای آن با عسل جهت رفع آثار جلد است **قثیل** ...

است **قثاء** بتای مثلثه اسم عربی خیار زه است که خیار دراز و خیار شنبر نیز گویند و در بعضی مکان بطول ... و آخر دوم سرد و تر و جوف او مسکن حرارت و ...

... و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید ... سریع الهضم ... تخم او مدر بول و مفتح ... قند و لبوست ... و مولد ریاح و قولنج و ...

... و در اکثر افعال مانند ... و مصلحش عسل و مویز و ... بر ... جهت ... گزیده ... آن جهت اسهال صفراوی مفید است **قثاء** اسم عربی خیار

است ... خیار ... و خراسان ... آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشاء و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و ...

... ضعیف که از اسهال ... جهت ... دیرقان و درد سر نافع و آب او با ... یک مثقال با شکر مسهل مرة الصفرا که در معده و امعا باشد و آب خیار

زرد ... در اسهال قوی‌تر از آب نارسیده آن چون قدری ... با ماء العسل ... جهت ... و تفتیح سده و تحلیل ...

نافع و رافع خفقان است ... و طول آن ... جهت جرب و ضعف ... خارش ... نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشا و درد سر و اورام حاره

و خوردن یک مثقال و نیم از پوست خشک ... جهت عسر الولادت بغایت موثر و مضر سرد و ... کننده غذا و مولد اخلاط ... و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش نانخواه و سکنجبین

... خیار جهت انتعاش ... درد سر حار مفید است ... خیار سرد ... حرارت ... بعد الطعام ... و تخم خیار سرد و تر ... خیار ...

... رافع ... و ورم جگر و سپرز ... آن که از حرارت باشد و ضماد او ... جهت ... و مضر ... مصلحش ... تخم خیار

... است و روغن خیار که مانند روغن کدو ... **قثاء الحمار** بفارسی خیار وحشی نامند ... تلخ ...

... و غیر ... و برگ او ... برگ خیار ... با خشونت و ... سفید ... اجزا ...

... بانشاسته ... و سال باقی است ... غیر ... تلخ ... سفید ...

... سوم گرم و خشک مسهل مرة السودا و بلغم خام ... و سرفه بارده و ... ضیق النفس ... یرقان سیاه ...

... و لقوه و صرع ... و صداع ... و ... نقرس و عرق النسا ... قاتل جنین ... ما است ...

... با فراط و مصلحش در افراط ... سویق الشعیر با آب سرد و سرکه و ... قابض ... در افراط اسهال ... آب سرد و ... آشامیدن ... بارده است و شربت

... طبیخ ... استعمال ... مثقال ... و صبر ... و انیسون ... العسل ... زعفران ...

... روغن زیتون ... ورم ... و ... جهت کلف ... نافع و آب او ... جهت ...

... از ... و ضماد مطبوخ آن با ... و ... جهت کلف و آثار و ... نافع و رافع ... بلغم و بهق و آثار و جرب ...

و دافع مطبوخ او و مسهل [illegible] صحیح [illegible] آن [illegible] و در مفاصل [illegible] و حرقت البول [illegible] استسقای لحمی بغایت موثر و مداومت شرب طبیخ برگ درخت او رافع جذام و مجفف قروح [illegible] از آن سهل الهضم
[illegible] است و قدر شربتش [illegible] عرق النسا و مفصل آن جهت درد دندان [illegible] و با شیر خران جهت دردهای مزمن مفید و ضماد تخم
[illegible] جهت مفاصل [illegible] و قدر شربتش تا یک درهم یا [illegible] و روغن قثاء الحمار که آب او را با مثل آن روغن بپزند [illegible] تا آب [illegible] و یا ثمر تازه او را ریزه کرده با روغن بجوشانند
[illegible] تا چهل روز در آفتاب بگذارند بسیار گرم و محلل قوی و مدر حیض و مخرج ولد و رافع کلف و بثور و کرم گوش و گرانی سامعه و سیاح آن و با تخم کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا یک درهم است **قثاء**
الهند [illegible] است **قثاء الکبیر** [illegible] است و در اینجا مذکور شد **قثاء هندی** [illegible] است و نزد بعضی خیار شنبر **قثاء الحیة** [illegible] است و نزد جمعی حنظل **قثاد** [illegible]
[illegible] گیاه خاردار است **القداف** [illegible] **الدال** و **قنبره** **قدید** اسم [illegible] از [illegible] خشک [illegible] گوشت [illegible] قدید [illegible]
[illegible] است و [illegible] مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث جوششها و قولنج و بحوالی [illegible] قدید گوشت حیوان وحشی جهت استسقا موافق است هرگاه [illegible]
[illegible] قدیم خیار است و در [illegible] **قدمیا** اقلیمیا است **قدیم الملک** خبازی است **قداح** بهار نارنج است و نزد بعضی شکوفه رطبه **قدح** نوعی از [illegible]
قرد و [illegible] اصفهان [illegible] است **قرمانا** [illegible] یونانی است گیاه او شبیه به نبات بابونه و شاخهای او باریک متفرق و کم برگ و از بابونه بزرگتر و تخمش قوی [illegible]
[illegible] باریک شبیه [illegible] و تخمش [illegible] باریک [illegible] است و مستعمل تخم او است در سوم گرم و خشک و تریاق سموم بارده و هوام و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج و ریاح
[illegible] و سده جگر و سپرز و موافق [illegible] و صرع و عرق النسا و فالج و درد گرده و کوفتگی عضل و بالوست [illegible] حصاة و طلای او با سرکه رافع جرب و حکه مجرب است و حمول [illegible]
او قاتل جنین [illegible] و مصلحش [illegible] و قدر شربتش یک مثقال و بدلش [illegible] است با حرمل **قرنفل** [illegible] و [illegible] نامند و آن شکوفه درختیست و اصل و ثبات او [illegible]
مشاهده نکرده و مخصوص [illegible] است که از ساحل دریا جمع میکنند و قسم نر او [illegible] و قسم ماده [illegible] است و سیاه و تند بو و با عطریت قوی تلخ در سوم گرم و خشک
و مفتح و محلل قوی و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و هاضم و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و سلسل البول و ریاح غلیظه و امراض بارده
و رقت [illegible] رطوبی و نزلات [illegible] و فالج و جمیع امراض بارده دماغی و وحشت و وسواس و خفقان و بقدر یک درهم او با شیر تازه و بشرط مداومت بغایت محرک باه و [illegible]
[illegible] جماع [illegible] باعث حمل [illegible] و [illegible] جهت سبل و قوه باصره و غشاوه و طلای آن [illegible] جماع و مقوی [illegible]
و [illegible] جهت سکته و سده دماغ و نزلات بارده مجرب و سعوط [illegible] عرق قرنفل که یک جزو او را با یک جزو و نیم گلسرخ و مثل او گاوزبان و نصف جزو تنبول که مجموع [illegible]
و تشفیه [illegible] کرده کنند [illegible] قایم مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و مفتح و جهت تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض بارده و بجهت [illegible] شراب که یک جزو آنرا با شانزده جزو آب
[illegible] عسل مخلوط نموده در شیشه کرده و یک هفته در سرگین اسب دفن نمایند بر اشربه ارخمر قوی‌تر [illegible] شراب با شکر تقوام آورند جهت امراض بارده صاحب نظیر و گویند قرنفل مضر
[illegible] است و مصلحش [illegible] و قدر شربتش یک مثقال و بدلش [illegible] و دارچینی نصف [illegible] است **قرنفل بستانی** قرنفل [illegible] است **قرفه** اسم جنس پوست هر درخت و چوب است و مراد اطبا
[illegible] قسمی از آن خوشبو و [illegible] و مانند قرنفل و [illegible] شبیه آن و او را قرفة القرنفل [illegible] و [illegible] که کمتر از قرفة القرنفل و شیرین‌تر از آن [illegible]
شبیه بدارچینی است و قرفة الدارچینی گویند و نزد بعضی او پوست درخت دارچینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مخطط بخطوط و قسمی سفید [illegible] و بهترین قرنفل است و [illegible]
افعال [illegible] از دارچینی [illegible] دارچینی [illegible] اند و قرفة القرنفل [illegible] قرنفل و از آن ضعیف‌تر است [illegible] گرم و خشک [illegible] اعضای باطنی و [illegible]
و جگر [illegible] دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و [illegible] مفاصل نافع و ضماد او با سرکه رافع جرب [illegible] با [illegible] و قدر شربتش [illegible] درهم و بدلش سلیخه است **قرنفلیة** بلغت مغرب
گیاهیست برگش شبیه به برگ [illegible] ازان کوچکتر و ساقش بقدر ذرعی و با شعبها و با خشونت و گلش [illegible] و در [illegible] شبیه بقرنفل و تخمش مانند [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] دارچینی [illegible] و قرنفل [illegible] گرم و خشک و محلل [illegible] و رافع صرع و [illegible] و جهت زکام و آشوب [illegible] ضیق النفس [illegible] رطوبی و عسر البول [illegible]
[illegible] جهت احتباس حیض و ضماد برگ او جهت صرع و ورم [illegible] و جهت ابتدای [illegible] پستان و رفع انجماد شیر آن مفید و خوردن بیخ او جهت احتباس حیض و اخراج جنین [illegible]
[illegible] سموم و ضماد مطبوخ او [illegible] جهت کوفتگی اعضا مفید و [illegible] نافع و مضر [illegible] و مصلحش [illegible] و قدر شربتش یک درهم است
قرقاط بلغت ترکی اسم ثمر درختیست [illegible] و در ترشی شبیه بزرشک [illegible] افعال قریب بآن [illegible] از آن باشد [illegible] اشتباه نموده آنرا زرقال دانسته اند و قال اسم فارسی
[illegible] است **قراصیا** اسم [illegible] است و [illegible] حب الملوک و بفارسی آلوبالو نامند [illegible] شیرین او است و آلوبالو در دوم سرد و [illegible] تشنگی و حدت [illegible]
[illegible] و دافع [illegible] و رافع غثیان و التهاب [illegible] و [illegible] حرقة البول [illegible] و [illegible] او جهت [illegible] نرم کرده [illegible]

ناسی با رکب ساخته و احلیل [illegible] رفع جراحت مجاری بول و [illegible] بول الدم و حرقة البول است و کیلاس [illegible] دل سرد و تر و ملین طبیعت و سریع الاستحاله بخلط غالب محرک باه و مدر بول
طعام سوداوی [illegible] و مضعف معده و جهت خشونت حلق و شش و سینه و مصلحش جوارشات و صمغ سرد و گرم و خشک حابس [illegible] و در قطع [illegible] مجرب است و مقوی باه و هفت عدد [illegible]
در رفع خشونت حلقوم والتیام دهنده زخمهای باطنی و ضماد او جهت [illegible] و نیکوئی رنگ رخساره موثر و اکتحال آن مقوی بصر و رافع جرب چشم و قدر شربتش یک مثقال است **قرة العین** جرجیر الماء
و کرفس الماء نیز گویند [illegible] و در طعم و رائحه شبیه به جرجیر و در برگ و ساق شبیه بکرفس و در آبها میروید و گلش [illegible] و با عطریه و تندی است در آخر دوم گرم و خشک و محلل و مدر بول و حیض و مفتت
سنگ گرده و [illegible] مزاج و هاضم و مفتح سده و حابس نزف الدم احشا و سرخ کننده رخساره و نطول طبیخ او مسکن لرزه و قشعریره و مضر سعل و مصلحش عناب است **قرع** بفارسی کدو و بترکی قباق
نامند و دو قسم میباشد یکی آنکه [illegible] سبز و دیگری [illegible] و صحیح آن در دوم سرد و تر و ملین [illegible] و مدر بول و [illegible] مسکن تشنگی و قلیل الغذا و آب مطبوخ او و آنچه بخمیر گرفته [illegible] در آتش
و تنور گذاشته باشد با عسل و اندکی نطرون [illegible] مسهل اعتدال صفرا و با فلوس خیارشنبر و ترنجبین و خمیره مفتح جهت تپهای صفراوی و [illegible] جهت اخراج [illegible] حرارت دماغ و
جنون و درد سر که از بخارات حاره باشد و تنقیه مواد کرده و اسعاط مفید و قدر شربتش [illegible] است و خوردن کدو با مزورات جهت تپهای حاره و سعال
و دماغ موثر و [illegible] که با کدو طبخ یافته باشد و با تخم او جهت رفع تپهای غشی حاره و سمیت اخلاط بیبدل است و سرکه او جهت مواد سوداوی و تقویت دماغ و تولید خلط صالح
و [illegible] عبارت از [illegible] است [illegible] و لطف و هاضم و مسکن حدت خون و صفرا است و اقسام کدو مولد قولنج و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق [illegible]
باعث قولنج و تپهای [illegible] سریع الاستحاله [illegible] در معده و با اغذیه منقلب بطبع غالب آن میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمیه و مصلحش [illegible] و ادویه حاره و
صفراوی خورده و سرکه و امثال آن [illegible] و اورام حاره و التهاب معده و احشا و درد سر حاره و رفع بیخوابی و خشکی دماغ و قطور آب او با روغن گل جهت درد گوش و ورم
و سعوط او با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بیخوابی و غرغره آب او جهت خناق مفید و ساییده خشک او جهت سرفه و درد سینه و التهاب صفرا و درد گلو و اکتحال آب او با آب گل و آب [illegible]
[illegible] بغایت موثر است و پوست خشک سوخته او در قطع نزف الدم جراحات و رفع آکله [illegible] مجرب است و با روغن [illegible] جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت [illegible]
آن جهت [illegible] نزف الدم احشا مفید و [illegible] و الخبث الحدید مملو ساخته بعد از چهل روز در آب [illegible] خضاب نیکو است و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت
حرقة البول و لاغری [illegible] و قرحه مثانه و خشونت سینه و نزف الدم [illegible] و تپهای حار و تشنگی و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن تخم او جهت رفع بیخوابی و یبوست دماغ و [illegible] صفرا و سل و تپهای حاره مفید
قدر شربت از تخم او و روغن آن تا هفت مثقال و بدلش مغز تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف او را کاویده و آب [illegible] با ربع آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و
بدن جهت [illegible] مالیخولیا و حرارت و یبوست دماغ و تشنج یابس و سرفه حاره و نرم کردن [illegible] بسیار مفید و چون کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه گرده نیز کوبند و بجوشانند تا [illegible]
شود و چربی آن را جمع کنند [illegible] و روغنی است که با روغن کنجد بترتیب [illegible] **قرصعنه** گیاه خاردار است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن [illegible]
[illegible] و یک قسم او را ساق [illegible] و خار دارد و گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندکی تندی و مانند طعم زردک [illegible] و قسم دوم را برگش
[illegible] و خار او نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای او شاخها میروید [illegible] قسم سوم برگش مایل بسیاهی [illegible] و بیخش دراز و سطبر [illegible] متوسط و سفید و قسم چهارم برگش
[illegible] و ساقش [illegible] شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خار [illegible] و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم او که از اقسام قرصعنه [illegible] است برگش بسیار و خار [illegible]
[illegible] و ساقش [illegible] شبیه بکنگر است و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش [illegible] و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع
[illegible] سفید و بیخش سست و با اندکی شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر است و قسم هشتم را ساق بقدر شبری و نصف او چتری و مایل بسفیدی و شاخهای [illegible]
در اطراف [illegible] انگشت [illegible] شبیه [illegible] و در مازندران [illegible] کنگر [illegible] گویند [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] سموم و محلل [illegible] و بلغم [illegible] و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و هفت عدد [illegible]
و با شکر مسکن اورام و جراحات باطنی [illegible] و رافع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ [illegible] یک مثقال [illegible] مجرب یافته اند و یک مثقال از
و با [illegible] آن تخم زردک بغایت محرک باه است و سرکه او با عسل بغایت مقوی احشا و ضماد او [illegible] رافع قروح [illegible] و مفتت سنگ مثانه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش
یک مثقال است **قرفه** [illegible]
ابریشم است [illegible] و بهترین او [illegible] است [illegible] در دوم سرد [illegible]
با کهنه جهت قطع [illegible] مجرب [illegible] و با سرکه [illegible] ضماد

در باب ابریشم منضج رافع تپها و طول … و مانع بهم رسیدن قسم و محلل صلابات و جهت … سوتر و قدر شربتش دو درم است **قرقمان** چیزیست مانند غدد که در جوف اشجار
بهم رسد خصوصا درخت خرما و درخت مقل و از و گویند مخصوص درخت مقل است در دوم گرم و خشک مدر شیر و حابس اسهال و نفث الدم و ضماد او با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن و لون او
جهت تقویت لثه و سفید کردن آن مفید است **قرط** بضم اول و فتح ثانی و طای مهمله اسم مصری قصحفه است **قرط** بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البقل است و در مصر کراث المایده نامند **قرظ** بفتح
اول و ثانی اسم درخت نوعی از مغیلان و مذکور شد **قرانیا** اسم یونانی زغال است **قرطم** بستانی و بفارسی تخم کافشه و خسکدانه نامند و در گیلان تخم کاجره گویند و آن تخم احریض است و سفید
… باشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و مدر شیر او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و ربو و مفتح سده و منضج کننده شیر در معده و گدازنده منجمد آن و جهت مالیخولیا و جنون
و … جذام و جرب و نیکو کردن رنگ رخسار و استسقاء لحمی و زقی نافع و چون … او را در نیم رطل شیر تازه حل کرده صاف کرده بنوشند رافع ریاح و نزلات و امراض بارده و مقوی باه
و منقی سینه و صوت و … مثقال از شیره او با … جهت امراض سوداوی و با خیار شنبر جهت تبهای بلغمی و با عسل و نطرون و با دام و انیسون و فلفل جهت تنقیه دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسد
و … مفاصل و شری و بثورات … و با مزوره ماش و نخود و آب منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته و حقنه با شیره او جهت قولنج و امراض دماغی مفید و جوشانیده او در اقوت مسهله ضعیف است
… بتخم کافشه قریب و دهن تخم کتان و قایم مقام روغن تخم الجزره و جهت ربو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع
… و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درم تا بیست درم است و روغن تخم او … و گل او زرد است
… و قدر … گفته اند و قرطم بری شبیه به بستانی است و ساقهای او و برگ سفید و در آخر ساق برگ گل و ثمرش ظاهر میشود و گل او زرد است
… خشک و … و شربتش … از برگ و ثمر او با … جهت گزیدن عقرب نافع است گویند که عقرب گزیده او را بدست نگاه دارد الم او ساکن شود و چون بیفکنند او را ک… قرفه
السنبل و دو قسمی است و اختلاف بسیار در آن کرده اند و آنچه از کتب حکمای هند ظاهر میشود دو قسمی بیش است سیاه و باریک و با درخشندگی و از سعد باریکتر و درازتر و بعضی از سنبل
… و قسمی از آن سفید تیره میباشد و … در چهارم گرم و خشک و ضماد او با … رافع زخمهای کهنه و روغنی که در آن جوشانیده باشد رافع جمیع دردهای بارده و صلابت اعصاب
در … و کشنده … اخلاط عفن و بول الدم است **قروسعا** اسم یونانی ثفل روغن زعفران است در سوم گرم و خشک و منضج و مسخن و مدر بول و محلل صلابات و مقوی اعصاب
… است **قراطاغون** نابتیست برگش مثل برگ گندم و تخمش شبیه بجاورس و بغایت تند گویند چون مرد و زن چهل روز از آن … باصره است
… و بعد از آن مباشرت واقع شود … **قرطاس** بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از آن کاغذ مصری است که از ساق بردی و لعاب … سازند
… و خشک و جهت … و سوزش معده و امعا و … زبان جهت قطع خون که از ششش آید مفید و جوشانیده او در آب سرکه قاطع نفث الدم و اسهال … و جهت …
… و جهت تقویت لثه و سعفه و زخمی که در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ او جهت رعاف و حقنه او جهت قرحه امعا و بخور او جهت زکام و اکتحال او جهت بیاض و دمعه و قرحه چشم نافع
و قدر شربتش یک مثقال و بدلش … سوخته و کاغذ کبود سوخته و در اکثر اعمال قایم مقام اوست **قرطمان** معرب هرطمان عند کوفی است و ابوحنیفه دینوری اسم درختی دانسته است
درختی … در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ او خوشبو و ثمرش خشک … و مثقال جهت اسهال مفید دانسته اند **قرقیون** **قرقیا** اسم یونانی کبابه است
قریص غلیظ است که از لحوم لطیفه مثل ماهی و … و جهت … با سرکه و ترشیها و میوه تازه خشک … و خوشبو … مسکن حرارت خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سوداوی
… است **قراد** بضم اول بفارسی کنه نامند حیوانیست مثل ماش و … سکون میشود و طبیخ داو مثل قسامس است **قرد** بکسر اول و فتح ثانی بفارسی و البوزینه و همون
… و در جمیع خواص … **خلاخون** و مانع رویدن موی … اسم مخترون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است از آن غیر حاصل میشود و از اسرار مکتوبه است
قرسیا بفتح اول و جزم ثانی اسم یونانی نبات الشیح است و گویند خنفسیا است و نزد بعضی لوبیاست **قرنفل** شامی قرنفلیه است **قرلط** خرنوب شامی است **قرسعا** سلیقات **قر**
… است **قرن الحرنبیت** شاخ کرگدن است **قرقینون** اسم یونانی سرطان است **قرامیوس** … غار است **قرقارس** بیونانی اسم …
قراطن … است **قرفه الطیب** قرفه القرنفل است **قراصیون** قراصیا است **قرداموس** **قردمانون** … است **قرداقول**
قریص … الانجره است **قرصنی** خلک است **قرقفان** … **قراص** بابونج است **قرن البحر** مرجان … **قرون**
قروالیون … است **قراامن** … است **قرطم** … حب النیل است **قرنفل بستانی** … است **قرحان** … **قرامو**
… است **قرقو** … **قروامنی** حرف الماء است **قرقرون** سعد است **قرقوله** … **قرقسم** … **قروط** اسم
… است **قرقطا** … **قرفاول** … است **قراقوش** … **قراطاوخ** … است **قرالنفوج** اسم
قراانعا … است **قراجورک** … **قرقوسکیدن** … **قرماقعه** … **قسماق** اسم ترکی …

قراح بفتح القاف و راء مهمله اسم مغربی نباتیست خوشبو شبیه برازیانه و از آن کوچکتر و شعب او بیشتر و بیشتر ... در سوم گرم و خشک ... سنبل ...

در داءالثعلب نافع ... باردة و محلل ریاح و تخم و شاخ او در اطعمه باعث لذت آن چون آب طبیخ او را با ربع رطل با شکر بنوشند تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته‌اند قرح بکسر اول اسم

عربی تخم بیانیست قضاز رجاج است قرو بر صاص بیض است قر اسم کرم ابریشم است قرلاق اسم ترکی قبره است قزل بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است

القاف مع السّین وغیره

قسط بخیست شبیه بلفاح و از نواحی هند خیزد و نباتش مفروش و بی ساق و برگش با عرض و سه قسم میباشد شیرین و سبک و سفید و با عطریة و قسط بحری و هندی نامند و قسمی مایل بسیاهی و سطبر و سبک کم بو و تلخ و او را قسط هندی گویند و قسمی مایل بسرخی سنگین و ... شبیه بچوب

و خوشبو و بی طعم است و از مطلق او مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید و تازه کرم نخورده است که اندک زبان بگزد و قوتش تا چهار سال باقیست ... و

قسط شامی اهل هند عدم عطریة و ... است و عدم گزندگی زبان و مضار آن در سوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و جاذب خلط از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی و مفتح سده جگر و قاطع

خلط لزجه بلغمی و کشنده اقسام کرم معده و جهت درد رحم و درد سینه و تنگی نفس و عضل و تقویه معده و جگر و درد پهلو و ... سرد ... و معده و صلابت مفاصل و عضلات و تحلیل ریاح

سنگ گرده و با سکنجبین جهت تب ربع و با عسل جهت ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و یرقان و علل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز و رعشه و ضماد نافع و بخور او قاتل جنین و رافع و با

زکام و ضماد او جهت کلف و عرق النسا و دردهای بارده و با روغن زیتون جهت رفع لرزه و فالج و استرخا و در گوش جهت سعطا او جهت درد سر بلغمی و ذرور او جهت قروح رطبه

سفید و فربه او مدر حیض و قاتل جنین و طلا او با سرکه و قطران جهت داءالثعلب و بهق نافع و سفوف او مجلل و ... معده و مضر ریه و مصلحش ... قدر شربتش یک درهم و بدلش

او و عاقرقرحا است و روغن قسط سازج ... را ... چهل مثقال نیم کوب کرده یک شبانه روز در شراب خیسانیده با چهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب ... و

باند گرم و خشک محلل و رافع برودت معده و جگر و لرزه های بلغمی و سوداوی و تقویه ... قدر شربتش تا نیم درهم ... روغن ... مذکور است

اسم یونانی لبلاب کبیر است قسطون اسم یونانی نباتیست که بالفعل مفقود است ساقش مربع و زیاده بر ذرعی و برگش از برگ ... و از ساق میروید و خوشبوی و برگهای ... بزرگتر

و از اعلی بزرگ ... و برگش از ... زرد و ... شبیه بصعتر و ... در انتهای ساق مجمع و ... شبیه بچرلق و مستعمل از آن برگ و بیخ است در سوم گرم و خشک ... شرب ... اسمی

رافع مضرت آن و مجربات شمرده اند و مدر بول و ... و با عسل جهت ... و ضعف جگر و صرع و جنون و قرحه ریه و عصاره او جهت درد گوش و درد دندان و طبیخ ... او و ...

مجرب دانسته اند قسب اسم خرمای خشک است که بکمال رسیده باشد گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل مواد سینه و ... و ... الغذا و مصلحش ... است قسط

ابلاب بی ثمر برگش مشابه ریزه و شاخش باریک و ... و شاخ او مدر حیض و قرحه او ... جنین و سعوط عصاره او جهت ... خیشوم و ... او با ... جهت ... نافع قسو

اسم کالنج است قسطس اسم جنسی است قسط شامی را سن است قسط المر و قسط هندی و قسط حبشی قسط تلخ است قسط بحری و قسط الحلو و رومی و عربی قسط شیرین است قسیو

جنین بن اسحاق گوید یحیی الیس است قیارس کبر است قسطبیر ... قسطوریون و قسطوره جند بید ستر است قسطوس ریخبار است قسا ...

قسطل شاه بلوط است قشراق اسم ترکی ماک است قشالادن اسم روغن نفت است و در نفت مذکور شد قشور اسم جنس ... اشجار ... و ...

بعضی اعتقاد آنکه اقسام آن غذائیت ندارد و قابل هضم نیستند قشمش معرب از کشمش فارسی است و در زبیب خواص آن مذکور شد قشا را اسم اصطلاحی ... حب المحلب ...

لغذا و فشار الکندر ... باریک کندر شبیه بپوست او را کندر رقیقه و الشب ... قشر البیض تخم مرغ است و ... قشره باصطلاح مصر پوست درخت زرد

قصب بفارسی نی و ... اقسام میباشد ... هندی آن که ... مغز محوف ... اقسام مجوف اند و قصب فارسی نی سبز است که در عرض ... باشد و ... مخصوص ...

و قلم و نی شکر از اقسام اوست و عکرش که قسمی از نی است و چون بیخهای ابدا پیرو ... مانند ... میشود و اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخته آن گرم و خشک ... و ...

تازه کوبیده او جاذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن ... و ... ضماد برگ تازه جهت اورام حاره و باد سرخ و شرب ... و با عسل جهت سرفه و سوخته او بقدر دانگی مفتح سده

و مصلحش ... و قند ... و ضماد سوخته او جهت جرب حکه و زخمهای ... و جهت جلای دندان و ... نشاسته سفید و طلای او سوخته با پوست آن ... او ضماد جهت

سوی و ... آن و جلای بشره نافع و اکتحال ... که در برگ نی جمع میشود جهت بیاض عین از مجربات است ... گونی فارسی که آب بر آن بپاشند جهت صاحبان ...

گرمی هوا و فساد آن ... است و ... جهت ... اخراج کرم گوش ... قصب السکر نیشکر است در اول گرم و در دوم تر و آب ... و مفتح سده و ملطف ...

شانه و مدر بول و ... و مسکن ... فالج التهاب معده ... ریاح ... و دو سه ... باشد ... اکثار ...

و اکثار ... شود و ... مضر سپرز و مصلحش ... است قصب الذریره نباتیست زیاده ...

و خلو او جهت سرخی شبیه بپنبه و ساق آن بیک گره و از قلم باریکتر و خوشبو و با قبض تند و در تلخی و در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر و قاتل کرم و مفتح و مقوی دل و جگر و رافع خفقان و استسقا و درد سینه و جگر
و رحم و عسر البول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام و دهنده شکم فی و ضماد مطبوخ او با تخم کرفس جهت جنون و امراض گرده و رفع سرفه و بزرین و وجع الفؤاد بارد و جلوس در مطبوخ آن جهت درد رحم و اوجاع آن
و دوا و جهت سرفه رطوبی مجرب و قدر و اجهت چوب بوی ایجه ریزش عرق شکستگی اعضا نافع و اکتحال او جهت جلا و تقویت بصر نافع و مضر گرده مصلحش انیسون و استعمال او با جمیع البطم
سایر چیزها است و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش عاقرقرحا است و بتعبیر اطبا الطیب **قصدیر** رصاص ابیض است **قصد** اسم عربی غوسج است **قصعیه** نوری است **قصب**
الذریره است **قصاص** سم اهل قسمی از خلز است رقیق الغلاف و کوچک دانه و بسیار سفید و خواص خلز ندکور شد **قضاعه** بفارسی سمکه لفارسی او راسکاکی نامند اکتحال و ضماد
و داغ او جهت تاریکی چشم بعید است **قضم** ثمر نبتی صغیر جیدعاب است **قضب** قسم رطبه است و بهر چه تعلیف کنند اسم جنس و شامل آنست **قضاب** بعربی ارادان العنب است
مع الطاء وغیرها قطران دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رایحه و او را قطران برقی نامند و یکی رقیق و غیر براق و آن قطران سیاست و نوع اول از
شربین و ثانی از درخت سدر و از درخت ارز و غیر آن حاصل میشود و طریق عمل آنست که چوب شاخهای او را قطع نموده بهم جیده جایی در آن مکان حفره سکنند و آتش می افروزند تا مایع
او در آن جا جمع گردد و بدستور آتش البتنجا بدکوره را با آتش طبخ میدهند تا منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت یا بس گوید و بهترین قطران نوع برقی است که از شربین
حاصل شود و چون بتقطیر یا با سرکه سفید میتخم مرغ انرا سفید کنند جهت غالیه ها بغایت نیکواست و دخان او لطیفتر از اصل اوست در آخر سوم گرم و خشک و حافظ اجساد و
مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و با قوت تریاقیه مانع و با دلطان و مجفف و سخن و محلل و جاذب و بظاهر جلد و جالی آثار و موجب تعفن گوشت و زخمها است
احداث وجع و التیام دهنده زخمها بشرب او جهت درد سینه و ربو و سرفه بارده و ضعف جگر و رافع سموم و استسقا و گرم و ریاح احشا نافع و فرزجه او مانع انعقاد نطفه و قطور او بر دندان
و در ناک کرم خورده رافع الم و مخرج کرم آن و حقنه او جهت اخراج اقسام کرم و ضماد او جهت جرب ابدان حیوان و کشتن قمل و رفع داء الفیل و دوا او استسقا و صداع بارد و حفظ اعضا از ضرر سرما
و گزیدن مار و رفع خناق و ورم لهاة و طلا او با نمک جهت بزرگ کردن منع حمل و با پیه گاو کوهی جهت منع گزیدن هوام و قطور او با سرکه جهت کشتن کرم گوش و با آب پنه و فا جهت درد گوش و دو
و طنین و اکتحال او جهت بیاض که در قرنیه باشد نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است و بدلش نفط سیاه و جاوشیر و گویند بوزنش نفط و نیم وزن او برگ درخت بلوط
است **قطلب** بلغت شامی نباتیست شبیه بدرخت به و برگش باریک و ثمرش بقدر آلوچه و بیدانه و بعد از رسیدن شیرین و سرخ میشود و خوشبو با قبض و بعد از خوردن آب او بجای آن
شل کاو از آن میماند در دوم سرد و خشک ثمر او تریاق سموم و ضماد او جهت چشم جهت جمع کردن آب نازل موثر و طبیخ برگ او محلل اورام و جهت خوشبو ساختن و منع کثرت دل و نزول او جهت درد
رحم و در او جهت تخفیف قروح رطبه ضرر سوختگی آتش و تألیل و صمغ او اگر یافته شود خوردن آن مانع اسقاط جنین و حمول او جهت بواسیر و بخور او جهت رفع سحر و افسون مجرب است **قطن**
پنبه و بترکی پنوق نامند در دوم گرم و خشک و مجفف و شکوفه او بغایت مفرح و گویند که ترشح یک قرص اکسیر شربتی که از آن بسازند بقدر بست درهم آن رافع خفقان و اختناق رحم و سودا
و جهت ابنه انجیون سفید و ضماد شکوفه و برگ و بستو پنبه سوخته محلل اورام و رافع حکه و مانع آبله کردن سوختگی آتش و آب گرم او قاطع اسهال است بشرط آنکه با شراب سیب نفعات تاریخ
بطل از ان نسخه و لباس او مسخن و مجفف پنبه تازه مقوی تن و موافق صاحبان عشه و کراز و فالج و ضماد برگ او با روغن گل جهت نقرس معتدل و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و بخور او جهت
زکام و سوخته او قاطع خون جراحات مجرب است و فتیله از آن ساخته یک طرف را آتش زده طرف دیگر بر تألیل گذارند بعد یکه قریب باغ رسد و سه روز تکرار نمایند در رفع تألیل مجرب است و حبّ
شاخ پنبه را در گوش گذارند طرف دیگر را بسوزانند آبی که در گوش رفته باشد جذب کند و پنبه کهنه پوسیده رافع گوشت مرده زخمها است و ضماد جمیع اجزا او مقوی معده و محلل و جاذب
بظاهر جلد و مغز پنبه دانه با سکنجبین محرورین و با دارچینی مبرودین بغایت بهی است و قدر شربت از شکوفه او تا پنج درهم و از مغز پنبه دانه او تا پنج درهم و روغن تخم او بهی و مقوی و ملطف و جالی
سرفه و معص و تدهین با و جهت امراض بارده بعید است **قطف** اسفاناخ رومی است و او را سرمق فارسی نیز نامند ماننده پودینه بلند میشود و منبتش نزدیک آبها و برگش سبز مایل بسبزی
و زرد و ساق و گل تخم او مایل بسرخی و با اندک لزوجت است و برّی و قوی تر از بستانی و رطوبت و برودت او کمتر از آن است در دوم سرد و تر و سریع الهضم و دافع اورام حاره باطنی و ظاهر و مولد خلط
صالح و موافق جگر حار و صاحبان تب حاره و ملین طبع و مسالک و مفتح سده و رافع اورام ظاهر و باطن و با شکر جهت سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و با ادویه سخته غیر محلله مهیج بول و ریاح و مصلحش ادویه
خوشبو قطاعی و عصاره و برگ او رافع حکه و جرب و آثار و شستن جامه حریر و پشمینه با آب طبیخ او پاک کننده چرک است بدون تغیر رنگ آن و تخم او در گرمی معتدل و در اول خشک و مفتح و محلل
باطن و پیشاب و سپرز چون نا سفته از آن بنوشند جهت استسقا مجرب دانسته اند و جهت عسر البول و تقطیر البول و ضعف گرده و التهاب احشا و یرقان و رفع سموم و قرحها مفید و مصلحش او و سکنجبین
و قی و اسهال است و اکتحال او با شکر جهت جرب نافع و قدر شربتش دو درهم است و تخم بری او را چون بقدر سه مثقال و نیم در نیم و نیم مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد آشامیدن او را
نباتیست شبیه بعوسج و بیخار و برگش شبیه به برگ زیتون و از آن درشت تر و با اندک شوری و در سواحل دریا و شوره زار میروید

سوید و انچه در شام قلوح نامند و بهترین اقسام قطف است و نزد بعضی قطف بری ... گرم و تر و مولد شیر و منی و محرک باه و تخمش بقدر دو درهم جهت احتباس بول و رفع حفر ...
شکاف عسل موثر و مفید است **قطاف** ثبت کرد خمیر روغن نارجیل ... شیر ... سر و ... از ... و بیشکر ... اقسام اسم و ... ساخته در ...
سرخ بکند اقسام او مولد خون و ... کثیر الغذا و ... بطی الهضم و مولد سده ... و انچه باشیرینیها ترتیب بشند ... قلیل الغذا ... عسل مصلح ... دیگران ...
قطاة بفارسی سنگخوار ... نامند و آن ... بزرگ ... مختلط ... الوان مختلفه و ... صحرای ... آب ... گرم در دوم خشک ...
رطب ... و مفتح سده و رفع ... و با ... و فالج و ... اعضا ... ضعیف ... مولد سودا ... مصلح ... روغن ... و مولد سنگ ...
و اکتحال خون گرم آن ... بروغن زیتون ... دار الثعلب و کلف ... باید ... در ...
بفارسی ... سفید ... بطریق اشاره بآن شده و خوردن آن ... مولد خون صالح ... سریع الهضم کثیر الغذا ... اعضا موافق ... ضعیف القوت ... گردگان ...
کنند و بعد از آن سکنجبین ... بغایت ... **قطونا** ... است **قطا رلیفا** ... **قطوس** اسم یونانی
سرخس است **قطالی** ... یونانی ... است **قطیرقب** ... **قط** ... **قطلم** ... **قیل** ... نزد بعضی از اقسام نطرون است و نزد بعضی ...
نبطی سقراطیون و آن ... ما بین سرخی و تلخی ... شبیه ببرگ نرگس ... گرم و خشک و بعضی ...
دو درهم با ... سفید ... صاحب منهاج گوید ... نبات ... برگ ...
... **قعال** اسم عربی شکوفه انگور است **قعنب** اسم عربی ... **القاف مع الفاء و غیرها**
قفر اسم جنس ... و عرق الجبال است ... شبیه بقیر ... باشد **قفر الیهود** دو قسم است یکی ... ساحل ... بحر الیهود ... قدیم ...
است ... کنار دریا ... بحیره طبرستان ... اندو انچه ...
... اقسام ... عرق الجبال ... قفر الیهود ... سیاه براق ... و در ... از اجزای تریاق ...
... گرم و خشک ... قیر و قطران ... منافع ... از مجربات است و شرب ... اعضا و ضربه و سقطه و ... النفس
و عرق النسا ... و نفخ ... اعضا ... در ربو و ورم ... سودا ... و سلاخ ...
و نسخ ... تقطیر البول ... جهت رفع احتباس حیض ... سرکه ... جهت تقویت اعضا ... جهت ...
و مفاصل ... جهت ... نرم کردن ... و رفع ... الصاق ... چشم ... و نفخ ...
... خروج رحم ... جهت ... دندان ...
... الکتحال ... جهت بیاض ... درخت انگور ... سرکه و آب ... **قفص** ...
... است **قفلوط** اسم ... شامی است **قفد** ... است **قفور** ... **قفارس** اسم ... **قفیر** ... **قفصر** ... **القاف**
مع اللام و غیره **قلقاس** نباتیست ... ساق ...
... و در ... سفید ... گرم در دوم ... العذا و محرک باه
و جهت ... سعال ... نافع و ... مصلح آن عسل و سکنجبین ... تخم ...
... دو درهم است ... **قلقاس** ... جهت نضج ... و ... جهت ... و تقویت ...
قلقل ... نباتیست ... ساق ...
... سفید ... گرم ... مصلح ...
... سکنجبین است **قلب** ... برگ ...
و اطراف ... شاخهای ... و ... خشک ...
و ... جهت اخراج سنگ گرده ... **قلب** ...

مانند گرم و خشک قلیه معتقم دردی المعدا و بهترین او طبوخ آن بیره است و مصلحش شکر و روغن زیتون و ادویه حاره و همراهی او تقوی داغ رافع خفقان و النخال خونابه و رطوبت آن که
در عین کمیا کی حیوانات و علیه جهت شباکوری مجرب دانسته اند **قلب تحجریه** کاللام و تای مثناة حب القلت است و مذکور شد **قلوسس** بلغت یونانی بمعنی اذان الدب است و پنج صنف میباشد اما نوع
نوعی از وست صنفی سفید باشد و برگش سفید و نیز ماده میباشد برگ ماده شبیه برگ کلم و سفید تر و عریضتر از ان و ساقش بقدر ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند شبیه
ساق و برگش و گلش مایل بسرخی و تخمش سیاه و بیخش دراز و بقطر انگشتی و نر او برگ را تیره و باریکتر است و صنف دوم را برگ سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف سفید
سوم باشاخهای بسیار از وی ساق و برگش شبیه برگ یتوع و شاخهای قصیر و گلش زرد و صنف چهارم را برگ شبیه برگ انجیر و از ان کوچکتر و بی ساق و ملاصق بزمین و
برگ بر نشد عفیف و با طوبت چسپیده و تندی و گلش سفید مایل بسرخی و ساقش زیاده بر ذرعی و اب کشنده ماهی است جمیع اقسام او گرم و خشک و محلل و جالی و مدر و با قوه قابضه
بیشها تکین فعال او مقام ماهیزهره و پنج صنف سفید و سیاه و بیخ سیلان و کمثال آن باشراب جهت اسهال و طبخ آن جهت شگاف عضل و سرفه نافع و ضماد برگ قسم سیوم او
و خخلی آتش سفید ضماد برگ مطبوخ سوم جهت اورام بلغمی و جهت ورم و با عسل و شراب جهت شقاق قلوس و جراحات و گزیدن عقرب نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو
درهم و بدلش [illegible] و ظاهر اقسیم پنجم شبیه باشد **قلی** در اصفهان کهلا و در خراسان اشخار و در گیلان قلیا نامند و آن از اشنان تازه که جمع کرده بسوزانند بسیم بهتر و ابا از
ست و سرام مر جا حاصل میشود و بهترین او براق سیاه است و آن جز اعظم صابون و چهارم گرم و خشک و جالی و محرق و شرب یک قیراط او که بعنف بار دو آب حل نموده بجهت علقه و صا قیمود
موده باضم قوی و بعد بیته شهتی و قاطع بلغم معده و دافع قی مالوس العلاج و مستوی سیاه و طلا او زایل کننده گوشت زیاد زخمها ی بالیش و ناصور و بهق و برص و حرب و دفع سیاه
حشم حیوانات سجیل بکه بهم رسد و جهاز ذکشنده است و در اطلیه استعمال یابد و منوع است چه آن موت میبستی است که رفع آن دشوار است و چون قلی را با روغن حل کرده
بر انگور بپاشند زود مویز میشود و ملح القلی آنشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قلنشه** دار شیشعان است **قلیقی** قار است **قلوسس** شبوط است **قلعوطا** اسم شامی کرات شامی
قلام بعربی قاقلی و نزد بعضی عنی الابل است **قلتقلان** قیصور است **قلار** از ذوبیست **قلاری** نوعی از انجیر سفید است **قلی الصباغین** قلی است **قلوبانین**
اسم یونانی خضر القسط است و آن شجره آبی بالاست **قلاطی لس** اسم یونانی درخت چیار است **قلولا** اسم عربی غار است **قلوقنشیا** اسم عبرانی قریح است **قلقلانیکس** زاج سفید است
قلقطار زاج زرد است **قلقند** زاج سبز است **قلب النخله** جمار است **قلقونیا** یونانی راتیانج است که از آتش پخته باشند و نزد جمعی صمغ صنوبر صغار و نزد
جمعی صمغ صنوبر کبار است **قلیمیا** اقلیمیا است **قلونین** باسیوس اسم یونانی زبد البحر است **قلقلان** و **قلاقل** حب القلقل است **قلی** رصاص است **قلاچار**
بلغت اصفهانی عقوقیق است **قلان** اسم ترکی حمار وحش **قمری** مرغیست از فاخته کوچکتر و بی طوق و لسیار الوان دو نوع سفید او خوش منظرتر است در دوم گرم و خشک و مواد
سپرز و بین مفید فاسد کتار و مورث وسواس و جذام و مصلحش روغنها داد و ویطیفه تدهین بروغن بید و موجب سرعت حرکت اطفال و تخم او معین نطق اطفال
دلیل و جانب اسفل سحر و چشم بلاست **قمل** بفارسی شپش و بترکی بیت گویند و چون قلی را سوراخ کرده دو عدد او را جاید داده بلع نمایند جهت تب ربع مجرب دانسته اند و چون
در او سوراخ احلیل او اخذ رفع احتباس بول است و از خواص دست که چون مریض قریب بموت رسد از وگریزان میشود و چون حامله در کف گذاشته شیر دهان ردو شد هر گاه در آن
شیر حرکت کند ان زن حامله پسر خواهد بود و اگر حرکت نتواند گردید دختر و از مجربات **قمر** اسم ترکی شیر ماده آن است که بجو مخصوص تیار کنند و در لبن گوشید **قمح**
اسم عربی حنطه است **قمدون** اسم عغر روبیان است **قمیله** بلغت شام نوعی از دو قوست که او را حشیشة البرغیث نامند **قمر** بلغت اکسیریان فضه است **قمم** قریش و قمل
قریش قمقم و قمل قریش قمقم قریش است **قماشیر** بکار شیر است **قمحه** اسم مصری حب الذرت **قمچچه** اسم جنس سفوفات است

القاف مع النون وغيرة قنابري

در اصفهان موجه و در خراسان بغجت گویند و او شبیه با سفاناخ و با اندک تلخی و تندی و بقدر شیری و ساقش باریک و گلش سفید و ریزه و تخمش در غلاف بقدر نخود
در هر غلاف چهار عدد و بسیار شبیه بخردل است در دوم خشک و در اول گرم و لطیف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مفتح سده جگر و سپرز و موافق محرور و مبرد و مقوی مجاری بول
دجالی و مقطع و منقی سینه و ریه و از اخلاط فاسده و آب او ملین طبع و دافع یرقان و سعوط آب بیخ او جهت رفع رطوبات دماغی و خوردن و طلا کردن آن جهت بهق و صنج و کلف مجرب
با روغن بادام و ال از جهت بواسیر نافع و مسوله سودا و مصلحش سکنجبین است **قنطوریون** اسم یونانی و آن نباتیست کبیر و صغیر و کبیر را غلیظ و صغیر را دقیق گویند و کبیر را شاخش شبیه بساق جماص
و خشن و تخمش بقدر و سرخ و شبیه به برگش ما مانند برگ زردک و مستعمله قبه مایل بسرخی و گل قبه مانند گلی و زغب او و تخمش شبیه به تخم کافیه و بیخش سطبر و سرخ و پر از رطوبت و بسیار سرخ
و تا هشت و شیرینی و قبض و تندی و صغیر گیاه فیست مسیران بسیار مانند کره ماه و شیرهاست و قوتش تا دو سال باقی و در آخر دوم گرم و خشک عصاره بیخ ان قویتر از سایر اجزای
و مقوی تحجیج جنین مرده و مفسد ده ان و نفث دم و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و فسخ عضل و عصب و شکستگی اعضا و تفتیح سده و تنقیه دماغ و سینه و رفع یرقان و استسقا

ی نهایت شبیه [illegible]

استسقا و سپرز و نفث الدم مزمن و درد پهلو و ورم و تعفن نافع و ضماد تازه او ... و خشک آن با مرهمها جهة التیام جراحات بغایة قوی الاثر است و ... افعال ... قسم
صغیر او از آن ضعیفتر است و مضر سپرز و مصلحش عسل و قدر شربتش تا ... درهم است **قنطوریون دقیق** منبتش نزدیک بها و شبیه بفودنج و ساقهاء او ... جدا و ... شاخ ...
شبیه ... و گلش بنفش مایل بسرخی و مانند گلشبو و از آن کوچکتر و برگش شبیه ببرگ سداب و ثمرش شبیه بگندم و بسیار تلخ و بیخش کوچک و بی منافع و قوتش تا ده سال باقی است ...
سوم گرم و خشک و لطیفتر از کبیر و ساق و برگ و گل او قوی تر از عصاره آن و مجفف و بی لذع و در جمیع افعال قوی تر از قسم کبیر و طبیخ او که ... مثقال با ... مثقال آب ...
که بنصف رسیده و با شکر و امثال آن ... مسهل مرة الصفرا و مرة السودا و زرد آب و بلغم و رافع ضرر سموم سیما هوام خصوصا عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل و الارض ...
جگر و صلابت سپرز و منقی دماغ و عصاب ... و ادرار حیض ... عرق النسا و افراط ... ضماد تازه او جهة قروح خبیثه و التیام جراحات و با ... جهت ...
... تازه و کهنه و با آرد ترمس جهة مفاصل ... و شرب عصاره او با طبیخ حلبه جهة امراض سینه و طلاء عصاره او با سرکه جهة ... از اتفاقات شرب ...
نافع و چون موی سر را بشوره ... کنند جهة ... و با شراب جهت گزیدن ... و با بول ... جهة ...
جهة رفع سبل و رشک و با شیر دختران جهة ورم پلک چشم و درد آن با آب کاکنج جهة سطبری پلک ... جهة جمیع دردهای کهنه چشم ...
و شعیره سفید و چون ... عصاره او را با آب ... زبان ... رفع حرقت ... و با روغن خیری و امثال آن ...
و مانند آن جهة ثقل سامعه و با روغن نرگس ... جهة ورم گوش ... و با سرکه و ... جهة قروح بینی ... خصوصا با انگبار و کافور ... و الکلاب جهة ...
و قلاع ... و طلاء او با آب جهة ... با آب ... جهة ... با طبیخ ... جهة ... نافع ... عصاره او ... مانند اصل ...
... القوام آورند و جمواع عصاره تازه او ... و مضر امعا و مصلحش صمغ و کتیرا و قدر شربتش از تازه او یک درهم تا دو درهم و از خشک سه درهم و ...
... عصاره او یک درهم و بدلش ... افسنتین ... و تربد و نزد بعضی ... و برگهاست ... و روغن ...
... عرق النسا و قولنج ... ضماد ... و تسکین ... عقرب ... و رفع ضرر ... قوی الاثر است و روغن او ... با روغن زیتون ... تا روغن ...
... رافع اعیا و فالج ... و شرب او ... با شکر ... در جمیع امور مذکور مفید **قنبیل** ... ریشه ... گویند ... که در
... کنند تا آن شکل ... و نزد بعضی تخم نباتیست و جمعی گویند تخم ... است در دوم گرم و خشک و نزد بعضی ... و خشک مسهل رطوبات لزج و ... در اخراج اقسام کرم معده و
قوی الاثر است و مضر امعا و مصلحش ... و کتیرا است ... و بغایت مجفف زخمها است ... قدر شربتش ... درهم و بدلش ... است **قنفذ** بفارسی ...
دار ... زندران ... نامند ... گویند حیوانی است ... و مانند خار ... اقسام میباشد جبلی ... و بری و بحری ... و مراد ... مطلق بریست ...
آن در دوم گرم و خشک و گوشت او صالح الغذاء و محلل ریاح و قولنج ... رافع جذام و باعث وقوف آن و جهت استسقاء و سپرز ... مفاصل و ...
و بول ... و تحریک باه ... معده و جگر و مصلحش ... و سرکه ... و مصلح آن عسل است با سکنجبین ...
... محلل و رافع گوشت زیاد زخمها و التیام دهنده آن و شرب ... جهة ... مجرب ... و ضماد گوشت او جهة ... جهة کلف و نمش و پوست سوخته او با
... جگر خشک کرده او جهة استسقاء ... جهة رفع انتشار زخمها و جذام مفید و شرب آن را با سوم جهة اخراج جنین مرده مجرب ... آن ...
و قنفذ جبلی ... از سایر آن و خوردن او جهة ... و ضماد گوشت ... و طلاء خون او ... رفع ... کلف ...
باشد ... از اقسام قنفذ ... و قنفذ بحری لذید ... و ملین ... و مقوی معده ... بول ... جهة ... سفید **قنب** بکسر اول ...
فتح آن معرب کنف فارسی است و برگ او را بنگ و اسرار و ورق الخیال و حشیش گویند و پوست ساق او ... و تخم او را شهدانه ... مرکب القوی ...
گرم و خشک و با حرارت لطیفه و برودت کثیفه مسکر ... و حاره مفرح و مشتهی ... و بعد از تحلیل ... اجزاء بارده مخدر ... مضعف حواس و جگر و معده و مورث ...
و استسقاء و بلادت و کسالت و جنون ... روح ... قاطع باه و مجفف منی ... سفید ...
... و تخمش شبیه ... بستانی ... عصاره او ... گوش ... سعوط آن ... دماغ ... و ضماد ... مطبوخ ...
و سکن ... و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و ... زیاده از آن ... کشنده است و شاهدانه در اول سوم گرم و خشک محلل ریاح و مسکن ... مدر بول و قابض طبع و مجفف منی ...
... و اکثار او باعث ... و مصلحش ... سکنجبین است ... جهة ... خشک جهة

[illegible] شرب آن قالع باه است **قنبره** بفارسی چکاوک و بترکی [illegible] نامند و از عصاره [illegible] است کباب او نافع [illegible]

و [illegible] و دفع [illegible] مسلب نافع و شرب [illegible] است **قندر** اسم حیوان بحری [illegible] است بفارسی سگ آبی [illegible] جندبیدستر از خصیه او [illegible]

[illegible] نافع و مصلحش سرکه [illegible] **قنسطوس** [illegible] رطوبت [illegible] مقوی [illegible] و مدر بول و بالخاصیه [illegible]

[illegible] بفارسی کلم [illegible] روغن [illegible] **قنا** [illegible]

[illegible] اطباء و [illegible] مصلحش [illegible] و در روغن بادام [illegible] ادویه لطیفه [illegible] مفید و تخم او [illegible]

[illegible] **قنبس** و **قنابوس** [illegible] است **قنابس** [illegible] اسم یونانی قنب بری

[illegible] و بلغة مصر [illegible] و بلغة مغرب کاکنج است **قندول** اسم عربی [illegible] **قندس** [illegible]

[illegible] **قنبیط** [illegible] **قنطا** دم الاخوین است **قنطار** [illegible]

[illegible] **قنطریون** بلغة اصفهان [illegible] **قند** شکر طبرزد است **قوطلیدون** نوعی از [illegible]

[illegible] **قنقهر** [illegible] قنقهر است [illegible]

[illegible] و [illegible] القوی [illegible] تحلیل [illegible] و رادع [illegible] و سکن الالتهاب

[illegible] در [illegible] خشک [illegible] سفید است [illegible] گرم و خشک [illegible] بصفت [illegible]

[illegible] حاره و حرارت معده [illegible] و شقاق [illegible]

[illegible] جراحات است **قوار** [illegible] است **قوق** حجر الرحی است **قوقی** اسم یونانی [illegible] است و شامل [illegible]

[illegible] **قوقنا** اسم یونانی [illegible] **قوشیرا** اسم یونانی [illegible] **قوطوما** [illegible]

[illegible] است **قوقالس** نوعی [illegible] و بعضی تخم کرفس [illegible] است **قوب** [illegible] اسم

قوسیا [illegible] است **قوماروس** اسم یونانی قطلب است **قوریون** اسم یونانی [illegible] است **قوب** [illegible]

قونطیر [illegible] **قوقول** [illegible] **قوفالیس** اسم یونانی [illegible] **قولن** اسم یونانی [illegible] **قوریا** [illegible] است **قوقیون** اسم [illegible]

[illegible] **قوالیمون** اسم یونانی [illegible] **قومانیطس** [illegible] **قوهی** [illegible] **قوریسه** [illegible] **قوشرکیاه** [illegible] **قوزی** اسم ترکی [illegible] **قوزی** [illegible]

[illegible] **قوز** اسم ترکی جوز است **قوزقون** اسم ترکی [illegible] **قوش رومی** [illegible] **قوبروق** اسم ترکی [illegible] **قورد**

اسم ترکی [illegible] **قوش** [illegible] اسم ترکی [illegible] **قوبین** اسم ترکی [illegible] است **قوم** [illegible] است **قهوه** اسم [illegible] است و [illegible]

[illegible] درخت یمنی است که [illegible] و تلخ [illegible] بقدر فندقی [illegible] و بعضی [illegible] و با عفوصت [illegible]

[illegible] درخت او بسیار شبیه بدرخت [illegible] مزاج او [illegible] ذکر کرده اند و آنچه بتجربه و قیاس ظاهر گردد در گرمی معتدل

و خشکی آن غالب [illegible] گرم و خشک [illegible] رطوبات و مدر بول و با قوت قابضه و مولف تذکره او را [illegible] و جهت [illegible] و تسکین غلیان خون و رفع [illegible]

[illegible] و تقویه معده و منع [illegible] بخارات بدماغ نافع [illegible] و مضعف باه [illegible] مزاج سوداوی و مصلحش روغن بادام [illegible] است و چون [illegible] با [illegible] گرم

[illegible] جهت قطع اسهال [illegible] است **قیصوم** نوعی از برنجاسف است و در برگ [illegible] سوای آنکه [illegible] ساق [illegible] و از ساق [illegible] نیشابوری

[illegible] ساق [illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] برنجاسف [illegible] **قیصوم** را برنجاسف [illegible] در سوم گرم و خشک و محلل [illegible]

[illegible] و ضیق النفس [illegible] گرم معده و [illegible] و گریزاننده هوام و [illegible]

[illegible] و جهت صداع بارد و [illegible] و روغن [illegible] جهت سرعت برآمدن ریش [illegible] و مصلحش [illegible]

[illegible] و سحج [illegible] و درهم [illegible] و [illegible] رحم و باعث [illegible] رفع [illegible]

است **قیقهن** [illegible] بفارسی [illegible] شجره نامند [illegible] اسم [illegible] در سوم گرم و خشک و [illegible]

[illegible] است و [illegible] ضعف باصره و رفع [illegible]

[illegible] است **قیشور** حجر القیشور است **قیر** [illegible] است **قیاسو** [illegible] یونانی [illegible] است **قیض** [illegible] است **قیقاس**

[illegible] **قینا** [illegible] **قیمولیا** طین قیمولیا است **قیرس** اسم یونانی [illegible] **قیطاقون** [illegible] **قیوند** [illegible] **قیروطی** [illegible]

[illegible] **حرف الکاف مع الالف کافور** صمغ [illegible] باقسام [illegible]

باسم پادشاهت بیخ نام کرده اول کافور را یافته بود و درین قسمت که بظاهر درخت بریده میکنند و قیصوری آن سفید بسیار و صفایح و صاف و در جوف درخت یافته میشود و کافور بوقی از بیرون
چوب جوف درخت از جوش تابستان به سبب آن تیره رنگ نما شده است و درخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است و در غایت بزرگی میباشد بحدیکه صد سوار را سایه گستر میشود و هیمه بسیار سفید
و سبک بی شگوفه و ثمر است و از چوب جهت پادشاهان سریر میسازند و بالخاصیه هوام و پشه و قمل و کیک پیرامون آن نمیگردد و گویند سبب کمیابی او آنست که از جهت گرمی حیوانات
مار همیشه مجاور آن درخت اند و آنچه که در حین قطع درخت از وی میچکد مسمی بماء الکافور است در غایت تندی [illegible] در سوم گرم و خشک و جالی چرک بدن و ظروف و جامه است و کسی
او میکند و رافع درد و استخوان مفاصل است از امراض بارده و مصدع و مصلحش روغن بنفشه است و کافور در سوم سرد و خشک مفرح و قاطع نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حار و عرق و تشنگی
و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس صحیح و رین تریاق سموم حاره و سموم صاحبان تب حاره و با شکر مقوی روح حیوانی و مبرد المزاج
رعاف با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین و با روغن گل جهت اورام حاره و جهت درد دندان کرم برده و قلاع و ذرور او جهت قروح خبیثه و ساعیه با ادویه مناسبه جهت زخمها و جراحات
تازه و قطع خون آن و تسکین سر و بجهت اکتحال او جهت بند و طلا او جهت درد سر صفراوی و شدت حرارت و روح دماغ و ضماد بر اوفوخ و پیشانی جهت رعاف مجرب مضر باه و مولد سنگ گرده و مثانه
و قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی موی و مصلحش مشک و عنبر و ادویه حاره و خوشبو بسیار بوئیدن او مورث بیخوابی و مصلح او روغن سوسن و گل و مثال آن قدر شربتش تا یک انگشت و دو مثقال
قاطع باه و مفسد معده و گویند اینقدر قاتل است و بدلش دو وزن او طباشیر و یک وزن او صندل سفید است و کافور مصنوع که سموم القدر دو درهم و حجر الرخام ده درهم و روغن بنفشه [illegible]
کافور ترتیب میدهند و فرق او با کافور اصلی [illegible] کافور اصلی غیر مصنوع شبیه به پوست لیمو [illegible] است **کاشم** اسم فارسی است و یونانی ابقسطون
دیلم ریزه کوهی نامند [illegible] بلند [illegible] گره گره و برگش مانند اکلیل الملک و از آن نرم تر و خوشبو و برگ اعالی ساق
باریکتر و [illegible] و آخر ساق چتر دارد و ثمرش سیاه و از بادیان بالیده تر و تند طعم و با عطریت و تخمش شبیه به تخم انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و تخم اوست و قوتش تا سه سال
و در سوم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده و امعا و مدر بول و حیض و تریاق سموم بارده و هاضم و رافع استسقا و
معده و [illegible] مخرج جنین و اسهال [illegible] و باجی مانع و رفع ثقل الطعم میکنند بسیار ملطف لحوم است و جهت عسر البول و احتباس حیض و سنگ مثانه و خوانند زعده و مثانه و مضر
ربو و عسر النفس و محرک اشتها و اعانه بر حمل و طلا آن جهت عرق النسا و فالج و سایر امراض بارده نافع و مضر ریه و مصلح او کثیرا و مضر مثانه مصلح آن رازیانه و قدر شربتش
دو درهم و بدلش سیاه و تخم کرفس جبلی و تخم رازیانه است **کاذی** اسم هندی و بعربی کدر نامند در حوالی عمان و یمن کثیر الوجود است شبیه به درخت خرما و بهترش
صلب و قوی و نرم و طویل و سر گیاه تند و ثمرش مانند غلاف و در غلاف چهار عدد دانه شبیه بدانه خرنوب و شگوفه او مانند شگوفه خرما و بغایت خوشبو و او را
کیوره نامند و بعد از شگفتن روغنها پرورش میدهند و مسمی بدهن الکاذی و جهت درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام نافع است و کادهی در آخر دوم
خشک و در جنی معتدل و مقوی بدن و حواس و باتفریح و رافع خفقان و اعصاب و تسکین سر و مثور جگر و مسکن درد سر صعب و شربت او که چوب او را کوبیده و جوشانیده
آب او را با شکر بقوام آرند جهت ... و جهت بهترین آ و بیانات و اهل هند را اعتقاد آنست که چون شربت او را بنوشند زیاده بر ده عدد و آبله برآید و دفع
جهة القیام رحمها مجرب دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده و جگر است و گویند که قوی تر از دانه او و بدلش او در رنبا و صندل سرخ و مثل آن **کاکنج**
بفارسی عروسک پس پرده نامند و از انواع عنب الثعلب است بستانی او و راه تابان آن و برگش عریضتر و بزرگتر و در قوه مثل او و سر شاخهای آن بگون
ثمرش در غلاف سرخ شبیه بمثانه و دانه اش بقدر فندق و بعد از رسیدن سرخ میشود و گل او سفید مایل بزردی است و جبلی او را برگ مانند برگ سیب و ثمار
و سیاه و ساقش با طبیعت پیچیده بنبات او بزرگتر از بستانی و گل او بسیار سرخ و دانه اش دایل [illegible] در غلاف زرد و [illegible] شاخها دارد و کاکنج منوم
الثعلب منوم نامند و در تحذیر قوی تر از خشخاش و مدر بول و یکمثقال او منوم قوی و زیاده از آن مورث اختلال عقل و جنون است و مراد از مطلق کاکنج بستانی است
مستعمل از آن پوست سرخ و دانه او و قوتش تا سه سال باقی است و در آخر دوم سرد و خشک مدر بول و رافع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مخرج صفرا بادرار و مصلح
جگر و رافع ربو و عسر النفس و اقسام کرم معده و مداومت او هر روز یکمثقال جهت یرقان مجرب و بلع کردن هفت عدد دانه او بعد از پاکی حیض جهت منع حمل مجرب یافته
معده و مصلحش گلقند و قدر شربتش از پوست دانه او تا پنج درهم و بدلش عنب الثعلب است **کاکنجی** سرکه هندی است و از حبوبات میسازند و بهترین او از برنج است
و طریق آنست که حبوبات را مهرا پخته صاف نموده در شیشه کرده تا چهل روز بیاریانی در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت خون و صفرا و مضر معده
و مصلحش گلقند است **کاوزبان** اسم فارسی لسان الثور **کاپاکهرتا** **کافور یهودی** و کافور ریحان الکافور است و نزد بعضی کافور نوعی از [illegible]

کافور معولی اسم هندی کافور است کافور الکعکت نام ... است کاسلس ... کاسوس شحاتش اسم ... کا مالاوُن نام دیون کهانه اسم هندی شکر است
ست کاسم اسم رومی میسالیوس است کاسر انجبار نبات است کاجل اسم هندی اثمد است کلونجی اسم هندی شونیز است
کالمون اسم هندی قسمی از ارز است کابلی هری اسم هندی هلیله کابلی است کاشیرا اسم هندی عصارات است کازر اسم هندی جزر است کارا اسم هندی
مطبوخات مسهله و منضجه است کال سانو اسم هندی شادوران است کابی پل اسم هندی قنابری است کالا لغت هندی سیاه است گاجر اسم
زردک است کاکیر اوکیکلا اسم هندی سرطان است کاهی اسم هندی بقر است کاکوند اسم هندی کتیرا است کالوت اسم هندی نوعی از بیش است کاکب اسم
کاسه گاه لده اسم هندی قصب السکر است گاو اسم فارسی بقر است گاو کوهی اسم فارسی بقر الوحش و ایل است کاسنی شامی اسم فارسی هندبا است
کاسنی دشتی اسم فارسی هندبا بری است کاهو اسم فارسی خس است کاورس جاورس است کاجره و کافشه اسم فارسی حریق است
کاوداره اسم فارسی کرسنه است کاودار و اسم فارسی جاورس است کاوزهره اسم فارسی حجر البقر است کالیش اسم دیلمی خلاف است کاغذ
اسم فارسی قرطاس است کاه اسم فارسی تبن است کارتنه اسم فارسی عنکبوت است کاشتک اسم فارسی شقایق النعمان است کاوچشم
اسم فارسی اقحوان است

الکاف مع الباء و غیره

کبر نباتیست خاردار و بیرشاخ و برگش باریک و غلاف گل او مثل بیضه و گلش سفید و در
وسط آن چیزی شبیه به ... و ثمرش که خیار کبر نامند از بلوط دراز تر و تخم او زرد و با رطوبت لزجه و در خرابها و کوهها بسیار میباشد و بیخ او و پوست بیخ آن ...
از سایر اجزا او در سوم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصا پرورده او با سرکه و عسل و محلل ریاح و بیرا
سموم و مدر و ... السودا جهت فالج و امراض بارده دماغ و مفاصل نافع و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و غرغره طبیخ او درد
بلغم اعضا و تنفس و ضماد تازه او رافع فسخ عضل و عصب و خشک او رافع قروح خبیثه و با ادویه مناسبه محلل اورام صلبه و خنازیر و با سرکه رافع بهق و قوبا و با آرد ترمس محلل ورم
سپرز و بخور او دافع بواسیر و مضمضه طبیخ او با سرکه و خائیدن آن جهت درد دندان نافع و بطلمیوس در کتاب زینت فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با
آن روغن کنجد و لوزن او آب بجوشانند تا آب بالتمام برود روغن را ضعف بسوزد و لیس او را بر سر ضماد و غلیظی کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید نشود و مجرب
اند و ثمرش قبل از شگفتن که کلکبر نامند در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن ضعیفتر است و فرود او رافع نواصیر و خیار کبر گرم
و تخم او در سوم گرم و خشک و خیار رسیده بدون خائیدن دانه او ملین طبع و ترشی کل و خیار او محرک اشتها و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و خیار
او با سرکه مقوی معده است و ساق و برگش در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از گل او محلل خنازیر و نواصیر چشم است و عصاره آن ... اقسام کرم معده و
او بار قند رافع قروح ... و محلل خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع افعال ساق او قویتر از برگ و غرغره طبیخ همه اجزا او منقی دماغ ... و مضر
سده و قدر شربت از آن تا هفت درم است که با عسل و سرکه و شکر بخورند و از بیخ او تا سه درم و در مطبوخات او تا هفت مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر
محرورین و مصلح آن سکنجبین است کبیکج در اصفهان سوشک نامند و ترکی با سو ایچکی و آن چهار قسم میباشد و نبات ... برگی مایل به سفیدی و با رطوبت
لزجه و گلش سفید و ساقش مستوی و سطبری و دراز و بیخش تلخ و کوچک و پرشعبه و مانند خربق سیاه و ... و ... قسم دیگر شبیه به اول و گلش
و لیسیدن ... قسم سوم را ... یکتر و گلش زرد و طلائی بدبوی و قسم چهارم را گلش سفید است و اقسام آن در آخر سوم گرم و خشک با حدت و محرق جلد
و ضماد تازه او در ... موجب جراحت و درد اعضا و بروغن جهت جرب حیوان و انسان و تقشیر جلد و برص و ناخن و داء الثعلب و داء الحیه مطبوخ
سعد ... و ... قوتر ... و طلا او از خارج جهت درد دندان و ... و جهت اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض
نافع و مقدار ... و چون ... کبابه دانه ایست قریب بحب بلسان و خوشبوی و مایل به سیاهی
و مغز او سفید و درخت او مانند درخت مورد و ... والیحه نوع صغیر اوست و قوتش تا ده سال باقیست در دوم گرم و خشک و لطیف و لعابیت ملطف
مفتح قوی سده احشا و کرده و مفتح سنگ مثانه و بول ... آن جهت امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز و رفع درد سر ... و تقویت
معده و احشا و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد او با ... جهت تحلیل اورام و با غالیه جهت خوشبو رایحه بدن و تقویت آن نافع و طلا
او ... و ... مضر ... و مصلحش ... و قدر شربتش یک مثقال ... کبریت بفارسی گوگرد نامند و آن اصل

اصل معدن او اتیسه و ریق اصل یا در دان و آن چهار قسم میباشد یکی سرخ شفاف لامع و کبریت احمر نامند دیگری زرد مایل بسبزی و آنرا مصطکاوی و صالح
نامند و یکی سفید و سفید بگوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و او را کبریت اسود گویند نامند و آنچه از طبخ آب چشمهای گرم و از خاک بعضی اماکن بهم میرسد مایل
بکبودی میباشد و بهترین آن احمر است و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر صنوع در غایت سرخی سمی بگوگرد احمر است نه معدنی آن و اقسام او در آخر سوم گرم و خشک گرمی
غالب بر خشکی و قوتش تا سی سال باقی و در غایت دهنیت و تدبیر و لطیف که محرق نگردد و از امراض غلیظه در غایت اشکال است و محلل و ملطف و مسخن و منضج و جالی و جذب
او مقاوم جمیع سموم و با زرده تخم نیمبرشت جهت سرفه رطبی و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه و شوش و رفع یرقان و زکام و نزله و نطول آن مسکن ضربان اعضا و سفید کننده
و با عسل بدستور و با بول و آب و بهن جهت گزیدن هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی و عجیب الاثر و با سرکه و نطرون و علک البطم
قلع آثار و حکه و جرب و بهق و برص و ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و اکله و قروح رطبه و با حنا جهت قوبا و سرکه و قیمولیا جهت سعفه و با حنا جهت تحلیل صلابات و با حب
جهت امراض بارده و صلابع و با ماست و نیموات گوگرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجرب و با بوره ارمنی و عسل ادویه مناسبه جهت نقرس نافع و در اقو
بدن قالع عرق و سعوط او جهت سکته و شقیقه مفید و بخور او حابس زکام و نزله و سقط جنین است سریع و باعث گریز انیدن هوام و بخور قطور او دافع کری و ثقل
سامعه و مضر معده و مصلحش شیر او شیر تازه و قدر شربتش از دو دانگ تا یکمثقال و بدلش در اکثر افعال زرنیخ است و مصعد او جهت تحلیل معادن و تنقیه آن و مسحوق
آن سیماب و سفید کرده او بیشتر از زرنیخ است در روغن گوگرد و نهجی که ساختن آن در دستورات مذکور است جهت جمیع دردهای بارده و جرب و حکه و سعفه و قوبا و سعال
و عرق گوگرد بغایت سریع النفوذ و محرق و مفتح جلد و جالی و دافع رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و مالیدن او بر دندان رافع گوشت فاسد بن دندان و
آنست و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است **کبد** بکسر اول و جزم ثانی بفارسی جگر نامند و بهترین آن جگر اردک و مرغ پرورده و بعد از آن جگر بره عالی الدا
گرم و تر و غلیظ و دیر هضم و خونیکه از و بهم رسد قبول عفونت بسرعت کند و مصلحش آبکامه و سرکه و کباب او با نمک و صمغ عربی جهت قرحه امعا و اسهال قوی تر است
بر غاله بالخاصیت محرک صرع است و عین است و به تجربه رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل آن مرقوم است **کباب** اسم عربی گوشت بآتش برشته و اختلاف
خواص آن بحسب اختلاف لحوم و بهترین آن گوشتهای لطیف است که در پختگی و برشتگی جمیع اجزای او بیکقدر باشد و آن مولد خون متین و مسمن و مسخن گرده و محرک باه
و اشتها و موافق معده مرطوبین و مقوی اعضا و دیر هضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و ادویه حاره حابس اسهال مفرط مرطوبین و مورث صداع
و مصلحش سکنجبین و خوردن آب بعد از کباب بغایت مضر است **کبریت الدخان** تو شادر است **کبش** بعبری است **کبست** اسم فارسی حنظل است **کبیکج** بعاج است
کبوده نوعی از تنوعات است **کباب شامی** اسم فارسی طباهج است **کبر** کا **نرفی** اسم شیر از خرنوب شامی است **کبک** اسم فارسی قبج است
کبک دری اسم فارسی دراج است **کبلاک** اسم ترکی فستق است **کبوتر** اسم فارسی حمام است **کبابه شکافته** اسم فارسی فاغره
است **کبوتر بچه** اسم فارسی فراخ الحمام است **کبوره** اسم فارسی هندی کهرا است **کپور** اسم هندی کافور است **کبیر** اسم هندی توتیا است **کبیکج**
اسم هندی قبج است **کبود** اسم هندی شفنین بحری است **کتان** نباتیست بقدر ذرعی ساق و برگش باریک و گلش لاجوردی و قبه های او مثل قبه
بجوری و پر از تخم و پوست او را مانند پنبه تابنده لباس ترتیب میدهند سرد و خشک و لباس او رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و جهت جرب و حکه و ورم عضلانی نافع و بخور گیاه او جهت سده زکام و
حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحت و التیام دهنده آن و کحل او مفرح و مقوی دل و ریشه او مایل بسردی و زرد و آن جهت زخمها مفید و تخم مایل بسردی و ملین و بعضی از آن سفید و نوعی از آن
و نوعی سیاه میباشد و او گرم و خشک و با رطوبت فضلیه مدر بول و حیض و عرق و شیر و محلل و جالی و ملین طبع جهت قروح گرده و مثانه و مداومت او روزی نیم مثقال جهت درد امعا با عسل
جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه و با لوسین مجرب و انسنه اند و لعاب او قابض جهت نفث الدم و سرفه رطوبی بغایت مفید و لعوق او با عسل جهت سرفه بلغمی و نم
از آن جهت تنقیه سینه و نضج و تحلیل ورم جگر و اعضای باطنی و ضماد او جهت ورم صلب و قروح سر و با بزرقطونا جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و با بوره و انجیر جهت کلف و بهق
با بلی و عسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثالیل و با آب سرد جهت صداع و ورم و قوبا و با روغن کنجد جهت زخمهای نفع درد و لعاب آن و حقنه طبیخ او جهت اخراج فضول و لعاب جهت
نافع و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم و سوزش و سوخته او جهت جراحت و درد و لعاب آن مفید و مضعف باه و مصلحش سکنجبین و مطلق مصلحش کشنیز و شراب و مسلح آن عسل و قدر شربتش
از سه درهم تا دو درهم و بدلش حلبه است و روغن تخم کتان گرم و تر و حقنه او با روغن گلسرخ جهت تسکین درد جراحت امعا و طلای آن جهت قوبا و جرب و تسکین درد آن و جمع فواد و سقام
و مالیدن و جوشانیده او با شیر جهت رفع قولنج السان و دوائی شرو مضعف معده و با صره و مصلحش سکنجبین است **کتم** وسمه است بری و بستانی میباشد بری در بلاد شیراز

[illegible] و ساق [illegible] محبوب است و برگ [illegible] شبیه به برگ [illegible] و ثمرش [illegible] فلفلی [illegible] سیاه
[illegible] و بعضی برگ [illegible] شده اند [illegible]
[illegible] و در [illegible] برگ [illegible]
گرم و خشک [illegible] با قوت [illegible] با آب نمک [illegible] جهت [illegible] و [illegible] کلام [illegible]
[illegible] سفید است [illegible] با دماغ [illegible]
[illegible] اضماد [illegible] جهت
[illegible] باشد [illegible] امراض [illegible] **کتان** [illegible] **اسما** [illegible] **کتل** [illegible]
[illegible] تخم [illegible] برنگ [illegible] شبیه [illegible] نافع [illegible]
[illegible] **کتھوہ** [illegible] **کتھی** [illegible] **کثیرا** [illegible] که بفارسی [illegible]
[illegible] **کتہل** [illegible] القوی [illegible] تخفیف [illegible]
[illegible] در حرارت و برودت معتدل [illegible] و در اول سرد و خشک [illegible]
[illegible] نافع [illegible] الدم [illegible] سینه [illegible] خشونت سینه [illegible]
[illegible] سفید [illegible] آن [illegible] بادام [illegible]
[illegible] البول [illegible] باوره و گوگرد
[illegible] مجرب [illegible] خشونت [illegible]
[illegible] چشم [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] **کثیر الشعب** [illegible] **کثیر الارجل** [illegible] **کثیر المنفعة** [illegible] **کثیر الروس**
[illegible] **کثیر الورق** [illegible] **کثیر** [illegible] **کثاہ** [illegible] **کثیر الاضلاع** لسان الحمل است **کثار** [illegible]
کچور [illegible] **کحب و کحب** [illegible] **کجلا** [illegible] **کجلین** [illegible] **کجنان** [illegible] **کجوا** [illegible]
[illegible] **کجوا** [illegible] **کجت** **کوج** [illegible] **کج** [illegible] **کجی** [illegible] **کچھ** [illegible] **کحل**
[illegible] **کحل اصفہانی** [illegible] **کحل السودان** [illegible] **کحل فارسی** و **کحل کرمانی** [illegible]
کحلا [illegible] لسان الثور [illegible] **کحل خولان** [illegible] **کدو** [illegible] است

الکاف مع الراء و غیره کرفس

[illegible] کرفس [illegible] برگش [illegible] تخم [illegible]
[illegible] کرفس [illegible] تخمش [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible] عرق النسا [illegible] جنین [illegible] کرفس [illegible]
[illegible] کرفس [illegible] برگ [illegible]
[illegible] اجزا [illegible] گرم و خشک [illegible]
[illegible] جنین [illegible]
[illegible] عرق النسا [illegible] سنگ [illegible] آب [illegible]
نافع [illegible] اثر [illegible] و ضماد [illegible] و بارد
[illegible] مجرب [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]

از بیخ او در مشروبات بقدر نیم درم و از عصاره او تا پانزده درهم و اجرام آن سه درهم است و تخم کرفس بستانی جهت تفتیح سده و سایر اجزا [illegible] بدل [illegible]

سایر منافع مانند بیخ او و مضر [illegible] و مصلحش [illegible] گویند تخم [illegible] و مصلح آن [illegible] شربتش یک درهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون [illegible] رطل [illegible]

تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده [illegible] و [illegible] رطل شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از [illegible] استعمال نمایند جهت تقویت معده و تحریک شهوت [illegible]

است و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال نانخواه و یک مثقال شکر تناول کنند جهت تقویت معده و دفع ریاح مجرب است **کرم** بفارسی تاک [illegible] مانند بستانی و بری میباشد

بری ثمردار را انگور سیاه [illegible] و با عفوصت و شراب او قابض سیاه میباشد و بری بی ثمر را [illegible] گویند و شاخ تازه اقسام [illegible]

مانند آن در آخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزاء اوست و بعد از آن برگ و عصاره آن و مقوی معده حاره و مانع قی و قاطع نفث الدم و حافظ جنین از اسقاط و [illegible]

و قاطع نفث و مدر بول و جهت قرحه امعا و اسهال صفراوی نافع است خواه بنوشند و خواه حقنه کنند. شربت او که آب او را با [illegible] جهت تحریک شهوت [illegible]

صفراوی حار و اخلاط رقیقه معده و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و گاه است که بسبب قوت [illegible] باعث اطلاق [illegible] مانع صعود بخارات

[illegible] نافع و مضعف باه است و مضر سرفه و مصلح آن عسل و ضماد برگ او [illegible] جهت [illegible] ورم حاره معده و سایر اعضا و التهاب او دوام خصوصاً [illegible]

اسهال [illegible] و صمغ و آب [illegible] بسیار [illegible] و آشامیدن آن با شراب [illegible] و رفع [illegible] و جهت [illegible] و جرب متقرح و غیر متقرح و دوام [illegible]

زیتون [illegible] و [illegible] آب [illegible] [illegible] تا [illegible] و دفع ثالیل و [illegible] و خاکستر چوب او و [illegible] آن [illegible] رفع بواسیر و [illegible]

ورم [illegible] و [illegible] روغن زیتون و [illegible] جهت [illegible] عصب نافع [illegible] [illegible]

دیوانه و ورم غددی [illegible] گرم کرده [illegible] بواسیر [illegible] آن جهت قرحه امعا سفید است و نوعی بری زرد [illegible] تقویت و شکوفه [illegible]

[illegible] مثقال خشک او حابس اسهال و مدر بول و قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع [illegible] شدن طعام در معده و ضماد او رافع اورام و التهاب معده و درم چشم [illegible]

[illegible] اورام حاره و حمول او قاطع حیض است و چون او را در سفال بسوزانند جهت درد چشم و با عسل جهت [illegible] و [illegible] بن دندان و قطع خون [illegible]

[illegible] مثقال او [illegible] مسهل [illegible] و [illegible] و پوست [illegible] جهت قطع خون [illegible] مجرب است و روغن [illegible] شکوفه او [illegible] روغن [illegible] [illegible]

و رادع و قائم مقام روغن گل [illegible] جهت قرحه [illegible] و [illegible] نافع است **کرنب** بفارسی کلم و باصفهانی [illegible] بستانی و بری و بحری میباشد [illegible]

بستانی [illegible] مذکور شد و قسم معروف او [illegible] و سبز و برگش [illegible] و [illegible] [illegible] الاشکال میباشد و مجموع [illegible]

گرم و خشک و [illegible] زنگ [illegible] و مولد [illegible] و مانع بخارات صاعد بدماغ و مانع [illegible] باعث سرعت حرکت اطفال و [illegible] و مسهل [illegible] رافع [illegible]

[illegible] و سرفه مزمن و عصاره او با [illegible] نافع [illegible] و [illegible] خوردن او [illegible] رافع درد سپرز [illegible] و آب مطبوخ او [illegible] عرق [illegible]

سرفه کهنه و درد [illegible] و ورم [illegible] و تاریکی چشم [illegible] و رطوبات باشد نافع و مضر [illegible] مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون [illegible]

[illegible] و روغن بادام [illegible] و سرد [illegible] رافع [illegible] موی و با سرکه [illegible] ضماد برگ او [illegible]

اقسام اورام [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و با [illegible] جهت برص و جرب [illegible] دماغ و [illegible] جهت رفع [illegible]

[illegible] و [illegible] رافع [illegible] زردی دندان [illegible] و مانع [illegible] موی و با [illegible] جهت [illegible] و [illegible] و با [illegible] تخم [illegible]

[illegible] سفید است و تخم او در دوم خشک [illegible] گرم معده و [illegible] رافع [illegible] و [illegible] مثقال است و [illegible] و شبیه بستانی و سفید [illegible]

[illegible] تلخ و تخمش شبیه بفلفل سفید و سوم [illegible] و بسیار [illegible] و تخم او [illegible] رافع سم افعی و تخمش [illegible] محرک باه است و [illegible]

مدحرج است و طعمش شور و با تلخی و خوردن [illegible] بیست و در ضماد [illegible] و [illegible] مثقال از تخم او [illegible] است [illegible]

[illegible] مانند بری و بستانی میباشد و [illegible] مانند [illegible] اقسام است [illegible] برگش [illegible] موجود [illegible]

در آخر [illegible] اول [illegible] و [illegible] است [illegible] مثقال [illegible] خشک [illegible]

مانع [illegible] شدن طعام و ملین [illegible] و [illegible] لطیف [illegible] و [illegible] سده جگر و مقوی [illegible] مثقال [illegible] قاطع خون [illegible]

و با عسل جهت جمیع [illegible] بارده و [illegible] سینه و [illegible] جهت سموم نافع و مطبوخ او [illegible] جهت [illegible] و [illegible] خون [illegible]

و دافع قولنج و مسهل بر ای گوسفند و اد و یه با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع از لاق جنین و ضماد بلوس طبخ او که سرکه و آب لیمو باشد جهت اکثر اقسام قروح و صلابة آن مفید و ضماد

و جهت گزیدن هوام و افعی با سماق جهت شری و ثآلیل و با نمک جهت جنیه و طلاء مطبوخ او جهت بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط او با گندنا و

سرکه جهت قطع رعاف الدم و رعاف شدید و چون بگندنا باد و بار نجیه بفشارند و جرم او را وبار در آب سرد نخیسانند و بالطبیعه استعمال کنند رفع نفخ و غلظت آن میکند و باعث بلد

الطبیعه میگردد و اقسام کراث الرمال و ریه مضر بدن و نفاخ و مصدع و دندان و مضر مزاج حار و مصر و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش کشنیز و کاسنی تخم او در آخر دوم گرم

خشک و مبهی با شراب بغایت محرک باه و دو مثقال او با تخم سورد قاطع نزف الدم و مفتح سده طبیعی جگر و محرک اشتها و مقوی کرده و مثانه و رافع امراض آن بود و دادن او با

دباغت بالی قاطع اسهال مزمن و محلل ریاح و اسعاد و ضماد آن جهت گزیدن افعی و کلف و آثار در رخ بارده و بخور او جهت بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهت درد دندان و

اخراج کرم آن موثر و چون کوبیده او را در سرکه بریزند مدر و رفع تری سر کرده میکند و مضر ریه و مصلحش عسل و تقویت با تخم کراث شامی قوی است و کراث بری شبیه بسیرست و بسیار تشنه و

مفتح و بغایت مدر بول و حیض و مسهل و جاذب جنین و عصاره او مورث اسهال و صوف نیم قیراط از تخم او با شکر که چند روز مداومت کنند رافع بواسیر است و از جمله ادویه تریاق فاد

و جهت گزیدن هوام و قوی‌تر از تخم سایر اقسام و ضماد آن رافع برص و ثآلیل و مفرح اعضا است و قسمی از بری که در کوهها یافت میشود و برگش بسیار باریک میباشد و با حدت و بسیار لطیف و جهت

در سعده و اسهال و جوشیده کردن دهان قوی الاثر است **کراث** بفتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درختی کوهی است برگش دراز و باریک و شاخها نرم و پر شیر و در بلاد

حجاز بسیار است و عشبة الصباغ نامند و شیرا و ططمو گویند رافع جذام دانسته اند **کرسنه** بفتح نوعی از حبوبات خردابی کاو دانه نامند و بعربی حب البقر گویند و آن

مدور و سبز و بقدر نخود و تیره رنگ مایل بسرخی و تلخی و دیگر ماکول است در اول گرم و در دوم خشک مدر بول و ملین طبع و منقی سینه و شش با تریاقیت و جلای و ملطف

و مفتح . . . و آرد او که بعد از خیسانیدن مقشر کردن بعمل آورده باشند مسهل و محرک باه و سبز و دهن و با سرکه رافع عسر البول و جرب و او با روغن مسکن درد و عسر

با عسل کردگان سمن در طبیخ او با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه ریه و رحم و عسر النفس و با سرکه جهت ثآلیل سبز نافع و ضماد او جاذب خون بظاهر جلد است و جهت جرب و شکستگی عضا

و سعفه و شقاق و با رطانیدن و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیقه و با زراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت بن دندان و با سرکه داشتن جهت

گزیدن عقرب با شراب جهت گزیدن انسان سگ دیوانه گزیده و با آب فلفل و تخم خربزه جهت برص و بازرفتن جهت سیاه کردن عضو موثر و در سرخ کردن خساره قوی است و سایر

ادویه با مواد اخلاط فاسد زیاده او مورث خون و مورث اسهال و مصلحش کلاب و نحل و نهی و قدر شربتش تا درمی است **کرفس** با کاف کیاهیست که بعد از نیم پخته کردن

مرغ و امثال آن آتش میکنند و جهت ارواح ضعیف معده حار و تقویت بدن مفید و مضر معده ضعیف و مصلحش سفتیج است **کرم** بفارسی ریره کرمانی و رومی سیاه زیره

گویند از زیره در از تر مایل بسرخی و با حدت و تلخی است و بستانی او بقدر درعی و برگش مانند برگ گلش سفید و چتر شبیه بیدو و دو در آخر او مثل آن

گلش سفید مایل بکبودی میباشد و سایر صفات مانند بستانی است و مذکور شد در آخر دوم گرم و در اول خشک و ضعیف‌تر از آنست محلل ریاح و نفخ و ملطف و تریاق

مسکن نفخ و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات بدماغ و محرک اشتها و مانع تخمه و ترشی غذا در معده جهت اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان

بارد و ضیق النفس بلغمی کرده و مثانه و درد معده و حیض و تقویت بدن و فربه کردن آن و تحلیل ورم و گزیدن عقرب و خوردن آن بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر مکوك

باشد تا کیفیت جهت اهل استسقا مجرب است و سرکه پرورده او موافق محرورین است و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر ریه و مصلحش عسل و صعتر و مضر گرده و مصلح آن کتیرا

قرو یا است و بدل آن زیره و انیسون **کرکی** بفارسی کلنگ و بترکی درنا نامند گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح سده و مقوی بدن و محلل قولنج و دیر هضم و مولد اخلاط غلیظ

و مصلح او آنست که یک دو روز بعد از ذبح با سرکه و روغنها استعمال نمایند و چینه دان او جالس اسهال مهر خارسر گوید که دو درهم از خشک ساییده او با آب نخود مطبوخ

جهت درد گرده و مثانه مجرب است و سرگین او رافع کلف و خون او کمن نقرس و مغز سر او جهت شبکوری و با زبد البحر و سرگین سوسمار و شکر جهت بیاض چشم و با آب جلبه جهت

تحلیل اورام و موم سوخته او جهت بواسیر نافع و سعوط زهره او با آب چغندر مسدر و با آب مرزنجوش بقدر سه روز تا کیفیت رفع لقوه میکند و مجرب دانسته اند که

دندان ها را سرکه بیامیزند و بمالند و بر دستی نگاه کنند و اکتحال آن جهت شبکوری و ناخنه و آثار آبله و طلای آن جهت برص و جرب متقرح قوی

الاثر است و سعوط زهره و دماغ او هر یک بقیراطی با روغن بنفشه رافع نسیان و سفید موی و مورث بشرطیکه تکرار و تقویت حافظه بعدیل و آشامیدن

سیاه و با سرکه جهت عرق النسا و جرب نافع و سیر زنخانیه موثر است **کرکرن** حیوانیست از جانبش بزرگتر و پوستش سیاه و چون بدرخانه صلابت و شاخ او مختصر دیکید

بشکل هلال و جانوران جبلی اوست و پوستش نجوک اشبه است و بخور شاخ او جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام نافع و آشامیدن آب زعفرانی که از شاخ آن ساخته

ساخته باشند جهت رفع ابو قبیر سفید و طلا کردن بپا و صورت مهابت است کرش شکنبهٔ دو دهای حیوانات را شامل است و بهترین او از گوسفند و بز جوان است
بعضی او را سرد و خشک و جمعی گرم تر دانسته اند کثیر الغذا و دیر هضم و رافع نفث غذا در معده است و مولد خلط غلیظ موث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم و مصلح آن نخود و مربا
و ادویهٔ حاره و خوشبوست کرکیرین حشیشیت شلیلیخا و از ان سرخ تر و در جمیع افعال مانند عاقرقرحاست و از ین جهت نزد بعضی اسم عاقرقرحاست
و نزد بعضی خاوانیا است کرکم بلغت یونانی بمعنی اصفر است و نزد بعضی مراد از ان زعفران است و نزد برخی ممیران و نزد جمعی عروق الصفر است کرکند اسم
سنگیست شبیه به یاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل است و بعضی جنس دیگر نوشته اند کروان مرغیست از گنجشک بزرگتر و پاها او دراز و در طبع مانند عصفور است
کرمدانه ثمر درختیست کرکر اسم صنوبر صغار کرسف اسم قطن است کرکیس و کرکاش تحول است کرکمان اسم فارسی قوقا است کرد پا
ودرو جبلی ... کراث رومی ... کراث الکرم کراث بری است کراث البقول و کراث المایده کراث بستانی است
کرفس رومی قسم آخر کراث است که در طبرستان جعفری نامند و برگش مانند کرفس بستانی است کرفس الماء ... کرفس صحرائی و جبلی
طراسالیون است کرسنه بفارسی کرسنه فاشراست کرسنه سودانی ... کرویلن ... اسیالیوس است کرنب الماء ...
کرنب نبطی کرنب بستانی است کریون قنطوریون دقیق است کروش الغنم ... است کرنج ... است ... کوشکر ...
بعضی ... کرپیل ... است کرد ناج ... کراث بلغت ... کرکر ... داش بلغت ... شبل است کرید اسم
... است کروا کوشت اسم ... کراثا اسم ... کرهور المیح اسم ... کندش است کروا کلا ...
... کرر اسم ... عصفر ... کرسعه اسم ... شب است کرواله ... کریهه ... ارنب است کرانبیر ...
کرنج ... است کرشان اسم ... اسفیداج است کرچاپ اسم ... است کرج اسم ... است کری اسم ... است کرہی کلیه
اسم ... سام ابرص است گردکان اسم فارسی جوز است کرم شب تاب حباحب است کرم زمین خراطین است کرگ ذیب است کریه ...
کرهٔ بهشتی ... است گرد اسپاناخ الری است گرده کلیه است کرم ایوب اسم فارسی میویزست کرکس اسم فارسی نسر است کرجبل اسم ...
است کراکرو ... شقراق است کرف اسم دیلمی ... است کزبره بفارسی کشنیز نامند بری و بستانی میباشد و بری آن کشنیز بیره
نیز دانند ... تخم کشنیز ... بستانی ... و مرکب القوی ...
آن در دوم است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم دانسته اند و تازه او را ... حدت قاطع باه و نفوذ ... اشتعال از آب او کشنده ... باشکر ...
سوم و مانع تبخیر و صعود بخارات ... با سرکه ... و تسکین صفرا و التهاب معده و تشنگی و حالبس ... و رافع ... معده و تعلیق ...
و ضماد او مانع ... با نان خشک جهت قروح ساعیه ... و با شیر دختران جهت ضربان چشم ...
صلبه با آب ... جهت منع ... آبله ... رفع زردی چشم ...
طلا کنند جهت سرطان ... با آب ... و جهت ... بدلش ...
کاهوست ... تخم او ... عبارت از ان است در دوم سرد و در سوم خشک مقوی ... مفرح ... صعود بخار ... و حابس اسهال ...
و جهت رفع خفقان ... و جهت تقویت معده ... و مانع ...
با عسل و روغن زیتون جهت ... قاطع جراحات ... جهت ... شراب ... و سفوف او ...
سرکه ... خاصیت ... صاحب ... ضیق النفس ... اسهال ...
مصلحش تخم ... کزانگبین شبنمی است که بر درخت گز ...
و مانند ترنجبین منعقد ... از درخت گز ... بهترین او سفید ...
باشد و او ... گرم و خشک ... معتدل ... انگبین ... جهت ... ضیق النفس ...
نافع ... کزبرة الثعلب ... کزدان اسم فارسی ... کرکا ...

الكاف مع السين وغيره

كزبرة الحمام ... كزبرة البر ... سیاوشان است ... هوشان بلغت اسپان ... اسم درخت ... است

كزمازج اسم فارسی عقرب است ... اسم فارسی ... است ... اسم ... است ... قابض ... [illegible]

كسول ... [illegible] ... ماند ... چسبندگی است ... [illegible]

كسیلا و كسیله اسم ... است ... شبیه ... سیاهی و سرخی ... [illegible]

... در اول خشک و مقوی معده و مفتح سده جگر و گرده و رحم و مدر بول و حیض و جالی مثانه و ... [illegible]

... و گویند پوست درختی است شبیه ... سیاه ... [illegible] ... مصلحش ... و قدر شربتش ... [illegible]

... بدن ... و رنگ ... [illegible] ... کسن ... [illegible]

كسب ... [illegible] ... روغن ... کسوس ... [illegible]

كسیر ... الغرب ... کسفره ... کسیه ... [illegible]

کسنه اسم ... است ... کشت ... اسم فارسی ... [illegible]

کستوری ... اسم هندی ... شبیه ... العقرب ... [illegible]

... [illegible] ... مصلحش ... و قدر شربتش ... [illegible]

... [illegible]

کسوت ... [illegible]

... در دوم گرم ... در اول ... [illegible] ... سده ... [illegible]

... [illegible] ... سکنجبین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مصلحش ... [illegible]

... [illegible] ... مصلحش سکنجبین ... [illegible] ... کشمش ... [illegible]

کشنیج ... [illegible]

... اسم فارسی ... [illegible] ... کشیری ... [illegible]

... کشوث رومی ... کشط ... کشه ... کشن ... [illegible]

کشنیز ... اسم فارسی ... کشف ... اسم فارسی ... کشمش و لبان ... اسم فارسی ... کشنه اسم فارسی ... [illegible]

الكاف مع العین وغیره

کعب ... [illegible]

... کشنیز کوهی اسم فارسی ... کضشون ... [illegible]

... [illegible] ... خواص ... [illegible]

کعب الغزال ... کعک ... [illegible]

... [illegible]

کفا اسم فارسی ... است کف الصبع ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

کف الهر ... [illegible]

... [illegible]

آدم ... [illegible]

... کف الاجذم ... [illegible]

... کف عایشه ... کف العقاب ... [illegible]

... کف النسر ... کف السبع ... کف الکلب ... [illegible]

بدستان **کف الاسد** طینساست **کف مریم** اصابع صفر است و در عراق شجره را باین اسم نامند و در مغرب بیطا قلون **کف الذئب** و کف الارنب
خیطیا ناست **کفری** پوست و غلاف و شکوفه درخت خرما است و اصل شگوفه تازه مسمی بطلع و خشک آن مسمی بدقیق النخل و کفش آن طلع مذکور شد و کفرا با عطریه تویه و حو
گهنه گرد و سرخ میشود و قوتش زایل میگردد و در آخر دوم با حرارت کمی و برودة زیاده و در شقاق از سفوف او قاطع اسهال طلع و قابض و بهم طلع بکوفته او را چون با کلیه طلع و نیم ربع
تا بنصف رسد و باوزن آن شکر بقوام آورند جهت دردمثانه و گرده و ضعف احشا و سیضند منع النضباب و ادبعده و رحم مفید و سفوف کفری مقوی کشد و اکله و رافع قروح خبیثه
ندو در آن همین اثر دارد و ضماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع سهال او با موم و را تیانج رافع جرب است بشرطیکه چند روزی بگذارند و غبار بسیار تیز که غیر کشش د روبهم میرسد
افعال قوی تر از کشش خرما و بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم هیجج و قروح عفنه و اسهال است و عرق کفری که بطریق گلاب گیرند با عطریه و قابض و مقوی معده و رافع اسهال
صحیح است و روغن کفری که بعد از رسیدن طلع نیکوب کرده با ... آن روغن زیتون سه چهار روز حرکت داده صاف کنند سرد و خشک و قابض و حابس عرق و رافع قروح امعاء و درد
و مقوی موی و مانع سقوط السنه و کفرا بالخاصیت مانع فساد در روغنها و مقوی نخل است **کفر الیهود** قفر الیهود است **کف دریا** اسم فارسی زبد البحر است **کف سمسم** اسم
زهر النحاس است **کفتار** اسم ضبع است **کف شیشه** اسم فارسی ... است **کف** اسم فارسی زبد است **گگری** اسم هندی قثا است **گکره کیه** اسم هندی نیلوفر است **گکریان**
اسم هندی دجاج است **کلکنک** اسم ترکی قنبیط است **کلیک** او دبی اسم ترکی صعتر است **کلکو** اسم ... ابن البلایک بیت **کالچ** اسم تازی جرجیر است **الکاف مع اللام و عشرة**
کلنر اسم چوبی است که از هند آرند و فصل مغاث از و آید و لهذا او را مغاث هندی نامند **کلیه** بتقار گرده نامند و باصفهانی قلوه و بترکی بوکرک نامند بطی الهضم و مولد خلط غلیظ
افعاء و مقوی گرده و کمر است و بهترین از حیوان جوان فربه و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و سرکه است و سپید او ملین و ورم صلبه **کلب** بحری و بری میباشد بری را بعربی ابن اوی
شغال و بترکی چغال نامند و آن گاهی با سگ اهلی جمع میشود و توالد و تناسل میگردد و سگ آبی و قسم است یکی بحری و دیگری نهری است و او را بفارسی خرمان گویند چه در شکل شبیه
دلبری کلب ماهی نامند و چند از این قسم حاصل میشود و سگ اهلی اصناف است مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و حسب روزه او گرم تر و چون او را با ادویه پخته ...
جذام مجرب دانسته اند و جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر است و شیر مایه و لقدر ربع درهم رافع سموم و کلف و شیر او که از زائیدن اول باشد همین اثر دارد و قطور او رافع ...
و بیاض چشم است و چون بچه چشم نگشوده او را تمامه طبخ دهند بحدیکه با آب یکسان شود و او و مثقال گندم را با آب آن بجوشانند تا جمیع آب را جذب کند پس خشک کنند
مرغ سیاه یکساله را در جای تاریکی با آن گندم تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول کند ... دیگران مخلوط نمایند باعث حمل گردد و از مجربات است
چون مرغ پرورده و رسیده و زمرغ خورده شود و و فربه گردد ... مکیدن بچه سگ پستان را رافع انعقاد شیر و درد پستان است و استخوان و عصب سگ با استخوان
شکسته انسان التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر او جهت سگ دیوانه گزیده بغایت موثر است و ضماد خاکستر او جهت بواسیر و شقاق و حکه و زخمهای کهنه و با سرکه جهت ...
نافع است و طلای زهره او مانع روییدن موی زیاده چشم و بول او رافع ثالیل و آشامیدن آن مانع حمل و سپید او جهت خنازیر سفید و غرغره و نفخ و ضماد سرگین خشک او جهت خناق
مجرب است خصوصا چون ... با استخوان خلط کند و آشامیدن خون او خشک کرده او تا بقدر پنج درهم و بدستور سرگین خشک او جهت اسهال ... سرگین او جهت زخمهای کهنه و
اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان او که بیش و تاب گویند مانع خر خره خواب و جرنده ... در حالت نوم و رافع یرقان است و چون ناب او را با آب گرمه بموی انسان بخور کرده در
در خانه دفن کنند باعث حدوث فتنه در آن منزل شود و محمد بن زکریا ذکر نموده اند که چون قضیب سگ را خشک کرده بریان نمایند بغایت معین جماع است کلب بری در سوم گرم و خشک
در خواص مانند اهلی است **کلب الماء** قسم بحری او بقدر سگ اهلی است و بزرگتر از آن و دست و پای او بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیر الوجود است و پوست او در ظرف نفط می کنند و
از زهره او سم قاتل است و علاج پذیر نیست و جالینوس فرموده اند که اکتحال او رافع بیاض است و لیونس گوید که شش ... او جهت نقرس بسیار مفید است **کلب بحری** بقدر گربه و بزرگتر
از آن شبیه بدلق و پوست و پای او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است و در رودخانها میباشد خصوصا در رود ... و در آن کثیر الوجود است و در تنکابن او را سگ نامند و حصه
از و حاصل میشود و حقیر مشاهده نمود که در بردان حیوان چند را از آن قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در آب خاکستر و بدود کاه خشک کردن رنگ و بوی در آن ظاهر شده و نوعی از استحاله
در آن معلوم گردید و در خواص و افعال کلب نهری قریب بکلب اهلیست کلب الماء البلغاری کلب نهری است کلب الکلب سگ دیوانه است **کلس** بکسر اول اسم جنس خاک آهک سوخته است که
بجاهای سفید رسد و اجزای او بسبب احتراق نیز ... پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و از مطلق آن مراد اطبا آهک است و او را چیر و نوره نیز نامند و حصه
اسم کلس مخصوص پوست تخم مرغ و آهک ... است و غیر آن مراد اهل صناعت اعظم لذا است و بهترین کلس البیض است که پوست تخم مرغ را مکرر شسته بر ... گرفته در کوزه گلی
کرده چند روز در کوره گرمی بگذارند تا سفید شود و بهترین صدفی است که سنگ رخام و سنگ ... بیده آن در اجزا اول گرم و در آخر دوم خشک است

ادنی قوت است و آشامیدن و خوردن و ضماد آن با آب دیده تسکین حرارت آن تا ساعت و در قوت احراق باقیست و بعد از آن [illegible] و گویند ادرار حیض نماید و دربرهن قوی تقویت دل است و قول عضیر
برگ شفتالو نافع بوسیر است و ورم‌ها و عفونت وریم سرخ وارد و عدس و ماش سبوس گندم سنگ در آب جراحات [illegible] و بیکشیت دل با عقل و قطع نزف الدم و کرم شکم کردن بعض [illegible]
گرد آشامیدن قطع رعاف مجرب است ضماد او مقوی اعضاء و حابس اسهال و جهت تشنگی آتش و منع ادرار عرق و با سبوس جهت گشودن فعل و ورم صلب با روغن زیتون که در آن آهک
باشد جهت منع تفرقات و برودت هر عضوی مفید است و طلاء البیض و حبس خون جراحات تو تیر و جهت جرب و حکه و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضاء مجرب و فرزجه او قاطع حیض
حیض است گویند چون او را با شکر آن [illegible] آن طرح سازند تا [illegible] سر کرده پس تقطیر کنند مقطر او کور کبریت را سفید میکند و بیا [illegible] مستعد میسازد و خوردن
آشند و است بر معده و عصب [illegible] باشد هر چه آن آب [illegible] ساید [illegible] است فرادی را [illegible] و از اسرار مکتومه است **کلیج** بلغت
سریانی هست و [illegible] عربی است برگش شبیه [illegible] سعیت قابض رافع نزف الدم و اسهال [illegible] جهت گرفتن افعی و سوطا و جهت رعاف
و تخمش بسیار گرم [illegible] و از قول ظاهر میشود که اندر طالبس با [illegible] تصریح نموده که ما تند اشنان فی سرگ است و در ینجا بیان نموده که برگش مثل برگ
سبت بلغت مصر کلیج عبارت از اشق است **کلیانی** اسم اشق است **کلوخ** اسم است **کلکان** کشنیز است **کلیکلوان** جرجیر است **کلاغ** سفید و کلاغ پنبه اسم فارسی
غراب ابقع است **کلاغ سیاه** اسم فارسی غراب کبیر است ابی البربع است **کلیم سو** اسم فارسی اذریوت است **گل عقرب** باصفهانی اسم بیطار یون است **گل عباسی**
بلغت خراسانی زریون خت است و بلغت تبریزی حمام است **کلاچک** بلغت نکابن دریج است **گل کافشه** بلغت اصفهان احریص است **گل شکی** اسم فارسی [illegible]
گل آفتاب پرست اسم فارسی آذریون است **گلنار** اسم فارسی جلنار **گل گندم** اسم فارسی حبوب گندم است **گلسنگ** اسم فارسی خزاز الصخر است **گل کاغذ** [illegible]
فارسی [illegible] است **گل بچاران** طین الاحمر است **گل خوردنی** طین الماکول است **گل حنا** اسم آن فاغیه است **گل خوشتر** اسم فارسی [illegible] است **گل سرخ** ورد احمر **گل صد**
[illegible] **گل نقل** اسم فارسی زهره است **کلیم** اسم فارسی [illegible] است **کلنک** اسم فارسی کرکی است **گلاب** ماء الورد است **کلیاسا** اسم
دیلمی [illegible] است **کلاکلا** اسم دیلمی بوف الکبیر است **کلاوجی** اسم هندی شونیز است **کلنده** اسم هندی [illegible] است **کلی** اسم هندی [illegible] **گل شیر** اسم
هندی [illegible] است **کلیجا** اسم هندی کبد است **گلخن** اسم هندی خولنجان است **کلنجی** اسم [illegible] است **گالگونه** بفارسی [illegible] باشد از سفیداب و لاک
ترتیب دهند جهت صفای بشره و سرخی رخسار استعمال زنان است **کلبیس** بلغت مازندرانی حرابیت **کماشیر** صمغ کوهی است شبیه بجاوشیر و گویند اسم هندی
جاوشیر است و آخر سوم گرم و خشک [illegible] جهت تحلیل صلابات [illegible] و رافع استسقا [illegible] قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درهم [illegible] است
کمثری بفارسی امرود و گویند بستانی و بری میباشد و بستانی شیرین و ترش و قسام است و بهترین اقسام شیرین او امرود [illegible] است [illegible]
[illegible] و بهترین امرود [illegible] است [illegible] در دوم سرد و در [illegible] حابس بخارات
معده و مقوی معده و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش [illegible] و مقوی طبع [illegible] و [illegible] معتدل [illegible] و رفع سمیت قطر سفید
سیلان منی و تولید [illegible] بجبیل بری و وارد [illegible] است و بهترین [illegible] امرود [illegible] و در دوم [illegible] قابض مقوی [illegible] معده [illegible]
خون و [illegible] جهت رفع تشنگی و بعد از طعام مسهل بطبع و قبل از آن قابض [illegible] مصلح [illegible] عسل [illegible] و [illegible] بی آن [illegible]
قولنج است و در [illegible] تخم امرود کشنده کرم معده است و [illegible] و مقوی دل [illegible] و قاطع نفث الدم و اسهال [illegible] و جهت ورم حار [illegible] و جهت اسهال و التیام
جراحات و [illegible] برگ سوخته او [illegible] تحلیل [illegible] و قوتست [illegible] با عفونت [illegible] قابض و [illegible] در خشک [illegible] و جهت رویانیدن
گوشت جراحات و سفوف آن جهت اسهال حار [illegible] از [illegible] قطره [illegible] آن [illegible] عصب [illegible] و [illegible] عسل است و [illegible] قابض طبع و مقوی
معده حار **کماه** اسم جنس اقسام قطر و کشنیز و فضیل و سماروغ است و نزد [illegible] از ماکولات است و [illegible] الواع غیر ماکول [illegible] **کمافیطوس** معرب از
[illegible] بیونانی [illegible] باشد نباتیست [illegible] و ساقش بلند نمیشود و برگش پیچیدگی [illegible] و بری آن
[illegible] و گویند [illegible] رنگ [illegible] و گلش زرد و باریک و تخمش [illegible] سفید
[illegible] ساله [illegible] که گلش [illegible] شبیه [illegible] است و [illegible]
[illegible] گرم و در سوم خشک [illegible] مفتح سده و مدر بول و حیض [illegible] اعضاء باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استسقا و

یرقان و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و تحلیل ریاح غلیظه و با قوة بال النحاس و زاج جهت اسهال عظیم و آب و تنقیه رحم و سایر اعضا است و مداومت آن با آب باران جهت سل و استسقا و
عرق النسا و درد کمر و ضماد او جهت اندمال جراحات و صلابات پستان و با عسل جهت نمله ساعیه نافع و مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم و بدلش لوزان او سیالیوس و نصف
آن سلیخه است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و محرورین استعمال نکنند **کمادریوس** معرب شامادریوس است که بمعنی بلوط الارض باشد نباتیست طولش قریب بشبری و برگش
ریزه و در شکل و رنگ و تشقق شبیه ببرگ بلوط و طعم آن تلخ و با اندک تندی و گلش بنفش و ریزه و منبت او سنگلاخها و تخمش ریزه تر از انیسون و با صدوت و در قوت تا هفت و قوتش تا هفت سال
باقیست و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که کمادریوس تخم درختیست شبیه به بلوط و در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و در اول و جمیعش رافع امراض سپرز و سرفه مزمن و
اخلاط غلیظه و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهت عسر البول و یرقان و شکاف عضل و اخراج جنین و استسقا نافع و طبیخ چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون تا یک رطل آب که بثلث رسد و چند روز بیاشامند
کهنه جهت سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و سه درهم سحوق او با جلاب یا عسل چند روز رافع درد سینه و برودت نواحی آن میکند و ضماد او با عسل جهت قروح مزمنه و اکتحال او با شراب جهت غشاوه
و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و رعیکه از آب تازه او یا آب طبیخ یا از گل او ترتیب دهند جهت رفع برودت بدن و ریاح بهتر و شراب او که در هر یک رطل آب انگور دو مثقال از آن ریخته باشند
یک مثقال و نیم او را در یک رطل خمیر کرده و مدتی گذاشته باشند جهت تشنج و یرقان و فتح سدد و فساد اخلاط و [illegible] مزاج نافع [illegible] استسقا نافع است و قدر شربتش
و مضر امعا و گرده است و مصلحش کتیرا و بدلش مثل آن سیالیوس و ربع آن سلیخه است و نزد بعضی [illegible] و سلیخه **کمون** معرب کمینون یونانی و بفارسی زیره نامند بری و بستانی
میباشد و هر یک اصناف مختلفه است سیاه و زرد و بستانی را کمون کرمانی و [illegible] سفید را نبطی نامند [illegible]
[illegible] سلیقون نامند بمعنی ملوکی است و بستانی اقسام کرمانی و بری و نبطی [illegible] سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقی میماند [illegible]
و قیراط و مانند [illegible] است در اول سوم گرم و خشک [illegible] عرق و حابس طبع و [illegible] تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و هاضم و محرک [illegible] و ملطف لحوم
غلیظه و جهت [illegible] آن فواق رطوبی و ورم [illegible] سپرز و [illegible] اسهال رطوبی و سرکه [illegible] بعد از آن [illegible]
القبض [illegible] رطوبات معده قوی الاثر است [illegible] و با روغن زیتون [illegible] و قطرات [illegible]
جرب و با سفیده تخم مرغ جهت [illegible] و با روغن [illegible]
سایر اورام نافع و مضر ریه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم گزر [illegible]
جنین [illegible] بالخاصیه [illegible] و اقسام [illegible] نبطی [illegible]
شبیه بشونیز است جهت [illegible] هوام و تقطیر البول و اخراج سنگ گرده و مثانه [illegible] و ضماد او با روغن
زیتون [illegible] سفید **کمون حبشی** قسمی از کمون [illegible] شبیه بشونیز و مذکور شد **کمون حلو** انیسون است **کمون کرمانی**
[illegible] است **کمون اسود** شونیز [illegible] کرمانی است و [illegible] **کمون هندی** [illegible] است **کمون نبطی** زیره سبز است **کمالیثا** [illegible] **کمام**
صمغ [illegible] **کماة** [illegible]
[illegible] **کماهن** [illegible] **کمهاره** اسم هندی تخم الحجر است **کمارد** اسم هندی [illegible] است **کموهی** اسم هندی عنب الثعلب است **کمیس**
اسم فارسی بول است **کمیش** اسم ترکی نقره است

الکاف مع النون و غیره

کندر صمغیست مخصوص بلاد شحر و عمان و جبال یمن [illegible]
اول کندر ذکر و سفید است [illegible] گویند [illegible] حرکت داده باشد [illegible] کندر نامند و آنچه غیر [illegible]
[illegible] کندر و کندر [illegible] قوتش تا [illegible] سال باقی [illegible] آتش [illegible] درخت او [illegible] و خار دار و برگ و تخم او شبیه به برگ و تخم [illegible]
گرم و در سوم خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس [illegible] اعضا و جاذب [illegible] و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و [illegible] و منقی و مقوی روح [illegible]
و دماغ و جهت خفقان و صاف کردن آواز [illegible] جهت رطوبات [illegible] و اسهال [illegible] با شل آن [illegible] جهت [illegible] و با روغن زیتون [illegible] جهت [illegible]
که مزمن شده باشد [illegible] جهت رفع رائحه کریهه [illegible] و عسر النفس [illegible] با عسل [illegible] جهت ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان [illegible]
[illegible] جهت تقویه باه و تولید منی خصوصا [illegible] و اکتحال او جهت جلا و بصر و [illegible] چشم و خون [illegible] و [illegible] جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصا با [illegible]
[illegible] و ساعیه و قروح [illegible] و ضماد او جهت [illegible] جراحات و سوختگی آتش و شقاق [illegible] باشد [illegible] جهت قروح رطبه [illegible] روغن [illegible]

و با دهن محرق مسود جهت برانگیختن سعوطی و با عسل جهت داخس و با زفت جهت شقاق عضل و با شراب جهت درد گوش و با قیمولیا و روغن گل سرخ جهت اورام حاره پستان و با ادویه محلله جهت ورم امعا ثابت
سفید و بخور او جهت رفع وبا و دفع رطوبت قوبا و کشیدن سموم و خایدن او جهت سرفه رطوبی و تقویت دندان و لثه نافع و چون یکمثقال او را در آب ضیا سایند و آن آب را بنوشند و طلا
آن نمایند جهت رفع نسیان از مجربات دانسته اند و اکثار او محرق خون و بلغم و مصدع محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش سرنج فارسی و شکر و قدر زیاد او با شراب و سرکه
شنده است و قدر شربتش نیم درهم و بدلش مصطکی و فشار کندر خشک تر از کندر و شدید القبض و مجفف قوی است و جهت نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا
و ورم قرحه ها و ملحمه و نیز بو جهت بیرون آوردن معده و جهاد او با شکم قاطع اسهال کشنده کرم معده است و دقاق کندر لطیفتر از کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشر است و تخم درخت کندر بر اوجاع
را مفید است و دخان او که دود آن باشد گرم و خشک و مسکن وجع چشم حار و مانع سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده است **کندش** بیخ نباتیست شبیه بکنگر و برگش
بامین سرخی و سفیدی و در شاید را باشمیدن را با و میشوید و ظاهر بیخ او مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی و تند بوی و قوتش تا بیست سال باقیست در آخر سوم گرم و خشک و مسهل است
و محرق بلغم و مخرج مرة السودا و بلغم غلیظ و محلل ریاح و مقی و مدر بول و حیض و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معده و سرد و جالی و بغایت عطسه آورنده و آشامیدن و طلا
کردن جهت استسقا و سپرز و یرقان و عرق النسا و مفاصل و طلا او با عسل جهت بهق و برص و حکه و قوبا و سعوط او با آب لبلاب جهت امراض بارده دماغ و با روغن بنفشه جهت شبکوری و ضعف
باصره و رفع بیهوشی مصروع و سکوت و بی حسی صاحب فالج و ضماد او با دو وزن او زرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه مجرب و قی کردن با آن جهت عسر النفس
و درد بوا با غیر کبد و جاد شیر جهت رنیزانیدن سنگ گرده و مثانه و تنقیه سودا نافع و روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت امراض بارده گوش خصوصا جهت کرم آن
و جهت...ن قوی الاثر و قدر شربتش جهت قی کردن یک دانگ تا دو دانگ و جهت سپرز و یرقان و امثال آن از یک دانگ تا نیم درم و اولی اجتناب شرب اوست و دو درهم آن کشنده
خناق و درد شکم و تشنگی مفرط و مضر ریه و مورث کرب و غشی و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش جهت قی نمش او جوز القی و ثلث او فلفل و در غیر آن دو وزن آن مقدونس
و نصف آن شیطرج است **کنوش** بلغت طبرستان قسم کبیر زعرور است و بتر کی ازگیل نامند و قابض و لذیذتر از زعرور و در افعال قویتر و دوام او زیاده اوست **کنگر زد** است
اسم فارسی صمغ الحرشف است که بفارسی کنگر نامند در دوم گرم و در اول خشک و منقی صفرا و بلغم و ضماد او محلل اورام و قدر شربتش یک درهم تا دو درهم و بدلش جوز القی
کنهان اسم هندی نباتیست مثل درخت کوچکی برگش مدنگ و حدت شبیه ببرگ سفرود و بوی مانند بوی و دو شاخهای او از یک شاخ سطبر رسته و نرم تر از خیار جهت
در سوم گرم و خشک و بوییدن آن و آشامیدن دماغ و شرب او محلل معده و جگر و معین هاضمه و بالخاصیت در جائیکه او باشد عقرب در آنجا نمیباشد و اگر برگ او را بر عقرب بیاندازند شل گردد
و مضر سفل و محرق خلط و قدر شربتش یک درهم است **کندری** نباتیست شبیه بنبات رازیانج و زرد کم برگش عریضتر از آن و در بو مانند کندر در سوم گرم و خشک و در اکثر افعال
قائم مقام کندر یافته اند **کندرومی** مصطکی است **کنجورس** اسم یونانی جاورس است **کندش الدواب** عود العطاس **کنجده** اسم اصفهانی انزروت است و بدیلم
کنجینه نامند **کنجد** اسم فارسی سمسم است **کندم** اسم فارسی بر است **کنگر** اسم فارسی حرشف است **کندم مکه** اسم دیلمی خندروس است و باصفهان ذرة مکه نامند
کندم دیوانه اسم فارسی شیلم است **کنکر** اسم فارسی با ذاورد است **کنهب** اسم فارسی فراست **کندنا** اسم فارسی کراث است **کنار** اسم فارسی نبق است و به
مازندران اسم درخت نیم است **کنب** اسم فارسی قنب است **کنجشک** اسم فارسی عصفور است **کندر** و اسم هندی کندر است **کنبل** اسم هندی قنبیل است
کنهت اسم هندی کبر است و کندهاری کندک نیز نامند **کنیر** اسم هندی خرزهره است **کنده** اسم هندی شکر است **کندهیل** اسم هندی تفاح الخراست
اسم هندی صمغ هندی است **کنهیوه** اسم هندی خرالطین است **کنوای** بهندی عنب الثعلب است **کنده** بهندی بصل الفار است **کندشیر** بلغت هندی سادج است
کنچار بهندی طحلب است **کندفا** بهندی حب الغار است **کنبول** بهندی اشنان است **کنکوتی** بهندی دخن است **کنوار** بهندی صبر است **کنول**
بهندی نیلوفر **کلوبه** بلغت اصفهان نوعی از تمر است که مایه آبکامه را در شیر جلنموده استعمال میکنند و خواص قریب بکمه و تحفیف او کمتر از آن و مضر سینه و سرفه بلغمی است
کوبا نباتی غشی اورام نهند است **کوبشل** بلغت کیلان دیلم است و ابن تلمیذ بلغت طبرستان دیلو و بلغت مازندران کوزن گیاه بیان نموده و آن نباتیست برگش
شبیه برگ نارنج و ساق او زیاده بر دو ذرع و تخمش سیاه و بقدر المو بالو و ظاهر بیخش سیاه و درونش سفید و غیر تفاح است و بالخاصیت هر نقلی که قالع آن حین قلع او کند بهم رسد و
گرود شاید بیان غول صبا درت نماید و اسهل او بستن است و مستعمل ایشان سعولایت دیلم بزرگ است و در اطعمه استعمال مینمایند در آخر دوم گرم و خشک و مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع
سلسل البول و بول بی فراش و وجع مفاصل و امراض بارده رطبه و قدر شربت از برگش که با الطعمه طبخ نمایند تا ده درهم و از بیخش تا نیم درهم و اکثار او مورث جنون کشنده است
کواع جمع کراع است و بمعنی کوز است **کوز** اسم فارسی شد است **کوالف** با ابرو است **کوکندم** جو رشد است **کوهان** کوهان است **کوشناطوس** سیاه موش است **کوکخس** اسم گوهر است

اسم هندی حشیشة البقر است **کوشحم** قلقس است **کوکب الارض** طلق است و نزد بعضی پیکانی و **کوکب الشعل** نیز گویند **کول** شعیر است **کولان** نوعی از سل است **کوزگیا** اسم فارسی خرزهره است **کوشنا** و اسم فارسی حیطیانا است **کوخلن** اسم رومی حوز اسم است **کوکا فیلوس** اسم یونانی اجاص است **کوله پیه** اسم فارسی انجدان است **کوبزه** اسم فارسی خرنوب شامی است **کوبنج** اسم فارسی زعرور است **کوش ماهی** اسم فارسی شیح است **کوکرد** اسم فارسی کبریت است **کون** بفتح اول و دوم اسم فارسی ... است **کوکصین** اسم ترکی حماما است **کوکل** اسم هندی مقل است **کوره** اسم سندی ... است **کوکر** اسم هندی ثعلب است **کوت** اسم هندی قسط است **کوه حوتی** اسم ... حب النیل است **کوکری** بهندی دجاج است **کوکرنده** بهندی کمافیطوس است **کوکا سندی** اسم هندی خصی الثعلب است **کوند** بهندی صمغ است **کوله** اسم ... است

الکاف مع الهاء و غیره

کهرباتره اسم مازندرانی حرف با جلی است **کهربا** سندی گویند نوعی مهره است و از دریای مغرب حاصل میشود و بعضی اعتقاد آنکه صمغ درخت جوز رومی است و از بلاد روس و بلغار و مغرب خیزد و نزد بعضی آشپشاپیت در جزایر بحر مغرب که مانند مرم منجمد میگردد و حقیر قطعه از کهربا مشاهده نموده که مگسی در آن مانند منجمد و منجمد شده بود و محمد بن احمد معدنی است و مغربی آن قوی تر از ... است و از قول قدما ظاهر میگردد که کهربا و سندروس یکی باشد و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مختص ... و شمال باشد و در بودن کاه ... سندروس ماند کی حرارت که از مالیدن او بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاد است و در سندروس ... غالب است و در کهربا زردی و صفا و حین سوختن بوی شاخ سوخته از آن میگردد و بهترین کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب و از زمین بزارع مغرب بهم رسد و ... معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی دل و معده و مفرح و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حبس نزلات دماغی و ... جهت اسهال و ... یرقان و خفقان و حرقة البول و ضعف ... و سنگ مثانه و با مصطکی جهت عسر البول و بخاصیت جهت زحیر نافع و طلا او جهت شکستگی اعضا و ناسور و جهت منع عرق ... با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر و با آب جهت سوختگی آتش و تعلیق او جهت حفظ جنین از اسقاط و رفع یرقان مجربست و تعلیق او بر معده جهت منع تخمه و باخود داشتن جهت تقویت دل و دفع خوف و طاعون و ذرور او جهت التیام زخمها مفید است و چون بوزن چهار شعیر او را در طالع سرطان صورت کوزه قایم الذکر نقش کنند حامل آن ... نشود ... بیاید و گویند مضر سپر و مصلحش ... و بدلش سندروس و اگر یافت نشود وزن آن طین ارمنی ثلث وزن آن سلیخه و در تفریح مروارید و در رفع طاعون ... و قدر شربتش نیم مثقال است **کهاتا** اسم سریانی شاخ نات فادانیا است **کهیکه** سلیخه است **کهیلو** اسم اصفهانی ... است **کهول** اسم هندی خرفه است **کهلم** ... اسم بادنجان **کهری** اسم هندی مرده ... است **کهرهت** اسم هندی ... است **کهتیم** بهندی ... **کهنیچه** بهندی سیم تمر است **کهونکلی** بهندی تخم خرفه است **کهنیه** بهندی ... است **کهر** بهندی حافر حیوانات است **کهوکرو** بهندی خسک است **کهیلا** بهندی ... است **کهورپه** بهندی سوسمار است **کهونلی** بهندی حب المحلب است **کیاه قیصر** اسم فارسی اکلیل الملک است **کیاه جالینوس** اسقولوقندریون است **کیموس** ذره است **کیده** کاویست **کیل دارو** اسم فارسی ... است **کیپه** اسم فارسی مصطکی است **کیکواس** اسم ... است **کیباله** بهندی معد است **کیسپیه** بهندی ... است **کیهون** بهندی حنطه است **کیرو** بهندی ... است **کیسر** بهندی زعفران است **کیسی** بهندی خبث الحدید است **کیان** ... بهندی دارشیشعان است **کیکر** بهندی خار مغیلان است **کیکرکا شیرا** اسم هندی اقاقیا است

حرف اللام مع الالف لادن

رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل میشود و مقدار درخت انار و شبیه بدرخت ... و برگش عریض و ... رقیق و صلب و گلش مایل بسرخی و ثمرش مانند زیتون و در جوف او دانه سیاه ... با رطوبت غلیظی که از ساق و برگ او جمع کنند و بهترین اقسام و لادن عنبری ... و هر چه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفند در حین چریدن آن بنبات بچسپد و از آن جدا کنند نیز از قسم اول و هر چه بر سم ... بچسپد و با خاک و ریگ آمیخته باشد ... است و بعضی تصریح نموده اند که رطوبت مذکوره از قسم کم نوعی از لبلاب است ... و بهترین او سرخ ... مایل بسرخی و سبزی ... در دوم و در اول خشک و لطیف جاذب با قوت قابضه و منضج قوی و مفتح دهن ... مدر بول و حیض و عرق ... جنین ... و مقوی معده و دافع فواق ... با روده ... قابض طبع و طلای او جهت ... و ... معده و ... التیام زخمهای کهنه ... جهت اثار قروح و آبله و فرحه او جهت صلابت رحم و اختناق و احتباس حیض ... جهت ... اطفال طلا کنند جهت نزلات و سرفه ایشان ... جهت تقویت آن و رفع غشیان و سیلان آب ... و با سرکه جهت ورم مفعد و ... با روغن ... جهت ... با روغن گل جهت سوختگی آتش و با روغن مورد جهت تقویت موی و منع ریختن آن و بخور او جهت ... جون ... زنان بعد از زایل ... بحال ... ازبول ... قابل ... و ... و آشامیدن او ... مصلحش ... و قدر شربتش تا یک درهم است و در دهن لادن که ... نیمون ... روز دیگر ... خاکستر کنند ... تا ... و جهت ... اعضا و تقویت معده و ... سیاه کردن مو و تقویت آن ...

سفید است **لاجورد معدنی** معروف است و بهترین او صاف و شفاف است که کبود و از سرخی و سبزی مایل باشد و آنچه از سنگ او بر ترتیب در هند و بحر با زیر بر بیخ
در ایرج و سنگ سبزه ترتیب کنند و دوا و لاجوردی نمیباشد بخلاف غیر مغشوش آن و مستعمل در طب غیر مغسول است و در اول گرم و مغسول او و در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا
و اخلاط غلیظه محلول به تجویف صاف کننده آن نکرد را ثت و با ستحاصیت رافع سودا و کحوالی قلب و جالی است و تعلیق او رافع خوف و او مفرح و مقوی دل و جالی با قوت قابضه
و رافع امراض سودای و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه مدر حیض و اکتحال او جهت سلاق و ربد و دمعه و بیاض و قرحه چشم و ریختن مژگان و ذرور او جهت اکله و قروح و سا عیه
و مفیح او جهت رعاف و قرحه او با روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و طلا او با سرکه جهت سحوق و قلع ثالیل و برص سفید و مضر معده و مصلحش مصطکی و موجب کربه
و غثیان مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش حجر ارمنی **لاله سرنگون** اسم فارسی نباتیست معروف و در باغها غرس کنند بیاز او را چون
باد بیه المناصعه کوبیده و بجوشانند تا آب سوخته بروغن بماند طلای او را جهت عرق النسا مجرب یافته اند **لاله نعمانی** اسم فارسی نباتیست برگش شبیه ببرگ بنفشه
و سه چهار عدد و گلش مانند شقایق و بزرگتر از آن و بیخش مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی و جسد بر ده او چیزی شبیه بابریشم مطبوخ و لیسیار نرم و پرده سرخ
و سیاه و مغزش سفید و شیرین و ساقش بقدر چهار انگشت است با تفریح و اسکار و محرک باه و سرخ کننده رخسار و سنوم و قلیل الحرارت و با رطوبت غالبه و فشا او
غالیه مبهی با خمیه است و قدر شربتش ... **لاغیه** نوعی از یتوعات و ما هیست و بعضی از انواع یتوعات است و الوجرح گوید ...
لاغیه است و اورا ... ما سبگی ... بشیر ... برگش بد و گلش زرد مایل بسرخی مشابه به نرگس و مایل بخوشبوئی و تخمش مانند
و ... گرم و خشک ... شیر او مسهل ... شیر دارد و کشنده ماهی و جهت استسقا زرقی و اخراج زرد آب نافع و شیر او ...
و ... رجع کرده استعمال باید نمود و قدر شربتش ... با آن ... دانگ نیم دانگ ... مخلوط با آن یکدرهم و از برگش و مطبوخات بدستور تا یکدرهم و مضر امعا و مصلحش کتیرا
لالا ... گویند گیاهیست که از کلناهیز ... بخور او جهت بواسیر و درد مقعد و شرب او جهت رفع ... نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم ... مورد است **لا** ... صمغ
درختیست هندی خوشبو شبیه ببوی کندر ... مصطکی و در رنگ مایل بین سفید و زردی و در آخر دوم گرم و خشک و ملطف و مفتح سدد و رافع بلغم و ... اعضا
و ضعف عصب و امراض بارده و طلای او جهت جراحات و تحلیل ورمها و اعیا و قطع رایحه بد نافع و با آب ... جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال ... و بخور او
... و مضر ... و مصلحش ... و قدر شربتش ... هندی **لاچی** اسم هندی ... **لاجورد** ... **لازورد** لاجورد است **لاعوریا** ...
یونانی ... **لاریطوطاون** ... **لاسوس** ... یونانی ... **لاک** اسم هندی ... **الک**
اسم فارسی لک است ... اسم فارسی سلقات است **لاله ...** اسم فارسی ... است **اللازم مع الباء لبلاب**
اسم جنس نباتیست ... و هر چه بزرگ باشد کبیر گویند و کوچک را صغیر و لبلاب کبیر سفید و سیاه میباشد و سفید را گلش سفید و شبیه ...
و تخمش سفید و برگش مانند برگ ... و سیاه را گلش ... داند ... و لبلاب صغیر اقسام است سفید و زرد و سرخ و کبود میباشد برگ ... بزرگ و گلش ...
... و قسمی از آن ... اقسام کبیر و صغیر شیر داره ... در دوم سرد و خشک ... گرم ... مفتح سدد و ملین طبع
و محلل و ... مسهل ... غالب اسهال ... و آب افشره آن ... و برگ کبیر سفید او مسمی بحبل المساکین جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و درد سر
و امراض سینه و آب او جهت ... و قولنج حار و باخیار شنبر جهت ورم مفاصل و احشا و قرحه امعاء ... و جهت قرحه امعاء و ضماد برگ تازه او جهت درد سپرز و مطبوخ او ...
جهت تحلیل اورام ... و جهت ... و با روغن زیتون جهت درد گوش ... جهت سوختگی آتش سفید است و قسم سیاه او ...
... سیاه کننده موی ... برگش جهت قروح خبیثه و گل ... آشامیدن ... و شدید الحرارت و حدت و ... کشنده ...
... جهت ... مطبوخ او جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش سفید و از صنف کبیر آنچه برگش ... و ... مایل بسیاهی است مسمی ...
... جهت ... و قولنج و درد سینه و ... و ... رطل از آب ... الدم جمیع اعضا ... رافع قروح خبیثه ... و التیام دهنده جراحات
است و اقسام لبلاب ... مثانه و مصلحش ... و قدر شربت از ... و لبلاب صغیر با قوت محلله و قابضه و مسهل مره الصفرا و ...
... باشد و قولنج حار و محلل ورم مفاصل و با خیار شنبر جهت اورام احشا و تفتیح سدد ... نافع و قدر شربتش ... است بالبسته در هم ...
... عظمیست ... و مصر ... جهت ... و ... از ... و ... مایل ... و معروف بسیمه است و ...

و اہل مصر سہیت در وسیا فتہ اند و این جبر امولف منہاج مسمی ابراز اوخرنت و السنہ ونیز مولف حاوی الادویہ سداب است در دوم سرد و خشک کہ شرب و در در او قاطع نزف الدم واذاق

درد دندان و طلاے آن مقوی سکر و باشراب محلل اورام و بالادن منہور و جہت جبر و کسر و ضربہ و حرکت استخوان و انفصال مفاصل و درد او جہت گزیدن انہیدان عوام موثر او و تنزل نزد تجربہ معدہ جاذب الب

و مصدع و مورث ثقل سامعہ ہست لبن لقار شیر و ترکی سود نامند مرکب القوی و مشتمل بر جنبیہ مائیہ و جبنیہ و دسومت و اول گرم [illegible] و دوم سرد و تر و جبنیہ در اول سرد

و خشک ہست پس شیر ہر حیوانی در گرمی و سردی و یبوست و رطوبۃ بحسب غلبۃ یکی از اجزا ثلثہ متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات بانفراد و نرم کند و هیشود و امور کاهیشود کہ در سجا

سیکرد و ہر چہ در تغذیہ لبیت از حیوانی ہست کہ اقرب بولادہ انسان باشد لہذا شیر گاو و بہتر از سا پیست و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آہو و شتر و از الاغ و اسپ و خر گور و خوک

در تعادل ہای قوی نا بند از گاو و گوسفند و بز و در تغذیہ و ہمچنین بحسب تعلیف و سن و فصل مختلف میباشد چہ ہرگاہ مسکرات و مخدرات تغذیہ حیوان کنند مثل فنب و خشخاش و مانند آن شیر او

مخدر و مسکر میشود و از تعلیف مسہلات و قوابض و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات و ملطفات و امثال آن و آثار آن تبدل میگردد و شیر تازہ دوشیدہ با حرارت لطیفہ ہست

و آن بعد از سرد شدن زایل میشود پس باید در حین استعمال گرم نمود تا موجب سرعت نفوذ او گردد و از مطلق شیر در ایت قیدہ مراد شیر گاو است و در تغذیہ بعد از گوشت و تخم نیم برشت

ترین اغذیہ و ہر چہ جبنیہ در و غالب باشد سدد است و الا منفتح و طلاے اقسام آن نافع ورم منفعد و قرحہ مثانہ و اورام عانہ و رحم ہست و استعمال شیر بعد از ترشہا و بان و با میوہ ہا

تازہ و ماہی و امثال آنہا بہ نیت چہ ما دامیکہ از معدہ گذشتہ باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفسد او با وجود اخلاط فاسدہ در بدن استعمال او را مہلک دانستہ اند قبل از

انقضاے چہل روز از ولادہ و در زمستان بسبب غلظت او و قریب الولادہ را غلیب مائیۃ استعمال جائز نیست و آخر فصل بہار تا اوسط تابستان استعمال او اولیست و اکثار او مورث تہبار

تولید قمل و جہت سوست سریع الاستحالہ بدخانیہ و درد [illegible] و معدہ ضعیف باعث مضرت است و موافق سوداوی و یابس مزاج و معتادین افیون و قلیل او در تغذیہ و کثیر او در تلیین طبع

قوی تر است و بجہۃ شیر لطیف و جالی و رافع اخلاط سوختہ و موافق اعضا و تناسل اند لبن البقر شیر گاو ہست و گاو میش از جنس او ست و اغلظ اقسام از ہر دو را و جبنیہ غالب

و مائیۃ و جبنیہ کمتر و مایل با عتدال و غلیظ تر از سایر تازہ دوشیدہ و آنچہ سرد نشدہ باشد بخوشبوی منضج و سریع الہضم و کثیر الغذا و نیکو کنندہ رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی

دماغ و تریاق سموم ہست باقی و حافظ رطوبات اصلی و مطلی مبیح رطوبت دماغ و جہت سبج و نسیان و غم و سواس و تقویت بدن و قرحہ ریہ و سل کہ بی تب حلقی باشد و امراض یبس و جرب و قوبا و حکم

جذام و مطبوخ او با برنج جہت طول عمر و با کرد کان و خرما جہت فربہی کردہ و بدن و داغ کردہ آن با آہن و سنگ تفتہ جہت اسہال و قطور و طلاے آن جہت اکثر امراض چشم نافع و حقنہ او با پوست الجوز

مداومت آن صحت می باید و با کندر جہت طلاء و با انزروت جہت ناخنہ و سبل و شرناق و طلاے او با سفید اب قلعی جہت قروح و اورام حارہ مجرب و با افیون و موم و روغن بنفشہ رافع درد

حار و قدر شربت او نیم رطل تا یک رطل است و مضر صاحبان تپ و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و درد سر و سدہ و صرع و مضر دندان و زبان است و صاحبان خفقان رطوبی و منہج اکثار او مورث

سنگ گردہ و مثانہ و تولید قمل و برص و سریع الاستحالہ بخلط غالب معدہ و مصلحش شکر و عسل و شربت دینار با شہد و شکر ملح انجا داوست و چون منجمد گردد باعث لرزہ و قشعریرہ و عرق سرد و غشی و

اختناق عقل و خناق میشود و رافع آن قی و سکنجبین عسلی و سرکہ ممزوج با آب فودنج و بدستور تخم کرفس و عسل با آب گرم ہست و شرب شیر مایہ را بقدر یک مثقال از مجربات شمردہ اند لبن الضان

شیر گوسفند است و دہنیہ و جبنیہ او غالب و غلیظ تر از شیر گاو و بہترین او از میش سیاہ و در تقویت باہ و تدارک مضرت جماع و ادویہ سمیہ و تقویت جوہر دماغ و نخاع و قرحہ ریہ و اسعال

و نفث الدم موثر و با روغن بادام و صمغ عربی جہت سرفہ مجرب و در سایر افعال و مضرات مانند سایر شیر ہا ست لبن المعز شیر بز است و مائیۃ او غالب بر دہ و رطوبتہ از بادہ

فضلات و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در جراحت ریہ و حلق و مثانہ و تپہای مزمنہ و دق و غرغرہ او در ورم لہاۃ و خناق الفع و سی مثقال آن با چہل مثقال با دو مثقال کتیرا و نیم مثقال رب

السوس و صمغ با دام جہت نفث الدم و سرفہ و علل سینہ مفید است و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیف تر و بدلش شیر گاو است و بدستور عکس آن لبن الابل شیر شتر موافق تر بین شیر ہاست و از

و تر و سرد تر است و مدر بول و مرطب دماغ و منضج و مفتح سدہ خیشوم و رافع سل و یبوست سینہ و سرفہ یبسی و سعوط او جہت خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و فساد و قطور او جہت

درد چشم و خشونت پلک و مرطب دماغ و در دگوش و ورم و قرحہ آن [illegible] و چون شیر حاملہ را بسر کہ و عسل بشوید [illegible] بنا فہ آمدن بدن خشک حاملہ خواہد بود

و بعکس آن پسر و از مجربات است و بہترین شیر زنان بیا بر البان انست کہ چون بر ناخن بریزند جمع شود و با چسپندگی باشد با عتدال قوام لبن اللقاح شیر شتر است و دہنیت آن

استخراج او جدا نمیشود لہذا کم و رقیق و مایل بشوری ہست مفتح و مدر بول و زرد آب کہ ما [illegible] باشد و باشکر مقوی بدن و صاف کنندہ و شہوت باہ و اشتہا و جہت سدہ و سینہ و حکہ

و اورام صلبہ طحال و ضیق النفس و لبو و استسقا زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیاشامند مسہل زرد آب با تدبیح اند و قویہ بنوشند تا یکرطل سدد را اورام

و از غذا نمایند کہ شوند مانند روغن نارو بن بادام تلخ و پستہ و امثال آن با شیر تا دہ روز قبل از استعمال شیر او تعلیف بر او نمایند و کنکر [illegible] و امثال آن نمودہ شد لبن الاتان

شیر الاغ ہست و مائیۃ او غالب است و قلیل الجبنیہ و دہنیہ و سریع ترین شیر ہا است و مرطب و مبرد و مفتح و جالی و مفتح و دفع [illegible] بخلط غالب معدہ و جہت سل و سرفہ نزال الدم و سرفہ حارہ و نزلہ

سنده و نفث الدم و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و حقنه او جهت جراحت امعا و رحم و زحیر و اسهال و سموم و حصوصا

با قابضات و مضمضه او جهت تقویت لثه و دندان و ضماد او جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران جهة سعفه و سلاق مفید و مضر محرورین و در دسر بارد و مصلحش گل ابن ترکیبین

و قدر شربتش الی ده و قیه تا نیم رطل است با شکر و کتیرا و روغن تخم کدو در سوسن امثال آن تعلیق او با شیای مناسبه بهر علتی شرط است و بدلش شیر میش است **لبن المادیان** شیر

مادیان است جنبیده تر گرمتر از سایر شیرها و مفتح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقنه او منقی قرحه رحم و حمول او با نشاره عاج بعد از طهر معین حمل

است و از خواص او است که هر زنی که قبیلی از و بالقصال بنوشد در آن سال آبستن نشود تا دیگر بر آید با ده هر چند عدد نباشد و از مجربات مکرره است و ترش کرده شیر مادیان را ترکان اکثر

منافع بسیار است **لبن الحمار** شیر خر است و نزد بعضی بغایت ممدوح و موافق سل و دق است و سورش بهق و صنع است **لبن الغزال و لبن حمار الوحشی** شیر آهو و گورخر

گرمتر از شیر ماده و لطیف تر و محرک باه اقوی است **لبن الخفاش** و لبن الاسد شیر شیر بیشه و شیر در نهایت گرمی در غایت جلا و دار و نغوط اند **لبن الحامض** بفارسی ماست

نامند سرد و ملطف و مطیب و مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیت او نسبت بدوغ زیاده و در سایر افعال قریب باوست و مخیض دوغ را گویند و او مسهل معده سرد و کثیف و دیرهضم

و مسدد و مولد بلغم خام و مضر پیران است و مصلحش سعتر و نعنع و حسیر است **لبا** بفارسی فرشه و بترکی اغوز نامند و آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت سه چهار روز

دوشیده شود و بیکو قیاد و ده رطل شیر را غلیظ میکند و در تسمین بدن و تحریک باه محرورین موثر و نفاخ و مسدد و مورث قولنج و مولد حصات و دیرهضم و مصلحش شراب است

لبن السودا نامند دانه‌ای است بعضی گویند جزیست شبیه بصمغ و مایل بسیاهی و زرد و بغایت گرم و از نواحی مغرب خیزد و بوئیدن او باعث رعاف و مهلک

و از سموم قتاله و ضماد او محلل اورام صلبه است در چند ساعت **لبن الیتوعات** شیر نباتات شیر دار است مثل ما زریون است و مجموع از سموم و مسهل تعنیف اند و هر یک مذکور

و آنچه اسم مخصوص دارد در یتوعات مرقوم میگردد **لباب القرطم** مغز دانه کافشه است و گذشت **لباب القوم** و **لباب الحنطه** و **لباب البر** و **لباب القمح** مغز گندم است

لب النخله جمار است **لبسرت** بلغت مغربی قسمی از سلیخ و با صحاب عالی **لبنی** بیونانی او آن ابغاریستانی است **لبسان** خردل است **لبسیدلون** و لبرون شیلحج است

لبانه اسم مغربی فر فیون است **لبنی** میعه سایله است **لبان** معرب لیبانوس بیونانی و آن کندر است **لبب** بلغت سکان بن هم کی کثیری است **لجی** اسم هندی فاقله است **لجلاج** بلغت اکثیران

زنبق یاسمن است **لحوم** اقسام گوشت مذکور است و در اینجا قوانین کلیه تحریر میشود و در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحم چه اغذیه انسان که از ادویه اغذیه منحصر باشد و نبات

و حیوان است و در استحاله اینها بغذا نیز شوند اینها است که طبیعت در نبات بهفت قسم فعل میکند تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در حیوانی محتاج بهمه افعال

سبعه و در شیر پنج فعل کافیست که تفریق و تغذیه که آن هضم و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیور محتاج به تحلیل و استحاله و تمیز نیست و در لحوم بدو فعل است که تشبیه و ادخال باشد

لحومات بهتر از سایر اغذیه است و بهترین طیور متوسط آن است که قریب بمرغ خانگی باشد مثل کبک و تذرو و امثال آن و بهترین مواشی گوسفند و بز است که زیاده بر یکساله نباشد و کمتر از

شش ماه بر نگذشته باشد و بعد از آن گوساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه است و از وحوش بهترین آهو و بره و بچه بز کوهی است و در مزاج صاحبان تعب و ریاضت و قوی الحرارت گوشتها

غلیظ مناسب است و هر حیوانی که از شکم حیوان بیرون آورده باشد و آنچه بحد کمال نرسیده باشد و اقسام میته و سقیمه و پیر سال و بسیار لاغر مورث امراض بسیار اند و در خوردن گوشت دو بار

در یک روز ممنوع است چه هضم آن بر طبیعت دشوار و مداومت خوردن لحوم موجب قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت ذهن و عروض صفات بهیمیت و بسیار خوردن آن باعث ضعف

ارواح بدنی و سقوط قوتهاست و شرب آب بعد از آن مضر و تناول نمودن شیر و میوه‌ها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه در کوبیدن و پختن او کنند بهتر است و گوشت

آبکی پاره اللحم سریع النفوذ و موافق اشخاص ضعیف القوة است **لحیة التیس** و او مختلف فیه است نزد انطاکی و جمعی گیاهی نباتی برگش مثل برگ گندنا و قلیل العدد و مفروش بر زمین و در ضیقان

سنگ و بیخش سکون نعمان نامند مانند سیر و بیخورند و حنین ابن اسحاق و جمعی دیگر گویند که دیسقوریدوس قسوس دانسته قول او معتبر است و آن نباتیست شبیه بدرخت کوچکی و

شاخها و صلب و برگش مستدیر و با زعب و صلابت و گلش شبیه بگلنار و قسمی از آن سفید و نزد یک بیخ او نوعی از طراثیث میروید مایل بسبزی و زردی و بعضی گفته‌اند شیرین میباشد و پیر شده

اند و طرثوث را هو قسطید اس نامند و بیونانی ابو قسطس و او جمیع اجزای نبات قابض و قوی است و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره طرثوث است در آخر اول سرد و در سوم خشک و قابض و اقرا

تریاق قابض و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال مرکب و دموی و رافع قرحه امعا و قرحه ریه و ضماد او مقوی اعضای ضعیفه و معده و جگر و در سایر افعال قوی‌تر از اقاقیا و قدر شربت

از عصاره او تا سه درهم و از برگ و گل او تا چهار درهم و ضرر و برگ و گل آن جهت التیام جراحات و رفع نفث آن گل او با موم و روغن جهت سوختگی آتش و اورام حاره و خوردن آن

جهت قرحه امعا و تقویت معده و منع ریختن مواد و آن نافع و مضر گرده و مصلحش عناب و بدلش حضض و اقاقیا است و ابن خالد افریقی و امین الدوله و جمعی دیگر بیان نموده‌اند که نباتیست

است بی برگ و مایل بسبزی و مایل بسیاهی بقدر یک شبر و اکثر آن در تحت زمین چهار انگشت از زمین پیداست و در شوره زار میروید و این قول اصح میباشد و هیچ گیاه مذکور نوعی از طرا

از دوا لعینی است و مقدار نمک با خوردن لحیة التیس رافع سموم و نسته است لحام الذهب صناعی او تنکار است و معدنی او و قد لوبری که مذکور شد لحیة الغول نیم از اقسام
الغول است لحا ملک اول بیخ نباتات است و ریشه های باریک آنست لحیة الحمار سیاه و شان است لحیای دیفساقوس است و گویند جرشفا است لحام الصاغة از اقسام
تنکار است و مذکور شد لحیس بنج معرب لحیة بلغت یونانی و نوعی از خیری است نبات او قریب به ذرعی و گلش بنفش و بری جبلی میباشد دانه او سیاه و تلخ و لحیة عدسی در بعضی نسخ القطرب
در سوم گرم و در دوم خشک و تخم او مسهل و رافع سم عقرب و شیاف او مفتح سده و رافع یرقان و قدر شربت از نبات او یک مثقال است و چون گل او را بر گزیدگی عقرب اندازند کشنده است لحیس
الاکلیلیه خرما است لزاق الذهب مثل لحام الذهب است لزاق المرخام و لزاق الحجر صمغ البلاط است الکا مع السمین لسان نام عربی
سریع الانحدار و مرطب بدن و باد و سعال مزمن و سریع الاستحاله انحطاط متعفن و مصلحش سرکه و زیره و کشنیز است لسان الحمل بفارسی بارتنگ و بترکی باغ بریاقی نامند و از
جنس مرماحوز است و صغیر و کبیر میباشد صغیر او ابرگ کوچک و باریک و ملاصق به زمین و ساقش پراگنده و مایل بطرف زمین و گلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه و کوچک و ساق و قسم
دستور پراگنده و مایل است قریب به شبر و تخمش زیره تر از قسم صغیر و گلش مانند او و بیخ هر دو سست و با زغبیت و مانند سطبری آن تا به قدر انگشتی و منافع بسیار
صغیر و اطلاق آن به کبیر او است و در دوم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتح و حابس نزف الدم و جمیع اعضا و پخته برگ و بیخ او با نمک
و سرکه رافع اسهال و عصاره او مسکن تشنگی و جهت قروح و سل و نفث الدم و سده سپرز و جگر و ضعف آن و سده و صرع و تبهای حاره و ربو و جوشش دهان و
قرحه ریه و قی الدم و سده گرده و حرقة البول و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد و در سوختگی و جهت التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه
و اکله و نار فارسی و قطور آب او جهت درد گوش و اسراض چشم و جهت ورم و اختناق و لوا سیر و ضماد برگ او مسکن حرکت زخمها و التیام و جهت نارها و
اورام حاره و شربت و با نمک رافع سمیت زخمها سگ دیوانه گزیده و با سفیده جهت بادسرخ و منضج و بیخ او جهت امراض دهان نافع و گویند مضر ریه است و
مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب او یازده مثقال تا نیم رطل و بدلش حماض بستانی و گویند بالخاصیه سه عدد بیخ او را چون با چهار او قیه شراب
با آب بنوشند رافع تب ربع و چهار عدد آن رافع تب ربع است و تخم او در افعال مانند عصاره آن و بو داده او قابض و مقوی معده و رافع زحیر و قدر شربتش تا سه مثقال
و عرق با نمک رتقویة قوه ماسکه معده و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره او است لسان الثور بفارسی گاو زبان نامند برگ نبات او با خشونت و سطبر
و مغبر و تخمش بیضی و بر روی آن نقطه های سفید شبیه به نخاله زغب دارد و ساقش قریب به ذرعی و زغب و شاخهای او با زغب باریک و سفید و گلش کبود و بشکل گل انار
و تخمش سیاه و ریزه. و در جبال در المرز شبیه الوجود است و قسمی که در صفاهان و بعضی بلاد گاو زبان سیاه نامند مرماحوز است و گل او را و کوچک و مدور
در اول گرم و تر و قوت او تا هفت سال باقیست و گل او الطف و جمیع اجزا مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حواس و مسهل تیره السوداء و صفرا و جهت امراض سوداوی و
برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و نیکوی رنگ رخسار و تسکین تشنگی و یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر و مضر سپرز
و قدر شربت از برگش تا چهار درم و از جرم او تا ده درهم و بدلش بوزن او ابریشم محرق و چهار دانگ آن پوست ترنج است و چون از آب او آب سیب و آب عنبر و شراب
دهند ده مثقال آن تفریح بحد یکه یک رطل شراب میکند بدون زوال عقل و دو درهم گل او با یک درهم طین ارمنی و دو درهم شکر رافع خفقان است و عرق گاو زبان جهت امراض
سفید و در سایر افعال ضعیفتر از او و قدر شربتش سی مثقال است و برگ سوخته او جهت قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید است لسان الایل
الایل است نباتش مابین گیاه و درخت و پر شاخ و پراگنده و مربع و مایل به سفیدی و برگش شبیه به برگ بید و از آن دراز تر و عرضش کمتر و با زغب نرمی سفید و ثقیل الرایحه
و بجوبی تمرش دراز مایل به پهنی و نبات او در زمینها درشت در دوم سرد و خشک و نزد بعضی گرم است مخفف قروح ظاهر و باطن است شرباً و ضماداً رافع سم شفنین بحری
و برگ و شاخ او مدر حیض و بول و مخرج جنین و رافع لکنت زبان و آنچه سیاه کننده موی و فرو او جهت التیام جراحات و تنقیه خبیثه آن و آشامیدن آب مطبوخ او مسکن
و فرج و مقعد و ذکر و آب پخته او با عناب و مویز منضج ماده و رافع التهاب و مضر گرده و مصلحش صمغ و قدر شربت از آب او دو او قیه و از جرم او تا سه درهم است و چون
مثقال او را با سه او قیه رطل آب انگور شراب ترتیب دهند جهت قرحه کرده و نفث الدم و سستی عضل و احتباس حیض نافع و قدر شربت تا یک رطل است لسان العصافیر
بفارسی زبان گنجشک نامند درخت او قسمی از درخت دراز عظیم است و برگش شبیه به برگ بادام و ثمرش غلاف دراز و متفرق و در جوف هر یکدانه از تخم خربزه دراز تر
شبیه به زبان گنجشک و سرخ مغز او سفید مایل به زردی و با تندی و تلخی و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظه و درد پهلو و کمر و رحم و مسکن
و جهت حصاة و با رطوبت فضلیه و نهایت محرک باه و جهت ضیق النفس خفقان و مدر و مقوی اعضا و تناسل و مضر ریه او با زعفران و عسل بعد از طعام جهت اعانت حمل از حیض

و مصلح محرورین و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا بوزن او و نصف آن بهمن سرخ است و نزد بعضی لیدگان و تودری سرخ بوزن او و برگش منقی
دخونها است و التیام دهنده آن و ضماد پوست او با سرکه جهت کوفتگی عضلات مفید است **لسان السبع** نباتیست برگش دراز و اطراف او مانند اره و صلب و سبز مایل بسفید
و ... شاخهای [illegible] و بقدر دو ذرع و بر سر آن [illegible] گلش [illegible] و تخمش [illegible] سیاه [illegible] در سوم گرم و خشک [illegible] جهت حصاة گرده و مثانه [illegible]
[illegible] نافع است **لسان الکلب** نباتیست بعضی لسان الحمل و نزد بعضی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی نباتیست برگش شبیه به برگ بارتنگ و درازتر
[illegible] بسیار [illegible] و اطرافش [illegible] و ساقش باریک [illegible] شبیه [illegible] و گلش [illegible] و تخمش [illegible] در اول تابستان [illegible] حوالی آبها است
سفید و [illegible] شبیه [illegible] مثل [illegible] باریک [illegible] در اول گرم و در دوم خشک [illegible] ضماد [illegible] جهت التیام زخمهای تازه و گوشت برآوردن زخمهای کهنه
لسان [illegible] نباتیست [illegible] مسمی باذان الثور و برگش [illegible] بر زمین [illegible] مثل برگ گاوزبان و ساقی که از میان برگها [illegible]
و بر سر آن گلی [illegible] مانند خیار خام و پخته او ماکول است [illegible] در دوم سرد و تر و جهت علل زبان حیوانات بغایت موثر و رافع خفقان و حرارت معده و امراض [illegible] و قلاع حاره
لسن بلغت هندی ثوم است **لسوره** بهندی سپستان است **لسبال** بلغت دیلمی [illegible] **لسیعه** بلغت مغربی [illegible] است **لسوغوریون** بلغت [illegible]
[illegible] است **لسان العجم** [illegible] است **لسوطیق** [illegible] **لیصیقی** اذان الدب است گویند برگش شبیه به برگ بارتنگ و کوچکتر و درشت و ساقش [illegible]
انگشت [illegible] زیاده [illegible] و تخمش بقدر فندق [illegible] بنخود و خار دارد [illegible] لیصیقی از این جهت گویند [illegible] معروف بکاشث است و در آخر اول گرم و خشک و محلل و جالی [illegible]
او با عسل جهت [illegible] ضمادش [illegible] جهت ضربان [illegible] بغایت مفید [illegible] رخسار است **لصف** کبر است و بلغت مغرب [illegible]
[illegible] اسم [illegible] است **لعبة بربری** [illegible] شبیه بسورنجان [illegible] مانند [illegible] و در مصر معروف به تریاق است و سورنجان را بعضی [illegible] مسمی دانسته اند
در دوم گرم و خشک و بغایت [illegible] و مدر خون حیض و بواسیر [illegible] بلغم و محلل ریاح و جهت مفاصل و امثال آن نافع است [illegible] جهت رفع سموم [illegible] دست او [illegible]
سرخی رخسار [illegible] امراض حاره و مصلح [illegible] کشنیز و قدر شربتش [illegible] و بدلش بوزن او تودری [illegible] مثل او گردگان **لعبت** بیروج الصنم است **لعبت** [illegible]
[illegible] **لعبت** [illegible] **شقایق** النعمان است **لعل** [illegible] **لعل مغرب** از لعل هندی [illegible] و در کتاب [illegible] قدیم ذکر [illegible]
منافع الاحجار و باب العناصر [illegible] تصریح نموده اند که از سیصد سال [illegible] زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم گشته لعل ظاهر شده و از جنس یاقوت است [illegible]
[illegible] اوست و جهت اختلاف مکان تکون بعینه [illegible] یاقوت را باقسام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی را در رنگ مانند او تصریح کرده و در منافع بحسب تجربه مثل یاقوت احمر
تفریح و تقویت دل [illegible] باصره قوی تر از یاقوت است [illegible] رافع سموم و جمیع علل سوداوی و اعصاب [illegible] تاثیر است و قدر شربتش [illegible]
[illegible] و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده اند **اللاغیة** [illegible] **الفاع و غیره** **لفاح** اسم عربی است و بفارسی [illegible] و آن ثمر بیروج است و بیخ لفاح عبارت از [illegible]
بیروج [illegible] مذکور خواهد شد قسم ماده او را برگش [illegible] بر زمین [illegible] شبیه به برگ کاهو و از آن کوچکتر و مایل بسیاهی و ثقیل الرایحه و گلش سفید و ثمرش [illegible]
[illegible] زرد و بسیار [illegible] و بعد از رسیدن [illegible] الفاح [illegible] مانند [illegible] تخم او شبیه به تخم [illegible] و بیخ او دو سه عدد [illegible] متصل بهم [illegible]
سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او [illegible] شکل [illegible] او اندکی شباهت بصورت انسان دارد [illegible] بیروج الصنم [illegible] و قسم نر او را برگ [illegible]
و مانند برگ چغندر و ثمرش بقدر [illegible] زرد و [illegible] متوسط است و [illegible] از آن [illegible] مواضع سایه دار و برگش [illegible] و طول [illegible]
[illegible] و ثمر [illegible] قوی ترین اقسام [illegible] قوتش تا چهار سال باقی [illegible] و قوی ترین اجزای پوست بیخ لفاح است و مستعمل از آن عصاره [illegible]
و پوست بیخ اوست در آخر سوم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او عدیم القوت [illegible] و مخدر [illegible] و مسکن [illegible] سوداء حاره و غلیان خون و صفرا [illegible]
و منوم و مسکر [illegible] از پوست بیخ او با آب و عسل [illegible] بلغم و مرة السوداء و جهت حرقة البول و خفقان حار و اسهال [illegible] رفع [illegible] نافع [illegible]
و جمیع [illegible] و با [illegible] و جهت [illegible] مفاصل حار و با عسل [illegible] جهت [illegible] سرکه جهت [illegible] سرخ [illegible]
کلف و نمش و [illegible] جهت [illegible] سفید [illegible] است [illegible] عقل [illegible] و غثیان [illegible] سداب و خردل بری و عسل و انیسون [illegible]
شربتش از سه قیراط تا نیم درهم و بدلش [illegible] بزر البنج [illegible] تخم او [illegible] سرخ کننده رخسار است [illegible] بسیار گرم [illegible] دو سه عدد آن [illegible]
و شکم [illegible] بالتفریج و [illegible] و حمول او با [illegible] جهت [illegible] ضماد [illegible] از جهت [illegible] اورام حاره و [illegible] نافع است و از خواص اوست که چون بیخ لفاح را با [illegible]

باعاج بقدر حمص تا عت بجوشانند نرم و مطبوع گردد و اهل تجربه آب او را با عاقرقرحا رب و مقطر او را با پوست انار و سورنجان جهت کلف اضنا عنه از مجربات دانسته اند **لفش** درختیست
بزرگ و منبت او نواحی شام و عد تر هی و سبزی و مشتعل میشود و در خشکی بسیار در زیر آتش در و تاثیر کند و ابن ابی خالد گوید که مراد از قول سبحانه تعالی من الشجر الاخضر نارا
او ست و برگ خشک و سحوق او رافع برص و بهق و عصاره او رافع قوباست و انطاکی که آن چوب صنوبر است **لف الکرم** چیزی است که از تاک بیرون آید و در کرم مذکور شد
لفت شلغم است **لفاح** بری بیروح الصنم است **لصف** **لقس** خباثت **لقلق** بفارسی لک لک نامند و از طیور سفید و سیاه و در سالی که در بلاد باد می آن شود
ترک توطن آنجا میکند در آخر سوم گرم و خشک و گوشت او جهت جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و ریاح غلیظه و برودت ده مستحکم نافع و مضر محرور و مصلحش سکنجبین و دهن بنفشه او در تمریخ
افعال قویتر و سرگین او جهت بهق و آثار و با تخم او سیاه کننده موی و رافع صرع و زهره او رافع شبکوری و خون او از سموم و جهت وضع و بهق نافع است **لفاح** ثمر یبروح است
لقطیه صمغ صنوبر است **لک** بفارسی لاک نامند صمغ نباتیست شبیه به ساق گیاه و شاخ و گلش زرد و تخمش قریب به قرطم و گویند شبنمی است که بر آن نبات می نشیند و در آخر بهار
جمع میکنند و بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال باقیست در دوم گرم و در سوم خشک مستعمل در طب مغسول اوست و طریق شستن آن در دستور اول تا کوزست و او مقوی جگر و احشا
و مفتح سده و سپرز و جگر و جالی آثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده و بالخاصیه لاغر کننده بدن و جهت استسقا لحمی و ذرب و فالج و یرقان و خفقان و سرفه و ربو نافع و مصفی گرده و
سایر اعضا نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش ریوند و ثلث او ریوند و نیم وزن او اسارون و ربع او طباشیر و از خواص اوست که چون با آب
روز یک دانگ او را با سرکه تا سی چهل یوم بنوشند بغایت لاغر کند و چیزی در این امر با و نمیرسد و اگر سه چهار مثقال او را در سه چهار روز با سرکه بنوشند همین اثر دارد و در رنگ کردن
مخصوص ابریشم و پشم است بخلاف پنبه و غیر آن که رنگ نمیکند و باید ابریشم و پشم را در آب مطبوخ او با طریقی که صاف کرده باشند یک شب با آتش نرم بجوشانند و طریق تا تیز بیخ
جز و از لاک سه جز و باشد و الا بدان طریق که اند و چون بشتابان سبز یکشبانه روز در آن بخیسانند پس لک را اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند تا در دوا و صاف شده
جدا شده آب بشتابان سرخ و درخشنده گردد و پس صاف در با صمغ عربی جمع نمایند و در نوشتن و امثال آن بهتر از شنجرف است و ثقل او در زرگران در استحکام چیزها استعمال
و معروف بر ایموزن نگری است در غایت قبض و شرب او در قالع حیض از مجربات است **لما** عنب الثعلب است **لمم** بلغت مغربی قطف بحری است **لمیثون** منظوریون صغیر است
لنجیطس بلغت یونانی است و شریف نمویا که او را در شام خسمنا مند بستانی و صحرائی میباشد نبات بستانی برگش عریضتر از برگ گندنا و بیرنگ خون و تخمش [illegible]
اوراق او از بیخ بیرون آید و ساقش بقدر شبر و بر سر آن گلی سیاه شبیه بگلاه و در صورتی شبیه بر کف دهان باز کرده و در اسفل و بالای آن مثلث و سیاه شبیه به بان و تخمش
مشابه و منبتش زمین نمناک و خشن است در دوم گرم و در سوم خشک و بخیش مدر بول و بالوس العلاج و گویند ساحران را از افعال غریبه میرنجد و قدر شربتش از جرم او یک مثقال
و از طبیخ دو وقیه است و قسم صحرائی را برگش مثل اسقولوقندریون و با خشونت و آشامیدن با شراب یا با سرکه جهت سپرز و ضماد تازه او جهت زیادتی جراحات و التیام آن
خشک او جهت تنقیه جرحها مفید و قدر شربتش تا دو درهم است **لنج** النخیج است **لون** بهندی ملحت است **لونگ** بهندی قرنفل است **الادمع** **الواو** **و عدیه**
لوز الحلو بفارسی بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضا باطنی و ملین آن طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقه بول و منی و سمین بدن
و با شکر الغذا و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه محرور جهت خشونت سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث الدم و ربو و قرحه مثانه و امعا و زحیر و رطوبت معده و بالصف او رفت
دشل او با شکر در قطع سرفه از مجربات شریف است و بو داده او مقوی معده و قابض و فاسد او موجب کرب و مستعد تنها دارنده غشی و مصلحش یا لوب جامضه بعد از قی و تازه او
او با پوست که حقاله نامند منقی معده و بن و دندان و برگ تازه او مسهل و مسقط کرم شکم و خشک او قابض و رافع اسهال و شگوفه بادام محرک باه مردان و قالع باه زنان و بادام
مربی در تغذیه کردن و فربه بدن و اصلاح گرده قویتر و روغن بادام معتدل و در کرمی کسری و بغایت مرطب موافق تشنج یبسی و نافع در قی که از دق و فربه بهمرسد و حقنه
چکانیده او جهت درد گرده و مثانه و عسر البول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و شرب او جهت گردیدن سنگ لوانه و درد معده و با کتیرا و شکر جهت سرفه خشک مجرب و جهت
تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله محبوب و قدر شربتش تا یک مثقال و در دفع بخیش مجرب و دوام او بهترین مهرکی پشت با و جهت نقرس و رفع خمیدگی
پیران مجرب دانسته اند و جهت سام و ذات الجنب بستن نافع و غرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق موثر و مضر احشاء ضعیفه و مصلحش مصطکی است **لوز المر** بادام تلخ
ریشه درخت او گرم و خشک و جالی و محلل ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد سر بارد و کلف و طبیخ او جهت تنقیه سپرز و گرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهت
خشکی آتش مفید و مغز او در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و در ازاله اخلاط غلیظه بعدیل و جهت سرفه و ربو و ورم سینه و ریه خصوصا با نشاسته و لعاب و با هم جهت [illegible]
گرده و حصاة با عسل جهت سپرز و امراض کلی با شقیم سده و یرقان و با ماء العسل جهت قولنج و بخیش و سایر دردها مفید و مضر او [illegible] شکر و خشخاش [illegible]

جهت تولد ابریه و قوبا و حزاز و نمله و خشکی ها که شبیه جرب و حکه دانه که جهت درد سر نافع و طلای برگ مطبوخ او با شراب جهت خنازیر نیز بل و ارسطو گوید چون بجوشد و با وام
مغز را کوبیده با شستا نا و اطفال بنهد از شرب بست و گمند ... و روغن او در اول دوم گرم و مایل برطوبت و مخفف و مسهل اخلاط غلیظه و سودا و مصدع و مصلح آن رب ادویه
جهت درد گرده و عسر البول و ورم سپرز و ربو و اخراج حصاة و جنین و جهت قولنج و اختناق رحم و ادرار رحم و التئام آن و طلا او جهت رفع آثار رخسار و کلف و حسن گونه و شقاق
و جرب کهنه و با شراب جهت قروح رطبه سر و خراز و قطور او جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم گوش نافع و حمول او مخرج جنین و شیمه و قدر شربتش تا چهار مثقال
و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نایب مناب صمغ عربی است **لوز بری** و **لوز جبلی** بادام کوهی است درخت او کوچک و برگش ریزه و گلش مایل بسبزی و با عطریت و ثمر
کوچک و با تلخی و قبض بسیار و او غیر حلو است در سوم گرم و خشک جهت رطوبت معده و تقویت آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر بیشتر از گل و نا دو
دانک و دام با شقاقل است **لوز البربر** نسبتی بلوز بربر است شبیه بصنوبر و بزرگتر از آن و در جاهای شعبه‌ها که مغزش رسیده گرم و خشک بسیار و قابض و ...
و اسوداد السودان مانند و مذکور شد **لوز الحبشه** **لوز السودان** **لوز الارجان** بختیغری **لوز البر** **لوبیا** مولف تذکره گوید بلغت هندیست و بیونانی مسهله و بعربی ...
هند و نبات او شبیه بلبلاب و بعضی بلعجمی بجا و رخود و پیچیده و دانه او بعضی سرخ و از باقلی کوچکتر و شبیه بگرده و طبوره علاقش مانند باقلی و از آن رقیق‌تر
و قوتش تا ده سال باقی میماند و بهتر از باقلی و از بونتری آن نخود سرخ او در آخر اول گرم و مفید او با اعتدال و محرک باه و مدر لبنی و مدر شیر و بول و حیض و سمن بدن
و شراب مطبوخ او با انجیر ... غذائیت مفتح سده و جهت ربو و سعال منفعت و مفتح جنین زنده و مرده و شیمه جهت درد گرده و مکه مفید و دیر هضم نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و آب کامه
و زنجبیل و با نخود صیبه و غشیان و مصلح آن دارچینی و سکنجبین است **لوبیا** هندی قسم احمر قسم است در عراق و بادام مانند **لوقیاس** بیونانی نوعی از سرو است
بطریق و مثل حرف اسیض الشیاه اند **لوسماخیوس** بیونانی بمعنی شبیه الذهب و نوعی از سراج القطرب دانسته‌اند و شاخهای او نباتش قریب بذرعی و با گره‌های
گره دار و در هر گره‌ای برگهای سه شبیه ببرگ بید و طعم او با قبض بسیار و گلش سرخ مایل بزردی و منبتش آبهای ایستاده و زار و در آخر دوم سرد و خشک
انطاکی در دوم گرم و خشک بیان نموده مستعمل از و برگ و عصاره است قاطع رعاف و نزف الدم جمیع اعضا و فرزجه برگ او جهت سیلان حیض و حقنه او جهت قرحه امعا
و ضماد او جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با خاصیت جهت زرد کردن موی و جهت گریزانیدن هوام موثر و در قطع سوسش مجرب دانسته‌اند و مضر سپرز و مصلحش عسل و قدر
شربتش از آب او نیم مثقال و از برگش یک مثقال **لولو** بفارسی مروارید و بترکی انجی نامند و بزرگ مقدار آن سمی بدر است و آنچه در صدف منحصر بیکی باشد با وجود تیره
دریتیم نامند و گویند تا مثقال ممکن است و از خواص او است که چون در صدف بنهایت نمو رسید بتدریج تحلیل میرود مانند نباتات و بهترین او اعلی
و مدور و بزرگ است و بدترین او ظلمی و آنچه سیاه و ریزه مایل بسیاهی باشد و سیاه و زرد و غیر مدور و سوراخ دار و مستعمل اطبا و نیست و روغن عرق و بول
کریه سفید و جوشانیدن او در آب برنج و ماالبدن بسنبادهٔ علاج حکک او و دافع زردی او و از اسرار است در آخر دوم سرد و خشک و در تفریح و تقویت ارواح و طلا
و عواص و اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و دافع انواع خفقان و وحشت و دفع سودا و جهت اسهال مراری و دموی و ضعف جگر و گرده و امراض دل
... و جهت حصاة و حرقة البول و سیلان و رفع سموم و وسواس و جنون و ربو و دوار و جهت منع سیلان اعضا و التیام زخمها و اکتحال
او جهت ... و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کمنه و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلای محلول او بقول ارسطو دافع برص است و تطلیه او و غیر محلول او جهت
کلف و آثار ... و منع حمل مجرب دانسته‌اند و نگاه داشتن او مقوی دل و در دهان داشتن مجرب جهت ازاله غم و منعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش لسد است و قدر
شربتش تا نیم مثقال و بعض مضر سپرز است و طریق حل او در طرق معجون از دستور اول مذکور است **لوخیدیطوس** اظهر آنست که قسم بری لخطیلیس باشد و ابن تلمیذ و محمد بن احمد گویند
که گیاهیست برگش شبیه ببرگ اسقولوقندریون و تخمش مثلث و بری و بستانی میباشد و بری او را حرارت غالب و شربت یک خشک او وضاد و ... او با سرکه جهت جرب و ...
جمیع اجزاء او جهت التیام جراحات مفید **لوف** بلغت عربی و بفارسی فیل گوش نامند و سه قسم میباشد یکی بزرگ لوف الحیه گویند چه ساق او مانند مار ابلق است برگش شبیه
ببرگ لسان الکلب و بزرگتر و ابلق و شاخهای او مانند عصا و ساق او سطبر المرفش رنگ آمیز و ثمرش مانند خوشه و در ابتدا سفید میباشد و بعد از رسیدن زرد و شیه
و بیخش مانند بیخ ... سه و ادر آخر دوم گرم و خشک منضج اخلاط غلیظه و ملطف آن و مفتح سده و ... و مدر بول و حیض و جهت نفث الدم
با عسل جهت عسر البول و با شراب جهت تحریک باه و ضماد او بهترین ادویه سرطان و ناصور الانف و جهت تنقیه جراحات متعفن و زخمهای تازه مفید خصوصا برگ ولحم
او با جهت ... که از قرحه ... رسیده باشد قوی الاثر و شیاف او جهت ناصور و حمول او جهت اخراج جنین و بخته او جهت شقاق مقعد و رفع آثار و آب خوشه تازه او با

با روغن زیتون مسکن درد گوش است و لوبیدن آن قتل او مسقط جنین و طلای آن بر زیر شکم و بر بدن باعث منع تردیگی هوام ... مصلح صمغ عربی ... شربتش ...
افسنتین است و شرب ... دانه او با سرکه داء ... اسقاط جنین ... محمد بن احمد گوید که چون بیخ لوف ... گندم ... روغن ... نمک ... ناشتا ...
... در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب است و قسم ثانی لوف برگ کوچک بی الوان مختلفه و ساقش بقدر یک شبری ... باشد و ثمرش مانند قسم اول ... لوف الجعد ...
... و از ان خشکتر است و بیخ او قوی تر از اجزای او بالقطع و جهت سینه و تنقیه آن و ضماد او با سرگین ... جهت ... مفید ... لوف الکبیر ...
... روغن ... تا سوخته شود و ضماد آن مسقط ... بواسیر و قسم ثالث را لوف الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو قسم ... و برگش ... شبیه بان ...
... قوی الحرارت ... درجه چهارم و محرق و لذاع و قوی تر از اقسام سایر ... قاطع ... بواسیر ... گوشت ... روغن زیتون ... در اسانیده
... باشد بهترین ادویه ... و با روغن بنفشه در رفع ... مجرب دانسته اند **لوف** السبط ... **لوف** الکبیر ... لوف الجعد لوف الصغیر **لوقیون** ...
... **لوفاین** یونانی ... **الوطوس** ... است **لوفا** العبرانی ... **الوطوس** ... یونانی ...
لوفروس ... قبطی است **لوماروں** ... است **لوطرس** ... **لوقا** ... **لوقاسیس** ...
لهالا ... **لهوره** بهندی ... **لونک** ... **لون** بهندی نمک است **لوهری** ثعلب است ...
... **لوها** ... **لهدر** ... **لهیب** با دنجان است **لهو** ... **لهاجو** ... **لوفعر** ...
... که کاز ... استعمال ... و جهت جراحات ... الدم ...
... نافع است **لیف** اسم ... و ... استسقا ...
... گرم ... درجه ... **لیف** ...
... سفید ... **لیف** ... هندی ...
... برگش شبیه ... شیره ...
... و جهت تقویه لثه ... دندان ...
لیفا ... **لیمو** ... جمیع خواص ...
... در دوم گرم و خشک ... مقوی ... معده ... شهوت ...
... **لیمو** ...
... معده و جهت ... صفراوی ...
... قی صفراوی و غثیان ... معده ...
... صاحب ... سموم ...
... **لیمو** ...
... شربتش ... درهم ...
... معده ... **لیمو** ... شیرین ...
... **لیمو** ...
... **لیمو** ... **لینتس** ...
... **لیا** ... **لیدر** ... **لیسوطیس** ... یونانی ... **الیدنوس** ...
لیالو ... **لیسنج** ... **لیازوا** ... **لیطه** ...

حرف المیم مع الالف وغیره

ما بهترین آبها آب باران ... است ... لون ...

و شدت اقتضا در سکون آن و مکشوف دار مغرب و محجوب بطرف مشرق و شمال آید و آبهای بد باشد آب فی زار و گوگردی و امثال آن داخل و مشوب و در آب نیل جمیع صفات موجود
و لهذا از آن آب مقطر که مانند گلاب بعرق کشیده باشند و آب قطره که از کوزه سفال تراوش کرده باشد و بعد از آن آبی که جوشانیده به نصف رسیده باشد و آب چشمه کثیر المقدار و آب کاریز
و چاه است و تفاوت همه آبها بحسب قلت و کثرت و مواضع مختلفه است و آب خالص در دوم سرد و بنهایت مرطب برطوبت دار طب از و چیزی منبا شد و اگر چه سبب طبع غذای حیوان
نمیشود و لیکن سبب روح طبعی و قوت غاذیه حکم دارد و نسبت بروح حیوانی و قوه آن اسپ را دارد که آب بوقت مناسب بمقدار لایق خورده شود باعث حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه
وصول آن باعضا و غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و تلیین طبع و اعانت هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویح روح حیوانی در حین قصود هوا و مدر فضلات رقیقه بدن است لعنوان آنرا
و مضر احشای ضعیفه بارده و امراض رطوبی و قروح جراحات و دمبلات و اکثار او عدم مراعات دقت مورث سستی اعضا و عصب و ضعف احشا و هضم و فساد رنگ رخسار و نسیان
و بلادت و عروض نزلات و تهییج و ثقل حواس و گرانی بدن و سبات و امراض بارده رطبه است و شرط است که قبل از انحدار غذا از معده بیاشامند مگر صاحبان معده و جگر حار و بعد از
میوه های تازه بجهت تکون مواد اکال و امثال آن نوشند و بعد از جماع و بعد از حمام باعث رعشه و خدر و ضعف و سدا خواب موجب اطفای حرارت غریزی و شرب او ایستاده و بسیار و افتاده
موجب ضعف معده و عصب است و بدستور ناشتا خوردن او مورث امراض عصب معده و جگر و در هوای بسیار گرم و ایام حار عون و صاحبان احشا و سده بسیار حار که از عدم آن مذکوره
متضرر گردند و مضاربت بر تشنگی صاحبان مزاج حار را باعث دق و احتراق و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب صاحبان سده و بسیار گرم محلل ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در گرمی
مسکن تشنگی [illegible] و تقلیل او غاسل معده است و چون ناشتا بخورند و آب نیم گرم ملین طبع و مقوی معده و مفسد طعام و مورث استسقا و علل سینه و تصاعد بخارات بدماغ و جهت درد حلق
معده و تحریک مسهل و اذابه بلغم و ترقیق آن و تشنگی سوداوی و بلغم شور و اعانت دوای مقی و مشترک است و آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حاره و تبهای حاره و مضر عصب و احشای
ضعیفه است و مصلح آبهای بد خوردن پیاز است و جوشانیدن آن با صدف و یا سرکه و بدستور مخلوط نمودن او با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن و در بنفیره جمیع آبها شور و تلخ
و شیرین میشود و مجرب است و چون شب بیابانی بدستور زاج را در آب اندازند باعث تصفیه آنست **ماء البحر** آب دریا گرم و تند و ملین طبیعت و مسهل بلغم و مره السودا و جاذب محلل
و حقنه او با روغن ها و جهت [illegible] و عصب و حکه و شقاق و جرب و قوبا و جلوس در آن جهت گزیدن هوام و امراض بارده و استسقا مفید و مضر معده و مصلحش شکر
عرق گوشت آب عرق است **ماء اللحام** آب فی زار و بریخ زار و امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سینه و سده و استسقا و زلق الامعا و ذات الریه و تب محرق
و ریاح و دوالی و اورام رخوه و جذام [illegible] و اصطلاح [illegible] است که گذشت **ماء النهر** آب نهرها و دریاها است **ماء المالح** آب شور
و مفسد خواب و مولد جرب [illegible] و مصلحش شربتها [illegible] **ماء المر** آب تلخ منفتح سده و ملطف غلاظ
و مفسد خون و مصلحش عسل و شکر و آب مطبوخ است **ماء الکبریتی** آبی است که از زمین گوگرد دار بر آید و آن گرم میباشد و مسخن و مجفف و مسهل و جلوس در آن جهت قوبا و بهق و جرب
و درد مفاصل و ریاح بارده و [illegible] سپرز و درد جگر و رحم [illegible] عصب و جراحات و گزیده سباع نافع و شرب او مضعف معده و باصره و مسخن جگر است **ماء الحمام**
آبهای گرم زاجی و شبی و نوشادری و کبریتی و نحو آن میباشد و مجموع آن محلل و قوابض قریب به کبریتی و زاجی و شبی قابض و مانع نزول فصل و شرب قلیل او جالب قی است و زیاد
او بغایت مضر **ماء الزفتی** آبی است که از معدن زفت قیر خیزد و شرب او منفتح و مسهل [illegible] رخساره جهت قروح کهنه مفید و مورث قرحه امعا و امراض حاره و مصلح او اغذیه رطبه
و صمغ عربی و گل ارمنی است **ماء المعادن** آبی که از معادن مس خیزد و اسرب و نقره در او انداخته باشد جهت جوشش دهان و ورم لهاه و درد گوش و تقویت اعضای ضعیفه نافع و
شرب او مضر [illegible] است و مصلح او [illegible] آب [illegible] است و آبی که شرب تفته در آن انداخته باشند مولد قولنج و احتباس بول است و آب تفته [illegible] و آب تفته طلا
و نقره مقوی معده و دل و دماغ [illegible] و جهت خفقان و مالیخولیا نافع است و آب تفته آهن مذکور شد [illegible] **ماء الشعیر** در شعیر مذکور
شد **ماء الخلاف** عرق بید است و در خلاف گذشت **ماء البهرامج** عرق بید مشک است و در خلاف [illegible] مذکور شد **ماء الورد** گلاب است و در ورد مذکور شد **ماء القداح** عرق
شکوفه نارنج است و عرق بهار گویند و در نارنج مذکور شد **ماء [illegible]** [illegible] است **ماء الکافور** در کافور گذشت **ماء الکشن** در [illegible] گذشت **ماء [illegible]**
شامل [illegible] است **ماء القراطن** [illegible] **ماء القطر** آبیست که از کوزه سفال ترشح کنند **ماء [illegible]**
[illegible] است **ماء الجبن** [illegible] آب شیر است که از شیر بریده و منعقد از مایه پنیر گیرند و طریق شرب او در دستورات [illegible] و جالی و غسال و مسهل و
مرطب و منفتح است و جهت علل حاره و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و جرب و حکه و داء الفیل و احتراقات و حرقة البول و ضعف گرده و حصاة نافع [illegible] مبردات و مرطبات
مثل کاشنی و امثال آن نمود [illegible] و سودا [illegible] و امثال آن [illegible] از سفوف و شربتها و حبوبها در دستورات

در دستورات مذکور است **ماء اللحم** عرقی است که از گوشتها می‌گیرند و لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاده کننده خون و رافع ضعفی که از امراض
و خوردن مسهلات و فصد و جماع و امثال آن بهم رسد و طریق اخذ آن بحسب اشخاص مختلفه میباشد و قویترین گوشتها و بهترین او گوشت بره یکساله است و بعضی امزجه از لحوم کبک
و مرغ و مانند آن ترتیب می‌دهند و دستور آنست که گوشت را رق کرده و استخوان و چربی جدا سازند و صحرائیه بچه یکسان بود تا غلیظ گردد و بعد عرق کشند و اگر تقویه زیاده
مراد باشد لحوم را بقدر مناسبتی که به سیب و ادویه عطریه بارده در مزاج حاره و در مزاج بارده مثل پوست ترنج و اشیاء حاره لطیفه طبخ دهند و تقطیر نمایند **ماء الرماد**
آب خاکستر است و اختلاف قوه آن باختلاف اصل اوست چه آب خاکستر تنوعات و اشجار حاره قویتر میباشد و مجموع آن گرم و معفن و محرق و جالی و مجفف اند و استعمال آن در
خارج جایز است نه شرب آن مگر بقدر قلیلی و آن برنده گوشت زیاده زخمهای منقی و مجفف آن و نطول او جهت درد عصب و فالج و حقنه او جهت قرحه امعا نافع و شرب یک نیم مثقال
بقدر نیم مثقال جالی معده و قصبه ریه و حابس قی و غثیان و اسهال رطوبی و مخشن و مصلح او روغن بادام است و نیم وقیه جهت خون جامد خصوصا جهت ضربه و سقطه در شکم منجمد شده با
و جهت دفع سمیت رتیلا مفید است **ماء البقراطیس** یونانی و ماء بمعنی عسل است و قراطس آنست و ماء القراطن که مستعمل اطبا است معرب اوست و آن عبارت است از ماء
العسل که دو جزو آب باران و یا آب صاف با یکجزو عسل بجوشانند تا ثلث باقی ماند ملین طبع و رافع قی و ابتدا ادویه مثانه و قراقر شکم و مقوی اعضا بارده و معده و جالی
بلغم غلیظ و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع ضعفی که از جماع باشد مضر اورام حاره و احشا و صفراوی مزاج و مصلحش آب میوه‌های مرش و قدر شربتش تا نیم مثقال
ماء الحمّه آبیست که از بلاد چین می‌آرند غلیظ و سیاه و بدبوی و گویند نوعی از ماهی حاصل میشود در سوم گرم و خشک و طلای او رافع قروح و آثار جلد و حکه و جوشش لثه و
شربت بقدر درهم او جابر شکستگی اعضا است و دیگر ورد به دستور و التیام عصب و عروق پاره شده مجید است **مافوتیا** رشناة فوقانی اسم یونانی آبی است که
ماهی نمکسود مترشح کند بعربی ماء النون گویند گرم و خشک و حقنه او جهت اخلاط غلیظه و درد عرق النسا و قروح امعا و طلای او جهت تنقیه جراحات کهنه مفید است **ما**
اسم فارسی لبن الحامض است **ماهو دانه** اسم فارسی دانه نباتیست شیردار و حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی بدند است ساقش قریب بدو ذرع و بسطبری انگشت
و برگهای ساق او دراز تر و شبیه به برگ بادام و در برگ شعبهای ریزه و مایل بتندی و بیرون شبیه به برگ زرد و بند طویل و گلش زرد و ثمرش در غلافی مدور و طی شبیه بحبا کبیر و در
هر یک سه دانه متفرق از هم و هر یک را غلافی و یگره دانه او از کرسنه بزرگتر و پوست او اغبر مایل بسرخی و باطنش سفید و شیرین چرب و بیخ او باریک و شیردار و در سوم
خشک برگ و دانه او در آخر دوم و قوتش تا دو سال باقی است و گویند از هند و [illegible] خیزد و آب مطبوخ برگ او با جو و مسهل است الی [illegible] مسهل و محلل قوی و بیخ او رافع درد مفاصل و نقرس و
عرق النسا و بلع کردن دانه او مسهل و شربت کوبیده او در اسهال قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محرک بلغم و مره سودا و مضر ریه و معده و مصلحش انیسون و مضر سفل و مصلح او
و قدر شربت از حب او سه عدد تا شش عدد و از برگش تا دو درهم و شربت آب بیرون مصلحش [illegible] است و بالفعل بجای ماهو دانه حب السلاطین است مستعمل است و ماهو معقود الوجود
ماهی زهرج اسم فارسیست و بعربی سم السمک نامند و قسمی از فلومس است و بترکی سغر قوبروقی گویند گیاهیست شیردار و برگش مغبر و شبیه بزیتون و ساقش زیاده
بر ذرعی و گلش زرد و در آخر ساق او چون لاد بسته بهیئت سرو و پوست ساق او مایل بسرخی و با اندک عطریت و آن مستعمل است و چون او را کوبیده در آب اندازند ماهیان
بیهوش گردد و ماهیان بگیرند و در سوم گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل ریاح و جهت نقرس و وجع مفاصل و مانند آن نافع و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی
و قدر شربت از جرم او با شکر تا یک مثقال و از مطبوخ او تا سه درهم و مضر امعا و مصلحش کتیرا و نشاسته و انیسون **مازریون** معرب از ماذریون فارسی است و سوا
... بانتش بقدر دو ذرع و ساق و شیردار و برگش شبیه به برگ زیتون و باریکتر و قسمی برگ باریک رقیق مایل بسفیدی و بزرگ و قسمی اکال مایل بسرخی و کوتاه و ضخیم
و قسمی سیاه لون و شیر همه آن در چهارم گرم و خشک و سایر اجزا در سوم و زبونترین او سیاه و غیر مستعمل است و سفید و بهتر از زرد و برگش مسهل قوی ماده
اقسام کرم و صفرا و سودا و بلغمی و رافع استسقا لحمی و زقی و یرقان و ضعف کرده و طلای او جهت بهق و برص با عسل جهت تنقیه چرک زخمها و رفع خشکریشه آن با موم و مضر
جرب متقرح و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و مضر محرورین و اطفال و ضعف الیه و در هم غیر مدبر او کشنده و بدون تدبیر مصلح نهایت مضر جگر و مقی و مورث غم و کرب
و قدر شربتش با مصلحات از شش قیراط تا نیم درهم و شیره گیاه او محرق و اکال کشنده و ضماد او در برص و بهق جایز است و طریق تدبیر آنست که هر یک قسم که باشد او را
دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیکو نموده بروغن بادام چرب کرده در مسهل سودا و سوداوی و بلغمی با
... و قلیمون و هلیله زرد و گلسرخ و رب السوس و زیره و نمک هندی و در اسهال ماء صفراء مثل [illegible] و تر بال النحاس و اسارون و عصاره غافت و افسنتین و
سنبل و مصطکی و اسارون و امثال آن اضافه نمایند و شرب او با آب عنب الثعلب یا آب زیانه و خیار شنبر اولی است و اگر یک وقیه او را در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد

و آب [illegible] اورا [illegible] و بادام [illegible] تا [illegible] روغن [illegible] زان روغن [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] **ماميثا** اسم نبطی [illegible]

[illegible] ساحلی [illegible] خشخاش [illegible] بمقرن [illegible] ساحلی [illegible] و گلش زرد و مانند خشخاش ساحلی [illegible]

[illegible] خشخاش مقرن [illegible] بجلاف خشخاش بحری [illegible] ساحلی [illegible] در بهار [illegible] بخلاف ماميثا که اثر

[illegible] و [illegible] قرص میسازند [illegible] و قوتش تا هفت سال باقیست در دوم سرد و خشک بهترین او زرد مایل بسیاهی

[illegible] حرارت [illegible] است که چون [illegible] قابض [illegible] اعضا و عصاره [illegible] و بهتر از جرم اوست و طلای او جهت اورام حاره و باد

سرخ و [illegible] و مفاصل حاره [illegible] که [illegible] درین [illegible] آتش و منع ریختن مواد بچشم و دلوک او با کلات جهت قلاع و اکتحال او جهت

[illegible] چشم و ضعف باصره [illegible] و مصلح او بادام شیرین و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش [illegible] و تخم [illegible] یک مثقال او [illegible]

[illegible] **ماميران** قسمی از زردچوبه است [illegible] و نبات از زمین [illegible]

برگش شبیه [illegible] سفید مایل بسبزی [illegible] شعبه کوچک [illegible] و در [illegible] و در کرده [illegible] باریک شبیه [illegible]

[illegible] و [illegible] مایل بسیاهی [illegible] هندی و غیر هندی [illegible] مایل [illegible] در آخر سوم گرم و خشک و قوتش

تا [illegible] سال باقیست [illegible] جهت [illegible] ریاح غلیظه و طلای [illegible] جهت برص [illegible] کلف و [illegible]

[illegible] دندان [illegible] جهت [illegible] و اکتحال او جهت بیاض و ظلمت بصر [illegible] سفید [illegible] و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم مثقال و بدلش [illegible]

[illegible] **مارکیبا** اسم فارسی نباتیست [illegible] برگش شبیه به برگ بید و گلش زرد [illegible] شبیه به [illegible] حب [illegible]

[illegible] و هوام [illegible] که [illegible] از آن [illegible]

و احتراز [illegible] باشد والله اعلم بالصواب **ماليا** [illegible] و [illegible] در بلاد شام که خوردن برگ او

[illegible] و طلای پوست او [illegible] و خوردن [illegible] **ماش** از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد مایل

بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست و لطیف‌تر از عدس و سایر حبوبات کم نفخ‌تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و قابض [illegible]

عصب بهترین اغذیه صاحبان تبهای حاره است و جهت سرفه و ورم [illegible] و نزلات و ضماد او با آب [illegible] اعضا و [illegible]

[illegible] و [illegible] جهت [illegible] و منع عرق [illegible] و مصلح او [illegible] روغن بادام و آب [illegible]

[illegible] و [illegible] و از خواص اوست که [illegible] سودا [illegible] **ماش** [illegible] اللغات است

ماس اسم فارسی الماس است [illegible] و امثال آن [illegible] و قسمی از [illegible] سفید [illegible] نوشادر [illegible]

و قسمی به نوشادر [illegible] و قسمی سفید و کمتر از نوشادری و قطعات [illegible] و اورا ماقدونی [illegible]

[illegible] است و قسمی [illegible] سفید [illegible] است و آتش در [illegible] ازاقسام الماس است و گویند

[illegible] باشد و بهترین او ماقدونی [illegible] و [illegible] و خالدار اوست [illegible] چهارم سرد و خشک و نزد بعضی در چهارم گرم [illegible]

دل و دافع خوف و باعث [illegible] و علیه خون [illegible] صرع و [illegible] دندان [illegible] اوست [illegible] از خواص اوست که [illegible]

[illegible] و [illegible] **ماکیوا** اسم فارسی است و [illegible] و [illegible]

[illegible] شبیه [illegible] و [illegible] گلش سرخ و شبیه [illegible] و [illegible]

مانند فندق و مایل [illegible] سیاه [illegible] از فلفل [illegible]

[illegible] در دوم گرم و خشک و [illegible] ریاح و دافع [illegible] و [illegible] کننده [illegible] و دافع اورام [illegible]

[illegible] و [illegible] است **ماسقوقون** [illegible]

[illegible] و برگش مانند برگ [illegible] گرم و خشک [illegible]

او را جهت عطریه داخل و غمها میکنند در جمیع افعال قریب به سنبل است **ماغر** بفارسی برد سرکی بحی با مندد گوشت او نسبت بسایر لحوم سرد و تر

و موافق محرورین فصل گرمی هوا و مضر سوداوی مزاج و مصلح او با دام و ادویه حاره است و سبوده های تازه او بیشتر و ... او بغایت مضر است

با فوق شماره بسیار با رطوبت و بهترین لحوم سمک غلیان ... ولطیف است ... باقوت قابضه ... گوشت زخمها و شربت او جهت رفع

سم و زرار یح و مهره او با نشاسته و آرد برنج و حبه ... بهالی ... غذا ... و اسهال ... او با آرد جو جهت قرحه امعا و ضماد او

با سرگین و زعفران جهت نقرس مفید و طلای سرگین او بغایت ... جهت ... و سوخته او ... و جالی او با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت

وضع و اورام صلبه و سعفه و قروح ساعیه ... و با بزرالبنج جهت حک کردن ... اثر ... است و شربت او جهت ... و رفع ... و با

جهت ... جنین و اخراج جنین مرده ... رفع ... مجرب ... جهت جذب سم هوام ... عرق النسا ... از مجربات و مشهور بدیع

عربی است باید سرگین ... و بشیر مجیب ... عمیق که تحت ... گذاشت و چون حرارتش کم شد تبدیل نمایند ...

آن محسوس ... محرق و غیر محرق او با عسل جهت ... با سرکه جهت ... آن و طلای مطبوخ آن با عسل جهت ... مفاصل و بول الطفال

بلغمی و ریاح غلیظه و تحلیل ... صفرا و با شراب و حلیبه جهت تحلیل اورام ... سوخته او با سرکه جهت داء الثعلب ... او جهت ...

عفونت لثه و با کبر جهت ... ثالیل منکوسه ... نبید ... با عسل جهت ... قدر ...

است و اکتحال زهره او رافع غشاوه و طلای زهره او جهت داء الفیل و ... سفید ... سموم ... و جگر ... چون ... کرده زهره او را

با ... کرده و ... ... جهت ... مجرب ... و چون ... کرده ... باشیده ...

... و ... سفید ... ما ... است و ... اغاریقون ... چون ...

خشک کنند ... آب ... جهت ... و چون ... جهت تقویت باه عجیب الاثر است و چون ...

است ... و چون ... خون ... آخر ... و ...

خشک کنند او ... سنگ ... و ... شاخ ... عسل ... است ...

سم او را ... سیاهی ... سر ... گرمی ... سفید ... مغز ... مرطب ...

صلبیه است **مالک الحزین** بفارسی بوتیمار نامند و از طیور آبی است گردن و پاها دراز و کوچکتر از کلنگ سفید ... و در کنار آبها ...

او محرک باه و مقوی گرده و غلیظ و مولد ریاح و مصلحش ادویه حاره و ... قاطع خون بواسیر ضماد خون او ... مفید است **مار ماهی** شبیه بمار و زیاده ...

و سفید و از دنباله تا سر از دو جانب ... و سیر ... و ... آب باشد ... ماهیان ... گرم ... جهت درد کمر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است **مالیا لوس** ... است

ماذریونست **ماسقوا** ماسقودون است **مالنطرانج** ... است **مارانش** و **مارشیون** اسم ... است **ماموس** ... است **مادیقون** ...

... است **مانه رس** اطراطیقونست **مافن** بیونانی ... است **ماسقا** بیونانی ... است **ماسلج** ... است **مالبس لوقا** بیونانی ... است

مالسولیون و **مالیتوس** ... است **مافاریون** ... است **مالاشیمران** بیونانی ... است **ماهنان** ... است **مالی** اسم بیونانی ...

مالیشوفلق ... است **ماطوسون** ... است **ماشیا** ... است **مافدونیا** ... است **ماروبان** اسم فارسی ...

مادیان اسم فارسی ... است **ماه پروین** اسم ... است **ماهی** ... اسم فارسی ... است **ماهی** اسم فارسی سمک است **ماهی شور** اسم فارسی ...

ماهی مرکب اسم فارسی سپیا است **ماهی پرنده** اسم فارسی ... است **ماهی** ... اسم فارسی ... است **ماهی زهره** ...

مازو بفارسی عفص است **مار** بفارسی حیه است **مارچوبه** بفارسی ... است **مال** ... است و ... است

... است **مانک** ... است **ماجوپهل** بهندی عفص است **مکهی** بهندی ... است **مارپاسنا** ... است **مائی** بهندی ...

... است **مال** ... بهندی ... است **ماجلیک** بهندی ... است **المیم مع الباء** **میبک** ...

... **مهولی** ... است **میاسرن** بهندی ... است **مهاکهار** ... است ... **ممثا** ...

۲۰ و برگش شبیه به برگ ماذریون و از آن باریکتر و با رطوبت چسبیده و گلش ... دو قسم است یکی را شاخهای باریک بقدر دو ذرع و شاخ ... و ثمر او سخت و آن ... بگرم

سفید و مابین گل و ثمرش سیر و شبیه بتخم سورو و مایل باستداره و لعاب انداز سفید و سرخ میشود و پوست او صلب سیاه و مغز او سفید جرم ذائقه و در ثانیه نیز مانند درسوم گرم و خشک و در ثانی

تخم او مستعمل است یکدرهم او با حریره مسهل قوی بلغم و اقسام کرم معده و مانع صعود بخارات بدماغ و تقاطر گویند او ببرهان باعث ادرار عرق بسیار و مطبوخ او با زفت جهت جرب و

قوبا و برص بغایت موثر و زیاده اکشنده و مورث پیچ و حکه عظیم در حاره برگ او در افعال مثل تخم او و سرکه خیسانیده آن جهة استسقا بغایت مفید و با طبیخ باقلی و عدس مسهل نفخ

و سعال و قاتل جنین و مخرج آن و مخرج مشیمه و تحلیل ... و ملذ دان و رافع رطوبت فرج و معین بر حمل و قدر شربتش از مطبوخات تا سه درهم و باید با روغن بادام و صمغ عربی استعمال نموده و در هوا

بسیار گرم و بسیار سرد و ضعیف الابدان جایز نیست و قسم دیگر او در مصر کثیر الوجود است منبتش کنار انهار و نزد کاریزها و شاخها بقدر دو شبر و بیخ و برگش مانند برگ اهل و در پهلو هم و گلش زرد

و با رنگ و تخم او مایل بسفیدی و بقدر تخم انجره در سوم گرم و خشک و برگ خیسانیده او در سرکه و با عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم و جالی صفرا و بلغم خام و ضماد او منقی زخمهای واقعه

زیاده و در سایر افعال مثل اول است **مشک موسی** است **مشک الجن** نیز عربیست **شاه دانه** انگوریست که دو ثلث او بسوزد و یک ثلث بماند منافع قریب بمیخوش و مولد خون صالح و

مقوی هضم و موافق صاحب بلغم و حصبه و ذات الجنب و ذات الصدر و مقوی باه و مبرد و سن و اکثار او مضر محرور و مسن است **المیم مع الجیم و غیره مع** بفتح ... **مجحیز**

در لغت بعضی ثعلب است **مجری** بر او بلام است بهندی سمک است **مجیت** اسم هندی قوه است **مجری** بهندی انستین است **مجیج** بفارسی گل خوش نظر مانند نوعی از ریاحین و در دوم

سرد و خشک و قابض و رافع اسهال و سیلان خون از جهت تخم او ... تازه و عصاره او جهت کرم گوش و قرحه و درد آن نافع است **مجمود** بیونانی است **مجلب** درختی حب المحلب است گذشت **مجرو**

بیخ انجدان است و اعم از بیخ گولیه برکه انجدان سفید باشد و از بیخ کلاه که انجدان سیاه باشد **محاجم** بلغت اندلس مخلص است **مخ** نزد ده ... **محلب** اسم نباتیست که استعمال آن

مناصلی از سم هوام مینمایند لهذا بدین اسم نامیده اند و بحسب اماکن مختلف الشکل میباشد و تا هفت قسم او را مشاهده نموده اند و مجموع آن با تلخی و گل همه انواع آبی و منکوس و بعضی سیاه

و بعضی شاخهای بی ساق و برگ مانند برگ کرفس و از آن نرم تر و از اول تا آخر آن شق و چندان که شاخ او دراز گردد برگ او ریزه تر میشود تا بحدی برگ کتان و گلش کبود و منکوس و بعضی گلش ما بین

... و قسمی برگ ریزه و گل سفید با زردی و اندکی سیاه و این قسم را راس الهدهد نامند و قسمی ساق دارد بقدر دو شبر تا سه شبر و با رنگ سفید و بی شاخ و برگ و گلش بصورت عقرب ...

بهم ساده و قسمی را ساق بر ایم و برگ ... و شقق و شبیه به برگ بادنجویه و قسمی کم برگ و شاخهای او صلب و اغبر و آن تبه زعفنی و نقش شبیه به برگ بابونه اما در او ... بالوبه اوراق ریزه

ندارد و در بلاد شام کثیر الوجود است و بهترین اقسام اول و آنچه در ارضی صلب و آب رفته و قوتش تا بیست سال باقیست و در اول سوم گرم و خشک و شربتش قبل سم و بعد از آن نافع

است و در دفع قولنجهای صعب عجیب الفعل است و جهة تحلیل اخلاط لزجه و درد کمر و مفاصل و ورک و تقویت معده و جگر و سپرز و اعصاب مفید و قدر شربتش تا یک مثقال است و چون

او این تخم را آفتاب یک جمل سه روز از تخم بقدر یک مثقال بخورند در آن سال هیچ سمی ضرر نمیرساند و عرق محلب محلل و ملطف و رافع قولنج ریحی و مقوی اعضاء رئیسه موافق مبرودین است

و بعضی در تریاق کبیر قایم مقام خمر داشته اند **مخ** مغز استخوان را نامند گرم و تر و ملین و کثیر الغذا و مسمن و اکثار او مفسد اشتها و مورث غثیان و مصلح او سعتر و دارچینی و در

محرورین تر شها است و طلای او جهت صلابت عصب و ... و عضل و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق و قوی‌ترین او در اطلیه از گاو است **محیض** بفارسی ... نامند و تبرکی ابیات

و بهترین او تازه است که ... و التیام ... باشد ... و غالب ... و مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشتهی و مسمن و ملطف حدت سموم

و جهة ... و تشنگی و معده حاره و التهاب جگر با شیر ... الحیل جهة تقویت معده ... و جهة اسهال ... و صفرا خصوصا با طراثیث

قوابض و مطبوخ او با بتق و آرد جو ... و بهترین غذیه صاحبان اسهال حاره و جهة تسمین ... با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل باید داد و در دق ...

زیاده از دو مثقال جایز نداشته اند چون تخم ... دفع تسقیه ... کرده خشک نموده باشند شربت یکی از آن رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز میکند

و از اسراف در آن ... و دفع ... غلیظ ... و اصلاح آن ... سکنجبین ... چون در معده ... موث ... و مصلح او

شانست **مخاالشیخ** جزییست که با بعضی احجار پیدا میشود و آتش نمیسوزد و ضماد او بر تحلیل و ردع اورام حاره و بارده قوی الاثر است **مخلص الاکبر**

است که بیونانی ... نامند **مخیط و مخاط** اسم عربی سپستان است **مدا** بفارسی ... مانند ... اقسام او در دستور اول مذکور است و مراد الجبا قسمی از زفت

زفت صنوبر ... با دوده و روغن تخم کتان و صمغ عربی ... و بلوط زرد ساخته شود ... دوم گرم و خشک بخلاف مداد هندی که آن سرد و خشک و از اجزاء درخت ... میسازند

... جهة اورام ... عصب ... جاذب حرارت ... و سعوط ... دردسر ... جهة رعاف نافع است و غیر هندی او جهة منع ریختن مو و التیام زخمها و ... جهة

... و بعد از ... رفع ... تا خود ... رفع گردد ... که دو مثقال او با آب سرد رافع سم عقرب است **مدا** اسم محرب است **مدمل** ... **الجراح** ... اصابع

فرعون است **الميم مع الراء و غيرها فرنجمشک** معرب از پرنگمشک است فارسی و بعضی از ان الفارسی است چه اصل ابرگ او شبیه بگوشن گوش است و ان ۲۴۷
جملہ ریاحین خوشبو است و در خانها زرع میکنند و برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید مایل بسرخی و تخمش مانند تخم ریحان و شفاف است و مولف مغنی اشتباه نموده که از ان الفاظ را سبب
موجب اختیارات را اشتباهات زیاده از انست که در اینجا باید تصریح بان نموده او در آخر دوم گرم و در اول خشک و افعال بهتر از بوی سبز است محلل و مفتح و ملطف و جالی و جاذب
و مدر العلل و مسقط حصاة و مفرح اعضاء و مقوی آن و مجفف رطوبات معده و امعاء و جهة مغص قولنج ریحی و استسقاء و سده جگر و سپرز و دماغ و جهة خفقان و وجع الفواد و مالیخولیا و رقی و
درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس کام و عسر البول و احتباس حیض و سدد بلغم نافع و طلاء او با موم و زرنیخ جهة درد سر بارد مجرب است و برگ او
با عسل جهة آثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه جهة عقرب و جهة کلف و بدبوی عرق و با موم روغن جهة التواء عصب و اورام بلغمی و با مغره جهة ورم حار چشم نافع و با بذر البنج جهة
مجرب و بوئیدن او جهة سده منخر و دماغ و تقویت مستی شراب و خمار و سعوط آب او جهة تنقیه دماغ و تقویه و صرع و خفقان او با نمک فرو بردن آب آن جهة رفع سیلان ها و اکتحال آب او جهة ابتداء نزول و ضعف باصره مفید
آب او بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن و ضرر به او مدر حیض و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و مضر گرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش بشنبر است و
بذر فرنجمشک آب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل ریاح و تفتیح سده و گرانی سامعه مفید و بخور بذر فرنجمشک رافع
مضرت هوا و وبا و دیگر بوئیدن هوام است **مران** بفتح اول و تشدید ثانی درختیست در بلاد مغرب و روم و هند جمیع اجزاء او تلخ و بسیار بلند و ضخیم و نرم و گره های او مانند
نی و میان آن پر و از ان نیزه بسیار زنند و مشهور به نیزه نی است و نزد بعضی مران و البیا یکی است و این قول صحیحی دارد چه در افعال قریب اند و نزد بعضی مران قرنیا است و این اصل ندارد چه مران را
برگ شبیه برگ توت است و برگ قرانیا شبیه به برگ تریج و از ان کوچکتر و درخت او بسیار بلند نمی باشد و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه به ثمر او و با عفوصت بسیار است در دوم گرم
و خشک ... برگ رافع سم افعی و هوام و محلل ریاح و مدر فضلات و مقوی معده و ثمر ش با نمک کمادی سوخته او رافع سوختگی آتش و طلاء سوخته او با آب نافع جرب و قروح و سعوط سائیده اجزاء
او قاطع رعاف و فرزجه او حابس حیض و ضماد سوخته او با سوخته پر یا و شان جهة دراز کردن موی مجرب دانسته اند و گویند نشاره چوب او تا دو درهم کشنده است و بدلش
همین اثر دارد و فتاطیل **هران** ... درختیست مغربی شبیه بدرخت مغیلان خار دار و از زخم کردن درخت و گرفتن آب سایل آن حاصل میشود و در اول ترشح سفید است و بعد از خشکی
و بسیار تلخ است و بهترین او مایل بسرخی و تند بوی و سکوزن و در شکل صاف است که بعد از شکستن رو بسفیدی شبیه بناخن جیده و این قسم را صاف نامند و آنچه در ساق درخت مانند صمغ منجمد گردد
مسمی به ... است و آن ... رو میباشد و در خوبی قائم مقام قسم اول است و آنچه آب افشرده اجزای درخت را خشک کنند مایل بسیاهیست و قریب بصبر سایه و مسمی بحبشی است و آن بد
ترین از قسم ثانی و هرچه آب افشرده آنرا بجوشانند و خشک کنند بسیار سیاه و بدبو شود قتال است و شرب او جایز نیست در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا بیست سال باقی است
مفتح و محلل ریاح و اورام و با قوت قابضه و مجفف بلغم و شراب او مسهل مرار اصفر و با ترمس مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم ... جهت ... اورام ... مشتهی ... سیلان ... حیض و از مجربات
و جهة سرفه کهنه و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحه و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز و رافع مضرت سموم بارده و طلاء
او جهة گزیدن هوام و درد سر مزمن و با شیاف جهة بدبوی بغل و کنجران قرح و با روغن معدود والاذن جهة ریختن موی و بلغمه و عضل جهة تاسیل و کلف و با آب تربج جهة سعفه و جرب و با سرکه
جهة قوبا و ضماد او با روغن ... بر ابهام پای ... است گویند مجری محرک جماع است که تا زایل نکنند تسکین نیابد و طلاء او جهة ... از العقن بعفن زخمها بغایت سودمند و با حلوان
صدف التیام زخمهای عصب و رویانیدن گوشت بر استخوان و غضروف و با سرکه و آب چقندر جهة فتق و ... با آب سیب جهة خون منجمد تحت جلد و با کوبیده جهة ... و اکتحال او
بها فن خصوصاً آب شقایق النعمان و با فلفل جهة ضعف بصر مجرب و با عسل جهة سلاق و با شیر زنان جهة ... و با آب جلیه کلاب جهة قرحه و با آب ... مقعد و جرب ... و با کندر
و زعفران و فیهون جهة رخیر رطوبی از مجربات و مضمضه او با شراب روغن زیتون جهة تقویة دندان و لثه و نقص آن و با سرکه و عنصل جهة خون بن دندان و درد او و جهة قرحه و سایر زخمها
و صاحبون قبل از ان زخم را با آب بارتنگ بشویند و فتیله او با افیون و جند و با ... جهة درد گوش و تنقیه چرک و التیام زخم آن و سعوط او با آب بذر فرنجمشک جهة منع نزلات و با آب
نعناع جهة بدبوی دهان و بینی و حقنه او با حلبه جهة صلابت رحم و با نعناع جهة ... و ... ان منهوم است و از ... واحد ... و باعث سدد ... مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش از نیم مثقال تا ... و بدلش ...
و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی بدلش ... و چند فلفل است مجرب عادات ... از ... و مرطیفة ... محفف قوی و در ازاله ... است **مرطولیس** اسم ... درختیست بقدر درخت انار و برگ
به باریکی سوزن بهم پیچیده و با رطوبه چسپنده مانند عسل و تند بو و تلخ در سوم گرم و خشک و طلاء او رافع سموم و سودا ... که سه بار در حمام بمالند رافع جرب و دقیق آن با ... بعد از
بر ... قاتل است و سنون او جهة تقویة لثه و جراحت آن و ذرور خشک او جهة التیام زخمها و تعلیق او جهة عسر ولادت موثر و در ملاحه مذکور است و چون ... ها را عزم کنند درخت ...
میریزد و چون شاخ او را دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز قطره ... **مرزنجوش** ... اسم ... است که ... رسیده و ... درد و

و این بسیاری بخلاص می‌بیند در بستان مانند درخت شعبهای از یک بیخ بسیار و برگش ریزه و در آخر خاردار شبیه بشکاعی می‌شود و در ان تخمی مانند تخم کافشه و بسیار تلخ و برگش
تا جهت بسیاری نیست ساق او را پوست باز کرده میخورند و نقلش میان زراعات و جاهای نمناک چون شبیه بسیار ضرر میکند لهذا الشوکه الحال نیز نامند و در حرارت معتدل و در سوم
خشک نایب بسیار عصی الراعی و بیخ عی و آب او مفتح سدد و ضعف معده و جگر و علل قصبه ریه و دمهای کهنه و جرب و حکه و ورم دردپهلوی مزمن و با ناخواه و ذرجاج جهت سنگ گشا نده و سیلان
او جهت سدد سده اند او با شراب جهت سموم نافع و مصدع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا سه درم و از آتش تا یکوقیه است هرو اسم جنس مرو است و انواع او هر یک بنامی مخصوص و بیرون
خرامی و الجوان بیان الشور نیز اطلاق میکنند و از مطلق او مراد نوعی از خوشبوست که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را مرو دانسته
ابیرون باشد از نوع و رونیت و نوعی از مرو کم بو میباشد نسبت بمرماحوز و او را شمو سا نامند و یکی را مرو تلخ و آن مرماحوس است و یکی را دارک نامند و آن مرماطوس است
چهار نوع او از بیش و مرماطوس و مرماقوس و مرماحوز نامیده و نزد جالینوس مجموع اصناف گرم و خشک اند و محلل ریاح بلغم و مفتح سدد و مقوی معده و منضج اورام صلبه و دمل
و دافع ریاح خون و استسقا و درد اعضا و تخم آن ما عالی و ملین طبع بوداده آن قابض است خصوصا با تخم حماض و رافع اسهال دموی و قرحه امعا و بیخ نرم و محمد بن زکریا مرو را
ادل نیست و گویند چون قطره قطره آب بر و ریخته با انگشت بمالند و لعاب و را با اندکی مرو با یک سیر و سه روز ناشتا بنوشند شرابی سوداوی را بالکلیه رفع میکند و مجرب است مرما
بفارسی وارد نامند و اسرحی گویند که آن یک شاخ از یک بیخ روید و اقلد شبری و قریب بجعده و زغبیت بحدیکه گویی از ساق تا آخر در میان پنبه پیچیده بسیار رقیق است و گلش بنفش
مایل بسبزی و ریزه از ساق تا آخر برگها بسیار ریزه آمیخته و بسیار خوشبو و جبال فیروزه کوه مکرر مشاهده و اخذ نموده است و سطر البیش کی او را کمتر از گرمی
مقوی اعضا و محلل ریاح و دافع امراض بارده رحم و جگر و معده است و سعوط آب او با روغن بنفشه جهت سدد و تقویه دماغ و صداع بلغمی سفید مرماقوس بفارسی مرو سفید مرو
نامند نبات او شبیه بمرماحوز و برگش مانند برگ لبلاب و از آن کوچکتر و گلش مایل بسفیدی و تخمش مدور و بجای سایر اصناف که طولانی اند و مراد از مطلق تخم مرو تخم این صنف است
و نزد بعضی معتدل و مجفف و مفرح و بعضی افعال مانند مرماحوز است و شکوفه او را ابن البیطار مرو دانسته مرماطوس مرو بری است و قسمی از مرو سفید بفارسی ارک نامند
مانند مرماحوس است و برگش شبیه برگ حنای و از آن کوچکتر با تشریف و در افعال مانند مرماحوس است مرماحوز بحای مهمله و معجمه مرو جبلی است بفارسی مرو خوش گویند ساقش
بسبزی و باعتدال و برگش با خشونت مایل به زردی و ابیض بسبزی مایل با سفل و خوشبوی بلطف سیاه و تخمش ملح و با بشاعت و تخمش مانند قرنفل تخم
با تیزی و نرمی و در آخر دوم گرم و خشک مقوی امعا و معین مستی شراب مفتح سدد و جهت خفقان سوداوی و دق عشیان و ضعف جگر بارد و با شراب جهت درد رحم و درد حوامل و لطوخ
طبیخ او و جلوس در ان و فرش کرده برگ تازه او در حمام بهترین ادویه صاحبان درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنی است و قدر شربت از برگ و گل و تخم او تا دو درهم و از آتش تا یکوقیه و مصدع
و معطش و مصلحش مورد و بدلش با درنجبویه است مبری اسم عربی مشتق از مجربیست و بفارسی الکامه نامند و از ادویه قدیمه و اختراع اطبا و کلا ابن فی ذی سینا او و فوذنج نامیده
و ندکور شد و بهترین او آنست که از آرد جو و فوذنج بری را در تابستان خمیر کرده نان ساخته در تنور بپزند و او را با همون آن فوذنج و مثل آن نمک و ربعه او را زیانه و بجهت مبرد
تخم گرفس و داجینی و قرنفل و غیر آن خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر او پاشند تا سیاه و منتن و رنگین گردد و پس در آب حل نموده صاف نموده
شیشه کرده چند روز در آفتاب بگذارند گرم و خشک و مسهل و هاضم و مشتهی و دافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف اغذیه غلیظ و مسخن معده و جگر و مجفف رطوبات معده و امعا و جهت دفع کرم
معده و اخلاط لزجه او را فضلات و شرب او چند روز با ماء الشعیر جهت لاغر کردن بدن از مجربات و تنقیه او جهت قروح امعا و قولنج و درد ورک و نفول و جهت قروح خبیثه و دفع غشی
و جهت ورم لهاة و لوزتین و جهت بلغم و دماغی و رافع نقصان ذایقه موثر و مضر سینه و سرفه و با سیر صاحب جراحات بدن است و مصلح او لعابها و چربیها و شربتها است و قطور او در
مانع بروز و اگر پرورده کرده باشد در ازاله اثر آن از مجربات دانسته اند و بالفعل الحال مشهور در ان بلاد که بجای مری استعمال میکنند و بجای آب ماده آکامه را در سرکه حل نموده در
میگذارند و او را قوت مسهله ضعیف و قوه تقطیع غالب و مضر اسحاق است و در جهت استعمال آن جا بزنیت و در اصفهان بجای سرکه و شیر حل مینمایند و معروفست بکوسرد و در حرف کاف مذکور
شد مرطس سنگیست سیاه مخطط و سبک و بعضی از ان الاجورد و چون بسایند احمر و خاهر میشود و از سعتر آرند و ضماد او جهت نمله و شرب سه شعیر او جهت وجع الفواد مجرب است
مرداسنج معرب از مرداسنگ فارسی است و آن از سرب و قلعی و سایر معادن سوای آهن بعمل می آید و معمول از رصاص مضر و اسود است غیر مغسول و مایل بگرمی و در آخر سوم گرم
و خشک و مغسول او سرد و خشک و سفید کرده او الطف و اقوی است و طریق ساختن و احراق و غسل و سفید کردن او در دستورات مذکور است و اقسام او سم قاتل است و با قوة محلله
[illegible] و مفاصل مجفف و مد[illegible] ندهٔ گوشت زیاده و رویانیدن گوشت صالح آن التیام دهنده زخمها و حبس چرک کنندهٔ ترشحات و زایل کرده قرح شیرینی عسل سیاه
او و حقنه او حابس اسهال قروحی و جالی کلف و مسکن حدت ادویه حاده و جهت دفع بدبوی اعضا و عروق و سم او را عرق و بیخ جلد

نافع است سوختگی آتش و تحلیل خون جامد تجربه شده سفید آن جهت تحلیل است سودا است تخیّن او تنقیه بر تین مانع تخلیه الی به بزرگ و روغنهای مذکور و گلسرخ و با روغن مورد و خصوصاً با روغن ضماد است موثر

آب گرم و با سرکه و روغن زیتون جهت رفع قمل و در اکتحال جهت سلاق و جرب نافع است و قرحه خبیثه و چون با روغن زیتون بیاشامند تا غلیظ گردد بهترین ادویه شقاق است و بیاض

باشد آن گرم کرده با سرکه در روغن مورد طلا کنند جهت شری و خوشکی نافع و ابدان الدواء المبارک است جهت تنقیه زخمها را بالذات از دو سفید اند و بعضی از ادویه مناسبه

و تصریح نموده که خوردن سفید آن هم از سفید کرده اند و با جلاب مخرج اقسام کرم معده مجرب است و شیخ الرئیس تجویز نموده اند که زنان بلاد با اطفال جهت قرحه و اسهال میدهند

و در بلاد دار المرز دیدیم که بجهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکت سفر نماید تا آن کرمها دفع شود مانع سکونت و فی الواقع در دفع اقسام کرم بعدیل است و دو درهم او کشنده است

با احتباس حیض و انتفاخ شکم و پیچش شکم و ضیق النفس **مرعزی** لغت سریانی است و بفارسی بزمرغز نامند از انواع نخ موی دراز و بسیار نرم و اگر سفید میباشد لباس او

جمیع امراض و محرک باه و سخن بسر و دین و مقوی کم کرده است **مرقشیشا** اسم یونانی سنگیست و او ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشد و هر یک برنگ شبیه بیکی از معادن مذکوره

اند بخلاف سیفنا که برّاق است و گویند هر یک از معدن بهم میرسد و بقدر مخلوط بجوهر آن معدن میباشد و آن جوهر را از و استخراج میکنند قوی ترین همه نحاسی در آخر درجه گرم و خشک و محلل

و جالی و قابض و منضج و شرب او جایز نیست و دوا امیکه مانند غبار سایند در اطلیه نفعی ندارد و محرق او که بعسل آلوده در آتش سرخ کرده باشند الطف و مغسول آن سرد است و طلای او

سرکه جهت برص و بهق و نمش و تنقیه زخمهای جراحت عضل و بار اسباب جهت تحلیل اورام و اکتحال او جهت تقویت بصر و ظلمت آن و تعلیق بر اطفال نافع فزع است **مراره** بفارسی زهره نامند

و خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شد و خواص کلیه و غیر مذکور در هر یک در اینجا مذکور میشود و مجموع آن گرم و خشک و مفتح سده و مصفات و رافع ظلمت بصر و شدید النفوذ

اند و طلای آن بر ناف و شیاف آن مسهل طبع و فرزجه آن مدر حیض و بهترین آن زرد مایل بسرخی و زبون ترین آن لاجوردی و زنگاری است و استعمال او جایز نیست و قوی ترین

زهره شیر و ضعیف ترین همه زهره خوک است و هر یک بحسب اختلاف احوال مختلفه میباشد طریق حفظ زهره در دستور اول مذکور است و طلای زهره شیر با عسل نافع ورم و را

خنازیر و از گرگ رافع برص و بهق و انه هد با عسل نافع ورم جراحات و سعوط زهره قنفذ با خصیة الثعلب نافع صرع و شرب یک درهم او با یک درهم موم مخرج جنین میت و از مجربات

شمرده اند و شرب زهره آهو و الاغ با روغن گاو ناشتا و حمام رافع سرد و بوست و سعوط زهره اردک خانگی با روغن ... و جانب موافق رافع درد شقیقه و شرب زهره ...

با خاکستر چوب کرم و عسل رافع بول در فراش از مجربات دانسته اند و طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر سبیل سوخته تر زنان محبت افزا ایشان است و طلای زهره کبک با عاقر قرحا

و قدری روغن بر نبق و قضیب و عانه و کنجران و حضیه باعث شدت نعوظ است تا که پای بر زمین گذارند رفع آن نشود **مرجان** معروف است و بهندی بسد نامند و نزد بعضی مرجان

از بسد بیخ مرجان است و مرجان در خشکی کمتر از بسد و در سایر افعال مانند او است و یک درهم او را پادزهر جمیع سموم دانسته اند **مرحجر السطرابیست** **مرطیس** ...

است **مریخ** بلغت اکسیریان حدید است **مریح** بحاء مهمله مشتق از ریح و آن جرم است **مریخه** بخاء معجمه دستور اسم حرم است **مریبر** بلغت مصر مرار است

وش **مرزنگوش** مرزنجوش است **مروسلی** طالی به یونانی از ان الفار است **مروسیح** بمعنی موشن اوطا بمعنی کوش است **مراسبه** بوام المجوس است **مراسمه** ...

سوم المجوس است **مرماهان** **مرو جبلی** **مروشیرین** مرماحور است **مروالتلال** **مروی** بربرماطوس است **مروالدم** مرماجوبه و مرو تلخ اوست و مرو سفید مرماحو است

مروازاد مرزاد است **مرتک** مرداسنگی که سفید کرده باشند مطلق مرداسنج **مریق** احریض است **مرفاعی** کفیتونست **مرمافلن** یونانی بمعنی هزار برگ و آن خرنوب

است **مرماقلن هست** ... **مرقشا** حوز ماثل واقیمونست **مرسیا** اغربا بیونانی آس بری است **مرسیا ایمارس** بیونانی آس بستانی **مرطوس** نزد

مولف حاوی الا دویه مرماحور است و نزد بعضی مرطوس است **مریسا** اشتیلیم است **مریون** بیونانی اشنان است **مرسلون** بلغت سریانی داجینی است **مرسیا** بیونانی بمعنی

ریحان است **مرار الصحرا** و **مرار الصحور** حنظل است **مرنج** بجیم ناجیل است **مروریه** نزد بعضی ... و نزد بعضی ... شیر دار است **مرباکدو** اسم فارسی مربا

مردار اغاچی ترکی اسم نبات عنب الدب است **مرقش** مرقشیشا **مرغابی** اسم فارسی ... است **مرفرسنک** اسم فارسی مردکم بوست **مربا** اسم فارسی ...

مرغ اسم فارسی دجاج است **مردارخوار** اسم فارسی رخمه است **مرک** موش کانی اسم فارسی شک است **مرکبوش عملی** اسم فارسی دیگ برودیا است **مرغ**

اسم فارسی صعتر بستانی است **مرجوبک** اسم فارسی عدس است **مرغ سنک** کنگ اسم فارسی قطا است **مرکماهی** بفارسی ... **مرواریدا** اسم فارسی لولو است

مرکب اسم فارسی مداد است **مرغ حق گو** اسم فارسی حباری است **مرال** اسم ترکی ایل است **مروا** اسم هندی مرزنجوش است **مرج** ... **مرابیلی** ...

غزال است **مرو** اسم هندی ... است **مرسنک** ... از ان امغاث است **مرزا** اسم هندی حبیب است **مرزا** ... ودو و بیضه

بریخ میسازند و در بنیه مذکور میشود و بفارسی ... **مرعار الراعی** نباتیست برگش شبیه برگ ... بیندازد ...

و با یکدیگر پیچیده و بر اطراف سر آن گلی با مهین سفیدی در زردی و خوشبو و نخیش باریک و سیاه و خنثیه خرشا سود و بسیار خوشبو و ثمرش اکثر رطبه است و در خوشه امیرسد تحفه
مانند خشخاش در اول دوم گرم و خشک و نزد بعضی گرم تر و محلل اورام و رافع سموم و مفتح سده و مدر حیض و قابض طبع دو درهم از بیخ او جهت ضرر افیون و سم صفادع و ارنب بحری تحفه
و جهت استسقا و طین بیخ او جهت تفتیح سده جگر و سنگ مثانه و گرده و درد رحم و شرب نبات او جهت اسهال و ضماد او جهت اورام بارده و انتشار و بلغم و غسول او جهت درد از گردن و سر و طلای او نافع
الحمل و سدد عضل و جهت عیون بالغ تو لد قمل است تا یکسال و مضر سپرز و مصلحش اناریون و قدر شربتش از آب او یک وقیه و در مطبوخ تا پنج درهم و از بیخ او یک مثقال تا دو درهم و بدلش نبات فرنج
ترک
و جهت بادام تلخ است هو و بلغت اصفهان سوسن است **المسمى مع السنبل و عنبره مسک** خون منجمد یست که از حیوان کوچکتر از آهو در بلاد چین و هندوستان
حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند و ستهای او کوتاه تر از پا و دو دندان پیش او کج بطرف زمین مثل شاخ او منحنی و سفید و دراز بحدیکه به دنبال او رسد و آن حیوان که آهو ستان
کند و مسک چهار قسم میباشد یکی را ترکی نامند و آن خونیست که از حیوان بطریق ... بر سنگها منجمد میگردد و آن در غایت خوشبو ... و قسم دوم
در نگش ... و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است و دوم را تبتی نامند و آن نافه است و از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن ...
با پوستی بطرف دست می افکند و یکی را چینی نامند و آن خونیست که بعد از صید موضع ناف او شکافته اطراف را به دست می مالند با خون اطراف یکجا جمع شود پس خشک می کنند
و آن سیاه با حدت میباشد و قسم چهارم را هندی نامند و آن خونیست که از ذبح آن حیوان بهم رسد با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک نمایند و آن اشقر و غیر صلب است و بعلی را ...
و مسود و نیل و حسن بسیار جگر خشک که ده برده برگ مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مسک ترتیب داده در نافها غلاف میکنند علامت مغشوش او سیاهی و غلظ و ثقل او معلوم
و آنچه در نافه باشد بسیار قوی اول آن نافه کند اسپیده ... و سط شیر گذارند و هرگاه ... نخالص است و الا فلا و آنچه در غیر نافه باشد در کف دست قدری از آن را با آب حل
کرده ... و خالص ... اگر فتیله ... مغشوش است و اسطوخودس ... خالص نمائیده مشک ... طرف رطوبت ... یکساعت ... زیاده میشود و بهترین او تبتی ... و قوتش تا سه سال باقی
و از نافه بیرون آورده ... تا یکسال در سوم گرم و در اول دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی او غالب میشود و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و مقوی اعضاء رئیسه و حرارت غریزی
و اعضاء ظاهر و باطن و حواس و مفرح و مقوی باه و جالی ... و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رافع ضرر ادویه سمیه و مسهله و سمومات و غم و وحشت و خفقان بارده و مالیخولیا و جذام
و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان و ریاح ... خسار و رساننده قوت ادویه به عمق بدن و در اکتحال بطبقات چشم ... و شرب او در رفع سم ... و الجن ...
و فرزجه او معین حمل و طلای ... جهت سکته و جمیع امراض بارده ... بارده و نخود بارد و روغن بان بر مقدم دماغ و بوئیدن او جهت منع نزلات و صداع بارده با روغن خیری بر ... جهت
باه و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و دمعه و ظفره نافع و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بوئیدن او مورث زردی رخسار و شرب او باعث بدبوی دهان ...
و گلاب ... قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش مثل او جند و نصف او ساذج **مسحوقیا** شامل کف شیشه است که بعد از گداختن شیشه بر روی آن مانند شیشه رقیقی ظاهر میشود و شامل ...
مطبوخه که شیشه و سنگ سرمه و قلیمیا ... است را سائیده تصفیه با آب پاک و آب ... گرده و صمغ البلاط اضافه نموده بجوشانند گرم و تند و جالی و رافع گوشت زیاده و فاسد ...
و گشاینده و ... و رافع آثار جلد و جالی دندان و در اکتحال رافع بیاض و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شرب ... و طلای او در حمام رافع خارش بدن و شرب او ... و بدلش آب ...
استحیلا ... و بعضی ... است ... و بعضی ... و انطاکی و بعضی گویند که او فرو است ... با یکدیگر و صلب ... و بهم پیچیده ...
چون ... مانند ... الاضلاع ... مشاهده میگردد و بهترین او ... در دوم گرم و در اول تر و مسمن بدن و مهیج باه بحدیکه استعمال فرماید
حافظ قوتها و مقوی اعصاب و نافع فساد اخلاط و شرب او ... سموم هوام نافع و ... و مضر حلق و مصلحش عسل و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش خمیر ... است **مسیر** ...
کند ... و انطاکی گوید ... آن ... و عسل او معتدل و محرک باه و مسمن بدن و مفتح سدد و مدر فضلات و ملطف اخلاط و مقوی احشا و کثیر الغذا و رافع اخلاط سوخته
و ... در اول تر و حرارت معتدل و مولد خون صالح و دافع ... و ... جهت مالیخولیا و سدد ... و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر
و حرقة البول با خشخاش جهت رفع بیخوابی و با بادام جهت تسمین بدن موثر است باید که ... از پوست و تخم ... نیم پخته کنند و آتش ... تا ... خشک شود و عسل یا شکر
و ... آن کرده ... و اضافه نموده ... و اندکی صندل ... خوشبو سازند **مستین** یونانی ... است **مسک الجن** شامل ...
... **مسک الرمان** ... است **مسیب** ... **مسوخات** ... **مسواک الراعی** شامل ... است **مسک** ...
نوعی ... است **مسواک القرد** ... **مسواک العباس** نوع ... الابل شامل ... است **مسمعلقة** ... است **مسقور** **مسیمنا** ...
... است **مسیس** ... **مستکل** ... **مسکا** ... است **مستقاطون** ... **مسطیجی** ...

مص اسم فارسی نحاس است مس سوخته اسم فارسی نحاس محرق است مس اسم فارسی نحاس است مسکه بفارسی زبده است مستا بفتح میم و فتح سین ...
بهندی عدس است مسی بهندی کاکنج است و در بعضی بلاد هند اطریلال است مشمش بفارسی زردآلو نامند و بترکی اروک و اقسام میباشد بهترین او شیرین و بزرگ و کم
جرم و خشک او بهتر از تازه است در دوم سرد و تر و مفتح سدد و ملین و مسهل بالذات و شیرین او ملین طبع موافق محرورین است تا دامیکه در معده فاسد
نشود جهت تشنگی و التهاب معده و تسکین غلیان خون و صفرا نافع و رافع ارواح خصوصاً ترش و خیسانیده خشک چون صاحب تب حاره با برده از آن خورده آب گرم و عسل
بنوشند و قی کنند اخلاط که از آن و زنجاری حرق شده رفع تب گردد و از مجربات شمرده اند و هرگاه که بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید رنگ شده باشد
و مستاو او را باعث برص دانسته اند و سریع التعفن و نفاخ و مولد آروغ ترش و مضر مبرودین است و مصلحش شکر و انیسون و جمیع افرجه و خوردن او بعد از طعام ...
آب بعد از وی غایت مضر و مغز دانه تلخ او در دوم گرم و خشک و شیرین او در اول گرم و تر و طبیعی روغن همه آن مفتح سدد و ملین و مسهل بالذات و رافع درشتی جلد و خشونت حلق است ...
مغز تلخ او نیز ... کشنده کرم معده و مسهل قوی ... اورام مقعد و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی و با افیون جهت جمیع دردها و قطور او جهت درد گوش ...
و در سایر افعال قریب به روغن بادام تلخ است و قدر شربت تا مثقال روغن مشمش شیرین ضعیف‌تر از روغن بادام شیرین و اخراجش ... در دوم سرد و خشک و طبیعی برگ او معده و سقط
گرم معده و تنقیل و محلل اورام و برگ خشک او قاطع اسهال و شکوفه او سرد و خشک و لطیف و شربتی فربه و قاطع نزف الدم ظاهری و باطنی است مشط الغول نباتیست که ...
او بار و برگش شبیه به برگ گشنیز و سطح بیکیل و ثمر او خوشه‌ای در دوم گرم و خشک و محلل ... ریاح غلیظ و مفتح سدد و ... برگ او جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند
مشکطرامشیع قسمی از پودنه و قوی‌تر از اقسام آنست برگش باریک‌تر از برگ پودنه ... و باخشونت و با بوی استیار ... خوردن شیرآن در بنگ خون شوید ...
سوم گرم و در دوم خشک و بغایت محلل ... منفت حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و درد رحم و قولنج و تقویت اشتها و ...
و در سایر افعال قوی‌تر از پودنه است و آن ... مضر مقعد و مصلحش سرکه و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال و بدلش پودنه ... و دارچینی ...
مشتر بفتح اکثر ... مشک اسم هندی ... مشط الراعی دیناقورس است مشک بهندی ... است مشک داش ...
است مشک اسم فارسی جلد است مشکه ... اسم فارسی ... است **المیم مع الصاد و غیره** مصوص غذائیست که ...
و مرغ جوان و شربتهای سرد و گرم و ادویه خوشبو حسب احتیاج ترتیب دهند و قسمی را با آب لیموی ترش بجوشانند و منافع هر یک نافع اجزا است مصطکی ...
علک الروم نامند صمغ درختیست ریزه تر از کندر و سفید و زرد و سیاه و رابنطی گویند درخت او در رصافی و شاخهای او در لطافت و برگ او مانند درخت ... از آن بزرگتر و ثمر ...
تلخی و قوتش تا ثبات ... درخت او ... شیخ الرئیس ... سرد و خشک ... و پوست و عصاره و برگ و ثمر او قایم مقام اقاقیا و عصاره ... نزد جالینوس گرم و خشک و
تحلیل و قبض است و دوام مطبوخ آن جهت ... گوشت بر استخوان و تقویت اعضا ... برگش جهت خروج مقعد ... رحم و مسواک چوب او مقوی دندان و لثه و ...
برگ و شاخ و بار و پوست او را بجوشانند ... غلیظ گردد جهت نفث الدم و اسهال و قرحه امعا و نزف الدم ... رحم و رافع سیلان حیض و شکستگی اعضا
جهت نافع است و مصطکی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر ... محرک ... ریاح ... تنقیه ... رافع ...
معده جگر و معده ... باطنی با غاریقون جهت بلغم و با صبر جهت صفرا و با هلیلجات جهت ... سودا و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم ... نفث الدم از ...
و با کندر جهت قوت فهم و حافظه ... با روغن کنجد جهت گرانی سامعه مجرب ... کردن پنبه ... کرده ... جهت درد ...
... با روغن زیتون جهت ... اعضا ...
کردن رخسار و با ادویه مناسبه جهت ورم ... رحم و معده و حل جگر و تفتیح سدد ... نافع ... و با روغن ... جهت درد سر بارد ... استحکام دندان و لثه
و مالیدن او ... گرم ... مصطکی ... تسکین و تحلیل درد ... جهت ... و گویند مضر ...
مصلحش ... روغن ... معده و جگر ... تا یک مثقال و روغن
که ... روغن ... اعصاب ... رحم و معده ... اسهال ... جگر ... دو مثقال و جهت قرحه ...
و قرحه امعا و طلا او جهت ... روغن ... حیوان و اخراج ...
... **مصباح الروم** ... است **مصارین** امعا ... مصارع ...

معرباب لیمیکے است **مصطمع** نیز گفته است که از آب لیمو دراز تر ترتیب باشد هند **مصل** به ترکی قرا قروت نامند و در اصفهان قار انگویند و آن مایه دوغی است که طبخ داده باشد
کشک تر نامند و ماستهٔ او را با دیگر جوشانیده و منعقد نمایند بسیار ترش سرد و خشک مسکن حدت خون صفرا و تشنگی و رادع اورام حاره و طلای او در رفع ورم زبان و غرغره او در
حار گلو از مجربات است و مضمضهٔ او جهت قلاع حار مفید و او مضر معده و سوداوی و مولد نفخ و قولنج و سدهٔ الغذا است و مصلحش ادویهٔ حاره است و جوارشات **مضمض** بضاد معجمه رمان البر است
و ثمر شبیه حب القلقل **مطبوخ** آب انگور است که از طبخ به نصف رسیده او را منصف نیز نامند و الطف از مثلث و در افعال مانند اوست **مطهر** بیخ انگشت است **مطیبشا** لود است
و سعوط ذریرهٔ را این اسم نامید **مطیر** باران است **مطنبا** بمعجمه گلنار است **المیم مع العین و غیره** **معا** بفارسی روده و بترکی باغرساق نامند و اسعاط گوشت
معشوق شال حصبه ماهودانه است **مغر** باعز است **معانیوس** سیوبانی نان است **معفار** صمغ آلو است **معاخص** الثعلب است **معین** بازریون است **مغاث**
بیخیست درازه و سطبر و لو پوست او سیاه مایل بسرخی و جوفش مابین سفید و زرد و بهترین آن خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است و نزد بعضی بیخ رمان بری که آن گلنار است و نزد بعضی
و المهر انست که غیر برود باشد و از جبال کرج خیزد و برگش با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گلش سفید و تخمش مانند حب السمنه و انطاکی گوید که قسمی از او در نواحی شام بهم میرسد و در مصر
ضعیف الاثر است در دوم گرم و در اول خشک و قوتش تا هفت سال باقیست و سمن بدن و محرک باه و با قوت قابضه و مقوی اعضا و با سکنجبین جهت صرع و خفقان و سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی
و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و تنقیهٔ سینه و ریه و گرفتگی آواز و شکستگی اعضا و ضعف عصب و تشنج و استرخا و آن صلابت رحم و مداومت آن با آب عناب کبیر او جهت تسمین
و ضماد او با گل ارمنی جهت جبر کسر و وثی و ضربه و سقطه نافع و تخم او در تحریک باه قوی ترین اشیا است و او مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش دو درهم و بدلش سورنجان و عاقرقرحا است
و ضمادات قلب **مغره** و او را طین مغره نیز گویند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است و آن خاکی است که از روم خیزد سرخ مایل به زردی و با غبرت در دوم سرد و خشک قابض مجفف
و حابس نزف الدم جمیع اعضا و حیض و اسهال و قاتل دیدان و اسم گرم معده و حب القرع و با زردهٔ تخم نیمبرشت و آب برگ بارتنگ جهت قرحهٔ امعا و مثانه و شکر جهت فربه کردن بدن و طلای او
با سرکه جهت حمره و نمله و ورم حار و سوختگی آتش و جمیع داروها با روغن گل جهت سرخی بشره و براق کردن آن و حقنهٔ او جهت قرحهٔ امعا نافع و اکثار او مضر و مسدد و مصلحش شربتها و قدر
شربتش تا دو درهم و بدلش گل ارمنی و ربع او کثیرا است و چون دست را با او خضاب کنند و در اشستهٔ حنا بهتر بنشیند و ثابت رود و رنگ حنا باقی بماند **مغنیا** اسم نبطی سنگیست قریب
به مرقشیشا و بفارسی رنگ کاسه نامند و کاسه گران ظروف را با و رنگ میکنند و اکثر آن سرخ حاصل میشود و آن چیزیست که بعضی یکی سیاه و یکی سیاهی و دیگری سرخ و یکی سفید و یکی
زرد و بهتر از آن سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن بر دو نوع است یکی را شبها نامند و انثی است و یابس میباشد و دیگری سرخ مایل به سیاهی و حدید و آن ذکر است و بقول اکثر حدید
او سیاه و ذهبی زرد و بعضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و در جمیع اقسام او نقطها سفید مشبوط ظاهر است و بقدری درخشنده که دارند و گدازنده زجاج است و صاف کننده اند و او را
قابل رنگ گرفتن میسازند و آهن نیز این فعل میکنند در دوم سرد و در سوم خشک و مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول و ذرور او التیام دهنده جراحات و با سرکه
و عسل نافع کلف و برص و دوا الحرک و روغن و امثال آن عرق الفعل و مضر دل و مصلحش عسل و شربتش نیم درهم و بدلش مرقشیشا است **مغد** بادنجان است و ثمر نفاح بری را
نیز نامند **مغافیر** و **مغفار** سکر العشر است **مغموسه** قلیه بادنجان است **معناطیس** حجر مقناطیس است **مشغا** هندی گلنار است **مغنیا** بالغة سریانی اسم حرف بابلی بوداده است
مغفر اسم فارسی دماغ است **مغفر اشتخوان** اسم مخ است **مغره** کاه طین مختوم است و مغره بیانی و مغره بلینه نیز گویند **مغفر** تخمها اسم فارسی لسوب است **مفرح**
فلک المخزن باد نجوبه است **مغفرود** اسم نوعی از نفر است **مقل** او را صمغ درختیست مانند درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان کثیر الوجود است و صمغ آن سرخ مایل
و تلخی باشد مقل ازرق نامند و مایل به زردی را مقل الیهود و مایل به تیرگی و سیاهی را صقلی و آنچه از نواحی یمن خیزد با دنجانی میباشد و او را مقل عربی گویند و بهترین او زرد و صاف
براق و تلخ است که زود حل شود و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش تا بیست سال باقیست در اول سوم گرم و در اول دوم خشک و جالی و محلل و ملین و مدر بول و شیر و حیض و رافع
حدت ادویه مسهله و با ترنجبین و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سده و شرب او جهت سرفه رطوبی و کهنه و ... و گزاز و تحلیل خون منجمد و احشا و بواسیر و تقویت باه و تنقیه
سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس و اعصاب و حیض و مشیمه و عسر ولادت و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و با سرکه جهت تسمین مفرط و ضماد او طلاء او رام صلبه و تعقد عصب
و خنجره و تشنج عضل و درد پهلو و ریاح غلیظه و خون منجمد تحت جلد و امراض رحم و مقعد و بواسیر و آب زن از او جهت ورم پای حشم و با دفتق و با اندکی برنج جهت استعاط دانه بواسیر و ثبات ایلیل
و بخور او جهت بواسیر و حصول آن و جهت رفع انضمام فم رحم و ضماد و سحوق و مطبوخ او با سفیداب و میس گندم و سجاف آب انگور باشد و با اندکی روغن گاو جهت ... مجربات و مضر
ریه و مصلحش کثیرا و مضر جگر و مصلحش عفران و قدر شربتش یک درهم و بدلش دو ثلث او سرد و ربع او صبر **مقل مکی** اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و او را
بفارسی ... و او را دقل نامند ... درخت ... شبیه درخت خرما میباشد سرد و خشک ... جهت تقطیر البول

البول و نفث الدم و جلوس در آن جهت رفع انفجار رگها مفید و شرب طبیخ درخت او جهت قروح و تبرمنه و تنقیه شحم و نقول ایف سوخته او جهت ... مقل مقیقه ...
عبارت از شیرگاو است که گرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نمایند و او مسکن حرارت و تشنگی و دافع تپها و تلخی دهن و خشونت سینه و مالیخولیا و اخلاط سعدی ... و جرب
البول و جرب و حکه اخلاط سودا و است **مقعدونس** حطراسالیون است **مقلقل** ... است **مقلونیا** سیون است که خربزه کرنک باشد **مقتر** اسم عربی ... است
مک فلوس است **مکناس** بلغت سریانی نفت **مکسنه** قریشه اسم مخلصه است **مکرمی جالبه** اسم هندی دام عنکبوت است **مکرمه** اسم هندی ... است **مگس**
اسم فارسی ذباب است **مگس عسل** اسم فارسی نحل است **مگر** بهندی تمساح است **مکهارسندهی** نوره است **مکرمی** بهندی عنکبوت است **الملبین** ...
و عقبره ملح بفارسی نمک و بترکی دوز نامند معدنی و مائی میباشد معدنی بدون آب تشکون میگردد و آن جبلی و غیره میباشد و مائی آن آبهائیست که منجمد گردد و معدنی
اقسام است هر یکی را نامی مخصوص است مذکور میشود و بهترین او ملح اندرانی معدنی است پس ملح مائی و بعد از آن ملح طعام و قسم ... مائی کمیاب است و زبون ترین آن ملح معدنی
و اقسام تنکار و قلعی و بوره و نوشادر را املاح نامند و املاح مصنوعه نیز میباشد و انرا از خاکستر بعضی نباتات ... آب ... در آتش ... منعقد میسازند و
... بول حیوانات و انسان نمک بطبخ ... منعقد میگیرند و بهترین او محرق محلول معقود تمامات ... از جمیع ملح نمک طعام است و جمیع آن مسهل بلغم و سودا و با صفر و دافع
... لزجه و سدد و تخمه و طعام و فساد آن و نیکو کننده رنگ رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج آن و بعضی اسهال اخلاط خاصی قوی تر از ساير انواع ... مذکور خواهد شد
و بود او آن قابض ... و الطف ... همه آن غاسل امعاء و معین قلع سودا از اقاصی بدن و دافع بدمزگی الطعمه و مانع حدوث جذام و با سکنجبین و با آب ... جمیع سده و ... آن
سکنجبین دافع ... افیون و سموم و مخدر و گزیدن هوام و جهت استسقا و امراض سودا و بلغمی و قی کردن با نمک و سکنجبین منقی معده ... جهت قطع ...
با ... جهت رفع عفونات و اخراج ... با روغن و عسل ... و جهت قطع خون ... ضماد او با صبر جهت نزلات و با روغن زیتون ...
... جهت فسخ و کوفتگی اعضا و ... با سرکه و کف صابون جهت ورم بلغمی ... با تخم کتان جهت گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهت گزیدن ... و با ...
جهت گزیدن افعی ... جهت ... با زیت ... و ... با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و حکه و جرب ...
... با ... جهت ... و ... جهت ... با سرکه جهت ... جهت بیاض و سلاق ... جهت ... مسهل ... جهت ...
و در پاک کردن دندان ... نمک با سرکه رافع آن ... و با پشم ... قاطع خون آن ... گرم کرده آن ... جهت ...
بلغمی و ریحی مفید ... و مورث تاریکی چشم ... و محرق خون ... و مورث خارش بدن و جرب ... مصلح ... اشیاء بارده
است و از خواص مجربه او است که چون سه درهم او ... که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه مریض در آتش اندازند ... بعد ... آن ...
و ... در خانه ... سوخته ... بطرف مشرق بنشانند رفع سحر و چشم بد کند و چون او را با ... بطرف چپ زنان تعلیق کنند باعث ...
گردد و عرق نمک ... تقطیر کنند بغایت ترش و خوش طعم و مجفف رطوبات معده و اعضا و مفتح سده و دافع استسقا و سپرز است و اکثار او باعث ... بدن ...
... دندان و رافع گوشت بن دندان و رافع گوشت فاسد ... است **ملح اندرانی** بفارسی نمک سنگ بلور نامند و بهترین اقسام ... گرم
خشک و مسهل بلغم لزوجات ... تقویت ... دهن و رفع تخمه طعام و قوی تر ... استعمال ... و سایر احوال ... **ملح النفطی**
از جمله معدنی ... و بالنفط است ... در آتش ... سفید میگردد ... گرم و خشک ... و ... سودا ...
... گلسرخ طلا کنند در رفع جرب و ... بغایت عجیب الفعل است و قدر شربتش تا یک درهم است **ملح اسود** از اقسام ملح العجین است و اسیاه ... در افعال مانند ملح ...
ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد و اکثر او سفید بعضی مایل بسرخی و بعضی مایل بسیاهی و بعضی مایل بزردی است و بهترین او سفید است و صاف ... گرم و خشک
... در افعال مانند ملح اندرانی **ملح هندی** نمک شفاف ... و مایل بسیاهی و قطعات او بزرگ و در اول سوم گرم و خشک و مسهل ... صفرا و سودا و بلغم و ...
ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش تا یک درهم و نیم است **ملح المر** نمک تلخ ... ما بین سیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از همه اقسام گرم تر و ... جهارم
در اندمال جراحات با صمغ و زیتون قوی تر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یک درهم **ملح الطبرزد** نمک معدنی جبلی است و بهترین او سفید ... بطبرزدی ... **ملح العجم**
بوره الیست که از درخت غرب بعمل ... قوی تر از بوره ارمنی است **ملح چینی** ... است **ملح سنجی** شوره الیست ... مذکور شد **ملح الدباغین** ...
سیاه ملح العجین است **ملح الصناعة** ... **ملح الضباغة** تنکار است **ملح سحوم** ... **ملح النار** نوشادر ... است **ملح** ... نوشادر ... **ملح القلی** ...

[illegible] او آب جگر [illegible] آتش ضعیف کنند و خواص او در قلی مذکور شد بدان او را در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر [illegible] در نقش معادن [illegible] بعد [illegible]

و چون [illegible] بزرده تخم اضافه نموده و با آتش برشته با قند [illegible] روغن او را اگر پزند عمل رصاص [illegible] شمرده اند و او برنده گوشت فاسد و منقی آنست **ملح بحری**

از اقسام ملح ما[illegible] است [illegible] حاصل میشود و اکثر [illegible] سیاه و در [illegible] قریب بملح اسود است **ملح** نوعی از عوسج است و بزرگ برگ سرخ است **ملوخیا** ملوخیه [illegible]

مليون و [illegible] [illegible] است **مليطن** بلغت اندلسی بقلة يمانيه است **مليطی** بیونانی [illegible] است **مليطرفا** زاج سیاه است **مالیتون** [illegible]

مليسون [illegible] است [illegible] سیسالیوس است **ملکا** اکلیل الملک است **ملطانه** دینیاقوس است **ملاح** بضم اول و تشدید ثانی اندر [illegible]

است و بلغت مغرب قاقلی است **ملوح** بلغت شام قطف بحری است **ملخ** بفتح اول و ثانی و خای معجمه اسم فارسی جراد است **ملین** اسم هندی [illegible]

است **ممسک الارواح** [illegible] است **ممسک الحوامل** [illegible] المسک است **ممولا** بهندی [illegible] است **من** اسم عربی مجموعه شبنمیست که منعقد

و شیرین گردد [illegible] ترنجبین و کذا شیرخشت [illegible] بر نبات [illegible] منعقد شود [illegible] است مانند قسمی از سکر العشر [illegible] حاصل شود و [illegible]

[illegible] است **منج** بفتح اول [illegible] است [illegible] درخت بادام تلخ **منج زراوشان** اسم فارسی است و آن تخمیست شبیه بنانخواه [illegible] بایده [illegible]

بعضی تخم خیری [illegible] است مسکر و مفرح [illegible] مغیر عقل است **منسم** [illegible] منسم مذکور شد **منطر** انیک است **منتنه** بلغت مصر [illegible] است

اسم مطبوخ است **منجوشه** نارین است **منداغورس** بیونانی [illegible] است **منثور** خیری [illegible] است **منبل** بشیرازی اسم [illegible] است

منک [illegible] است **منده** [illegible] است **منسم** [illegible] است **منل** بهندی [illegible] است **منیڈکی** بهندی [illegible] است **منجیثا**

بهندی [illegible] است **منجثت** [illegible] است **الميم مع الواو وغيرها** **مو** اسم یونانی بیخ نباتیست برگ و ساقش شبیه بشبت و ساقش [illegible]

بطول [illegible] و بیخش باریک [illegible] و متفرق و بعضی [illegible] است و بعضی [illegible] و خوشبو و در خائیدن دهان را خوشبو کند و باندک [illegible] و بفارسی [illegible]

[illegible] و آن [illegible] است [illegible] و قوتش تا دو سال باقیست [illegible] گرم و در سوم خشک و با قوة قابضه مدر بول و حیض و ملطف و منوم و مفتح و مسکن [illegible]

[illegible] بسبب اجتماع فضول باشد و جهت ریاح معده و [illegible] و مفاصل و رحم سینه و ضعف جگر و معده و تحریک باه و نضج منی و رفع [illegible] و بلغم لزوجات و تصفیه آواز [illegible]

عصب نافع و امراض [illegible] و جهت عسر البول و احتباس حیض مفید و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل و مصدع و مصلحش [illegible] و سرکه قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش [illegible]

[illegible] است و گویند [illegible] و شیخ الرئیس تعریف فرموده که بیخیست مختلف الشکل و در رنگ شبیه [illegible] و ابن جزله گوید بیخیست [illegible]

[illegible] خوشبوی [illegible] و ابن تلمیذ [illegible] که داود [illegible] مذکور شد قابل اند و تعریف او مذکور [illegible] صادق می آید [illegible] **موميا** [illegible]

و معنی حافظ الاجساد است و بفارسی [illegible] موميائی نامند آن چشمه ایست که [illegible] فارسی [illegible] میشود و بعضی [illegible] و [illegible] نیز [illegible]

[illegible] و مغرب یافت میشود و حوالی فارس [illegible] ایران نیست و بهترین او سیاه [illegible] است که بدبوی [illegible] باشد و ارسطو فرموده [illegible]

آنست که چون [illegible] و گرمی [illegible] شکسته [illegible] التیام یابد [illegible] اول سوم گرم و در دوم خشک [illegible] و بعضی [illegible] غالب [illegible]

تا [illegible] سال باقیست [illegible] مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی [illegible] و سریع النفوذ و جهت [illegible]

[illegible] و سموم [illegible] و معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتدای جذام [illegible]

[illegible] عقرب و شرب [illegible] و جهت شکستگی اعضا و [illegible] مفاصل [illegible] و پاره شدن عصب [illegible]

[illegible] جهت خفقان و با آب کرفس جهت [illegible] با معادن مناسب آن [illegible] و با روغن گلسرخ جهت گرانی سامعه و با کافور جهت [illegible]

[illegible] و آب [illegible] جهت [illegible] و [illegible] و با شیر جهت امراض عصب و تناسل و [illegible]

[illegible] زعفران جهت [illegible] و معده [illegible] الثعلب [illegible] جهت گزیدن عقرب و [illegible] جهت تقطیر البول [illegible]

[illegible] با عسل جهت [illegible] روغن [illegible] جهت تحریک باه و جماع و با [illegible] جهت [illegible] نافع و مضر [illegible] و

سکنجبین و قدر شربتش [illegible] و شکستگی اعضا [illegible] سایر امراض [illegible] بدلش [illegible] است [illegible] چون موميائی [illegible] خوشبو [illegible]

[illegible] گرمی [illegible] موميائی انسانی [illegible] جسد [illegible] موميائی [illegible] و مثال آن [illegible] و چون [illegible] آب [illegible]

بحر محیط گرفته مرجهٔ از احجار و اعضای موتی را امواج بساحل ساییده و بیرون انداخته از اجبال بجای مومیا صرف نموده و بیفاینده دار رصد الاقالیم بلینیاس حکیم مشهور
اسم موی طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل ساحان مغرب آنجا چندین درجه در آب مغمور است و افریقی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیایی دو قسم است یکی از جبال و یکی از قبور موتی
که جهت حفظ صحت جسد ایشان طلا می کرده اند و آن غیر اعضای انسانی است اگرچه درجه در تنفیع مینمایند لیکن شرب آن حرام است **موریشه** کوری قسا و بدن و شریتهای بیغایه است **موک**
بهندی کیله معرب آن اسم هندیست و بعربی الطلح نامند درخت او شبیه بنات وزه و مربع و تا سه درع میشود و برگش دراز و عریض تا بقدر دو درع و ثمرش سبز و بقدر خیار کوچکی و از میان او رشته
در میان آن کاه میکذارند تا زرد و شیرین میگردد و ثمرش تا سه تا در زیر سر و موقوف بر آنی فصلی نیست و رطوبت مزوان دنید و شیرین و مانند عسل است و در فلاحه مذکور است که چون
خرما را در غلاف غرس نموده تسقیه کنند و سرگین اسپ در محل غرس بریزند درخت موز میشود و او در گرمی معتدل در دوم و تر و سمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا
و مولد خون و محرک باه و محدر و رین جهت لاغری گرده و سرفه و خشونت حلق و طلای او با سرکه و آب لیمو جهت کلف و سعفه و بهق و آب تخم خربزه جهت کلف و نیکو کردن رنگ رخسار
و خاکستر پوست او و پوست درخت آن جهت التیام زخمها در رفع نزف الدم و ضماد خاکستر برگش جهت تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سدد و ضعف هاضمه و مصلحش شکر و مربی
مولوبدانا مرداسنگ سفید کرده است **موقوطس** بلغت عبرانی فطر است **موم** اسم فارسی شمع است **موقد النار** کبریت است **موریون** کوکب
از بیروج است که برگش سفید و شبیه به برگ چقندر باشد **مورستی** بیونانی طرفا است **موغا** بیونانی ابن عرس است **مولیقون** رومی ایار است **مولی** بیونانی
حرمل عسل بری است **مون و میمون** بولس است **مورد** اسم فارسی برد است و گویند اسم فارسی او خراست **موراسون** پرسیاوشان است **موفیون** نوعی از سموم
قریب به بیش است **مور و** اسم فارسی است **موش** بلغت فارس است **موش کور** بفارسی خلد است **موبز** بفارسی زبیب است **موبزک** عسلی اسم فارسی حب ال
موبزک و موبزکوهی اسم فارسی مویزج است **مومیای کوهی** قفر الیهود است **مورچه** بفارسی نمل است **موسیر** اسم فارسی بصل البری است **موش دشتی**
اسم فارسی یربوع است **موچه** بلغت اصفهان قنابری است **موچرس** بهندی شکوفه فوفل است **موتهه** بهندی سعد است **مولی** بهندی بخ... است **مولی** بهندی اولو است
موت بهندی ماش بهندی است **موسالی** بهندی موز الفار است **مور** بهندی تو تیا است **موند** بهندی کماد یوس است **مرنگ** بهندی ماش است **مها** بضم اول
آنرا بدستور پاهی نیز اسم نبطی سنگی است که از نواحی روم و صعید مصر خیزد و سفید و شفاف و مانند بلور و بسیار صلب مثل سنگ آتش زنه آتش از دل آن ظاهر گردد در خون گرم
در جای که هنوز بسیار سیاه است نیز یافت میشود و قسمی از ان غیر شفاف و از و صلب تر شبیه به نمک سنگ و از او کوبیده ظروف میسازند و او غیر حجر سماوان است در دوم گرم و خشک و بالخاصیه
و شکر طالع بیاض چشم است و الحی محببه با نمک نوشادر و زعفران و سرکه و عسل بر رفع ثقل زبان از مجربات شمرده اند و مفتت حصاة و مدر بول و تعلیق او بر ران زن جهت
عسر الطفل جهت از خواب جستن ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان و دوا شتن او در دست زن جهت قضای حاجات و ضماد او بر پستان جهت زیاده کردن شیر و دفع
مهلبیه بلغت فرنگی نامند از جمله اغذیه لذیذه است که آرد برنج و شیر و شکر ترتیب دهند و اورا روس بابلی جهت مهلب بن مغیره اختراع نموده جهت رفع ثقل که از تخمین بعده
ناشی شده باشد گرم و تر و جهت ماليخوليا و جنون و درد سر يبسی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح مؤثر است **مهر** بترکی **مهلی** و **مهلوفی** اسم... سوسن **مهار** از
بهندی سنائی است **مهوره** اسم بهندی حمام است **مهت** اسم بهندی حناست **مهر** بهندی عسل است **مهر گیاه** اسم فارسی بیروج الصنم است **مهره مار** اسم فارسی حجر
میس اسم عربی است و بیونانی او طوسن نامند درختیست قریب بنخود رده و برگش با رکتر و نداید از بیشتر و شبیه به برگ کرفس و چوبش مایل بسیاهی و سرخی و خوشبو و صلب و دوا
دار و دانه کنار و چکیده تر و با تندی و در دوم گرم و خشک و مقوی معده و کرده و منقی رطوبات و تقنه با شاره چوب او جهت سحج و قرحه امعا و ضماد او جهت داء الفیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند
طبخ او جهت استحکام ... و دواش جهت سرفه نافع بیخ و شاخ او چون سه روز در آب صلبه بنهند و هر روز تجدید نمایند در رفع آن دو فتق مجرب دانسته اند **المیم مع الیاء میعه سایله**
اسم عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و آنچه از درخت تراوش کند اشقر مایل بسرخی و بقوام عسل باشد و بهترین اقسام است و هرچه از فشرده اجزای درخت حاصل میشود مایل بسرخی و
غلیظتر است و آنچه آب در الطبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی بمیعه یابسه است و مولف کتاب شاکر گوید که یک نوعی او سفید میباشد و یک نوع سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن صمغ درختیست شبیه
شام شبیه برخت به و قوتش تا ده سال باقیست در سوم گرم و در دوم خشک و محلل ریاح و ملین و منضج و مدر و مقوی معده و بلغم و جهت جذام و سرفه و زکام و نزله و درد سینه و ربو و استسقاء و سپرز و گرده و
درد کمر و سرکین گرفتگی او از و طلای مطبوخ او به روغن زیتون جهت ماندگی و لرزه تبهای بارده و حقنه او در عرق النسا از مجربات است و بخور او جهت درد سر و نزلات و زکام و فتق
و قطور او جهت امراض گوش و ریاح غلیظ و فرزجه و بخور او جهت احتباس حیض و طلای او جهت جرب و بهق و جذام او جهت تقرس و مفاصل و مقوی قلب و مفرح و مصلحش ...
و مدر حیض و در یرقان با سم و هم و بلیش روغن پاچین و حیف نیز دو بعضی بنوش قطران و ثمن او ذفت رطب است **میعه یابسه** نزد بعضی شخص جرامی درخت او و ستکه سایه را باشد

٢٣٧

...شده باشند و مبرد لحمی ... در دوم گرم و خشک و زیاده و در جمیع افعال ... قوة ... مقبول و مدر حیض و بول و سقط جنین و جهت دفع انضمام فم رحم و

صلابت آن و بخور ... جهت ... باشد و مقوی ... و دفع صرع ... دافع ... مؤثر است و مصلح ... و بدلش ... و شربتش تا ... مثقال است **میفختج** معرب می پخته فارسی است

و بفارسی ... آب انگور است که ... زیاده ... و ... بسوزد و غلیظ گردد و آن مایل بترشی میباشد و ... دوشاب ترش گویند و چون دوشاب را بجوشانند

شیرین میگردد ... مذکور شد در دوم گرم و در اول خشک و محرک باه و ملین طبیعت و موافق سینه و ... مولد صفرا و غلیظ و مصلحش ...

سرد و تر و بدلش دوشاب انگوری است **میفوون** نوعی از ... بفارسی گرم ... جهت احتباس حیض و حصاة و درد گرده و سپرز و استسقا نافع و در سایر منافع ...

میبه اسم فارسی شربتی است که با شراب و یا آب انگور و دوشاب انگوری ترتیب دهند **میفختج** مدبر می پخته است با شکر و عسل بار دیگر جوشانیده باشند مفرح ...

که در مدبران ... **میویزج** ... **میجوش** اسم فارسی شرابی است که با سنبل رومی و یا سنبل هندی ترتیب داده باشند **میلیلکو** ...

... **میقونیون** ... **میوسن** ... **میخاک** اسم فارسی قرنفل است **میمون** اسم ...

... **میهپل** ... **مینوی** ... جلبه است

حرف النون مع الالف

نانخواه اسم فارسی ...

باشد و بعربی ... و بعضی ... تخم ... شبیه ... بزر ... تا چهار سال باقیست در سوم گرم و خشک

مجفف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و دافع ... و رطوبات ... و سینه و صلابت جگر و سپرز و ... و آنچه بسبب ... مسهل باشد و ...

... عادت ... و مضرت ... و حصاة ... و غثیان ... و تخمه و فساد ... اشتها ... رفع ... احشا و ... با عسل جهت ...

بول ... و کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین و جهت جمیع امراض رحم و ... نافع و ضماد او با سفیدی تخم مرغ جهت ...

جهت ... جمیع اعضا و تحلیل اورام آن از مجربات ... و ... رفع ... و بخور ... آن با روغنها ...

... جهت ... غثیان و ... جهت رفع ... و جهت ... و جهت تنقیه رحم از رطوبات و ... نافع و خوردن

... جهت ... سه مثقال ... باشد ... که ... خورده شود باعث ...

... خوردن ... سنگ گرده و مثانه ... و صداع محرورین ... مقل ... مصلح آن ... و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش ...

... نانخواه جهت فالج و ... امراض عصبانی مفید و ... در حال نفخ ... و چون با ... و ... بسیار است و روغن او که ...

شود ... رفع ... اورام بارده ... و چون در آب لیمو ... یک انگشت ... و خشک کنند ... جهت اعاده اشتها

... مجربست **نارجیل** ... هندی ... درختش مانند درخت خرما و بعد از هفت سال بار میدهد و تا صد سال ... و ... باشد ... و چون

طلوع ثمر ... ازان طرف ... مجتمع میشود و ... هندی ... و ... در ... و تقویت باه ...

... است و بعد ... شاخ ... ترش میشود ... درخت او ... فاسد ... میکند و ...

... مضرت آن ... نارجیل ... گرم در اول ... خشک ... گرم ... مضرت است و آب او گرم و ...

اول گرم و در سوم خشک و مغز نارجیل ... جهت تقطیر البول ... و ... و خوشبوی دهان و رفع

بارد بلغمی و سوداوی مانند فالج ... آن ... جگر ... باطنی ... با شکر جهت ... خون صالح و تقویت ... نافع و ... مولد خون غلیظ و

آن شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش ... ترش ... و قدر شربت از جرم او تا ... مثقال آب او ... و جهت ... و ...

باه و ... کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت ... مهر ... و جلای ... و ... کنند ... رفع ... جرب و حکه و با حنا

... موی و روغن او که ... جوشانیده ... جهت تقویت ... و تولید ... و دفع درد ... و ... آن ... یک باه ... مثقال

تا ... مثقال **نارجیل بحری** ... نارجیل ... خرما ... و مجرب ... و ... سفید مایل بسرخی و

... نارجیل ... سیاه ... خوردن ... دافع سموم و ... قوی ...

... باشد و ... سموم ... تریاق کبیر و علامت ... ایست و ... کند ...

گزیده عقرب و زنبور و هوام را نافع الم آنست در ساعت و لقدر سرنج در پاتقه بکبد و با گلاب بنوشند حافظ صحت و رافع لرزتهای مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است و مانع مضرت هوای و بائی و اختلاف آبهاست و جاذب اخلاط ردیه از عمق بدن و دافع اوست بتکرار قی و چون در بدن خلطی نباشد تحریک قی نمیکند و گویند که دو مثقال است **نارنج** معرب نارنگ فارسی است ریشه و پوست درخت نارنج و شکوفه و تخم او در دوم گرم و خشک و ترشی او در آخر سوم سرد و خشک و بالخاصیه موافق سینه و نزلات و سرفه حاره است و در تفریح و تقویت او تفریح عظیم جمیع اجزاء او در همه امور بهتر از ترنج و ضماد پوست زرد او با سرکه جهت درد سر مجرب و شرب یکدرهم و نیم آن که خشک کرده باشند با آب گرم جهت پیچش و اخراج کرم شکم و قی و غثیان از مجربات و ضماد و پخته و مربای نارنج تمامه جهت جرب و حکه و جوششها و سرد و نرم کردن سوداء جلد بدن بعید و بوئیدن او و برگ آن رافع طاعون و فساد هوا و آب نیسانیده پوست و شکوفه او جهت عسر ولادت مجرب و حمول آن جهت حیض و شراب او رافع سم عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر آن و رافع حمار و امراض حاره و عصب و مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درهم از تخم مقشر او تریاق گزیدن جانوران و بستو تر از شیهای باریک درخت او با شراب همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و مضر نارنج باعصاب کمتر است و روغن نارنج که پوست او را با شکوفه در روغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند در جمیع افعال قوی تر از روغن نارین و مقدار شربت آن تا پنج درهم بارده حیوانیست و بوئیدن شکوفه او مقوی دماغ و تحلیل زکام و عرق او که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم و خشک جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باد و سده و مصفی نزلات و درد سینه و قولنج و پیچش و خفقان و غشی و مداومت او هفت روز در روزی دو دقیه با شکر و ربع درهم مرجان جهت دفع سپرز از مجربات است و با آب کرفس جهت اخراج سنگ مثانه و شرب او با شتا جهت قطع اسهال رطوبی نافع و حمول او با پشم جهت اصلاح رحم و با شیره بادیان جهت اعانت حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن او سوء مزاجی و هوا را مضر عرق بهار است و مصلح او گلاب و توتش در ظرف مس تا هفت سال باقیست و در شیشه تا یکسال **نار قیصر** اختلاف عظیم در او واقع است بعضی گفته اند سیاف و سیاه سرخ و گلش مایل بزردی و خوشبو و از روم آرند و در مصر او را ساق الحمام گویند و الحق در کتب اهل هند و معلوم میگردد و قسمی از میوه فاریقون است و بلغت ایشان ناگیسر و او مفرح و بجهت سرخی نار قیصر در مصر ساق الحمام نامند **نارمشک** اسم فارسی شکوفه نباتیست سرخ مایل بزردی و از نخود بزرگتر و شکل انار کوچکی که گلش ریخته باشد و در خراسان کثیر الوجود است و درخت او بقدر انار و خیری و نزد بعضی او نار قیصر یکچیز اند و جمعی بدل او چهار درسقوف ارسطو سرد و یکدانه اند در اول دوم گرم و خشک مانع صعود بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر و معده و امعا و ملطف اخلاط و مانع تحلیل ارواح و جهت مالیخولیا و اسهال و نزف الدم و ضماد او جهت قطع عرق و تخفیف زخمها نافع و مضر شانه و سورت زرد و هی خیار و مصلحش روغن بادام و کاسنی و قدر شربتش دو مثقال و بدلش بوزن او پوست پسته و بوزن آن زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب است **ناطف** بفارسی حلوای قبیطا مانند کثیر الغذا و موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و سخن و جهت اعصاب و معده نافع و مضر محرورین مصلحش سکنجبین است نارفارسی شعله را گویند و چون مرا با متوعات مشوش کنند باین اسم مسمی است و بعد او نار را بمعنی آتش گرفته اند جهت حل کرده و وجه تسمیه را نه پسندیده و لکن آنکه بمعنی آتش باشد جهت مشوش با متوعات از جمله سموم و احراق خلط مانند آتش است خیالکه نار فارسی اسم مرض جاییست **نافوح** بلغت بغداد اسم سنج و لبیب است **ناعت** ... است **ناردین** مرکب از نار و دین **ناردین** اسم یونانی مطلق سنبل است **ناردین اقلیطی** سنبل رومی است **ناعمه** بلغت اندلس سان الابل **نافذ** بلغت اهل الکنز ریق است **نارکیهوا** ماز کیواست و نزد بعضی دو چیز اند و از تعریف او ظاهر میشود که دو چیز باشد و نزد بعضی خشخاش زبدیست **ناکیسر** اسم هندی است **ناگیسر** بلغت هند نفع است **ناگدون** بهندی عود الحیه است **ناخن** بریانی **ناخن** دیو اسم فارسی اظفار الطیب **نان** کلاغ اسم فارسی خبز الغراب است **نان** فارسی خبز الماء است **نان** بسیمات بفارسی خبز الکعک است **نان روغنی** خبز الفطایف است **نان** سبوس دار خشکار است **نان** بی سبوس خبز الحواری است **نان** گسمه خبز الطابون است **نان** ساجی خبز الملة است **نان** کماج خبز القرصت **نارنو** اسم فارسی صنوبر بری است **نارکیلا** نارجیل است **النون مع الباء وغیره**

نبیذ اسم عربی جمیع مسکرات مایع است بغیر خمر و هر یک بنامی مخصوص اند و فقاع قسمی از اوست که از آب انار و سایر میوه و حبوب ترتیب میدهند و آن مقدار نگذارند که بجوش آید و مسکر گردد و هرگاه مدتی بگذارند اثر اصنع نامند و از جمله نبیذ است و مجموع نبیذ محرق خون و مبخر و مضعف دماغ و مکدر حواس اند و اقسام او از مویز و خرما و عسل و دوشاب و شکر و جو و برنج و ذره و ارزن و سنجد و امثال آن ساخته میشود و طریق عمل آن نزد متقدمین آنست که هر چه از مویز و خرما و سنجد و امثال آن باشد آن را در مثل آن آب یکشبانروز خیسانیده تا بنصف رسد پس صاف او را بجوشانند تا ثلث او بسوزد و بعد از آن در ظرف کرده سر او را محکم نموده تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متاخرین آنست که آن را در پنج مثل آن بجوشانند بقدر نصف هست و هر چه از حبوبات باشد باید آن مقدار بجوشانند که با آب یکسان گردد و تا هشت مثل آن باشد و هر که خواهد مثل شکر و یا عسل و مانند آن بعد از گذشتن تمامی نیز اضافه کنند و بعضی جهت تقویت و اصلاح آن از مفرحات و مقویات مانند جوز بوا و دارچینی و زعفران و عود و غیر آن هر یک یک حبه هم با آن مرکب و رطل و با رطل چهار سبعه از آنجه ...

تا قریب بسه کردن این اضافه نمایند و هرچه از عسل و شکر و امثال آن مرتب باید با سه مثال او آب بجوشانند تا ثلث او بسوزد و هرچه از آب بی شکر و امثال آن باشد بدون آب بجوشانند
تا ثلث بسوزد و بیشتر جهت تقویت آن اگر خواهند بدستور مذکور ادویه مناسبه اضافه کنند **نبیذ الزبیب** بفارسی مویز آب نامند در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و مفتح سدد
و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده و چون قدری عسل اضافه نمایند در تحلیل ریاح و محرک باه و منقی سینه و ریه و مسمن گرده و مثانه و سریع الاستحاله بسوء و او مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد
استسقاست و چون حماما و حبوب جوشانیده اضافه نمایند جهت جوع البقر و تقویت بدن و هاضمه مفید است **نبیذ العسل** شراب عسلی است در سوم گرم و در دوم خشک و محلل اخلاط غلیظه
و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و مقوی حواس و جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه نافع است و چون بطریقی که مذکور میشود ساخته شود افضل از خمر دانسته اند عسل و خمر دو نار
خشک کرده با شعیر با جو نیم کوب تا ولیسانه قرنفل هر یک نصف عشر آن زعفران سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر او عسل تا نه اضافه کرده
بجوشانند تا ثلث بسوزد **نبیذ الشکر** شراب شکری است لطیفتر از مویز آب و گرمی او بیشتر و موافق مائیین و سوداوی است و آنچه از آب نیشکر سازند محرق اخلاط و مولد صفرا و کرانی
و بفارسی دانسته اند **نبیذ التمر** شراب خرمای نامند گرم و خشک تر از مویزی و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و موافق پیران است و هرچه از بسر و تلخ سازند در اول
گرم و در دوم خشک بهتر از خرمای و قابض و مقوی معده و مدر بول و بعد از مویز آب بهتر از سایر نبیذهاست **نبیذ الدبس** السیلان شراب دوشاب است که از شیره خرما
سازند در افعال مثل شراب خرما است **نبیذ الارز** بفارسی بوزه نامند و در مصر مزر گویند و آن شامل نبیذ دره و ارزن و جو و گندم و سایر حبوبات است و آن جالب و مسهل طبع
و تلطیف کننده رنگ و مسمن و محرک شهوت و بسیار مست کننده و قاطع باه و چون عسل اضافه نمایند محرک است و مورث سل و مضر ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه است و آنچه از جو سازند
در هند نفاخ و بی تفریح و مسهل و مدر و مفسد باه و هاضمه است و بوزه ارزن و ذره تیز نامند و است **نبیذ الفواکه** شرابی است که از آب میوه ها بعمل آرند مثل توت شیرین و امثال آن بهتر
از نبیذ حبوب و مسکر و سریع الفساد و نفاخ و مصلحش عسل و ادویه حاره و خوشبوی است **نبق** بار درخت سدر است و مذکور شد و بفارسی کنار نامند **نبات الملایکه** ریحان است
نبات الرعد فطر است **نبات** الاسپست شبت است **نبات** اسم فارسی فانید است **نجیل** اسم ثیل است و هر گیاهی که بساق باشد بعربی نجم نامند **نجب** اسم جزو
پوست نبات است و هم مخصوص سلیخه **نجناق** اسم هندی قسمی از بیش است **نحاس** بفارسی مس نامند و نوعی و معدن شکوفان میشود مس گویند و عبارت از وست و لغت
صفر و بیونانی طالیقون نامند و از آن زرد و درخشنده است و طالیقون مذکور شد و نوعی که از گداختن سنگ خالص بهم رسد و بعضی از آن اهل تجربه و اکثر آن سرخ میباشد
و از نحاس مراد همین نوع است و چون او را با عشرات زردی توتیا گداز نمایند زرد میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع گویند و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابر آن مصنوع
را باین اسم شایع کرده اند و چون مس را قلعی بگدازند بفارسی سفیدرو که مفرغ نامند و چون بارود و قلعی و منفرد چرک گردد و سمی به نحاس است و او در سوم گرم و خشک و محلول آن و میل مایل
و مفصر و طلای او جهت جرب و حکه و سستی بدن و دفع ماندگی و تحلیل اورام نافع و چون در سرکه جنبد سبز نگار شود و از آن سرکه غذا دهند و دفع ترّات و سرفه و منع نفث الدم سودی
دانسته اند خوردن غذا در ظرف بی قلعی آن بسیار بد است خصوصا ترشیها و لبنیات و در قلعی داده حق در از گذاشتن غذا گرم جایز نیست و آنچه مس را سفید و پاک کند یافته
صفایح رقیق و شیشها کبر را انداختن است خصوصا آب سماق و سرکه و پاشیدن سرکه بعد از گداز رافع مخلطات آنست و تخم باذنجان باعث زودگداختن او **نحاس صینی**
طالیقون مصنوع است **نحاس قبرسی** مس خام اصل نزد قبرس است **نحاس محرق** روسختج است **نحام** نوعی از طیور آبی است و بترکی و لغت بعضی القوز نامند از غاز کوچکتر و از
اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و منقارش سرخ میباشد گرم و تر و غالبا مولد خون متین و محرک باه و مقوی و در معده دیر هضم و مصلح
سرکه و فلفل و خانه بعد از آن شامل نمودن است **نحل** زنبور عسل است در سوم گرم و خشک و رطوبت بهاو رافع و در گزیدن زنبور محلل و لازم است و چون بچه او را بیرون آورده در
روغن یا بسایند خشک کنند و کلید بر آن با لوده آرد گندم که ده مثقال باشد و شکر بخته و مثقال آشنود در اندکی زمانی بدن را فربه کند و مجرب است **نخاله** سبوس حبوب است و از مطلق او مراد سبوس
گندم است و او نافذ و جالی و شکند و حرارتش کمتر و گرم و تر و باشد و مطبوخ او با شکر و عسل جهت سرفه و ربو و خشونت سینه و تنقیه تا نفث الدم دهان و قابض و مجفف رطوبات
معده و ضماد مطبوخ در شراب و امثال آن جهت تسکین ورم و پستان و ورم آنکه از لبن ناشی باشد و با نمک گرم کرده جهت گزیدن افعی و تحلیل ریاح اعضا و مطبوخ او در سرکه جهت
ساعیه جرب و قوبا و اورام حاره و با روغن زیتون و سرکه جهت گزیدن عقرب و بخور نشاسته و دو سرکه جهت زکام نافع
نخاله جو جهت حکه و بخور نخاله عدس جهت منع قمل و شکاف بخور نخاله باقلی جهت منع سخن شکوفه درختان آزموده است **نخاع** بفارسی مغز حرام نامند و جمیع افعال قریب بدماغ و قلیل
است و در چرک آوردن زخمها بیعدیل است **نخود** اسم فارسی حمص است **نخود** الوندی و **نخود** مریم بلغت اصفهان رازیانه است **النخود مع الال** و غیره
را بفارسی کشته نامند و مختص آن نخشو نخله اند و آن مشتوول و محرک باه و مصلح هوا و او رافع زکام است و بخور او شراب او بطریق عصاره در دستور او مذکور است **نارجیل** صغیر

کاکیا اسم سرطان نهریست نردک اسم فارسی نخیست شبیه بلعبت بربری و از آن بزرگتر و سفید و اکثر آن زرد و ابن الدوله گوید که مجرب یافتم چون خورد و
کرده باشیم در جبال کرمان خصوصاً جائیکه پلنگ بسیار باشد در اول بهار نباتی میروید برگش شبیه به برگ خربزه و چون بقدر یک شبر شود شکل برگ منقلب میگردد و بنا بر آن در آن وقت
امکان نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن تخم او بآن نشان میجویند بیخ او را اخذ مینمایند و علامت خوبی او آنست که چون سر آنرا در دیگ جوشان بگذارند در ساعت از جوش
باز ایستد و چون در تنور اندازند تا نهار از تنور بر خیزد و از خواص اوست که چون پلنگ از دیدن بسیار از رمی کشد هرگاه از آن بخورد دیگر حامله نمیگردد و هر که را پلنگ خسته خورده
باشد تا سال دیگر از آن مکان آن بیخ میروید تا سبزی میباشد و بدستور در فرج و در رحم آن چون دو شعیر او را با یک طسوج زن بخورد یا فرزجه یا تعلیق نماید هرگز آبستن نگردد
و اگر مرد او را تعلیق نموده مباشرت کند بدستور بالغ حمل است و دیگر و تعلیق او جهت رفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب نوشته اند و زیاده از یک طسوج او مورث لاغری و فراموشی
دست و داشتن آن باعث سرعت ولادت است و چون بر ناصور بپاشند گوشت او زیاده شده ناصور کمتر میشود و تجدید او رافع ناصور بالکلیه است نرجس معرب از نرگس فارسی
و قدحی را بربری و مضاعف را بستانی نامند و چون پیاز او را بشکل صلیب شق کرده در زمین نشانند قدحی مضاعف گردد در سوم گرم و خشک و تخمش سیاه و در دوم گرم و در اول
و قوتش تا سه سال باقیست و جالی و جاذب و کشنده اقسام کرم شکم و محلل قوی و شرب یک طسوج او بغایت منقی قوی خصوصاً با عسل و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج مشیمه و
جمع باشد و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی و ضماد بیخ او جهت التیام جراحات عظیمه و تدر یابد عصب مقطوع معتدل و مسحوق او با عسل جهت درد مزمنه مفاصل و نقرس و با کرسنه
با عسل جهت تنقیه قروح و کشودن دنبله و شوار و نضج و بار آوردن اورام جهت اخراج پیکان و سیلان آن از بدن و با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد و دستها جهت تقویه کردن تقصی
ماده و تحلیل جهت رفع عفونت از مجربات است بشرطیکه او را بسه روز در شیر خیسانیده خشک کنند و ضماد او جهت سعفه و منع نزلات و شکستگی اعضا نافع و ذرور او قاطع خون
جراحات و التیام دهنده آن و رفع سبل و ناخنه و بوئیدن او جهت درد سر بارد و کشودن سده دماغی مفید چنانچه جبرئیل بن بختیشوع گفته که هرگاه خواهد در زمستان زکام بهم نرسد
پیه نرگس بستند و سفر و حضر همراه خود دارد و مصلحش بنفشه و کافور و در سایر افعال کلی او مانند بیخ است و قدر شربتش از یکمثقال تا تخم او تقدیم نیم مثقال و محرک باه با انیسون و با سرکه رافع بثور
و مقوی چهارپا او مدر حیض و مخرج جنین و منقی رحم و روغن نرگس که گل او را در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلل و مسکن درد سر سوداوی و ریحی و مفتح سدد و رافع درد ها و سوء المزاج
عصبی است نرمقیس یونانی گویند نباتیست که مانند حنظل جوف او تخم دارد و با حرارت بسیار خشک عفص با لیدن او با روغنها مدر عرق و ضماد او با شراب جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت
مبیخ و قطع رعاف بسیار سود و قاطع اسهال است نرد درخت غاریست نرلیمی بهندی جدوار است نرم آهن اسم فارسی حدید انثی است نرشک اسم فارسی عدس است
مع الیاسمین و غیر یاسمین نسرین گل سفیدیست کوچک مضاعف و تند بوی بسیار خوشبو و اکثر مشکی و بعضی ملا و گل عنبری نامند و در دشت و کوه
و در بلا و حار تا اول بسه دوام میکند و عرق او و بادکو بدارد و از جهت رطوبت آتش رفع آن میکنند معتدل الحرارة و نزد بعضی گرم و خشک است و بوی او مقوی دل و دماغ و حواس
و سائیده او در حلیه باعث خوشبوئی آن و مدر حیض و مسهل بلغم و سودا و منقی سینه و عطسه آرنده و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و موافق جگر و جهت قولنج و غثیان و یرقان و فواق
ضماد او جهت کلف و آثار و بدبوئی عرق و رفع بوی لوزه و سقوط دانه بواسیر و منع انتشار و لطوخ با حنا جهت تقویه موی و قطور او با روغن زیتون جهت کرم گوش
رایحه آن و سنون بیضه او جهت درد دندان نافع و از یک درهم تا چهار درهم برگ او مسهل قوی و دواء او نیم مثقال تا یکمثقال او از اول گل تا یکسال مانع سفید شدن موی
دانایان جهت این امر بر روز و دو مثقال هر یک شکر او را در کتاب تجربه نموده و روغن او که بدستور روغن نرگس گیرند مسخن باعتدال و مقوی دماغ و اینجا مفید رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی
و تند نیستش تا تقویه است نسر بفارسی کرکس گویند و بترکی قجر از سباع طیور بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مایل بسرخی است و گویند دیگر و زیاده بر دو هزار ... قطع
میکند دلیل آنکه بچه او را از زعفران آلوده تا و کمان یرقان کرده و دیگر و رشک یرقان را از سرانیدن آورده مسافت آن در رفتن و مراجعت نمودن زیاده بر دو هزار فرسخ
میشود و از خواص اوست که بجهت حرارت در وقت خواب چشم را نمی پوشد و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمیکند در سوم گرم و خشک است و گوشت او محلل ریاح غلیظه
قولنج ایلاوس و مفتح سده و مفتت حصاة و قاطع بلغم و ردی الغذا و غلیظ و مصلحش دارچینی و شربت سیاه و جهت سرفه و ضماد وش جهت مفاصل و قطور او جهت کری قدیم که شش و خلل سرده
قاطع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سرگین او جالی کلف و آثار و رافع جرب جگه مجروح است و محمد بن زکریا گوید که طلای بیضه او در عرق یک روز بسیار مقوی
و مهرانس گوید که سعوط دماغ و زهره او از هر یک بقدر رتیله امکند و مثل آن قطران در روغن تیون رافع جنون و جذام و از مجربات شمرده اند نسج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت است
و در حرف عین گذشت نسرین البساتین ... العدس است نسوت بهندی ترید است نسرین بهندی نباتست نسورا بهندی سپستان است نستران سفید اسم فارسی
ورد ابیض بری و در افعال بغیر تفریح و تقویه دل مانند نسترن است نشران زرد و ورد اصفر بری ... بفارسی ... نامند داوی را گندم خیسانیده

گرفته بعضی بسته باید پوست ادرا باز شود و پوست جدا کرده صاف نموده خشک سازند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است و مغری و رادع و قابض موافق امعا و مصلح او ...
و قابض اسهال و خون خصوصا با دو داده آن با شکر و روغن بادام که گرم بنوشند جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و حریره او با بیضه نیم برشت جهت سحج و رفع اثر الاعمی بوده
سبیل و ضماد او جهت ترمها و طلای او با زعفران جهت کلف و با سرکه جهت خناق و اورام حاره و اکتحال او جهت دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد و بثور چشم و با شیر زنان و با سفیده تخم مرغ جهت سرخی چشم
بالک و حرارت رادع و مقلل منی و مسدد و دیر هضم و مصلحش شیرها و کرفس و قرنفل و بدلش سماق مغسول و غبار الرحی و قدر شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال **نشاره** اسم عربی تراشه چوب است
که از شکافتن و سوهان سائیدن جدا گردد و با السبب که بمعنی نمودن غبار است و بهمه نسبت خشکی او نسبت با صل آن چوب بیشتر و همه آن قابض و جالی و منقی ریم اند و ضماد محرق و مسحوق آن که با آب
ادنیه سوهان سوزانیده تا خشک شود با سرکه مانع زیاده شدن قروح ساعیه آکله و التیام دهنده زخمهاست و مجرب شمرده اند و خواص هر یک در اصل آن مذکور است **نشف** اسم عربی
مرجانست و بونانی غیر آن است و آن سنگیست مشبک و سپید مانند آشیان زنبور و سرخ در ساحل دریا جده و نواحی که نظمه جیزه و خشک است از سید و در السحاج و زخمها و قطع خون و تقویت لثه و ... در سایر افعال مانند اوست **نشافه** اسم عربی اسفنج است **نشاسج** اسم عربی نشاست و نشاسج معرب از وست **النون مع الصاد والمعجمه**
نضار اسم عربی و به نبات درخت که کره هی را نیز مانند **نطرون** بورق احمر است و گذشت **نعام** بفارسی شترمرغ نامند معروفست در آخر سوم گرم و خشک است گوشت او
معمل ریاح بلغم و فالج و لقوه و فالج و درد مفاصل امثال آن خصوص و ستسقا و جمیع امراض بارده و بطی الهضم و مصلحش سرکه و روغن و طلای پیه او محلل اورام غلیظه و مسکن درد
و وجع اطراف و رفع سم عقرب باعث سرعت حرکت اطفال و چون بیده بالا اقسام مار از آن شخص بگریزند و اگر تند و بک شوند محبس گردند و شرب آن باعث زود و تکلم کردن اطفال
و سرگین او رافع ثالیل و آثار و خاکستر معدی او رافع اکله و از خواص اوست که بلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تضرر نمیکند **نعنع** معروف است و لطیفترین نباتات در جمیع افعال
قوی تر از پودنه دشتی و در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوت ماسکه و هاضمه و هضم معده و مفرح و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و رادع
گشنده اقسام کرم شکم و آب او با سرکه مانع نفث الدم و شربت شاخ او با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قی و هیضه و مسکن سوء معده و خفقان و سکته و وجع الفواد و جهت درد سینه و
پهلو و تنفیخ طحال با سنقمونیه و سینه و تنقیه آن مفید خصوصا چون ابیها و نشان بجوشانند و چون دو سه شاخ او را در شیر بیالایند مانع انجماد آن و با سرکه و ترشیها و رافع ضرر آن است
باعث و التیام رفع مضرت النسیان میکند و ضماد او مقوی معده و با آرد جو جهت جراحات و اورام و ضماد او در شیر جهت پستان و تنفیخ دل و با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ممضوغ او جهت
گزیدن عقرب و تنها جهت بواسیر بغایت نافع و رافع درد سپر و با مویز جهت ورم انثیان و درد آن و حمول او قبل از جماع مانع حمل و قطور او با ماء العسل جهت درد گوش و سقوط
از عصاره او با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیر که در گردن ظاهر گردد بغایت موثر گویند مولد ریاح است و مصلحش کرفس و بدلش پودنه نهری و قدر شربتش تا دو مثقال **نعر**
بضم اول و فتح عین مهمله اسم مگس عفص است و نزد بعضی مخصوص است سیاه لون و بسیار کوچک و دنباله او بسیار کوتاه و سریع الحرکه و کثیر الصوت و در تنکابن حجر نامند گرم و خشک
نکسو و قدید او جهت اسهال و غیر نکسو جهت حبس البول و سنگ مثانه و گرده بغایت نافع **نفط** دهنی است که از بعضی چشمهها بر آید سفید و سیاه میباشد سفید او لطیفتر و گرم تر و سیاه
بعد سفید میبود در چهارم گرم و خشک و قوی تر از اکثر روغنها و مفتح و سریع النفوذ و مدر حیض و مخرج جنین و جهت امراض بارده و شرب و طلای او نافع خصوصا جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز
و تعقد عصب و مستی آن بواسیر و یرقان و سپرز و ربو و سرفه کهنه و حصاة و اخراج کرم معده و منفعد و رفع سموم و تحلیل ریاح احشا و پیچش و درد مفاصل و اکتحال او جهت نزول آب و بیاض
و قطور او جهت کری و ریاح گوش و قرحه و بخور او جهت سردی رحم و اختناق آن مفید و مضر محرورین و مصلح آن خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلحش کتیرا و قدر شربت از سفید او دو دانگ تا نیم مثقال
سیاه تا یک مثقال و بدلش مثل او سیاه و نزد بعضی قطران است **نفیل** نباتیست در بعضی کثیر الوجود و شبیه بنجه و باکره ای مانند خار خسک با بیجا رست و با سرخی و بنفشی در زیر
شبیه شکوفه سپید گرم و خشک و تخم کال و مدر بول است و رافع سپرز و قوی تر از و در افعال ضعیفتر **نقد** احریص است **نقعان** حب الکاکنج است **نقره** اسم فارسی فضه است **نقل** خوانا
اسم فارسی حب الصنوبر است **النون مع اللام وغیره** **نامک** عمود است و نزد بعضی فراصیا **نمام** است و سیسنبر است نمام الملک و نماسیز نامند **نخوطن** بیونانی
تخمی از تو تیای معدنی است **نمارق** شامل قداح و یاسمین سفید است **نستقن** گرسنه است **نمک** اسم فارسی ملح است **نمشک** بلغت اصفهان اسم روغن تازه است **نمو** بزرگ
اسم عربی نسب است **نمیس** اسم هندی جاموش است **نمولان** هندی حب البان است **نملیس و نمل** بفارسی مورچه نامند و بترکی قارینچه نامند و انواع مختلف میباشد
و سیاه و بعضی کوچک و بلندی و کبار پرنده را هم سیاه دست و بالمنبر انمل فارسی نامند و همه آن با همیت در سوم گرم و خشک قوت شامه او غالب بر جمیع حیوانات است و طلای
سحوق او مانع موی آوردن موی چون از او قلع کرده باشند محتاج بتکرار نیست و چون صدمه و مورچه مقابر را در خمیره در روغن زنبق یا روغن زیتون کرده تا مدتی آفتاب نهند و ...
اندک گذارند طلای او ... و دیدار او ... محرک باه با مالوس ... و طعم غلیظ بهم رسد و صلابت تقضیب و از علامات در نشستن و خوردن آن موجب ... و کرب و مصلحش عسل است و از خواص او

دستها اصحیه دخیران و شتر تنها و جاهی نگذارند و چنین گذاشتن ضبط نفس شده کنند اولیا دست کسی با زن رسد ... چون آن اگر ددو مهراریس گوید چون ...
روغن زیتون جوشانیده و گوش بخایند رفع گرمی و ریاح و طنین نمایند و طلای موی ... با سرکه رفع خنازیر و ضماد تخم او با پیه و روغنها مسقط موی و مانع بر آمدن آن
دگویند چون از تخم او بخورند باعث تحریک ریاح شکم بطرف اسفل گردید بسیار که ضبط نمیتوان نمود و زیره کرمانی رافع آنست **نموس** جمع نمس و آن حیوانیست بقدر شغال و صورت او شبیه به
و رنگش مایل به زردی با خطوط سیاه مانند پر مرغ و موش صید میکند و در چستی و چالاکی مانند گربه و غیر الوقت ... و ترکان ما وراء النهر او را الاکجه گویند و در بلاد و ستر یافت میشود
و سر او کم موی و بسیار جرب و منفعت آن میشود که بدین گروه بشکند و منفعت سه که علت است در سر ما بر شرکت این صفت مسمی است جالینوس گوید طلای پیه او
سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب دارد ارسطو فرموده که چون آفتاب در بیت خود یا در شرف باشد چشم راست او را گرفته با خرقه کتان بر صاحب ربع ببندند رفع تب او شود
اگر چشم چپ او را ببندند تب عود نموده مفارقت نمیکند و بقراط گوید طلای سرگین او با خردل رافع داء الثعلب است و مهرارس تصریح نموده که طلای زهره او با سفیدی تخم مرغ رافع
دمعه و سعوط خون او بقدر یک قیراط با شیر زنان رفع جنون است **نمر** اسم عربی پلنگ و ترکی قپلان مانند گوشت او گرم و خشک هیچ حیوانی گوشت او را نمیخورد و تصریح نموده اند که او
کبیر الحیات است و زهره او سم قاتل و در دو دانگ در سه ساعت هلاک میسازد و خون او رافع کلف و بهق و داء الثعلب است و مهرارس گوید طلای خون او رافع جمیع علل چشم دانسته و چون پیه
او را با آب زیتون بهم آمیخته طلای آن در ازاله شری و زخمها و خنازیر ... او با آب ... در تحلیل مقوی و محرک باه و جماع و حمول آن مسقط جنین و حمول مغز استخوان او
رافع درد رحم و نزد اکثر اطبا پیه او بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و جلوس بر جلد او رافع گزیدن هوام و سکون او سبب است و از خواص او است که کسی بر تمام جسد خود
گفتار ... مالد پلنگ قصد او نمیکند ... او را بدست گرفت ... و چون ... بتجربه رسیده که چون بر زخمی پلنگ موش بول کند ...
بیابد لهذا در بلاد گیلانات زخمدار پلنگ را در جاهی نگاه میدارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش نتواند گذر نمود **النون مع الواو و غیره** **نوشادر** فارسی
است و او معدنی و مصنوعی میباشد و معدنی او را در بلاد حاره مثل حبشه قطعات آن مانند شوره یافت میشود و مائی او از آب است که چون بدست حرکت بسیار دهند کف سفید
و از جوشانیدن آن آب قطعات سفید سبز رنگ او بسته میشود و انطاکی گوید در نواحی اصفهان آب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و معدنی و مائی عزیز الوجود
اند و مصنوع او از دود حمامهای کثیف حمام بهم میرسد و رنگ او اغبر است و از دود و تصعید سفید میگردد و چون سفید و صاف او را با مثل او زاج زرد و لاری و عشر او ... تصعید کنند سرخ
میشود در آخر سوم گرم و در اول آن خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و مجفف قروح و قاطع خون جاری و حابس قی و مفتح سدد و التیام دهنده زخمهای تازه رافع جرب ...
سبز و طلای او جهت خناق و با روغن تخم مرغ جهت برص و با عسل جهت داء الثعلب و حیه و سعفه و با روغن کنجد جهت جرب و غرغره او با آب سداب جهت زلوی که در حلق مانده باشد
و اکتحال او جهت التیام قرحه و رفع بیاض و دمعه بارده مفید و در خواص نوشته اند که چون او را با مثل او فضله انسان تصعید کنند شرب یک مثقال او در رفع مطلق سم مجرب است
و پاشیدن محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند و با سرکه حل کنند و بدستور بخور او باعث گریختن مار و هوام است از آن مکان و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده
خود گذارند هوام بیرون آن نگردند و سم او قاتل است به تقطیع احشا **نوارس** اسم یونانی نوعی از قثاء است شاخهای او دراز باریک بقدر سه ذرع و برگش ...
و بر جمیع اجزا او زغب شبیه به پشم گلش زرد و خوشبوی و طعمش تند و خار آن مانند سوزن و صمغ او مایل بسفیدی و سرخی و در دوم کثیر الوجود است صمغ او در افعال قریب بکتیرا او
در دوم گرم و خشک و صمغ او در سوم و قویترین اجزا او است و مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات و از این جهت او را شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفه و سائیده آن و بدستور ضماد
عصب ... از بیخ او و شرب و ضماد او جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جا بیرون رفتن و شکستگی آن و قطع نزف الدم موثر و عصاره او جهت قرحه قصبه ریه و ذات الجنب
و تخم او رافع سموم و او مضر گرده است و مصلحش فندق و قدر شربتش یک مثقال است **نور** گلش حجری است و گلش ... **نوفلن** اسم یونانی زنبور است **نوق** شتر ماده است **نور**
القند دل شگوفه درخت دار شیشعان است **نواة** بعربی دانه اثمار است و بمطلق او مراد دانه خرما است خصوصا در اوزان **نول** هندی ابن عرس است **نوح** لبلاب است
نهما اسم نبطی درخت کوهی ساقش مربع بقدر قامتی و با زغبی مایل بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بسرخی و عمیق و میان تهی با عطریت و برگ بعضی ...
بعضی دراز و بی ثمر در دوم گرم و خشک ... جهت زکام و ضماد او جهت اورام بارده و قطع عرق و منع نزول ... و التقویه موی و با عسل جهت داء الثعلب نافع و شرب او مدر خون
تفریح و رافع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و خیسانیده او با سویق خوردن او بعد از آن با بادام ... رحم و خوشبو کننده آنست و از خواص او است که چون
او را با هفت عدد دانه گشنیز در پارچه کبود ... بیاویزند ... چشم ...
قرة العین است و ... **نهشل** اسم ... شقاقل است **نهنگ** ... تمساح است **نیلوفر** اسم فارسی است ...

و ساقش نرم و طولش مقدار یک ذرع و بهار برگش قریب بسطح آب و ثمرش بقدر سیبی شبیه بقبه خشخاش و دران تخمهای عریض سیاه و با لزوجت و گلش بیرون آب و اکثر او کبود و بعضی
بیخ و آن هندیست و بعضی مایل بزردی و بترکی بعضی گویند که بری او نیز سیاه میباشد جمیع اجزای او در دوم سرد و تر و بیخ او که گرم و خشک و تخم او سرد و خشک است و مراد از مطلق
او گل نیلوفر است که کبود است و نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارت آن و تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام و جهت درد سر و قروح ظاهری
و باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حاره و تر او با زعفران و در ضماد جهت تقویت دل و خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح آن لبوبات و قدر شربت
از جرم او سه درهم و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش بنفشه و خطمی است و بیخ او جهت سپرز و اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و ضماد او جهت درد مثانه و سعال و حب جهت
بهق و با زفت جهت داء الثعلب نافع و اکثار او و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و تخم او دافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است
و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه بعمل آرند سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین درد سر حار و قوی تر از ان است **نیل** نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر آن
که غیر او باشد و در کتم مذکور شد و ممکن است که از یک جنس باشد و مستعمل هندی او است و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساقش سه شعبه باریک و برگش
شبیه به برگ کبر و تخمش منبت بالای مایل بتلخی مانند تخم خرنوب و از ان ریزه تر و بری او مانند بستانی و با خشونت زیاده و سیاه تر از ان و بی تخم است و دیسقوریدس در حب النیل فرموده
اندکه نباتش شبیه بنبات دار هنگ و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر دو ذرع و برگ بری او مانند برگ کاهو و سرشاخ و شاخ او مایل بسرخی و در اطراف او غلافها مانند ...
و دران تخمها ریزه میباشد و آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل است و محلل و رادع ابتدای اورام حاره و قابض و رافع نفث الدم و شرب او بقدر چهار شعیر با آب
و مسکن هیجان اورام و مانع خروج دل و سرفه شدید اطفال و درد سینه و سرفه و ریاح غلیظه و با سکنجبین جهت سپرز و با ادویه مناسبه جهت قرحه ریه و ذات الجنب سوداوی و بکلیه هم
او با یکوتیه گلقند جهت قرحه منتخنه و سموم و خفقان و با خیارشنبر جهت استسقا و ضماد او جهت سعفه و تقشر جلد و قروح خبیثه و باد سرخ و دمل و التیام جراحات و رفع کلف و نمش
و جهت داء الثعلب با ... و مردار سنگ و قدری روغن گل سرخ و موم جهت آکله مجربات و باید قبل از طلای موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح
و خنازیر مقرح و بدیل و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزنش آرد جو و ثلث او مایشاء است **نید** بلغت مصر است و بفارسی مسو نامند از اغذیه شیرین
است که بدون شیرینی در روغن بعمل می آرند و انطاکی گوید در اول گرم و در خشکی معتدل و مولد خلط صالح و سمن بدن و معدل بلغم و جهت بخار سوداوی و مالیخولیا و سرفه خشک و
و درد سینه مفید و دیر هضم و ثقیل و مسدد و اکثار او مورث تبهای مرکبه و آنچه با لدکان و بادام جوشانیده باشد زبون تر و مصلحش سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل آنکه گندم را
جوشانیده سرد کنند پس شیره ریشه سبز او را گرفته طبخ بسیار دهند و بدفعات قطعات یخ در آن اندازند تا غلیظ و شیرین گردد **نمیشا** نخواه است **نمفا** اسم یونانی
نیلوفر است **نیلج** نیل است **نیطافون** گویند نباتیست برگش شبیه ببرگ صعتر و قدر دو گز زمین پهن میشود و در حوالی دربند بلاد شیروان بسیار است قرص او جهت ... حبشی
بعدیل دالسنه اند **نیطافلی** مولف مغنی گوید که از جمله یتوعات و غیر نیطافلن و جنگشت است و سرشاخها او خجیده و برگ میباشد و نبات او شیر دار و لعابیت مجفف و ...
دبی حدت است و طبیخ او جهت درد جگر و اسهال انو آسیر و ضماد او جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل و صلابات و درخس سفید و عصاره بیخ آن سم قتال و قدر شربتش سه
جو ابوسیت **نیلوفر** هندی است اسپید **نیلشوق** ادرک است و نزد بعضی قراضیانی بفتح اول و سکون یا اسم فارسی قصب است **نیشکر** اسم فارسی قصب السکر است
نیوا اسم هندی روغن تاره است **نیب** اسم هندی درخت نانست **دا نیم** اسم هندیست درختیست و آن بزرگ و کوچک میباشد گلش مثل خوشه که چندین بنفشه بار او باشد
و مسند گلها زرد و با عطریت و خوشبو منظر و در اصفهان ثمر او را سنجد کرجی نامند و با زندان کنند گویند و آن بقدر سنجد کوچکی است مایل تند و در بعضی بلاد
بدبعنت نوریست و ضماد برگ گل او محلل و رادع و جهت اورام بغایت مفید است و جهت مفاصل و نقرس و درد سر نافع و در دو خشک او جهت التیام زخمها و قطع خون آن
روغنیکه او را جوشانیده باشند بیناب روغن شیخ صنعان است و ثمرش بقدر یک مثقال جهت بواسیر و امراض مزمن و آزموده است **حرف الواو مع الالف** **واق**
اسم مرغیست که در کنار آبها میباشد تیره و مایل بسبزی و مخلوط بسفیدی و سرش سیاه و در کاسه سر او چهار عدد موی مانند کاکل رسته و در غایت سفیدی و سر و قریب بسر
و منقارش مانند منقار جمع کرده بر سر می گذارند و اکثر صید او ماهی است و در سکاین او را ... کوچکتر از بط است در دوم گرم و در اول خشک و گوشت او موافق مبرودین
و ... و روغن او جهت فالج و امراض عصب نافع است و گوشت نکسود و جاذب پیکان و خار از بدن و زهره او جهت بیاض چشم و بهق سفید **واوی** کلب بری است
واحد ابلابست **واقیمص** بیونانی کنگر است **وانسم** اسم فارسی صعتر است **وارموک** بلغت سکاین قنفذ است **وابهم** بلغت سکاین گربه است
والان بزرگ هندی رازیانه است **والان کوچک** شبت است **الواو مع الباء و غیره** **وبر الارض** قطریست و ...

ورس بفارسی پشم نرم گویند مخصوص بپشم شتر است و خواص در صوف مذکور شد ورشان بشانه اسم عربی ورد ابیض است وج بفارسی اگر ترکی نامند و آن بیخ
نباتی است که در آبها میروید و بفارسی سوسن زرد گویند برگش از برگ نرگس درازتر و عریضتر و با خشونت و انبوه و ساقش بلند و گلش شبیه بسوسن آزاد و کمی
زنبق باشد و زرد مایل بسرخی و بیخش گره دار و بعضی بعضی پیچیده و کج و مابین سفیدی و سرخی و تند طعم و مایل بعطریت و در اول سوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقی
و قاطع بلغم و تریاق سموم هوام و مقوی معده و جگر و قوه حافظه و منقی دماغ و ملین و مجفف رطوبات مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و امعاء و جهت درد سینه و پشت
پهلو و جگر و مغص و درد سپرز و شکافتن عضل و تقطیر البول و حصاة و لکنت زبان و نیکو کردن رخسار و تسخین گرده و ضماد او جهت مفاصل و اورام بلغمی و نفخ تحت شراسیف
و برص و تشنج بلغمی و فالج و فتق و قیله و فرزجه او با شیره بادیان و زعفران جهت اعانت حمل و اکتحال او جهت بیاض و خائیدن او جهت ثقل زبان و بعید ... و جهت درد
دندان و سفید و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم نافع و مضر ... و مصلح او انیسون و محرق خون محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او زیره و ثلث
زراوند طویل ورسیلا بلغت مغربی ماذریون ... وخشیرک وخشیرق بکاف آخر و بقاف تخم بستباج است و در بسته ترکی عبارت از وسمه ... و نزد بعضی
وسمه خراسانی است ودع از جمله اصداف و حلزون است و بهندی کودی و در دیلم کلاجاک و در اصفهان و مازندران کس کونه نامند پوست او زیاده از
سایر اصداف و مدر ریاح و جالی و جهت عسر البول و حصاة نافع و ضماد محلول او در آب لیمو با قدری نوشادر رافع جمیع آثار جلد و مجرب است و محرق او در همه افعال مانند شیح
مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال است ودودا اسم مغربی بلبلاب است ودین یونانی کتان است ودح رونای رطب است ورد اسم جنس گلهای
اشجار است و از مطلق او مراد ورد احمر بستانی است و اقسام ورد سفید و زرد و سرخ میباشد و هر یک از آن بری و بستانی و هر یک نامی مخصوص اند و بستانی
اقسام او مضاعف و بری هر یک غیر مضاعف اند ورد ابیض بری بفارسی او را نسترن سفید نامند و مذکور شد ورد ابیض بستانی بزرگتر از نسترن و
مضاعف و بقد گل سرخ و درخت او بجای است و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از نسرین است ورد اصفر بستانی درخت او بجای است
و بقد درخت گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ و رنگش صندلی و در قوه مانند گل سفید بستانی است ورد اصفر بری نسرین زرد است و درخت او خار
دار و گلش پنج و غیر مضاعف مذکور شد و در قوه مانند نسترن سفید ورد احمر بری درخت و لیکن است گلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد ورد احمر
بستانی بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او تمام شکفته و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و نزد جمعی گرمتر و نزد بعضی معتدل و مفرح
و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوه قابضه و خشک او را قبض زیاده و منفخ تا ساریقا و جهت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و جهت
ریه و در جمیع نقرس ... و قطور عصاره آن جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه او جهت تقویت لثه و ضماد کوبیده او جهت اورام مراق و رطوبت معده و سائیده جهت
تحلیل سحج جلد که بسبب حرکت بهم رسد و رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازه او جهت اعانت بر اخراج پیکان و خار از بدن و درد چشم و جهت خوشبو ...
والتیام زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن آن ... با برگ مورد جهت قطع عرق و ضماد برگ درخت او جهت حرارت و اورام حاره و ورم مقعده
شکستگی اعضا مفید و تخم گل او که عبارت از ثمر اوست در افعال مانند و لیکن است که آن عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد و آنچه در میان گل
تخم ورد است و آن را زر ورد گویند و دو درهم او با آب رافع اسهال عسر العلاج است و رافع نفث الدم و سیلان حیض است خصوصا چون با اقماع گل استعمال شود
حمول او مقوی رحم و رافع رطوبت آن و مضیق فرج است و بوئیدن گل بسبب زکام ... عطسه باشد و بعضی ... و بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مضر بامعاء و مورث
تشنگی و مصلح او انیسون و قدر شربتش تازه او دو درهم و از خشک او تا چهار درهم و از آب او تا هشت درهم و بدلش مثل او بنفشه و ربع آن مرزنجوش است و گویند ده درهم
غنچه تازه او ده بار عمل ... باید و روغن گل که گل بی اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید تا هفت مرتبه کنند و آب
افشرده تازه او را با مثل آن روغن کنجد و با زیتون بجوشانند تا روغن بماند و روغن مذکور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق ... حاره و بارده
و با قوت مسهله و مسکن التهاب معده و رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و مجفف بدن و رافع مواد خبیثه او و حقنه او دافع قرحه امعاء و مضمضه او مسکن درد دندان
و مطول او مقوی دماغ و جالب سهال مرار و مسهل ماده لزجه و مقوی اعضاء و محلل مواد فاسده و تسکین درد او عجیب الاثر است و طلاء او با سرکه و تخلخله او با سرکه جهت
مسکن درد سر و رادع بخارات دماغ و موافق اورام آن و رافع زحیر و درد امعاء و جرب ... من الادویه جالب سهال و مقوی فعل آن و قطور او جهت درد گوش و بد بدن ...
آب نمود و رافع عرق و باد بیز قروح و خشکیها حاره و شربا رافع ضرر خوردن ... و زرنیخ و صابون و فدابیج و امثال آن و تدبیر ... زن او و روغن بنفشه ...

ادویه اختلاف و قدر شربتش تا یکوقیه است و قلاب شربرگ القوی و مایل بسردی و با حرارت لطیفه و مایل برطوبت با قوه قابضه است و بعضی سردی و خشکی
ادر البسیا غالب دانسته اند و مقوی دماغ و فم معده و قوتهای بدن بیکم و جهت نفث الدم و خشونت سینه و عوارض نزله و درد معده و امعا و مفص بارد حاره و ورم جگر
سرد و جهت خفقان حار و تقویت بدن و باشراب جهت زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن او جهت درد سر حار و ورم رحم و با عنبر نقل جهت بارد ان و تحلیه او جهت دل
و رفع غشی و مهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و رفع خمار مفید و بالخاصیت مضر باه و باعث سده شوی و مصلحش جلاب و نبات او قدر شربتش تا نیم
مثقال و گلاب مکرر بقدر دو وقیه او مسهل است ورد رومیتین در یاس است ورد الحماق بفارسی گل رعنا نامند اندرون او سرخ و بیرون زرد
بدبوی و از اقسام و سمن است گرم و خشک بیخ او محلل قوی و بسیار گرم و در اطلیه استعمال او اولی است ورد السیاح کلعلیق الکلب است ورد چینی نسرین است
ورد النفار ورد الحمار ورد النحات ورد الحماق است ورد الحمیر نزد بعضی گل خطمی است و بلغت مغرب گل فادانیا است ورد المرالی بلغت مغرب
گل خطمی است ورد الفر شقایق النعمان است ورد الحب کبیکج است ورد الماء سقعوریست ورد اجالوفا شراست ورد طوری سطاخیس است ورق
النیل وسمه است ورق الزیتون بهندی طالیسفر است ورده بلغت تازی ندراسمانی است ورک بلغت فرنگ خرنوب شامی است ورطیشا غنم است و در عین گند
ورل بلغت ترکی نمبچه نامند و حیوانی است بزرگتر از حرذون و دنباله او دراز و جلد او سیاه و درشت و ابلق و خطوط زرد در آخر سوم گرم
خشک و قایم مقام سقنقور در همه افعال و بهی و مسهل باح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب سم گزیده حیوانات بخود و جاذب خون لعاب
جلد و باعث بهق عضوی که بران بربندند و طلای او با روغن زیتون که دران جوشانیده باشند و مهر اشده رافع آثار جلد و کجلی و حکه و داء الثعلب
و قوباء و سرگین او قاطع بیاض چشم و طلای پیه او عظیم کننده قضیب و طلا خاکستر او موجب تحسین عضو است ورشان از جنس کبوتر صحرایی است و از آن
بزرگتر و طوقدار است و بترکی الا فاخته نامند و در خواص مانند کبوتر صحرایی و از آن بهتر است و چون در روغن زیتون مهرا کنند و طلا کنند در افعال مانند پیه شتر
و مداومت خوردن او مورث بدی حلق و مصلحش سرکه است ورس بار نباتیست مانند نبات پنبه و مخصوص بلاد یمن است و نبات مذکور تا بیست سال گل و ثمر
میدهد و ثمرش مانند کنجد و بعد از رسیدن شق شده شبیه بموی زرد مایل بسرخی مانند زعفران میشود و در ایام بهار جامه با رنگ میکنند و بهترین او زرد مایل بسرخی
است و قسم سیاه او که حبشی نامند سرخ و تیره او که هندی گویند زبونتر و نزد بعضی که بیخ آن نبات است در دوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست مقوی باه تا بحد
عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظ و حصاة و جالی و شرب او رافع بهق و حرص سفید و طلای او رافع کلف و سعفه و بثور و قوبا و مورث لاغری و مضر ریه و مصلحش مصطکی و کتیرا و قدر شربتش
تا یک مثقال و بدلش مثل او زعفران و نصف او ساذج است ورنج اسم الحیض... ام ابیض است و بتازی صدف را باین نام میخوانند وق بفتح اول و ثانی برگ نبات است و بضم اول
و سکون ثانی اسم طیوریست بفتح اول و کسر را اسم فضه است و نیخ ... بیخی جرک گویند و از مطلق او مراد جرک انسان است و طلای جرک گوش جهت شقاق گوش و لب و گزیدن
افعی و جرک بدن جهت بواسیر و شقاق بدن و داء الحنش با موم ... جهت تحلیل اورام نافع است وسمه کتم است و گذشت وسخ کور النحل است و بتازی سر موم نامند و در عکر
گذشت وشیج اسم نباتیست که در جبال ازسنگ میروید و برگ او شبیه ببرگ لیمون است و چوب او بسیار صلب و از آن نیزه میسازند و برگش شبیه به برگ کشنیز و چهار
او باریک و بیخ او گره دار شبیه بسعد و در آخر دوم سرد و خشک و رادع و مقوی اعضا و نیم مثقال سائیده او با تخم خبازی جهت شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و جلوس در
طبخ آن جهت سیلان سم و نواصیر و مقعد مفید است وشق صمغ نباتیست بسیار کوچکتر از بلنک در رنگ و شکل آن و دنبال او کمتر از شیرازی و در نبات بلنک سهل مانند و در
مانند پلنگ و لباس او پوست او... و مقوی گرم و مانع عروض بو زیر و سوی سوخته جراحات و مسمنه نافع است وشیج اشق است وشیخ بسکون ثانی اعرسطی است
وشم بضم اول و ثانی بلغت سخاب و دیلم اسم سماق است الواو مع الصاد وصع عنبره وصیف الاسود سیاه و شان
و طوالط خفاش است وغل نوعی از ابل است و بترکی جوهر و در دیلم سوکا نامند و در ابل مذکور شد وغد بعضی ... عربی بادنجان است وقل اسم عربی
شجر خشک درخت مقل است وکر اشیان طیور است وکیع طلع است ولب ... از تقوعات و مقدار درعی و برگش تیره و با خشونت و شیر دار و در بعضی اکثر
برگ بطعم شربین و از بعضی شبیه برگ مورد و او عیر شجره الراست و ماهودانه است دافعی قوی و مسهل مخ گویند چون او را جهت اعلی قطع کنند مقی و از
اسفل مسهل و از ... جامع قی و اسهال و مسقط کرم شکم و نیم یاره او قاتل و مورث غشی مصلح آن ... قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش لالا است وکاهم
بلغت سخابی جم سقرم است وین انگور سیاه است حرف الهاء مع الالف هال قاقله صغار است هامه هید است هالوک

نایی اسم هندی استخوان است هاروفات اسم هندی هالک است هالیطس کلیل الملک است هاذی اسم سریانی فاروق است هالک نمک است بلغت مصر حضیض است

هیچ است هالنوبخ اوز است هاصمونا نبطی اسم نبات است بخش مانند شلغم است و هر چند در زمین فرو رود و باریک میگردد تا بقدر سوی رسد و طعم او

و ماکول لذیذ مایل بهیلک و ساقش بالطوبته ترجیح و بغب از و برشاخهاه او برگهای ریزه مانند برگ کوچکی و برشاخ ملاصق بدون میلی مثل گشنیز در دوم گرم و در اول خشک و نزد

ملطف اخلاط غلیظه و ریاح و مقوی دل و حافظ صحت و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و گویند خوردن او بالخاصیه باعث تولید لب و نطفه منعقد

صوت الوقی نمیکند و نطول او جهت سرعت حرکت اطفال بهوش و تعلیق او در پارچه سیاه قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه رافع سحر چشم بد است هیدوقاهنطل است هنا

جوڑی بهندی اسم کف مریم است هدهد در اصفهان حرحدا و پوپ مانند و آن حیوانیست بقدر باقلی خاکستری رنگ و زیر شکم او سفید و پاهای او بقدر سوزن

ودر دوم سرد و تر و شرب او با شراب رافع عسر البول و یرقان و طلای او جهت خناق و سقوط لهات و مطبوخ او در لعوق است اگر که بار و غن گل سرخ بجوشانند بگیرم او در

چکانند رافع کری قدیم و درد گوش است و چون در کوزه نو سفال بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یکوقیه تا دو وقیه بنوشند جهت عسر النفس مجرب دانسته اند تعلیق

او با پارکهای و امثال آن رافع تپ ربع و قطور او جهت دراحلیل رافع حرقة البول هدهد معروف است و او را مرغ سلیمان نامند و در دوم گرم و خشک مهرا نحیه او بابت

جهت پیچش و قولنج و سدد و خون منجمد و حصاة گرده و مثانه و زهره و خون او جهت بیاض چشم و بهق و سعفه و استخوان جهت تب ربع نافع و تعلیق بر زبان او و موش جا

و دوستی مردم و بدوستی تعلیق بجه اسفل او در بین امور مجرب و تعلیق استخوان بال چپ او جهت بستن زبان بدگویان و دوستی و دشمنان و با خود داشتن چشم او جهت تقو

حافظه و یاد آمدن فراموش شده و ایمنی از جذام و آویختن مذبوح او بتمامه بر دروازه خانه جهت دفع سحر و چشم بد و ام صبیان و بخور پر او جهت زخمهای و سحر و جنون

کردن دل او بکر می فتح آن جهت قوه حافظه نجابیه موثر و ناخن و پر او را در حریر بسته در زیر سر جهت ضم گذاشتن جهت الفت ایشان خصوصا در وقتیکه قمر در سنبله و نظر

با زهره داشته باشد و نگاه داشتن پر او جهت نصرت بر خصم موثر است هدل حضض است هریسه از اغذیه مشهوره است و بهترین جو بکوبی که از ان تر تیب یابد گندم و گوشت

مرغ است گرم و تر و کثیر الغذا و سمن بدن و گرده و مقوی عصب باه و موافق سرفه و خشونت سینه و یابس المزاج است و دیر هضم و مصلح او در محرور سکنجبین در سرد

انگور و بالخاصیت افکندن قدری از انگور در دیگ حریسه منع قوام او است هرپی بلغت هندی بخیت و در جبال کشمیر کثیر الوجود و ملی تحقیق مایل به زردی و طولانی و غیر مجوف

و حجم مقابل سعد و جدوار میشود و نیم نخود او قاتل است با سهال و قی عنیف و بالخاصیت مقاوم سموم اقسام بیش یا سایر سموم است بقی هرلوه نزد بعضی ثمر درخت عود

از فلفل کوچکتر و با اندک زردی و طعم و تلخ و بوی عود از و می آید و از حوالی بحر عمان خیزد و مرکب القوی در دوم گرم و خشکی معتدل مقوی احشا و محلل ریاح و حصاة و با الفعل

ملین و مدر بول و منجن گرده و مثانه و محرک باه و معین هضم و خائیدن او بهترین انواع استعمال اوست و بخور او مانع زکام و نزله و گذاشتن در میان متاع و جامه مانع کرم زدن

بیخ او را چون چهار روز در میان شراب یا سرکه بگذارند بسیار سیاه میشود و از عود قماری بتفرقه نتوان نمود و قدر شربت او تا دو درهم و بدلش قاقله است هرطمان دانه ایست

شبیه بجلو و نزد بعضی او بجلو است دراز تر که بید فلی است که قسمی از نخود باشد چنانکه انطاکی گوید و او را بسیار دانسته چه او تلخ تر از آن و سرخ مایل بسیاهی است و با تلخی

گندم و ثمرش در غلاف منقسم بدو نصف و در برودت معتدل و با قبض مطبوخ او با روغن غیر قابض موافق سرفه و در سایر افعال مانند مجلو است هرفولیون نام است هر

اسفنج است هرد اسم عربی عروق الصفر است هرحان نوز البر است هرقلوا و هرقلوس نوعی از هند با بریست و نزد بعضی از ابوخلسا است و نزد بعضی

هرلیره مراشه است هرنال بهندی زرنیخ است هرن بهندی اسم آهو است هرالوتانوتیا بهندی توتیا هندی است هریمه بهندی اهلیلج است

هرلولی بهندی خروع است هزارفشان و هزارخشان بفارسی فاشرا است هست گوب بهندی لوف است هشتقیقل اسم اشقاقل است هشت دهان اسم فار

نوعی از عود است هرفوفور اسم سریانی فیتمون است هکل فقع است هلیبم اسم عربی کل لاصق است هلیس بفارسی عبارت از برق و گندم مهر انحیه است و در

افعال مانند هریسه است هلام نوعی از اغذیه است که گوشت گاو و بکو ساله و امثال او را بعد از پختن با آب نمک در جالند از ند تا آب او چکیده رفع گردد و بحسب احتیاج

بقول حاره یا بارده را با سرکه پخته مذکور را در آن سرکه اندازند و بقول را برآرند و اگر با بقول بجوشانند قسمی از قریض لعه و در افعال مشابه مزاج بقول مطبوخه است

هلیون بفارسی مارچوبه مانند ساق و برگش شبیه بکرویا و شیر قلیلی و گلش مایل بسفیدی و تخمش از قرطم کوچکتر و اصلابه در دوم گرم در اول تر و تخمش در دوم گرم و تر و بیخش

در دوم خشک و در اول گرم و برای او اختلاف غالب و هلیون مفتح سدد جگر و مدر بول و مهیج و محلل نفخ و غذائیت او غالب و هاضم و مغیر رایحه بول و عرق و مفتت حصاة و جهت ذرع

ظلمت بصر و درد پشت و استسقا و ملین طبع و رافع درد اسنان و با شراب جهت سم رتیلا و تقطیر البول و ضمضمه او جهت درد دندان نافع و مداومت او مهیج و در مفاصل مضر و مصلحه ام و

و مطبوخ عسل او بینداو لشده سکنجبین حتی مفتح سده سپرز و با عسل و روغن بلسان تخم قوی و قربنه او مدر حیض و دراد او تیزار هلیون است و قدر شربتش تا دو مثقال
مضر بسرد و مصلحش عسلست و بیخش مسکن درد دندان و طبیخ او به تنهایی یا با عسل و تخم تیز بیز منقی گرده و مثانه و مجاری بول و مخرج سنگ است و آن مضر به محرورین و مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم و در فلاحت مذکور است که چون شاخ حیوانات را دفن کرده مکرر آب دهند هلیون سبز شود و از مجربات شمرده اند هلیون
بعربی است هلیبقا بهندی است هلیلج اهلیلج است هلیانه شاهتره است هلوت دهم سلق حبلی است هلک نثرون است هنبل است و نزد انطاکی
ربیع الغابت است هلد اسم هندی عروق الصفر است همج نوعی از ذباب مشهور بخرمکس است همیشه بهار و همیشه جوان ایرون است هنبک بهندی حلبه است
هندبا بجوز بیش است منگن بهندی باهنیج است هنکا چهار سیالیون است هندبا بفارسی کاسنی نامند و بستانی و بری
میباشد و بستانی او دو قسم میباشد یکی را برگ دراز و با خشونت مایل به تلخی و گلش کبود و بزرگ او را هندی یا شامی نامند و تبرید و ترطیب او زیاده از قسم
دوم است و دیگری را برگ کوچک و باریک و گلش کبود و ریزه و تلخی او غالب او را هندبا البقل نامند هر دو قسم در اول سرد و تر و با اجزا لطیفه حاره که از شستن رفع گردد
جهت لطافت مفرط بحسب اختلاف هوا و زمان و مکان تغیر طعم و رنگ طبع او میشود و مفتح سده و مقوی جگر و مسکن حرارة خون و تشنگی و صفرا و التهاب معده و موافق جگر
حار و بارده و دافع سده او و منقی مجاری بول کرده و آب برگ او با آب ... بهترین ادویه ... است و چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین
جهت تپها ... کنند و تقویه معده و رفع تعفن رطوبات و با گلقند جهت تب ربع نافع و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند مفتح و اسهال او زیاده میشود و طلا آب
جهت اورام حاره و درد چشم و با شراب سائیده و روغن گل جهت سرطان مفتح و بی بدیل و غرغره او با آب خیارشنبر جهت ابتدا ورم حلق و خناق و ضماد کوبیده برگ او
جهت درد حار مجرب خصوصا با روغن بنفشه و آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حار ... و اورام حاره بی بدیل و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است و مضر صاحب سرفه و مصلحش
... و تخم کاسنی در دوم خشک مایل بحرارت و با اجزا بارده و جهت صفرا و تبهای سده و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و
کرده و سپرز و قطع نفث الدم و تحریک شهوت تنها موثر و بغیر از ترطیب در سایر افعال تابع برگ کاسنی و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم است ... و کثیرا العطش و تخمش ...
و ادویه خوشبوی و موافق آن بیخ کاسنی در اول گرم و در دوم خشک بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تپهای مرکبه مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم
احشا و درد مفاصل و استسقا و نضج و تحلیل مواد نافع و قدر شربت از سائیده او یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم و عرق کاسنی نسبت با آب
او بسیار ضعیفتر است هندبا بری غیر خندریلی است نباتش و گلش کبود و طعمش لب با تلخ و برگش درشت و بیخ دار است و او را بقله یهودیه نامند در آخر اول سرد و خشک
و تبرید زیاده بر بستانی و قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال بغیر ترطیب قویتر از بستانی و قاطع نفث الدم و آب او با روغن زیتون دافع اکثر سموم هوام و سموم و شرب
و مدر شیر و ... اعصابه او دافع ورم حاره فتح و ضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید و آب او جهت بادسرخ و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب
اعضا نافع و تخم و بیخ او در افعال قویتر از بستانی است و هر یک از دیگری اند هندبا هاشمیه هندبا شامیه نوعی بزرگ و رقیق بستانیست هندبا البقل
نوع ریزه برگ کاسنی بستانی است هوم بلغة ترکست نباتیست شاخهای او پرگره و بارش شبیه بعنب الثعلب و کیک زبان بسیار محظوظ و بی برگ و بی بیخ و بارش
های ضعیف غیر غابر و از سموم قتاله و چون پیکان را با آب آلوده خشک کنند زخمش کشنده است هوم المجوس گیاهیست ساقش بلند و باریک و صلب و گلش
تیره و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است و ظاهرا از جنس زعفران زرد باشد و نزد بعضی بخور مریم است در سوم گرم و خشک و جالی و مفتح سده و با حدت و تجفیف
و طبیخ گل او جهت حصاة و مثانه و احتباس بول بسیار مفید و ذرور گل او جهت خون جراحات و قدر شربتش یک مثقال و زیاده از دو مثقال او کشنده و تخفیف قوی است
هوفاریقون معرب از هوفاریقون یونانیست و آن سه قسم میباشد و هر سه قسم را ثمر مانند جو است قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده و برگش مانند برگ سداب و گل او
سرخ و گلش سفید و شبیه بگل خوشبوی و در کو شبیه بجو صنوبر و تخمش سیاه و دراز و معطر مانند جو و بیخش نیز بسیار سخت در اول سوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقی است
و مجفف و ملطف و مدر بول و حیض و محلل و مفتح سده و مخرج جنین و جهت درد ورک نافع و برگش جهت التیام جراحات و تنقیه زخمهای متعفنه و رفع سوختگی آتش و عصاره طبیخ او جهت نقرس
بی بدیل و مداومت شرب تخم او را هر روز یک درهم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب ... و جهت ... مجرب شمرده اند و بدلش تخم شبت و انیسون
است و صنف دوم بزرگتر از اول و برگش بقدر ... و شبیه ... سرخ و گلش ... ساقش ... و تخمش ... با خطوط و در کو شبیه ... در آخر دوم گرم و خشک
دوم و تخمش مسهل صفرا و غلیظ و خوردن آب ... و سایر افعال نسبت قسم اول و چون ... و دافع جراحات عظیمه است و صنف دیگر ...

گردادی بدومی عبارتست اندست با آتش برگردانند اول کوچکتر از ثانی و بسیار سرخ و پرشاخ و برگش مانند برگ سداب و گلش کبود و در کوهی مانند قسم اول لیکن دو ثمر ندارد
و مسهل بلغم و رطوبات معده و مجفف آن و در جمیع افعال قوی‌تر از اول و ثانی و سرخ کننده رخسار و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و حصاة و مسقط جنین [illegible]
و جهت استسقا و قولنج و [illegible] نافع و طلای او جهت بهق و آثار و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یک درهم [illegible]
در [illegible] همه آن [illegible] و از خرد [illegible] ضعف آن [illegible] کبریت و مولف اختیارات بدیعی گوید که تخم هوفاریقون شبیه بسماق است و این قول مخالف قول جمهور [illegible]
[illegible] قسم آخر است اگرچه ابن جزله و حکمای هند هوفاریقون و دادی را یکی دانسته [illegible] عبارت از آن و از اقسام آن [illegible] ایشان است هوا
[illegible] دانی است که در تحت لحیة التیس میباشد و او غیر لحیة التیس است و مذکور شد هوحره و هو [illegible] هوچو [illegible] هوا داوی
اسم مغربی نعناع است هوره اسم فارسی [illegible] هو [illegible] اسم ابهل است هوا نسبت با بدن افضل عناصر و نسبت بروح حیوانی و تفریح آن چون لطافت
[illegible] لتغذیه او و لطف هوا در اجسام مکنونات نشده و ضعف هیچ از آن خالی و عاریتی نمیتواند بود و فساد او باعث فساد موالید ثلاثه است بقدر احتیاج
آن و تغیرات او بسبب لطافت از هر مغیری صورت پذیر است چه از اسباب اجرام علوی و چه اسباب اجسام سفلی و تدبیر هوا در کلیات فن طب بیان [illegible] و ایراد آن در اینجا لازم
ندارد بلکه ایراد مصالح او [illegible] مطلوب است چه اخراج او بالکلیه از حالت صحت موجب بادها و امراض بسیار است و علم بر معدلات او از واجبات [illegible]
که بخور [illegible] و [illegible] است و بخور کردن و بوئیدن عنبر و لادن و قطران و خوردن طین مختوم و امثال او و فادزهر معدنی [illegible]
[illegible] و نعناع رفع ضرر هوا [illegible] هیل بوا [illegible] هیرفن نوعی از خرما است و گویند [illegible] هشیم اسم عربی [illegible]

حرف الیاء مع الالف

و نزد بعضی مخصوص [illegible] هیضمان اسم عربی فحل بری است هیرا اسم هندی الماس است هیر [illegible] اسم دم الاخوین است

یاقوت بهترین او سرخ شفاف گلناریست که بهرمانی و رمانی نامند و بعد از آن خمری و دردی لعلی از اقسام سرخ او است و بعد از سرخ صنف زرد و نارنجی است
پس زعفرانی پس لیموئی و بعد از کبود آسمانی است پس کحلی پس لاجوردی است پس نیلی است پس [illegible] بعد از همه سفید آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند و سرخ از
آتش رنگین تر میگردد و گویند چون با سفید شائبه سرخی باشد از آتش معتدل که او را بر [illegible] سفالی گدازند تمام رنگ میگردد و یاقوت صلب تر از همه احجار است بغیر
الماس [illegible] دود و عرق [illegible] و [illegible] سوخته و آب [illegible] باعث جلا [illegible] و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک و کبود
او در اول دوم و سفید در اول و خشکی در همه غالب و مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب یک درهم او تریاق سموم و تعلیق او بالخاصیة جهت رفع طاعون و تغیر هوا و وسواس
و صرع و خفقان و رفع انجماد خون و نزف الدم و انگشتری او جهت قضاء حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق و طاعون و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوی دهان
[illegible] یاسمین بری و بستانی میباشد بری او را اطبا [illegible] نامند و [illegible] یاس سفید مذکور شد و بستانی او چنانچه است که یاسمین هندی [illegible]
و آن زرد و سفید و امین الدوله گوید [illegible] نیز میباشد و سفید او [illegible] اسمی [illegible] و سوسن آزاد را مخصوص بسوسن سفید دانسته اند و سوسن سفید نزد اکثر
ایشان مفقود الخاصیت است و این از جهت اشتباهی است که در سوسن مذکور شد و جمهور اطبا تعریف یاسمین نموده اند که درختی است [illegible] درخت مورد [illegible] و برگش
[illegible] برگ مورد [illegible] و درخت قسم سفید ضعیف تر و گلش سفید و با شائبه سرخ [illegible] از وقت شگفتن [illegible]
حاره همیشه و درخت نوع زرد او عظیم و [illegible] مانند درخت مورد و نزد بعضی قسم زرد [illegible] در دوم گرم و خشک مفتح سده و مسهل بلغم و سودا و [illegible]
و رافع سده و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و امثال آن [illegible] سموم و مفرح [illegible] و محرک باه [illegible] گرم شکم و بوئیدن او جهت درد سر بارد و تقویت دماغ و رافع
[illegible] بلغم و جهت درد [illegible] بارد و صداع و [illegible] و جهت کلف و سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب [illegible] و سفید کردن موی سیاه موثر و مصدع
محرورین و مصلحش بنفشه و گلسرخ و سرکه و قدر شربت از جرم او سه درهم و از آب او ده درهم و بدلش یاسمین زرد و بدلش [illegible] یاسمین بری است و روغن یاسمین [illegible]
و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی التاثیر است و قدر شربتش [illegible] کثیر الوجود است و چون او را در [illegible] او را بالکلیه
[illegible] چند روز [illegible] یاسمین سفید [illegible] یاسمین بری [illegible] یاسمین [illegible]
یابوشغان اسم ترکی [illegible] یاربه [illegible] یارلو [illegible] اسم ترکی [illegible] یابغ اسم [illegible] ییبروح [illegible]
اسم جنس [illegible] لفاح [illegible] مطلق [illegible] و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد [illegible]

یبروح الصنم بیخ لفاح بری است و بسیار مشابهت دارد بخلاف بری که بصورت انسان تهی ... بیخ لفاح ... نامیده اند و از اینجهت این اسم ... انسان مشاهده گردد و
بشکل انسان که روی بر ... و که نداشته باشد در اجهره آنها ... گویند چه در میان عوام مشهور است که هر که او را قلع کند باعث هلاک است لهذا بعد از خالی کردن اطراف
بیخ او سگی را می بندند تا از حرکت سگ منقلع گردد و ... اصلی ندارد و در خواص ... بیان نموده نباتات و مذکور شد شبیه بعلیق ... ترکی ... باشد و بقدر ... برگش ...
... از آن ... شبیه ... و بگلش سفید و گویند ... شبیه ... بصورت ... انسان ... شبیه ...
اقسام بیخ لفاح که ... مذکور ... شصت سال ... در اول سوم ... و در آخر ... خشک و ... عضو ... داده و ... عضو ...
و قسم ... با زعفران جهت مفاصل و عرق ... و ... جهت ... و ... جهت خفقان و ... حرقة البول ... و ... بیخ و ... جهت ...
و ... جهت دفع ... و ... مصلح ... و ... و ضماد ... و نیز ... و اعمال غریبه بغایت موثر و از ... نقل نموده اند که بهترین ... آن
آنست که ... در خانه شرف یا ... شرف ... متصل بسعدین یا ... از سعدین یا قمر ... در روز ... و ... طلوع آفتاب ... اوقات است ...
... اعضا ... و ... دهن ... یا ... روغن ... بر پیشانی و ... آن ... و ملوک بغایت ... مکرم ...
باشند و ... که روی ... و ... عضوی از آن ... قطع کنند ... یا ... اعراق و حروق ...
در ... زبان ... محفوظ باشند و تعلیق ... جهت دفع صرع ... و بعضی شرط دانسته اند که در اول ماه ... تعلیق نمایند ... جهت ...
جهت دفع ... عقل ... موثر و چون ... روغن گلسرخ سائیده زن حامله ... اسقاط جنین ... باشد و چون ... کل ...
... روغن ... طلا ... دفع ... است و هر گاه ... گل ... اطفال مصروع ...
نمایند دفع صرع ... و ... یبروح ... الصنم است ... و بعضی ... یبروحا ... است یبروا اسم ... که بفارسی ...
یتوع اسم جنس جمیع نباتات شیردار است ... اطلاق ... بهترین ... است چون ... اسم مخصوص ... نشده اند ... لهذا ... ذکر ...
... بیان ... جمیع یتوعات ... درجه چهارم ... و ... جراحت کنند ... و ... اسهال ...
... و ... مصلح ... نبات ...
... آن ... و ... روغن ... گلسرخ ... اسم حمار الوحش است ... نزد اطبا ...
و ... مذکور شد یخضیض ... یدالعد ... خون ... چهار ساله ... مذکور شد یدرفوس ... یدرقه درخت ...
یربع ... یرمه ... یربا اسم عربی ... یربیع ... یربوع بفارسی موش ... و ... دراز ...
... کوتاه ... گرم و خشک ... و ... مفاصل و اخراج سنگ ...
... خون ... یشف ... است یعقوب کبک ... یعصد ... یعض ... یقطین اسم ...
... که ... درخت ... یلنجوج ... عود ... یلوه اسم سلوی ...
یلقوتا ... ترکی ... فارسی ... یلم ... اسم ... یمامه ... اسم کبوتر ... یمام ... یمک ... ترکی ... ینبشا ...
... الکثیرات القراست که شوره ... ینبوت ... ینبوطرا اسم ترکی ... یمبون ... اسم ... ینبوت
... یوطور اسم ... ینبسه ... شبیه ... و برگش ... زرد و مولف اختیارات ... گوید ...
در ... اسم ... جهت ... جراحات ... اسم فارسی ...
... ترکی ... مانند ... یوز ... حیوان ... صید ... حرارت ... یونس ...
اسم ... یونجه اسم ... یونیه ... یوکی اسم ترکی ... یهلیل ... یهیر ... ترکی ... که بفارسی ...
... بحسن توفیقه ... المفضل المنعام علی ... و الحمد لله رب العالمین

تمت ... الف

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

تشخیص رابع در مداوی سموم و مشتمل است بر پنج فصل **اول** در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن **دوم** در تدابیر مشترکه سموم **سیوم** در تدبیر سموم مشروبه **چهارم** در تدبیر سموم ملذوعه **پنجم** در بیان آنچه حشرات از آن گریزند **فصل اول** در تدابیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن از جمله مجربات آنست که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر حبه از اشک چشم گاوکوهی که در تقعیر تحت چشم او منجمد میگردد و مسمی به تریاک گاوکوهی است و در ایل مذکور شد بر کام طفل بمالند در ایام حیوة از سموم ملذوعه و مشروبه متضرر نگردد و بدستور در آنوقت از فادزهر معدنی بر کامش بمالند و سه روز متوالی هر روز بقدر برنجی با شیر بدهند همین اثر دارد و از آنجمله شرب تاربیل مجربست که در ماهی دوبار بقدر برنجی با گلاب سائیده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب فادزهر معدنی در هر ماهی دو بار بقدر قیراطی تا یکدانگ همین اثر دارد و از آنجمله شرب تخم مخلصه است که در اول تحویل شمس بحمل سه روز یکمثقال از آن تناول نمایند مجربین را اعتقاد آنست که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نگردد و بعضی مخصوص سم هوام دانسته اند نه مطلق سموم و متفق علیه اطباست که چون خردل را یک شب در شیر خیسانیده بنوشند در مدة العمر هیچ سمی در او اثر نمیکند اما احتراز سموم منوط بر آنست که از اطعمه و اشربه که بی سرپوش در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و بدستور از چشیدن چیزی که مجهول الخاصیة و غیر معروف باشد و بدستور گرفتن حیوانی که معلوم نباشد هرچند که او حقیر نماید و خوابیدن در مواضع قریب باشیان هوام و خرابها بدون بخور بشاخ گاوکوهی و مثال آن و خوردن ترشیها که مدتی در ظرف مسین یا مسقلی مانده باشد و گوشتیکه گرم بوده بهنجی پوشیده باشند که منفذی بجهت خروج بخار نداشته باشد آنمقدار بمانند که سرد گردد و خوردن اکثر میوه های بدون آنکه شسته باشند آن خصوصا انگور پوشیده نماند که تاثیر سموم و جمیع ادویه یکسان نمیباشد چه یابس المزاج و معتادین افیون و سمومات کمتر متضرر میگردند بلکه بعضی اصلا متضرر نمیشوند چنانکه مشاهده شده که عقرب معتاد افیون را گزیده و عقرب هلاک گشت و آنشخص متضرر نشد و ادراک الم چندان ننمود و بدستور معتادین شرب تریاقات را نیز همین خاصیتست و در خانها نگاه داشتن مرغ و طاوس و گربه و مرغابی و مرغ خانگی و امثال آن که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و با خود داشتن شاخ گاوکوهی و فادزهر حیوانی و معدنی و مهره مار و خاک صوفی جمید و خاک داغستان که کمتر از طین مختوم نیست فذا سبیل مجری از ضرر رسیدست در منع گزیدن هوام دارند و اشیای مذکوره را از مجربات و حضور آن جهت تدارک سموم مشروبه قائم مقام تریاق اکبر خصوصا مسافرین را داشتن یکی از آنها از واجبات است **فصل دوم در تدابیر مشترکه سموم** باید دانست که تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانی است نرسد هلاک نمیگردد پس در جمیع سموم مشروبه و ملذوعه مراعات دل باید نمود و تاثیر سموم یا بسبب حرارت مفرطه محرقه و مسخنه است یا بجهت برودت

مفرط که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و یبوست و ثقل مفرطی که باعث سقوط روح او گردد و صورت نوعیه از اثرش منضاد روح حیوانی باشد
و آنچه بحسب اقتضای صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیت است پس تدبیر در شدید آن باشیای قویه ذو الخاصیة بکیفیت و کمیت زیاد
باید کرد و در حاره آن به تبرید دل بضمادات بارده خوشبوی مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گلسرخ و امثال آن و در بارده بتسخین
باشیای عطره حاره و در افراط یبوست ترتیب بمثل شیر و سرطان نهری و آنچه در اقسام آن بالخاصیة نافع فادزهر و تریاق فاروق
و نارجیل بحریست و منع خواب تا یکروزه لازم است و تدبیر عضوی که اولا سموم باو رسد شرط است چه از و سرایت بجاور آن نکرده
بتدریج بدن نرسد پس اگر سم از جمله مشروبه باشد در قی مبالغه نمایند و اگر در ملذوعه باشد در بستن محکم عضو سعی کنند و مکیدن آن و
ریختن آب دهان و باید الشخص ناشتا نباشد والا مضمضه بروغن گلسرخ و روغن زیتون با شراب کرده بعد از آن بمکد و آب دهان را
بریزد و با ادویه تریاقیه مثل زراوند و امثال آن مضغ کنند و بدستور موضع گزیده را حجامت کنند که باعث جذب سم گردد و ادویه جذابه ضماد
نمایند مثل سرگین کبوتر و بوره و زفت و سرگین بز و سیر و گوگرد و امثال آن را با بول و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر باشد و مهره
مار در این باب عجیب الجذب است و باید که بعد از چسپیدن مهره مار بشیر او ریخته تا شیر بسته شود تکرار ریختن آن شود چون شیر منجمد گردد
و مهره سفید علامت نجات است و در بعضی قطع آن عضو لازم است اگر عضوی ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن و داغ
کردن موضع گزیدن بسیار نافع است و تدبیر سموم مشروبه و ملذوعه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد اما تدبیر آنچه معلوم نباشد کلیة آنست
که اگر مشروبه باشد در حالتی که اندک تغیر ظاهر گردد باب گرم و روغن گلسرخ یا روغن گاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل و بوره که رقی کنند
و اگر باعث غشی و خفقان و اختلال عقل گرده حقنه کنند و ادویه تریاقیه آنچه معتدل باشد بدهند و هرگاه بالتهاب و حرارت و تشنگی مفرط بوده
باشد علامت حرارت سم است در ینصورت روغن گلسرخ و روغن بنفشه و لعاب بزر قطونا و شیر تازه و دوغ و ماء الشعیر با شکر و قرص کافور
و آب بیخ و امثال آن از مبردات شربا و ضمادا نافع است و مکرر باید بر موضع دردناک و حوالی دل صندل و کافور و کاهو و خیار و با سرد
کرده ضماد شود و اگر علامات برودت ظاهر گردد و مثل بستگی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل و تیرگی رخسار در ینصورت
مثرودیطوس و تریاق تازه و پیاز و سیر و جنطیانا و حلتیت و جدوار و امثال آن باید داد و نخلهای حاره مانند عرق فتنه و عرق بهار
و جند و امثال آن استعمال باید شود و حقنه با وجود خشکی طبع بمطبوخ قوی بخ و شیر و ترنجبین و بوره ارمنی و روغنهای حاره باید کرد و اگر
علامات ثقل و یبوست ظاهر گردد و مثل برآمدگی شکم و درد و معا و احتباس بول و طبع و تهوع و خشکی دهن و درینصورت حقنه بمسهلات
قوی مثل سنا مکی و بسفایج و لعاب حلبه و شیر تازه با حلتیت و مقل و سکبینج و شکر سرخ و بوره و امثال آن باید شود و اگر قدرت بر تنقیه
داشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند مانند شیر و شکر و گوشت آبی که ادویه مناسبه با آن طبخ یافته باشد و اگر قوتش
ساقط شده باعث غشی و بیهوشی و عرق سرد و گشتن سیاهی چشم باشد فم معده را بقوت تمام بمالند و باد در رویش بدهند و ادویه قلبیه
بر روی سینه او مکرر طلا کنند و آنچه در علاج غشی مذکور شد بعمل آرند و اگر باسهال مفرط و قی پیش باشد تدبیر آن بدادن روغنها و لعابها کنند
و بعد از آن ادویه قلبیه و تریاقیه اترا با آب میوه های قابض و سیب و بیهو و دوغ واع کرده و امثال باید داد و هرگاه سم ملذوعه
باشد بدستوریکه گذشت بعد از بستن موضع حجامت و مکیدن از تریاقات مذکوره بدهند و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند و تخم لیمو
و تخم ترنج بغایت مفید است و این دوا جهت سموم مشروبه و ملذوعه مشترک النفع است مغز گردگان نقی مثقال نمک برگ سداب خشک
از هر یک پنج مثقال و انه ترنج مقشر ده مثقال انجیر کوبیده بقدر یکه اجزا را خمیر کنند قدر شربتش تا ده درم است **تریاق الطین**
که بدستور مشترک النفع است باین صفت است طین مختوم و اگر نباشد خاک صوفی جمیده و خاک و اغستان با مساوی آن حب الغار بروغن
گاو چرب کرده بوزن ادویه عسل سرشته و دو درم اورا بنوشند و هرگاه علامت زیادتی خون در سموم ظاهر باشد فصد بغایت نافع است
و سایر ادویه مشترک النفع که سابقا مذکور شد **فصل سیوم در مداوای سموم مشروبه که معروف باشد** و در این

در این فصل بیان مداوای بعضی از آن که اشهر اند کرده میشود و غیر مشهور را استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود و بحسب اعراض
و علامات هر یک مداوی مشهوره آن عمل کرد چه اکثر اثر علاج بیک طریق است **بیش** قدر حبه او در عرض دو سه ساعت مهلک است
و او را سریع الاثر تر از سم الافعی دانسته اند و علامات او ورم زبان و سدر و دوار و درد سر و برآمدگی حدقه و غشی پی در پی است و علاج
او قی مکرر است بمطبوخ تخم شلغم و روغن گاو و اگر نارجیل بحری بهم رسد بهتر از همه مقیات است و بعد از آن شرب فادزهر سبز و زرد خاص
است برای محمد بن ذکریا و اکثر اطبا بیخ کبر را فادزهر او دانسته اند و دواء المسک حار را درین باب قوی تر از تریاق فاروق میدانند و جدوار
را اثر عظیم است **قرون السنبل** از لوازم شرب او بول الدم و سیاهی زبان و اعراض سرسام است و در غایت حرارت و مداوای
او بعد از قی شربت یکمثقال کافور با گلاب و آشامیدن دوغ سرکرده و آب میوه های سرد اشت مثل انار و سیب ترش و آب خیار و
ماء الشعیر و آب عنب الثعلب و امثال آن با جلاب و ضمادات بارده مثل صندلین و کافور و شیاف و مامیثا و گل ارمنی و آب خیار و کدو
و کاسنی و امثال آن **مرارة النمر** زهره پلنگ تا سه ساعت کشنده است بعقی سبز و از سموم حاره و مداوی او بدستور قرون السنبل
است و پنیر مایه آهو را تریاق آن دانسته اند و کافور را **مرارة الافعی** در سمیت مانند بیش است و مداوی او بدستور آن و با روغن
قی مکرر کردن انفع است و شراب و گوشت لب مرغ با قدری مشک مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل ازین مذکور شد در جمیع سموم
نافع اند **مرارة الکلب** قدر یکعدس آن بعد از هفت روز کشنده است و تریاق او پنیر مایه خرگوش است و روغن گاو با تخم بلیا
و دارچینی **و نباله کاو کوهی** مورث غشی شدید و کرب است و تریاق او بعد از قی کردن با روغن گاو و آب نیمگرم و تریاقات مشترک
النفع مذکوره و فندق و پسته و فلفل هرج است که در یکروز چهار مرتبه و هر مرتبه یکمثقال بدهند **عرق الدابه** مورث ورم روی و سبزی
آن و خناق و عرق بسیار و بدبوی النت و دوار قی او بعد از قی با ماء العسل شرب می پخته و روغن گلسرخ است که مکرر بنوشند و تریاق لطین
مذکور **ارنب بحری** از سموم حاره و اگر بکشد مورث سل است و اعراض او درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول و
عرق بدبوی و نفث الدم است و مداوی آن آب خیار و شیر الاغ و زبان و آب برگ خطمی و سرطان نهری و بعد از تسکین عوارض
خوردن **خربق** سیاه و غاریقون و کتیرا و رب السوس با سویه بقدر درهمی با جلاب **زراریح** که به ترکی الکلک نامند از سموم حاره
و علامت او مانند اعراض ارنب بحری و بالتهاب و اختلاط عقل است و مداوی او مانند ارنب بحری و قی کردن با آب گرم و روغن [illegible]
و شربت شیره تخم خرفه و خیار و لعابها و شیر زنان و جهة احتباس بول جلوس در مطبوخ خطمی و چکانیدن روغن گل با سفیدی تخم مرغ
در احلیل و تغذیه بروغن بادام و نان میده و پالوده و انجیر خشک و هریره از آرد گندم و شکر و روغن بادام و مداوی خوردن [illegible]
و حربا و تخم خرما بدستور مذکور است و تریاقات مذکوره و دواء المسک و مسرودیطوس و تریاق اربعه نافع اند **بلادر و حند و سیاه**
و امثال آن مورث احتراق خون و وسواس و التهاب معده و تشنگی مفرط اند مداوی آن شرب شیر و دوغ و گوشت آبهای چرب
و شیره تخمهای سرد مثل خرفه و استنشاق روغن کدو و بنفشه و چرب کردن سر بروغنهای مرطب و مغز گردکان و فادزهر بلادر است
خوردن خون گاو و بستگی شیر و خون در معده مورث کرب و اضطراب شدید و غثیان عنیف و درد و احشا و
عسر النفس و گداز و احتباس بول و طبع است و مداوی او حقنه و شرب پنیرمایه حیوانات با سرکه و حلتیت و بوره و فلفل با سرکه تا رفع انجماد
آن نماید و در منفحه مداوی جایز نیست مگر در شیر فاسد و جوارش عود و مضغ مصطگی و ماء العسل در اینجا مفید است **یتوعات**
و حب السلاطین و امثال آن از ادویه حاره مسهله مورث التهاب و غثیان و اطلاق بسیار و بیهوشی است و مداوی دوغ و [illegible]
بارده قابضه است بعد از قی و در سوالجات کلیه مذکور شد مانند روغنها و لعابها و ربوب قابضه **اما اشیای بارده مخدره**
مثل افیون و بزر البنج و شوکران و لفاح و تاتوره و امثال آن مورث خارش بدن و ظلمت بصر
سدر و دوار و سردی دست و پا و [illegible] اعضا و مستی است و چون بجهد عرق سرد و خشکی اعضاء و ثبات [illegible] علاج [illegible]

آن قی کردن با ماء العسل و نمک و بوره و سکنجبین و روغنها است و شرب شراب با حلتیت و دارچینی و فلفل و جند و طبیخ نانخواه و زنجبیل
و ریانج و تریاق کبیر و حقنهای تند و سرکه با صعتر و افسنتین و روغن گلسرخ و شرب سیر و گردگان و تدهین بدن و دماغ بروغنهای حار
مانند روغن ناردین و سوسن و استنشاق جند و حلتیت نافع است و اگر مساوی افیون مشرد به جند خورده شود در رفع مضرت افیون
از مجربات است و مداوی خوردن بزر قطونا کوفته و آب کشنیز بعد از قی حلتیت و شراب و شربت افسنتین کافی است و در مداوی خطر
کاره و امثال آن مانند ماهی سرد شده که در موضع نمناک مانده باشد بعد از قی معاجین حاره مثل فلافلی و کموفی و زراوند و صعتر و
امثال آن مفید است **اما اشیاء مسدوده بقیه مانند مرداسنگ و اجرام معادن و مرگ موش و شنجرف و زیبق و امثال آن** مورث
احتباس سبج و نفخ شکم و درد احشا و در بعضی بول الدم و در اکثر احتباس بول و ورم مثانه و قرحه امعا است و گاه است که باعث اطلاق
مفرط گردد و مداوی آن قی و با وجود احتباس طبیخ حقنها ست و ناردین با سرگین کبوتر و شراب بغایت نافع است و طبیخ انجیر و تخم کرفس
و زوفا و افسنتین و ترنجبین و مسهلات و گوشت آبهای چرب باید داد و در زیبق مقتول و مصعد بعد از حقنه و مسهل و شرب ماء العسل
مداوی سبج باید نمود **زرنیخ و آهک و زنجار و صابون** و امثال آن مورث قرحه امعا و پیچش و خشکی دهان و بول الدم
و درد معده است و گاه است که آهک بول دفع شود و مداوی آن بعد از قی خوردن جلاب آب گرم و شرب طبیخ تخم کتان و خبازی
و تخم مرو و تخم ترتیزک و بدستور آب برنج و شیر و گوشت آبهای چرب و آنچه در ارنب بحری مذکور شد **شوای مغمومه** که گوشتهای
پخته و کباب را در حین گرمی مفرط آن بپوشانند که بخار او دفع نشود و سرد گردد و اکل آن باعث سدر و دوار و هیضه و بیهوشی میگردد
و مداوی آن قی و بعد از آن سکنجبین سفرجلی و شراب و مقویات معده است و منع خواب و حمام لازم است و هرگاه باعث قی و غثیان
شدید و اسهال مفرط گردد و بعلاج هیضه مبادرت کنند **زاج و شب و نمک تلخ و شوره و امثال آن** مورث
سرفه شدید و علل نفث و سل است و مداوی آن بروغن تازه و شکر و لعابها و شیر و امثال آنست **سفیداب و جبین
و گچ و امثال آن** مورث قولنج قوی و خناق و خشکی دهان و براندگی شکم است و مداوی آن شرب ماء العسل است
با آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام و اسهال نمودن بدو دانگ محموده با جلاب و بسا ترمسهلات و هرگاه
منجر بسبج گردد بعلاج آن مبادرت نمایند و در جمیع سموم آنچه در کلیه آن مذکور شد مراعات باید نمود و میل هر یک بهر جهتی که باشد باید
جهة دفع باید کرد و امالهٔ آن از عضو شریف بعضو خسیس شرط است **فصل چهارم در سموم ملذوعه معروف و
جراحات الات مسمومه** باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم مشروبه قوی و ضعیف میباشد و قواعد مذکور شد
و در اینمکان بعضی از مشهور آن مذکور میگردد تا غیر مذکور را هم بآن طریق مداوا نمایند **حیات** اقسام مار بسیار است و مجموع آن از
شش مرتبه بیرون نیستند یکی آنکه مهلت بمداوا ندهند و یکی ضعیف که قتال نباشد و یکی قتال و مهلت در تدابیر آن باشد و از یک صفت
بیش نگذرند و از قسم اول ماری میباشد در بلاد ترکستان ازدر و شیرتا شش شیر مایل بسیاهی و زردی و چشمش سرخ و سرش باریک و
بر آن تاجی و مسمی ایلکه و ناظر نیز گویند چه دیده او بهر حیوانی افتد هلاک میگردد هر چند که دور باشد و وحوش و طیور از آن خایف اند و در
حوالی مکان آن گیاه نمیروید و قسمی از آن بقدر سه ذرعه تا پنج ذرعه و چشمش درخشنده و گزیده او در عرصه سه ساعت هلاک میشود
و قسمی از آن شاخدار میباشد و قسمی از آن مسمی بافعی است و صفت آن در حرف الف مذکور شد و علامت گزیدن آنست
که از آن موضع اولا خون روان گردد و بعد از آن زرداب و پس از آن برنگ سیاه و زنگاری و تدبیر او بدستور یست که در قواعد
کلیه گذشت و شرب تریاق کبیر و روغن کهنه با عسل و شیر و شراب کهنه و تکرار قی و دو مثقال حلتیت با شراب و شرب سائیده مهره
مار و بستن آن بر موضع گزیده و پنیرمایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج با آب و فاشرا و اسپند و تخم لوبیا و بیخ عرطنیثا
و بیخ کاشم و زراوند مدحرج طویل و کرفس کوهی و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر النسان و الاغ مفید است و این دوار

دوا در سم افعی مانند تریاق کبیر دانسته اند انیسون ده درم فاغل سه درم و نصف زراوند مدحرج جند بید ستر از هر یک یک درم و نیم و با پخته
سرشته بقدر یک جوزی استعمال کنند و خوردن آب نیل تا بقدر یک رطل و لبسن جرم آن از مجربات است **حیات متعطشه و**
امثال آن و تنین و هر یک با لوان مختلفه و بزرگ و کوچک میباشد و تنین که بفارسی اژدها نامند نوع عظیم آنست
و کوچکتر از پنج ذرع نیست و زیاده برسی ذرع میباشد و چشمش بسیار بزرگ و در تحت فک زیرین او تقعیری مانند ذقن و دندان او
بسیار و بعضی از آن با مدار یا مانند بال شتر و علاج عیر اژدها مانند مداوای افعی است و علاج زخم گزیده اژدر و سایر آن بادویه اکله
و قروح خبیثه باید کرد و ضماد کردن بباد روج و بدستور برصاص بالخاصیة مفید است **عقارب** بفارسی کژدم نامند و
اقسام میباشد و گویند نه قسم است و زبون ترین او سیاه است و جراره و اسلم او طیار است و گزیدن او باعث درد شدید و سردی
اعضا و کزاز و اختلاط عقل و آنچه قتال باشد موجب خدر و غشی و عرق سرد و انطباق فکین و ورم قضیب و بروز مقعد میگردد
و اگر بر شریان گزد مورث غشی و بر عصب باعث تشنج و بر رگ موجب عفونت خون در تجاویف رگهاست و مداوای او بموجبی که در قواعد
ادویه مشترک النفع گذشت باید نمود و شرب سیر و ضماد آن و شراکینه درته و دینار و یه و عاقرقرحا و برگ سداب و پیاز و عنصل و تخم
بو تیجه صحرائی و فاشرا و بیخ حنظل و غاریقون و اسپند و ترتیزک و تخم آن و جادشیر و سطاریون که در اصفهان گل عقربا نامند از مجربات است
و ضماد او بغایت مسکن درد و بدستور عسل بلادر با روغن گردگان همین اثر دارد و تدهین بروغن زیتون گرم در تسکین درد گزیدن
عقرب سریع الاثر است و عقرب جراره بسیار کوچک میباشد و دنباله او در حین حرکت میکشد و مانند سایر عقرب بلند نمیدارد و در روز
اول چندان ضرری از و ظاهر نمیگردد و در روز دوم و سیوم اعراض هولناک بهم میرسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان
و پیچش عظیم و مداوای او بعد از مکیدن و داغ کردن موضع شرب آب سیب ترش است و بالخاصیة آب او و سویق آن تریاق اوست
و قرص کافور و دوغ و شیره تخم خرفه و امثال آن با سکنجبین مفید و هرگاه باعث ورم گردد فصد کنند و در ورم زبان رگ زیر زبان
را بگشایند و در احتباس طبع حقنه و در سیج اسعار روغن گلسرخ بنوشند و تریاق عسکری درین باب قوی الاثر است و این سفوف
را از مجربات دانسته اند طرحشقون خشک برگ درخت سیب ترش کشنیز خشک بالسویه قدر شربتش سه مثقال است و علاج موضع
جراحت را بدوای تند باید کرد و حوالی آن را بگل ارمنی و سرکه و مبردات طلا کنند و تغذیه با مزوره و جو و اشیای بارده موافق است
رتیلا و شب و عنکبوت و اقسام رتیلا گویند شش صنف است یکی پردار مانند پر مورچه و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی
انگور کن نامند و یکی سرخ و یکی زرد و آن ذهبیه بسیار زرد و بعضی مایل بزردی میباشد و زغب دار مانند پشم و یکی کوکبیه و در پشت
او خطهای براق همه در شکل شبیه بعنکبوت اند و اعراض گزیدن رتیلا ورم موضع لسع او و درد معده و خارش بدن و اطلاق طبع است
و در بعضی سختی بدن و برآمدگی شکم و عرق مفرط و رعشه و درد سر و کزازه و قلت و سرفه و قی دایم و در بعضی درد سینی و خروج باد از
مقعد و اضطراب عظیم و سبات مهلک میباشد و مداوای بدستور الادویه مشترک النفع مذکوره و آنچه در عقرب بیان شده و تدبیر موضع لسع
و جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و باید که بعد از تسکین موضع را بآب
تند نطول نمود و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند یوم بغایت نافع است و موضع گزیده را با خاکستر چوب سیر و آهک و قلی
که با آب گرم سرشته باشد ضماد نمایند و دو درم شونیز بالخاصیة تریاق اوست و جمیع ادویه که جهة عقربا نافع باشد در و موثر است
و برگ درخت چنار و جوز السرو و دارچینی و ثمرة الطرفا و تخم شبت و راهیون با شراب نافع است و این معجون جهت رتیلا و سایر هوام
مفید است **تریاق الرتیلا** شونیز ده درم و دو قوزیره کرمانی هر یک پنج درم ابهل جوز السرو هر یک سه درم سنبل الطیب الفار
زراوند مدحرج دارچینی جنطیانا بو تیجه تخم کرفس تخم شبت هر یک دو درم با عسل دو وزن سرشته قدر شربتش تا سه مثقال است
و شب از نوع عنکبوت و پاهای دراز است و از گزیدن او بدستور عنکبوت درد معده و استرخای بول و عسر بول و سردی دست و پاها

میگردد و مداوی آن بدستور رتیلا است **قملة النسر** از جمله هوام و بقدر قمل و از اصناف کنه است و بفارسی دوده نامند و از گزیدن او
خون از همه مسامات تراوش میکند مثل رگهای مفتصد و بن دندان و از سینه و معده و مجرای بول و رعاف و مداوای آن مالیدن موضع
بضماد زهره و صندل سرخ و آب کاهو و حی العالم و طحلب و امثال آنست و شراب کدو و خیار و کاسنی و گل قبرسی و طین مختوم و آنچه در سموم
حاره مذکور شد **زنبور و عسل و مور و پشه و امثال آن** مداوی گزیدن همه آن مانند سموم حاره است و تبرید
آن شرط است شربا و ضمادا و چون مگس را سرکنده تمه او را بر موضع گزیده مذکورات بمالند درد را در ساعت ساکن کند و بدستور گل ارمنی
با سرکه و بادروج و امثال آن نافع است **سام ابرص و عضایه** بفارسی سوسمار است و بلغات عجمیه سالامندرا و از گزیدن
دندان ایشان در موضع گزیده میماند مادام که اخراج آن نشود درد ایمی میباشد و مداوی در آن آب گرم گذاشتن عضو و مالیدن
بروغن و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن خاکستر را بروغن خمیر کرده به بندند **سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه**
و انسانی که از گزیدن آن دیوانه شود و هر حیوانی و گویند الاغ و استر از گزیدن حیوان دیوانه دیوانه نمیشود و گاه
که بعینه مانند سایر حیوانات دیوانه شوند سگ و سایر حیوان دیوانه گزیده اولا تا چند روز بی عوارض میباشد و بعد از آن در فکر فاسد
و وسواس و خوابهای هولناک و گرفتگی آواز و خلوت نشینی و خوف و غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف میکند و چون در آب و
امثال آن صورت حیوان در نظرش می آید بنابر آن آب نمیخورد و چون اعراض قویتر گردد با تشنج و کزاز و اورا منی بشهوت
و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آشنا و بیگانه میگردد و متقدمین اطبا متفق اند که بعد از خوف
از آب و از دیدن آن گزیدن ممکن العلاج نیست و متاخرین اکثر آنرا قابل اصلاح میدانند مگر آنکه بنهایت جنون رسیده باشد و ابتدای
ابحران و طغیان و نقصان تا چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر از آن نیز میباشد چه بحسب مزاج است و در یابس المزاج بعد از
یک هفته و دو هفته و چهل روز بخوف آب بهم میرسد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یکسال و زیاده از آن نیز گفته اند
و بتجربه مجربین رسیده که گزیده اول بار او با خطر است و در سایر مخاطره کمتر **اما علامت دیوانگی سگ** یکی آنکه ترک منزل
خود کرده پیرامون اهل خانه نمیگردد و چیزی نمیخورد و از آب میگریزد دیگر سرخی چشم و بیرون آوردن زبان و دویدن بسیار و گر
آواز و افتادگی گوش و برآمدگی پشت و کج کردن آن بطرفی که حرکت یا جهت کند و حرکت بی نسق شبیه بحرکت مستان و حمله کردن بر
چیز دیگر گریختن سگان از وی در حین ملاقات او عجز کردن ایشان **اما علامت زخم او از زخم سگ غیر دیوانه** که جا ایگا
مشتبه باشد و دیوانگی آن شخص نباشد باید که پارچه نان را بخون زخم آن آلوده پیش سگ غیر دیوانه انداخت هرگاه نان را بخورد علامت
سگ دیوانه است و اگر تناول کند غیر دیوانه و بدستور مغز گردگان کوبیده یکشب بر زخم به بندند و هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت
کند علامت دیوانگی و اگر تناول کند و یکشبانه روز هلاک نگردد غیر دیوانه خواهد بود **العلاج** اول موضع زخم را حجامت کرده مبالغه
در کشیدن و جذب سمیت و اخراج آن باید نمود و التصیید باشیائی باید نمود که زخم کشته به نشود و مثل پیاز و ترتیزک و چقندر پخته در روغن
و سایر مراهم اکاله و اگر داغ کنند و در رفع چرک آن مبالغه نمایند بنهایت نافع است اما بعد از سه روز نفعی ندارد چه سمیت او سرایت کرده
در نصورت بر زخم آن جاذب شیر و اشیای جاذب سم باید بست مانند نطرون با بول انسان و خاکستر تاک با سرکه و ترتیزک با روغن و تکرار
بستن سریشم ماهی را نافع دانسته اند و در ترطیب و تقویت اعضاء رئیسه باید کوشید و معالجه او بدستور مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و
خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و تنقیه سودا به منضج و مسهل مکرر باید کرد و این دوا را جالینوس فرموده که بهر که داده
شد خوف از آب نکرده و باعث نجات گردید **دواء السرطان** سرطان زنده را در ظرف مس سرخ بقدری برشته باید کرد که توان
سائیده و ده جزو آنرا با جنطیانا پنج جزو و کندر یکجزو نرم سائیده در ایامی که روز مسهل نباشد با آب سرد دو درم صبح و دو درم شب
تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و نشاط طبع سعی کنند و حقنه با ماء الشعیر و روغن گل سرخ و آب برگ خرفه و لعاب بزر قطونا و امثال آن

ن بسیار مفید است و از آب در ظرف مس ... زر بهندکه آنرا نه بیند و چون ظرف آب پوست کفتار باشد از خوردن آن اجتناب نکند و در آب گرم
نشستن و بول کردن در آن بغایت مفید است و از غذاهای گوشت لطیف مثل مرغ پروازی و بره و بزغاله فربه و روغن کره و شیر بادام و
حلواهای نشاسته و امثال آن تناول نمایند و شراب ممزوج با آب بسیار بغایت موافق است و تدهین سر و بدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه
نافع و استراحت و خواب بسیار مفید است و خوردن آب پودینه بحری در روزی صد مثقال بسه دفعه از شش روز تا یکهفته از مجربات است و بیان
بدستور سه روز روزی صد مثقال بسه چهار دفعه بنوشند بعدیل دانسته اند و آب مثل از مجربات است و چون ماهی را که بتیرگی ببلعد ... تا
تمام کباب کرده بخورند چیزی از و طرح نکنند بالخاصیة مجرب دانسته اند و بدستور کباب جگر سگ دیوانه گاو اگزیده باشد نافع یافته اند
و بستن آن نیز بر موضع جراحت بسیار موثر است و دواء الذراریح بالخاصیة رافع جمیع مضرات و از مجربات اطباست و چون از آن بنوشند
اجسامی با بول دفع میشود و شبیه بحیوان بسیار کوچک و عوام را گمان میشود که بچهای سگ است **دواء الذراریح** ذراریح بزرگ فربه را
که تیرگی الاکلنک نامند سر و بالها و پاها انداخته یک جزو عدس مقشر یک جزو فلفل قرنفل دارچینی سنبل الطیب زعفران هر یک سدس جزو
و مجموع را ساییده بآب قرص بسازند و هر روز دو دانگ باب گرم بنوشند قسم دیگر ذراریح را سر و بال انداخته شش شبانروز در روغن زیتون
بعد از هر یک شبانروز تجدید روغن نموده پس خشک کنند و بعد از آن با مثل او عدس مقشر ساییده بآب قرص ساخته بقدر دو دانگ هر روز
باب گرم بدهند **مداوای زخم سباع و سگ غیر دیوانه و بوزینه** و امثال آن یک شبانروز پیاز و نمک و عسل را
با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم ببندند پس بمرهم اسود ضماد نمایند و مرهم مذکور جهت زخمهای که از کوفتگی اعضا و سقطه بهم رسد بدستور نافع است
مرهم اسود قنه و روغن زیتون جبه بالسویه استعمال کنند و **موضع** گزیده پلنگ و شیر و یوز اول با دویه جذابه ضماد کنند مانند سرگین خاکستر
و پیاز و عسل و بعد از آن بسرکه و نمک بشویند پس بمرهم اسود معالجه کنند و بستن اقلای تازه که دو نیم کرده باشند بغایت جاذب زهر سباع
و امثال اوست و آرد باقلا با سرکه بدستور موثر و جاذبست و جهت زخم دندان نیز مفید و شب محرق و بدستور کندر با روغن زیتون و شراب
جهت گزیدن انسان نافع است و هرگاه موضع زخم حیوانات ورم کند طلای مرداسنگ نافع است **موغالی** نزد بعضی غیر موش
خرماست و گویند کوچکتر از این عرس و خاکستری رنگ و دندانش سه طبقه بر بالای یکدیگر میباشد و چون بر حیوانی مسلط گردد بر خصیه آن
می‌چسپد و گزیدن او باعث ورم شدید و آبله کردن حوالی آن و گاه هست که مورث درد امعاء و عسر بول گردد و مداوای او بستن قنه با سرکه
و بدستور ریوند و عاقرقرحا و تخم ترتیزک و امثال آنست و اگر ورم بهم رسد پوست انار شیرین را با هر انجیه ضماد نمایند **مداوای زخم**
آلات زهردار بدستوریست که در سموم ملذوعه گذشت و ذرور مقناطیس عجیب الاثر است و اصل در آن ضماد جاذب سم است
و به کردن زخم تا رفع سمیت آن بالکلیه شود و شرب تریاق کبیر و فاد زهر و شستن آن موضع را باب خاکستر چوب انجیر و نمک و حجامت کردن آن
و بستن ماهی تازه که شکم او را شکافته باشند و حلزونات و گوشت سلحفات و امثال آن **فصل پنجم در بیان ادویه که حشرات**
الارض از آن گریزند مار انواع آواز و دود شاخ گوزن میگریزند و بدستور بخور سم بز و گوگرد و موی انسان و نفت و مقل
و سکبینج و چوب انار و قنه اژدر دو پاشیدن آبی که نوشادر در و حل کرده باشند چون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک اوست و فرش کردن
برنجاسف همین اثر دارد و بغایت آزموده است و طبیخ خشک را بر موضع پاشند مار ترک آن مکان کند و چون ریسمان را بقطران آلوده برد
در خود حلقه کشند هوام داخل آن حلقه نمیگردد و از دارنده زمرد افعی گزیر آنست و چون چشم او بر زمرد افتد همانساعت چشمش از حدقه رفع
میشود و آنچه در فصل احتراز از سموم مذکور گردید با خود داشتن هر یک از آن و پیاز عنصل باعث حفظ اذیت جمیع حشرات است **عقرب**
از دود کبریت و آنچه نار انداز گریزد در عقرب نیز موثر است و سوزانیدن چند عدد آن در مکانی باعث گریختن سایر میگردد و چون چراغ
بسیار روشن در جایی گذارند حشرات متوجه آنجا می شوند و مکان بعید از چراغ محفوظ میماند و بدستور بخوری که مولف امان الاخطار فی الاسفار
ذکر کرده در گریزانیدن هوام و پشه بعدیل است زاج سفید شونیز زیره سکبینج جند مقل سم خر بالسویه کوفته حب سازند و در مکانی بکار برده دود کنند

و پاشیدن آب مطبوخ بابونه و حنظل و اسپند و سیر و بهمنگشت بغایت موثر است و طبیخ پیاز عنصل از مجربات است **پشه** طلای روغن بادام
لیمو رفع اذیت گزیده پشه کند و مجربست چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روز در مکانی تجویز کند منع تولد پشه کند و مجرب یافته اند
کیک پاشیدن جنار اجهت دفع کیک از مجربات دانسته اند و بدستور است طبیخ حنظل و افسنتین و شونیز و کیک واش از جمله ادویه مشهوره
است **قمل** طلا کردن مولود در روز ولادت باب ریزه باعث عدم تکون شپش در تمامی عمر او گردد و زیبق چون بر جامه یا بر بدن بمالند
در ساعت رفع آن میکند و از مجربات است **ذباب** چون صورت مگسی از زرنیخ و کندش بسازند یا چوده بدل کندش نهند و در جایی
بگذارند مگس از آن مکان گریزان شود و طبیخ خربق سیاه کشنده اوست و چون زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از عبور بر آن هلاک شود و بوی
پیاز عنصل کشنده اقسام مگس است و بدستور از کافور و روغن زیتون و زرنیخ میگریزد و **ساس** اصلا پاشیدن آب مطبوخ خرزهره در
کشتن کیک و ساس و ارضه از مجربات است **جعل** آب طبیخ شکوفه درخت چنار و بخور او کشنده جعل است **فاره** چون موشی را
خایه کنده یا دنبال او بریده سر دهند جمیع موشان آن خانه را او برطرف میکند و پوست روی او را چون کنده سر دهند سایر موشان
میگریزند و بدستور از دود زاج گریزان است و پیاز عنصل کشنده او و در یکساعت است **مورچه** از حلتیت میگریزد و از ریسمان آلوده
بقطران تجاوز نمیکند و چون شیرینی و سایر اعضا را در مکانی گذارند و در وقت گذشتن ضبط نفس کشیدن کنند تا دامیکه دست احدی
بآن چیز نرسد مورچه پیرامون آن نگردد و از مجربات شمرده اند و در جایی که زرنبا و بخور کشد مورچه هرگز و با نجا نیاید و از مجربات داشته
اند و داشتن پیاز عنصل موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است والله ولی التوفیق **تشخیص پنجم** در اوزان و
آن مشتمل بر سه فصل است **فصل** در اوزان صغار **فصل دوم** در اوزان کبار **فصل سیوم** در تحویل از اوزان
به بعضی **فصل اول در اوزان صغار** پوشیده نماند که نزد اطبا هرچه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغار و افوق
آن موسوم بکبار است و کیل که عبارت از پیمانه باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف در هر یک از اوزان صغار و کبار بحسب امکنه و ازمنه
و مصطلحات واقع شده و در هر مقام هر بحسب کتب معتبره طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره بآن میشود و باید دانست که حبه و طسوج
و قیراط و دانگ بحسب درم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزای مذکوره از درم کمتر از اجزای مثقال است و نزد اهل تجربه ثابت
شده که قدری از فضه که در مقدار تساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب بسبب زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر اساطین اطبا
بر آنند که در زمان قدیم و جدید قدر درم مختلف بوده بخلاف مثقال که در اختلاف آن قلیلی فا بلند و اختلاف هر یک در طی تحریر آن مذکور
میگردد **ارزه** که بفارسی برنج نامند مراد از اوزان دو دانه خردل بریست **شعیره** دو ارزه است **حبه** از درم عبارت از سدس
ثمن اوست که یک جزو از چهل و هشت جزو درم باشد و از مثقال عبارت دو شعیره است که چهار ارزه باشد **طسوج** از درم دو حبه است
و از مثقال دو حبه و نیم که آن دو ازده باشد **قیراط** از درم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد **دانق** بفارسی دانگ گویند
که آن از درم دو قیراط است که بنی دوازده باشد و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهل ارزه باشد **ترمسه** دو قیراط مثقالست **نواة**
دو دانگ مثقالست و نزد بعضی نیم درم فضی است **عشر** اما بغین معجمه از یکدانگ تا دو دانگ است **عرمی** بعین مهمله هفت دقتیه است
کرمه شامیه نزد بعضی یک جزا و نیم است و نزد برخی سه قیراط و یک حبه **خرنوب** از مطلق او مراد یک قیراط است **خرنوب
شامیه** چهار حبه فضی است و سه حبه ذهبی **باقلا** از مطلق او و از باقلای یونانیه مراد نیم درم است **باقلای اسکندریه**
نه قیراط است **باقلای مصریه** چهل و هشت جو متوسط است که یکدرم باشد **اوبولوس** نزد بعضی یک دانگ مثقالست
و نزد بعضی یکدانگ درم و یوحنا ابن سرابیون گوید سه قیراط است **اکسونافن** از مطلق او مراد هشت قیراط است و هر گاه در
روغن مذکور گردد مراد شانزده درهمی است و از شراب ده مثقال و نیم و از عسل سه دقتیه و ربع و ثمن دقتیه **درهم حجی**
نزد اکثر یک مثقالست و نزد قلیلی یکدرم و درم را معرب از آن دانسته اند **جوزه** از مطلق او مراد ده درهمی است **جوزه بنطیه** یکمثقال

یک مثقالست جوزه ملکیه شش درخمی است بندقه یک درم است و نزد بعضی یک مثقال ملعقه مراد از ادویه یک مثقال است و نزد بعضی چهار مثقال ساموسنا
بسین مهمله یک عشر ما و نیم است اوبولوس وا دو یه یکوقیه اند قیاسا وادون هفت مثقال اند فلنجیارین
بقول دیسقوریدوس یک درخمی و نیم است بیرداز رمانت ملعقه از عسل چهار مثقال است و از ادویه یک مثقال بیرداز صغیر
یک درهم است جرجیر بجیم و رای مهمله دو ثلث مثقال است و نزد بعضی یک ثلث حامای صغیر بجای مهمله دو مثقالست حامای کبیر
سه مثقالست حمصه سه درهم است خربه بجای مهمله و رای معجمه قریب بشش مثقالست و گویند قدریست که کف دست نا ملوسیا تره
خمر ما بجای معجمه یک دانگ و نیم مثقال است دینار یک مثقال و ثلث است کف شش مثقالست و از اقیقیه نیز گویند کمینا
سه ربع اوقیه است و سمعون دو مثقال و نیم است اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است استار چهار مثقال و نیم است
و نزد قلیلی چهار مثقال است و نجیدی گوید که حذاق اطبا چهار مثقال دانسته اند تا طل و منطل دو استار است و نزد نجیدی دو اوقیه
و در مفتاح الطب هفت مثقال سکرجه از مطلق او مراد شش استار و چهار دانگ استار است سکرجه کبیره سه اوقیه
است سکرجه صغیره سه اوقیه است صدفه بوزن سکرجه کبیره است طولیه سه مثقال و نیم و سه قیراط قسطولون
کبیره سه اوقیه است قسطولون بوزن جوزه ملکیه است که شش درخمی باشد قواسوس از روغن و از دو درخمی است و
شراب یک اوقیه و نیم درخمی و ثلث آن درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده و در زمان جدید شش دانگ و هر دانگی دو قیراط قفصی باشد
بست و چهار و بحبه چهل و هشت حبه است و آن نود و شش شعیره است و یک صد و نود و دو ارزه میشود درهم ناقص که از درهم طبی مراد
اوست عبارتست از چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی مثقال صیرفی عبارتست از درهم تام جدید است مثقال طبی یک درهم ناقص و سه
سبع درهم است و آن شش دانگی است که دویست و چهل و دو ارزه باشد و صد و بست شعیره و شصت حبه و بست و چهار طسوج و بست
قیراط مثقال شرعی عبارتست از درهم ناقص طبی است که چهار دانگ و نیم باشد و آن موافق وزن اشرفی و دینار و
امثال آنست درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است فصل دوم در اوزان کبار رطل مراد
از مطلق آن رطل بغدادیست که نود مثقال باشد و بدرهم صد و بست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد و ابن
ماسویه گوید که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن بقدر نصف و رطل شراب نسبت بروغن بقدر
تسع زیاده است و رطل مکی صد و مثقال و مدنی صد و بست مثقال است من از مطلق او مراد دو رطل است که بوزن ذهب یک صد و هشتاد
مثقال باشد و بوزن فضه دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم است من مکی یکصد و شصت مثقال است من رومی
است که صد و پنجاه مثقال باشد من مصری و الطالیقی شانزده اوقیه است که یک صد و بست مثقال باشد من اسکندری
سی اوقیه است من قطریست دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یک صد و هشتاد مثقال قسط و گفته
مذکور است که از روغن هیجده اوقیه است و از شراب هشتاد رطل و از عسل یک صد و هشت رطل قسط رومی صد
و پنجاه مثقال است قسط الطالیقی یک صد و سی و پنج مثقال است جرین شش قسط است بقسط رومی که نه صد مثقال
باشد دورق الطالیقی هشت جرین است که هفت هزار و دویست مثقال باشد دورق مطلق سه رطل است اما
از عسل دو رطل و نیم است و از روغن یک من و نیم قوطولی هفت اوقیه است ابریق دو من است و نزد بعضی
طالیطون صد و بست و پنج رطل است جره مطلق او بست و چهار قسط و نزد اسرائیل چهل و هشت قسط جره
چهار قسط است جره الطالیقی سی و هشت قسط جوزق جو سفا سه رطل است قفیز
و پنج من باشد و گویند بست و چهار کیلجه است کیلجه یک من و هفت ثمن من است کیل سی و شش من است قبیله
اکسر بست هفتر هشتاد و نیم استار است مکوک سه کیلجه است قنطار یک هزار و دویست اوقیه آن

۱۰ طلاست که بوست کاوزان پرشود ملا بیمانه ایست بوزن دو رطل و ربع که دویست و دو مثقال و نیم باشد **صاع** چهار مد است

و هر رطل نه رطل است اما اوزانیکه در بلاد عجم مشهور است و در دستورات گاهی بان رجوع میشود یکی من شاهی است

وان یکهزار و دویست مثقالست و من تبریزی ششصد مثقالست **سیر** نزد اهل خراسان پانزده مثقالست و **سیه**

عبارت از شانزده یکین است و **پنجاه** عبارت از سمن یکین است و **پانزده** نصف سیه است و اوراور اصفهان ده

تا رگویند **فصل سیوم** در تحویل اوزان بعضی به بعضی **در تحویل درهم به مثقال** طریق آنست که از دراهم نصف

وخمس را جمع نمایند وان عدد مثاقیل است مثالش خواستم که دانسته شود که پنجاه درم چند مثقال است از پنجاه نصف

گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن ده مجموع سی و پنج پس دانستیم که پنجاه درم سی و پنج مثقال است **تحویل مثقال**

به **درهم** بر عدد دراهم چون سبع افزوده شود مراد حاصل گردد مثالش خواستیم که دانسته شود چهل و دو

مثقال چند درهم است پس می افزائیم بجبره راکه سبع وچهل و دو است بر عدد مثقال مذکور و میدانیم

که چهل و دو مثقال وشصت درهم است طریق تحویل دوانق درهم بمثقال باید بحبه درآورد و ثمن آنرا

انداخت پس انچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چقدر

مثقال میشود باید بحبه حساب نمود وان سی و دو حبه محسوب گردد چون ثمن را وضع کنند

بیست و هشت حبه بوزن مثقال بماند وان نه قیراط و حبه از مثقالست تحویل دوانق

مثقال بدوانق درهم چون بدستور مذکور بحبه دارند و بران سبع آن بیفزایند

مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار

درهم است باید بحبه درآورد وان سی و یک حبه و نیم میشود چون سبع او را

که چهار و نیم است بران افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود

وان چهار دانگ و نیم درهمست قد تمت التشخیصات ❊

بحمد الله وهب

العطایا وارجو من

فضله ان

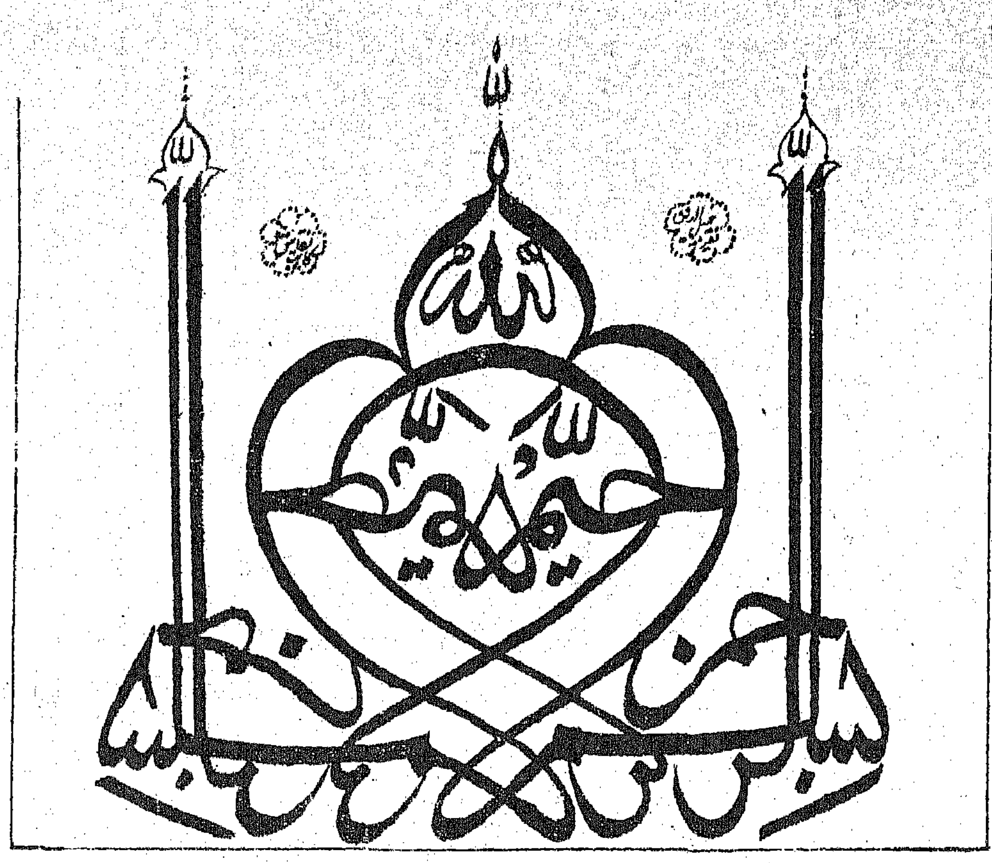
یوفقنی

اتمام

البواقی

جمیل الدین

فقه



قسم اول از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین در بیان اعمالی که متعلق است بادویهٔ مرکبه و آن
مشتمل است بر پنج طریق طریق اول در تدابیر ادویهٔ مفرده مخصوصه طریق دوم در بیان دستور استعمال بعضی از ادویه
مثل چوب چینی و عشبه و مانند آن طریق سیوم در گرفتن عرقها و آبها و ما یتعلق بها طریق چهارم در بیان ساختن
گل حکمت و شنجرف و سایر ادویهٔ مفرده مصنوعه و آنچه با آن تعلق دارد طریق پنجم در اعمال غریبه و اصول کلیه صناعت طریق
اول در تدابیر ادویهٔ مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در دستور احراق فصل دوم در تشویه و
تحمیص و تقلیه فصل سیوم در غسل ادویه فصل چهارم در بیان دستور اتخاذ بعضی از ادویه فصل پنجم
در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوص و حفظ بعضی از آن فصل اول در دستور احراق ادویهٔ معینه باید دانست که احراق
بجهة انتقال طبیعت سمیت پس اگر جسم نباتی باشد که اعراض مادرکه حسیه را اصلاً ترک نکند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس
اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل برودت میکند و از غایت احراق که بنهایت رسد بالکلیه حدتش زایل میگردد و اگر
کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت مینماید و احتیاج باحراق یا بجهت کسر حدت آن چیز است مثل زاج و یا بجهت تلطیف
او است مثل نمک و یا بجهت رفع سمیت است مثل افعی یا بجهت رفع اجزای غریبه است مانند بوره یا بجهت تقویت و سد منافذ است و
یا بجهت شدت نفوذ و در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را بهم ممزوج نسازند مثل نمک و بوره و احجار را مبالغه در احراق کنند
بدون نباتات و حیوانات و حریر و صمغ را ادنی احراق کافیست و هرگاه مطلب جسم محرق باشد بعد از احراق آنرا باید شست و الا بدون
تصویل استعمال نمود و تکلیس مشتق است از کلس و آن اسم آهک است و آهک سریع السحق است پس هر جسم صلبی که قابل سائیدن نباشد
و بسبب احراق مانند آهک قابل سحق گردد و آن را مکلس گویند پس تکلیس اعم از آنست که باحراق باشد یا بتدبیر دیگر احراق زرنیخ
باید زرنیخ را بقدر نخود ریزه کرده و در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در کوزه بگذارند که بخار بیرون رود و در آتش
گذارند تا آنکه دود سیاه برطرف شده سفید نماید پس از آتش بردارند احراق زاجات بعد از آنکه زاجات را مصلایه کرده با

در کوزه‌ی مطین بطین الحکمت کرده یا در بوته زرگری گذاشته سر آن را مستحکم نموده در آتش چندان تند گذارند که سوخته و رنگش سرخ گردد
احراق لسبد و مرجان و کهربا و امثال آن هر یک را باید به قدر باقلای ریزه کرده در کوزه‌ی مطین بگل حکمت گذاشته و یک
شب در تون یا تنور جای داده روز دیگر بردارند **احراق عقیق و یاقوت و یشب** و احجار صیقلیه هر یک را به قدر نخودی ریزه
ریزه کرده در سفال نو یا بوته گذارند و روی آن را به سفالی دیگر یا بوته گذارند و گل پوشانیده سوراخی بجهت اخراج بخار باید گذاشت و در آتش
تند به قدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند و مکرر همین عمل کنند تا بحدی رسد که نرم و از هم ریزد **احراق قلعی و**
سرب بعد از آنکه رصاصین را بسیار چون ورقهای باریک کرده باشند بر بالای هم چیده قدری گوگرد بپاشند و قدری گوگرد باید تا آنکه
هر صد مثقال پنج مثقال زیاده نباشد پس بآتش ملتهب کرده یا با پارچه آهنی برهم زنند تا خاکستر شود چیزی از سرب و قلعی نماید و از اینجا محترز باشند
که باعث غشی و هلاک میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده‌اند **احتراق صدف و شبح و امثال آن** در ظرف طین کرده
در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود **احراق نمک** یا یکبار بشویند و خشک کرده در دیگی گذاشته چندان آتش دهند
که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک را به خمیر گرفته در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد به دستور خوب است **احتراق آهن و فولاد و**
هلیله و بلیله و آمله را با آب بجوشانند و آب آن را در ظرف مس کرده بر روی آتش تیز بگذارند و فولاد و آهن و امثال او را صفحه‌ای
بسیار باریک کرده در آتش سرخ نموده در آب هلیلجات فرو برند تا آب وگیا و هر چه قبل ان در ته آب نشیند بر داشته استعمال کنند
و در احراق آهن بجای هلیلجات بول گاو باید کرد و اگر اشیای مذکوره و سرب و قلعی به دستور مذکور چند دفعه در آب هلیلجات و چند بار دیگر در
بول گاو تطفیه نمایند بهتر است **احراق نقره** باید نقره را به سوهان ریزه کرده با آب نمک در ظرف آهنی بآتش تند بسوزانند
هرگاه خوب سوخته نشود قدری گوگرد را بر و بپاشند و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوته که رایحه قلعی داشته باشد بگذارند
بحدی میرسد که سائیده شود و تکلیس آن بطریق حکمای هند است که چند با صفایح رقیقه او را گوگرد و سرکه آلوده بآتش بتابند و سرد شده
و چند بار دیگر در بوته سفید آب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک آب بجوشانند تا با نمک تحلیل رود پس قدری
گوگرد بپاشند و برهم زنند تا مکلس گردد **تکلیس طلا** طریق حکمای هند که بجهت تناول مکلس میکنند چند بار سرب را گداخته در آب
نوشادر ریخته صاف نمایند و طلای بی‌غش را چند دفعه گداخته در آن آب ریخته پس صفحها باریک کرده با زاج سا و سرکه آغشته در آتش گداخته
با آب نمک بشویند و با ربع او سرب سوهان زده در بوته مردار سنگ آلوده بگذارند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی با مرجح بسیار بسایند و
[illegible] ساعت برهم زنند تا زیبق از و مفارقت کند آنگاه بر روی سنگ سماق بحدی بسایند که چون اندکی از آن بر روی
آب بپاشند مدتی در ته آب نرود و حد سائیدن جمیع احجار و فلزات بجهت تناول نمودن همین مرتبه است و کمتر از این مرتبه جایز
نیست چه نفعی منظور نخواهد بود و ضرر مظنون **طریق دیگر** که از سایر طرق بهتر است و بعد از عمل با و چیزی نمی‌ماند که نتوان تناول
نمود و مفلس از صناعت است آب آهک و آب قلیای معقود و یک جزو سمش برادة کرده را با یکدیگر بسایند و باید در ظرف مرجح
بر روی آتش سرخ کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و سحق یافته در جای نمناک بگذارند تا قدری نم بردارد پس بشوی
تشویه و سحق کنند و باز بجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوته بحدی آتش دهند که بوته سرخ شود پس بعد از سرد شدن
بسایند و با آب گرم مکرر بجوشانند و بشویند تا سایر اجزا از شمس زایل گردد و در آن وقت خشک کرده و سحق و استعمال کنند و حقیر را
مظنون آنست که اگر در حین تشویه و سحق تنقیه بعرق گوگرد آتشهای متن کنند سریع الاثر است **احراق لوره** در ظرف سفال
کرده بر روی اخگر گذارند تا بسوزد **احراق اقلیمیا** در کوزه مطین یک شب در تنور یا در تون گذارند **احراق**
خبث الحدید زنگ آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه کرده خشک نموده سحق نمایند **احراق سرمه**
سنگ سرمه را [illegible] نموده و با پیه تازه خمیر کرده بر روی اخگر چندان بگذارند که شعله و دود آن برطرف شود و تکلیس [illegible]

پوست تخم مرغ و زبد البحر و صبین پوست تخم مرغ را آب با نمک گرم بشویند و پرده های درون او را جدا کنند و نرم کوبیده در کوزه
مطین کرده در کوره کوزه‌گری و امثال آن چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کفدریا و سنگ گچ و امثال آن را نیز احراق باین دستور
کرد آنچه محتاج بشستن آهک نیستند و پوست تخم مرغ که جوجه برآورده باشد جهت ادویه عین بهتر است **احراق ابریشم و موی سر**
بعد از ریزه کردن آنها بمقراض در ظرف سفال با آهن کرده برروی آتش گذاشته چندان برهم زنند که قابل سحق گردد و ابریشم و موی سر را
شیرها است که شسته و شانه کرده و آنگاه ریزه کنند **احراق عود** باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش گذارند که
زغال گردد **احراق پوست کدو و حشایش و بزور** بدستور ابریشم است و هرگاه خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند
بیشتر باید آتش داد تا خاکستر گردد **احراق سلحفات** سنگ پشت را شگافته احشای او را بیرون کرده در کوزه مطین جای داده
چندان در تون یا تنور بگذارند که سفید گردد **احراق خطاف** پچاپی پرستوک را بعد از ذبح از موی و احشا پاک کرده در کوزه
مطین با آتش تون و تنور بگذارند که بسوزد **احراق عقرب** عقرب هزار که علامت آن لاغری و ضعیفی در شیشه مطین یا در
ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا تنور یکشب بگذارند **احراق ارنب** جهت سنگ مثانه بدستور احراق خطاف است **احراق
حیه** که جهت خنازیر معمول است مار خانگی سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تون یا تنور چندان بگذارند که سوخته شود که اصلا رطوبتی با او نماند
و قابل سائیدن گردد **احراق سرطان** ماده نهری را سر و اطراف جدا کرده احشا را اخراج کرده شکم او را با آب خاکستر چوب تاک
و نمک بشویند و با آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین یکشب در تون معتدل بگذارند که خاکستر نگردد و علامت ماده گی خرچنگ آنست
که چون بر پشت او سوزنی فرو برند رطوبت سفیدی ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس قلعی در وقتی که آفتاب در برج اسد باشد
بسوزانند جهت گزیدن سگ دیوانه از مجربات دانسته اند **احراق سرطان بحری** بدستور نهریست **احراق قطران**
جهت سعوطات در قدح مطین بطین الحکمة کرده چندان در آتش بگذارند که بصنعه رسد پس بچوب باریکی آغشته در هوا نگاهدارند تا خشک
گردد و الا باز اعاده آتش کنند **احراق زجاج** یک جزو قلی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه سفید ساق را بر روی کفگیری
آهنی گذاشته برروی آتش بدارند تا سرخ شود و در آب قلی فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه ریزه شده از سوراخهای کف گیر در
آب گردد و بدون کفگیر نیز مکرر با آب قلی فرو برند بحدیکه ریزه شود خوب است **فصل دوم** در دستور تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه الفاظ مذکوره
مترادفند اما چنین مفهوم میگردد که اکثر آنچیز که بخمیر یا گل گرفته و یا در جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند او را تشویه گویند و هرچه بر ظرف
و امثال آن و یا بتنهائی زیاده برشته شود تقلیه نامند و آنچه اندک آتش دهند یا در ظرف گرم کرده او را بود دهند تحمیص گویند **تشویه
انیسون و نمک** و ثمرة الطرفا و امثال آن جهت سعوطات و غیر آن باید آنچیز را بعسل سرشته در لته لته را بگل گرفته در
تنور معتدل یکشب بگذارند **تشویه اسقیل** پیاز عنصل را بخمیر گرفته در تنور بالای آجری بگذارند تا خمیر برشته شود **تشویه
سقمونیا** محموده را در جوف به و سیب یا در پوست تخم مرغ که آب به و امثال آن کرده باشند و اگر متعذر باشد تنها گذاشته
و بخمیر گرفته و بر روی آجری در آتش نهند تا سقمونیا جوشیده مشوی گردد **تشویه جیپال** که بلغت هندی اسم حب الملوک است
و طریق حکمای هند بعد از مقشر کردن آن و بیرون آوردن پرده درون قدری گلسنج و کتیرا بالسویه ربع او اضافه نموده در لته بسته
را بخمیر بگیرند و بدستور در آتش تشویه نمایند و بی کتیرا نباید استعمال نمود **تشویه انزروت** با شیر الاغ یا دختر خمیر کرده برشاخهای
گز تازه آلوده در تنور معتدل بیاویزند تا خشک شود و اگر بار دیگر سائیده با سفیدی تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند باعتدال
قریب نیز میگردد **تدبیر تشمیزج** جهت ادویه عین و جراحات چشمک را در کیسه کرده با سرگین الاغ و زنگی کشنیز خشک و رازیانه در آب
بجوشانند تا پخته شود پس بیرون آورده مقشر کنند و اگر در جوف پیاز بدستور سقمونیا مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل اگرچه
تقلیه جهت سعوفات و غیرها دانه او را بیرون کرده بکوبند و به آب بجوشانند تا آنکه [illegible] حب زیتون [illegible]

برشته کنند و احتیاط نمایند که نسوزد **تقلیه عفص** و امثال آن باید بروغن زیتون چندان برشته کنند که تا از و شق شود و بلوط و غیره
را بقدریکه رنگ آن تغیر یابد **تحمیص** بزور ادویه جهت تحمیص عبارت از بود ادن آنچیز است باید ظرف سفال را یا سنگ را در آتش خوب گرم
کرده از سر آتش برداشته دوای مخصوصه را در آن ظرف کرده برهم زنند بحدیکه رایحه او ظاهر شود **فصل سیوم در غسل ادویه**
که تسویل عبارت از انست و غسل جهت تبرید است یا تعدیل یا تلطیف یا رفع حرارة مکتسبه ناریه اشیای محرقه **غسل ادویه حجریه**
مانند یاقوت و شادنج و شبیه احجار مانند راسخت و اقلیمیا و شنجرف و امثال آن باید آنچیز را بسیار نرم سائیده و در هاون و امثال
کرده آب برو ریخته باهستگی برهم زند تا هرچه مثل غبار باشد با آب مخلوط گشته باهستگی در ظرف دیگر ریخت و دردا ورا باز سائیده بدستور آب
داخل کرده تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن روی ظرف را بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین
گردد پس ته نشین را خشک کرده استعمال کنند **غسل لک** رنگ لاک را از چوب و خاشاک پاک کرده بسایند و ریوند و اذخر را جوشانیده
از آب او اندک داخل لاک در حین سائیدن کرده از و الایه جدا کنند و هرچه باند بدستور با آب مذکور سائیده همان عمل کنند هرچه از و الا
گذاشته و با آب ته نشین شده باشد خشک نموده استعمال کنند **غسل موم و ادهان و زفت و امثال آن** که در آتش
گداخته شود باید چند بار گداخته و در آب صاف بگیرم ریخت تا کدورت آن ته نشین شود و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و چون خواهند
روغن متکرج و کهنه که طعم آن تند نشده باشد تازه کنند و اثر انطریه گویند باید روغن را در ظرفی کرده با یخ چندان برهم زنند که یخ آب شود
پس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر دارد و هرگاه که یخ و گلاب هر دو باشند اقوی است **غسل صبر** سنبل الطیب قصب الذریره
عود بلسان و دارچینی اسارون مصطکی حب البلسان سلیخه بسباسه نقاح اذخر جوز بوا هر یک ۱ درم نیم کوب کرده در دو رطل آب بجوشانند تا
بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل را صبر را نرم سائیده با آب مذکور را زو الایه زرانند و ثقل اتزاجدا کرده هرچه در ته آب نشیند خشک
نموده استعمال کنند و بعضی شستن بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند هرگاه صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارت او بالکلیه شود
غسل اطیان هر گلی را که خواهند در آب بقدری که او را بپوشاند خیسانیده پس برهم زده از کرباس بگذرانند و ته نشین او خشک
نمایند **غسل نوشادر** آنرا در ظرفی کرده آب برو ریخته برهم زنند و بگذارند تا ته نشین شود و پس آب صاف را ریخته تا هفت بار تجدید
آب کنند انگاه خشک نمایند **غسل مرداسنج** جهت امراض حاره مرداسنگ را با مثل او نمک نرم سائیده آنمقدار آب
برو ریزند که چهار انگشت بر روی آب بایستد و هر روز سه بار برهم زنند یا یکهفته پس تجدید آب کنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل
ایام بگذرد بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند **غسل شیطرج** روغن کنجد را با نمک بسیار برهم زده با آتش نرم بجوشانند پس
از آب نمک جدا کرده با آب صاف بسیار برهم زده بجوشانند و آب را از و جدا کنند **غسل سویق** آرد جو و امثال آنرا که خواهند
در معده ترش نشود و نفخ از و زایل گردد باید آب جوشان بر و ریزند بگذارند تا برآید پس آب سرد برو ریخته بردارند **غسل لاجورد**
جهت ادویه عین و کتابت و نقاشی اما جهت ادویه عین بدستور احجار کافی است و بجهة آشامیدن متقدمین شرط ندانسته بلکه اغلب
ضعف عمل میدانند اما جهت کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده و تسقیه با آب نازو نموده بجوشانیده و اندک روغن
زیتون اضافه کرده بدستور احجار غسل داد و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل غبار گردد و با ادویه دیگر میشویند **فصل چهارم**
در طریق اتحاد عمل اوردن بعضی ادویه **گرفتن ید الله** که بسبب شدت تاثیر در علاج سنگ مثانه و گرده باین اسم نامیده اند بزی
که چهار ساله باشد باید در فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده خون اول و آخر او را گذاشته خون وسط را در دیگ و ظرف سنگ
گرفته وگذاشته تا منجمد گردد و پس ریزه کرده بر پارچه پاکی بگذارند و روی او را از غبار بپوشند مثل پارچه حریر و آفتاب خشک کنند و قدر یک مثقال
او را با سکنجبین کوهی یا شراب و امثال آن استعمال نمایند هرگاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است **تدبیر فرار سنج**
که ترکی الا کلانک و بعضی ارشین با جست اصفهانی است باید چند عدد او را زنده در کوزه کرده سر کوزه را بلته کتان بسته و محکم گل برا

بر بالای بخار سرکه که با آتش جوشد بدارند تا فراریح کشته و پرورده گردد و در نگاه ساییده استعمال نمایند **تدبیر سلاجه**
که آن بول بز کوهی است که در مسکن او جمع میشود باید او را در ظرف گلی مطلی کرده با بخار روغن خسک بول گاو و آنقدار بریزند که او را بپوشاند
و در آفتاب یا به آتش گرم کرده و دست مالیده صاف او را در ظرفی کنند و بست و یکروز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد **اتخاذ**
ماء الزجاج زجاج شامی و قلی را بالسویه در بوطه گداخته سحق کنند و آنچه مانند کف بر روی او باشد بردارند **عمل عود مطرا**
که مطرا گویند عود قماری را ریزه کرده در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود بعد از آن مشک و عنبر را
را نرم ساییده عود را بآن چند بار آغشته کنند تا خشک گردد **اتخاذ لبن شبرم** هرگاه تازه او بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود
و بدستور سایر شوعات باید پوست تازه او را بشویند و یا خشک او را با آب گرم بخیسانند و در آفتاب گذارند تا آب غلیظ و لزج گردد پس آب
او را جدا کرده خشک نمایند **اتخاذ دخان کندر** جهت رویانیدن موی مجرب است و سایر ادخنه و دوده باید پاره پاره کندر
را شال آنرا در زیر فتیله چراغ بر روی هم گذاشته فتیله را برافروزند و ظرفی مثل قدح و یا طشت بر بالای آن منکوس نصب کنند
و هر دوده که در آن جمع گردد بردارند و بدستور تخم کتان و امثال او را بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه روغن آنها را با فتیله سوخته و دخان آن را
جمع و ضبط کنند **اتخاذ سرکه هندی** که بلغت هندی کانجی نامند برنج شسته را بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در شیشه
کرده چهل روز در آفتاب بگذارند تا ترش شود و بهمین طریق از سایر حبوب سرکه میتوان ترتیب داد **اتخاذ رب الهلیله** و تربد و امثال
آن که قدر اندکی از آن فعل قوی کند باید هلیله و امثال او را کوبیده در آب گرم خیسانیده و بعد از دو سه روز فشرده صاف او را
در سایه خشک نموده مادامیکه در جرم طعمی باشد باز با آب گرم خیسانید بدستور صاف حل کرده تا طعمی در جرم آن نماند **دستور محلول**
کردن طلق باید در آتش سرخ کرده در آب منطفی نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباس مستحکم کرده سنگریزه های بقدر فندق
اضافه نمایند و کیسه را بالقوة تمام بدست مالیده در آب گرم یا آب طبخ باقلی بفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند آنگاه ته نشین او را
خشک کرده استعمال نمایند **دستور حل طلق** باید ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه جوف او را خالی نموده و از طلق محلول سحق ساخته
دهن انبوبه را به پاره های ترب مسدود کنند و در زیر سرگین تازه سه روز گذارند پس محلول او را آب سفیدی مشاهده نمایند **اتخاذ رب**
جهت اصلاح یبوست افیون و غیره افعال باید آب معصور تازه او را در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه او نباشد بنفشه خشک را
خیسانیده چنانکه مذکور شد آب او را خشک کنند و همچنین است اتخاذ گلشکر و امثال آن و این تفرقات حقیر است و در غایت جودت
عمل و آثار و قلت مقدار شربت **فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه و حفظ بعضی از آن اصلاح**
دبق بعد از آنکه دانه او را بیرون کرده باشند در اول با قدری روغن زیتون و امثال آنرا مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند
بدین دستور اصلاح مجموع ادویه شیره و ارچشیده و هرگاه با دوائی که او را ترکیب کنند مغزها داشته باشد یا مغزها کوبند و بهترین مغزها
جهت دبق مغز دانه بید انجیر است **اصلاح بلادر** باید بلادر را قطع نموده با تیری آهنی بسیار گرم او را بفشارند تا عسل او جدا
شود و با روغن گردکان یا روغن گاو بجوشانند و استعمال کنند و در داء السعفه و غیره که پوست بلادر داخل میشود باید جهت اخراج عسل آن
مبالغه نموده دست را به روغن گردکان چرب کنند تا دست را جراحت نکند **اصلاح مازریون** تازه برگ او را ورق او را دو شبانه
روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از آن با آب شسته در سایه خشک کنند و در حین استعمال مبالغه در سحق نباید کرد و
با کثیرا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند **اصلاح شبرم** باید بکوبیده یک شبانه روز در شیر خیسانیده و در عوض آن سه بار
شیر را تغییر داده خشک نموده هرگاه جهت اورام و سده و احشاء و اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز
دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند یا قوابض صرف استعمال او جایز نیست **اصلاح ادویه جهت**
نشاط مانند بیخ بنفشه و بیخ شوکران و امثال آنکه در غایت [illegible]

و اگر رنجیده شیر شود لیس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته بکیفیت پرورده و اگر انجیر حار باشد در روغنهای بارد و
بارد را در روغنهای حار پرورده کنند و با مغزهای مناسب مخلوط نمایند **طریق دیگر** که معمول حقیر است و بنهایه مشاهده نموده آنست که اول
کیفیه را بعد از آنکه دو سه روز در آب یا عرقهای مناسب خیسانیده باشند بجوشانند و آب او را جهت معاجین یا عسل بجوشانند تا بقوام
رسیده ادویه معجون را با او بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید بعضی از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوة آن نگردد بجوشانند
تا همراه آب جذب کنند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند **دستور حفظ زهره حیوانات** که تازه باشند باید محل قطع
و مجری آنرا بخیاط محکم ببست در شیشه که عسل او را بجوشانند انداخته نگاهداشت **دستور حفظ پیه و مغزهای
حیوانات** که متعفن نگردد باید بعسل چند روز انداخت و بعد از آن شست خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویخت
و بدستور هرگاه در ظرف قلعی کنند متعفن نگردد **دستور حفظ سایر ادویه** بعضی باهم جمع باید نمود تا سوء حبابای آن با
مثل کافور و فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج با زنجبیل و سعد را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ
را در ظرف قلعی و نقره نگاهدارند و عرقها و سیاه حاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف مزجج و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای
نمناک دور و از آفتاب باید داشت و ظرف قلعی جهة روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است **طریق دوم در دستور
اعمال ادویه طریق استعمال چوب چینی** و آن بچندین نهج است یکی با تعریق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و
مواد غلیظه مستعمل است دیگر بطریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و بنهایه است و در هیچ مزاجی مضر نیست و دیگر نقوع و حلوا و سفوف
او ست و هر یک مذکور میشود و مخفی نماند دوای مفردی در هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده نگشته چه حقیر دیده که قسمی از اقسام امراض
خالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض مفید نیفتاده از عدم مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود چه بخفا و محرور
را تعریق و استعمال شیرینیها و ادویه حاره مضر است و مبرود را تبرید و کثرت آن با قلت مقدار چوب چینی و صاحب سده اختناق را جهة
آن نخوردن نمک از دو جهة پسندیده نیست چه ترک عادت غیر مضاده و اعتبار و بغیر سقاء مثل شیرینی و ادویه با افراط را لازم دارد و بس
اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا تقلیل باید نمود اما دستور استعمال او با تعریق چنانست که بعد تنقیه بدن هر روز بست مثقال
تا ده مثقال او را بسیار باریک ورق کرده تا یکمن و نیم بوزن شاه آب که هزار و هشتصد مثقال باشد در دیگ سنگ یا سفال یا مس سفید
قلعی که دهن بخمیر گرفته باشند با آتش نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس بروی کرسی نشسته اطراف خود را بلحاف بپوشند دیگ را زیر کرسی
دهن گشایند تا بخار او به بدن برسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی و خفقان و کرب نگردد و دو سه پیاله از آب
او در آن وقت بحالت گرمی بنوشند پس خود را بلباس پیچیده استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع
آب چینی را در عرض شبانه روزی صرف کنند بعضی را گرم با نبات و بعضی با نبات و قدری را سرد بجای آب و قدری را طعام با و طبخ نمایند
و باید اصلا آب در مدت خوردن چوب چینی میل نکنند و بعد از فراغ چند روز عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بادیان بحسب
مزاجی بنوشند و قبل از یکهفته البته آب نباید خورد و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن چوب چینی بجهة ضرورتی حمام جایز است بشرط
سرعت خروج و هر چند ایام نخوردن آب زیاده باشد بهتر است و در تعریق مراعات تدبیر و حالات شرط است بعضی را هر روز جایز
است و بعضی را وقتی و هرگاه علت در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد روز بحال عضو را به بخار چوب چینی بدارند و چون خواهند که معلوم
کنند که آب بنصف رسیده است یا نه باید ثقبه در وسط سرپوش دیگ کرده بخمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ ریخت
چوبی باریک را اندازه گرفته موضع اندازه را لته پیچیده بعد از آن نصف دیگر آب را بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که بوقت امتحان
رسد آن چوب را از ثقبه سرپوش فرو برده ملاحظه موضع لته پیچیده نموده از رطوبت و عدم رطوبت لته مشخص سازند و بتجربه رسیده
که چون یکمن شاهی هیمه خشک را بقدر چراغی بسوزانند آب بنصف میرسد و باید هر روز دیگ چوب چینی را از لای درد مطبوخ سابق او پاک

پاک کرده هرچه مستعمل نشده رنگش بسیار سیاه گشته باشد اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوة آن بیکرده و بعضی فرموده اند که باید
یکبار جوشیده او را هر روز خشک کرده بار دیگر بدستور سابق جوشانیده بنوشند و باعتقاد حقیر اگر آن را بعد از فراغ خوردن چوب چینی بجوشانند
و بجای آب عرقها مدتی بنوشند در بعضی امراض مستحکمه بغایت نافع است و بهتر از گلاب و سایر عرقها است و مدت پرهیز اقل آن دو ماه
و اکثر یکسال متوسط شش ماه باید در ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها و میوه های تازه لازم است و پرهیز
بافراط نیز خوب نیست و تا چهل یوم جماع نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضر است و آنچه بخاطر فاتر میرسد آنست
که پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد چه محرور المزاج را ترشیها از رین و بعضی از بقول بارده و ترشیهای خفیف داده و اصلا ضرر
مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال آن مبرود المزاج فصل بهار و محرور را اوسط پائیز است و سائر خواص
و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد **دستور آشامیدن چینی بطریق قهوه** جوشانیدن او بنوعی است
که مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال کافی است و آب او تا هفتصد مثقال که بنصف رسد و همتا پنج چهار یک تبریزی آب را بنصف
میرسانند و شروط بدستوریست که مذکور گردید از نخوردن آب و نرفتن حمام و نکردن جماع و امثال آن و در این دستور اصلا ضرری
مزاج مظنون نمیگردد و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آب بحسب مزاج و هر علتی متفاوت است و کلیه باید در ایام شرب آب
اصلا نخورند پس اگر آب زیاده میل شود زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند همه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از بنصف بماند و قوتش
قویتر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد باید کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمی است بجهة تو
امزجه **دستور نقوع چینی** که جهت محرور المزاج و خفقان و ناتهین و تقویت اعضا و قوی و امزجه اطفال نافع است و در فصل
گرمی هوا موافق چوب چینی را از یک مثقال تا هشت مثقال باید سوهان نموده و در عرقهای مناسبه و ادویه موافقه شبها
روز در شیره و امثال آن خیسانیده و مکرر بر بهم زده پس صاف نموده بنوشند و هرگاه جهة خفقان حار و امزجه و امراض حاره تا شش
با صندل سفید و کشنیز خشک و گلسرخ بالسویه بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک یا عرق گاوزبان از چهل
پنج مثقال تا نود بخیسانند و هرگاه مبرود المزاج باشد با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار
و عرق اذخر و مانند آن باید خیسانید و با اشربه مناسبه در هر امری بنوشند و همچنین هرگاه بجهت علت عضوی دهند با دوای مناسب
آن عضو بخیسانند و هرچه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را در آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده بجای آب
در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چینی بجهة اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت
باشد **دستور استعمال حلوای چینی** چوب چینی را از تافته گذرانید با نشاسته یا شیره ترنجبین و شکر و روغن
تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد و از چینی و زرنباد و تخم فرنجمشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از
جرم چینی قدر هر شربت زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او جهة صاحب سده احشا مضر است و بعضی که در
با آب او ست و انسب آنست که قدری سعد به او را کوبیده سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب دهند و در
معاجین عسل معجون را با آب او بقوام آورند جرم او را استعمال ننمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهة نفع عاجل از جرم او استعمال
نموده بقدر منتفع شدند اما از احداث سده غافل و بعد از مدتی بنکال آن رسیدند و سفوف او جهة رطوبت مفرط و اسهال بلغمی
نافع است **دستور آشامیدن عشبه** در تشخیصات مذکور شد که عشبة النار یاسمین بریست و چون مغربی او قویتر است
لهذا در این زمان آشامیدن آن قسم بطریق مخصوص متعارف شده است و یاسمین بری این بلاد نیز همین اثر دارد اما با آن مرتبه نیست
موافق بارد المزاج و مرطوبین و جهة امراض بارده نافع و مضر محرورین است و طریق استعمال آنکه هر روز پنج مثقال را بقدر جوکی ریزه
کرده با گلاب و عرق بید مشک و عرق رازیانه هر یک نه مثقال یک شب خیسانیده بطریقه چوب چینی بجوشانند تا آبها بثلث رسد پس صاف نموده

سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات نیم گرم کرده بنوشند و تا دوازده روز بهمین نهج بیاشامند و بعضی زیاده ازین تجویز کرده اند و پرهیز مذکور است
کرده و چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل را به بخار او بدارند نافع است و تنقیه قبل از شروع لازم است و بعضی مجموع شصت مثقال او را
جوشانیده صاف نموده در عرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه روز را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز مینوشند و حقیر را مظنون آن
آنست که موجب فساد آن گردد و هر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده باشند بهتر میدانند و موافق قاعده کلیه حکمای سلف است
وستور تنقیه در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور شد و قواعد کلیه مجملا در آن باب مسطور است **دستور آشامیدن**
فاد زهر باید در دو ماه اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه بمسهلات و منقیات لازم است و چند روز باید نخود آب
خورده و بغذاهای لطیف اکتفا نموده روزی که فادزهر تناول مینمایند باید معده ممتلی نباشد و در سال اول یکدانگ فادزهر حیوانی را با دو سه
که مذکور میشود حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربت نبات یا بید مشک بیاشامند و هر سال قدری اضافه نمایند تا قدر او
یک مثقال و نیم برسد و بعضی دو مثقال جایز داشته اند و هر سال بقدر نیم دانگ و در مرطوب المزاج یکدانگ زیاده کنند و قبل سن چهل سالگی
جایز نیست بلکه از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و دو روز قبل و یکهفته بعد از خوردن آن از جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات
عنیفه و ترشیها و سبزیها اجتناب نمایند و آسایش و تفریح را لازم دانند فادزهر مروارید را بسنگ ساق بسایند و با شیره حب زند طباشیر مروارید
هر یک نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یکدانگ عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانگ ورق طلا
ده عدد ورق نقره بیست عدد با نبات قوام آورده ببرشند و نزد حقیر اولی آنست که فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بقدر
حاجت تناول نمایند و شرب بمقدار کثیر را در دفعه واحد باعث احتراق مفرط اخلاط دانند والله اعلم بالصواب **دستور**
استعمال ماء الجبن جهت سواد محترقه سوداوی و جذب صفرا و تنقیه کرده و تفتیح مراره و سده و اسهال نمودن مواد محترقه از ترطیب
اعضا و امراض سوداوی مستعمل است بز سرخ زاغ چشم را که در ولادت او یکماه گذشته باشد تعلیف باسفاناخ و کاهو و شاهتره و خیار
و فصیل و بقول بارده کرده هر روز هشتاد مثقال شیر او را که دو رطل باشد در دیگ پاکی جوشانیده در اثنای جوشانیدن پانزده
مثقال سکنجبین ساده و یکمثقال سرکه در آن ریخته با چوب انجیر که پوست از آن باز کرده باشند برهم زنند تا شیر بریده شود و آنگاه از پنیر
صاف نموده شب در جائی بگذارند که ته نشین گردد و روز دیگر نود مثقال صاف او را با سکنجبین افتیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط
کرده سه حصه نموده نیمگرم بسه دفعه بنوشند و فاصله مابین هر دفعه نیم ساعت باید تا یکساعت و غذا از ابتدا چهار پنج ساعت تناول نمایند
و سفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز با آن استعمال نمایند و در رفع سده و امراض صفراوی
با ادویه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله موافقه بنوشند و روز مسهل و روز قبل آن نخود آب و سایر ایام قلیه شوربا و
پلاو و امثال آن تناول نمایند و بعضی از اطبا دستور آنست که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند
و بجهة ته نشین شب نباید گذاشت و در دستور اول بهتر است و سکنجبین افتیمونی در باب اشربه مذکور است و هرگاه جهت امراض صفراوی
و سده استعمال کنند بجای سکنجبین افتیمونی سکنجبین بزوری بارده و معتدل باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظه و منجر و حلویات و
ترشیهای شدید الحموضه لازم است و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با پنیر مایه و لمه ترتیب داده آب او را بدون جوشانیده با اشربه
موافقه بنوشند و هرگاه شیر بهم نرسد از شیر گاو نیز جایز دانسته اند و هرگاه افتیمون را با تمرهندی بالسویه در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا
بیعدیل است **دستور آشامیدن شیر شتر و شیر الاغ** و تخصیصات در طی ذکر لبن مذکور شد و شیر شتر در استسقای زقی و طحلی
با بول او بغایت نافع است و مسهل زرداب و مفتح سده جگر و سپرز و رافع ضیق النفس بارده است و نزد جمعی چاره آن نیز بیعدیل است و چون با صمغ
در اشربه بارده و معتدله بنوشند اول ربع رطل بیاشامند و هر روز ده درم اضافه نمایند تا بحدیکه بطبع گران نیاید زیاده کنند تا تجاوز از رطل کرده
بدو رطل رسد و هرگاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد و امیکه بول حسبا امراض بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود و شرط

وزرو متحد گردد و اطلاق فرماید و در اروغ طعم شیر ظاهر گردد و در معده ترش نشود علامت موافقت و عدم تجبن است و چون تجبن ظاهر گردد ترک
باید کرد و جهت رفع تجبن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتضاء غذا دارد آب کنند و غذای دیگر و آب نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاده کند و باعث
ضعف شود یک روز ننوشند و دو روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک خالص و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف شتر جهت
تدبیر کاسنی دارد چو در پل و کشوث و امثال آن نمایند و بجهة تسخین قاقلی که شور ناسند و کنکر و مینه و کرفس و رازیانه و شبت و مانند آن دستور
آشامیدن آب شاهتره هرگاه جهت مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه آن بنوشند و جهة تفتیح سدد و تصفیه خون با
سکنجبین بزوری و ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شربت فلوس خیار شنبر و گلقند آفتابی در صفرای بنفشه بحسب حاجت
و در هر صورتی اضافه کنند شاهتره را باید کوبیده آب او را صاف نمایند و با قدری پوست هلیله زرد جهت رفع ضرر سپرز یک شب گذاشته روز دیگر صاف نموده او را
بقدر سی مثقال تا شصت و پنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را قبل از دو ساعت میل کنند و اگر خواهند اجزای مسهله را مثل هلیلجات
و افتیمون و تربد و غاریقون و امثال آن شب در آب او خیسانیده صاف نموده بنوشند غذا نخود آب و آش جو با شکر یا تمر بحسب حاجت تناول نمایند
دستور آشامیدن آب کاسنی جهت تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سدد جگر و عروق باید به دستور شاهتره آب برگ او را نشسته گرفته
جهة شستن قوة او را کم میکنند و شب گذاشته روز دیگر صاف او را چهل و پنج مثقال با ترنجبین و شیرخشت و اشربه مناسبه آشامید و بجهة تفتیح ادویه مفتحه
مثل سکنجبین بزوری و ساده بجهة اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیلجات اضافه کنند و صاحب سعال را آب کاسنی مضر است و هرگاه برگ کاسنی تازه
بهم نرسد و تب بدید سطا ننا باشد پوست بیخ تازه او را مثل خیاطه ریزه کرده تا بیست مثقال او را در عرق کاسنی و امثال آن خیسانیده با ادویه لوزه بنوشند
و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهة تب ربع که از احتراق صفرا باشد مجرب است دستور آشامیدن
برگ بید که معمول قدماست و جهت مواد بلغمی و صفراوی و سوداوی و دموی و تفتیح سدد و تقویت معده و آلات تنفس نافع و نسبت انزو بهتر
از آب کاسنی و آب شاهتره در مواد مرکبه است و صاحب سرفه را نیز نافع است و حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده آب او را نشسته گرفته روز دیگر
از بیست مثقال تا سی مثقال او را جنس آن شکر بنوشند دستور آشامیدن آب کدو جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره
و ترطیب مزاج و رفع عطش نافع است کدو را خمیر آرد جو گرفته شب در تنور یا تون بگذارند و روز دیگر کدو را سوراخ کرده افشرده آب او را بگیرند و از چهل
مثقال تا نود مثقال او را با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار شنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و هلیلجات و امثال آن حسب احتیاج بنوشند
چون از جهة لطافت و رادعیه که صفراوی محترقه بسیار غالب باشد مستحیل بصفرا میگردد و بنا بر علیه در اینچنان مزاج با تکیفات و ترشیها باید استعمال نمود
دستور آشامیدن آب خیار که در منافع مانند آب کدو است و مستحیل بصفرا نشود خیار تازه را به دستور آب کدو بعمل آورند و آب خیار رسیده تر شیرین
را تا هفتاد مثقال جهة اطفای حرارت خون و صفرا تنها و با شکر و اشربه مناسبه بنوشند و جهة اسهال نمودن با ادویه مناسبه آن دستور آشامیدن
آب کشوث که در اصفهان متعارف است و آن قسمی از شربت دینار و سرکه در آن قسمی از سکنجبین بزوری است و جهة تقویت معده و جگر و رحم و رفع استسقا
و جهة سدد و استسقاء و تبهای مرکبه بغایت نافع است و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده تحریر می یابد پوست بیخ رازیانه انیسون
تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه تخم خیار تخم خیارزه که بلغت اصفهانی تخم گلونده نامند تخم کشوث گل کشوث تخم خربزه کرکم از هر یک سه مثقال بغیر تخم کشوث
گل آن سایر اجزا را نیمکوب کرده در آب خیسانند و روز دیگر جوشانیده آب آنرا با شکر نود مثقال بقوام آورند و هر روز تا ده مثقال او را با شیره تخم
و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند و بعد از هر دو سه یوم مسهل موافق عادت خصوصاً حبوب مسهله تناول نمایند و در ایام شرب این شربت و چند یوم بعد
از دواز بیخ و نان اجتناب واجب دانند و هرگاه جهة سرد المزاج باشد تخم کرفس سه اضافه اجزا کنند و با شیر رازیانه و امثال بنوشند هرگاه بدین
ترتیب خواهند اجزا را در نود مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد بعد از آن با شکر بقوام آورند هرگاه با قرصهای مناسب
استعمال نمایند اسرع التاثیر است طریق سیوم در گرفتن عرقها و آبها و روغنها دستور گرفتن عرق گوگرد که اهل صناعت
ماء العروس نامند در غایت حرارة و یبوست و مفرح اعضا و مشدد النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهة سرد و دین و مرطوبین نافع و در تحلیل و تلطیف

قلوات قوی الاثر است قندیل شیشه دهن فراخ باینصورت که چراغدان محاذی لب او باشد معکوس نصب کنند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطرات از راه او قطره
دهن قندیل باشد تا هر عرقی که از لب قندیل بچکد در آن ظرف رود و آن ظرف باید چینی یا مزجج باشد و قندیل را از گل محرف بیاویزند تا از یکطرف آن عرق بچکد
و در چراغدان بجای پیه گوگرد نارسی یا گوگرد شفاف برافروزند تا دود گوگرد در قندیل پیچیده تحلیل بعرق گردد و بباید شعله او بیرون قندیل نرسد پیه گوگرد
در چراغدان کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد و مابین پایه چراغدان و ظرف
تحت او چیزی باید گذاشت که پایه او بظرف جمع گشته ملاقات ننماید مثل سنگی صلب و شیشه و نعلبکی چینی که منکوس گذارند و هرگاه قندیل شیشه بهم نرسد
کاسه چینی را نیز بقندیل نمود و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد تا شعله نیاورد و بیرون او را بگل حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدود [illegible]
و هرگاه خواهند که رفع سیاهی او شود عرق مذکور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق که ثلث و ربع او را مملو سازد باید کرد و انبیق را محکم نموده باتش خاکستردار
بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است **دستور گرفتن عرقی که مسمی بکاد الحیوة است** از مخترعات حقیر است و در جمیع منافع بهتر
از شراب است و مسکر نیست چه در ترکیب آن مراعات بلیغ شده که مانند شراب تفریح و تقویت باه و تقویت اعضاء رئیسه و قوه هاضمه و سایر قوتهای طبیعی
و حیوانی و نفسانی نماید و یاقوت تریاقیت باشد و مفرح و مفتح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشهی و مسکن عطش بالخاصیه در جمیع امزجه و بحرارت و برودت
شرابیت و در رفع اکثر علل احشا بعدیل و قوی التاثیر است و بر واقفان امزجه و خواص ادویه و قدرشناسان مقدار شربات اجزای آن و حسن ترکیب
مستخرجان ارواح عقاقیر از اجساد کثیفه و دانایان مصلحات شریفه ترتیب آن آثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود سنجد زرد که هر یک ده من شاه بعد از طبخ بلیغ
با ده من شکر و صندل سفید ریزه کرده گلسرخ گل گاوزبان بادرنجبویه رازیانه دارچینی کبابه سعد که بترکی طیلاق گویند بهار نارنج گل سنجد هر یک صد و
پنجاه مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنج شیرازی و الا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال جوز بوا مو که ریشه و الا گویند هر یک [illegible]
نیمکوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج که روز عرق کشیدن باید کوبیده مخلوط نمود و مع علف هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع
آنها را شمس باید با آنچه زرد که را جوشانند تا ترش و متعفن نشود و پس در خم کرده هر روز یکبار بر هم زنند تا مانع جوشیدن آن گردد و در هوای
گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند کم آب تر باشد قوی تر میشود و بدستور گلاب عرق بکشند و اگر عنبر در دهن بندند بهتر است و روغن
این عرق در غایت خوبی و عطریت مشاهده شده و چون بعد از کشیدن عرق ثفل او را با یکمن و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم با اضافه نمودن
نارنج یا نارنج بقدر نیم من بار دیگر عرق بکشند همان آثار بر او مترتب است **عرق چوب چینی** جهت تقویت اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف اخلاط
غلیظ قاعده کلیه آنست که اول او را با دو مثل او از مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه و گلسرخ و دارچینی در گلاب و امثال آن سه روز در هفت مثل مجموع
خیسانیده عرق بکشند و ثفل او را اگر در عرق رازیانه و عرق بهار نارنج بخیسانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار چهار مقابل بیاید
دستور گرفتن عرق نمک گرم و خشک و لطیف و محلل و ملطف و مجفف رطوبات و در تریاقیت و تندی کمتر از گوگرد و جالی و مفتح و مدر
و باعث لاغری بدن است نمک طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر نصف او کرده و با انبیق تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیق و سایر احکام
در طریق پنجم مذکور است و ماء الملح مقطر در بعضی اعمال این طریق معمول است **دستور گرفتن روغن آجر** در خواص ادویه مفرده مذکور
و با بجاهای غایت لطافت و محلل و جهت نزول آب و علل بارده بعدیل است و آجر سرخ آتش ندیده را بقدر درهمی ریزه کرده در آتش سرخ کنند
و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون آورده نرم کوبیده در قرع مطین ریخته کنند و گلوی قرع را بلیف خرما و
امثال آن مملو سازند تا در حین منکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه ترتیب دهند باین صورت که وسط طبقه بالا نقب
داشته باشد بقدر یک گلوی قرع منکوس از آن بیرون آمده قابله که در طبقه تحتانی است بدهن آن رود پس قرع را در طبقه بالا نصب کنند و با
سرگین گاو و امثال آن قرع او را پوشانیده و آتش بهمه طرف برافروزند تا روغن از قرع بقابله بچکد **دستور گرفتن روغن نی** جهت
درد مفاصل و التیام زخمهای بعدیل و در امور غریبه بغایت دخیل است نی زرد شده را که تمام خشک نشده باشد بند بند جدا کنند در روغن
زیتون با لیخته چند روز بگذارند تا قدری چرب شود [illegible] کنند پس بطریق روغن آجر با قرع معکوس تقطیر نمایند **دستور گرفتن روغن حیوانات**

مثل گندم و جو و سونیز و حلبه و نخود و امثال آن باید بعد از کوبیدن حبوبات بدون پختن بدستور مذکور در قرع مطین منکوس تقطیر کنند **دستور گرفتن روغن عود و صندل و اخشاب** بعد از آنکه اخشاب را ریزه کرده در گلاب و امثال آن مانند روغنهایی که مقصود است مثل روغن بادام و پسته و امثال آن خیسانیده باشند در قرع بدستور حلو و منکوس تقطیر نمایند هرگاه در آب و گلاب و امثال آن خیسانیده یکشبانه روز کافیست و در روغنها زیاده بر سه روز باشد بهتر است و چون روغنهای مذبوره را خواهند که سیاهی و بوی دود آن زایل گردد و بازای هر رطلی یک رطل آب صاف و یک وقیه مغز گردگان و نیم وقیه نمک که باهم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آن جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بر آن **دستور گرفتن روغنهای خوشبوی** مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها باید بادام را مقشر کرده با بنفشه و بید مشک و مانند آن در کیسه کرباس کرده بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت بادام را باید خشک نمود و با تازه آنچه مذکور شد بدست مالیده و تکرار عمل کرد تا بحدیکه چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ یا بوی آنچیز در جوف او ظاهر گردد و بعد از آن خشک کرده بکوبند و اندک آب پاشیده گرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود و هرگاه با کاسنج بدستور این عمل نمایند بغایت روغن مقطر شود و همچنین با صندل و امثال آن میتوان ترتیب داد و بجای بادام کنجد مقشر و پسته و فندق و امثال آن میتوان کرد **دستور گرفتن روغن عنبر و حصی لبان** که بفارسی حسن لبه گویند و روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و آنقدر مضاعف میشود و آن عبارتست از دو پیاله که یکی آب داشته باشد تا از حرارت آب جوشناک آن دوا در روغنی که در آن است حل شود و همچنین است حل زفت و مومیائی و امثال آن پس عنبر و امثال آنرا ریزه کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی و مانند او گذاشته پیاله را در آب جوشناک گذارند و بهم زنند تا همه حل گردد و هرگاه حل فقط و سمیدن عنبر و زفت و غیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف گذارند تا سایل گردد **دستور گرفتن روغن تخم مرغ** بدستور نیست که زرده تخم پخته را در تابه بجدی برهم زنند که قریب بسوختن شود پس افشرده روغن گیرند و طریقی که بقرع و انبیق گرفته میشود در طریق تخم مذکور است **دستور گرفتن روغن گوگرد** جهة دروسها صل و سواد و باروه نافع و محلل و ملطف و مقویست و صباغ سطح ظاهر او لست بلون رابع و گویند در اعمال طریق تخم و خلی عظیم است گوگرد صاف شفاف را نرم سائیده و در قدح مطین کرده بر روی آتش نرمی گذاشته بشیر تازه تسقیه کنند تا دو چندان یا سه چندان او را جذب کند پس در کفچه آهنی دو لوله دار کرده در فرو زند و اندک کج نگاهدارند تا روغن از لوله کفچه و اصل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن گوگرد کفچه را در روی شعله دارند تا اشان بچکد **عرق فتنه** جهة تحلیل ریاح و تقویت اعضای رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهور است بهار سنجد بهار نارنج بهار نارنجک دواله صندل سفید برنشیه حسن لبه سنبل الطیب تخ سنبل سعد کوفته با گویند عود قماری سیعه سایله بهار انگور علف هندی سو سنبر لوست نافه مشک بقدر یکه مقدور باشد در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال آن بقدر چهار انگشت بر سر آید خیسانیده عرق بکشند و بر دهن شیشه عنبر بندند و بر قابله مشک بقدری بپاشند **دستور گرفتن تیزاب فاروقی** که مستعمل خرابات است و جدا کننده طلا و نقره است که باهم مخلوط شده باشند چون گداخته در آویزند و باید چندان مغشوش باشند و در زجاج مطین با آتش نرم بجوشانند پس قطعه مس در آن اندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده بر مس ملصق میگردد و طلای خالص تهنشین میگردد و در امور معالجات جهة بردن گوشت و بوق و حکه و جرب متقرح و رفع آثار جلد مستعمل است و در بعضی اعمال طریق تخم بغایت موثر دانسته اند زاج لاری که زاج سیاه گویند و آن چون اشیای لسیا سیکند از این جهة باین اسم میخوانند و الا رنگ او مایل بزردی و سبزی و بعضی سبز است و جزو او را یکجزو شوره صاف بسیار نرم سائیده بقرع مطین و انبیق تقطیر کنند و یا در دیگ رنگ و خاکستر با قرع غیر مطین بعمل آورند و گویند در قرع سیق پخته از این آبقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند بی سیق مکلس میسازد و مجربست **دهن الشمر** دستور گرفتن آن در غایت جلاء و انصباغ و تفتح و تحلیل او بغایت سریع النفوذ و جهة روبانیدن مو نافع و اصلاح معادن و ثبات ارواح بعدیل دانسته اند و طرق آن را اختلاف بیان نموده اند حقیر دو قسم او را که مسحوق دیگری محلوق است اختیار نموده ام مسحوق را دستور آنست که سر حیوان را با صابون و اشنان شسته از چرک پاک سازند و با سیر و تطهیر نمایند و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شبیه بابریشم مقرض گردد و یکجزو او را با یکجزو کبریت صاف زرد یکجزو شنجرف سحق بلیغ بر روی سنگ سائیده نموده با عرق گوگرد نمناک ساخته با قرع و انبیق تقطیر نموده مقطر را ثانیا با ثقل سائیده تقطیر نمایند تا رنگ عقیق مشاهده گردد پس مقطر و ثقل هر یک را جداگانه شیشی استعمال نمایند و بعضی تقطیر او را تا هفت بار فرموده اند دستور

دهن لعبت که از محلول او گرفته میشود و آهک آب ندیده وصد و بیست مثقال با ملح القلی دو چندان او سائیده در یکهزار و صد مثقال لعبت و دفعه بریزند و تا یک روز با ریا خاکستر گرم بگذارند و بعد از بیست و ساعت بجز علقه صاف نموده حصه دیگر را بریزند و هر حصه پنجاه مثقال و ثلثه مثقال است آنگاه در نهایت احتیاط بجز علقه صاف کنند که اصلا جرم در آن نماند و این آب مسمی بماء الراس است پس از شعر مقرض مغسول کلس البیض و نوشادر مصعد آفتابی بالسویه با هم دیگر بسایند و بوزن اشیای ثلثه از آن آب اضافه کرده در شیشه جای داده شیشه را با گچ استحکام فرموده هفته در سرگین تازه اسپ دفن کنند تا اجزاء شعر حل گشته اثری از شعر نماند بعد از آن بدستور معمول التقطیر نمایند **طریق چهارم در ساختن گل حکمت و ادویه مصنوعه صفت گل حکمت** جهة استحکام ظروف که تاب آتش آرند گل کوزه گر را که خاک رست گویند باید از ریگ پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق القوام گردد و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر بهم زنند آجر کوبیده بیخته سرگین بیخته است خبث الحدید بیخته گل خطمی موی مقراض کرده با یک آب سرشند **نسخه دیگر** که مولف تذکره بهترین اقسام دانسته است موی مقرض نمک طعام زفال خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلس هر یک یک جزو و گل پاکیزه دو جزو **نسخه دیگر** که و جزو کثیر و کثیر الاثر است و مکرر بتجربه رسیده تا گل کوزه گری را با قدری کاه کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر بیخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند **صاروج الحکمة** جهة شیشه و غیره بنهایت مستحکم است و مولف کتاب پای گل که حاکم با بعد باشد مستحکم ترین چیزها دانسته است خبث الحدید و گچ را بالمناصفه با خون گوسفند سرشته استعمال نمایند و حقیر بجای خون گوسفند سفیده تخم مرغ و گاهی آب سریش کرده و گاهی شیر و بنهایت مستحکم مشاهده نموده است و در شید وصل قدح چینی و قرع و انبیق نمک مسحوق با سفیدی تخم مرغ و گچ بیخته با آب سریش و بدستور با سفیدی تخم مرغ و گچ بسیار آزموده است و بدستور آهک آب ندیده با زرده تخم مرغ مستحکم ترین اشیا است خصوصا چون آهک را با قدری پنبه کهنه نرم کوبیده باشند و بجای سپیده تخم مرغ و زرده آن شیر در جمیع مذکورات بدل میشود و سریشم نیز در اتصال چینی شکسته و غیره مکسورات از احجار و زجاج و غیرها بمرتبه ایست که هر گاه صدمه بآن چیز رسد موضع دیگر شکسته مکان موصول بآن سنگ نمیگردد **عمل شنجرف** زیبق پاک بیست جزو و گوگرد دو جزو با هم سائیده در شیشه مطین بطین الحکمة که سه مرتبه مطین کرده باشد بقدر یک نصف شیشه مملو کند باید که دو دهن شیشه را بصاروج الحکمة دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن به گل حکمت نیز بگیرند و در دیگ ریگ یا خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش تندی بقدر دو شبانه روز زیاده از آن تا بخور در تحت دیگ برافروزند و بعد از سرد شدن دیگ و کوزه شیشه را بیرون آورند و این نسخه را شنجرف مصری خوانند **شنجرف هندی** سیماب و گوگرد مساوی بیست و چون سه بار و زیاده از آن سحق و اعاده آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش قدری بیفزایند تا بچهار پنجم در رسد ثابت گردد و از اسرار مکتومه است **شنجرف رومی** سیماب دوازده جزو و گوگرد هشت جزو با هم بسایند و پنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند و بدستور که مذکور شد معمول دارند **شنجرف ربانی** سیماب را با مثل او زرنیخ سائیده عمل آورند **زنجار** اصل او از مس و سرکه است که صفایح مس را در سرکه تند گذارند و با یکدیگر بسایند تا بتدریج مس از سرکه حل گردد و یا صفایح را با سرکه سائیده در مکان نمناک دفن کنند **زنجار الصناعت** یک جزو براده مس را با شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس با سرکه تند بسایند و هر چند خشک شود باز با سرکه تر کنند **قسم دیگر** که الطف اقسام است راسخت مغسول را با مثل او نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطرات سرکه بسیار تند بر وی چکانیده سحق کنند تا مثل خمیر گردد و پس روی او با پارچه نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و بار دیگر بدستور سابق بسرکه بسایند و مکرر عمل نمایند تا همه آن زنجار گردد **عمل سحت** که عبارت از مس سوخته است و روسختج نامند و یک طریق آن در فصل احراق مذکور شد و دستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده و در دیگی بر روی هم چیده بقدر عشر آن گوگرد و نمک بالمناصفه بر صفایح و ما بین آن پاشیده و دهن دیگ را مستحکم کرده یکهفته در تنور بگذارند تا مجموع سوخته شود و هر گاه زود تر خواهند مس را باید گداخته کبریت و امثال آنرا بر آن پاشیده در سرکه تطفیه نموده و بدستور مکرر عمل نمایند تا سوخته گردد **عمل اسفیداج** باحراق و تعفین میباشد **اما احراق** با قلعی یا سرب را صفایح کرده در ظرف سفالین مطین در تنور یا توان احراق نمایند و بدستور سرب را در ظرف سفال گداخته با کفچه آهنی بهم زنند تا مانند خاکستر گردد و پس در دیگ یا کوزه سفال مطین کرده بر روی آتش در تحت آن کنند تا سفید شود و هر گاه خوب سفید نشود باید قدری سرکه تند بر آن بپاشند و کیفیت بگذارند **و اما تعفین** باید صفایح قلعی و سرب و انگور را با دانه او کوبیده مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشته تا همه آن حل گردد و یا صفایح او را اسفیداجی کرده و با انگور کوبیده آغشته و در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه دفع نگردد و هر چند یوم آنچه از سطح ظاهر او برخیزد باید گرفت و باز گذاشت

تا همه آن سفیداب گردد و در تحت قطعات او و در خم سر ظرفی نصب کنند تا هر چه از آن ریخته شود در آن ظرف جمع گردد **طریق دیگر** آنکه قلعی را در ظرف سنگی یا سفالین گذاشته و آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار محکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف سنگی بقطره سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده و در آفتاب خشک نموده بسایند و هر چه در ظرف سفال باشد و سائیده نشود و باز باید تکرار عمل نماید نمود **عمل ابار** و آن سرب با کبریت سوخته است و در فصل احراق مذکور شد **عمل سیریخ** و آن از سوختن رصاص و هم از سفیداب محرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه سفیداب قلعی یا قلعی و سرب را در تابه سفالین بر روی کوره آتش نی و خاشاک گذاشته و قدری نمک بر آن پاشیده با آهن و کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ شود و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر میشود و چون بعد از اندکی سرخی او را در دیگ کرده بر روی کوره گذارند و آتش در اطراف و تحت او افروزند بغایت رنگین میگردد **عمل زعفران الحدید** و آهن سوهان کرده را که در غایت ریزگی باشد چند بار با آب نمک بشست تا سیاهی او زایل گردد و پس با آب صابون غسل داده خشک کنند و با ربع او نوشادر سحق بلیغ کرده بر روی تابه یا ظرف سفالین پهن نموده در مکان نمناک دفن کنند تا در دوازده یوم زرد مایل بسبزی و قابل سحق میگردد **قسم دیگر** که معمول بعضی از اهل صناعت است صد مثقال براده حدید را بدستور مذکور شسته و در قرع مطین کرده مساوی او تیزآب فاروقی اندک اندک در او ریزند و هر گاه دود از او ظاهر گردد اندکی لوله بجنبانند تا جوش او فرو نشیند پس انبیق را وصل کرده با آتش بسیار نرمی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردد آتش را تند کنند تا براده مکلس و زعفرانی گردد **عمل سیلیمانی** که معروف بعد او التفت است و نقاشان از آن [illegible] پاک نموده مثقال سم الفار بهشت مثقال و نیم مبالغه در سائیدن آن نموده بدستور شنجرف تصعید در شیشه مطین نمایند **عمل مداد** و که بفارسی مرکب گویند یک جزو مازو را کوبیده در آب جوشانیده بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه و یک جزو دوده روغن تخم کتان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند تا یکسان گردد و بسیار باید بر هم زد و بعد یک بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج با آب رقیق کنند و اگر با زو بجوشانند بعد از آنکه بحد لایق رسد صاف نمایند بهتر است و دوده روغن تخم کتان و نفط و روغن بید انجیر و امثال آن بدل یکدیگر اند و طریق گرفتن دوده ها در فصل چهارم مذکور شد و باید دوده ها را در کیسه کاغذ تو بر تو کرده کیسه را در خمیر در تنور خباز یا در زیر خاکستر گذارند تا خمیر پخته شود و بحد نیم سوز رسد و چربی دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه باندک چربی مفسد مداد است **قسم دیگر** صد مثقال مازوی سبز را بسیار نرم سائیده در شب بجوشانند تا مهرا شود و بقوام رسد و بگذارند تا نیم گرم شود و ده مثقال زاج سیاه کوبیده لته بسته در آن آب بیست مالیده لته بیندازند و از صد مثقال دو بیست مثقال صمغ عربی را در آن حل و صاف کنند و بیست مثقال دوده چربی گرفته را در طبقی کرده و قطره قطره از آن در او ریخته بر هم زنند و روز در آفتاب بگذارند و هر چند مبالغه در بر هم زدن آن کنند بهتر است و قدر صمغ و دوده چندان مازو باشد صواب است و اگر خواهند براق گردد دو مثقال نبات اضافه کنند **مداد و** پس یک جزو دوده روغن گرفته با دو چندان او زاج و مازو و وزن مجموع آن صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در کوفتن آن کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدری را در آب حل نموده استعمال کنند **عمل رامک** آمله مقشر یک جزو مازوی سبز نیم جزو و عوزه خرما ربع جزو و پوست انار مثل عوزه خرما و اگر عوزه خرما نباشد خرما خرک بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز با آب بجوشانند و بر هم زنند تا یکسان گردد و پس زاج سفید و صمغ هر یک مثل جزو عسل کف گرفته یکجزو و نیم اضافه نموده قرص سازند و عمل سک مانند رامک است بدون آمله و چون دو و امثال مشک اضافه نمایند سک المسک نامند **عمل تنکار** قسمی از آن با بول اطفال قریب البلوغ ترتیب دهند و طریق آنست که بول را در ظرف مس با دسته مس در آفتاب چندان بر هم زنند که منعقد گردد و قسم دیگر آنکه بوره سرخ جزو نمک طعام و نمک قلی هر یک یکجزو و سائیده با شیر گاو میش بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف زجاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط ندانسته اند قسم اول از مکتوبات است و قسم اخیر مشهور و معمول است **عمل سریشم پنیر** که جوهر الصنایع نامند از خواص اوست که هر چیز را که با او وصل نمایند و یا با او بشکنند از آب و آتش منفصل نگردد و در [illegible] است پنیر تازه را ورق ورق کرده رقیق بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده پخته فرش نموده و اوراق او را هم پهلوی هم بچسپند بر روی اوراق نیز آهک بپاشند بقدری که اوراق را بپوشاند و سنگ مسطح دیگری بر روی آن گذاشته ده روز در آفتاب بپاشد و باید سنگ علی بسیار ثقیل باشد تا دهنیت آن بحد کمال افشرده شده مخلوط با آهک گردد پس باب شسته بدستور فرش و تجفیف از نمک سائیده کرده یکهفته در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند و چربی از آن ظاهر گردد باز با نمک و آهک بجوشانند و بحدی رسد که اصلا چربی و سرخی در آن نماند و کمال او در عدم چسپی و حمره است پس با نمک سوده سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با سفیدی تخم مرغ در شیشه بسیار بر هم زده و کف او را گرفته باشند قطرات بر روی سنگ تخته بسایند تا بحدی که [illegible] بالا باشد [illegible]

قطرات آب ایکه صاف گشته بقدر روان خشک شدن از آنها اضافه نمایند و قدر آب اینکه بجای باشد که چون چیزی را با او الصاق دهند در اندک زمانه خشک شود
عمل مهره سنگ سبز را که [illegible] یا سرب سوخته بخورد او دهند تا هر دو ممزوج شود و در ظرفی کرده پس در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته و ممزوج
شده باشد جدا نموده با جو در آب بجوشانند بحدیکه چون مهره اگر دود و مشبک گردد پس از جو جدا کرده با هم وزن او نمک بسایند و در آب جوشیا نیده هر دو بهم بتند
قیراب بندند تا خوب صاف شود و اجزای خام در و نماند بعد از آن شسته استعمال کنند **عمل سفید کردن مهره سنگ** باید که مهره سنگ مذکور را در نسیم سفید
بپیچیده با آب قلیا بجوشانند تا باقلی مهرا شود و نسیم سیاه گردد و بدستور تجدید نسیم و باقلی نمایند تا مهره سنگ بحد سفیدی رسد و این قسم سفید کرده او مستعمل اطباست
و در قطع رایحه کریهه زیر بغل و سایر اعضاء و منع عرق و سایر آثار **عمل کشته** که بعربی ربذ نامند بخورد و شراب و مقوی دل و دماغ و حواس و معدل هوای وبایی
و محرک باه است گل سرخ پوست ترنج صندل سفید عود هندی حسن لبه بالسویه و نبات دو وزن همه با قلیلی مشک قرصها سازند **برمکی** که در بخور بهتر از کشته است
عود قماری صندل ابیض هر یک یکجزو حسن لبه دو جزو و نبات دو وزن ادویه **صنعت عبیر** صندل سفید جدوار ریشه والا [illegible] سنبل گلسرخ سنبل الطیب
پنج سوسن کبود بهار نارنج گل سنجد سعد کوفی نارنجک هر یک یکجزو مشک قدر قلیلی بسیار نرم سایند و استعمال نمایند **غالیه** در باب نوزدهم دستور ثانی ذکر کرده
طریق [illegible] **فصل صناعت و امور غریبه** بدانکه علم صناعت علمیست تبدیل قوای اجرام معدنی بعضی به بعضی تا حاصل شود ذهب و فضه
از سایر فلزات و آنرا کیمیا نامند و علم طلسمات که بدان دانسته شود کیفیت نوع تمزیج قوای عالیه با منفعله سافله تا فعل غریب از آن حادث شود و آنرا لیمیا نامند
و سیمیا علم تسخیرات است و آن معرفت احوال سبعه سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علوی اند در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان
و تسخیرات روحانی و عزایم جنیان و معرفت ارواح و مناول مثل آن و سیمیا علم خیالاتست که بدان تصرف در خیالات می کنند تا احداث مثالات خیالیه
کند و در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبداتست و آن معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزاج آن با یکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوه فعل
غریب صادر یابد پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و از عالم قلب ماهیت میدانند و نزد بعضی از متجربین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت
نوعیه است نه قلب ماهیت چه ذهب را نسبت بفلزات صحیح المزاج میدانند و سایر را مریض و بجهة اصلاح علل هر یک تدابیری چند مقرر ساخته اند و گوش
از کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که بکرر دیده ایم که نصف کلوخی را اعضاء موش صورت بسته بود و نصف دیگر بشکل خود باقی بود و شیخ الرئیس طاب ثراه
در ابطال [illegible] این علم بوده و در آخر رساله در حقیقت آن انشا کرده اند و بعضی را اعتقاد آنکه جز تحلیف و ترکیب صورتی ندارد و خالص نمیتواند بود و این عمل
بی پایان است و صاحبان معرفت از آن بری اند و ظاهر است که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت باقل و اتصال اکثریه مستحقین
و انبساط به نفوس قدسیه و تخلق با خلاق اولیاء الله و اکرام مفضل منعام جل شانه صورتی نه بندد و اگر بندد بالاخره باعث بوار و هلاک شخص گردد چه این
علم کلید خزانه ملک الملوک است و به ندرت اگر بیگانه بارگاه عزت بر آن مطلع شود حکم دزدی دارد که کلید رباید و عاقبت حال سارق چنین درگاه معلوم و لهذا
آنکاه خواهد بود و بجهه ملاحظه [illegible] استاد اوله بدون استاد ماهر پیرامون این علم گردیدن محض سودای خام پختن است چه مدار در این فن باعمال متنوعه و خیال
مشکله است و جزئیات او ممکن التصویر بتسطیر نیست و فی الواقع اگر نسخ آن از تالیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کنند و رموز
و اشتباهی تخلف است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد و چه اگر رموز جمیع اهل این علم بیک نسق میبود هر آینه رمزی بود بلکه اصطلاح خاص برای صادق می آمد و اگر
رسایل از تالیفات غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب این فن و تکرار عمل در خدمت عارف آن
و اینکه بی بضاعت با عدم اطلاع بر آن ارتکاب ترقیم اصول کلیه نموده است که اکثر اعمال اهل صناعت طبیب را در بعضی آوان ضرور میشود و تدابیر بعضی
از ادویه یا اعمال مخصوصه باحسن وجوه ممکن است و چون در طی تالیف تحفة المومنین مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده و بعضی ادویه را تدابیر بطریق
اهل این فن نموده بود بنا بر علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشیده تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدد علم
باصول و اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر طالب اهل جزئی باشد بتحصیل عامل آن کنند و از مطالعه اینمجموعه نتوانند مدعی لاف و گزاف را
آزموده و بقدر میسر کار ایشان بساط تلبیس سرمایه معیشت نمود و اندوختند و این طریق مشتمل است بر پنج [illegible] عقد و خاتمه **فصل اول** در بیان
بجز اصطلاحات این فرقه و بعضی از اصطلاحات آتیست **فصل دویم** در تدابیر تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن **فصل سیوم** در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت

صناعت حل چهارم در قواعد گرفتن بعضی از آنها و تحقیر و تبییض و سایر تدبیرات اجزا حل پنجم در بیان بعضی از خواص فلزات و اصطلاح آن و انجا
باین متعلقست عقد اول در قواعد قمریه عقد ثانی در قواعد شمسیه عقد ثالث در قواعد عمل مروارید و اعمال متفرقه خاتمه در خطوط مرموزه
حل اول در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارت از جزو اعظم اکسیر است و اختلاف بسیار در آن واقع شده چه هر یک مصره این فن حجر را در مطلوب
خود جزو اعظم دانسته تدابیر نموده اند با لجد جریان و نفوذ و انصباغ رسیده و قایم النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت از شعر الانسانست و اکثر اهل صناعت در آن متفق اند
و نزد بعضی عبارت از زیبق و نزد جمعی عبارت از کبریت و تحقیق پیوسته که در تبییض این دو اصل را نقل و تبییض و حجر را اصل تحریر است و شکی نیست که هرگاه اهل
قایم النار گداز نده گردد و قبول صبغ کند و اصل حار را رفع اشتغال و تسوید شود رفع علل منطرقات میگرداند لهذا جهت اصطلاح آن و ترتیب آثار مذکوره هر یک از
اهل این فن اسامی و اجزای وضع نموده اند و طریق تدبیری بیان کرده اند روح عبارتست از اجزای اجسام که حامل قوت بوده نفوذ و صعود و غوص و غیره آنها
از دارند مثل احراق و تجمید و تلیین و تصلیب و امثال آن و هر چه در آن اجزای لطیفه بسیار غالب باشند نزد ایشان مسمی بروح است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ
و املاح و شبوب و امثال آن جسد عبارتست از اجزای کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسمی که از اجزا ارضیه بحد افراط در وغالب باشد مسمی
بجسد است مانند منطرقات نفس عبارتست از جسمی که بحسب لطافت و کثافت بحد وسط بوده باشد و الا ارتباط روح و جسد نتواند شد و واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه
در اجزای کثیفه قابله جسد تواند گشت کبریت احمر عبارتست از اکسیر شمسی چه در رنگ سرخ میباشد و از علامت خاصه اوست ورق شجر الطور موی سر
انسانست اصل مارد زیبق است اصل حار کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند قمر کنایه از فضه است و او را اول نیز گویند عطارد عبارتست
از روسکتو تا که شبیه باشد و ثانی کنایه از دست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده اند زهره نحاس است و ثالث عبارت از وست شمس ذهب است و رابع عبارتست
از وست مریخ حدید و خامس نیز گویند مشتری قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از آنست زحل سرب است از سابع مراد وست و
عقاب نوشادر است علم زرنیخ است عروس کبریت است املاح عبارت از اقسام نمک معدنی و قلی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است نوشادر آفاقی
عبارت از نوشادر است که با سحق نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه آن صعود نموده بر اطراف ظرف نشیند ارحص عبارت از ماده اکسیر است که سحق و تشفیف
و تشویه و غیره اعمال بر آن جاری سازند حجر اسود موی سر است صراف نمک تلخ است نمیو شوره است حل دوم در قواعد تقطیر و تصعید و مثال
آن تقطیر عبارتست از اخراج مائیه لطیفه اشیا و تصفیه آن اعم از آنکه بحجر علقه باشد یا بدستور قرع و انبیق اما حجر علقه آنست که از پشم فتیله ساخته بخط
او را در ظرف با ایعات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی به نهجی که ظرف بالعات بر ظرف خالی مشرف باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده بظرف خالی آرد اما حجر
قرع و انبیق آنست که اجزای مسحوقه را در قرع مطین کرده انبیق را بر آن وصل در غایت استحکام نموده بر کوره نصب نمایند و لب کوره را با قرع بگل حکمت اندوده سد منافذ
شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر شعله نرسد و قرع را مایل و غیر مستقیم باید نصب نمود و آتش در زیر قرع افروخت یا آنکه قرع را در دیگ خاکستر یا ریگ نصب نمایند
و در تحت دیگ آتش افروزند درینصورت اگر قرع مطین نباشد قصوری ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن قرع اند و از شروط تقطیر آنست که آنچه در قرع
ریزند کمتر از نصف قرع و زیاده بر دو ثلث آن نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دیگر آنکه با دامیکه رطوبتی کلی که قرع را با کوره اندوده باشند رفع نگردد آتش تند نکنند و قابله
با انبیق محکم نموده قابله را در ظرفی که آب داشته باشد بگذارند تا از تندی منطر نشکند و علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیق است و در تقطیر بالعات حاده باید که تا ربع
نه بود زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش آن در غایت نرمی شرط است که بحد جوشیدن نرسد بلکه باید که گلوی قرع در دست کسی باشد که هرگاه شروع بجوشیدن کند
از سر خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوش باید گذاشت و طریق قرع منکوس در باب عمل روغن اجرند کور شد تصعید از شروط آن توافق است
واگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی حاوی لب قدح اسفل باشد و در شد وصل مبالغه باید نمود اگر در شیشه تصعید کنند و هر چند گلوی شیشه بلندتر باشد
بهتر است و در استحکام دهان آن بذل جهد باید نمود و باید کوره در بلندی بسیتی متوسط بوده دوسه زوایه قریب آن باشد مانند سر سیخی تا تحت قدح و امثال
بر آن زوایه نشینند و ثقل قدح باز شدن شد وصل آن نگردد و شرط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند بحد افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ
که آتش تندی را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرط است که بقدر وصل قدحین شعله
نرسد تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل این فن بخلاف آن ذکر کرده اند و این سریست که حقیر بر آن اطلاع حاصل نموده چه آن ظاهر است و چ

غیر زمین آن موضع وصل آتش و شعله نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوره قرع و وصل را بگشایند و از بخار جاره آن اجتناب نمایند و بعد از آن مکرر مبالغه در سحق ارضی
و اگر تحت ظرف اسفل مسطح و اعلی مخروطی باشد انسب است چنانچه شکل اثال محکی از آن است **تشویه** و مسمی از آن عبارت از تحقیق است مدوش نیز گویند و باید که آتش آن
بحد تصعید نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا گردد بلکه بقدر امتزاج و تبلیغ نباشد مثل عمل شنجرف و مسمی از آن عبارت از تقلیه است که بعد از سحق ارض و تسقیه با بهای
مخصوصه قدح تشویه مثل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبت آن بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش بحدی باشد که ارض دود نکند
و قسمی تشویه در تنور است و قسمی در زبل و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که بحد تصعید نرسد **تشمیع** عبارت است از تدبیر اجزای اکسیر بحدی که مانند موم بگدازد و
برروی صفحه منبسط گشته دود نکند و شرط آن تکرار و تشویه و تسقیه و سحق بلیغ است با آتش معتدل **تکلیس** عبارت است از سهولت تفریق اجزاء بتدبیر مخصوصه که قابل سحق
و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر آن با آتش میسوزد و اختلاف شروط آن با اختلاف جسم تکلیس چه بعضی محتاج اند با آتش تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض
و بعضی را احتیاج بحد افراط نیست **حل** عبارت است از سیلان اجزاء جامده و آن جامد و هوائیه رطبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر یا با بهای تند مانند [illegible]
و عرق گوگرد **عقد** عبارت است از جمعیت و اتصال اجزاء و آن ضد حل است و پیوسته حرارت و یا برودت و پیوسته صورت پذیر است **تعفین** عبارت است از [illegible]
اجزاء در زبل و امثال آن و شرط است که وسعت چاه تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر حایل گردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کرده شود و بهتر
آن چهل روز است و باید که یک روز قبل از گذاشتن ظرف تعفین چاه را از زبل مملو سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر دو چاه نزدیک یکدیگر ترتیب دهند
بهتر است تا روزی که تغییر زبل باید داد نقل بچاه دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود **قاعده حل اکاسیر** آنست که بتعفین محلول گردد چنانچه صاحب تکمیل اکسیر
هم بدین ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را در هاون مرمر سحق بلیغ نموده و از آبهای مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه کرده تا بقوام عسل غلیظ رسد و بر روی آتش خاکستر
تا مشابه روزی که گرمی خاکستر بیک قرار باشد باز سحق نموده با معجون کش برچیند و هر چند خشک شود از آن آب قطرات بر آن ریخت تا بلع اجزاء از آن تسقیه شود و در تشویه
و سحق خشک گردد و پس مثل غبار ساییده در شیشه غیر مستطیل کوچکی کرده دهان شیشه را محکم ببندند و در چاه تعفین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته ده یوم تغییر زبل دهند
و علامت خوبی حل آنست که محلول شفاف و بیجرم مشاهده گردد و خلاف آن دلالت بر نقصان تدابیر اجزاء خواهد داشت و یکی حل بدوات است که شیشه مذکور
در دیگ دو طبقه گذارند که تحت دیگ اعلی سوراخها داشته مملو از سرگین کبوتر باشد و قرع حل تا نیمه گردن در آن پنهان بوده دهان او باز باشد و باید که سر گردن قرع
نمی داشته باشد و هرگاه خشک شود آبی بر آن بپاشند و دیگ اسفل پر آب و لب او متصل بتحت دیگ اعلی بوده انبوبه از نی و غیر آن مابین دو دیگ تعبیه کرده محکم
بندد و وصل هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای دیگ اعلی بسرگین کبوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ انبوبه
دو بارات انبوبه بسد و دکنند تا مانع خروج بخار آب باشد و در این صورت تا سه هفته حل میشود و آنچه حقیر تجربه نموده آنست که اجزاء حاره یابس از هوای بارد رطب حل میگیرد و نه از
هوای حار رطب مگر آنکه بدان شیشه در ظرفی گذارند که رطوبت در آن تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق آنست که نوشادر را با دویه مخصوصه
یا بتنهائی سائیده و بر روی سنگ مسطحی یا کاسه مزجج مسطح منبسط کنند و در زیر زمین نم دار و سرد آبها گذارند و در روی آن از دیسیار بپوشانند که چیزی داخل نشود
در این صورت در اندک زمانی محلول میگردد و دستور دیگر آنکه در ظروف مسطح مزجج منبسط نموده مجموع ظرف را بتکلفه نمد مستحکمی پوشیده در چاه تعفین یا در دیگ زبل
دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام بگذارند تا از منافذ حرارت و رطوبت انفیه در آن تاثیر تواند نمود **قاعده عقد** آنست که محلول را در قرع بلند گلوی کرده بر
دهن قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چیزی چینی شکسته نصب کرده با کهگل آب ندیده و نمک کلس بالسویه که با سفیده تخم مرغ سرشته باشند
محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف آن به دستور و آتش زبل در تحت دیگ برافروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر
بقدری باشد که در گلوی قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون عرق بر طرف شود علامت عقد است پس شیشه را شکسته معقود شبیه بر نباتی ملاحظه میگردد و چون
در ظرف چینی گذاشته بچیزی نازکی بپوشانند و با فتاب بگذارند باندک زمانی منعقد میشود **فصل سیوم** در بیان بعضی آلات مخصوصه اهل صنعت **صفت حمام** [illegible]
دیگی عمیق بزرگ [illegible] مخصوص حل را بر سه پایه نصب کنند و آب بقدری در دیگ بریزند چهار انگشت فاصله او تا تحت [illegible]
[illegible] و آتش نرمی از سرگین و امثال آن برافروزند [illegible] بخار کنند [illegible]
[illegible]

دو سه هفته حل شود **صفت روباس** بر روی زمین مغاکی بقدر نصف کوی شکل بوته حفر کنند و از خاک سفالی که آن گرد ایست که بر روی کوزه‌های در آتش
گرمی می‌نشیند بعد از تر کردن موضع مغاک بخشکی آن بمالند و هرچند بیشتر بمالند سبوک بهتر میگیرد و ظرفیه وسعت مغاک باید و چندان قدر سبوک باشد و لب مغاک
باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات روی سبوک را بالات آهنی بدا لوان نموده بکشید و انبوبه آهنی که یکطرف وسیع و یکطرف تنگ و سه کنج باشد با این گل بسته
در کنار مغاک مذکور بر سطوری نصب شده که چهار انگشت طرف باریک انبوبه از وسط آن مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و دو عدد و دو هم جدا و بر طرف انبوبه وسیع نصب نمایند
که پیوسته بلا فاصله هوا کشیده و از دو وسط مغاک از زواق تواند شد و چوب خشک در جوانب مغاک چیده بر افروزند تا شعله از خارج مغاک بسبب میدان داخل مغاک مذکور
گردد و آنچه در مغاک ریزند گداخته شوند و سببی که بجهت صاف کردن نقره داخل میکنند باید سه حصه نموده یک حصه را جهت گداختن نقره اولا باید اضافه کرد و بعد از گذار دو حصه دفعه
غلطیدن ثلث او را اضافه نمایند و بعد از ساعتی همه را و آنمقدار صبر کنند که از غلطیدن و چرخ زدن بایستد و کثافات روی او برقعات رفع نمایند و سکون سبوک علامت
پاکی و صافی و عدم کثافت اوست و عدم امتزاج و عدم گداز نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند **صفت خلاص** آنچه هشت جزو از زر که بطریق نوشته
مغسول نموده صاف او را با آتش منعقد کرده باشند و دو جزو گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد و دو جزو گل سرشوی چهار جزو نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم سائیده با سبیده
تر کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در آن گل فرو برده قدری از آن گل بر روی آن بریزند و سرپوش کوزه را با گل حکمت مستحکم نموده
مجموع کوزه بگل گرفته بعد از خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا جز آن بگذارند و هر گاه با صاف بیرون آید بتکرار عمل کنند تا بحد عیار و رنگین بمطلوب باشد و
شکستگی و ناهمواری رفع گردد **صفت قالکاس البیض** را چون بسبد کرده حل و خمیر کرده هر نفسی که کشند زایل نگردد و دیگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زیل حل کنند **تخلیص**
مغشوش قرعی را تا منتصف بسطبری انگشتی بگل حکمت گیرند و طلای مغشوش را خورده کرده با سه وزن آن تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده بر روی آتش زلال
بجوشانند تا دود آن از سیاهی بسفیدی رسد پس در ظرف مزججی ریخته صفایح مس در آن افکنند در یوقت آنچه از نقره با آن مخلوط باشد بر روی تیزاب آمده بر سر آن
میگردد و طلای صاف در تحت آن ظرف جمع میشود و هرچه از سایر منطرقات با وی مخلوط باشد به تحلیل میرود و تیزاب فاروقی در دستور سیم مذکور شد **حل چهارم** در
گرفتن بعضی از البها و تدبیر اجزا و تبیض و تجبیر بعضی از آن **صفت** ... از آنجمله سیمیست که رفع شعله کبریت کند و خالص گرداند و در عمل شنجرف جزو اعظم است
و باعث جریان و ارض‌ها ربا را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب مجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند برگ و گل و فلفل را با موی ...
تقطیر کنند و با آن تسقیه شنجرف نمایند و بدستور ملح القلی و نوشادر و انزروت از هر یک یکجزو در سرکه حل نمایند و دفلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یک یک جزو با سرکه مذکور سائیده
تقطیر کنند و با مقطر آن اجزا ثلاثه را مجدد سحق نموده و اعاده تقطیر نمایند تا چند دفعه در عقد ارض‌ها و تشمیع و جریان بعدیل دانسته اند **آب دیگر** تسقیه آن شنجرف
را حل کنند و در نقل مشتری بمرتبه اعلی از مجربات شمرده اند از براده حدید و براده نحاس که ممزوج با یکدیگر نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند و حنظل
تقطیر نموده مکرر تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر مکرر زعفران الحدید با سرکه ناقل مشتری است **آب دیگر** زاج زرد را با سه چندان او سرکه تقطیر کنند جهت تکلیس کبریت و تشمیع
و رصاص و تحلیل تشمیع بعدیل است و باید مکرر با آن تسقیه و سحق نمایند **آب دیگر** بوره سرخ و بوره ارمنی را با سفیدی تخم مرغ سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه
اعاده عمل نمایند پس با حنظل با سویه تقطیر کنند مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در تشمیع او ساخ معادن و الحاق و تشمیع آن بیشتر از مجربات دانسته اند **ایضا**
کبریت زرد با ده وزن آن آب آهک تسقیه نموده هفت بار تقطیر اول را بلون رابع سازد **ایضا** پوست بیخ تفاح ده جزو پوست انار مورد از هر یک جزو تقطیر
بقدر بار نجاند **ایضا** گوشت حلزون را با مثل آن نوشادر و نصف آن کبریت و سدس آن نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند و در عقد زیبق و افعال غریبه در
از مجربات دانسته اند **دهن البیض** چون قلی را در سرکه حل نموده بحجر علقه صاف کرده با آتش عقد نمایند و معقود را با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده باز در
... در هم نوشادر اضافه نمایند پس فشرده روغن بگیرند و در تطهیر اجساد و نقل معادن بعدیل و چون اصل حار را با آن حل کنند اصل ... ثابت کند و اگر
ثابت باشد خوبتر است **آب دیگر** چون بیضه را با خردل سرخ و سیر و طلق محلول تقطیر کنند سادس را بمرتبه اول رسانند و مجرب شمرده اند **آب دیگر** مسمی بماء الاحمر
و در تحمیر اکاسیر مستعمل است وقیه زاج زرد را بیرزم سائیده با دو لیته در هم سرکه بسیار بشد در شیشه یا در ظرف مطین ممزوج کرده بر روی آتش بسیار نرم گذارند تا سرکه
رنگین شود پس بحجر علقه صاف نموده تا پنج درهم زنجار و پنج درهم زعفران الحدید و دو درهم شب یمانی و یکدرهم شنجرف در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم
گذارند مکرر در تمام ... بحجر علقه صاف نموده استعمال کنند **آب دیگر** مسمی بماء الملح و تسقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ و موجب جریان و تکلیس طلق و ... باشد

تمام اطعام استیلای نوشادر با تسویه نرم سائیده تقطیر نمایند آب دیگر مسمی بارالمریخ است تشقیه آن ماده بارود و وزن آن عید مصعد را ثابت و جاری کند
و چون زیبق غلیظ را بآن طبخ دهند عقد نماید یکجزو زعفران الحدید را با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه صاف آنرا باتش منعقد کرده
باشند مجموع را با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند آب دیگر مسمی بدهن لایحترق است و در تشمیع اجزاء و احساد و ثبات ارواح بعدیل است و در عمل
شمسی مستعمل است کلس البیض را با وزن او نوشادر مطبوخ مصعود سحق بلیغ کرده در ظرف مزجج مطین کرده شده وصل نموده باشند یک شبانه روز بر آتش زبل
گذارند تا بسرکه تاک کرده در ظرفی گذارند که چون سر او شی بسته شده فضا را آن نماند و مصعد نشود و وصل را محکم نموده بر آتش گذارند بعده که ظرف در دو ساعت منحل
شود پس اخراج نموده بوزن در او تر زند هر چه کم شده باشد نوشادر اضافه کنند و بدستور در آتش گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است
بعد از آن نرم سائیده بنداوه مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر کنند و ثفل آن را بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده باز بآتش گذاشته پس سحق نموده بدستور
حل کنند و تقطیر نمایند بعد از آن ثفل را با مقطر اول و ثانی سائیده باز حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام گردد **تدبیر خاص** زاجات را چون خواهند تصفیه
کنند باید در آب لیمو حل نموده بجز خالص صاف نمایند و اجابه نموده بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند و شبوب و املاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند **تدبیر نوشادر**
جهت عمل قمر باید با تسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید و بانجار و انجیدا و زاج محمر کنند **تدبیر ثبات ملح** نمک طعام را
سائیده در کوزه کرده در کوره کوزه گران بگذارند دائمی که بوزن در آید و نقصان در آن باشد باید اعاده آتش بسیار نمایند کنند و علامت ثبات او آنست که نقصان
در وزن محسوس نگردد و احراق او چنانست که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن او باز ایستد **تدبیر حل** املاح و شبوب بوره تنکار و شوره
و زاجات باید نرم سائیده در شانه گاو یا در روده کرده در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب گرم آویخته بخار حل نمایند **تدبیر ثبات نوشادر**
پنج جزو ملح القلی را با یکجزو نوشادر مصعد سائیده با آتش نرم تسویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و بدستور یکجزو دیگر نوشادر مصعد سائیده با آتش نرم تشویه
کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و بدستور یکجزو دیگر نوشادر مصعد سائیده با آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و بدستور یکجزو دیگر نوشادر
اضافه نموده اعاده تشویه نمایند تا مساوی مخلوط گردد پس بنداوه حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود سائیده استعمال نمایند و در شیوفت در حل طلق و سایر اجساد
عجیب الاثر است و چون عقاب با آب حرو ربعلقه طبخ دهند ثابت گردد **تحمیر نوشادر** چون نوشادر صاف سفید با مثل آن زاج زرد لاری و عشر آن
زنگار تصعید کنند محمر گردد **تدبیر سیماب** زیبق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه بمالند تا ناپدید گردد و در ظرف او را بر روی خاکستر گرم که در دیگی باشد
یا آهکی که در تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا اگر گرمی نماند بگذارند تا رطوبت سرکه رفع شود و بآهستگی حرکت دهند تا عید متفرق جمع شود پس با آب شسته با شنان
شوره بدستور با سرکه سائیده شود [illegible] از آن رفع نمایند و این را تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی عید میگردد پس با نصف آن
نوشادر و نصف آن ملح القلی سحق بلیغ نموده از نمک کلس فرش و سحاف نموده تصعید کنند و مصعد آن را بدستور با اجزاء مذکور سائیده اعاده تصعید نمایند
تا سه بار تا مانند الماس سفید گردد و اکثر تصعید تا هفت مرتبه است که با شیاهی مخصوصه جهت ثبات تدبیر نمایند و تصعید سه مرتبه جهت حارجیه با سایر ارکان در اکثر
امور قمری کافیست **اما تحمیر** عید چنانست که مصعد مرتبه ثالث با نصف آن کبریت اصفر و ربع او زاج زرد مصعود مصفی و ثمن او نوشادر محمر سحق بلیغ
نموده با فرش نمک کلس بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند تا عید مانند شنجرف سرخ گردد و این در امور شمسی [illegible]
با آتش این تصعیدات نرم تر باید تا باعث احتراق و سیاهی کبریت نشود **اما تدبیر تکلیس** آنست که بعد از تصفیه آن در قرع مطین کنند و یکوزن و نیم آن
تیزاب فاروقی که در طریق سیوم مذکور شد بتدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نگردد و هرگاه زیبق از آن بجوش آید و دود از آن ظاهر گردد
قطرات بول تا بقدر دو سه مثقال بریزند که از جوش باز ایستد پس انبیق بر آن استوار نموده بخاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر ادات حاده مذکور شد تقطیر
نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد عید را مکلس مشاهده کنند و این امر جهت سهولت تصعید است پس کلس را با اجزای مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب مقطر
عمل شمسی از زعفران الحدید بغایت موثر است و دستور آنست که براده حدید را بعد از شستن با شنان چندین مرتبه که سیاهی آن زائل گردد و در قرع
مطین کرده هم وزن او تیزاب مذکور ریخته بتدریج رفع جوش نموده و آن را بقطرات بول کنند و بدستور تقطیر تمامی تیزاب نمایند و بعد از آن با آتش
تند بر آورده مدبوبر زعفران میشود **تدبیر عید نقره** آنست که [illegible] ملغمه ساخته [illegible] کرده یکجزو عید را در آن انداخته [illegible]

و چهار جزو القوتیای هندی نرم سائیده بشیشه فرو ریزند و سر شیشه را … و ساعت بجوشانند و چون خواهند که از جوشیدن باز ایستد … و بعد از شش هفت
ساعت که جوشیده باشد تا آتش … ریخته مکرر با آب بشویند و منعقد او را در ظرفی کرده نوشادر را در آب حل نموده چند جوش داده از آن بقدری که او را بپوشاند
بر او ریخته در آفتاب یا در خاکستر گرم بگذارند تا هرچه توتیا با آن مخلوط شده باشد بتدریج رفع کرده و باقی که آب نوشادر سرخ و کبود کرده باشد بتجربه نموده و این عمل مجربست

عقد دیگر فرار مصطفی را در بوته کنند که فرش و لحاف آن تقوما باشد و سر بوته را بغایت استحکام کنند و وصل نموده در آتش گذارند بدستوری که تا می
بوته در آتش پنهان شود در اندک وقتی منعقد میگردد و مجربست و اگر بوته آهنی باشد انسب است خصوصا هرگاه اندرون او را بگل پوشانده باشند **عقد دیگر** پوست
انار تازه و پیه او را کوبیده زعفران الحدید را با آب معصوران بسایند تا خوب حل شود پس فرار مصطفی را در بوته مس یا آهنی کرده از این محلول در آن ریزند و
سر بوته را وصل نموده بآتش نرم طبخ دهند یا در تنور گرم گذارند تا منعقد گردد و از آنجائی که عقد فرار نماید مذکور شد و چون نقره را با کوکرد مکلس کنند بجزء آن که گوگرد او
مکلس نموده دو جزو فرار را عقد نماید و مجرب دانسته اند و چون زیبق و سم الفار را بالسویه یا دو چندان … مقشر سحق بلیغ کنند و بعد از آن اندکی
ترشی الحاق نمایند فرار نده گردد با عدم انعقاد قایم النار گردد **تدبیر کبریت** تا تبیض آن تهیی است که یک جزو کبریت را با هشت جزو روغن کنجد با آتش
نرم در قدح مطین بجوشانند تا کبریت حل شده در روغن سرخ گردد و مثل کبریت نوشادر را سائیده بدفعات بر روی آتش تصعید بر روغن مذکور کنند و …
باز بطریق زرنیخ تصعید نمایند **طریق دیگر** دو جزو نوشادر را با یک جزو کبریت سحق نموده با آب ترکرده سحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین تا سه ساعت
در آتشی مثل آتش تنور گذاشته پس بشویند و با نوشادر جدید اعاده عمل تا چند که بر صحیح … و … سفید کنند خواص …

طریق دیگر شب یمانی سائیده در جوف بادنجان ریخته در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول کبریت را بسایند سفید و ثابت میکند و بدستور نوشادر
محلول در بادنجان … زرنیخ ورقی عراق را … و با ربع آن نمک مشوی نرم بسایند و صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرنیخ …
کرده در ربع آن سرکه و نیم وزن روغن کنجد یا پیه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند و زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و
سیاه شود و دیگر بی حرکت دهند تا رفع روغن و صابون شده زرنیخ منعقد بماند و آتش آن نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده در ظرف
کرده در آتش زیر ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود میکند و رفع … او شود و باید نرمی آتش بشود مراعات کنند که تصعید نگردد و بعد از رفع جزو … صلاح
نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه چربی زایل گردد و آنچه مثل غبار … سائیده یا قدح مطین یا قرع بلند کلوی مطین تصعید با آتش بسیار تند کرده … شده
باشد باید کرد تا جوهر او مانند برف سفید گردد و اگر جوهر آن سیاهی باشد با … نمک سائیده بر روغن کنجد یا پیه … بدستور تشویه با آتش نرم کنند
و با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم بالسویه چند بار تشویه کرده و با آب ملح القلی طبخ داده بشویند رفع سیاهی او میشود و علامت …
دود کردن در آتش است و تصریح نموده اند که … یک جزو او … جزو زهره … میشود و … نقصان نمی پذیرد حل …

در خواص فلزات و اعمال آن در تقطیر قمر چیزی بهتر از نمک تلخ نیست و بوره باعث سرعت ذوب اوست و … باطنی است و خالص مکلس
او با اجزاء مناسبه اکسیر … و مبدل زهره و مریخ و مشتری است و بهترین اقسام تکلیس او آنست که براده یا ورق او در تیزاب فاروقی اندازند تا حل شود
پس تیزاب جدا کرده با نمک … که با او باشد با مثل نمک … بسایند و در بوته با آتش … و هرچه آتش … بیشتر باشد بهتر است
… بتدریج پس با آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص اوست که یک جزو او با … سائیدن … میشود و چون …
را بر زهره که گرم کرده باشند طلا کنند و با آتش نرم گذارند تا رفع فرار شود … کند مجربست و لین غیر منطرق او منطرق گرداند گوشت … و سایر لحوم
است که او را با بوره قدید کرده باشند پس غیر منطرق او گداخته قدری بر آن … باشد سریع الذوب و بغایت نرم کند و در … بغایت موثر است و شمس …
… مشتری سازد و ملح القلی و زاج سفید و نمک رافع سواد قمر اند و هرگاه بر آن بمالند و در آب آن بجوشانند … و از خواص اوست که چون …
… شود … را با دل رسانده … ملح … تدبیر … آتش … روغن …
چهار انگشت بر روی … بریزند و بجوشانند تا روغن با تمام … پس آتش … کرده … بالتمام … مانند خاک سیاهی گردد … نمک
گرم بشویند و بعد از آن رفع … بالسویه با نمک طعام بسایند و در کوزه مطین … در تنور یا در آتش … پس با آب گرم …

زایل شود و اجساد آن با آتش خشک کرده [illegible] با مثل او نمک بسایند و یک شبانه روز در [illegible] که [illegible] و [illegible] سفید شود و هر گاه در کوره
کوره گرمی [illegible] یا آتش [illegible] باشد گذارند [illegible] مرتبه سفید میشود و از خواص تجربیات است که چیزی [illegible] اول را [illegible] رسانند و تکلیس او با [illegible]
[illegible] ابریست که [illegible] بر روی آتش بر [illegible] تا خشک شود پس بسایند و در ظرف [illegible] مطین [illegible] آتش [illegible] تمام نمایند [illegible]
[illegible] علامت کمال است زیره کل [illegible] مانند سرکه و [illegible] بعد از آنکه صفایح او
[illegible] و چون انگبین و کلس البیض و نمک را بالسویه [illegible] با سفیدی تخم مرغ [illegible] آن طلای [illegible] آن بگذارند رفع سواد او
[illegible] شود و چون [illegible] و نمک اندرانی و نوشادر را بالسویه [illegible] مثل آن سرکه [illegible] و زیره [illegible] در آن بریزند با صفایح او را [illegible]
در آن فرو برند [illegible] سیاه نشود [illegible] است و چون با [illegible] گردگان [illegible] بالمضاعف [illegible] با دخان [illegible] سرعت ذوب
او است و [illegible] رافع مخلطات او است و چون [illegible] بگذارند بر آن اضافه نمایند [illegible] مستورات [illegible] که در [illegible] مانند آب [illegible] تنقیه جمیع معادن
[illegible] موثر [illegible] است [illegible] با ملح القلی و شب یمانی بسایند و در سرکه حل نمایند و [illegible] با صفایح [illegible] ورد [illegible] ان مجرب [illegible]
و چون [illegible] ذوب [illegible] لفلفل [illegible] سفید کرده و چون [illegible] سفید کنند [illegible] رفع سرخی مس و اصلاح [illegible]
[illegible] اجساد [illegible] است صاعد است شمس چون [illegible] و [illegible] دو چیز و [illegible] هم چیده تخلاص [illegible] مرتبه اول
نقصان [illegible] و چون هفت بار [illegible] تکرار [illegible] کرده [illegible] و هر چند تکرار کنند [illegible] هر مرتبه [illegible]
[illegible] شمس [illegible] و چون [illegible] با آتش [illegible] سرخ شود و [illegible] آب زاج [illegible] صفایح شمس طلا کرده تکرار نمایند [illegible]
[illegible] شود [illegible] تفریح نموده [illegible] یک چیز [illegible] شمس را چون [illegible] و [illegible] رسانند تصفیه
و [illegible] براده است و با زاج [illegible] از هر یک دو جزو و شب [illegible] از هر یک جزوی که [illegible] بالسویه [illegible] کرده [illegible] و تکرار [illegible] و تصفیه
[illegible] آتش [illegible] بالخاصیه حفظ رنگ [illegible] و مکان [illegible] چون بر صفایح رقیق او با براده [illegible]
بگذارند یا براده ملح القلی یا زرنیخ [illegible] بسایند قریب الذوب مانند رصاص کرده و چون [illegible] بگذارند [illegible] و پوست انار را اضافه نموده
روغن [illegible] بنمایند [illegible] گداز [illegible] نرم کرده [illegible] بگذارند و شود [illegible] تا مس از آن رفع شود [illegible]
[illegible] شود [illegible] را [illegible] شمس است [illegible] و چون زعفران او [illegible] حل شود و عقد کنند اول را
رنگ [illegible] و براده او را [illegible] بگذارند [illegible] ذوب نمایند [illegible] نمایند [illegible] نمایند و چون زعفران را [illegible]
و [illegible] و روغن تخم [illegible] و زیت [illegible] و نوشادر [illegible] نمایند [illegible] کرده و چون زاج و نوشادر بالسویه با روغن [illegible]
[illegible] ذوب [illegible] سواد [illegible] بالتمام زایل کرده و چون [illegible] و نوشادر حل کنند [illegible] معلوم کنند [illegible] کرده و یکی [illegible]
[illegible] چون [illegible] نمایند [illegible] در آفتاب مدتی گذارند و چون [illegible] بالتحلول و عقد [illegible] نمایند و از [illegible]
[illegible] نمک و نوشادر [illegible] بالسویه [illegible] در آن بریزند و کلس البیض و نوشادر [illegible] او است [illegible]
[illegible] چون [illegible] بگذارند و [illegible] صلب کنند [illegible] نرم باشد صلب کنند [illegible]
[illegible] و چون صفایح او را [illegible] سفال و مانند آن [illegible] ثابت و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی تلخیف کنند
[illegible] ظرف [illegible] کرده [illegible] مستحکم شود [illegible] در آتش [illegible] بگذارند [illegible] و چون [illegible] و براده [illegible]
[illegible] بگذارند [illegible] زایل کنند [illegible] بگذارند [illegible] بیاض و رونق مانند قمر [illegible]
کنند فصل [illegible] مانند [illegible] و چون هفت بار [illegible] کرده و چون [illegible] سفیدی [illegible]
[illegible] سفید [illegible] مقصود [illegible] مستحکم [illegible]
[illegible] با مسلوق [illegible] نموده بگذارند و

۳۱ سه بار تجدید و رش و طلا و به دستور بوزن آن مخلوط و ذوب نمایند چون مجموع مذکور را در بوته بخار رود وزن آن قمر دهند صحیح بالغ و به طلق محلول و را با شش [illegible]
و نوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با عسل و زردی تخم تازه کاوی بالسویه بقدر سر مشتی تخمیر کرده در بوته با آتش تند گذارند و بعد از گداختن [illegible]
چون او را با شش زیبق و آب که عبارت از جوهر صاف اوست بگذارند بگیرند و از هر یک جزو [illegible] بر دو سر کاه که محلول او را در کوزه مطین کرده در کوره
کرمی با اخذ ان چندان بگذارند که مانند سفیداب گردد پس بسایند و حل نمایند [illegible] گداخته بعد از آن یکی [illegible]
شیر و صاف [illegible] سیماب محلول کرده و باید که ظرف را الکافور [illegible] و ریزند و گویند چون نوشادر مدبر را با طلق محلول بالسویه
تصعید نمایند ملک گرد و ساوی را با اول ملحق سازند **قاعده اول** در قواعد قمری مجربین تصریح نموده اند که جمیع اکاسیر مبیض مشمع مخصوص قمر است مانند
زرنیخ و کبریت مبیض و طلق محلول و قرار مصعد و فضه مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان انست که بعد از تناسب وزن هر یک مجموع را انجامی مخصوص تشویه و تسقیه
نمایند که مشمع گردد پس مشمع را اصلاح عقد و مراتب حل و عقد هر چند زیاده باشد در مرتبه طرح او می افزاید و هر ضعف مرتبه سابق میرود و از انجمله سه جزو سفید مصعد
و یکجزو قمر مکلس و یکجزو جوهر [illegible] را با یکجزو دهن لا یحترق تا سه ساعت در ظرف [illegible] بسایند و یک ساعت تشویه با آتش بسیار گرم نموده چون بخار از ان ظاهر شود از
[illegible] بپردازند که باعث احتراق آن نشود [illegible] و سردی آن با یکجزو دیگر از دهن لا یحترق مذکور اضافه نمایند تا مساوی ارکان از دهن تسقیه شود
پس امتحان بر روی آتش صفحه [illegible] نمایند هر گاه [illegible] گداخته صفحه را سفید سازد [illegible] کمال درست و نزد بعضی میزان ارکان بالسویه است پس بحل برده
عقد کرده و بعد از ان [illegible] عیار [illegible] و مشتری منقی را گداخته یکجزو بر بیست او طرح نمایند و بدون حل و عقد [illegible] باید چنین تشویه [illegible] زد
تا در تشویه تمام اجزا مساوی [illegible] باعث تشویه و تسقیه بعضی اجزا دون بعضی نگردد **طریق دیگر** ده جزو زرنیخ با پنج سیماب بسایند تا مانند عسل غلیظ گردد پس شش جزو
سفید را با ده جزو [illegible] کرده اضافه کرده با سرکه بسیار تند بسایند تا ناپدید گردد و با شش جزو عقاب صلایه نموده در ظرف آهنی کرده بظرف [illegible] پوشیده
شده وصل [illegible] ثابت مبالغه نموده در آتش زبل [illegible] و تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش بمرتبه تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافیست [illegible]
[illegible] منقی [illegible] و چون بار دیگر سحق نموده با [illegible] سرکه تسقیه و تشویه کنند و تکرار عمل نمایند تا ثابت گردد مطروح او [illegible] شود و اگر از [illegible] ثابت و نوشادر مدبر
مکلس ترتیب دهند یکی بر [illegible] طرح شود **و ایضاً** کبریت مبیض چون با نوشادر محلول [illegible] شود [illegible] نحاس منقی و مشتری مبیض است جزوی بر [illegible] **طریق**
زاد المسافرین مشتری [illegible] را با [illegible] بالسویه [illegible] نمایند و نیم اوقیه پنج و نیم وقیه [illegible] سحق بلیغ نموده با بیاض البیض سرشته بنادق [illegible] ترتیب دهند و خشک کنند [illegible]
منقی [illegible] پنج جزو [illegible] اضافه نموده با [illegible] **قاعده دوم** در قواعد شمسی مکلس و توتیای [illegible] از یک جزوی با
شش جزو زیبق یا باد الاحمر و سایر [illegible] تسقیه و تشویه کنند تا یکوزن [illegible] و حل و عقد کنند یکجزو به صد جزو قمر [illegible] طرح کنند **قاعده دیگر** [illegible]
[illegible] که از زعفران الحدید و سایر اجزا [illegible] کرده باشند به دستور تسقیه و تشویه نمایند تا مشمع گردد یکی بر صد از [illegible] طرح کنند **قاعده دیگر** [illegible] مغسول
[illegible] بقدر رطلی زیاده از دیگ [illegible] فاروقی [illegible] زعفران الحدید مذکور [illegible] حل کنند باید کرد تا [illegible]
پس بوزن [illegible] کلس البیض مثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در زبل [illegible] تقطیر کنند و نوشادری که در انبیق جمع شود [illegible] نمایند [illegible] را سائیده [illegible]
[illegible] مذکور با آتش نرم [illegible] سحق کنند و اگر اولا با نوشادر [illegible] سائیده بعد از آن در ظرف تشویه آب را قطره قطره [illegible] و در ظرف [illegible]
۱۰ [illegible] آتش بسیار نرم گذارند [illegible] عمل کنند تا [illegible] مشمع گردد [illegible] یکی بر صد از قمر [illegible] از مشتری [illegible] دویست از زحل و مشتری طرح میشود
قاعده دیگر [illegible] مصعد را [illegible] آهنی بر آتش بگذارند و چون خواهد متفرق شود و قطرات [illegible] مذکور بران ریزند [illegible] تشویه نمایند تا
منعقد و شبیه [illegible] سرخ شود و از آن [illegible] یکی بر صد از قمر یا نحاس [illegible] طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی بر ضعف اول و در هر حل و عقدی بر ضعف سابق رود و
هر گاه حل و عقد او بهفت مرتبه رسد [illegible] یکی بر [illegible] طرح میشود **قاعده سیوم** [illegible] مروارید [illegible] مروارید [illegible] سفید
صاف را بعد از شستن کوبیده [illegible] کرده با آب لیمو یا آب ترنج صاف [illegible] چهار ده روز [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] بگذارند [illegible] از نمک و زاج [illegible] مروارید اضافه کرده [illegible]
[illegible] و باید دست خالی [illegible] بسیار [illegible]

بیرون آورند و بعد دیروانه کر از بعد و چینه دانه و کیسه کرده و استخوانهای سنگ شده را تا تمام روز بدست بمالند تا جلای پیدا نماید و پس بر عددی را که مرواریدش گرفته بجوردان
دهند و بعد از یک دو ساعت مرغ را باید و ابتدا از سینه کرده ذبح نمایند و در تنور بریان کرده و حوصله او را شکافته دانه بیرون آورند اگر دانهها خمیر گرفته را در شکم ماهی کرده
خالی از احشا کرده باشند گذاشته در تنور بریان کنند و دانه را اخراج نمایند بسیار خوب است و اگر مروارید مجهول را با ابریشم پیچیده حب با لبانه بعد از آن آن بمثقب تیز
سوراخ کرده و با سپیداج و جلا دادن جلادار بود و چون مروارید زرد شود یا ناصاف شود در آب ترنج بجوشانند و یا سپیداج نرم بمالند و این اسرار است و از خواص
مروارید مجهول است تخلیص کبریت و عقد زر و مجرب است **عمل شادنج عدسی** شادنج سفید و عنبر احمر را و ما قدری دم الاخوین مثل غبار سایند و با ابریشم
بهم سرشته بقالب شبیه بدانههای عدس بسازند و از مکنونات است **عمل دانههای رنگین** صدف با مهره را که قسمی از حلزون است باید سائیده و ششت و چه بچه
زنگار مصفی و جهت سرخی شنجرف و جهت زردی زرنیخ جهت سایر الوان آنچه مناسب باشند اضافه صدف مسحوق نموده و چندان بسحق باید داد که در جلا
لیتوان با ابریشم بیز سرشته هر چه خواهند ترتیب دهند و بعد از سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشند با چرخ هموار کرده بروغن زیتون چرب کرده و با پنبه دانه و کیسه
دو سه روز بمالند تا جلا گیرد **عمل رنگ احجار مثل یاقوت** و احجاری که فی الجمله تاب آتش داشته باشند مثل زاج سیاه زاج سفید زاج زرد سنجاده و لا
دم الاخوین پوست بیاز تلخ بالسویه با سرکه و یا بول اطفال بکوبند تمام را باید با حجارت خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده تا سه هفته در زبل تازه گذارند تا حل
شود و محلول شبیه بخون شود و پس یاقوت سفید و امثال او را در قرع زجاجی مطین کرده با آب مذکور انداخته و در آتش گذارند و قطع بر سر قرع نصب کنند و چندان آتش دهند که
رنگ گیرد و سیاه شود **نوشتن عقیق** مع القلی برگ درخت عرعر بالسویه سائیده با سرکه سرشته بان هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از
خشکی او زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود و پس سرد کرده بدست جلا دهند آنچه نقش کرده باشند سفید و بی کم و کاست شده **رنگ کردن استخوانها عاج**
وغیره و امثال او از جمله ماست ترش یا شیر کشیده روز نگذارند تا نرم شود و جهت سرخی در هر چه صد و پنجاه مثقال شیر هفت مثقال و نیم زنگار بریزند و نقاشی
نموده بر هم زنند اقلا تا ده یوم و اکثر تا چهل یوم و باید که در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود و پس بیرون
آورده و سه روز در رنگ لاک بگذارند و اگر با چوب دوری خواهند تا دوازده یوم بیرون اضافه شده است و شیر کنند و اگر زرد مطلب باشد بر هر روز چهار مثقال زرد چوبه
اضافه نمایند تا چهار روز تغییر کنند و چون استخوان را با پوست پنج نارنج تا شش ساعت بجوشانند نهایت سطح کرده و از مجربات است **عمل ذهب فرنجی**
که در رنگ فرقی از ذهب ندارد و منتهای آنکه در آتش سیاه میشود و اگر اصلاح آن خواهند و کمال او است براده حدید را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا صفرة زرنیخ
بقدری شود آنگاه در بوته گذارند و چون بر زردیک بود به سه چند قدر نقل او نحاس اضافه نمایند **عمل بریج دمشقی** و از برنج رومی نیز میگویند و رنگین تر از
اصنام بر نهاد سیم بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند و برنج او را روی توتیا را نرم سائیده با شیره مویز سرشته در ظرفی
مثقال آب نادیده نهاد و آتش دهند تا سوخته سیاه و صاف گردد پس باز دیگر سائیده با ثلث ان زاج و سه چهارم آنچه ریزه ماند با آن
باتش بسیار تند بگذارند **عمل ...** عبارت از آلت صفایح رقیق ذهب را بمقراض ریزه کرده با سیماب آن زیبق ملغمه کنند پس مس یا نقره
مزین دی مالیده چراغ ... اناء ان نمایند و پس روی آتش نرم گرم کرده ملغمه را بالند و بر روی آتش اندکی زمانی بگذارند تا رفع سیماب شده رنگ ذهب ظاهر گردد و اگر بجای
تطلیه ذهب بکجز و روی توتیا را با پنج جزو سیماب سائیده ملغمه کنند و بسطح اشیای مزبور مالیده با آتش رفع سیماب کنند تا مناسب تطلیه ذهب بود و پس اگر بجای
از آن تطلیه بطلا ذهب کنند بسیار رنگین شود و چون یک جزو ذهب ... با ... سه جزو صید بمالند حل شود و بدستور مطلا منقش کنند **عمل زر افشان** که بجای
بالات بیاید باید سطح آهن و فولاد و امثال او را صیقلی کرده با آن که مذکور ... منقش کنند بعد از خشکی او در آتش بیایند تا اجزای زر ان نقوش
کنند پس جلا دهند و از مجربات است و رقی ... زعفران الحدید بالسویه سحق نموده با سه صمغ القدر که بتوان استعمال نمود و سرشته بکار برند **عمل نقاشی طلق** محلول باید
با نمک مثل غبار سائیده با عسل بکره رفع نمک نمایند و با آب صمغ عربی حل نموده بان نقاشی کنند نموده بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران اضافه نمایند
نایب مناب ذهب بود و با زنگار زردی یا عصفر فستقی میشود **عمل کتابت** چون پنج و سمه را جدا جدا با صمغ عربی استعمال کنند قائم مقام مداد است **عمل حبر**
که در کتابت ... نقشها بهتر از شنجرف و سیماب سبز با گشنیز و در آب بخیسانند پس ملک اضافه نموده باتش نرم بجوشانند تا دو ثلث ان جدا شود و از آن شنگرف
دو ... سرشته بهم سازند پس جدا ... با صمغ چهم نموده استعمال نمایند حبر آهن که چون آهن ریا با شده بهن بالای ... روغن کنجد اطفا نمایند و بارد که ... اطفای آن

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم پنجم از دستورات از جامع تحفة المؤمنین که او مشتمل است بر تشخیصات و دستورات

در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه و ذکر هر یک از مرکبات **چون هر علت** و مرضی را دوای مفرده و ادویه بسیار گردد بنا براین موافق هر یک باید ترکیب
از مفردات کرد و هر چند از مرکب قلیل الاجزا مقصود حاصل شود بهتر است از کثیر الاجزا و سبب کثرت اجزا بسیار باشد مثل ادخال چیزی که بدرقه دوای مقصود باشد
و یا مصلح گردد و یا معاون شود و یا تقویت و نفوذ او منظور باشد و امثال او از ما یحتاج الیه از رفع کراهت طعم و حفظ قوت و کیفیت اختلاف استعمال او و باید در ترکیبات
اجزائی که احسن و عمده باشد و از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثل قرص افعی از تریاق کبیر هر چه مفسد او باشد و داخل نمایند مثل الا در که مفسد قرص افعی و اکثر ادویه تریاقیه
و هر چه از ادویه که اثر هر یک ضد دیگر باشد در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع شوند مثل تساوی اجزا مسهل با اجزای قابض و باید طبیعت علل و طبیعت اعضای معلوله
و طبیعت ادویه و خصوصیت هر عضو و باطنی و فصلی و سکانی و عادتی و سنی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون و فرفیون و بعضی ضعیف القوه اند و بعضی
ضد فعل دوای شدید القوه اند و بعضی کثیر المنفعت و با منفعت خاصه مانند غاریقون و بعضی قلیل المنفعت که زیاده از یک منفعت نداشته باشند و بعضی کثیر الفعل و بعضی
خسیس و بعضی مشترک النفع اند با دیگری و بعضی در منافع منفرد و بعضی مضعف قوه ادویه نافعه اند پس در ترکیب شرط است که از کثیر المنفعت و از شریف الفعل و از ضعیف القوه قدر
زیاده داخل کنند و از قوی القوه و قلیل المنفعت کمتر و از آنچه در منافع منفرد بود و از هر چه کثیر الفعل و قلیل المنفعت باشد بقدر مقصود داخل کنند و آنچه قوه دوای نافع را
ضعیف کند بقدر ضرورت و از زیاده قوی کثیر المنفعت و از ضعیف قلیل المنفعت قدر متوسط کنند و بدستور در مداوای عضو علیل قلت و کثیر مقدار او و تخلخل و تکاثف منظور چه هر گاه عضو علیل
از دوای کثیر المنفعت شریفه ضعیف القوه قدر را زیاده باید کرد و هر گاه عضو قریب باشد مثل معده و هر یک بقدر اعتدال کنند و با کثرت منافع قوی القوه باشد از مقدار معتدل
نیز کمتر باید کرد **اما طریق دانستن مزاج مرکبات** آنست و اجزای بارده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قدر شربت آن حساب باید نمود و اقل را
از اکثر وضع نموده باقی را برسمی عدد ادویه که عبارت از عدد و شربت هر یک است قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی که از زنجبیل که در دوم گرم و خشک است
و کندر که در سوم گرم و خشک است و بنفشه که در دوم سرد و تر است هر گاه از زنجبیل و شربت باشد و از کندر و بنفشه یک یک اجزای حاره این مرکب یازده و بارده شش و یابسه
حاره و رطبه باشد بارده خواهد بود بدین صورت **حاره بارده یابسه رطبه زنجبیل کندر بنفشه**
اجزای حاره یابسه حاره یابسه حاره یابسه بارده رطبه بارده
رطبه بارده رطبه پس چون اقل را اجزا بارده و رطبه است از اکثر که حاره و یابسه است کم شود پنج جزو از حاره و پنج جزو از یابسه باقی ماند
و چون پنج جزو را برسمی عدد ادویه که زنجبیل و شربات چهار است قسمت کنند خارج قسمت یک و ربع است پس مزاج مرکب گرم در اول درجه دوم گرم و خشک خواهد بود
اما طریق قدر شربت مرکبات آنست که بعد از تحقیق وزن عدد شربات مفردات آن جزوی از مرکب اخذ نمایم که نسبت ...

وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلا وزن مجموع او سی درهم باشد و عدد شربات سی و یک است پس چون واحد را نسبت بده که عدد شربات است نسبت
عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر آن که سه است حصه یک شربت است و اگر فرضا عدد شربات سی باشد و وزن مرکب دو شربت او سه ثلث هم خواهد بود زیرا که نسبت
ثلث بده چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد و کتاب مبنی است بر بیست و چهار باب **باب اول** در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات
و ایارجات و مفرحات و جوارشات **باب دوم** در حبوب **باب سوم** در اقراص **باب چهارم** در سفوفات **باب پنجم** در اشربه **باب ششم**
در مربیات و بعضی در حلویات **باب هفتم** در لعوقات **باب هشتم** در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات قی **باب نهم**
در سنونات و مضمضه و غرغره **باب دهم** در اکحال و شیافات و ادویه عین **باب یازدهم** در ادهان و آنچه بدان متعلقست **باب دوازدهم**
در ذکر مراهم و ذرورات و ما یتعلق بها **باب سیزدهم** در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات **باب چهاردهم** در سعوطات و نشوقات و عطوسات
و شمومات و لخالخ **باب پانزدهم** در حقنها و فتائل و مسهله و فرزجات و حمولات **باب شانزدهم** در خضابات و آنچه موی را دراز کند و آنچه بآن متعلق است
باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و مسمنات بدن و مهزلات **باب هجدهم** در ادویه که منع رویدن موی کند و دفع برص و بهق و نمش و برش و خیلان
و قطع آثار جلد **باب نوزدهم** در مصفیات فم و مطیبات او و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است بزنان و مسوحات قضیب **باب بیستم** در ذکر
خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که اسرار اطبای حکمای متقدم است **باب بیست و یکم** در ذکر بعضی از ادویه معمول حکمای هند که بلغت ایشان رسایان
نامند و آنچه بدان مناسبت **باب بیست و دوم** در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه چهارپایانست و از کتب بیطره نقل شده **باب بیست و سیوم** در قطع
آثار رنگهای لباس و رفع چربی و امثال آن و آنچه بدو متعلق است **باب بیست و چهارم** در دستور معالجه طیور که بیرون زده نامند **باب اول از**
قسم ثانی دستورات در معاجین و آن مشتمل است بر پنج فصل ۱ در تریاقات ۲ در ایارجات ۳ در جوارشات
۴ در معاجین کبار و صغار باهیه و مسهله ۵ در مفرحات **فصل اول** در تریاقات **تریاق کبیر** و او را تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق
ادوی نامند و اندروماخس قدیم تالیف نموده و بعد از هزار صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی تکمیل آن نموده و اجزاء آن بهفتاد و رسیده بعینه از قرابادین جالینوس
ده جزو را کم نموده و آن حب الغار و شیح جبلی و دهن بلسان و مصطکی و مقل و عود بلسان و عود هندی و فقیمون و اشق و سورنجان و بیخ کبر است و شیخ الرئیس تجویز نموده حضور
داخل نکردن حب الغار و شصت جزو دیگر مع حب الغار بعد اقراص و وزن آن که صحیح ترین نسخه‌ها است مذکور میشود متاخرین این هفت جزو را که عود هندی و فقیمون
و اشق و سورنجان و بیخ کبر و مصطکی و مقل ازرق است داخل نکرده اند و هر یک تصرفی نموده و در اوزان بعضی تغییر داده اند مرحوم مغفور حکیم محمد باقر طاب ثراه
بنفشه و دارچینی اضافه شصت و سه جزو بجای شراب عرق مخلصه بجای عسل عسل خالص نموده اند و تغییر اوزان و تبدیل بعضی نیز هست که از نسخه آن مبرور مغفور
ظاهر میگردد و تریاق اکبر تا سی سال در ذی الحرارة است مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن کهولت و بعد از آن مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین
و قبل از شانزده ماه نباید استعمال شود و اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر است و باید جنب حایض مس ظرف او نکنند و آن مفتح سدد و
مدر بول و حیض و شیر و عرق و پادزهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت اخلاط و دافع آن و مفرح و منوم و منقی و جاذب و محلل و صحیح چنین است و
طریق ساختن و امتحان و استعمال و قدر شربت بجهت برامری مذکور میشود **صفت آن** قرص اسقیل چهل و هشت مثقال قرص افاعی قرص اندر
خورون فلفل سیاه افیون از هر یک بیست و چهار مثقال دارچینی دو درم احمر تخم شلغم بری اسقوردیون اصل سوسن اسمانجونی غاریقون ربع مثقال دهن بلسان
از هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند بنطافلن فوتنج فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل ابیض دارفلفل مشک طرامشیع سنبل فقاح اذخر قسطرا ساسالیوس صمغ البطم
سلیخه حب البلسان [illegible] از هر یک شش مثقال لبنی ترکی سیسالیوس حرف ناخواه کمادریوس کمافیطوس عصاره هیوفسطیداس سنبل رومی ساذج هندی
جنطیانا [illegible] ملح محرق حماما ج حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی فودنج انیسون اقاقیا سکبینج از هر یک چهار مثقال دوقو فقر الیهود حاشا
قنطوریون دقیق [illegible] جند بیدستر از هر یک دو مثقال [illegible] دیگر که در نسخه اندروماخس ثانی است بموجبی است که مذکور شد و عدد اجزا [illegible]
هفتاد [illegible] ساختن آنست که هر چه چوب و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص باشد علیحده بسایند که غبار او بیرون رود و [illegible] بسیار باریک مثل غبار
بیرون [illegible] هر چه صموغ و رب و عصارات است [illegible] کرده [illegible] جمهوری یا مثلث یا عسل بخیسانند تا

تا خوب حل شود و هر چه مایع است مثل عسل و شراب و روغن بلسان باید در وقت ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند و هر چه از عصارات تازه باشد و محتاج بخیسانیدن نباشد در روز ترکیب داخل کنند و باید بر نگ از ادویه تازه از مکان مخصوص باو باشد و وزن ادویه عسل بقوام آورده کف گرفته باو و وزن ادویه مثلث با شراب جوری یا مطبوخ عتیق ریحانی اضافه نموده مخلوط کنند و اول ادویه یابسه را در مقابل آفتاب در عسل ریزند بعد از آن مخلوط را و کفچه معجون سازی را بروغن بلسان چرب کنند و هر روز در بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دو بست بار بر هم زده بگذارند و در روی او لیا پارچه نازکی بپوشانند تا چهل روز و بعضی گویند که بعد از هر چهار روز باید بر هم زده تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کنند بقدریکه محل تنفس بخار باشد و بعد از هر گاه سر پوش را بردارند و یکروز بگذارند تا ترویح او شود و روز دیگر باز مستحکم کنند اما امتحان انجانست که شخصی دوای مسهل مثل محموده داده در حین عمل آن از تریاق بقدر باقلائی بدهند اگر در حال منع مسهل نماید خوبست و بدستور حیوان یابس المزاج را از تریاق بدهند و بعد از آن افعی او را اگر زهر در او اثر نکند و بدستور خروس را یا حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد از آن تریاق بدهند آن حیوان نمیرد و بدستور از آن حیوان نجهد نماید و بدستور در دهن مار کنند آنرا بکشد اما طریق استعمال و قدر شربتش تا سی سال او را و مرادای سموم از یک دانگ قه تا یکمثقال باید داد و از سی ساله تا شصت ساله از یکمثقال تا سه مثقال استعمال نمود و بجهت قوه وضعف سموم و مادامیکه از سی نگذشته باشد در امراض نباید استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت جایز است و جهة جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و رفع سم بعد از تنقیه بماء الاصول بقدر بندقه تا نیم مثقال و تا چهار و نیم روز بان سعوط نمایند و طلا کنند و جهت خناق بدهد و اخراج جنین مرده یک باقلی یا مطبوخ سداب و شکاعی و امثال آن و جلا و جهة گزیدگی افعی از یکمثقال تا دو مثقال با شراب یا مطبوخ و جهة دوای مثل افیون و فرفیون و ذراریح از نیم مثقال تا یکمثقال با یک اوقیه سرکه و جهت گزیدن سگ دیوانه و امثال او یکمثقال و زیاده از آن با خاکستر سرطان نهری و جهت عقرب بقدر سم با شراب و نبیذ و جهت زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه کنند و جهت سرفه و درد سینه و پهلو یک مسه با عسل و جهة تنقیه معده و امعا از دود باب زیره و جهت جوع کلبی بقدر بندقه با شراب ممزوج باب و جهت لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم مثقال باب گرم و جهت مثانه با قدری مقل ازرق و جهت قولنج با طبیخ رازیانه و کرفس و روغن خروع و اصل سوس و عناب و سپستان بقدر بندقه و جهت استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه آن بقدر یکدانگ تا دو دانگ و از کهنه تا یکمثقال و جهت نفث الدم با چهار دانگ با روغن گاو و آب و جهت قرحه امعا و اسهال نیم مثقال باب سماق و آب و جهت سنگ مثانه و گرده تا چهار دانگ با طبیخ کرفس و در اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و جهت نیکوی رنگ حسیار بقدر یک باقلی با طبیخ افسنتین و جهت کرم معده تا نیم مثقال با عسل و جهت هر یک از امراض بارده عموما با ادویه مخصوصه آن استعمال نمایند **مثرودیطوس** اندروماخس گوید که مولف او افلیمون است پادشاه رومیه که مسمی بهمین اسم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار مقدم است و در رفع سموم نامناسب تریاق فاروق است و در رفع علل عصبی بهتر از تریاق فاروق دانسته اند و جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و اورام صلبه و آنچه در مفاصل باشد و تحریک باه اقوی از دست و بحرارت او نیست و قوة او تا دوازده سال باقیست و طریق ساختن و استعمال و قدر شربت مثل تریاق اکبر است **صفت آن** که موافق نسخه قدما و حقیر بهتر از سایر نسخها میداند و آثار غریب از و مشاهده نموده مرصافی زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی علک البطم کندر از هر یک ده مثقال سنبل الطیب کندر خرول سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط شیرین سیسالیوس کافیطوس فقاح راتنج و اقلیل عصاره لحیة التیس جند بیدستر ساذج سیعه سایله از هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید سورنجان جعده ثوم بری دوقو اکلیل الملک حنطیانا روغن بلسان حب بلسان قرص افعی فرفیون مقل ازرق از هر یک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق ناردین مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا افیون رازیانه کلسح بنفشه مشکطرامشیع از هر یک پنج مثقال اقاقیا فاشقنقور حیوفاریقون از هر یک چهار مثقال و نیم انیسون دج فو سکبینج اسارون از هر یک سه مثقال صموغ را در سرکه یا شراب یا در شراب خیسانیده و باسه وزن ادویه عسل سرشته و قدر ثلث آنقدر باشد که صموغ را بپوشاند و بدل سقنقور ماهی روبیان بوزن او یا سنگ صید اکنند و حقیر قرص افعی را بهتر میداند و بدستور تریاق مثرودیطوس را بعد از شش ماه استعمال نمایند چون حب بلسان و عود و روغن آن مفقود شد بدل حب نیم وزن او حب البطم بدل عود او نیم وزن زراوند طویل و بدل سقنقور سنگ صید او بدل روغن بلسان روغن ترب کرده بغایت موثر یافته است **نسخه دیگر** که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و این نسخه کامل الصناعت اختلافات بسیار دارد مرصافی کثیرا زعفران زنجبیل دارچینی از هر یک ده مثقال سنبل الطیب کندر

خردل ابیض اذخر عود بلسان صمغ البطم قسط تلخ اسطوخودوس سیسالیوس دارفلفل جند بیدستر عصاره حیه قسطیدارس کرکیه انیسون میعه یابسه جاوشیر سادج هندی از هر یک هشت درم سلیخه فلفل سیاه و سفید اکلیل الملک جعده تودری دوقو تخم جرجیر بری روغن بلسان فرفیون مقل ازرق از هر یک شش درم اشق ناردین تخم کرفس جبلی مصطکی فطراساليون افیون رازیانه گلسرخ جنطیانا اسقطراشیع از هر یک پنج درم **صفت تریاق الافاعی** که رفع سمیت هوام میکند و اطبای سابق اجماع نموده اند هرگاه که در وبا در بعضی اوقات بقدر نیم مثقال با گلاب و با شراب و قایم مقام او بنا و لنمایند ببنیک و شبه رفع اذیت وبا و تپ وبائی میکند و بغایت مجرب است اند و از جالینوس منقولست که در سال وبائی آن عصر هر که استعمال نمود سالم ماند صبر زرد دو جزو مرصاف و زعفران از هر یک یکجزو **تریاق اربعه** اول ترکیبی است در تریاقات و در سیوم گرم و در دوم خشک محلل ریاح غلیظه و مصلح آن جگر و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات و آنچه از جهت برودت محتبس شده باشد و تریاق سم مار و عقرب و مور و شد و صداع رعه و محللش شیره خرفه و قدر شربتش تا یکمثقال و قوتش تا دو سال با قیست و بدلش بنصف وزنش مثرو دیطوس **ص** جنطیانا حب الغار مرصاف زراوند طویل بالسویه عسل سه وزن آن **تریاق معروف بکشف الهموم** منقول از تذکره معتدل مایل بحراره و قوتش تا بیست سال با قیست و شربتش از یکمثقال تا سه مثقال منقی دماغ و پادزهر سموم و مقوی باه و جهت جنون و صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند و جهت فالج و لقوه و امراض بارده و اعصاب و عسر بول و سنگ مثانه با آب کرفس و با آب ترب و جهت استسقا و ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی و اگر از برودت باشد با گلاب جهت استسقاء سپرز و یرقان و قولنج با آب انیسون و جهت بواسیر و امراض مقعد با آب عناب و جهت مفاصل و نقرس با آب بیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و جهت برص و بهق با ماء العسل بنوشند و طلا داد و در امراض مذکوره و جهت اورام نافع است **ص** پوست ترنج و تخم آن و برگ او از هر یک سه مثقال زمرد و کهربا از هر یک دو مثقال عود هندی هفت مثقال پادزهر معدنی سیزده دانگ مروارید چهار مثقال عود را در بیست و شش مثقال گلاب بلند و پادزهر را در روح کنند و هفت روز بگذارند و مروارید را در شیشه کرده آب ترنج در وی ریزند و سر او را محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با عود و پادزهر مخلوط سازند و سه وزن ادویه عسل بقوام آورده را با آتش نرمی بگذارند و محلول را کم کم در او بجته بر هم زنند و بعد از آن ادویه را اضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و آتش او باید بقدری باشد که بجوش نیاید و اگر پادزهر معدنی بهم نرسد پادزهر حیوانی را بدل او سیزده و قیراط کنند تریاق ابوالهر در معاجین مذکور است **فصل دویم** در ایارجات

ایارج لوغاذیا ایارج از تالیف فیلغوریوس است و بلغت یونانی بمعنی دوای الهی و مراد از و مسهل است که بمشیته الله تعالی عوض از ورم عروق میشود و تنقیه خلط میباید و متقدمین شرط دانسته اند که آتش باو نرسد و با عسل شهد سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقیست و گویند تا سی سال و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال با آبی که در و بسفایج و زوفا و افتیمون و هلیله کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جوشانیده باشند تا یا با هم بلبع نفطی استعمال نمایند گرم و خشک و جهت جذام و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر النفس و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و وجع کلبی و درد مثانه و قروح و ثقل سامعه و درد سر مزمن نافع و مسهل اخلاط محترق و لزج و سوداوی بلغمی و سوداوی را مفید است و آنچه بسرخی در تحت هر یک نوشته شده موافق آنچه کامل و بهترین نسخها ست و حب الغار زاید **ص** شحم حنظل غاریقون ربع تربد خربق سیاه سقمونیا بیوفار یقون از هر یک ده مثقال افتیمون بسفایج مقل صبر کما دریوس فراسیون سلیخه از هر یک هشت مثقال دارفلفل فلفل سیاه سفید دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج جند فطراساليون زراوند مدحرج زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در بعضی نسخه افسنتین حب الغار از هر یک دو مثقال ثوم بری فرفیون سادج اسقیل مشوی جعده مرصاف سنبل هندی جنطیانا اسطوخودوس بنجنکشت حماما از هر یک دو مثقال و نیم اضافه نموده اند **ایارج بنادریطوس الاکبر** که قبل از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باسم بادشاه آن عصر و قویتر از سایر ایارجات و اعدل از ایارجات لوغاذیا و قدر شربتش تا چهار مثقال با سطوخودوس غاریقون و سایر ادویه مناسبه حاله داد و مسهل و نافع است از برای سوء المزاج بارد و اوجاع کبد و معده و طحال و گرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج و امراض عصبیه و جهت دفع فضول غلیظ لزجه و نسیان و ظلمت بصر و عسر نفس و جهت تنقیه بدن از اخلاط فاسده و تسخین و تقویت و تعدیل آن آزموده و جهت تحلیل ریاح و سده جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و جشا ترش و ... که از ضعف و برودت جگر باشد و وجع گرده و جمیع انواع درد سر و بهق و برص و خناق باطنی و لقوه و رعشه و فالج و تقویت

و تقویت حرارت غریزی نافع و نهایت ضعف او را نافع و دافع سودا و سوخته و بلغم متعفن فاسد و گدازنده اخلاط غلیظ از رگهای و جهت نیکو کردن رنگ
رخسار که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سرما در عروق بهم رسد و جهت [illegible] و تقویت بدن آنها مفید و مرکب اثر او و به کبار و مختاران و سعوط
او بمقدار عدسی از برای صرع و لقوه با آب [illegible] [illegible] است و آنچه موافق نسخه کامل و قراباذین است بشرحی نوشته باضافه مرصافی صبر سقوطری [illegible]
ابیض زعفران دارچینی [illegible] مصطکی دهن البلسان [illegible] فرفیون دار فلفل فلفل ابیض و اسود جنطیانا اذخر [illegible] قسط [illegible]
افتیمون اسارون سلیخه عود البلسان حب البلسان [illegible] زراوند [illegible] سنبل الطیب [illegible] با عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال [illegible]
و در مختار ابن جبل [illegible] واقع شده **ایارج فیقرا** بلغت یونانی فیقرا بمعنی تلخ است و از تالیفات بقراط و نافع است در امراض سرد و دافع
ابخره دماغی است و منقی معده و مواد بلغمی و ماده جنون [illegible] گویند مصفر گرده و مصلحش [illegible] قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقیست
صبر گلسرخ مصطکی سنبل الطیب [illegible] و بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی اسارون از هر یک جزوی صبر زرد دو چندان مجموع کوفته و بیخته اگر تنها [illegible] استعمال نمایند
با عسل سرشته بشند و اگر ماده جنون [illegible] عسل استعمال نمایند **ایارج جالینوس** منافع او مثل منافع ایارج لوغاذیاست و جهت قولنج و [illegible]
[illegible] بالنفع از دست و در بقای قوه و قدر شربت و طریق استعمال بدستور ایارج لوغاذیاست صبر موافق کامل شحم حنظل غاریقون [illegible] عنصل [illegible]
اشق سقمونیا خربق اسود [illegible] غاریقون فربیون از هر یک شانزده مثقال بسفایج افتیمون مقل ازرق کمادریوس سلیخه فراسیون از هر یک [illegible] مثقال مرصافی
سکبینج زراوند طویل فلفل دار فلفل اسود و ابیض دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون از هر یک چهار مثقال [illegible] در نسخه زعفران و صبر را چهار مثقال [illegible]
نموده اند با سه وزن عسل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند **ایارج ارکاغانس بن داود علیه السلام** جهت امراض رطوبی و
دشواری نفس [illegible] که از رطوبت باشد و درد گلو و تشنج و خوانق و وجع مفاصل و زردآب و قروح ریه و حکه و گزیدن سگ دیوانه تا از آب نترسد
باید با سرطان محرق داده هرگاه از آب ترسد مخلوط سازند با شربتی از عصاره قثاء الحمار و عصاره حنظل بوزن چهار قیراط و با قیصوم بنوشند و جهت
درد شکم و رحم با سداب که مخلوط سازند با سه قیراط جند بیدستر و جهت درد گرده با آب کرفس و [illegible] سایر علل با طبیخ افتیمون و مویز دانه بیرون کرده قدر شربت
و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است صبر شحم حنظل بیست و دو درم فراسیون اسطوخودوس خربق اسود کمادریوس سقمونیا ابیض دار فلفل از هر یک
دو اوقیه و در مختار ابن جبل چهار اوقیه است [illegible] فربیون صبر زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر از هر یک اوقیه جعده دارچینی سکبینج
مرصافی سنبل اذخر فودنج زراوند دحرج یک درم با عسل بسرشند و بقدر حاجت استعمال نمایند **ایارج دوفس** موافق نسخه کامل الصناعت [illegible]
و جهت دفع سودا و بلغم و داء الثعلب و امراض بارده دماغی و عصبی با مطبوخی که در ایارج لوغاذیا مذکور است با ملح نفطی استعمال نمایند و [illegible] در شراب باشد [illegible]
و قدر شربت و مدت مزاج بدستور سابق است صبر شحم حنظل بیست درم [illegible] خولنجان ده درم کمادریوس بیست درم سکبینج جاوشیر بیست درم زراوند دحرج
فطراسالیون فلفل ابیض و اسود [illegible] سنبل الطیب سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصافی جعده یک درم و در بعضی نسخه کمافیطوس فراسیون [illegible]
از هر یک ده [illegible] زیاده نموده اند بقدر حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند **ایارج ابقراط و ایارج فیقراطین** جهت رطوبت معده و درد سر
از بخار فاسد متولد شده باشد و جهت غم و خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است صبر جنطیانا سنبل
زراوند دحرج سلیخه دارچینی از هر یک نیم درم فطراسالیون کمادریوس اسطوخودوس [illegible] از هر یک یک درم [illegible] حب البلسان زعفران از هر یک یک درم و نیم و
صبر [illegible] درم و نیم شحم حنظل شش درم با عسل بقدر حاجت بسرشند **ایارج اندروماخس مصطکی است** جهت امراض بارده دماغ و معده و مفاصل
و تشنج و صداع و ضربه و شکستگی اعضا و درد پهلو و معده و نفث الدم و درد تهیگاه نافع است قدر شربتش از یک درم تا چهار درم در اورام صلبه با سکنجبین بنوشند و ضماد
کنند و جهت ورم چشم با آب عنب الثعلب و جهت ورم مقعده با روغن گلسرخ و جهت قروح سر انگشتان با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و [illegible] شربت
و مدت مزاج بدستور ایارجات سابق است صبر دارچینی سلیخه سیاه قصب الذریره عود البلسان [illegible] اذخر قشور الطلع سه اوقیه و نصف [illegible] در [illegible]
سفالین کرده با آب باران [illegible] زعفران [illegible] مثقال [illegible] صبر سقوطری یک رطل را با آب
باران در آفتاب سائیده بشویند و چندان در آفتاب بایند که خشک شود بعد از آن [illegible] بدستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع [illegible]

خشک شود پس بار دیگر اورا با زعفران و مر دیگر از هر یک یک اوقیه و در بعضی نسخه گو فیه سائیده در ظرف شیشه نگاه دارند و قدر شربت یکدرهم است **نسخه دیگر** ایارج
اندروماخس که این جمله در مختار ذکر کرده تخم حنظل پنج درم لیصل العنصل غاریقون سقمونیا خربق اسود و اشق سقوردیون چهار درم و نیم و در بعضی نسخه دو درهم و نیم
کما دریوس افثیمون مقل صبر سقوطری سدم حاشا سوفاریقون سازج فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دارفلفل بسفایج جاوشیر سکبینج جند بیدستر
فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار درم با عسل بسرشند و قدر شربت از یک مثقال تا چهار مثقال **فصل سیوم در جوارشات** جوارش معرب
از گوارش فارسی است بمعنی گوارنده از اختراعات حکمای فرس است و او عبارتست از ترکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد و بعد از سرشتن ادویه با شکر
و امثال آن در صحنی پهن کرده پاره پاره کنند و مدتی جهت مزاج او منظور نیست و متاخرین بعضی معاجین مسهله را در تحت جوارشات ذکر کرده اند و ظاهرا موافق
قانون نباشد **جوارش الملوک** و الله اعلم که جوارش مذکور نیز نوشته شود **جوارش لولو** مقوی اعضای رئیسه معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط
بغایت مجربست **صفت** لولو و عاقرقرحا از هر یک یک درم زنجبیل مصطگی از هر یک چهار درم زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج قاقله جوزبوا بسباسه قرفه از هر یک دو درم بهمن سرخ
و سفید فلفل دارفلفل از هر یک سه درم دارچینی پنج درم شکر سلیمانی مثل همه ادویه قدر شربت یک ملعقه و در حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است **جوارش عود**
جهت تقویت معده و تجفیف رطوبات و خفقان و ضعف جگر و احشا نافع است **صفت** عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطگی قرنفل دانه هیل جوزبوا از هر یک
دو جزو و هلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرنباد پوست ترنج بادرنجبویه از هر یک یک جزو زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک نیم جزو مشک یا زاد و هر سی مثقال ادویه
نیم مثقال با یک وزن و نیم ادویه شکر بقوام آورده بسرشند شربتی تا دو ل **جوارش زرعونی سعتمد علیه** تخم لبلاب شقاقل تودری نانخواه سقنقور لسان العصافیر
از هر یک یک مثقال زنجبیل تخم شلغم تخم گندنا تخم شبت تخم تانبل گزرات تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا خولنجان جوزالطیب دارچینی دارفلفل بوزیدان از هر یک سه ل تخم انجره
دو ل با فانیذ بسرشند و مقدار شربت از یک ل تا دو ل و این زرعونی نزد یکیست بجوارش سقنقور و اگر نیابد سقنقور بهم نرسد بدل آن دو وزن آن خصیه ثعلب
با قدری خردل کنند بغایت نافع است جهت تقویت معده و باه و اعضای رئیسه و گرده و دیگر آلات بول **جوارش تفاح** جهت تقویت معده و احشا
و دماغ و احشا مفید است **صفت** یک رطل سیب شیرین را از پوست و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از پرویزن بیرون کنند با نیم رطل شکر سفید و عسل بقوام
آورند و فلفل دارفلفل قرنفل از هر یک دو ل زنجبیل چهار ل زعفران پنج ل عود هندی پنج ل کوفته و بیخته بسرشند **جوارش بلادری** جهت ریاح
بواسیر و تقویت باه و هضم طعام بغایت نافع است و موافق مبرودین است زنجبیل ده استار دارفلفل سه استار شیطرج هندی دو استار شقاقل پنج استار فانیذ
چهار صد و پنجاه ل مغز گردکان سفید کرده کنجد هر یک ده ل ده عدد بلادر را کوبیده در سه اوقیه روغن کنجد خیسانیده و دست مالیده صاف نموده ادویه را بان چرب کنند
و یک وزن و نیم فانید را بقوام آورده بسرشند **جوارش سکر** جهت تسخین معده و تقویت احشا و رفع بلغم و رطوبات نافع است **صفت** کبابه قاقله صغار و کبار
قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هر یک یک ل عود فلفل هر یک نیم مثقال پنجاه مثقال شکر سفید را بقوام آورده بسرشند **جوارش کافور**
جهت ضعف معده و احشا و بلغم غلیظ و خفقان نافع است **صفت** زنجبیل فلفل دارچینی قرنفل سازج هندی سنبل الطیب جوزبوا صندل زرعود البلسان هیل بسباسه
قرنفل نارمشک طالیسفر سعد طباشیر عود هندی از هر یک سه ل و نیم کافور مشک از هر یک یک ل و نیم نود مثقال قند را بقوام آورده بسرشند
جوارش خوزی جهت اسهال مزمن و تقویت معده و جگر و رفع رطوبات معده نافع و موافق امزجه اطفال و رقیق الامعا بغایت مفید است
از تراکیب خوز یاست **صفت** دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند و بو داده مثل سرمه صلایه کرده سی و پنج مثقال تخم مورد شصت ل خرنوب نبطی گلنار جوزبوا
جوز مانج از هر یک ده ل کندر نانخواه سعد مصطگی سنبل الطیب از هر یک پنج ل با شکر یا عسل بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا سه ل **جوارش سفرجل**
تالیف کندی جهت رفع حزن و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخسار و بوی دهان و عرق بغایت سودمند است **صفت** بسفایج شش ل سعد پنج ل قرنفل مصطگی
سنبل الطیب اسارون از هر یک سه ل قرفه زرنب از هر یک دو ل بسباسه جوزبوا قاقله کبار و صغار از هر یک یک ل بوزن ادویه آب سفرجل و در سه رطل آب بجوشانند
تا بثلث رسد و از پرویزن بیرون کرده با یک رطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند و این نسخه بعینه نوشتن دارویی هندیست مگر در وزن اما **جوارش سفرجل**
به سفرجل جوارش تفاح است و در تقویت معده ابلغ از آن و طریق ساختن هم چو جوارش تفاح مذکور است بجای سیب شیرین باید کرد **فصل چهارم**
در معاجین صغار و کبار و بانسه و حبها و سرشته و فنص و تعدیل و تلطیف و تقطیع و تفتیح و تسمین و رقیق و حفظ صحت و تحلیل باشد از آنها معاجینی باشند و هر جواری بیخانگی

و هرچه از انجمله مشتمل بر ادویه قوی الترکیب و ذوالخاصیت باشد بمدت مدید از مزاج مفرده آنها کیفیات آنها زایل گردد و عکس آن در اضعاف و انچه متضمن تفریح و تقویت حرارت غریزی و قوی و ارواح باشد که باعث سرور و آنرا مفرح نامند و شرط ترکیب معاجین مفرحی است که در تریاق مذکور شد و باید بعسل کف گرفته سرشته شود و در فصل زمستان عسل را بقدر وزن ادویه و در تابستان دو وزن آن و جمعی فرموده اند که کمتر از دو وزن را جایز نداشته اند و بعضی بوزن ادویه و در بعضی تراکیب قائل شده اند و اکثر در همه فصول بسه وزن قائلند خصوصاً معاجین کبار را چه غلبه عسل مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوت ادویه در اعضا و قبول طبیعت و حافظ قوت آنها است و سبب اینکه کیفیت عسل را در مزاج تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست و نزد حقیر اولی در مزاج مرکب اعتبار داشتن است **معجون سقراط** جهت امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف دماغ و ضعف گرده و جهت ضعف بدن و نسیان و وسواس و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دماسیل و زحیر و قوه مفید است **صفت** خطیانا فرو مانا مشک تخم پنج انگشت حب الغار زراوند طویل انیسون جندبیدستر حب البلسان اسارون سلیخه از هر یک یک مثقال فطراسالیون دو مثقال و دو دانگ اگر ترکی یک مثقال و چهار دانگ زعفران دارچینی لاک مغسول صبر سقوطری تربد سفید عود جوزبوا قرنفل ریوند قاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب گلسرخ سعد حب البلسان بلیله سیاه توبلیله آمله منقی از هر یک چهار مثقال و یک دانگ تخم خیر تخم پیاز تخم کندنا از هر یک یک مثقال و دو دانگ زرنباد طرخون پیاز عنصل مشوی افتیمون از هر یک یک مثقال نرم صلایه کرده بروغن بادام چرب نموده با سه وزن عسل بسرشند و در جو شش ماه گذاشته و بعد از آن استعمال نمایند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال **معجون الارسطون** جهت آن و درد شکم و تبهای مختلفه و ربع و رفع قولنج و درد رحم مفید است **صفت** فرفیون افیون سلیخه زعفران حماما اقاقیا مر قسط المر سنبل صمغ عربی تخم جند قوقی تخم انجره حب الخروع المقشر مقل ازرق لبان سماق بیدانه کبریت اصفر میعه یابسه فلفل ابیض از هر یک شش مثقال گلسرخ عاقرقرحا تخم عرطنیثا تخم سداب تخم کرفس از هر یک یک مثقال بزر البنج حب الترج نانخواه تخم حلتیت حقوق ده مثقال تخم بادروج یک مثقال قرطم زنجبیل از هر یک دو مثقال و بعضی اطبا فلفل سیاه را در دو مثقال و چهار دانگ نوشته اند جمیع را در شراب ریحانی یا جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده و با شراب مذکورات خمیر نرمی نمایند و سه روز بگذارند و روغن بلسان یک اوقیه در او مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج شود و بعد از دو سه جوش از آتش بردارند و در ظرف شیشه گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند **معجون کاکنج** جهت درد گرده و مثانه و بول الدم مفید **صفت** تخم کرفس رازیانج از هر یک هشت مثقال تخم خیار مقشر و دوم تخم شوکران تخم خاص بری افیون مغز صنوبر مقشر مقل و سه درم زعفران بندق مشوی مقشر بادام تلخ مقشر مقل و سه درم و نیم حب الکاکنج الجبلی الکبار بیست و پنج عدد با مثلث قوام داده بسرشند شربت یک درم **معجون الاصطمخیقون** جهت فساد مزاج و ضعف برودت معده **صفت** قسط المر ماسنبل الطیب سلیخه مصطکی دوازده درم زراوند طویل فلفل سیاه تخم شبت تخم انجره تخم کرفس انیسون نانخواه فقاح اذخر کرمانی دو قوفطراسالیون کاشم اسارون افتیمون ابخدان سیاه فودنج بری نعناع از هر یک چهار درم با سه وزن ادویه عسل بسرشند **معجون قباد الملک** جهت وجع مفاصل و نقرس و تسکین دردها و جهت منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهت سپرز و بادهای غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سده و گداختن سنگ گرده و مثانه جهت عسر النفس و سرفه و قروح امعاء و تاریکی چشم و درد گلو هرگاه دو روز بنوشند نافع است جهت حفظ بدن و مانع است از حادث شدن بسیاری از امراض **صفت** تخم سداب بجر فراسیون انیسون اسقولوقندریون کمافیطوس جاوشیر خطیانای رومی اسطوخودوس قردمانا سیسالیوس ابهل از هر یک پنج مثقال قسط المر زعفران فلفل ابیض اذخر مر صافی سنبل الطیب ریوند قشور اصل اللفاح اشق فودنج جبلی تخم رازیانج تخم جزر بری گلسرخ ناردین اقلیطی کما سنبل رومی حب البلسان از هر یک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه شانزده مثقال عصاره غافث کاشم بزر جند قوقی رفته صمغ البطم از هر یک چهار مثقال افیون بزر البنج الابیض از هر یک شش مثقال ادویه را کوفته بیخته و انچه خیسانیده نیست در شراب ریحانی یا جمهوری یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و استعمال نمایند و در وقت حاجت بقدر شش ماه قدر شربت او وزن یکدرهم است با آب گرم و جهت سنگ مثانه و گرده با آب کرفس و رازیانج و جهت درد معده و کبد با آب الاصول و جهت نقرس و درد مفاصل و درد قولنج بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام با آب گرم **معجون شیا** معنی او کثیر النجاح است جهت درد معده که از برودت باشد و سوء الهضم و درد قولنج و عسر البول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت بدن از علل بسیار عدیل است **صفت** جندبیدستر فرفیون دار فلفل از هر یک یک مثقال مر فلفل دارفلفل قسط حلو از هر یک شش مثقال زعفران یک مثقال و در بعضی نسخه شش قیراط و نیم مثقال است مو فود و قوا اسارون از هر یک یک مثقال ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و بعضی اطبا با عسل یا سکرجه مثلث داخل میکنند و قدر شربت از یکدانگ تا نیم مثقال بقدر حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند **دواء الکبریت** جهت تبهای بلغمی و سرفه کهنه و سرفه که از زیاده برودت و رطوبت و درد گرده باشد و کهنه

نافع است جهت گزیدن مار و عقرب و ادرار بول و ریختن سنگ گرده و مثانه و نفس او نزدیک بفعل تریاقست **صـ** فلفل ابیض شش م بزر البنج وتودری انیسون
ذکر مرصافی ابهل ازهر یک دو م افیون زعفران ازهر یک ده م و در بعضی نسخه سلیخه و ورق سداب ازهر یک ده م کبریت اصفر خام دار فلفل قسط مر زراوند طویل قشور
اصل اللفاح فربیون ازهر یک سه م ادویه را کوفته بیخته و صموغ را در شراب کهنه یا جهوری خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت
استعمال نمایند قدر شربت یک م با نیم گرم و باب کرفس و رازیانج در حمیات سوداوی و بلغمی **نسخه دیگر** مسمی به تریاق المعده که حقیر ترکیب نموده جهت تقویت
معده و جگر و احشا و تشنج و فالج و نسیان و لقوه و تقویت باه و رفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد احشا و ضعف بدن بعد بلسع و در اول
سموم گرم و موافق مبرودین و قدر شربت از نیم مثقال تا یکمثقال **صـ** قسط سنبل الطیب سلیخه مصطکی حب الغار زنجبیل قرنفل بسباسه کبیر الکمه ال زراوند طویل
فلفل سیاه بزر کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون اساروان کبریت زرد انجدان بوده نعناع بزر انجره کندر یکدرم ال دوقو فقاح اذخر مرصافی
افیون یکدرم ال عود سته فلفل سفید یکدرم ال زعفران یکمثقال و نیم مشک فربیون یکدانگ یکمثقال با دو وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و **دواء الملوک الاکبر**
جهت ضعف جگر و ابتدای استسقاء و برودت معده و تفتیح سده و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و گرده و بهترین دواهاست از برای جگر **صـ** لک مغسول هشت
اوقیه بادام تلخ مقشر دارچینی قرنفل ازهر یک پنج اوقیه کافیطوس مو فوه مرزنجوش خشک ازهر یک چهار اوقیه دوقو فطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل ازهر یک
هشت اوقیه سنبل الطیب یک رطل جنطیانا رومی زراوند مدحرج ازهر یک اوقیه صبر سقوطری چهار اوقیه زعفران سه اوقیه اساروان هفت اوقیه عود
ازهر یک پانزده اوقیه حب البلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره مقل ازرق ازهر یک هفت اوقیه رب السوس یک رطل و نیم راوند چینی جعده اذخر ازهر یک ده اوقیه
فلفل سیاه قسط تلخ ازهر یک ده اوقیه سیسالیوس سه اوقیه و نیم و روغن بلسان سه اوقیه ادویه را کوفته و بیخته با روغن بلسان چرب نموده با سه وزن عسل کف گرفته
بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند **دواء الملک الصغیر** منافع این قریب بمنافع اولست **صـ** ریوند چینی یک اوقیه لک مغسول و قسط المر
فقاح اذخر و حب النیل و ترمس و حلبه و فلفل سیاه ازهر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بحریر بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند
اهر و سیا بلغت یونانی بمعنی حابس المواد است و اقرابادین بقراط جهت درد معده که از ماده بارده باشد و هضم طعام بکند و جهت تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز
و ضعف بدن **صـ** تخم جزر بری زیره کرمانی عیدان البلسان سلیخه و قرو مانا فقاح اذخر تخم کرفس ازهر یک دو م دار فلفل قسط تلخ فلفل ابیض ازهر یک نیم
مرصافی سه م انفار ده عدد و ج زعفران ازهر یک دو م با عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت بقدر بندقه با آب گرم بار الاصول **دواء السنه**
که بجهت اسکندر ترتیب یافته چون در تمام سال استعمال میشود لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره و سایر کتب و از خواص او بیان نموده اند که چون یکماه خورده
شود موی سفید شده سیاه میگرداند و چون تمام سال مداومت کنند جهت تقویت معده و باصره و رفع لکنت زبان و برودت اعضا و عرق و تقویت گرده
و مثانه و باه و قوه حافظه و رفع امراض بلغمی و سوداوی و جذام و بهق و برص و لوا سیر و حفظ حرارت غریزی مفید است **صـ** پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله مقشر پوست هلیله زرد پوست بلیله شونیز فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل فلفلمویه نار مشک قاقله صغار ازهر یک دو مثقال بسباسه عود هندی از عسل ازهر یک شش مثقال
انیسون و ادویه را از حریر گذرانیده با نبات سیصد و پنج قسمت کرده قرص بسازند و هر روزی یکعدد تناول نمایند و در نسخه ذخیره هلیله زرد و بلیله و بسبایج و میویزج و تخم خیار
مقشور است و در بعضی نسخ اشق و شونیز بنظر رسیده و در بعضی سعد و فستقین رومی افزوده اند **دواء الخطاطیف** جهت درد گلو و ورم کام و انواع خناق
و ورم سینه و شش که از رطوبت باشد نافع **صـ** انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر بیخ سوسن اسمانجونی شنبلید تخم حرمل اصل السوس محکوک سفید دارچینی مرصافی
زراوند طویل ازهر یک اوقیه اقراص ... و اقراص ... درونیلیس مثرودیطوس ازهر یک دو اوقیه قسط المر یا د الخطاطیف تازه ازهر یک سه اوقیه زعفران یک اوقیه
نشاسته گندم سنبل الطیب ازهر یک نیم اوقیه مازوی پاک تازه ده عدد ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت بقدر مازوی با ماء العسل یا ماء الشعیر
یا آبی که پخته باشد در و عدس و تکسرخ و اصل السوس و طلا نمایند یا بعرق انزد اصل بکلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی و بدستور روز شستم چهار یا پنج نوبه
از آبهای مذکور باید کرد و قرص اثر و سعا در اقراص مذکور میشود **دواء الکرکم کبیر** از مرکبات بانیوس است جهت دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظت
آن و سکستن سده جمیع آلات غذا را و پراگنده میکند بادهای غلیظ را و ادرار میکند بول را جهت جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظ باشد و جهت صلابت
رحم و مثانه و جهت استسقاء غیر آن نافع است **صـ** زعفران بیست و یکمثقال ... سنبل الطیب ... دو قوان اساروان راوند فطراسالیون ازهر یک چهار مثقال

قسط افسنتین سلیخه فقاح اذخر حب بلسان زرنبه کبابه یک مثقال نوره دو مثقال زرباد سوس عصاره غافت راسن وقسطاریون بعده از هر یک مثقال دهن بلسان نیم اوقیه مرصافی چهار مثقال کبر رومی دو مثقال با عسل سرشته قدر شربت
یک درهم باشد اعسل **دوا الکرکم الصغیر** موافق کامل جهت درد جگر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و زردآب نافع است در رنگ خاک ریگ گرداند
ص سنبل الطیب ریوند زعفران سلیخه از هر یک دو درم دارچینی مرصافی قسط المر فقاح اذخر از هر یک یک درم ادویه کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته
بقوام آورده بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ اجزای مذکوره مساوی اند و مرا در مشات باید خیسانند **انقرد یا** و او معجون بلادر است
جهت استرخای عصب و دوار و نسیان و خیالات و صرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده **ص** سنبل الطیب ساذج هندی هم
صافی سلیخه زعفران و بعضی اطبا شیخ ترکی و در بعضی نسخ قدر شیخ رومی اضافه نموده اند افتیمون اذخر ریوند چینی حب البان المقشر قرنفل از هر یک یک
اوقیه مصطگی و عسل انقردیا که عبارت از بلادر باشد از هر یک دو دل حب البلسان زنجبیل صبر سقوطری از هر یک اوقیه غاریقون هشت درم اصل السوس
الاسمار نجونی دو اوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل خل خمر سه قسط که دو من و نیم رطل باشد ادویه یابسه را کوفته و بیخته غیر از تخم رازیانه که او را سه روز در سرکه خیسانیده
باشند بعد از آن در دیگ پاکیزه کرده دو سه جوش داده از آتش بگیرند و صاف کنند و باز در دیگ نموده سه رطل عسل او ریخته با آتش نرمی بپزند تا بقوام غلیظ آرند
پس ادویه سحوق را با او ریخته مخلوط سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت یک درم با ب نیمگرم جهت فالج و لقوه و استرخا با شبت بنوشند **حب شفا**
جهت کبد و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل بادهای غلیظ که در شکم متولد شده باشد و جهت تپهائی که از ماده بارده باشد مثل ربع و سوء القنیه و شش
که از رطوبت باشد و سستی اعضا و انقطاع نفس **ص** تخم حرمل تخم کمین و نیم لبان ذکر ده درم ریوند چینی زراوند طویل و مدحرج از هر یک سه درم زرنباد درونج
از هر یک چهار درم مصطگی حب بلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب از هر یک ده درم افتیمون زنجبیل قسط المر سلیخه از هر یک سه استار قرنفل شش درم خربق ابیض
دره احمر شونیز از هر یک شش استار صبر سعد ده استار صبر سقوطری چهار ده درم فلفل سیاه ده درم همه ادویه را کوفته و بیخته و با عسل کف گرفته سه وزن ادویه
بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند **حب شفای لولوی** منافع این مثل منافع اوست **ص** زرنباد درونج افیون جند بیدستر فلفل دار فلفل
سلیخه موم المجوس بزر البنج قسط حلو سنبل الطیب جاوشیر از هر یک شش ل حلبه ... مروارید ناسفته دول میعه زعفران از هر یک شش ل ... مرصاف از هر یک ... ازرق
ل ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند **اثاناسیا المعمولة بکبد الذئب** نافع است جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعا و نهم
و درد عصب و جهت جذر هرگاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و جهت درد گرده و عسر النفس سرفه که از کثرت رطوبت مجتمعه در سینه باشد و قطع خون نفث الدم کهنه
و نهم می آورد و عروق جگر را عبارت از ... است و نافع است جهت ناصور هرگاه طلا کنند یا مثل مرهم و جهت سموم مشروبه با شیر بنوشند و این مرکب ترجمه ان
مسمی باین اسم است که اثاناسیا بمعنی او درسکیند شارب او را از امراض باذن الله تعالی و قوتش بعد از چهار سال ضعیف میشود **ص** زعفران مرصاف
افیون جند بیدستر بزر البنج قسط المر فرفیونا تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل القاقت یا عصاره غافت بگیر که قسطاخ سوخته راست بزر از هر یک پنج درم دواء را کوفته
بیخته و آنچه خیسانیده نیست با شراب صاف جید الجوهر یا جمهوری یا با مثلث یا با نبیذ زبیب عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند قدر شربت از ربع مثقال تا نیم مثقال **اثاناسیا الصغیر** جهت درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و قروح امعا و قروح سینه
و شش و برای سموم هوام **ص** میعه سائله یا یابسه زعفران قسط المر سنبل الطیب مرصاف عیدان البلسان افیون سلیخه از هر یک چهار درم عصاره غافت شش
درم اصل السوس ... دوازده درم ادویه را کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند **القفطارغان الاکبر** هم
الصغیر جهت سقوط جنین و وجع النسا و جمیع امراض بارده نافع است و این دوای هندیست **ص** افیون چهار استار و چهار دانگ ...
شش درم اقاقیا پنج استار و چهار دانگ عاقرقرحا شش درم فاشرا که هزار چشان ... استار و چهار دانگ ... کرفس ... از هر یک ... درهم ... اسارون ... استار ...
درم تخم سداب نانخواه انگوزه کرفس از هر یک سه درم قلقطار مشک اصل الکاکنج از هر یک شش درم تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان قصب الذریره سلیخه زرنباد و درونج
عقرقرحا شیطرج هندی از هر یک دو استار بزر البنج الابیض نه استار و دو درهم تخم کرفس سه استار و چهار دانگ تخم خرفه ده استار ...
کبریت اصفر پنج استار صمغ عربی میعه سائله از هر یک سه استار و دو دانگ ... پنج استار و چهار دانگ دهن البلسان ... استار و دو درهم جند بیدستر
استار و دو درهم و چهار دانگ ... پنج استار و چهار دانگ ... شش استار ساذج هندی ... استار و چهار دانگ فلفل ... کبار یا الصدوانه ... درست ...

[illegible] و ایرسا و فلفل [illegible] سنبل الطیب دارچینی از هر یک پنج درم زنجبیل نیم درم و بسباسه قرنفل هر یک دو استار و بزر البنج از هر یک دو درم زراوند طویل و ایرسا
زنجبیل فلفل ابیض از هر یک پنج استار اسطوخودوس بعضی گفته اند که اکثر حکمت است بوزیدان از هر یک ده درم سورنجان ترکی نانخواه از هر یک دو استار و دو درم و چهار دانگ
بهمن سرخ و سفید از هر یک دو استار و چهار دانگ و مرارت الذئب و مرارت الدب المرارت الغراب از هر یک دو درم ادویه را نیکو کوفته ساخته صمغ عربی در شراب ریحانی خیسانیده
تا هفت روز و بعد از آن ادویه نیکو بیخته و مذکور را بیخته بر وی ریزند تا بقوام لعوق شود و در دیگ سنگی پاکیزه کرده بعد از شش پنج جوش از بالای آتش بردارند و سرد کنند

مطبوخ الصبغة العجائبی بگیرند کفتار رنگ ماده پیر زنده را و بندند دست و پای او را بعضی بعضی و بعد از آن در دیگ مس بر ریزند بالای او ترمس مقشر
و شبت از هر یک یک کف و آب شیرین بقدر حاجت و سر دیگر را بپوشانند و با آتش نرم بپزند تا مهرا شود و بعد از آن از آتش بگیرند و سرد کنند و استخوانهای او را
از پوست و استخوان و سوی او پاک نمایند و بار شوربا را در دیگ پاکیزه کرده بر بریزند بر او از روغن بلسان و روغن ناردین از هر یک سکرجه و با آتش نرم بپزند تا ثلث
باقی بماند بعد از آن عسل بقدر شوربا بر وی ریخته بپزند تا آنکه قوامش بهم رسد و عسل غلیظ گردد و پس بریزند بر او ادویه معجون را و از آتش برداشته در ظرف شیشه گذاشته
وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و قبل شش ماه اگر استعمال کنند مهلک خواهد بود **قفطار غان الاصغر** حب البلسان کندش حماما پوست بیخ لفاح
اشنه سلیخه اشق لسان ثور اصل السوس مکوک عیدان البلسان تخم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جندبیدستر نرد حب شلغم شیطرج هندی تخم اترج
کرویا زراوند مدحرج قاقله مسک حب الغار درم الاخوین از هر یک دو درم زعفران فلفل بزرالبنج از هر یک دو درم فربیون هفت درم زرلحرمل قرنفل ساذج هندی تخم الکرفس
خربق ابیض مرارة الفیل قسط المر از هر یک چهار درم طلاء نقره ساییده از هر یک دو دانگ زرنباد درونج کافور از هر یک درم سنبل الطیب درم مشک دو دانگ افیون
پانزده درم ابریشم خام ملح هندی شیطرج هندی لسان الحمل ذکر کبریت بحری سوخته خیار شنبر پاک کرده باشند از دانه و چوب عود حالیسفر بیخ شاهدانه بیخ نانخواه صعتر فارسی
پنج درهم زرونباد حب الکبر از هر یک درم ادویه را کوفته و بیخته و صمغ را در شراب ریحانی کهنه خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند

اطریفل صغیر جهت مرض سودا و وجع الصبیان و درد رحم **صفت** فلفل ابیض زنجبیل ملح هندی قسط المر از هر یک شش درم افیون فربیون جندبیدستر زعفران
قرنفل مصطکی عاقرقرحا از هر یک پنج درم سعد مرزنجوش فاسیسیتن کرفس [illegible] زرنباد درونج زراوند طویل از هر یک دو درم دهن البلسان مارالکافور از
هر یک چهار درم ادویه را کوفته بیخته بروغن بلسان مارالکافور چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشته و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و شربت
او مثل عدسی با آب مرزنجوش نافع است **کلکلانج الاکبر** و این معجون هندی است جهت درد معده و تپهای کهنه و غشی و عسر البول و برص و بهق و بلغم و
رطوبت و قروح شش و عطش و زهرها و برودت بدن و بواسیر و درد سپرز و دملها و قولنج و زردآب و امراض زهدانها و آبستن و اشتهای طعام و غیره و تریاق است **صفت**
هلیله سیاه بلیله شیرابله دانه بیرون کرده و آب بیخ و فلفلمویه و تخم کرفس و شیطرج هندی و فلفل و لسان العصافیر زیره کرمانی و هندی که شونیز است و دار فلفل
بعضی گفته اند که بجای دار فلفل است ملح اندرانی و هندی و ملح نفطی و نمک سیاه و سرخ نانخواه از هر یک ده درم ترب سفید یک رطل ادویه را کوفته و بیخته شیرابله
دانه بیرون کرده سه رطل و ربیست و چهار رطل آب شیرین با آتش معتدل بپزند تا ثلثش باقی بماند و از آتش بگیرند و صاف کنند و ثفلش را بیندازند و شکر سفید
چهار رطل با و ریخته با آتش بگذارند و با آتش هموار بپزند و حرکت دهند تا شکر گداخته شود و غلیظ شود و مثل عسل و روغن شیرج تازه سه رطل بر او ریخته حرکت
دهند تا آب ممزوج شود و از آتش گرفته ادویه کوفته شده را بر او بپاشند و بهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت
از سه مثقال تا چهار مثقال است **کلکلانج الاصغر** منافعش مثل منافع اکبر است **صفت** هلیله هندی بلیله شیرابله دانه بیرون کرده
فلفل دار فلفل شیطرج هندی جوز بوا زنجبیل حب النیل ابریشم تخم کشنیز خشک نانخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی و اطریفل از هر یک پنج درم خیار شنبر
از دانه بیرون کرده ملح هندی قرفه ساذج هندی هیل بوا که سو شیر است و اگر یافته نشود عوض او قاقله کبار است حب البلسان از هر یک سه درم ترب سفید
روغن شیرج از هر یک بیست استار شکر سفید صد و بیست استار مویز دانه بیرون کرده دو بیست پنجاه استار آب الیچ ده رطل **صفت ماء الالیج** شیرابله
دانه بیرون کرده و سه من مویز دانه بیرون کرده و شش من با چهار رطل آب بپزند تا ربعش بماند و آبش را صاف نموده در دیگ پاکیزه بریزند و شکر را بر او انداخته
با آتش نرم بپزند تا شکر گداخته شود و مثل عسل غلیظ گردد پس ادویه مسحوقه بتدریج بر او ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد از آن روغن شیرج را نیز ریخته
بهم زنند تا ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند **معجون شفا** جهت

جهت صرع و سکته و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و رعشه و خوف و حبس النفس و خفقان و خیال فاسد و تغیر عقل و درد اندرون و شش و بادهای غلیظ
و درد مفاصل و نقرس و سکته و فالج و لقوه و درد رحم و دوار و سقوط جنین و جهت نگاهداشتن جنین در شکم امهات و سعوط او صداع و شقیقه را بسیار نافع
و این معجون را ابلیه ذهبیه نامند صفت مشک خالص و ماما و عیدان البلسان و فربیون و اشنان نبطی و تخم کرفس و تخم سداب و اشنه و کبریت اصفر و حشیشه الزعفر
جبلی و اسارون و حبلی و کافور و خربق ابیض و سیاه و سیعه سایله و سعد و ماميران چینی و تخم بیون اصابع صفر و داسقان کرکف الکلب بنجکشت و حب المحلب
و کشت برکشت و خردل ابیض از هر یک دو درم مروارید ناسفته زعفران سادج هندی سلیخه ذوب غیر مقشر جوز بوا تخم بنفشه الاذخر جندبیدستر تخم جرجیر
از هر یک ده درم طلا و نقره سائیده زرنب حب البلسان شونیز زراج الاساکفه خرء الثعلب پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم ابریشم خام غیر محرق فلفل سفید زنجبیل
بیخ شبت تخم شبت جنطیانا لسان العصافیر نیم درم صعتر فارسی عاقرقرحا زراوند دحرج بندق هندی اهیل فقر الیهود هزار چشان که شبندان است از هر یک
چهار درم قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ حرمل کنوث هندی عیدان پرسیاوشان قاقله از هر یک سه درم بیخ سوسن اسمانجونی بسباسه خاک چهار راه مار الثوث ماء الکبوتر
از هر یک یک درم مصطکی شش درم تفاح سبت عدد درازیانه زوفای خشک از هر یک شش درم فلفل سیاه دار فلفل بزر البنج ابیض زراوند طویل افیون از هر یک بیست
اکلیل الملک چهار درم و نیم بزرقطونا و بسد از هر یک چهار درم و دو دانگ ادویه را کوفته و بیخته بخیسانند از آنها انچه خیسانیده نیست بشراب ریحانی کهنه یا با انچه قائم
او باشد و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته و در ظرفی گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت مثل نخودی با آب بیخ رازیانه و بیخ کرفس و سعوط
از و بقدر حبه با آب شلیثا یا آب مرزنجوش وقت اتخاذ او هنگام طلوع شعرای یمانیه است که عبارت از کلب الجبار است کاسکنج و این معجون خارجی است
نافع است جهت امراض بسیار خصوصا امراض اطفال و صبیان که ایشان را عارض شود صرع و لقوه و فالج و تشنج و جهت حفظ جنین در شکم با درد اصلاح حم
و درد رحم را بسیار مفید است و سعوط کرده میشود و باین جهت جمیع انچیزهای که سعوط بشیاثا کرده میشد صفت سلیخه حفت آفرید پوست بیخ تفاح تخم رازیانه بیخ حرمل حب الاس
زراوند طویل و دحرج مشک عنبر حب البلسان از هر یک چهار درم قرنفل فرنجمشک از هر یک بیست و چهار درم سبل چهار درم قسط المر جوز بوا اهلیلج اصفر افیون از هر یک هشت درم قرفه بیخ
اصفر شونیز تخم خیری زرد از هر یک ده درم و نیم سکنج زرنباد و درونج سیعه سایله مرصافی از هر یک پنج درم سعد بسباسه زعفران خربنا ارمشک حب الذهب حب البان از هر یک
ده درم مغاث بیروح صمغی از هر یک پانزده درم مرو اسفرم ورق آس از هر یک سی درم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل سرشته و در ظرفی گذاشته وقت
حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر شربت یک درهم تا یک مثقال است صفت حبرنیا که موصوف است در کاسکنج قصب الذریره اظفار الطیب ساذج هندی
ذکر سیعه از هر یک چهار درم آشنه قرفه زعفران مشک عود هندی قرنفل مرصاف از هر یک نیم درم ادویه را کوفته بیخته و با شراب ریحانی خمیر نموده قرصها سازند و بگذارند
تا خشک شوند و در وقت حاجت استعمال نمایند صفت معجون المسک جهت درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تفتیح سده ها و تحلیل بادها
غلیظ صفت مشک سلیخه سنبل الطیب ساذج هندی لک پاک کرده ریوند چینی جنطیانای رومی از هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی از هر یک سه درم
قرنفل مرصاف از هر یک نیم درم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته قدر شربت مثل شربت یک مثقال با آب گرم معجون جنطیانا
جهت صلابت جگر و سپرز و سده ها و درد معده و گرده و مثانه و تبهای که بطول کشیده و جمیع زهرها و گزندها را نافع است صفت جنطیانای رومی فلفل سیاه
از هر یک ده درم قسط المر ساذج هندی سنبل الطیب زراوند دحرج ریوند چینی از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته و قدر شربت
یک درم با آب معجون فودنجی جهت درد معده و جگر بارد و قشعریره و تبهای بلغمی و تپ ربع صفت فودنج نهری و فودنج جبلی و فطر اسالیون
و سیساليوس از هر یک دوازده درم تخم رازیانه تخم کرفس بالونج حاشا از هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل سیاه چهار درم ادویه را کوفته و بیخته و با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته سرشته قدر شربت از هر یک درم تا دو درم با آب گرم معجون تمری جهت عسر البول و قولنج نافع بود و بمشقت اسهال سکنده در هنگام قبض
از زمستان و تابستان صفت خرفای هیرون یا تمر صیرفان دانه بیرون کرده مقشر پنجاه درم را یکشبانه روز در خل خمر خیسانیده پس بکوبند به دوزن خرما
بعد از آن سقمونیا و سداب خشک از هر یک هفت مثقال فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه مثقال بورق ارمنی یک مثقال بادام شیرین مقشر از هر دو مغز پسته
سی عدد کوفته و بیخته با مرکوفته ممزوج نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته قدر شربت چهار مثقال با آب گرم معجون زبیب
جهت صرع نافع است و دلیل با اعتدال بودن او است و در رفع امراض عصبی و صرع مجرب است و تجربه نموده صفت اهلیلج کابلی اهلیلج زرد و اهلیلج سیاه خوش

معجون جالینوس از هر یک دو درم عود صلیب پنج درم عاقرقرحا سه درم کوفته با مویز از هم بیرون کرده بوزن آن بسرشند شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال و نیم است

جهت امراض بلغمی و سوداوی و ریاح و سده جگر و برودت گرده و مثانه و اصلاح حال بدن نافع است صفت فلفل سفید بیل از هر یک چهار مثقال قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان

قصب الذریره تخم سور زنجبیل سعد خولنجان قرنفل دار فلفل دارچینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی از هر یک دو مثقال ادویه معجون نمایند **معجون عود ملین**

از شیخ ابو علی جهت تقویت معده که با یبوست باشد و میل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران فلفل سیاه قرنفل بشک زرنباد از هر یک پنج مثقال سعد زرنباد سانج قرنفل

از هر یک نیم مثقال عود خام هفت ل لاجورد دو دانگ کافور یک دانگ تربد چهار ل نمک یک مثقال با عسل و شکر بیامیزند و اگر مشک و عنبر از هر یک نیم مثقال داخل

ل محموده دو ل داخل کنند بهتر خواهد بود **معجون عود غیر ملین** عود مشک عنبر جدوار دارچینی مصطکی فلفل قرنفل از هر یک یک مثقال و نیم

بادرنجبویه گاوزبان تخم کرفس بادیان سنبل اگر ترکی پوست ترنج از هر یک دو مثقال با عسل و نبات بسرشند و در نسخه شیخ ابو علی کافور یک دانگ و نیم د جدوار و پوست ترنج

را ننموده است **معجون سفرجلی قابض** به پاک کرده یکمن عسل یکمن دو رطل است که صد و شصت و دو مثقال باشد فلفل دار فلفل زنجبیل پنج مثقال

هیل هفت ل قاقله سنبل قرنفل دارچینی زعفران بدستور هفت ل به پاک کرده از پوست و دانه را با عسل پخته از پرویزن درشت بیرون کرده با عسل بقوام آورده

با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار مثقال است **زرعونی** جهت قوت گرده و جگر و باه و معده و سرد را و در یک مثانه نافع و باد را بشکند صفت تخم کرفس بادیان تخم

تخم اسپست تخم ترب تخم شلغم یا نانخواه مغز تخم خربزه و خیار تخم کرفس از هر یک پنج ل عاقرقرحا زعفران قرد مصطکی عود از هر یک ده ل بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه از هر یک

عنبر نیم ل با عسل بسرشند مقدار شربت تا دو مثقال بعد از دو ماه بخورند **معجون ماسک البول** جهت سلس البول و تقطیر نافع است صفت بلوط مقشر

مقل یا نزده درم حرف و مر تخم سداب از هر یک یکم کندر حب الآس جوز بوا کبابه قرنفل بلیلج اسود از هر یک دو درم سعد شونیز بیل از هر یک درم انجیر خشک پنج درم با عسل

قدر شربت از سه مثقال تا پنج مثقال **معجون البندادیقون** جهت نفخ و برودت معده صفت زعفران کاشم بزر السداب تخم کرفس زنجبیل حاشا

الصنوبر کبار از هر یک شش درم بادام مغز لبان از هر یک دو درم فلفل هشت درم با سه وزن ادویه عسل بسرشند **معجون نفخ** جهت سرفه و درد جگر و سینه و الاکل

نفس ریه و شوصه و صفای آواز و ادرار بول و درد سپرز نافع است صفت مویز بی دانه یا کشمش بیست و پنج مثقال است زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی دارشیشعان

از هر یک یک ل قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق از هر یک دو مثقال و نیم مرصافی چهار مثقال صمغ عربی تا قایم مقام شود انجیر باشد با عسل بسرشند

قدر شربت یک ل با آب گرم جهت درد جگر و معده و جهت درد سینه و شش با زوفا **معجون حلتیت** جهت رفع تب ربع و تفتیح سدها و تحلیل ریاح

گزدان و غیره صفت حلتیت فلفل مرسد ا خشک با سویه مجوز ریخته عسل بسرشند قدر شربت یک مثقال **معجون الخبث** جهت بواسیر و ریاح آن

گرده و تقویت احشاء و هاضمه نافع است و از افتیمون بهتر است صفت ملیلج سیاه ملیلج بلیلج فلفل دارفلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده ل تخم شبت

از هر یک چهار ل خبث الحدید بر روغن بادام شیرین جوشانیده ده ل با سه وزن ادویه عسل بسرشند و اگر دو مثقال با یک مثقال مشک در کنند اقوی

خواهد بود **معجون القولنج الریحی** از مجربات رکن الدین مسعود صفت سداب خولنجان سلیخه پنج کبر سانج هفت مثقال و میویز ساخته در یک شب در گلاب خیسانیده شده

پس بجوشانند تا آنکه به نصف رسد پس صاف نموده بعد از آن زرنباد و مصطکی نانخواه مشک عود پوست ترنج دار فلفل کاشم تخم کرفس سانج هندی افیون بلادر

تخم ترب زرنباد صعتر فودنج دارچینی حلتیت کمون کرمانی قرنفل حرف از هر یک ده ل و نیم چند نصف وزن مذکور بگیر ریخته پس شش مثقال عسل را با گلاب

باقی ادویه را با این عسل بسرشند و روغن بادام تلخ بیست مثقال اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش قوی باشد اضافه کنند یا و فلوس خیار شنبر قدر یکه خواهند

معجون زوفا جهت نضج مواد محتبسه در سینه مجرب شیخ نجم الدین البوی است صفت بالسوس زوفای خشک پرسیاوشان از هر یک ده ل قردمانا فلفل انیسون

هر یک یک ل مغز بادام تلخ و بادام شیرین و دیگر و تخم انجره از هر یک پنج ل عسل سه وزن ادویه بسرشند و هر روزه دو مثقال را با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد

تمر هندی سویق بیدانه از هر یک ده ل حلبه تخم کرفس تخم رازیانه پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون از هر یک پنج ل در چهار رطل آب بجوشانند تا

بربع آید پس سه حصه کنند و هر روز یک حصه را با دو مثقال معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ آخر شود باز بهمین دستور ترتیب و بند و هر ماه دو روز متعاقب یکدیگر

این دوا را الی نمایند اصل السوس خرد ابهرنج تخم ترب تخم شبت جوشانیده صاف کرده با سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند در وقتی که معده خالی باشد **معجون**

ملوکی مستعمل جهت قوت باه و اشتها و قوت عیا ست صفت [illegible] اسارون العصا قیر پنج اوقیه ... دارچینی مصطکی عود زعفران

ازہر یک سہ مثقال فانیذ کندر از ہر یک یک مثقال پستہ ده مثقال مشک نیم مثقال قند گلاب از ہر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل بقدر کفایت اضافہ نموده ادویہ را بعد از قوام سرشتہ
شربتی یک مثقال **معجون جلالی** مستعمل جہت زیادہ کردن منی و قوه مجامعت و ضعف گرده و معده و اشتہا مجرب است سنبل الطیب قرنفل دارچینی قاقلہ از ہر یک
ده مثقال انیسون تخم کرفس از ہر یک پنج مثقال زیره کرمانی مدبر مقلو مصطگی نانخواه نعناع خشک جو از ہر یک نیم مثقال فلفل ده مثقال ایک مثقال سرشتہ ده روز نافع بود مجرب است
معجون الصرع مجرب از جالینوس و اسرار الاطبا نقل میشود و بتجربہ رسیده است عاقرقرحا ده مثقال صلایہ نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از آن وزن ده مثقال
با سرکہ کہنہ ده مثقال بسایند و با عسل سرشتہ نمایند شربت دو درم بہ بستم آب گرم **معجون عقرب** جہت سنگ گرده و مثانہ و عقرب سوختہ جنطیانا سہ مثقال زنجبیل یک مثقال
فلفل ده مثقال دارفلفل ده مثقال کاکنج پنج مثقال جند بیدستر نیم مثقال با بیست مثقال عسل سرشتہ بجوانان شش ماه بیالغ و زنی و به نابالغ نیم دانگ بدہند **معجون ابو ماہر** مسمی بہ تریاق
جہت قروح گرده و مثانہ و مجاری بول و احتباس آن و حرقۃ البول مزمن بغایت مجرب است و جہت امراض رحم بسیار نافع و در حیض و مسکن دردہای
اعضای تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضا ست قدر شربتش در اول علت یک مثقال با سه اوقیہ شیر الاغ و ہفتم ماء العسل و مزاج بسیار حار باشد شربتہ
در رب غوره و در وسط علت تا دو مثقال با ہفت درم آب بارتنگ مطبوخ و پنج درم ماء العسل و در آخر علت کہ چرک پاک شده باشد و خواب آید یک مثقال ونیم + +
با شربت صورد یا رب غوره و امثال آن جہت او را حقیقی با آب نخود منقوع و مانند آن از ادویہ مدره حیض گل مختوم گل خطمی و خیار زه تخم خرفہ تخم خیارین و مغز
تخم خربوزه و کدوی شیرین دم الاخوین از ہر یک پنج مثقال طین قبرسی پانزده مثقال طین ارمنی مغسول ده مثقال ودع محرق شاخ گاو کوہی سوختہ سپید مروارید از ہر یک یک مثقال
ونیم عصاره لحیۃ التیس خطر اسالیون زوفای خشک صعتر تخم کرفس انیسون از ہر یک چہار مثقال صمغ الوثشاسته کتیرا حب القلقل کماش نہایست حب الصنوبر کبار جرمی
نشیر ہ کوہی مقشر از پوستہا از ہر یک چہار مثقال سماق منقی غوره خشک طین فارسی گل شیراز ست ریوند ایک تالی مخاوت خشخاش سفید و سیاه تربد البیخ از ہر یک سہ مثقال
حب کاکنج چہل عدد افیون رب سوس از ہر یک دو مثقال ... گرفتہ سہ وزن ادویہ **معجون سیسالیوس** جہت اقسام صرع نافع است ... از ادویہ دو
در یا ... صرع قایم مقام او نتواند بود سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از ہر یک ده مثقال غاریقون پنج مثقال تربد ماحلیت ... از ہر یک ده مثقال ونیم ادویہ
کوفتہ در آب ... و دو چند آن عسل ... قوام آورده ادویہ را بآن **معجون مقل** جہت بواسیر و اورام مقعد نافع است و اورا التیام دہد و خون بواسیر باز دارد و پوست
پوست بلیلہ آملہ منقی تخم سپندان سفید تخم گندنا تخم ریحان از ہر یک پنج مثقال مقل چہار در آب گندنا حل نموده با عسل دو وزن سرشتہ شود و در بعضی نسخہ بی عسل است +
معجون الکمونی جہت تقویۃ معده و نفخ و ریاح و رطوبات آن نافع است زیره کرمانی صندل که یک شبانہ روز در سرکہ خیسانیده بود و آن را بخشکانند زنجبیل
بیست مثقال فلفل ده مثقال برگ سداب خشک ده مثقال بوره ارمنی ده مثقال ادویہ را بسیار نرم صلایہ نمایند و با عسل سہ وزن ادویہ سرشتہ مقدار شربت یک مثقال **معجون**
جہت قطع خون بواسیر مجرب است بلیلہ کابلی بلیلہ آملہ از ہر یک ده مثقال سبد کہربا صدف سوختہ از ہر یک ده مثقال مقل ازرق بیست مثقال مقل را
در آب حل کرده مجموع را با ہفتاد و پنج مثقال عسل کف گرفتہ سرشتہ قدر شربت دو مثقال **معجون اللولو** جہت تقویۃ اعضا و تنفیح اوعیۃ منی و تقویۃ
اعصاب و زیادتی باه و تکثیر انعاظ و اعانت میکند منی را اعانت شدیده و اخراج منی میکند بلذت شدید و تنفیح منی میدہد **صفت** مروارید ناسفتہ بسد از ہر یک
شش مثقال انیسون بہمن ابیض از ہر یک چہار مثقال کاکنج اصل البلاد از ہر یک سہ مثقال تفاح او خرسعد گزانج از ہر یک دو مثقال سلیخہ اسارون دارچینی مصطگی از ہر یک
یک مثقال ونیم صمغ یک مثقال کتیرا یک مثقال با دو وزن ادویہ عسل کف گرفتہ سرشتہ و در وقت خواب یک مثقال با آب نیم گرم بنوشند **معجون حافظ الاجساد**
از تالیف حقیر است جہت انواع سده و باسار لیقا و جگر و ضعف دیرودة جگر و امراض معده و سوء القنیہ نافع است و این معجون را خواص کثیره و منافع جلیلہ است
و مثل این در این باب ما ندیده و نشنیده دارچینی اصل الکبر از ہر یک پنج مثقال زعفران دوازده مثقال تو موار ہر یک چہار مثقال سنبل الطیب شش مثقال انیسون چہار مثقال و ربع
چہار مثقال رب السوس عصارۃ الغافت جعده از ہر یک سہ مثقال مرصاف چہار مثقال روغن بلسان چہار مثقال واگر یافت نشود بجای او دہن کہنہ کنند و با عسل سرشتہ
و قدر شربت یک مثقال نافع باشد باذن اللہ تعالی **معجون بزور** جہت باه مجرب است تخم زردک تخم پیاز تخم ترب تخم تره تیزک تخم بوتہ تودری سفید و سرخ
لسان العصافیر شقاقل مغز چلغوزه قسط شیرین زنجبیل بہمن سفید و سرخ خولنجان دارفلفل جلدت طبیب از ہر یک پنج مثقال با سہ وزن عسل سرشتہ ہر روز دو مثقال
ونیم صبح و مثل آن شام تناول نمایند **معجون حب القطن** جلیل القدر و عظیم النفع است و از جالینوس است اعاده شہوت باه میکند بعد ... و آواز صاف میکند
و سلس البول ... ضعف کلیہ و مثانہ را زایل میکند ... و مثانہ ... بواسیر نافع است قدر شربت ده مثقال

و قوتش تا سه سال باقی میماند صـ حب القطن بسباسه دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجره از هر یک یکجزء شقاقل زنجبیل از هر یک ده ل و اشیشغان هفت ل قسط
شیرین جوز کتان فلفل مصطکی از هر یک چهار ل با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته **معجون ید الله** جهت تقنیت حصاة و بغایت قوی است خوانیدن ...
بید انجیر سپستان صماغ سفید محرق را وعقرب را و بیخ کاکم توبه دار که سر بسته از ریاوا زنبیحا رده الاذخر را و پوست تخم مرغ که چوجه از وی بیرون آمده باشد حجر الیهود صمغ جوز
از هر یک یکپل فطرا سالیون و دو قوسا سکنطرا اشیخ صمغ عربی تخم خطمی فلفل سیاه از هر یک یک ل و نیم با عسل سرشته از یک مثقال تا ده مثقال را با سه بیخ خشک و تخم سیاه شقیقوه و بادا الاز
آنست که خرگوش را زنده کرده درست در ظرف خزفی گذاشته بگل حکمت گرفته در تنور حمام یا تنوری گرم بگذارند تا بسوزد **معجون از اس الهیل** جهت وجع الفواد
و تعالیفیس که از برودة باشد نافع و بسیار مقوی معده است نانخواه فلفل زنجبیل دار فلفل زرا وند طویل دارچینی اسارون هر یک ده جزو مصطکی زنجبیل و بخ انیسون هر یک
یکجزو قند سفید ستر تخم جزو بایکوزن عسل و یکوزن شیره قند سرشته قدر شربتش دو ل **معجون افتیمون** جهت درد معده و وجع الفواد که از مواد سوداوی باشد نافع
است انیسون پنج ل تخم کرفس پنج ل افتیمون هفت ل سلیخه ده ل عسل دو وزن **معجون** جهت ریاح بواسیر صداع بارد و ظلمت بصر و تقویت باه سنبل الطیب قرنفل
دارچینی حب البان فلفل سفید دار فلفل اسارون سلیخه قصب الذریره سعد تخم سوسن زنجبیل قرنفل قاقله زنجبیل دو وزن ادویه الشرب مثقالین **معجون و بید الورد**
صنعت او آنست که مثل همه اجزا درد و وزن است نافع است جهت انواع صداع بارد و سهر که باشد و منع صعود ابخره میکند و جهت دوی و طنین و ضعف معده و جگر و انواع
استسقا و تحلیل ریاح و ادرار و دیگر و صلابات نافع و ظاهر احوال باشد در حبه اولی و قدر شربت از دو ل تا چهار ل سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون
قسط شیرین عصاره غافث بزر الکشوث قولک مقول بز سفید بایزکرفس زراوند طویل حب البان قرنفل دار فلفل عود از هر یک یکجزو دو درم منزوع الاقماع مثل الجمیع
با سه وزن ادویه عسل سرشته **دواء المسک شیرین** که دواء المسک حار نامند جهت خفقان و دمه سودا و ضعف دل و معده و بادهای که زنان آبستن را
بهم رسیده باشد و رنگ رخسار را نیکو گرداند زرنباد و درونج از هر یک یکدرم لولو کهربا بسد ابریشم مقرض غیر محرق یکدرم و نیم بهمن ابیض و احمر سادج هندی سنبل الطیب قاقله کبار
قرنفل جند بیدستر سرشته از هر یک چهار دانگ زنجبیل دار فلفل از هر یک دو دانگ مشک یکدانگ و نیم با سی مثقال عسل منزوع آتش ندیده سرشته **دواء المسک تلخ**
از قرابادین جنین جهت خفقان و ورم گلو و رطوبت معده نافع است سنبل قرنفل مشک صماغ سادج هندی از هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس از هر یک چهار درم
صبر سقوطری افتیمون از هر یک شش درم زنجبیل شش درم جند بیدستر یکدرم و نصف مر را در آب گرم حل کرده و با سه وزن عسل خام سرشته **دواء المسک بارد**
مقوی اعضای رئیسه و سوداوی محرور المزاج و جهت خفقان حار نافع است غنچه گل سرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض گل گاوزبان کهربا مروارید
زرشک بیدانه بسد تخم خرفه صندل سفید از هر یک پنج مثقال نوفل گل ارمنی شبت از هر یک سه مثقال بسباسه دو مثقال مشک یکمثقال عنبر اشهب ورق نقره و طلا
هر یک دو مثقال قند سفید دو وزن ادویه با آب سیب نه مثقال و آب انار نه مثقال عرق بید مشک چهار مثقال گلاب چهار مثقال بقوام آورده سرشته و اگر مشک
خواهند بقدر تنها اکتفا نمایند و حجر دو مثقال یاقوت اضافه نموده و اثرش بسیار یافته **نوشدارو** که نوع منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر مرحوم طاب ثراه
که بهترین نسخها است و مکرر بتجربه رسیده جهت تقویه اعضاء رئیسه و ضعف معده و نقاهت بدن و برانگیختن اشتها مفید است صـ طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی
زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا گلسرخ از هر یک سه مثقال یاقوت ریوند اسارون سعد عود هندی اذخر صندل سفید پوست ترنج سادج بسد بهمن بیخ سنبل
مادر بخویه درونج اهیل زرشک بیدانه عنبر اشهب ورق طلا و نقره از هر یک دو مثقال مشک یک ل نه مثقال املج اهلیلج نموده از پرویزن بیرون کنند و با یکوزن
و نیم ادویه شکر سفید و مثل آن عسل کف گرفته سرشته **نوشدارو هندی** که ساده گویند جهت تقویه معده و جگر بغایت نافع است صـ گلسرخ
شش درم سعد بخدیهم قرنفل مصطکی سنبل اسارون از هر یک سه درم قرفه ذرنب زعفران قاقله بسباسه اهیل جوزبوا از هر یک دو درم با ابی هر سی و شش مثقال
اجزا یکرطل آمله را در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس از پرویزن بیرون کرده با یکرطل فانیذ سنجری بقوام آورده سرشته قدر شربت از یکدرم تا یکمثقال
معجون فلاسفه ماده الحیوة نیز نامند از اذرو ماخس قدیم است جهت امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و جگر و تقویه دماغ و حفظ
و فهم و یرقان و قولنج و استسقا و سنگ گرده و مثانه و تقطیر البول و امراض مثانه و مقعد نافع است در سیوم گرم و خشک و محرق اخلاط و مضر محرورین مصلحش
شیر تازه و سکنجبین و شربتش از دو مثقال تا چهار مثقال قوتش تا چهار سال باقیست صـ فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی کندر بابلیه آمله حب الصنوبر شیطرج
هندی بهم بابونج بالسویه با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته درازی پوست ترنج اضافه کرده و شیخ خبث الحدید بجهت زرد آب و خفقان و منفعتی زراوند مدحرج و خصیه الثعلب

[illegible]

و سقیقه اثیلیچه کفو نافع نحو انجره بجهت تصفیه منی و گنجد مقشر بجهت هزال کلیه و بسباسه جوزبوا و سویز مستقی از هر یک یک جزو بر اجزای عشره اصل اضافه نمایند

معجون که اشتها و خواهش گل خوردن و چیزهای بد را قطع کند معروف بمعجون فنیقراص ایارج فیقرا ده درم زنجبیل کابلی و بلیله اسفنج الطیب و ابهل کوفته بعسل سرشته شربت از سه درم تا چهار درم بطبیخ ادویه پنج **معجون** که منفعت مثل معجون فیقرای است و بغایت مجرب است و معروف بمعجون جوز جندم **ص** بلیله کابلی ابهل اسفنج مصطکی جوز بوا بالسویه تا نخواه زنجبیل بالسویه بعسل سرشته پیش از طعام و بعد از طعام میل نمایند بقدر جوزی بجای گل نشاسته را با نمک و دو جزو جندم را سوده ساخته تناول نمایند غذا را اشتهار سازند یکباب شخ بچه **معجون** جهت عرق النسا گویند منقول از خط مرحوم آخوند **ص** پوست بلیله پوست بلیله زرد آمله مقشر ترید سفید زنجبیل سنبل بالسویه با سه وزن عسل سرشته شربت مثقال **اطریفل** که جهت تقویه دماغ و قطع ریاح بواسیر و تنقیه معده و برص و بهق و اصلاح اخلاط سوداوی نافع است **ص** بلیله کابلی بلیله آمله بزر الکرفس الجبلی از هر یک شش شیطرج شش مثقال نانخواه صعتر از هر یک دو وقیه سنبل حماما اسطوخودوس از هر یک سه درم دارچینی دو درم فلفل ابیض و اسود نارمشک پنج درم از هر یک نیم وقیه خانیشا محمدیه سه وقیه نیم خردل یک وقیه نوشادر نیم بروغن بادام چرب نموده با سه وزن ادویه عسل سرشته **اطریفل** مقل جهت بواسیر و اسهال بواسیر نافع است **ص** پوست بلیله کابلی بلیله هلیله سیاه آمله مقشر افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده مثقال ترید هفت مثقال مقل سی مثقال فلوس خیارشنبر سی مثقال مقل و فلوس را در آب گرم حل کنند و با عسل بقوام آورند و ادویه با روغن بادام چرب نموده سرشته و استعمال نمایند **اطریفل کشنیزی** جهت منع بخارات از دماغ و ریختن سوداء سوخته بمعده و تقویه حواس نافع است اجزای او اجزای اطریفل صغیر است بعینه و کشنیز خشک مثل نصف اجزا **اطریفل ایامان** جهت برص و بهق ابیض و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند **ص** بلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده مثقال بزرنگ مقشر پنج مثقال شیطرج هندی سعد زنجبیل از هر یک سه مثقال ساذج پنج مثقال بسفایج اسطوخودوس از هر یک مثقال غاریقون شش مثقال قسط سه مثقال کندر مصطکی انیسون قرنفل اهل جوزبوا از هر یک شش مثقال فلفل دارفلفل نارمشک از هر یک چهار مثقال از سه درم تا چهار درم **اطریفل زمانی** تالیف حقیر که مسمی باسم والد خود گردانیده اسهال صفرا و بلغم و سوداء و منقی معده و دماغ و مداومت آن جهت قطع نزلات مجرب بالغ صعود بخارات بدماغ و چون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت نمیرساند و جهت امراض مالیخولیا خصوصاً مراقی و قولنج و رحم بغایت نافع و تو تنها و سال با قیست و قدر شربتش جهت اسهال اخلاط از چهار مثقال تا شش مثقال و چون مداومت نمایند هر روز از یک مثقال تا دو مثقال موافق جمیع امزجه است **ص** آن هلیله زرد کابلی سیاه گل بنفشه محموده سقمونی از هر یک ده مثقال ترید سفید محمد شیده بروغن بادام چرب کرده کشنیز خشک از هر یک سه مثقال پوست بلیله آمله مقشر گلسرخ طباشیر گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال صندل سفید کثیرا از هر یک سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه را کوفته بیخته عناب عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال جوشانیده صاف نموده با یکوزن و نیم وزن شیره هلیله و یکوزن عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته **اطریفل افتیمونی** جهت مواد سوداوی و تنقیه دماغ و جنون امراض بارده دماغی نافع است قدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال **ص** آن پوست بلیله کابلی آمله مقشر بلیله از هر یک ده مثقال ترید افتیمون سنامکی از هر یک پنج مثقال شیطرج بسفایج اسطوخودوس گلسرخ از هر یک سه مثقال انیسون نمک هندی از هر یک دو مثقال عسل سه وزن ادویه سرشته **اطریفل مسهل** منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر طاب ثراه جهت برص و بهق و جذام و داء الفیل و غیره امراض بلغمی و سوداوی **ص** بلیله کابلی بلیله آمله افتیمون غاریقون صبر سقوطری ایارج فیقرا شاهتره از هر یک دو درم بسفایج سنامکی از هر یک هفت درم ترید سفید پانزده درم حاشا سه درم اسطوخودوس پنج درم انیسون یک درم سقمونیا مشوی پنج درم بعسل معجون کنند مقدار شربت پنج درم است تا هفت مثقال **معجون شهریاران** که مسهل جهت برودت معده و جگر و زرداب و مره سوداء و تحلیل قولنج **ص** زنجبیل ترشه دارچینی سلیخه جوزبوا اهل قاقله مصطکی حب البلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا شش درم ترید هشت درم حب النیل هشت درم شکر سلیمانی مثل جمیع با سه وزن ادویه عسل سرشته قدر شربت از چهار درم تا چهار مثقال و در بعضی نسخه مقل بجای حب النیل است و این نسخه اوفق است **معجون سفرجلی مسهل** جهت امراض ضعف معده که از رطوبت و برودت باشد و جهت تهوع و غثیان و انقباض طبیعت نافع و مقوی فم معده و مانع صعود بخارات و قدر شربتش تا پنج مثقال است **ص** آن به شیرین پاک کرده از پوست و تخم یک رطل و در دو رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند و از منخل بگذرانند و یک رطل عسل اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه داخل نمایند زنجبیل و دارفلفل دارچینی از هر یک دو مثقال قاقله کبار زعفران از هر یک سه مثقال مصطکی پنج مثقال سقمونیا دو درم ترید سفید بروغن چرب کرده سی درم شیر خشت پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم و در نسخه

دیگر زنجبیل دار فلفل چهارم است **معجون برترا شیشه** جهت قولنج صعب و تیبه معده و اسعاد و مسهل قوی و مجرب است **ص** هلیل زرد قرنفل ساذج فلفل دار فلفل
زنجبیل هلیله کابلی مقشر قرنفل از هر یک یکمثقال آمله مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران مصطگی از هر یک نیم مثقال تربد سفید محموده از هر یک دو مثقال عسل سه وزن
ادویه شربتی از یکمثقال تا یکمثقال و نیم **معجون مسهل** از تالیف حقیر جهت امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا پنجمثقال و جهت قولنج
بسیار نافع است **ص** هلیله کابلی گل بنفشه از هر یک سه مثقال گل سرخ بسفایج از هر یک پنج مثقال مغز تخم کاسنی بست مثقال نشاسته محموده مشوی ریوند از هر یک پنج مثقال
هلیله سیاه پوست هلیله کابلی روغن بادام از هر یک بیست مثقال عسل دو وزن ادویه با آبی که در آن بست و ده مثقال و گلسرخ بنفشه هلیله سیاه ده مثقال هلیله کابلی
بیست مثقال جوشانیده باشند بقوام آورده بسرشند **معجون مسهلی** که بجهت کرم معده و حب القرع مجرب است **ص** سرخس ابرنج کابلی مقشر از هر یک پنج
تربد بیست مثقال از هر یک دو دم ادویه را کوفته بیخته با عسل بسرشند و مجموع آن یک شربت است و باید که قبل از تناول این دوا بیکساعت شیر تازه دوشیده بخورند قدر دوا
و قبل از دو ساعت پرهیز نمایند **معجون سورنجان** جهت مفاصل حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظ **ص** سورنجان ابیض هفت مثقال بوزیدان دو مثقال
تشویا شیره دو مثقال اصل الکرفس شیطرج از هر یک دو مثقال هلیله اصفر هفت مثقال تخم کرفس یکمثقال و نیم تخم رازیانج یکمثقال و نیم فلفل ابیض صعتر
ملح هندی بورق ارمنی از هر یک یک و نیم مثقال سقمونیا مشوی سه مثقال زنجبیل تربد پنج مثقال محموده شش مثقال عسل کف گرفته سه مثل ادویه قدر شربت پنجمثقال با آب گرم
و اگر دو است کنند دو مثقال و نیم کافی است **معجون نجاح** مسهل سودا و بلغم غلیظ و جهت قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد نافع است **ص** آن پوست هلیله
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک ده مثقال تربد سفید هفت مثقال غاریقون بسفایج از هر یک پنجمثقال اسطوخودوس ده مثقال محموده مشوی
سه مثقال گل سرخ سوس هلیله سفید از هر یک پنجمثقال عسل کف گرفته سه برابر ادویه شربت دو مثقال تا سه مثقال **نسخه دیگر** از زهر اس اصغر است و چنین گوید
از جالینوس است در اول گرم و توتش تا یکسال باقیست جهت زحیر و درد شقاق و مالیخولیا و جنون نافع است **ص** هلیله سیاه از هر یک ده افتیمون تربد اسطوخودوس
بسفایج از هر یک پنجمثقال غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان اسرا مروارید از هر یک مثقال گلسرخ زرنب ادویه چشم ... ادم الاخوین از هر یک یکمثقال و نیم شیح ترکی
سه مثقال طباشیر اضافه نموده و بعضی کنند و هر سه بجوشند ... هلیله کابلی از هر یک سه مثقال اضافه کرده اند با ... وزن کل بسرشند **معجون خیارشنبر**
که سمرقندی ذکر کرده جهت قولنج حار و بارد و درد و زکام و نزله و درد سینه نافع و معده سرد و بجهت دیگر نافع شش او ... مثقال ... رازیانه ختمی شست ده کافور با
است و توتش تا دو سال باقیست و قدر شربتش از پنجمثقال تا هفت مثقال **ص** مغز خیار شنبر سه مثقال با صد مثقال عسل بقوام آورند بنفشه و تربد از هر یک
بیست مثقال سقمونیا پانزده مثقال ریوند دوازده مثقال ملح هندی هفت مثقال و نیم انیسون مصطگی رازیانه از هر یک پنجمثقال ادویه را با سی مثقال روغن بادام
چرب کرده بسرشند چون جوشیدن فلوس باعث غلظت و ضعف عمل او میشود باید بعد از قوام عسل آن محلول کرده ادویه را سرشت **معجون اورا**
مسمی **بمبدل المزاج** از تالیف حقیر جهت قطع عادت افیون بغایت مجرب است و رفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النساء
سلسل البول بغایت نافع است **ص** آن اشاقی که پوله نامند و خشخاش سیاه نیه پوست را جدا کرده به بسوبان ریزه نموده بعد از آن نرم صلایه نمایند گل گاو زبان
سه مثقال هیل دو مثقال زرنباد سه مثقال عود هندی یک مثقال اسطوخودوس سه مثقال کبابه سه مثقال نارجیل سه مثقال مغز چلغوزه سه مثقال شقاقل
سه مثقال صندل سفید قرنفل یکمثقال آمله مقشر هلیله سیاه از هر یک پنجمثقال عسل سه وزن ادویه از یک مثقال تا دو مثقال خوراک است **معجون مسهل**
منقول از تذکره و نصرت بیک مسهل جمیع اخلاط حاره و محترق و مواد جذام و ماده حمیات و عطش است **ص** آن ... آلو ... از تمر هندی و هر یک
عناب و سپستان و سوس مقشر سی مثقال هلیله زرد تخم کشوث افتیمون بنفشه از هر یک پانزده مثقال گلسرخ ده مثقال تخم خطمی و خباری رازیانه و صندل زرد از هر یک
چهار مثقال در آب جوش صاف نمایند و با سی مثقال ترنجبین دو وزن ادویه شکر بقوام آورند طباشیر کتیرا صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته از هر یک پنجمثقال اضافه
کنند و اگر خواهند ... فوه ... سقوط تخم ... ادویه و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربت تا هفت مثقال **معجون** منقول از استاد و تذکره جهت
قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و ادرار و مسهل حیض نافع و رنگ رخسار و بشره را نیکو گرداند و گفته اند که جهت برص مجرب است و تا سه روز از پی هم تا پنج
استعمال نمایند قطع کنند پس روزی دیگر عود کنند وقت ابتدا که استعمال نمایند او خوب است که قمر در شروع و نقصان کرده باشد **ص** آن اهلیلج کابلی بلیلج آملج افتیمون
دو قوا ازهر یک نیم مثقال فرنفل دار فلفل ازهر یک چهار مثقال جوزبوا عاقرقرحا شیطرج ازهر یک دو مثقال با عسل بسرشند **فلونیا رومی** منافعش

منافعش مثل منافع فلونیای فارسی است لیکن انفع است از و در تقویت بدن ... گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد ...
... و اسهال و ضعف جگر و این احرّ است و ادامه ... هر دو مضر است ... آنکه اکثار در اطعمه ... نمایند تا حاجت نباشد استعمال آن ننمایند اجزا و بعضی مثل
اجزای فلونیای فارسی است با زیادتی سلیخه یکدرم و ساذج هندی درمی و روغن بلسان پنج درم و قوتش تا چهار سال باقی میماند **فلونیای فارسی**
جهت قطع خون و تقویت اعضاء حفظ جنین و صداع و سرفه و ضعف معده و تقویت باه و قوتش تا چهار سال باقی میماند و قبل از شش ماه استعمال نباید نمود
و قدر شربت تا یکدرهم **ص** فلفل ابیض بزر البنج از هر یک بیست و پنج درم افیون طین مختوم فوه تخم کرفس جوزبوا اسارون نانخواه رازیانج سنبل قسط بادام تلخ
از هر یک پانزده درم مغز تخم خربزه پنج درم اشش سه درم با عسل و شراب ... و در بعضی نسخه زعفران پنج درم مرصافی عاقرقرحا فربیون از هر یک دو درم زرنباد و پنج
لولو مشک از هر یک نیم درم کافور یکدانگ و نیم و در بعضی نسخه جندبیدستر مرجان کهربا ابریشم از هر یک یکدرم **برشعثای** ابی برکات منقول از خط او ... مرحوم
حکیم محمد باقر طاب ثراه و گوید بهتر از همه برشعثا است **ص** بزر البنج فلفل سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا سنبل الطیب سلیخه زرنباد
بهمن سرخ و سفید از هر یک دو درم عود بلسان چهار درم جندبیدستر ده مثقال خشخاش فرفیون از هر یک نیم درم روغن بلسان پنج مثقال اگر نباشد بدل
روغن زیتون کنند **فلونیای خاص** که حکیم محمد باقر طاب ثراه ترتیب داده در جمیع امزجه موافق است **ص** بزر البنج فلفل زعفران مصطکی مروارید عنبر مشک
یشب مروارید ورق طلا یاقوت بسد لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج زرنباد بهمن سفید دو ... اگر ترکی پوست بیرون ... از هر یک
دو مثقال کهربا ورق نقره زرنباد درونج بسباسه از هر یک چهار مثقال عود قماری ساذج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی تخم حلیبان
عود بلسان خولنجان سعد ... بحری جوزبوا لسان العصافیر ... جوز هندی غاریقون دار فلفل سلیخه ... اسالیون ... سالیون ...
... از هر یک مثقال ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گلسرخ خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز نارجیل از هر یک پنج مثقال مغز تخم خیار مغز تخم خربزه
از هر یک دو مثقال افیون ... مثقال عسل سه وزن ادویه **فلونیای مجرب** قریب الاعتدال موافق امزجه حاره و بارده که حقیر ترتیب داده است
و مسمی بحافظ الارواح نموده بزر البنج ده فلفل سفید ده افیون فارسی ده زعفران پنج کشنیز خشک پنج صندل سفید سه دارچینی سه مثقال طباشیر سه مثقال
سنبل الطیب ... مثقال گلسرخ خشخاش سفید چلغوزه نارجیل از هر یک سه مثقال زرنباد درونج از هر یک دو مثقال گل گاوزبان بسباسه دو مثقال عود
ساذج هندی حلیبان عود بلسان سعد ... بحری جوزبوا لسان العصافیر از هر یک دو مثقال آمله ... هفت مثقال دار فلفل سلیخه اسارون
قرنفل زنجبیل رازیانه انیسون قرنفل فرفیون پوست ترنج پوست ... ورق نقره از هر یک دو مثقال مشک نیم مثقال عنبر اشهب دو مثقال **فلونیای مجرب**
افیون بیست فلفل سفید بیست مثقال سنبل الطیب دو مثقال اسارون دو مثقال تخم کرفس مثقال بسباسه دو مثقال زعفران گلسرخ از هر یک شش مثقال
مشک نیم مثقال عنبر یک مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد ... دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افتیمون از هر یک دو مثقال **برشعثای برکات**
که مرحوم ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی ... از خط آبی برکات نسخه نموده ام و حقیر تجربه نموده و بهترین نسخ است جهت دفع سموم حیوانی و نباتی و جهت سدر
و دوار و ظلمت بصر و آواز گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکاء قلب و قوت حفظ و دفع نسیان و گداختن بلغم و صفای صوت و
... و سیلان ... از جهت پیچش و برودت معده و جگر و گشودن سده جگر و تقویت آن ... نافع است جهت ... انواع استسقا ... و
... تقویت جماع و زیاده میکند حرارت را ... کسل ... و امتلا ... انواع اعیا و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه ...
نافع و ترکیب مجموع ... و جهت رفع وسواس سوداوی و وحشت و سوء مزاج بارد و درد معده و قلت هضم و دیر شدن غذا نافع و قدر شربت ...
یک مثقال ... با آب گرم ... وقت خواب بخورند ... با روغن بادام شیرین و نبات و حذر نمایند در مزاج خشک و سودا و صاحب صداع بارد ... آب ... کنند ...
... مقدار حبه ... ابتلاع نمایند و در سرفه کهنه و تازه بلغمی ... مقدار حبه و جهت ضیق النفس ... با آب ... اصل السوس
و در وجع فواد و معا با ب رطبه و اگر متعذر باشد با طبیخ ... و جهت وجع ... الاصول و جهت ... با آب ...
... بارد باشد و اگر ... باشد با ... الاصول و جهت ... هر گاه ... و جهت ... باشد ...

ابستان ودر زمستان بجلاب نیم گرم و جهت تپهای بلغمی هر گاه با او جمع شود با آب و جهت تپهای مرکبه بطبیخ انیسون و جهت زحیر با آب بزرقطونا و آب نیم گرم
و جهت حصاة با سکنجبین یا آب ورق ترب و جهت سعال که از خوانیق باشد بطبیخ خشخاش و جهت بواسیر با ماء الکراث و جهت ثقل لسان همراه با سکنجبین و جهت نفخ بی سبب
با سکنجبین و جهت هیاج باه با عسل المطبوخ و جهت القرحه یک حبه هر روز فرو برد و جهت زحیر که ... و نفاس قطع نشود با حلبه و جهت ... و جهت ... که
کافور خورده باشد بطبیخ عود با ماء الورد و جهت گزیدن عقرب ... و جهت گزیدن افاعی حبه هر روز و هر چند ... کنند ... بنوشند تا ... ساکن گردد و علامت ...
... که ... پاک شود از ... خواب ... می برد و همچنین در ... تپهای و جهت ماده که در گرده ... سپید باشد بطبیخ نخاله ... و جهت رفع زیادتی خون حیض
با ... و جهت احتباس خون حیض بطبیخ عناب ... و جهت قولنج بطبیخ اصل السوس نافع است **ص** آن دارفلفل دارچینی ... جند بید ستر از
هر یک چهار ... سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل از هر یک ده م افیون یک وقیه و نیم زعفران پنج م انیسون پانزده مثقال تخم کرفس ... از هر کدام پانزده
مثقال فلفل سیاه ... و دو مثقال و نیم قسط و فو اسارون از هر یک ده مثقال و نیم زنجبیل فو دو بیخ خشک از هر یک هفت م روغن بلسان یا روغن گلسرخ
زنبق ده مثقال عسل ... چهار صد پنجاه مثقال **تریاق برء الساعة** از ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی شاگرد ابی البرکات که بر سطور نوشته
... بخط مصنف مقابله کرده ام فلفل سفید و سیاه بزر البنج افیون فرفیون زعفران ... عاقرقرحا عسل دو وزن او و بعد از شش ماه
استعمال نمایند و منافع آن و طریق شربت او در هر مرضی بموجبی است که در ... سابق نوشته شده ... فلفل مختصر است ... سفید او ...
بر روده خواهد بود و با غافلین مایل بحرارة فافهم **نسخه دیگر** از ظهیر الدین نقل شده و یک تجربه ... و جهت
تب ربع مکرر بتجربه رسیده **ص** ... سلیخه ... مرصافی زعفران ... از هر یک پانزده ... انیسون ... سنبل الطیب ... عربی ... بید ستر ...
از هر یک ... اقاقیا ... فطراسالیون از هر یک ... قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصاره لحیة التیس از هر یک پنج زراوند ... اسارون ...
جعده روغن بلسان از هر یک ... و نیم ... روغن بلسان ... است دو چندان او با دو وزن او عسل سرشته ... **اکسیر** ...
او با ... جهت درد سر کهنه و نقرس و صرع و وسواس ... تپهای که با نوبت و سرما باشد و جهت صوت ...
از ... نمایند و جهت درد دندان و گزیدن هوام و درد شکم و پهلو و ... و جگر و احتباس بول ... و جهت ... بنوشند
و ... کردن خون ... الرحم و درد ... و ریاح غلیظ ... که ... باشند و درد ... و ورم آن ...
و توحش سوداوی ... درد سپرز ... طلای ... جهت درد شکم که از روده باشد سفید است
و آنچه اوزان ... نوشته شده موافق تجربات انوری رحمة الله است **ص** ... سلیخه فقاح اذخر از هر یک ... و نیم جند بید ستر فطراسالیون از هر یک پانزده مثقال
و در بعضی نسخ دوازده مثقال تخم کرفس ... سیسالیوس ... مثقال ... دارچینی اقراص ... سلیخه سنبل اسارون از هر یک شش مثقال فلفل ...
دوازده مثقال دارفلفل چهارده مثقال افیون ده مثقال زعفران ... از هر یک چهار مثقال قدر شربت تا یک درم و در بعضی نسخها انیسون ده مثقال
دارفلفل چهار مثقال سنبل الطیب چهار مثقال و در بعضی نسخه سنبل ... مثقال است **قرص اذخر** ... و اقراص مذکور است در رازی
... مثقال ترتیب داده بی اختلاف ادویه و اوزان قسط المر ... فلفل سفید قرنفل از هر یک دو دانگ ... چهار ... دارچینی مصطکی زعفران
از هر یک چهار دانگ سنبل الطیب ... از هر یک مثقال مرصافی چهار دانگ حماما دارشیشعان قصب الذریره از هر یک دو دانگ با شراب یا قائم مقام او
... **معجون ربع** از مجربات حکیم عماد الدین محمود فرموده که چون ... نوبت دو ساعت قبل از تب ... تا ... مثقال ... البته ... نوبت
قطع کند و مسمی است بعجب ... حلتیت قرنفل دارچینی ... مرصافی سلیخه ... از هر یک ... افیون ... از هر یک ... عسل بوزن جمیع
سرشته **معجون ربع دیگر** منقول از محمد زکریا رازی و او نیز فرموده که زیاده از چهار نوبت احتیاج نمی افتد و قدر شربت بدستور معجون سابق
تریاق کهنه هفت م زعفران ... از هر یک چهار ... حلتیت از هر یک ... از هر یک هفت درهم ... عسل بوزن جمیع سرشته
نسخه دیگر از مجربات انوری رحمة الله علیه است که در قطع تب ربع مجرب است و وقت استعمال و قدر شربت بدستور معجون سابق است **ص** اسارون
... سلیخه ... بزر البنج افیون ... کف ... جمیع سرشته **ایضا مجربست** ... مزاج و عادت هر کسی باده ...

قابض فنجنوش النوبة قبل النوبة توکل نصف مثقال ترم نصف مثقال دو مثقال از هر یک جوز الطیب فسطب المجرب البلغمی للربع بنوشند جوشانیده کوبیده فلفل دار باده
جهت اسهال بواسیر مجربست ص تخم خشخاش خاص تخم مورد بلیله از هر یک مثقال مجموع را با دو شیاف آمله الجبار بلیله سیاه از هر یک مثقال خبث الحدید مدبر
باعسل و رب به مالند صفه و وزن ادویه سفوف شربتی دو مثقال **معجون اعظم** که اسود نامند در کامل الصناعه مسمی که بندر جهت الهیر اسهال
مزمن بغایت نافع است ص جندبیدستر افیون بزر البنج سیه سائله مرصاف اساروان زعفران کنند تا نخواه بالسویه بعسل سرشند و در نسخه کامل جنابت
ارمنی تخم کرفس سلیخه اضافه نموده اما **معجون یاهیه** در استعمال او شرط است که اغذیه نیز موافق باشد و تصرفت بسبب بهر مزاجی در ادویه آن الا بدات
را اعضا نیست که در هر مزاجی هر معجون مسهی موثر باشد از آنجمله معجون لبوب است که از اسرار الاطبا تالیف شمس الدین بن هلال انتر و میلی که بغایت مقوی
باه و دل و دماغ است و رنگ خیرای رابنکو گرداند و دافع است کفنده او قبل از جماع و بعد از آن امین است از عرق النسا و النقرس و نقصان منی و اعضا
عصبانی قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است و حقیر جهت معتادین افیون زعفران سه مثقال و شیر مایه شتر اعرابی پنج مثقال و افیون دو مثقال
و بزر البنج ده مثقال و بدل سقنقور ماهی روبیان کرده و بغایت نا موافق گشته قدر شربت از افیون دار او نیم مثقال تا یک مثقال ده مثقال خولنجان خصیة الثعلب
بهمن سرخ و سفید بسان العصافیر از هر یک سه سره سقنقور ماهی تخم حب الزلم فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم گزر
تخم پیاز تخم شلغم تخم بوبجه خشخاش سفید خسک دانه تخم تره تیزک تخم شبت تخم گز ریاحی وان دو قراست تخم گندنا تخم لیمون خسک هر یک از هر یک دو درم نارجیل
ده درم مغز بادام مغز پسته مغز حب الصنوبر کبار مغز حبة الخضرا مغز دانه پنبه کنجد مقشر از هر یک هفت درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب اساروان بسباسه کبابه
قرفه دار فلفل جوزبوا ناردشک عود عنبر اشهب زعفران از هر یک مثقال مشک انگ و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین تخم حب الزلم درونج از هر یک دو درم
با عسل سرشند مجرب و آزموده است **معجون چوب چینی** از نسخه مرحوم عمادالدین محمود جهت تقویت معده و دل و دماغ ... دو مثقال
اعضا و تقویت باه و فربهی بدن و غیره ص آن تخم چینی پنجاه مثقال مروارید و قسط ده مثقال ریشه فتیون ... از هر کدام سه مثقال هیل مصطکی
عود شمار ... مایه شتر اعرابی اساروان هر یک سه مثقال تالیشپر ورد ده مثقال گل مختوم سه مثقال صندل سفید و سرخ از هر یک ... مثقال حب صینی
روبیان هر یک سه درم دارچینی قرنفل زنجبیل از هر کدام دو مثقال جوز بوا بسباسه از هر کدام دو مثقال درونج زرنباد از هر یک سه مثقال خصیة الثعلب
پنج مثقال تخم خربزه تخم خیار تخم شلغم تخم ترب تخم بوبجه بهمن سرخ و سفید خسک عربی از هر کدام سه مثقال بوزیدان سورنجان از هر یک دو مثقال ...
ده مثقال کبابه چینی دو مثقال خولنجان قسط شیرین دو مثقال تودری سرخ و زرد سه مثقال سعد سه مثقال ورق نقره ... با نبات ... بسایند گل ...
بادر نجبویه گل سرخ دوال از هر یک سه مثقال بجوشانند و صاف کنند خشخاش سفید تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه از هر کدام ده مثقال در آب ... خرما شیره
گرفته اضافه آب شیرین صد مثقال و انار شیرین صد مثقال و گلاب سه مثقال و قند دو بست و بیست مثقال عسل دو بست و بیست مثقال کرده
بقوام آورند مغز بادام مغز فندق مغز گردگان مغز چلغوزه از هر یک ده مثقال مانند مرهم کوفته و عسل حل کنند و اجزا را بان سرشند و ورق نقره ... جهت
سرور است و اخل نکرده و بیست مثقال چوب چینی را جوشانیده آب او را با عسل بقوام آورده و ادویه را سرشته و بغایت در افعال قوی ... مشاهده ...
معجون مسهی که جهت تولد نافع است اگر خلط غالب باشد اول تنقیه ... بعد از آن بیست یوم هر شب ... مثقال ...
و از سباشرت در این ایام احتراز کنند و از مضرات باه پرهیز کنند ص بهمن سرخ و سفید ... قاقله کبار دارچینی از هر یک ... مثقال ...
زنجبیل قرنفل نارجیل سکنجبین بدل او شیر مایه شتر کنند ساذج هندی برگ قرنفل نیم وزن آن قرنفل بدل آن ... کرده و اگر ساذج ... سیاه ... ورق کنند
والا نصف ساذج قرنفل بدل کنند جوز بوا ده مثقال و نیم زعفران دو نیم مثقال با سه وزن عسل سرشته بعد از چهل یوم استعمال نمایند **معجون مسهی**
این جمیع مولف ارشاد گوید که بغایت مجربست و محلل ریاح غلیظ و مسکن مغص و قدر شربتش تا چهار مثقال ص گل گاوزبان تخم ترتیزک از هر یک جزو
و نیم سقنقور و اگر نباشد ماهی روبیان بدل کنند شیر مایه شتر اعرابی یکجزو و دو سدس یکجزو خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق مغز صنوبر کبار تخم ... قاقل
تخم شلغم از هر یک جزو و تخم انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد مقشر خشخاش سفید کندر از هر یک چهار جزو با شربت سیب سه وزن ادویه سرشته **معجون**
الرمولف مذکوره عجیب الفعل است در برانگیختن باه و تقویت حرارت غریزی و فربه کردن بدن ... صالح ... در تقویت جماع

۵۲ وصفت ان **صفت آن** نخود سفید پوست دار کرده آب تخم ترک تازه شده با خیسانیده و خشک کرده باشند خشک خشک مسحوق را ورسته مثل آن آنچه
تازه ترتیب داده باشند از هر یک یک اوقیه ترنجبین ده مثقال خولنجان دارچینی از هر یک شش مثقال و یک رطل و نیم عسل را با نیم رطل آب پیاز بقوام آورند و تخم ترب
و تخم جرجیر تخم انجره از هر یک یک اوقیه عاقرقرحا و زنجبیل از هر یک نیم اوقیه اضافه نمایند و هشت قیراط پا زهر و نیمدرهم زعفران و شش قیراط مشک را در گلاب
حل کرده بدان تسقیه کنند و هر گاه قوی تر خواهند مغز گردگان حب الصنوبر نارجیل تخم شلغم مغز بن بهمن سرخ و سفید تخم رطبه تخم کتان از هر یک یک اوقیه قسط شیرین فرنفل
ایسون فلفل سقنقور و اگر نباشد شیر ابیضه شتر اعرابی و یا ماهی رودبیان از هر یک یک مثقال زرده تخم مرغ مغز گنجشک از هر یک بیست عدد اضافه نمایند قدر شربتش
تا دو درهم است **معجون نوشم** از تالیف اسحق که مولف تذکره ذکر نموده جلیل القدر و کثیر النفع و بغایت مبهی است در مبرودین و مرطوبین جهت رفع
رطوبات و کل امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سدد و تقویت معده
و جگر و امراض مقعده و رحم بکار است و منافع آن و جه احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ رو و برانگیختن باه با لیوسین بغایت مجرب است و مضر جوانان و صاحبان
مزاج حاره و مصلحش سکنجبین و شربت عناب و طلا کردن روغن آن بر بدن جهت رفع اذیت سرما و شقاق باشد با قلع آثار و برص جهت تهییج باه بغایت
نافع و قوتش تا چهار سال باقی است و شربتش تا دو مثقال و آن گرم است در سیوم و خشک است در اول یک رطل سیر کوبیده را با یک رطل و نیم شیر تازه بجوشانند
تا شیر را جذب کند و با یک رطل و نیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دار فلفل دارچینی کبابه جوزبوا عاقرقرحا خولنجان از هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال
روغن گل سرخ ده مثقال و اگر اخذ روغن او خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده روغن او را بگیرند بعد از آن با عسل بجوشانند
معجون مبهی منقول از مختار ابن جبل در تقویت باه و قوت تولید منی بغایت از سوده تخم ترتیزک تخم بو نجه مغز حلغوزه از هر یک پنج مثقال زنجبیل شقاقل
بوزیدان خصیة الثعلب از هر یک چهار مثقال حلتیت شش مثقال روغن نارجیل ده مثقال ادویه را با روغن نارجیل چرب کرده با شصت مثقال
قند معجون کنند و اگر قند و عسل با لمناصفه باشد بهتر است قدر شربتش دو مثقال غذا قلیه زردک و تخم نیم برشت و امثال آن تناول نمایند **معجون
راح المومنین** که تالیف حضرت صندل است ... جهت تقویت باه و اشتهای طعام و تفریح مفید و نفع میکند جهت سعال ... و سوء المزاج
و خفقان و غیره ... و مضرتی نیست ... **اصل** لسان الثور خصیة الثعلب از هر یک پنج مثقال شقاقل بست مثقال تخم جزر ده مثقال نارجیل ...
... سورنجان ... جوزبوا الکبر اصل السوس الاسمانجونی از هر کدام چهار مثقال ادویه را کوفته پنجاه مثقال پوست خشخاش را جوشانیده
صاف کرده و بیست و پنج مثقال شیره خشخاش ... ادویه کوفته را بیندازند پس با عسل و آب سیب شیرین صد مثقال و آب زردک صد و پنجاه مثقال
بقوام آورند پس ادویه را ... و نیم مثقال ... باشند و اگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران که بیخ افعی گویند با بیخ شیبی و برگ ...
و امثال آن ... اضافه نمایند **معجون سرور** تالیف ... مبهی ... بانشاط و مقوی احشا و مفرح و جهت ... آلات تنفس نافع
... دوم گرم ... اکثرا ... جوزبوا بنفشه از هر یک شش مثقال با هم کوبیده و با دو مثقال روغن ... زنجبیل ... کوبیده چرب نمایند
... اسارون لسان العصافیر از هر یک ده مثقال عود قماری قرنفل خولنجان بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک یک مثقال خصیة الثعلب از هر یک دو مثقال
... دو پنج مثقال و شراب زردک ... و پنج مثقال اگر و شراب زردک نباشد عسل را صد و ده مثقال ... **معجون فرس**
جهت تولید و تناسل ... و بغایت مبهی و مقوی موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهت امراض ... منی و نیکو کردن
... و تقویت ... و تفریح و رفع وحشت ... نافع است **اصل** خصیة الثعلب زنجبیل دارچینی از هر کدام شش مثقال کبابه قرنفل دار فلفل
از هر یک یک مثقال مغز ... مغز بادام شیرین نارجیل مقشر ... مقشر از هر یک دو مثقال ابریشم مقرض ... شیر ... شتر اعرابی تخم کرفس تخم ...
تخم بهمن تخم کراث تخم شلغم تخم ... جرجیر بوزیدان جلوز حلغوزه فاقله کبار و صغار تخم ترب خولنجان ... سرخ و سفید بهمن سرخ و سفید
تخم زردک مغز حب الفلقل مغز بن فلفل لسان العصافیر بصل العنصل المشوی ... جوز ... زعفران عاقرقرحا از هر یک یک مثقال عنبر اشهب مشک از
هر کدام دو مثقال زعفران ده ... ورق ... ادویه با عسل ... و مثل ادویه ... **فصل پنجم در
مفرحات** مفرح عبارت از چیزیست که مشتمل باشد بر تصفیه نفس که عبارت از روح حیوانیست و تقویت ... و تقویت آلات آن چه او را که با نفس

انفس مجرد است و هر چند لذات قوی باشد ادراک قوت لعنید و حواس باطنی و ظاهری صحیح باعث ادراک بشر میشود و این لذت سبب یک از قوتها
میشود و مثل شنیدن نغمه‌های ملایم طبع از قوه سامعه و بجهت میل و انزعاج میشود و هر چه نفس را از شواغل خارجیه باز داشته مشغول بعالم تجرد و ادراک کمالات
گرداند مفرح حقیقی است و هر چه باعث ادراک لذات خارجی و محسوسه بسبب تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرح مجازی و دوران هر چند اسباب مجتمع باشد تفریح
اسند خواهد بود و مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اختلاط ارواح که بدین یا شنیدن سامعه ملایمات قوت سمع و دیدن معقول باصره و آشامیدن لذیذ ذائقه و
بوئیدن ملایمات شامه و احساس کیفیات معتدله لامسه و ادراک صور جزئیه عالیه حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیه واهمه بترکیب متخیله
دراک و حفظ معانی جزئیه بالنسبه حافظه صحت قوتها باعث محرکه و قوتها غاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات وجود اسباب مذکوره شرط است و بحسب اقتضاء وقت
اشخاص بتقویه قوتهای بدنی متفاوت لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته است مفرح یاقوتی شیخ ابوعلی سینا که ادویه قلبیه ذکر کرده
فی الواقع ترکیب بسیار شریفست و مکرر حقیر در الدهر موهوم تجربه نموده و بانکه تصرفی و زیادتی در کمی موافق جمیع امزجه است و جهت توحش سوداوی و توانا
مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویه اعضای رئیسه و جهت ناتمیان و اکثر امراض معده و خفقان بغایت نافع است قرصا و معجونا استعمال میتوان کرد
صفت مروارید کهربا بسد ملکه یک درم و نیم ابریشم مقرض سرطان محرق بحری از هر یک یک مثقال و کلید انگ منخاله طلا دو دانگ اسارون سنبل الطیب درم یاقوت یک درم
فرنجمشک تخم باورنج تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه از هر یک یک درم بهمن سرخ و سفید عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد مصطکی دارچینی زعفران اصل و اوا
کبابه بسباسه از هر یک ام یک ال افتیمون یک درم و نیم اسطوخودوس نیم درم درونج یک ل و اگر بنا باشد زرنباد عوض او بقدر نیم مثقال کنند در ونج رومی دو مثقال
تخم کاهو تخم خیار چهارم تخم خرفه درم گلسرخ چهارم مشک دو مثقال کافور یک مثقال عنبر یک مثقال سنبل ساذج از هر یک درم این ادویه را عسل و
خمیره است که قرص کنند جهت معتدل المزاج قرصی یک مثقال و گاهی بعسل ترکیب دهند و هر نوع که سازند جهت معتدل المزاج تغییر ندهند و اگر
خواهند که بعد از تجویز و امتزاج استعمال نمایند درو پنج مثقال افیون و پنج مثقال جندبیدستر دو باهم سوده داخل معجون نمایند و این زمان البته بعد از
شش ماه استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال جندبیدستر جهت اصلاح افیون است که مرکب با زنجبیل از ادخال افیون بر
خود باقی باشد و اگر کسی را سوء المزاج حار غالب باشد میباید که مشک و زعفران این ترکیب را نیم مثقال کنند و افتیمون که کرده بدل او چهارم سنا مکی
شاهتره یک مثقال و نیم کنند و در این ترکیب درم گلسرخ و هشت درم تخم خرفه هشت درم طباشیر دو درم تخم کاهو و سه درم صندل داخل سازند و باقی ادویه را بحال خود
بگذارند و بدستور قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء مزاج بارد غالب باشد واجب باشد که در این ادویه بدستور جوز بوا که بسباسه و قشور اترج
و عود بلسان و زنجبیل و فلفل از هر یک سه درم جندبیدستر دو مثقال کافور نصف مثقال کنند و اگر صاحب مزاج حار باشد یک سبع از این ترکیب با
یک مثقال طباشیر و سیب بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی از آن با طسوجی جندبیدستر بخورد کافی باشد و احتیاج بتغییر و تبدیل اصل این نسخه نیست
و مرحوم حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض مالیخولیا که منجر بجنون شده بود باین معجون و در نسخه معتدل این ترکیب یک مثقال
یاقوت رمانی اضافه کرده ام نفع عظیم مشاهده شد مفرح حار جهت خفقان حار و مالیخولیا وحشت و تقویه معده و اشتها و هضم طعام نافع است و
موی را سیاه دارد و رنگ رخسار را نیکو گرداند صفت بادرنجبویه قشور اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوز بوا قاقله کبابه مشک بهمنان زرنباد درونج
تخم بادرنج تخم فرنجمشک بسباسه از هر یک دو جزو مشک و عنبر نصف جزو هلیله کابلی بیست عدد آمله سی عدد آمله را در سه رطل آب بجوشانند تا
بیک رطل آید بعد از آن صاف نموده یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بقوام آید از آن عسل را بر ادویه کرده بسرشند شربت یک درم تا دو درم
و این نسخه نفع از نوشدارو است جهت مرطوبین و مبرودین مفرح بارد که مسمی به مفرح سبب است از تالیف حقیر که جهت سدر و دوار و منع بخارات
معده است صفت گلسرخ ده مثقال زرشک بیدانه فوفل از هر یک سه مثقال صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست بیرون پسته پوست ترنج
از هر یک دو مثقال کشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان از هر یک پنج مثقال با صد مثقال شربت سیب با شربت شیرین دو مثقال و طلای محلول و نقره محلول
از هر یک یک مثقال آب مقشر پنج مثقال فادزهر معدنی یک مثقال عنبر اشهب نیم مثقال و در بعضی مزاج اضافه میشود مفرح بارد از ادویه قلبیه شیخ الرئیس
رحمة الله و حقیر مکرر تجربه کرده جهت محرورین بغایت نافع و بهمه جهت بهتر از دواء المسک بارد و یاقوتی است و جهت ناتمیان و خفقان حار و دم

بخار سوداوی سوخته بغایت موثر است صفت تخم کاهو تخم خرفه مقشر تخم کدو مقشر تخم خیار مقشر از هر یک سه مثقال تخم خرفه سه مثقال لولو بسد کهربا
مرجان از هر یکی محرق ابریشم مقرض از هر یک یک مثقال صندل سفید دو مثقال عود هندی ورد تخم زرنباد بهمن سفید از هر یک یک مثقال دو دانگ حیل طباشیر از
هر یک دو مثقال گلسرخ پنج مثقال زعفران نیم مثقال کافور یک مثقال مشک دانگی عنبر دو دانگ لسان الثور سه مثقال و نیم رکب رکیل و اگر یافت نشود
دو مثقال حب کدر مکان ادولاد دو مثقال صندل سرخ همه ادویه را کوفته قرص سازند و یا معجون نمایند بر سیب و انار و به بالسویه بقدر آنچه ادویه را معجون
توان ساخت **معجون سوسنبری** از حکماء فرس مفرح و مقوی دماغ و احشا و بیت احشا و ادویه الروح او نافع است مطلوق الفرحه را در هر وقت و اعاده میکند
قوی ساقط را و ارواحی که نقصان یافته باشد بمرض یا مسهل یا بسم یا از غیر آنها و جهت خفقان و رعشه و استسقا و یرقان و سوء هضم و بر انگیختن باه
نافع و ساکن میکند درد نقرس و مفاصل را معتدل است و گویند گرم است در اول و نیافته اندر او ضرر چیزی **صفت** آن زرنباد درونج بهمن سرخ
و سفید بادرنجبویه از هر یک ده مثقال فرنجمشک شش مثقال وج عود قماری از هر یک پنج مثقال نعناع خشک سوسن آزاد [illegible] مقشر جوز بوا نقره محلول
کهربا زعفران از هر یک دو مثقال بسباسه یاقوت از هر یک یک مثقال بعد از سحق بلیغ ادویه معدنی در شیشه دو مثقال بدینموجب از گلاب
شانزده مثقال عرق بیدمشک آب سیب شیرین مرزنجوش آب گاوزبان از هر یک شانزده [illegible] در بهار یک شب بخیسانند و در زمستان دو شب و دویست و پنجاه
مثقال عسل کف گرفته [illegible] ادویه [illegible] بعد از آن دویست و پنجاه مثقال شیر تازه بجوشند [illegible] عسل [illegible] بیست و پنج مثقال تا شش
و روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد و بعد از آن از سر آتش فرود آورده ادویه را اضافه نمایند و باز در آتش گذاشته اندکی بجوشانند یک شب در یک
بگذارند و اگر روز دیگر مشاهده نمایند که آبی با وجود گذارند باشد ثانی که بجوشش نیامده بخار بر طرف شود آنگاه ادویه معدنی که نقره و کهربا و یاقوت است اضافه
کنند و شیخ مولف نسخه میفرماید که با دو زر اگر معدنی باشد دو مثقال و اگر حیوانی باشد دوازده قیراط و در گلابی حل نموده مشقیه نمایند کیم اوور نشاط
و کیفیت برابری [illegible] سبکند با وجود سلامت حس و صحت او را که دو قدر شربتش تا دو مثقال است و توتش تا بیست سال باقیست جهت خفقان جهت
ناخوشی و لنمایند و جهت قوت باه شب و جهت سموم باب را از بابه و جهت خفقان با عرق گاوزبان **مفرح جالینوس** معروف بلولو احمر
یعنی جواهر القاحیت خفقان [illegible] و اختره بدماغ و سدد [illegible] صرع دقیقه [illegible] مالیخولیا [illegible] قطع خون و نفث الدم سموم نافع سرد است
در درجه سیوم خشک است در اول **صفت** آن [illegible] شیر خیسانیده یکهفته در گلاب [illegible] گل گاوزبان تخم خرفه از هر یک سه مثقال صندل سرخ
و سفید و زرنب پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر یک ده مثقال بهمن سفید دارچینی کشنیز [illegible] طباشیر پوست ترنج ابریشم مقرض کهربا از هر یک
پنج مثقال مرجان مروارید از هر یک سه مثقال طلای نقره محلول یاقوت [illegible] از هر یک دو مثقال با شربت سیب شربت ریباس و شربت انار
از هر یک گویند [illegible] **مفرح اعظم** معتدل است و بهترین مفرحات و موافق و معدل [illegible] امراض و تسکین کننده تندی خون و دافع جمیع امراض
فاسده و صاف کننده خون مقوی حواس و اعضا و رئیسه و غیره زیاده کننده فهم و حفظ و برطرف میکند اعیا و کسادت و بلادت و توحش را و نفع
تحلیل میبرد مقوی اشتها [illegible] اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر است و جون [illegible]
کنند یاقوت [illegible] و غیره احجار [illegible] معجون یاقوت مخلص [illegible] و طاعون [illegible] و طلا نمودن آن با روغن بنفشه ایمن سازد
از وبا و طاعون و حقیر مکرر تجربه نموده در جمیع مراتب به جهل [illegible] اکثر امراض [illegible] الا اعتدال است و جهت صرع و جنون ضعف
دل و توحش بغایت مجرب [illegible] ادامت [illegible] مفرح یاقوتی **صفت** آن شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان تنبول از هر یک پنج
مثقال بهمن سرخ و سفید از هر یک پنج مثقال لاجورد مغسول [illegible] گل مختوم و حقیر بدل آن گل ارمنی [illegible] مشهور است کرده و اثرش
را فوقتر از گل مختوم مشاهده نموده زعفران درونج [illegible] زرنباد از هر یک سه مثقال هلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون
از هر یک دو مثقال مرجان مروارید کهربا از هر یک یک مثقال [illegible] دو مثقال عود خام مثقال ورق طلا و نقره یاقوت سرخ از هر یک یک مثقال و حقیر بدل
طلا و نقره استعمال نموده ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید [illegible] مثقال با آب سیب شیرین و شربت ریباس [illegible] سیب شیرین و گلاب و آب انار معجون
و آب ترشی ترنج و اگر نباشد آب لیمو [illegible] از هر یک [illegible] مثقال بقوام آورده [illegible] قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال و توتش تا چهار سال

ماهیت **مفرح ملوکی** از کناش بختیشوع جهت تلطیف اخلاط و انتعاش ارواح و بسط نفس و تقویت بدن نافع و گرم و خشک است در دوم و قوتش
تا هفت سال باقیست و قدر شربتش تا دو مثقال [illegible] با آب ریباس قاقله صغار و کبار از هر یک ده مثقال زرنب زرنباد درونج قرنفل عود ناخوا
تار مشک سلیخه اسارون از هر یک پنج مثقال سنبل ساذج حماما زرنباج دارفلفل از هر یک دو مثقال مروارید درست سفید ناسفته یاقوت سرخ ورق طلا
از هر یک ده مثقال زعفران یک درم مصطگی یکمثقال ورق زر نیم مثقال فلفل ابیض نیم مثقال همه را بگلاب خیسانیده و سه روز پیش از سرشتن و
عسل را بر بالای آتش گداخته مثل او عرق دارچینی و تمام و مرزنجوش تسقیه نمایند پس از آتش گرفته با ادویه سرشته **مفرح مسهل الوجود**
جهت رفع خفقان و رعشه و سقوط قوی و صداع مزمن و امراض جگر و توحش و تنهائی عقلی نافع است و در این مفرح سرور [illegible]
و خون را صاف میکند و کسل و بلادت را زایل میگرداند و قوتش تا یکسال باقیست و شربت او تا یکوقیه آب شیرین ده رطل که در [illegible]
تافته و طلا و نقره بقدری که میسر باشد قرنفل بسباسه افتیمون قاقله کبار [illegible] از هر یک هفت مثقال کوفته در خرقه بسته با سی درم ابریشم خام
بگذارند در آن آب تا ده روز بماند پس بجوشانند تا ربعش بماند پس صاف نموده با مثل او شکر و مثل او آب سیب یا شربت سیب بقوام آورند و اضافه کنند برگ
تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هر یک [illegible] درم و از آتش بردارند **مفرح ابریشم** جهت اخلاط سوداوی و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت
حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع است گرم است در اول و در یبوست معتدل است و قوتش
تا سه سال باقیست و قدر شربتش دو درم صنعت افتیمون اسطوخودوس حب بلسان سلیخه اسارون قرنفل از هر یک [illegible] مثقال زرنباد درونج مروارید درست
کهربا مرجان بهمن سرخ و سفید و ساذج سنبل قاقله کبار قرفه هندی از هر یک سه درم حریر محرق دو درم زنجبیل دارفلفل مسک از هر یک [illegible] درم با عسل کف گرفته
بسرشند و حقیر گوید وزن اجزای این مفرح را نظیر چند با مفرح مسهل الوجود سابق [illegible] وزن سرشته با زیادتی فادزهر معدنی [illegible] مثقال و عنبر اشهب [illegible] مثقال
ورق طلا یکمثقال و ورق نقره دو مثقال [illegible] مفرح ابریشم کرده [illegible]
[illegible] **مفرح جهار کبیر النافع** جهت امراض بارده [illegible] جهت جنون و وسواس و تقویت اعضاء رئیسه و تفتیح سده [illegible]
نافع است و گرم است در سیوم و خشک در دوم و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یکمثقال صنعت [illegible] اظفار الطیب [illegible]
قرفه قرنفل دارچینی سنبل الطیب از هر یک [illegible] مصطگی زعفران از هر یک [illegible] اجزا با عسل سرشته **مفرح بارد** جهت اصلاح
امراض حاره و تنقیه ابخره و تعدیل مزاج جگر [illegible] و در سیوم سرد [illegible] و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا ده مثقال صنعت خشخاش سفید گشنیز
تخم خرپزه از هر یک [illegible] مثقال طباشیر [illegible] از هر یک [illegible] مثقال و نیم [illegible] گل مختوم از هر یک [illegible] مثقال با عسل کابلی سرشته **مفرح** [illegible]
بارد از اختراع حقیر جهت امراض حاره نهایت نافع است و در منع [illegible] سوداوی و تعدیل مزاج جگر و اعضاء رئیسه و نزلات حاره [illegible] نافع است
صنعت آمله کابلی بگلاب پرورده [illegible] خشخاش سفید تخم خرفه گشنیز خشک از هر یک [illegible] مثقال مغز تخم هندوانه و تخم خیار و تخم کدو و گل مختوم [illegible]
بهمنین پوست ترنج گل گاوزبان فادزهر معدنی طباشیر از هر یک پنج مثقال [illegible] تخم کاهو [illegible] از هر یک دو مثقال
زهره ورق طلا و نقره از هر یک دو مثقال [illegible] کافور از هر یک نیم مثقال عنبر [illegible] واشال آن
چهار صد مثقال [illegible] مروارید کهربا مرجان از هر یک چهار مثقال ورق طلا عنبر دو مثقال اضافه نموده است **باب نهم در اقسام**
حبوب و آن مخترع قدماست و منقسم باقسام [illegible] است مسهله [illegible] تا دو ماه [illegible] باقی است و بعد از آن ضعیف میشود [illegible] و مستوی آن
که مشتمل بر ادویه کبار [illegible] باشد تا یکسال و افیون دار تا دو سال و آنچه مشتمل بر ادویه کبار باشد بعد از [illegible] ضعیف میشود **ایارج** [illegible]
مسهل سریع الاثر است و جهت تحلیل ریاح و تقویت معده و رفع قولنج و درد معده که از احتباس طبع باشد نهایت مجرب است [illegible]
سقمونیا [illegible] صنعت آن مصطگی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل [illegible] از هر یک یکمثقال [illegible] سقمونیا [illegible] هفت مثقال
[illegible] هفت مثقال **حب ریوند** جهت استسقاء زقی که با حرارت باشد [illegible] ریوند عصاره غافث تخم کاسنی [illegible]
[illegible] یک درم و نیم **حب الذهب** و این موسوم است بحب الصبر از ترکیب رئیس الفضلاء [illegible] است جهت [illegible]

[illegible] اخلاط [illegible] سودا [illegible] تفتیح سده و عسر النفس و درد پهلو و پشت و بادِ شکم باصره و هضم طعام [illegible] قولنج بار [illegible] بجمله مدت [illegible]

[illegible] ادویه قدر شربتش [illegible] دو مثقال صفت صبر بیست درم ایلیج کابلی ده درم کلنجبین پنجمثقال زعفران سقمونیا مصطکی کثیرا سفید از هر یک سه درم

[illegible] طلا از هر یک چهار قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید از هر یک [illegible] مولف تذکره جهت [illegible] اصحا [illegible] تحفة الطبیب [illegible] ارون از هر یک

[illegible] جهت شقاقلو [illegible] اشق تربد از روت [illegible] اسطوخودوس از هر یک سه درم و جهت صفراوین با

[illegible] از هر یک [illegible] از هر یک پنج درم [illegible] و جهت سودا با اصل

[illegible] درم [illegible] باگلاب [illegible] حب الایارج [illegible]

[illegible] تنقیه دماغ کنند [illegible] باصره [illegible] صفت ایارج [illegible] پنج درم تربد

[illegible] از هر یک دو درم و نیم غاریقون ده درم تخم حنظل [illegible] در صفراوین سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند قوتش [illegible] سال باقی است

[illegible] مثقال حب المخیقون منقی اخلاط بارده است جهت تنقیه اخلاط و حفظ صحت و دفع وسواس و امراض سوداویه و خفقان و ضعف

[illegible] نافع صفت صبر [illegible] مثقال بسفایج افتیمون از هر یک [illegible] مثقال سقمونیا غاریقون تخم حنظل از هر یک مثقال سنبل [illegible] زعفران

[illegible] اسارون [illegible] مصطکی [illegible] خربق [illegible] دارچینی از هر یک [illegible] مثقال و بعضی اوقات ایارج زیاده کرده اند

حب النفط منسوب بجالینوس را و قوی الفعل است و نافع جهت هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و باد و نقرس و قولنج و امراض معده و عرق النسا

و مفاصل و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش یا دو درم و رازی نقل کرده که مضر جگر است و مصلح او [illegible] نقل کرده که تفتیح [illegible]

و صولت تذکره بر این است که [illegible] است از اول [illegible] صبر پانزده درم ایلیج [illegible] افتیمون [illegible] اگر

[illegible] اشق [illegible] سکبینج تخم حنظل جندبیدستر از روت از هر یک [illegible] اصل السوس از هر یک

[illegible] اگر [illegible] نباشد [illegible] و همچنین اگر سودا زیاده نباشد افتیمون را داخل نباید کرد و اگر علت [illegible] اضافه کنند [illegible]

[illegible] باید است ادویه را [illegible] سفید حب سازند و اگر شیطرج و قاقله و بوزیدان و سورنجان و ایارج از هر یک پنج درم [illegible]

بارده [illegible] النفس عظیم خواهد بود حب السعال از صاحب تذکره است و مجرب [illegible] دهان نگهدارند تخم کدو تخم خربزه تخم خیار

تخم خشخاش از هر یک جزو [illegible] صمغ عربی کثیرا رب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق حب الصنوبر [illegible] انیسون بزرگتان هر یک

نصف جزو حب سازند [illegible] اگر [illegible] سینه [illegible] باید اضافه کنند تربد چهار جزو [illegible] سه جزو [illegible] دو جزو و نیم پرسیاوشان دو جزو و اگر [illegible]

باشد [illegible] و گل مختوم از هر یک جزو همه را با [illegible] هر دو [illegible] و ریحان و روغن بنفشه حب سازند و اگر بعصاره [illegible]

[illegible] حب [illegible] جهت امراض [illegible] داء الثعلب و داء الفیل و

[illegible] و اخراج فضول غلیظه و قوتش تا دو سال باقیست گرم است در دوم خشک در اول و شربت او یک مثقال است با آب گرم و مضر جگر و

[illegible] مصلح آن کثیرا صفت [illegible] مثقال افتیمون چهار مثقال بسفایج از روت از هر یک [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] تخم حنظل سقمونیا از هر یک دو درم [illegible] حب المبدان الطوال [illegible] از هر یک [illegible] مثقال

[illegible] سه مثقال [illegible] شربتش [illegible] با آب گرم حب قوقایا مستعمل الوی [illegible] ایارج فیقرا تخم حنظل سقمونیا [illegible]

[illegible] حب قوقایا جهت تنقیه دماغ و امراض بارده آن بغایت مجربست و

قوقایا [illegible] یونانی [illegible] و چون این حب [illegible] لهذا مسمی باین نام شده صبر [illegible] مصطکی غاریقون [illegible]

هر یک [illegible] تخم الحنظل سقمونیا دو نیم جزو حب شبیار جهت فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است صفت ایارج فیقرا ده مثقال تخم الحنظل

[illegible] عصاره [illegible] افیون جندبیدستر فلفل حلتیت سکبینج [illegible] شیطرج خردل از هر یک مثقال صمغ را در آب [illegible]

[illegible] حب سازند [illegible] مثقال [illegible] حب [illegible] جهت [illegible] سودا [illegible] مطبوخ [illegible]

حب مسهل ... بسفایج غاریقون از هر یک ده مثقال خربق اسود و هلیله هندی از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس هفت مثقال ایارج ده مثقال شربت یک مثقال

حب شبیار این حب را شبیار از جهت نامند که وقت استعمالش شب است جهت تنقیه سر و دل از سوداوی که متولد از بلغم باشد صفت تربد افتیمون
غاریقون اسطوخودوس هلیلج کابلی [illegible] ایارج فیقرا یکجزو و نیم عود و سنبل نیم جزو شربت از یکمثقال تا دو درم حب شبیار نوعی دیگر جهت
تنقیه دماغ و قلب سوداوی که متولد از صفرا باشد صفت تربد افتیمون سنا مکی شاهتره از هر یک یکجزو هلیله زرد یکجزو و ثلث صبر دو جزو لاجورد [illegible] ثلث جزو
گلسرخ مثل او مصطکی یکجزو و ثلث با آب سیب حبها بسازند شربتش تا چهار درم حب الشبیار نوعی دیگر جهت تنقیه دل و دماغ از سوداوی که از نفس سودا
بهم رسیده باشد هلیله کابلی افتیمون از هر یک یکجزو فیقرا یکجزو و نیم اسطوخودوس دو ثلث جزو خربق اسود ربع جزو مصطکی عود بسفایج از هر یک نیم جزو حجر ارمنی
مغسول ثلث جزو با آب سیب شیرین حب بسازند شربتش از یکدرم تا یکمثقال حب سپر مجرب است با ماء العسل و امثال آن بنوشند مغسول
ارزنکره پوست بیخ کبر ریوند صبر زرد و مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون [illegible] با عرق [illegible] حب بندند قدر شربتش یک [illegible] حب مسهل از مجربات [illegible]
مرحوم جهت [illegible] که از احتقان طبیعت آزار باشد مجرب است صفت آمله مقشر پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله [illegible] کنند
[illegible] مقل ازرق چهار جزو مقل را نیمکوب کرده در آب گندنای ناشسته بخیسانند روز دیگر در هاون بکوبند که مثل مرهم شود ادویه را در آن سرشته حبی بمقدار
نخودی بسازند و هر روز در خلای معده نه عدد تا پانزده عدد فرو برند از چیزهای سوداوی پرهیز نمایند حب فالج از تالیف والد مرحوم جهت کسی که در [illegible]
راست فالج بهم رسیده و قادر به تکلم نباشد و زبانش ثقل بهم رسانیده باشد مجرب است تربد ابیض شش مثقال حب النیل سورنجان از هر یک یک مثقال
ایارج فیقرا شش مثقال شحم حنظل دو مثقال شیطرج بوزیدان وج عاقرقرحا دارفلفل از هر یک یکمثقال و نیم سکبینج جاوشیر مقل ازرق فربیون جند بیدستر از هر یک
نیم مثقال ادویه را کوفته و بیخته و صمغ را در آب گندنا حل کرده سرشته بادویه و حب ها بسازند شربتش [illegible] درم با آب گرم حب الافاویه کبیر از [illegible]
جهت مره سودا و صفرا و بلغم متولد در معده و غشی که از و عارض شود دارچینی قصب الذریره حب البلسان تفاح الاذخر سلیخه قرفه از هر یک [illegible] اوقیه نیمکوب کرده
بیست و دو رطل آب باران در او ریخته بپزند تا نصف باقی ماند بعد از آن صبر سقوطری را یک رطل بگیرند و با این آب بشویند و صاف کنند دو مرتبه یا سه مرتبه تا باقی
ماند گرد سفلی از صبر که احتیاج باو نباشد پس در آفتاب خشک کرده بهر یک از زعفران و مصطکی عدد صاف یک اوقیه در و ریخته مثل نخود حب بسازند بعد از آن
در آب خمیر کرده باشند قدر شربتش [illegible] درم با آب گرم حب شیطرج جهت درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و [illegible] ثلث درم صبر بیست درم [illegible]
خردل ابیض از هر یک دو درم دارفلفل فلفل عاقرقرحا از هر کدام یک درم شیطرج هندی وج از هر یک دو درم فانید چهار درم با آب کلم حب بسازند شربتش دو درم و نیم تا سه درم
با آب گرم حب السبع هلیلج کابلی افتیمون از هر کدام چهار درم عصاره غافث عصاره افسنتین از هر یک دو درم صبر یک درم با آب کرفس یا رازیانه در آن جوشانیده [illegible]
باشند حبها بزرگ بسازند قدر شربت دو درم تا سه درم حب الحکیمیة السبع هلیلج اصفر عصاره غافث [illegible] درم [illegible] نیم با آب [illegible] بسازند شربتش یک [illegible]
با آب گرم حب شفا جهت اسهال صفراوی مخلوط به بلغم و زرداب صبر بیست درم افتیمون دوازده درم سقمونیا سه درم سنبل [illegible] تربد [illegible] مصطکی یکدرم چهارم زعفران
سه درم غاریقون [illegible] درم [illegible] یکدرم با آب سیب ساخته شربتش دو درم با آب گرم حب ایارج از جالینوس جهت امراض بارده و استسقا و فالج و لقوه [illegible] هلیله [illegible]
[illegible] مقل زنجبیل دارچینی پنج ل فلفل دارفلفل اسارون [illegible] تخم کرفس نانخواه وج [illegible] شیطرج [illegible] مصطکی [illegible] ده ل
غاریقون ده ل شکر طبرزد [illegible] صبر سقوطری چهارده ل مقل را کوفته و [illegible] با ادویه [illegible] مخلوط ساخته مثل [illegible] حبها
شربتش یکمثقال و نیم تا دو مثقال با آب نیمگرم وقت خواب و باید قبل از استعمال و بعد از استعمال یکروز پرهیز نمایند حب صبر که حب ذهبیش گویند [illegible]
[illegible] بقراطی جهت تنقیه معده از رطوبات و تقویت آن و چون تناول کنند بعد از طعام هر روز یکبار رطوبات را جهت اخراج [illegible] معده را [illegible]
نانخواه زیره کرمانی انیسون هلیلج اسود [illegible] مصطکی سه درم صبر سقوطری [illegible] با آب [illegible] خمیر نموده حبها بسازند و هر حبی [illegible] دانگ
حب الدیدان الطوال و حب [illegible] فلفل ابیض بیخ کابلی [illegible] هندی [illegible]
[illegible] شربتش پنج درم با آب [illegible] حب المالیخولیا مجرب [illegible] افتیمون [illegible] غاریقون [illegible]
با آب شیرین حب کرده شربتش [illegible] یکمثقال حب لعرق النسا [illegible]

و چند قطره از بزوری کمیسال این ادویه را سفند و کمان بوده هست اشیا را از جای بجا گردیدن باین حب معالجه نموده ام پنج شش بار اطلاق صفرا باید و مجموع
یک شربت ۲ ص صبر سقوطری بلیلج اصفر سورنجان یکدانگ یکدرم حب‌ها سازند حب مسهل جهت حمیات و رفع صفرا البیانا نافع است منقول از حکمای
کبیر ص عصاره الغافت و عصاره الافسنتین مصطکی و هلیله زرد گلسرخ مساوی از هر یک جزوی صبر چند و سقمونیا معادل ثلث جزو شربتش یکدرهم و نیم
تا دو درهم با مطبوخ شاهتره و هلیله زرد حب لاجورد جهت اسهال صفرای غلیظه و سودا و بلغم از مجربات حقیر است لاجورد غیر مغسول دو ل مصطکی دو
مثقال گلسرخ نیم مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی غاریقون سفید تربد محکوک سنا مکی گل بنفشه افتیمون از هر یک دو مثقال بسفایج اسطوخودوس از هر یک
یک مثقال عود قماری کثیرا از هر یک نیم مثقال با آب سیب حب‌ها ساخته از دو مثقال تا سه مثقال تناول نمایند حب پیال منقول از حکمای هند جهت اخراج
بلغم و صفرای محی و تحلیل سودا و رطوبات غلیظه از عمق بدن سوشود عمل آن لعبی و اسهال ص حب السلاطین مدبر که در دستورات مذکور شد و هلیله سیاه و
بلیله آمله از هر یک بیست عدد مساوی [illegible] سفید [illegible] نرم کوبیده با آب لیمو یا آب غوره حب نمایند بقدر نخودی و یکعدد [illegible] در وقت خواب [illegible] بر بالای
نخود و آب یا شوربا [illegible] حب قرص افی جهت التقویة الباه حصیة الثعلب خولنجان [illegible] شتر اعرابی قرص [illegible] زنجبیل خردل
کبیر خرما با گلاب حب سازند حب المنشط از تالیفات مرحوم ابوی اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی از هر یک دو مثقال زرنباد حب الفار عاقرقرحا
قرنفل صمغ عربی از هر یک یکمثقال بزر البنج فلفل از هر یک سه مثقال افیون پنج مثقال فرفیون نیم مثقال تخم کرفس دارچینی از هر یک دو مثقال بسباسه
یکمثقال با گلاب حب سازند حب نشاط جهت سرفه حاره و نزلات و قوة باصره و نشاط باه محرورین و منع اسهال و تعدیل مزاج سوداوی نافع و از ایلقاف
حقیر است کثیرا صمغ عربی رب السوس و نشاسته از هر یک پنج مثقال افیون هفت مثقال حب المحلب مروارید کهربا یاقوت از هر یک یکمثقال با لعاب بهدانه حب سازند
و مشک یکدانگ گاهی اضافه میشود حب شربه امیر مرحوم حکیم باقر طاب ثراه زعفران بزرالبنج افیون صمغ عربی تخم کاهو تخم تفاح رب السوس نشاسته از هر یک
پنج مثقال حب سازند حب جدوار از متاخرین این زمانه است و در تقویة باه و باصره و ضعف دل و معده بسیار نافع است ص جدوار مروارید دار فلفل
تخم بادرنجبویه از هر یک یکمثقال تخم بالنگو عود قماری قرنفل کبابه قرفه فلفل از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب شقاقل از هر یک سه مثقال زعفران نیم
مثقال نرم حلاجی نموده قند سفید دو مثقال بقوام آورده حب سازند قدر شربت نیم مثقال حب جدوار از تالیفات ابوی مرحوم مسهی و باصره
مقوی دماغ مجرب است جدوار عود زرنباد صندل زعفران مصطکی قرنفل صمغ عربی درونج فلفل سیاه عاقرقرحا مشک دارچینی از هر یک دو مثقال با
نبات حب سازند و اگر افیون یکمثقال اضافه نمایند بهتر است اما قوت باصره ضعیف میشود حب سعال جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس
[illegible] از مجربات حقیر [illegible] افیون از هر یک [illegible] مثقال حب
[illegible] با نیم مثقال [illegible] سریع الاثر است حب سعال دیگر از تالیفات مرحوم ابوی که [illegible] مجرب است تخم [illegible]
تخم کرفس [illegible] پرسیاوشان [illegible] حب [illegible] سازند دو مثقال با مطبوخ مناسب [illegible] حب سعال دیگر
که از رطوبت و برودت باشد مجرب است منقول از معالجات ایلاقی کندر [illegible] یکدرم افیون ربع درهم حب‌ها سازند بقدر یکدانگ حب
[illegible] هلیله و بلیله و آمله از هر یک پنج درم تخم کندنا [illegible] درم [illegible] محرق دو درم و نیم [illegible] ادویه را کوفته و منقل
حل نمایند با آب ورق [illegible] ادویه را با دستور حب‌ها سازند شربتش سه درم با آب [illegible] افتاده حب جهت رفع لکنت
زبان در زیر زبان باید داشت و آب دهان را ریخت و اشتیاق [illegible] گلسرخ از هر یک یکمثقال اذخر فرفیون قرنفل از هر یک نیم مثقال نرم بسایند
با موم [illegible] و عنبر [illegible] که باشد سرشته و حب سازند حب امساک منی لغایت مجرب است و اندر [illegible] راسه چهار روز در آب [illegible]
پوست او را کوفته یک جزو مغز او را با دو جزو قند کوبیده حب ساخته و شب [illegible] نخودی استعمال کنند و گفته اند که رفع اثر او را خوردن با آب لیمو میکند حب السعوط
منقول از کامل الصناعه جهت فالج و لقوه و درد سر که از بلغم باشد خربق ابیض چهار درم صبر شونیز درم [illegible] سه درم فرفیون درم [illegible] دو درم کندش بورق [illegible]
از هر یک دو درم جند بیدستر زعفران یک درم و نیم [illegible] حب‌ها سازند بقدر دو حبه تا سه حبه سعوط نمایند بروغن خیری حب الطیب النکهه و دافع البخر
[illegible] عود قرنفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان از هر یک [illegible] مشک [illegible] با سایر اجزا بگلاب حب ساخته در دهان نگاه دارند و اگر

و اگر اراده کنند که معده از فضول عفنه مفسده پاک شود مخلوط سازند با مذکورات ایارج فیقرا اسهال هم و از کافور وزن نیم شربت سازند ساقد سازند قدر شربت
حب زیبق جهت رفع سرعت انزال مجربست و مرقوم از خط مرحوم حکیم محمد باقر حاب شراهص زیبق یکدرم با سرکه تند در هاون سایند تا آنکه منحل شود
و مخلوط بسازند با و سنبل الطیب و ظرف آهنی را سرکه پر کرده زیبق را در و بجوشانند و از زاج سحق مسحوق سنبل اندک اندک در و ریخته بسته او ان بسایند تا
پس در کرباس سطبری کرده بفشرند آنچه در کرباس مانده باشد بآب سرد بشویند تا چرک از و زایل شود و مجموع را یک حب ساخته در وسطش سوراخی کنند و ابریشم
پنبه از سوراخ او گذرانیده با آب لیمو انداخته یکشبانروز تا متحجر شود پس بروغن بابونه انداخته با آتش نرم طبخ دهند و در وقت احتیاج در دهان نگاه دارند که ریسمان
او بیرون باشد و بلع نشود و وقتیکه اراده انزال داشته باشد از دهن بیرون آورند حب دیگر که امساک منی بقوة تمام میکند و قوی النشاط و مسکر و منوم
و مشهی و حیدر و ابوبریز خمر مسمی ساخته و مجربست حص زیبق چند دانه بیخ شوکران سنبل بزر البنج ... کوفته و زبیب ... مخلوط ساخته در صد و پنجاه مثقال
آب بجوشانند تا آنکه آب تمامه جذب کند و در وقت حاجت بقدر حبی استعمال نمایند و اگر کیفیت افزون خواهند با بنگ شیرازی که ورق الخیال است بجوشانند
حب ... جهت درد سر مزمن و ضعف معده و جگر نافع و قاطع عادت افیون است تربد سیاه یکمثقال زنجبیل دو مثقال ریوند سه مثقال ...
بقدر نخودی بسازند از یکی تا دو سه عدد بقدر مزاج هر کسی میتوان خورد حب ... مخترع ... جهت ... مجربست و بعد از شش ساعت نخودی آورد ...
ساعت و چون با آب سرد خود را بشویند ... بر طرف میشود و چون در دهان نگاه دارند در عرصه یکشبانروز ... دهان را بسیار معطر میسازد و بسیار ...
است و جمعی کثیر جهت نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی بجهت این امر جهار ترتیب نموده اند هر کسی بعلتی نمود بعضی زود اثر میشود و بعضی با اندک ...
میشود و بعضی ... نبود و این شکایت مستحق بلع شده و فی الواقع بیعدیل است حص ... شیر اعرابی سه مثقال مشک یکمثقال عنبر ... نیم ...
خولنجان از هر یک دو مثقال مصطکی قرنفل از هر یک یکمثقال بقدر فندقی حب سازند روزی یکعدد استعمال نمایند و از عقب آن شراب یا شیره ... یا آب ...
یا آب نخود خام خیسانیده بنوشند و این حب تا نیم مثقال میتوان خورد و مرطوب المزاج زیاده میل میتوان کرد حبی ... زیاده ... افتد ...
صندل سفید تخم کاسنی تخم کاهو گلسرخ تخم کرنب ... کافور دانگی با گلاب حب کنند حب ... جهت ... موی ... قاطع خون و مجربست ...
از کامل الصناعت هلیله سیاه آمله بلیله تخم سورد از هر یک چهار ... بسباسه ... طالیسفر ... گلنار ... سعد ... از هر یک ... مصطکی ...
قرنفل ... یک تخم گشنیز ... هلیلجات و تخم گشنیز را در روغن زیتون بجوشانند و مقل را با آب برگ سرو حل کنند و ادویه را با آن سرشته حب سازند و دو مثقال ...
با آب گرم بنوشند حب ... جهت ضیق النفس و سرفه دائمی سخت و تلیین سینه و تصفیه صوت و جهت ربو نافع است بادام شیرین تخم کتان ...
کتیرا حب الصنوبر الکبار صمغ عربی ... اصل السوس رب السوس فانید ... با ... آب ... سرشته حب سازند و در زیر زبان نگاه دارند
باب ... در اقراص اقسام اقراص مثل اقسام حب ... و ادویه ... قدیم ... مستعمل است
ادویه کبار ... و افیون دارد قوتش تا چهار سال باقیست ... اقسام آن ... مثل حبوب ... و حفظ قوت ادویه در قرص ...
بر ... قرص افعی در اول سیوم گرم و خشک و ملطف ... و مقوی حرارة غریزی و پادزهر سموم و جهت بقایای جذام و رفع تحلیل خلط ...
بطریق ... ظاهر ... نافع و قوتش تا دو سال باقیست و بعد از شش ماه استعمال نمایند و بعد از ... تحصیل افعی ماده را صید باید نمود ... ایام ...
سر ... بسته بر تخته گذاشته بقدر چهار انگشت از سر چهار انگشت از ... بیک ضرب قطع نمایند و احشا و پوستش را از و بیرون کرده با ... نمک و ...
سکنجبین یا سفالین بجوشانند تا پخته و مهرا شود پس استخوان را دور کرده گوشت او را با ربع او نان سفید خشک در هاون سنگ با مرق آن بکوبند تا ...
قرصی بقدر یکمثقال بسازند و در ... پرویزن خشک کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست بروغن بلسان ... اگر نباشد بروغن زیتون ...
و باید افعی قوی الحرکه باشد و گردنش باریک و چهار دندان داشته باشد که علامت ... است و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ نکار نمی آید قرص
اسقیل که از اجزای تریاق فاروق است جهت سموم و ربو و عسر النفس و جبر ... نافع و جهت استسقا بیعدیل است حص عنصل ... را در خمیر
گرفته ... وزن او ... با شراب ... خشک ... با روغن گل ... قرص بسازند ... شراب ... میتوان ... اندرو ما خس ... حکیم اسقیل ...
و وزن ... کرده قرص اندروخورون که اجزای تریاق فاروق است جهت گزیدن هوام و ادویه قتاله ... سم

تقویت اعضاء رئیسه و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سده و نافع و نسخه او مختلف بهترین نسخه ها از حنین بن اسحق است که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده و اجزای آن
قصب الذریره اسارون عود بلسان سلیخه حب بلسان مصطکی فو از هر یک شش مثقال تفاح اذخر زعفران از هر یک دوازده مثقال دارچینی حماما مرصافی از هر یک بیست
و چهار مثقال اقحوان بیست مثقال سنبل الطیب شانزده مثقال با شراب یا ابینه یا عسل یا جمهوری قرص بسازند **قرص اندروخون الملک** که مؤلف آن
باسم پادشاه المعتصم بالله تألیف کرده و جزو اعظم تریاق عزره و بعضی معاجین کبار است مقوی معده و مانع و جگر و با قوة تریاقیه و جهت علل بارده اعضاء رئیسه مفید
بابونه سرخ و سفید و سماق و بیدانه مرصافی اسارون افیون اشقه قصب الذریره عود بلسان بالسویه با شراب یا جمهوری یا مثلث یا ابینه زبیب قرص بسازند
قرص لک که از جمله اجزای معاجین کبار است فیلجوش که لوف باشد یک جزو لک مغسول دو جزو با شراب یا جمهوری یا مثلث قرص بسازند **قرص
افرسمو** که از جمله اجزای مخاصیت که سوطیر اگویند ملطف و مفتح و جهت استسقا و امراض جگر و سپرز و معده نافع و ضماد او محلل اورام بارده و جهت درد
کهنه و نزلات قدیم بسیار سودمند است حماما و ارشیشعان قسط تلخ قصب الذریره فلفل سفید و فلفل نانخواه از هر یک [illegible] مثقال دارچینی مصطکی زعفران [illegible]
از هر یک شش مثقال فو یک مثقال سنبل الطیب [illegible] از هر یک [illegible] مثقال با شراب یا امثال آن از مذکورات قرص بسازند **قرص افروقوسما**
یعنی قرص زعفران از جمله اجزای دوا الخطالیس است در خواص مانند افرسمو و بعضی هر دو را باین اسم می نامند زعفران دارچینی مصطکی بیخ سوسن
اسمانجونی ساذج [illegible] از هر یک دو مثقال گل سرخ حماما قسط تلخ هر یک [illegible] مثقال مرصافی چهار مثقال با شراب یا مانند آن بدستوری که گذشت قرص بسازند **قرص
دفیون** از اجزای مثرودیطوس است محلل و ملطف و مفتح و معین احشا و جهت امراض بارده اعضاء رئیسه نافع و با قوة تریاقیه است سوسن بیدانه چهار مثقال
[illegible] چهار مثقال مرصافی اذخر هر یک دوازده مثقال دارچینی مقل ارزق اظفار الطیب سنبل الطیب رومی سلیخه اکلیل الملک سعد حب الغار هر یک [illegible] مثقال قصب الذریره
[illegible] مثقال زعفران یک مثقال قفر الیهود دو مثقال و نیم صمغ را در شراب یا امثال آن خیسانیده قرص بسازند و بعضی از قدما با سه وزن آن عسل معجون کرده اند
قرص طباشیر ملین از تألیف مرحوم میر عطاء الله جد حقیر است و بهترین نسخه ها و معمول حقیر است و جهت تپهای حاره و حصبه و آبله و تپ دق
و حرقة البول و تشنگی و تسکین التهاب اخلاط محترقه و سعال و ذات الجنب مفید است گل سرخ [illegible] مثقال طباشیر نشاسته تخم خرفه از هر یک پنج مثقال مغز تخم کدو تخم هندوانه
تخم خیار تخم کشنیز از هر یک [illegible] مثقال گل بنفشه صندل سفید کتیرا ترنجبین رب السوس نیلوفر زعفران با شیره جو قرص بسازند و از یک مثقال تا دو مثقال بنوشند
قرص طباشیر ملین جهت تپهای صفراوی و دموی و رفع تشنگی و تسکین غلیان خون نافع است [illegible] طباشیر سفید گل سرخ از هر یک پنج مثقال
صندل سفید سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز دانه به رب السوس زرشک منقی صمغ عربی کتیرا از هر یک دو مثقال ترنجبین سفید پنجاه و یک مثقال با آب ترنجبین قرص
بسازند و اگر تلیین بیشتر خواهند ریوند چینی خیار شنبر یا بنفشه سفید اضافه نموده مقدار شربت یک مثقال **قرص طباشیر قابض** منافعش مثل منافع
ملین است با قبض ملایم استعمال نمایند تخم خرفه بو داده گل سرخ صندل سفید سوده گلنار آقاقیا صمغ عربی بو داده کتیرا بو داده نشاسته بو داده شاه بلوط رب السوس
طباشیر تخم حماض بو داده زرشک منقی اجزا را نرم سوده بیکدیگر مخلوط نمایند و بعد از آن با آب سیب و به با [illegible] قرص بسازند و در سایه خشک کرده یک مثقال
را با [illegible] و اگر با سهال [illegible] کبدی باشد و خوف [illegible] ریوند چینی کهربا بیخ مرجان سماق [illegible] اضافه نمایند **قرص ورد قابض**
جهت نزف الدم و جهت اسهال [illegible] منقول از قانون و مجرب است گل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حماض [illegible] گل سرخ صمغ [illegible] عظام محرق بالسویه
با آب [illegible] قرص ساخته استعمال نمایند **قرص ورد [illegible]** جهت درد [illegible] معده و حمیات [illegible] گل سرخ [illegible] سوس [illegible] سنبل الطیب [illegible] بقدر
یک [illegible] قرص بسازند **قرص ماروس** جهت ایلاوس و جمیع انواع قولنج سپرز نافع است تخم کرفس انیسون از هر یک [illegible] افسنتین چهار [illegible] فلفل
دو درم [illegible] مصطکی [illegible] افیون یک درم جند بیدستر دو درم [illegible] بقدر یک مثقال **قرص کاکنج** جهت قروح کلیه و مثانه
و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجرب است منقول از جامع امین الدوله افیون تخم کرفس بزر البنج [illegible] از هر یک [illegible] مثقال تخم [illegible] دو مثقال زعفران تخم [illegible]
[illegible] با دام [illegible] کاکنج جبلی بیست و پنج عدد و تخم خیار دوازده مثقال ادویه را کوفته با [illegible] معجون ساخته قرص سازند
قرص البزور جهت اسهال و قروح امعا [illegible] سحج [illegible] حیض [illegible] باشد حب الاس دو مثقال تخم [illegible]
انیسون [illegible] تخم کرفس بزر البنج [illegible] از هر یک [illegible] افیون دو مثقال با شراب [illegible] قرص سازند و بعد [illegible] استعمال نمایند **قرص [illegible]**

جهت دفع بلغم خام و صفرا محترقه و سودا بسیار نافع است اهلیلج و بلیلج و املج و ترنج کابلی هفت مثقال از هر یک نیم و تربد سفید مجوف حرارت[illegible] مثل آنها همه اجزا را قایمه

کرده و قدری آب بر روی ریخته بجوشانند چندان که آب کم گردد ادویه را براداده پاشیده خوب باهم ممزوج نمایند بعد از آن بوزن هفت مثقال قرصها ساخته در شربت یک قرص با

گلاب و کشنیز خشک که آب کشنیز را جوشانیده و صبح صاف کرده باشند و این قرص از ده بار تجاوز از بیست باکثر الاطلاق نباید و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نماید

زیاده کنند باد و ربع جزو بلیلج تخم حنظل را **قرص زرشک الکبار** جهت سستی که نسبت طبیعت داشته باشد و جهت تبهای مرکبه و یرقان نافع است و لعاب اسبغول

مجرب است عصاره زرشک سنبل الطیب ستمل الکسعنول از هر یک دو مثقال ابنتین عصاره افسنتین غافث از هر یک یک مثقال سلیخه طباشیر گلسرخ سنبل الطیب ستبه براده

صمغ عربی بلو داده گل ارمنی بود و اده کثیرا بود و اده از هر یک دو مثقال مصطکی ریوند سوس اذخر زعفران ترمس بادیان انیسون اقاقیا تخم سورد ریوند چینی بدستور قرص ساخته

با سکنجبین بزوری یا شربت دینار بنوشند و اگر سرفه داشته باشد با شربت سورد بنوشند **قرص افسنتین** منقول از کامل الصناعه ترکیب این جهت ضعف جگر

انیسون افسنتین اسارون تخم کرفس صبر عصاره غافث بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب تخم ببقدر بیمی قرص سازند **قرص انیسون** جهت ادرار تشنگی

و سقوط الشهوه رفع تشنگی بسیار نافع مغز تخم خرپزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک چهار مثقال رب السوس کثیرا نشاسته طباشیر تخم رازیانه گلسرخ زعفران با لعاب بهدانه

قرص سازند قدر شربت یک مثقال **قرص سیاه** جهت تبهای کهنه و صلابت جگر و ورم جگر و ورم سپرز و ضربتی که واقع شود بجگر و سپرز ریوند چینی شش درم قوه

بلسان لک مغسول سه درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث ملک یک درم با شربت قرص ساخته استعمال نمایند **قرص غافث** مجرب است جهت سقوط القوه و تبهای کهنه

گلسرخ پنج درم سنبل الطیب دو درم طباشیر دو درم عصاره غافث شش درم با آب قرصها سازند بقدر درمی **قرص الصمغ** جهت اسهال و سحج و قذف خون نافع است سعد

کندر اقاقیا جلنار کندر هم صمغ عربی هم دار چینی نیم درم باسفید تخم بیمی بقدر درمی قرص سازند **قرص طباشیر** گویند بسیار مجرب است جهت سوس اسهال و خون هم فلفل

سنبل اشق از هر یک دو درم اشق را در سرکه حل نموده بقدر مثقال قرص سازند **قرص کافور** جهت تبهای محرقه و تشنگی و سل و خفقان گلسرخ شش درم طباشیر

صمغ عربی کثیرا کاهو هم تخم کدو تخم خیار تخم خرفه اصل السوس که دو درم نشاسته سه درم زعفران کافور نیم درم با لعاب بزر قطونا بقدر درمی قرص ساخته با آب انار میخوش استعمال نمایند

قرص مثلث زعفران افیون برهانیه بزر البنج پنج تفاح بالسویه با آب کاهو قرصهای مثلث بسازند که مثل قرصها بخورد نمی باشد و با سرکه و آب کشنیز

آن بر اورام حاره و صداع حار طلا کنند و در صداع بارد با خیار بادبه یکی و مرزنجوش و امثال آن **قرص مثلث معمول** جهت صداع حاره و اورام

ضماد او نافع است مر صداف افیون لادن کافور که هم کندر انزروت را گل ارمنی کدام فرنیا است درم بگلاب قرص ساخته با سرکه حل نموده بر پیشانی طلا کنند

قرص لک جهت سل و دق منقول از شیخ الرئیس طباشیر دو درم گلسرخ شش درم گل ارمنی چهار درم تخم کدو تخم خیار تخم خرفه کهربا کندر سه درم بقدر دو درم قرص

و این قدر شربت است **قرص جهت اسهال** و دیگر از تالیفات والد مرحوم گلسرخ تخم حماض کهربا گل صمغ عربی نشاسته طباشیر کندر ولعاب بزر قطونا قرص سازند

قدر شربت یک مثقال **قرص گل** صغیر معمول الوی جهت درد معده و تبهای بلغمی و رفع رطوبت معده مجرب است گلسرخ دو جزو سنبل الطیب سوس از هر یک یک جزو و قرص

سازند قدر شربت یک مثقال **قرص لک** از مرحوم الوی جهت سل و دق و سطیبه و محرق و اسهال صفراوی و دموی که با تب باشد بسیار آزموده است تخم باریکشاستیکی کهربا

طباشیر گل ارمنی خشخاش گلسرخ مغز تخم کدو خیارین تخم خرفه صمغ داده بیمی ترسیس بلعاب بزر قطونا قرص سازند **قرص بنادق البزور** جهت درد گرده و مثانه تخم خربزه

تخم خیار تخم کدو مغز بزر البنج تخم خرفه بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش ابیض که دو درم بلعاب بزر قطونا حب به **قرص جهت بول الدم** و بول المده قرص

کلیه و مثانه مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه خشخاش کثیرا گل ارمنی شادنج مغسول دگر بیاشد شقاقل و محروق مغسول رب السوس صمغ عربی بادام دم الاخوین کندر تخم کرفس افیون گلسرخ مقل

اقاقیا دو درم **قرص الضیا** جهت اورام مذکوره و سکن الم است مغز تخم خیار و خربزه تخم خرفه تخم کاهو تخم هندوانه رازیانه تخم کرفس بزر البنج افیون گل ارمنی عصاره

خشخاش سفید دم الاخوین قدر شربت دو درم **قرص زرشک** منقول از قانون مجرب است جهت سده جگر و سپرز که از حرارت باشد و جهت تبهای حاره و اورام حاره

مبتدیل است زرشک سپاه رب السوس گلسرخ تخم خیار تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی که اسعا مصطکی سنبل الطیب عصاره الغافث که دول قوة القیصوم ریوند زعفران کدول اما

را با جالکرده قرص سازند اگر ریوند دو مثقال باشد جو دو خار اوده **قرص کاکنج** جهت حرقة البول تخم خیار حب کاکنج مغز بادام شیرین رب السوس کثیرا گل ارمنی صمغ دم الاخوین

کندر که اال تخم کرفس و ل با افیون کلیم قرص کنند از کندیم یک مثقال و زیاده از آن قدر شربت است با شیره اسفغول و قرص تا دو مثقال باشد **قرص** [illegible]

کندر تخم سماق اسفغول و ربع السورنجان که دو درم زنجبیل مصطکی تخم دو دو و نیم مقشر یک مثقال با آب رب **قرص لیمو** با اسطوخودوس طباشیر تخم خرفه از هر یک

کشنیز خشک ۵ درم گلسرخ طباشیر ہر یک ۲ درم گل ارمنی ۵ درم کافور نیم درم با آب ترش بیزند و قدر شربت دو مثقال **قرص لک** دارد ترش مرضا ۳ درم ترس ۱۵ درم ورق سداب ربع
مشک طرا شیخ قرفه جلیت کشنیز جاوشیر قسط سنبل ۱ کیدرم با آب سیاه قرص سازند قدر شربت یک مثقال **قرص الو** زراوند مدحرج **سهل** للصفرا مصطفی للجیات گلسرخ تخم خیار تخم کدو مکده ۵ درم
زر بیست ربع درم سقمونیا درم کافور ربع درم با آب خرفه قرص سازند و شربت یک مثقال تا یک مثقال **شکر قرص** در دو درد معده جهت درد معده دو درم معده گلسرخ سنبل سه الرسوب ۱ کل الملک
بابونج اذخر مکده مصطکی کہربا درم شربت یک مثقال بطبیخ انیسون جهت درد معده و حب الثعلب ۲ درم معده **قرص خشخاش** جهت قروح سینه و شش و تپ دق و درد سینه
و زکام گلسرخ صمغ عربی درم کتیرا رب السوس یک درم خشخاش ابیض ۱۰ عود یکدرم طباشیر زعفران ربع دانگ بقدر یک مثقال قرص سازند و با شربت خشخاش بنوشند **قرص بسد**
از املای مرحوم حکیم محمد باقر جهت حمیات و عطش و قایم مقام قرص کافور است مروارید طباشیر یکدرم صندل سرخ و سفید نیلوفر کشنیز خشک گلسرخ تخم خاص تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو
تخم شهدانه کدو درم نشاسته کتیرا بزر البنج یکدرم خشخاش سفید درم بزرقطونا از دو چند بلکه بیشتر افکنند و قرص سازند و این قرص از الوف طبیبی است که منفرد باشد از شربت کافور
قرص کافور زرد رازی جهت التهاب جگر گفته است که انفع اقراص است جهت علل جگر و حمیات معمول حقیر است طباشیر گل سرخ ۵ تخم کاهو تخم کدو تخم کاسنی صندل سفید
کافور از یک درم بلعاب بزرقطونا قرص سازند و باز فرمود که اگر بزر البنج ۲ ال اضافه نمایند جهت تبرید جگر و تطفیه حرارة عجیب خواهد بود **قرص سرطان** جهت سل و نفث الدم طین ارمنی
طین مختوم طین رومی نشاسته گلسرخ از هر یک شش درم سرطان محرق ۱ درم کتیرا طباشیر شادنج مغسول یکدرم ریشه بجا گفته اند با شاخ گاو کوهی سوخته حقیر مجرب نموده
و بسیار مجرب است خشخاش سفید و سیاه زعفران نیز اضافه نموده و رب السوس ۱ درم با لسان الحمل قرص سازند قدر دو درم با شربت انار شیرین بنوشند **قرص گل کبیر** جهت تپهای
بلغمی و سوداوی و تپهای مرکبه و غیر مرکبه گلسرخ ۱۰ عصاره غافث ۱۰ عصاره افسنتین مصطکی ۲ و نیم سنبل اسارون عود اذخر یکدرم شربت دو درم بماء البزور و سکنجبین **قرص کهربا** از
تجربیات جهت حبس خون از هر موضع که باشد مجرب است و آنچه بسرخی در تحت هر یک نوشته شده با اضافه مروارید و خشخاش سفید و سیاه گل مختوم گل قبرسی موافق کامل است کهربا تخم خرفه
اسبغول تخم خاص شاخ گاو کوهی سوخته پوست سوخته تخم مرو گل ارمنی صمغ بوداده تخم کشنیز حلبه مخوزه کده و دم محرق جلنار کلال ۲ بزر البنج ۲ اقاقیا طباشیر کتیرا نشاسته مصطکی بوداده
زعفران انیسون مشک ۲ درم شربت یک مثقال با آب ... جهت نفث الدم و با شربت خشخاش جهت قروح امعا **قرص شادنج** منقول از تذکره که بهتر از اقراص کهربا است جهت تپهای
مرکبه و اسهال و قطع خون از جمیع اعضا و تجفیف قروح و التیام آن تشنگی و نفاث سفید ... کشنیز دو دانه خشخاش سفید یکدرم کهربا ... تخم خرفه یکدرم گل مختوم و اگر نباشد گل ارمنی
شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کتیرا صمغ عربی یکدرم ودع محرق بزر البنج شادنج ... طین محرق مغسول است قدر شربت یکمثقال **قرص شادنج** از مجربات
حقیر جهت تپ دق و سل و قطع سیلان خون از هر عضو باطنی و اسهال مرارت و تپهای موی و سرفه حار مجرب است تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته گلسرخ طباشیر
ارمنی مغسول طین رومی طین شیرازی ہر یک ... مرجان سوخته کتیرا ربس صمغ عربی شادنج مغسول اقاقیا شاخ گاو کوهی سوخته ہر یک ... بزر البنج افیون زعفران
ہر یک نیم مثقال با لعاب بزرقطونا قرص سازند قدر شربت یک مثقال **قرص زرشک** منقول از نسخه مرحوم حکیم محمد باقر جهت استسقا ... زرشک ... رب السوس ... گلسرخ
مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی عصاره غافث سنبل الطیب راوند ... افسنتین اسارون تفاح اذخر تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر زرنباد
با آب قرص سازند **قرص گلنار** جهت اسهال مراری رقیق ... و دموی با صفراوی باشد ... گلنار کندر گلنار سماق ... صمغ عربی یکدرم ... دو درم
قرص سازند **قرص کهربا** جهت نفث دم و تپهای مرکبه و تپهای کهنه مجرب است گلسرخ ... رب السوس شاهتره ... سنبل الطیب مصطکی ... کهربا انیسون ... قرص سازند **قرص** جهت تپهای
مرکبه گلسرخ مصطکی سنبل الطیب ریوند تخم کرفس تخم کاسنی عصاره غافث عصاره افسنتین طباشیر شربت ۱ تا ۲ درم با گلقند و طبیخ رازیانه **قرص للاستسقاء و الحمار**
منقول از مختار مجرب است عصاره زرشک یا زرشک ... تخم خیار تخم خربزه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی ... مغسول ریوند از هر یک ... سنبل الطیب نیم ... قدر یک مثقال ... قرص
با جیل ... کاسنی و بت ... بعد ... سکنجبین پرنج ... مغز تخم خیار ... بنمایند **قرص مسهل** از تالیف حقیر در امراض حاره و تپهای گرم و مرکبه و رفع قولنج ...
نفعا بیت نافع و سریع العمل بیعالیه و بهترین اقسام قرصها است **قرص بنفشه** مغز تخم کدو مغز تخم خیار نیلوفر مغز تخم هندوانه تخم کاسنی تخم خرفه کشنیز خشک مصطکی انیسون گلسرخ
طباشیر نشاسته کتیرا حب الملوک پاک کرده بطریق حکمای هند که در معمولات مذکور است با لعاب بزرقطونا قرص ساخته از نیم مثقال تا یک مثقال با شیره و آبهای مناسب ...
اگر حب الملوک ... کتیرا و انیسون و مصطکی ساییده ... و در آب لیمو بخیسانند و بهتر از نسخه است **قرص مروارید** از تالیف حقیر جهت تپ دائمی و تپهای ... و دق
نافع است و البته مجرب است طباشیر گلسرخ گل ارمنی ... تخم کدو مغز تخم خیار صندل سفید تخم خرفه مروارید کہربا عصاره ... تخم ... روغن قرص سازند و یک مثقال ...
با شربت خشخاش ... مزاج با شیر الاغ ... سرطان محرق ... کافور ... **قرص منقوله معمول** ...

۲۴۰ جهت تقریر الیف از قرص قابض بسازند شربتی با سکنجبین با آب تخم خرفه تخم کدو تخم کاسنی تخم کاسنی تخم محموده کثیرا صمغ عربی بنفشه رب السوس با گلسرخ پوست طلع گلنار جهت امراض حاده

اسهال صفراوی و قطع خون از هر موضعی و مرض دور طوبی و بیج و بواسیر که با تجربست طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار گلسرخ کثیرا زعفران افیون تخم ورد انجبار شاخ گاو

سوخته گل ارمنی خرنوب نبطی از هر کدام یک جزء تخم حماض دم الاخوین با آب با رنگ قرص بسازند و یک مثقال را در هر شربت با ادویه موافقه امراض بدهند قرص طحال از تالیف

ابو سهل جهت ورم و درد سپرز که با تپ باشد مجربست گلسرخ زرشک تخم خیارین تخم خرفه از هر یک جزء ریوند چینی طباشیر از هر یک منقول از عمدة نیم جزء کافور

عصاره افسنتین از هر یک زعفران نیم جزء ... طباشیر اسارون سنبل الطیب قرص را با سکنجبین و آب کاسنی با آب سعوسر با آب انار بنوشند قرص کوکب و اصفر اصل السوس

وا ودعوه ... سیکده ریوند ... طباشیر ... از آنکه کوکب بود و در آن زمان معروف بلقب بکو گشته لهذا این قرص مسمی باسم کوکب شده و سبب دیگر در تسمیه آنکه طلق را

الارض می نامند و جزء اعظم این قرص است و مستعمل الحرارة و یابس است در اول جهت ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول غلیظ و صداع و خواق و نزف الدم از هر موضعی که باشد

و جهت درد گوش و قرحه امعاء و مثانه و سرفه و قروح عفونیه و قولنج و درد رحم و سموم مشهور و بید طلاء و عده و قوتش تا چهار سال باقیست شربتش تا دو مثقال و منقول از تذکره است

و آنچه بسبب اوزان نوشته شده موافق کامل و شفاء الاسقام است قرص دوسیالویس تخم کرفس انیسون بزر البنج ابیض سعد سایله کندر ... سنبل پوست

بیخ لفاح گل مختوم مرصاف سلیخه طلق مخاوی ... و در بعضی نسخه خشخاش ... و در بعضی نسخه مصطکی طباشیر ... زعفران جلیست ... جهت قطر تنها و در ... و در

نسخه کافور و بعضی افیون ام جهت قطع خون و حرقة البول اضافه کرده اند قرص دیاسقوماطون جهت زحیر و مغص و اسهال صفراوی و قروح امعاء و نزف الدم و اسهال دموی

و فساد هضم نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد تخم کرفس نانخواه رازیانه انیسون مرصاف سنبل الطیب سلیخه افیون با شراب ریحانی یا قایم مقام او قرص سازند قدر شربت تا نیم

است قرص گلنار منقول از تذکره نافع است جهت تپهای حاره و اسهال مزمن و نفث الدم از هر موضعی که باشد و گویند در تخفیف قروح امعاء بی نظیر است سیما که مقرون با نجیب

تفی ... بشربت ... گلسرخ اقاقیا ... افیون ... گل مختوم ... صمغ عربی کثیرا از هر کدام با آب گرم استعمال نمایند قدر شربت از نیم مثقال تا یک مثقال قرص

ریوند منسوب بشیخ رئیس رح تحلیل القدر الکبیر المنافع مجربست جهت یرقان و درد سر و درد سینه و معده و جگر و سپرز و باد و تپهای مزمنه و عسر البول و سوء هضم و سموم در اکثر

مثل قرص کوکب است و از اسرار است ... تا چهار سال باقیست قرص ... کل منقول ... ریوند ... تخم کرفس انیسون عصاره افسنتین از هر یک یک مثقال و اگر

مریض را درد سپرز کهنه باشد ... و مصطکی و ترنجبین اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد ... شربت ... و اگر مریض ... گشنیز خشک ... تر ... اضافه ... طبیعت با

اصل السوس تخم خرفه گلسرخ طباشیر بنفشه از هر یک سه مثقال و اگر عطش باشد بدل اصل السوس تخم ... قدر شربت یک مثقال قرص گل قابض جهت قطع اسهال ...

بغایت نافع است منقول از ... گلسرخ تخم حماض ... صمغ عربی کثیرا ... قرص ... قرص ریوند جهت سوء المزاج جگر و اسهال ...

از ... است قرص ریوند چینی عصاره زرشک تخم کاسنی اصل السوس ... قرص ... قرص اندرون تالیف ... منقول از کامل ...

بجهت ... زرشک ... فارسی ... و ... گندم ... افیون ... نیم مثقال ...

از شرطه ... تنقیه بدن ... و ... قرص ... مثقال ... قرص ...

مرقشیثا ... اقاقیا ... گلاب ... قرص ... در ضمادات مذکور است قرص ... باب چهارم در سفوفات ... آن ...

و بعد از ... معجون ... ترکیب یافته ... قرص ... شاگرد ... الاطباء ... سفوف ... معده ... لطیف ...

و لا دیر الطبع باشد ... سکنجبین ... سفوف ارسطو سفوف ارسطا طالیس ... معده ... رطوبت ... مدد ... بیخ ... جهت ...

طعام ... نافع است و جهت ... بدل ... جهت ... و قطع ... سفوف ارسطو ... سفوف ...

گویند ... قرص ... مثقال ... است ... آن ... فارسی ...

مصطکی ... قرنفل ... دار چینی ... نانخواه ... زیره کرمانی ... دار فلفل ... زنجبیل ... قرنفل ... جزء ... عنبر ... از ...

از طعام ... سفوف ... اسهال اطفال ... سفوف ... کثیرا ... صمغ عربی ...

سفید تخم ... گلنار ... سفوف ... اطفال ... مثقال ... سفوف ... منقول از ...

مجربست ... سفوف ... زرشک ... کل ... صمغ ... باقلی ...

۶۴ [illegible] لسان الثور عرق سوس [illegible] کشنیز خشک [illegible] مجرب سلس البول حبت [illegible] از تالیف [illegible] سفوف دیگر [illegible] طباشیر [illegible] رفع شود باید

[illegible] از تالیف [illegible] مجرب است [illegible] سفوف جهت اسهال [illegible] بقدر یک مثقال استعمال نمایند [illegible] مصطگی [illegible] سنبل الطیب تخم خرفه

[illegible] هر یک [illegible] گل مختوم [illegible] طباشیر [illegible] مثقال [illegible] صمغ عربی بوداده [illegible] گلسرخ [illegible] سماق [illegible] هر یک مثقال [illegible] بوداده [illegible] ناردان [illegible] گل ارمنی

[illegible] جهت [illegible] اسهال [illegible] سفوف طین [illegible] یک مثقال [illegible] مجرب است [illegible] سفوف دیگر جهت اسهال [illegible] دو مثقال [illegible] یک مثقال [illegible] عود

[illegible] در وقت استعمال [illegible] گل ارمنی [illegible] صمغ [illegible] تخم ریحان [illegible] تخم مرو [illegible] قطونا

[illegible] خرنوب [illegible] کشنیز خشک [illegible] حب الآس [illegible] سماق [illegible] ضعف معده [illegible] جهت اسهال [illegible] الرمان

[illegible] معده [illegible] سفوف [illegible] جهت اسهال [illegible] استعمال نمایند [illegible] خرنوب شامی

[illegible] رطل [illegible] مصطگی [illegible] تخم کتان [illegible] زیره کرمانی

[illegible] زیره کرمانی [illegible] جهت اسهال [illegible] سفوف خرنوب [illegible] استعمال نمایند

[illegible] سفوف زرشک جهت تقویت معده [illegible] استعمال نمایند [illegible] بوداده

[illegible] سفوف [illegible] صمغ عربی [illegible] حب الآس [illegible] جهت اسهال [illegible] سفوف سماق [illegible]

[illegible] سفوف کمونی [illegible] زنجبیل [illegible] فلفل [illegible] زیره کرمانی [illegible] جهت باد

[illegible] زیره کرمانی [illegible] نافع است [illegible] اشتهای طعام [illegible] تقویت معده [illegible] جهت

[illegible] فلفل [illegible] دار فلفل [illegible] زنجبیل [illegible] سفوف دیگر جهت [illegible]

[illegible] زیره کرمانی [illegible] کمون [illegible] اشتهای طعام [illegible] ضعف معده [illegible] منقول [illegible] سفوف الاسهال [illegible]

[illegible] ناردان [illegible] کشنیز خشک بوداده [illegible] حب الآس [illegible] خشک شده بوداده [illegible]

[illegible] زیره کرمانی [illegible] تخم [illegible] جهت فواق [illegible] سفوف للفواق [illegible] صبح و شام [illegible]

[illegible] تخم کاسنی و تخم کشوث هر یک دو درم [illegible] استعمال نمایند [illegible] جهت درد جگر [illegible] سفوف لوجع الکبد [illegible]

[illegible] مجرب است جهت نقرس [illegible] سفوف ریحان [illegible] سنگ سلیمانی [illegible] سفوف [illegible] طباشیر

[illegible] مجرب است منقول از معالجات [illegible] البواسیر [illegible] سفوف لقطع [illegible] استعمال نمایند [illegible] زعفران [illegible] ریحان

[illegible] از تالیف والد مرحوم [illegible] سفوف [illegible] استعمال نمایند [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] تخم کرفس [illegible] بوداده [illegible] جهت الرشاد [illegible] خشک شده باشد [illegible]

[illegible] سفوف [illegible] استعمال نمایند [illegible] صبح و شام [illegible] سنبل الطیب [illegible] مصطگی [illegible] خشک شده بوداده [illegible]

[illegible] سفوف [illegible] استعمال نمایند [illegible] جهت اسهال [illegible]

[illegible] شکر سفید [illegible] لسان الثور [illegible] مصطگی [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] سلس البول نیز باشد [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] دو مثقال [illegible] تخم [illegible] کشنیز خشک [illegible] گل ارمنی [illegible] جهت [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] سفوف [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] سفوف دیگر [illegible]

[illegible] سفوف [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] نافع است [illegible] اسهال

کوبیده اندکی بوداده دو مثقال با ... بنوشند **سفوف للخفقان البارد** ... مرحوم حکیم محمد باقر نفع عظیم ... برای ... کرده ...
کرده کندر سه م زراوند مدحرج زرنباد درونج مکه نیم درهم مروارید کا م شکر ... م شربتش سه درهم با ... بنوشند **سفوف سورنجان کبیر** جهة مفاصل
عرق النسا نافع است **صفت** سورنجان مصری ده م سنا مکی ... مغز بادام دو م پوست هلیله زرد سه م زعفران نیم قند سفید ... م سقمونیا ... امه
بلغم باشد بدل سقمونیا ... کنند شربتش دو مثقال با آب سرد **سفوف** جهة قطع سیلان منی و مذی و ودی مجرب است تخم کاهو تخم ... تخم ... کندر سه م
سعد ... مکه دو م گلنار م ... سه م با آب سرد **سفوف ایضاً** در قطع ودی و مذی بی‌عدیل است ... فارسی است و ... کنند وکیمرو کوبیده
زیتون ... کرده دو جزو با ... هر روز دو مثقال ... کنند **سفوف** جهة قطع شهوة ... از زنان و مردان ... تخم خرفه و تخم کاهو و تخم شبت مکه ... و
دو جزو شربتش سه م با آب تخم خرفه **سفوف سوداکه** ... بجهت ... از خط مرحوم الوی پوست بلیله کابلی ... مکه ... غاریقون ... بسفایج
افتیمون ... گل گاوزبان ... اسطوخودوس ... نمک نفطی ... سیاه ... دو مثقال **سفوف جهة سپرز** نسخه
حکیم محمد باقر قمی است ... پوست بیخ کبر عنب الثعلب ... تخم ... بالسویه ... نمایند **سفوفی** که جهة سپرز مجرب ...
... منقول از تذکره ... و عرق ... دو دانگ ... نمایند مجرب است
سفوف مجرب جهة حرقة البول و وجع حین بول مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مغز تخم کدو تخم خرفه خشخاش سفید نشاسته کتیرا ... سفید قند ...
همه دو مثقال را با جلاب ساده با شراب بنفشه بنوشند **سفوف نقرس** منقول از محمد بن زکریا و سیفرا که مجرب است جهة دفع نقرس بارده و ... مفاصل ...
که بالکلیه قطع میکند نانخواه ... سداب خشک تخم کرفس ... و ... باد ... سنبل قسط حلوز ... زراوند مدحرج مکه نیم جزو هر روز ... استعمال نماید
و ابتدا از ... نموده ... و بعد از استعمال این سفوف تا چهار ساعت چیزی میل نکنند از ماکول و مشروب و بعد تنقیه بدن استعمال نمایند **سفوف**
مستعمل مرحوم الوی ... و قطع کنند ... تا آنکه ... چند بار ... بشویند تا ... و بعد از آن آب گرم ...
... کنند ... گذاشته ... بعد از آنکه سوخته باشند ... خوب کوفته ... صمغ عربی ... و
سیاه و سفید ... م کوفته **سفوف** سازند قدر شربت دو مثقال **سفوف** جهة کسیکه از حرارت بول بسیار میکند از تالیف مرحوم الوی ... دو م
کوفته و بخته ... هفت روز در سرکه ... بعد از آن بیرون آورده با آتش خشک کنند دیگر کوفته مخلوط سازند ... در سرکه ...
بعد از آن بیرون آورده با آتش خشک کنند ... گشنیز خشک سه م شربتش یکمثقال با ... صبح و شام ...
سفوف سنا جهة عرق النسا از مجربات قدما سنا مکی ... م سورنجان پنج م شیطرج ... م زعفران نیم م قدر شربت سه م با ... **سفوفی** که ...
و ... تقویة اعضا رئیسه کند و فواید بسیار است ... جزو ... خشک ... مجموع را ... نافع و مجرب است
سفوف جهة اسهال خون و بلغم ... طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار گلسرخ مکه ... زعفران ... دو مثقال ... بنوشند و اگر قرص کنند ...
جهة درد پشت و درد ... و منی و تقویت اعضا و ... آلات بول و تناسل مجرب است از حکمای هندوستان ... ترجمه ... نقل شد ... هفت مثقال ...
... هفت مثقال و نیم ... کوفته و بیخته اضافه نمایند ... آتش نرم گذاشته تا ... زرده تخم مرغ ...
... دو مثقال و نیم نبات دو مثقال و نیم ... مجموع آنرا ... نمایند **سفوف** تالیف ... جهة تب دق ...
... و جهة ... طبع و منع نزلات حاره مجرب است قدر شربتش دو مثقال تا ... مثقال **صفت** ... هفت مثقال کتیرا چهار ... نشاسته صمغ عربی تخم خطمی تخم ...
تخم ... خشخاش سفید مغز ... بادام طباشیر ... سرطان محرق عصاره ... گلنار ... **سفوف نانخواه** ...
جهة ریاح و درد معده و ... و تقویت هاضمه و دفع ... نافع است نانخواه تخم کرفس بالسویه با مثل آن قند سفوف کنند **سفوف قابض** ...
... جهة اسهال ... و اسهال ... بهترین ادویه است صمغ عربی ... مثقال سائیده بنوشند ... و اگر با اسهال ...
باشد ... پوست خشخاش که مثل غبار سائیده باشند از یکمثقال تا دو مثقال از مجربات است و اگر با صمغ ... کنند ... **سفوف** جهة ... کابلی ...
قریب با استسقا ... جهة البلوط ... بلیله سیاه و کابلی و آمله سفوف کرده ... مثقال با آب آهن داغ کرده ...

بنوشند **سفوف** جهت سپرز که بحرارت باشد از مجربات مرحوم ... گلسرخ ... در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند ... بوده

بوده ... سفوف و قند ... اگر ... بعد از آن ... گلسرخ ثمرة الطرفاء یاقوت ... مثقال ... باشیر ... با آب ... سکنجبین بخورند

سفوف جهت ریاح بواسیر موافق کال ... بلیله سیاه و بلیله آمله ... برشته ... یاقوت برشته با تخم ... داده حب الرشاد بود داده با نخواه ملح

... بغوزانه ... مقدار شیر گرم **سفوف للاسهال الصبیان** از مجربات مرحوم ... خشخاش حب الآس ... کند

... بالسویه کوفته با شیر ... بنوشانند **باب پنجم در اشربه و ربوب** واضح ... و باعتقاد ... در تفتیح سده ... امراض حاره و بارده

اقسام او بیشتر از سایر تراکیب است و ... اعتقاد ... الاستعمال است و قول ... امراض مختلفه ... و گویند سکنجبین اقدم

است و شیخ الرئیس ... حکمای ... است و ... رسیده و اشربه ... حبوب و اقراص ... میباشد و قند با ... و زمان و اختلاف استعمال آن

در امراض مختلفه ... سکنجبین را ... و دویست و شصت قسم ... ساخته اند و ظاهر آنست که ترتیب اشربه موافق ... امراض مختلفه ... نمیتوان ... و مزاج

زیاده ... در ترتیب آنست که ... فواکه ... مثل سیب ... و بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن آن با دو وزن آن آب بجوشانند

بنصف آید ... صاف نموده و ... مثل لیمو و ترنج و امثال آن ... آب ... و ... خشک ... باشد ... خیسانیده بعد از آن بجوشانند و ...

... باشد زیاده ... خیسانند و ... برگ و ... تازه باشد ... آب ... با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدری که مقصود باشد

بقوام آورند و عطریات مثل مشک و عنبر بعد از قوام ... آورند ... آتش داخل کنند و در شربتهای فواکه که مطلب تقویت ... باشد شرط است که شیرینی او بقدر ثلث آب میوه

باشد و ... گفته اند که چون مریض ... تقویت ... باطبع ... شیرینی ... است پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد ... بیشتر ... طبیعت ... و اگر کمتر باشد ...

حسب ... و ... عسل و شکر و سایر ... باید ... مزاج هر یک از شیرینی او ... شربت ... ملاحظه نموده و موافق قصد مخلوط کرده و هرگاه الم ... عضو

و یا مرض ... باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد مثل ... باید ... صمغ عربی و کثیرا و غیره ... استعمال نمایند **سکنجبین ساده**

که عبارت از سرکه و قند است هرگاه اجزا مساوی باشد مایل ... خواهد بود ... سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و حمیات حاره و امراض سپرز و جگر و معده مفید است

اگر سرد و تر خواهند سرکه را زیاده کنند و اگر معتدل خواهند قند را و چندان سرکه کنند **سکنجبین دوشابی** که سرکه با دوشاب انگوری مساوی باشد معتدل است

سکنجبین عسلی که سرکه با عسل بالسویه باشد گرم باعتدال و جهت امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویت جگر و معده و تبهای مرکبه نافع است **سکنجبین سفرجلی** جهت تقویت

معده و جگر حاره و رفع غثیان و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است آب به شیرین و ترش بالسویه ... سرکه و قند از هر یک ... بقوام آورند و اگر آب به شیرین

ترتیب دهند ... آن کمتر خواهد بود **سکنجبین اصولی** جهت حمیات و سده ... و عطش ... خمره ... آب شیرین ... سرکه ... پوست بیخ کبر

پوست بیخ ... تخم کرفس و ... انیسون ... در سرکه ... خیسانیده و با آتش ... پخته ... پس از آتش گرفته

صاف نموده ... شکر ... آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند ... زعفران را در خرقه بسته در وقت جوشیدن او بمیان اندازند

و در صاف کنند **سکنجبین افتیمون** ... استعمال نمایند افتیمون بسفایج ... سیاه ... نیمکوب کرده یکشبانه روز در ... مثقال سرکه بجوشانند و ... مثقال آب

صاف نموده ... بجوشانند و بسفایج را کوفته در کیسه کرده در آن ... چون آب بسوزد کیسه افتیمون را انداخته ... داده بعد از آن صاف نمایند

پنجاه مثقال قند بقوام آورند ... مثقال استعمال نمایند ... باشد این نسخه ترتیب دهند افتیمون بسفایج تخم کاسنی ... مثقال تخم

... مثقال ... بیخ کاسنی ... مثقال ... سرکه ... مثقال آب ... مثقال جوشانیده افتیمون را ... آخر ... داده

... و پنجاه مثقال قند بقوام آورند **سکنجبین بزوری معتدل** جهت تبهای مرکبه و ضعف جگر و صفرای ... و استسقا حار نافع است تخم ...

... انیسون گلسرخ تخم کاسنی تخم خیار بادرنگ تخم خربزه تخم کرفس بیخ ... بیخ کبر اصل السوس ... کاسنی عناب در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند

... بقوام آورند **سکنجبین انجدانی** ... جهت ... و رفع تب ربع مجرب ... امراض سپرز ... انجدان را نیمکوب کرده شب در سرکه

خیسانیده ... بجوشانند ... صاف نموده با دوشاب انگوری ... مثقال بقوام آورند ... مثقال ... تخم

... کاسنی ... استعمال نمایند **شربت ... دیگر** ... جهت ... امراض جگر ... سودا ... [illegible]

و صفرای سوخته نافع و مورث تشنگی و مصلحش تخم کاهو و طباشیر و صندل و انیسون از هر یک یک مثقال باید از هر یک رطل شربت ادویه مذکوره را بوزن ... بکوبند و در ...
بخیسانند تا بجوشد و طریق آنست که آب شانزده رطل را بجوش آورده چهار رطل برگ گل تازه را چهار دفعه بیزند و هر دفعه یک رطل آب بسوزد و پس آب را صاف کرده
بدستور حصه دیگر را بریزند تا اینکه از آب ربع بماند و اگر قوی‌تر خواهند گل را پنج یا شش رطل میتوان کرد و شیخ الرئیس زیاده بر پنج را منع نموده پس با همون آب صاف او شکر
بقوام آورند قدر شربتش از ده مثقال تا سی مثقال باید و اگر با نصف وزن آن سکنجبین بنوشند جهت قمع صفرا اولی است **شربت ورد قابض** جهت امراض حاره
نافع است چهار رطل گل سرخ اقماع دار یکدفعه در ده رطل آب بجوشانند تا ربع برسد و صاف نموده با همون آن شکر بقوام آورند و اگر قوی‌تر خواهند ... هر یک رطل آن ...
و تخم سورد و صندل سفید و آرد کنار و کشنیز خشک و طباشیر مانند یک مثقال در پارچه بسته در ... بخیسانند تا بجوشد و سایر تصرفات با طبیب است ... حاد و قابض ... بکنند
و اگر بارده لازم باشد از آن نیز داخل کنند **جلاب** جهت تبهای تشنگی و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای ... باشد و جهت تقویه آلات تنفس نافع
و ملین و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق و اورام احشا مفید است شکر سفید یک جزو و آب باران سه جزو و عرق بید مشک ... جزو و گلاب دو جزو بقوام آورند و اگر
سرد تر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه کنند **نوع دیگر** منقول از کامل و قانون شکر یک جزو و آب باران دو جزو و گلاب ... جزو بقوام آورند
شربت لیمو جهت غلبه صفرا و تقویه هاضمه و تسکین تشنگی معده و جگر ... نافع است آب به شیرین دو جزو و آب لیمو یک جزو و شکر ثلث مجموع بقوام آورند **نوع دیگر شربت**
لیمو جهت غلبه صفرا و ضعف معده و قی صفراوی و تشنگی نافع است ده رطل آب لیمو را بجوشانند تا بنصف رسد و با پنج رطل شکر بقوام آورند **شربت بنفشه**
منقول از کامل جهت تبهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون نافع است و ملین طبع است سه رطل بنفشه تازه را بدستور شربت ورد در سه دفعه در چهار رطل آب بریزند
و بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر و رطل کنند تلیین قوی‌تر خواهد بود و اگر بنفشه خشک باشد یک رطل او را جوشانیده با دو رطل شکر بقوام
آورند **شربت نیلوفر** موافق نسخه کامل جهت تبهای حاره و آلات تنفس و سرفه و تقویه دل و احشا نافع و با وجود شیرینی ... بصفرا نمیشود بخلاف سایر
اشربه شیرین طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو با یک جزو شکر بقوام می آرند **شربت سفرجلی** منقول از کامل الصناعه
جهت ضعف معده و جگر و اسهال و غثیان و قی و تشنگی ... از دانه و پوست بیرون آورده و پاک کرده آبش را بیفشرند دو رطل از آن گرفته و از شراب با ...
یک رطل و نقل را یکشبانه روز در ... بخیسانند و بعد از آن فشرده صاف نمایند و آب به بجوشانند تا بنصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی
از هر یک دو مثقال قاقله صغار و کبار زعفران عنبر مسحوق دارچینی از هر یک چهار مثقال قرنفل سه مثقال ... بسته در ... بجوشانند و اگر دو دانگ مشک نیز داخل کنند
بهتر خواهد بود **شراب المخلوق** جهت برودت معده و تب ربع و دوار و احشا نافع و مناسب پیران است عسل کف گرفته سه درهم شراب کهنه ریحانی یا جمهوری
ده درهم زنجبیل پنج درهم قاقله صغار و کبار نیم درهم قرنفل یکدانگ دارچینی نیم درهم زعفران ... قرنفل یکدانگ و نیم عنبر زعفران باقی را ... ساخته بخیسانند در شراب عسل و دارچینی
سه روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند بعد صاف کنند و یکدانگ و نیم مشک بطبیب سازند **شراب بقیر الطبیب** جهت ضعف جگر و معده و سپرز و فساد مزاج
بارد نافع و گفته اند که مداومت او حفظ صحت ... ایام حیات از مرض اصل سوس آسمانجونی نیم مثقال تخم ... قرنفل ... چهار ... سائیده با ...
شراب ... کهنه ممزوج سازند و در ظرفی گذاشته سر ظرف را گل گرفته چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل از غذا استعمال نمایند **شراب حرمل** جهت صرع مجرب نافع و در
سرفه مزمن و ضیق النفس و سرفه رطوبی و امراض بارده مانند استسقا و جنون و نسیان بعدیل است یک رطل اسپند را کوفته در سی رطل آب انگور بجوشانند تا بربع رسد و هر روز
از پانزده مثقال تا سی روز بنوشند و جهت اعاده حمل زنان که در وقت حامله شده اند و بعد از آن ... نشده ... از این شربت بنوشند تخلف در حمل نکند **شربت نعناع**
در تحریک اشتها بمرتبه موثر است که صبر نتوانند نمود و منقی معده از اخلاط سوخته و رافع بلغم و جلی ... است چون ... سکنجبین با ... بنوشند در سرعت اثر بعدیل است آب
نعناع افشرده دویست مثقال خردل سرخ بیست مثقال شبت ... یکمثقال نرم سائیده با نود مثقال خمیرمایه در هزار و دویست مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد
پس صاف نموده با شصت مثقال عسل بقوام آورند **شربت بیل خمر** یکجزو خمیر مایه را کوبیده با آب انار شیرین و امثال آن بسرشند و ... قائم مقام خمر ولذ
اسرار است **شربت اسطوخودوس** جهت تقویه دماغ بارده و معده بارده اسطوخودوس ... و خشک ... و شاه ... و ... و زبان ... پنج
تخم ... گل سرخ سنبل ... هلیله سیاه ... مویز ... بیرون کرده ... انیسون ... سوس ... اصل السوس ...
و صاف کنند ... صد و پنجاه مثقال عسل ... بقوام آورند و ... قرنفل دارچینی ... فتیله ... ... اجزاء ...

شد **شراب ریحانی** از جمله اقسام خمر است و در خمر مذکور شد شراب اللیمو [illegible] فصل تا با تره ده مثقال بیرون از ده مثقال شربت هر روز [illegible] کنند قند و صاف کنند بجوشد تا [illegible] میدانند

[illegible] و رفع اسهال و مواد سوداوی و امراض اطفال و دماغ و دل و قطاع و ضعف دماغ و تپهای [illegible] محرقه و اخلاط رفع جهت انستاد پیرانی تریاق جهت بمنزله و نایب ذکر کرده و ذکره [illegible] مثقال از شیاف خلف [illegible]

ادو مضعف یابس و سعال مزمن و عقب سفر باشد بسیار ترشی و آنچه غلیظ و قاطع غلیظ و مجموع مقطع رقیق کننده و حافظ صحت و نافع هوام سموم و سایر عقرب [illegible]

خفقان رفع و دل معده تقویة جهت باشد آب به هرچه و است الانفع خیالات و داغی بخارات رفع و معده تقویة جهت دهند ترتیب نعناع آب و آنچه است خشخاش [illegible] دوام

الانفع است و درد مثانه و حرقة البول جهة باشد ساخته بالعابها هرچه و سینه و درد النفس و ضیق و سعال ربو جهة دهند ترتیب ترنجبین و شیرخشت با آنچه و انسته مجرب

[illegible] تا جمل شیرا دو شکر بس بگدازند آفتاب در تا بجوشد پوشیده پاس کرباس را قدح روی و کرده تر لیمو آب به مدهون قدح در نمایند را سفید شکر که آنست ساختن طریق و

ریحان علی الیقیه [illegible] طلی ادو دهند تا هر بجوشد تدریج لیمو آب و بگیرند کف ادو باشد شکر عشر باید شیره قدر و بجوشانند نرم آتش با نموده صاف شراب شل

نمایند تصفیه ریحان تخم و بذر تخم لعاب و بداند لعاب آنکه بعد نمایند تصفیه لیمو آب بقدر محلول عربی صمغ آنکه صمغ و دهند و بجوشد شیرین لیمو آب چندان دو که است لیمو بیرو

نمایند تصفیه ترنجبین دیگر و نصف و باشد شکر ضعف با و کنند ترنجبین شکر آنجا آن طریق بپسندد ترتیب ترنجبین و شیرخشت با آنچه و نمایند تصفیه تازه نعناع [illegible] و نعناع

شربت انار دانه و شربت سیب ساده و امثال آن شربت سیب و شربت حماض باید بقدر ثلث هر یک از آبهای آن قند یا عسل

[illegible] جهت ترش انار شربت و است نافع دمویی و صفراوی اسهال قطع و معده تقویت و صفرا تسکین جهت ترش انار شربت و اند گفته [illegible] باشد مویی [illegible]

سیاه و شربت تقویت معده جهت خضرا [illegible] تقویت معده ضعف تنفس آلات امراض جهت سفید توت و طبیعی اسهال و اشتها ضعف و حلق امراض جهت سیاه توت شربت و سینه و درد [illegible] دوات

[illegible] و سکر احشا و [illegible] قابض قاطبه ترش میوه سایر و سماق شربت و صفرا حدة رفع [illegible] معده تقویت جهت حماض شربت و اسهال و بخارات صعود منع و [illegible] تقویت جهت

[illegible] را ترنج ترشی سوداویه اکثر [illegible] دل حاره امراض [illegible] خفقان جهت **شربت ترنج** میشود و تسهیل [illegible] صفرا غلبه [illegible] است [illegible] شیرین میوه شربت و اند

[illegible] سینه و سرفه و [illegible] جهت است نافع **شربت زوفا** [illegible] بقوام [illegible] قند مثقال پنج و ده ترنج [illegible] عدد یک هر از [illegible] ترشی [illegible] بشوینند

[illegible] و پرسیاوشان کرفس بیخ رازیانه بیخ [illegible] یک هر از السوس اصل سوسن بیخ [illegible] انجیر [illegible] پستان عناب [illegible] صدر و [illegible] معده [illegible] نفس و سوا [illegible]

[illegible] تخم کتان [illegible] خطمی تخم [illegible] الطیب سنبل صنوبر مغز [illegible] تخم [illegible] جو [illegible] پنج [illegible] رازیانه تخم انیسون [illegible] یک هر از [illegible] زوفا خشک

پرسیاوشان [illegible] زوفا خشک [illegible] مشهور است که **نوع دیگر** [illegible] بقوام آرند [illegible] بجوشانند و یا [illegible] کرده بجوشانند [illegible] جزو اجزا [illegible] یک هر

[illegible] مثقال [illegible] چهار مثقال [illegible] یک هر از سوسن بیخ السوس اصل خطمی تخم [illegible] عدد [illegible] یک هر از پستان [illegible] عدد بیست [illegible] انجیر مثقال هفت

نافع است خفقان و سودا [illegible] تقویت دل [illegible] جهت **شربت گاوزبان** [illegible] بقوام آرند [illegible] رطل دو [illegible] بجوشانند مثقال دو یک هر از [illegible] تخم کرفس تخم

[illegible] رحم و باطنی اعضا جمیع از خون سیلان [illegible] جهت **شربت انجبار** [illegible] بقوام آرند شکر مثقال [illegible] آب مثقال بیست [illegible] مثقال چهل [illegible] گاوزبان

[illegible] رطل با [illegible] بجوشانیده مثقال دو یک هر از و [illegible] تخم و کرده [illegible] سفید و سرخ صندل [illegible] مثقال [illegible] شامی خرنوب مثقال هفت انجبار ریشه [illegible] شش و سینه [illegible] الصابق تعرق

[illegible] حمیات [illegible] جهت [illegible] دینار شربت [illegible] لیمو [illegible] دینار و [illegible] ترشی چون و است بختیشوع تالیف از **شربت دینار** [illegible] آورند بقوام شکر

[illegible] یرقان [illegible] کرده [illegible] گل [illegible] تخم [illegible] نیم سوسن بیخ [illegible] بجوشانیده مثقال ده [illegible] کاسنی تخم [illegible] جگر و معده ضعف [illegible] و [illegible]

[illegible] آبی [illegible] سه روز [illegible] آنست بهتر و [illegible] آب [illegible] باشد [illegible] خفقان [illegible] کاسنی [illegible] آب در [illegible] باشد [illegible] جهت [illegible] نیم [illegible] فو [illegible] دار

[illegible] مثقال [illegible] آب از رطل [illegible] هر [illegible] بجوشانیده مثقال [illegible] یک هر از [illegible] گاوزبان و [illegible] کاسنی [illegible] که

[illegible] جهت است نافع **شربت خشخاش** [illegible] بقوام [illegible] عود و [illegible] رطل [illegible] دو [illegible] اضافه [illegible] مثقال

[illegible] تقویت و [illegible] ضعف [illegible] ساخته [illegible] دیگر [illegible] شربت [illegible] اخلاط [illegible] حرارت [illegible] سرسام [illegible] سرفه [illegible] سینه [illegible] و

[illegible] تخم [illegible] مثقال بیست [illegible] شربت قدر [illegible] کنند

[illegible] موافق [illegible] از [illegible] **شربت عناب** [illegible] بقوام شکر [illegible] ثلث تا بجوشانند نیسان آب [illegible] نرم

[illegible] حال اطفال است [illegible] نافع [illegible] آبله [illegible] خون حرارت [illegible] تشنگی تسکین [illegible] سینه جهت [illegible] نسخه [illegible]

عناب یکرطل کشنیز خشک عدس پنج کاسنی از هر یک دو اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده نبات یا شکر بقوام آورند **شربت عنصل**
صحیح تعقیریست جهة سرفه کهنه و ضیق النفس و بواسیر سوداوی و بلغمی و سده احشا و تقویة معده و دماغ و مکرر تجربه رسیده و مجربست پیاز عنصل ده مثقال زوفا خشک اصل السوس
گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید از هر یک پنج … نعناع خشک رازیانه بیخ سوسن کبود … از هر یک سه مثقال در صد و پنجاه مثقال سرکه
چهار صد و پنجاه مثقال آب دو سه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با سیصد مثقال شکر بقوام آورند و هر روز از پنج تا ده مثقال با مطبوخ
ده مثقال آن بنوشند **شراب العنصل** سکنجبین عنصلی نیز نامند منقول از کامل جهة صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و ربو و ضیق النفس … کهنه که
رطوبتی باشد نافعست پیاز عنصل را یک رطل و نیم با کارد چوبین ریزه کنند و با پانزده رطل سرکه با آتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده باز هر رطلی یک رطل
اضافه نموده بقوام آورده کف بگیرند و امین الدوله و جمعی از قدما این او … اضافه کرده اند زنجبیل … کرمانی … بیخ … زوفا خشک …
از هر یک پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم … کاشم هر یک ده مثقال و نیم قردمانا ده مثقال سداب شش مثقال ساذج هندی سه مثقال با عسل و سرکه بجوشانند …
و بنوشند جهة جمیع علل عصبانی و امراض بارده مزمنه بغایت نافعست **شراب الکادی** و شربت کادی نیز گویند منقول از کامل و موافق نسخه قرابادین
الادویه جهة حصبه و آبله و باد سرخ و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین حرارت قویه و اخلاط محترقه که مشارکت دل باشد و جهة یرقان و حرارت جگر و سده و دفع
عفونت مفرط اخلاط و نیکو کردن بوی دهان بغایت سودمند است چوب کادی نیکوب کرده شاخ … پوست بیخ بادیان و تخم بادیان تمر هندی عناب دانه …
از هر یک رطلی گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب … از چوب پاک کرده از هر یک چهار مثقال صندل سرخ و سفید هر یک ده مثقال یک شبانه روز در چهار رطل آب …
بجوشانند تا بربع رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب انار ترش و آب انار شیرین از هر یک رطلی بجوشانند تا بقوام مایل شود با یکمن شکر طبرزد … رطل
چند جوش دهند تا بقوام آید و از سر آتش بردارند کافور زعفران از هر یک سه مثقال در … حل کنند قدر شربت از دو مثقال تا هفت مثقال و نیم هست و جهة اطفال
یک مثقال **شراب اترجی** موافق نسخه قرابادین جهة ضعف دل خفقان و ضعف معده بغایت نافعست برگ ترنج که بفارسی برگ درخت بالنگ است پنجاه عدد
در شراب کهنه صاف یا جمهوری بقدر شش قسط که هر قسطی صد و پنجاه مثقال است هفت روز خیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند
و بعضی از پوست ترنج بشرح مسطور ترتیب میدهند و بعضی یکرطل پوست ترنج را در دویست و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا به ثلث آید پس صاف کرده
با یکرطل عسل بقوام آورند **شراب رساطون** از اقسام خمر است جهة امزجه بارده بغایت نافعست و مقوی حرارت غریزی چهار هزار مثقال آب انگور صاف … با آتش
نرم بجوشانند و کف بگیرند و هزار مثقال عسل اضافه نموده بجوشانند تا بنصف رسد سنبل فاقله کبار قرنفل دارفلفل … نرم سائیده در پارچه بسته در …
طبخ بیندازند تا آخر بجوشد بعد از سرد شدن پارچه را فشرده بیندازند و سه مثقال زعفران در آن حل کرده در شیشه کنند و سر شیشه را محکم کرده چهل روز در آفتاب
بگذارند و هر چند کهنه شود قوتش بیشتر میگردد **شراب جعده** که آن اختراع حقیر است از جهة ادرار فرمودن حیض و بول و عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سدد مجربست
بیخ جعده حرمل قسط تلخ ریوند چینی تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار از هر یک سه مثقال اصل تخم کرفس بادیانه … انیسون تخم کاسنی … از هر یک دو مثقال
بیدانه انجیر زرد از هر یک ده مثقال در یکمن شیر … آب خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال شکر بقوام آورند و هر روز ده مثقال … حیض و بول
بنوشند و هرگاه طبع یابس باشد با گلسرخ و محموده مشوی و غاریقون بنوشند **شراب افسنتین کبیر** موافق نسخه قرابادین مقوی معده و مفتح سده … صفرا
مقوی اعصاب دماغ و جگر است افسنتین رومی چهار مثقال غاریقون مثل آن گلسرخ هشت مثقال صبر زرد دو مثقال حماما مثل آن مصطکی تخم کرفس اذخر
سنبل الطیب اسارون ساذج هندی هر یک یکمثقال و نیم نعناع اصل السوس … سه مثقال بیخ کرفس … دو مثقال … زعفران هر یک یک مثقال
و نیم در هشت رطل شراب بجوشانند تا بنصف رسد و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند میتواند بود **نوع دیگر** که
جهة مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه بغایت … افسنتین ده مثقال گلسرخ بیست مثقال تربد چهار مثقال غاریقون …
سنبل الطیب دو مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و بیست مثقال شکر بقوام آورند و اگر … مثقال … چهار مثقال …
خواهد بود **نوع دیگر** از مجربات حقیر جهة ضعف معده و جگر که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد بغایت نافعست افسنتین ده مثقال گلسرخ چهار مثقال …
ده مثقال ترنجبین سی مثقال خیسانیده صاف نموده بنوشند و مجموع یک شربت است **شربت ابریشم** جهة تقویة دل … دفع خفقان …

دل و حش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافع است موافق نسخهٔ قدما ابریشم خام که عبارت از پیله است یا ابریشم متعارف که بعرف اطبا آن حریر است سیصد مثقال
را یکشبانه روز در یک ... سیصد مثقال آبی که آهن تافته چند بار در و انداخته باشند بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد و ابریشم را افشرده بیرون
آورند و بیست و پنج مثقال گل گاوزبان و پانزده مثقال بادرنجبویه علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب او را اضافه آب ابریشم کنند و با سیصد مثقال قند بقوام
آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یک مثقال و نیم و ورق نقره و مروارید و مصطکی از هر یک دو مثقال در آن حل کنند و بعضی بجای ... کرده اند و اگر پیله کنند با
نظافت و کرم ابریشم را بیرون کنند که مایه بخوشد **شربت ابریشم** معمول متاخرین است موافق نسخهٔ مرحوم مغفور حکیم محمد باقر قرشی اکبرآبادی جهت دفع سوداوی
سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضاء رئیسه معده و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم لغایت موثر است ابریشم حریر سیصد مثقال را سه روز در عرق گاوزبان
و عرق بیدمشک و عرق شاهتره و گلاب از هر یک کمین تبریزی که ششصد مثقال باشد آب سیب شیرین و آب امرود شیرین و آب انار شیرین آب به شیرین از هر یک
دویست مثقال بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا بربع رسد و در حین جوشانیدن مصطکی سنبل هندی جوزبوا بسباسه زعفران از هر یک یک مثقال ...
عود سادج ... هر یک یک مثقال و نیم دارچینی سه مثقال همه را کوبیده در پارچه بسته در آن انداخته بجوشانند و بعد از آن ... ابریشم را
افشرده آب صاف کرده با ششصد مثقال شکر سفید و دویست مثقال عسل بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یک مثقال و ورق نقره ... مثقال
مشک نیم مثقال در آن حل کنند و اگر قوی تر خواهند مصطکی زعفران درونج بهمنین قرنفل عود هیل صندل زرد از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته اضافه نمایند و بعضی
شکر را هزار و دویست مثقال و عسل را سیصد مثقال میکنند و زعفران را نمی جوشانند بلکه بعد از قوام در آن حل میکنند و این انسب است چه زعفران از جوشیدن
ضعیف الاثر میشود **شربت فواکه معتدل** معمول متاخرین مقوی اعصاب و سایر قوتها و جهت ... ضعف احشا نافع است آب انار ترش و شیرین آب به
ترش و شیرین آب امرود ترش و شیرین آب سیب ترش و شیرین از هر یک جزو و آب ... هر یک نیم جزو با ثلث آنها شکر سفید بقوام آورند
بعضی ... آب انگور اضافه میکنند و آن انسب است و اگر آب انگور علیحده بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولی است **شربت فواکه شیرین** جهت تقویت اعضا
... صاحبان لینت طبع و جهت صاحب سعال موافق است آب میوهای شیرین که مذکور شد با ثلث آن شکر بقوام آورند **شربت فواکه ترش** قابض ...
شیرین است و ... آن صاحب سعال را موافق نیست و عمل بدستور سابق است که آب میوهای ترش ترتیب دهند و هر یک از این اشربه موافق احوال ... و بعضی
ادویه مناسبه بعنوان ... نموده که ادویه مواضعه را کوفته و در پارچه بسته در آن بجوشانند **شربت عود ترش** معمول متاخرین مقوی معده و احشا ... جهت
رفع غثیان و ... هاضمه و بخارات محترقه نافع است آب سیب ترش و شیرین آب انار ترش و شیرین آب لیمو از هر یک صد و پنجاه ... قند بقوام آورند
عود قماری صندل سفید گلسرخ قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون بسباسه بادرنجبویه سادج ... مشک و عنبر و ورق طلا و نقره در آن حل کنند **شربت
تریاقی** که بادزهر سموم و گزیدن افعی است و جهت کرب و خفقان و غثیان و برانگیختن اشتها مجرب است منقول از تذکره آب نارنگ آب سیب شیرین هر
یک صد مثقال آب لیمو آب ترنج هر یک صد و پنجاه مثقال با ثلث آن شکر بقوام آورند و مروارید کهربا با آب ترنج حل کرده باشند شش مثقال اضافه کنند
در منفعت در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است **شربت ...** منقول از تجربهٔ ... جهت درد گرده و مثانه و رحم و جگر و ...
و عرق النسا و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان و قرحه امعاء و تبهای دایره و گزیدن هوام و درد کمر و مفاصل مجرب دانسته اند انجیر زرد ... هر یک صد و پنجاه
مثقال یکشبانه روز در سه وزن آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد بعد از آن صاف نموده و با شیره گلسرخ تازه سیصد مثقال و قند سفید ...
مثقال بجوشانند تا بقوام آید و صد و پنجاه مثقال ریوند چینی که بگلاب تر کرده باشند و به پانزده مثقال روغن ... چرب نموده در آن حل کنند و از ده
مثقال تا بیست مثقال استعمال نمایند **شربت صندل** جهت تقویت معده و رفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر چهار بیست مثقال صندل سفید ...
... در ... رطل گلاب یکشبانه روز خیسانیده و صاف نمایند و جرم صندل را در آب جوشانیده تا بقیه قوت را آب دهد پس صاف نموده با ... بقوام آورند
و اگر قابض تر خواهند یک اوقیه ... دانه ترش را در آن خیسانیده صاف نمایند و بعد از آن بقوام آورند و اگر قسم ترش او را خواهند بجای گلاب در سرکه یا در آب لیمو
بخیسانند و ... سفید بالمناصفه کنند و او قابض تر است **شربت اجاص** منقول از ... جهت درد سر و تبهای حاره و یرقان
و ... صفرا است آلو بخارا را خیسانیده بجوشانند تا مهره شود پس صاف نموده شکر بقدری که ترشی طعم بگیرد ... صاف نموده بقوام آورند و اگر قدری ...

مجموده منتوی اضافه نمایند قوی الفعل میشود شربت تمر هندی به دستور شربت آجاص شربت مورد جهت نزف الدم و اسهال و ادرار
بواسیر و قطع سیلان حیض و تقویت معده و لثه نافع است و تخم مورد یا چهار مثل آن آب بجوشانند بعد از خیسانیدن و قلیل کشیدن آب با ربع رسد و با مثل آن شکر قوام
آورند شربت قابض از تالیف الوی ارج جهت اسهال و زلق الامعا نافع مجرب است خصوصا هرگاه با سفوف قابض بخورند آب ابر مورد و آب سیب از هر
یک رطلی گرفته سی مثقال تخم مورد را در آن خیسانیده بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده استعمال کنند و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود و
مصطگی سنبل الطیب مشک از هر یک دو مثقال در پارچه بسته در آن بجوشانند شربت مسهل از تالیف حقیر جهت امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تنقیه سوداء
و امراض سوداوی بغایت نافع است و بهترین مسهلات است گل سرخ سنا مکی هر یک ده مثقال نفسه بست مثقال ترید سفید غاریقون افتیمون رومی هر یک پنج مثقال
تخم کشوث اسطوخودوس مصطگی هر یک سه مثقال سنبل الطیب دو مثقال عناب سپستان هر یک چهل عدد چهار صد مثقال آب گرم خیسانیده بجوشانند تا ربع آب
با صد و پنجاه مثقال ترنجبین و شکر با لمناصفه بقوام آورند و ازین ده مثقال تا ده مثقال استعمال نمایند شربت کشوث که در اصفهان بسیار شهرت دارد و مفتح سدد و ملین طبع
و مقوی جگر و معده و جهت تپهای مرکبه و سوء القنیه مفید است تخم کشوث ملنبا تخم کاسنی گل کشوث تخم خیارین تخم خربزه بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک پنج مثقال
بیخ رازیانه گل سرخ انیسون هر یک دو مثقال جوشانیده با نود مثقال شکر یا ترنجبین بقوام آورند تا ده مثقال با شیره تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و مثال آن
بنوشند شربت دینار مسهل متاخرین جهت امراض جگر و معده و استسقاء و تپهای مرکبه نافع و قریب الاعتدال است تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ ریوند تخم
کرفس خیسانیده پس بجوشانند و با دو رطل شکر بقوام آورند نوع دیگر که جهت رفع حرارت جگر و رفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی ده مثقال
مثقال صندل سفید چهار مثقال لک مغسول دو مثقال اصل السوس چهار مثقال تخم کشوث سه مثقال گل سرخ کوبیده در عرق کاسنی یا آب آن خیسانیده
صاف نمایند و با شکر نود مثقال بقوام آورند و اگر ریوند اضافه کنند قوی تر میگردد شربت غوره جهت حرارت معده و ضعف آن و ریختن صفرا بمعده و دردگرم
و رفع سموم و تسکین تشنگی و تقویت احشاء و زنان آبستن مفید است و رطل آب غوره را بجوشانند تا به نصف رسد و یکشب بگذارند و روز دیگر با دو مثقال قرنفل بجوشانند
و بر دارند و با رطلی شکر بقوام آورند شربت سلمویه از تالیف قدما مقوی معده و رافع خفقان است و نافع آن در امراض بارده بغایت نادر و پوست ترنج
رطلی سرما حو یک وقیه قرنفل دو مثقال عود یک مثقال نیمکوب کرده در پنج رطل شراب سه شبانه روز بخیسانند و با سه رطل شکر سفید و دو مثقال مصطگی و نیم مثقال
زعفران و دو دانگ مشک بجوشانند تا مایل بقوام شود پس صاف نموده استعمال نمایند شربت ملیه جهت تقویت معده و اسهال مزمن و معده و جگر و دل و خفقان نافع
نافع است منقول از جامع امین الدوله آب به ترش آب سیب ترش بجوشانند تا به نصف رسد و با یک رطل عسل و یک رطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند و
زعفران مصطگی کبابه سنبل الطیب قرنفل جوز بوا هیل قاقله کبار دارچینی مشک سک سائیده اضافه نمایند ماء العسل جهت امراض بارده عصبانی
و دماغی نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سدد است یکجزو عسل صاف را با شش آب با آتش نرم بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و بازای هر یک رطل عسل دو مثقال قرنفل
کوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند شراب العسل جهت معده و جگر سرد و امراض عصبانی نافع است ده رطل عسل را با شش رطل آب و سنبل الطیب و مصطگی
و دارچینی و قاقله و عود و سنبل هندی و هیل و قرنفل و جوز بوا و دارفلفل هر یک دو مثقال بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال کنند رب لوبیا
گر آب انجیر که مقصود باشد چندان بجوشانند که بربع و ثلث رسد و مجموع آن قا نقتر از شربت است و اگر و بعضی شیرینی اضافه کنند باید قدری باشد رب جوز
جهت رفع قی و غثیان و جهت خناق و درد گلو نافع است آب پوست گردکان تازه بجوشانند تا ثلث بماند و با مثل او عسل مصفی آن بثلث بجوشانند تا ثلث بماند
بلکه قدری صاف و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه شب یمانی اضافه کنند و اگر ساده او را ترتیب دهند مثلث منعقد کافی است رب خشخاش از تالیف قدما
جهت نزلات حاره بغایت نافع است دویست عدد خشخاش را با تخم کوبیده و یک شبانه روز در نه صد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده
با صد و پنجاه درهم شکر یا عسل یا مثلث بقوام آورند که بطریق لعوق گردد و اقاقیا زعفران عفص عصاره لحیة التیس از هر یک درهمی کوبیده و بیخته مخلوط کنند

باب ششم در مرکبات که انتخاب نامند و منفعت بعضی بعضی از حلواها مربای شقاقل مهیج باه و مسمن بدن و مقوی اعصاب
و گرده است شقاقل تازه که پوست او را خراشیده باشند در آب آهک صاف کرده که قدری تند باشد بگذارند یا نیم روز و پس از آن ... شبانه روز بخیسانند و با
بجوشانند یا بشویند تا اثر آب آهک نماند بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام آورند و شقاقل را با عسل چند جوش دهند که قدری عسل

و عسل بمقدار باید [illegible] تا قوام آید پس بجوشانند و این دستور است مربائی که از پوست سفید و اندرون دکی و امثال آن و اگر جهت باه تقویت خواهند مربائی زردک شقاقل
زیادی هر صد مثقال شقاقل دارچینی زنجبیل قرنفل جوزبوا از هر یک سه مثقال مشک یک دانگ کوفته بیخته اضافه نمایند مربای سیب مقوی معده و دل است
جهت تنگی کردن بوی دهان موثر مربای به در مناقع مثل دست و در تقویت معده موثر مربای بالنگ جهت سینه و حلق و تقویت معده موثر است خصوصا
چون با پوست بیرون ترتیب دهند و طریق ساختن مرکب آنست که سیب و به را از پوست و تخم بالنگ را از ترشی پاک کرده بقدر انگشتی ریزه کرده طبخ نمایند تا پخته
گردد و از آب بیرون آورده عسل و شکر را با آب آن بقوام آورند و بعد از آن جرم هر یک را چندان بجوشانند که رطوبت آن در جرم [illegible] بماند مربای هلیله
و آلو جهت قطع صفرا و تقویت معده حاره و دل نافع است پوست بیرون هر یک را خراشیده با دانه کش و آنها بیرون آورده در آب بجوشانند تا تلخی که
داشته باشد زایل گردد و نرم شود پس با عسل و شکر بدستوری که گذشت بجوشانند مربای زنجبیل که زنجبیل پرورده گویند جهت تقویت باه و گرده و
هضم طعام و معده بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع است و در بول سهل زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم
شود پس ریزه کرده با عسل کف گرفته چندان بپزند که او را بجوشانند و بگذارند تا قوام آید مربای هلیله مقوی معده و دماغ و مشفف رطوبت معده و ملین طبع
و جهت تنقیه و دفع ریاح و سوداوی که از احتراق بلغم و صفرا باشد نافع است هلیله کابلی بزرگ در آب بقدر یک یا دو بجوشانند و بخیسانند و بجاه
کاسه با پاک ساخته بجوشانند و بعد از آن هلیله را بشویند و با قدر آب که او را بجوشانند و یک کف [illegible]
بجوشانند [illegible] پس بیرون آورده از آب خشک کنند و با [illegible] سوراخ کرده با عسل کف گرفته [illegible]
[illegible] عسل [illegible] نگاه دارند [illegible] که از آب بر داشته [illegible]
مربای عسلی در لغت یونانی سکنجبین نامند و معرب آن جلنجبین است که بفارسی گلشکر و گلقند گویند و بعربی جلنجبین شکری [illegible]
تا چهار سال و گلقند تا دو سال باقی است عسلی در دوم گرم و خشک و شکری در اول گرم و در دوم معتدل هر دو مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبت معده
و ملین طبع نافع صرع و بخارات بد دماغ و عسلی جهت سرد و [illegible] و فالج و لقوه و صرع و مفاصل [illegible] کرده و شانه و عسر البول
نافع است جهت تحلیل ریاح غلیظه و دیگر [illegible] طعام نافع و چون ادرار [illegible] تخم کرفس [illegible] شانند [illegible] جهت ازالة اللقوه و فالج
نافع است در مفاصل مجرب [illegible] جهت سحر [illegible] و چون گلقند را با شکر آن [illegible]
بالسویه و از مربای بنفشه [illegible] جهت ازاله [illegible] ضعف باصره [illegible] و رفع سده مجرب
و چون با [illegible] بجوشانند جهت ازاله سده و لغایت مفید است و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند آب سیاب شربت [illegible]
[illegible] تشنگی است و مقدار شربتش چهار مثقال و از جوشش چهار مثقال است و طبیخ او باید با شیش مثل او آب باشد تا به ثلث رسد
[illegible] از آفتاب و تخم پاک کرده با دست چندان [illegible] شود در آفتاب بمالند تا سه روز هر روز صبح و شام
بهم زنند و بعد از چهل روز در آفتاب [illegible] باید اضافه در این شکر با چهار شش گل باشد و عسلی را باید بوزن مذکور عسل کف گرفته
اضافه شود [illegible] مربای زردک جهت تقویت و تنقیه [illegible] و جگر و بادی هضم و استسقاء و ضعف
[illegible] زردک [illegible] عسل اضافه شود [illegible] زردک [illegible] پس با زرد پس هر صد مثقال او این دوا
[illegible] مربای بنفسج بفارسی حمیره بنفشه نامند
[illegible] بنفشه تازه از اقماع و ساق پاک کرده
[illegible] از آفتاب بگذارند [illegible] و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک کرده را
[illegible] بگذارند [illegible] پنج مثقال تا ده مثقال [illegible]
[illegible] مربای پسته که از پوست پسته بدستور مربای بالنگ ترتیب
[illegible] جهت تقویت باه و تجفیف رطوبت معده و تقویت جگر نافع است

گردکان تازه را که پوست اندرون صاف شده باشد از پوست بیرون کنند و اگر صلب شده باشد از سر دو پوست بیرون کرده با عسل شهد سفید بجوشانند و ...

و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبت گردکان در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه بدستور بجوشانند **هربای بادام** که جهت سرفه و خشونت سینه

است بدستور مربای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه در روغن تازه میجوشانند و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده با عسل پرورده میکنند **حلوای**

آرد و روغن دار رسد و غلیظ و دیر هضم میباشد و مولد خون غلیظ و مرای سودا و بست خصوصا در سحر و بعد از آنچه بی آرد و در روغن باشد الطف و انفع

است و طریق الفعل آنچه از وی ترتیب و تفصیل مجموع آن متعذر است و اکتفا به بعضی کرده شده که دستوری باشد جهت ساختن غیر مذکور **حلوای شکر** باید

مولد خون متین و ملین سینه و موافق سودا که از بلغم متکون شده باشد و سمین بدن و مضر جگر حار است آرد گندم بسیار نرم را با روغن با آتش نرم بریان کرده و شکر را قوام

آورده اندک اندک در آن بریزند و بر هم زنند تا منعقد گردد **حلوای کزانگبین** مایل باعتدال و لطیفترین حلویات و جهت سرفه و خشونت حلق و بیوسته طبع نافع و رافع

الانحدار است سه جزو کزانگبین صاف کرده با یکجزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیدی تخم مرغ بر آورده کف گیرند و چون با تمام قوام رسد قدری

کف جوده بران بزنند تا خوب سفید شود و بعد از قوام تمام که چون اندکی از و سرد کرده باشند باندک حرکتی شکسته شود و در آن وقت مغز پسته بو داده و نارجیل و امثال آن

بقدر حاجت اضافه نمایند **حلوای سوهان** موافق مبرودین کثیر الغذا و مولد خون غلیظ و جهت درد کمر و تقویت اعصاب و باه نافع است گندم را در آب چندان

بخیسانند که نم بر دارد و پس در کیسه کرده در آفتاب بگذارند و هر روز قدری آب بر و بپاشند تا شروع کند بسبز شدن پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند

با نصف و یا مساوی او آرد گندم مخلوط نمایند و آب را بجوش آورده اندک اندک ریخته بر هم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ گردد و پس قدری

روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیره و شکر یا دوشاب انگور بقدر شیرینی که مقصود باشد نمایند و چندان بجوشانند که روغن

گرده شروع بدفعه کردن نماید بعد از آن مغز پسته و گردکان و نارجیل و دارچینی و هیل و جوزبوا و قرنفل و فلفل هر یک بقدری اضافه نمایند تا بذایقه موافق آید

حلوا آنچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعا و ترطیب اعضا و جهت سل و سرفه و تب دق نافع است نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ

و طبخ تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آن که قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش مقشر مخلوط کنند و آنچه از

خرفه ترتیب دهند جهت امراض مذکوره بدستور نافع و سردتر از قسم سابق است تخم خرفه را شیره غلیظی گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند و شکر و روغن بدستور

اضافه نمایند و بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای نشاسته

برنج کنند یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران داخل کنند و اگر در

در حلوای نشاسته دارچینی مخلوط نمایند مسمی بترک دارچینی خواهد بود **حلوای سیب و به** که مقوی معده و جگر و دل و مولد خون صالح و معتدل الکیفیت

اند هر یک از آنکه خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آن بسوزد و اگر قدری گلاب با آب آن اضافه نمایند بهتر

و عسل کف گرفته یا شکر بقوام آورده بقدری که شیرینی مطلوب شود اضافه نمایند تا منعقد گردد و مغز پسته بو داده بقدر احتیاج بخواهند **حلوای**

نارنج و حلوای بالنگ نیز گویند بهترین حلویات مقوی احشا و موافق محرورین است پوست بالنگ خشک کرده را بعد از گرفتن پوست بیرون و رفع تلخی

آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب بشکر بقوام آورند و قدری آب نارنج که او را ترش کنند اضافه نمایند و بعد از آن

مغز پسته بو داده با و مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو یا آب ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی

و انسب و انفع خواهد بود و اگر بجای بالنگ زردک را پخته بدستور بعمل آورند بتقویت باه قویتر و ثقیلتر از حلوای سیب و نارنج است **و طریق** بو دادن مغز پسته

و بادام جهت حلویات آنست که با سبوس گندم در دیگی کرده برشته کنند و بسعت بر هم زنند که مغزها نسوزد و بو بردارد و بعد از سبوس پاک کرده استعمال نمایند **فالوذج**

معرب از پالوده است از حلوای نشاسته ابداع و منافع مثل آن و مضر معده سرد و مرطوبین است نشاسته را با قدری شکر که مایل بشیرینی گردد چندان بجوشانند

که چون سرد شود بسته گردد پس در طبقی کرده بعد از بسته شدن بکارد ریزه کرده با شربت قند و عسل بحسب اختیار استعمال نمایند **فرنی** و نصرانی مهلبیه کثیر الغذا

و سمین بدن و مقوی گرده و جهت خشونت حلق و سرفه و طراوت و تولید منی و بیوست طبع نافع و ... آرد برنج را با آب

و شیر بالمناصفه چندان بجوشانند که مهرا شود و شکر بقدر حاجت اضافه ... **صفت حلوای** ...

... تا بقوام آید ... حب ... کوبیده ... و اده که سی و هفت مثقال باشد و با عسل

کوبیده ... خشخاش ... سفید را در اندکی آب ... بیست مثقال ... سپید ... نرم نرم بجوشانند تا بقوام آید و آلوده شود باب

بنفشه و لعوق ... لعوق ... شربت ... که در قوام ... باشند و اندک اندک بلیسند که چون اکثر مخصوص آلات تنفس است بتدریج اشد

[illegible] ... گویند که از اختراع جالینوس است ... تالیف ... ساخته نموده و انیکه معجون حب القطن را که

... متاخرین لعوق حب القطن نامیده اند باشند دلیل اختراع لعوق نمیشود که از جالینوس باشد **لعوق طباشیر** منقول از کامل جهت سرفه

و تب ... صمغ عربی ... کتیرا از هر یک شش مثقال نشاسته کتیرا از هر یک ده مثقال طباشیر چهار مثقال نبات سفید سی مثقال مغز تخم خیار حب الصنوبر الکبار

از هر یک ... مثقال نرم سائیده بروغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه عسل کف گرفته که بقوام آورده باشند لیسند و با شیر الاغ استعمال نمایند نسخه

دیگر ... جهت ... خشونت سینه که با سل باشد صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید از هر یک بیست مثقال مغز تخم کدو تخم خیارین هر یک دو مثقال طباشیر چهار مثقال

تخم خطمی تخم خبازی از هر یک سه مثقال نرم سائیده با روغن بادام شیرین و عسل یا دوشاب انگوری یا شیره ترنجبین باندازه حاجت لعوق کنند و تقلیل این ادویه را اضافه

نموده ... نافع است کتیرا ... مغز تخم ... **لعوق صبیان** جهت حرارت و خشونت گلوی اطفال و سرفه با شیر ... یا شیر الاغ نوشند

رب السوس ... صمغ عربی ... از هر یک چهار مثقال ... یکمثقال با روغن بادام و جلاب لعوق سازند **لعوق صنوبر** که حقیر مکرر تجربه نموده جهت سرفه کهنه

و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان رطوبی ... آزموده است ... حلبه ... مقشر کنند بعد از آن کوبیده شیره گرفته با دوشاب انگوری یا عسل

بجوشانند تا غلیظ شود ... مغز چلغوزه مقشر ... نرم کوبیده مخلوط کرده ... استعمال نمایند **لعوق خشخاش** از مجربات

... جهت نزلات ... تخم خطمی ... اصل السوس ... در دویست و پنجاه مثقال آب بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا بنصف ... صد و بیست

مثقال نبات بقوام آورده خشخاش سفید و سیاه مغز دانه ... صمغ عربی کتیرا نرم ... **لعوق حلبه** جهت ربو و سعال یابس بغایت نافع است

حلبه ... مویز بیدانه ... بهدانه گل گاوزبان جوشانیده آب او را با عسل صد و پنجاه مثقال بقوام آورند مغز تخم کدو مغز چلغوزه تخم ... را نیم کوفته

اضافه نمایند ... مثقال ... ماء الشعیر بنوشند **لعوق الحرمل** جهت ضیق النفس و سرفه رطوبی ... تخم کتان حرمل بالسویه با عسل لعوق کنند

... نمایند **لعوق حب القطن** جهت ... و رطوبت ... بغایت نافع است از مجربات ... مغز دانه ... چلغوزه حلبه تخم کتان با عسل یا دوشاب

انگوری بقوام آورده لعوق کنند **لعوق التین** انجیر زرد را بجوشانند تا مهره شود آب او را با دوشاب انگوری بقوام آورده مغز چلغوزه مغز پسته

مغز بادام تلخ مغز تخم انجره تخم ... کرسنه حلبه مغز دانه ... حب الفلفل نرم سائیده بروغن بادام تلخ چرب کرده لعوق سازند و رفع ضیق النفس و سرفه

کهنه و ربو بلغمی بغایت نافع است **لعوق عنصل** جهت ... النفس ... و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است ... با عنصل مشوی ... کبوتر

با عسل لعوق کنند ... **لعوق بنفشه** جهت سرفه و قولنج ... و صفراوی بسیار ...

بنفشه ... مویز بیدانه عناب ... جوشانیده آب ... شکر سفید پنجاه مثقال عسل خیارشنبر سی مثقال روغن بادام شیرین بقوام آورده سی مثقال بنفشه سائیده

اضافه نمایند ... پنج مثقال تا هفت مثقال استعمال نمایند **لعوق خیارشنبر** جهت ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافع است و به دستور جهت سرفه و نزلات ... سفید

فلوس خیارشنبر نبات سفید را در اندکی آب حل کرده صاف نمایند با روغن بادام ممزوج کنند و کتیرا و صمغ فارسی که صمغ آلو باشد آرد باقلی مغز بادام شیرین

اضافه نمایند **لعوق خشخاش** که متداول اطباست جهت نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق نافع است خشخاش سفید نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو

مغز ... بجلاب لعوق کنند **لعوق زوفا** جهت امراض ... سینه ... بلغم لزج بسیار موثر است زوفای خشک انیسون رازیانه

... اصل السوس ... مویز ... حلبه مویز بیدانه انجیر ... تخم کتان در آب ... شش وزن ادویه بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده

با ... عسل بقوام آورند ... **لعوق حب القطن** جالینوسی که در تقویه باه ... مذکور شد لعوق

... جهت سرفه ... خشونت حلق ... آواز و تنقیه دماغ از بلغم ... نافع است ... شربتی سه مثقال و قوتش تا چهار سال باقیست آب ...

... تا ... بجوشانند تا ... بشکر بقوام آورند ... از هر یک ... صمغ عربی و کتیرا ...

و در اسپاناخ بیجده‌هم در آن حل کنند **لعوق الورد** منقول از جامع امین الدوله جهت بهاء حاده و قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و دموی و درد سینه و سل
و سرفه مفید است گلسرخ پاک کرده صمغ عربی کثیرا نشاسته مغز خشخاش سفید بیک وزن گل مختوم چهار وحقیر عدس اوگل سفید و زعفران شبی کرده با سیاه بجزب یافته
زعفران رب سوس نرم سائیده با دوشاب انگوری لعوق نمایند **لعوق** جهت منع انصباب نزله بسینه مجرب بزرالبنج دوازده مثقال حب الصنوبر شش مثقال
سرصاف یکمثقال صبح و شام یکمثقال بنوشند **تریاق النزله** از مخترعات حقیر در منع ریختن مواد نزله و رفع سرفه از مجربات است تخم کاهو بیست مثقال
پوست خشخاش از هر یک سی مثقال خشخاش سفید چهل مثقال گل گاوزبان تخم کشنیز خشک از هر یک ده مثقال اسطوخودوس پنج مثقال اصل السوس بجوشانند و نبات
سپید اضافه نموده گلسرخ کتیرا خشک رب سوس نشاسته صمغ عربی کتیرا مرصاف از هر یک پنج مثقال بسیار نرم بسایند شربت شش مثقال **لعوق نار دان**
جهت تقویت معده و رفع قی ضعیف مجرب دانسته اند منقول از جامع مذکور گلسرخ آرد سنجد پوست بیرون پسته انار دان زرشک دانه دار سماق نعناع تخم مورد در
آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده با آب لیمو و آب غوره و آب به و آب تمر هندی و سرکه و شکر بقوام آورند **باب هشتم در مطبوخات و نقوعات**
و ماء الاصول و منقیات و مسکنات و قی اما مطبوخات مشتمل است بر منضجات اخلاط و ملینات طبع و خلطی که در طریق نضج باشد و مسهلات
بعد از نضج باید بجوشانند و هر چه از ادویه آب طبخ داشته باشد مثل بیخها بیشتر بجوشانند و آنچه بخلاف او باشد در آخرها جوشانیدن اضافه نمایند مشتمل
و صفت هر یک ادویه مفرده مذکور شده و در شرح منضجات که مشتمل باشند بر تفتیح و ترقیق غلیظ و تفریق خلط متعفن از خلط سوداوی و صاحبان امراض مزمنه بیشتر محتاج
اند و بحسب شخصی و علتی و فصلی و سنی و بلدی ترکیب باید نمود بنا بر این نسخه چند که دستور توانند بود ذکر میشود **منضج سودا و بلغم** مویز بیدانه گل گاوزبان
بادرنجبویه و شکوفه غافث پرسیاوشان عناب سپستان گل بابونه بیخ کرفس پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه شاهتره زوفای خشک آمله مقشر
شکاعی بادآورد و تخم کرفس تخم رازیانه جوشانیده با گلقند آفتابی ترنجبین شیرخشت که در آن حل و صاف کرده باشند بنوشند و باید قدر آب سیصد مثقال
بربع باز آید و اگر سودا از صفرای محترقه باشد آلوبخارا پوست بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب پرسیاوشان شاهتره خشک شکوفه غافث عناب سپستان
تخم خیار تخم کاسنی گل گاوزبان گلسرخ در سیصد مثقال آب بجوشانند تا بربع رسد و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند و هرگاه صفرا و بلغم مرکب
باشند زوفای خشک اصل السوس شکاعی بادآورد آلوبخارا پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث انیسون عنب الثعلب
بدستور جوشانیده با گلقند آفتابی سکنجبین ساده بنوشند **مسهل سودا و بلغم** در منضج سودا سنای مکی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج
تمر هندی ترید سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه نموده با فلوس خیارشنبر روغن بادام ترنجبین لاجورد مغسول تخم الحنظل
نقطی استعمال نمایند و در اسهال سوداوی و صفراوی پوست هلیله زرد و کابلی تمر هندی بنفشه افتیمون سنای مکی حجر ارمنی مغسول محموده مشوی خیارشنبر روغن بادام
کنند و در مسهل بلغم و صفرا ریوند چینی سنای مکی فقاح اذخر هلیله زرد و کابلی ترید خراشیده تمر هندی آلوبخارا قنطوریون دقیق افسنتین رومی گلسرخ ملوخیا
روغن بادام غاریقون سفید محموده مشوی داخل کنند **مطبوخ مسهل سودا** از حنین ابن اسحق جهت زن صاحب سودا فرموده هلیله سیاه و کابلی بلیله
بسفایج با سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند آلوبخارا تمر هندی مویز بیدانه را با دو رطل آب
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده بیست و پنج مثقال از این با چهل مثقال از آب صاف کرده اول با پانزده مثقال شکر سفید بیاشامند **مطبوخ خیارشنبر** جهت اخراج اخلاط
حاده منقول از کامل هلیله زرد آلوبخارا عناب مویز بیدانه تمر هندی گلسرخ سپل نیلوفر بنفشه در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیارشنبر از ده مثقال تا پانزده
مثقال و روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بنوشند **مطبوخ افتیمون و غاریقون** منقول از کامل جهت اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله زرد و کابلی
و سیاه پوست بلیله آمله مقشر مویز بیدانه آلوبخارا گل گاوزبان گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج ترید سفید محکوک در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث
رطل بماند و صاف کنند افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و غاریقون را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون
در آن با عسل سرشته باشند و بجهت صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری خربق سیاه اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لزج تخم حنظل اضافه کنند **نوع دیگر** که قوی‌تر است
جامع امین الدوله هلیله کابلی و سیاه بلیله آمله مقشر آلوبخارا تمر هندی پاک کرده از لیف و دانه مویز بیدانه سنای مکی گلسرخ افسنتین گیاه غافث اگر نباشد
شکوفه او خوبست شکاعی بادآورد اسطوخودوس کمافیطوس کمادریوس گل گاوزبان بادرنجبویه بسفایج هندی قرنفل تخم بادرنجبویه تخم کرفس

بسفایج خربق سیاه ترید مکوب در شش رطل آب بجوشانند تا بربع و بعد افتیمون اضافه نمایند بعد از سرد شدن کیسه افتیمون را بفشارند و صاف کنند و نقوع
صبر زرد و نمک نفطی لاجورد غسول شحم الحنظل شکر سفید مجموع را کوبیده در آن حل کنند و نیم گرم بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند هلیله زرد
داخل مطبوخ و نقوع نمایند سوی اضافه محلول نمایند **مطبوخ زوفا** جهت ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است **صح** عناب سپستان مویز منقی انجیر زرد اصل السوس
محکوک از پوست پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبازی زوفای خشک بیخ سوسن حلبه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال
او را با بنفشه مربا یا لعوق خشخاش یا معجون نعنع یا اضافه روغن بادام بنوشند **نوع دیگر** جهت ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافع است
صح عناب سپستان انجیر زرد مویز منقی اصل السوس محکوک پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبازی جو مقشر در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده
هر روز نیم رطل با روغن بادام بنوشند **مطبوخ اسطوخودوس** منقول از تذکره جهت اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات و وسواس و جنون
و مالیخولیا و عرق النساء و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت فکر نافع است بسفایج مغز دانه قرطم عناب سپستان اسطوخودوس گل گاوزبان
دقیق افتیمون سورنجان سفید با سه وزن ادویه آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر با درد سر و تصاعد بخارات و یبوست
باشد انجیر زرد و کشنیز و روغن بادام و پرسیاوشان و صعتر و مرزنجوش اضافه کنند و اگر با ریاح غلیظه باشد یا ضعف در مجاری بول گلقند بیفزایند
مطبوخ بسفایج جهت درد معده و ریاح و بواسیر و صرع و امراض سوداوی بی‌بدیل است هر روز سه مثقال تا پنج مثقال خیسانیده بجوشانند و صاف
او را با فلوس خیارشنبر و روغن بادام بنوشند و بدستور با ترنجبین موثر است **مطبوخ دارشیشعان** در دفع درد معده بارد
هر روز از یک مثقال تا دو مثقال او را جوشانیده با نبات بنوشند. اما در **نقوعات** شرط است که در آب بسیار گرم بقدری که ادویه را بپوشاند خیسانیده
در روز در آفتاب گذاشته در شب زیر سقف باشد و بعد از آن بسیار افشرده صاف نمایند و بعضی را تا شبانه روز خیسانیده تا قوت ادویه با آب باز
گردد و مخصوص محرورین و فصول حاره است **نقوع صبر** جهت بقایای امراض حاره و تپهای کهنه که بقیه او در بدن مانده باشد و تنقیه عروق
موثر است منقول از کامل آلو بخارا مویز منقی عناب سپستان تمر هندی منقی از دانه و لیف تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک سه روز در آب
گرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با ترنجبین یا شکر سفید در طلوع آفتاب بنوشند و اگر قبل از آن بدو ساعت صبر زرد را با مصطکی
ممزوج نموده تناول نمایند اولی است **نقوع صبر** جهت درد سر سوداوی و بلغمی و سایر امراض آن نافع است **صح** افسنتین رومی اسارون قنطوریون
دقیق مصطکی صبر زرد نمک هندی با سه رطل آب گرم سه روز بدستور خیسانیده پس صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر
هر روز ربع رطل را بر داشته تتمه را صاف کنند اولی است **نوع دیگر** جهت دوار و سدر و صرع و رفع اخلاط غلیظ و تقویه معده مفید است بلیله
کابلی بلیله املج مقشر عود خام افسنتین بادآورد شکاعی سنبل الطیب قرنفل حب البلسان نانخواه مرماحوز قاقله کبار گل سرخ در دو رطل آب
گرم بخیسانند و بعد از سه روز هر روز بقدر ربع رطل بنوشند و اگر در چهار رطل بجوشانند تا بربع رسد و صاف نمایند و هر روز سی مثقال بنوشند
اولی است **نوع دیگر** که محمد بن زکریا گوید تجربه نموده ام جهت امراض معده بی‌بدیل است دارچینی افسنتین عود بلسان گل سرخ عود مصطکی در یک رطل
و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نموده صبر زرد داخل کرده روزی یک وقیه بنوشند **نقوع** جهت ادرار حیض منقول از جامع امین الدوله گوید
نمایند مدر حیض است تخم خربزه پنجل تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک دو مثقال نیمکوب کرده در سه رطل آب سه شبانه روز خیسانیده روزی یک رطل
سی مثقال با یک مثقال روغن بادام بنوشند **ماء الاصول** جهت فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی نافع است موافق نسخه حنین
کامل امین الدوله و ثابت بن قره پوست بیخ رازیانه بیخ کرفس اذخر از هر یک ده درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک چهار درم مصطکی سنبل الطیب
جعده نانخواه اذخر از هر یک دو درم و نیم حب البلسان اسارون از هر یک دو درم عود بلسان سلیخه حرمل زوفا زیدان نانخواه هر یک شش درم مویز منقی
در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال با روغن بادام تلخ و شیرین و روغن بید انجیر و معاجین که بجهت امور مذکوره
مناسب باشد بنوشند **ماء الاصول نوع دیگر** جهت سده جگر و سپرز و بردوده و فساد مزاج معده و استسقاء و تپهای کهنه نافع است پوست بیخ کرفس
بیخ رازیانه اذخر فقاح مصطکی سنبل الطیب فوه الصبغ پاک کرده عود بلسان شکاعی بادآورد گیاه غافث پوست بیخ کبر ...

افتیمون قسطین کاسرخ ا[illegible] زرد مویز بیدانه درچهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و هر روز سی مثقال او را با روغن بادام شیرین دفع دوا الکریم و
امثال آن بنوشند **ماء الاصول نوع دیگر** جهت نقرس درد ورک و مفاصل که از برودت باشد بغایت مجرب است بیخ کرفس و رازیانه
پوست بیخ حنظل قنطوریون دقیق شیطرج بانخواه افتیمون بوزیدان ماهیزهرج در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و روزی یکوقیه با یکمثقال از غاریقون
بیدانجیر که تخم و بیخ نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد با روغن کلکانج استعمال نمایند **ماء الشعیر** که در منع اورام عرق مجرب است کشنیز خشک
کرده سماق پاک کرده بیخ سفید کرد [illegible] از هر یک پنج مثقال با سه مثقال آن را در آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده [illegible] پنج مثقال بنوشند **ماء الاصول**
[illegible] جهت ضیق النفس که ضیقی آواز و ربو است بیخ رازیانه افتیمون تخم کرفس رازیانه مصطکی سنبل الطیب اسارون سانج قنطوریون دقیق
و غلیظ فراسیون اصل السوس بیخ سوسن کبود انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس سه حصه کرده با نعوق بنا
بنوشند **و مقیات را** شرط آنست که مکرر قی نکنند که عادت شود و در حال معده جا نیز نبیند و ریاح دو [illegible] نیست اگر [illegible] دفع صفرا
قبل از خوردن قی یکساعت شوربای ترش تناول نمایند و اگر مراد دفع بلغم باشد ماهی شور پیشتر قدری تناول نمایند و بعد از قی چیزی که تقویت معده
نمایند بیاشامند و اگر مراد قی مرة السودا باشد شربتی تناول نمایند و شخصی که گردن بلند و سینه تنگ باشد از قی منع باید نمود **مقی مرة السودا** و
الصفر که قی‌های مرکبه و تنقیه نافع است تخم ترب تخم کنکر زد تخم ترب جوز القی تخم شبت ملح نفطی تخم اسفناج بالسویه کوبیده بوزن دو مثقال با سرکه بنوشند دو مثقال او را با
شقاقل در آبی که شبت در آن جوشانیده باشند اصل سوس و بنوشند و قی کنند و اگر مراد دفع بلغم باشد بقدر مقصود قی نیارد آب شبت مطبوخ را با عسل بیاشامند و
قی بافراط خواهد شد **مقی دیگر** جهت دفع مرة الصفرا و بلغم صفرا آمیخته بست مثقال ترب را ریزه کرده با ده مثقال شبت تازه و پنج مثقال نمک هندی و از تخم خربزه و تخم
اسفناج هر یک چهار درم بجوشانند و چهار رطل آب تا بثلث رسد پس صاف نموده با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر مراد دفع بلغم غلیظ باشد با عسل بنوشند **مقی دیگر**
جهت دفع رطوبات معده و مرة الصفرا و مرة السودا ترب را بسیار ریزه کرده یک شبانه روز در سکنجبین عسل خیسانیده صاف نمایند و با کنکر زد تا نیم مثقال بنوشانند
مقی دیگر تخم ترب تخم شبت تخم خربزه ریشه خربزه اصل السوس از هر یک سه مثقال جوشانیده و آب او را با کنکر زد و سکنجبین بنوشند **مسکنات قی**
اما آنچه تسکین قی صفراوی آزموده است انیست زرشک بیدانه انار دان ترش سماق دانه بیرون کرده پوست بیرون پسته از هر یک یکجزو طباشیر گلسرخ
خشک هر یک نیم جزو نرم کوبیده تا سه مثقال او را با آب انار میخوش با شربت به و امثال آن بنوشند **نسخه دیگر** که مجرب است انار دان ترش مویز دانه دار
زیره کرمانی ده یکی آن بسیار نرم کوبیده تا سه مثقال بنوشند اما مسکن قی بلغمی و سوداوی گلسرخ چهار مثقال زرشک بیدانه سه مثقال نعناع پوست بیرون پسته مصطکی
هیل سنبل الطیب قرنفل فرنجمشک زیره کرمانی سرکه پرورده از هر یک دو درم دو مثقال این دوا را با سکنجبین سفرجلی و امثال آن بنوشند **باب نهم در ذکر**
سنونات و مضمضه سنونات ادویه مخصوصه بامراض دندان است اعم آنکه سائیده بپاشند یا چیزی لیس شوند یا قرص کنند و مولف تذکره
گوید که سنون از مخترعات حنین و الدخیشوع است و ظاهر این کلام اصلی نداشته باشد و ازقه ما بودن الهراست و در استعمال سنون شرط است که معده منقی شده
و قبل از استعمال بن را با آبهای ادویه مناسبه بشویند و مسواک و امثال آن پاک کنند **سنون ابیض** از معالجات بقراطی جهت مستحکم نمودن دندان
و گوشت بن دندان و رفع خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن سوادی که ناغ به بن دندان بغایت سفید است و رفع بدبوی دهان میکند و حک آن دندان بسیار نیکو
با روغن زیتون یا قطران سرشته بر دندان دردناک گذارند در حال رفع الم میکند و چون با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متحرک را مستحکم میکند
بهترین سنونات است عاقرقرحا دج کزمازج سعد از هر یک شش مثقال پوست بیخ انار مازوی سبز گلنار گلسرخ مرداسنگ سفال چینی از هر یک سه مثقال
بیخ سوسن کبود چهار مثقال شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل دانه هیل طباشیر تخم خرفه نشاسته کثیرا کشنیز خشک عود و ده عدد [illegible] هر یک هشت مثقال [illegible]
سنگ صدف سوخته حلزون سوخته شب یمانی از هر یک یک مثقال و نیم فلفل سفید مصطکی عود لبان از هر یک نیم مثقال [illegible] اجزاء دو دانگ کافور
اضافه نمایند **سنون** از تالیف والد حقیر جهت رویانیدن گوشت بن دندان و رفع بدبوی دهان بغایت نافع است [illegible]
بیخ [illegible] سوخته طباشیر اقاقیا گلسرخ گلنار صفت العلک پوست انار ترش از هر یک جزو قصب الذریره نصف جزو [illegible] **سنون** از مخترعات
والد حقیر است جهت رفع درد دندان بغایت آزموده است **ص** سوخته زرد چوبه تخم ریحان [illegible] پوست [illegible] از هر یک

و زنگی نوفل پنج عدد بسیار نرم سائیده استعمال نمایند سنون منقول از تحفه ابن هبل و شفاء الاسقام جهت بردن گوشت متعفن آکله و سیلان خون
لثه بغایت نافع و مجرب است تخم شبت سوخته دانگ آب ندیده زاج سفید مازوی سبز بالسویه قرص با سرکه بسازند دانگی را بلثه مالیده بعد از ساعتی بشویند
و اگر بورش کنند برد همین گلسرخ مضمضه کنند سنون دیگر جهت آکله دهن و بدبوی دهان و حرکت بن دندان مازوی سبز بلوط سوخته دو جزو مرصاف یکجزو باذنجان
گلسرخ مانند و با شیر عفص مضمضه کنند سنون مسمی بسبور نجان منقول از کناش فاخر منسوب بابن سرابیون جهت قطع خون و تقویت لثه و دندان عفص
پوست انار گلنار عفص شب یمانی عاقرقرحا از هر یک جزوی سماق یکجزو و نیم نمک هندی نصف جزو با سرکه در آب دانه سوده قرص بسازند سنون جهت رویانیدن
بن دندان مجرب است و اکثر اطبا برین اتفاق دارند ده مثقال آرد کرسنه را با عسل سرشته بر روی آجری در تنور بگذارند تا نزدیک بسوختن رسد و از کند رود م الاخوین
هر یک پنج مثقال و از ایرسا و زراوند مدحرج هر یک دو مثقال اضافه کرده سنون کنند سنون منقول از غنا و منا و از مجربات حنین است جهت رویانیدن گوشت
لثه آزموده است پوست بیخ کبر اصل عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه آرد جو بالسویه سنون از تالیف حقیر و موافق اکثر امزجه است و در تسکین الم و رفع خون
دردو یانیدن گوشت و منع ریختن بسیار آزموده است سعد طباشیر گلسرخ تخم مورد گلنار فوفل کاته هندی کزمازج اقاقیا از هر یک جزوی سماق سه جزو سنون
دیگر از معالجات القرابادین ایلاقی جهت جلای دندان و پاک کردن او از اوساخ و سفید کردن بسیار موثر است زبد البحر نمک سوخته بالسویه با عسل سنون کنند
سنون دیگر قوی تر از ان و سریع الاثر نمک اندرانی صدف سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته چوب سوخته سفال چینی بالسویه سنون کنند مسحوق نیا در زجاج
و ساذج و حماما دندان را سفید کند هرگاه زردی دندان یا رنگهای دیگر قوی باشد و چوب هر دندان نفوذ کرده باشد زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند
و اگر تو تیا خواهند مسحوق نیا اضافه نمایند سنون منقول از ایلاقی جهت رفع سیاهی دندان مجرب دانسته اند قنبیل ده م فلفل چهار م حماما سه م ساذج هندی
حرفی محرق از هر یک دو م سنون منقول از شفاء الاسقام جهت خون بن دندان و حرکت آن زبد البحر شب یمانی اقاقیا گلنار سماق مازو پوست انار از هر یک
جزوی نمک نیم جزو و بعد از سنون مضمضه با آب سماق و گلاب کنند سنون منقول از ابن هبل جهت دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت لثه باشد نافع
است عود سوخته شب یمانی گلنار سماق اقاقیا بالسویه استعمال کنند و اگر سبب حرکت دندان از زیادتی رطوبت باشد مضمضه با آب ادویه که مذکور شد و مضمضه کرده بعد
این ادویه را بر دندان متحرک بچسپانند شب یمانی سعد مصطکی خاکستر ثمرة الطرفا خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک جزوی نمک معجون بعسل که بعد از ان سوخته باشند مرصاف
زعفران از هر یک جزوی و نصف جزو سنبل الطیب ... خشک سماق از هر یک نصف جزو با هم نرم سائیده با هم سرشته استعمال نمایند تریاق الاسنان
از تالیف قدما بغایت مجرب است در تسکین درد دندان زنجبیل فلفل فلفل مویه حلتیت جند بیدستر افیون بالسویه با عسل سرشته بر دندان درد ناک قدری بگذارند و مولف شفاء الاسقام
این ادویه را اضافه نموده است مرصاف زراوند مدحرج سعد شیح از هر یک نصف اجزای سابق و آنچه در تسکین درد دندان مکرر بتجربه رسیده است مالیدن عسل با فلفل است
هرگاه از رطوبت و نزلات دماغی باشد و بدستور هرگاه فلفل و پوست خشخاش را در گلاب بجوشانند و از بیرون طلا کنند در حال ساکن گردد و بدستور شیطرج هندی را
کوفته در کف دست کرده بخلاف جهت مواضع درد گذاشته تکیه آن جهت کنند الماده بالخاصیه تسکین دهد سنون منقول از تذکره که در زمان هارون الرشید
او جهت استحکام لثه و دندان و جهت خوشبو کردن دهان و قطع رایحه کریهه و تحلیل ورم و دفع سیلان آب دهان مفید است نمک سوخته ده جزو نان جو سوخته هفت جزو
عود هندی شش جزو سک سه جزو کزمازج فلفل دار فلفل زنجبیل زبد البحر قاقله از هر یک دو جزو با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بختیشوع شیح ارمنی و زراوند مدحرج از
هر یک نصف جزو اضافه کرده و جبریل ... عاقرقرحا اذخر از هر یک دو جزو الحاق نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه نموده اند صندل سفید
گلسرخ فوفل قرنفل خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک سه جزو بوره ارمنی دو جزو و تصریح نموده اند که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویه دندان سرکه ایست که در وی
... سائیده باشند و همچنین مضمضه بهترین اشیا است سنون جهت امراض حاده منقول از کامل و شامل و حاوی کبیر و تذکره جهت رویانیدن گوشت لثه و تقویت
آن و حرکت دندان ... طباشیر گلسرخ از هر یک سه ... بسد ... گل ارمنی سرشته دم الاخوین هر یک دو م مرجان سوخته صندل سرخ مرصاف هر یک
کزمازج مامیران هر یک ... سنون جهت امراض ... عاقرقرحا فلفل شیطرج خردل زنجبیل عود اوده بالسویه با قطران یا طبخ زیره بسرشته سنون کنند جهت
کرم دندان ... منقول از کافی عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت شبرم مازریون پوست بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه
مجموع را سائیده ... در سرکه ... حلتیت را با نصف وزن او عقل ازرق اول در سرکه حل نموده ادویه را سرشته و در وقت استعمال احتیاط نمایند که ...

بدندان صحیح نرسد بلکه بدندان مجاور درد ناک رانجمیر و موم علاج کنند **سنون** جهة دندان مسحوق بحرب حماهی سفید است **صفت** سوخته برنج باسوسن سنون کنند **صفت**

جهة قلاع سود و کمی سویز سپیدا ایسیون با عسل سنون کنند **سنون دیگر** برگ عوسج برگ زیتون اقاقیا از هریک یکجزو قلقطار صعتر نشاج سفیدا از هریک نیمجزو بیخ

سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو **سنون** جهة اقسام قلاع شب عفص بالسویه سائیده سنون کنند بغایت مفید است **صفت ادویه که کرم دندان را**

ساقط کند تخم پیاز بزرکرات بزر البنج سائیده با پیه سرشته حب سازند بعد از آن در آتش انداخته نیکی را بر دندان ملاصق کرده سر دیگر نی را در دخان

آتش نهند قصب گفته که دود او از راه نی بدندان برسد و اگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب کرده شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از

لوله داخل نی گردد و بدستور چون پنبه بقطران مالیده بر دندان گذارند کرم را ساقط کند و مضمضه آب شفتالو و قدری زرد و نیز طویل بغایت ازموده است

و بدستور بخور راتیانج موثر است و چون سوراخ دندان کرم خورده را بکافور پر کنند موجب تسکین درد میگردد و بدستور خرنوب معجون بعسل بغایت مجرب است و بدستور

پر کردن آن بشیر سویزج و حلتیت و بوره ارمنی همین اثر دارد **ادویه که منع ضرس کند** و آن کندی دندان است که از خوردن ترشی و سرد و مفرط بهم

رسد چون سماق و تخم خرفه را بخایند رفع آن میگردد و بدستور خائیدن بادام و نارجیل و فندق و خمیر نان گرم و مضمضه بشیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن

روغن زیتون و روغن تازه مفید است **ادویه که دندان طفل بزودی برویاند** از انجمله طلا کردن لثه است بمغز سر خرگوش که پخته باشد

و مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن حنا بروغن سرشته **صفت مضمضه و غرغره** جهة امراض دهان و غیره **مضمضه** جهة رطوبات بن دندان

و حرکة اسنان سنبل الطیب گلسرخ جوز السرو ثمرة الطرفا بالسویه با آب جوشانیده مضمضه کنند **مضمضه مجربه** جهة قلاع و خون بن دندان و تعفن

و جوشش و رویانیدن گوشت آن توتیای مغسول سی و هشت مثقال بنفشه لوزده مثقال شکر خام یکمثقال بنفشه را سائیده با سایر اجزا با سرکه بقدر

یکمثقال آمیخته در شیشه ضبط نمایند و جهة خشیدن دهان بدل سرکه مذکور را با بیست مثقال آب انار یا آب کشنیز تر مضمضه نمایند و جهة قطع خون و رویانیدن

گوشت با سرکه مخلوط نمایند و هرگاه سرکه شیشه آخر شود بدستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند و اگر یکبار از یا دو بار گذرد از اثر آن نمی افتد و مضمضه

که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تاثیر ادویه و ذرورات و سنونات اسرع گردد منقول از کناش اخر منسوب بحنین بن اسحق است تخم گلسرخ زرشک

ثمرة الطرفا برگ صنوبر برگ زیتون از هر یک یکجزو بیخ بارتنگ یا برگ آن یکجزو و نیم جوشانیده نیم جزو شب یمانی حل کرده مضمضه نمایند **مضمضه**

جهة قلاع و آن خشیدن دهان است دراوایل آب برگ علیق و آب برگ بارتنگ و آب به و سرکه و عدس و خبازی و شاخهای تازه تاک و آن را جوشانیده

مضمضه نمایند **مضمضه** جهة قلاع بلغمی برنجاسف برگ زیتون مامیران پوست انار عفص بالسویه جوشانیده مضمضه نمایند **غرغره** که ثقل زبان

و سستی آن و تشویش کلام را مفید است خردل زنجبیل فلفل عاقرقرحا اوشا در بوره شونیز صعتر و نمک نرم سائیده بالسویه جوشانیده با سکنجبین عنصلی

یا آبی که در مرزنجوش و امثال آن جوشانیده باشند غرغره کنند **غرغره** جهة خناق حار آب انار ترش که با پیه او افشرده باشند با رب توت و آب

کشنیز غرغره کنند و بدستور غرغره آب بارتنگ و آب عنب الثعلب و آب سماق مطبوخ نافع است بعد از چند روز که نضج یافته باشد غرغره رب توت با

بوره و دبس نافع است **غرغره** که بعد از نضج نافع است انجیر زرد و حلبه تمر هندی اصل السوس جوشانیده با خلوص خیارشنبر غرغره کنند جهة خناق

و درد گلو و التهاب و لیمیا را با عدس و تمر هندی گلسرخ تخم مرو را جوشانیده با رب سوسن غرغره نمایند **غرغره** جهة خناق بلغمی که در لحیه نامند رب گردکان

سعتر و امراض مزمنه مفید است و بدستور آب رازیانه و بدستور آب کاسنی و عسل و سکنجبین عنصلی با آب تمر و خردل و سویزج و عاقرقرحا غرغره کنند

در تحلیل ورم نافع است و از تالیف جالینوس سماق گلنار گلسرخ کزمازج جوشانیده با رب جوز غرغره نمایند **باب دهم در کحال**

باغقاطیس محرق مغسول یک نصف جزو مامیثا عفص شمیا رت از ادویه مخوله از حریرست که در چشم استعمال کنند بدون سرشتن با چیزی و برود انچه با با

القاطع و برودمار است ... تالیف محمد بن زکریای و امثال آن و مخترع آن سطیانوس است و چون اول از کافور و سبردات ترتیب

یک جزو و انجز را ... ... بجمیر کرفته و سوخته ترتیب داده اند تغییر اسم داده اند و شیافی انچه با لیات سرشته بقاطع ... سازند و ... کشند

برود احمر ... ... استعمال ... ... جهة ... است و از کتب یونانیین مستفاد میشود که قبل از تالیف یافته باشد در محل مخصوص است انچه با صل ...

... انچه بیاض مخصوص حشم بیت ... الدم جراحات است لهذا در باب جراحات نیز مذکور میشود ... شیاف ابیض ... است که

۱۰ [illegible] که استعمال آن بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج حار کحل [illegible] در شب و در
وقت صبح استعمال کنند و اگر کحل [illegible] باشد [illegible] مریض باید در آخر روز در چشم بکشند و اگر هر دو بارد المزاج باشند در وسط روز و هرگاه بجهت نزول آب و امثال
آن استعمال نمایند باید مریض به پشت تکیه کند و هرگاه علت از اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو پلکها را پوشیده سر در خواب کند و هرگاه جهت رمد باشد
پلکها باید پوشیده بر پا ایستاده نگاه دارد و بستور باید در استعمال معده استعمال نمود **کحل روشنائی** با بعد از شین و نون بعد از الف یونانی بمعنی
[illegible] و مرکب [illegible] گویند [illegible] جهت ضعف بصر و غشاوه و دمعه [illegible] و آب و سبل و جرب و سلاق و حکه
صحت عین بغایت نافع است و نسخه آن [illegible] محرق که هر یک پانزده مرتبه در آب باران شسته باشند هر یک چهار مثقال نوشادر و صبر [illegible] و دارفلفل و زعفران هر یک
ربع مثقال زبد البحر [illegible] مثقال اقلیمیا فضی و [illegible] فضی هر یک ربع مثقال [illegible] استعمال نمایند و اگر با امراض
[illegible] باشد دو مثقال [illegible] اضافه کنند و اگر با جیاتی باشد [illegible] دو مثقال باید کرد و اگر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب [illegible] اضافه نمایند
[illegible] ربع مثقال داخل کنند **باسلیقون کبیر** از تألیف بقراط و یونانی بمعنی جالب السعادة است و گویند اسم پادشاه [illegible] است
[illegible] داده [illegible] و حافظ صحت عین [illegible] غشاوه و سلطری [illegible] و سبل و جرب و دمعه و بیاض [illegible] نافع است اقلیمیای فضی زبد البحر
هر یک ده مثقال [illegible] پانزده مثقال سفیداب قلعی و نمک ترکی فلفل سیاه و جعده و نوشادر دار فلفل هر یک دو درم و نیم [illegible] هر یک یک مثقال [illegible]
[illegible] مثقال ساذج هندی یک مثقال [illegible] سنبل الطیب [illegible] هر یک دو درم **باسلیقون صغیر** نافع [illegible] منافع کبیر است اقلیمیای ذهبی [illegible]
نحاس محرق مغسول پانزده درم سفیداب قلعی نمک ترکی هر یک دو درم نوشادر [illegible] فلفل سیاه [illegible] هر یک یک درم **کحل غریب**
از تألیف [illegible] است جهت حفظ صحت و قلع [illegible] نافع و در سایر علل عین [illegible] منافع باسلیقون کبیر است اقلیمیا
ذهبی توتیا [illegible] هر یک یک مثقال [illegible] زبد البحر نوشادر هر یک [illegible] مثقال [illegible] مشک یک دانگ
کحل ملکایا معرب [illegible] که بسریانی عبارت از ملائکه باشد [illegible] مسطور است که بقراط در خواب [illegible] محلل [illegible]
و جلای و جهت [illegible] امراض [illegible] نافع است [illegible] سفید هر یک چهار مثقال [illegible] یک مثقال **کحل جبر** [illegible]
[illegible] شفاء الاسقام [illegible] دخان [illegible] در چراغ [illegible] روغن گل [illegible] باشند [illegible]
کحل حب بیاض که [illegible] هر چند که صاحب علت مأیوس از علاج باشد [illegible] زبد البحر [illegible]
شکر سفید [illegible] بالسویه [illegible] که مامیران [illegible] هر یک ده درم [illegible] باشند [illegible]
[illegible] بیرون کرده استعمال نمایند **کحل رومی** از تألیف جالینوس است جهت قرحه و ظلمت بصر و حکه و غشاوه نافع است و حافظ صحت عین [illegible] سفیداب قلعی
[illegible] مثقال اقلیمیای فضی صمغ عربی [illegible] و اگر [illegible] محرق مغسول هر یک [illegible] افیون [illegible] مغسول زعفران هر یک یک مثقال [illegible]
کحل ساذج از تألیف [illegible] جهت دفع بیاض و غشاوه و دمعه و حکه و [illegible] و اکثر امراض چشم [illegible]
[illegible] روشن [illegible] در چشم کشند از کوری ایمن شوند **صفت** [illegible] خشک کنند [illegible] و زر [illegible]
دو درم ساذج هندی هر یک [illegible] **کحل جهت** دمعه [illegible] بعضی این دو دیگر را اضافه نموده اند صندل سفید
[illegible] فلفل هر یک [illegible] **کحل شعوا** [illegible] جهت [illegible] بصر و غلظ روح [illegible] اوویه [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مغسول [illegible] کحل [illegible] کبیر [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] خشک [illegible] فلفل [illegible] هر یک دو مثقال نوشادر [illegible]
[illegible] بیرون کرده استعمال کنند **کحل الاشفار** جهت رویانیدن [illegible] بالسویه [illegible]
[illegible] سنبل الطیب [illegible] هر یک یک مثقال [illegible]
[illegible] جفن [illegible] سبل [illegible] نافع [illegible] است [illegible]

توتیای هندی که غیر مقسم ها داوست مرقشیشای ذهبی مرجان لاجورد مغسول ساذج هندی فیروزه ورق نقره ماميران اقاقیا عفص سعد قلیمیای ذهبی او ابل نحاس
و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول هر یک چهار مثقال سرطان بحری شش مثقال یاقوت ابیض لعل زمرد زبرجد ورق طلا مروارید دارفلفل عقیق یمنی از هر یک دو مثقال زعفران
سه مثقال و در بعضی نسخه و هند فرنگی چهار مثقال بنظر رسیده و در بعضی مرسه مساوی سایر اجزاست وصمغ عربی کثیرا مغز تخم شیخ و صمغ الدهر یک پنج مثقال ...
اضافه کرده اند و حقیر و الحقیر این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقرب است و طریق داخل کردن ورق طلا و نقره آنست که با صمغ عربی یا کثیرا ...
سنگ سماق چندان بسایند که منحلس گردد کحل لقراطی جهة رفع بیاض جدید است و در اندک زمانی قلع نماید شیشه محرق مغسول دو درم لوره ارمنی ...
هر یک یک درم ذرور جهة سور سیج بغایة نافع است موافق اختیارات ابن جهل و ایلاقی و شفاء الاسقام سفیداب قلعی چهار مثقال قلیمیای فضی صمغ عربی هر یک دو مثقال
محرق مغسول نشاسته افیون هر یک یک مثقال با لعاب بزر قطونا سرشته خشک کنند و باز سائیده ذرور نمایند ذرور وردی ایضا جهة سور سیج مجرب شده
و در رنگ بورد و مسمی باین اسم شده سفیداب قلعی دو مثقال و چهار دانگ صمغ عربی یکمثقال و دو دانگ انزروت نیم مثقال ... محرق افیون ...
چهار دانگ اگر نباشد مقناطیس محرق ذرور نشنیج جهة بیاض رقیق و جرب و حکه و حمرة ملتحمه و لقایای رمد و حرقه و دمعه حاره نافع ... حفظ صحة ...
آزموده است بست مثقال تشمیزج را با بست مثقال گیاه مامیثا بجوشانند و سه روز در آن آب گذاشته بیرون آورده خشک کنند و اگر مغز مقشر اوده صمغ سماق
انزروت نبات هر یک دو درم گرد بزر قطونا که او گویند ... بستور دو درم افیون دو نخود ذرور نمایند ذرور ابیض بسیار لطیف و محلل رمد و مخفف رطوبات
امراض چشم اطفال بسیار نافع است انزروت تشمیزج از هر یک جزوی حبة السوداء نشاسته از هر یک نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو ذرور صفر بمنافع او
منافع ذرور ابیض است و در قطع دمعه و منع نوازل مفید انزروت جزوی صبر زرد زعفران تخم کلسرخ از هر یک دو جزو افیون دو دانگ مامیثا جزوی ذرور منصف
چون ذرورین مذکورین را بالمناصفه ترکیب کنند باین اسم نامند ذرور کافوری جهة حرارة عین و رمد خفیف صدف محرق مروارید یکدو مثقال نشاسته
یک مثقال کافور دانق ذرور رمادی منقول از معالجات بقراطی که جهة حمرة و دمعه و درد چشم که از طغیان خون باشد بسیار نافع است نشاسته کثیرا صمغ الدو
یکدرم صمغ عربی شیاف مامیثا یکمثقال و نیم ذرور ماميران از معالجات بقراطی جهة اختلاج دایم و امراض بارده مزمنه و تقویة بصر بغایة آزموده است
زنجبیل قرنفل ماميران فلفل دارفلفل توتیای کرمانی مغسول یکدانگ و نیم صمغ عربی یک نیم ذرور جهة سور سیج و قرحه و بثور بغایة آزموده است
سفیداب قلعی اقلیمیای فضی مقناطیس محرق مغسول صمغ عربی یکدرم نشاسته افیون نحاس محرق زعفران یکدرم نیم درم کافور یک دانگ ذرور منقول از معالجات
بقراطی جهة رفع حمرة چشم و رمد و جلای آثار و طرفه بغایة آزموده است برگ عنب الثعلب کشوث سوخته مروارید مقناطیس سوخته مغسول ریگ مکه که زرگران جلا
نقره با و سکنند بالسویه برود منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهة سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف بصر و شرناق و سایر امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول
با آب غوره تازه پرورده زرد چوبه یکده جزو هلیله زرد با تخم زنجبیل یکده دارفلفل ماميران یکده و نیم نمک هندی را بعد از سائیدن تا پنج مرتبه با آب غوره سائیده
خشک کنند توتیای غوره توتیای کرمانی را شسته هفت بار با آب غوره سائیده خشک کنند جهة دمعه و جرب و حکه و حرارة عین نافع است و چون با آب
نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافع است خصوصا جهة رمد مزمن و حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویة لبقات و حفظ صحة عین و رفع
آشفتگی و التهاب و چون با آب انارین پرورده کنند جهة امراض مذکوره نافع و محلل ورم عین و مقوی بصر است و چون با آب مرزنجوش پرورده کنند جهة حدة
بصر و امراض مزمنه مفید است و بدستور آب رازیانه همین اثر دارد برود لقاشین بغایة مقوی بصر و حافظ صحة و قاطع دمعه و جهة بیاض و حکه و جرب
مزمن تحلیل ورم نافع است و از تالیف جالینوس و مسمی بجلا و کحل الراهبین است توتیای کرمانی ساذج نحاس محرق یکدا جزو و سه فلفل دارفلفل شادنج مغسول
با مقناطیس محرق مغسول یکد نصف جزو مامیثا عفص تشمیزج انزروت زبد البحر یکد ربع جزو سائیده با آب انارین تا پنج مرتبه پرورده در آفتاب گذارند برود
القاطع و برود مارستانی نیز نامند از تالیف محمد بن زکریا است و او در تقویة اجفان و تقویة بصر و منع نوازل مجرب دانسته است سنبل الطیب مرسه جمعها
یکدیگر و دانخرما و اهلیله که هر دو را بخمیر گرفته و سوخته باشند یکد نصف جزو بعد از سائیدن با کشنیز آب سوده پرورده خشک کنند برود اکسیرین
برود احمر نیز نامند از تالیف قدما است و جهة التحام قروح و تخفیف رطوبات و رفع جرب مجرب است شادنج هم و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول ... توتیای
مغسول نیم صدف سوخته اسفیداب قلعی مروارید یکد نصف جزو اقلیمیای فضی صمغ عربی یکد ربع سائیده با آب انارین پرورده استعمال کنند شیاف ابیض

از تألیف تقوا است جهت امراض حاره و تحلیل ورم و وجع آن مفید سفیداب قلعی کثیرا صمغ عربی یک درم نشاسته انزروت یک درم و چون ربع درم افیون اضافه نمایند
شیاف ابیض افیونی نامند و چون دو قیراط افیون [illegible] کنند و اضافه نمایند کندری خوانند و کندری جهت قروح اقوی است و بعد از سائیدن بالعاب بزرقطونا
سازند **شیاف احمر لین** جهت بقایای رمد نافع است کثیرا صمغ عربی شادنج هندی یک جزو مرصاف دم الاخوین زعفران یک نصف جزو **شیاف**
[illegible] از تألیف [illegible] جهت [illegible] و منع تحلیل و تسکین مواد و مانع نزلات و مقوی اعضای عین و جهت درد رمد و ورم نافع و عظیم الاثر است و امراض گلسرخ
اقاقیا [illegible] مثقال صندل [illegible] سفید یک پنج مثقال حضض کثیرا صبر شیاف مامیثا یک یک مثقال با گلاب سائیده شیاف سازند **شیاف موقالیا یونانی**
[illegible] از تألیف [illegible] جهت [illegible] و قروح [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] توبال النحاس صمغ عربی یک یک دو مثقال مرصاف سنبل افیون زعفران سادج یک یک مثقال فلفل سفید شش قیراط با شراب بسرشند و با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند
شیاف اخضر جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافع است صمغ عربی سفیداب قلعی اشق یک یک جزو زنجار شادنج یک نصف جزو و اگر [illegible]
نباشد مغناطیس محرق مغسول بدل کنند **شیاف** جهت منع نمو زیاده زاج صدر الحدید یک جزو زنجار نوشادر توبال النحاس محرق یک نصف جزو با زهره [illegible]
و حب یا شد شیاف سازند **شیاف ناریج** از مخترعات حقیر است جهت منع نوازل حمره و جرب و حکه سعه رمد و حفظ صحت چشم و امراض ملک مجرب است
توتیا [illegible] کثیرا نشاسته انزروت گلسرخ طبرزد حضض یک یک درم سفیداب قلعی بلیله زرد دانه دار یک دو درم افیون ربع درم **شیاف**
هرارات یونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و بقراط گوید که از تألیف اصطیطفان است و قوتش تا دو سال باقی است جهت نزول آب و قروح و غشاوه و در
مفید است و سریع النفوذ است مجرب [illegible] اقلیمیای محرق [illegible] صمغ عربی [illegible] هندی فلفل سفید یک و سفیداب قلعی [illegible] اشق سکنجبین روغن بلسان
[illegible] شیر یک [illegible] و اگر روغن بلسان نباشد روغن [illegible] افیون زهره کفتار زهره ماهی شبوط زهره کبک یک [illegible] زهره باشه و عقاب و کلاغ و خروس و کرگ و غراب و [illegible]
[illegible] مصنف شیخ ابوعلی قدس سره میفرماید که ضروری زهره شبوط و کرگ است و سایر مرایر در کار نیست و باید آب را زیانه اکتحال نمایند و از مجربات [illegible]
یافته که زهره حدات که بفارسی غلیواج و لوم که [illegible] نامند دلبک در رفع نزول آب و غشاوه مجرب است و چون زهره غلیواج را آب را زیانه اکتحال کنند جهت اخراج
سهم مجرب [illegible] دانند **شیاف تفاحی** بغایت لطیف و بی غائله و جهت قروح و ضربان و غشاوه و بثور سفیداب اقلیمیای محرق مطفی در شیر الاغ با شیر
دختران [illegible] سفیداب قلعی مغسول [illegible] زعفران [illegible] کثیرا [illegible] آب باران سرشته با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف سماق کبیر** جهت رطوبات
و دمعه و حکه و [illegible] و جرب و بیاض رقیق و امراض حاره نافع است سماق ده جزو برگ مورد بلیله زرد عفص یک ربع سماق مجموع را با ده چندان آب بجوشانند
تا به ربع برسد پس صاف نموده بجوشانند تا ربع برسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه را بان سرشته شیاف سازند شیاف مامیثا مر توتیا
کرمانی نحاس محرق سفیداب قلعی یک جزو اقاقیا نصف جزو کثیرا افیون نشاسته یک ربع جزو **شیاف سماق صغیر** جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه
و دمعه و جرب و سبل [illegible] و ماق و التصاق پلک نافع است و بتجربه حقیر رسیده سماق بیدانه ده جزو سفیداب [illegible] کثیرا نصف جزو کافور ربع جزو برگ
سماق را بجوشانند و آب او را ثانیا طبخ نمایند تا غلیظ گردد و پنج جزو او کافی است **شیاف غرب و ناسور** مجربین ذکریا جهت غرب و ناسور مجرب حقیر
[illegible] انزروت کفناره [illegible] شب یمانی دم الاخوین بالسویه زنجار ربع یکی با آب بسرشند **شیاف ابی ناصر** جهت تقویت چشم و منع نزول
[illegible] گلسرخ صمغ عربی حضض [illegible] اقلیمیا [illegible] نشاسته [illegible] توتیای هندی مغسول انزروت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و سرگین [illegible] سماره [illegible] بالسویه مخلوط کرده با زهره [illegible] شیاف سازند و بعسل [illegible] رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را [illegible]
[illegible] صغیر نامند با سرگین کبوتر و سوسمار و
[illegible] **شیاف علائی** جهت جلای بصر و تقویت چشم و منع [illegible]
[illegible]

کلاب بسرشند **شیاف جلا** جهته ضعف بصر بطولی نهایة مجرب و از اصناف مزرات بهتر و مجلا یلیدست و جهته نزول آب و خیالات بی نظیر است

بستام توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش تازه که شب مانده صاف شده باشد سرشته خشک کنند و باز بجبیل و فلفل و دار فلفل با میران یک دانگ نوشادر عقرقرحا

حضض کثیر اصمغ عربی اسق نحاس محرق زنجار اقلیمیای فضی یک نصف مخلوط کرده با آب رازیانه تازه سرشته شیاف سازند **شیاف ابار** جهته قروح اثار

والتحام قرحه مجرب است اسرب سوخته نحاس محرق سرمه توتیای هست خبث حاصمغ عربی کثیرا یکدانگ اقلیمیای ذهبی سفیداب یکدرم افیون مرصاف یکرنصف کنند

آب بسرشند **شیاف** اسود جهته سوزش حرارة و شدة وجع مسیل و دمعه حاره نافع و سفیداب سه صمغ عربی کثیرا یکدانگ اقاقیا مرصاف نصف

سنبل افیون یکدرم دانگ با آب بسرشند **شیاف احمر** جهته ابتدا نزول آب و غشاوه و بیاض رقیق و دمعه و سیاهی بنهد و سبل نافع است

انزروت شیاف مامیثا یکدرم مرصاف بوره ارمنی فلفل سفید یک یم زرنیخ سرخ ۲ زعفران ادنیم با آب بسرشند **قطور** که در ابتدا ورد نافع و مسکن وجع

است و حقیر تجربه نموده تشنیج بهدانه تخم خبازی از هریک عدد ونمکوب کرده با نشاسته خم احضض و دو دانگ آب بجوشانند تا غلیظ شود و لیص صاف نموده با سفیده

تخم مرغ در شیشه کرده برهم زنند و نیمگرم در چشم بچکانند **قطور دیگر** که در ایام تزید رمد نافع است تشنیج بهدانه یکدرمی عدد ونمکوب با یک درم و نیم درم انزروت

سفید در شیشه کرده با عصی الراعی و شیر دختران بر آتش مرم بجوشانند و صاف او را در چشم بچکانند و آب برگ بارتنگ یا عصی الراعی **قطور دیگر** که

انحطاط بسیار نافع و مسکن و محلل و مانع ظهور بثور و قرحه است قلعی را بکفدست بسیار بمالند تا دست سیاهی بسیار از و بردارد و لیس با گلاب کفدست را تر کرده

جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و سیاهی سرب نیز همین اثر دارد و در تسکین وجع شدید مکرر تجربه رسیده است که گوشت بی چربی گوسفند را ورق بسیار

رقیق کرده انقدار در کفدست نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند پس بر پشت و پیشانی بربندند در حال درد را ساکن کند و هیچ شفا دیر این الم نیست

باب یازدهم در ذکر ادهان مخترع ادهان قیثاغورس است و گویند او از اسقراط استخراج نموده هرچه از تخم و برگ گلها و مانند آن ترتیب دهند مثل

تخم و روغن گل و ریحت ذکر اصل آن در ادویه مفرده مذکور است مع خواص و افعال و مزاج آن و هرچه در حکم عطریات و اعمال غریبه است مثل روغن عنبر و امثال

به دستوری در طی دستورات در طریق اول مذکور است و قواعد کلیه در ادهان مرکبه در این باب مذکور میشود اما طریق استخراج روغن بزور النست که تخم را کوبیده قدری

آب گرم بر او پاشیده بآتش گرم کرده بفشارند و هرچه از اوراق و اغصان و ازهار خشک گیرند باید با شش وزن آب بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده

با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند تا آب سوخته و روغن بماند و آنچه از گلهای تازه و مانند آن گیرند بهتر النست که کوبیده آبش

گرفته با مثل او روغن مناسب بجوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف است النست که گلها را در روغن کرده بآفتاب گذارند و بعد از هر هفته صاف نموده گلها را تازه

کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده تر تکرار عمل نمایند قوی تر میشود و این قسم متعارف ضعیفتر از قسم اول است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن گندم و امثال

آن در قسم اول دستورات مذکور است بدانکه اکثر ادهان بزور و غیر آن متکرج میشود مگر روغن حب البان که هر چیز را بروغن او ترتیب دهند متکرج و بدبو

نمیشود و خلاف شکوفه و خرما که عفونی نامند با خاصیت مانع فساد روغن هست و هرگاه خواهند روغنها سفید کنند جهته طیوب دهنه او باید بازاهی

از روغن مثل او آب و یکوقیه مغز کرسنه و نیم وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا

کرده و باز آب به دستور بجوشانند و صاف نمایند و مکرر عمل کنند بحدی که خواهند **دهن الناردین** روغن سنبل به جهت درد کل امراض بارده و فالج

فالج و لقوه و رعشه و تمدد و ضعف معده و جگر [illegible] و گرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض [illegible]

قصب الذریره عود بلسان [illegible] سنبل الطیب قسط تلخ ناردین مرزنجوش سازج [illegible] اذخر قرد مانا [illegible] برگ سوسن [illegible]

مثقال شراب کهنه یا [illegible] تا بلند [illegible] و عسل [illegible] مثقال آب تا شش ساعت بجوشانند که بنصف رسد بعد از آنکه [illegible]

باشند پس صاف نموده [illegible] یک مثقال

سه ساعت ثانیا بجوشانند که بنصف رسد و صاف کنند [illegible] سنبل الطیب قرنفل [illegible] روغن بلسان اگر باشد [illegible]

[illegible] سه مثقال روغن [illegible] مثقال [illegible] تا آب سوخته روغن بماند [illegible] صاف نموده [illegible]

[illegible]

نهایت نافع است ... هر یک ده مثقال ... بعد ... روغن زیتون ... حب الرشاد ... کرده بجوشانند تا روغن بماند

پس صاف نموده استعمال نمایند **دهن العلقم** دهن حنظل است و دهن القثاء الحمار نیز نامند و اکثر اطبا بهترین ادهان دانسته اند خصوصاً جهة تنقیه

باد و دانستهاند ... معده و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا بیعدیل است و مجرب العمل است روغن ناردین دانسته اند عصاره قثاء الحمار ده رطل روغن

پانزده رطل سعد ... پانزده مثقال قنطوریون تخم الحنظل ... زراوند مدحرج ... خشک ... کوهی و بری و نهری سکبینج برگ دفلی بیخ سوسن آسمانجونی

کرده مثقال عاقرقرحا ... آب ... روغن زیتون پانزده رطل بعد از ... بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده استعمال کنند

دهن الکلکلانج ... جهة امراض بارده ... و درد مفاصل و ... و ازاله آثار ... و تقویه ... جهة تقویه جگر و معده و کلیه

... نافع ... انواع ... و بلبیه ... و فلفل دار فلفل زنجبیل ... شیر ... سکبینج ... سفید ... کرفس تازه ... آب

تازه ... دویست مثقال آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با ... صد مثقال روغن ... بجوشانند تا روغن بماند **دهن الزعفران**

و دهن الخلوق نامند جهة صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار و دفع ... و ... رحم نافع است زعفران ده ...

... الذریره ... دو ... مثقال روغن ... یک هفته ... هر روز ... بهم زنند بعد ... مثقال آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند

دهن اللبوب السبعه منقول از قرابادین ابن عیسی بغایت مرطب و جهة امراض یابسه و ازاله علل سوداوی و صداع و جذام و مالیخولیا نافع

... مغز بادام ... مغز فندق و پسته و بادام شیرین و مغز ... و حب الصنوبر کبار و مغز تخم کدو و مغز بادام تلخ بالسویه کوبیده گرم کرده ... روغن

از وی جدا شود **دهن المبارک** منقول از شفاء الاسقام و دهن اللقوه نامند جهة لقوه و کزاز و فالج و عرق النسا و ... تحلیل ریاح و ...

باد و ... نافع ... جهة گرانی سمع ... جهة صلاح ... مؤثر است ... جهة جمیع امراض رحم نافع است و مؤلف تذکره گوید که

... حلبه ... بالسویه کوبیده ... روغن زیتون بطریق ... تا بر ... آتش نرم ... روغن را جذب کنند پس تقطیر

... **دهن الشونیز** که دهن الراهب نامند ... جهة ... در کل امراض بارد مجرب ... و ... جهة تحفا عصب و کمر

و حدب و بواسیر ... در زمستان استعمال نمایند محتاج بپوشش نشوند شونیز مقشر ... و فرفیون عاقرقرحا

هر یک ثلث جزو فلفل ... هر یک ربع جزو ... روغن زیتون بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده استعمال نمایند **دهن الحل** معروف

بدواء الهرس جهة ... اصول شعر و مسام بهم رسد و جهة جمیع مواد ... و جرب و حکه نافع است بیست مثقال روغن گل را با نه مثقال ...

بجوشانند تا روغن بماند و فرفیون ... کاغذ سوخته ... سوخته ... هر یک نیم مثقال در آن حل

نموده استعمال نمایند **دهن الحمص** **دهن الباه** نامند از اسرار مکتومه ... در تقویه باه بیعدیل است و چون با عسل ...

... و چون ... استخراج روغن او نمایند در جمیع اوجاع بارده بغایت مؤثر است و استخراج روغن نخود بعنوان مختلف است و بهترین تقطیر

آنست که نخود را ... کرده در قرع ... کنند بطریقیکه گلوی قرع خالی باشد ... گلوی قرع کنند و در وقت معکوس کردن ... نخود ...

... در طبقه ... از سوراخ طبقه اول ... اسفل ... بیرون کنند که ... قرع ... اول ... قرع وصل کنند و اطراف

... آتش سرگین ... روغن ... قرع ... **دهن المحلل** ... زمان ... جهة تقویه معده

... تحلیل ریاح معده و جگر بیعدیل است ... سنبل الطیب ... مصطکی ... قصب الذریره ... روغن

... بالسویه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند ... در خاکستر گرم بگذارند **دهن دارشیشعان** جهة

ضعف معده و تحلیل ریاح نافع است دارشیشعان ... قصب الذریره ... کرده با ... روغن

... آتش نرم بجوشانند تا ثلث ... **دهن البلادر** جهة استرخاء عصب و فالج و لقوه و امراض بارده نافع ... محلل ریاح سنبل الطیب ... فلفل ...

... سوسن ... روغن ... هر یک ... روغن

... سوخته روغن بماند **نسخه دیگر** جهة بواسیر و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح غلیظ عظیم النفع است ...

قدماست نقل ازرق صمغ سایله اشق افیون سقمونیا حب بلسان بادام مقشر زرنیخ سفید زرنباد افلیجه شقاقل کندر [illegible] قرنفل جوز بوا زنجبیل خولنجان دارچینی
بلادر چند مکده ال بزر البنج کندر سیسالیوس تخم کتان شونیز تخم تره تیزک نانخواه قسط ملح مکده ال سعد برگ مورد مرزنجوش حلتیت سنبل هندی الخضر اخروع
اشنه شبت ورق الغار فوفل حماما ال عسل کف گرفته روغن گاو روغن یاسمین نفط سفید قطران روغن خروع دهن الغار مکده ال روغن زیتون شش صد
مثقال آب صاف هزار مثقال بجوشانند تا آب بسوزد **دهن النجاح** از تالیف حقیر جهت ریاح و اختلاج و تشنج و فالج و امراض بارده عصبانی و تقویت اعضا
و تفتیح مجاری ضیقه و اوجاع بارده و تحلیل مواد غلیظه مجرب است **صفت** آن ازرق مقل صمغ سایله مکده اشق فرفیون حب بلسان زرنیخ سفید زرنباد
شیطرج ماهیزهره قرنفل مکده شش مهر جوز بوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر مکده چند بهم کند سیسالیوس تخم کتان شونیز تخم تره تیزک نانخواه قسط ملح شبث
دانک سعد مرزنجوش حلتیت سنبل هندی و اذخر بیک مثقال [illegible] حب الغار مکده [illegible] قیراط [illegible] ده هزار مثقال عرق بهار و امثال آن بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده
با یکصد و پنجاه مثقال روغن زیتون و پنجاه مثقال روغن [illegible] بجوشانند تا روغن بماند و سکبینج جاوشیر فرفیون [illegible] صمغ سایله [illegible] مثقال
حل کنند و سنبل الطیب مرصافی زعفران قصب الذریره قرنفل [illegible] مثقال دارچینی پنج مثقال [illegible] فلفل دار فلفل مکده دو مثقال [illegible] ضماد نمایند **دهن العقرب**
جهت درد و سنگ و مقعده و مفاصل و فالج و لقوه و تقویت اعصاب و نیکو کردن رنگ رخسار و حفظ سیاهی موی و باریدن [illegible] نافع و مفتح سدد و [illegible]
پرده احشا موثر است قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب [illegible] هندی صمغ سایله [illegible] قرفه [illegible] مکده ال قرنفل [illegible] سلیخه مکده ال
[illegible] جوز بوا ال عود بلسان ده ال کوبیده با هزار و دویست مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده با پانصد مثقال روغن کنجد بجوشانند
تا آب بسوزد **روغن شیخ صنعان** جهت التیام زخمهای تازه مجرب است و از نسخه هندی نقل شده و محلل اورام بارده و مقوی اعصاب است جوب زرد
چوب زرشک که [illegible] دار هلد گویند [illegible] که چوب صنوبر است اصل السوس که بیخ [illegible] است چوب کز پوست خار مغیلان آب برگ آبنوس ده ال برگ حنا
دو جزو سنبل باشد ال [illegible] نیم جوز [illegible] اسنگ شنجرف کات هندی [illegible] ازهر یک ده ال موم کافوری چهار دانگ [illegible] دو دانگ روغن کنجد
دویست [illegible] و برگ حنا و اصل سوس و بیخ مغیلان در پنصد مثقال آب خیسانیده و بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده باقی ادویه را سائیده
با هم بجوشانند تا آب بسوزد و آنگاه صاف نموده استعمال نمایند **نسخه دیگر** قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده که التیام زخمهای تازه بهتر از نسخه اول است و ظاهر است
اول جهت [illegible] باشد اصل السوس پوست درخت صنوبر [illegible] پوست درخت خار مغیلان [illegible] چهار صد ال کوبیده با روغن چراغ شش صد
که از پنبه دانه و تخم کتان میگیرند و [illegible] آب با آتش نرم بجوشانند [illegible] کنند تا آب بسوزد و پس صاف نموده استعمال نمایند **روغن** بالغ ریختن موی [illegible]
[illegible] مجرب است و جهت داء الثعلب بغایت مفید است و چون موی سفید از مواضع داء الثعلب برآید استعمال این روغن موی سیاه میرویاند برگ [illegible] ده ال
[illegible] آب چهار صد ال بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و نسبت ال روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و شش ال لادن در وی حل کنند **روغن**
فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن با مناسب اعصاب و اعضای [illegible] کیسه درشت [illegible] مالیده تا سرخ شود و تدهین نموده بخوابند قسط تلخ سنبل الطیب
هر یک [illegible] کوبیده در یک رطل روغن زیتون و یک رطل آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند و صاف کنند و آن
[illegible] مرتبه عرق [illegible] یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن چند فلفل و فرفیون و صمغ سایله هر یک ده ال در آن حل کنند **روغن که سوختن**
زرنیخ [illegible] کوبیده دو حصه کنند و سه من [illegible] آب را بجوش آورده یکصد زرنیخ را که شصت مثقال
با [illegible] آب [illegible] بجوشانند [illegible] آب که [illegible] بسوزد و پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و از آب عشر بماند آنگاه
[illegible] کنند [illegible] چند روز بگذارند تا بامتحان و اگر زرنیخ باقی و آنکه هر یک جزوی
زرنیخ دو جزو باشد قوی تر است و باید بقدری آب بریزند که چهار انگشت برو برآید و بعد [illegible] روز بدون جوشانیدن صاف کرده سه بار بدستور
[illegible] صاف او را [illegible] گرفته با ربع وزن روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند **روغن بواسیر** [illegible]
از روغن [illegible] و [illegible] را با موم [illegible] روغن ساخته با اجزای [illegible] سائیده [illegible] بواسیر مالند و جهت قطع
[illegible] استعمال نمایند **نوع دیگر** جهت ساقط کردن دانه بواسیر مجرب و مفید است [illegible] زرنیخ [illegible]

... باید بر روی آتش نرمی باشد روغن ورد ... جهت ورم مقعده و درد بواسیر بغایت آزموده است هرگاه
از حرارت باشد و ... را با پیه ... بکوبید و در آب بجوشانند تا مهرا شود و روغنی که بر روی آب بعد از سرد شدن بسته شود بردارند و اگر ... با دخان ... بسایند
استعمال کنند جهت بواسیر ... نافع است و داغ کردن با بن خنصر و بنصر دست چپ جهت قطع خون بواسیر و داغ مفصل ... جهت ریاح بواسیر از مجربات است روغن
کدو ... بغایت قوی الاثر است زرنیخ را که بلغت ... و بلغت اصفهان ... نامند بال ... و قطع کرده ... را سائیده با یک وقیه روغن
زیتون جوشانند تا اندکی غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله کند و موی برآید **باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات جراحات**
و ما یتعلق به مخرج مرهم گویند که بقراط است و تصریح نموده اند که قوة مراهم اکثر تنها باقی میماند و هر چه مجموع بسیار داشته باشد تا ... قوة او
باقیست و بعضی معتقد آنست که هر چه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط نمیگردد و آنچه با شحوم ترتیب یابد قوتش تا یکسال باقیست و شرط است که موم زیاد
از نصف و کم از ربع آن نباشد بلکه ادویه شش جزو و روغن پنج جزو و موم ربع جزو باشد و ضماد اعم از مرهم و مرهم مخصوص جراحاتست و آنچه در وقت جراحت
باشد جهت ... روغن زیتون رسیده کنند و غیر آن روغن زیتون نارس که زیت انفاق نامند و در مواد یابسه روغن کهنه کنند و موم اولا با روغن و شحوم
بگدازند و از آتش بزیر آورده ادویه صمغیه را اولا در روغن حل کنند پس ادویه مسحوق را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم و ... و سکبینج و امثال
آن چنانست که در قدر مضاعف یعنی ظرفی آب در وکرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید و ظرفی کوچک را روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول بگذارند
تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال او را در روغن بریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را مخلوط سازند **مرهم النخل** ...
... نیز خوانده میشود و هر یک را وجه تسمیه گفته اند چه اول بمعنی تحریک مواد جهت دفع از مسالک چنانچه از پرویزن مشاهده میگردد و ثانی بمعنی اخذ ...
بسبب اشتقاق ... از تالیف جالینوس عظیم النفع است جهت جبر کسر و ... عصب کوفتگی اعضا و استخوان و التیام جراحات و تحلیل اورام و رفع ...
حکه رطوبی و ... جمره و اکله مفید است یک وقیه مرداسنگ را قدری سرکه بمقداری که سائیده شود بسایند و در آفتاب گذارند تا چهار وقیه را جذب کند پس بدو
روغن زیتون تسقیه کنند و وقیه پیه گاو ... و ربع وقیه قلقطار اضافه نموده بر روی آتش نرم بر هم زنند تا منعقد گردد **مرهم النخل که مرهم اسود**
نامند جهت شقاق و حکه رطوبی و قروح رطبه و داء الثعلب ... نافع است سرکه کهنه روغن زیتون بالسویه مرداسنگ مسحوق ربع روغن با آتش نرم بجوشانند
و پیوسته بر هم زنند که مرداسنگ ... نماید تا منعقد **مرهم زنجار** جهت اسقاط بواسیر و تخفیف قروح و رویانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زائد
و رفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است موم زفت ... محلول در آب ... سرکه ... روغن زیتون ... با آتش نرم بجوشانند مجموع را حل کنند
و زنجار ... زروت ... و نیم اضافه نمایند **مرهم داخلیون** بلغت سریانی بمعنی ... و از تالیف بقراط است جهت اورام حاره و اوجاع شدید
و تعقد عصب و اخراج صلابات بغایت مفید است چهار وقیه مرداسنگ مسحوق را با یکرطل و نیم روغن با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی و بزر قطونا و تخم مرو و حلبه و ...
هر یک ... جداگانه خیسانیده لعاب هر یک بگیرند و از مجموع بقدر چهار وقیه بالسویه اندک اندک تسقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه زفت و ...
و مر صاف از هر یک ... خبث الحدید اضافه کنند بغایت قوی الاثر است **مرهم زنجفر** جهت تحلیل اورام عسرة البرء ... خنازیر و سرطان و ورم ...
نافع است کندر اشق علک البطم ... مرداسنگ ... شنجرف سرخ ... موم ... روغن زیتون شصت مثقال **مرهم حواریون** و مرهم رسل
و شلیخا نامند جهت اصلاح خراج و جراحات و تنقیه و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و رفع آثار و حکه و جرب و ... بواسیر و ... و رفع کرم نافع است موم
علک البطم ... اشق ... مقل مرداسنگ ... زراوند طویل کندر ... مثقال جاوشیر زنجار مر صاف ... سکبینج ... اشق را در سرکه حل کرده
با یکرطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد پس ادویه صمغیه و موم را بگدازند و ادویه یابسه را مخلوط سازند **مرهم ابیض** جهت سوختگی آتش و التهاب جراحات
و ورم مقعده حاره و جمره و شقاق قبل که از حرارت باشد موم ... روغن گل یا روغن زیتون ... بعد از گداختن موم از سر آتش برداشته با سفیده تخم مرغ
بر هم زنند و اگر سفیدتر ... خواهند بجای روغن زیتون روغن گل سرخ کنند و حضض و سفیده تخم مرغ اضافه نمایند و جهت تسکین درد بجای حضض افیون ...
مرهم باسلیقون جهت جراحات مزمنه و ورم بارده نافع و در خواص مثل مرهم نخل است زفت راتیانج موم از هر یک یک جزو و ... ربع ... روغن زیتون
دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند **مرهم محلل** جهت تحلیل اورام و صلابات و اقسام استسقا و صلابات تحت جلد و اخراج کرم بسرعت نافع ...

و از مجربات است و اگر در سرطان نبوده باشد جراحات ... با قسوریه رفت را با عسل مجموع و سپیده مرغ عالی گداخته سایر ادویه را مخلوط سازند **مرهم جاذب** از تالیف
ابن تلمیذ منقول از کامل جهت اخراج پیکان و خار و آنچه در عضو فرو رفته باشد مجرب است انزروت زراوند طویل بالسویه سائیده با عسل سرشته استعمال نمایند
مرهم سقوط بواسیر گردکان سوخته مغز دانه زردآلو بالسویه با روغن کوهان شتر بمالند و بخور به نمک بیرد کنند **مرهم سفیداب** جهت رویانیدن
گوشت و رفع شور ملحه و امثال آن بغایت نافع است مرداسنگ ده ل با سرکه بسایند و با روغن گل تسقیه کنند تا غلیظ گردد ده م سفیداب قلعی و اندکی کافور
اضافه نمایند **مرهم النوره** جهت سوختگی آتش و التهاب قروح بغایت نافع است موم ... با روغن گلسرخ ... گداخته آهک ده م هفت بار با آب شسته اضافه
مرهم عرق مدنی که رشته گویند ... نیز نامند و از مواد غلیظه و اهویه کثیفه بهم میرسد خصوصا در بلاد حاره و اکثر از مفاصل مانند خیاطه بیرون می آید
از ورم حار و درد عظیم هرچه بیرون می آید باید بچوبی چو تاننده آن پیچیده تا تمام بیرون آید و پاره نشود که هرگاه قطع شود از جای دیگر سر
میکند و این مرهم آسان میکند بیرون آمدن و هرگاه پاره شود موضع را بطول با بانشگافت و مرهم را استعمال باید نمود موم ده ل مرداسنگ خاکستر نیلکوه ... آنکه
... موم با روغن گل گداخته ادویه را مخلوط کنند و جهت التهاب بزرقطونا را با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند **قیروطی** عبارت از موم و روغن است و
اقسام او باعتبار داخل کردن ادویه مختلفه اما جهت التهاب سینه و ذات الصدر و تبهای محرق و اورام ملتهبه باید موم سفید ده ل در روغن گل ... ل گداخته
و آب خیار و کدو و آب برگ خرفه صاف نموده تسقیه کنند و هرگاه ترتیب با تبشیر خواهند بجای روغن گل روغن بنفشه کنند و آب برگ بید و برگ خبازی تسقیه کنند **مرهم**
جهت سرطان متقرح و غیر متقرح سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته بالسویه با روغن گلسرخ بسایند و با آب برگ خرفه با لعاب بزرقطونا عنب الثعلب آب خیار
و برگ کدو تسقیه کنند **مرهم** ... خبث الرصاص را با روغن زیتون بر روی آتش مخلوط سازند و علک البطم را در ان حل کنند **مرهم دیگر** جهت ...
که محتاج بنشتر شده باشد خمیر مایه سه بوره ارمنی احاره شیر اسرگین کبوتر ایره مرغ الدبق مقشر ال ... آب ... ده م صابون ال با روغن زیتون
استعمال نمایند **مرهم** جهت سعفه زراوند طویل ... تباشیر کلنار اقاقیا بالسویه باندک روغن گل و سرکه بسایند **مرهم ناسور و بواسیر و باسور**
و مرهم مقل نامند جهت شقاق مقعد و درد آن نافع است موم روغن کنجد پیه مرغابی مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر زرده تخم مرغ مقل بالسویه مقل را در ...
تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب دهند **مرهم ناسور و باسور** ضرابی و غیر ضرابی زرد چوبه مرداسنگ ... م نرم سائیده با ... مرهم روغن گل
... م موم و آب ... ادویه را بجوشانند با آتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود **مرهم هوچوبه** که شنگرف نامند جهت زخمهای بد و ...
و تشنج و غدد و جراحات نافع است هوچوبه را نرم سائیده با روغن کنجد ده ل موم ... ل مرهم سازند **مرهم کافور** جهت قروح حاره و سوختگی آتش
و حمره و نمله مجرب است ... م موم سوخته زاده ... ام روغن گل گداخته با سفیداب قلعی ... م و کافور قیصوری ... م مرهم سازند **مرهم رال** منقول از حکمای هند
جهت جراحات مزمنه عسرة البرء بغایت مجرب است و جهت قروح آتشک ناسور بغایت نافع است و منبت لحم و دافع گوشت فاسد و مصلح عضو ضعیف و ظاهر علاج
نداشته باشد حقیر مکرر تجربه در قروح مایوسین نموده است کافور قیصوری رال ... که بعمل ... شنجره ... نامند کات هندی هر یک ... ل کوفته بیخته
و موم را با روغن گاو تازه بی نمک که مساوی مجموع باشد در ظرف آهن گداخته اول رال را ریخته و سه جوش کنند پس کات را بدستور پس کافور را بریزند
و دیگر جوش ندهند و در قروح مزمنه قدیمه تا سه روز با قدری از فوفل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن به تنهایی بکار برند **مرهم زمانی** از تالیف
والد حقیر میر محمد زمان تنکابنی رحمة الله تعالی جهت جراحات مزمنه بغایت مجرب است و در تاثیر کمتر از مرهم رال نیست و باعتدال اقرب است انزروت کافور ...
پوست درخت کاج ... و کات هندی هر یک ده م سفیداب مغسول ده م مرداسنگ مغسول ... ل کافور قیصوری ... ام موم سفید ده ل روغن گلسرخ ...
مرهم سازند **مرهم آتشک** از مجربات و از اسرار است در یک شبانه روز رفع دانها و زخم آن میکند توتیای هندی شیشه ... شنجرف ... م گرد چوب چینی ... م
و اگر نباشد بازسو ... بازرده تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشد بقدر کفایت سرشته استعمال نمایند و اگر بجای گرد چوب چینی زیبق را که از کرباس بگذرانند
تا زیبق در ان ناپدید شود و پس که پاس را بسوزانند و از خاکستر او نیم مثقال داخل کنند بعید نیست **مرهم** جهت تضمیج دمامیل و جراحات نافع است کشنیز تخم
تخم کتان سریش هوچوبه گل بابونه گل خطمی بالسویه کوبیده و بیخته با شراب سیر نیم گرم نمایند **مرهم** جهت تضمیج جراحات از مجربات است و جهت پاک کردن چرک
و ریم جراحات آزموده است آرد گندم را با قدری روغن گلسرخ و اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم و چند انی روغن مخلوط کرده استعمال نمایند **مرهم** ...

مجرب بتکثیر است و نبایند موثر شکست بسته مجرب جزو پیه چهار جزو در قدر شفا عنف گداخته استعمال نمایند و در کچی ناخن و تقشیر آن و شقاق لب و اطراف و ظلع و جرب

و زخم آتشک و شقاق چهار پایان آزموده ست **مرهم جذام** از مجربات والد حقیر ست و در سایر قروح سوداوی و اورام بارده آزموده جهت سنبل الطیب جمانا

دانا و اقلیمیا و فلفل سلیخه قسط تلخ عاقرقرحا مصطکی مقل عاف و مرصاف و حب البلسان اشق صبر زرد و سیه سایله سیسالیوس زراوند طویل مدحرج سعد الکحل

الملاح نقل اجینا و روغن زیتون کهنه هر یک یکوقیه لادن دو مثقال زعفران نصف اوقیه علک البطم موم از هر یک هم ل روغن نارجین مثل جمیع اجزاء

مرهم سازند **مرهم سرطان** کرده بکهفته تحلیل سرطان و سایر صلابات کند خردل بزر الانجره کبریت زید البحر زراوند طویل اشق مقل بالسویه هر یک یکجزو

و روغن زیتون کهنه مثل جمیع موم سرخ ربع روغن **ذرور سی قوالان** که جراحت نرمینه را یکدفعه یاد و دفعه التحام دهد و چون بر سلعه و غدد که بقطع

التحام نمی نهند بسرعت زایل سازد و از مجربات و از اسرار ست کند ر ۲ م مرصاف و نیم گلنار رسول جفت البلوط ال کل ارمنی گل سرخ هر یک دو

از حریر گذرانیده استعمال نمایند **ذرور اقطیم** جهت اکله قروح ساعیه لثه و گلو و قضیب و سایر اجزا مجرب از تالیف حقیر ست و عدیل ندارد و از جمله

اسرار ست و قطع خون جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم و قروح و انصباب مواد آزموده ست موی سوخته گلنار شاخ گاو کوهی سوخته و اگر

نباشد استخوان سوخته و برگ عناب اقاقیا از هر یک دو جزو کندر سفید آب قلعی توتیای کرمانی شسته هر یک یکجزو از حریر گذرانیده استعمال نمایند و

هرگاه در عقر گلو و دهان استعمال نمایند صبر زرد یکجزو و مرداسنگ آتش بکرده سوخته سرخ کرده و در سرکه انداخته و مغسول نموده دو جزو اضافه نمایند

و هرگاه خواهند که فتیله ساخته در سوراخ استعمال نمایند نظیر ندارد **ذرور دیگر** جهت اکله و قروح ساعیه و بواسیر الانف و نواصیر مجرب حقیر ست استخوان

رمیم سوخته صبر زرد بالسویه ذرور کنند و همچنین برگ عناب خشک را ذرور نمایند جهت اکله مجرب است **ذرور** جهت نزف الدم جراحات جبین مو اکل

شسته دال برنج سفیداب سماق دم الاخوین اکند و صبر زرد نیم مثل غبار سائیده استعمال نمایند و مفرد هر یک ازین اجزا همین اثر دارد و ذرور

تخم و برگ انجره جهت اکله و سرطان نتاکله عدیل ندارد بلیغ است قدری ازو با کف افیون مخلوط کرده با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله سازند و در مجری بول

بگذارند بغایت مسکن درد ور رفع سوزاک مفید ست **ذرور دیگر** در رفع اکله و تخفیف قروح از مجربات موی سوخته دو جزو و پوست پیاز سوخته

یکجزو و تخم ریحان نوداده نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو **ذرور مصعد** از مجربات حکما و قاطعه در اندمال جراحات عسر البرء و تخفیف آن و رفع

اکله و قروح ساعیه بردن گوشت زیاده و در اسقاط بواسیر نایاب بحد یا سنه زرنیخ سرخ و زرد هر یک دو جزو زاج سفید هر یک

یکجزو زاج زرد و زاج سرخ هر یک ربع جزو با سرکه سرشته است و چهار روز در میان جو گذاشته پس تصعید کنند و هرچه مصعد شده جهت اندمال جراحات

و اکله و هرچه رسوب شده جهت اسقاط بواسیر و بردن گوشت زیاده استعمال نمایند که بهتر از بریدن است و یاد از اهل فرنگ شرب او را نیز در بعضی امور بسیار نافع

دانسته اند با خلاف واقع مینماید **ذرور** منقول از تذکره جهت رطوبات و بردن گوشت زیاده بسیار مجرب است پوست انار و عفص و شب یمانی سعد کاغذ

کبود سوخته انزروت از هر یک ال نحاس محرق دال مرصاف کندر دم الاخوین مکدر ال **ذرور دیگر** که از اسرار ست و در اندمال جراحات بغایت سریع

الاثر است و عظیم الفعل ست صبر زرد گلنار قشار کندر بالسویه **ذرور دیگر** قروح حار المزاج متورمه و ملتهبه بغایت موثر است و از عجایب آن صندل

که صندل سرخ نیلوفر و صبر زرد بالسویه ذرور نمایند **باب سیزدهم در ضمادات و لطوخات و نطولات و قطورات** منضج سهال

بقراط است و اطلیه عم از دست **ضماد و سالطا باسن** تریس چون بر کنج ران نهند سهال احضر کند و بر معده اسهال بلغم نماید

و بر وركين اسهال سوداو بر پستان اسهال خون و از اسرار شمرده اند و بر سرین عمدا نخبر... و مخلوط محلوب بقدر سبتی بره کاه

بقدر ربع با شیر تازه و در دیگ خمیر گرفته بجوشانند تا انضاج یابد **ضماد مسهل** بر معده و ناف دو ضماد نمایند و بر کبد و مسل و روغن زیتون و تخم

حنظل و زرنیخ بالسویه **ضماد مسلسل** مسمی باسم مولف است چون بر معده ضماد کنند قی آورد و در بیان اطلاق نماید و بر پشت زیاد ادرار

حیض کند برنگ کابلی هفت شعیر عصاره قثا الحمار یک درم خربق سفید سورنجان یکدرم پیه بز دو درم روغن زیتون ده درم **ضماد لنفراط** جهت ورم

صلابات حاره بغایت نافع است پوست انار سحیق مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالسویه گل ارمنی آب شیر زنفن کی تا نور بقدر احتیاج با

روغن گل ضماد نمایند **ضماد مفاصل** حاره و نقرس بغایت آزموده است صندلین اکلیل الملک یکدرم شیاف ماثا اقاقیا ورم

اقاقیا و برهم زعفران [illegible] افیون و تفاح [illegible] ضماد [illegible] جهة استسقا [illegible] ضعف جگر و معده [illegible]

سوم یکدرهم زعفران [illegible] مرغابی یکدرهم [illegible] صبر [illegible] اشق [illegible] ضماد اسهال [illegible]

کعک [illegible] گلسرخ شکوفه انگور اگر نباشد شاخ رز بدل کنند برگ مورد تخم مورد یکدرهم اقاقیا عفص جلنار سماق [illegible] زعفران

یکدرهم [illegible] با آب مورد سرشته ضماد جهة اسهال بارد و تقویة جگر و معده کعک و تفاح اذخر شونیز [illegible]

[illegible] پوست ترنج [illegible] یکدرهم با آب مورد و سرشته و هرگاه جهة تقویة معده و جگر استعمال نمایند [illegible] اسهال [illegible] کنند [illegible]

آب مورد با روغن گل ضماد نمایند ضماد جهة طحال و اورام صلابه انجیر زرد و سعتر کردکان آرد نخود باقلی ترمس تخم کتان بالسویه اشق [illegible]

نصف [illegible] سنبل الطیب اکلیل الملک بابونه [illegible] با سرکه ضماد نمایند ضماد یابس منقول از [illegible] الاستسقاء [illegible] اسهال مجرب [illegible]

گلسرخ برگ مورد کعک از هر یک [illegible] آرد جو [illegible] با آب [illegible] ضماد نمایند ضماد محلل صلابات خصوصا انثیین و تعقد عصب [illegible]

ریشه خطمی [illegible] تخم کتان [illegible] حلبه [illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible]

مثقال [illegible] با روغن [illegible] ضماد نمایند ضماد جالی جهة قوبا و آثار [illegible] مجرب است [illegible]

آرد نخود [illegible] اصل السوس [illegible] با سرکه [illegible] ضماد قوبا از مجربات والد حقیر جهة قوبا [illegible]

وجرب [illegible] حمام و بعد از حمام [illegible] ضماد نمایند ضماد الضنا از مجربات والد مرحوم است جهة شقاق

[illegible] صبر سیاه بالسویه با نفط سیاه بمالند [illegible] آتش [illegible] ضماد جهة سعفه و جرب [illegible]

با سرکه [illegible] ضماد جهة شقاق [illegible] روغن زیتون [illegible]

نماید [illegible] شقاق را آب گرم [illegible] ضماد [illegible] جهة [illegible] اقاقیا [illegible]

[illegible] صندل سفید بالسویه افیون [illegible] با لعاب بزرقطونا و سرکه ضماد نمایند ضماد جهة رفع ثالیل [illegible]

کنند ضماد ثالیل از مجربات والد مغفور اشق [illegible] روز [illegible] سرکه [illegible] گل خطمی [illegible] تخم کتان بابونه [illegible]

یکدرهم اضافه نموده استعمال نمایند [illegible] ضماد جهة تقویة معده اطفال [illegible] اسهال [illegible] اقاقیا [illegible]

با روغن سوسن [illegible] معده ضماد کنند ضماد ضربه و سقطه سنبل الطیب [illegible] برگ مورد [illegible] برگ گلسرخ بالسویه با روغن گلسرخ [illegible]

[illegible] ضماد دیگر جهة ضربه و [illegible] گل ارمنی صبر زرد گلسرخ عدس شیاف مامیثا فوفل برگ حنا

صندل [illegible] ضماد نمایند ضماد حابس [illegible] عدس [illegible] پوست انار [illegible] با سرکه [illegible] ضماد نمایند ضماد [illegible]

[illegible] گل خطمی بزرقطونا آرد جو [illegible] تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند [illegible] زعفران افیون اضافه کنند [illegible]

[illegible] ضماد طحال از حنین ابن اسحاق بغایت آزموده است انجیر زرد بقدر پنجاه [illegible] روز در سرکه [illegible] قسط بحری [illegible]

[illegible] استعمال نمایند ضماد فتق [illegible] اقاقیا و سماق [illegible]

[illegible] کبریت مقناطیس [illegible] هر یک [illegible] روغن [illegible]

الصدغین [illegible] تخم کاسنی [illegible] هر یک [illegible]

افیون [illegible] با لعاب بزرقطونا [illegible] ضماد [illegible] برگ [illegible] اقسام صداع [illegible] ضماد برگ گردکان [illegible] شقیقه و صداع بارد [illegible]

[illegible] از مجربات والد مغفور افیون تخم کاهو [illegible] بنج لفاح بالسویه [illegible] استعمال نمایند ضماد سلیمانی

جهة درد مفاصل [illegible] سلیمانی [illegible] با آب [illegible]

در آن حل نموده اضافه نمایند ضماد [illegible] جهة مفاصل بارد و فالج و امراض عصبانی جمیعا نافع [illegible]

نموده که مداومت ضماد [illegible] مفصل باعث [illegible] تخم انجره [illegible]

علت البلغم بلده حل حب الفلفل و دار فلفل قاقرقرحا تکده ۲ افیون ۲ مثقال قیر و تا عود و بلسان کنند مرهم صاف را تیاغ ساج استخوان سوخته ابهل صبر زرد افسنتین
سعد اذخر فرفیون سورنجان کندر دبق ۱۳ اسوم ۵ حب السلاطین [illegible] با روغن سوسن بیشتر و الی آن [illegible] که در قاعده مرهم مذکورست ترتیب دهند و
مجموع را در سرکه حل کنند و عسل بقدر سرکه اضافه نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل انجه قریب بتجربه باشد و مسکن اوجاع بارده هست و فقیر تجربه نموده شروع که بید انجیر را
[illegible] با روغن تازه گاو و عسل هر یک جزو [illegible] سرکه بوزن عسل بعد از سحق مجموع سرگین خشک گاو [illegible] سائیده بقدر یکه غلیظ سازد اضافه کرده نیمگرم استعمال
نمایند ضماد مجرب حقیر است جهت تسکین ضربان مفاصل و درد سر [illegible] مغز استخوان [illegible] روغن گلسرخ ۵ فرفیون زعفران ۳ ضماد [illegible] محلل حار
که در وقت هیجان تسکین الم کنند افیون زعفران بالسویه با شیر سائیده با روغن گلسرخ ضماد کنند قرص تنبرو کی که با اوجاع حاره جهت بارده با شیا [illegible]
استعمال نمایند و از مجربات [illegible] آرد لوبیا مرزنجوش گل ختمی بزرقطونا سورنجان اکلیل الملک هر یک ده مثقال خولنجان شیاف مامیثا آرد جو هر یک پنج مثقال نفاح
زعفران [illegible] هر یک دو مثقال قرص [illegible] استعمال نمایند ضماد مسکن الاوجاع و تسکین درد مفاصل حاره و بارده مجرب حقیر است حلبه با آب و سرکه
طبخ نمایند تا مهره شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند تا غلیظ گردد نیمگرم ضماد نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل بارده [illegible] سوخته را با
سرکه بقدر کفایه بالسویه [illegible] ضماد کنند ضماد محلل جهت مفاصل بارده و اورام [illegible] بغایت مفید است بوره دبق اشق آهک آب ندیده بالسویه با [illegible]
[illegible] ضماد کنند ضماد دیگر در آخر مفاصل حار [illegible] نقرس مجرب است و رفع بقایای مواد نماید صبر زرد زعفران مرصاف بالسویه با آب کلم طلا کنند و اگر ورم
زیاد باشد آب کاسنی ضماد اورام حاره در ورم فرج و کنج ران و قضیب و سایر اعضا از مجربات است پوست خشخاش سحوق را در آب بجوشانند
تا مهره شود و [illegible] سحوق بوزن او و روغن گلسرخ بوزن هر دو اضافه کرده استعمال نمایند ضماد قروح ساق خاکستر کاه گندم نمک طعام
بالسویه با سرکه طلا نمایند ضماد جهت اقسام استسقا بغایت مفید است سنبل الطیب صبر زرد یکده مثقال خاکستر سرگین گاو پانزده دانگ سرگین بز [illegible]
ایرسا [illegible] نوشادر [illegible] سلیخه عود بلسان حب بلسان بوره [illegible] نمک ترکی حنظل هر یک پنج مثقال با بول شتر ضماد کنند و قدری آب به شیرین که گرم
باشند در اقسام [illegible] مجرب حقیر است [illegible] ضماد بواسیر و شقاق مقعد [illegible] و اسهال بواسیر [illegible] سفیدآب موم سفید [illegible] هر یک
جزوی اکل خطمی سه مثقال هر یک دو جزو روغن گلسرخ پنج جزو بازده تخم مرغ استعمال نمایند ضماد دیگر جهت درد و سوزش مقعد کندر را کوبیده با روغن گل و سفیده
تخم مرغ ضماد نمایند دستور زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل [illegible] سفیدآب بزرالبنج [illegible] زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و دستور
در خاکستر گرم پخته با هم عدس و روغن تازه گاو [illegible] استعمال نمایند دستور گل ختمی گل بابونه اکلیل الملک چهار مثقال حلبه تخم کتان هر یک سه مثقال
مقشر [illegible] پخته با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند جهت [illegible] بارده [illegible] ضماد دیگر [illegible] بغایت آزموده است
و مجرب فلفل ۳ قاقله ۳ حلبه ۵ نوشادر [illegible] زنجبیل [illegible] سورنجان ۱۱ با روغن [illegible] ۴۰ موم زرد ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر حاره مرصاف یکجزو
دو جزو با کشنیز ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر که بی حرارة باشد و جهت سلعه بغایت موثر است [illegible] صلابیته اشق [illegible] جاوشیر
فرفیون [illegible] مقل [illegible] سکبینج [illegible] مجموع را در سرکه حل کرده با آب کشنیز ضماد نمایند بعد از سه روز [illegible] مرهم سورنجان و مرهم [illegible] بغایت موثر
است ضماد بواسیر بارد و مفاصل و ریاح مجرب است سیر ده جزو کوبیده در روغن [illegible] بجوشانند تا نصف [illegible] صاف نموده روغن را طلا و
سیر را ضماد کنند فتیله جهت گشودن خون بواسیر [illegible] حنظل [illegible] سرگین کبوتر [illegible] فتیله کرده پنج عدد را در پنج ساعت
استعمال کنند و هر گاه فتیله کرده را با روغن گل آلوده کنند رفع سوزش نماید ضماد جهت ورم سپرز که از حرارة باشد از مجربات [illegible] برگ درخت گز را کوبیده
با آب و سرکه استعمال نمایند و دستور سبوس گندم را که در سرکه پخته [illegible] ضماد نمایند ضماد جهت ورم جگر بارد و سپرز از مجربات قاموس [illegible]
مصطکی حنا زعفران بابونه اکلیل الملک هر یک چهار مثقال صبر [illegible] اذخر حب بلسان اشق بروغن سوسن و شراب یا سرکه ضماد نمایند ضماد دیگر
جهت ورم جگر و معده [illegible] مجرب [illegible] رطب [illegible] هر یک ده مثقال [illegible] نیمگرم ضماد نمایند ضماد جهت
ورم انثیین تخم کشنیز [illegible] با گلاب و سرکه ضماد نمایند و دستور گل ختمی آرد جو [illegible] زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد
طلا کنند و هر گاه ورم [illegible] باشد [illegible] با روغن دانه خروع ۱ و روغن گلسرخ ۲ جزو ضماد کنند ضماد دیگر ایضا جهت [illegible] مجرب است زرد چوبه

درچوبه برگ حنا بلیند زرد حضض مثلا گل منقول المعتشر سرکه ملد جزوی ضماد جهته جراحت بینی یا سوزا الانف که حلوه نامند نهایت آزموده است تخم
بنگ دانه سفید تخم کدو ملد ۲ جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد ملد یکجزو با روغن تازه استعمال کنند ایضاً جهته حلوه مجرب است سفیده آب ۲ مرداسنگ
مغسول نیم قلعی سوخته ۲ با شراب و روغن سوده استعمال کنند و بدستور آب انار ترش و یا انار رسیده را در ظرف مس و قلعی بجوشانند تا غلیظ شود
استعمال نمایند ضماد جهته کچلی آزموده است سر را تراشیده و کشک سوخته و ابریشم سوخته و جو سوخته را بالسویه بپاشند ضماد جهته بهق و برص
از مجربات حقیر است و از جمله اسرار و در رفع برص حیوانات که اله گویند تخلف نمیکند و زرد و پاشیدن سودا و داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است و تیزاب
حاره سریع النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد از شستن آن از صندل لیمن بجهته رفع حدت و سوزش آن طلا کنند و بر اعضای
رئیسه طلا را جایز نیست و هرگاه مکان برص و امثال آن متعدد باشد یکبار بر همه اعضا ضماد ننمایند بلکه بر موضع بعد از بعض تا همه
ضماد شود و بعد از آبله کردن مرهم مناسبه علاج کنند سلیمانی یکجزو صندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته استعمال نمایند و اگر صندل
سلیمانی خمیر مایه با آرد جو بدل کنند قسط تلخ انزروت بهتر است و حقیر تجربه نموده و صندل جهته دوا لازم نیست ضماد دیگر جهته بهق عجیب الاثر است
کبریت یکجزو سفر کردکان روغن تازه بی نمک هر یکی دو جزو و بعد از آن ترکیب یکشب بگذارند و در حمام بعد از کیسه مالیدن موضع
ضماد نمایند در سه دفع رفع بهق و جمیع آثار کند ضماد دیگر جهته بهق و جمیع آثار مجربست منقول از شفا و دوع را کوبیده و در آب لیمو بگذارند
تا حل شود زرنیخ سرخ خردل سفید که حرف بابلی است ملد سه تخم ترب ده ل مغز پسته مغز بادام تلخ مقشر خمیر مایه ملد یکمثقال ضماد دیگر از شیخ
جهته رفع آثار قاطبه و جرب مکرر بتجربه رسیده صص سیماب سه مغز بادام تلخ سه تخم خربزه غیر مقشر ده ا هر شب طلا کنند تا یکهفته رفع علامت
نماید ضماد دیگر جهته جرب رطب و یابس و سواد الشکل از مجربات است منقول از حکمای هند است ده مثقال سرب را در ظرف سفال
بگذارند و سیماب و گوگرد و زرنیخ هر یک ده مثقال سائیده و بعد از آنکه ظرف را از سر آتش برداشته بهوای آتش نگاه دارند تا شند اضافه
حرکت دهند تا منعقد گردد و پس از انعقاد چون بدست بمالند هرگاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هرگاه منجمد گردد سائیده طلا کنند و غیره
نیز آزموده است ضماد داء الثعلب و داء الحیه از مجربات حقیر معمول است شیطرج کندش از هر یک جزوی زرنیخ سرخ دو جزو با روغن
زیتون طلا کنند ضماد دیگر جهته داء الثعلب مجرب موی بز سرخ سوخته صدف سوخته گوگرد بالسویه با روغن زیتون سرشته اول موضع را به پیاز
اشنان یا پیاز عنصل بسیار بمالند و بشویند پس دوا مذکور را ضماد نمایند ضماد دیگر جهته رویانیدن موی کان و منع ریختن موی مجربست استخوان خرما سوخته
سرگین موش صدف سوخته فلفل هر یک جزوی سه جزو قلعی سوخته مغسول شش جزو زعفران نیم جزو ضماد جهته شعر زاید که بعد از قلع
طلا کنند منع روئیدن کند زعفران [illegible] کافور [illegible] سائیده استعمال نمایند ضماد جهته بادسرخ که حمره گویند و گل و ورم حار مجربست کنجد را
نا فته پخته با کشنیز بسیار رقیق سرشته بمقدار بر همه زنند که بسنگی از وی زایل شود و مکرر طلا کنند قرص تنزوفی که در گل و ورم حار از مجربات
صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا سفیده آب قلعی گل ارمنی بزر البنج مرداسنگ که حضض کل پوش در هند [illegible] ریوند چینی هر یک جزو پنج [illegible]
افیون هر یک نیم جزو با آب سرشته بهیئت آلت نرد ترتیب داده با کشنیز و گلاب و سرکه و امثال آن طلا کنند قرص [illegible] منقول از [illegible]
جهته [illegible] و ورام بارده و صداع [illegible] بغایت آزموده است زردچوبه بادام تلخ هر یک جزوی [illegible] ۲ جزو [illegible] ده روز
خیسانیده و قرص ترتیب دهند و با گلاب [illegible] روغن گل و سرکه و امثال آن ضماد نمایند ضماد جهته تقوی دماغ که رفع نزلات مزمنه [illegible]
[illegible] و تقویت دماغ [illegible] منقول از تذکره [illegible] سنگ [illegible] سوخته بوره سوخته خربق سفید و بنج شوره خردل سرخ زبد البحر هر یک جزو
گوگرد [illegible] سماق برگ حنا [illegible] اسپیون [illegible] افسنتین بدل [illegible] کندر قرنفل عود صبر زرد پنج سوسن زرنیخ [illegible]
جزو [illegible] هر یک نیم جزو سرکه را بجوشانند [illegible] ضماد نمایند
سرطان [illegible] و جرب [illegible] مجربست [illegible] گل [illegible] روغن بادام [illegible]
نماید و اگر آب کشنیز [illegible] ضماد [illegible]

اگر بسایند با روغن گل و در حمام طلا کنند [illegible] با نقره ... با قاقلی شکر تا جزو جهت رفع خارش از ان مجرب است ضماد و با نرم
جهت جرب و حکه بغایت مفید است ... ریزه کرده چندان بجوشانند که مضمحل گردد و بعد ازان کوبند تا دانه و پوست یکسان شود و در حمام طلا کنند
از ماده سودا و صفرا باشد ... با شیر دختران سائیده طلا کنند ضماد جهت خناق و کلف هم جارا مجرب است و غدد
خنازیر را نافع است آرد جو ... باشد آرد گندم با کشنیز بغایت مفید است ضماد فلوس خیار شنبر با روغن بادام
... و اورام مجرب است ... طلا کردن ... با شونیز و ... جمله سکنات و جمیع بارده ... مواد ... سفیداب قلعی با شیر تازه
... اورام ... ضماد و جهت جرب مجرب است گوگرد زاج سفید مازو نیم سوخته ... فلفل ... سفیداب قلعی
... مرداسنگ ... با روغن ... نماید ضماد و استعمال جهت جرب و حکه مجرب است ... بلیله زرد مرداسنگ سفیداب قلعی
با روغن گل و روغن بنفشه ضماد نماید ضماد جهت ... و اشال آن که با خارش و سوزش باشد ... حقیر است
... مغسول ... شنجرف ... با شیر تازه ... ضماد و منضج ... اورام اکلیل الملک حلبه تخم کتان ...
... آرد گندم بالسویه با روغن ... ضماد نمایند و اگر اجزا را با آب ... طلا کنند ... بغایت مؤثر است ضماد جهت
... مجربات است ... حل کرده ... آتش ... طلا کنند و چون ...
کرده بر دمل بنهد بالغ ... ضماد جهت رعاف عدس ... صندل سفید ... افیون گل ارمنی هر یک ...
جزو با آب ... طلا کنند ضماد جهت رفع ... پوست انار سماق گلنار ... بلوط ... تخم ...
طلا کنند و چون ... ضماد جهت ...
... ضماد کنند ضماد جهت زیاد کردن شیر ... پستان
... بستان ... ضماد ... بزرگ شدن پستان ... سوخته جزو ...
ضماد جهت ... پوست انار ... پوست تخم مرغ ...
... ضماد و جهت ... صندل سرخ و سفید ... زعفران ... طلا کنند ضماد جهت
... شونیز بالسویه ... ضماد و جهت کلف ... بغایت مؤثر است ... پوست تخم مرغ ...
... سوخته ... بادام ... سرگین کبوتر ... با سرکه طلا کنند
جهت رفع ... برگ سوسن ... مرداسنگ توتیا ... پوست درخت کاج ...
طلا کنند ضماد جهت منع ... زراوند طویل بالسویه با روغن زیتون طلا کنند ... سیماب ... از مجربات است ضماد و روغن ...
... طلا ... از مجربات است ... روغن زیتون ...
... ضماد و جهت ... خردل ...
با سرکه ... ضماد ... خردل سرخ ... بالسویه با سرکه طلا کنند کماد واشنا کماد
عبارت از بستن ادویه یا ... گرم کرده ... در ... را ... ترکرده ...
کماد جهت ... مجربات ... با شند ... گرم ... کماد
جهت تحلیل ... شونیز تخم ... گرم کرده ... کماد و جهت تحلیل ...
... کماد و جهت ...
... گرم کرده ... کماد جهت ...
... اکلیل الملک ... روغن ... ضماد ... لطولات عبارت از ان است ...

آب او اگرفته بر عضو بریزند و جرم او را ببندند و عضو را بخارات بدارند و یا شویند قسمی از وست که بجهت امالهٔ ماده و تعریق معمول است و نطول ... طبیعی کنند و را و عروق
و منضج و معرق بیابا شد و هر یک را ادویه آن معلوم است و بجهت اختصاص بعضو مرقوم میگردد **نطول** جهت ترطیب اعضا و رفع یبوست بحرانی و سعتر
حاره بنفشه برگ بید نیلوفر خطمی آرد جو خیار ترکدو تازه در آب طبخ دهند تا مهرا گردد و عضو را بخار داشته باب او عضو را بشویند و ثفل او را نیز نمایند **نطول**
جهت تحلیل مواد بارده و تقویت اعضا ریحان سعتر گل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس شکوفهٔ شیح معصفر حاشا جعده خشک سنبل قیطر سالیون
شحم الحنظل جوز السرو کمافیطوس واشقیشعان سوسن بیون بید ستر معلوم نطول کنند و اگر مجموع یافت نشود بعضی اکتفا جایز و در پاشویه با دویه مرطبه
هر گاه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند اعانت بر تعریق میکند **قطورات** عبارت از چیزیست که بر عضو بچکانند و در عرف اطبا مخصوص است
بچشم و گوش و ادویه عین با قسام ما نذکور شد پس قطوری که اختصاص بگوش وارد در اینجا مرقوم میگردد **قطور** جهت دوی و طنین بغایت نافع است
منقول از معالجات بقراطی جند بید ستر نطرون که بوره ارمنی خربق سیاه بالسویه در سرکه حلکرده در گوش بچکانند و باید که نیمگرم باشد **قطور ایضا**
جهت دوی و سده از اجتماع چرک و طنین نافع ... خربق است خربق سفید ۲ بوره سرخ ۵ زعفران ۳ با سرکه قرص بسازند و وقت حاجت مناسب
حلکرده بچکانند **قطور دیگر** که دفع آن علت مذبوره در ساعت کند صرصر سیاه را در کوزه سفالین سوزانیده خاکستر آنرا با بول گاو و بول خوک بچکانند
و صرصر را بلغت اصفهانی زنجره و بلغت دهلی ونگابهی جینگر نامند و آن حیوانیست کوچک سبز **قطور دیگر** از مجربات میر عطاء الله بجهت فقیر گرانی
سامعه و گرمی و دوی و طنین ۲ دانگ بوره ارمنی شحم حنظل جند بید ستر کندر ... زرا وند مدحرج نیم مثقال عصارهٔ افسنتین ... فرفیون ۲ دانگ قسط تلخ ۲ دانگ
را زهرهٔ گاو سرشته بروغن بادام تلخ حلکرده بگوش بچکانند و الحقیر در آن تصرف بدستوریکه در فوق هر یک قید نموده مجرب یافته اند **قطور دیگر** جهت
گرانی که دفعةً واقع شود طبیخ افسنتین را با زهرهٔ گاو استعمال کنند و زهرهٔ سلحفات که سنگ پشت باشد با روغن بابونه بغایت نافع است و چکانیدن دو قطره از نطرون
که بنفط یا بروغن قسط حلکرده باشند صبح و شام مداومت نمایند جهت جمیع دردگوش از مواد بارده مجربست **قطور دیگر** جهت حیوانی که در گوش رود
نطرون را با آب فودنج یا آب برگ شفتالو حلکرده نیمگرم بچکانند **قطور** جهت اخراج کرمهای متولده در گوش شراب کهنه ۲ عسل ۳ روغن گلسرخ ۴ سفیدی
تخم مرغ ۲ عدد سرشته در گوش نیمگرم کرده بگذارند و ساعتی بهمان جانب تکیه کرده بیکدفعه بسرعت بیرون آرند **قطور** جهت دردگوش که از حرارت باشد
یک سفیده روغن گلسرخ را با سرکه سرخ جزو بجوشانند تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه یا کدو ... آب
عنب الثعلب نافع است و سفیده تخم مرغ با خاصیت از مجربات است **قطور** که جهت ورم و ریاح نافع است زهرهٔ گاو را با روغن حنری یا امثال آن
بجوشانند تا سرکه بسوزد و رطوبت زهره برطرف شود آنگاه استعمال نمایند **قطور** جهت چرک و درد قرحهٔ گوش مرصاف صبر زرد زعفران با روغن بادام شیرین
تقطیر نمایند جهت تسکین درد افیون بغایت نافع است و بدستور جهت آکلهٔ دن چرک آب برگ زیتون با عسل نافع است و بدستور صبر را در آب حلکرده
با روغن گل قطور کنند و بدستور انزروت با ماء العسل نافع است **قطور** که جهت رفع سیلان رطوبات گوش اطفال نافع است شب یمانی زعفران بوره سرخ
هر یک دانگی عسل و شراب هر یک پنج ل قطور کنند و با پارچهٔ پشمی آلوده کرده بگذارند **قطور دیگر** که منع سیلان خون نماید بسبب صدمه و ضربه از گوش کند
خرگوش را با سرکه حلکرده بچکانند و بدستور گرده های گاو و بز را با قدری پیه کرده کباب نیم پخته کرده آب او را فشرده در گوش بچکانند از مجربات است که اکثر اطبا
گفته اند **باب چهاردهم در سعوطات** و عطوسات و نشوقات و نفوخات و بخارات و ادخنه **سعوط** عبارت از چیزیست که در بینی
بچکانند و **عطوس** آنچه عطسه آورد **نشوق** آنچه در بینی کشند و بخور و ادخنه هر چه بخار و دود او را استنشاق نمایند و تخلخه آنچه از ابیات مخوشده بر
طرفی کرده بو کنند و نفوخ آنچه در بینی دمند **سعوط** جهت تقویت حافظه گویند مداومت آن موی سر و ریش سیاه گرداند بنفشه ... گلنار ... زیره ...
قیراط نرم سائیده با روغن زنبق سعوط نمایند و ساعتی بر پشت بخوابند و سعوط زهرهٔ خطاف را جهت سیاه رویانیدن موی ... مجربست اند **سعوط**
جهت قطع رعاف مجربست حضض هندی سوخته با آب بادروج سعوط کنند و بدستور سعوط عصیر سرگین و نفوخ سرگین محرق ... قوی الاثر است
و سعوط آب برف با اندک آب گشنیز نافع است **سعوط دیگر** در قطع رعاف بیعدیل است جند زاج سفید ... الاخوین بازو کاغذ سوخته با صوف
با روغن سعوط نمایند **نفوخ دیگر** ... قطع رعاف بغایت مفید است مازو سوخته در سرکه انداخته ... تا قطعا محرق کنند با سوده ... سائیده ...

سعوط جهت درد سر بارد و شقیقه و بیضه و خود نافع است صعتر ال مرصاف نیم ل صبر زرد نیم ل حضض یک نیم مثقال شونیز جاوشیر دانگ سکبینج دانگ زهره کلنگ دانگ
و نیم با آب کرفس سرشته قدر عدسی با آب مرزنجوش سعوط نمایند **سعوط** جهت تحلیل ریاح دماغی و سده بلغمی سوسن آسمانجونی جند بیدستر مشک فرفیون بالسویه قدر یک حبه را
با روغن زنبق و امثال آن سعوط کنند **نفوخ** گلنار ال کندر بسفت ایلوا نیم ل زنجفر ل کافور دانگ افیون دانگی ازوی سوخته نیم ل با آب برگ بید
یا آب کاهو و امثال آن سعوط کنند و یا بی آبها نفوخ نمایند **نفوخ** جهت سکته و سبات و غشی نافع است جند بیدستر زهره کلنگ مفرده و مجموعه با آب
مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند **عطوس** جهت سده دماغ و مواد بارده نافع است و دفع مواد بعطسه میکند کندش خربق سفید جند خردل سرخ زراوند طویل
مفرده و مجموع بیوان نرم سائیده بر پر مرغ مالیده در بینی کنند باعث عطسه میگردد **عطوس** دیگر جهت فالج و لقوه و امراض دماغی صبر زرد خربق سفید نوشادر
مرزنجوش بوره ارمنی شیطرج هندی مشک بالسویه استعمال نمایند **لخلخه** جهت تقویت دل و دماغ حار گلاب سرکه کافور یک نیم ل روغن بنفشه در آبگینه در ظرف
سر تنگی کرده ببویند **لخلخه دیگر** جهت منع صعود بخارات بدماغ و سرسام حاره و اختلاط عقل نافع است آب کشنیز آب برگ بید سرکه روغن گل صندل سفید بدستور
لخلخه نمایند **لخلخه دیگر** جهت ضعف دل و مواد بارده قرنفل کبابه بسباسه مشک که دانگ با گلاب و عرق بیدمشک یا عرق بهار لخلخه کنند **نشوق**
جهت تقویت دل و رفع غشی و خفقان آب سیب و صندل سفید کافور گلاب سرکه و عود استنشاق نمایند **نشوق** جهت جراحت بینی و چرک آن بوره
نرم سائیده با شراب استنشاق کنند و جهت پاک کردن چرک قدری انزروت اضافه نمایند **نشوق** جهت رفع بدبوی شامه و سده مصفات
و تحلیل مواد محتبسه و رفع سده منخرین منقول از کفایه سعد سنبل صبر زرد قرنفل با آب یا با آب مورد سرشته در بینی گذارند **بخور** جهت تقویت دل و دماغ
خس لبان پوست بیرون ترنج سائیده با گلاب مخلوط کرده و در عود به و سیب گذاشته در آتش نرم بسوزانند **بخور** جهت صداع مزمن و شقیقه و مواد
بارده دماغ از محجه یا بیست آجر … سرخ کرده در شراب انداخته سر را ببخار آن بدارند و اگر ماده دماغی بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب
کنند و بدستور آب ممزوج بسرکه نیز جایز است **بخور** جهت زکام سیاه دانه را بر روی سنگ تفته ریخته دود او را استنشاق نمایند جهت حبس کردن ماده زکام
که قطع سیلان رطوبات کند بخور سندروس مجرب است **بخور** جهت ثقل سامعه و دوی طنین و ریاح بغایت نافع است مرزنجوش سداب افسنتین شحم ارمنی
صعتر [illegible] اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه با روغن زیتون سرشته حبها ساخته جوشانیده در ظرف لوله دار کرده لوله ظرف را در سوراخ گوش بگذارند
تا بخار داخل گوش شود **بخور** جهت ساقط کردن دانهای بواسیر از موده … گوگرد … اصل السوس بیخ کبر برگ مورد بالسویه با روغن زیتون سرشته
حبها ساخته دخنه نمایند و در آب برگ مورد جلوس کنند و تکرار عمل نمایند **بخور** جهت رفع احتباس حیض شحم الحنظل شونیز کندش میعه حب البلم هر یک جزوی عنبر اشهب
نیم جزو مشک زعفران یک ربع جزو بروغن زنبق سرشته قدر فندق را در آتش انداخته دود او را برحم رسانند و باید که آتشدان لوله داشته باشد که از آن
لوله دود برحم رفته پراگنده نشود **بخور** جهت اختناق رحم و عسر ولادت بسیار نافع است شحم حنظل قنه جاوشیر گوگرد مر بالسویه با زهره گاو سرشته بدستور بخور کنند
بخور جهت درد دندان و مواد نزله پوست خشخاش عنب الثعلب گل بابونه بالسویه بجوشانند و سر ببخار او بدارند تا عرق بر جبین ظاهر گردد

باب بیست و سیم

در حقنها و فتائل و فرزجات و حمولات **حقنه** عبارت است از استرسال ادویات بمعاء مستقیم و رحم و فتیله استعمال جامدات است بر وده و بوده
و در عرف شیافه نامند و **فرزجات** آنچه زنان از ادویه در قبل و در رحم بردارند و حمول اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبر است و واضع حقنه بقراط
است و آلت حقنه باید از قبیل جلد و باشد بهیئت کیسه دوخته که ظرف دیگر که بهیئت گردن کدو باشد و از نی لوله بر طرف باریک وصل نمایند که آنرا چرب کرده
در مقعد کرده و آب حقنه را در کیسه کرده دهن کیسه را بهم آورده و بفشارند تا آب حقنه برود و باید که حقنه کننده بر روی بخوابد تا آب حقنه بامعاء علیا تواند رسید
و می باید تا قدر آبی که هر دفعه بریزند زیاده از پنجاه مثقال نباشد و بعضی را اعتقاد آنست که کمتر از آن هم جایز نیست و اکثر اطبا صحت اعضاء رئیسه را
شرط دانسته اند و مراعات آب ادویه لازم است چه غلیظ باعث زحیر و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار و افساد میشود و بارده مولد ریاح و حار
مورث عطش و کرب است و منافع حقنه بسیار است از آنجا جذب مواد مرتفعه بدماغ و اعضاء عالیه است و دافع سده امعاء و دافع اقسام قولنج و در فتائل مسهله
شهیر است که طول او بقدر انگشت میانی آن شخص باشد و فرزجات زیاده از قدر بقدر یک بند انگشت نباشد و چون آب حقنه برنگردد تدبیر است که قدری نمک
قدری اول بریزند تا آب اول را دفع کند و قبل از حقنه با آب ادویه یا دهان … آب گرم حقنه کنند **حقنه** جهت برودت احشاء و گرده و رحم و مثانه و معده

معروفست بحقنة الادهان روغن بادام روغن گردگان روغن حب‌البطم از هر یک ا روغن زیتون ۲ ل با آب بوزن مجموع بجوشانند تا آب نیست شود و در قبل و دبر بجیب با ج حقنه کنند هرگاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش و زنبق اضافه نمایند **حقنه** جهت قرحه امعا نسخ بغایت مفید است سفید آب قلعی کاغذ سوخته صمغ عربی هر یک ل و نزروه تخم پخته ۳ عدد و آب برگ بارتنگ مطبوخ جو مقشر پیگرده بروغن گل سرخ هر یک ل هرگاه بغایت محتاج باشد روغن بیدانجیر با بدکرد و گلسرخ اقماع دارد گلنار و اخل مطبوخ کنند **حقنه** جهت قولنج منقول از کامل الصناعت عناب ۱ سپستان ۱ مویز ۱ حلبه تخم کتان ۵ سبوس گندم ۳ گل خطمی ۳ قنطوریون دقیق تخم رازیانه برگ چقندر ۵ عدد و در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا ثلث باند پس ۱ فنوده با چهل مثقال او را با ل شکر سرخ بوره ارمنی آنچه که اکثر اطبا آمری نامند و آن بی سرکه شیرینی بیا شد روغن کنجد با نزده ل حقنه نمایند **حقنه** لینه که در اکثر امراض حاره استعمال نمایند عناب ۱ دانه سپستان ۲ دانه بنفشه ل جو مقشر گل خطمی ل سبوس گندم خشک اکلیل ملک ل انجیر زرد ۵ عدد در صد مثقال آب بجوشانند تا ثلث رسد و چهل و هفت مثقال او را با شکر سرخ و روغن بادام ۱ مثقال حقنه نمایند و اگر تبرید بیشتر لازم باشد لعاب بزرقطونا و روغن تخم کدو و آب ببلاب ضافه نمایند **حقنه** جهت برودت رحم و احتباس حیض تا فعست اشق مقل سکبینج ۲ جاوشیر جند بیدستر تخم کرفس ۲ نانخواه رازیانه ۲ سیساليوس ابو ۲ حلبه سنبل ابابث شیر تازه مکدر بجوشانند تا بنصف رسد و چهل مثقال او را با روغن تازه گاوی و عسل کف گرفته مکدد ل روغن کنجد ۲ ل در بیل حقنه نمایند و تا ممکن باشد امساک کنند که آن حقنه زود دفع نشود **حقنه** جهت درد مفاصل و عرق النسا و امثال آن نافع است حلبه ل بادام تلخ مغز دانه بید انجیر تخم کتان مکد ل بابونه ل شبت ل حب الغار ل خسک ل سورنجان خربق سفید قنطوریون مکد اشق جاوشیر تخم حنظل مقل مکد تخم کرفس ۵ تخم شبت ۵ اسداب ۲ ل انجیر زرد ۱۰ عدد عناب سپستان بعد از طبخ نیم رطل را با روغن گاو و روغن نیری حقنه نمایند **حقنه** جهت قرحه امعا نافع و بغایت قابض است سماق ۵ عدس مقشر ۱ ارد جو بو داده ۱۰ گلناره جفت البلوط ۳ پوست انار ترش ۵ در ده رطل آب بجوشانند تا ماهر شود و دنی مثقال او را با سفید آب گل قبرسی صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین عصاره لحیة التیس هر یک ل کاغذ سوخته یک مثقال و نیم زرده تخم مرغ پخته دو عدد روغن گلسرخ حقنه نمایند **حقنه زرنیخ** جهت زحیر و اسهال و تحقیق باد جهت قرحه امعا مجرب است تا ن کبستا سوخته زرنیخ سرخ و زرد مکد ا ر اسفنت ا شب یمانی مازو مکد ا سنگ آب ۱۰ شیوش ۵ اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین با آب دشته قرص لیسازند و یک مثقال او را با آب طبیخ مطبوخ ل روغن گلسرخ حقنه نمایند **حقنه** حار جهت لیسرعرق و امراض دماغ شحم حنظل قرطم تخم انجره ۲ فودنج ۵ پوست بیخ کبر جوشانیده با روغن زیتون ۵ حقنه نمایند **حقنه** حار جهت فالج و لقوه و لیسرعرق و امثال آن شبت بابونج مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان برگ چقندر سبوس گندم شحم حنظل وا بانجه قنطوریون دقیق از هر یک یک کف انجیر زرد ۱۰ عدد جوشانیده با عسل ل و روغن زیتون ل ایارج ل که اطبا امری گویند و غیر آنکه مشهور است که با سرکه ترتیب دهند حقنه نمایند **حقنه** جهت عرق النسا و امثال آن که بعد از حقنه مسهله باید حقنه نمود و هر چند امساک آن شود بهتر است جند بیدستر مقل ۳ سعد ۳ جاوشیر ۲ فرفیون ۱ بار ز د و مثقال او را در روغن قسط ۵ مثقال و امثال آن حل کرده حقنه نمایند **حقنه** جهت تنقیه رحم گرده و اورام رحم صلبه بغایت نافع است لعاب خطمی الاکتیان ما الشعیر لعاب حلبه مکد روغن کنجد ل استعمال نمایند **صفت حقنه** جهت اسهال صفراوی و گرانی که با تب و سده باشد از مجربات حقیر است خبازی دو بنفشه ۵ نیلوفر ۳ جو مقشر سپستان مکد ۲۰ عدد عنب الثعلب ۵ پوست هلیله زرد تخم کدو نیکوب کرده جوشانیده نیکوب کرده با لعاب بزرقطونا ده مثقال روغن تخم کدو ل شیر خشت ده حقنه نمایند و انچه از بعضی اطبا مذکور است که مسهل بعصر در حقنه جایز نیست اصل ندارد چه عصر در رقوبات مجاری و عروق عفنه جاریست و در افضید و در شرح اسباب در علاج سرسام صفراوی ادخال هلیلجات در حقنه آن مذکور است **حقنه معتدله** که در اکثر امراض نافعست قرطم ۱ عناب سپستان ۳۰ عدد بنفشه ل عنب الثعلب ل خبازی ل جو مقشر ل برگ چقندر ۱ عدد سبوس گندم ل جوشانیده با فلوس خیارشنبر ل روغن بادام ۱۰ ل بوره ارمنی ل ترنجبین ۱۰ بطریق معلوم حقنه نمایند **فتائل و شیافات** فتیله لینه خطمی و بوره بالسویه نرم سائیده از حریر گذرانیده با شکر سرخ که بقوام آورده باشند سرشته شیافها بطریق معلوم سازند و اگر بجای شکر ترنجبین کنند در فعل قوی‌تر است **فتیله** دیگر که قوی‌تر است بنفشه و خطمی مکد ل نمک بدستور فتیله بسازند و اگر قوی‌تر خواهند تخم و زیره گاو و بوره بقدر احتیاج اضافه نمایند در تب‌های حاره ادخال او در به مذکوره با شیافت و حوالی فلوس خیارشنبر با ترنجبین یا شکر سرخ بقوام آورده

محموده مسحوق و صبر و خطمی و تخم حنظل و امثال آن اضافه کنند بسیار قوی است اشخاص تنومند و سرگین موش بسیار قوت میدهد **شیافه** جهت زحیر که سده باد نباشد
از مجربات است افیون مرصاف کندر زعفران بالسویه با آب کشنیز سرشته شیافهای باریک بسازند و در میان الیتین بگذارند که ... باشد **شیافه**
که در قطع خون مقعد مجرب است خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون صرف مرصاف اقاقیا تخم البنج صمغ عربی برنج بوداده بالسویه با آب مورد سرشته شیاف سازند
شیافه جهت قولنج بغایت نافع است برگ سداب تربد نانخواه بوره ارمنی بالسویه با عسل سرشته شیاف بسازند یا لته آلوده حمول نمایند **شیاف** جهت
اخراج کرم مقعد که دود ... عمل نماید مجرب است تخم الحنظل فلفلتین سویه مشتی نرم کوبیده با روغن زیتون و قطران شیاف سازند **شیاف** جهت
عرق النسا و درد وجع ورکین بغایت آزموده است بوره تخم حنظل سورنجان محموده نرم سائیده بوزن مجموع شکر سرشته شیاف سازند **فتیله**
که جذب از عمق بدن نماید و محلل ... و مسخن زرد در ورکین و عرق النسا سناکی ۳ تخم خبازی ۱ غاریقون ۲ بسفایج ۲ تربد ۲ تخم حنظل ۲ سرگین
موش ۲ بوره ۱ نمک ... با عسل یا بخیر پخته فتیله بسازند **فتیله** جهت قطع کردن خون بواسیر مجرب است پشم گوسپند را فتیله ساخته شب و روز
در سرکه گذارند بعد برگ قنب را که بنگ و ورق الخیال گویند نرم سائیده بر آن فتیله پاشیده حمول کنند **فتیله** دیگر که در قطع خون بواسیر اکثر اطبا
مجرب دانسته اند و قاطع ... بادنجان ... کلاه بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول نمایند **حمول** جهت کشودن خون بواسیر که مسدود
شده باعث زحمت گردد اول مقعد را بروغن تخم زرد آلو و مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر قدری بقل طلا کنند و لته را بدان آلوده بردارند پس
عصاره افسنتین ... تخم حنظل را ... با زهره گاو سرشته حمول نمایند هر گاه ... ادویه خروج مقعد و وجع ... بروغن گل و مویزج و سرگین
کبوتر بزهره گاو طلا کنند **فتیله** جهت رفع حرقة البول و قطع چرک آن بغایت نافع و از مجربات حقیر است و بغایت مجرب است ... است
نواصیر ... چون فتیله در سوراخ ... نواصیر گذارند ... اکالة نیز اشاره باین نسخه شده است و از اسرار ... بود ...
توتیای مغسول ۲ مرداسنگ مغسول ۲ قلعی مغسول ۲ ... ۱ گل ارمنی ۲ کدوی سوخته ... سوخته اسکندری ۱ افیون نیم ... نرم سائیده از حریر گذرانیده
با آب کشنیز سرشته فتیلهای باریک ساخته در سوراخ قضیب گذارند **فرزجات** فرزجه جهت حمل مجرب است و باید بعد از حیض شبانه روز متصل بر دارند
زهره خرگوش و سرگین ... هر یک نیم مثقال فرزجه ساخته استعمال نمایند **فرزجه** جهت حمل منقول از ... که والد حقیر مجرب شده زعفران
سنبل الطیب اکلیل الملک هر یک سه درم ... هر یک ... زرده تخم مرغ یکدو اوقیه روغن ناردین نیم اوقیه بالته کبود سه روز حمول نمایند
و هر روز و هر شب تازه کنند و هر روز ... اثر حیات ... نمایند **فرزجه** جهت کشودن حیض ... سداب ۳ مرصاف
ابهل را ... تخم ... زهره گاو فرزجه سازند **فرزجه** جهت کشودن حیض منقول از ... که حیض محتبس هفت سال را در آورده مرصاف ۳
پودینه کوهی مویز منقی ... سداب خشک ۱ ابهل ۸ زهره گاو ... سرشته فرزجه استعمال نمایند **فرزجه** جهت اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر
ولادت و علاج ... بغایت مجرب است و قاتل جنین زنده و مرده ... شیر خربق سیاه ... بالسویه با زهره گاو سرشته فرزجه سازند **فرزجه** جهت
ادرار ... حیض مجرب است فرفیون را نرم سائیده ... استعمال نمایند **فرزجه** جهت کشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت مجرب
و موثر است عصاره قثاء الحمار هفت قیراط را با زهره گاو ... **فرزجه** که در غایت جذب ... است جهت اخراج جنین و مشیمه
جید است منقول ... عصاره قثاء الحمار ... تخم الحنظل ... بخور مریم مویزج با عسل فرزجه سازند و این قاتل جنین است
فرزجه جهت تحلیل اورام صلبه موم ... مقل ازرق ... تخم کتان ... با فلوس خیار شنبر سرشته **فرزجه**
جهت قطع نمودن حیض مجرب است صمغ عربی اقاقیا گلنار ... بالته حمول نمایند **فرزجه** جهت اختناق رحم مجرب است ... کثیرا گل خطمی بالسویه
و بشیر پخته بالته حمول کنند **فرزجه** که در قطع خون حیض ... منقول از جامع ... تخم ... افیون نیم **فرزجه** که در قطع
خون حیض بغایت موثر است مرداسنگ ... گلنار گل ارمنی گل مختوم ... بالسویه فرزجه سازند **فرزجه** که اعانت بر حمل نماید و بسیار
موثر است مرصاف ... سرگین خرگوش ۲ ... زهره خرگوش از مجربات است **فرزجه** جهت قطع خون حیض و ازالة قروح و عفونت و
رطوبات سایله رحم گلنار شیاف ... کاغذ سوخته زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده باشند بالسویه با آب کشنیز یا آب مازو مطبوخ سرشته **فرزجه**

کو صلابت رحم را ببرد و برنگ کاهی مقشر شش باشد خرما دو تولد مغز حب شفتالو دو تولد مغز بادام مقشر موبیز دانه بیرون کرده دو تولد
ادویه کوفته بیخته با مویز بر سنگ صلایه کرده فتیله ساخته فرزجه سازند فرزجه که انضاج ورم حار نماید تخم کتان نشاسته هر یک یکدرم
زعفران دو درم گل سرخ خشک چهار درم کوفته بیخته بمطبوخ ببرشند و روغن گل و شیرخ داخل نماید و در دوان بمالند و پشم پاره بیالاید
آلوده برداریند فرزجه ورم بنشاند پیه بط با روغن کنجد بگدازند و قدری رب السوس سائیده دران حل نمایند و بکار برند
فرزجه تحلیل اورام رحم نماید حاشا مقل ازرق سه درم گل خطمی تخم کتان هر یک پنجدرم با عسل یا لعاب خیار شنبر لیه بسرشند و بر دارند
فرزجه در باب اورام پیه بط مغز ساق گاو مقل زعفران سده میعه مشوی در روغن گل و بابونه با روغن نرگس که برابر بهم باشند
بسرشند و بردارند فرزجه سرطان رحم را نفع نماید و ترشح الدم را قطع کند قطعه اسرب بر صلایه حرب با روغن گل بمالند
تا غلیظ شود و بردارند فرزجه جهت قرحه رحم اول از عسل اعلی بکار برند تا ریم و کثافت کم شود و بعد از ان شیاف انار
آب بازو استعمال نمایند آنکه خشک شود و مطلق تری در فرزجه نمانند و اگر زرد چوبه صلایه شود با روغن گل ممزوج ساخته شیاف
از پنبه ساخته برو مالیده بردارند نفع عظیم بخشد و ورم رحم بالکلیه زایل گرداند از مجربات است فرزجه که در قروح فرج بعد از استعمال
داروهای گرم و تیز و در سوزان و صحب را بنشاند گل خطمی کتیرا اسفید مرداسنگ خام شسته اسفیداج رصاص اقاقیا گلنار چهار چهار
درهم پیه بط و مرغ هر یک استار پیه ها را بگدازند در روغن بگیرند و اجزا او دران ابایند و بسرشند و شیاف سازند و اگر لعاب اسپغول
در روغن بنفشه یا روغن گل نمایند یا ده تسکین نماید فرزجه جهت قطع خون و ازاله قروح و عفونت رطوبات سائله از رحم گلنار شب
یمانی سرمه کاغذ سوخته زیره کرمانی هر بالسویه بآب برگ بید یا آب کشنیز یا آب بارد و مطبوخ بسرشند و بردارند فرزجه که
رحم را قبة النساء گویند نافع است سداب پوست انار نعناع عدس مقشر در گلاب و قدری سرکه بپزند و پشم پاره بردارند فرزجه زعفران
کافور هر یک دانگی مرداسنگ دو دام حب الغار نیم درهم کوفته بیخته بسفیده تخم مرغ و روغن گل سرخ بسرشند فرزجه حکه و رکند
سداب پودنه خشک پوست انار عدس گل بنفشه دواها کوفته بیخته در گلاب و قدری سرکه سرشته به پشم پاره بردارند فرزجه
حکه و اختلاج فرج و رحم از مجربات است نعناع خشک گل نیلوفر برگ سرو برگ سدر لاجورد بالسویه بروغن زیتون سرشته
فرزجه کنند و یک مثقال را بآب بابونج مطبوخ برناف ضماد نمایند و از آب و شراب اجتناب لازم است تا دو ملکه نماید در
که حیض جاری باشد بدان و و اعمل نماید شود فرزجه که رحم را قوت دهد و نیز فرج را تنگ گرداند و خوشبو کند آمله نیم دانگ مشک
خالص یکدانگ عود نیم درهم فقاح اذخر سعد قرنفل هر یک یکدرهم کوفته بیخته پاره پشم بردارند فرزجه که با تنگی خواهش جماع پیدا آرد
شب یمانی در آب حل نماید پارچه بآن آلوده آنرا در سحق سعد و قرنفل و سلیخه و مازو که چون سرمه ساخته باشند ملوث نموده و ساعت
قبل از جماع برداشتن فرمایند فرزجه کشیده را گرداند مازوی سبز بی سوراخ پوست انار فلفل بالسویه بسرشند بشراب و پشم
پاره بآن آلوده بردارند فرزجه زهره خرگوش مهبل بشود و تنگی تمام آورد مشک عنبر عود هندی دو دانگ بسایند و در شراب
بجوشانند و پشم پاره آلوده شود چند بار بگیرند مجرب است فرزجه اقوی والنفع وعجیب الاثر است مجرب است ده برابر اقاقیا عصاره الیس مازو
بی سوراخ پوست انار زرشک عود هندی پوست ترنج نیم نیم درهم جمله را خوب سائیده بشراب سرشته بقدر بکار برند فرزجه
ازلو دخت که بهندی مکاین گویند خشک بسایند و بپزند و شیافه ساخته در فرج نهند بغایت تنگی کند ایضا مجرب است شیر مادیان اسب
که ولد بار آورده باشد که آنرا بهندی... گویند دران جامه سفید نیم کهنه تر کرده جامه خشک نموده نگهدارند و هر بار ازان پاره بگیرند
و شیافه ساخته بردارند چندان نگهدارند که تنگ شود فرزجه که رطوبت مفرط رحم و فرج را خشک نماید و از سیلان رطوبت وقت جماع مانع آید
مجرب است جوز السرو سعد حب الآس نیم درهم مازو تخم حماض هر واحد دو درهم ثبت در طبیخ جفت بلوط و گلنار تر کرده بآن آلوده بر
دارند فرزجه که در قطع خون حیض و ازاله قروح مجرب است مازوی سوخته الاخوین برگ مورد گل ارمنی گل سرخ بالسویه حریر

پوست انار ترش را نیکو بکوبد و طبخ نمایند تا مهرا شود و قدری پشم را بآب آن تر کرده با ادویه مسحوقه آغشته حمول نمایند فرزجه دیگر که همین اثر دارد و قوی است برگ مورد ماذوی سوخته سرمه نشاسته زاج سوخته گل ارمنی صمغ عربی بدستور سابق استعمال نمایند و در حین استعمال اگر هر روز نقل کنند که زرکران زمور گویند یکمثقال سائیده با زرده تخم مرغ نیم بخت تناول نمایند تخلف نمیکند و مکرر تجربه شده و خوردن زیره بو داده و لوبیا داده بالسویه با آب مطبوخ مهر انجیر باست فرزجه که چون زن حمول کند هرگز حامل نشود. اگر حامله شود یا باشد ساقط کند و از مجربات مکتومه است تخم بو تیجه صحرایی کبیر شیل خردل سیخ دانه زعرور ... بالسویه نرم سائیده با سیعه سائله سرشته بالته حمول کنند فرزجه که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر است و جنین مرده حیض است اشنان عرطنیثا قطران شحم حنظل قثاء الحمار خربق سیاه مویزج نوشادر زراوند مازریون روغن بید انجیر زهره گاو و جاوشیر سکبینج مرصافی مفرده و مجموعه کلا و بعضا استعمال نمایند فرزجه که حبس حیض نماید آزموده است در تقویه رحم بعید لیست مومیایی صمغ عربی اکل ارمنی دم الاخوین

فرزجه جهت ورم حاره رحم خشخاش کوبیده را در شیر بخته با روغن گلسرخ و اندکی زعفران و موم فرزجه نمایند و بدستور مرهم داخلیون با روغن گل حاکرده با آب بارتنگ یا شیر دختران ممزوج نموده استعمال نمایند فرزجه جهت اوجاع حاره و بارده رحم مجرب است کنجد را کوفته با روغن گلسرخ حمول نمایند و قدری گرم کرده ضماد نمایند و فرزجه تخم انجره و مرصافی بالسویه بغایت مدر حیض است فرزجه جهت رفع حکه و اختلاج فرج و رحم از مجربات است نعناع خشک نارون گل نسرین خشک گل بنفشه برگ سرو و برگ سدر را جوره بالسویه بر روغن زیتون سرشته یکمثقال فرزجه کنند و یکمثقال را با آب بابونج مطبوخ بر ناف ضماد کنند و از آب و شراب اجتناب لازم است تا دوا انگشت نماید و چنانکه حیض جاری باشد بابیان دوا عمل نمود فرزجه که اعاده بکارت ... نماید و از اسرار مکتومه است استخوان خروس سیاه را با ... و چوب تاک سوزانیده و دباغ ... است و ... اجزای بعید الثبت بکر است الجماع ... بالته بشراب آلوده چند روز استعمال نمایند فرزجه که باعث حکه و اختلاج گردد ... ممکن قرار نماند تا که یکهفته استعمال نمایند و ایام استعمال اثری از حکه نخواهد یافت و روزیکه ترک فرزجه کنند ظاهر گردد و تا مدت اثری مذکور باقی میماند استخوان اسپل اشنه الجدان بیخ درخت فندق اشنان سبز فرزنجوش مرماحوز مهروش بالسویه از حریر گذرانیده یکمثقال را با شیر حیوانی سرشته بالته حمول نمایند اگر روزی یکدانه حمول نمایند همین اثر دارد و هرگاه مجموع این دو دویه بهم نرسد بعضی از آن کافیست و بدستور ادویه رافع علت مذکور شد بعضی از آن کافیست **باب شانزدهم در خضاب و غیره** که مخصوص بموی است خضابات انچه موی را دراز و قوی کند و انچه بستر دو

امثال آن بدانکه اطبا در باب ادهان خضابیه اختلاف نموده اند اکثر را اعتقاد آنست که دهنیه بالغ الیعمال قوة صابغه است و بعضی را اعتقاد آنست که خضاب باقی که دفعل او تقاضای اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده اند که بجدی ثبات دارد که هیچ وقتی زایل نمیگردد و انچه بتحقیق پیوسته است که چون تکون موی از بخار دخان غلیظ است هرگاه قوة نافذه و قوة صابغه خضاب بجدی باشد که تاثیر تمام در رطوبات تحت جلد که ماده بخار دخانی و تکون موی است نماید و افنای بیاض دگر و امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تکون نماید و الا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلای و غیره انهای بکنیم بینها خصوصا ادهان حاره **خضاب منقول از حکمای هند** و درست جوگ ترجمه با تصریح شده که مجربست و میگویند در سن پیری موی سیاه میرویاند تا صد و پنجاه مثقال سرکه انگوری مثل او شیر تازه گاو را باهم بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد پس بگذارند تا سرد شود و پوست انار و آمله مقشر و بلیله هر یکی ... مثقال کوفته و بیخته اضافه نمایند و در شیشه کرده تا سه ماه در سرگین دفن کنند پس موی را با آب بیمو شسته خضاب کنند **خضاب** دیگر از حکمای هند که تا شش ماه اثر آن باقی است نارجیل را سوراخ کرده مغز او را بیرون آورده هفت درهم او با دو درهم براده آهن و یکدرهم بوره نرم کوبیده در میان نارجیل کنند و سوراخ او را بهمان پاره که از و برداشته بود بند سد و نمایند بگل حکمت گرفته یکساعت در تنور بگذارند بحدیکه بسوختن نرسد پس روغن که در آن جمع شده باشد استعمال نمایند **خضاب منقول** از حاوی کبیر که تصریح نموده تا شش ماه اثرش باقیست و مجرب دانسته اند و سمه تازه بسیار رنگین را نرم سائیده از حریر بیخته با زاج بست مثقال و شش مثقال ... اندازی یکمثقال زاج سیاه داخل کرده با سرکه خمیر کرده در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی وقت استعمال اضافه نموده با آب سرشته خضاب کنند و ساعتی در حمام مکث نمایند **خضاب** دیگر که بدستور منقول از حاوی کبیر که عجیب دانسته برگ حنا برگ وسمه را جدا گانه و آرد خطمی بمیو آرد ... بگذارند پس ... تا سه ... نمایند تا آب ها بسیار رنگین شود و براده آهن بسرکه کرده در آفتاب بگذارند تا بغایت سیاه گردد ماذوی سبز را

سائیده در آب خیسانیده بگیرند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و مرداسنگ و آهک را با لعاب اسفغول نرم سائیده در آفتاب گذارند بعده چون موی سفید صبح
و این فرو برند موی آنرا سیاه کند و بعد از تکرار او خال مرداسنگ آهک پس بگیرند از آب حنا و آب وسمه آهک و مرداسنگ آهک هر یک جزو و از آب بابونه ده
آهن خیسانیده هر یک پنج جزو مجموع را مخلوط نموده بوزن در آورند بازای هر رطلیکه بود دو مثقال مازو باشد سوخته ده ل زاج سیاه ده ل ملح اندرانی ده ل پوست گردکان
تازه ده ل نرم سائیده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب گذارند و به پشم سفید آلوده امتحان رنگ کنند و آنگاه موی را با آب خطمی شسته با پر مرغ یا مسواکی بمالند
چه انگشت سیاه میکند و اگر خواهند بجوشانند تا غلیظ گردد و حبها سازند و در وقت احتیاج با آب حل نموده با پر مرغ طلا کنند بهبیت سو **خضاب** دیگر ببیان
از حاوی کبیر که تا یکماه [illegible] بیش باقی ماند برگ سداب مازو آمله خبث الحدید وسمه دانه خرما سوخته زاج سیاه پوست انار سوخته نوشادر بلیله سیاه از هر یک پنج
مثقال و یکرطل سرکه و مثل او روغن زیتون بجوشانند تا سرکه سوخته و روغن بماند و روغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز موثر است
خضاب دیگر ایضا از حاوی کبیر منقول و متفق علیه مجربین است بلیله سیاه خبث الحدید آمله زاج [illegible] مازو هر یک بالسویه یکماه در سرکه خیسانیده پس بجوشانند
تا غلیظ گردد و حبها ساخته با آب استعمال نمایند **خضاب** دیگر منقول از محمد بن زکریا که تصریح نموده که در غایت قوت است حتی اگر در حمام خصیه در آن گذارند دست که
در وی آن گذارند که دندان را سیاه کند باعث تسوید موی لحیه بگیرد تا ده سال اثرش باقی [illegible] اند خون بزغاله سیاه که کمتر از یکماه باشد و بره کاو
ذبح کنند تا منعقد گردد و از کاه دور کنند ده مثقال او را با پنج مثقال [illegible] و پنج مثقال زاج سیاه و دو ل ملح اندرانی نرم سائیده از حریر بیخته با خون مخلوط کرده
شیشه کنند و شیشه را تا گلو در سرکه کهنه مدت چهل روز بگذارند اگر زودتر خواهند سه روز در سرکه و سه روز در سرگین تازه اسپ باید گذاشت **خضاب** دیگر از
ابن هبل و بتجربه رسیده مرداسنگ آهک با شش وزن آن آب بخیسانند و سه روز در آفتاب بگذارند و به پشم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه کند صاف نموده
بار دیگر مذکورات را بقدر سدس اضافه نمایند تا بامتحان رسد پس صاف نموده دو جزو حنا دیگر و وسمه با او خمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند و قرصها سازند
استعمال نمایند و مجربین اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی شبه یکدرهم از زاج سبز [illegible] بنوشد موی سفید ساقط گردیده سیاه میروید و چو زاج [illegible]
و مضر شش است ترطیب شش لازم است **خضاب** منقول از ایلاقی و جامع ادویه و کتب معتبره در تقویه و تسویه بسیار [illegible] آمله مقشر پنجاه درهم آب مورد تا
صد و پنجاه مثقال آب صاف سه صد و پنجاه درهم بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با پنجاه درهم بجوشانند خطمی و پنجاه درهم وسمه و مثل آن حنا و سعد
[illegible] بریان کرده که بروغن زیتون آلوده باشد و پنجاه درهم صمغ عربی و ده درهم زاج سیاه بجوشانند تا منعقد گردد و بمشک و قرنفل معطر ساخته استعمال نمایند
و از اهل تجربه بکرر تصریح یافته و متقدمین نیز متفق اند که چون هر روز بروغن زیتون [illegible] تدهین نمایند موی سفید نمیگردد و باین دستور هر روز [illegible] و هلیله سیاه
تناول نمایند و همیشه بلیله سیاه در دهن نگاه دارند باعث دوام سواد موی است و انچه سفید باشد بعد از مداومت یکسال شروع بسیاه میکند این از مجربات
است **دوای** که چون موی سفید را قلع نموده در حال بران ضماد کنند سیاه برویاند از مجربات است زهره خطاف ۲ ل و خون او و از نوشادر [illegible]
و اگر طلا نمایند قدری از زهره او سعوط نمایند **دوای** [illegible] اهل الهند [illegible] مجرب نوشته اند و مبالغه در تاثیر او نموده و [illegible] شمرده است زهره
کلب سیاه و زهره غراب سیاه و زهره بز سیاه و زهره مرغ سیاه بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند و تا [illegible] سیاه کردن
سفید است که [illegible] سفید نشود **دوای** دیگر علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسپ دفن کنند بر موضع موی علوق بمالند دیگر موی
سفید بر نیاید **ایضا** حجر البقر را با شراب بر موضع موی [illegible] داء الثعلب بمالند موی سفید سیاه برآید و مجرب است **خضاب** منقول از
که زمان طویل سیاهی او بماند تا چهل [illegible] بلیله سیاه پنج مثقال نوشادر یک [illegible] **خضاب** ایضا از و منقول است که دست و جلد را سیاه
نمیکند و موی سر و لحیه را بغایت سیاه میکند و مجرب داشته اند برگ نیل تمام را شسته با آب بقدر آنکه یک بند انگشت او را بپوشاند بجوشانند تا نیم
شود و قطره از وی بر روی کارد یا صفحه آهن صیقلی بریزند چون آهن را سیاه کند آنگاه صاف نمایند و اما آنکه سیاه نکند باید جوشانید
آب صاف او را بجوشانند تا قریب الانعقاد گردد و جرم تمام را [illegible] نمایند و آب منعقد را با آب گرم حل نموده بر اصول شعر بمالند [illegible]
دیگر بشویند اما در حمام تا شش ساعت مکث نمایند [illegible] که امهات اند وسمه و حنا [illegible] و براده آهن [illegible]
و [illegible] پوست گردکان تازه و آب [illegible] و تخم و برگ چغندر [illegible] مرداسنگ [illegible] آمله مازو پوست انار [illegible] زاج سیاه [illegible]

و خضاب مثبت و محمد بن زکریا حنا و روغن گل یا بالسویه از خضابات قویه شمرده است و همچنین سم سوخته الاغ سیاه را در روغن مورد بسرشت الاغ
خر مرده از مجربات سیاه است که بطول و موی را التمیمه حنا اولا یا بعد از آن ازین سیکنند **مبیضات موی** که چون موی را انگور بخور نموده سر که طلا
سفید گرداند سرگین خفاش ماش پوست ترب خشک کرده بیخ زراسن کوگرد مجموع را کوفته با بعضی از آنها بر بهره گاه و سرکه سرشته طلا کنند و بدستور سرگین خطاف
با بهره گاه موی را سفید کند و بدستور ضفدع را با روغن زیت سرشته کرده چون بوز و سرگین سپ گذارند و استعمال نمایند و اگر موی را با کلاف کافور تر کرده بگوگرد
سموق بیالایند و بدوده گوگرد بدارند و بعد از چند ساعت بسرکه شسته باز اعاده عمل کنند و چند دفعه موی را سفید نماید دوا دیگر که از اسرار عجیبه جهه ضماد
آن موی را سفید میگرداند چون بالتوتیا [illegible] از سیاه [illegible] مخلوق محلول آب شکر شسته طلا نمایند **محمرات** که موی را سرخ کند ضد اسود [illegible]
[illegible] چون طلا کنند موی را زنگ شل حنا دهد و بدستور مرصاف شوره بالسویه آب با خمیر کرده یک شبانه روز به بندند و بدستور زرد چوبه را ده دقیه یا
سه دقیه [illegible] مازو و دو دقیه سماق در آب خیسانیده ده روز [illegible] بندند پس آب او موی را تر کنند و چون خشک شود تکرار نمایند تا ده یا [illegible]
مرتبه آنگه [illegible] بشویند ادویه که موی را برویانند [illegible] سوخته آب طلا کنند و بدستور ضماد مغز سر روباه با خاصیت عجیب الفعل و بدستور سر
[illegible] و سم سوخته [illegible] سوخته الاغ منفردا و مجموعا با روغن زیتون استعمال نمایند و مولف حاوی کبیر و حاذق الطبا [illegible] اعتقاد دانسته که
[illegible] با روغن تخم مرغ ضماد نمایند و بهمه اعضا موی برویاند حتی [illegible] پشت دست و بدستور چون و عده گردکان را با پوست او دانه خرما یک
مثقال بسوزانند [illegible] که توان سائیده اگر بسیار بسوزد با روغن زیتون و یا روغن گلسرخ و پانزده عدد فلفل بمالند و در رویانیدن موی
و غیره عدیل ندارد و بدستور بادام تلخ و فندق را [illegible] بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب ضمادات بعضی از ادویه [illegible]
مذکور شده و هرگاه از مالیدن ادویه جراحت و آبله حادث شود بمرهم اسفیداج و موم روغن [illegible] معالجه کنند و بدستور چون بوره ارمنی و نوشادر را
با سرکه کهنه طلا نمایند موی در سه روز [illegible] تکرار و هر ساعت برویاند و آزموده است ادویه که منع ریختن موی کند از آنجمله این نسخه آزموده است موافق
جامع مختار و غیرها لادن سه مازو و [illegible] مصطکی اقرماد کندر را با روغن گلسرخ ضماد نمایند **نسخه دیگر** موافق مختار و از مجربات است و با منع ریختن موی
باعث رویانیدن نیز میگردد آمله برگ شقایق برگ مورد پرسیاوشان سنبل الطیب برگ سرو پوست گردکان تر تخم چقندر تخم کرفس [illegible] بالسویه از
هر یک [illegible] درهم خاکستر ریشه صنوبر اقاقیا مصطکی دانه خرمای سوخته از هر یک یکدرهم با یک رطل روغن خیری [illegible] آن در سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته
روغن بماند پس صاف نموده چهار مثقال لادن در وی حل کنند و استعمال کنند **نسخه دیگر** بغایت قویست جهت دراز کردن و تشقق و سیاه کردن و منع ساقط شدن
بسیار موثر است آمله [illegible] مازو [illegible] پوست هلیله [illegible] پوست تخم [illegible] هشت رطل شراب بعد از نیم کوب کردن خیسانیدن بجوشانند تا به یک رطل رسد پس او را
صاف نموده [illegible] برگ مورد [illegible] تخم چقندر [illegible] حنا [illegible] پرسیاوشان [illegible] کندر [illegible] مصطکی [illegible] تخم کتان [illegible]
[illegible] نگذارند و بعد از آن بجوشانند تا بثلث [illegible] صاف نموده [illegible] مثقال روغن کنجد بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند **نسخه دیگر**
موی را برویاند و دراز کند و از ریزیدن و ریختن نگاه دارد [illegible] سم سوخته الاغ شاخ گاو میش [illegible]
با پیه خرس ضماد نمایند و اگر [illegible] با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع اجزا [illegible] باشد بعضی [illegible] کافیست ادویه که منع رویانیدن
موی کند [illegible] که تخلف نمیکند [illegible] مغز [illegible] ساقط میکند و دیگر [illegible] و بدستور اگر موی را قلع کرده
[illegible] تخم [illegible] بنج [illegible] افیون با سرکه [illegible] بعد از نتف موی [illegible]
بمالند و بدستور [illegible] که [illegible] خشک کرده باشند و همچنین [illegible] بعد از قلع
بمالند [illegible] بر بهره گاه [illegible]
[illegible] صریح کرده اند [illegible] بعد از قلع [illegible] بعد از قلع موی [illegible]
[illegible]
[illegible]

موی را زایل کند تا بین و سنا بر دهن بخشد و روغن گشنیز ممزوج با آب و شستن او با ... و طبیخ برگ کنجد و طبیخ ... او ...
بعضی از آن با ... تخفیف ... این ادویه بغایت قوی الاثر است ... گذاشته با فنوده ... چون ...
آب ... فکرده بقدر ثلث آن آهک ... ضمیمه نموده در آفتاب بگذارند بعد یک چون ... با ... بهتر دلیل استعمال نمایند و هرگاه بگذارند ...
احتیاج بقدری از آن در آب ... و امثال آن با مثل آب ... و شیره آرد ... ملطف ... طلا کنند و هرگاه خواهند که موی را رقیق کنند درنوره ... چوب ... کنند
و چون صبر ... کنند باعث سرعت فعل او میشود و چون خواهند که بدبوی او کم شود زعفران و سعد ... نمایند و جهت رفع ... بدن ...
برگ شفتالو عجیب الاثر است و بدستور گل ... و برگ ... و ... حنا و گلسرخ و سعد ... رفع بوی نوره ... **دوای** که ...
و یکساعت صبر کنند موی از عضو بآسانی قلع میشود و باعث ... میگردد و بغایت مجرب است ... او ... سرکه ... استعمال نمایند و چون ... اگر ...
داخل نوره کنند منع بروئیدن موی مینماید

باب ششم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و ما یتعلق بها و ذکر ... و مصفرات بدن

غسول جهت صاف کردن رخسار اشنان سبز آرد باقلی ترمس ... پوست ... تخم خربزه تخم ... بالسویه ...
بالسویه یا شیر تازه و قدری عسل شب طلا کنند و روز بشویند **نسخه دیگر** زعفران رو تاس کند مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته قدری از آن ...
بمالند و بعد از ساعت بشویند **نسخه دیگر** روی را بغایت سرخ کند و مجرب است خردل سفید ... بالسویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال نماید
... زعفران ... سفید ... مثل ... نرم کوبیده ... دو مثقال استعمال نمایند و روی را با طبخ ... بشویند ...
... شیرین باعث سرخی رخسار میگردد **نسخه دیگر** ... را با سرکه ... جوشش داده ...
نسخه دیگر که بشره را سفید و براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش ... و آثار جراحت و نقطهای سیاه را از روی زایل کند ...
حب ... پیاز عنصل ... گلسرخ ... مصطکی پیاز ... صمغ عربی ... زرد چوبه ...
آرد نخود و کتیرا آرد ... پوست ... خردل سفید ... آب ... گندم ... تخم مرغ شیر ...
بسازند و وقت احتیاج با زرده تخم مرغ شب ... آب گرم و اشنان ... بشویند و بروغن گل ... که ...
... زعفران رو تاس ... مصطکی بالسویه با آب پیاز طلا کنند **دوای** که جهت رفع ... بشره ...
... مرزنجوش جعده ... شب ترشی ... بالسویه جوشانیده با آب آن ... روی را بشویند **دوای** که ...
کنند زیره کرمانی زرد چوبه آرد گندم که از ... پخته باشند ... نمایند و آب ... بشویند **دوای** که جلد را بغایت سیاه کند و بشود ...
... زایل گردد ... مرداسنگ بالسویه با آب ... طلا کنند چون خواهند زایل کنند اشنان را در سرکه جوشانیده با آن بشویند ...
و سرکه و ترشی ترنج رفع او کند **دوا** که دفع شقاق روی و لب و کف دست نماید و بغایت مجرب است موم ... روغن گلسرخ ...
کتیرا لعاب بهیدانه موم را در روغن ... گداخته ... اضافه نموده ... بسایند تا یکسان گردد و نسخه ... مذکور شده
اثر قوی درین امر است و چون ... مثقال اضافه نمایند بسیار ... **نسخه دیگر** که بغایت نافع است ... مصطکی ...
و موم در قدر مضاعف حل کنند **نسخه دیگر** جهت شقاق رخسار ... لعاب حلبه لعاب ... لعاب تخم خطمی بهیدانه با روغن گل ... آن ...
جوشش داده استعمال نمایند و با آب گرم بشویند **نسخه دیگر** جهت شقاق ... پا ... بعد از آنکه موضع را در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده ...
... نمایند و قدری ... بسیار گرم ... مرداسنگ ... روغن زیتون ... بجوشانند تا بقوام رسد پس استعمال کنند و اگر قوی ...
... بقدر مرداسنگ اضافه کنند و بدستور ... مثقال ... ساییده ... غبار ... مثقال آن مخلوط نموده ... شقاق ...
... بدستور سرطان محرق ساییده بروغن زیتون ... و بدستور ... اکلیل الملک ... با روغن بید انجیر طلا کنند و با ... اکلیل الملک
با روغن بید انجیر ... مضاعف ... سایر اجزا ... ساییده اضافه کنند **صبغی** که حمره ... و برص ناخن ...
... دانگ ...

روغن کنجد پنجمثقال برادهٔ مثقال بران ریخته در آفتاب گذاشته مکرر بر هم زنند و امتحان رنگ او بر پشت ناخن کنند هرگاه اندک تغیر بدهد روغن را صاف نموده
بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند جهت رنگ کردن و اگر ... مقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار رنگین کند و این روغن استخوان و شاخ و امثال آنرا
رنگ میکنند ذکر سمنات یعنی آنچه بدن را فربه کند از آنجمله آشامیدن شیر و شکر و لبوب مثل مغز فندق و پسته و بادام با شکر است و تناول نمودن غذاهای شیرین
و چرب که کثیر الغذا است مثل هریسه و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا از معده منحدر شده باشد و مالیدن بسیار که جلد بدن بحد حمرة رسد و اجتناب از ترشیها و سعوط
و شوره تند و گرم با فراط لازم است با مداومت ادویه سمنه سمنه که قریب الاعتدال و لعابیت نافع است مغز بادام فندق پسته حبة الخضرا شاهدانه مغز حلغوزه
بالسویه با عسل بوزن مجموع سرشته هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال تناول نمایند و از عقب آن شراب یا قائم مقام آن بنوشند سمنه که در تسمین عجیب الفعل
و مجرب است ... سه مثقال و نیم حجر البقر سه قیراط انجیر هفت مثقال چهار حصه کرده چهار روز بعد از حمام کهنه عدد زرده تخم نیمبرشت خورده باشد تناول نمایند
سمنه دیگر موافق مبرود المزاج و لعابیت قوی الاثر است و قوه این ترکیب سه سال باقی میماند و قدر شربتش از سه مثقال تا پنجمثقال و باید بعد از هضم غذا تناول
کعک سفید بادام نخود حب صنوبر کبابه خشخاش سفید هر یک یکجزو مغز گردکان آرد گندم زرنباد حبة الخضرا هر یک نیم جزو حلبه شاهدانه حب السمنه هر یک ربع جزو
نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و سه وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه نمایند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر ثمن جزو ...
کرده ... هر گاه ... در ... کرده تنقیه نمایند سمنه موافق محرور المزاج و مقوی باه است نخود پوست دار در شیر یک شبانه روز خیسانیده ...
... کنند با برنج مقشر شکر سفید خشخاش گندم و جو مقشر و بادام شیرین اضافه کنند و بکوبند و هر روز بیست مثقال او را در شیر پخته تناول
و در طعام مدتی مداومت کنند سمنه دیگر که بالخاصیه موثر است ... عسل که بر سر بیاورده باشد در سایه خشک کرده هر روز یکمثقال او را با شکر و آرد گندم ...
با آب مانند پالوده طبخ نموده بنوشند و اگر او را بدون طبخ بر پالوده مذکوره پاشیده بنوشند انفع است تسمین عضو مخصوص مانند بازو و ساعد و قضیب
و سرین باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالیده تا بحد حمرة رسد پس این دوا را طلا نموده بعد از یک شبانه روز با آب گرم بشست و بدستور اول باز طلا کرد خراطین را
از گل شسته و خشک نموده بسایند و با روغن کنجد نیم گرم طلا کنند و بدستور علق که زلو باشند در ... که در جوف او آب باشد بگذارند تا خشک شود پس بسایند
طلا کنند از مجربات است و هیچ چیز را جهت سطبر کردن قضیب بدین نمیرسد و هر گاه در ... آب نباشد قدری شیر در آن کنند و بدستور مالیدن عضو با شیر بعد
از آن زفت انداختن و بعد از لحظه کندن و باز انداختن و تکرار عمل تا سه مرتبه کردن باعث تسمین میگردد و بدستور دوم عاقرقرحا را نرم سائیده با سه و نیم
عسل خام مخلوط کرده بر قضیب یا امثال آن بکرر بمالند باعث تسمین میگردد و آزموده مجرب است ادویه که هزال آورد و آن عبارت از لاغری است
چون فربه خواهد که لاغر گردد باید صبر بر جوع و عطش و قلت اکل نماید و بقول ترشیها و غذاهای شور و قدید تناول کنند و بیشتر غذای او نان جو و امثال آن باشد و
ریاضات عنیفه و کثرت استفراغ و مدرات و التعریق بسیار بغایت موثر است و از مهزلات قویه آشامیدن سرکه و آنکه مجرب است که ناشتا بنوشند مهزل که
بغایت موثر است انخواه رازیانه سداب ... هر یک یکجزو ... بوره ارمنی ربع جزو لک مغسول دو جزو سفوف کرده هر روز یکمثقال بنوشند و عرق
زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی لاغر میکند و آزموده است مهزل دیگر که سریع الاثر است زراوند مدحرج سه درم فطراسالیون دو قوه
جنطیانا ... فطراسالیون ... الافاعی ... سه درم باید نسخه دیگر که بغایت سریع الاثر است تخم سداب بستانی و شاخ تازه او را چند روز
ناشتا تناول نمایند و بدستور اطریفل کمونی و فلافلی و امثال آن باعث هزال است دوای که مانع بزرگ شدن پستان و خصیه اطفال زیره را
سائیده با آب خمیر کرده ضماد نمایند و لته را در سرکه تر کرده بران ببندند تا سه روز بگذارند پس از آن بر داشته بسایند زیبق را با سرکه و آب ضماد نمایند
و بعد از شبانه روز بگشایند و باز بدستور اول عمل نمایند تا سه بار ... معمول گردد دوای که خصیه را ذبول فرماید و مانع روئیدن
موی پشت لب گردد و از مجربات است قیمولیا سداب قلعی بالسویه با آب بیخ ... تازه بسرشند و اگر بیخ ... تازه نباشد برگ البنج را جوشانیده آب او استعمال نمایند و اگر
هر گاه از عضو موی را قلع کرده بمالند بدستور منع روئیدن نماید و آزموده است باب هجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و قوبا
و خیلان و نمش و برش و بادشنام و سعفه و امثال آن چون مواد فاسده که با خون باشد طبیعت آنرا
باطراف جلد دفع میکند و ... از آن مواد فاسد و آثار بر سطح جلد بهم رسد پس آنچه رقیق و مایل بکمودت باشد آنرا کلف نامند و مایل بسیاهی را برش نامند

برش نامند و غلیظ و سیاه و رقیق مایل بحمره را نمش و حمره منکره غلیظه که در رخساره و اطراف بینی بهم رسد باد شنام گویند و آنچه از مواد لطیف بغیر به
و سقط در تحت جلد منجمد گردد و رسم بسین مهمله نامند آن سرخ تیره و کبود و سبز میباشد و سرخ تیره و کبود را دم میت نیز گویند و مواد سوداوی متفرق شد بنقطها را خیلان
و لفارسی خال نامند و آنچه از مواد بلغمی ناشی گردد و بهق سفید و ضح گویند و اغلظ را برص سفید و سوداوی را برص سیاه و بثور با خارش اندکی که متفرق باشد و متقرح
گردد و مایل به نباشد سعفه نامند و هرگاه چرک از آن سیلان نماید سعفه رطبه و شیر نیج و بی چرک را سعفه یابسه و بثور سوداوی بی چرک را قوبا نامند و شبیه است
بسعفه یابسه چه قوبا و سطح ظاهر میباشد و سعفه غایص تر است و آنچه چرک او صدید دارد و راه متقرح سازد ساعیه نامند و آنچه سفید و شبیه بایلیا باشد و بی خارش لبنیه
و آنچه با التهاب و حدة و وجع و قلیل العدد و زرد آب تراوش کند بلحیه نار فارسیه و آنچه از جلد تا بکل لحم رسد جمره و آنچه تا بکل نرسد نمله نامند و آنچه سلعه و ...
با حمره در باطن قرحه او دواها شبیه بدانه انجیر باشد تینیه گویند و بثور متقرحه که جلد را ثقبه دار کند و رطوبة شبیه بکوشتاب تراوش نماید جبره نامند و بثور
بی قرح که در سر بهم رسد و با خارش باشد و پوستها سفید از وجدا گردد و مثل شوره ریزد و سبفه نامند و قسمی از کچلی است و آنچه با ریختن موی سر باشد و جلد را متقرح
کند حزاز و ابریه گویند و معروف است بکچلی و بثور غیر متقرح هرگاه بسیار ریزه و متصل بهم با حمره و خارش باشد شبری نامند و چون قطعه قطعه باشد بنات اللیل
اکثر بروز او در شب بعد از خواب میباشد و بفارسی ابرو کهیر خوانند و هرگاه با اتصال و خارش و کمودت لون باشد جرب یابس گویند و چون متفرق برآمده
و تیره رنگ باشد ثالیل نامند و آن عدسیه و بطنیه و خطبیه و مساریه و منکوسه میباشد و چون بثور سوداوی مخصوص بساق باشد از جنس ماده دوالی الطم نامند و بثور
بسیار خارد لبنابیه کوچک با خشکی بیشه و تندی و لذع را خصف گویند و شرط است در تاثیر ادویه کلف و نمش و بهق و امثال آن که بعد از حمام بمالند یا سوده
بخار آب گرم بدارند و بمالند تا سرخ گردد لیس دو ادویه را ضماد کنند و چون ادویه مجربه در مواد مذکور در باب ضمادات مسطور گشته برخی از آن مرقوم میگردد
دوائی که جهت کلف مجرب است انزروت را در زهره گاو حلنموده بمالند و بدستور تخم خربزه مغز بادام تلخ حب المحلب خاک زیبق با آب سرشته استعمال نمایند و بدستور
جهت کلف و نمش و بهق لبنابیه نافعست فضه سفید ترمس تخم ترب و تخم ترتیزک و قسط تلخ خوبادام تلخ و بوره ارمنی و فلفل اشق مجموع را در آب اصول سرشته ...
جهت ازاله کلف و نمش و امثال آن آرد سوده آبیج سوسن اسرگین گنجشک قسط تلخ با آب و سرکه طلا کنند و روز دیگر با آب سبوس گندم بشویند **دوا**
دیگر بافلی مقشر کرسنه ترمس تخم ترب تخم خربزه نخود پوست دار شاسته از هر یک جزوی زرنیخ سرخ و زرد دو جزو و انزروت مصطکی بوره یکجزو و نیم با آب
یا زد امثال آن طلا کنند **دوائی که جهت رفع آثار و خیلان** بسیار نافع است انزروت نبات مغز بادام تلخ آب صابون بمالند
اشق را در سرکه حلنموده استعمال نمایند **دوائی** که آثار و بخابنیه را رفع کند و سم را قلع نماید کندر بوره صبر زرد بالسویه با سرکه استعمال نمایند و بدستور مرداسنگ
سفید کرده را با پیه مرغ بمالند و همچنین زرنیخ را با آب کشنیز طلا کنند **الصفات** جهت جمیع آثار و خون مرده و خیلان و نمش آرد سوده مغز بادام تلخ صدف
حرف بابلی نخود مقشر کرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده انزروت نبات با آب عصفر استعمال نمایند **دوائی** که جهت سعفه رطبه عفص محرق و سمه با روغن
و پیه بمالند و بدستور بادام تلخ تازه و پیه و سرکه ضماد کنند و بدستور توبال النحاس مرصاف کند و شب یمانی زراوند طویل زاج خاکستر چوب زیتون
صبر زرد با روغن گلسرخ و سرکه بمالند **الضماد** جهت سعفه یابسه نافع است و بدستور جهت رطبه و حزاز و جرب و قمل و قوبا و ریختن موی و داء الثعلب مجرب است
شیاف ماتیثا عفص فلفل حج زرد چوبه بوره با روغن بادام تلخ و روغن خردل بالمناصفه استعمال نمایند **ضماد** جهت جبره و سعفه و قروح و سبفه کشنیز
تیز برگ حنا نمک با سرکه و روغن گل ضماد نمایند و چون برنج سفید را کوبیده با سرکه حل کنند و نصف وزن برنج گوگرد اضافه نمایند و در حمام بمالند
جهت بنات اللیل هم مفیداست **دوائی که جهت بنات اللیل نافعست** صبر زرد و مرصاف و عدس با سرکه و عسل بمالند و بدستور سرکه و بوره و حنا
زعفر لبنابیه مفید است و آتش ایک یام قادر آب سرد از مجربات و انستات و بدستور طلا نمودن آب باملیه زرد با صبر زرد و آنچه با حرارة باشد مالیدن آرد جو با آب کاسنی
و آب کشنیز و بدستور آب برگ درخت با ضندل و بوش فرسید از مجربات است و عصفر است دفع میباید **دوائی** که جهت جرب با ...ه و حکه عجیب الاثر است اهلیلج مقشر بلیله زرد
عیر مقشر بوستیا در زیت مقتول در روغن کنجد بجوشانند و بالفل آن بمالند و نزد که آتش عضو را بپردازند و امتیکه از حرارة آتش ملتهب شوند باید که اطلا
شود بعد از اکراه موقوف داشت و تصمیم کرده که این تدبیر بکشند را لایسکنند و جهت حکه که از حرارة مفرطه باشد طلا نمودن مغز تخم کدو و صندل با شیر دختران مجرب است
و بعد خشخاش مسحوق و کچه و حنا و صبر زرد و نشاسته با آب کاسنی و آب گشنیز با سرکه بسیار موثر است **دوای** مسهل که در قسم جرب و بهق سفید ثابت نمی شود اهلیلج یا اسقسط و شیطرج هندی ...

[illegible] بمالند و از آفتاب خشک کنند و دستور [illegible] کردن [illegible] بروغن گل یا روغن تخم مرغ
[illegible] زایل میکند **دوائی** [illegible] و آثار [illegible] سیاه [illegible] الحدید [illegible] است آثار [illegible] بالسویه [illegible]
[illegible] **صنع دیگر** [illegible] قابل رفع باشد زایل میکند [illegible] علاج [illegible] باشد [illegible] اصل [illegible] دارد و از جمله
[illegible] سرگین [illegible] عفران الحدید [illegible] الحدید [illegible] سوخته [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] خون [illegible] بار [illegible] خشک شود [illegible] تا [illegible] اصفر [illegible]
حاجت [illegible] صبح و شام [illegible] تا سه روز [illegible] و هرگاه [illegible] باده [illegible] نموده بحمام [illegible]
[illegible] **دوا جهة قوبا** [illegible] کبریت [illegible]
[illegible] **دوائی** [illegible] قوبا [illegible]
[illegible] **دوا** [illegible]
[illegible] است و [illegible]
[illegible] جهت **رفع قمل و قمقام** برگ درخت [illegible] برگ حنظل برگ مورد و برگ کتان و قصب الذریره و برگ [illegible]
روغن [illegible] است و [illegible] **دوا** [illegible]
[illegible] **باب دهم در مطیبات بدن و عرق و ضیقات فرج و**
ملذذ جماع و بیان غوالی و عطریات که بوی دهان را خوشبو کند چون این باب خصوصیتی بمباحث بیشتر دارد [illegible]
لازم است که شطری در اصول کلیه بعضی از آن که در توافق و اشکال آن دخل عظیم دارد مذکور گردد [illegible] اجل است [illegible]
توافق طرفین است [illegible] جمهور اطبا اتفاق نموده اند که هرگاه عمق بدن رحم و قضیب موافق باشد تخلف در موافق طرفین و دوستی میکنند و [illegible] هرگاه علتی دیگر
در طرفین نباشد و تولد نیز تخلف ننماید و این اصل تحقیق عظیم است [illegible] استدلال بر همین است که مردان و زنان را قضیب و عمق رحم کمتر از مقدار شش انگشت مضموم
و بلندتر از دوازده انگشت نشاید و متوسط مقدار نه انگشت بعد از موازنه انگشتان مرد و زن موافقت و مباینه معلوم میگردد و طویل را با قصیر مباینه بمرتبه [illegible]
[illegible] ذات اصلاح پذیر نیست اما مباینه قصیر طویل یا متوسط القدری تدبیری پذیرد و آن بمطیبات و مضیقات فرج و مسمنات قضیب و استعمال غوالی و عطریات [illegible]
نکهت که بوی دهان است صورت پذیر میگردد و غالیه از مخترعات جالینوس است که جهت ملوک یونان ترتیب داده و اطبا اقسام [illegible] منحصر در عرقها است مثل عرق قند و بهار [illegible]
و امثال آن و قسمی غالیه است که ادویه عطریه و مقویه اعضا را با روغن بان سحق نمایند و مشک و عنبر تقویت نمایند و قسمی ذات عطریه است مثل عبیر و امثال آن و قسمی ادهان
است مثل روغن گل و صندل [illegible] و هر یک [illegible] عرقها و ادهان را در قسم اول دستورات مذکور [illegible] و بعضی غالیه را [illegible] وجوز الرخام و روغن بان
دانسته اند و ظاهر آنست که اقسام باشد و آنچه را ادویه مفرده بیان خواص آن نموده اند مخصوصا [illegible] ادویه مذکوره بوده [illegible] **غالیه** منسوب بجالینوس [illegible]
[illegible] جهت تقویت بدن و خوشبو کردن آن [illegible] تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تفتیح سده دماغ و صداع بارد و نزلات و حمول او جهت تقویت رحم و [illegible]
آن نافع است قرنفل دارچینی گل سرخ هر یک یکجزو و سنبل الطیب بسباسه عود هر یک نیم جزو ناخن [illegible] یکجزو نیم [illegible] ادویه [illegible] گلاب [illegible]
آب [illegible] سحق نمایند تا بربع برسد و از آن [illegible] ادویه [illegible] گلاب اضافه کرده مجموع را با آتش ملایم نرم سحق نمایند تا بربع برسد پس صاف نموده بوزن آن
بان و عشر آن [illegible] تا غلیظ گردد و اگر [illegible] عسل رسیده باشد زیاده دفن نمایند و بعد
[illegible] هر یک [illegible] و عنبر حل کنند **غالیه** دیگر [illegible] است و در [illegible] یافت شده [illegible] آثار عجیبه [illegible] نموده اند از جمله
آنکه چون [illegible] نماید [illegible] بقدر [illegible] عقل [illegible] جهت [illegible]
و دوا [illegible] نافع است و [illegible] تجربه [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] هر یک [illegible] نرم سحق نموده [illegible] آن [illegible] روز [illegible] آتش [illegible]

دوائی دیگر که رایحه [illegible] بالقره [illegible] بگذارند ... [illegible] اضافه کنند و [illegible] هر یک ... مشک و عنبر و [illegible] زهره مرغ ...
بدن و عرق را خوشبو کند سه سبز نعناع مرزنجوش برگ سیب بابونه جوشانیده صاف نموده سه برگ مورد و پوست برگ ترنج صندل ...
اشنه نرم سائیده اضافه کنند و با روغن [illegible] بالجمله بجوشانند تا روغن بماند **ایضاً جهت رفع بدبوی زیر بغل و کنجران**
[illegible] سنبل شیبانی [illegible] گلسرخ هر یک جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص سازند و استعمال نمایند **ایضاً** جهت بدبوی زیر بغل که صاحب آن [illegible]
است باید موضع را با تیغ خدشها نمود و این دوا را بمالند تا خون بقدری دفع شود و بعد از یک شبانه روز موضع را بشویند و تصریح نموده اند که دیگر عود نمیکند [illegible]
راسن خشک محرق [illegible] و طول [illegible] محرق زنجار [illegible] محرق زعفران هر یک جزو ... برگ مورد تازه بسرشند و قرص سازند **دوائی که جهت رفع بد**
بوی عرق بسیار موثر است مرداسنگ توتیای محرق مغسول خاکستر برگ سوسن که فرفیر گویند و ترک شیرین بیابان اسفند [illegible] صاف صبر زرد [illegible]
بالسویه با گلاب یا امثال آن طلا کنند و در رفع بدبوی انگشتان پا بستن برگ سوسن تازه از مجربات است **ادویه** [illegible] عرق مفرط کنند از انجمله [illegible]
آب به را با ثلث او روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و بدستور صندل سرخ سوده با روغن گل طلا کنند **اما ادویه که باعث تضییق فرج**
شود از انجمله حمولی است که جالینوس تجربه نموده و صفت منافع در موجود است تضییق و تقویه عنق رحم و تسخین و تلطیف و کشادن [illegible] جذب مواد از قدمین [illegible]
منی مرد ... مرزنجوش صعتر بری کندر و اذخر گلسرخ پوست ... بالسویه با روغن بابونه ... آن سرشته البته اول روز حمول کنند [illegible] اخراج
نمایند **ایضاً** شکر [illegible] با زوفا استخوان آب بعد سرشته بدستور استعمال نمایند **حمول** دیگر که سریع الاثر است عود و سعد راسن اقاقیا [illegible]
یکجزو مشک عشر جزو با آب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند **ادویه** که چون استعمال نمایند جماع و ولادت باعث توسیع نگردد [illegible] سیب پوست [illegible]
فارسی جوز مایل سرطان بحری موی خرس همه را باید سوزانید و با روغن بان سرشت و در راهی ... بقدر ریگدانگ البته حمول نمایند **دوائی** که چون زن منقطع
الحیض استعمال نماید هرگاه حامله باشد تقویه جنین نماید و هرگاه [illegible] منقطع شده باشد ادرار کند ... حب بلسان تخم کرفس بالسویه سحق نموده
... را بشراب ممزوج بیاشامند **دوائی** که در تضییق [illegible] بکاره است از کندر گلنار پوست انار دانه خرما سوخته تو بال النحاس صعتر بری جفت البلوط
زعفران ... خشک کرده ... با آب مورد استعمال نمایند و بیان [illegible] ادویه مجربه مذکور شد **اما ادویه ملذذ** از انجمله [illegible]
[illegible] باعث لذت طرفین میگردد [illegible] نرگس زهره گاو و موی [illegible] عاقرقرحا بالسویه در حین جماع بر قضیب طلا کرده و بعد از خشک شدن مباشرت کنند و چون [illegible]
مباشرت [illegible] **دیگر مسوح** که بغایت موثر است و باعث لذت طرفین میگردد کبابه [illegible] عاقرقرحا سعد هر یک جزو [illegible] بیان که [illegible]
[illegible] جزو ... با هم طلا کنند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذت افزای زن میگردد **مسوح** که همین اثر دارد عاقرقرحا دارچینی هر یک مثقال
مشک [illegible] باعث [illegible] زند و وقت حاجت قدری از آن با آب دهن حل نموده بر قضیب بمالند و بعد از جفاف مباشرت کنند **مسوحی که در تقویه قضیب معمول**
است و رفع عنین میکند بازعفس [illegible] نرگس هر یک [illegible] یکجزو در سه بشت مثقال روغن زیتون [illegible] بجوشانند تا [illegible] شود
... [illegible] صاف نموده زهره گنجشک تخم انجره عاقرقرحا خردل سرخ هر یک یکمثقال عنبر نیم مثقال اضافه نموده مکرر بر قضیب بمالند و [illegible] ضماد نمایند و
اگر [illegible] امثال آن و زهره مرغ اضافه کنند تا تقویه آن شود و چون [illegible] نرگس [illegible] در شیر [illegible]
[illegible] طلا کنند عجیب الاثر است و چون [illegible] اضافه [illegible] طلا کنند از مجربات [illegible]
مجامعت کنند باعث [illegible] و نعوظ طرفین گردد [illegible] محرق [illegible] زهره خرس [illegible]
[illegible] طلا کنند و اگر [illegible] جامع مرد [illegible] قضیب [illegible]
[illegible] **اما ادویه** که باعث توسیع فرج گردد [illegible] مباشرت [illegible] تخم [illegible]
تخم [illegible] زهره کفتار روغن زیتون بالسویه [illegible] روغن زیتون [illegible] استعمال نمایند [illegible]
زن حمول کنند تا سه ماه رحم [illegible] [illegible] قصب الذریره [illegible]
[illegible] سفید سرشته استعمال نمایند **ادویه** جهت [illegible] ... [illegible]

فایده بخشد باید دیگران دوا که از مجربات است (ایلاقی) نقل شود و بتجربه رسیده است چون لوا مثل فوفل کافور قرنفل دار چینی خولنجان هر یک یکدرم سه شانك هم
بارت شیر حکیم کرده در زیر زبان نگاه دارند و بعد فرو خورند پوست ترنج در سواد خانه وضع کنند خشک نافع است و هر گاه خواهند که محبوب منتظر درد دهان بیدار شود حل کنند و با عنبر
قدری مخلوط کرده با عسل با شیره نبات ودقه در عقب تعلیم نموده اند بخصوص ما و شیره حیات اند **باب سیم در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه** از ثابت بن
قره منقول است و بتجربه مجرب رسیده که چون اعداد ۲۲۰ و ۲۸۴ را ... عدد قد را بر روی طعام نوشته با چیزی شیرین خورانیده با جنس مخالف انسان ... قوه باصره تحریر رسید که ...
بسیار از امثال و نیز الیضا تجربه فرموده که چون ... را در سایه خشک کرده استعمال کنند مشاهده روحانیات نمایند **فی المحبه** منقول
از وست که چون گل سنجد را ... معجون کرده با قدری شیرین بدهد و دهند در دوستی محبت می رسد که بی آرام گردد و تجربه هرگاه مذکور اول را
بقطره از خون سر انگشت و سلی قلیلی آب باران اندکی عرق جبین و قطره خون ... با شیره نخیه طعام ... کنند و محبت پیدا گردد و تجربه فرموده و از مجربات شمرده که چون
تخم ... را با کنند و سفیده را بالتمام اخراج نموده ... خالی نموده ثقبه را مسدود سازند چهل روز در سرگین ... دفن کنند تا خون گردد و پس خشک کرده با شکر
بسایند و با شتابخور دهند ... و هیچ محبت بهمی رسد که احدی بدان حس اختیار نماید **فی الحب** چون زحل در سنبله باشد مقناطیس را در گلاب بسته مثل
بسایند و بمریخ و ... مثل سرمه بسایند و هر یک شخصی معین ... استحال کند ... شخص بکحل اول ... و شخص بکحل ثانی نماید با محبت مفرط ثانی با اول گردد و تجربه
دانسته اند ... **الیضا** جهة دوستی مجرب ... ناخن ... دست و پا خود ... مثل غبار سائیده با شراب یا
بهر که دهند مطیع و منقاد گردد ... ذکر نموده ... منقول است که چون ... عارض ... مترض نموده با آرد گندم بیخته طعام ... ن
کنند در محبت بی آرام گردد **الیضا** خاک ... در ساعت سوم روز چهارشنبه ... جهة رفع عداوت و تفرق مجرب ... وتحریر ... در حضیض گردد ... گاه ...
... **الیضا** جهة ازدیاد محبت از کتب طلسمات ... نقل نموده اند که ... ساعت ... روز جمعه که قمر در میزان باشد ... شان ... را
بر آن نقش کنند و آن صورت زنی است که ایستاده باشد ... باطن نگین این حرف ... بر انگشتری ... لابس آن ... با هر
که مباشرت کند ... **فی البغض** منقول از کتاب ... چون ... آن ... مرده ... مرده
... **فی اذهاب الغیرة عن النسوان** در کتاب ... اند که چون ... شراب ... تا غیرت از وسلب شود و چون قضیب گاو را در سایه خشک کرده
... با شراب ... سلب شهوت جماع ... چون قضیب ... قبل از طلوع آفتاب ... غروب ... گرفته در سایه خشک کنند ...
... مردان ... قطع خواهش او شود ... چون ... مریم را سائیده با آب ... زنی که ... شهوت او شود و ... دا
... **و فی العقد** از ثابت بن قره منقول است که چون ... زنی که ایشان ... باشند جماع ... ن
زن ... با مباشرت آن زن نباشد ... در حیوة الحیوان مذکور است که چون ...
... و آن ... منقول است که هر گاه ... گرگ آلوده کرده ... احد
... **فی الشراب** چون یکدانگ ... حل کرده ... تو
... هرگز خواهش آن کنند **فی امتحان الحامل و البکر** ... چون یکدانگ ... کرده با سوزن ... زن ...
هر صباح ... و حامل ... خواهد بود ... **فی** ...
... **دلالت**
... چون ... او ... دختر ... و ... چون ... هرگاه ...
... **فی** ... و ... عسل ... چون ...
... گردند ...

بول کبس بیاشامند هرگز حامله نشوند و بستور اشامیدن حقیقت ابوال بان همین اثر دارد سر عجیب از جعفر طوسی منقول است که چون زبان ضفدع [illegible] ۱۰۷

خواب [illegible] گذارند یا فرش او را بچه و لذا اجزای ضفدع کشند آن [illegible] هر چه کرده تا بیان کند **ما کسبه خروج الریح من الاسفل** [illegible]

بو الحمر و برگ خشک سرو نانخواه محرق برگ سداب تخم بلیون [illegible] محرق [illegible] محرق [illegible] مجموعه [illegible] یکیام چون سائیده با [illegible]

[illegible] از ضبط خروج ریح نتواند نمود و اگر مجموع را با چهار مثل آن آب بجوشانند تا [illegible] صاف نموده با مثل آن روغن بجوشانند تا آب بسوزد [illegible] بمالند اثر او در

ریح بقدر [illegible] ادویه مذکور است و [illegible] تخم [illegible] از مجربات است [illegible] خوردن زیره کرمانی است **عملیکه بیهوشی آورد** [illegible]

[illegible] سائیده [illegible] در کوزه سفال گذاشته و سر [illegible] کنند تا گرم شود [illegible]

[illegible] در وقت استعمال [illegible] افیون سائیده دانگی [illegible] هر که [illegible] بیهوش گردد و چون خواهند بهوش آید چند قطره سرکه را [illegible]

[illegible] افیون [illegible] با سرکه مخلوط کرده [illegible] دوائی که [illegible] افیون [illegible]

[illegible] تخم کاهو [illegible] بجوشانند و صاف کرده گندم بقدر [illegible] گردد [illegible] خشک شود [illegible]

[illegible] گندم [illegible] در شیشه ضبط کنند و در وقت حاجت [illegible] دانگ سائیده بیاشامند [illegible]

شق خواص شتی [illegible] خوردن [illegible] [illegible] التقویه

چون تخم خربزه را در [illegible] که آن تخم را بدماغ [illegible] آلوده [illegible] بطریق معمول آب دهند [illegible] خربزه [illegible]

هر که [illegible] چون تخم خربزه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **رفع ساس و کیک از خانه** [illegible]

[illegible]

[illegible] **الیسیت و تکلیم و بعضی از رسایل** [illegible]

حکما و هند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و حفظ صحت بجای نماید که بغیر تغییر مزاج و مرضی بر وظایف نگردد و در ... صحت و تقویت قوی حواس و ... احداث کنند و در یکسال ضعف و پیری دفع
یابد زایل کنند **دیگر آنکه** هر سه روز یکبار آنرا با یکدیگر از هلیلجات نرم سائیده با روغن بادنجان کهنه از تخم او گرفته باشند چرب نموده ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت
بعد از آن میل نکنند و بعد از آن اغذیه لطیفه تناول نمایند تا ششماه باین طریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند بنحویکه دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج و سل و سعال
و امراض بواسیر را رفع نماید و حدت بصر و قوت سمع و ... بغایت قصوی رساند **دیگر آنکه** هر روز یکبار آنرا با هلیلجات طلق سیاه محاوب مکلس سائیده با روغن تازه گاو
حب کرده استعمال نمایند تا یکماه و بستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمیع ... آنست که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و بیضات
و نخود و حرارت غالب باشد و از سبزیها و جماع و حرکات عنیفه و اغراض نفسانی اجتناب نمایند چه هرگاه بشروط مذکوره عمل نمایند باعث هلاکت و امراض مهلکه و ضعف ... شود
دیگر سیاه اسیرپهلاست و آن عبارت از هلیلجات است و طریق آنست که سی عدد و شصت هلیله کابلی بزرگ اعلی را که هر یک بقدر بیضه باشد و ظرف سفال
کوزه نو را اول گاو ... بقدر چهار انگشت بپوشانند و سر کوزه محکم نموده در زمین پاک دفن کنند بنحوی که سر کوزه بیرون باشد و تا ... یکهفته گذارند و هر روز
... دالم شده باشد اضافه نمایند تا هلیله هضم شود پس هر یک دو نیم کرده دانه را اخراج نمایند و در ... که الوالارواح عبارت از آنست
با ... بالسویه از هر یک نود درهم بسایند تا یکسان گردد و قدر ... حکمت گرفته در دیگ ... با خاکستر آتش نرم گذارند تا منعقد گردد پس سائیده
سائیده و جوف هر هلیله نیم گذاشته ... هر هلیله سر هم گذارده هلیله را بریسمان بسته محکم نمایند و هلیله را از ظرف پاک کرده عسل کف گرفته بر آن ریزند
بقدری که او را بپوشاند و ظرف را در زمین پاک تا یکماه دفن کنند بعد از آن ... بیرون آورند جدا جدا ... نموده اجرام هلیلجات بعوض ... از آن ناننده هلیلجات
مرباشده را هر روز یکعدد را تناول نمایند تا چهار ساعت ... نخورند غذا تاخیر کنند و بعد از آن شیر گاو ... اطعمه لطیفه و نان گندم و گوشتهای لطیفه تناول نمایند چون یکسال ... و ...
... که مذکور شد جمیع منافع ... سیاه نموده موی سفید ... تقویت قویها ... و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی مشاهده کنند
صفت تریاق منقی ... در ماهی ... جمع ... تا جرم سیاه از زوایل ... پس ... عسل ... بستور نمایند و ... سوم
... بعد از آن ... مثقال ... مثقال آب ... نرم بجوشانند ... تحلیل ... ریختن ...
... مثقال ... منضبط کند و این ... الوالارواح منقی ... استعمال ... است ... خطرناک ... بتحریر
... عبارت از ... عبارت از ... و از امثال آن ... و ... احراق ...
و سایر آن در دستور اول این کتاب ... منافع ... **صفت ترکیبی** ... حرارت جگر و سل و دق ... از مجربات حکما ... است
قلعی در سفال یا ظرف آهن گداخته چند بار زرد چوبه سائیده ... آهنی ... تا ... مانع سحق ... گردد
... سفید شود پس ... هر صبح ... از یکعدد تا ... استعمال نمایند و هرگاه ... بوده ... از آن ...
... گرده ... دیگر ... خمیر کرده ... که ... و بعد ... و از این جهت ...
... و رفع ... سفید اول ... **باب بیست و دوم در ذکر بعضی از معالجات که مخصوص جاریه پایان است**
واکثر ... نقل شده مخفی نماند که ... فصد آن ... این تفصیل **عرقین بازرین** ... فصد
آن جهت تحریک ... و گرانی ... نافع است **عرقین منخرین** ... جهت امراض چشم و دهان و گوش و بینی مفید است **عرقین و داجین** در
دو طرف گردن است ... مرض ... جاره ... نافع است **اذعان** ... از دو طرف کشیده است ... جهت
درد ... نافع است **صافنات** ... دق ... و ... ضعف قوا ... و ...
... **اخرسنان** ... کشیده تا برگ ... مرض ... نافع است **عروق**
اذنبت ... جهت امراض ... **عروق حشات** ... جهت امراض قوا سینه ...
حرارت ... **ضعف عین** ... **اما طریق معالجات آنست** که ...
... گرم ... از آن ... استعمال نمایند اما امراض

اما امراض راس یکی آنکه در ابتدا سر را حرکت دهد با سیلان رطوبات بینی و قلت اکل و بعد از آن ورم مستطیل در عقب گوش بهم رسد علاج
گشودن رگ بازرین است پس طلا نمودن ثفل تخم کتان که روغن او را افشرده باشند با صابون و بزرقطونا و هرگاه متفجر گردد علاج قرحها
کرده دیگر ناخنه است که تبرکی سانجو گویند علامتش تنگی نفس و برآمدن غضروف بینی و سر پیش افگندن و عدم اکل است علاج
قطع با نشتر و اخراج غضروف و فصد عرقین منخرین و سحوق کردن بزاج و زرنیخ و مرهم زنگار و استعمال سعوطات برآمدن دندان زیاد و کمال [illegible]
و باعث قلت اکل و نشخوار است علاج قلع و مالیدن موضع بزفت و حلتیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند [illegible] نمودن
و شونیز دیگر ضفدع است و آن ظهور ورم رگهای سبز است در زیر زبان علاج گشودن [illegible] که در حرف ضفدع طبخ نموده با
و کل آن دیگر تاثیر هواست علامتش بهم آمدن چشم و سر به پیش افگندن و غمگین بودن و انگندگی سینه و برخاستن موی است علاج آرد جو را
با ربع وزن او ریوند چینی با دوغ ممزوج کرده بر روی یخ سرد کرده بخورانند و با آن حقنه کنند و هرگاه از برودت هوا باشد شبت و بابونه از هر یک چهل و
پنج مثقال هیکوب کرده با جو تا سه روز بدهند امراض عین مثل ظفره و امثال آن و بیاض و غیره علاج همه بدستور معالجه انسان است مگر [illegible]
ادویه قوی را استعمال باید نمود امراض ریه و احشا و از آنجمله سعال است هرگاه بعد از اکل عارض گردد از ضعف ریه خواهد بود والا از دماغ
علاج [illegible] و از تخم مرغ خام بگلو کنند و یا در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم نرم گردد آنگاه بدهند و بدستور دادن شیر [illegible] و علف
و آب [illegible] جبازی بسیار نافع است و حقیر حب سعال تریاک دار و حب نشاط را تجربه نموده است و [illegible] حب [illegible] داده و قسم بارده
[illegible] اند که این دوا مجرب است [illegible] شونیز قند سفید قشر هر یک سه مثقال روغن دنبه تازه هفتاد [illegible] کرده بدهند هر روز بدستور
[illegible] باید داد اگر اثری باقی ماند سه روز دیگر [illegible] چارپا بیرون زند و گویند اگر در سالی یکبار این ادویه را بدهند [illegible] در آن سال مبتلا [illegible]
[illegible] او نیز [illegible] بدستور [illegible] و آب گرم بدهند از مجربات شمرده اند و این دوا نیز بغایت نافع است [illegible]
[illegible] هر یک سه مثقال جوشانیده [illegible] با بیست مثقال عسل بدهند و در شدت سعال فصد وداجین را نافع دانسته اند و داغ [illegible]
و سعوط زعفران با روغن زیتون بغایت سودمند است دیگر قولنج است علامتش احتباس بول است و بی آرامی و برآمدن شکم علاج
که عبارت از [illegible] است پنجاه مثقال او را در آب ریخته جرم او را بخورانند و آب را حقنه کرده بگردانند تا اطلاق واقع شود و شیاف شحم الحنظل با صابون
و سویز از مجربات است خصوصا با قدری زهره گاو و خورانیدن یکمثقال زهره خرس جهت درد شکم و درد جگر و سده از مجربات است و بدستور شیاف
از حلتیت و تخم حنظل کردن و خورانیدن آب نیز و [illegible] سرگین کبوتر و زیت و شراب [illegible] دیگر احتباس بول است علاج شرب [illegible]
گاو هر یک نود مثقال نیمگرم بدهند و حقیر این دوا را تجربه نموده است شوره صاف را از پنج مثقال تا هفت مثقال در ماست حل کرده بدهند در
حال رفع علت کند و باید بعد از دوا دادن از چوبهای کم عرض [illegible] و چون دهنه فرنگ در چشم اسپ بکشند [illegible] ادرار [illegible] و مجرب است
جوگیری و سینه گیری هرگاه سینه گیری از جوگیری حادث شده باشد [illegible] روز آب و کاه نباید داد و بعد از آن بتدریج علف [illegible]
و اگر بهیچ قسم علف سبز بهم نرسد کاه و جو را در آب و قدری شیر پخته بدهند و در آب سرد حرکت بسیار باید داد و هرگاه سینه گیری از جو نباشد فصد عروق
و حشیات [illegible] و فصد اذعان کنند و تخم مرغ خام چند عدد ناشکسته در گلو ریزند و بجای جو حلبه و عدس و حب البقر و امثال آن دهند و گندم [illegible]
پخته نافع است و شیر را در روغن دنبه جوشانیده بر سینه گرم کرده بقوه تمام بمالند و بپوست تازه گوسفند بپوشانند امراض قوایم یکی [illegible]
است و آن وقتی عارض میشود که عرق داشته و دفعة سرد شود و مانع حرکت کمر و گردن گردد و بخلاف تشنج که شامل جمیع اعصاب است علاج پوشیدن [illegible]
سعوط ببوره ارمنی و روغن گلسرخ و بخور و نطول کردن بمطبوخ [illegible] و برنجاسف و کندر و مانند آن و هرگاه زایل نشود داغ مفصل سر و گردن
و بیخ دم باید کرد جسر علتی است که با سستی قوایم موی او مثل داء الثعلب بریزد علاج موضع را چند جا با نشتر [illegible] تا خون بقدری رفع شود
و پیاز عنصل مالیده بر روغن کوهان شتر و روغن [illegible] شونیز و ثفل تخم کتان ضماد نمایند جمود علتی است که بسبب حمل گران کثرت شرب بعد از اکل عارض
میشود علامتش دیر گام برداشتن و گرانی سینه و خشکی اعضا و تشنج قوایم است علاج فصد [illegible] طرف پیشانی و طرف سم است و سعوط کردن [illegible]

ادکاه و نطول طبیخ ادویه حاره مثل حاشا و بابونه و برنجاسف و افسنتین و تعقد علتی که بسبب حمل گران و حرکت بسیار در سیر سنگلاخ و زمینهای درشت
بر بالای زانو بهم رسد علاج بمبیات و محللات مثل مویز و زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند ورم تحت الرکبه و خروج
یکی از قوائم بجهت داء الفیل از ریختن مواد غلیظه است علاج تضمید مواضع است بحنظل تازه و بقل الاشنق و سیر و غدده انسان از مجربات است و دستور
زیت و خورانیدن ریوند چینی با دهند و شبیه و نطول به بابونه و نخاله و امثال اینکه آن طباق علتی است که باعث ورم حوالی سم گردد و با خشونت و شکافها و شقاق
علاج بریدن موضع و داغ کردن است با نشتره تا آتش سرخ کرده و اخراج آنچه شبیه بدانهای انجیر بوده باشد و بعد از ان استعمال نمودن قطران و مراهم
مناسبه قرحه خفیه حافر که از سیخ بهم رسد علاج کشیدن سیخ و چکانیدن روغن چراغ و روغن شیخ صنعان و امثال آنست شقاق طریق
علاج آنست که مکرر آب بشویند بلکه بدتی در آب گرم بگذارند پس سم را خشک کرده و این ادویه را گرم نموده در شکافهای بچکانند علک البطم و پیه
بز [illegible] بگدازند و سریش اضافه نموده استعمال نمایند و این از مجربات حقیر است و بعضی مالیدن مغز گوسفند و روغن کنجد یا کنجد محلول و زرده
تخم مرغ و [illegible] زعفران را [illegible] و داغهای خطی تا [illegible] سم و ساق [illegible] نافع است امراض جلد از مجربات است علاج آنست که زرنیخ و نمک را
بالسویه در روغن گاو جوشانیده طلا کنند و در آفتاب [illegible] تکرار نمایند و آنچه حقیر تجربه نموده [illegible] دو جزو و سیماب [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] روغن تازه [illegible] مخلوط کرده موضع جرب بعد از شستن آب گرم و صابون ضماد نمایند شریح و لفاخات
و آن علتی است که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد علاج تضمید او است بصابون و سرکه و [illegible] و دستور خردل با ماست نافع است و
[illegible] دستور [illegible] با سرکه و روغن گل از مجربات حقیر است حکه علاج خارش مثل جرب و شیر [illegible] است و [illegible] شراب و سرکه [illegible] سریع
[illegible] بسبب خارش ریختن [illegible] کنجد [illegible] مخلوط کرده [illegible] بشویند و [illegible] همین عمل کنند برص که تری [illegible]
حقیر آنچه تجربه نموده ضماد [illegible] است که در باب الطلیه برص مذکور است باید موضع را با آب [illegible] شسته ضماد نموده و چون پوست بیفکند و اثری باقی
ماند تکرار نمایند والا فلا کوکب علتی است که بسبب اکل مفرط مواد فاسده و کثیفه جمع گردد و بروز کند علاج تضمید او است ببقله و سرگین کبوتر
با روغنها و بعد از شکافتن و معالجه جراحت کردن دادویه جراحات در باب مراهم مذکور است و احتیاج بتکرار نیست امراض مفاصل علامتش ضعف
حرکت عضو مخصوص است و چون دست بر ان مفصل گذاشته بفشارند معلوم گردد علاج فصد قوایم و تضمید بتحلیل و اغلظ و سیر و سرکه و ادویه محلله
است و داغ مفصل معلوم و جمیع مهره ها و مفاصل نیز داغ نافع است والصاق زفت و تدهین بروغنهای حار و لفظا ورم آنچه در ران تا آخر ساق
و یا تا زانو باشد ریح الحمال نامند علاج تضمید بعد از ادویه مجربه است و دستور [illegible] گندم [illegible] و سایر اورام [illegible]
معالجه نمایند و علاج ورم پشت که از کوفتگی باشد [illegible] نمک را در شیر گاو جوشانیده [illegible] دو سه روز تکرار نمایند مگر [illegible]
و ورم محل تنگ را با [illegible] و سرکه ضماد نمایند [illegible] بر روی آن بکشند و اورام حاره را اولا بر داغ مثل گل ارمنی
و طحلب [illegible] آرد جو با آب کاسنی و آب کشنیز و سرکه طلا کنند بعد از ان بمحللات و اورام حاره و بارده و مزمنه را در ابتدا و انتها بمحللات تضمید نمایند
مثل مغز [illegible] انجیر و سرگین گاو و زوفای تر و مرجانقوش و [illegible] و امثال آن جراحات علاج آن [illegible] و مراهم مذکوره در
ابواب سابقه نمایند و آنچه مخصوص جراحت پشت دواب است سرگین کنجشک و سرگین خشک الاغ و خاکستر [illegible] است که بعد از شستن آب گرم [illegible]
[illegible] کنند امراض [illegible] اعیا است که ماندگی باشد علاج [illegible] ممزوج کرده بدهند و بعد از لحظه [illegible]
[illegible] ساعتی حرکت نفرمود [illegible] پس در نهر آب [illegible] دم و مقعد [illegible] بشویند پس خشک کرده بروغن گاو
و نمک و شراب [illegible] تطلیه نمایند و اگر ماندگی از دویدن بسیار باشد سینه اش را بپوشانند و چهل و پنج مثقال روغن کنجد یا روغن تازه [illegible]
و یکبار دیگر آب [illegible] کنند تشنج علامتش عسر نفس و [illegible] اضلاع است علاج داغ [illegible] است که هر طرف را سه داغ مثلث کنند
[illegible] زیر ناف [illegible] علتی است که از کثرت تشنگی و بی آرامی و نفس زدن و اضطراب حرکات علاج تدبیر ماء الشعیر و تعلیف بکدوی تازه
[illegible] فصد [illegible] و تضمید جراده کدو و خیار و امثال آن ریح بسیار و ورم و سقوط [illegible] و آب کشنیز و سرکه [illegible] با شیر

با شیر تازه و آب دهن کنند **مغیر الالوان** چون بهایم را خواهند که تغیر لون او شود خاکستر بیخته را با آب خمیر کرده بقوت تمام مالیده
تا چرک زایل شود و با آب گرم بشویند پس موضع را با شب یمانی بقوت تمام بمالند و بجهت سیاه کردن بقم را با آب شنبلیله مالند سیاه گردد
و جهت سرخ کردن بقم را با آب ملح القلی بیخته ضماد نمایند و بجهت کبودی نیل را که از بقم کشند و جهت سفید کردن [illegible] تدهین نمایند
آن و بیضات موی مذکور شد **حیله** اکتحال عسل بلادر موجب بیاض چشم حیوانات است و اکتحال خراطین رافع آن و از اسرارست سعوط آب
چوبینه و در دماغ شتر رافع مستی او مجربست

باب بیست و سوم در قلع آثار لباس و جامه و امثال آن

قلع رنگ سیاهی دوده و حنا و اشنان و کچ و انار و ان را با سرکه و آب بجوشانند و آنچنان گرم بوده موضع سیاهی جامه در آن بگذارند [illegible] که دست تاب گرمی
آنرا داشته باشد بمالند و هرگاه اثری باقی ماند با آب و صابون بشویند و تصریح نموده اند که هر اثری با آب و صابون زایل گردد با این عمل زایل شود
و بدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند و هر سیاهی و الوان مختلف را با و بشویند و بعد از ان با آب و صابون رفع آثار رنگها ید است
مداد و شیر تازه با نمک [illegible] مخلوط کرده بآن بشویند و پس از ان با اشنان و صابون متفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد [illegible]
آثار رنگها ید **اثر پوست انار و سایر آثار سیاه** موضع بگوگرد دود کنند و سرگین کبوتر مالیده بشویند **رنگ دود** [illegible]
آرد برنج مالیده بصابون و آب گرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و آب لیمو رافع اوست **قلع جمیع الوان** اولا با آب باقلی بشویند [illegible]
نشاسته [illegible] و گوگرد دود دهند **ایضا** درین باب مجرب دانسته اند موضع را بسرگین مرغ طلا کنند و در آفتاب خشک کنند پس با صابون بشویند **قلع رنگ
خون** در حاوی این تلمیذ مذکورست که ترشی ترنج با نمک زایل کننده جمیع الوان خون است مگر خون لکارت و این فرق غریبست و بدستور چون
موضع را بخاکستر آلوده با آب اشنان بشویند رفع اثر خون نمایند و بدستور چون سرگین کبوتر را بجوشانند و با آب او بشویند از مجربات است
قلع رنگ زعفران چند بار بنقطه سائیده دود کنند رفع میکند و بدستور [illegible] را در آب بجوشانند تا رنگ برد و جامه را در آنجا [illegible] گرم
بوده با و بشویند پس از ان بصابون و بدستور شستن جا بوره و صابون همین اثر دارد **قلع اثر بقم** لیمو را پاره کرده در راست [illegible]
موضع را بآن آلوده بعد سه ساعت دست مالیده بنفشه زند و بصابون و آب گرم بشویند **قلع رنگ شگوفها** و میوه ها اشنان و
بوره را سائیده بسیار بجوشانند و بدستور قدری اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را ساعتی در همان [illegible] نگاه دارند پس با آب و صابون
بشویند **قلع رنگ نیل** ماست ترش را بجوشانند و موضع را در آب فرو برده بعد از دو ساعت با آب و صابون بشویند برگ آلو بالو
سوده [illegible] خاکستر او را با آب سرشته بر موضع طلا کنند و بعد از دو روز با آب و صابون بشویند **قلع رنگ توت** اثر توت سیاه با آب
توت سفید بشویند و بدستور هرگاه بگوگرد دود کنند زایل میگردد **قلع رنگ انار** اشنان را با صمغ عربی و شب بجوشانند
و بآن طلا کنند و چون خشک شود دست مالیده موضع را بنفشه زند و با آب بشویند و بدستور شستن آن بصمغ عربی و اشنان همین اثر دارد
و گویند اثر پوست گردکان را بهر دو عن و صابون بشویند **قلع رنگ نبیذ و خمر** با آب انار و [illegible] بشویند و بعد از ان بصابون
و گویند چون بگوگرد دود کنند زایل گردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات است **شستن جامهای رنگین
که تغیر نکند** [illegible] را در آب جوشانیده لباس را با بشویند **جهت ثبات رنگ جامه ها** خرنوب نبطی را کوبیده [illegible]
[illegible] بعد از ان هر رنگی که کنند زایل نگردد **قلع آثار روغنها** [illegible] آب [illegible] تا آن بشویند تا زایل [illegible] شود و چون
لباس ابریشم سفید بروغن آلوده باشد مرصاف را بعد از تر کردن موضع بران بپاشند و بسیار بدست مالیده با آب سرد و صابون بشویند هرگاه [illegible]
[illegible] آلوده باشد نخاله گندم [illegible] بسیار بدست بمالند و بنفشه زنند و تصریح نموده اند که چون زهره گوسفند بر طلا کرده با آب اشنان
[illegible] بشویند اثر جمیع [illegible] البته زایل گرداند و هرگاه خواهند تا شسته زایل گردد [illegible] سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بران
گذارند و بعد از مدتی بنفشه زنند و در قلع روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشمی بآن آلوده باشد سبوس گندم را جوشانیده موضع را با و تر کرده
بگوگرد دود کنند و در خواص الاشیاء [illegible] مذکورست و چون لباس رنگین باشد اول با خطمی بشویند پس با آب اشنان [illegible]

قلع آثار نقط سیاه و سفید اول بدوشاب بشویند پس آب باقلی گرم کرده باشند و جهت رفع بوی آن اولا گل بعد از آن صابون
بشویند و آب پنیر با مقدار جمیع مهره مجرب دانسته اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک بیکوب بر موضع بسیار بقوة بمالند و بعد از آن بشویند زایل گردانند و گویند
برروغن زیتون نیز رفع اثر نقط میشود **قلع رنگ غالیه و طیوب** رنگین کبوتر را آب جوشانیده جامه را باو بشویند و آب طبخ باقلا لیتن
دار ار عروق چهار پایان و اثر پوست سیاه بدستور نیست که در قلع رنگها سیاه مذکور شد **قلع اثر روغنها از اوراق کتاب** سفید
استخوان سوخته را مثل غبار بسایند باده هم شب و یک هم بات بسیار نرم حل کرده بر اوراق پاشیده سنگی گران بر بالای آن از شب تا صباح گذاشته
اوراق را بیفشانند و همچنین گل ... بوری و اکب نمک و شوره همین عمل میکند **اما قلع نوشتجات** بایکی را با روغن زیتون و اندکی بوره ارمنی و شب
یمانی سائیده و بر نوشتجات بمالند از اندازه شیرات میکند و همین عمل سیر را از چرک جامه نیز بسیار موثر است و درین آب سفیداب جصاصین نیز از جمله
است **و قلع موم** عسل را گرم کرده بر موضع موم آلوده بریزند و بمالند تا موم اعسل بیامیزد اعسل را برداشته موضع را آب گرم بشویند **الضا**
جامه را در روغن شیرخت جوشانیده بعد از آن بصابون و آب گرم بشویند **الضا** بوره و صابون و آب گرم بشویند رفع نماید **قلع قیر و زفت**
و قطران و سوسیانی و امثال آن آرد نخود و آب اسفنجه استعمال کنند و بدستور بروغن زیتون او رفع اشیاء مذکوره و استعمال
مثل دبق از جمله آبات دانسته اند **اقسام شستن جامها** لباس زربفت را چیزی بهتر از گل و بوره و اکب نیست بشستن را گل و ابریشمین
و سقرلاط و دارایی و امثال اینها چوبک و نمک و جامه ابریشمین چنانچه بصابون پاک میگردد و پشمینه که سفید نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلف را سیر
... ار چرک میکند و جامه سفید بهر رنگ آلوده گرده چون گشته در اول ... گذارند و روز دیگر بصابون و آب ... رفع آن میشود و بول
... نیز همین ... **باب بست و چهارم در دستور معالجات طیور که بزرگترین عبارت از الفت کبوتر**
... علما این صناعت و فضلای این علم بسیار قلیل است و بهترین ایشان قسطوس رومی در ... العوام و ... و ... س و ابن جالینوس ... اول
کسیکه جمیع ... ایشان را شکار آموخته قسطران پادشاه ... ست ... پادشاه ... شکار بحری و جمیع را ... بهرام
... اند و طریق اطبا در بیان ... بدو سایر حالات طیور ... که علاج نامند با نحای مختلف تحریر کرده اند چون امور معالجات اعراض مناسب این
مجموعه است بنا بر علیه الکتفا بر بیان آن نموده و آنچه از متقدمین بنظر رسیده ترجمه میشود و تصریح کرده اند که نبض ... در مفصل ثانی بال محسوس میگردد و
حرکت ... ابین ... و انتهای استخوان سینه که عظیم زورقی است ... که در سایر حیوانات قاعده دماغ ... و محل وقوف مواد غلیظه و
... در ... جمیع ... حارض میگردد و جهت این سبب بخارات محتبس میشود و مهره های گردن ... را ... باشد
عبارت از ... های طرف بیرون مهره هاست و روده های این جنس مستقیم است بخلاف سایر بهایم که ملفوف و پیچیده است و فالج و عرق النسا نیز طاری
میگردد **در علامات کلیه صحت و مرض** چون هر صبح بعد از خواب شب پر و بال خود را بمنقار بزد و بال افشانی کند و مردمک دیده صاف و نورانی
باشد و باطراف نظر دوخته جستجوی چیزی کند و از نشاط پرواز نماید و با خواهش حبه و فضله اش معتدل القوام و سفید و سیاه ... شود علامت صحت است
و با این اوصاف هرگاه در حین پرواز پر سرعت و قوة زند و کثیر الحرکة باشد دلالت بر حرارة و یبوست مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودت و رطوبت
و اضداد صفات مذکوره علامت صحت است پس اگر سر را حرکت بیجا دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در جرم دماغ باشد یا بمشارکت عضوی
و اگر مکرر چشم را بپوشد و رطوبت از آن سیلان نماید دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هرگاه دهانش بعد از سیاهی سفید گردد دلالت بر آنکه
و اگر بال را بتمامه جمع نماید دلیل است بر غلبه بلغم ... و چون با وجود آن هر دم سر بپای کشیده در حین رفع فضله بدشواری اخراج کند دلیل است بر آواز
و آفت روده و شقاق پاو ... کف دلیل حرارت غریبه و لرزیدن پا دلیل نقرس مفاصل و ... فوق را ... و کشیدن سوی خود بمنقار دلیل کرم
و قمل است و گاه بسیدن بال راست و منقار دلیل ضعف جگر و خارش بینی است بجهت افراط دلیل آکله و صداع جوف دلیل ریاح غلیظه و میل طعمه ننمودن دلیل
... و افتادن از نشیمن و تشنگی مفرط دلیل ... **امراض راس** و لیه علتی است که سر را بسیار حرکت ده و گاه ... کند و گاه ... دارد پس اگر
... باده ... باشد و تغییر در چشم بهم نرسد از صداع دماغ خواهد بود و الا بمشارکت اعضای اسفل **علاج** آنچه از اصل دماغ باشد مواد

وسواد ها ... با آب کشنیز و سفیده آب تقطیر نمایند و سعوط کنند و تسقیه بگلاب نمایند و در بار دوم تسقیه بگلاب که مرزنجوش در آن خیسانیده باشند باید کرد و
تضمید بمرزنجوش مطبوخ و آنچه بمشارکت باشد علاج آن عضو کنند **صرع بلغمی** علامتش آنست که موی راست ایستد و مخلب که عبارت از ناخن است ... گردد
بحدیکه حیوان طعمه نتواند نمود **علاج** هرگاه زمستان باشد و پیش آتش و الا در آفتاب بدارند و نطول مطبوخ بابونه و تسقیه آب نرگس و آب سورد کنند **تقلیس**
علامتش آنست که پیش دماغ که حرکت بسیار دشوار کند **علاج** نطول آب سبت و روغن ... تسقیه شیره ... بگرم فرو کنند و بسفوف آب عناب و بنفشه نیز مفید است
امراض عین غشا شبکوری ... تشریح نموده اند که غیر انسان در طیور مرغ خانگی و کبوتر با جمیع حیوان ... در شب ... و ...
جوارح بسبب ... **علاج** منع ... و ... بحبوب و تقطیر بگلاب و شکر نمایند و علاج غشاوه ... تقطیر ... و ...
انسلاع و نزول آب علامتش ... و منع شدن ... است ... در روز ... طیور ... در ...
... علاج ... با عسل و علاج سیلان رطوبات بتقطیر ... سود ... آب سورد ... تجویز کرده اند
و علاج ... پلک چشم بهم آمدن آن ... آن ... بال ... طیور ... و ... اکثر امراض چشم مفید است
جدری و آن حدوث نقطهای سرخ ... در پلک چشم **علاج** موضع را با سیر بمالند و بعد آن خاکستر برگ زیتون بپاشند و علاج سلاق که سرخی پلک
است ... با جوشش تقطیر بگلاب و روغن ... کنند و علاج جرب که خشونت و سرخی پلک است بتقطیر شراب و سفیداب و سماق منقوع در گلاب کنند
و علاج ... سیلان است بتقطیر روغن گل سرخ و شراب باید کرد و دموع که کثرت اشک است هرگاه از دود آتش عارض شده باشد بروغن
... بشیر دختران تقطیر نمایند **امراض منسر و مخلب** منسر بفارسی منقار و مخلب را چنگال گویند از جمله امراض آن یکی تقشر است که عبارت
از ریزه شدن و پوست انداختن باشد و علاج ... تضمید این دو است ... و ... را در روغن ... انجیر جوشانیده استعمال نمایند و منقار
و ناخن را که از صدمه و اسباب خارجیه بهم رسیده باشد تضمید آب سورد ... نمایند و آنچه بسبب انصباب مواد باشد بروغن بادام و تخم کدو
... تطلیه نمایند ... تضمید بسرکه ... کنند و ... که بهم آمدن و باز نشدن مخلب و منسر است ... تضمید بروغن گنجد
و روغن تازه و سعوط از آن نیز نمایند و طعمه بزرده تخم مرغ خام باید داد و ثالیل که ترکی زگیل گویند و آن در چنگال و انگشتان حادث میشود باین دوا
... تطلیه کنند که از مجربات است ... مقل ازرق ... و ... بکوبند ... خیسانیده ... حل کنند و گل خطمی و ...
و تخم ... و تخم کتان بنفشه بابونه هر یک یکجزو اضافه نموده استعمال نمایند و علاج ریش کردن چنگال و منقار بخون آوردن موضع بن ناخنها
باید کرد و تضمید ... و ... آن باید نمود ... حاره را تضمید بگل ارمنی و صندل سرخ ... و زعفران با سرکه کنند و بارده ... تطلیه
بمرهم داخلیون ... و ... با عسل و سایر محللات نمایند **امراض دهان و زبان و حنجره و آلات تنفس** علاج خشونت دهان که
مانع خوردن طعمه کنند بهدانه را با حلبه در گلاب خیسانیده تسقیه آن کنند و کنجد ... طعمه دهند و ... بسیار مفید است و تشنج
عضلات حنجره را که مانع فرو بردن طعمه میشود تسقیه آب طبیخ انجیر و مویز و تضمید بروغن ... کنند و ورم کنج دهان را تسقیه آب گرم ممزوج بلعاب ...
... و تضمید با انجیر ... سیر نمایند و چون ... برگ ... برگ عناب ... باشند سعال و ضیق النفس و ...
... باز داشتن دهان و ضعف حرکت است هرگاه این علت از حرارت مزاج و یا مواد ... تعب باشد میل بآب ... و ... اگر هم
پیدا شده آنچه بسبب بخار و دخان باشد این اعراض ... باشد و علاج آن تسقیه بروغن کنجد با قدری شمع عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و ...
با حرارت باشد ... ظاهر گردد و تسقیه بشیر الاغ ... الشعیر با قدری آب کدو باید کرد و بروی اسفناخ و کشنیز و برگ ... و امثال آن ... باشد
داغ طرفین منسر و پیشانی که بچوب بور کنند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودت باشد علامتش ... سیلان رطوبات غلیظه از دهان است
علاج تسقیه بگلاب و گل ... الاغ که قدری سرگین ... حل کرده باشند باید کرد و روغن ترب را از مجربات شمرده اند و حلتیت ... تجویز نموده اند
خفقان علامتش تواتر تنفس و صدای منخرین و حرکت منتهای عظم ... است که با اندک حرکتی این عوارض محسوس میگردد **علاج** تسقیه بگلاب و
گل مختوم و لعاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و ... برگهای ... و ... طعمه ... تخم خام و جوجه ... ساده ... بدهند

و التهاب ادرار و علاج بدادن طبیخ انجیر بدو خطمی و بنفشه اغتسال کنند و خناق و دشواری تنفس این دو والتجایه نافع است پوست پخته تخم مرغ را نرم ساییده
با سویق جو پاک کرده بدهند و تسقیه آب جو به شکر لوبه دارند بنمایند و اگر حرارة غالب باشد تسقیه به روغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند **امراض معده**
که بهر یک عبارت از وست **تخمه** سبب آن کثرت اکل و طعام بیوقت و عدم هضم ست علاماتش قی کردن و سستی بال و سر و بر خاک غلطیدن و بر نشیمن قرار
نداشتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات است **علاج** گرسنگی و پرواز بیشتر فرمودن و طعمه از برنج و ذرّه و حبوبات دادن است و در روز
سوم گنجشک طعمه کنند و این دوا را در گوشت پیچیده بدهند زنجبیل مصطگی کرویا دارچینی فلفل هر یک جزو حرف ابیض ربع جزو با شکر حب بقدر
فلفل ساخته استعمال نمایند و بجهت رفع رطوبات غلیظه مویزج را از مجربات دانسته اند قدر شربتش از سه عدد تا هفت عدد است و سوا خشک دوم
تسقیه طبیخ مصطگی و قرنفل استعمال نموده اند و بردی نعناع تازه و پودنه و سداب که سرکه بدان پاشیده باشند بخوابانند و در زیر نشیمن جگر سرانند و با
رسیده است که از الحان و وحشت و طیور سه صنف اند که تخمه نمیشوند از انسان حکیم و از اسب مسافر و از وحشش شیر و پلنگ و آهو و از طیور
کبک و شترمرغ و قطاط که بفارسی سنگ اسکنک گویند **ریاح** علامتش و انفطور نفخ و قلة اکل است **علاج** طعمه از مغز خطاف و خرگوش کنند
و جمی که مذکور شد بسیار نافع است و حقنه بطبیخ انیسون و کرفس و با روغن تازه و فلفل کنند و جگر گوسفند با شیر الاغ و بلیله زرد و … تخم سنگ پشت با
شکر بغایت نافع اند و شیاف شکر و … و عسل و نمک بسیار مفید است و شیاف بیخ کرفس مخصوص باز بیان کرده اند هرگاه حرارة ظاهر
باشد تنها نمک و مسهلات و شیافات و حقنه با بلیله زرد کنند بجهت شاهین و بحری جهت اسهال نمودن قدری نوشادر با شکر و روغن تازه دادن بسیار نافع
است چه اولا بقی رفع فضلات و ثانیا باطلاق رفع مواد نماید **دود** علامتش گرمی که در زیر کبد رسد منکوس نشستن سر کشوده داشتن دهان و لاغر
شدن است و علامت کرم روده بدبوی فضله و غلطیدن و قلة اکل است و علامت کرم معده خروج و ظهور او ست **علاج** آب برگ شفتالو با گوشت
یا آب گوشت با آب چقندر و عسل نیم گرم دهند و بدستور قنبیل و برگ کابلی مقشر و اگر تر کی و تربد سفید را بالسویه ساییده با عسل حب کرده باید
داد **بواسیر** علامتش ظهور خون با فضله و فساد هضم و طعمه و سقوط قوة و رفع شدن فضله بدشواری و قلة مقدار آن و کثرت مرات است
علاج حقنه بطبیخ تخم کتان بوداده و روغن آن و روغن کردگان و روغن نارجیل کنند خصوصا چون قدری از کردکان سوخته اضافه کنند و خروج
مقعد و شقاق او را حقنه بروغن و سمه دکوهان شتر و روغن حب البطم کنند **امراض جگر** علامتش سده و ورم آن تشنگی مفرط و احساس ثقل و
برآمدگی تحت استخوان سینه ست **علاج** تسقیه آب طبیخ بیخ کاسنی و طبیخ بیخ علیق بهر کی کبوتر کن باشند با یک درم دلک مغسول ریوند چینی گل سرخ
کاسنی بالسویه جوشانیده آب او را بدهند و طعمه از زرده تخم مرغ خام و آرد عدس با شکر و گاهی از لحوم لطیفه آب طبیخ عدس کنند و سوی بالتحت
سینه ستر ده بار جو و حب الآس و مصطگی و سرکه مکرر تضمید نمایند و زلو دادن موضع آن نافع است **قولنج** علامتش خشکی فضله و سینه بر خاک
دبی آرامی **علاج** تسقیه آب طبیخ و حلبه و شبت با عسل کنند و آب نسرین و آب زنبق و عرق بهار نارنج که حلبه در آن خیسانیده باشند
و حقنه بسیاه مذبوره با روغن تخم کتان و بابونه و امثال آن بغایت نافعست **امراض مفاصل و جلین** علامتش ظهور و برآمدگی مفصل و عدم ضبط
طعمه بمخلب و عدم قیام ست **علاج** هرگاه حرارة ملمس باشد موضع را زلو دهند و گل ارمنی و گلاب و کافور و حضض و بوش در بندی و
و سرکه و قدری سورنجان و زعفران ضماد نمایند و تسقیه آب عناب و روغن بنفشه کنند و هرگاه بی حرارة باشد روغن کردکان و نارجیل و بنفشه
دهند و زعفران بسیار مفید است و گوشت گنجشک با روغن بادام تلخ و شکر نافعست و مرهل را در سرکه جوشانیده … با آن تر کرده بر موضع
ببندند و این را از مجربات شمرده اند و دادن سنا مکی با عسل بقدر یک دانگ … اشارت **ورم کف** که منقک نامند و بوشیدن …
از مواد … باشد **علاج** پوست خشخاش را کوبیده و سرکه پخته بوزن او بزر قطونا کوفته و قدری روغن گل اضافه
نموده نیم گرم ضماد نمایند و طلا کردن … علاج ناسور مذکور شد بغایت نافع است و هرگاه منفجر گردد مرهم کافوری معالجه کنند **امراض و بال**
و پر از آنجمله ضعیف برآمدن و پیچیدگی ست پس اگر با وجود آن لاغر گردد سبب قلت غذا و … بود و در صورت … باید داد
تقویت با طعمه … امراض … شد … باشد سبب آن مواد فاسده است …

ونیره شدن واسهال نیز و تپیدن از احتراق سودا و حبس خواهد بود **علاج** بسهلات مذکوره کنند و بعضی دادن صبر زرد را بسیار نافع دانسته اند

دانگی تا دو دانگ و روغن حب الغار و کردکان و فرفیون و پنبه تازه و خاکستر طیلق و خاکستر پرسیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کشنیز

بشویند و هر گاه موی رویئیده شده بریزد و اصل آن باقی ماند تدهین بروغن سوسن و بروغن و سمه قدری لادن کنند و چون بال مگس را سوخته آکرده

کردکان جلغوزه بمالند عجیب الاثر است **قراع** ریختن موهای زیره سر است **علاج** تسقیه بماء الشعیر و تطلیه با آب کدو و روغن بنفشه و آب کشنیز و

پرسیاوشان و دانه خرمای سوخته کنند **جرب** ریختن جمیع موی سر است با وجود سبوسه و خارش **علاج** آب خرزهره و آب

و حلبه بشویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن تازه با شکر طعمه دهند **قمل** بفارسی شپش گویند علامتش اندر ریختن پشم و پیوسته

بال و خاریدن منقار و مخلب و حرکت بسیار کردن سر است **علاج** بخور بطرطه کنند و آنرا بفارسی دار تو نامند و مستعمل بازبانان است و بدستور

و زراوند طویل و میویزج طلا کرده بطبیخ شحم حنظل و دلواسپست و چوب گز و آب نعناع بشویند و مجربین تصریح کرده اند که آب نعناع بجهة اقسام

بال و پر بعید یل ست و طلا کردن زیبق مقتول بسرکه و آب دهن رافع قمل جمیع حیوان است و حقیر نیز مجرب یافته است و بعید یل است اما

طلیح چون کندم را کف دهان شتر مست یا لعرق آن تر کنند از خوردن طیور بیهوش گردند و چون دبق را با عسل و دوشاب طبخ بلیته دادو

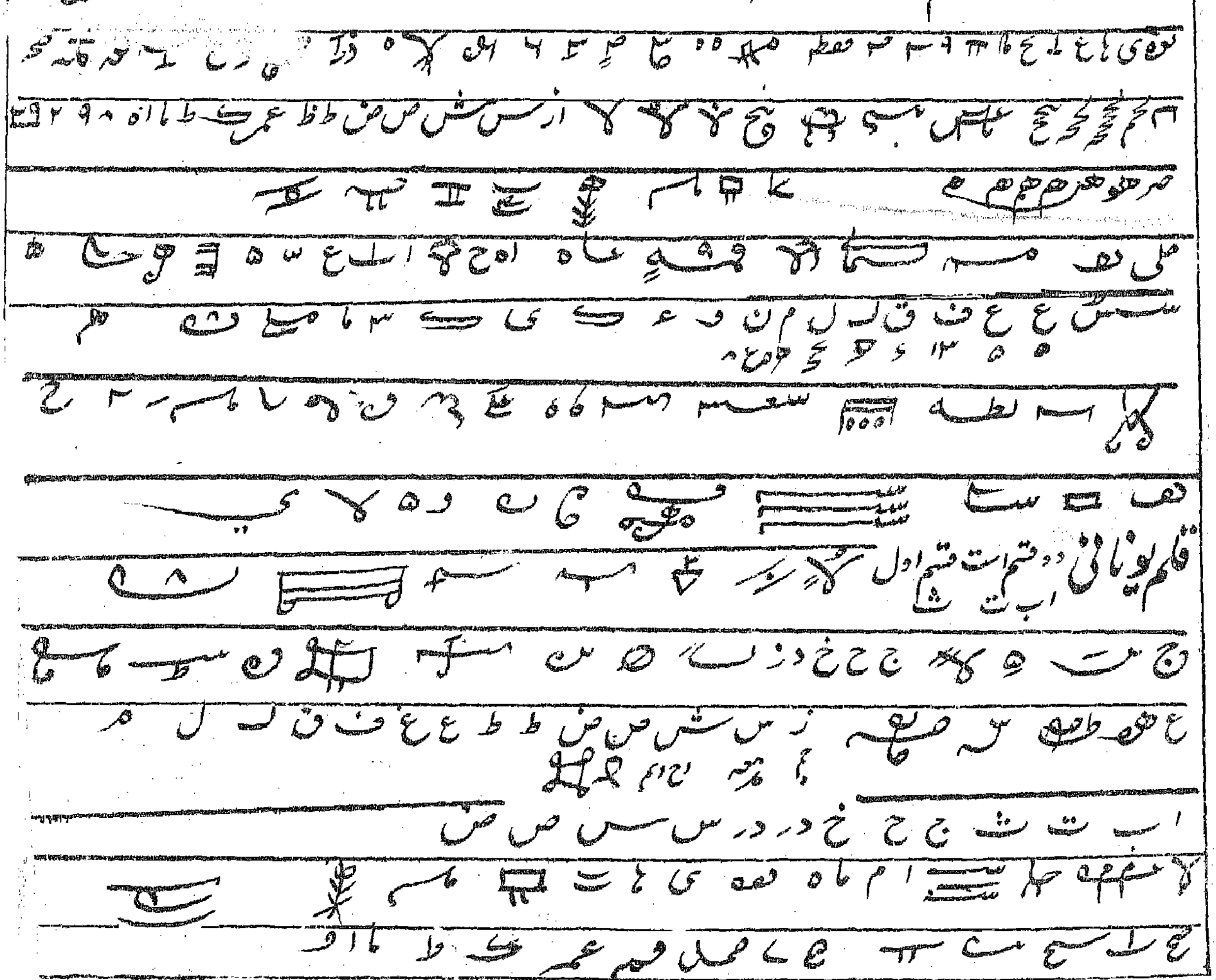
ریسمان بر اشجار و غیر آن کذارند طیوریکه بران نشینند پای بسته گردد **خاتمه در خطوط مرموزه** واقسام

ایقغ بکر جلش دمت هنث وسخ زعذ حفض

طیفظ قلم هندی که احاد بخط نمیرسد و عشرات متصل بخط میشود و مات از خط میگذرد والوف بجا گذاشتن از خط نیز

احاد ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ عشرات ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ مائت ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ الوف

۱۲۳۴۵۶۷۸۹ قلم برناوی پنج قسم است واختلاف حروف در تحت هر یک نوشته میشود ابت ث ج ح خ الا ان عشر



س ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم یونانی دو قسم است قسم اول

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قسم دوم

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم عبرانی شش قسم است قسم عبرانی قدیم

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

[illegible]

[illegible]

قلم سریانی دو قسم است

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

[illegible]

ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی

[illegible]

[illegible]

سابع از عبرانی نیز یافته شده

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش

ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی

[illegible]

قلم الاعجاز

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

[illegible]

ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی

[illegible]

قسم دیگر از قلم اعجاز بترتیب حروف تهجی

[illegible]

قلم دیگر از قسم اعجاز که موافق قسمی از قلم رومی است

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

[illegible]

ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی

[illegible]

قلم سانافی و رابطه اصحاب السیمیا

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

[illegible]

ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی

[illegible]

قلم [illegible]

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض

[illegible]

س غ ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ ع

[illegible]

قلم طیر فال

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ

[illegible]

ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم پهلوی

ا ب ت ث ج ح خ

د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

[illegible]

قلم دیگر بحروف ابجد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

قلم دیگر بهجی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم طرغنجی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم قلفطرمابلی جهت حل مجرب دانسته اند بترتیب حروف

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض

[illegible]

ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم قلفطر کاهی

[illegible]

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

[illegible]

ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم قلفطیری دیگر

[illegible]

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض

[illegible]

ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم کاهی بترتیب ابجد

[illegible]

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

[illegible]

قلم [illegible] به ترتیب ابجد

[illegible]

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث ۹

خ ذ ض ظ غ

قلمی که جابر بن حیان کتاب جبر را نوشته بدستور حروف ابجد

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ

ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم معروف بداهیمی به ترتیب حروف تهجی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ

ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم اربابوسی به ترتیب حروف

قلمی مقطع به ترتیب حروف ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلمی به ترتیب حروف ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ

ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم بطینی به ترتیب حروف

قلمی به ترتیب ابجد

قلم لباب ساطس و طلسمات به ترتیب حروف

قلم کتاب لواسس الساسه مرمس به ترتیب حروف ا ب ت ث

قلم سرالاسرار در معرفت روحانی به ترتیب حروف

قلم روحانی به ترتیب

قلم تکامیل به ترتیب حروف

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز

س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق

قلم یونانی به ترتیب ابجد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

قلم مشجر و سیقوریدوس به ترتیب حروف

قلم صبا به ترتیب حروف

[illegible]

قلم [illegible] به ترتیب حروف

قلم [illegible] به ترتیب حروف

قلم العقول به ترتیب حروف

قلم ابصادی به ترتیب [illegible]

قلم داود [illegible]

به ترتیب [illegible] السریانی و خط نوشته میشود

قلم سیمیا به ترتیب ابجد

قلم الطبیعی علی به ترتیب الابجد

قلم جعفری به ترتیب حروف

قلم الاسرار به ترتیب حروف

قلم حمیری به ترتیب حروف

[illegible] صاحب [illegible] حکیم محمد [illegible]

[illegible] حکیم محمد [illegible]

حسب فرمایش [illegible]

بیست و پنجم ماه جمادی الثانی [illegible] اختتام پذیرفت